کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب سوال و جواب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۴۹۲۴
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۶۴۹۹۵

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۹۲۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب سوال و جواب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۴۹۲۴
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۴۹۹۵

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۹۲۴

بررسی شد
۲۷-۹۲

٥٠٥١
٤٩٣٤/٤٩٩٥

حق شیرین کلامکه عنوان مصالح سایح افکار و دریاجر حقایق نظایح اطکار را بسیر دریث تقریر و تحریر نوشت بحمد و ثنای بیحد
الله مولوت و معطی السلوت جلت عظمته و عمت نعمته که کند در بوته هیچ سالکی را ایشان بکرمه و افضال خویش بوجوه مرتب صیب
بکرد لبه و اسئلک من فضله انه کریم رحیما و شیخ الطریقه و راعی الحقیقه و مرجع ارباب الحقایق و مرجع اصحاب
الدرایه و الرعایه بلکه هر ارتضا بنیکران بنم لیک عبد بسلف قرب و جمعه خویش و در نهان و اشکار بخش و ترتیب فرموده ارعوی
نشر ما رخصه و بمزید سعه اجابه ما و لشان و بنل بیش لشان مسدود و مقفل نبوده و اذا سالک صادق و بحقه کانی قرب صاحب شعوره
الفؤاد و ما و در جمله بیانیش همین بس که هیچ کاری بشب بدا انکلف کرده عدم بیرون بر آورده و بلباس بیان وجود مخلع نموده
او فیه ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر اما ما ها ردیاج حکمت بعضی ابیات مشتمل بر دلیل مرکب جاری ساخته و ما فی ابیات
فیوضات بیدل هر کس جاری ساخته و انواع اجابت بموضات و نخوت بسند آورده بخ هر بلت کرده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
و صنف صلوات خداوند و ثنا و تحیات نامتناهیه بر صفوت درگاه و ذوالجلال کرده بخلوه بانت
و اهل ایمان و حلقه عاقلان ایجاد کائنات است و خاتم پیغمبران و رحمت عالمیان و مالک السلام رحمة للعالمین احمد محمد
بن عبد الله صلی الله علیه و آله الطیبین و اصحابه المنتجبین و ازواجه الطاهرین و عترته الاطهرین و ذریته الاکرمین کشتیان وادی ضلالت را وسیله
ظهور جانند و مستغرقان بحار معاصی را طریق رادر بعد حاصل جوهر حسوما شریعت اسد الله الغالب و مستند بید الله الوهاب
بار زیور بهترین صاحب سنین سلوک قبل ان تفقدونی امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب علی بن ابی
طالب فی ... علی انکه نبوت شرط ... و روز حق ظاهر و بیخفی شیخ کاهان و بیت امید ... بیرنا قرب بیمانه
علی انکه در بارگاه جلال ... بکنظره بل است او را و اول ... علی انکه فتح بیب القهش ... بیزان خداوندی ... در درگاهش ... علی انکه شهنی بی
کر بعلت تاریخ سماء بر دو تا بیمال ... علی انکه حیش بجنت برد ... عطه دارد و نیخ بدر بر ... علی انکه بر بلی زیند طلش ... بود چاکر شرل

بجهت بلاش

کی بجهت بلا رتبه اش ... بود چاکرش بالکین بنده اش ... علی مرتبه او بار بجهت بود ... علی بلهای بالا کشید ... علی تیغ جرد کان کوه بکه
زمین جهاد حاضر نقدم ... علی انکه باب مدینه و بزین ... زمین و زیکی بادی بکد ... علیهم لشرف صلوات المصلین و ترک ما اثنا
المسلمین **اما بعد** عابر بود در طرف هفت و ذلان و دهی و ناخرابی نبل عند بهد کدات مرتبه ذوالمعنی
... العسوی و فها اهمن موهبات الفتی بالتیه و الوفی بالواح خواطر ناکیه بر ارکان دینی جنهار بیانه اعلاء بیان
... کجی بن ناشیدات ربانی و نزهات سبحانی در کات اقتباس علمی و حقایق غالب اشخاص بلکه اهل ناسوت ابن جزء زمان
صرف همه جوش و در اکتساب کالات نصاب لازم و اشاره سلوات مناهج سنبه را بر بوی محکم شرع و دیانت سلوک کرده
و رواج بازار داد و سند و مفهم و مفلح مرید و رونق چهار سوق هدایت و ارشاد خلوتی کشته بنا بلد علمای عظام و فضلای
کرام بنین بمنا صدق علی همه و رفع الوبه هدایت و ارشاد که جد مرتبه بعید سر در بیانجان حکم نسبه چه بنا لیفات
جامعه و تالیفات نصفیات نافعه و جمع بمنا هظ دل ربا و مضامین هوش فزا ایسی که کشکان او در بهجه جاذبه ان بشوسنای
رهایت و بناء راه هدایت رسانیده هرایت بدید محمد حسینی نهایت جد و جهد را در این مرحله خطیر مبذول و
مبین و لله ما شه لا سیما خلاف جناب مطلق بانشاء مستوی الالقاب و الاوصاف کرانف موانف نعیش اسند جلال
معالم ندنیش بحلی فضال انسان معارف سفینه در بلی معارف کو هر دریای فضل و حکمت بکنا الحق زهرة الدنیا زینة
دین و ملاذ الکرامی ان اشارات شاهیر اش کشف مزایین خبا معنی حکمت را شرح است کافی و هر فی ازد و ان کاملش
عبارتی و مطالبی فرمود و ارشاد و هدایت را کلامی است و اتی بکه ان بدایع افکار حقایق آثارش کنز العرفان طالبان کشیده
بنین را مفتاح و بزرگی ارا شهر مطالع الانوار حل دید اشتهارش عبارة خانه دین را مصباح ملال و تحات سحاب
بیان مبین بنا نش طراوة بحثی ریاض معایت نام شهام جدا بن خلق و احسانش مفاید شهر بند امانی فارغ الفقهاء
الراجحین و اسوة الفضلاء المحققین زبدة الفقهاء و المدققین محقق الشرایع مرقی ذوالب ربع مربع اما علم قوی
عادیه حکم کاکم مفاند تربیع و اصول جامع عقاید مقصود و مقصد مالک عالمات تحقیق مسالک سالک مذهبش مسبح مقابل
مستنبط دقایق سر مهم مقاصد مقید سین و مناخر بین مطلع اما فضل زمان مرجع اکابر دوران کامل اهوی عالمیان
ناصب ذایه شریعت هادم بنیان بدعت اسناد نالسنا و الکل ذالک **الحاج سید نادر** مقاصد ظلمه و ارباب
بنی مناشر علی الوری که در ایت مرحلان نسا بر مجلسای زمان و بقای دولت بمن بلا هنام و بدا که جهد تمام مثال خلق
دور کار بوجود نافع الجود و شی سرافراز بنصایح شیخ عظیم و مواعظ دلپذیر و تصنیفات جد مدلل محقق بدلایل منشه
ساطعه و براهین محکم نا طعه و تاسیس قواعد مستنبطه لا سیما در احیا و بر بهتر سبیل سلیمین و ایشان ملکه ظاهر
و نشانها و اخبار ایشان کوی مفاخر روده خوی مجلسای سفند جمیع خلق کی بیه مستفیدان مجالس ان دانش هر کاه
جایی در صفت نقال باشد بهلوی هم نشینان خود و حضور و وقوف جنان زنند بجا است و منطقشان نلا ... و
دلپذیر دکلمات شیرین هر کاه نظره از تحات حجاب فیض مناقب بر ملا مشان جکد و از باب کوثر کرد انتقد
مجلد چون ادراک اخضاع بنی بد و قبول و فضایل سرشارش و صبب کمال و هدد و ... و مکارم اخلاق فرع مسایع ساکنان بیع
مسکون کی بد و مقتضای هم ... و خود و مبین سلوک و طریقه عبود بنه راد و مناسبه ... شرب بصر و کلام و اخذ قلی مسالک ...
از بحر زخارش و زبین زواهر و مقالات بیدل نشو کوهر ... شیخ مخدم شره ... لوبنا طالعش را رکن دین بخاره و تالب تقلید و
اقتدایش را بود و ش و خاطر بیکش بر کوش کشیدند **فی مدحه** در کش کشت مجلد حاله ... دیجه لکشت خلق بوبت خاتم
جلد اهل کال فضل و دهن ... خوشه جنبان خرمنش کهن ... دستکاه و نیخ حاجت کشت سوبش کشوده الحاجه لیاب نبی
کفر شنا ... کفر از حد کذشت و عابش شد ... الکر جهم ان و صالش شد ... پاک روز نش و دی جهد سالش شد ... لاعلاج ایمان

الفهرست

مقدمة في الاصول كتاب	الطهارة كتاب	الجنائز كتاب	الصلوة كتاب	الزكوة كتاب	الصوم كتاب
الحج كتاب	الجهاد كتاب	الذكر والدعا كتاب	التجارة كتاب	الرهن كتاب	
احكام الموتى كتاب	الدين كتاب	الضمان والحوالة كتاب	الصلح كتاب	الشركة كتاب	الضمانة كتاب
الصيام كتاب	المزارعة كتاب	الوديعة كتاب	الاحياء والعارية كتاب	الوكالة كتاب	الصلح والوقوف كتاب
الهبات كتاب	العطايا والهدايا كتاب	الوصايا كتاب	النكاح كتاب	الطلاق كتاب	العتق كتاب
الجعالة كتاب	الاقرار كتاب	النذر كتاب	الذبائح والصيد والاطعمة كتاب	الغصب كتاب	الشفعة كتاب
الوديعة كتاب	اللقطة كتاب	المواريث كتاب	الشهادات والقضايا كتاب	حدود الله والحدود كتاب	الفرائض خاتمة

مقدمة في الاصول

مقدمة في الاصول

سؤال — علماء شيعه تقليد مجتهد را از مجتهدين زنده الله اما ايم عايد در حالي جهان مجتهد ابا عبد از مات او جايز است تقليد
شخص تقليد او در عمل بفتواي او باشد جواب — اظهر اينست كه عدول لازم است و جايز نيست تقليد مجتهد بعد از مات او جايز نيست
و هذا هو المذهب لا جماع مشايخنا العظام منهم المولى الاعظم الاجل الاكرم والاستاد الاعلا الافخم المجتهد الجهبذ مذهب ما
كه بطلب مولانا الاعلا محمد باقر و منهم سيدنا الاجل الاكمل مفخرة ارباب التحقيق مفتخر لسوة اهل التدقيق الذي هو الجامع الغاية من
تحقيق و صدق نفس الفاضل الفاضل عن كل مدحه سيد المحققين سيدنا السيد محمد مهدي منهم المجتهد المجتهدين المعلم
للعلماء المجتهدين لاستنباط احكام الدين المبين مولانا العلي العالي سيدنا الاجل السيد علي اعلى الله مقامهم و رفع
قدرهم و حشرهم مع ساداتهم الاكرام في دار جنتهم اما حمل انتفاء اجماع انتفاء ما يجمع الفضل عليه في جواز ارتكابه بانه بين الاشتباه
اليه امران احدهما الاستصحاب و الثاني بالعسر و الحرج و كلاهما غير خفي اما الاول فمن وجهين احدهما ان الاستصحاب انما
يتمسك به فيما يتمسك به اذا كان ذلك الشيء ثابتا لا مشروطا و اما اذا كان ثبوته مشروطا بشيء اولا يشترط لا كما لا يخفى وجه على الفطن
و ثانيهما انه لو سلم ان الاول لو صح فالمقام داخل تحت الاصل و الاستصحار بما انه الاصل على القول بالتخيير لا انه و هو حال
جهل المجتهد دون غيره فلا يكون الشرط جواز العمل بقول المخير و الظاهر تحققه و الظاهر تحققه الثاني و هو الجواب الاول
عليه قال في ذلك و قد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتاب الخمس و المطلق و فرع بالشرط الجمع المجتهد و جواز العمل
بقوله انتهى عبارته و قال المحقق الثاني في تعليقاته على الشرايع ص و في الفقيه العدل الفقيه الجاز بالله ايجزيه
طهرة السن كثير بحيث اخل و تمه امنع تقليده لوجود المانع و لكان فقد فلا معتقد جهل ذلك جلا حكم تقليده انتهى عبارته
و لا يبعد في اقتضائه الفحوى و البطلان فيما حقق به الاتفق و الثاني عدم الاعتراض عاد ذكر عطاء من شرائط الاستصحاب فالاصح
و صرحنا شرح بعض الشرايع ان الثابت في حق المكلف حال جمع المجتهد وجوب العمل بقوله و تمكن دعوى القطع بعدم بقاء الوجوب
و جواز الرجوع الى الجاهل و اما الكلام في جواز البقاء و عدمه و اما الوجوب فالظاهر انه مطلق الفساد و زوال الوجوب مسلم فرق الى
الجواز كما هو مختار الاصول و اما الثاني فلو صح الرجوع الى كتاب المجتهد الحي بالاستنباط الحكم من الاخبار لكان
الشقاق منهم فايام مستفيدة بالاستنباط الى غيرهم و الحاصل انه لم يبق المسائل باسرها فالظن فيها الظاهر كثير من الاخبار
في كثير من المسائل المختلفة ليست على مستكون في العلم و الاطلاع عليها اصلا لا يمكن تحصيله مادة و عمل فيه من المسلم بالاستنباط
بعض الاشخاص يبقى الحكم في غيرهم هذا كله اذا تمكن الرجوع الى المجتهد اجماعا مع امكانه فلا يبقى الاصل في جواز البقاء
العمل بقوله ذلك المجتهد اللهم مجمل فرج و ليك و الحمد صبي نا بتوفيق تعالى سيدنا مسيحا الكونين و المحيا في العالمين
فوجه جنابه عرض هش قرود و بدكه اشاره بمسند شده باشد بما مشاهل مكثرة في غاية الكثرة ذكر الاستيفاء الى يوم
سؤال — چه مهر باشد در اين مسئله شرعيه كه هر گاه شخصي تقليد مجتهدي كرده باشد بعد از مات تقليد ان مجتهد بمن تقليد
كرد باز و فتوي در بيان تفسير و تفسير بقول مجتهدي هست يا نه و تفسير نام كتاب وي با تفسير بسيد ح حكمت مجتهد
حي تكليف چه چيز است و تقليد ان كدام يك از مجتهدين بايد كرد و علما بر مسائله رجوع اما سيد على داده سائل ايزد و زاد
داده بودم اما بعضي انها مفهوم نشد جواب — ظاهر در نظر حقير عدم جواز بقاء ان تقليد است بلكه لازم است عدول از تقليد
مكرر صيرورت مكه مقلد باشد انتهاي مجتهدي در انوقت تا وقت تمكن اخذ ان مجتهد بمقتضاي مات تقليد حال بمن اخذ فتوي
با تمكن اخذ مسائل از مجتهدي حال بكتاب مجتهد ميت جايز نيست اگر چه در حال حيوة ان مجتهد تقليد او اخذ باشد بلكه
لازم است امكان رجوع مجتهد حي عادل در امور دين مخذ با كتاب مجتهد و در صورت تعذر امر اكتاب مجتهد مجتهد طالب
ان كتاب از كتب اگر كه عادل نيز نبوده باشد و با عدم امكان با تعذر شديد بمقتضاي حال عمل كرد در حال حيوة مجتهد

عقل بعیدی جایز و بی عیب است سؤال اقول در معاد و اثبات اجمالی بدلیل آن بیان فرمائید که چون شایق این مطلب که
مطلع شده باشد جواب اقول در معاد اجزا در نظر هست چهار است اول انست که معاد و نیا باشد بلکه ممتنع است و این قول
جاهل از جهت است و این قول مبنی بر چند مقدمه است اول انست که عقل جسم است یا جسمانی دوم انست که معاد از اجزاء جسم نمی شود
باقی سیم انست که اعاده معدوم محال است و مقدمه اول و ثانیه صحیح است و قول ثانی انست که معاد محضر در روحانیست
و این قول جاهل از حکما است و مبنای برایست که نفس چیزیکه مجرد است نمی فنا و بدن غیر مجرد معدوم است پس ارواح نفس موجود
بمانند ثواب و عقاب و اجور یا معاقب خود جسم جسد ایشان چیزیکه نمی شود بالمرة و اعاده معدوم ممتنع است پس جسم نمی شود و نیز
پس معاد محضر در روحانی خواهد بود و مقدمه اول که بخود نفس بوده باشد و مقدمه ثانی که امتناع اعاده معدوم بوده باشد و اگر چه
مسلم است لکن مقدمه ثانیه کذبا و جسم بالمرة بوده باشد مسلم نیست قول سیم انست که معاد محضر جسمانی است و این قول بلکه اکثر
خواهد شد و این مبنی بر اینست که نفس بود نیست و اعاده معدوم محال نیست یا جسم صحیح جزئیه فانی نمی شود و قول چهارم قول عشه بین
و بعضی از حکما است بعضی معاد روحانی جسمانی هر دو هست بعضی در روز قیامت خداوند عالم بعدد کامله همین جسم را اعاده میفرماید و
همین نفس بدان الهی مستعلی یا و میشود اگر طیع و مفاد بوده در نشاه دنیوی ماجور مثاب خواهد بود و مدلول لذایذ روحانیه و جسمانیه
هر دو خواهد بود و اگر شقی و عاصی بوده معذب بعذاب روحانی و جسمانی هر دو خواهد بود این چند کلمه در کتب دینی بلکه مطلب طرفین
اجمالی کردید در نظر هست اگر نوعی اجمالی و مساعدت نماید در رساله عربی و در این باب ظهور نماید سؤال زید تلوکا هی رحمه
و قاب هم کرده است اما کاهش از ناخلف کاهی است که ما عیش باید بیرون برید و قرائن از ناخلف کرده باید صاحبان اجمالی بدلیل
السلام بر هند و در بین زید بعمرو دایا بد باید بیرون میبرند یا بدار السلام و هر گاه بیرون برند چگاه اغلب حقیقی در استغنا
فرشته بر بند که بلکه داخل بیرون شوند امید خواهد شد بنت و هر گاه از بیرون او را خارج کنند و داخل دار السلام نکنند
اجر قبل بنات چند و هر گاه اگر او را داخل دار السلام کنند بسوی جزای عمل بد راجع میکند جواب صفاة است از بیان ایشان و بیان
ائمه اطهار علیهم السلام که با عمه بزید و ما نا بزار دار دنیا اجمالی بقاء ارتحال نموده اند بیان آنها مختلف است با خلاف فانها در نزد
و صنف معصیت و معالفه الهی جل شانه بعضی از انها هاء شدید بوده و انها در بیع کفار بنه میکند در عذاب انها اگر
در جهنم معذب خواهد بود و بعضی از انها لاهاء الله معذب میشوند در جهنم نمود با نقشا انها لعاطه میباید بعضی را
نا سازگار بعضی کاتا از فوی و بعضی را تا اگر دیدن لنا اگر دن با خلاف انها و دکره شقاوت و عذاب ان لکن افتن و دهای انها
نظر بر کت وجود لعاطه میباید و هم چنین لحاظ علی انها نظر بر کت ایمان میباید پس چنین حالت معذب میشوند تا انقدر
کرت شبانی انقضا عابد عید نظر باخیر بعد احادیث و از آن است جبرئیل با رحمان اوبن در مقام نقند انها رحیاید
ان معذبین بعد از انکه بشرف رؤیه جناب جبرئیل مشرف [illegible] جناب باضرع و دیداری کرسام بها ما
مربهین ما جاب جد سلطی صلی الله علیه و آله برسان و بعین بده اجناب را از حالات شدت عذاب کرما را شفاعت اعالی
عرم از بین خدمت شما و بنا بر این شدة عذاب نموده جبرئیل امین بعرض بار گاه رب العالمین میرساند که کاظم عصاة امت فخر
عالمیان چنین خواهش نموده اند که وصف حال ایشان را بخدمت جبرئیل ایشان رسانیده تا شفاعت از جناب [illegible] حال جلوه شاند
میرسد که بقضای خواهش انها مولود داشته تا شر جبرئیل با رخداوند جل بخدمت آنسرور حالت مشرف میشود و بعرض میاید که
از جناب امان شما که معذبند در جهنم لعنه لم و سلام خدمت شما رسانیده اند و بیان میاید که ما چه بیمار از ان حادث شرایط شدت
شما عرض کرده اند و جزا از حال انها که چه بر عالم میکند در نوحی ما نموده باشی اوقات التبد عالم با تمامه تا نه تشریف میبرند
در مقام مناجات با ما خوش الحاجات میرسند بجهت خدا رند عالم را بشتاق دکر خواهند نمود که اسیر چنین شاق نموده باشد
پس ملاق از جناب رب العزت میرسد که ای حبیب من ان بجهت وه بر دلی و هر چیزی که دارید بجواب جناب مولی نشانه اوقات جند خیر

مالا بعرض

مالا بعرض بلکه رب العزة میرساند که چه جایز من انست که عصاة امت را بعض فرمانی خطاب از جناب رب العزة میرسد که ای حبیب من تقاضا
نوعیه است بر وی هر کس از امان جوید را که خواهی سخاص کرد و ان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف میبرند فرمود بنا باید جایگاه
مستحق طبقات جهنم که حجاب رأفت از نوع حجاب نظر ان است بر حال بالا الان شمس فلک سعادت میباشد هم با صفرح و زاری هر ایام
بگذرکه از انسان قوایم با بین شدة عذاب مبتلا شده ام رحمی بحال ما فرموده و اثر حضرت امر میفرماید تا جلد انها را از انتهی بر نه باشد
و با خود جبین شد بعرض میاند خداوند ارواح از ان بنی همه انها را داخل بهشت میباید پس از اخراج از ان بنه کلا انها صحیح الاعضا و الجوارح
و مثل حیات ثانی اند و انها را داخل بهشت میباید بلکه جواب این سؤال که معاد است قابل علاوه بر این جنت سؤال
شخصی در شیراز بهم رسید او عارف شاه عوض ده خلق میباید و خود را طب بیلند و فلاه است که معروف انجناب بوده باشد اما ظنه
اشاد عوض دارد با مر زمیرساند که تابع او شود در اصول و فروع دین میباشد جواب جناب اقدس باری جل شانه فرقانیان را
بعبوت بر خلق فرمود که ارشاد انها فایده بلیغ در ان رشاد و فتح جلد است و جناب رسول خدا در زمان غیبت و سر سال که از قبایل
وجود و تابع اعمام عوض در ارشاد خلیه ناس و بعد از ان حال نفس شهب انبان دعا فرمود و ضیح و عباد بر خلق عوض لیه هم
اعمام بود و هم الی سواء السبیل بلکه اصطفا ان اقوار معد سر الهیه صادر شد در اصول و فروع و مجز صادر شد که حضرت اعظم
زنانه و فخر علی و دوان از مدل کدان علق جبرئیل و فایله علی زمان خوش ان عوض و خواهند نمود الی یوم القیام و در
طرف الله تم با سعد دران پر و ضیق و بعد خالید دران خلی بیهی بوده استفاده خواهند نمود در زمان حیرت که که با فنه
الهیه بر ظهور خاتم الاصیاء علیه و علی آبائه الائمة و ابنائه اقرار کرده اند ان بوده اند و امور دین مبین رجوع عطای بر ان
و فضلاء و صالحین دیشهم بنت کرطیفه در صلاح و سداد و سبز در فلاح در نشاه دنیوی و اخروی و اوفر طبقه مستعد جناب رسول
و الا انها را در کاهل کرنه چهار سنان دانش و بینش اند جنت بلکه هر چه عاملی است با طل دعا و هر چه سوای است انشاء
صالح و مستحق است و نکیکی در ان جنت عارف بطریق ایشان کسانی اند که او نیست نمود در لیل و نهار باشد انطاء مفرده
مصر و فکر و زهم انا صادره از ایشان عوض و جنبا جدید و زمان حیرت که کاهل بلکه و اثار شاده از انها انها بعلیهم صلوات
الملک الغفار و لازم است در امور دین رجوع کند عطای راشد بن کجید و جد نمام فحص و تحقیق در کتاب خدا و سنت رسول خدا
و سبز مقتدا ائمه هدی عوض و فعنها بند و ایشانند اسامی دین مبین و خلفا بما شه طاهر بن بوم کرد و امور دین رجوع
چنین مطالق نمود بی نکیات ناجی در سنکار و هر کس چنین نمود بی شبه هالک و سنکار خواهد بود بنا بر ایمان شخصی که سؤال
نموده کرد ای ارشاد ناس بلکه خود را طب بیلند یا تزد مسالک بجا و زنا است که این مفسد و رکاه الهی او را دیده و مطلع صنم که
در این ظرف مدة تزد لحد چه از خلیه بن علاء که کوزان از او استفاده امور دینیه عوض نمود و نموده بلکه غالب او فنا عالم بوده ام
که سزا او در خاتم تابع حکام ما و او نکرده بوده است نمود شده عظم او از ما کل و مشارب ایشان بوده و بعض حصه اسالا این اشخاص
خود را بی در شهد اده و فاطع هستم باینکه ما بلد را احکام الهیه ان عدالت معلوم انها هست و با وجود این و اب بیاد و غیبت
انکه بلکه فایده تابع و لیه راجع بر تابع جبر عوض اسمالی خواهد داد کنا ساب را فنا این چنین شخصی رجب سداد و صلاح و باعث شاد
و فلاح او در ناحیه خواهد بود و مفسد فاسد من دنیا را ایشان و در سادسه بلکه چنین شخصی با چنین حالت که بعلی ارشاد ناس است
در اصول و فروع جاهل فرض حال است بی نکیات فاسق و هالک است جایز سفارا تحدیث صحیح است که شایع نظام اجماع
بوجلال و عزی و کرامت جلیل ار باطل و نظام سبد تار اما نا انها فرم نموده و کمن انها الناس بعض علی و لا هدی لعنه ما نکوا نوع
و ما نکوا الله تا ب نحضر و زمن جلد عصبا ما اکر ما ذکر میشود که این مرد کذا در فحص غنا بنند بلکه معین علامع نفوس است
و نفرین بران مکند اکر چیزی باشد بلا نکیات فاسق بعض جنداوند عالم است و بر عامه خلایق لازم است که مفتی او باشند
بسر چیزی که مقتضی و عیبا و خواهد بود و بر عطای اجماع ان بلا و لازم است با امکان در وقوع ان اتاه صفت هادی که مرا صدار عام

و عامع

و عوض منها بلد

نماند نظر اخبار نصایح خزانه اسرار الهی جناب رسالتپناهی و ربت کرده اند از ظهرت الدنیا فی الدین بالطلب الحلال و علی دین لا یعمل
عند فضل الله کما ابتکر به و در امثال این اخبار خاص حق بنده و حجتها خاص را وسیله نجاة خود میدانند و شهرت از تواضع المیر المهین
و از اصحاب مشاکل ملعون بلایق خواهند بود و در روایتی خود اجدر بن عادت خالکه در زمان اوزار معذر سر الهی جناب حضرت رضا و
جواد و هادی و عسکری علیهم السلام و مرده در رکاب خود کرده اند و ثبت ضعیف خود در حدیث صحیح از کاشف رموز و دقایق
حجة الطالبین و اخضرت فرموده کان رجلی الزمان لا یطلب الدنیا من حلال لم یطلب الدنیا من حرام لم یطلب الدنیا من حلال و حرام
الشیطان قال له یا هذا انک لم تطلب الدنیا من حلال و لم تهرب منها من حرام لم تطلب الدنیا الا لتصون بها نفسک و تبالی بها و تکفی
به نعمک قال بلی قال لیدع دنیاک و خذ عوا الیه الناس فعندها یستجاب دعاک فاصاب من الدنیا ثم اشرکه فقال ما
صنعت الیدت دنیاک و عوض الناس الیوم و اما ایها الناس فعلیکم بالدنیا فی من دعی ندا رده عنه فجعل یاتی اصحابه الدنیا جاوه فقال
ان الذی دعوتم الیه باطل و انما ابتدعه فجعلوا یقولون کذبت هو یحق و تکلمت شکلکتی دیک و فرحت عنه ظاهرا و ابلک حد
ای سلاذن ذلها و ذلائم حلها فی عنقه و قال له اعلمها حتی یتوب الله علی ما و جرا الله شد الزنجیر من الابنیاء و قال ذلک و عرفی و
بلاطلی و نی حتی حتی بقطع ارحام الملک ما اصبحت ملک حتی نزد من ما اصل ادعونه الیه و یرجع عنه یعنی تحقیق در زمان سابق و طالب
کرد دنیا را از خدا و حرام و نامشروع و طلب کرد دنیا را از خدا و حرام و نامشروع و نامشروع بود پس شیطان آمد بنزد بجناد و گفت طلب کرد دنیا
از خدا و حرام و نامشروع و نامشروع بعضی ای فرزند لا تذکر بجنبی کرد مرا بطلب خود و ساد و سا اعین تو بسیار شود گفت بلی
پس شیطان گفت بنی احتراع کن و مردم را بآن بخوان پس چنین کرده و مردم را و کرد بدند و مال بسیار بنزد او جمع شد پس آن
شخص را نزد ملک کرد که کجا بود گرد عد بنی احتراع کردی و مردم را بآن خواندی جمعی تو بر او خواندند مال بنزد او جمع شد بعد
رد کم کسان را که با طاعت من داخل این دین شده اند پس آمدند اصحاب خود و گفتند این دینی را که شما آمدید خواهیم و حق با
دین احتراع این دین کرده ام آن اصحاب مرا خواسته نموده گفتند در دفع بیکوئی این دین کرده ایم دین حق است و نی نیکیت در دین
خود نموده و رجوع از آن نموده چون آمد این را بدید تحیر و بهت آمد که چه طرف رنجیر را بجنبانیت و طرف دیگر را بر گردن خود
نیست و گفتند این رنجیر را باز نمیکنم تا آنکه جناب قدس الهی فرمان مرا بنزد کند پس هر آن جناب الهی به پیغمبران
و فاده رسید که با اخضر بگو بعزت و جلال خود که اگر بحق تو و مانا شدها بی بدنت از هم جدا شود تو بر دنیا بنی اخنام نمود
تا آنکه زنده کنی کسانیرا که برده اند با این دین و بر گرد آنها را از این دین و رجع ضد دی همین حدیث را بسند صحیح در
جنه ابراد نموده و اخصا بکه مدعی ارشاد تا مستند خود را خاطب بدانند و طریقه خود را از اهل شرع مخفی میدارند
از این قبیل خواهند بود که علم الناس و ضعفاء العقول را فریب میدهند و اتباع ایشان غالبا فضه و طالب دنیا
و عوام الناس خواهند بود و ندانند که چنین مرتبات و دکاه خود مردمان بیچاره را از شر این اخصاص محافظت فرمایند
سؤال رنده بعد بر اوره الرجوع تقلید صورت و عدد از فرمانشان مجتهد تقلید مجتهد حی باقی بر تقلید آن مجتهد بیت بود
در یک مسئله از مسائل مجتهد بیت نسبت بخود عمر دانسته لهذا مدعی خود در پیش خود از زنده جهل بمسئله چنین صورت
نموده و که دکاه نابدان بلیت مسئله مدعی خود را رجوع مسائل عدد و تمامی بعضد کلی جمیع مسائل که تقلید مجتهد بیت نموده
بر کرده بعد از کلی شخص عالمی از آن مسائل نموده و کوتیب مسائل مدعی نیز بسیار مضطرب بیاشد چه سیاست در جواب مرض
خود کجو کلی تقلید مجتهد بیت چنین دم و تیب گذارد و غازه را بطور مت نکلیا از مجتهد بیت نموده و با حالت نای تقلید در مسائل
بر او بی مجتهد حی گذارده ام و مسائل را بجا بیان را در حفظ ندارم این شخص عالم در جواب فرمود که چنانچه در همان بلیت مسئله که
مجتهد فوت شده باشد تکلیف تمامی و باقی مسائل را بهمان طریق که مقلد مجتهد بیت بود و حی باقی بیان زید در جواب عرض نموده
که تکلیف از زنده جهل در مسئله نموده و لم الحالیتوانم باقی بر تقلید بیت بوده باشم باید جواب ظاهر است که صدر مدعی

از تقلید

از تقلید مجتهد معین باعث این نمیشود که دیگر تقلید آن مجتهد نتواند نمود پس صدر مدعی از تقلید آن مجتهد موجب تعیین مدعی
نمیشود و لکن کلام بیک در انتظام است این است که در مسئله دکاه که تقلید مجتهد شخصی را نمود مدعی و از زمان مسئله از قول آن مجتهد
جزئیه دیگر به تعیین آن نمود بیک مجتهد دیگر در نظر او فتوی در فتوی نباشد و چنین صورت مدعی از قول آن مجتهد اولیه لازم میشود
تا رجوع بیک نیم این شخص که در این مسئله مدعی از قول مجتهد اول کلام است خواه صدر مدعی از قول مجتهد دیگر و نظر او اگر او فتوی
در تعیین بیت از آن مجتهد و مدعی از قول مجتهد اول کلام است خواه صدر مدعی از کرده باشد یا نه فی دکاه فرض خود که در نظر
آن مجتهد آن فتوی در فتوی بوده باشد در همان مسئله بخصوصها نیز در مسئله دیگر و این صورت مدعی از قول آن مجتهد در همان
مسئله لازم است نه در مسائل دیگر صدر مدعی در چنین صورت تعیین بیت بلکه صدر مدعی جایز نیست پس کلام است سؤال
بر رساله جامع الشرائط که مقلد تقلید در صحت آن رساله داشته باشد جهل و بیاند عمر باند مسئله دیگر بلکه در رساله چنین وارد
که چند فقیه داده اما بعد نمیدانند که کدام عبارت غلط میباشد و بیاند ابا کاب در فتوی غلط نوشته باد رساله که جمیع فتوی غلط
بیاند مقلد چنین رساله عمل کند باید که اکثر مسائل همه چنین نیز میباشد دیگر آنکه در رساله دیگر که در فتوی بیکند و در فتوی
مقلد در کجا باشد گرفت رسی او فقیه جامع الشرائط نباشد و مسئله را نتواند از خارج تحقیق کند در رفتای اخبار بیند که مقلد
عمل باستبداد راهم نداند و جهل هم واجب باشد یا بیاند چنین رساله در چنین مثالی عمل بکند باید جواب در صورت مطلب
کتاب دکاه دکاه ممکن باشد تحصیل علم مجتهد نمی بلکه در آن صدر هر چی باشد تحصیل نماید و اما دکاه ممکن از تحصیل علم نباشد
باید تحصیل صدر رجع شدید باشد اکتفا بظنه در صدر میتواند نمود و اما علم تحقیق نظر و اجتهاد پس این مسائل با ظنه در صدر نیست
و حکم آنکه ملکی بنا بر این دکاه رساله در دست کسی باشد در تصحیح آن رساله در آن جلد بکن نبوده باشد عمل لازم است عمل نماید که
قبح صحیح در دست باد ورد فاوت تحصیل فتح صحیح جهل جمان میتواند نمود سؤال اما تقلید بیت را از برای کسیکه در حال
جنون آن مجتهد مقلد شیخ بود جایز بداند یا آنکه مدعی از قول او بعضی حی لازم است جواب اما جایز تقلید مجتهد بعد از صدر
میتواند در نظر این خادم شریعت مطهره جایز نیست بلکه مدعی از تقلید مجتهد حی لازم است سؤال اما تقلید اعلم از صدر میتواند
با تقلید بر اجتهاد یا آنکه جواز اعلم جایز بداند جواب و اما تعیین تقلید اعلم پس مسائل در نظر حضرت در این باب او تقلید در
نزد ما است مقلد هر کس را اولی در فتوی دانست تقلید او لازم است لکن غالب در این شبهه تقوی اعلم است دکاه هست مخالف
میکند جزء در مدعی ثابت نمیشود الا بر ظاهر میشود سؤال اما مدعی از تقلید مجتهد بعضی مجتهد دیگر جایز بداند مقلد
با جایز بداند و مدعی تقلید اعلم را جایز بداند و دکاه مدعی با اعلم با جایز داند اما جایز تقلید اعلم را صحیح
بداند جواب اما مدعی از تقلید مجتهد بعضی تقلید مجتهد دیگر پس او جایز نیست مگر در صورتی که مجتهد دیگر را فتوی در
فتوی بداند در این صورت مدعی لازم است لکن در تعیین اولی دانسته اند مطلقا سؤال چه میفرمایند در مقلد تقلید اباء
اجداد بر تقلید جهل است یا اخذ از جهت جهل باشد جواب تقلید جهل کردن عبث است مگر در جهل شرع که دلیل شرع دلالت
بکند بر جهل و اول این شخص در حق این شخص که جاهل بوده او بکند بنا بر این دکاه مقلد را اولی شد که تقلید مجتهد بعضی نموده باشد خواه
اخذ مسئله از او کرده باشد لکن هنوز جهل مسئله کرده باشد یا اخذ مسئله نکرده باشد در هر دو صورت ظاهر است که مدعی از قول
از قول آن مجتهد نموده تقلید مجتهد دیگر نماید بنا بر آنکه دکاه جهل نموده عبث فتوای فتوی ماخوذه آن مجتهد در این صورت مدعی
از قول آن مجتهد در آن مسئله بعضی از مجتهد دیگر جایز نیست مگر در صورتی که مجتهد دیگر در نظر او فتوی در فتوی بوده باشد در
این صورت مدعی جایز بلکه متعین است سؤال دکاه دست مجتهد نرسد و تو کان مقصود ایشان جایز است باقی مانده تقلید
نیست جواب لازم است بر حسب مضمون تحصیل فتوی از مجتهد حی که باجتهاد او شریعت است و در زمان تحصیل اجتهاد از آن مجتهد مقلد
نیست عمل بآن حکم میشود میتواند نمود سؤال دکاه عمل بخود و مقلد شود و مستند شود بتقلید مجتهد بعضی تقلید عمل هم صحیح
صحیح است یا خیر جواب یا نمی آنچه فاسد است ۵۵

کتاب الطهارة

سؤال — اگر خلال هفته در فرج زن باعضو ازاله نشاء وجوب غسل بر هر دو نیز میباشد یا نه و هرگاه مجرد ملاقاة عضو بی ازاله منی
یا بارج غسل واجب میشود یا نه و بر فرض وجوب غسل در این صورت هرگاه مرد بیضاء الفیاء بوده و بدون غسل داخل مسجد شود آیا
بر آن فضائی و گناه هست یا نه ای نیا جواب حکم در مسئله اولی اینکه اگر خلال هفته بی اشکال موجب غسل نمیباشد اگر چه ازاله
نیست هیچ بلکه بعضی ترشح و رسیدن نباشد اگر ازاله نیست ظن بعضی باشد بلکه بی شبهه غسل بر مرد واجب و بر او وجوب این هر دو
کجی یا دوال کند یا عدم مبرز یا غسل منها اگر یا قدر وجه که نهد بعاء و رجا باید تا هیچ موجب نشاء معلوم است و اشکال و خلاف کفاره
بر دو اگر لازم است و الظاهر عدم انها اما اقرب صواب است هر چه اهتمام کفاره بر او و نفی احتیاط واجب تبدیل جانب و اگر ازاله
عضو بکی باشد مد بکری غسل و کار نیست سؤال — هرگاه طفلی نه ماهه از رحم مادر ساقط شود غسل مولود واجب است یا نه و بکر
حد سنی که غسل بس نیست — رسیده واجب میشود بر ناس بیان و نما باید جواب هرگاه سقط چهار ماه را تمام کرده باشد
تقریبا لازم است خواه نه ماهه بوده باشد و قبل از اتمام چهار ماه تقریبا لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر مطلق میت هرگاه
شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال بلوغ لازم نیست بلکه سنی است که در صورتیکه متولد شده باشد
بنا سؤال مظنه ظن قوی اختلاط و حکم باختلاط میکند یا نه جواب بظنه اختلاط حکم بجنابت کغسل نیست بعنوان بمزید بلکه
شرایط چنین که جنب نیست لکن با ظنه خصوصا ظن قوی احتیاط این است که غسل جنابت بنیت احتیاط بکند بعد از آن غسل را بقصد مزید
بعض فرا نفس وضو غسل بر او نیست وضو باخته نماز کند بهاد بعض غسل در چنین صورت اکتفا عنوان نمود سؤال صفحه مطلق
در شکم اسطه شد و زنا و لد بلب بکند آن بعد از سه روز بکر بلب بکند دیگر آن بعد از سه روز دیگر بکند دیگر آنها دایما بجهت
بلب قاش قرار دهد یا آن بلب بکند نفاس قرار دهد یا اعضا یا هر بلب بجهت نفاس حسب خواهد بود جواب خونیکه با هر بلب
خلط خارج میشود تا بعد از خروج طهر هفت نفاس است سؤال جنب وضو و غسل بر حکم تکلفا نه بالاصل کافیست یا نه جواب
بلی نه در جمیع جمادات تکلیف سؤال خشکی وضو بکند و داد آن خارج و وضوی نویسد ابا صحیح است یا نه جواب اگر
قبلا آنها غسل شده آن آب وضو حسب نماید و اگر بعد از اتمام غسل مضبوط باشد بی نیاز بکر صورتی که سلام
مسح باب جدید بوده باشد سؤال هرگاه موشی در قوی بجره عمر ظهر آن بجهت عاست جواب سر بنیان ظرف را بشوید
امر آنست که هفت مرتبه شسته شود خصوصا در صورتی که موش بر آن بوده باشد سؤال سگی از ظرف چیزی خورده باشد کیفیت
تطهیر آن بچه نحو است جواب هرگاه سگ در ظرف چیزی خورده باشد یا ظرف را بلیسد اول آن ظرف را خاک مالی نمایند
بعد خاک خشک در آن ظرف و آنرا بشوید و بعد خاک مالیده و آنرا بشوید و بعد خاک مالیده و آنرا بشوید و بعد از آن
دو دفعه آن ظرف را باب دیگر بشوید و دفعه خاک مالیده و بشوید و دفعه خاک مالیده و بشوید و بعد خاک مالیده و بشوید
باب شش دفعه باب دیگر بشوید و احوط آنست که در صورت وقوع لعاب سگ در ظرف سه بجهت نماید سؤال تطهیر بجهت
بجند عدد است جواب تا بحدی که یا آنکه شرط احتیاط است کافی کند از سه عدد یا تا تمام بسه تا بعد و اگر فرض شود از

سه پاک نشود اقتدر بمالد که پاک شود سؤال بدن الوده بوله و جامه الوده بوله در آب بکند دفعه و زیر بردن کافیست یا نه جواب نعم
در غسل بوله معتبر است اگر چه در آب کر باشد بلکه احتیاط در آب جاری نیز چیز است فرقی ما بین بدن متنجس بوله و جامه متنجس بوله
در این باب نیست بلی حرج بوله کاهی بیش است که اکتفا بیک دفعه نتوان نمود سؤال در تیمم بدل از وضو و بدل از غسل فرق
میباشد یا نه یعنی که یکضرب و دو ضرب و دست بر خاک زده باشد جواب ظاهر این است که در مطلق تیمم یکضربت کفایت نکند
اگر چه بدل از غسل بوده سؤال هرگاه شخصی دست خود را یا دیگری را در خون و در مقعد یا فرج زن بوده تا آنکه هنوز ازاله نشده رفته
باشد و ثانیا بیرون آورد هرگاه اینچنین را که اخلاط کرده و ازاله نشده بود در مقعد یا فرج یا او را هر جامه خود پاک کند یا دست
او یا آلوده شود نجس میباشد یا پاک احتیاج بطاهر دست یا جنبه بکرا که هرگاه بشوی که مذکور شد و اخلاط بشود و بعد خواهد ازاله
آنرا بشود غسل بر او هست یا نه جواب هر کس دست خود را یا آلت رجلیت خود را بفرج زن نمود بدون ازاله اخراج خون او رطوبت که
مادی و دست یا آلوده میشود پاک شستن آن واجب نیست لکن غسل بر فرج زن واجب است در صورتی که کل حشفه بعینه خشک داخل
شده باشد سؤال آب و جاهای مضوبه اگر نجس شود آنرا بتوان پاک میشود یا نه جواب بلی پاک میشود سؤال جوابیکه کسی
از یهودی یا از کسی بخرد و بعینه باشد که آن از نی یا یهودی یا از مولود نمود است پاک است یا نجس جواب هیچکدام نجس
نجاست در آن جریان نرسیده باشد و حکم بنجاست نمیتوان نمود سؤال زن حامله را هرگاه نظر ماه حاصل شود بغلط ولد از او خون
بلوان سقط یا مطلق و لازم حکم دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه جواب خون بلوان کلا وقت یا سقط شدن نفاس نیست
سؤال این خونی که خون بکی باشد حیض است یا حیض باشد در چنین حالت است یا مطلق جواب ما اگر این بکی دیدیم
فرق جنین عام است سؤال هرگاه آبی که از کوه بشود و نجس باشد و بارش یا بدان آن آب پاک میشود یعنی سطح بارش یا نه جواب
بارش اگر نجس یا آنکه تا روان جاری شود بی اشکال آن آب پاک میشود مگر در صورتی که صدا تا انقطاع بارش باز کند از آنکه
نجس نجاست در آن باقی باشد سؤال ضعیفه زنان القاده و نیز در عدد یه یا نکه و مطلق در اول ماه بوده و در دوش هفت
روز بعد از معنی چهارده روز از ایام ماه نمود خون دید بصفت حیض در چنین ماه بعضی صبح که از خواب برخاست خون دیده
در زیر جامه خود دید مثل خون حیض حکم شرعی آنرا بیان فرمایند که باب ترک عبادت نماید یا نه و هم چنین عبادتی که
بتوان خواب بوده صحیح است یا نه و هم چنین روزه اش باطل گردیده عمل بوده چه صورت دارد جواب اگر او دانست
که بعد از انقضای ایام عادت چهارده یوم فاصله شده بعد خونی دید بصفت حیض در این وقت اختیار اخلال خود نمود
اگر همان خون بود حال مطلقا در چنین جزئی لطف هست روزه صحیح و بی عیب است افطار نماید و اگر بعد از اختیار تجربه
حیض شخص شد خونی باقی است در صورت مفروضه خود را حائض دانسته بمقتضای آن معمول دارد و اگر مراد اینست که
از اول ایام عادت تا این وقت که لکه دیده چهارده یوم منقضی شده آنکه دیده از حیض محسوب خواهد بود سؤال تخمیه
بچه نحو است اطاف و رخت خواب و فرش نجس شده اما چه باید کرد و میان خود و سنداهم چهار تخمیه اند نمود جواب اشغال
فرش نجس و رخت خواب نجس با عدم رطوبت بی نداره و هم چنین رخت نجس در حین خالی نه غسل سؤال هرگاه در متجنبه
غسل جنابه و حیض هر دو واجب شده ایا بک غسل کفایت میکند یا دو غسل بکند و بر فرض اینکه دو غسل باید بکند ایا کدام باید
مقدم دارد و هرگاه یکی باید بکند هرگاه هر دو را که باشد باین نظر نیکه اول جنابه را بعد حیض بعد از غسل کند نیست
ایا آنها را بکه کرده است چه صورت دارد صحیح است یا نه جواب هرگاه بعد از انقطاع حیض باید غسل کند باین نیت که غسل بکنم
بجهت رفع حدث در آن حدث جنابت بوده باشد و دیگر بجهت حدث حیض این نیز جایز است سؤال در خصوص شبهه زنان حامله و خون
بلوان آنها و بعضی نیست جواب خون شبهه زنان بر اجمله و دان در زنان از جمله امور مسلم است و لکن ظاهر این است که

بعض بوده باشد سؤال در بیان جای بعض شاید کان غسل بیان نموده باشد جواب اگر در اوقات بعض غسل کند و سر و گردن را
داخل در آب نماید بقصد غسل از غایت ظاهر است که صحیح بوده باشد لکن اطلاق آب خارج شده بعد از آن بر غسل
نموده از قاموس دلیل آورد سؤال آنطرف آب بمواضع وضو و بعض نجاست باشد جواب بلی جایز است سؤال در نجاست نظر
کافی است یا باید عین بهم رساند اگر نوبت نظر بهم نماید جواب مطلق نظر کفایت در حکم نجاست بلکه مکروه در صورتی که نظر
از فراز و عادل بوده باشد و در بعضی از نظر خاصه اهل عادل و اهل حکم نجاست بنزد شیخ ابو استحاق اگر بجامه باشد بدن
پاک است یا نجس جواب در صورتیکه نجاست از طرف مخرج مقدمی نموده باشد و مخرج شخص همان نجاست نموده نشده
باشد و همین نجاست آن در آب نبوده باشد پاک است سؤال خون ناهی پاک است یا نجس میان یا اوقات کرد بانه جواب پاک
در صورتیکه از ماهی باشد کما که است با آن نماز میتوان کرد اما ماهی که ماهی جنب ساکن بوده باشد یا آن نماز نمیتوان نمود سؤال
هرگاه جوانی در چاه بیفتد و طالع بهم نرسد تا چند روز بگذرد و آن جوان بمیرد بنا باید و موهای و ناخن نباشد اما آنها
پناه باشد و اطراف صاف شده را تغییر نداده باشد یا بالوی کدر آن اوقات استعمال شده و ظهور ظروف ظروفش تغییر بآن شده چه
صورت دارد در صورتیکه اطراف را تغییر نداده باشد یا تغییر داده باشد چه باید کرد جواب ظاهر اینست که هرگاه اطراف صاف شده
از چاه متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتی که از آن آب شده جزء در رفع خبث بوده باشد باید رفع حدث صغیر بوده باشد یا اگر بر
عیب و طهارت جمع بوده باشد و همچنین سایر استعمالات آن آب در تطهیر ظرف و فرش و لباس همین بلحاظ بوده
از اطلاق نمیتوان نماید بلکه مقرر در شریعت مطهره شده است لیکن بآن جوان و اما هرگاه احد اوصاف ثلثه متغیر
شده باشد و این تغییر بسبب آن جوان نبوده باشد آن بعض جمیع استعمالاتی که بعد از تغییر شده محکوم بفساد خواهد بود
پس هرگاه استعمال در رفع خبث شده آن نجاست زائل نشده بلکه محل بعض نشده است و همچنین هرگاه استعمال در رفع حدث
شده باشد حدث رفع نشده پس وضو یا آب بالحاظ خواهد بود و نماز هائیکه بآن وضو شده یا مثل ملاعبه اهالاتی است سؤال
ضبعه از اجام نفاس و سه روز گذشته است هد بکر خون ندیده اما باب چند بار بعضی لون کرنگ او زرد است میبیند چه صورت
دارد جواب همینکه خون قطع شد لازم است غسل نفاس نماید و اما طحال اوکه مایل بزردی است اگر میبیند موجب غسل نمیشود
سؤال کسیکه دهنش خود بخود یا بالخاصه خون یا چیزی باب دهن را تر میکند و خون بعضی شود باب او بعضی نشود چه حکم جواب هرگاه
آن خون بلب نرسد بعد از تمام شدن خون حاجت بغسل دهن نیست سؤال شخصی بعد از تمام جماع استاده و باب نا بسیار
یا بالاخره از داخل بعده و همه جا بدون اینکه از آب بیرون بیاید بنیت غسل بعده و قرار بوده اما غسل این شخص صحیح است یا نه شد
بلکه باید بعد از نیت آنجا خارج آب بیرون رود و بر فرض وجوب خروج آب از آب بیرون نمودن آب بحد واجب است و بعد کما غسل
عدم بیان آب بهمان خود استاده و غسل مرتبه کند یا بی تعرض کند بیان بعده باشد و بعد از آن استاده پای راست
خود را از زمین کنده طرف راستش را در پا تا بحرکت بدهد بعد بنیت غسل همکذا بعد طرف چپ را اما این غسل از نوع صحیح است
یا نه جواب ظاهر اینست در غسل از ماء خارج بدن آب واجب نبوده باشد بنا بر این هرگاه داخل آب باشد بلکه از بعد
تا سینه بلکه تا کردن او بوده باشد نیت غسل کند و در صورت در آب غسل از ماء نموده نشود غسل او صحیح بوده باشد و اما غسل
شیخ پس ظاهر اینست که بعضی بر اعضا لازم نبوده باشد عضا و این هرگاه بعد از نیت سر کردن را داخل آب نماید بعد از آن جانب
راست را بعد از آن جانب چپ را غسل صحیح خواهد بود سؤال شخصیکه صدای نماز را میشنود در زمانیکه داشته باشد و خیال از
دخول قرائن چه بود و وضو نیت موجب بعد از اراده کذا شخص نماز قضا هم ندارد و همچنین غسل جنابت از اول تا آخر
مذکور بعد بیان وارد بر رفت و جب با عدم اراده نماز قضا ایا وضو و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت همین شخص
و غسل بعضی از خانه کذا بیان با عدم است و باید بعد از دخول وقت اعاده نماید یا نه و بر فرض عدم صحت این فرض باز همین شخص

اجماع غسل بعض
صحت باشد

مثلا از دخول وقت مسلوب بنیت وضو طهارت بعض را بعمل بیاورد بعد بدون ضم نیت وجوب یا اظهار رفع صحیح است یا نه و چیزی که
اظهار داشتن المؤدی منه المقدر به بیاید بعمل بیاورد یا نه بلکه طهارت کسی سلامت باید بعد از دخول وقت اعاده نماید جواب
کسیکه نماز قضای واجبی در ذمه او باشد قضای نماز او شخص واجبات قضا خاصه بلکه ما این ظاهر است اینست که این نماز
با قوت کرده تاخیر انداخته خواهد بود یا واجب موسع است که در ناحیه تعیین اعدادی در بعضی معین نباشد در وجوب
قضا و ادای نماز که متحیر است عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موسع این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس وجوب
نماز ادای قضا همان بر حال خود باقی است اگرچه مکلف عاجز بر اتیان آن نبوده باشد و بعد بلکه هر آن بعض و غسل موقوف
عطیه از نماز قضا است و فرض این نیست موقوف واجبیست بر اتیان موقوف علیه نیست و وجوب بی سبب خواهد بود
اگرچه مکلف حین نیت وجوب عالم بر اتیان موقوف نبوده باشد بر بعضی و وضو و غسل در صورتی مفروضه چنین
نیست که موجب فساد شود بلکه صحیح خواهد بود بنا بر این بعد از نماز خاصه وقت اگر قضا بعد وضو یا غسل مبنی الحد بعد و هم
چنین است حال هرگاه اگر قضا نیت فریضه نماز ظاهر نماز این نیت بعد صحیح است بلکه بعضی جهات اسلم بوده باشد سؤال در
دهان حمام صحیح رود انزیاد شد در شب مقارن با اتفاق بیان بنده با شوهر و زن با امکان غسل کردن غسل نکند تا
عصر و نماز را طا میکند یا نه هم میکند در صحیح و نماز را بکند در این دو صورت نماز را چه صورت دارد با وجود امکان بلکه
ان کرم کند غسل کند در صحیح هم عالم را بنیت کرمنفیه غسل نکند ایا مصیب در صحیح است یا نه جواب ظاهر این است که مصیب
در صحیح نیست بوده نباشد و لکن در صحیح زمین اگر امکان از غسل بوده باشد و غسل نکند خطا اثم است بلکه اگر نیم در سقوط نیت
نماید ماء لبکه غسل در صحیح او مکن بوده باشد نیم باطل خواهد بود سؤال شخصی در بیابان در دارت مباشد بجایی
و بدن رسد اما طاهر است یا نه جواب در صورتیکه عالم بنجاسه نمی باشد که آب بانجا رسیده و اما بجا از شخص بعده
باین شخص رسیده بوده باشد غسل آن واجب نیست و اگر عالم بنجاسه آنها منع بوده باشد بعض است غسل آن لازم است
سؤال نری مشید سر حقد را لازم است ظهر یا نه جواب در صورتیکه استبرا نموده باشد غسل آن لازم است اگر بعد از
استبرا بوده باشد حکم بطهارت است سؤال زمین مغروش با جن کف نعل و پا یا بالشکند یا نه و بکه مصاد و اراده
زمین بالشکند یا نه جواب اگرچه ظاهر اینست که شی بر اجزاء مغروش مطهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط با طهر و آن
بسا بعضی است احتیاط ایمان مزدن با طهر از ماء آن مسلب نیست بلی عدم تمکن شی بر مغروش با طهر و عدم تمکن
تطهیر مطهر بکار میبست دیگر و اما مصاد و اراده ظاهر اینست که از عین مطهر ایشان بوده باشد سؤال شخصی در حوض کبیر و حوض
فراموش کند تا داخل نماز شود در بین نماز یاد آمد تحصیل وضو هم رطوبت باقی است چکند جواب نماز بکشد مع در آن
بوده باطل است بعد از نظر نماز بعینه رطوبت در اعضای وضو مسح را بعمل آورد و احتیاط مقتضی اینست که وضو دیگر کرده
مشغول نماز شود سؤال اگر آب خضر را داخل حلال و نفره باشد و غسل و وضو موقوف باشد استعمال آنها با وضو و غسل
ساط است یا استعمال آن ظاهر و نفره در این صورت جایز است جواب توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود در صورتیکه کسی مقدر
بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر یا هر دو وضو یا غسل موجود بوده باشد مگر آنچه در داخل ذهب و فضه بوده باشد بلکه در این صورت با
آب مخصوص است و آنچه در این داخل است در صورت عدم انحصار هرگاه مکلف اختیار نمود در مقام رفع حدث استعمال
نمود در اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث کلام بیست که طهارت محکوم بصحت بوده باشد بخلاف ما بین کذا در صورت انحصار در اوانی
در اوانی ذهب و فضه در این صورت طهارت باطل خواهد بود و جواز عمل آن حال آنست در صورت انحصار طهارت ما موجب
بیست نظر باینکه استعمال اوانی ذهب و فضه در صورت عدم ضرورت نهی منه است مطلقا اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد

بنابراین نظر باینکه معنی است که طهارة یکی نیست که با استعمال آوانی ذهب و فضه پس هرگاه زمین شود که طهارة ماء موجود بوده باشد
در چنین صورة لازم میآید اولی بلازم باطل و این نظیر ابطال است بلکه عادة در چنین صورة طهارة ماء موجود نیست پس
باطل خواهد بود نظر باینکه چند در مبارات عبارت انما فقط افتراق است جناب شیخ هرگاه مختصر نبوده باشد بلیغ مکلف
ممکن بوده باشد از ظهارت یا عدم استعمال آوانی ذهب و فضه در این وقت مجبور در تکلیف بطهارت نیست بلکه مطلقا تکلیف
بطهارت نیست غایة الامر آداب است که این شخص در استعمال آنم است و نهی مستعمل بحاجت از نجاسة طهارة نیست پس طهارة
صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال معاصی بوده باشد این مطلب اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه زمین
شود که طهارت موقوف است باستعمال نجوه ظرف مغصوب این چنین است معلوم است انجه قرعات و بعضی مسائل است
که هرگاه کسی مقدار دهد از آب را مسلط بر استعمال آن هست که کفایت غسل و وضو از اعضای وضو را بنماید و علاوه بر این عدد آبی
که آن را در استعمال نجوه شد عاصیست لکن آب مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب هست پس هرگاه این شخص قبل از
استعمال الاعتدا آبی که کفایت غسل یک عضو بکند عاید لذت خود از اوانی طلا و نقره یا مغصوب بنماید غسل عضوین در این صورة
اگر جواز است در اخذ مقدار آب از ظرف طلا و نقره مثلا لکن بعد از اخذ حال مکلف بطهارة میشود لازم است آب را بطهارة
عاید طهارة صحیح بعد از آن بهم جا این هست اگرچه قبل از اخذ مقدار آب از ظرف غصبی مثلا مکلف بطهارة نبوده
و اما هرگاه او را در وضو از آن آب غسل عاید بعد از آن آب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارة آن در این صورة صحیح نیست
نظر باینکه چون اخذ غسل عضوین آب ماء و بطهارة خود نظر بدیم کفایت او را که عدد در استعمال آن نبوده در غسل اعضای
وضو از مثلا و موالات سؤال هرگاه کسی بعد غسل نیتی خواست که غسل کند آب را سر داشت و بعد در نیت هر دو نیت
داخل در آب شد در نیت اعضای آن رسانید اما هم چنین غسل صحیح است باینکه در نیت غسل بطلان غسل با اعضا و کفاره واجب است
باینکه هرگاه همین غسل را که و غسل نیتی را هم بعد که و بعد معدوم شد که آن غسل و صحیح بود اما آن غسل نیتی نخواهد
غسل واجبه میشود باینکه در نیت نخواهد شد با اعضا و کفاره از ایام غسل نیتی تا ایام اطلاق واجب است باینکه غسل نیتی نخواهد
است که در دو طرف نیت بود اشاره بنا بر این غسل را اطلاق میشود عمار بکر صدا از این غسل بطلان بوده باطل است اعضای
آن غالب لازم است و اما کفاره بجهة اخلال بصیام واجب هست ولی کفاره این نیز است نظر باینکه اثم است در زمان
کیفیة غسل و اما اعضای صوم و کفاره بجهة صوم یعنی چنین غسل جنابت در رمضان بنابر است مضان بطلان بوده ممکن بجهان غسل
باذیوه یعنی غسل صحیح بطلان باورده داخل در رمضان شد بجهان حالة صوم باطل ورده ظاهر این است که قضای چنین
صوم کلام بوده باشد اما هم کسی جواب کفاره اگرچه خلاف از اشکال نیست لکن بیقضای احیا الصوم اخلال نیاست و اما غسل
نیتی بود فهمیدم که هرگاه کسی غسل واجب باشد که چه نحو باید کرد غسل نیتی واجبه نحو صحیح بطلان ورده صدا خواهد بود در نیت که
کسی غسل نیتی اعضای بطلان ورده و معذالک بوده باشد که غسل واجبی در ذمه او نیست چنین غسل قضا نیست غسل واجب میشود
سؤال صفیه زنان عادت بعد در هرگاه پاک روز یا دو روز قبل از انقضا عادة یا ثلث شود چه کند جواب در صورتیکه شخص
شد که پاک شده غسل عاید سؤال شخصی در شب ماه رمضان بنا را نحو غسل شده باشد و آن را ای ممکن نباشد که کلام بود
بجهة نظر مضر در راه و در راه خلوص باشد در آن شخص آن ناخوشی باشد که در آب سرد نمی تواند غسل کند بجهة نظر مضر
و آن شخص جنابت است تیمم بدل از غسل نمی تواند کرد و در آن شب جنابت باشد که تیمم بکند و بعد بماند تا فارغ طلوع صبح وقت
کلام و غسل کرد و عاد نخواند جواب اگر مقصود این است که این شخص بجهة ضرورت ممکن از غسل نبوده جهل است که مکلف به

ارتیم بدل از غسل است بنا بر این غیر جایز و مبان تیمم بود که بنا از طلوع فجر تیمم نموده باشد بدل از غسل لکن فراموش کرده باشد
شد که صبح طالع شده بود اگر چنین است ظاهر اینست حرجی بر آن نبوده باشد روزه او روز صحیح بوده باشد سؤال بجهة غسل کسی
جنابت اتفاق افتاد و او را شرم و خوف از الم بر آن کلام نمی تواند شد بر وی روزه کرفته و عمار کرده اما فارغ روزه اما چه صورة دارد جواب
در صورتیکه حال بوده باشد که صحیح مذموم شرعی بدل جنابت بعضی حال بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست در این صورت غسل
بعمل نموده بهمدش بر او تشکیل چنین صوری صحیح نیست قضای او لازم است بلکه در چنین صورة کفاره بر ذمه است و هم چنین
حال در عمار با نیتی هر نمازی که صدا از جنابت و بدل از غسل بعمل آورده است سابقه آن عمار با طلاست اگرچه حال نبوده باشد که
نماز باطل میشود صحیح نیست سؤال هرگاه بعد از مال از باب جام مغسل الحال و الحیوان را مال آن با اجاره زیاده داده باشد مثلا
یکدانگ دیگر بعد از آن صد مزد با اجاره عبد هد و بعین مساجد جا بصرف مساجد هند و هر روزه جمع کثیر بجهان حال
و نسوان مسلمین بهام و نوره بهر زنده و غسل بکند با غسل مسلمانان چه صورة دارد جواب اگر این مطالق نوع بوده باشد بعضی
نیز و آن انجام مالمان بکفر بوده باشد و مالکان بخدمات با اجاره داده باشد بمساجد و مالک یکدانگ نیز و آن را مدعا
مصرف باشد و بصرف مساجد بکدانگ مالک بخدمات باجاره داده بعد هد و با عدم رضای آن مساجد مصرف بوده باشد بدین
صورة چنین شخص بلا شبهه فاسد است معنی مؤاخذه الهیه است و اما غسل اشخاص بی اگر آن اشخاص عالم بر موضع بوده باشند
بعضی عالم بوده باشند که بخدمات انجام را مالک یکدانگ بطریق مدوام مصرف نشود کسب در فساد غسل آنها نیست خواه
عالم بوده باشد که باب نهی غسل میتوان کرد یا نه و اما هرگاه جاهل بغصب بوده باشد بر ظاهر اینست که غسل آنها صحیح
بوده باشد جاهلین بغصب در نزد دیوبند یا نجام اثم و مؤاخذ خواهند بود و غسل آنها محکوم بفساد است عمار بکر
از آنها با آن غسل نماز رسیده باطل است و اما جاهلین بغصب پس حرجی و رضا آنها نیست و غسل آنها محکوم بصحت است
لکن در اول مذکور شد این کلام محتوی عالمست بجهت ادعای وجوه حکم بغصب نمیتواند هرگاه هست شخص مضر در نهی
مالکیه بوده باشد هرگاه مالکیه متفعل بوده باشد با عین و منفعة هر دو در این ارزاه اعلام بحکم مسئله است و لا محتاج بر آن است
سؤال هرگاه شخصی مدتی یکسال بر رفت واجب غسل جنابت کرده بطلان نماز نظر حال و اتفاق مسائل آن شده که صحیح بوده یا
باید بکند جواب اگر عمل که در سابق کرده و بحالة شاغل شده که آن عمل باطل بوده اگر در آن وقت انجام نیافته باید بجهة نمی وه
باشد البته آن غسل باطل خواهد بود و صحیح عمار نماز تکه بان غسل نموده باطل و قضا عمار آن لازم خواهد بود سؤال قبر آب
جاه من جنب لعدا لاوصال الدوبه حکم آن از ارتفاع و ضمیر آن بیان نمایند جواب در صورة فهمیدن منع جمیع آب نمایند یا
امکان و با عدم امکان نزاع نمایند ظاهر این است اگر صحیح باب انها را نمایند دور نیست در جواز کفایت منع بعمل یکدانگ
نفیس شود سؤال کسی که در مادام کی شده مسوک با ماس غسل سر بست واجب است باز یا نه و فی هست بیان اینکه
رمضان از خود باشد یا خیر و جواب ارشیانی شوال ظاهر میشود که واو در سوی نمان از خود یک ظاهر اینست که مسران موت
غسل بمشود حکم مغسل بوده باشد یا شخص با مغسل و حکم آن از خود این شخص بوده باشد یا از دیگری سؤال هرگاه بعد
با نصاری ذبح کوسفندی نمایند در طهارة و نجاست آن مذبوح حکم شرعی او چه حکم است و پوست آن را در چه حال نمایند
اسلام اینجا بر آن و دیگر هرگاه در سوق مسلمین بی شخص با نصاری بکند حکم ذبح اثبات باشد آن
بشارة کنند بسته اینها نصاری بکنند جواب در چه بعد و نصاری حرام و نجس است اسلام آن در مقام و حضر نمایند
جایز هست چون شکه در بلد بعد و نصاری هست اگر شخص شد که از زنجیر مسلمین است اسلام آن در مقام و حضر نمایند آن
عیب است و اگر شخص بنا بر حکم مثلا بیان و استعمال آن جایز نیست سؤال چه میفرمایند در مقدار شد و حرز سی که واقع در
بین شده و بعد از بیت دور نظر باشد نفوذ بیرون او ورده شده بدون نفوذ آن و حکم صادات داخله در ایام مذکوره و ایام

فرمایند وجوب القضا لعدم **جواب** در صورت عدم تغیر آب چاه ظاهر اینست که جمیع استعمالات از آن چاه در رفع خبث بوده باشد
یا رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی سبب و صحیح است عبارات ماتن عدم جواز آن حکم صحیح است مرتضی اعتبار است و نزاع اعاده
سوال هرگاه آب قلیل جمع شخصی با غیر نجاست بریزد و آن را بخاری کشد بحمام باید دن ماتن شیخ غاید در رساله کوان آب مضطر
نجاست نشد بجاست آیا بالاست یا بخشی و یا بکلی در نجاست آب قلیل قطعا باین در دین هست باشد نجاست چیز نیست آیا
مطلق مشاهد پاکست باشد و نیاز ثانی فضا الاستیقا الیقول پاکست باشد **جواب** طی بخشی شود و فی ما بین در دین هست اگر
چه مشغول نجاست بنود باشد کلا ایستجاما دا بکه مغیر نجاست شود باشد و نجاست از اطراف فرج لغوی نکرده باشد و
نجاست دیگر مقارن باشد و در چنین صورت ظاهر اینست که فرق در این باب ما بین استنجای بخرج فاضل و بولی نیست باشد و بخشی
شرائط مذکوره **سوال** غسل ترتیبی ارغاسه کاولست شخص سر بر بخش آب برای تکمیل ان بزند و بعضی از طرف راست بدن
غاسه و آب در بعد فرو رود من طرف چپ ایا صحیح است یا باید بر غسل بزنم دیگر شود **جواب** ظاهر این است که صحیح بوده باشد
بگمان کنند که غسل من بغیر چند فرج مخصوص پیش آمد شد **اول** آنست که صبای غاید راس و بعد بعد غاید بجانب چپ
و بعد بجانب چپ **دوم** آنست که کسب در بعض اجزا و بعضی در بعضی دیگر **سیم** آنست که بعضی در هر باشد یا بین مخالف سر کردن را
و اخلال نکند و باید جانب راست و بعد جانب چپ را اخلال کند **چهارم** آنست که کسب در بعضی عضو کل بدن را در آن یک بعضی
دست بیاب بعضی باقی **پنجم** قسم بعضی عضو در آب بعضی کل بدن بهنر ایمان ماء بعضی باقی **ششم** آنست سر و بنه کل بدن را
و اخلال غاید دفعه اول بعضی مثل راس و بنه و دوم بعضی جانب ایمن و دفعه ثالث بعضی جانب ایسر **سوال** هرگاه در حال
نماز یا غیر حال نماز یا اکثر استیقا کرده باشد باید دن آن حالتی در عمر بولی اعاس بنود که تکلیف در رجوع بولی
یا مظنون شود حرج بولی یا بالاتر است شخص **جواب** ظاهر این است که عسر و حرج بولی واجب نبوده باشد اگر چه حرج بولی
این شخص بوده باشد **سوال** در مسئله غاسه لازم است بیرون آوردن تمام بدن از آب باشد و نیاز بدن از آب بالاتر است بیرون
بودن بعضی از بدن با کل و در زیر آب بوده باشد هرگاه ممکن غسل کند در حرکت کند صحیح است و نیاز اولی چه نماز از بدن باید
از آب بیرون بوده باشد اگر نه یا اقل **جواب** ظاهر اینست که بیرون بودن از آب یا خارج شدن از آب هیچ یک در غسل ارتماسی
لازم نیست و در نیاز شد پس در اخلال آب بغسل ارتماسی بنوده باب فرو رود بعضی غسل صحیح است ظاهر اما بلکه بنوان ارتما
عنوان که مستفاد از تتبع اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام است که مقصود رسانیدن آب بکل بدن بعضی غسل
بنابراین در اگر کسی کل بدن او داخل در آب باشد و بعضی دخول در آب نماید غسل نبوده باشد و مکلف در همان حین که کل
بدن در آن هست نیت غسل کند و خود را بعد از نیت در بیرون آب حرکت بدهد بعضی غسل دور نیست که غسل محکوم
بصحت بوده باشد و حرجم سید اعلی الله مقامه مدفع فی ذره و در نظر مرحوم فرموده ؛ والارتماس دهر فی الماء بحیث
یصدق تغطیه تمام اعضاء بعد از اجزاء کل البشره و این معنی با لحاظ این خادم شریف بعد طهره علی ما رواها الاخبار الاسلام
والتحریر فی است با اگر ظاهر اینها وارده در ارتماس موهم خلاف است مثل صحیحه زراره که فرموده فان رجلا جنبا ارتمس
فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلک و ان لم یدلک جسده فقط با اگر ظاهر ارتماس فرو رفتن و دلالت این شامل
کسی که فرو رفته باشد در آب مشکل است لکن جواب از این بعنوان اختصار این است که مذکور شده حاصل آن این است که
مستفاد از نصوص وارده از اهل خصوص است که مقصود در رفع جنابت حدث رسانیدن آب است بکل بدن
بعد از نیت مثل بعضی غسل ارتماسی که عبارت از داخل شدن در آب باشد مطلوبیت من باب التوصل الی الغیر یعنی رسیدن
آب بوده باشد بکل بدن تخصص است مطلوبیت واجبات توصلیه بجهت وصله بنیت است حرج حد ثانیه عبارت از اگر فرض
شود آن مسئله که عبارت از رسیدن آب بوده باشد بکل بدن حاصل باشد پس ارتماس آن بنحو مطلوبیت نا

خبیران لازم بوده باشد بجهت ظاهر اینست که غسل در جمیع صور مذکوره صحیح بوده باشد و لکن اظهار بعد صحیح بودن که کل بدن
خارج از آب باشد یا بعضی بدن خارج آب باشد مثل اینکه نا نصف بدن خارج از بوده باشد آن نیز با شکال است **سوال**
در شستن جامه از بول که و دفعه باید شست یا دفعه دوم و دوم لازم است یا یکبار کافی است و نیاز بین العاصلتین باید
مصر بول باید و با عدد فاهکاه جامه را بدست بول بخشی باشد و در آب کثیر را که شسته شود بآن و در یا رشتن لازم است یا
شستن باشد **جواب** ظاهر این است مثل جامه از بول دو بار لازم بوده باشد و در هر غسله مصر لازم است مگر در آب جاری
که نقد بعضی در بیت **سوال** هرگاه بنی اعمال را جبر را سهو کند بعد از نهر و اعاده آن جام با آن نعود کند یا نه **جواب** اگر در بیت
داخل شده در آب قلیل را داشته باشد که آن ملاحظه خود را در آب بجهت غسل است غسل صحیح است و اگر چنین نباشد غسل
اعاده کند **سوال** خون نفاس و ملا و اکثر چند در نیست باشد **جواب** خون نفاس در جانب ملا نصری ندارد و در جانب کثرة عادت و
ازده روز نمیشود **سوال** هرگاه اعمال را جبیه جمع شوند بیکجا آورد یا هر را کام بیک تعدم دارد **جواب** ظاهر اینست که
بیک غسل بیت هر اعمال را بنوان عذر در صورتیکه یکی از اعمال اجبا بوده باشد دیگر و صحیحه غاید عذر در بیت و اگر
غسل جبانه نباشد و یخوا لازم است بجهت غاید **سوال** مواضع مسح در صحیح باید بخشک باشد یا رطوبت دست غالب بر رطوبت آنها
باشد لازم نیست و آیا با وجود نزدیک عضو مسح جایز است بود اشتن رطوبت از عضو کلات و صحیح از برای مسح باشد یا خیر
در نیز باران جایز است یا نه **جواب** خشک بودن مواضع مسح ظاهر اینست که لازم نیست باشد لکن ظاهر اینست که غلبه رطوبت
مانع بر رطوبت مسرح معنی باشد ظاهر اینست با جای رطوبت و مانع اعتبار رطوبتها مواضع مغسول اعضا نبوده باشد و وضو
در نیز باران نیز مسبب نداره لکن در مختلف تعیین نماید که مسح باب وضو باشد **سوال** وضو در کجا واجب است
و در کجا مستحب ایا اس است که استحبابی هر وضو از نموده باشد **جواب** وضو واجب است در چند مقام **اول** بعد از غسل
او ثانی فرائض جهة ایمان صلوات مفروضه ایتید **دوم** جهة ایمان صلوات عضیه **سیم** جهة ایمان طواف واجب **چهارم**
جهة ایمان اجای میته **پنجم** جهة ایمان بجود سهو لعط بلکه الطهر و جرب و صحیح است بجهت سجود سهو **ششم** وضو جهة مس کتابت
قرآن در صورتیکه مس و اتیان مثل اینکه نعوذ باقه قرآن را بدهد و بخواهد زوجات یا در بیکاری یا جهة اصلاح و تصحیح قرآن در صورت
و جوب **هفتم** وضو جهة اقامه صلوات بوجه **هشتم** جهة ایمان صلوات منذوره بعضی جهة نمازیکه بندند یا شبه نذر بول لازم
شده باشد و هم چنین است وضو جهة مس کتابت در صورتیکه مس کتابت قرآن برا نحصر لازم شده باشد **نهم** جهة ایمان
بوده باشد که مکلف بعد لازم عذر باشد که با وضو ایمان نماید در جمیع این موارد وضو لازم است لکن در هفت موضع اول
لا مالک رود و موضع اول بالعرض **مخفی** فائده وجوب وضو در موارد مذکوره در صورتیست که با وضو نبوده باشد و اما هرگاه
با وضو بوده باشد بهمان وضو اکتفا میتواند نمود **وانما** مواردیکه وضو در آنها مستحب است پس بسیار است **اول** وضو جهة
کون بر طهارة و منجمله حالت در بیان این مطلب مختصر این است که گفته شود انسان را دو حالت است حالت حدث و حالت طهارت حدث
عبارت است از نجاست نفسانیه که مانع شرعی از اشتغال بصلوة و طواف واجب و مس مصحف و غیرها است از غیر فاسکه
مذکور شد و هم چنین مانع از تمکن و کالا با ساق با عظم او بیت و کالا مذکور میشود و رفع این حالت با عضو نفس
میشود و غیر از آن بطهارة میشود و هر یکه و مغیر رافع نجاست است که غیر از آن بحدث میکند و موجب حدث در آن حالتی است که
غیر از آن بطهارة میشود و مقصود در اینمقام اینست که وضو مستحب است جهة حصول اتحاد و استمرار آن که غیر از آن بطهارة
میکند **دوم** وضو جهة ایمان صلوات مندوبه **سیم** جهة طواف مندوب **چهارم** وضو جهة سجود تلاوت خواه جزء واجب
بوده باشد یا مستحب **پنجم** وضو جهة اعمال حج سعی طواف واجب و مغاران **ششم** جهة اذان گفتن بلند از طلوع فجر اگر چه وقت
جهة مطلق از صبح است لکن جهة آن بلند قرار وقت نمیباشد که در فجر بعضی اذان و بعد از فجر وقت و وضو واجب

بشود لهذا عرفی ندارد وثمره حکم باستحباب وضوء در اذان جواز اتیان بنافله است با عدم وضو لکن مستحب است بعد از
فراغت وضو بنیت بالکل ممکن است ضرور باستحباب وضو بعد از اذان بعد از فراغت وقت باید تعقیب کرد بنماز و این وضو را بجهت
اذان خلط بعبادتم بعد از فراغ از اذان تعقیب بنماید بعد از اذان وضوی واجب بنماز و بجهت نماز **هفتم** وضو بجهت سجده شکر **هشتم**
وضو بجهت قبل از دخول وقت بجهت بهاشدن در ایمان بنماز و اما وقت بالکه مثل مرحوم سید بحر العلوم سید کاظم ترجمه
ذکر فی حوده در معنی منزلت مسجد با این عبارت و الوضوء للصلوة قبل الوقت ظاهر ابن جنید ان مطلقی است که مستحب وضو بنماید
وضو قبل از دخول وقت ایرادی اینکه اثبات نماز نماید در وقت خواه متطهر و مکلف باشد بوده باشد که اثبات نماز در اول وقت نماید
باشد قوله لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الشهید الثانی فی الذکر مثال روی ما روی الصلوة من اخر الطهارة لها هو بخلاف فیها
نهم وضو بجهت نماز میت **دهم** وضو بجهت دخل نمودن میت در لحد **یازدهم** وضو بجهت نماز قرآن **دوازدهم** وضو بجهت حمل
قرآن **سیزدهم** وضو بجهت نصب علم بر سر **چهاردهم** وضو بجهت زیارت ائمه علیهم السلام **پانزدهم** وضو بجهت دخول در مساجد
شانزدهم وضو بجهت دخول در دعا ائمه علیهم السلام **هفدهم** وضو بجهت زیارت قبور مومنین **هجدهم** وضو بجهت دار شدن
مشاهد از شعر بهتر از خوف مثال **نوزدهم** وضو بجهت خارج خواه اند و کاه صحیب جلوشانه بوده باشد **بیستم** وضو
بجهت قرآن بجهت بالا کردن مثال از نظر قرآن با رفع قرآن از اتیان بجهت تعظیم **بیست و یکم** وضو بجهت کتابت قرآن **بیست و دوم**
وضو بجهت بیرون آمدن مذی **بیست و سوم** وضو بجهت بیرون آمدن ودی **بیست و چهارم** اجزا نمی خرج مولا خارج بشود بنیت بیرون آمدن
مولا **بیست و پنجم** تنظیف تنور بجا بکه مرد و ناقض وضو هستند لکن اولی موجب وضو است بجهت تنظیف موجب غسل است **بیست و ششم** مذی
مهر چهارم ودی بدان صدم مهر ودی مذی مهر و اما مذی پس این لیست که بجهت ملاصه و قبل از آنان خارج بشود و اما
ودی پس این آب غلیظی است خارج منه از انسان بعد از بول مضمون در این مقام لیست که این مرد را که چه هیچ یک ناقض نیست **بیست و هفتم**
وضو بجهت بیرون آمدن مذی **بیست و هشتم** وضو بجهت بیرون آمدن ودی **بیست و نهم** اجزا نمی خرج مولا خارج بشود بنیت بیرون آمدن مولا
سی ام تنظیف تنور بجا بکه مرد و ناقض وضو هستند لکن اولی موجب وضو است بجهت تنظیف موجب غسل است **سی و یکم** مذی
مهر چهارم ودی بدان صدم مهر ودی مذی مهر و اما مذی پس این لیست که بجهت ملاصه و قبل از آنان خارج بشود و اما
ودی پس این آب غلیظی است خارج منه از انسان بعد از بول مضمون در این مقام لیست که این مرد را که چه هیچ یک ناقض نیست **سی و دوم**
بنشیند بنا بر موقف با بین اصحاب لکن باعث استحباب اعاده وضو بشود پس هر گاه مذی را متطهر خارج شود باید مسحب در
حوا و اینست که وضو بنماید پس از بعد وضو آن وضو بجهت خارج شدن مذی با ودی است و اما ودی بدان صدم مهر و خاصه
در استبصار جنین تفسیر نموده الذی یخرج من الاحشاء و در بحر الجواهر ذکر شده که آن ودی است خارج بشود عبارت از مال بعضی
سی و سوم وضو بجهت نسیان استنجا قبل از وضو است یعنی کسی استنجا قبل از وضو شرکرد عبارت از نوع از وضو مذکر شده در
این وضو است استنجا بنماید و وضو را در صورت جمع است لکن مستحب در دعا قبل است که وضو اعاده نماید **سی و چهارم**
ذکر وضو است یعنی متطهر هر گاه ذکر اگر چه این نی باعث نقض طهارت او نمیشود لکن مستحب است که وضو بنماید **سی و پنجم**
وضو بجهت نماز است بجهت که مذکور شد پس معانی اگر چه موجب وضو بنیت لکن باعث استحباب وضو بشود **سی و ششم** وضو
بجهت جماع نمودن خوف است بسبب خالی کردن دندان لکن در صورتیکه خون بعدی بوده باشد که موجب نقض وضو **سی و هفتم**
وضو بجهت دست مالیدن بدن است یعنی هر گاه متطهر مس کند بدن خود مسحب در حوا و اینست که اعاده وضو بنماید با وضو **سی و هشتم**
سی و نهم وضو بجهت نماز نافله نقصان کذب است پس هر گاه متطهر کذب از او صادر شود مستحب است در حق او که وضو
بسازد **سی ام** وضو بجهت نماز نافله ظلم است یعنی که مذکور شد **سی و یکم** وضو بجهت نماز منصفی است که بجهت اکثار
در شرح خواندن حاصل شده **سی و دوم** از جمله اسبابیکه موجب استحباب وضو میشود بوسیده زدن است بنهم **سی و سوم** از
جمله وضوئی مستحب وضو است که باعث آن چیزی مس باطن دبر خود **سی و چهارم** از جمله وضوئی مستحب وضو است که باعث آن چیزی
که باعث آن چیزی مس باطن اجلیل **سی و پنجم** از جمله وضوئی مستحب وضو است که باعث آن بشود خطب در اثنای
پس هر گاه مصلی در اثنای نماز خنده صدا دار از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود پس اعاده نماز لازم است و اعاده
وضو مستحب است **سی و ششم** وضو بجهت خواب است بجهت جلوس در مجلس قضائی **سی و هفتم** وضو بجهت راست و دست نماز

سی و پنجم وضوئی چهارم از وضوئی مستحب وضو است که باعث آن

که دارد

که دارد رشوه جهت بشود رحم بنیت مستحب است در حق شوهر در حالت وصول حیض با وضو بوده باشد **سی و نهم** وضو کی است که
اراده جماع با زوجه از جهت داشته باشد **چهلم** وضو در حق کسی است که اراده جماع نماید بعد از جماع اول **چهل و یکم** وضو بجهت
بجهت اراده اکل **چهل و دوم** وضو در حق کسی است که غسل مس داده باشد و قبل از غسل اراده جماع داشته باشد **چهل و سوم** وضو
جنابت در صورتیکه اراده غسل جنابت داشته باشد **چهل و چهارم** وضو است بنا از اهل سنت **چهل و پنجم** وضو است بعد از
غضب نماز روی منه صلی الله علیه و آله از اغضب احکم ملیس ثیابه بر هر گاه که با وضو بوده باشد در غضب طاری شود مستحب
در حق او اینست که وضو بسازد اعاده وضو نماید و هر گاه وضو نداشته باشد مستحب در حق او اینست که وضو بسازد **چهل و ششم**
وضوی مجدد بدعاست پس کسیکه وضو ساخته باشد و نماز نمی خوانده باشد وضو مجدد و وضو مادر نشده باشد بهم چنین امر بکه مرجح اعاده وضو
نموده باشد از امر بکه مذکور شد تحقق نشده باشد مستحب در حق او اینست که اعاده وضو بنماید بعد مجدد بعد این فرد مبتنی
وضوی مجدد بدعاست و هاست اطلاق وضو بر این مضاف بابن معنی در وضوی مجدد بدعی عدم ثبوت ناقض شرعی است
نسبت بوضوی سابق و هر چه اعاده مرجح اعاده مستحق شده باشد باشد و در این صورت لکن است ضد ناقض بنابراین وضوی
لاحق مصداق هر دو حق مدیون مثلا عبد از وضو هر گاه مدنی خارج شود شاه مکلف هر گاه اعاده وضو نماید بعد جبر
عقاق که از تزویج مذی عارض شده و در این صورت آن باین معنی مستحب خواهد بود و اگر مضر در این بوده باشد که ناقض شرعی
وضوی سابق تحقق نشده پس اعاده وضو نمی نماید بعد مجدد بدعی خواهد بود و اگر قاری در وضو بوده
باشد امثال اینست بهر دو حق مدیون انشاء الله و هکذا الحال فی غیر المتضمن لامور المذکورة التی موجب استحباب الاعادة
والمستند فی الوضوء المجدد بدعا روی عن الصدوق بسنده الی صفوان بن یحیی عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له ما تقول فی رجل توضأ
الاعتبار بالقول لذکرهم ایاه فی الکتب المعتبرة العتبرة علی وجه الاستدلال و الحجة من غیر ظهار و مدح فی السند و الدلالة و هنا
روایة دعاء و فی باب الاعمال عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام قال من جدد وضوء بغیر صلوة جدد الله فیه
من غیر استغفار و لا غیره صلوة هکذا رواه الشیخین من قول الاعمال و الظاهر حدث کان الفقیه و فی باب الزیارة من الخلاف
الکافی عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطهر علی الطهر عشر حسنات و المستفاد من النصوص المذکورة ان فی السنة
باثبات الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل بینهما صلوة مفروضة او مندوبة و تحقق بینهما فصل ام لا و زاد العدد علی الاثنین ام لا
و اما الثمرة من الصدوق فمن جنبتی الصدوق ان شرعیة التجدید بما هو الصلوة و انه لا یکون الا مرة فان یستفاد ذلک من المعتبر
حدیث فی باسناده منقطع رواه عمر بن ابی المقدام قال حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لاحب من یرید ان یتوضأ
الثنین الثنین و قد روی ان من تاهل صلی الله علیه و آله الثنین الثنین فان النبی صلی الله علیه و آله کان یجدد الوضوء لکل
فریضة و لکل صلوة فحمل الحدیث هو ان لا یجب من یرغب عن تجدید الوضوء و قد جدده النبی صلی الله علیه و آله و لیس
الذی روی ان من تاهل صلی الله علیه و آله و معناه ان تجدید الوضوء لا یوجب الا بعد الحدث و لا یوجب الا بعد الحدث
و قد اطمأن القوم من الخصوص و اجابه منه فیستحب التجدید بدون الفصل الصلوة بل المستفاد منها علی تجدید الحدث من جنسه هو
تخلل هذا من فضاء ثم اخذ بالقول الاول بکاتب المصنف فی نفس ساعة تلا فیستحب التجدید فی حضر قال العلامة فی التذکرة
یستحب تجدید الوضوء لکل صلوة و ضاء کانت او نفلا و لکنا نفی وجها فی انقل احدهما عدم الاستحباب خالد و لا یستحب التجدید
للتلاوة و الشکر قال و لو فی ضاء قد یحل کره له التجدید و کذا لو نوی ضاء و نوی کره له التجدید و لیس یجب التجدید الا استحباب
انتهی **تنبیه** الحال بینهما ان بقاله هنا مقامات **منها** التجدید بعد الصلوة المفروضة و الصلوة المفروضة کما انا نوینا
و صلی صلوة الظهر ثم جدد الوضوء للصلوة العصر و هذا مما لا ینبغی الریب فیه و **منها** التجدید بعد الصلوة المفروضة
بالنافلة کما انا نوینا و صلی الظهر ثم جدد الوضوء و نافلة العصر و هو ایضا مما لا ینبغی الریب فیه و **منها** ما اذا نوینا

صلى النافلة ثم اراد الجديد بعد الفريضة كما اذا نوى صلى فاتحة الظهر ثم اراد الجديد بعد فريضة الظهر وهي اخر كذا ومنها ما اذا نوى صلاة كلي
النافلة ثم اراد الجديد بعد النافلة الزوال وهي اول صلى وجهين احدهما ان يكون نوى صلوة الرسول صلى الله عليه وآله متلا ثم اراد الجديد
لنافلة الليل وهو اخر صلى الاخبني ان من الجنة والثاني ما اذا نوى صلى وكيفيتين من نافلة الزوال او اخر ركعات منها واراد الجديد بعد
الثانية منها ومفتحي الفريضات المكتوبات الشرعية هنا ايضا وجهان منها ما اذا نوى صلى وكيف الفرائض او فصل احدى الخمس ثانيا ثالثا ساهيا
واراد الجديد بعد الصلوة الثانية فيما كانت فقد نوى ثم اراد الجديد لكما بعد الفرائض وغيرها من احدى
الغايات الاخرى منها ما اذا نوى الكون على الطهارة وتخلل فصل واراد الجديد للصلوة وهذا على ان مفتحي الوضوء الثانية
بنوى الشرعية ايضا ومنها ما اذا اجتمع هنالك اثنان او ثلثة كما اذا نوى صلى القراءة القرآن ثم جدد الصلوة ثم اراد
الجديد لكثرة القرآن وهكذا ومفتحي الوضوءات بنوى الشرعية ومنها ما اذا نوى الغاية من الغايات السابقة كقراءة
القرآن وقرأ ثم اراد الجديد لتلك الغاية جدد ومنها ما اذا نوى الغاية من الغايات ايضا لكن اراد الجديد قبل الاتيان
بالغاية كما اذا نوى القراءة القرآن ثم قبل القراءة اراد الجديد للقراءة اجدد وهو على قسمين احدهما عدم تخلل الفصل والثاني
خلافه فيجري ان يقال بالشرعية في الاول وما في الثاني فيفتقر الحادم في مثله ومنها ما اذا نوى الغاية من الغايات
فاتى بها ثم اراد تكرار الجديد لها مرة من حيث هو جدد بل مفتحي الحدث الثاني الوضوء على الوضوء نوى على وضوء وضوء
وكذا مشروعية ما تقدم عليه لكن الكلام في امكان النفي الجديد عليه فانه لجدده سلفا في كتاب الاحياء واما اورده شيخنا
الصدوق في الفقيه وسلمه كما على ما اما في كتاب الاعمال فقد لاح عنا هنا ولم يمكن عنه موقعا لانه روى عن محمد بن
موسى بن علي بن الحسين السعد آبادي بن احمد بن ابي عبد الله البرقي من ابيه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه عن
محمد بن موسى الرضي بن عنه عنه شيخنا الصدوق محمد بن موسى المتوكل الذي وثقه الصدوق وابن داود وغيرهما واما على الحسين
السعد آبادي فهو من جملة العدة الثقات وروى ثقة الاسلام عن احمد بن محمد بن خالد بني طاهر وكثرة رواية ثقة الاسلام
عنه توجب الوثوق بجلالته وعلى الفاضلان الجليلان من مشايخ الاجازة ما احمد بن ابي عبد الله البرقي فهو احمد بن محمد
خالد البرقي وخاله معروف وابوه محمد بن خالد وهو وان كان الخلاف في انه ثقة ام لا لكن الصحيح عندنا وثاقته وقد حققنا
في رسالة الرجالية واما محمد بن سنان فهو وان كان ضعيفا عند جماعة من العلماء لكنه عندي مقبول الرواية لما
قلناه في رسالتنا الرجالية واما مفضل بن عمر فما اختلفوا فيه فقال النجاشي انه فاسد المذهب مضطرب الرواية لا
يعبأ به وقال شيخنا المفيد في ارشاده انه من شيخ الخطاب لعبد الله عليه السلام وخاصته وبطانته وثقاته الفقهاء
الصالحين وكثير حديثه معدود من الجهابذة ثقات الحديث مشهور واما في الباب المذكور من الكافي فقد روى عن محمد بن يحيى
واحمد بن ادريس عن احمد بن محمد عن سعدان عن بعض اصحابه عن محمد بن يحيى العطار والذي كما يحيى جلالة الله على العبد و
كذلك وفي هذا الباب ما ذكره النجاشي في ترجمة من انه شيخ اصحابنا في زمانه ثقة عين وكذا احمد بن ادريس الذي في ابيه
واحمد بن اسحق بن سعد الاشعري بن الرازي والاشعري كلاهما ثقتان واما سعدان بن مسلم الذي ذكر النجاشي انه
روى عن ابي عبد الله وابي الحسن موسى وكونه شيخ الطائفة ان له اصلا يرويه عنه جماعة من الثقاة منهم صفوان بن يحيى وعبد الله بن
اسحق وعباس بن معروف وغيرهم فاسناده اليه معتبر لكنه رواه عن بعض اصحابه فيكون مرسلا فالحكم بشرعية الجنب
على وجه الاطلاق لو لم تفسير من الخطاب الى غاية ومن غير فصل لا يخلو من اشكال الفتح في الشرع اما في سائر المسائل كذا الاول
والثالث او في دلالة كل الثاني على ما ظهر مما سلف مضافا الى امكان الفتح في الاول الثالث ايضا بناء على ان الجنب
انما جاء على الطاهر على ما يرفع الحدث وعدم امكان ارادته في الطهارة بالاول ظاهر بلا بدون الحمل على الثاني لانه ما دام الاحتمال
الذي يوجب اجمال الحدث فرضه وعلى الاول وان تم الاستدلال لكن على الثاني لانه ما دام الاحتمال يبطل

الاستدلال

الاستدلال **جواب سوال** وقيل من خرج ازاب واجبات **جواب** ظاهر اينست كه خروج از آب لازم نبوده باشد **سوال** چنين زن مستحاضه
شده كه وقت نماز داخل شده بنيت وجوب وضو نماز خواند بعد كه معلوم شد استحاضه كه وضو ساخته بود وقت داخل نشده بود آيا بايد
وضو رد لعمل شد وقت نماز نماز مكرر بايد **جواب** احتياط در دين مقتضي اين است كه با چنين وضو شغل نمايد خواه واجب بوده
باشد يا مستحب نشود بلكه نظر اين وضو مي وضوي ديگر بقصد وجوب در صورت نماز واجب واراده نماز واجب نموده باشد **سوال** در امثال مستحب ايا طهارت
شرط است يا نه غسل جمعه را قبل از طلوع صبح جمعه بنيت كه با چنين بعد از آن كه طلوع روز جمعه شد كه است صورة بجاي غسل تا
چه وقت وجه صحت دارد است هگاه در روز هم بكند و تا حق طهارة انقاص نيفتد غسل بجا آورد باقي ميباشد يا نه هم چنين خواب
از خواب نماز غسل ميباشد يا نه **جواب** اينجا ايجاب واسطه تجديد نموده است كه مراد از شرط طهارة در امثال مستحب است
كه قبل از امثال مستحب صحت لازم است جواب وضو معتبر در ساير غسل بيت بل امثال دهم چنين واجب بوجوب شرعي بيت بلكه
مقدم وضو در امثال مستحب صحت نميباشد واما تقديم غسل جمعه بر طلوع فجر جمعه بيان اين است اطلاق ثابت بنسبتي
هگاه ممكن از غسل در روز جمعه نبوده باشد در چنين صورة مقدم بر غسل جمعه در روز جمعه جايز است يا نه چنين كه در روز پنجشنبه
باشد جمعه ايا بغسل جمعه ميتوان نمود يعني هگاه در روز پنجشنبه معتقد اين باشد كه ممكن از غسل جمعه در روز جمعه
نخواهد بود در چنين صورت ايا بغسل مقدم بكند غسل جمعه است در روز پنجشنبه بيان نمود و هم چنين هگاه در شب جمعه
معتقد اين بوده باشد كه ممكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در شب جمعه بيان نمود واما اقسام
اعمال و سجده جهت جمعه مثل خواب و غيره پس تفصيل اين است كه غسل سجده بر دو قسم است يك غسل است كه اعمال بنا
مثل غسل در جمعه در وقت عرفه و روز عرفه و مخالفها استحباب بيت و يك كه احداث ناقض اين اعمال بيت قسم ثاني اعمال
با نيتي كه غسل سجده زيارت با دخول در حكم با احرام و هكذا مكونهم اعمال مقدم بر دو قسم است يك قسم است كه بعد از غسل
مباشر مثل غسل زيارت با غسل بهنه قتل و نيز با جهاز و يك صلب در اين قسم بنيت جايز است كه احداث ناقض بيت قسم ثاني است
كه غسل مباشر نظر از غسل بوده باشد مثل غسل زيارت ابن قسم بنيت ظاهر اين است كه احداث ناقض غسل بيت با بنحوي كه كسيكه
ايمان بغسل جمعه و بنيت زيارت سيد حمدي اداء و صادر شد ظاهر اين است كه اين حدث ناقض غسل بيت بلكه هگاه بعد از غسل
زيارت عايد زيارت با غسل خواهد بود **واما سادة** بقاي حكم غسل بر ظاهر اين است هگاه كه صبح ايمان بغسل زيارت نمود
و زيارت را در عصر بجا آورد در ان زيارت با غسل خواهد بود بلكه دو بيت هگاه غسل در روز كه حدث زيارت كند ان
زيارت با غسل خواهد بود **سوال** شك در افعال واجبي صورت حكم ان چه جهت است ايمان بيت كه لازم است يا نه
جواب شك در اجزاي وضو اگر بعد از فراغ از وضو است اعتبار ندارد يعني بان شك بيت بلكه بنا بگذارد بر وقوع شكوك
نه و اگر در اجزاي وضو است مدلول عليه بكلمات ما ظاهر نفي ما مدس اصحاب فقها از اجزاء است كه لازم است بوجوب اجزاي شكوك
نه غايت بعد بنيت وضو در اتمام غايت بوجه هگاه شك كند در وقت غسل بدن يعني با جه هگاه كه صورت داشته است يا نه لازم است
بوجوب صورت داشتن بدن بعد دست راست را بشوي و هم چنين **قال في الفقيه** من شك في شيء من وضوئه وهو على
حال الوضوء فليعد من مكانه ثم شك في شيء من وضوئه فلا يلتفت الى الشك الا ان يستيقن **وفي** النهاية من شك في
غسل الوجه وغسل اليدين وجب عليه غسل الوجه ثم غسل اليدين فان شك في غسل اليدين بعد مسح رأسه رجع فغسل اليدين
ثم مسح برأسه فان شك في مسح رأسه وقد مسح رجليه رجع فمسح رأسه ثم رجليه بما بقي من اندام **وفي** المبسوط من شك و
هو جالس على حال الوضوء اعاد الوضوء وان شك في شيء من اعضاء الوضوء الطهارة في هذه الحالة اعاد عليه وما بعده وبنى
شك فيه اذى يبني منه عما مضى اخذ من الوضوء فيه يلتفت اليه **وفي** الوسيلة والشك يجب تحمل المشكوك فيه ما دامت الاحتمال

عليه ما لم يجف العضو الذي باعاد الوضوء وان جف وذلك في موضعين من شك في غسل عضو من اعضاء الطهارة جاز له المضي في
الشكوك واعاد الذي وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله وفي الجامع ان شك في حال الوضوء لم يخرج عنه شك في انه ترك بعض اعضائه او لم يتم وضوءه
او لم يعده وما وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله وفي المعتبر لو شك في شيء من اعضاء الوضوء فلا اعتداد به من حال الوضوء لان به
ما يعيده لان الاصل عدم الاتيان به والحدث يتيقن بذمة الاتيان بالمشكوك فيه وفي يعني الجمعين وما يعيده عضوا فلا يلتفت
الذكوة في شك خفي من اعضاء الوضوء فان كان على حال الوضوء منه اعاده على ما شك فيه وعلى ما يعيده وفي كان الشك فوق
اسافل من راس الاصل من اعضاء الوضوء عدم الفقد فلا يدخل في الصلوة بطهارة مطلقة ولو كان الشك بعد الفراغ و
الاضراب لم يلتفت واظهر المسالة والاحتاف فيه وبه صرح في المدارك وجزم قال في المدارك ولا خلاف في هذا الاحكام
في وجوب الاتيان بالمشكوك فيه ثم ما يعيده والمستند في ذلك صحاح الاحاديث الواردة عليه والاصل هو الصحيح الذي في الكافي و
الفقيه عن زرارة عن ابي جعفر قال اذا كنت قاعدا على وضوء فلم تدر اغسلت ذراعيك ام لا فاعد عليهما وعلى جميع ما
شككت فيه مما سمى الله ما دمت في حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء وفرغت منه فقد صرت في حال
اخرى في الصلوة او غيرها فشككت في بعض ما سمى الله مما اوجب الله عليك فيه وضوءه لا شيء عليك فيه وانما عليك ذكر
عما يأتي هذا الامام الاعلى الظاهر لكون المدلول عليه بجملة من النصوص المعتبرة خاصة منها الذي في الصحيح الذي في الفقيه عن عبد الله
بن ابي يعفور عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا شككت في شيء من الوضوء وقد دخلت في غيره فليس شكك بشيء انما الشك اذا كنت
في شيء لم تجزه وبكل الجواب منه باب بيان الصحيح في جزء بعد الى الوضوء لا الى الكون لكونه غير معروف كان مخالفا لما
بسند عهم سوى الكلام سيما مع الاعتضاد بما ذكر في ذيله لكنه مما لا بد منه لحاجتنا في هذا الاصحاب على خلافه ثم وعلى فرض تسليم
عدوه الى ما ذكر فلا يدفع تعبيره عما ذكر كان حاجا الى الوضوء بعد الفراغ منه سؤال در خصوص ظهر باب جاري و كوه در
مطلق نجاسات بكر فهم را معيار ذوالعين كافي ميدانند يا نه زيرا اولا آنكه نجاسات بولي بحكم جاري است يا نه و على اي تقدير
ظهر چيزي كه محتاج بشستن است غسل چند و فرو شدن راب كر و جاري مصالح الشستن جيست يا نه زيرا كه اثبات ذهن
در راب كر و جاري در مطلق نجاسات حكم مصادمات يا نه و بكر در صورة ظهر باب قليل در مطلق نجاسات نيز بلت و غير
كافي ميدانند يا نه زيرا كه بكر فهم را كافي ميدانند در راب قليل اما تفصيل در خصوص نجاسات فاذكر هستند يا نه بيان فرمايند
جواب ظاهر اينست كه ظهر چيزي در راب جاري بكر فهم كفايت ميكند معيار ذوالعين نجاست خواه بولي بوده باشد يا غير بولي
لكن در بولي اگر مائيت دو و نيم غايت اوب يا مثل خواهد بود و اما اگر مثل جاري باشد پس در غير بولي ظاهر اينست كه
غسل بكر نيز كفايت ميكند در ظهر و در بولي ظاهر اينست كه بكر نيز كفايت نكند فلكذا و بر شيء كه نرم است چنانچه راب قليل
هم چنين است لكن ابن در نجاسات منحصر بولي است و اما در استيفاء كفايت از ظهر چيزي بولي بوده باشد يا نه ظاهر اينست
كه اكتفا بيك مرتبه بولي بوده كه اگر چه راب قليل بوده باشد لكن در صورتي كه نفوذ از اطراف خارج ملاقي از نذر معتاد نكرده
باشد و در صورة نفوذ بي از خارج از نظر معتاد پس حكم نجاست بدن بولي دارد كه محتاج بدو مرتبه خواهد بود و در بدن
و ساير واجب و نحو انها حاجت بعصر و فشردن نيست همان صباب بطريقي است و حيات در اثاب كفايت ميكند در
ظهر و ما چيزي كه نجاست در راب نفوذ نميكند پس ظهر ان مصالح بعصر است در راب قليل و كرنا ظاهر اينست در جاري نيز چنين بوده
باشد و ترى در لزوم عصر در چيزي كه نجاست در ان نفوذ نميكند تا بين بولي و غير بولي نيست بلي غير بولي ظاهر اينست كه غسل باب
مرتبه كفايت ميكند در ظهر ان اگر چه راب قليل بوده باشد لكن اين در غير انها و اي نظر دست سؤال كي شب كه راب چيزي غير
شود الا داخل شدن در راب جاري يا كر يا بلي عين يا نه جواب ظاهر اينست كه با دخال در راب جاري پاك شود سؤال

و ماء از در باب عين نجس شود معيار نجس يا پاك ميشود يا نه جواب پاك ميشود يا نه سؤال عنابه بت نجس است يا نه جواب نجس است
سؤال ابلغا حاصل در اعمال جايز است يا نه جواب اشكالي در تداخل اعمال با افراد نوع نيست خواه اعمال واجبه باشد يا
مستحبه مثل غسل جنابه و غسل سبت با غسل جنابه و غسل جنابه و غسل جمعه در زيارت نيز و هكذا طريق اشكال
در صورة اختلاف در واجب و سنيت مثل غسل جنابت و جمعه مثلا نظر باينكه فرد مشخص بعد بعد كه نصف در صف وجوب شد
با مضاربه تخصص نصف بوصف استحباب بمثل ايشان مسئله تخصيص ابن مسئله را در جلد رابع مطالع الانوار مجموعه ام لهذا در صورتيكه
خواهد اجزاء غسل واحد نمايد چنين نيست نمايد كه غسل جنابه ميكنم كه مغني از غسل جمعه باشد در چنين صورة اشكالي نيست و در ثواب
ماجور بهر دو خواهد بود سؤال اما استنجا را پاك بدانند يا نجس بعضي جواب ظاهر اينست كه پاك باشد لكن در صورتيكه
نفوذ از اطراف خارج نميباشد و مخلوط بنجاست خارجه مثل خون نبوده باشد و چيز عابط در ان استنجا محسوس نباشد سؤال
اگر اب مضاف بجاست از نوع بر سد مانع الغرف نيز نجس ميشود يا نه جواب اگر چه اب مضاف بملاقاة نجاست نجس ميشود اگر چه
هزار كر باشد و بعضي در چند قليل باشد لكن تاثير ان اعمال با ماء نميتواند نجس و مرجوع سيد اعلى الله مقامه در اين مطلب دعوي
اجماع فرموده قال و تجب القليل والكثير لمنه ولا يشترط التغير ان نجسا لا في هذا ماء قليل على الملاقي يا الفاظ كه متزايد
سؤال ظهر چاسان از بدن بول نجس شده باشد ظاهر اينست كه ظهر ان نزيف داشته باشد بعد غسل باين نحو كه معيار نصب ماء كر
مسئول بر ان حمل باشد و انفصال ماء از ان محل و فرو ديگر مطلع نمايد بطريق اول بعد از انفصال ماء از ان محل كفايت كند ظهر
خواهد بود لكن نماند اخير مذكور شد و در غير خرج چاسات و اما در مخرج نجاست در صورتيكه ظهر بي سفارت باشد ظاهر اينست
غسل بكر كفايت كند و مسالة ان نجس پاك باشد سؤال مرده ما نجس است و خرش پاك است يا نه جواب مرده ما نجس ظاهر اينست
كه نجس ميباشد و هم چنين خرش ان نظر باينكه مناسب نفس مسالة است چنانچه مشاهده مرده ام سؤال در غسل ترتيب در
اجزاء لازم است يا نه و بي لازم در غسل ترتيبي لازم است جواب مولاة در اعضاء در غسل لازم نيست و هم چنين ترتيب در
اجزاء عضو واحد لكن رعايت ابن ترتيب بهتر است سؤال غسل در وجه بعنوان تداخل غسل جنابه و غسل جمعه را بجا
اورده اعاده غسل جنابه از ان بر كار جايز ميشود يا نه جواب چونكه غسل جنابه فاكثر واجب است و مسمى في ضمن بسيار
بنابراين هر گاه جمع نمايد ما بين غسل جنابه و غسل جمعه در وقت اصحاب غسل جنابه در چنين صورة اعاده غسل جنابه نيز
نمايد و اگر جمع نمايد ما بين هر دو در وقت واجب غسل جنابه بلكه بعد از طلوع فجر يا بين در وقت جمعه جمع عمده مهان غسل جنابه
جهة غايت رجحان و روز جمعه در غسل جمعه در چنين صورتيكه غسل جنابه واجبست و غسل جمعه مستحب است شيء واحد شخصي صادق ان
بر هر واجب و سنت ميتواند شد بنابراين اگر چنين غسلي كه كرده باشد اعاده غسل جنابه بجا نمايد بجا نمايد و بنابر كه هر گاه غسل جنابه
نكند بلكه غسل جنابه را در صورة نفوذ بي از خارج نمايد و مرجع ما بين خروج از او در كه غسل جنابه ميكنم بهتر اينكه مغني باشد از غسل جمعه در اين صورة غسل
جنابه بي جمعه خواهد بود و ثواب غسل جمعه را هم دارد كانه غسل جمعه را بجا اورده خواهد بود سؤال در شكل و جاري كه
شده كه هر گاه بعد از انقطاع جنس و اشتغال در غسل جنابه در غسل خواهد بجا اورد و بنابر نحو كه اول بهتر در رفع حدث جنابه
و ديگر چيزي جنس بدن است چون حكم مكس از ذكر شده جاري خواهد كه هر گاه اطلاق ان در جميع خواهد بود يا نه جواب مقصود
اينست در صورة اجتماع جنابه و حيض و رفع حدث جنابه و حيض بعد طريق مكرر است اول با بيان غسل واحد در چنين شرع

غسل بنت رفع هر دو حدث نماید یا این غسل یکم بهتر رفع حدث جنابت و رفع حدث حیض بی انتقال غسل واحد و در این صورت
یکی دوم یا بیان غسل واحد متعدد یکی بهتر رفع حدث جنابت دیگری بهتر رفع حیض مثلا مقدم جنابت باشد و تاخیر حیض
یا عکس سیم یا بیان غسل جنابت با سکون معدم اثبات بحیض ظاهر است و این صورت غسل جنابت کفایت کند در رفع حدث
بی کراهت مقدم رفع حدث حیض باشد یا این تحریک غسل یکم بهتر رفع حدث جنابت و لکن غسل دیگر بهتر رفع حدث حیض که حدث
حیض غسل بهتر جنابت رفع نشود و این صورت ظاهر است محتاج بتعدد غسل است سوال آن نبی در مجالس سلطان داده بنویسد
طهارت میکند مساعد حال او میکند که همان سه فی طهارت کرده بعضی از معتقدین ربط ظهر یک ایام است یا خیر
بعضی جاری و جرم که در نوبتی در سه طهارت میماند پاک و مسلمین که در یاره اعتقاد را میکشد یا نه و جایز است یا نه جواب طهارت
کار است کشد ظهر بسر تی طهارت کفایت میکند در ظهر است در صورتیکه جایی دیگر آن فی را با طهارت ملاقات نکرده باشد هو
العالم در بیت مهمانم شوی جاری الاولی تعلیه سوال چه چیز نماید در حق یکی کفن از درهم باشد یا چند درهم بوده باشد
اما غالبا بیان صحیح است یا نه و در حال بعضی غالب جمع است یا نه چنانچه بخیر است و نشر و نه اول و دوم جواب چون
اگر جمع باشد اما صاحب اتفاق سوال الله در غالب لازم است مغزان بنت اگرچه کفن از درهم صحیح بوده باشد اما حد در چون
بعضی اقبح مثل کافر و یا ب رخصت بهتر چنین است اگر چنین از خرفها صحیح نباشد مگر از درهم نقل بوده باشد بعضی از آن
تا جنت پس از الله در و غالب واجب نیست و اگر چند درهم باز باد تا استر الله در و غالب لازم است و مسئله بخیر بخیر است
جایی بعضی که گفته میشود در ظهر است غسل یکی در مغز غسل استفضل از آن در دفعه اول بخیر است و بعضی که در غسل اول و در
و بند لازم است غسل بوده در بدن یا بعضی صحیح آن یا در حامد و تغیر آب جایی غسل در و نظر اولی و ثانیه و در بخیر است
سوال تیمم بسنگ یا وجه در خاک جایز است و یا مدعی سنگ و خاک ایا مدعا و مقدم است یا کل و در تیمم شرط است که از
از خاک و در دست بماند از برای صورت یا نه و تیمم کردن تیمم صحیح آن واجب است چه فرض است ایا این و هما اخلاص و یا نه
صحیح چه کلفات هر چه دست چه باشد و در تیمم بدل از غسل بنت بدل از غسل و دفع حدث و رفع است یا نیست و نه بعضی
یا با کفیت در بعد از غسل کفایت یا نه جواب بلی تیمم بسنگ یا نه و چه حال جایز است و در صورتیکه خاک و سنگ یا نیست
فقیر و اما او و در باشد ما چنین تیمم نفیا آن و تیمم کل تیمم بغبار معدم وارد بر تیمم کل و در دو خاک در دست شرط
حد تیمم بنت چه عبارت از امداد رب که حد در دست بچه آن و نه ضامن که عبارت از رسیدگاه موی سر است حد
طرف بنت چنین انجانب یمین و یسار است حد غنای دیگر از دو طرف جانبین اعضا کلا لازم است میان همین بدن است
بد رکت دست استمداد را مسح نماید بهش بنت چنین راهم بهر دو کف مسح نماید و هم چنین مسح نماید ناطرف اعلی و ما فی
تیمم هر چه بدل اعلی باشد بنت بدل از غسل نماید و هر چه بدل از وضو باشد بنت بدل از وضو نماید و نظام این است بیان
ضرب کفایت که اعضا طرف دو ضربت خصوصا در صورتیکه تیمم بدل از غسل باشد سوال چه بعضی نماید در مغز الفاس
واجب و صد و حد ایا جایز است یا نه و غسل از غایت نه و غسل از غایت نه کردن شخص در جایی که جایز است یا نه و اگر در اثنا غسل حدث سرزند
غسل صحیح است یا نه و غسل از غایت و فرو رفتن در آب است یا نه و تیک کردن در زیر آب آمدن از زیر آب جواب
اعمال مقدمه که مقصود مکلف است اینان بیان نموده باشد یا کل اعضا واجبات یا کل اینها مستحب یا بعضی واجبات و بعضی
مستحب پس مسئله بر سه قسم خواهد بود اول آنکه اعمال مقدمه که مقصود مکلف هر واجب بوده باشد مثل الکه مقدمه
میان آمد غسل جنب و غسل جمعه یا نذر غسل و سبب بوده باشد در این صورت جمع میان غسل و اند بعضی
بنت هر سه غسل میکند و غسل بعد بنا و دوم آنست که اعمال مقدمه هر مستحب بوده باشد مثل اگر در نذر روز
جمعه اعمال مقدمه مکلف این است که غسل جمعه و غسل عرفه و غسل زیارت نموده باشد در چنین صورت جمع میان

این سه غسل مثل نماز نحو پس بنت غسل جمعه و غسل عرفه و غسل زیارت بنماید بعد از آن غسل بعد بیاورد و اما اگر بر سه غسل
کرده هاهد بود سیم آنکه اعمال مقدمه مختلف باشد یعنی بعضی واجب و بعضی مستحب میباشد مثل جنابت و غسل جمعه و
غسل عرفه در این صورت اگر چه بیان این سه غسل میتوان نمود لکن اگر کفایت غسل مستحب میتوان نمود یا این نحو بنت نماید که غسل
جنابت بنماید که وضو و مجزی بوده باشد از غسل جمعه و غسل عرفه بنیت اطاعت پس سه غسل کرده خواهد بود طهارت و نماز کرده
و جواب لازم نیست سوال هر گاه ایاس باید در باجیزی بکر بعض شود بعد از طهارت شیعی بعد شک در طهارت آب بعض
بهم ساند نقل در طهارت آب بعض اشیاء شک باشد هر گاه متیقن باشد بیان بنتی طهارت طهارت و شک آب بعض
آنکه سنجی با چیزی هر چنین که پاک است یا نجس چه اگر آب بعض چه اگر آب بعض طهارت و آن باشد و حال علم بعض بود آب
نمی دارد یا وجود علم بنا شد بر بعض بوده آب بعض آیا آب بعض مرا یا باید بعض دانست یا باید بدانست حکم آب بعض خواهد بود که
پاک است یا نجس و حوض بکر که باید بعض شود بهتر در هی بیان باده از آب اول یا دوم آن باشد پاک است اطراف نوی م
الشد بعد چنین باده بیرون جاسر شی جنس ابا از نجس خالی نیست خواه از آب اول یا دوم آن باشد پاک است اطراف نوی م
نجاست بعضی و یا اطلاق عنا لد بر آن اطراف نجاست جنس باهمه حکم نوی اطراف نجاست را نیز نمایند جواب چونکه
مقوم مزید سوال است بعض و اطهر شیعی باهمه و مغز بیاورده بعد از آن تشکیل کرده در چنین صورت
چنین شک اعتبار ندارد و آن چنین بخیر و صورت مرفوعه حکم طهارت ملاقی آن نیاید این حکم طهارت اما
حکایت نجاست بدن بعد درهم یا زیاده از درهم این سوال خیلی غریب است چه اگر مولد از نجاست جزء م استخوان اگر
از درهم تا غیر با الله معنی در آن نباشد خواهش رطب مانع اصرف باشد و اگر مولد نجاست دم است چونکه معنی نجاست
درهم است یا زیاده از درهم یا نه تشکیک در عدم عفو از آن نباشد خواه آب یا آن ملاقی کرده باشد یا نه رطب چیزیکه در انجام
مناسب است که سوال شود نیست که خواه از درهم باشد در این صورت اگرچه بخرده نجس است لکن معفو از آن نیست و
نماز یعنی آن نماز بیان که کلام در آنست که کاچیزی رطب مثل آب یا غیر آب ملاقی آن خرده شود اما معفو از آن نیست
بر آن است باجزا مشابه از لازم استعمال در انجام نفس است باین عبارت که اگر رطوبت ملاقیه تا که کمتر از درهم باشد ظاهر
این است که معفو ثابت باشد و اگر رطوبت ملاقیه بنا بعد از درهم یا زیاد و رسد معفو نیست بلکه اجتناب در نماز لازم است
سوال شخصیکه مسح در تیمم را بیان فرمایند از پیشانی و بدین کرچند در باید مسح کرد جواب فرد واجب است که بدو کف
مسح نماید از رستگاه موی سر تا طرف اعلی چهار انگشت چهار را مسح نماید اجتناب است از رستگاه موی سر یکجهت و چنین
و چهار چهار تا طرف اسفل تا مسح نماید این در پیشانی است صبادان مسح نماید چنین کف دست بنت دست
از بند دست راست تا سر انگشت بعد چنین کف است بنت کف چپ را مسح نماید بنحو که مذکور شد سوال اگر شخص گوشت
از بدن او جرح است بنیان اما سخالات کند و تا مرضع نکایت انجرح بیت باید تیمم کند یا وضوی چهره نماند و اگر
وضو چهره ساخت اضایع تیمم دارد یا نه جواب اگر بیان از جزء وضو جرح باشد که مانع از غسل باشد و وضوی چهره
ممکن باشد وضوی چهره مغنی است عدول از تیمم تیمم جایز نیست یا وضوی چهره جایز نیست تیمم نیست سوال جایی
در دکانهای خیابانست چند دو تن قبل از این آب چاه بی مبداد داشتند و بدیم و نطوله سال کندیم و کم افتاده ارجا
بیرون آورند و از این چاه آب کشیدند و خبر کرده اند و فرو خته اند و بعضی از آنها جا مانده است حکم این خبر و
ناده و ملح هاظر و تها را بیان فرمایند جواب عبارتیکه مشخص شد که آن چاه نجس و آن تجنس بجا ملاقاة نموده و آن نعوذ هم از آب
رد اگر سال طول بوده باشد بوده و در چنین صورت نظما آب چاه نجس و آن تجنس بجا ملاقاة نموده از ضرر و خبر
بعضی شاه ماه تا آن کریان آب جنس شاهی و حشر الله در صورت چه چیفه خالی حرج در این نمیباشد و تیمم

هر کجا بود و با کل جزء با جهل بجفنه حال جزئی بر او نیست ولکن آنان که حال باقی است نجس است کطان و مانند آن جایز نیست
اگر لیکن هند عیب نماید و نیز طریق که مادهٔ او بان آب نجس بوده و کلا خشک شده لکن هر بغسل و شستن پاک نشود
و اما انجا پس اگر بکن باشد آب آنرا کلا بکشد و عبد ابکر بهم نمی رسد پاک است و اگر نیز کلاب بکی فوق چهار نفر وارد شود
از ان سطح نجس آب کنند بکشد و نفر دیگر دو را خالی نموده بعد از انکه دو نفر خسته شوند دو نفر دیگر بهمین نحو وارد
داده و همکنا تا آب بعد از انا جاه و آب باقی در ان جه میباشد اجمالا و در بن مفتی انجا کرار فرا و نوع حوالی
شود سوال هرگاه بعد از فراغ از تطهیر نجس شک کند که آیا طاهر شده یا نشده چه صورة دارد و هم چنین در عقود بعد
از تمام شک کند که درست شده یا نه جواب اگر این شک بعد از فراغ از تطهیر نجس باشد یا بعضی که فارغ شد یا صفا
اینکه شخص یا آب شده بعد از ان شک نمود این شک بعد از فراغ از اصل اعتبار ندارد و اگر شک در حال فعل بوده باشد
انچه در بند نماز شک کرده شود و هم چنین استحاله در بعض سوال اگر روغن یا شیره یا عسل بسته باشد و ضمنا
موش در ان واقع شود چه صورة دارد جواب هرگاه در حال وقوع ضمنا روغن بسته باشد همان ضمنا روغن مانع
بر دارند هر یک روغن عیب است و هم چنین شیره و عسل نیز سوال اگر کوسفند را بعضی یا بعضی بکشد یا بعضی که فارغ شد یا صفا
لیکن رطب کرایه الحال بکرده اند و بسبب استحاله ان اعضا که کوسفند خورده و کوسفند خورده و زبیده اگر ان کوسفند را سلم
بیع نماید و ذبح کند بطریق شبعه ایا گوشت ان کوسفند را میتوان خورد یا خیر و اگر نتوان خورد باید تا هفت روز نگه دارند
تا انکه سلم بنوا نخورد جواب اکل کوسفند چیزی یا موجب نجاست او نمیشود و هم چنین موجب حرمت او نمیشود مکروه و مومنع
اولی در صورت نجست که غذا و مضمضه باشد در نجاست انسان نجس بکند نجس شده و کوسفند خورده و زبیده اگر ان کوسفند را سلم
کوشت ان حرام میشود و نیز خوردن ان نمیشود بکر باشد اجماع ضبط کوسفند نماید و در فهم رفتاری ان مضمر در ملک
باشد باشد موضع دم است که کوسفند دم انکه کرده باشد شیر ان خورده میباشد بحد که بنحو محکم رسد عظم او شده باشد
و چنین صورة ایجاب حرام است خورده ان وضع نمیشود بلکه نباشد در نسل او هم حرام میشود بعد از انکه اختلاط نمیشود
مگر نجس بودن کوسفند در زمان ایضا با عرض و نجس بودن نجس موجب این نمیشود که کوسفند حرام شود مگر در صورت بکه مندرج شود
و نجس انجا دو کشد سوال بعد بدر کجیب وزن چه قدر است و بجیب ساخت چه قدر باید باشد جواب اما بعد بدر
عجیب وزن با عضا ماهی ابن خادم شریف مطهره نصف درهم رعا لا تجاوز بوزن شامیات شد و اما بعد بدر جرم
ملتهب جهلی فرموده نصف رشت و نیم درهم است شاید بسبب شاذره عباسی باشد و اما عجیب ساخت سه شیره
نیم درطل و سه شیره نیم در عرض سه شیره نیم در عمق سوال ابجاه بعضی ملاها نجاسه نجس چنین باجنس وزن
این واجبات با جنبه مقدار نجاست اگر نصف باشد بدر باشد جواب تا اهل است که اب جاه بملاقاة نجاسه نجس نمیشود
لکن نظر باینکه جمع کثیری از معاصرین فقها اعلی الله مقامهم حکم بنجاست فرموده اند لهذا احتیاط در بین مفتی عدم حلال
بیع معذر است و اما نجس معذر است ترجح در کل نجاسات در انجا مدام بر وزن شامیات محل عمل انجا بنی از اندازه سوال
فاسل غسل من نجس هرگاه بعد از فراغ از غسل مانع اجتماع ماء بدن دیده حال عسب ماء بموضع جاف نماید با حال خود
کمیاب خواهد جواب باب نماز شد انسه کجه با آب انها و عمدا اکمیاره از سه و کردن بوده باشد از سر کرده جواب هرگاه غالب
بعث کان مانع غسل بوده است باین نحو که انجا زده مد که مانع بعد حادث شده باشد در این صورة غسل صحیح حاجت
با اجمال اب بان موضع نجست و اگر غالب بوده باشد که در وقت غسل کردن بوده است در این وقت لازم است که اجمال
اب در ان موضع غسل صحیح است بعد نکه فرض انجست کرد جاب بسا بوده همان اجمال اب همان موضع کفایت میکند حاجت
بچیز دیگر نیست سوال در کفشه که مرمت شده باشد با کلکه و صوف بنبات ایا وضو صحیح است یا خیر جواب کفشی که مرمت شده

باشد خالی از این نیست این شخص با حال است که این کفش از کی است که کفش او را برده است با حال نیست در صورة
اول که حال است این کفش از کی است که کفش او را برده این کفش در رفته باید نماز از کفش او است با مساوی باشد یا کفش او با
نیز این کفش زیاده نماز نیز کفش او است در دو صورة اول که نیز این کفش کند باغذ از نیز کفش او با مساوی باشد استحاله
این کفش بی باب انفاق جایز است خواه در حال و صوف باشد یا غیر و صوف بی سبب خواهد بود در صورة زیادتی
نیز این کفش از کفش او با علم دارد برضای مالک ان در تصرف ان کفش باشد در صورة عدم برضای مالک در تصرف زیادتی
تصرف مغصوبا استحاله صحیح پس در صورة استحاله ان کفش جایز خواهد بود و اگر علم برضای مالک ندارد و شک دارد مالک
هم نبوده باشد در چنین صورة استحاله ان کفش جایز نخواهد بود پس لهذا با استحاله لازم مذاهب بر تخلص
از این دو صورة مسطوره کما یوجب ان یلزم دعا لب استحاله کردن کفش را بفقرا داده در ملاوم از نیز کفش خود بنماید
کوتاه ان عاید مالک او شده باشد و اگر نمیتوان با لقد استحاله نماید در صورة حکم بجلاد و صوف نمیتوان نمود لکن انمود خلاف
بود سوال عرق جنب حرام نجس است بالطاهر و بر فرض نجاست تطهیر از ان چه باید کرد ایا است جواب او جنب حرام
است که این شخص جنب شده باشد بحیثیکه با این جا ماندن در شریعه مسوده جایز نباشد خواه عدم جواز ان باشد
مثلا جایز نباشد با سمنا یا بسمناید یا عدم جواز با عرض شرط بی وجه و حالت جنب و در چنین جنب ظرف بنگرد
شهر و نجاست شده است و حرام شیخ در کتاب خلاف لازم لیشاب از ان دعوی اجماع و نیز است لهذا اجتناب
از ان او فرطریق جایز نباشد سوال ایا الحال سفاد هل یسمی اسم الاسلام مشرع باشد در صورة باشد که اعد
ابوین نیز بسته باهم باشد نمود دارد بانه و ایا اکبار ایشان بجود جاری ساختن شهادتین بر زبان جلی از علم اعلام
اسلام باک جنین بدانه جواب نمیشود الحال و جواب هذا الحال السوال بسند بحر بطلان الفقر ان نفقوا ان المسیح اما
سبب مع الابوین او مع احدهما او منفردا و علی التقادیر اما ان یکون السابی معلوم الکفر او معلوم الاسلام او مشتبه الحال
فهنا اقسام الاول ان یکون المسبی مع الابوین او مع احدهما و یکون السابی معلوم الکفر الثانی مثله الا ان السابی معلوم
الاسلام الثالث مثلها الا ان السابی مشتبه الحال مع جمیع هذه الاقسام یکون المسبی محکوما بحکم الکفر و لا یخرج منها
الا بالاسلام الرابع ان یکون المسبی منفردا عن الابوین و السابی کافرا و الاولاد المسبی انه کافر و فی باب من مسلم و فی المسبح
به فی الشرح کل و العلماء عدد الظاهر من کثیر الاصحاب تولد نوع جمیعهم الخامس مثل الرابع الا ان السابی معلوم الاسلام
هذا خلاف فیه فالصحیح به فی المبسوط انه یتبع السابی فی الاسلام و هو مختار العلامة فی الفقه العلماء عدد و بعضها الشهید
فی الدروس و الحکی عن ابن الجنید و ابن البراج و الحسن انه الفصل بین الطهارة بشیء فیها و دونه عن هما فلا بد ان
المسلم و یجی نبیه من کافر و لا یدخل فی الوقف علی المسلمین و لا فی الوصیة لهم و لا یجب تغسیلهم بعد الوفات فی
کفنهم و لا الصلوة علیهم و لو بعد الاسلام سنین و لا دفنهم لکن لا یجب اخراجهم المساجد و منهم و لو حال الوفات
المشد بنا الی المسجد لقوله تعالی ما کان للمشرکین ان یعمروا المسجد الحرام شاهدین من شیوخ الشیعة المسلم السابی فی الظاهر
بخلاف الاسلام الا بعد المذکورة فی نهایة اشتراکها مع الخامس فی الثمرات المذکورة و وجب اخراجهم المساجد منهم ما
تقدم اعنی الوطی بالعقد بنا الی المسلمین السادس ان یکون المسبی منفکا من الابوین لکن نعلم ان السابی کافر
او مسلم و لعل الغالب کالکافر بالاسلام لان الاسلام یعلو و لا یعلی علیه السابع ان یعلم ان السابی
مسلم لکن لم یعلم ان المسبی منفک من الابوین او لا و لا یبعد ان یلحق بما انفکا من الابوین علی
باستصحاب عدم سبیهما و بین هما ان الغالب انفکاکهما منها فالی امکان دعوی الطاهر فی السیرة علی عدم الاعتنا
فی ذلک فتدبر الجد سوال ایا وضو و غسل باب عصیه از برای جنب غاصب جایز است یا خیر جواب کفشی که جنب شده

غاصب هست بانه و باطن برضای مالک کافی است یا قطع شرط است جواب وضو و غسل باب ضوی جایز نیست فرق در این باب
ما بین غاصب و منهی غاصب بعد از ثبوت غصبیت نیست بلی فرق که ما بین غاصب و منهی غاصب هست این است که منهی غاصب غالب
اینست که اذن شاهد حال در رضای او ثابت است لهذا اذن شاهد حال در رضای او ثابت نیست پس وضو و غسل او باطل خواهد
بود و اما اگر کسی نظر به اشیای محرم بر رضای مالک پس در آن غسل است بیان آن این است که اگر ظن برضای مالک
در اسباب اثر اگر مستند باخبار عدلین باشد ظاهر است که اکتفا باین نظر جبران عیب ملک و در بیت که حکم ظن مستند باخبار
عدل واحد نیز چنین بود و باشد و اگر ظن چنین نبوده باشد ظاهر است که اکتفا باین نظر جبران عیب ملک مناط در این صورت عدم
برضای مالک است سوال غسل جایز است بصفیه طاهر اینجا نیست ناقض شان نماز را که جایز و استنجا نیز اینجا خبر ناقض
شده یا ان نماز که بعد از طهارت نماز را چه شبهه جایز بود جواب قضای آن نماز لازم است اشکل ما چه نماز اضافه کند سوال
در وجه که نجس شده باشد حاکم آن پاک است یا نجس جواب ظاهر این است که پاک باشد بلکه در بیت که چنین ثابت شد که
جبران عیب این بوده باشد قال در مصر بی کتاب الاطعمه از القاره و الصفر و ما فی جایه و التوت مع ان شیئ نجس لو
نظرت که آن کان حامد الفیت ما حولها و کان الباقی طاهرا قولا باخذ و روی من جهة قال رسول الله صلی الله علیه و آله
عن سمن جامد و مفسد جنه کاره فقال القرها و ما حولها و کلوه و اما ان کان مائعا فلا تقربوه فی السمن و الزیت و الشیرج و البذر و
هذا الاذهان کلها واحد فی و فسد القاره و ما حولها بنجس بلکه در کتاب مستند جایز الاستصباح فی السراج و لا یؤکل و لا ینتفع
بشیئ منها الا استصباح و بیع خلاف و رواه اصحابنا الدهن بنجس بعد عشر السماء و دون الصف و هذا بعد علی دخانه نجس بنزاع
ان هذا مکروه فاما دخانه و دخان کل نجس من المذرة و جلود المیتة لان قال بعضنا لیس بنجس و اما ما یطبخ بخاسته قال
و منهم و خانه نجس و هو الذی دل علیه الخبر الذی خصناه من روایة اصحابنا و ما الاخر و هو الاقوی عندی انه لیس بنجس و اما ما
النجس عند ما ظاهر و عندهم نجس و انما قلنا ذلک فاذ روی اصحابنا من جواز الیهود علیها السلام انتهی و قال
الشارح ره و اما نجس اجزاء النجس عند ما ظاهر و کذا کل ما حالة النار یضر بدنها و اوجها فانها تعود و فی القواعد و نعتمد
الجاسة و جامد کالدهن و العسل مع جماد فاذا عدم سریان النجاسة فلا نجس انها النجاسة و لا یکتفی بها حلالها
و ان کان مائعا فنجس و جاز الاستصباح به ان کان دهنا تحت السماء لا تحت الظلال و الاقرب انه بعد الانجاسة و خانه فان
و خان الاعیان النجسة ظاهر و کذا حال النار التی اجاد الدخان من الاعیان النجسة فانه یطهر بالاستحالة فی الطهور و خان
النجس حال الشرار ظاهر و فی الخرقی لا استصباح و الدهن النجس تحت السماء و یحرم تحت الظلال لا نجاسة الدخان
فان دخان النجس طاهر و کذا حال الشرار من الاعیان النجسة الی الوثار و الدخان سوال کسانیکه بلا از غسل غسل یا قبل
انها لازم است کیست جواب عدول علیه جلد از عبارات ثبوت حکم است جریه و رجوع و معنی کسی و عام ضامن
قال فی القنیة فاما بر الضمن علیه السلام المرجع و المرجع بهما عن بحثان و بلیسان الکفن قبل ذلک ثم یجوز
و یصلی علیها و المفتی منه بمنزلة ذلک فیغسل و یحنط و یلبس الکفن ثم یجاد و یصلی علیه و فی القنیة المقتول ظلما یؤدیا الاغسال
قبل ذلک فیغسل کما یغسل من جنابة و یحنط بالکافور بقصد فی مساجده و یکفن ثم یجاد و یدفن بعد ذلک الحد یضرب عنقه ثم
یدفن و فی النهایة ان کان المقتول مرتدا او مرجما یؤدیا الاغسال و الکفن و الحنط ثم یقام علیه الحد و فی المسبوط من
وجب علیه الرجم اما اولا الاغسال و الحنط ثم یقام علیه الحد و یدفن بعد ذلک و لا یجب غسله بعد موته لکن یصلی
علیه اذا کان مسلما و فیه فی مساعد الحدود اذا رجم غسل و صلی علیه و حکی فیها عن الرجم حکم سلم الامامیة و حکم من قتل ظلما غسل
و صلی علیه و یدفن فی مقابر المسلمین بخلاف و روی اصحابنا الذین یؤدیا الاغسال قبل الرجم و الحنط و کذا من وجب علیه

الغسل

کتاب الطهارة

الغسل ما قتل علیه و دفن و فی الخلاف و المرجم و المرجمة یؤدیان الاغسال ثم یقام علیهما الحد و لا یغسلان بعد ذلک و
یصلی علیهما الامام و غیره و کذا حکم المقتول و ذهب الشافعی فیما ذکره الی انه یغسلان بعد الموت و یصلی علیهما الامام و غیره و قال الزهری لا
یصلی علیهما المرجمة و قال المالک لا یصلی الامام علیهما و یصلی غیره و کذا حکم عنه کل من مات و قد حد قبلنا اجماع الفرقة علی انهم لا یختلفون
بدفنه فی مقابر المسلمین و وجب علیه الرجم و من الاغسال اولا و الکفن ثم یرجم و یدفن بعد ذلک بعد ان یصلی علیه و
لا یغسل بعد قتله و یصلی علیه و قال جمیع الفقهاء فانه یغسل بعد موته و یصلی علیه و یدفن و قبلنا اجماع الفرقة و اخبارهم و
قال فی المنتهی المقتول ظلما او مرجما یؤدیا الاغسال و الحنط و الکفن ثم یغسل و یصلی علیه و یدفن و قال ابن ادریس علیه
بالنبات المذکورة ان المرجوم و المرجومة و المقتول ظلما یؤدیان الاغسال و سیقدم فی ذلک سنان المسلمین من الغسل
عاریا و فی الکافی عن سمع کردین عن ابی عبد الله ع قال المرجوم و المرجومة یغسلان و یحنطان و یلبسان الکفن مثل ذلک ثم
یرجمان و یصلی علیهما لکن الکل من جاء من الاصحاب یثبت الحکم بکلمة و وجب علیه الغسل اما الاغسال و الکفن ثم قیل
و فی الجامع من وجب علیه الغسل حدا او قودا او رجما یغسل و الکفن ثم قتلا و یصلی علیه و فی الشرح الشهید الف قتل بین یدی
الامام و ذلک فی المرکز لا یغسل و لا یکفن و یصلی علیه و کذا من وجب علیه الغسل بموت یؤدیا الاغسال قبل قتله ثم لا یغسل
بعد ذلک و فی الحلی عن من وجب قتله بالاغسال قبل قتله ثلاثا اولا اشکال و فی الفرض من وجب علیه الغسل کالرجم
و الحد و هو یؤدیا الاغسال و الکفن و الحنوط ثم یغسل و یصلی علیه و یدفن بغیر غسل ذات تجدیدا و الاقرب وجوب
الغسل علی من صلی بعد غسل الکافر لا بعد الغسل بالرجم و الحد مع سبق الغسل قبل الغسل و الشهید و فی الهدایة الکافر
اشکال و فی الارشاد بین من وجب علیه الرجم الاغسال اکثاثم لا یغسل و فی التلخیص من وجب علیه الغسل بما
لا اغسال و یحفظ سیده و فی البیان و من اراد قتله امر بالغسل و الکفن علیه و فی الموجز و یحفظ الغسل فی الکافر الی ان
قال و فی الرجم و المقتول و هذا و معدا و المصلوب مع ضد به مخالف فی ذلک الحاد شیئ التنبیه قال من وجب قتله بغیر الرجم
و الحد علیه یؤدیا الاغسال و یکون حکمهما الاقرب انه لیس کالعدم و ورد النص بذلک و القیاس باطل فلا یدخل
عموم الامر بالغسل بعد الموت و فیما علق بعض الاصحاب ذلک و عندی فیه نظر انتهی و قد رجع عن ذلک فی الموجز بما عنی
فیما لا اغسال بالاغسال الکفن و وجب قتله و سمعت مثابته سوال مسلم زنده فیها انسان که مظهر جواب جمیع ما لسنا باغسال
منفصله از آن محکوم بطهارة است یا نجاست جواب مقتضای کلام صاحب مدارک طهارت است قال و یجوز به الا
سبعا بما اصابه البول لا الاغسال علی ما نظر به الاصحاب بانه لیس کالاغسال و ماء هکذا معین بنوه باشد در تطهیر بین
ان یا الخواهد بود بر آب خارج از آن ظاهر شود هلاک بکویم قال فی الکتاب المشبه الحال و ان اصابه البول کلها و اصحاب لعبطلان الشبه
بر حقیقة حال البول حقیقة هلاک بکویم قال فی الکتاب المشبه الحال و ان اصابه البول کلها فی و یا بنا غسله من ماء جاری و من
ماء راکد بین ثم اعصر و ان کان بول الغلام الرضیع فصب علیه الماء صبا و ان کان غذاء الطعام فاغسله و الغلام و الجاریة
سوی و فی القنیة فاما اصابک البول غسل بماء جاری و ماء راکد فی بین ثم یعصر و ان کان بول الغلام الرضیع
صب علیه الماء صبا و ان کان غذاء الطعام غسله و الغلام و الجاریة فی هذا سوی و فی المنتخب کل شیئ طاهر الا ما علمت انه نجس
و قال الشیخ المفید علیه السلام لبن الجاریة یؤدیا اینکه من الذنوب قبل ان یطعم لان لبنها یخرج من مثانتها و لبن الغلام
لا یغسل منه و لا یؤدیا لان لبن الغلام یخرج من الکبدین و العضدین و فی الهدایة و الثوب اذا اصابه البول غسل بماء جار
من و ان غسل بماء راکد فیه بین ثم یعصر و بول الغلام الرضیع یصب علیه الماء صبا و ان کان غذاء الطعام غسله و
الغلام و الجاریة فی هذا سوا و فی الناصریة جواب فی الناصر بول الصبی الذی لم یطعم بخبر یکون اذا اطعم ما هذا عبر الفقیه
ثم هذه المسئلة لا خلاف بین العلماء فی جنسها و الی بحثهم مستبرهم و کیفیة ما هنا الخلاف فی بول الصبی قبل ان یطعم و

و الغلام بمنزلة ذلک یغسل و یحنط و یلبس الکفن و یصلی علیه

وفيه نزاع الفضل كول الكبير وذهب ابن ابي ليلى الى ان الغسل لا يجب وانما يجب الرش والنضح ومن حكى من اصحابنا انه يجب غسله وهم عليه و
عند ابي حنيفة ان بول الغلام الصغير يجب غسله من الثوب بل يصب عليه الماء صبا فان كان قد اكل الطعام وجب غسله وحجتهم ان
غسل الثوب من بوله مما يعم به البلوى لانه ثوب يلبسه ويحمله فيشق عليه تكليفه الرش وقال الاوزاعي انه لا باس بين الصبي
والصبية ما دام يشرب اللبن ولا ياكل الطعام ومعنى هذا القول ان الاوزاعي ادرك لا باس بنجاسة غسله والعدد والمائع النضح فالرش
وقال ابو حنيفة ومالك والثوري وابن حنبل بول الصبي والصبية كبول الرجل يجب غسل الجميع وقد بقي قولنا اما الهرة بدل على
نجاسة بول الصبي ما ورد عنهم من قول السنة زهرا عن البول فان عامة عذاب القبر منه وفي المبسوط وكل ما يجب
غسله لا يكفي صب الماء عليها الا بول الصبي خاصة فيكفي ان يطهر وفيه ايضا بول الصبي قبل ان يطعم يكفي ان يصب الماء عليه وبول
الصبية لا بد من غسله على كل حال وفي الخلاف اذا اصاب الثوب نجاسة الا الماء يصب عليها الماء ولا يحتاج الى عصره ولا يصب
الا الماء والشرب لاصحابنا في ذلك روايتان احدهما انه كالبول والاخرى انه لا بد من غسله وقال الاماء ولاصحاب الشافعي
فيه قولان احدهما يطهر والاخر لا يطهر والذي يقتضيه مذهبنا ما قدمناه في بين عذاب الساعي بدليل وجوب الغسل والذلك واختلفت
روايات ابي بصير قال سالت ابا عبد الله عن البول يصيب الجسد قال يصب عليه الماء مرتين والوجه في الجمع بينهما قد ذكرنا
في الكتابين المقدم ذكرهما ان ذلك محمول على ما اذا كان بول الصبي واذا كان بول من اكل الطعام فلا بد من الغسل
وروى هذا التفصيل ابن سنان قال سالت ابا عبد الله عن بول الصبي هل يصب عليه الماء وان كان اكل الطعام غسل فساد
الطعام والحاجة بسوله وقال في موضع اخر فيما عدا ذلك بول الصبي بدل ان ياكل الطعام يكفي ان يصب الماء عليه بقدر ما يغمره ولا
يجب غسله ومن عدا الصبي والصبية والكبار الذين ياكلون الطعام يجب غسل بولهم وحده ان يصب الماء عليه مرتين وقال عمر
وابن عمر الشافعي بول الصبي وروى ذلك عن علي عليه السلام وبه قال الحسن والحسين وقال الاوزاعي والنخعي مثل بول الاد سبين
كلام فيما سلف بول الصبي الذي لم يطعم وقال ابو حنيفة يجب غسل جميعه الصبي والصبية سواء ودليلنا اجماع الفرقة وروى
عن علي عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قال لفاطمة غسل الثوب من بول الجارية ونضح من بول الغلام ما لم يطعم وروى
الحلبي قال سالت ابا عبد الله عن بول الصبي قال يصب عليه الماء فان كان قد اكل غسله مناه وروى الكرخي عن جعفر
عن ابيه انه قال ان عليا قال لبن الجارية بولها يغسل منها الثوب قبل ان يطعم لان لبنها يخرج من مثانة امها ولبن
الغلام لا يغسل منه الثوب ولا بد قبل ان يطعم لان لبن الغلام يخرج من العضدين والمنكبين سوال لنكي مرتبه بمعنى ما يخصه
الزبيل بيداد وبيكذا شبنم دروني ديات وبعد بات كاسر ابتجا ورونه دباب بود وموسي فنر دروني دبلنه
دنك بخش شده اما تطهير او بجه بخش بشود جواب سرد خرطان نك راد رابع بخش داخل بوده در دهه خرطبل كه
داشته بعد اخراج بوده اند انكه داشته بعد انكه اب او منفصل شده داخل اب بوده بعد از سرد خرابين بخوه
اسفالان بي جب خواهد بود سوال مصرح شد كراي سركار بدانيست كه در وقت نماز جبيدن بعاس شانه كردن
جوه منظوع در دبكه بخش است جواب شانه كردن ريش با نماز جبيدن اكر بي اكر بكند در بخش ان كوشه دشتر باشد
و در وقت كندن مالم شود ظاهر اين است ان كوشت نجس باشد اما هر كاه كوشت نماز شده باشد حكم بنجاست نميشود
بود اكر چه نعوذ بالله رطوبت داشته باشد سوال مصرح شد كراي جناب سركار بدانيست كه كاه بدن الوده
بول باشد واجب است بكند فضه ثوب و بعد خارج شود اداب اكر چه اب كر باشد وابنقدر تامل كند كه اذ دهنه
اول بالمرة قطع شود و قطرات داخل اب نشود و اكر چنين نكند و دهنه داخل اب شود و خارج شود بدون قطع
غسالة اول پاك نميشود جواب بول اكر بخرج بول باشد و بقدر بي صفاف باشد و غسل اكتفا بيك مرتبه ميشود
مسالة مفصل از ان ظاهر است تا ماه كاه بول در موضع ديكر باشد اب داخل كر و انجمع را و بين دن اورد تا بنا ماند

واكر موضع بول اب باشد
قطعت رفعه حين عاد
اسم هذا صدر به

كرد و بيرون

كرد و بيرون اورد قليلي كه مابين ادخال و اخراج باشد همانقدر كفايت ميكند و هم چنين در اخراج تا نفس
شد قوان انفصال مشاهده در قليل زمان كفايت در تطهير ميكند سوال ادخال بخاسته جنب بهر در مسجد حرام است جواب
ظاهر اينست كه ادخال بخاست جنب بهر مسجد حرام نباشد دلكن ادخال جنابت است سوال بعد از حصول علم بطهارة مخرج فاضله
كنيز الات را بيد مخرج را دست را بر بر تنها نه رهبكه علم بطهارة حاصل شد كافي است و ديكر ضرورت باب بخش بدن
و مخرج نيست بيان فرمايند جواب در خصوص تطهير بعد از انكه غسل مخرج را قبل اورده و قطع شد بخش قطعا ان پس پاك
خواهد بود با وجود اين ديكر حاجت باب ريختن نيست سوال هكاه عزوه مذهبي شهرين شده باشد و ابيان بكنند و در
طبيخ نمانند بعد از غليان و اشتداد شيهه دران مباشد باخبر و انا بصبر بيني بنبي تلبي و رب عزوه مرتبه
بنوبكه سمنك شود در صورت غليان مع الاشتداد دميدن دارد بلخبر جواب مذهبي مشهرين شدن كفايت نميكند و در
صداق صبر هست شدن سالك صدق صبر جب بود و نسبت اكر جبي و سيده و كان اهنت داكر كنند معتبر دران و هاب
تلبيس است دلي از دهاب تلبيس اجتناب ان لازم است و در صورة استهلاك قليل از عصير عنبر در اب عزوه عصير
بيني باندخواهد بود و پس صدق در صورة غليان صادق نيست كه در عصير عنب غليان هم رسيده بلكه غليان در
ان عزوه خواهد بود و ابن مضر نيست سوال عرق جنب حرام پاك است يا نجس جواب ظاهر اينست كه پاك است
با عطفاء ابن خادم شريعه طهر چندان احتياط دران نيست تحقيق اين مسئله خوبكه با بدبا عامه نزد خاص ارض دمها

عزوه لم ٥٥٥

نظيره

کتاب احکام الجنائز

سؤال ضعیفه حامله فوت شده طفل در شکم آن ضعیفه حرکت میکند حکم آن در شریعت مقدسه چیست جواب شکم ضعیفه را شق نمایند و طفل را بیرون بیاورند و جمع کثیر از اعاظم فقها حکم فرموده اند که آن جانب چپ پاره یا بند موجود حال بعد از اخراج طفل شکم ضعیفه را میدوزند و این شق شکم در صورتی است که اخراج طفل با عدم شق ممکن نباشد و اگر ممکن باشد شق نمایند سؤال طفل در شکم مادر فوت شده و مادر زنده است جواب اگر ممکن است طفل را بسحاق بیرون آورند و اگر ممکن نباشد طفل را پاره پاره نموده بیرون آورند و مباشرت این عمل با امکان زنده میباید نمود و با عدم امکان زنده بودن جمع ضعیفه و با عدم امکان سایر محارم و با عدم امکان اجانب شوهر طفل که در میت مذکور است اولی باب سیم در دوم باب کافور رسم باب خالص ابواب وجوب این اعمال ثلثه اضافی است یا عمل خلاف است جواب وجوب اعمال ثلثه اضافی نیست لکن مشهور است و سلار بن عبد العزیز که از جمله فقهای ما است فرموده است که مایکه غسل واجب همان یک غسل است باب خالص در غسل دیگر مستحب است سؤال وجوب استیعاب شخص محتضر را و رجال احتضار بغسل ابا اضافی است یا خلاف فی و در این باب نزد فقها هست جواب وجوب استیعاب در رجال احتضار اضافی نیست اما مشهور ما بین علما است در رجم شیخ طوسی در کتاب فاتحه شده با اصحاب ایشان و این قول از شیخ مفید در رساله غریه نقل کرده اند سؤال مشهور آنست که شهید غسل و صلوة مرا واجب نیست مراد از این شهید کیست و در حدیث وارد شده من قتل دون ماله فهو شهید بنابراین هر که در صدد حفظ مال یا عرض خود ابنای دیگر کشته شد یا آنکه بعضی ظلم کشته شود آیا چنین کسی غسل و صلوة و دفن او واجب نیست جواب شهید بکسی گفته میشود که در معرکه امام اصل یا منصوب امام اصل کشته شود و اما آنکه ظلما کشته شود یا در مقام حفظ مال یا عرض یا عرض کشته شود غسل و غیره او واجب است و ظاهر عبارت در کتاب تذکره عن اجماع ما بر این مطلب است قال کل مقتول فی غیر المعرکة یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه و یدفن و ان قتل ظلما لیس من اهل الدین و هذا قول علمائنا اجمع و بدل علیه ما روی ان الذی من اصحابنا الصادق ع اصل کل الذی الامن قتل بین الصفین قال شیخ الطائفة فی المبسوط الشهید هو الذی یقتل بین یدی امام عدل فی قضیة من او بین یدی من نصبه الامام لذلک قال و کل مقتول سوی من ذکرناه لا یدفن غسله و یحنط و یکفن ظلما کان او مظلوما و قال فی الخوئی کل قتیل موتی من قتل بین یدی الامام یجب تغسیله و تکفینه و ما صلوة علیه و لو جرح تکفنه است که صلوة نمیشود شهید نیست بلکه غازی میشود واجب است خواه شهید باشد یا غیر شهید سؤال هر که غسل نماید ظاهرا زخم مادر سقط شیخ غسل سؤال سقط جنین را چهار ماه قبل و تکفین دارد یا نه جواب سقط جنین را چهار ماه قبل و تکفین ندارد بلکه جنین نه میپیچند و دفن مینمایند سؤال هر که متحیر بمرد و جنب و حائض و نفساء بوده باشد با مس میت غسل دهد و میبرد آیا این غسل را باید شخص منی دار با همین غسل سد مکان و فرج کافیست جواب ظاهر این است که با غسل کوران نیست کل اسباب غایت نمیکند پس هر که در همان غسل باب خالص نیست غسل میت و جمیع اسباب مذکوره نماید کافیست و محتاج بتعدد اعمال غیر خواهد بود سؤال هر که وجود بنزیر بر هم نرسد چوب خشک جایز است یا نه و در قعر عدم جواز هر گاه چنین است جایز است یا نه جواب بلی در صورت عدم تمکن از چوب تر یا چوب خشک جایز است یا نه نیز در امان است در این صورت اسباب اجنبا طاهر است نظر باشمال مسند بچوب جلب و اخبار الشیخ و در باب اگر چوب خشک نباشد و امور دیگر مانع اتیان تحقیق و فصل حرام است عطل و تعطیل بر جان اجنبا است سؤال هر که سد مکان و فرج مکان بهم رسد اما در یکدیگر بیان باده اتیان بهم رسد آیا باید رفت و سد مکان و فرج با انگشت سد مکان و فرج با انگشت غسل نمود جواب در صورتیکه ممکن باشد طول مسافت و مشقت شدیده در آن نباشد بتفصیل کلام است سؤال در غسل میت

غسل مشهور لازم است یا بکی کفایت میکند جواب بلی امکان سد غسل لا یبعد است سؤال انفل ذکر در غازیست واجبست یا خیر و غیر از شهادتین و صلوات بر نبی و در مابین مؤمنین و مؤمنات و در غایب بر میت چیزی بگو لازم است یا نه جواب با امکان مدعو له از مأثور مزبور مشکل است و با عدم امکان تعداد تکبیر اولی اختیار و شهادتین و بعد از تکبیر ثانی اکتفا بصلوات بعد از ثالث بدعا چنانچه مقرر مؤمنین و مؤمنات و بعد از تکبیر چهارم بطلب دعا چنانچه مقرر است کفایت میکند سؤال در نماز میت صلی الله علی محمد و آل محمد الرحیم و الحمد لله رب العالمین زنان جاری سازد آیا نماز صحیح است یا نه جواب اگر بسم الله الرحمن الرحیم بقصد تلطیف غایت بیان جایز است بلکه مرجح و بدعت خواهد بود و اگر بقصد تلطیف نبوده باشد بلکه بقصد جزء و بیان بوده باشد که ابتدا بسم الله در هر کاری راجح است یا این قصد بوده باشد یک تمارد فانا الحمد لله بعد از ابتدا بسم الله تکلم مع ذلک اگر از قصد تلطیف اجنبا غایت اسلام خواهد بود و اما حکم بلهجه جدید نیست بلهجه جدید آنست که ابتدا بالحمد لله در صلوة میت مذکور در بعض ضرورت جایز است لکن نظر بعض وجوه منهیه اجنبا مخزون اسلام است چنانچه و جبران متصل در مظالم الاقوال مذکور است سؤال علما و فقهای دو بعد الحمد و الصلوة چه صفت نمایند و این مسئله که شخص فوت کرده و در شریعتی او نقش موقوف را قبیل امات کذا و ده اند که بعضی مبارکه بخف اشرف بیرند و لجاء دفن کرده باشند حاصله چندی راه مثبات عالیات مفتوش شده الحال چه نماید کرد چون قصد و نیت این طلب بوده است و الحال اگر اینجی چیز راه عیان حاصل شده و در صورت اینست راه چه فرمایند و شخص دفن و صیت کرده باشد یا آنکه وصیت نکرده باشد بیان فرمایند بینوا توجروا جواب اگر وصیت کرده است که نقش را نقل خفیه اشرف مزبوره باشد یا امکان ایشان تخلف نماید شرط و اگر وصیت نکرده باشد و یکن باشد نقل کردن بعتبات عالیات نقل کردن راجح است و اگر ممکن نبوده باشد نظر بر جهات سار نمود در دفن دفن نمایند سؤال شخصی که غسل واجب بر او صدق نمود شود غسل میت یا آنکه جنب باشد جواب ظاهر اینست که بلی کافی از غسل جنب و نیت یا نیت مرده و غایت یا نیت غایت که غسل میت مجزی و مغنی از غسل باشد سؤال در بیت خنثی کون شود و جایکه ارحام خالی باشد چه صورت دارد جواب در صورتیکه خنثی مشکل بوده باشد اگر کنیزی و اولاد آن کنیز متعدی او بیرون و اگر کنیز ندارد محارم او و در صورت انتفای محارم و در بیت که بقصد او و مردان نوع بشر بجهت غسل میت یکی از مشاهد مشرفه جایز میدانند یا نه الماس از این حکم مسئله را مفصلا بیان نمایند و اگر خلاف در مسئله بوده باشد اشاره بآن نیز موده باشد جواب این مسئله محل خلاف است جمع کثیری از مجتهدین فقها حکم فرموده اند عدم جواز اینطور ابن ادریس است قال اذا توفی موضع فلا یجوز نحوه و لا تغسله و لا تکفنه من موضعه سواء قتل المشهد او لا بمنزله بلد ذلک بلد عند شریعة الاسلام و ابن جنید و جمع علما است قال و یختلف عبد الرحمن حکی عن ابن ادریس القول بالتحریم و عن ابن حمزة القول بالکراهة هذا ما هذا الفقیه و المفید الاول استاذهم تحریم النقل بالضرورة قال لیس حیث بالکراهة و الجواز المنع من ابقاء جنازة و جواز المنع عنها و فی البصرة و یجوز الطیب بغیر الجاوز الی ان قال النقل و انتقال بعد الدفن و فی الذکری نقل المیت عن بلد یوجد فیه اجماع العلماء فی زمانه محلوم الی مقتضاجهم و یستحب نقله الی احد مشاهد الائمة علیهم السلام کان جلالا لامامیة علیهم عن الائمة الی نجاتها و کان اجماعا قال اما لو دفن فی مزرعة و جرت نقله و ان کان الی المشاهد الاخاد فی حرم النبی و مشهد بعض علمائنا قال الشیخ جماعة مذاکرة و فی الخوئی جنس الغیر و نقل الی بعد دفنهم و فی الارشاد و جمع نقل الیت بعد دفنه الی مجتمع اهل و ارجاعا مذکوره شیخ بعید شهید است قال فی البیان و النقل بعد الدفن حرام و ان کان الی احد المشاهد و فی الذکری عاده فی شرح نقله مطلقا لحرم النبی و مسجد الجمعة مذکوره جماعة و ارتجاه ابتیان شهید الثانی قال و الرضی فی شرح عبارة الارشاد الذکرة الخوف النبی و اسلامها الهلاک و ارتکاب ذلک الی احد المشاهد المشاهد الثلث خیر من و نقل الحدف فی الذکری جماعة الی بعض علمائنا و فی المسالک لما یکره

النقل بنو الدفن اما عدم تعيين الى مقبرة المشاهد اجماعا واما لبعد المسافة وقال الشيخ الطائفة في المصباح يجوز نقله الى بعض المشاهد والاول
افضل وفي المبسوط يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى البلد الا اذا نقل الى بعض المشاهد فانه يجوز ذلك فاذا دفن في موضع
مباح او مملوك لا يجوز نبشه من موضعه وفي روايته رخصة جواز نقله الى بعض مشاهدنا عليهم السلام صحيحا هذا ذكره والاول اصح قال
فانها يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد اخر الا اذا نقل الى بعض المشاهد فان ذلك سهل فاذا دفن في موضع فانه
يجوز نقله وتحويله من موضعه وفي رواية يجوز نقله الى بعض مشاهدنا الائمة عليهم السلام صحيحا هذا ذكره والاصل ما ذكرناه وقال المحقق الثاني بالجواز بشرط عدم الاثم
وقال المحقق الثاني بالجواز بشرط عدم الاثم قال الشيخ جامع المقاصد ولو دفن الميت في موضع نقله وان كان الى بعض المشاهد
لا خلاف في تحريم النبش لهذا ان قال المحقق يجوز النقل لا يخرج من ترتيب لكن يشترط ان لا يبلغ الميت حالة من نقله هتكه ومثله بان
يصير متقطعا ونحوه وفي تعليقه على الشرائع اذا لم يقطع الى المشاهد الشريفة الا مسافة قريبة فالاجود الجواز وفي الجواز نظر لكن يشترط
ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه وفي تعليقه على الارشاد لو نبش من موضع النبش من موضع الدفن وان كان الى بعض المشاهد
المقدسة لعظيم حرمته لا يلزم منه هتك وكذلك الميت على الاصح انتهى وما ذكره لا صراحة له في القطع بان النقل بعيدا دفن لا يمنعه
من النبش تحقيق الحال يمكن ان يكون التفصيل في المقام في النبش بعد ان يوجد الميت ولم يوجد مثلا العظام وبقيه ومثل الشافي
يحكم بعدم الجواز ولو الى المشاهد الشريفة لعموم النهي عن النبش من غير ظهور مخصص يخالفه على الاول لو نبش النبش لنقل العظام في
موارد منها النبش لنقل عظام ادم ع روى سيدنا ابن طاوس في كتابه المسمى بفرحة الغري عن والده وعمه رضي الدين علي بن طاوس
رحمهما الله عن الفقيه محمد بن علي بن محمد بن ادريس عن مفرج عن سلفي عن ابي الحسن بن هاشم الحسيني عن ابي علي من والده ابي جعفر
من محمد بن النعمان عن ابي القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن سنان عن جعفر بن محمد عن ابيه عن محمد بن الحسين ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن
المفضل بن عمر الجعفي قال دخلت على ابي عبد الله ع فقلت له اني اشتاق الى الغري قال ما شوقك اليه فقلت له اني احب ان ازوره
قبر امير المؤمنين ع فقال يا مفضل ينبغي ان تفعل ذلك لا بأس ان رسول الله ص اتاه ثم قال ان تفعل ذلك فانك اذا اردت زيارة قبر امير المؤمنين
ع عمدت الى باب الكوفة فوقفت وسط حيرتها فقل السلام عليك يا ادم صفوة الله من خلقه السلام عليك يا شيث وليه الله السلام عليك يا نوح
نجي الله السلام عليك يا ابراهيم خليل الله السلام عليك يا موسى كليم الله السلام عليك يا عيسى روح الله السلام عليك يا محمد حبيب الله
السلام عليك يا علي امير المؤمنين ع السلام عليك يا فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك يا حسن وصي ابيه السلام عليك يا حسين
الشهيد بكربلاء السلام عليك يا علي بن الحسين زين العابدين السلام عليك يا محمد الباقر السلام عليك يا جعفر الصادق السلام عليك يا موسى
الكاظم السلام عليك يا علي الرضا السلام عليك يا محمد التقي السلام عليك يا علي النقي السلام عليك يا حسن الزكي السلام عليك يا حجة الله
القائم المهدي السلام عليك يا رحمة الله وبركاته ثم تقول اشهد انك تشهد الصلاة وتؤتي الزكاة وتأمر بالمعروف وتنهى عن المنكر
وتقيم الحدود وتجاهد في الله حق جهاده وتعبد الله حتى يأتيك اليقين وتحل حلاله وتحرم حرامه وتقيم الصلاة وتؤتي الزكاة وتحج البيت
وتعتمر وتصوم شهر رمضان وتقول ما قال الله وتعمل بما امر الله وتنتهي عما نهى الله عنه وتعبد الله مخلصا له الدين وتعلم ان الله حق
وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور ثم تقول السلام عليك يا ادم صفوة الله من خلقه
السلام عليك يا شيث وليه الله السلام عليك يا نوح نجي الله السلام عليك يا ابراهيم خليل الله السلام عليك يا موسى كليم الله
السلام عليك يا عيسى روح الله السلام عليك يا محمد حبيب الله السلام عليك يا علي امير المؤمنين السلام عليك يا فاطمة سيدة نساء العالمين
السلام عليك يا حسن وصي ابيه السلام عليك يا حسين الشهيد بكربلاء السلام عليك يا علي بن الحسين زين العابدين السلام عليك يا محمد الباقر
السلام عليك يا جعفر الصادق السلام عليك يا موسى الكاظم السلام عليك يا علي الرضا السلام عليك يا محمد التقي السلام عليك يا علي النقي
السلام عليك يا حسن الزكي السلام عليك يا حجة الله القائم المهدي السلام عليك يا رحمة الله وبركاته ثم تقول اشهد انك تشهد الصلاة
وتؤتي الزكاة وتأمر بالمعروف وتنهى عن المنكر وتقيم الحدود وتجاهد في الله حق جهاده وتعبد الله حتى يأتيك اليقين وتحل حلاله وتحرم حرامه
وتقيم الصلاة وتؤتي الزكاة وتحج البيت وتعتمر وتصوم شهر رمضان وتقول ما قال الله وتعمل بما امر الله وتنتهي عما نهى الله عنه وتعبد الله
مخلصا له الدين وتعلم ان الله حق وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور ثم تقول السلام
عليك يا ادم صفوة الله من خلقه السلام عليك يا شيث وليه الله السلام عليك يا نوح نجي الله السلام عليك يا ابراهيم خليل الله السلام عليك
يا موسى كليم الله السلام عليك يا عيسى روح الله السلام عليك يا محمد حبيب الله السلام عليك يا علي امير المؤمنين السلام عليك يا فاطمة
سيدة نساء العالمين السلام عليك يا حسن وصي ابيه السلام عليك يا حسين الشهيد بكربلاء السلام عليك يا علي بن الحسين زين العابدين السلام عليك
يا محمد الباقر السلام عليك يا جعفر الصادق السلام عليك يا موسى الكاظم السلام عليك يا علي الرضا السلام عليك يا محمد التقي السلام عليك
يا علي النقي

کاشاره یا اراده ملک بعضی فروخته باشد حضور صاحب از نقل قول از عامه و نقل قول صاحب عدم جواز بیع بعضی صاحب فرجه شبهه دور نیست که بیع
و حرم در اول که حکم بجواز بیع فروخته الذی مطلع بر فروخته شیخ بزرگوار انست ابدا از این راه وده باشد که در تعریف بیع فروخته بجواز
من بیع قول در نکرکه مطلع بر فروخته و حرم شهشده اند قول قطعا بر هم رسیده و در رهنا بالاحکام که ساقط از انکه
است از فروخته بجواز عدم و فروخته مجاز را بطریق اجمال ذکر فروخته بر چی که مهنا بالاحکام صدر از انکه و منهی فروخته است
پس بکنیم عاصر بر قول بجواز باقی مانده و در بیت کرا که و حرم شیخ شهید ملف ابن مطلب بیت نعبرات بر فروخته بجواز و بیع
در صورت مطلق غیر بود و در کتاب بیان حیث قال یجوز بیع الغبن لا فاحش الا من الحضور او المساوم مع علم الغبن
الذی اولها و علی الغبن لا تعتد مال الغبن من منزلا اسند الیه فعلی او نکفت ما و فیهم الی الفعل ما الفروخته شیخ من ذلک الی المسئله
فحرم انتهی کلامه نعیاده و انکه بکوئیم کلام ابشان که در تعریف فروخته مالی الغبن شیخ من ذلک الی المسئله صریح است در اینکه بیع فاحش
هرگاه حرمت شود هلک میباشد بیع فاحش حرام است این ظاهر است در غالب که بیع فاحش خارج بیت و کشیدن او از بیت مفقد
از شد و نکشد حیات بیع فاحش حرام است این ظاهر است در غالب که بیع فاحش خارج بیت و کشیدن او از بیت مفقد
کرحرم بعضی اشکال فروخته مورد مقام عدم جواز بیع الغبن شده و لا یستدل الفعل بالمسئله نحوی عاند بعد از
تامل در آنچه مذکور شد و اضافات مکن است که کسی ادعا نماید که تلویحا نه تصریحا است در صاحب عدم ارث حیث قال بعد حکایة
عن الشافعی ما هذا لفظه و الذی یظهر من قواعدنا ان البیع الفاسد لا یستدل الفعل و الکفین از اینجا بعض
فساد البیع المتفق علیه علیه و المشتد مع عدم خوف الفساد و حیث کونها مصطلح لذلک همین مذکور کانه در ضعیف
و تعیین این قول بکند کانه بکند در این باب قول الفقه کردن باشد تو و از اینجا ظاهر میشود که ابشان مطلع بر فروخته مخرج
و مخرج نبوده اند با انکه ملفت شده اند اما بعد از انکه بنیه بر آن مخرج هم مفهوم هذا ما صدر من صاحب الغنیة و من الفقه له
حیث قال و فی تعیین قال الشیخ لا یفتی و لحاره الفقه و الغبن و اعاده الفقه و کذا الشیخ و الذکر الغبن و
اقرب فی ما لا یلتفت الیه بما لا یکون غالب الناس فاه و الاقدام علی من اشیع الصدق سؤال جایز شد بدون خلد و بدون انکه
ملک کحکم الاجی است که این بیت را عمل میدهند و لکن علیه که بیت داد بر وقف شد اهل نبوده و داد ایا این صحیح است یا نه
جواب عمل بدون تقلید بدون معرفت غیر نحوی نحوا صدور بعضی صدور از کما لیفا الصحیح ملک علیه نحوا صدور و ارجی الله
تعالی فرج علیه الکاشف بحلیان اهل بین عباده سؤال مقدار کافی بجهت غسل بیت چقدر میباید باشد الثانی است
بیان فرمایند جواب عمل علیه بعد بیت مورد و کافی سر بعد باشد و در ایام اند و اوسط و اعلی اول بکفایت است
ما و سطح چهار مثقال و اعلی سیزده درهم و نیم درهم بر بعد عبارتی عبد اهله م نقل ابن ابی جری من الکافی لیست مثقال
و فی روایة الکاهلی و حسین بن المختار عن ابی عبد الله قال الصدقة ذلک اربع مثاقیل و سه دینار و درهم و نکذ درهم
و روایة علیه بان حدیث است که حسن بجیر بیاید چهل درهم کاوند بجهت بیان رسول خدا و در جناب رسول خدا اصل است
علیه و آله انرا سر جسد بر و ند بکشیم یا جهت زر دارد و بکشیم یا جهت جناب امیر المؤمنین ع بکشیم یا جهت سیدة النساء
صلوات الله علیها ردی فی الکافی عن علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه الی الصادق ع قال تعرف مثقال کرده و قال ان
جبرئیل ع نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بخوط مکان و نشر اربعین درهما فضیها رسول الله ثلث اوقیة و درهما
لعلی ع و جده الفاطمة ابنه سند سه بعد ظاهر انست که در اینجا زکوة بیست مثقال شرعی است که مبارک از سه ربع
مثقال صحیح است حیث بی بعد ابدا است بی و ربع مثقال شرعی است و بعد بدانکه سه مثقال صحیح است و بعد بدانکه
ثالث شش مثقال و سه ربع مثقال صحیح است دیگر خود هشت عشر خواهد است مخفی نماند که مقدار مذکوره در هر باب
بعد از مذکوره بجهت غسل و مساجد بسیار است اگر چه اعطا السنوی الحنفی در حدیث ثالث مذکوره است و اعطا الفاء

کتاب صلوة الفریضة

سؤال ایا بکه در اول دعاء مستجاب بطن بالا بیان فرمایید جواب در روایات دعاء در رکعت نماز صبح است ابن
طرفین و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قدر بخواند بعد از آن صد دفعه
با تهلیل و صد دفعه با تسبیح و صد دفعه با استغفار بخواند بعد از آن دعای خواهد شد بعد از فراغ از این دو
رکعت نماز این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله
یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم جعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله
حسبنا الله و نعم الوکیل و اوفوا بعهد الله ان الله سریع الحساب لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ربنا انی ظلمت نفسی
فغفر لی انک انت خیر الراحمین و از جمله ادعیه خیر الراحمین و از جمله ادعیه بنیر است در اول هر ماه چنانچه وارد شده و موجب جمعیت
خوش و برکت و رهن از دیون و رهن با خوب مکند و با هست مضمر ما کو و میشود و موجب دنیا و آخرت شما میشود و لکن بعد از
اول ماه امید است که حاجت او برآید و نشود طبن ظاهر و کو فروخته بر باب حضرت نماز فرمود که هر کی در شب اول ماه
در رکعت نماز کند و بخواند در آن هر دو رکعت هر دو رکعت سوره انعام را و سوره قاید از خدا و ذکر خدا طلب فرماید از خدا و
در دیدی خداوند عالم او را این کرامت بدهد در آن ماه انشاء الله سؤال کیفیت صلوة لیل ایا بان فرمایند جواب صلوة لیل هشتم
دو رکعت شفع و دو رکعت وتر بارده رکعت است رکعتین اولین از این بارده رکعت نماز است بعد حمد بنیان نماز است که در هر
اثنین دو رکعت بعد از نوافله حمد سوره توحید را سی مرتبه بخواند خط بعد بنی کرد بابت شیء از کتاب سرد و در نماز امام بعد
نماز و فرموده که بخواند در رکعتین اولین از صلوة لیل سنت مرتبه سوره ظهر بعد از در هر رکعت سی مرتبه ما فرغ
بیشتر از نماز در جا بکند بلند باشد نماز این در رکعت ثانی بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند این شیخ مفید ذکر کرده جماعه
از فقها و اتفاق ایشان فرموده اند اما سند ضعیف است سوم ثالث است که در رکعت اولی از نماز در رکعت بعد از حمد قل
یا ایها الکافرون بخواند در رکعت ثانیه سوره توحید اگر چه قراءة سوره نیز در رکعت بکی مرتبه باشد و بعضی بکی این کلمه
بعضی قراءة توحید و ساعتی بعد در رکعت ثانیه چهارم است که قراءة توحید عابد در هر یک از دو رکعت بعد از حمد پنجم است که
قراءة سوره کوثر عابد در هر دو رکعت ششم است که قراءة دعا عابد در هر یک از رکعتین بعد از حمد بهم نیست که
جمیع اجمالات که ملکور شد کانه بکند در تاده بهست لکن کلام داد و نیز است ظاهر است که ای الحسن از هر دو باشد
با عبدالله ثالث و بعد از آن ثالثی و از ای جمیع لهام هم لغیر است فاما شش رکعت نماز امام بعد از حمد بخواند ایشان
بنوان بخواند اول است که از انجا ادب باب معرفت و هر جناب حضرت امام رضا روایت شده است که بعد چهار رکعت
اول از رکعتین نماز بعد از باب صبر فرمود که بعد از جعفر بیان که بر او جناب سید و صبا و فخر الاولیاء امیر المؤمنین ع است چهار
رکعت است بعد سلام در رکعت اول بعد از حمد سوره انزال است بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره توحید ثانیه بعد
از حمد سوره والعادیات و در رکعت ثالثه بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت رابعه بعد از حمد سوره توحید و بعد از
فراغ از رکعت اول بعد از حمد سوره رکوع با تسبیح و بنیه تسبیحات اربع بخواند و در رکوع و سجود و در رفع راس از رکوع و سجود و
مرتبه تسبیحات اربع بخواند که جمیع سجده مرتبه تسبیح میشود و سنت است در سجده ثانیه در رکعت چهارم بعد از فراغ از
تسبیح این دعا بخواند سبحان من لبس العز و قال به سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من
لا احصی کلامه سبحان من علم سبحان من دعا الفقراء و اکرم الاغنیاء سبحان من اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة

من کتاب واسئل الاعظم وکلمات الائمة المعصومین وبعد الاصل فی جمیع ما یتعلق بالصلوة وتفصیل کذا وکذا ظاهر است این دعا در سجده
اخیر مطلق است نه اینکه شرط و رکن نمازی بوده باشد باین معنی که چنین نیست که لازم بوده باشد این دعا در این نماز یعنی با عدم این دعا
چنین مبطل نماز شود لکن این دعا اجمالا داخل حاجت هست و تفاصیل هکذا که این چهار رکعت نماز را با آیات کهنه اثبات نماید در اجزاء
نفس است خواهد بود یعنی انشاء هر رکعتی جایز نماز مطلق اول و صلوة جعفر طیار هر دو خواهد بود و اگر هر یک چنین نماید مناسب است
که در سنها و جمعه چنین بجا آورد و اگر بر سبیل اختیار چنین نماید لا اول یعنی رکعت چنین نماید مناسب نیست که در سنها و جمعه
بجا آورد **ثانیا** دو رکعت با خواندن رکعت دوم اختیار اند سوره و اهل معرفت در سنها صلوات الله علیه بر رکعت اثنین که اختیار
در رکعت اول بعد از حمد سوره مبارکه تبارک الذی بیده الملک و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان و چنین مبطل
نماز است معتبر و نیست **دوم** آنست که در رکعت شش رکعت بعد از حمد و فاتحه اول و فاتحه مفصل نماید و این فی السرجمع ملازم است در فاتحه
در اول بعضی از سوره بجا آورد است اما اخر القدر و سوره مفصله معظم مثل بلد و الشمس و سایر سورات و در بعضی سورات اول بعضی از سوره
و حمد و اما اکثر اند از سوره تبارک و سوره مثل تبارک و الطارق و نحو آنها است **سیم** آنست که در هر رکعت اثنین شش
رکعت بعد از حمد از سوره و حمد نماید سی و سه مرتبه سبحان الله در رکعت اول و این را شیخ مفید و معظم و کرده است و نیز وارد است که
اگر این را اشغال در هر باب از هشت رکعت ده مرتبه سوره و حمد را نماید **چهارم** آنست که در هر باب از شش رکعت
قراءة و حمد سوره مطول مثل انعام و بقره و این را شیخ در مصباح و غیره ذکر نموده **پنجم** آنست که انصار نماید در جمیع رکعت
قراءة و حمد سوره هر رکعت بکرتبه و علی هذا خوب است مقتضای سعه وقت و حال و متوان اراده مجدد بشود و اگر انصار بنحو اجتهاد
نماید و قلیل بعد در قنوت باشغال بنا جاهای مناسب با ضرع و ابتهال اقتصار نماید و لکن اگر در رکعت اول و اما
جمعی و نیز در جمعه در رکعت و غیره را در هر رکعت بعد در جمعه انصار نماید و لکن قلیل در قنوت دعا و باشغال و بنا جاهای
مناسب با ضرع و ابتهال و تذکر مطلوب و اعانت و اعانت بهمین نحو مسخر کرده انشاء الله طهر لنا غرایب مطلب خواهد شد و **اما**
دو رکعت شفع را پس میتواند در هر سه رکعت اقتصار نماید بعد در جمعه میتواند در دو رکعت شفع و در رکعت اول بعد و قلیل
بعد با الفاظ و در رکعت ثانی بعد و قلیل بعد بر بلا تاس بجا آورد و در رکعت ثالثه اقتصار نماید بعد در جمعه بکرتبه با سه مرتبه
اوی است که در دو رکعت شفع اقتصار نماید بعد در جمعه و در رکعت ثالثه اثبات نماید بعد در سه مرتبه سوره و حمد و قلیل
بعد با الفاظ و قلیل بعد بر بلا تاس و بسیار است در هر یک رکعت ثانیه تا آن شب جمعی و در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از نماز و دعا
بعضی نماید و قول بعضی قنوت مستحب است **سوال** نماز قضا در سه رتبه جایز باشد و در اول وقت نماز اداء خود را بکند چه
با جماعت و چه فرادی و اجتهاد در این هم نمیکند که نماز اداء خود را تاخیر بندازد یا اینکه چیزی است در اول وقت نماز اداء خود را
بکند یا در وسط یا شاید شاید من شخص چیزی را مد نماز خود را با جماعت بکند و بعضی اینکه نماز اداء در اول وقت جایز باشد
اگر شخص جاهل بمسئله باشد و در اول وقت نماز بکند نماز او چه صورت دارد **جواب** ظاهر چنان است بصحت حاضر است در
اول وقت با اشتغال ذمه قضا و عدم قرینه تاخیر است تا چنین وقت لکن احتیاط شد بدانستن و تعلیم قضا و عدم اثبات با
قبل از چنین وقت و اگر عالی باعدم اطلاع برای مجتهد و غیر اثبات جایز بوده در سفر وقت نماید ظاهر این است که صحت او
اگر چه بعد از اطلاع بتعلیم با عدم صحت او بجهت باشد و صحت و بطلان باعدم اطلاع اثبات نموده با اقتضای اکثر لازم است
و احوط است شروع جماعت مقتدی بجهت اثبات که نماز باطل شده باشد اگر ادراک نیاشد قضا بوده باشد اما در مسئله اگر چه جنس
حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم جواز وقت میکم لکن احتیاط شد بدر روایات آن جمیعا **سوال** هرگاه کسی در رکعت اول
سلام گفته و تا بعد او را نگفته و بعد شد که در دو رکعت ثانی مانده بر چند و نماز را تمام نماید و بعد سهو او بطلان کرده سهو او بطلان
نماز یکتنی در وسط سجده رکعت ثانی متذکر شود بیان فرمایند که اسلام بر این باطل میشود و باطل سجده سهو میشود

باز در ظهر ثبوت بجا نیاورده و اخل نماز بگر شود ایا باعث بطلان نماز ثانی یا اصل میشود یا نه **جواب** لفظ السلام بدون اتمام
مبطل و سجده معتبره در صلوة نیست نه این زیادتی او موجب سجده سهو چند نیاورد نه این مخل خواهد بود لکن کلام بدانست که ایا شیخ در مصباح
محل ارتجال تکلم بغیر زمان زده عاد و کرات باشد بلکه ارتجال بالسنه جمیع علما و رحمه در بعضی از صفاتش و جواز تسلیم خواهد بود
و بعضی از مجتهدین معاصرین را سنا فاد و نه چنین صریح بیان نموده نیاز این لفظ السلام و تسلیم بعد از سجده سهو بجا بکند و اگر بجا نیاورده
در صلوة مذکور شود که سجده سهو بجا نیاورده فورا اتیان نمیدهد سهو نماید محتاج باعاده صلوة نیست بلکه جایز نیست اگر چه استدراک
بعد از فراغ از صلوة و اما ان مذکور باشد و تکلم نموده باشد بعد و اگر عمدا از خود صلوة مذکور شود نماز را اتمام نموده سجده سهو را بجا
آورد اعتبار اعاده صلوة چنین بین نماید و فرق بین رکعت ثانی و اول و این باب نیست و این تفصیل مذکور لفظا بی تکلم ساهیا خارج
بلکه نسبت بر وجه از وجوب سهو جاری است **سوال** هرگاه کسی عالم باشد که ساهی و متشغل بر افعال واجبه و مندوبه میباشد اما
معلوم نباشد که واجب کدام است و مندوب کدام و مع ذلک نماز کرده نماز شش صحیح است یا نه و اگر کسی بعضی از امور واجبه
نماز را بعد علم بوجوب اتیان اخلال عمده باشد نماز قبل جایز نه و اخراج وقت از خارج و بعد معلوم شود که اتیان واجب بوده
نماز صحیح یا اعاده اتیان لازم **جواب** اگر افعال واجبه و مندوبه صلوة در ظل مصلی بیان نباشد و در جمیع مصدق نیز نفس
بوده باشد ظاهر صلوة صحیح و قضا و اعاده چنین صلوة لازم نیست اگر از راه دیگر خالی در او باشد داخل او بر اجزاء
صلوة مذکور موجب فساد صلوة است اما اینکه عالم باشد بوجوب آنچه باشد لکن در صورتیکه ممکن از تعلم بوده باشد و اما
با اسناد جمیع صلوة اتیان داخل نیج و بوده لازم است **سوال** اگر کسی قضای نماز بوده باشد و باشد ظنا ایاد بصورت مبتلا نماز
تا ظهر را بجا آورده باز **جواب** اگر این ما اشتغال ذمه قضا مسبوق بعلم باشغال ذمه بوده باشد علم ظن است نقل است تا ظن
بر اداء ذمه از قضا حاصل شود و اگر مسبوق بعلم باشغال ذمه نیز بوده باشد اتیان بصلوة تا ظن بوجه است **سوال** هرگاه کسی
بر نماز کثیر الشک بوده باشد و لکن در بعضی احوال بسبب تامل و دقت این علم یا ظن زیادی و حاصل بشود و بعد ایاد ما و در بعضی
دیگر تامل نمیشود یا هیچ بعد از تامل و بسیار از زیادی ظن حاصل میشود یا این تامل برای کاملی است باز و بر بعضی علم و ظن
ظن از زیادی حاصل نشود بنا بر صدق کثیر الشک بر آن تعلق شکوک نه را بطلان دارد **جواب** اگر این حالات که تامل ضایع بر دلیلها علم
یا ظن حاصل بشود ملحق و صدق کثیر الشک بوده باشد باشد یا بنحو باتمام اینها یا حالا ذکر نه چنین است صدق
کثیر الشک شود یا قطع نظر از اینها اگر کثیر الشک نباشد تامل ظاهر لازم و محل مقتضای ما نظر بوده مقدم و اگر چه تامل شاید
اتیان شکوک نماز اگر داخل باشد واجب و اگر در اعداد رکعات باشد محل مقتضای شک در اتمام مقیم و اگر در عدد رکعت
باشد بلکه این حالات مسبوق بصدق کثیر الشک مانده باشد اگر قبل تامل عالم باشد کرنا مطلع یا ظن حاصل خواهد شد ظاهرا
تامل لازم نباشد لکن احوط است و اگر بعد از تامل باقی بر حالت شک مانده فی الحال بنا بر صحت مگذارد و اتیان شکوک نیز با
اطلاق جایز نیست **سوال** نماز شفع مفصولا از وتر بتسلیم میباشد یا نه بلکه چه هر دو یک سلام میباشد مثل نماز
مغرب **جواب** معروف از مذهب نفی ثمره اتصال شفع است از وتر بتسلیم و مصرح بهما مذهب عامه است بلی بعضی از علمای
مثل صاحب مدارک و فاضل مجلسی بین فعل و وصل بوده لذا لکن این ضعیف است هم چنانکه مرحوم بعضی از اینان نیز
بوصل اتصال شفع است **سوال** کسی نماز قضا بکند هرگاه در صف جماعت بوده باشد اذان و اقامه بیاید بگوید یا ساقط میشود **جواب**
اذان و اقامه هر دو در نماز قضا خواه از وقت بوده باشد یا از قبل بوده باشد و در صف جماعت ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه
جامعه در صورتی است که نماز از وقت قائم بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی در این مابین نکرده در صف جماعت باشد یا
در مکان دیگر نیست پس اگر مخالف اتیان بصلوات سفره در صلوة اول اذان و اقامه هر دو دیگر بگوید و در صورت اول
اقتصار باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا آخر بوده باشد در صورت مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مفقوده بعنوان

اشکال احتیاط مقتضی اینست که در غیر صلوة اوّلی نماز اذان نماید سؤال هرگاه کسی بعد از نماز غافل شده باشد علی جاره ایا لازم است
و اعاده اذان و اقامه در آن باحکم آن حکم غافل خواهد بود یا نیست جواب در صورت شرط در حین اجاره اشکالی نیست و در قدم باز مقتضی
که کرشرط و رعایت هر دو شده باشد بالعدها هل بعضاً ای که شرط لازم است و در صورت اخلال امثال حاصل نمی شود هم بوده و هم
چنین است هرگاه موجب شرط اخلال نماید اشکالی نیست در عدم قدم و حصول امثال بدون اذان و اما هر یا بکه اخلال اذان
موجب عدم ایقاع نوع و اما اخلال باقامه مضر نیست امثال بوده باشد سؤال هرگاه شخصی در دو رکعت اخیر نماید با امام کمتر
و اقامه در چه حالت جواب اگر قائل اختلاف است لفظاً نماید و نظاً هم نیست که چنین بوده باشد در صلوة صبح هر چند که در صورت
که در رکعت ثانیه که بعد از سلام امام است بعد در قراءة نماید سؤال هرگاه مأموم ملتفت شود با امام در رکعت ثالثه امام و ممکن از
امام و قراءة و در رکعت امام در رکوع بنود و باشد یا امام قراءة نماید و رکوع را نیست ایشان نماید و با امام طی شود در سجود یا قطع
قراءة نماید و صلوة شود یا مأموم در سجود رکوع جواب اگر ممکن از امام قراءة نماید الکتاب باشد یا بنحوی که قراءة نماید
تمام نماید و صلوة شود یا مأموم در رکوع لازم است که قراءة تا تمام نماید و صلوة شود یا مأموم در رکوع و اگر ممکن از قراءة حمد نبوده
باشد یعنی اگر تمام نماید قراءة را نرسد در امام در رکوع مقتضا همین نظر نیست که جایز است که قطع نماید قراءة را و لکن احتیاط
اینست که صلوة شود یا مأموم در رکوع بحد یکه ذکر واجب را بیان نماید و در حال بودن امام در رکوع مقتضی المسئلة الثانیة یطلب
فی الحدیث الثالث والخامس من مطالع الانوار المطلعین من انوار الائمة الاطهار علیهم الاف التحیة من الرحمن الغفار سؤال
هم بفرمایید بعضی بلکه لباس رکبی عوض شده است و صاحب لباس شخص نیست آیا باچنین لباس معوض صلوة جایز
باشد و بنحو عدم جواز و اما اگر نماز کند در وقت و خارج وقت اعاده لازم است یا نه و هم چنین نماز در غیر عدم
جواز صلوة صرف صحیح جایز است یا نه شخصی مستلزم زیان نوع باشد جواب با اذن شاهد حال هست که مالک
آن راضی است بتصرف نوع در آن مطلقاً یا در خصوص نماز کردن در آن باشد در صورة اولی اشکالی در تصرف نوع در ظاهر
اذن شاهد حال اطمینان است بیت و در صورة ثانیه یعنی اذن شاهد حال در تصرف نوع در آن حاصل نیست یا عدم وارد که
این لباس از کسی است که آن لباس را دیده است یا نه اگر مالک است که این اذن او را بوده است یا عالم است بر این
اینکه آن شخص مشغول بر ما است یا نه در صورة اولی حالی از این نیست این لباس یا سارق لباس است یا نیست نزد آن است یا
بعض ورد در صورة اولی ظاهر است که من باب اضطرار جایز بوده باشد و در صورة ثانیه که این لباس سارق لباس را
بوده یا نه اگر چه تخلص از این مشکل است لکن بر فرض تخلص مالیا از آن جایز بوده باشد بر مدعای مالک تصرف در آن و اگر
نداشته که لعین را مشغول نکرده و بیت نزد بوده باشد حکم در صورتی که بعض از غرض شده و از نظر داشته نباشد و در صورة
ثانیه یعنی مشخص بوده باشد که مالک نکرده در این صورة باعلال است که آن شخص تصرف در مال این شخص نمایند یا نه اگر در صورة
نماید در صورة سادات یا دون بود یا جزء دین شخص است تصرف بعض اند بود در صورة عدم علم بر اینکه آن شخص تصرف نمایند
این مال حکم مال مجهول المالک خواهد داشت و هم چنین در صورتی که مالک بیت این لباس که است که مال او را برده خواه مالک
بوده یا نه از غیر اذن کسی است یا مجهول الاثر نیست احتمال العبد هد آن شخص بوده باشد چنانچه احتمال بعد هد از غیر اینکه
باشد در این صورة بین حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص غیر است که مالک شرع می تواند باین شخص دارد که تصرف نماید بعضد
صدقه و اگر از جانب مالک اینها هم در صورت است که مالک بوده باشد از بیان بودن مالک و ایصال آن بمالک آن یا ممکن
از ایصال بمالک صعب است که مالک رسانیده خواه ممکن بوده باشد از استیفاء مال و خواه باشد سؤال اینکه متوجه است
کثیر الشک اعتنا نمایند و بیت چه معنی دارد جواب کثیر الشک نباید ضلالت مشکوک فیه مگذارد خواه مشغول شک بوده رکعات
یا غیر آن رکعت در صورتیکه ضلالت مشکوک فیه موجب فساد بوده باشد یا نبوده هم بگذارد پس هرگاه شک کند و رکعت است یا سه رکعت

قراءة هرگاه موجب شرط اخلال نماید الی قراءة یا بنحو اخلال اذان کفایت نمی نماید اعاده و مرجع التفصیل

تا بر سه بگذارد و هرگاه شک کند رکوع کرده است یا نه و سجود کرده است یا نه بنا بگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قراءة
ادا کرده است یا نه بنا بگذارد که ادا کرده است و هرگاه شک کند که رکوع کرده است یا نه بنا بگذارد که رکوع کرده است
و هرگاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است یا پنج بنا بگذارد که چهار است سؤال تکرار نماز موجب تکرار صلوة هست یا نه
جواب این بر چند قسم میشود اول اینست که نماز شد بعد از آن نماز کرده و صلوة نماز را دیگر شد در این تصور قبل اشکال نیست
تکرار و صلوة است دوم اینست که نماز را شد و بعد از آن نماز صلوة نماز را دیگر شد لکن فصل ما بین دو نماز را بنحوی که صحیح
انبرای صلوة بوده باشد این نحو تکرار نماز باطل نیست که موجب تکرار صلوة نمود سیم اینست که نماز را شد و فصل از آن بنحو صلوة
نماز را دیگر شد لکن فصل ما بین دو نماز را شاه منع از برای صلوة بوده و این قسم که چه احتیاط مقتضی تکرار صلوة است یا تکرار نماز
لکن بنا این است که اجزای صلوة واحده بنحو نمود سؤال در نماز جماعت ما بعد از امام در چه حین واجب است و در چه حین قرار
نیست جواب این سؤال صحیح بیطل کلام است بنوعی که تبعیت اعاده ایام بوده و ادا فعال اما ما تعبد را فعال مثل
رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جایز از اجماع و در این دعوی اجماع کرده اند بلکه نظاهر بیشتر بعضی و عامه که این جمع
علما بین علما خاصه و عامه است و معنی ما تعبد آنست که لازم است قبل از امام نباشد اعمال نزد و بلکه و حوله ما مومم در رکوع
نماز بعد از حوالی امام و در رکوع باشد اما تعبد یعنی با امام بکند و داخل در رکوع شود و حکم در هم جوان اگر چه خلاف آن اشکال است
لکن احتیاط در ترک است در سجود ایضاً حکم فرموده اند در صورة تعبد اگر چه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت نمی است و هم
در حال سجود در رفع راس از رکوع و سجود و قیام پس هم هیچ بلیان اینها جایز نیست بلکه میباید بعد از امام داخل در رکوع شود
و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل در سجود شود و بعد از رفع راس نماید و هم چنین
بعد از جلوس امام با او بنشیند با امام بنوعی که نماز است بنا بر این هرگاه مخالفت نمود بعد از رکوع داخل در رکوع شد مثلاً قبل از امام حال
از این نیست با مفهوم خواهد بود با مخالفت بعد از اگر مفهوم بوده باشد و مشهور ما این مطلب است که این شخص اگر چه اثم است لکن نماز
باطل نیست بلکه لازم است صحیح نماز تا امام بر رکوع رود این قول را شیخ شهید و دیگری نسبت داده بجمع متأخرین و صاحب جواهر
فرموده که این مذهب اصحاب است و محقق ثانی و این مذهب اصح است بلکه مسئله در نهایة الاحکام اشکال است قطعاً با یک دخول در رکوع مثلاً قبل
از امام حتی هنگامیکه دخول مقتضی فساد است و مشارکت مستلزم فساد است عمده در رکوع با امام مستلزم فساد در رکوع است
مقابل بر صحت در اینمقام نیست احتیاط در امام صلوة و اعاده است و مثل این است در سجود مفهوم قبل از دخول امام در سجود
و هم چنین است بنا چه قبل از قیام امام مفهوم است و در رجوع این موارد نیست که این شخص با موم اثم است در نماز ما تعبد لکن نماز
صحیح است لازم است تعبد نماید تا امام و باد طی شود احتیاط در هر امام صلوة و اعاده است بلکه قضا و رجاء در صورة
عدم اعاده و اما هرگاه رفع ما حوار رکوع یا سجود نماید قبل از امام مفهوم این مشهور در اینجا نیز مثل سابق است بعضی که این
شخص اثم و مخلی بصلاة است لکن نماز او صحیح است لازم است سر کند تا امام با و طی شود و حکم در این مسئله اگر جاهل از مسائل
نظر باینکه لکن است که کسی بگوید رفع راس از رکوع و سجود واجب بالاصالة المنوه تا نماز اینها مسائل لازم لیکن با
احتیاط در این صورة چنانچه امام صلوة و اعاده با مضالت قابل و مورد فرمود که مفهوم اینها تعبد و در افعال عابد و اما اگر
سهو بوده باشد مثل بگوید داخل در رکوع یا سجود شد با مفاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود شده است با مفهوم مثل بگوید از
فراغ انطاء مجرا اعاده مقلد انا بگوید محل فوت است بنحوی که رفع رضد در ثبوت مشهور و این نحو اینست که لازم است عود نماید بجهة
دوم ساجد بود رفع راس داخل در رکوع نماید تا با رکوع یا سجود معبود و هر چه مراد در نماز حکم با سجاب بوده فرموده و تعدا
و هم بیاست هم چنین است هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود عابد قبل الامام سهوا بالسلف فی ذلک الصحیح الدوجه فی ذلک
بطلین قال سالت ابا الحسن موسی علیه السلام عن رجل رکع مع الامام فقال یعید یده ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعید رکعة معه و الصحیح

الحديث عن زيد بن عبد الله والفضل بن يسار عن ابي عبد الله ع قال سألناه عن رجل صلى مع امام بأتم به فرفع راسه من السجود قبل ان
يرفع الامام راسه من السجود قال يتم صلاته ويعتد بتلك السجدة التي رفع فيها راسه قبل الامام ويعيد ايضا رفع راسه من الركوع ويسجد ايضا لكن يمكن ان يقال
استدلاله ره بانها ادرك شيئا من السجود حقيقة ورد بان السجود وجود ويتحقق بوجوده ولو بلحظة فلو ادرك امام قبل ان يصل الى حد الركوع ورفع راسه من السجود
لا يسمى ادراك الركوع ويسجد قبل الامام موجب سهو ركوع يا سجود بوده باشد كه موجب عذر كى است يا اعم كه بكى بدان جايز باشد يا
لا استدلال ثبت بى اجماع خواهد بود در ركوع يا در سجود قبل از امام مرسوم دايم بعد تحصيل مناسبة طريق اول هذا هو وجه صلاة
الكل قوله فصل معلوم نيست چنانچه بر متتبع در كلمات اصحاب ظاهر است واما مناسبة در اول بى با لاتفاق لازم است در
تكبيرة الاحرام يا نيتى كه جايز نيست كه ماموم قبل از امام تكبيرة الاحرام بگويد يا امام كفتن بود و نيست ان يتجاوز نباشد بى كذ
كه ماموم تكبيرة الاحرام را صدا از تاخير امام از تكبيرة الاحرام بگويد و اما در غير تكبيرة الاحرام پس ظاهر انتفاء تبعيت و محض تقدم و جوب
عقيبى حال مقتضى بطلان است و ابن حكم اين است در ابن باب چند مطلب است مطلب اول مناسبة در اذكار واجبه است مثل
ذكر واحد در ركوع و ذكر واجب و سجود و تشهد واجب و تسبيحات اربعه يكدفعه در ركعت ثالثه و رابعه در اتمام حكم وجوب مناسبة
باين معنى كجا جايز نباشد ماموم قبل از امام شروع كند اگر چه مشكل است لكن احتياط در امامة اثبت مطلب ثانى مناسبة در اذكار
مستحبه است مثل مناسبة در وقوف و زياده از ذكر واحد در ركوع و سجود و هكذا پس در اتمام جايز حكم بوجوب مناسبة مشكل است بلكه ترك
از مساوات است لكن احتياط بين در اتمام مراعاة اين است و ظاهر شهيد در دعاء ان كنت اذكر و بعض تاذى و جوب اين مطلب كسر
سيئات بر امام در اذكار مستحبه قايل مطلب ثالث اين است كه ملزوم ارسال ذكر يك بدنه هاست نيست كه لازم باشد بلكه در نيست كه مسلك هذا لكن
نيز باشد باين معنى مناسبة امام قايل در اتمام مسبوق باين معنى مناسبة در اذكار واجبه مثل اينكه در ركوع امام انصار
بسر ذكر بجا بيارد ماموم بعد از فراغ امام و در ركوع بگويد باصطلاح را ملزوم بجا بيارد بلكه حكم مناسبة باين معنى نيز مشكل است بلكه ظاهر بعضى
حكم بانتفاء مكن است و هم چنين حال در سجود و قنوت پس انصار در اذكار مستحبه در جهر از كيش و بعض تاذى و جوب اين مطلب كسر
نيست در صورت كه بعد از فراغ امام بگويد يا قبل از امام بگويد يعنى بجا در كه امام بگويد مثل اينكه امام قبل از دعاء قنوت صلى الله على
نمايد ماموم مبتدى قبل از امام بگويد و بعد بطى شود يا نرام در اين جا در كه بگويد امام مناسبة كند يعنى امام بگويد لازم
نيست مناسبة باين معنى كه قبل از امام بگويد و اما انصار در اين جا امام بگويد لازم نيست سوال در جايكه بر ماموم فرض
مناسبة امام نمايد يا احتياط مناسبة است مع معجز است يا اكتفا بظن بر آن عمده جواب در اول در صورتى كه سوت امام را نشنود
اكتفا بظنه بسبب آنكه مظنه بحد رسيده كه امام شروع بذكر ركوع نموده كافى است تحصيل علم نيز در نيست و اما در اكتفا بظن
ماموم ممكن از مشاهده امام بوده باشد مثل اينكه در صف سر امام بوده باشد در اين صورت اكتفا بظنه نمايد بلكه مشاهده
امام نمايد اگر بركوع رفته بركوع رود و اكتفا بظنه كرده از دخول ماموم در ركوع بهم رسد نمايد و اما در صورتى كه ممكن از مشاهده امام
نبوده يا غير مثل اينكه ظلمت مانع باشد يا اينكه مانع ديگر بوده باشد يا مشاهده مستلزم التفات زيادى بوده باشد در اين صورت كافى
است كه اكتفا بظنه بنمايد و ما حصل چه تحصيل علم لازم نباشد بلكه در نيست كه اكتفا بظنه جايز بوده باشد اگر چه يا مانع ممكن
از سماع صوت امام در ركوع يا سجود بوده باشد دليل على كما صرح المرتضى ره ذهب اليه من الحسن بن على بن فضال قال
كتبت الى ابى الحسن الرضا ع في رجل كان خلف امام يأتم به فيركع قبل ان يركع الامام وهو يظن انه لا يدركه فلما اراد ان يركع رفع
راسه ثم اعاد ركوعه مع الامام ايتم ذلك بعد صلوته او يجوز ذلك ان كنت تعلم انه يتم صلوته وكذلك تفعل مع صلوته جاز له ذلك
هذا ان الظاهر ان الوجه اجزاء ركوع الماموم بها از اتى دخول الامام فما از اتى دخول الامام فما ركوع ماموم من غير تحصيل يعنى اصوت سوال
در اين جا غير جبر تحقق ندارد جواب در اين ركعت و ركعات جا حاصل نيست و در صورت اول است كه ماموم داخل

در نماز شود

در نماز شود بعد از فراغ امام از تكبيرة الاحرام قبل از شروع او بقراءة دوم است كه ماموم داخل در نماز شود در اثناء حمد يا سوره
سيم است كه داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از قراءة حمد و سوره لكن پيش از آنكه امام تكبير ركوع را گفته باشد يا در حالتيكه امام
تكبير ركوع را بگويد و اين چند صورت و اشكال در آن ركعت كرده خواهد بود چهارم است كه داخل شود ماموم در نماز بعد از
فراغ امام از تكبير ركوع يعنى تكبير امام را نشنيده باشد و اين صورة ايضا ظاهر نيست از كلام بعضى در تهذيب و استبصار و مدارك
چنانكه از كتاب نهاية است كه در آن ركعت كرده مخالف بعضى و محقق است كه در اين صورة نيز بايد آن ركعت كه مخالف بود
پنجم است كه ماموم داخل در نماز و در ركوع شود در حالتيكه امام داخل در ركوع شده باشد قبل از آنكه امام مشغول ذكر ركوع
شود ششم است كه داخل شود ماموم در ركوع بعد از فراغ امام از ذكر واجب لكن در حال اشتغال امام بذكر مستحب عمدى كه ماموم
اتيان بذكر واجب نمايد حال اشتغال امام بذكر مستحب در ركوع يعنى بتسبيح سيئه در ركوع و اين دو صورة نيز در آن ركعت باشد كه ماموم
بود هفتم است كه داخل و ركوع شد و نيت كه امام در ركوع بود لكن بعد از فراغ از تسبيح كه بعد امام مشغول بوده باشد
يعنى ماموم ذكر واجب در ركوع را اتيان نمايد حال اشتغال امام بصلوات هشتم است كه ماموم در ركوع داخل شد و اين صورة
ركوع بود لكن بعد از فراغ از تسبيح از ذكر لكن در حال بودن امام در ركوع ماموم اتيان بذكر واجب نمايد نهم مثل هشتم است كه
اتيان امام رفع راس از ركوع نموده قبل از اتيان ماموم بذكر واجب نماز و بعضى از اين سه صورة خيلى ظاهر نيست كه در آن ركعت شده باشد
لكن احتياط اينست كه بعد از فراغ از صورة نماز را اعاده نمايد و در هيچ يك از اين سه صورة خيلى مناسب صورة اخيره سوال هذا
ماموم داخل در ركوع يا سجود شود يا مستقل بعد از امام يا ركوع يا سجود رفته باشد يا ماموم رفع راس از ركوع يا سجود نمايد يا مستقل بعد از
امام رفع راس نموده باشد بعد معلوم شود كه اشتباه نموده خواست كه ملحق بامام شود يا باشد امام داخل در ركوع يا سجود شود
قبل از آنكه ماموم رفع راس نمايد يا امام رفع راس از ركوع يا سجود نمايد قبل از آنكه ماموم عود بركوع يا سجود نمايد در اين حال تكليف
ماموم چه چيز است جواب اينجا ظاهر اين است كه مرتب ساختن است كه ترتيب باشد تا بين دخول و فصل و تدريج از فعل قوى و ضعيف
اينست كه گفته شود اگر ماموم داخل در ركوع يا سجود شد يا مستقل بعد از امام ركوع يا سجود نشد و بعد معلوم شود كه خيلى بعد معلوم شود كه خيلى بعد اراده
عود كرده باشد يا مستقل امام نمايد قبل از رفع راس ماموم امام ركوع يا سجود داخل شود در اين صورة ظاهر اينست كه واجب
باشد بر ماموم كه رفع راس نموده تا بنا بر ركوع يا سجود رود تا تحصيل امتثال علم اينكه قبل از آنكه ماموم شده مكلف بر آن بوده است
او ركوع يا سجود داخل بنا مانده بود لازم است كه كرده شود تا بنا بر ركوع يا سجود رود تا تحصيل امتثال نموده باشد و اين در صورتى است
كه دخول در فعل قبل از امام شده باشد و اما هرگاه خروج از فعل قبل از امام شده باشد بعد رفع راس نموده از ركوع يا از سجود
يا مستقل اينكه امام رفع راس نموده و بعد شخص شد كه چنين نموده خواست عود نموده باشد بركوع يا سجود امام رفع راس نموده و در
اين صورة ظاهر اين است كه اكتفا نمايد باين شده بلكه عود نمودن كالاستحال دارد بعد از اينكه دخول در ركوع و يا سجود بعض شروع نموده كه
هو الغرض و عود مستلزم زيادتى ركن است و اين از تخلف و خصوص ظاهر نيست و اينست كه مورد بركوع و سجود لازم است در صورتى
ملحق شود بامام در صورت ان ركوع و سجود كرده باشد و اين در صورة مفروضه منتفى است پس ظاهر اينست كه در چنين صورة نيز
عود نمودن جايز نبوده باشد و اين ظاهر بيش از اكثر اصحاب كه حكم فرموده اند بعود بركوع و سجود ظاهر اينست كه مراد اينست
مطلق نبوده باشد بلكه در صورتى است كه عود بعض مخصوص امام در ركوع يا سجود مخصوص شود بلكه اين مصرح است در كلام شيخ طائفه
چنانچه اشاره بآن خواهيم نمود و دو حديث كه در ركوع وارد شده متفق مورد است در صورت مذكوره احدهما صحيح على بن
يقطين قال سألت ابا الحسن ع عن الرجل يركع مع الامام فيجيئ بعد ما يرفع راسه قبل الامام قال يعود فيركع معه
والثاني ما رواه على بن سهل الاشعري عن ابيه عن ابي الحسن ع قال سألته عن ركع مع امام فلم يدر ايتم ام رفع راسه قبل
الامام قال يعيد ركعة معه وما ما رواه في الجيد فهو ان كان من محمد الاطلاق وهو ما رواه الفضل بن يسار عن ابي عبد الله

من رجل صلى مع امام بانم ثم رفع راسه من السجود قبل ان يرفع الامام راسه من السجود قال يسجد لكن الظاهر ان المراد منه صورة
امكان اللحوق بالامام في السجود ولذا قال شيخ الطائفة في كتب من صلى مع امام بانم ثم رفع راسه قبل الامام فليعد الى الركوع حتى
يرفع راسه معه وكذا اذا رفع راسه من السجود قبل الامام فليعد الى السجود ليكون ارتفاعه عند رفع الامام ثم قال وروى ان
المراد اورد الحديث الذكر سؤال ما معنى والعود وركوع شد شك دارد كه امام را دو ركوع نماز نموده باشد يا آنكه بركوع الامام را
كند جواب است كه مركوع رود امام رفع راس از ركوع نمايد يا ماموم چه كاركند جواب در غريب ازين دو صورة ماموم مدرك
ركعت نخواهد بود لكن در صورة ثانيه بركان سلم يا صبر انتظارها نمود اولى لكن امام را ركعة در سجود بيشتر در سجود ساجد بود
ظاهر ازين است كه مراد چنين نمايد بعضى ركعت را دريافت كرده چرا بعد بود اگر چه ابن ازركعات نماز او محسوب نشود بلكه لازم است
بعد از اتمام استيناف صلوة نمايد وهو المستفاد من الصحيح لزرارة عن ابي جعفر عليه السلام عن صفوان بن يحيى عن ابي بصير عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله
عليه السلام قال اذا سبقك الامام بركعة فادركته وقد رفع راسه من السجدة فعد وكن معه ولا تعد بها بلكه ابن حكم اختصاص بايشان صورة فاذا رفع
هر دو نمود كه بسجده امام اتيان بركوع كرده باشد صحيح است كه بنيت كند تكبير بگويد با امام سجود برود چه اول در سجود ساجد بود و سجود با جزء
با رسانيدن سجود بنيت بجا آورد با امام نماند بلكه بعد از اتمام بيك نماز استيناف صلوة نمايد و ثانيا كانت كه صبر نمايد تا امام سجود كند و بر
جزء دوم نماز با امام نماند پس ركعت دوم امام شمار خواهد بود و ركعت اول ماموم و سهم آنست كه در چنين صورت ماموم تصد
انفراد و نماز نمايد تا از نماز اتيان بكند سؤال در حديث ركعت نماز كرده شده كه ماموم مسبوق بلفظ مطلق ام اذا كان
مسبوق بركعت بود و باشد بايست با سجده سهو را بجا آورد و حديث قبل از اين ماهيت رده ان كه ركعت اول و دوم ان
سهم بجا آورد امام بود و بود باشد بعضى آنكه نماز چنين ذكر كرده لذا با دراين صورة سؤال از بعض از مسئل بايم و مثل ان نعم
بدهيم بر دليل كه ركعت بيشتر كرده باشد بر ماموم ماموم و آنچه صورة جزء خواهد بود سجده سهو و نماز بصلى با انكه چنين بلايم
كرتاه و مثل ميشود كه بكند و دو صورت كه امام بركعت بيشتر نماز نموده باشد ماموم بنا بايد جمعه سهو را بجا بيند و دو كلمه حكم شرعى نماز
انرا نفقت و نمايند كه مند لحاظ مجتهد بود باشد جواب ماموم مسبوق باسبوق است در ركعت مثل انكه در ركعت ثانيه ملحق بامام شده
شده بايد در ركعت مثل انكه در ركعت ثانى ملحق شده باسبوق است در ركعت مثل انكه در ركعت ثانيه ملحق بامام شده در جميع صورت
ملك خلاف ماموم لازم است و ما لكن ازين ثمرة ثانى در صورة اولى خواهد بود كه ثالثه امام باشد نه در ركعت ثالثه
خود و در صورة اخيره در هر دو بكند خواهد بود بكند امام سند و صورة اول و ثالثه بر حديث حسنى است و ما بشرط و ركاف
و بعضى بساز ثالث احاد و بعض بر حصر نماز امام جعفر صادق عليه السلام كه كرده است از ابطال الامام بركعة و ركت القراءة الا اخيرة فرض
في الثالثة من صلوته وهي ثنتان لك ان لم تدرك معه الا ركعة واحدة قرأت بها وفي الثانية بالحمد وحدها وهو في الثالثة اذا
حلف ثلاثا عدم وجوب قراءة في الركعة الثانية للامام وهي اول ركعة لا ولى للماموم ولما سند در صورة ثانيه بر حديث صحيح است
من روى وكان في تعداد الرحمن بن الحجاج عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال سألته عن الذي يدرك الركعتين الاخيرتين من صلوة كيف يصنع بها
القراءة فقال اقرأ فيهما بالحمد ان شئت وان شئت فسبح فانهما سواء سند در صورة ثانيه بر حديث صحيح است
وارد شده در تعيين و بعضى بساز ثالث احاد از عين عليه السلام قال قلت له الرجل يدرك الامام بعد ما يركع فيركع ايصلي
الصلوة وهو قائم بعضها خلف امام يجتنب الصلوة خلفه جملة ما ادرك اول صلوته ان ادرك من الظهر او العصر او العشاء الآخرة ركعتين
وهو قائم كان في كل ركعة وما ادرك خلف الامام في الفجر وام الكتاب فاذا سلم الامام قام فصلى الاخيرتين لا يجهر فيهما
انما هما من الفجر وبقيتها بالحمد وحدها بغير قراءة وان ادرك ركعة فرغ فيها خلف الامام فاذا سلم الامام قام ام الكتاب ثم قعد
فتشهد ثم قام فصلى ركعتين يجهر فيهما قراءة ولما ايضا مستفاد ذكر كرده كه در حديث وارد شده كه ماموم مسبوق حكم بايد
جد و سوره عمل كند چنين حديث ذو كتب احاديث الحلال بنظر بسيار ديده و ذكر كرده كه در حديث مقبول ان بما مسبوق زده باشد

كه ركعت اول و دوم ان سهم و بجا آورد امام بوده باشد مقتضاى اين كلام اينست كه در حديث چنين وارد شده كه ماموم مسبوق
بعوض ان اجلاس بيايد و اثر جدد سوره عاية مثل انكه ماموم مسبوق بدو ركعت بوده باشد شايد چنين صورت ضعفا ان است كه كفته
مثبت و مثال لحق ان مثل است باشد چنين حديثى نيا لان در نظر بيشتر ان تحقيق مستفى تحقيق ما يوى است من غير اطلاق و چنين
طى نبوده و نعوذ بالله من مضيا الله و اگر تحقيق ما الى ليسا الناس اينست كه لزم در وضع حديث داخلى نبوده كه مطلع شد بجا آنچه ولكن حاصل
الاستقرار من الصحيح الحديث فاذا كان من زرارة و محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام انه قال الجنب يتوضأ ثم يقرأ من خلف امام ما يتم
بدعات بعث على هذه الفطرة عدم جواز اقتداء الماموم بالامام المصر الحدث فيه ماموم مسبوق بيك ركعت و در ركعت ولى خواهد نمود لذا اكثر مراد لذكر
على لزوم الفتاوى في الموارد المذكورة فالامام المصر الحدث فيه ماموم مسبوق بيك ركعت و در ركعت ولى خواهد نمود لذا اكثر مراد لذكر
واما الجنب مستفى ذكر كرده كه در ركعت نماز وارد شده كه ماموم مسبوق الى اخره ابن بتر خلاف و ما نمود است بر فقها تا حال در ركعت
نفهمى از نفها و چنين چيزى بنظر سيد ضعاء من جمع كهم نفوذ باشد من عضب الله سؤال چرا اين مسلمانان زيد داه بلد اما
جاهل اند ماه در الكهف امامت كنند و دين خود اسلام شود بلكه بجد حدوث تا حرفى لغزه در دهن و صورة بعضى و ثانى
شوى بدانه تخرج اراكنه و شبل حرف بعرف بكر نمايد بقلل مثل سين و صاد و ما مثل بكر بدبد لان شين بكر بدو طاء را لا ادر
كان زاه فى كه امامت چنين شخص جاز است يا نه جواب انما عين صحيح اللسان بجنس كه با مام بجنس خاص حال جاين جنس كه
موجب فساد صلوة است و اما كه مثل او بين دو تكرار مسكن از انها بصحيح اللسان و الفرق ترجمه با عجمى انجال در جنس كه
انها جنس ابد عزه و اما در صورتى كه ممكن از انها بصحيح اللسان و الفرق ترجمه باشد بجا اما مشغول است كه در چنين صورة
انها بصحيح اللسان نمايد بلكه اكمل است با امكان انها بصحيح القراءة نماز نمودن نماز نمايد سؤال و اما در يكه موجب سجده
سهو در نماز شود و در نماز اقتدا نمود موجب سجده سهو شود چنين لواى منبه باشد و هم چنين لواى منبه كه باشد فى صورة و فاظ و اطلاق سجده
ان غاز اباد و فاصل نمايد باشد و هم چنين بعد از اخلاد بركع نمايد تا فاظ شما بعد از خواند و سجود مثل شرع با الفاظ
بجود نمايد بهمان اعداد خواند و دكر صورت كه نماز حكم صبا داشته باشد مثل و جنبه باشد جواب اين سؤال اشتمال بر سه مطلب است
اول اينست كه اسباب موجب سجده سهو فرائض موجب سجده سهو در نماز هست باشد و ثانى اينست كه لزوم منبه كه صاحب
اعداد نمايد و فاصل لازم است مثل تشهد منبه بجنس و اعمه منبه بصلوات در تشهد باد و فاظ شاى ان لازم است تا جواب
از دو مطلب است كه لزوم نماز بدل عليه الصحيح لزوم عدى ذكر كرده و ما لا لاحكام الهى من زيادات الهذيب عن محمد بن مسلم
عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرجل يصلى خلف امام فيسهو فيسجد سجدتى السهو ايسجد معه قال لا ولكن يسبح ويدعو
با في الصلوة حكم الفاظ الحكم بنا بر جيا السهو و لذا الجمع الفرق بين و جيد حكما عليه الفاظ مطلب ثالث اينست كه
اعداد ركن در نماز و جايز باد فى ان موجب عيادة نماز نمودن باشد جواب قاعده اصحيح مذكور و اجماع مذكور است كه موجب
بطلان نشود لكن قال في المدارك لا فرق في مسائل السهو و الشك بين الفرض و النافلة لان الشك بين الاعداد كان اثنا شبه
من الفريضة بلا بد لذلك خاص في النافلة و فرع سهو الجنس كان النافلة لا يجوز بها بفعلها موجب في الفريضة ولا يخفى بانه و ما
بد اجل ان ارادة في الركن في الفريضة بطلان الصحيح لذوى في المذهب صاحب مسالك مما يحتى الصبط من الزيد عدى الله
يصلى دكعتين مما لو نسيهما لم تنسه التشهد حتى يركع فذكر وهو في الركع قال يجلس و يركع بتشهد تجزيه فيتم قال قلت لم يرخص
في الفريضة اذا ذكر بعد ما يركع مضى ثم يسجد سجدتين بعد ما ينهض في و يتشهد فيها قال الصحيح انما قال مثل الفريضة و فيه تامل
لامكان ان يقال ان عم بالقيام انما هو لدليل القيام الصحيح بعد الفراغ من الركوع بكونه امرا بالجلوس الركوع و الفاظ ان
الواردة الامر بالجلوس على تلك الحالة الحاصل ان كان المراد من قوله عم ثم سجد ثم فيتم صلى نماز جزء ثم بركع و اسجد و فيتم صلوته
جيد الاسد لا لكنه صنع لا كان ان بقيان الامر بالقيام انما ذكر لا لاركع لا ثانيا و ثم الاسجد لا انتم يكن الاسد لا بالحلاف

طلاق الاخلال بالركن في الناقلة خبر بعض بناء على ان المراد من الركن في الحديث هو الركعات الثلاث في التشهد والقنوت والقعود في التشهد
اثر في التشهد فالركعتين اي يعود كعدم الفتح والوتر الا ان يركع الركعة الثالثة واجاب بانه يجلس من الركوع فيتشهد فالظاهر ان المراد
منه ما يتكلم المسلم اي يتشهد وسلم ثم يقوم بنية على ما سلف ويتم صلوته اي الركعة الاخيرة والظاهر سبق اشعاره الى بالنية
والتكبير فلا يكون الاخلال بالركن مضرا في الناقلة الا ان في الدوام ثم يقوم ويتم صلوته بان يأتي بالركعة المتروكة من اصل
يتم الصلوة به في عدم بطلان الناقلة بالاخلال بالركن سواء اتم ثم بناء على هذا الاخلال لا يكون الحديث ولا على عدم فساد
الناقلة زيادة الركن يكون المفروض انه في التشهد بعد دخول الركوع فاوجه بالجلوس والاتيان بالتشهد وتخصيص صحة الصلوة
الثلاث بما مع زيادة الركوع ساهيا لا يكون تلك الصلوة مع زيادة الركوع فيها الا تعرض الاركان فاسدة وهو المطلوب منه سؤال
هكذا امر كه سجده سهو بشود از اسامي صادر شود در نماز بلحاظ شك يا نقص است سجده سهو واجب است يا نه جواب
واجب نيست كما يدل عليه المحقق كما مر وهو في الفقيه في باب فضل المساجد والصلوة جماعة فضل الجماعة من الفقيه ان رجلا من عمار سأل ابا
عبد الله عليه السلام عن رجل يصلي خلف الامام بعد ما اتم الصلوة فيقول شيئا لم يكن له يتبع له يتشهد حتى يسلم فقال لا يتشهد حتى يسلم فقال له جعلت فداك ان سهو
وليس عليه شيء اذا سهى خلف الامام فكان يجيء الامام سلوني من خلفه قال لا تعاد في الصلوة من خلفه قال وكيف ذلك لانه سهى خلف من لا سهو
عليه فحمل الامام عنه سهوه فكان وجوده كعدمه ثم حكى الخلاف عن جمع الا ان وجه الحكم بالشافعية الا ان الامام مع وجود امامه يسجد
السهو ثم قال وقال الجماعة الا السيد المرتضى فانه قال ليس على المأموم اذا سهى خلف الامام سجود انتهى واما احتمال نفي
ما دام عمده سهو است سؤال هكذا كه امنا زمان امين قرائي واجبه در سجده قاريه مي باشد در سجده قاريه مي باشد در واجب در اين
جا ظاهر اينست سجده مي باشد مكرر در صورت ذكر نقص سجود مكرر مي باشد در سجده قاريه مي باشد در سجده قاريه مي باشد در واجب در اين
سورة ظاهر اينست كه باطل بوده مي باشد سؤال هكذا كه جهت جاهله در مسئله در ركعت اول شده دم مرغ كريم و چهار دم آمام است
خواه نه را چه نماز بايد در نماز چهار دم مرغ كريم و چهار دم آمام است كه سجده بوده باشد لكن اعوذ الله ذكر است خصوصا
در صورتيكه وقت باقي بوده باشد سؤال چه صفر ما اينكه شخص شهر جنس شرع در حقر قبيل نموده در جهالي دهي كه اين نمونه در نم
فرنجي فرمه بذكر مانع شده وجود آن فرمه مذكوره غايبانست و بايد بالضرورة از آن فرمه بر سر نموده رفته باشد الجماعة را
تمام كند و چنين امامه وجود از امام ضد امامه سبق اند كرد با امامه بر هم جهود در جهود و چنين بكت و اين فرمه نقل معزوله چنين
ان بوده مكرر در آن فرمه خواهد بود نماز با نصر نموده مطالبه بكند بايد رفرمه المنوة مولى تعريج هزار نوع شاه مباشد
و صلاة اذان در نيست بسجد و آن نماز است جواب اين سؤال مشكل بر سر مطالبات است سؤال هكذا كه در محلي كه
ضد امامه عمد امام نموده و در روز امدن محل نوبت نموده بعد از انقضاي ده روز نا تمام نموده اند هكذا مرد بر دين مذهب
نصر نماز بشود يا نه جواب اينطور است كه اين سجد نصر مدفع نقد نيست بلكه اگر زياده از نهم فرسخ بيرون بوده چنين است نماز
كه سجد نصر صلاة است تردد نماز را تمام بكند در چنين ذهاب و هم چنين در ده مكث در ما هكذا كه اطلاق مسافت شود اما
در چنين ايام اين منصور بده صورة مشيد بلكه صورة است كه از امكان انشاء سفر بنمايد و در اين صورة ظاهر اينست در ما
نماز را قصر بكند اگر چه بعد از محل امامه برود و در صورة ديگر است كه انا محل انشاء سفر بنمايد بلكه از آن متعذر شود
كه محل امامه امامه باشد و از محل امامه انشاء سفر خواهد نمود در اين صورة قطعا اين است كه در اياب تمام نماز را تمام بكند مطلب
ثاني اينست كه كبكه در هكذا كه ضد امامه نموده در اثناي ده روز هكذا تمام فرنجي از آن مكان بر و در اين سجد نصر صدق نمايد
عيش بنا نمر جواب اينست كه هكذا مان نمر صرنجي نمي خواهد بنا نمي تمام و اين مان فرمه بوده باشد بعد ديگر هكذا كه در اينجا عائد بكند
در آن فرمه غلبه با آن فرمه بيرون نشد بلكه اسم آن فرمه اسم بوده باشد از براي آن امر تمام تا بعد در اين صورة ظاهر اينست
كه نقص نبوده بلكه در اين صورة هكذا كه در چنين ضد امامه مقصود شان بوده باشد كه در اثناي ده روز در اينجا نرود غلبه نصر

بعضه

بعضه امامه نيست و اما هكذا كه چنين نبوده باشد پس اگر در چنين ضد امامه سبقي اين نبوده باشد كه در اينجا نرود غلبه ظاهر اينست
كه امامه مقتدي نموده و نماز را تمام خواند نبود بلكه بايد نصر نمايد سؤال ثالث اينست كه مسافر در بلدي قاطع اين نيست كه ده
روز در آن نيت خواهد نمود لكن نزل غريب بنيام وارد كرده روز و با ملاذ من نيت خواهد نمود در اين صورة نماز را قصر نمايد يا تمام
جواب اينست كه قصر نمايد بنام كه در صلوة موقوف است بر قطع نيت ده روز و متحقق نمي باشد كه چه هزار ذرع زياده از نهم فرسخ
چه نهم فرسخ شرعي بعد در شرع هزار ذرع است كه مردي بيايد دو شبه بوده مي باشد سؤال چه مي فرمايند در حضور اين من
دستجات در حالت صلوة حضور من سجده كرده بيان جاي و مالين داده و سلام بشود و مقتضا بكند جوان از او بدهد كه بر
مبارك الله سجده و سلام در هر دو نظر شريف رسيده است تنقيد نموده سهوا طي مي فرمايند كه نماز در اينها چه حالي دارد
جواب اخبار متظافر از آثار وارده از ائمه اطهار عليهم السلام مدني وارد اينست كه خرجوا اينست كه بري نه بري بسياري از اخبار صريح است
كه خرجوا از اسماء صاحب چهار دست و پا و هيدا از خرج اراب بيمود مثل ما هي و از بعضي اخبار ظاهر مي شود كه آن سگ بوده است
و از بعضي اخبار ظاهر مي شود كه آن جاي است كه مي رود در آن كه صبح است و اينكه معلوم ما و اين در جنس است در بين اين
با وجود اخبار كثيره و مالين در جلد دي كه مالي مذاق مي باشد بر اينكه دبه لذا جوين بر است نه بري چنانچه ظاهر اين است
از جلد دي كه در شرح بعض جنين صلوة در آن شده غرض اين جوان بري كه دبه لذا بر پوست از است اگر معلوم باشد
كه مغز ها كل اللحم است نماز در اينها جايز نيست ظاهرا هم چنين است بعد اگر شك نمود خبر بود مي باشد كه آن جوان ماكول اللحم
مباشد يا نه و اگر معلوم باشد كه آن جوان ماكول اللحم بوده نماز در آن جايز است ظاهرا و اينجا ملكي شده بنا بر فرض سؤال است كه
تصريح شده بر اينكه نجاد منقضد بر اينكه آن جوان لذ بدهد اند بر است و اگر چنين نباشد بلكه اين مساعر آن سائل بوده يا اگر چنين
مدعي نيز بوده باشد لكن اعتبار بجواب اينها نباشد يا اگر بعضي دبه باشد در اطراف ذبح مي كرده و بالجمله بي سنها كه
مفارق و صلاة است بين الناس و منقضد بر اينكه خلست و معلوم نبوده باشد كه آن جنين بر است يا جري يا معلوم بوده
باشد كه آن جوان جري است نه بري ظاهر اين است كه نماز در قريب معلوم از بر آن مثل جبه و امثال آن جايز است اشكال جايز بوده باشد
و اما در بر است آن اگر چه مسئله خلافي است جواز نهايي ما الله الله مثال ظاهر هم نماز در آن از بعضي نيز مي كند لكن منهج و مطابق
فتوا چنين است كه نماز در آن نيز جايز است و بعضي از علماي ما اگر نموده شايد بين پوست خرگوش مورد فت استان خرجي
كه در عصر ما بوده مباشد ضعيف است سؤال هكذا كه شك كند در نماز تا بين سه و چهار بنا را بر چهار گذاشته و بعد
از نماز احتياط معلوم شد كه نماز سه ركعت و چهار ركعت بوده نماز او چه صورة دارد جواب هكذا ظهور نصر بعد
از فراغ از نماز احتياط بوده باشد و ركعت نهايي را احتياط نموده باشد نماز صحيح خواهد بود و هم چنين هكذا در ركعت
اخير نموده باشد خطي با يكدو ركعت نماز نشسته بعد از آن ركعت نماز انهاء مي باشد و اگر اين شبهه نصر در اثناي صلوة
بوده باشد آن نيز چنين است بعضي نماز صحيح خواهد بود لكن لازم است كه نماز احتياط را تمام نمايد لكن اشكال در صورة تمام
مثل اينكه شك كند در دو چهار بنا بر چهار گذاشت و دو ركعت نماز احتياط را تمام نموده باشد نماز صحيح خواهد بود و هم چنين هكذا در دو ركعت
شخص شد كه نماز او سه ركعت بوده در اينصورت احتياط اين است كه نماز احتياط را تمام نموده نماز را اعاده نمايد و هم چنين است
هكذا بعد از فراغ از نماز احتياط بوده باشد احتياط اين است كه نماز را اعاده نمايد و اما هكذا ظهور نقصان قبل از دخول در
ركوع ركعت ثالثه بوده باشد در اينجا نمي نشيند و ديگر ركعت سلام مي كند ظاهر اينست كه نماز صحيح بوده باشد و هكذا
شك كند بنا نمود در سه و چهار و بنا بر چهار گذارد بعد از سلام دو ركعت نماز نشسته در دو ركعت نماز ايستاده هر چه
عمل آورد صحيح نشد كه نماز را تخفيف و دو ركعت بوده در اين وقت اگر دو ركعت نماز ايستاده را معدوم داشته باشد
اشكالي در صحت صلوة نيست و اما اگر دو ركعت نشسته را معدوم داشته باشد اشكال هست نظر بخلاف دو ركعت جالسا ما اين

صلوة دو رکعت نماز ایستاده و نکند و در بیست گیاز نماز جمعه بوده باشد نظر باینکه شارع در نظر نماز دو و سه چهار
امر نموده و در رکعت نماز نشسته دو رکعت نماز ایستاده بعمل آورده و ظاهر است که مکلف عجز بوده باشد تا بین ظهرین و
تاخیر نیاوردن میکنیم که در روایت این نماز یا دو رکعت خواهد بود یا سه رکعت یا چهار اگر فرض کنیم که در روایت دو رکعت بوده در
صورة ظهرین دو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده خوانیم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا اصلی خواهد بود
و این جا تخییر صرف نیست در صورة عدم انکشاف و اتیان صرف نخواهد بود در صورة انکشاف و هکذا فرض شود که در روایت نماز سه
رکعت بوده و در صورة ظهرین دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت جالسا کرده اتیان نموده و مقام مقام یک رکعت ناقص خواهد
بود پس دو رکعت ناقص خلل شده ما بین اصلی و دو رکعت جالسا و هکذا فرض شود که علم بحقیقة حال عبد از قبیل از
رکعتین جالسا بوده باشد پس هکذا متحقق شود در اینصورت که این نماز سه رکعت بوده ممکن است که بگوییم که در این وقت انضمار
جهار دو رکعت جالسا نماز عبد محتاج بدو رکعت ایستاده نمیباشد یا نظر باینکه اصل نماز در این فرض سه بوده و دو رکعت
جالسا مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس باتمام این دو رکعت جالسا نماز چهار رکعت خواهد بود پس اتیان بدو رکعت
ایستاده ضرور نخواهد بود و ممکن است که گفته شود شارع در چنین شکی امر نموده بدو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده
من باب التخییر لازم است که اتیان نمود و شرط خواهد علم بحقیقة حال حاصل شود یا نه لکن ظاهر اولست نظر باینکه اولا مستفاد
میشود بقاعده و مثالی در امثال این مقامات ثابت که علم بحقیقة و واقع بهم نرسد نباید اتیان اعمال شد بدو اعاده و اصل
مطلوب است و هکذا فرض شود که علم بواقع بعد اصل نماز سه رکعت بوده باشد بعد از اتیان بدو رکعت نماز ایستاده بوده
باشد و قبل از رکعتین جالسا و این صورة ممکن است که بگوییم در رکعت نماز جالسا لیجل اورده اعاده لازم نباشد نظر
باینکه شارع در چنین شکی امر بدو رکعت نماز نموده و در روایت ممکن است که سه رکعت بوده باشد چنانچه در صورة جهل و اینکه
صحیح است چنین است در صورتی علم باین لکن احتیاط است بدو اعاده است بعد از اتیان و رکعتین جالسا و اگر فرض شود که
علم بواقع در صورة متوجه در حالت اشتغال بنماز احتیاط بوده مثل اینکه مشغول شده بدو رکعت ایستاده قبل از اتمام این
دو رکعت حالت شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس اگر دو رکعت اول بوده باشد ظاهر است که اکتفا بنماز همان دو رکعت
سلام گوید و هم چنین است در صورتی که علم بحقیقة حال حاصل شود در رکعت ثانیه مثل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه را
منهدم سازد و سلام گوید در رکعت اول یا اگر در صورة ضم بکه رکعتین جالسا در اثنای آن حالت شد بحقیقة حال پس اگر
در رکعت ثانیه بوده باشد رکعت را تمام نماید بعکس است که گفته شود که اکتفا بهمین بوده نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اولی
اصل نماز است بعد از اتیان بهر رکعتین فاعلا تحیل از آن و اگر در رکعت اولی بوده باشد پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده
باشد ممکن است که گفته شود لازم است که بر چنین و بگو که نماز اجمال اورده باعاده و اعاده باشد و اگر بعد از رکوع بوده
جالسا مضر نبوده باشد نظر باینکه رکعت لغو صلوة محتاج بتکبیرة الاحرام و تحت بیت پس رجوع در این صورة مثل
عدم است و تعیین احتمالات دیگر از آنچه گفته شد ظاهر میشود سؤال فی اول که در سفر ساط است ایا مقصود است بر تمکین
نماز قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی موطن ما ماند تا سی روز صدق لازم است یا نماز تمام کند در این وقت نماز
فاعل تخییر و فاعل مختار را میتوان عین یا نه جواب ظاهر است که فاعل ظهرین و عشائین در این وقت ثابت بوده باشد
و اشکال بکه در اتمام میتوان عین است شرعیات ما اقتضا از اشتغال بطلع در وقت خاص منتفی عدم جواز است
و تخصیص ایشان در چنین سفر ثابت ما مادو سفر اگر چه مثل صورة سفر ضرر بوده باشد ثابت نیست لکن جواب از این است که این
جزئیات مخصوص است ۵ شیخ زاده بر چه بعنوان العموم و الاطلاق کقوله علیه السلام الصلوة خیر موضوع الاحدی
و چنین و قوله ع اذا زالت الشمس و خلت الظلال بین یدیها سجد و غیرها و تخصیص هذه الادلة اعانت فی صورة

ضرر الصلوة لقوله ع فی صحیح ابی بصیر الصلوة فی القرار کمائة لیس فیها جمعة و لا عید هما ثنتا الا المغرب فان بعدها اربع رکعات
و قوله ع فی موثقة سماعة له سالته عن الصلوة فی الغرف الکنین لیس فیها جمعة و لا عید هما ثنتا الا ایرتفق للسافر ان یصلی بعد
المغرب اربع رکعات و ما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص فلابد من العمل بمقتضاها فالحصل الحکم بثبوت التخییر فی جمیع
جمیع الاوقات الا فی السفر صدقة مضر الصلوة فحصلنا هذا الحکم بثبوت التخییر فی محل الدوام مضافا الی ان الاصل بالادلة الماضیة
اتمام نعم فی ضرر ما قلت القضاء و اما بالاستاذ الجماعة کالاجتهی سؤال مسافر بعد از انقضای چهار روز که نماز را لازم است تمام
نماید مبطل روزه واجب بگیرد یا نه جواب اگر چه مقتضای استصحاب عدم است که ظاهر مقتضی عموم خواهد لیس من الصیام
فی السفر لکن ظاهر جماعت است بلکه گاه هست که واجب میشود مثل اینکه در دعا و بارات رمضان چنین امری اتفاق افتاد باقتضای تمام
مبارات رمضان در چنین صورة مبنی وقت و المستند فی ذلک هم العموم فی قوله ع فی الصحیح اذا ضربت انظرت و خصوص صحیحة
ازاد اشعث ارضات ان خیبان نعم بها عشرة ایام فتم و ایام و ان کنت مریضا ان تفطر فی شهر ایام فاقطر باینک و بین
شهر اما ذا بلغ الشهر فاتم الصلوة و الصیام و ان فات ان تقضی عدتهن سؤال کیف تشهد و تعلم ایمان فرما بند جواب
تشهد اولا انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تشهد ثانی بنز همین را میخواند بعد
از ان میگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بنا اغفر لنا و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب و ربنا
اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و در غیر و در اول
اشاره بمبادی بجاب بین رو دنانی بجاب نماز و در بعضی کتب معتبره ایشان میگوید است که اگر شما بادر تنها اول
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و در صحیح سهو واجب میشود نیاز این سهو نماز صلوات را در تشهد اول بخوانند بگذارد بعد
از اجعد از سفر مکه و مثل سعدی نیف عوم اهل اجماع بگو بجهه رود و بنوی نماز اتمام بعبت بسیار میشود و در وی معنی ارها
حرامش معنی جبارت بخود ملکه نیز مبارات بر سر نیست منها الصلوات الخمس الیومیة کالیومیة و الجمعة و بعضها و منها الصیام فی شهر
کالیومیة و منها الصلوات الثلاثة کالزکوة و المراد من الصلوات هی الضم الاول ای العبادات الفرضیة مختصة بالله تعالی و من الصلوات
هی الضم الثانی ای العبادات الیومیة مختصة بالله تعالی و من الطاهرات هی الضم الثالث ای العبادات المالیة ایضا مختصة
بالله تعالی و الحاصل ان العبادات سواء کانت فرضیة او یومیة او مالیة کلها مختصة بالله تعالی و لما سمع ذلک من حسن کشیرا
و هذا النفس بن کشیر ابن خواجه بعض کنهم فی ذلک سؤال پوشیدن حریر مردان در هجاوزت ایام از وقت نماز شیر
حرام است یا مختص بوقت نماز است و یا در مصاف بخصوص مباح است و غیر او حرام است بیان فرمایند جواب پوشیدن
حریر مردان ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز لکن پوشیدن در حین ورود است و اما در حین زنان پوشیدن حریر
در خارج نماز حلال است لکن بلکه حلال خاص نیست بلکه حرام خاص نیست و اما در حال نماز کرچه حلال خاص است لکن اولی و مشهور حرام است سؤال
کسی در رغیب سر بخانه نماز خواهد بکند ضرر ادا نماید یا غیر جواب نماز در عقب غافلین و تاب بسیار دارد لکن اینها
نماید بلکه فراءة و اخوه بجهل او بود تکفیر بکه نهند سؤال زید نیاز دن علیشور را مسجد باذن علی ابن محمد بن
دارد فی رواج گفته باب طرف جهل بیاورد که باز زیارت لعن و سلام را بکند خبر بهمراه و در اخر بر باب انا بها مامور میکند
و بعد از ان دعای جدید بخواند ابا ملعون نان اذن بعض نماید جواب حضرت را اعتقاد این است نظر بنکه هم شیخ طوسی
نماید بعد از خواه تلعن بکنید ایشان بنماز خوانند و مثل وراء مانع و موثق فیت بر اینکه هر یک از لعن مجموعه و سلام بود و اصدیه انبات
نماید بعد از خواه تلعن بکنید ایشان بنماز خوانند و مثل وراء مانع و موثق فیت بر اینکه هر یک از لعن مجموعه و سلام بود و اصدیه انبات
نماید بعد از خواه تلعن بکنید ایشان بنماز خوانند و مثل وراء مانع و موثق فیت بر اینکه هر یک از لعن مجموعه و سلام بود و اصدیه انبات

جامه زیره باشد اذان و اقامه میباید بگوید یا اطاعت جواب اذان و اقامه در نماز قضا خواه ادا خوانده باشد باخبر در صحت
جامه زنانه نیست حکم فیضوط اذان و اقامه در صف جماعت در صورتی است که نماز اذان بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد نماز
در اذان مابین آنکه در صف جماعت بوده یا نه مکان دیگر نیست پس اگر صوتی اینان صلوات مفروضه نماید در صلوة ادای اینان باذان
و اقامه مفروضه و بجا آید و در نهار و اقامه باشد رجع بآن فقط عابد بلکه اگر قضا ادا خوانده باشد در صورة مفروضه پس در صورتی که
صلوة مفروضه بعنوان اصل اعمال مفروضه باشد در صلوة قضا و قضا اذان قضا نشده هرگاه کسی مجلس عبادت تغییر شده باشد
ماجاره اما لازم است و اجاره اذان نوشته سوال عدد تکبیرات در صلوة خسوف و کسوف و زلزله و سایر آیات ایشان نوشته باشند جواب
تکبیرات صلوات مفروضه ده تکبیر یکبر رکوع است عدد رکعات و هشت تکبیر بعد از رکوع است بعد رفع راس از رکوع با عدد اذان رفع
راس پنج هشت تکبیر بعد از هشت رکوع که عبارت از رکوع خاصه و چاشت بوده باشد بعد چهار تکبیر در ادای دخول در چهار سجده بعد چهار تکبیر
از برای رفع راس از سجده پنج تکبیر بعد پنج تکبیر بعد هر تکبیر بلا تکبیر بعد تکبیرات رکوع و سجده و بلا است و عدد ان
اتمام تکبیرات سبع اذا جمع بجمع سی و هشت تکبیر میشود ظاهر اینست که رفع بلد در جمیع تکبیرات مذکوره مستحب بوده باشد
سوال عدد قنوت در صلوة آیات ایشان نوشته باشد جواب صلوة ایات مشتمل بر پنج قنوت و مرجع پنج عدد قنوت بعد فیجی نزد قنوت
بعد قنوت یکی و در رکعت خامسه و یکی در مقام شهادت و این است و اما در جلب لکن تا حال چیزی بدین بر نخورده ام سوال الفاس
اینست کیفیت زلزلت ماشی را اینجا که ایشان بلد نیاید بیان نوشته و تا بیان نوشته هرگاه کسی اعاده و در رکعت
نماز کند و عدد زیارت علیه نماید عدد مرتبه رفتن و عدد مرتبه سلام و دعاهای دیگر مع دعای مطهر چگونه زیارت عاشورا را
مصوب خواهد بود بانه جواب کیفیت زیارت عاشورا اینچنین که حال که عبارت از آن نشان اول محرم لحرام سنه یکهزار و دویست و سی
و شش بوده باشد اما مقام حضرت است اول چند مرتبه تکبیر بگوید و تکبیر تحریمه بعد عدد تکبیر تحریمه بعد مرتبه رعایت
عباسات و عبادات منوچهر حسنا رحمه الله مرکوبی معلوم شود هرگاه زیارت ارتبه بوده باشد از دور بحوالی بام مرتبه بوده
افضل است و نوچه بحیث امر الله مرکوبی معلوم در اصفهان و مثل آن از بلاد ایران مخفی نشود و باید کبل عابد از بحث قبله
بجانب مغرب و مقدار میل مخالف نشود بین باد فی قبله در حوض بلد و مقدار آن تا کی تکبیر بام عبادت منوچهر بحث کرده بعد
بگوید شاید قریب بنیل مقصود باشد و عبادات زیارت مشهور که اول السلام علیک یا اباعبدالله بیان بخوانند بعد
اذان ایشان عبد عبادت دفعه و دیگر بحق بخوانند اللهم انک اهل الحمد جلالت اکبر الاخر و عبادات در رکعت نماز زیارت بعد
اورد هرگاه چنین عادت ایشان بر زیارت عاشورای مجهول که معتقد بود انتها استفتا دارد این آن تا بجای بسیار خواهد بود
اما الجواب در سوال مذکور شده که اول در رکعت نماز که الاخر راهی بلند و بوی ایشان بر زیارت عاشورای مجهول کرده مخالف بود
و هم چنین است قنبر و ما صلی خیر سجده بنت نظر باینکه حدیث سریع است باینکه نماز اصلیه در کتب مذکوره و ما رحمت روایت
عزیه از حضرت امام جعفر صادق و چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و اما اخر عامه مجلسی نوشته الله شهر مرفوعا ذکر نموده ان
بن باعقاد حضرت صالح ابد بلکه مطالع بنت نوشته مطلب مفتخی اینست اگر که زیارت نامه مرحوم شود عبادات ان اسباب
شود عبیضه حال پس بگوییم عبارت نامه مرحوم در زاد المعاد نیست که نوع و اما زیارت مشهور بنیه قبر حسنه و ابن نوشته و حسن ایشان
روایت کرده اند از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و هر دو از ابی بن اسماعیل و مطهر بن عبد حضرت و هر دو از امام
جعفر که حضرت امام محمد باقر فرموده که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در روز دهم محرم با من و
نیز حضرت کریان شود مادام که گنه خدا را در روز قیامت با ثواب و هزار هزار حج و هزار هزار عمره و هزار هزار
جهاد که رکاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام کرده باشد سالار گفت نماز من شهم قوی است

برای کسی که در شهرهای دور باشد و لکن نباشد او را دفن بر نبی نیز اعضرت فرموده که چون در زمانی شود بهر دو روز بیرون
باید با جماعت از خانه خود رو و اشاره کند بسوی اعضرت سلام و جمع کند در نفرین کردن بر ایمان اعضرت و عبادات در دو رکعت
نماز کند در اعلی و دوم پیش از پیش پس بر روی خود که بر کند بسمت م و امر کند هر که را که بخانه باشد کنار او نفیه نکند بگریه کردن
و در خانه خود مصیبتی بر او دارد باظهار رجع بر ان حضرت و ملاقات کند بعضی از ایشان بعضی را در خانه های خود بگریه کردن و نفریه
کوبند بعضی از ایشان بعضی را جمیع بر ان حضرت پس سلام بر خدا که بر این کارها بکند حق تعالی چیزی از ثوابها را بان مطالب مفید الکر
فرموده علیه السلام بعد کند کمن کفتم بحضرت امام محمد باقر و که عبایکم دعا کنم مرا بان روز هرگاه بخانه اعضرت دارد بانت
کم از روز بلند و هاشکر در تهمه های و در باشم خواهم اشاره که و اعضرت دارد بانت کم بخلاف فرموده ای ملعون هرگاه بکند ان دو رکعت
نماز را بعد از انکه اشاره کند جانب اعضرت بسلام و کفتر باشی بعد از اشاره و نماز بانت نوشته را که مذکور خواهد شد بسوی ما که ده
خواهی بود بعد از انکه بلند بگریه بیفتند در دو ثبکه اعضرت دارد بانت بکند و بعضی بعد خدا بیان فوق بیان زیارت هزار هزار
هستند و بعضی بکند از فوق هزار که ده بلند بکند از برای فوق در بهشت هزار هزار درجه و خواهی بود از انجا که شهید شده اند با حسین
علیه السلام تا انکه شریک بسنوی با ایشان و در درجات ایشان و نشانند فوز را که از انها که با ان حضرت شهید شده اند و فوز نشده
بان فوز ثواب هر چیزی و در وقتی و ثواب زیارت هرگاه اعضرت را زیارت کرده استاد زیرا که شهید شده است چگونه
السلام علیک یا اباعبدالله الوفی عبادات ان فرموده علیه کفت که امام محمد باقر فرموده که روز که اگر فاطمه در روز اعضرت را زیارت کند
زیارت کند کن که جمیع ابن تو بها از برای تو خواهد بود و روایت کرده محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که کفت بعضی از
اصحاب ما حاضر بودیم که رنجم بسوی نجف عبادات اگر حضرت صادق بود و من و رفتند بود ان تمیره محمد بعضی بیش از ما بودیم
از زیارت حضرت امیر المؤمنین م فارغ شدیم صفوان روی خود را کرد بسوی قبر حضرت امام حسین و کفت زیارت کنید
حضرت امام حسین م را ابن سکان ابن ابی سراج امیر المؤمنین م که حضرت صادق م چنین کرد و در وقتیکه در خدمت اعضرت
باین مکان شریف آمده بودیم بی خواندن صفوان در زیارت را که علیه ان حضرت امام محمد باقر م برای در زیارت عاشورا روایت کرده
پس در رکعت نماز که سر سلیمان الله بین م و وداع کرد عبادات نماز امیر المؤمنین م و بین کرد و بجانب قبر امام حسین کرد و اعضرت را
بین وداع کرد و ان جلد دعا هایکه عبادات در رکعت خواندند دعا بود با الله با الله با الله الحق لعبادات فرموده سیف بن
عمیره کفت من بصفوان که علیه که این زیارت را از امام محمد باقر م شنیدی نا روایت کرد این دعا را فقط که مفوان کفت
کمن وارد شدم با سید خود امام محمد باقر م و بعد از شادی عبایکم بی که مثل اینجا که ایم در زیارت باین دعا را خواند در هنگام
وداع عبادات اگر در رکعت نماز از دعاء وداع جیا آورد و در اخر فرموده باین عبارت که چون عبارت حدیث فوق بنظم
دارد و تا جماعت شبیه راست اگر انکه زیارت السلام علیک یا اباعبدالله تا اخر نیست بخواند و نماز زیارت را بکند و باین
همان زیارت را اعاده کند بهتر است و اگر عبادات صد مرتبه لعنت باد دیگر نماز کند و عبادات صد مرتبه سلام باد دیگر نماز کند و
مثل اینجا و عبادات تجدید بین نماز دیگر بکند شاید بجمع اختلافات علما که فرموده باشد و اگر روایتی از زیارت بعد و باید اورد و
ظاهرا کافی است انتهی علامه اول الله تعالی مقامه مناسب در انجام اینست اول بیان را داد ترحم شود با بیانی فرموده ایشان صید
از ان تنبه شود بر حسن نفرین بنی سکوتم نفع عظیم عالج استخلاص کلام در سه مقام اول در بیان رواتیکه مرحوم است بدانکه ان
فرموده ایشان در کتاب ظاهر جشن نماز زیارت مرحوم در زیارت عاشورا نیست کامل زیارت ما بالمنبت علیه السلام بخواهد بود
نماز کند نماز عبادات ان زیارت را اعاده مرتبه زیارت را تمام عابد بالکل اول بگو یا نماز زیارت بعد از انکه عبادات در رکعت
نماز کند عبادات ان زیارت السلام علیک یا اباعبدالله تا اخر جزای بعد صد مرتبه لعنت و هکذا تا اخر جزای بعد باین خوبی
ایشان بر زیارت عاشورا نمود خواهد بود مخفی نماند ایشان بر زیارت مطلقه اولی از زیارت بعیده است و لکن هرگاه هشت رکعت نماز

بکل جهة وره و رکعت عند رأس قبر الحسین و رکعت عند رأس قبر علی بن الحسین و رکعت عند رأس قبر الحسن و رکعت عند رأس قبر
جعفر بن محمد و رکعت عند رأس قبر اسماعیل ابن امیر المؤمنین و رکعت عند رأس قبر محمد بن علی و رکعت عند رأس قبر علی بن محمد و رکعت عند رأس قبر
الحسن بن علی و رکعت عند رأس قبر محمد بن الحسن و رکعت عند رأس قبر فاطمة بنت رسول الله و رکعت عند رأس قبر حکیمة بنت محمد و رکعت
عند رأس قبر نرجس و رکعت عند رأس قبر صقیل و رکعت عند رأس قبر حکیمة بنت موسی و رکعت عند رأس قبر حلیمة و رکعت عند رأس قبر
نسیم و رکعت عند رأس قبر مارية و رکعت عند رأس قبر کلثم و رکعت عند رأس قبر سوسن و رکعت عند رأس قبر ریحانة و رکعت عند رأس قبر
سمانة و رکعت عند رأس قبر صیقل و رکعت عند رأس قبر بریهة و رکعت عند رأس قبر بدر و رکعت عند رأس قبر هاجر و رکعت عند رأس قبر
حکیمة و رکعت عند رأس قبر خدیجة و رکعت عند رأس قبر آمنة و رکعت عند رأس قبر فاطمة بنت اسد و رکعت عند رأس قبر آدم و رکعت
عند رأس قبر نوح و رکعت عند رأس قبر ابراهیم و رکعت عند رأس قبر موسی و رکعت عند رأس قبر عیسی و رکعت عند رأس قبر محمد
رسول الله و رکعت عند رأس قبر امیر المؤمنین و رکعت عند رأس قبر فاطمة بنت رسول الله و رکعت عند رأس قبر الحسن و رکعت عند رأس قبر
الحسین و رکعت عند رأس قبر علی بن الحسین و رکعت عند رأس قبر محمد بن علی و رکعت عند رأس قبر جعفر بن محمد و رکعت عند رأس قبر
موسی بن جعفر و رکعت عند رأس قبر علی بن موسی و رکعت عند رأس قبر محمد بن علی و رکعت عند رأس قبر علی بن محمد و رکعت عند رأس قبر
الحسن بن علی و رکعت عند رأس قبر محمد بن الحسن و رکعت عند رأس قبر فاطمة بنت رسول الله و رکعت عند رأس قبر حکیمة بنت محمد
و رکعت

بصدد رجائه انما تحفظ ذلك ظفرنا الى ما يوجد على لسان العامة العبي الجهلي وما سمعت لقد رجعوا الى نقله من طرق منها ما يتعلق
بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فقوله اما في عقبة الاربعا ما زيادة مقوله ابن روح بسند زيادة
اول بسند معين مقوله ابن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة هو بن قيس بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وهو ذو الجناحين وهو ذو الهجرتين
كوجعفر امام جعفر بالزمر وهو الخزرج والخزرج وما بعده كلام في زاد المعاد قوله اما ما بارت مشهور بين طرق وابن فهد وغيرهما
روايت كرده اند از سيف بن عميرة وصالح بن عقبة هو بن قيس بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وهو ذو الجناحين وهو ذو الهجرتين
امام جعفر بالزمر وهو جعفر بن ابي طالب واما ان سيف بن عميرة وصالح بن عقبة هو بن قيس بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب
عدلان من اصحاب موسى الكاظم عليه السلام وعبد الله بن اسماعيل بن نزيح من اصحاب موسى الكاظم ورضا عليهم السلام
فلا يليق لكم وابنهما منه طلب الابن وما بينهما فالواقع انما للمكرمة في الصالح وعبد الله بن اسماعيل بن نزيح
من صالح بن عقبة وقال بهما عبد قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة الى الحق ما عليه مقتضى ما في الصالح وفيه روايته عنهما هذا
الحديث فاحكم بالمكرمة بصحيح واما ثالثا فلان وجه ورود ذلك الخبر غير صحيح لانه كان رواية عبد بن اسماعيل عن مالك بن عطية
اعلاه ثلاثون من الزمن اصحاب موسى الكاظم وعلي بن موسى الرضا عليهم السلام وما لك يحيى من اصحاب موسى الكاظم والصادق عليهما السلام
وقد ذكر شيخ الطائفة انه مات في حيوة ابي عبد الله عليه السلام فكيف يمكن رواية عبد بن اسماعيل بن نزيح عنه مضافا الى ان عبد الله بن عبد الله
اكثر ما يوجد رواية منه هذه الزيارة فهو مخالف الواقع من هذا ايضا واما رابعا فلان مقتضى ما ذكره ان شيخ الطائفة
رواه عن مالك في موسى الكاظم وهو غير صحيح لما عرفت سابقا ورواه عن ابن صالح بن عقبة عنه واما خامسا فلان مقتضى
ظاهر حديث ابن روح هذه الزيارة هي موسى الكاظم واما رواية مالك بن بارت عن مالك غير ثابتة اصلا وقد اعترف ابن فهد
في ذلك ما عظة السند في كامل الزيارات والسند فيه طويل ما اورده في البحار هكذا حكيم بن داود وجزة عن محمد بن موسى الهمداني عن
محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن عبد الله بن محمد الحضرمي وعبد الله بن اسماعيل بن صالح بن عقبة عن مالك
الجهني عن ابي جعفر الباقر عليه السلام بناء على ان محمد بن اسماعيل غير مطعون على عقبة وقضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميرة وصالح بن
عقبة راويا عن محمد بن اسماعيل ابن عقبة بن عميرة كما عرفت بل الظاهر اتحاد محمد بن خالد وهو محمد بن عقبة الكاتب اشتر وي
بطريق بين احمد بن محمد بن خالد عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن عبد الله بن محمد الحضرمي وعبد الله بن اسماعيل بن صالح بن عقبة عن مالك
الجهني مع ضريح السند بين واثر محمد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة كان منا الظاهر وسكا المصلح كيف وقد ذكر من مالك بن محمد بن صالح
عقبة راويا عن محمد بن اسماعيل الحديث بعينه وهو واما غيره فلا يا غير صحيح ما يجب منه جعل محمد بن اسماعيل في طريق مالك مع
التصريح في السند بالواسطة مضافا الى ما عرفت كان من الغرائب حكم بكون عقبة زائدا بهذا الحديث عن مالك مع تصريح سيف بن
عميرة بان عقبة رواها عن مالك الى ان قيل قد ما عرفت قال فقد اعترف بالى ما ذكرنا وقد اعتقد عقبة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر في
يوم عاشورا مضافا الى تصريح عقبة بعد ذلك الى ان جعفر عليه السلام دعاء الى آخر ما سلف وكما ذكر السيد وجعل عقبة
في السند المذكور من الكامل في طريق صالح بن عقبة بان روى عن صالح بن عقبة هذا الحديث عن مالك زائدة من الرجال
والذي يوسط عقبة لكنه ليس كذلك المعروف مضافا الى ما يوجد ثبوت الوسائط من غير واسطة لا انظار الى ذكر الواسطة زائدا
وما ذكر من ان الراوي لصدر الحديث من مالك الى آخره هو عقبة بن بشر والد صالح بن عقبة على ما في المصابيح وعقبة بن محمد
وما لك على ما في كامل الزيارات وما قبل الحديث اعني الزيارة المذكورة فيهم الصادق ما فلا يكون الاخير بين موسى الكاظم
الاصلية فلا خطر حتى يتعلق له بالمكالمة ثم ذكرها صفي الدين لكن عن موسى الصادق ما هلت ولما ما تبعلي من
الحديث فقوله فقد عرفنا انه قال في زاد المعاد ولما بارت منهم بشر على ما في وجه وابن فهد وجمع ابنان زيد كره الله
الذان قال حاكيا عن موسى الباقر عليه السلام وعقبة هو ابن قيس فارقد اهدا ذا الكاشاره كي بجانب اخضرت

بصلم

بلاد وكفنه باشي بعد اذا شاره وهما ذان قوله ساكر منكر خاصه شد الى آخر ما عدم نقله مد وات نسم الخطاب في ذلك بعد
ما يتناه وضلاله في معنى الحديث بعد ان حكيا عن مصباح شيخ الطائفة بالعصر بيان ما في النظر في ذلك حتى يتضح لك الحال
ثم اقول بعد ان ما لك في الحديث على ما في المصابيح ووجد ناما ناه زاد المعاد ونحفة الزائر جنبه طالبوا لما هو المقصود منه
مع اشتراك زاد المعاد على ما الى الشيخ الطائفة ثم الجنبه قضاء الحديث فنهم المصابيح لشيخ الطائفة في المصابيح فاذ مطالبوا لما في المصابيح اوجدنا
في زاد المعاد والتحفة فتبين ان الراوي عنه الزيارة عن مالك الى الزيارة عنا فالمراد ما رواه عن شيخ الطائفة في المصابيح فاذ الحديث
الحديث على الحكاية من كامل الزيارة ثم حاكيه بنا حتى يتبين ايهما اقرب بالصواب واولى بالاختيار فنقول روى عبد الله الزيارة
على ما حكاه في زاد المعاد بسند السالف من مالك الجهني من ابي جعفر الباقر عليه السلام قال من زار الحسين عليه السلام يوم عاشوراء يعني
مشيه باكيا الى آخره قال صالح بن عقبة الجهني سيف بن عميرة قال عقبة بن محمد الحضرمي قال لابي جعفر عليه السلام دعاء اذا دعوت به
في ذلك اليوم اذا انا زرته من قريب ودعاء اذا انا زرته من قريب وما بان اليه من بعيد بالدعاء ومن دار بعيد قال فقال
يا عقبة اذا انت صليت الركعتين بعد ان توجه اليه السلام وقلت عند الانتهاء اليه وعند الركعتين هذا القول قال فاقلت
ذلك فقد رعيت بما يجب عليه من ثواب الله تعالى آخر ما سلف من نقل الحديث كذا في متن البحار وجعل الكلام في ابن بدل الواو
بين المتوسط وجعل لها علامة التخفيف وجعل صالح بن عقبة بن متن الحديث هكذا وقلت عند الانتهاء اليه كي وعند الركعتين هذا القول
الى آخره وجعل هذا موضع الاختلاف في متن الحديث ارجع وما ذكر شيخ الطائفة في المصابيح يكون عبارة الحديث هكذا اذا انت صليت
الركعتين بعد ان توجه اليه السلام فقل عند الانتهاء اليه من بعد التكبير هذا القول وقد جعل معنى الحديث بناء عليه فقوله
لا اجاله بنا كالا وضحا الحال في ذلك واما بناء على ما حكاه في البحار عن كامل الزيارة فقوله اذا ما كان حد بنا واحدا لا
محالة يكون المراد منه شيئا واحدا وما يتبين الحال فيه على ما في المصابيح فلا بد من ان يكون المراد منه ذلك وحينئذ فيقتضيه ان يقال
ان قوله وقلت عطف على توجه اليه وفي ان الركعتين اما ان يكون المراد من التكبير اطلاقه لا اسم الكل على الجزء والقرينة
ما في المصابيح او موضع سهو من قلم الناسخ والاصل بعد التكبير سواء كان مع ذكر الدعاء او مع من والحق من الحق على ان في اذا انت
صليت الركعتين بعد ان توجه اليه السلام باتيا بالاتيان في حق هذا القول من بعد التكبير على الاول اذا انت صليت
الركعتين بعد هذا القول وعلى الثاني اذا كان الزائر بالمجيء قبل ان يتوجه اليه السلام وجعلة المراد وان كان مسند لكنها لا يخفى
ما رجاع ما في الكامل الى ما في المصابيح كما يخفى بالعكس بان يكون المراد من التكبير على ما في المصابيح الركعتين فيه الكل باسم
الجزء فلا جاء التكبيرة المصابيح على الركعتين غير صحيح لوجوه منها ما نهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص على
ان الركعتين بعد الاتيان اليه عليه السلام وبعد الفراغ عن القول على ما نقله ان الله من صدره مطلقا الاتيان اليه عليه السلام
فقط كان وكذا الحال فاما القول على القول على ما نقله بناء على الامتثال وانه كان في ذلك الاجر والثواب وان الله من سلم
من عقبة لما جمع ذلك منه في الشيعي منه في لا يصح منه في مقام ذلك الاتيان والقول على ما نقله الذين دل صدره
على كون الحاصل بين الركعتين لو صح لما جنبه كان الكل واصل وذلك يقتضي ان يكون ما عدم اياه قبل الركعتين
لا بعد هو اجمال التكبيرة فلا يصح على الركعتين منافي لذلك كما لا يخفى على هذا يكون ما عدم من قبل السلام مطلقا
بالاستدعاء كذا الفهم ما ذكرة مقام مطلق الاتيان المذكور في صدره كما فيه وكون اللعن ما ذكرة وكذا ما
استحيل عليه الصدر المذكور بعد السلام مطلقا بالاتيان اليه من اللعن على ما نقله ومن سبه وكذا قوله اللهم
انت السلام بالعين مقتضاه مقام مطلق اللعن المتقول عليه بذلك وعلى ما يتبع فيه كامل منه منها ان المدعو عليه بصدر
الحديث ان المنتهية ذلك الزيارة هنا لا يجاء اليه عليه السلام والمنافذ باللعن على ما نقله ثم الركعتان فلا جنبا التكبير

في كلامه على الركعتين يكون معدولا عليه بذلك ان الفعل الذي عطفه اعما يكون بعدها واما قبلها فاذا يكون الاعطاف الا بما
بالسلام واما اللعن فهو بالسلام فاذا عطف فلا حظ الحديث مع ذكر الظرف يتجلى الحال ما لكشف عليك سر الغطاء وهنا
ان مقتضى هذا الكلام يكون الصلوة في ذلك الزيارة الامام عليه السلام بالسلام قبل الركعتين وبعدهما مع ان المعلوم عليه
صدورة هذان المعنيين فلا يلتفت هو الامام اليه عليه السلام قبلها وهنا انه توجه الكلام على ما في المصابيح على الركعتين يكون
معدولا عليه الحديث مع ان يكون الفعل المعدول عليه بالسلام قبلها بالا بعد الله اه واللعن ماه فظاهره في الفعل كلك اه فقط بذلك
ح هكذا اذا صليت الركعتين بعدهما فوقف اليه بالسلام فقل عند الامام عليه السلام من بعد الركعتين هذا الفعل واما بقاه والمعلوم
فلا ينبغي عليه بما سلف من حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فاحفظ حتى يتبين ذلك الحال هذا كله في بيان الترجمان لجمل
الركعتين بعدهما فوقف اليه بالسلام وعدم حمله على الركعتين فاذا يدين جمل الركعتين في عبارة الكامل على التكبير لما لحمت
من رجوع الحديث المسلم ذكر حرف المراد صفاة المعنى في خطر الركعتين على ظاهرها في عبارة الكامل من الفساد فضلا عما هو منه
من الاعتبار السابقة ردا لذلك لان ذلك في خطر ذلك عند الامام اليه عطف على فوقف عبدا فوقف اليه بالسلام
ح مع ذكر الواو يكون معدولا الكلام الاتيان بذلك الركعتين وبعدهما اذا الفعل مع يكون هكذا اذا صليت
الركعتين بعدهما فوقف اليه بالسلام وذلك عند الامام اليه هذا الفعل وكذا ملك بعدما الركعتين يكون ذلك كذا وهو لا
يلتئم يكون بعدها فاذا اصله الحديث وبذلك حكاية سيف بن عميرة مع صفوان كما لا يخفى وهذا الحال فيها اذا كان ذلك مطلقا
على ضلالة الشرط اعني صلت هذا على نفسه ح ذكر الواو واما على نفسه ذكر كلمة من ذلك لما بينا فيما سلف مفاسد تلح من جميع
ما ذكرنا العلامة على ما في المصابيح ومقتضاه ما بينا عليه ثم اقول ان العلامة الحلي المجلسي قد صرح في البحار بعدما ذكر
الحديث هكذا اذا زيارة المصابيح وعندها ما هذا لفظه بيان قوله عليه السلام اذا صليت الركعتين اقول الظاهر ان اشكال الحال
ذيجمل وجهان الاول ان يكون المراد بعد ذلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها ذكر الثاني ان يكون المراد بالامام
بالسلام الحق بالفاء اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة الثالث ان يكون المراد بالسلام قوله السلام عليك ايها
ان يتجلى الاذكار والتكرار ثم يصلي ويكرر كما دل الدعاء بعد الصلوة وبانى بما عندها الرابع ان يكون الصلوة بعد
تكرار الركعتين ما ذكره ثم قوله بعد الصلوة اللهم خصني بشفاعة محمد ظاهر الى آخره الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين
الركعتين لعدم ما يشهد على ما ذكره على ما ذكره وصل بعده السادس ان يكون الصلوة متصلة بالسجود واحتمل هذا الوجه لمناسبة
السجود بالصلوة لان ظاهر الخبر كون الصلوة بعد كل صلاة ولا يخفى واحتمال كون الصلوة بعد الاذكار من حيث يكون بعدها
بعد بعدها وفي هذه الوجوه تامل اما في الاول فكما علم مما سلف فان اريد توجيه الحال فيه فيه ما عرفت من كون ذلك
الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث صريح في ان الصلوة في الركعتين اما في بعد الامام
بالسلام اليهم والمناسبة فاللعن على قاتله صلى الله عليه وآله وكذا قبل الحديث اي حكاية سيف بن عميرة مع صفوان عن
السجود صريح في ان الصلوة بعد الزيارة الخ ورواها عليه ورد حلت ان الزيارة الخ ورواها عليه السلام عليك يا ابا عبد الله
الى آخره ويظهر من ذلك ان ذلك الزيارة من الزيارة الخ ذيها عليه السلام هو بحيث بالسلام عليك يا ابا عبد الله
مع اللعن ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن
عميرة مع صفوان ما نوح والسلام ذلك وقوله اللهم خصني اه فالظاهر ان ما عطفه ما حكاه عن سيف بن

قائلا باللعن بعد انه ثم نسي وفعله اذا ولا شبهة ان معناه ان يكون الركعتان بعد الاتيان بجميع هذه الامور بهذا
الوجه والحاصل انه مما لا ينبغي الريب فيه ذكر الزيارة الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله وبعد الاتيان باللعن
مائة مرة كان المناسب ان يعد الفراغ من الزيارة ثم تصلي ركعتين ثم تقول اللهم العن اولهم ثانيا الى اخره وعدم الاتيان بذلك
دليل على انتفائه وهو ظاهر الجامع لما عابه الظهور بخلاف ما لو كان المراد هو الاتيان بالركعتين في اخر الحجر فانه حينئذ
يجيء الاستفادة من قوله ع اذا اتيت صليت الركعتين بعد ان توفي الى اخره لا ينبغي ان يقال انه يستفاد منه كون الركعتين
بعد ما يصدق عليه انه اتيان بالسلام وهو يتوقف على اللعن مائة مرة فينبغي ان يكون ما يدل عليه استفادة من كلام عليه ثلث
لا في حيزه مخلة وعلاه او هو يدل على اخر ان مقصوده ضم ما يأتي به في مقام الاتيان به ع بالسلام وقد اجابه ع فقال لا عند
الاتيان هذا القول فلا يلزم منه ان يكون كل كلامه مشتملا على الاتيان كما لا يخفى ويتضح ان كل كلمات الزيارة اللعنة على اللعن لا
يصدق عليه انه اتيان اليه بالسلام كما لا يخفى فتبصر انه وارد مع ضم الحجر الذي يوتى به هذا الاتيان اليه بالسلام وهو حادث
على جميع ذلك مضافا الى ان المسلم الذي بعد اللعن يصدق عليه انه اتيان بالسلام هذا نضح من جميع ما ذكر ظهر ايضا ان
الاحتمال المذكور ايضا من حديث فيه ايضا على ما بينه في الضعف وانا في الوسيع عند الشيخ مما لا يرد ناه في
الاوجه المتكثر كما لا يخفى على من تدبر وانه ملاء انقاذ الى الاعادة وانا في الخامس فهو ايضا خامس مما يجيء عليه الخطر
ما لعله في المذكورة في ضعيف الاحتمال الثالث من قولنا وايضا نقول ان ارادة ذلك الى اخره وما يمكن به رفع الله معاده
في اثباته حيث قال الوجه ما يمنعه على تقدير الاتيان وحمل بعد من وان بما رامه توضيح اشتمال اصل الزيارة على اثنا عشر
في اللعن ينبغي الحكم بكون الصلوة بعد صلوة من لزوم كون الصلوة بعد كلها اشتمل على اللعن ينبغي الحكم بما حينها عن اللهم
خصوصا اول قائلها باللعن ضم الى اخره لم يكن ثابت هذا الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال وروى مع سيدي ابي
عبد الله ع الى هذا المكان فتفعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء هذا ولو في بعد ان تصلي كما صلينا وتدع
كما دعونا بناء على ان اللهم من كون هذا الدعاء بعد الصلوة والوداع وتقديم الصلوة بشيء الى كونها مقدمة على الوداع
المسبوق بذلك الدعاء ولا بعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة لا تحاله على الوداع فيكون الصلوة متوسطة
بين اللعن مائة مرة والسلام كما ويمكن الجواب بتسليم كون المراد من الوداع المتوسط عليه بقوله ودع كما ودعنا
ما يكون في حيزه التسليم فقوله ان ذلك انما يصح الشك به فيما اذا سلم اعادة الوداع الزينب وهي حينئذ غاية ما
هنالك ان الزينب الذكر بين الى الزينب في الوداع الكثير ليس على حد يمكن المقول عليه في اثبات الحكم بها بعد المداومة
بما هو اصرح منه وهو ما عد رين سيف بن عميرة عن ابي عبد الله ع قال صلى صفوان حيث قال عند ما صفوان بالزيارة التي رواها عليه
بن عمار الخضري عن ابي جعفر ع في يوم عاشوراء ثم صلى ركعتين عند راس امير المؤمنين ع ودع في دبرها امير المؤمنين ع
بهذا الاحتمال انه عنى جميع وانا الاحتمال السادس في صحيح لكن فيها ان كان المراد منه فعل الصلوة بعد الفراغ من دعا
الحجة وان كانت العبارة تشمل بل الجدي ايضا وقد تضح الوجه في ذلك بما فصلناه وان اذا العطف خبرا بما فصلناه بها
لك عدم الانقاذ الى الكل الصلوة حيث ذكر ودع الله معناه في زاد المعاد وتحفة الزائر وقد سمعت عبارته في زاد المعاد
ويغلب منه كلامه في تحفة الزائر وان وان ذهبت مما بيناه عدم الانقاذ الى ذلك بل الاحتمال ان الحكم في شرعيته كيف
من الشكال ثم اعلم ان نضحنا الكفعمي سلك هنا مسلكا اخر فقال السر وما ذكرت عاشوراء من قوله ان يعد فتن ارادة ذلك
وكان يعد اذا من فليس ذا الى الصحراء ابعد صلى ثم تعالى دار ويتجه اليه بالسلام ويجتهد في الدعاء على ما قلته ثم يصلي
ركعتين ويكن ذلك في عند النهار قبل ان تزول الشمس ثم يندب الحسين ع ويبكيه ويلعن في دار من في دار بذلك فما لا ينفعه
وهم في دار مع من حضره المصيبة بانها ليخرج عليه ويكن يوتى بعضهم بعضا بهما ثم بالحسين ع يقولون عظم الله

اجرنا بالحسين

بورك بعضا بنا بالحسين ع وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي عج قال فهذا كان اذا انت صليت الركعتين المذكورتين
اضافتك الله مائة مرة ثم قم اليه ع وقل السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين الى ان قال السلام عليك وذكر اللعن
والسلام مائة مرة كما في الدعاء وقبل اليهود ودعاء الجوشن ثم تصلي ركعتين الزيارة بما شئت وقل بعد هما اللهم اني قد صليت الى قبلة
ثم ارجع بعد هذه الزيارة بهذا الدعاء الذي يعد من الصادق ع وهو يا الله يا الله قل ما ذكره يكون زيارة عاشوراء وكيفية
من امر منها الاتيان اليه بالسلام والاتيان ذلك الدعاء على ما قدمنا الصلوة ركعتين بعد ما ذكر منها الله بذلك على الحسين ع مع الاذن
بذلك لمن كان في داره بعد ما ذكر وقد ورد منها اذن بزيارته فيصنا بعد ما ذكر بان تصلي ركعتين عظيم اصابوا يا بعضا بنا بالحسين ع
الى اخر ما ذكر ومنها الركعتين مائة مرة بعد الركعتين المذكورتين منها الاتيان اليه بالسلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة
قل اللعن مائة والسلام مائة مرة ثم اللهم صل على اول ثالث باللعن على الى اخره ثم السجدة ثم الصلوة ركعتين على ما ذكر الى اخره و
من منه يحيى لا يبعد على الجبر بين سند الحديث وذيله وجعل المحصل منها زيارة واحدة والحاصل انه لا يبعد ان يكون مستنده في الباب
الحديث المذكور بجملة ما علم من دعاء او من ذلك ايضا اذا اتيت الى اخره على طلب الدعاء بعد الزيارة في الذيل وبعد الاتيان
اليه بالسلام في الزيارة وايضا بعد وجود قوله من فعل هذا لا يبعد ان يكون معنى قوله اذا انت صليت الركعتين
المذكورتين بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين بالاتيان اليه ع بالسلام وبالجهد على اللعن مائة فلا بعد الكيفية اقول الاولى
من زيارة عن قوله السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره والظاهر ان ما ذكره ع يعين على ذلك مكتفين بجميع ما ورد من الحديث ما
نهنا عليه فيما سلف حاصلا ان زيارة عاشوراء في البلد البعيد تكون على وجهين احدهما ما ذكر عليه صدر الحديث وهو الاتيان اليه
بالسلام والجهد في اللعن على قاتله عبد الله بن زياد ثم صلى ركعتين ثم يدعو بالدعاء المذكور ثم يسلم ركعتين فيها الله سنة زيارة بالاتيان اليه بالسلام
واللعن على قاتله باعتبار لحوق اي لسان كان على ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الله بزيارة البكاء عليه وان ثم صيغة ملتزم
الله عليه في داره وتعيين معهم بصيامها تقدم وان زيارة اما زيارة عن جميع ذلك او يكون الله بزيارة البكاء بعد الصلوة وان ثم
المعينة والمعينة بما في نفس عليه استحقاق ذلك الثواب والثاني ما رواه صفوان عبد ان سمع الكيفية المذكورة منه ع وسأل حينئذ
ثلث لا في حيزه مخلي دعاء او هو يوم ذلك اليوم اذا اتاه من قريب او مات من بعد البلاد ومن جاري بالسلام عليه بنا على
انه ع قال من قرأ زيارة من قريب قرأ زيارة من بعيد سند في منه بيان عين تأجيل عند ارادة الزيارة في القرب
والبعد وقوله اذا اتاه زيارة من قريب فيه احتمالان احدهما طلب دعاء الدعاء عند بعد ان زاره والثاني طلب ايضا حال
ارادة الزيارة والقول وارده الثاني ترجيح منها ان المناسب في المقام طلب تأجيل حين ارادة الزيارة لا طلب ايضا عند الزيارة
لوضوح المناسب بما اذا صدر من المقام لمن زاره فلم كذا السؤال من اهل الزيارة لا بد عن بعد هما وهو ظاهر وهكذا
الحال في قوله ع او مات من بعد البلاد ان تقدير مطلق دعاء او من بذلك اليوم اذا اتاه او مات من بعد البلاد ومن يصل اليه ما اليه
يكون السؤال بما يعلم حين ارادة الاتيان اليه بالسلام لا بالسلام عليه بعد اتاه وما اليه بالسلام وهو ايضا ظاهر لا يخفى فيه منها
ان ما ذكره في مقام جواب هذا السؤال هو الصادق ما اجمله ع في الاول وهو قوله وما اليه بالسلام والجهد في الدعاء
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا
على ما نقله في نضح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون اتيانه اليه بالسلام او لعنا

باشد ام نقل مذاهب الامامیه انه العذر المذکور باسره مبنی الاتیان به بعد ادراکه بین حکم با ادراکه بین الاخیرتین الذین ذکرهما بعد
الاتیان بعدما الصلاة فانه یخفف الذی یحل علیه بالحدث بالاذهان هل الحدث شبه ذلک ان بارة الجبلیة هرمانها علیه وهل الجنب
او رده نفسها الغیبة فارغ عند بیان کیفیة تلک الزیارة الشهیر رفع الله مقامه فی الخیر الجلیلة والله الحمد والشکر والمنة وصلی الله علی
محمد بن الرسالة اصحابه من قوت البرو ساباته واقاموا الاقطاب الامامیة الاکبر **سؤال** شخصی با حضرت در لباس صلوة نماز عصر بجا آورده
ملتفت شود معذلک از بعد از چهار رکعت نباوه از وقت باقی مانده بنا بر این اعتقاد نماز عصر با عدم دانست رعب معلوم از وقایع
انکار نعمت فرا نماز عصر کرده صحیح بوده باشد انبات تمام نظر بجا بیت خطا لکن احتیاط اینست که دوباره نماز عصر بکند
بنیت فرض صدا از نماز ظهر ایضا نماید **سؤال** شخصی در اثر وقت دهن او خون آمده و خون قطع نشده نماز خوانده بکلی فرض
چنین است **جواب** منقول نماز شود در هر وقت که آب دهن ندارد دستمال در دست گرفته دهن را بان دستمال اندازه نجوید آب
دهن بلیدن سد باب بین اندازد و اگر هیچ بلک مکن نبوده باشد مثلا بکه دستمال انداخته باشد در صلوة در مسجد بوده باشد اشاره دهن را
بلباس خود اندازد و اگر لباس نداشته باشد بلباس خود اندازد و بخلاف لباس و بدن و در چنین صورة مضرت بجلد آب
دهن که نجوت خارجه باشد بلیدن انجا نجاست و تمام زمین ساطنیت ندیرانت که مذکور شد **سؤال** شخصی صبح سفر از بیت
خود بیرون رفت و در اثنای راه را عاد و مخوف شد نماز را قصر کند یا تمام در روز بکرد یا نه **جواب** این مضمون بصورة بیشتر
اول است که صبح از طرف فرسخ قصد اعلام نماز و مخوف شد در این صورة بدل استکمال نماز را قصر بکند و روزه را جایز بکند
بکند در صورت بکه قصد اقامه در انجا یا در اثنای مسافرت نماید **دوم** است که اگر بعد از طی دو فرسخ بجا سفر رفع هم رسید و در این صورة
بلی استکمال نماز را تمام بجا بیاورد خواه در انجا که اول او مخوف شده باشد یا در مسافرة دهم چنین روزه میگیرد **سیم** است که صبح از طرف
فرسخ و بیل از طرف بیست فرسخ اخلاف بعد رسید در این صورة حکم مثل استکمال نماز است ظهر اینکه از انجا که در این مخوف شده الی حضرت
بعد رسانت که قصد است در حضرت بیست و فرسخ است تا این این صورة و صورتی که از نماز خود بیرون رود بعد چهار فرسخ و
قصد معاودة در آن جمع با قبل از انقضاء شش ایام داشته باشد چنانچه نماز است باتمام لکن بالکلام است که قصر بجا بیاورد
علی المشهور من الصحیح از کتب سرند و بلکه بر جاده که مطلب سرند و جنان تعلق بالتقصیر لا تمکن سازد الی این تقصیر المشرف
والموقف الذی یخطا کمی این عادة ان ساکت الیکم من عن خرجا الی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیه فیه التقصیر فصر و این
الصلوة فلما صاروا اهل قریتین او بلدتین یکثر فراسخ او اهل اربعة فراسخ خلف منهم رجل یستقیم لهم سفرهم الاول فاما من انطلق یجتمع
الیهم ثم لا یستقیم لهم السفر الا بعد ثلاثة ایام وانما من علی وقت ایاما لا یدرون هل یسیرون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان
یتموا الصلوة او یقصروا علی تقصیرهم فانه ان کانوا خلفوا مسیرة اربع فراسخ فلیقصروا علی تقصیرهم اما ما لم ا تقصیر فان کانوا ساروا
اقل من اربع فراسخ فلیتموا الصلوة اما اذا قصروا فانما فعلوا فلیعیدوا **سؤال** کسی عازم سفر بود و بیت فلان فرسخ چهار فرسخ راه بود و خوف
شدید بود بعد از انجا نماز را تمام بجا آورد و تمام بجا بیاورد و نماز بکمال انجا خواند رایی خصوص عود اعاده با اعتبار این لازم است یا نه
قرین تامین بقای وقت و خوف وقت باشد **جواب** اعاده اذا صلوات بر استکمال ثابت نیست و اما اعاده و اجبا
وقت آن بین ظاهر است که واجب نبوده باشد نظر با بکه امثال او مقتضی او است لکن اگر بعنوان استحباب در این وقت اعاده نماید
بد نیست نظر بعدم تبیکه در شده وارد بعد نیست ان کان قصر تم رجع عن نیته اعاده الصلوة لکنه ضعیف لا یعمل لان
یعمل علیه فالاجتناب بما فیه معارضة الصحیح الدال علی عدم الوجوب خلاف م ممن صلی ثم سافر ولا یعید **سؤال** شخصی در اول شهر
سفر شد و در اثنای طی فرسخ ماه و معنی حکم آن فرسخ فصل مسافر معلوم شد لکن مضمر حال اینست که این شخص تا نماز را قصر
شد بعد صبح از رجع از سفر تا بسه ساعت سفر کرده بود در این وقت مسافر معنی است که چون هل که تا نماز عازم سفر کرده بود باز در

حکم سفر است یعنی مسافت اعتبار بشود از منزل اول **جواب** این در صورتی که رجوع از ضد اول بعد از بلوغ باز بعد فراخ قصد اعاده
بود باشد چنانچه مثل بیت نظر با بجه ملکی شد که در این صورة نماز را قصر بکند بعد از نیم ضرور صورة عدول از ان ضد بطرف بوده
خواهد بود اما در صورتی که بعد رجوع از ضد اول از بلوغ باز بعد فراخ بوده باشد بکل نیت که کمتر شود اعتبار مسافت از منزل خواهد
بود اگرچه بعد از رجوع از ضد اول نماز را تمام بوده باشد نظر با بکه این شخص مسافر بود و حکم سفر او و سافر از ان محلی که رجوع از ضد در
اینست از ان ضد رجوع نمود رجوع اول - در حال رجوع حرام بوده لکن ظاهر اینست که اعتبار مسافت از محلی که رجوع از ضد اول
باید نمود نظر با بکه این شخص بیان مدد داشته از نیم سفر حکم سفر از ابتدا و مسافت طی شروع در سفر و نظر با هر شود که بعد از رجوع از ضد اول عازم مسافت
بعد بیان در حکم است تا فرع بر ان متحقق شود و این معلوم نیست و شرع در سفر و نظر با هر شود که بعد از رجوع از ضد اول عازم مسافت تا
کلوات ثمانیه فراسخ بوده باشد و نماز را تمام بوده باشد بنابر بعضا از نماز را تمام بکند در این صورة **سؤال** کسی بعزم
فراسخ از منزل خود بیرون رفت و در حین عبور نماز را تمام بجا بیاورد **جواب** این مسئله مضمون بسه صورة میشود **اول** است که نماز را تمام
بجا بیاورد در حین در این صورت بر اشکال نماز را تمام بکند و اگر شرعیات المتارک بوده باشد و روزه را میگیرد **دوم** است
که قصد معاودة همان روز را دارد با قصد معاودة بعد از روز بلا سلد و نیز اگرچه معاودة در شب شود در این صورة در حین
او فرض صلوة نماز را تمام و صوم مستحب است **سیم** مخالف باد و صورت طرف است بعضی تا روز تمام عشرة ایام بیست و نصف در این
و روز اقامه یعنی که ملکوشد بعضی قصد و اجبات روز را دارد و تا روز تمام عشرة ایام هم بیست بلکه حضور شرعی است که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام
تا بعد و رسم انطار تمام بعد بلکه قضا نیز بعد از وقت **سؤال** اوقات نماز نافله ظهرین و وقت فضیلت ظهرین را عجب مقدار زمان
اگر بها و فیا باید ساعت تفع کشیده تمام خلاف میکرد **جواب** حضار و زوال تا ظهرین و رسیدن وقت نافله ظهر بتاریخ و وقت که
در تعیین وارد شده و هم چنین در این باید بعد اتمام در بعد جا نافله عصر بعد از بلوغ ظل شاخص یک شاخص و بعد وقت
فضیلت ظهر و در مثل شاخص و بعد وقت فضیلت عصر عجب اشتباه فی اصول حلف است مادر بیان این مطلب اقتصار میکنیم بذکر بعض
از اصول و سایر اوقات بالفاظ بیان بعد بیان قدر چنین میکنیم و نیکو اصحاب در اول جدید باشد که اول چند زوال استظهار
اینست که وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نصف ساعت و هفت دقیقه باقی باشد وقت نافله عصر و وقت مذکور تا دو ساعت
و دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه باقی باشد و در
و نیکو اصحاب در وسط جدید بوده باشد و وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و هشت دقیقه و وقت نافله عصر در دو ساعت و دوازده و نیم
و بیست فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و چهارده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه باقی باشد و در اواخر جدید
که شمس با دو اول و است وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و دو دقیقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت و هفده دقیقه و وقت فضیلت
ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و نیم و دو دقیقه باقی بوده باشد و اما تعیین مذکور شد وقت تا
ظهرین و وقت فضیلت اینها در فی من علی بیشتر چنانچه اول فی من شال جدید است و وسط آن مثل وسط آن ماخوذ من شال اول جدید
و وقت نافله ظهر در وسط دلو بعد از سبب ساعت و نصف و ساعت و شانزده دقیقه است و در اول دلو که فصل است با دلو جدید
بعد از یک ساعت و نصف ساعت **مجاد** وقت نافله ظهر در اول جدید تا یک ساعت و نیم و هفت دقیقه ظاهر است که باقی باشد
و در اول سرطان تا دو ساعت و نیم و هشت دقیقه یک ساعت و نیم چهارده و نیم و وقت نافله عصر در اول جدید تا دو ساعت و
ده دقیقه و در اول سرطان تا دو ساعت و نیم و هشت دقیقه **مجاد** بعد از تحقق زوال تا یک ساعت و نیم هفت دقیقه در جمیع
فصول نافله ظهر در است و نافله عصر تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلت ظهر در اول جدید تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه
و در اول سرطان تا سه ساعت و نیم و هفت دقیقه و وقت فضیلت عصر در اول جدید تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه و دوازده

سه ثلاث چهار ساعت و نیم و سه روز و نیم **مجلد** نماز ظهر اگر همان زوال تا دو ساعت و نیم و بیست و دو دقیقه طول دارد در جمیع فصول
پس نماز ظهر را در وقت فضیلت در اگر دو خواهد بود دهم چنین نماز عصر را در سه ساعت و بیست و دو دقیقه با همین وقت فضیلت
ظهر که نماز و ساعت و نیم و دو دقیقه و دهم چنین وقت فضیلت عصر که اندر ساعت و بیست و دو دقیقه و دهم چنین ابتدای
وقت فضیلت ظهر و نماز و ساعت و نیم و هفت دقیقه و دهم چنین چنانچه اندر وقت فضیلت عصر بیان کرده شد و بیست و دو دقیقه
همین بر این طایفه از اندر وقت فضیلت و نماز است و لیکن و اینکه شمس در راس سرطان بوده باشد چنانچه طول مدت شد غایت انتهای
لکن و اینکه شمس در راس قوس بوده باشد و در هر این دو حالت متوسط ما بین جدیست و عایه الجر در راس جدی مذکور گفته باید کرد و در طلب
سوال کسی متعلق نماز است بکرد وارد بشود سلام بگیرد سلام را جواب باید در صورت و جرب صحیح صغیر اینان عاید و همراه
سلام کند و بطرین مفارق بین عوام الناس بگوید سلام جواب لازم استحقاق و دعا نبوده باشد یا غیر نماز باشد اما جواب که لازم
این مسئله را بفصلها بیان نمایند که بسیار مفید در عوام البلد است **جواب** صغیر صادر از سلام شش است اول سلام علیکم دوم
السلام علیکم سیم علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک ششم علیک السلام عبدان ملاحظه جواب اینچنین است مذکوره
باید تفهیم اینان مسئله رسید پس و شش نفر مثل اینکه سلام کند بگوید سلام علیکم جواب آن بگو است سلام علیکم و السلام علیکم
علیکم السلام و سلام علیک و السلام علیک و علیک السلام و هم چنین سایر اقسام نماز هر یک است و چنانکه گفته شد بر صلی بنماز
اصح است کرده باشد لازم است رد نماید بمثل آن پس اگر بگوید السلام علیکم صلی در نماز لازم است که رد نماید بهمین طور بخلاف اگر
اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد بود بلکه در بیست که موجب بطلان نماز شود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام
صلی در مقام رد لازم است که بگوید علیکم السلام و غیر این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام علیک
یا سلام علیک یا علیک السلام **مجلد** صغیر در جواب سلام صلی است که اینان نماید بمثل آنچه که سلام کننده صادر شده بخصوص
که بگوید و در اتمام است و در چند مطالب است **اول** آنست که مسلم و مسلم علیه باید از وجه صغیر و کبیر
مانعی نشود **دوم** آنست که مسلم و مسلم علیه بیش از یک نفر نباشد و بیش از اینان نبوده باشد و اگر
باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل صغیر و اگر خارج نماز بوده باشد بمثل اینان نبوده باشد و بمثل آن یا احسن از آن **دوم** آنست که
هر دو مسلم و مسلم علیه نبوده باشد و بر این صورت رد بر هر مسلم علیه لازم است پس هر گاه هر یک دو نفر رد سلام
نموده بعضی بیست خواه هر متوسط نماز بوده باشد یا بیست متوسط نماز نبوده باشد و بعضی در خارج نماز
لکن در صورت اشتغال بنماز است اینان نماید بمثل آن صغیر که از مسلمین صادر شده اما همراه اینها بیست نماید و در جواب
ظاهر این است فقط سلام و جواب بگیرند بوده باشد و در صورتی که ضد از آنچه کرده باشد پس بعضی بگیرند و لازم خواهد بود
لکن همراه در خارج نماز بوده باشد جایز است و در نماز بوده باشد و اما در صورتی که متوسط نماز بوده باشد در این صورت جایز
بیست بلکه بر واجب است که با آنچه مذکور شد بخصوص صورتی که هر متوسط بوده باشد در لفظ سلام مثل بگوید سلام
از هر سلام علیکم بوده باشد مثل اینکه اما همراه علیکم بوده باشد مثل اینکه بعینه سلام علیکم گفته و بعضی سلام علیک ایا
در این صورت اکتفا بر یک صغیر بنماید خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز مسلم محل اشکال است ظاهر این است که اکتفا
بر یک صغیر بنماید بمنزله اگر چه در اثنای نماز بوده باشد **سیم** آنست که مسلم و مسلم علیه واحد در این صورت بیش از
ضد هم کند بلکه رد اکتفا می نماید بمنزله اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتی که در یک صغیر ضد رد هم بوده اینان بصیغه سلام
مسلم در جواب عبد از اینکه بطن فیما اختیار بوده باشد محتاج بدلیل است **مخفی** نماز اجر مذکور شد در صورتی است که شرع
بر رد سلام عبد از فرع همه سلام کند بوده باشد اینان صیغه سلام و اما همراه مشروع بر رد سلام بلا ترفع یعنی از اینها بوده باشد صیغه

سلام

سلام با بیان نشده مع یعنی بوده باشد و سلام الیزاکه اینان رد نمیتوان نمود **چهارم** آنست که مسلم و مسلم علیه مسلم علیه مسلم
در این صورت نمیتوان همراه یک نفر بیشتر در رد نمود دیگران اگر اینان بیان نمایند نمود لکن در دخل باید صحیح است اینان برد نمود باشد
لکن در غیر نماز و اما در صلی رد ثانیا تایید نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است این در صورت است اگر که اقدام
بر رد سلام نموده از چهار نفر بیشتر بوده باشد و اما همراه غیر مکلف بوده باشد ظاهر است که موجب سقوط تکلیف نمود پس بر یعنی از مکلفین
رد واجب خواهد بود خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز فرق در این باب ظاهر است و اما همراه سلام صبی
مکلف بوده باشد ظاهر است رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگر چه در اثنای نماز بوده باشد **مسئله** در جواب سلم یعنی
بر بعضی **بایکه** مسلم و مسلم علیه یا صحیح است یا صغیر و است در مسلم علیه بعضی یا فکر این بعضی مسلم خواهد است و مسلم
علیه صغیر پس در این چهار مطالب **مطلب اول** آنست که مسلم و مسلم علیه متعدد و بر این جهات بوده باشد و این
خالی از این نیست مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج نماز بعد از اینکه بر مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و در جمیع نماز در
مسلم یا ذکر است یا اناس بر جمیع نماز و بر صغیر سلم بکه از آن شخص صادر بشود یا صحیح است یا غیر صحیح پس در این مقام چند
بعضی است **اول** آنست که مسلم مکلف و مرد بوده باشد و صغیر ساده صادره از او صحیح بوده باشد و شمول نماز بوده باشد
در این صورت مشکلی در وجوب رد سلام نیست لکن جایز است در مقام رد اینان بصیغه مانند اینجا غیر جایز است اینان قائل
نماید بجهاد همراه سلام کند چنین که بگوید سلام علیکم و مسلم علیه شغل نماز نبوده باشد اینان مجاز بصیغه بر این مقام چند
السلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام در هر یک جا صحیح و رحمة الله و برکاته و صحیح ان پس بیش قرینا بیان جواب
بیش از مذکور لکن احسن از سه صغیر و علیکم السلام است چنانچه همین صغیر با احضر احسن از آنچه است اگر چه با صغیر بوده باشد
دوم مثل آنست که مسلم و مسلم علیه در نماز بوده باشد در این صورت لازم است که اینان نماید بمثل صغیر که از مسلم صادر
شده بوده همراه سلام کند بگوید سلام علیکم بر مسلم لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام یا این بیست چنین چنانچه
بیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک یا علیک السلام یا السلام علیک و ظاهر این است که چنین بوده باشد در صورتی که سلام
کند همراه اینان صغیر جواب اعتبار نماید در مقام سلام بعضی لازم است که مثل همان صغیر رد و اثنای نماز نماید اینان بلفظ
مقارب بیان بیست اگر چه در بعضی حرف بوده باشد بجواز در زیادتی بوده باشد یا در حذف مثل اینکه سلام کند بگوید السلام علیکم
بر مسلم علیه مسلم لازم است که بهمین صغیر مقارب نماید و جایز بیست و در مقام رد اسقاط الف و لام نماید چنانچه جایز بیست
در صغیر خطاب اینان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیک و همراه سلام کند که بگوید السلام علیک یا علیک
بگوید السلام علیکم یا السلام علیک مثل سابق بلکه لازم است در مقام رد اینان نماید بهمان صغیر **سیم** آنست که سلام کننده
بوده باشد و در این صورت مسلم علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و مثل آنچه بر زن با همراه است یا
بر مرد و در صورت جواب یا مثل است یا بگوید آنچه صوت او را بشنود یا نه در صورتی که صوت و مدعم مسلم یا اخفاء یعنی صوت
او را نفهمد جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صغیر در نماز و در خارج نماز بهمان نحو است که
در صورت مذکور شد و تفاوتی در این باب بیست میان مرد و زن و در صورتی که صوت و مسلم او یا اسماع یعنی صوت او را
مسلم خالی از اشکال نیست نظر باینکه مسئله مبنی بر این است که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را بیست یعنی
صوت او را اسماع نماید ظاهر این است که حکم صوت بصورت اطلاق خواهد بود پس رد واجب خواهد بود اگر چه در اثنای نماز
بوده باشد لکن احتیاط در دین موقوف اماده نماز است صدا از تمام و بخصوص مذکور شد در صورتی که در مکان زن مسلم از تعلم
مرد بی ده باشد و اما همراه بر مرد حرام بوده باشد پس حکم در این است که مذکور شد بعضی واجب است رد خواهد اثنای نماز
بوده باشد یا در خارج نماز بلکه چنانچه مذکور شد و ملیه احتیاط متفق این است که اماده نماز کند صدا از تمام **چهارم**

است که کلام کننده غیر مکلف بوده باشد چه حال مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هرگاه غیر بوده باشد
در سلام او فایده بوده باشد اگر چه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام بهتر است و اعاده نماز است بعد از اتمام
پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام انشاء نماید بلفظ سلام چنانچه سابقا مابین گفتیم از اعلام و نشاء هرگاه
سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر این است که در چنین سلام واجب نبوده باشد اما در خارج نماز سهل است اما بلکه هست
در اثنای نماز است ظاهر اینست که واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه رد ظاهر این است که موجب فساد نماز است اما این در
صورتی است که از نسیان و عدم التفات صادر شود و اما هرگاه از شخص عالم صادر شود که سلام را از جمله مبطلات نماز
ضد نماز بداند معجز نوف موقوف بوده باشد در این صورت رد نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل
یهود در این صورت اگر مسلم علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر این است که رد واجب بوده باشد در مقام رد کلام سهل است انتهی
نماید تعلیک یا علیکم یعنی باز در صیغه خطاب بالجمع هر دو خوبست و اما اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در این
صورت ظاهر این است که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید موجب بطلان نماز خواهد شد بدانکه مناسب در اختتام
بتنبیه برچند امر است اول آنکه هرگاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد اگر وقت سلام مشغول نافله یا ذکر نبوده
باشد هاء وقت کلام است انتهاء بلفظ سلام نماید تا متنبه جایز نیست و اما هرگاه در اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای
کلمه بوده باشد خود را بحد وقف رسانیده قطع قرائت نماید بعد از آن رد نماید و در اثنای کلمه قطع کلمه نماید دوم آنکه
اجمعا مذکور شد که رد سلام واجب است در وقتی است که شخص باشد که مقصود سلام کننده این شخص است و اما هرگاه شک
داشته باشد در این صورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد رد جایز نیست پس اگر در چنین صورت
رد سلام نماید موجب بطلان نماز نمیشود سیم آنکه آنچه مذکور شد که در اثنای نماز کلام است که رد نماید بمثل این
صیغه که السلام کننده صادر شده این در صورتی است که در تکلم در اشیاء دیگر داشته باشد و اما هرگاه شک
داشته باشد عبارت صیغه صادر شده از السلام علیکم بوده یا سلام علیکم و هکذا باید در این صورت اگر مسلم علیه در اثنای نماز
بوده باشد رد جایز نیست و در صورتی که مسلم علیه بالمشافهه است و شک است که آیا بلام بوده یا بمیم است
ابتدا بلام است و رد سلام واجب است کلامست و مسلم علیه مشخص است و گاه هست که اراده ساه مین جنبه ضد صادر شده
این بوده که ابتدا بلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شد بهمین ضد چنانچه از دیگری نیز همچنین ضد صادر شده هر دو
بلکه ضرر بیان بسلام نمودند در این صورت بر هر دو لازم است رد سلام دیگری بوده باشد که چنین نماید هر دو نماز است
واجب خواهد بود مطلب چهارم آنست که سلام و مسلم علیه هر دو مفرد باشند در این صورت هرگاه مسلم علیه شرع
برد نماید بعد از فراغ هر از صیغه سلام ظاهر اینست که کفایت از ایشان بغیر از مسلم علیه مثل آنکه عوض در دیگر هر دو از افراد
مسلم علیه لازم نیست بلکه رد بکفر مسلم علیه تکلیف اند بکران خواهد بود لکن مرتکب در خارج آن نماز باشد اگر چه هر کفایت
بیک رد بجا کرده شده از یکفر مثل آنکه عوض دو نیست کرد در رحق هر یک سنجیده بوده باشد و اما هرگاه مسلم علیه
نماز بوده باشد در این صورت اگر هر یک بغیر ایشان برد نماید مثل آنکه هر یک صیغه کفایت سلام علیکم است و همچنین
هرگاه یک نفر صیغه عوض برد و وقت سلام علیکم باز آنکه آنچه ظاهر است که کرده چنان لازم بوده باشد که اکتفا
بفعل همان یکنفر بوده باشد پس دیگری در این صورت اقدام برد سلام نمیتواند نمود بلکه رد نماید در این صورت موجب بطلان
نماز خود نیست همان شخص که این رد و خواست کرد از تکلیف صادر شده باشد و اکتفا بعجز مکلف نمیتواند نمود بلکه
لازم است همه دفعه با یکنفر اقدام برد نماید آنکه در این مقام هست این است که هرگاه وقتی شود صیغه سلام صادر از
مسلمین مختلف بوده باشد مثلا یکی بگوید سلام علیکم و دیگری بگوید سلام علیکم و دیگری بگوید سلام علیکم ظاهر این است که

اگر صیغه صادر از یکی سلام علیکم باشد صیغه دیگر باشد مثل آنکه هر یک سلام علیکم در این صورت

سابق مذکور

سابق مذکور شد لازم است که مسلم علیه اتیان نماید در مقام رد بمثل صیغه که صادر شده باشد تا از مسلم در صورتیکه صیغه صادر شده
از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم علیهم چه چیز است ظاهر اینست اما مثل شبهه در این صورت معتبر بوده باشد نظر بآنکه
یا از امتیاز علیه نماید در آن صورت لازم نیست آنچه که شود بر هر مردی از افراد مسلم علیهم لازم بوده باشد و مسلم علیهم نماید
تعدد در مسلمین که صیغه سلام را ایفا نمایند بر یک سلام هرگاه فرض شود عدد مسلمین شده بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم
شده بوده باشد و فرض شود صیغه صادر شده از بعض مسلمین سلام علیکم و از بعضی علیکم السلام و از بعضی
سلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سایر السلام علیک پس لازم خواهد بود بنا بر فرض مذکور مرتکب فعل از مسلم علیهم
اتیان نشر صیغه سلام نماید بنحو نماید در هر صیغه رد که از آن صیغه از آن شخص صادر شده باشد و قائل دیگر
متفق شود دلیل بر لزوم اتیان نماید در مثل این صورت نداریم بلکه دلیل بر نحو این خواهیم نظر بآنکه ظاهر از احادیث سابقه
بر امتیاز مالک صورت وحدت مسلم است پس مثل بان در صورت متعدد بنحو نیست پس بنا بر این اتیان بر دو خوبست زیرا
بطلان نماز خواهد بود و لازم است در این مقام مسئله شیخ بادله و مادام مثل ابن عیسی و جمعی ها و بعضی ای ان فهم رد است
فی الجمله بود در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد لیکن اشهر بیکی از صیغ مذکوره نظر بآنکه در یک صیغه بمثل رد هم
خواهد بود بر اینها در صیغه نماید که مثل بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نرسلام علیک این در صورتی بود
که کفر از مسلم علیهم ثبت در دو نماید و اما هرگاه همه در یک دفعه اتمام برد نمایند خطا خواهد بوده در بیان در اختیار
تمام مسئله متوجه خواهد بود و گاه هست مختلف بلا یکدیگر لیفقام هستند این است که اما اتمام جمیع برد موقوف است صدور
اتمام بعضی بر دیگر باشد بلکه جایز است اگر چه عالم بوده باشد در آنکه بعضی اتمام برد خواهند نمود ظاهر آن است نظر بمتون مختلفه
تکلیف در حق جمیع در رفع آن در صورتی متوجه کرد آن بعضی صادر شود با فعل عادی امیکه ساده در نشده است جایز است اتمام
بان اگر چه تکلیف بوده باشد که بعضی اتمام بان خواهند نمود عجبی نماند اینجا مذکور شد در صورتی بود که همه مسلم علیهم مشغول
نماز بوده باشند و اما هرگاه همه یک مشغول نماز نبوده باشد در این صورت بان ظاهر این است که احتیاط بصد و در رد بکنند
بتوانند نمود و لکن مذکور شد که ظاهر اینست که صیغه در حق جنس زنان بگفتن که سیف در وجه زنان بگفتن که سیف در وجه زنان بگفتن که سیف در وجه

امر مردد است در این حالت مابین وجوب و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف رد در این صورت مستحب خواهد بود و در صورت
عدم سقوط واجب و احتمال اجزاء نیز در این صورت نافع نیست پس مقتضای تحیر حسن اصل است در این صورت لهذا احتیاط در رد
خواهد بود لکن اشکال در اسقاط نماز است نظر باینکه امر مجدد را بخود مرد در است مابین جزء و واجب جهة اگر اگر در حین
مکلف سقوط تکلیف شده باشد زیرا که حکم خواهد بود در این صورت مقتدی نیست مگر در جمع مذکور شد که ظاهر اینست رد از حین
مکلف سقوط واجب خواهد بود پس واجبست بر همه مکلفین رد عوده باشند و هر گاه بگذارنها سبب در رد عود از دیگران ساقط
خواهد بود در این صورت در حق دیگران و در حق خود احتیاط مجدد **مطلب چهارم** اینست که مسلم مقتدی بود و باشد و مسلم
مقتدی شد انکه نفرا بیشتر سلام میکند بر بلکه نفر در این صورت اشکالی نیست که مسلم علیه واحد کفایت رد سلام میکند
خود بدون شرط اول آنست که مقتدی عامد در حین رد رد جمیع را دوم آنست که شرع برد عدد نفرات مسلمین بوده باشد از
پیغمبر سلام امام هر گاه مقتدی باشد کافیست رد بعضی از عامد بلکه لازم است نیست باینکه در حین شروع مقتدی
از عوده باشد و هم چنین هر گاه شرع دیگر قبل از فراغ بعضی از صیغه سلام بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که رد نیست باز بعضی
لازم بوده باشد اول بوجه بیان که عدد از شرع مسلم علیه برد باید حین شرع برد بعضی از سلام عامد بلکه در این
مقام است اینست که آیا رد دیگر رجعی مسلم علیه در صورت موقعیت مطلوب است اگر چه عنوان استحباب بوده باشد یا نه
میگوئیم هر گاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد تاخیر رجعی واجب نیست بلکه ظاهر اینست که حین جواب بطلان نماز
شود و اما هر گاه خارج نماز بوده باشد در این صورت حکم حالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم بر جواب بطلان نماز
در این ظاهر نیست مگر باینکه گفته شود هر گاه مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه مقتدی در این صورت هر گاه بعضی سبقت در
رد عوده اند در رجعی دیگران در مستحب است ثبوت استحباب در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیه مستفاد ثبوت است
در صورت عکس بطریق اولی **بیانکه** مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بر چند امر **اول** اینست که رد سلام واجب
نیست بر مسلم علیه واجبست که بعد از فراغ مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عوده اتیان بجواب نماید هر گاه مسلم
علیه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز و در سابق بیان شد که هر گاه در اثنای نماز بوده باشد امام علیه بلکه
رسیدن بمحلیکه وقت بیان صحیح باشد منافی با قوه بنا چنین نیست مشکی که در این مطلب نیست کلامیکه در این مقام است
اینست که هر گاه مسلم علیه خارج رفتن خود را با اضافه رد سلام بر آن لازم است یا نه ظاهر اینست که حکم بوجوب نتوان کرد
اگر چه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه دور نیست احتمال ثبوت تکلیف در اتمام این مقامات کفایت کند در جواز
اتیان بمکلف به لکن آنکه اینکه هست که اثنای نماز است ظاهر اینست در چنین صورت رد ثابت و واجب نبوده باشد پس هر گاه
در اثنای نماز که اخلال بصورت در رد عوده اتیان بر رد بعد از آن جایز نیست بلکه رد بعد از آن موجب بطلان نماز خواهد
بود بلی هر گاه مطلق تاخیر سلام مگر میگوئیم که مقتضی شد ابا در این صورت عدم اطلاع لازم است اتیان بود عمالا
میگوئیم این مقام بعضی بدو وضع اول آنست که استماع صیغه سلام عوده باین نحو که اتیان بصیغه سلام عود و بعضی از
شخص بشخص معینی بوده مان شخص صیغه سلام را تنبیه این چنین وضع مقتضی بوده بگوئیم است که تنبیه بن باسماد
موانع جماع بوده مثل اینکه مسلم علیه گوید شخص مسلم فالان بودن او نبوده یا سالم بوده و اتیان صیغه سلام عوده نحو بنحو که مقتضی
این بود که میشود لکن تنبیه بعد از اتمام صیغه سلام عوده از اتمام نماز که محل فوز نیز است که او را اعلام نمود که فلان شخص
بسلام کرد در این صورت ظاهر اینست که رد سلام بر او واجب بوده باشد خواه در حال نماز بوده باشد یا خارج **سوال**
آیا جواب سلام با لفظ چنین نیز واجب است یا نه **جواب** چنین واجب نیست **سوال** هر گاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند و بود
واجبه یا در مستحب چه کند و اگر مسلم را بدانند اعلام یا نه فرمایند و اگر اعلام شخصی کرد در نماز حرف را اعاده کند و

اول

اول را بنیت اعلام آنشخص کرده باشد و ثانی را بنیت نماز بگوید چگونه بدانند **جواب** در صورتی که در اثنای نماز قاصد مطلق را
بگیرد اعلام نماید سوال نماز بنا بر آنکه خارج از اذکار نماز بوده باشد بالفظ بان ذکر نماید و در آن ذکر قصد اعلام نماید و هم چنین
سوال نماید در اذکار مستحبه در نماز چنین بنا بر آنکه قصد نماید ظاهر اینست که انکار واجبه که بجهة صوت در آن مطلوب نبوده باشد
مثل آنکه در رکوع و سجود که تکلف بخصوص ثابتین چین و لفظ جایز باشد که در آن جا نماید و قصد اعلام نموده باشد و
امام آنکه در آن کیفیت صوت مطلوب پس اگر کیفیت مطلوبه در آن اختلاف بوده باشد چه در آن جهة اعلام مطلقا
جایز نیست مگر در صورتیکه قصد قرائت مطلوبه در نماز نداشته باشد پس اگر قصد اتیان نماید که آن اجزای نماز بوده باشد در این
صورت اشکال در جواز قرائت مطلوبه و اما هر گاه کیفیت مطلوبه چه بوده باشد در این صورت حکم جواز اگر چه خالی از اشکال نیست
خصوصا در صورتی که چه نماید ملاحظه آنقدر بی که مهر و تقوی و مباشرت ملکش در این صورت نیز در اینست که جایز بوده باشد
لکن اجتناب اولی بجهة خواهد بود **سوال** هر گاه نماز قضا مثل نماز قضا را اقتدا بجزء کرده در وسط نماز بخاطرش آید
نماز ظهر را مجزی است اقتدا کند رکعات نیت را عدد دلیل کند آیا جایز است یا نیست **جواب** اگر مقصود این بوده که نماز ظهر را اقتدا
کند آیا اما مشابهت نماید نماز ظهر خواهد بود اتفاق نماز مشابه در حین نیت با اینکه قضا را بین بود که نماز ظهر را
اقتدا کند مضر نیست و اگر چنین نبود بلکه چنین میدانست که نماز بگیرد و ذمه او است نماز و نماز ظهر مقدم بر نماز قضا
بر ذمه او نیست و در اثنای صلوة متذکر شد که نماز ظهری هنوز بر نماز قضا بر ذمه او هست در این وقت بعد او بهمان نیت
ظهر نماز صحیح خواهد بود **سوال** نماز قضا را در رکعت اول سلام داد و سهوا لازم است بلا فصل بر نماز نماز تمام نماید
آیا صحیح است یا نیست **جواب** در صورتیکه نماز را در رکعت اول سلام داد سهوا لازم است بلا فصل بر نماز نماز تمام نماید
اعاده نماز نماز بادا فصل بعد سهو را و بدیگر تکلیف او نیست و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگر چه در این صورت
نماز صحیح است لکن در ابطال صلوة نماز است **سوال** هر گاه امام در نماز بقول الله تعالی و نفی نه بگوید و اما ما هم الهم بجواب
و نفی نه اولم و احد بگوید بدعا بنات یا نیست **جواب** تعالی و بحول الله گفتن خالی از اشکال نیست جهاد اگر مقصود از آن کلام
بحول الله و نفی نه بگوید ما هم منها اللهم ربی بحول و نفی نه اولم و احد بگوید طی ظاهر اینست که مبطل نگفت و مانعه
و اما قائل این امور ظاهر اینست که لازم نباشد **سوال** امام تکبیر الاحرام گفت تکبیر هم اعلام کرده ماموم هم تکبیر گفت قبل از
جهاد بگوید سوره بین زمان طول کشید امام تا تکبیر گفت ماموم بیکار انکه امام رکوع رفته رکوع رفت معلوم شد
که امام ثانیا تکبیر الاحرام را گفت ماموم چه کند در رکوع و اگر بحال قیام باشد چه کند **جواب** در چنین صورت ظاهر اینست که
هر گاه در همانوقت که مطلع شد قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید نماز صحیح باشد **سوال** شخصی که بلد را فشاند
مثل اینچنین شخص رجوع بمثله نماز که از برای او افاده ظن و اینرای او بیقین سهو باشد نماید و دیگر مثل آنشخص که
معاد الامام برای مشتبه باشد بشهادت عدلین اکتفا کند باشد و شهادتی که در شرع مسموع باشد چه قدمان معاد کلاف
میباشد و هر گاه کسی در تنبیهات ارصبات کند و اکثر اوقات هم شک میکند آیا چه صورت دارد حال چنین کسی را با چنین کسی
کثیر الشک بگوید باشد و هر گاه بنحوی سلام کند و شخص سلام کند و بقبول در رفتن کند یا که اعتنا باشد که اگر جواب
سلام بگوید بدان تعادی نماز بر رود پس و بنا فسق و یا سلام بر او مشتبه شود چه بعضی و چه بعضی سلام کرده چه حال از چنین
کسی و آیا جواب سلام نه گناه نماز را در صورت دارد یا نه و چه نماید یا بدبوده باشد و دیگر هر گاه شخصی بنا را بر تقلید
مجتهد بی کذا رد کرد سالها و بعد کند چنین خواهد بود یا خیر که عدد از اسخصا را نه سالش هر کدام را که خواهد قبول
کند و تقلید عامد و هر کدام را که مشکل کرده باشد تقلید قائل باید نمود یا چنین کند چنین کند و بعد تقلید دیگری بکند یا نه و
هر گاه عدد از نه مجتهد بی مجتهد بی کسی است بخواهد بکند تقلید بیت را یا بین طرف که هر گاه مجتهد اعلم از بیت باشد

در شخص مقلد مشتبه شود اما ظنیست بعد جهد در بر اهل جزم هم مشتبه باشد همین بعد در رساله خود نوشته کرده باشد که مقلد
نمیتواند بکند اما بصورت وارد مقلد مشتبه مجتهد بکند در این مسئله بجهد جواب در صورتی که سمت قبله مشخص نبوده باشد
میتوان اعتماد نمود بامارات که مفید مظنه قبله باشد مثل بیکر جمع که بمحاذات مساجد یا بمقابر مسلمانان یا
مذابح مسلمین یا ای مذابح شیعیان بوده باشد یعنی ملاحظه نمود دید که آیا قبر شیعیان جبل آن را یعنی ذبح میکنند ظاهر آنست
باشد اما اسود در ولیکن بمن خدا اعتماد میتوان نمود در صورتی که مفید مظنه قبله بوده باشد چنانچه قبله آن طرف است یا
هوا وقتی شود یا ماده ظن بکند مثل اینکه در بعضی نزدیک که مفید مظنه قبله بوده باشد چنانچه بمیتواند در این شخص عارف بود می باشد
یا مانند قبله گاه هست مظنون این بشود که ضلال آن شخص مغلط است در چنین صورت اعتماد نمیتوان نمود و لهذا اعتماد
بمذابح اهل سنت نمیتوان نمود نظر باینکه جا یعنی در دنیای اینها بعضی بر نمیتوانند چنین قبله هر یک از علامات
مذکوره که مفید مظنه قبله بوده باشد اعتماد میتوان نمود و هم چنین هر گاه در جائی که داخل شد اعتماد جزئی صاحب خانه
قبله بنماید نمود نظر باینکه قول صاحب خانه مفید مظنه میشود غالبا پس هر گاه قرینه شود که آن ده مظنه نکند اعتماد
نمیتوان نمود و اما قبله غایبی که اخبار نموده باشد در بعضی اینکه سمت قبله مشخص بوده بعد بکند در صورت شبهه افاده ظن بقبله
نماید و در بیت که اعتماد ظن نمود مجتهد در صورت علم معلوم به سمت قبله هر چه افاده مظنه بعضی قبله کند اعتماد بآن
نمود اگر چه نمود اگر چه سوی بوده باشد **وامّا** اینکه در شخص عدالت امام یا غیر امام بآن اعتماد میتوان نمود چند چیز است
اول اختیار بعضی معاشرت بنمود هر گاه معاشرت نمود با کسی و از معاشرت معلوم باطن زیاد شد که فاسق شخص عمر بشین
شخص است که هر گاه معصیتی اظهار نماید رجیع عاصی و ما تقی از ارتکاب آن معصیت نبوده باشد حالی دارد بوده باشد
که باشد خوف در صدر حضرت الله جل شانه بوده باشد که انجام الله مانع از اقدام در ارتکاب آن معصیت خواهد بود چنین
شخصی را عادل میگویند در نماز اقتدا بآن میتوان نمود **دوم** ملکه و اعتبار است یعنی هر گاه در نفر عادل اخبار بعدالت
شخصی نمایند نمیتوانند اخبار و نفر عادل اما در نظر بعدالت آن شخص نماید بی اعتبار در چنین صورت بعدالت آن در عادل اشتباه
نمود و اقتدا میتوان نمود و اما هر گاه حضور یعنی در این مقام بوده باشد که قول دو نفر عادل آن ده مظنه نماید چنانچه بر دو جبر ندیده
اتفاق میافتد پس در این صورت اعتماد میتوان نمود **سیم** اشتهار شخصی است عدل پس هر گاه شخصی مشهور و معروف بعدل
باشد بطوری و در جمع بکند از این اشتهار عدالت او ظنون این شخص شود ظاهر است در چنین صورت اعتماد ظن
نمود و اقتدا نمود در اقتدا کردن بآن شخص در نماز **وامّا** شک در تسبیحات پس این بدو نحو میشود **اول** شک در اخبار
تسبیحات اربع است باین نحو که یک نظر دارد سهو از اکثر است لکن شک دارد که چند مرتبه گفته است باشد در
این صورت هر گاه این شک بعد از فراغ از اصل اکبر یا بعد از فراغ از اثنا الاولا الله بوده باشد ظاهر این است که اعتنا
بچنین شکی نیست یعنی نباید فرع شکوک نبه بکند بلکه هم چیزی است بعد از نماز هر گاه شک در تجدید بعد از فراغ در یک
یا ظهر بوده باشد پس اعتماد بر چنین شک در صورت نیست یعنی در هر دو صورت نباید فرع شکوک نبه بکند
و اما هر گاه این شک قبل از فراغ بوده باشد اما در شکوک نبه در چنین صورت لازم است **دوم** شک
در عدد تسبیحات اربع است و این چند طریق میشود اول آنست که بعد از تسبیحات اربع حمد خوانده است یا بعضی
در بعد از تمام در گفتن آن شک بکند که تسبیحات اربع خوانده است یا نه این در دو قسم میشود یک قسم آنست که این شک بعد
از حمد خوانده و در نیت ثانیه است یا آنچه که این شخص معتقد این بوده که تسبیحات اربع را گفته است و این اعتقاد سهو
در تسبیحات نمود نه قصد بکند مرتبه ثانیه تسبیحات اربع را نماز بخواند بعد از اشرع بنماید در این شک نمود که قبل از این
تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر این است که عدد نکرده بشکوک نبه لازم نبوده باشد دوم آنست که شروع

بکرنبه

تسبیحات نموده شک نمود میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر این است که مرتبه شک واجب است بعضی واجب است
که تسبیحات را بخواند قسم سیم آنست که در اول اشتغال تسبیحات اربع شک بکند که این دفعه است یا ثانیه باین نحو که شروع باشد تسبیحات
یا نماز را بکند بکند نفر تسبیحات اربع را خوانده است یا نه معلوم او نیست در چنین صورت لازم است که فرا رسد بعد از نفر را که
متعلق است دفعه اولی باشد پس تمام بنماید بعضی بآنکه بکند نیز است قطعی ثانیه شک در عدد تسبیحات که اشکال دارد که تسبیحات
اربع را بکند خوانده است لکن شک در زیادتی دارد یعنی که قطع نمی کند بکند شبه دارد و لهذا اسهد هدکه در شبهه خوانده باشد
در این صورت بنا را قلیل بگذارد یعنی قرار بدهد و بنا بگذارد لکن اتیان بشکوک نبه در این صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات
اربع اختیار است و نیز میتوان نمود و اما مستحب است که اتیان بشکوک نبه نماید یعنی شروع بتسبیحات نماید بعضی اکثر در دوم
بعضی اصحاب و از اجله مذکور شد حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود در این نحو که اگر شروع در تسبیحات نموده باشد یا اعتقاد اینکه
این دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک غلبه کند این باید دوم است یا سیم ظاهر این است که این شک اعتنا ندارد بعضی قرار
بعد هدکه دفعه سیم است و هر گاه باین اعتقاد نموده باشد یعنی شروع بتسبیحات نموده باعتقاد اینکه مرتبه دوم است یا سیم در
اثنای تسبیحات شک بنماید که مرتبه دوم است یا سیم در این صورت بنا را قلیل بگذارد یعنی قرار بدهد که دفعه دوم است باین تقدیر تسبیحات را
تمام بنماید چنانچه گذشت از اول تا این مقام در صورتی که کثیر الشک نبوده باشد اما هر گاه کثیر الشک بوده باشد بعضی گذارد
بر دفع شکوک نبه در چنین صورت مذکوره **وامّا** رد سلام خواه سلام مطلقه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز پس لازم است
در سلام فوری بنحو که سلام کننده حاضر بوده و فارغ از اشتغال متشرع بنا بر این رد سلام اعم نحوی بنماید بوده باشد که
اگر اسم نبرد بشنود و هم چنین هر گاه فرض شود که سلام کننده سوار اسب شده و بود در رو جایز است اکتفا نماید بنحو که اگر چنین
نمود بشنود و بصفه سلام که از سلام کننده صادر بشود اگر شخصی باشد بر معلم سلام بدهد لازم است در مقام رد اینان بنحوی
صفه نماید و اما هر گاه صفه سلام صادر از سلام کننده مشخص باشد مثل معلم اشکال است لکن ظاهر این است که رد واجب باشد
بر معلم و در بیت اختیار سلام مطلقه در این مقام اولی بوده باشد اشاره نماید بیخ شاد اولی **وامّا** جوابی که سائر هیچ چیز از تسبیحات
یا نبود باشد پس بعضی از معتقدین نفها ذکر نموده اند که مشهور است باین نفها این است که نماز باطل باشد یا چنین جوابی
حکم بطلان یا عقاد این حکم در شریعه مخترعه اینها صلی الله و سلام علیه اگر چه مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی احتیاط است
و اما هر گاه سازچین نمی از سازنده باشد مقتضی نماز نمی نماید **سؤال** هر گاه نماز مغرب یا آن از نماز عشا و امام
در حال قیام شک کرد بنا بر سه و چهار و اسلام نمود معلوم نشد چند خلل چه باید بکند و آیا بنا نماز نماید که شخص
ضعیفه سه رو سنی نمود و شروع در نماز نموده بعد از اتمام که حاصل یکی و سجود نکند هم شده و اثر از نقد نموده شده
چه کنان نماز و اقی آنچه در آن جمع بماند و آیا چه صفه نماید در اینکه هر گاه شخصی در آخر دفعه چنین دانست که بعد چهار رکعت
دیگر وقت باقی است و نماز عصر را معلوم داشته بعد از فراغ از نماز مذکور ماه معظم نمود بعد سه چهار رکعت دیگر وقت
باقی است چه کند **جواب** اما شک ماموم که طرفی با امام شده در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز مشاشه و ماموم نماز
خود را اقتدا نموده و نماز عشا در گفتن اول امام در چنین صورت هر گاه ماموم شک نماید در حال قیام که آیا این رکعت چهارم است
یا رکعت سیم در این صورت غرض شک نزد بعضی نماید باین نحو که اطلاع اشخاص باین نماز میکند تا ماموم بکند همان حالت
قیام تا امام بر رکوع و سجود رفته بعد از رفع رأس بعضی ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که قیام رکعت چهارم
بوده و در این صورت ماموم هم قیام نماید بنشیند و اتیان تشهد و تسلیم بنماید و اگر امام بعد از رفع رأس از سجده
ثانیه ایستاد و مشخص میشود که این قیام رکعت سیم بوده ماموم در این صورت رکعت اشرخود را با امام اتیان بنماید
و تسلیم را با امام اتیان بنماید و اگر بعد در همان وقت که مشخص شد ضعیفه نماز بنماید رکعت متعلق اتیان بنماید

مرات حکم سایر یکه صنادا مر بوده در اثنای نماز عبدا شک در سجود رکعت دیم رسید را علی معتبر شمرد ظاهر اینست که معین
بوده باشد در رمضان و که همان نماز تمام نماید اگرچه نماز چهار رکعتی بوده باشد و اعمال عبدا تمام چهار رکعت آن نماز را ضرا
اعاده نماید یا ما نمازهای دیگر ظاهر اینست ضرور بوده باشد دلها کسیکه نماز عصر را مقدم داشت یا مقدما بکرد وقت آن
نماز بود مکروه شد این چهار رکعت عبدا و اعمال ظاهر شد باین تحکم عبدا فراغ از نماز عصر شخص شک جدید دو رکعت دیگر را
وقت باقی مانده در این صورت احتیاط اینست که اول نماز ظهر اعاده نماز عصر نماید بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید سؤال یا مام
نحوی نماز گذاردن در حالت اضطرار جایز است یا نه جواب در صورتیکه نماز ظهر و عصر بکرات ظهر و عصر بجا آورده باشد فی الجمله جایز است سؤال
باید در نفس در صورت فقدان طهر نماز گذاردن اعاده و قضا دارد یا نه جواب قضا ضرور نیست سؤال اشباع حرکت عبد یکه موجب
زیادتی حرف شود مبطل صلوة میشود یا نه جواب حرف تحولی که اشباع و حرکت او میشود با حرف غایب است یا چنان مایل حرف
او در اول که با مسکون است باشد و اول اشباع حرکت عبد یکه موجب زیادتی حرف شود کاید عبد است مثل بیرون عبده و اما در این عبد
و عبد الطاغوت من جعل منه القردة و اما حرف غایب که مایل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جایز چنین اشباع مبطل است
مثل در بکر نیز و عبد و رسول و رجعها لکن مثال از اشکال نیست اگرچه اشباع فی الجمله در این مقام بلکه در مطلق حروف مفتوح
لازم است بجهة ما قبل حرف غایب یا مکسور است در این صورت اشباع صیغه موجب زیادتی باشد و لازم است در صورتی عزم
بودن قائل حرف غایب مثلث شده و بعد از ظاهر این است که اشباع حرکت بعد از مذکور جایز بوده باشد و در صورتی که حرف قائل با
مفتوح بودن مطلق اشکال است اما مطلقا اولی نزد است و اما اشباع حرکت عبد از قبیل در حرف غایب بی کره رفته باشد
واجب بوده باشد ظاهر این است که جایز بوده باشد سؤال نماز عبدین مفروضه واجب است یا واجب مخیر شرط اذن امام
جواب نماز عبدین مخیر واجب بوده باشد یا مفروض واجب نیست و این اقتضا سؤال نماز عبدین واجب است سؤال نماز عبدین با جماعت بدون خطبه
جایز است یا خیر جواب جایز نیست سؤال در وقت جماعت نماز استحبابی بدون اذان و اقامه کافی است یا خیر جواب بلی اذان و اقامه یکی بیان
نماز استحبابی در صف جماعت از جهت اذان و اقامه مثل اذان و اقامه در حق صف جماعت سؤال سائر کسی وارد بلدی شد در حین صورت
نماز امام میکند جواب در صورتیکه قاطع بوده باشد که در روز در اجتماع میماند نماز امام میکند و الا حضور میکند مکروه میشود
کسی نزد بوده باشد در کلام با تعجیل که مانع حضور باشد بوده باشد بلکه منظور شرایط بوده باشد که معتبر است که معتبر دیش شود
حرکت نماید در این صورت تا جایگاه نماز را حضور میکند بعد از انقضای جایگاه نماز امام میکند اگرچه یکی از بوده باشد این در صورت نیست
که از شهر وارد شده باشد و اگر وارد در اول شهر نبوده باشد و نمیرود بوده باشد از رفت و در وقت تا پیچ روز نماز را حضور
میکند عبدان نماز امام میکند اگرچه یکی از بوده باشد و الحمد لله الاول الصحیح الحرجی فی الکافی عن زرارة عن ابی جعفر ع قال
ثلث قرابات من قدم بلدة لیس بینی و بین بلدی و لا بینی و بینه قرابة و لا بینی و بینه معاملة و لا بینی و بینه
عشرة ایام فلیصل صلوة اهل بلده فقد خرج عن حد السفر و لیس بینه و بین ان یجیء شهر فان تم ثلث شهر
فلیصل صلوة اهل بلده و ان اردت ان تخرج من شاء سلک و فی الصحیح المرجع فی الکافی عن ابی ایوب قال سالت محمد بن مسلم ابا عبد الله
و انا اسمع عن الشاب من حد غیبته بما یقصر فی ایام قال یتم الصلوة و ان لم یدر ما بینهم و بینها و اکثر تلبد ثلثین یوما ثم یتم و ان
کان اقل من یوما و صلوة واحدة سؤال فی الفقه که در سفر ساقط است یا مختصر است بر حکم نماز او ضرر است یعنی در صورت که
مسافر در بلدی مقیم مانده تا سه روز عبدا کند نماز را تمام نماید و در این وقت نماز ظهر بین و نماز عشا را مثل نماز مغرب
باشد جواب ظاهر اینست که نماز ظهر بین و عشا در این وقت ثابت بوده باشد و اشکالیکه در اجتماع صلوتان است و اما در
که هر ثبات ماخذه از اشکال بالجمع در وقت فضیلت مقتضی عدم جواز است و خصوص نهاد در خبر معتبر ثابت است و اما در
اگرچه مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نیست تمکن جواب این است که این تحریمات مخصوص است با وقت بشرط فاطمه بی بهر صلوات

الفجر و الاذان کما لم یرد بعد ذات الحین غیر الفجر و صلوة الاعیاد و تحیین و نوافل الزوال و خلوف الظهر الا ان بین بدنها
جعد و خبر هما یخصص هذه الادلة اما ثبت فی صورة ضیق الصلوة فی الوقت و اصبحا الصلوة فی الوقت کفتان لیس بینهما و لا بعدها
نفل الا الغرب ان بعدها اربع رکعات و فی خبر معتبر سماعة قال سالته عن الصلوة فی الصفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء
الا الوتر یعنی الشافعی صلی بعد المغرب اربع رکعات و اما فی جزئیات الصورة فلم یظهر لها مخصص لا بین الله بخصوصها فالحصول الحکم بین
الدلیلین فی رجوع الاوجه ثالثا الاول الصفر عند ضیق الصلوة فیخرج الحکم ثبوت النوافل عند علی الکلام سماعة لان اهل الاول الاول اقدر اعنا
بنفیهم ذهبه فالله اعلم اما بالاحتیاط اما بالاحتیاط ایها فالاحتیاط الاحتیق سؤال هرگاه شخصی عبدا زائد بعد از اتمام عبدین شک کند که اتمام
یا بکی از عبدین را اعمال آورده اوباخیر حرکت جواب عبدا از بیان مشهد شک در اتیان شهد عبدین است و هم چنین شک عبدا از
اتمام عبدین که بعد اعمال آورده لم یعنی عبدا اگر مراد اینست که عبدا از اتمام بوده باشد در این صورت شک اتیان شهد دهم چنین اگر مراد
در این صورت لازم است که شهد بعد از عبدین بجا آورده باشد که عبدا از اتمام بوده باشد در این صورت شک اتیان شهد دهم چنین اگر مراد
که عبدا از شهد شک کند که بعد از عبدین که عبدا از اتمام بوده باشد سؤال شک در نماز دو رکعتی که در مرتبه بطلان نماز بعضی
که شک مبطل است دو دیوه باشد یا نه باید بی اگر شک نماید عبدا از اتمام عبدین یا نه دو سر مرتبه مبطل نماید جواب شک در صلوة
شاهد حواء صلوة میوه بوده باشد یا نه باید نماز ظهر و عصر و عشا در سفر با صلوة جمعه با صلوة عبدین در صورتی تحقق شرایط با صلوة است
اتیان مبطل است خواه شک اتیان یک دو دیوه باشد و دو سه بلی اشکالیکه هست اینست که هرگاه مسافر در مرتبه که جزء است اتیان
نص یا تمام مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی یا مسجد کوفه باشد مبطل شک کند اتیان اتمام مبطل شک کند اتیان دو و سه عبدا
عبدین و در این صورت نیز صلوة محکوم بفساد است یعنی باطل است اتیان بکر بطل الخفی صلوة ثبت اتمام بوده باشد یا صلوة
در صورت اول حکم بصحت است یعنی بنای سه میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از اتمام عبدین اتمام اعمال را بجا میآورد و اگر
ثبت ضرر بوده باشد نماز محکوم بفساد است جواب در صورتی که قبل از اخذ صلوة اخفی تاریخ تمام بوده باشد در این صورت نماز
صحیح نماز دو سه بگذارد و نماز را تمام بوده عبدا سلام اتیان صلوة اعمال خواهد بود و اما هرگاه نماز رمضان بوده باشد
مسئله علی اشکال است و حکم اتیان ثابت است که ثبت نص در چنین صورت معین ضرر است یا نه خلاف نزد ضرر ثبت
که معین ضرر ثبت بر عبدا و بتمام مثل اتمام عبدین جایز در طالع الاوراد در بیان شاه است بنا بر این میگوییم عبدا شک
بیان دو سه عبدا از اتمام عبدین ضد عام جایز باید و در وقت شک او در نماز چهار رکعت خواهد بود بعضی از علما
بوده بر شک رکعت دو رکعت در صلوات ثابته موجب خلل در صورت نیست که دو رکعت معین بوده باشد و در رکعت جایز
این مبادا در آن مسئله است پس مقتضا بی منع از اطال عدا نماز در عمل خواهد بود فالقائلون بقولهم کالاول فالقائلون بقولهم کالثانی
هو ما اذا کانت الرکعتان شفعتین یکون الظاهر بادی علی اتیانها و اما لا کنجا الاذان اشک فی عدد الرکعات خالد با عبدا
هو ما اذا کان الاربع مثنی بل یکون وصفا فی ابتدا مخففة بل الشک فیها عن بدء لیس کذلک فی الاخیر لا و فی هذا الحاکم الاقام
و اعادة الصلوة رکعتین عبدا لاتیان صلوة الاحتیاط سؤال کسیکه رمضان الصوم مبلغ ایها الفتی در رمضان صورت واجب نیست بلکه بعد هر وقت
صلوة کند سهوا با سجده سهو بر این حقیقی واجب است یا نه جواب سجده سهو در چنین صورت واجب نیست بلکه بعد هر وقت
از اوقات که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق مرد مطلب دار و صلوة خود تفصیل بیان که مام سؤال هرگاه کسی در رکعتین
اخیر نیت که ضد نیت اتمام شارع داشت سهوا سجده سهو را ندیده کند جواب فی از رکوع نیت اتمام شارع بخواند هرگاه عبدا
از رکوع منتظر شود برای چیزی نیت دفع صحیح است سؤال هرگاه کسی با خوف اتیان افتاد و در وقت صلوة فریضه
بر مکلف در نفس ما خبر چیست جواب این مضمون بچند صورت است عبدا اینکه وقت هر دو با صبح است چنین
با العصر یا صبح و دیگری معین در صورت تنگی وقت هر دو با جزء وقت جماعت لازم است که اتیان بجا آورده عبادت و قضای

صلوة كسوف شاه لازم نيست بهذه بكه تكليف ايشان ثابت نيست قبل عدم جواز تكليف بما لا يطاق و دليل بعدم ترخيص ضمام وقت
بلكه هست حكم بلزوم قضا بمشرد دارد و صورتي است كه كسوف اصلا قضا وارد و غير متحقق وقت حاضر و بعد بكه ممكن ميداند زيادتي
هر دو مع ذلك الحمد فقد بصر خاصره غروب ناشد و وقت ذرا بين صورة اگر چه مقدم بر بدار حاضره و اگر ضمنا جمعا بصلوة
كسوف زاده و صورة سه وقت هر دو هست در ظاهر و ناچار كه اگر عدم دارد و بر صورة اهو طلع احد يوجد و در صورة متحقق
وقت صلوة كسوف شاه بكه معذور وقت بعد لازم است كه صلوة كسوف را مقدم دارد و بعد كه صلوة كسوف را مقدم داشت بامقدار سه
وقت هر دو و در اثناي صلوة معلوم ارشد كه اشباه عزوه وقت صلوة بر سه متحقق ميباشد و در اين صورة لازم نيست كه امر بقاطع
از صلوة كسوف وقوع شود بصلوة بر سه چه در اين اگر چه خالف اصل است و لكن نص ثابت شده است و بعد اتمام از صلوة بر سه بنا بي
كذا در صلوة كسوف بعد اتمام بنا بايد بانوي از اسباب لازم نيست خلاف الشيخ الطائفة در صورة اين بسه
امور كه مقدم صلوة بر سه ناشد اذا ضاق وقت شود مثل حدث در اين صورة استيناف صلوة كسوف بنا بايد كرد و مثل كه وقت
از تتابع شده باشد و تعقيب در صلوات دارد و تنبيه ناشد و مخفي نبود كه ثابت نيست كه در اين مقام و در سابق كه قضا
ثبت و تنبيه كرد و جهات ديگر ممكن است كه ذكر شود نيابت در تبعيه ما تطرق بايكون وقت از اوقات ناشد و در صورتي كه حاضره بر
بر صورتي كه اين ثبت كرده نشان از تبعيض صلوة ان بوده باشد بنابراين مدعا مخفي شود كه اذا ضاق ناشد در صورتي كه حاضره بر
لازم است اولا اثبات حاضره عابد و بعد از آن كه اين است كه حكم شود بلزوم اثبات صلوة و ذلك لكن نه صورت قضا ممكن نيست
از اينكه ايشان كه كفته شود معتبر در وجوب صلوة زلزلة است كه جبر بعض بعض سبب مكلف ممكن باشد از استقبال صلوة و در وقتي كه
اين ثابت نيست نظر بفرض متحقق وقت حاضره لكن اينها چه بعض اينها آنست چه بكه در معين في شيء بين طلب و دركشي فرض ما سبا
مسئله مطلقا با خود بين دكر بنهاي تخصيص فرد كه هذا بطل بل اينها اثبات لزوم ثابت باشد بامامة الوجوب ان لكن اسباب رجوع
عود شود اذ وقت كه فرض شي و ناظر الفقي للطاعات سؤال اگر اسعد بن جبر جبر متحقق شود اما اصل ثبت كه حكم خاص وقت
مسئله و تحقيق نوبات فرمايند جواب اجزاء نفي كلمات نهما العلي احد تعلق مطالب ام ظاهر شود انست كه سر فرمايد مسئله
بيان شد اول انست كه كفت تمام شود برفع راس ركوع بسجده تا بسر و اين سجده مابين تشهد و مابين اول است
دوم انست كه متحقق شود باتمام ركوع در سجود تا بسر و اين تعقيب تمكن و تشهد تا اول است سوم انست كه رفع راس بارض شاه
در سجود تا بسر و اين عبارت الفقي شود و اين تاكيد شود اركان تمام نيز تشهد در ركوع و معنى انطباق تا تاكيد لذكر ركعتين تمام
شود بدخول در ركوع و اين قول نقل شده از سيدين طاوس و محقق و سلار كه بيان لازم اين اول انست كه سر فرمايد مسئله
كذا و در فاز مابين دو سجده مثله بعد الجلوس در ركوع نماز صحيح باشد نظر بايكه شك عبد الاكه ركعتين شده باشد كه
بر اين قول شده ارتجاع اول انست كه ركعة واحده ركوع است چه اين سجده واحده است بر ركوع ايشان ركعة متحقق شود
و اين است كه در تابع متعلق است لازم اگر اكان الواجب من كون الركعة من الركوع ان الركعة من الركوع ضعيف ظاهر لا يتضح
ان الركوع الذي هو جمع اعما هو جمع للراكع كما ان السجود جمع للساجد كما في فرد الركوع السجود فالمعنى للركوع هو الراكع لا
الركعة و معلوم است بنا بر ملاك كه حمل لا حمل فيما عن صيغه و ان كان المراد ان الركعة مصدر بمعنى الرفع في فرد ظاهر انه لا يتضح الركوع
الذي هو المراد في محل الكلام هو الركوع الذي هو اما الاضافة الذي به يمكن المصلي من وضع الكفين على الركبة كما يدل الركعة ثبت
مصدر اسمه الطرح للركوع و هذا المعنى و حاصل فرض التسليم غير مجدي في هذا الكلام كما لا يخفى على المتامل و الثاني حاصله انه في
لو بكلا الركعة بالركوع فما كانت صلوة الكسوف مثلا عشر ركعات فالملائم بالطلب و الملائم بجنبه و اما بطلان الملائم فلا دوره
فلا لاحتمال انها عشر ركعات ثبت كل ركعتين و الجواب عنه هو ان بنى هذا الاستدلال اما في الاخبار من ان صلوة
الكسوف مثلا عشر ركعات او ثبت في كل ركعتين ركوعا عنه تمام اما الاول فلا يصح ان الاستدلال اما تمام اذا كان الاول

الى ابي حنيفة و محمد لا يكون لا يكون في الاستدلال و اما اذا ورد ثبت كيفيات صلوة كسوف و هو الركوع لا اذا كان الدليل بعد ايتم الجمعة على بطلان صلوة
الايات بالشك فيها اكثر فهاهنا الصلوة الثابت زيد بكلهم الحال في ثبت في الكيفيتين لا يخفى و الثاني ان اعادة بل بسبب الكيفيتين حكما
لعبد الصلوة اذا كان شك بين الاربع و الخمس و بدا الركوع بل ابطل الصلوة بعد السجود نسيانا لفهم الدلالة على ان الشك بين الاربع و
الخمس مبطل و الاستدلال الثاني ان اطلاق اعادة الركعة بالدخول فاذا كان الشك بين الاربع و الخمس فلا يكون مندرجا
تحت الصورة المذكورة و هذا الاستدلال ايضا مجهول و يتوجه ان مورد الشك بين الاربع و الخمس يتحقق حينئذ و يوجد عدم تمامية الركعة
و اما في الشك بين الثنتين و الثلاث حال القيام و بعد و الشك بين الثلاث و الاربع فيه بعد و لو في حال القيام و يكون الاستدلال
الثاني تمام الصحة بوضع الجبهة على الارض حوالي الجبهة و مقدم ذلك و جوابه ظاهر و يوجه ان صدق السجدة غير مستلزم لتمامية الركعة
ان مابين وجب صدق نحو على شيء تمام و يكفي بوجه ما يوجب بقاؤه و ما هو مسلك الظاهر من انما هيئة في انها تابع به و
عدم صدق سجده و هذا المعنى على الكلام و غير مختص بعظم بان صدق وضع الجبهة على الارض فيكل رفع راسها صدق جلسه
و سجده و كيف مع ان الشك لا يمكن كونه في السجدة و مورد الظهر بصلاة الشك بان اتمام السجدة و الاتيان بحقيقتي الركوع من
الركعة ما الشك الواجب اذا لاتم و اصل الاول بعدم ان لا يكون الشك صدق الركوع الواجب و اضافة السجدة و عدم جواز الصلوة
الاثنائي بنحو الاشكال الخالي عن الاشكال و الاثر في الصحيح صلوة كما على تبعية السجدة فان توقف ثلث مراتب اربع اعني و هكذا بنوع
لكن منع جميع اقوى نهيه الثلث مثلا و الاتيان بها الى في اعني بدل رفع الراس لا شهيد فاذا صدق عليه انه لا شك بين السجدة و
انتهى به لم يكن ثلاثا لكن ان السجود لا يتم الا برفع الراس منها الاصل يمكن تقريره من وجه الاول استصحاب الموضوع بما انه
هو الاصل بقاء تمامية السجدة و عدم انتفائها الا بعد انتفاء ذلك و هو لا يكون الا بعد ذكر و الثاني استصحاب الموضوع بما انه
ان الاصل بقاء المكلف على حال السجدة و عدم انتقاله عنها الا بعد العلم بذلك و هو لا يكون الا بانها تمام و الثالث استصحاب
حال الشرع فانه هو ان الحكم الثابت بالشرع بطلان الصلوة بالشك فيها الركعتين و الثلث مثلا و ترتيب الاصل بقاء
الاول مثلا فهو هذا العلم انما يكون فيما اذا كون فيما اظهر من الثلث بين الاثنين و الثلث بعد ارتفع راس من السجدة و اما قبله فلا لانتفاء
الدليل عليه و المختار ان السجدة لا يتم الا برفع الراس منها و اما الركعة فتتم بذلك اي بتمام السجدة و ذلك فان الركعة الاولى و
الثانية و اما الثانية و الثالثة فلا فيما شان الحال فيما شان الحال و يبدو ان في لا شهد و ان لا شهد فاذا انت فالتشهد جائز اولى و قوله معلوم
ان الصلوة عبارة عن الركعات بهيئتها المعهودة و التشهد الذي لا شهد في كل بين اجزاء الصلوة لا بد ان يكون جزء الثانية اولى الثانية
فالثالث باطل و هو مع و هو مدلول عليه بالمطابقة فلا نهم على ان التشهد انما يجب في الركعة الثانية فقط بين الاولى فالركعة الاولى
لا يتم الا بالتشهد فقولهم ان الركعة تتم بتمام السجدة او برفع الراس منها لا يخرج من المسامحة فقوله جاء ان الشك المعلق بين الاثنين
و الثلث مبطل الا اذا كان عبدا كالشك بين الاثنين غير جميع كلمة من جاء انهم على الصحة فيما اذا كان عبد رفع الراس من السجدة الثانية
و الله ان الدراية ما كنا و لما و هذا المعنى الغارة سؤال هكذا و بنا لدى فان ظهر بنا شك با سجود و بنا بر سر جاء
عارض كرده و فان ابرهم زنان سر كبر و فان لقام بما جاء بنا بر ان غاز ما كه مرهم زده است چنانچه فى شد اند كه تجزيه باند خلاف نماز
صحيح است بيانه و ما يوجد مناقض شده و ابن خصوص كه غاز ابرهم زده است چنانچه فى شد اند كه تجزيه باند خلاف نماز
عدد انقطع غاز او لسبب انصاف عزوه صحيح است كه مفرد از ماه و بكم من سهو باشد لكن در قطع غاز انم و ما هو اسب سؤال
معنى ابن حديث چه چيز است اول اسب الوقت رضوان الله و الحق مغفرة الله و الصلوة يكون تا الصوت جواب معنى ما هو ابن حديث
انست كه ابتدا غاز اول وقت موجب خوشنودى الهى است و انتها غاز در اخر وقت موجب مغفرت است و فاتب بنا بعد
بنا بعد منتها و ظاهر حديث اگر چه انست كه تاخير غاز در حال انتظار تا اخر وقت جايز نيست لكن حديث محمول است بر موجب
و در حاجت ابتدا صلوة در اول وقت و ذنب و سلام تمام هست بر موجب جبر كه اينها بر ان انصاف اهل اينها است

سؤال وقتی در قرائت قرآن خواندن چهار فرض میباشد و دو فرض جایز است و دو فرض باطل اند و فرض باطل که باید اثبات جایز است وقف
بکردن و دو یکی وصل بحرکت و دیگری وقف بحرکت و وصل بسکون آیا بچه دلیل باید ثابت کرد آیا بچه دلیل باید ثابت کرد جواب
اما وقف بسکون در صورتیکه قطع نفس نموده باشد نشکی و صحت آن چنین چه لعن انعام منصوره است و اما اما عدم قطع نفس
در آن فضیلت است در سؤال عید مطلع حاجد شد و اما وصل بحرکت پس برای بنی محتاج تفصیل است بیان آن اینست که کلمه موقوف
بها اگر ابتدای او هم وصل ندارد مطلقا بحرکت نداده و اگر اول او هم وصل داشته باشد لازم است اسقاط آن همزه نماید و اگر
اسقاط نماید ظاهر اینست که اشکال حاصل نشود و اما وقف بحرکت بلی اجتناب از آن لازم است و اما وصل بسکون پس با عدم همزه
وصل ظاهر این است که صحیح بوده باشد و اگر همزه وصل داشته باشد باید اهتمام فضل بآن ظاهر این است صحیح بوده باشد و با عدم وصل
احوط اجتناب است تفصیل این عبد مختصر میشود سؤال در قرائت سوره و بادر دکر فیهم فاطر زهرا علیها السلام و با عدم ذکر
وقف یا قطع نفس نمودن مقرر است که کلمه وقف که در صلی بدون قطع نفس نماز شما باطل میشود یا نه جواب اگر با وقف عدم
قطع نفس نمی شود یا چنین قرار که کلمه ساطره را خذ کلمه لاحظ ظاهر اینست صحیح نداشته باشد مطلقا اخذ کلمه با همزه بها
مقطع بهمزه وصل بوده باشد یا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس نمی شود بوده باشد یا چنین کلمه بوقوف علیها کلمه با همزه
بها در نسخه اگر کلمه با همزه بها مقطع بهمزه وصل بوده باشد ظاهر اینست یا نه چنین نداشته باشد و اگر مقطع بهمزه وصل بوده باشد
احوط اجتناب از آنست و اگر در قرائة با ارکان واجب چنین همزه باشد احوط اعاده است سؤال هر کاه صلی دو رکعت نماز ظهر بهمزه
و سهو اسلام داد و بعد از ادای نماز نص بشکست و تکبیرة الاحرام بنی کرد و هم چنین دو رکعت از نماز نص بگذارد و
بعد معلوم شود و بیقین کند که من دو رکعت نماز ظهر را سلام داده ام چه نحو نماید جواب اگر بعد از فراغ از نماز ظهر اگر
موجب بطلان نماز نباشد و مجاز مثل حدث و حائل شدن باز بلند از نخست شاذ شده باشد لطفا نماز ظهر باطل است و در
اثنای نماز عصر که شد ذکر شد پس نماز در دو رکعت از نماز ظهر و در این صورت عدول نماید از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بعد
از عدول بنیت نماز ظهر تمام نماید و اگر بعد از فراغ از تسلیم منافی محقق شده باشد و بلا فصل شروع بنماز عصر نموده باشد
بعد از آن بدو رکعت از عصر مذکور شده باشد در اینجا حدیث حسین از حضرت صاحب الامر علیه الاف التحیة والثناء وارد است
این دو رکعت را نیت ظهر محسوب داشته نماز ظهر را تمام کند بعد از آن بنماز عصر نماید بعد از این عبد است احوط اعاده
هر دو نماز است سؤال شخصی نماز قضای بسیاری بر ذمه دارد آیا میتواند مستحبات نماز را ترک نماید اعمال از آن نماز
و استغفار الله و سمع الله و وقوف و جزء و اقل واجب را بجا آورد جواب نماز قضا هر کاه از خوف بوده باشد بعضی از بعض
بلجاره بر ملائم شده باشد انصار بر او واجب است در نماز و نوافل مستحبات بالمره نظاهر اینست که جایز بوده باشد بلکه اشکال
در جواز لطفا لا باس و مستحب در نماز نیست مگر در سوره بلکه بالله من باب الهاد بوده باشد بلکه اشکال در جواز لطفا
با سوره سجده و اما اقل واجب در نماز پس تمام رکعت و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع و دو سجده و ذکر رب یکفی سبحان
رب العظیم و بعد با سمه ربنا بحول الله در حال استقرار و مطمئن و رفع راس از رکوع و بجا بنده سجده از رفع جبهه و ذکر رب
در حال قائمه یکفی سبحان رب الاعلی و بعد با سمه ربنا بحول الله و رفع آن سجده و بجا بنده سجده از رفع راس در سجده
ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده ثانیه و رکعت ثانیه مثل این عبد از تشهد یکفی اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و رکعت ثالثه و رابعه مثل اخیر مذکور شد مگر آنکه
سوره واجب نیست و مستحبات مابین قرائة سوره حمد یکبر بنحو اربع و در رابعه نحو یکبر مذکور شد بعد ذکر
بلا سبحه سلام کرمنا فاز السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین سؤال
شخصی در نماز مدتی استغفار الله را استغفار الله میکند و میفرماید که چنین باید گفت چون از صحیح است و جایز است

در بین باس از رکوع قائمه

ایا اعاده باید کرد یا در هر کاه یکی از واجبات نماز را جاهلانه در بین گفته باشد چه صورة دارد جواب ظاهر اینست که اخلال
با واجب را رکن بجهت از مثل تکبیر منکر رسول است مضر بجهت صلی نبوده باشد و اما هر کاه اخلال با واجب در ارکان را واجب نماید
این مضر بجهت صلی است خواه موجب فهم در معنی شود یا نه لکن این در صورتی است که اخلال با واجب نماید بجهت فهم در اعراب
دهد بنحو که خلاف مراد بعد نبوده باشد و اما هر کاه فهم دهد در اعراب ثابت شده لکن خواننده نحوی بوده باشد که معنی اعتبار
بوده باشد حکم بفساد صلوة در چنین صورت نمی محتمل بحال ثابت است سؤال شخصی نماز قضا دارد لکن چنین باشد معاش و فقر زیاد
قرار داده که بین الطلوعین نماز قضا میکند یا چه فضیلت صلوة نماز حاضره را مقدم بدارد یا نه جواب در صورة اشتغال ذمه بصلوة
قضا باشد اگر چه مدعی در آن اثبات حاضره در سعه وقت تر حضر بحال اشتغال است لکن احتیاط شدید با امکان اجتناب از اینست
سؤال شخصی در مکان صبی قاذوره و بعد از تطهیر مکان حلیه حاصل کرده نماز او صحیح است یا نه جواب با علم بنجس مکان
نماز با طلاق است و در امکان در حال اجتناب اسباب آن از مالک بعد از ادای نماز قضا میتواند نماز خواهد بود سؤال شخصی داخل مسجد
شد و امام ایستاده است و مشغول نماز میباشد و جمعی از مسلمین اند آیا بنحوی که آیا این شخص میتواند اقتدا بچنین ماموم نماید یا
وجه عدم و مرتبه در حال او و ثانیا اینکه اگر امامی باذن فقیه باجوز فقیه در مسجد بنماز بکند آیا اقتدا بچنین امامی جایز است
یا نه و در مرتبه حال او و ثالثا اینکه چه مذاز مرتبه نماز است از جایی ماموم نیست یا امام جواب صغیر در جماعت اقتدا بماموم
یا امام است که ماموم مقتدی و امام بوده باشد بعد امام را چنین بلند که صغیر و بالغ است که کاه معصوم لطف الله
و جمعی عالمی و مانعی جهال شخص بوده باشد از بنان باب مسجد بجهت آن حالت اقتدا نماید از نکاب آن معصیت اگر کسی بود
یا نه اما ثبات لطف از اصل بیان اگر صغیر بوده باشد اگر علم بشخص چنین حالت در امام حاصل باشد بسا بخوب و اگر نه بنظر
شخص چنین حالت در امام کذا بعد تمکن عبد از تمکین طلب دانسته شد مگر تم هر کاه که رابد در مسجد مشغول امامت است و جمعی
از مسلمانان اقتدای بآن نموده اند اگر آن بنظر خطاء مقتدی صلاة امام بجهتی که مذکور شد حاصل شد اقتدا بنحوی و اگر حاصل
نشد بنحوی اقتدا نموده و هم جنین است حال در مضر باز جانب قبله چه صغیر در جماعت اقتدا نماید احوط بعد از امام است اگر ظاهر است
اقتدا بصلوة نموده و الا اقتدا نموده جایز نیست سؤال هر کاه که عبد از نماز مالک شد بجزء یا سایر خسارات کرد در کشت
او کشت و بلا زارات عالمه نبوده اعاده صلوة لازم است یا نه جواب ظاهر اینست که نماز صحیح باشد اعاده ملازم نباشد اما احتیاط
اعاده است یا جای وقت سؤال هر کاه مصلی در رکعت ثانی در حال قیام بنحوی که در رکعت اول بجای چهار سوره تسبیح ربع
خوانده چگونه جواب پاک نیست صحیح است سؤال مصلی در شک میان دو و چهار که تا بر چهار کذاشت عبد از نماز شک رفع
بنا احتیاط خود شک کرد که یکی کذرده ام یا دو جواب بنا احتیاط کذارد یعنی در نماز احتیاط هر کس شک کرد که کذا اول است
یا دوم مابین مکذارد که رکعت دوم است و نماز را تمام نماید سؤال هر کاه که بعضی چهار فرسخ نیز بود و رود این مضرور سوره میشود اول است
صلوة را اطاره و صوم نماید یا نه جواب اگر که از زمین بعضی چهار فرسخ نیز بود و رود این مضرور سوره میشود اول است
کسی رود بعضا اگر که رود در اینجا وقف نماید و در این صورة با اشکال امام صلوة و استدامه در روزه مضر است مضر در صلوة و
افطار در صوم جایز نیست دوم است که مضر رود بعضا اگر همان روز مقاومت نماید و این صورة مضر در صلوة و افطار و صوم
معتبر است سیم است که مضر معاوده همان روز را مدار چنانچه مضر نوقف در روز هم ندارد بلکه مضرورش نیست کوفیل
از اقتضای ده روز معاوده نماید و این صورة ظاهر اینست که مضر در حق او مضر است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع
مابین مضر و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعد آورد و در صورة اول که مضر و افطار مضر است در
در صورتی است که اندر فرض نماید و نماید تا این از امتحان هر کاه بنحو بیان رسید بعد اشکال افطار قصر بیش آمد
سؤال چه میفرمایند در اینکه هر کاه کسی داخل در نماز جماعت شد و در بین نماز بجاست و در جا امام را دید چه کند امام او

اگر بگذرد بامید بطلان نمازش میشود چگونه جواب ظاهر اینست امام لهام در چنین صورت لازم نبوده باشد ظاهر اینست قطع
نماز واجب بلکه جایز نبوده باشد هم چنین اعاده دهنی او متعین نبوده باشد ثانی بر وصف فساد در دهنی او جایز نباشد و
سوال چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه کسی در حین وقت نماز کلمه را کرده و شک کرده مابین دو چهار و نماز بر چهار گذارد
و بعد که معلوم شد نماز احتیاط را یک بیفزود دور کعت وقت بگذارد بنیان نماز احتیاطی و نماز قصر چه کند جواب در این صورت
مدلول آن نماز احتیاط لازم است بعکس آن است که اشتغال بنیان قصر نماید بعد از فراغ از نماز قصر بنیان بنماز احتیاطی نماید
در این محل ظاهر این است که امتثال اعاده است لکن احتیاط اینست بعد از فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا
سوال شخصی در رکعت اول یکی دو رکعت نماز خوانده و در تلو رکعت دو رکعت و بعضی رکعت را دهین کرده و بعضی بجای سجده رسیده و هنوز سجده
بعضی سجده بیاد شی آمد که سجده در رکعت اول نکرده و رکوع را در رکعت دوم فراموش کرده چکند جواب آن سجده را سجده رکعت اول
قرار دهد بعد از اتمام سهو نماز را تمام نماید احتیاط اعاده نماز است خصوصا در صورتی که فصل طویل متحقق شده باشد در حال
فراموشی و سهو که چیزی خلل در صحت لازم مابین سجده نشود در این صورت است که فایده سجده بنیان سجده بنیان را بطل آورده
باشد و اگر طایفه بجل بنا نموده باشد در آن وقت جایز است که رجوع جهت محل سجده جلوس را بطل آورده اعاده از سر گیرد و در
جمیع سهو اعاده نماز نماید فرق اینست سوال کسیکه نماز قضا برذمه او بوده باشد و عازم ادای نماز قضا بوده باشد
و موقوف کند بسازد قبل از دخول در مسجد حاضر نیست و جب چنین وضو صحیح میباشد یا باطل جواب کسیکه نماز قضا
در ذمه او هست و ایشان بوضو بگیرد میباید قبل از دخول وقت حاضر نیست و جب چنین وضو صحیح میشود اول اینست که در حین فصل
وضو نماز این هست که ایشان بنماز قضا نماید شکی نیست که در این صورت وضو نیست چون صحیح در حین و جب و
بالان وضو میدارد قول وقت ایشان بنیت حاضره بنیاند دوم اینست که نماز عدم ایشان بنماز قضا است در این صورت
اگر موجب دیگر بجهت وضو متحقق نموده باشد مثل اینکه بدن بول و جب شده که در آن وقت با وضو نموده باشد یا نموده باشد و فراغ
با وضو نموده باشد لیکن باز بقصد نیت و جب در حین وضو نمیباشد و اما ملاک سوم دیگر غیر از نماز قضا چنین وضو نموده
باشد ایا قصد و جب میتواند نمود یا نه هذا اشکال است و جه اینکه نیت و جب نماز است و اینست که نماز
فاشر و قضا ای آن بر آن شخص واجب است و قطعا طریق دیگر نیاز قول بعضی با طریق فرض نیاز قول عدم و نیز متحقق
فساد عدم ایشان بقضا موجب خروج از وجوب نمیشود پس نماز قضا با قصد عدم ایشان تا وقت معین مشغول
بوده و جب در آن وقت خواهد بود متحقق است و جب قضایی در آن وقت مسلم و جب و وضوی است که قصد
جب در وضو باینست عدم ایشان بقضا بین جب خواهد بود و جه نیست و جب در وضو در این صورت لکن اینست و شبهه نیست
که و جب وضو و بعد و نیت موقوف بر فرض تسلیم و جب نمیزی خواهد بود و مراد از وجوب نمیزی آنست که مطلوبیت آن بجهت
نمیزی بوده باشد و مراد از غیر در این مقام همان نماز قضا است که متحقق است مکلف بواجب نمیزی همان نماز
قضا و در ذمه او سنوات متطلب بجهت نمیزی است که این چنین وضو در این مقام مطلوبیه ذاتی بجهت یکه مکلف متوجه ایشان
ان بوده باشد بلکه مطلوبیت که مکلف متوجه ایشان بوده باشد بعض جهت غیر است یعنی غیر که در این مقام عبارت از نماز
قضا است چنانکه متعلق طلب محض امر بسا باشد و محض ان معروف است بر این چنین که و مراد این مقام پس بر چنین
این جهت مطلوب امر شده لهذا بر این شخص لازم است ایشان نماز چنین نموده باشد متحقق است این معنی با قصد عدم ایشان
بنماز قضا متحقق نیست مجاد وضو و جب در وضو در صورت مفروضه مسلم اراده ایشان بنماز قضا است و انتفای
لازم مسلم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد عدم ایشان بنماز قضا صحت این وجوب در وضو ممکن نیست و
موقوف اینست وجوب دیگر بجهت وضو در این مقام ثابت بلکه این ثابت چنین صورت وضو غیر ثابت پس قصد و جوب

کراهیت وضو بنماز قضا

در عمل شده که اخلال منصف بان وجوب نبوده باشد بر این باطل خواهد بود هرگاه قصد وجوب را در چنین واجب موجب بطلان عمل
و اینچه ظاهر اینست قال القول فی الذکر الوضوء الواجب مع عدم الطهارة او بالعکس یبطل کلا بیکه در انجام مبتلی کند
اینست که این وضو در واجب باطل است بر مکلف با واجب است اعمال عدم وجوب یا طهارت نظر بقطع وجوب مشروط پس شخص
شده که در واجب واجب بوده است پس ایشان بان بقصد وجوب جدید بجا خواهد بود جواب اینست که بطلان وضو واجب نیست بلکه واجب
از وضو بجهت ایشان بنماز قضا است و چون این است که مکلف نادی و عدم ایشان بقضای است پس ایشان بوضو واجب نمیشود و اینست
پس واجب غیر نمازی نیست و ملی غیر مفروض واجب پس قصد وجوب در چنین واجب نموده خواهد بود اگر کسی گوید پس نماز واجب چرا قصد
بود میگوییم بنا بر قول بعض بعد قضا الثبات نماز واجب و همانست و اما بنا بر قول بعض بعد چنین نیست بلکه مثل ناجز صلوة حاضره است
از اما تحاویات اما بنا بر این اسلم در چنین صورت است که در بعد چنین وضو افساد شود چون بر مطلقه ظاهر اینست که کیف
استحباب چنین نمازی بعد تطهیر بدانی نماز باطل بدانی با بقضا ادا نماز با بقضا با ثبات سنجی مگر بنا بر قول بعض بقضا عدان کسانیکه منع موجب
از اشتغال بواجبات صرف نمیدند و بنا حد در این محاله رضی بقصد استحباب جایز نیست پس واطل خواهد بود و این قول با
مرحوم صاحب در کتاب مختلف مقابل نوع است ایشان در مرتضی و این اولی پس جنت قال اسباب اعاده متحقق و این اولی منع للمکلف
من الاشتغال بغیر القضاء فانی المنع وسعاد الکتب بالمباح فاکل لا یبعد علی ایشان در الرمل در اینکه مسافر کل ضد
سایح او مندوب او واجب موسع دین الفوم الاعمال الضروریة للمکلف لا یکن الصبی نهاه و بعد و تعلق و بعد که نابل بعد بقضا
شاه کلام ایشان در آن کتاب خالی از این تفصیل است و هم چنین کلام ایشان خالی این اولی پس در سرای این ظاهر اینست که این
تفصیل ماخوذ انجا بی بر بوده باشد مجاد ابن قول با مفاد حضرت منحصر است پس در صورت موضوع وضو بقصد عدم جمع نموده
بود متحقق نماند از اینجا مذکور شد ظاهر میشود حکم وضو در این صورت فرض قبل از اینان بنیت فرض مثل اینکه عبادت نمیشود زوال هرگاه
مقصود مکلف این بوده که در چنین اراده وضو که این وضو با عبادت نمیشود ظاهر این شاید شکی در صحت نیست و جوب
نیست اگر چه مقصود او این بوده باشد که عبادت فراغ از وضو او اینان بنماز قضا ظاهر خواهد بود و اما هرگاه مقصود مکلف این بوده
باشد که با این وضو ایشان بنماز قضا نیز خواهد بود مثل اینکه زوال است بعضی از مدت ناظر زوال را مزه باشد عبادت از آن
بعضی از عبادت ایشان بنیت قضا نموده باشد در این صورت بنیت ظاهر اینست که در وضو نیت وجوب خواهد نمود مثل اینکه در
اگر چه عبادت از خود وقت بوده باشد و جوب ذاتی و وجوب فعلی نماند بلکه وجوب ایشان وجوب غیری است موجب است که
مقصود مکلف اینست که این وضو ایشان بنیت غیر که در غیر است ایشان نمیباید بلکه مقصود او اینست که ایشان بنیت با این وضو
نموده باشد در این صورت این وضو واجب خواهد بود یا بر این نیت وجوب در این نمیتواند نمود اگر کسی گوید کجا باید بکند
در اضاف و تا بعضی وجوب واجب بودن غیر که نماز بوده باشد خواهد مقصود او این بوده باشد که صلوة واجب را با این وضو ایشان
او رد باز جواب این است که بعضی قول اصحاب که صوم واجب غیر است که مکلف بواجب غیری و همان صوم است که نماز
واجب شده و صوم ایشان بنیت است نه اینکه وقت وجوب وضو وقت غیری بوده باشد چه اگر این معنی مراد و مقصود
ان وجوب نفسی بود نه وجوب غیری بلی احتمالی که در این مقام است این است که کسی گوید وجوب وضو بجهت واجب بودن نیت
بوده باشد بجهت ایشان غیر با این بیکونیم شبهه در وجوب غیری نماز قضا بوده باشد در محل کلام نیست اگر چه عدم
ایشان بان بوده باشد پس وضو در این صورت واجب خواهد بود بنا بر این ایشان بان بقصد و جوب نفسی نماز عدم داشت علاوه
الرجوع الحالات الاصحاب و مستند الحکم فی ایشان الفاسد الصیام مختلفة قال فالمبسوط الوضوء علی وجهین واجب و ندب فالواجب
ما الذی یجب لاستباحة الصلوة او الطواف لا یجوز بهما الاحدثین وفی الوسیلة عبد تنجیم الطهارة الی الوضوء

والفرق ما هذا لفظه وكلاهما مفروض وسنون فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة قرنا او ثانيها حالة الوضوء وان اردت الطواف
المفروض وفي المرام الطهارة على ضربين مندوبة وكبرى فالصغرى على ضربين واجب وندب فالواجب هو الذي يعاقب تاركه والمندوب هو الذي
يعاقب تاركه وفي الشرائع والوضوء على ضربين واجب وندب فالواجب هو الذي يجب لاستباحة الصلوة الواجبة او الطواف الواجب
لا يجوز بغيره الا بهما وفي مجامع الطهارة ضربان وضوء وغسل وما عداهما ضربان واجب وندب فالواجب
الوضوء للصلوة والطواف المفروضين وفي الشرايع الواجب من الوضوء ما كان لصلوة واجبة او طواف واجب وشرحه بانه الطواف يجب وفي
نهاية الاحكام وكله منهما ينقسم الى واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة بالنص والاجماع وللطواف ح الاشارة وكل منهما
واجب وندب والوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين ويستحب لغيرهما وفي الفقه الرضوي ان الوضوء على ضربين واجب وندب
فالوضوء يجب للواجبين الصلوة والطواف وسنن كما في الطواف وفي الفقه الرضوي كل واحد من الثلثة واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة و
الطواف اما يجبين بالنص كما في الطواف ان وجب في الذكرى الطهارة وفي لمعة القراء هذين الامرين شرطا استحبابا لتلاوة واصحب بالاجماع
لا بمجرد القراءة في الدروس وكل منها واجب وندب فالواجب منهما ما يجب بوجوب غايته اي الصلوة والطواف ومن حيث للمحدث
والظاهر من هذه العبارة الجواز في الوضوء مثلا لاجل اتيان الصلوة اما عبارة المدروس عند شرحها لما اذا كان فرض عدم
الاتيان بالغسل بما يظهر للناظر الوضوء ان المراد من الصلوة والطواف هنا واجب منهما يكون معنى العبارة ان الوضوء الواجب هو الذي
يتوضأ به المكلف لاستباحة الدخول في الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فالمراد من اشتراط محض استباحة الفرض بالصلوة الواجبة لا يكون كاتبا
لا بطلان الوضوء بالوجوب لا بعد فساده من ان يتوضأ بالوضوء لاجل استباحة الدخول في الصلوة الواجبة مثلا ومثله اشتراط مع العزم
على عدم الاتيان بالصلوة غير صحيح فتاه يكون الوضوء هنالك صحيحا بالوجوب وذا لم يتوضأ لغير ح مفروض خلاف الصحة الثانية
فيه انه يحتمل ايضا عبارة المبسوط بنوى به استباحة الدخول في الصلوة الواجبة والوجوب فيه يجب لاستباحة الصلوة فلنا
ان الامر وان كان لكن لا بد ان يكون مراده ما ذكرناه والا لزم خروج المفروض فكون ذلك من باب الاحتمال الجهلي توضيح
الحالة ثبت في ان بطلان كان المراد من العبارة المذكورة ما يتناوله فلا نزاع هو ان لم يكن المراد منها ذلك وكان المراد
ان الوضوء الواجب هو الذي يكون وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة الى الذي اوجبه الشارع لذلك فحينئذ لم يكن المراد من
ما ذكر ناه لو يكن ذلك معلوما فيتعرف منه المعرف المجهول كالاخفى على المتامل ان ذلك هو الوضوء الذي يجدد من
اشتغل ذمته بالصلوة مفروضة او طواف مفروض وان كان وضوء يجوز الاكتفاء به عند الاتيان بها الصلوة فلنا وكان المراد ذلك
يتجلى في ان الوضوء الواجب هو الذي يجدد من اشتغل ذمته بالصلوة مفروضة او طواف مفروض مضافا الى انا نقطع بالمسئلة
فان الحكم المسئلة الذي مشتغل عليه هو الحق الذي ذكرناه لا الحق المنكر والثالث ان حمل العبارة المذكورة على المعنى المذكور ليس
صحيح لامرد اخل معناها حاصلا الاول فلما ورد من ان التعريف انما هو لمعرف الذي وهو له فيحصل بما ذكرنا تعريف قوله ان في اي الوضوء
الواجب هو الذي الوضوء يجب لاستباحة الصلوة او الطواف والمفروض اذ يصير معلوم ثم تعاد ما الى التعريف يكون لا حاصل الى المجهول
واما الثاني فظاهر وفساده المطالبة بالمستند فلا بد ان يكون المراد منها ثانيا ما يصلح ان الوضوء الواجب هو الذي يجب في به الاتيان
بصلوة مفروضة او طواف مفروض شملت الى الحق المذكور لسان الى المذكور ناه فلو كان وجوبه الا هكذا يكون الوضوء اذا كان
الا لاجل الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض ان قيل على هذا يلزم ان من نوى ما يدخل الى استباحة الدخول في الصلوة
بعده يكون صنوع واجبا الصنف التعريف المذكور عليه فلنا ان الكلام يجري بعد اشتغال الذمة بالواجب من احد الامرين كما
نهنا ان لو ذكر الواجب فحينئذ هو الذي يجب للاستباحة عنه والتهيد على ما ذكرناه مضافا الى انه يجوز بعض فيما نحن بصدده
كما لا يخفى على المتامل فكر ما ينبغي فالمقام يصلح في ان حاصل العبارة المذكورة ان الفعل الصادر من الفاعل المختار لا بد ان
يكون له غاية وطلب الغاية اما شرعية او غير شرعية فالوضوء الصادر من المكلف ان كان الغاية الشرعي نظره جزء الاحتمال الاتيان

ان يكون

بصلوة مفروضة او طواف مفروض ان كليهما يكون ذلك الوضوء واجبا والا فلا وعلى هذا يكون معنى العبارة المذكورة حصل الوضوء الواجب
فيما يتوضأ به هذا الصلوة او الواجبة او الطواف الواجب فلا يكون الوضوء مثلا لاشتغال الذمة بالصلوة المفروضة واجبا فيما ان كان المكلف
حين الاخذ بالوضوء عازما لعدم الاتيان بتلك الصلوة وغيرها من الاتيان بها وهذا ذكر في بيان كلام المبسوط بكشف
الحال في عبارة الدروس فانها شاملها واما سائر العبارات فتقول اما عبارة الوسيلة فظهور الحالة فيها يقتضي من الظاهر به
الوضوء ان المدلول عليه بقرينة المفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة قرنا او ثانيها حالة الوضوء هو ان الوضوء الواجب
هو الذي يكون غايته الاتيان بالصلوة المفروضة المقارنة حين الاخذ بالوضوء وما كان مفروضا للصلوة فلا يكون مندوبا واجبا ومنه
الوضوء حال العزم بالاتيان بعدم الاتيان بالصلوة المفروضة فانه يكون واجبا فلنا عبارة الدروس فالظاهر ان المراد من قوله ما يتوضأ
به الواجب يكون واجبا ان ما يتوضأ به الواجب فهو واجب فيما كان فرض المفروض والحصر يكون اللازم ان الوضوء الواجب
هو الذي يتوضأ به اداء الواجب فما لم يتوضأ اداء الواجب لم يكن واجبا ومعلوم ان الوضوء مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء
من ذلك فلا يكون واجبا فتبين الوجوب منه ح يكون بنذر الوجوب فغيره الواجب واما حاصل ان المستفاد من كلام بعضهما ان
موجبان كلتا احدهما كما يتوضأ به الواجب فهو واجب والاخرى كما يتوضأ به المندوب فهو مندوب والتفريق فيما لا حاجة
منهما بعد في الفقه بان بعض الوضوءات المندوبة ما يتوضأ به الصلوات المفروضة كالقطع بان الوضوء الواجب يتوضأ اداء
المندوب به فلا بد ان يكون المراد ان الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب او الوضوء المندوب هو الذي يكون
لاجل اداء المندوب فلا اشكال ان الوضوء فيما اذا لم يكن لاجل اداء الواجب لم يكن واجبا ضائعا ان كان مع العزم عدم اداء الواجب
فلا يكون واجبا فلنا عبارة الجامع فان الامر فيها يظهر مما ذكرناه في عبارة الوسيلة فلا لا حظ وهكذا الحال في عبارة الشرائع
فيها بنا الاشكال والفرق بعد الفحص فلنا عبارة الذكرى فان الامر فيها اظهر من الجميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة
ان الوضوء الواجب هو الذي يتوضأ به لاجل صلوة مفروضة او طواف مفروض اما كما جاء من كما يتوضأ الوجوب من هذا لم يكن
كما لم يكن واجبا فلنا في الذكرى وكل منهما واجب ندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة او الطواف الواجب او الغير الواجب او من كما يتوضأ
الغير الواجب ان يجب ويستحب تمامها والامر فيه كما في غيره مما ذكر وما ما ذكرناه مضافا بعد ذلك حيث لا ما لا يخفى من الظهارات
الثلث يوجب في تفسير ما اغسل الجنابة على الخلاف وانما يجب بسبب اما النذر او يوجب الوضوء اتيانا لا يجيله لو يوفي عدم اتيانه فالظاهر ان المراد
بالمراد هو المتبعد على عدم ثبوت الوجوب للوضوء شاهد حال علم وجوبا المشروط به لا ان المراد هو الحكم بوجوبه حال
وجوب المشروط مطلقا ولو لم يتحقق الاتيان به وهو ظاهر فاذا يكون مضافا بما ذكر في غيره كما لا يخفى لان المراد وجوب الوضوء
حال وجوب المشروط به مطلقا ولا يعني حين عدم الاتيان به كما هو الحق واما المستند فقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا
وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله تعالى او لامستم
الغائط وارد ناء اهلكها والتقدير فيما اذا قمتم فاغسلوا وجوهكم والمتبادر منه من اشاء الصلوة
وجوهكم لها اي للصلوة وهذه الاية الشريفة تدل بها العلماء في اثبات وجوب الوضوء ومقتضاها كون الوضوء
للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا فلنا لعلها ذلك فقول ان من اشتغل ذمته بالصلوة
الفائتة وفي حنا لاجل الفائتة يكون وقت الوضوء واجبا لان غاية الوضوء واجبا لان الوضوء لاجل مع العزم على عدم
الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا وهو المطلوب قال المحقق في الله مثلا مرتبة في المعتبر لانه شرط في الطهارة
وهو الاثاث لو فساد او بهما وهو تعبد الثلثة واشاعهم وان الجنب والمحدث اذا شاء ما اضافا بين على الجميع وانكر
ابو حنيفة في الطهارة الثلثة محلها بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وله يذكر النية الى ان قال لا جهة لان الامر

فالآية لا تقتضي الفعل الى الصلوة ارتدا هو المفهوم من قولك اذا قمت الى الامير لاكرمك معناه اذا اردت الى
الصلوة فاغسلوا في الصلوة ثم قال وقيل شرط استصحاب نية القرب ونية استباحة الصلوة او رفع الحدث ومعناها واحد وهو
ازالة المانع او استباحة صلاة لا يصح الا بالطهارة كالقراءة قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي اغسلوا للصلوة والاولى بين
ان ينوي استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا قال العلامة في المنتهى تضمنت الاستدلال على وجوب النية في الوضوء بما هذا
لفظه لنا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا والمفهوم منه في العرف اغسلوا للصلوة كما ان القمت الامير فالبس جبتك
اي للقائه واذا لبسنا احدهما فقد لبسنا احدهما الاخر كما قاله الشافعي في الخلاف عندنا ان كل طهارة عن حدث
سواء لانه تصح منها بكبرى بما كانت او بالتراب فان النية واجبة فيها وبه قال الشافعي ومالك وقيل بن سعد وابن حنبل و
قال الاوزاعي الطهارة لا تحتاج الى نية وقال ابو حنيفة الطهارة بالماء لا تحتاج الى نية والجسم يطهر الماء النية وبالماء الفرقة
وانه قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية فكان تقديره اذا اردتم الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة ولا يكون الاتيان
بما سلف له الا بعد الصلوة الا بالنية وقال السيد من زهرة في الغنية اما الوضوء فيفتقر محصله على فرض عشرة اولها
النية بالاجماع وقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق والتقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة
وانما حذف ذكر الصلوة اختصارا لكونه اذا قمتم للاغسال لا يليق بذلك اذا قمتم من النوم وقال السيد الاجل المرتضى قدس الله
تعالى روحه في الانتصار وقيام الاستدلال في اثبات ما قضينا الغسل للجنب والوضوء ما هذا لفظه وكذلك مما يعضد ما يقوله
تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وايديكم الى المرافق من النوم وقال السيد الاجل المرتضى قدس الله روحه في
الانتصار فيما قام الاستدلال في اثبات ما قضينا الغسل للجنب والوضوء ما هذا لفظه الاية ومذهب اهل الظاهر وجماعة من الزهاد
قوله اذا قمتم من النوم لان قائلا كان قال رجل شاك في ان قمتم الى الصلوة من النوم فلما كان ذلك غير ممكن صار بيانا
لا يخفى وانما الاختلاف في الاطلاق والتقييد وذلك مقام اخر فالكامل ان الوضوء الواجب هو ما تعلق دليل الشرع على وجوبه
وجعله الكتاب او السنة او الاجماع فقد ثبت ان مكلفا لو قدم الاتيان بالوضوء عند ارادة الصلوة فيكون الوضوء الواجب الذي
علم وجوبه من الكتاب ذلك واما غيره فلم يظهر منه وجوبه ولما السنة فوجدنا بما سبق في الخلاف حديثان احدهما
الصحيح الرويه في المذهب عن زرارة عن ابي جعفر ع اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة وفي الصحيح الرويه في الفقيه عن
زرارة عن ابي جعفر ع قال باب زرارة والوضوء وجبت والجواب عن الاول ظاهر لان ظاهره يدل على ان المراد من الوجوب
تمهد فيعنا بالسنة والحديث هكذا سالت زرارة ابا جعفر ع عن الرجل يعلم انه اجنب ويدخل عليه وقت صلوته
فيقول قد كان الوضوء فقال يا زرارة كل هذا سنة والوضوء فريضة وليس شيء من السنة يقبل الفريضة والمراد من الفريضة
في المقام ونحوه وهو ما تعلق الامر به في الكتاب حفظا من الجلد الرابع من مطالع الانوار على هذا يكون المراد من الصحيح
ان الوضوء من الفرق تعلق به الامر في الكتاب وعن مسلم وفقه ان الوضوء الذي تعلق به الامر في الكتاب هو الذي يكون
عند ارادة الصلوة لا يحتمل ما يوجب دخل هذا الوضوء مسلم فيما اذا اثبات الصلوة المراد واجبة فلا يمكن التمسك به
في اثبات الوجوب لمطلق الوضوء لا يخفى واما الجواب عن الاول فبان ما نبه استفاد منه وجوب الوضوء عند دخول
الوقت ونحن نقول هذا ذلك لكن نقول اشتمال الصلوة على الوضوء الواجب لها هو كاشتمال الصلوة المفروضة على الوضوء ذلك
يصح منه نية الوجوب فيكون البيان بالمامور به مصداقا للامتثال فالكامل هو انا نقول الظاهر ان مراده من ذلك عند دخول الوقت

الوقت يكي

الوقت يكون اثبات الطهور بنية الوجوب وبين ع احمد الاوقات دخل وقت الصلوة اذ يجب الصلوة بمجيء ما تتوقف الصلوة عليه فيكون
الطهور واجبا لكونه من ذلك ولا يمنع الحديث من الحديث انه عند دخول الوقت يكون الطهور واجبا مطلقا ولكن مع عدم ارادة الصلوة
وارادة عدمها والمراد بجعل احد وجوب الطهور بعد ان المكلف بالصلوة لا يخفى في تحصيل ما ذكر ان المراد من الصحيح المذكور
وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون ما نبا الماتن عنه وعلى تقدير الاعراض عن دعوى الظهور نقول فانه ربما
يكون الوضوء مطلق بشمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لا بدمن تقييده بالاول لعموم الشرط في الاية الشريفة كما انه
قيد الصلوة في الاية الشاملة لما قبل الوقت وبعده بما يفيده للصحيح المذكور فيحصل مما ذكر وجوب الوضوء عند دخول الوقت
لاجل الاتيان بالصلوة والمراد بالجنب الاستحباب على ان وجوب الوضوء انما هو الغير فعلى هذا نقول اذا ازالت الشمس واراد
الموضوع ولم يكن من نية الاتيان بالظهر كالزوال لا ينبغي بل الاتيان بالفعل الزوال فيما ثم الوضوء قبل الاتيان بالفريضة
لا يبين نية الوجوب في الوضوء وكذا الحال فيما اذا اراد لعدوى فانه يتقدم الندب لكون الفعل الوضوء ثم تحدث ثم الوضوء
الفريضة فلا يخفى بما نقول بامكان نية الندب في الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصود من الوضوء ما
فضل الله وجب بل عدم جواز نية الوجوب صح فلو صح هذا اما من نية الندب او اطرح المطلقة بما ذكرناه يتبين لك عدم استقامة
ما ذكره صاحب المدارك حيث قال واعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال الذمة بمشروط
به فيصلة لا يكون الامر بها وامسكا بعموم قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا فيجب الوضوء لنفس الصيام والا لزم تاخير الوضوء
عن الصلوة وهو باطل بالاجماع بل الاجماع على الدراية واعلم ان اذا اردتم الصيام لما الصلوة اطلاقه لا يلزم المسبب على السبب فانه يجاز
منفصل وقال ابي جعفر في الصحيح اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والمشروط بعدم عند عدم الشرط وبوجوده
على الاول ان اتى بالبدل عليه الاية الشريفة ترتب الامر بالغسل والمسح على ارادة الصيام لما الصلوة والارادة تتحقق بدخول الوقت
وبعد الاتيان فيتم الطهارة للصلوة والا لما كان للوضوء فائدة اول الوقت واجبا فالنية لا يمكن ارادة الصلوة في اخره انتهى كلامه رفع
مقامه وجه عدم الاستقامة من وجوه منها ان ما هو اراد الاصحاب من وجوب الوضوء مقدمة اشتغال الذمة بمشروط به لا يخفى
ما فيه من المناقشة الوضوح ان مقتضى كلامهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط بالوضوء في الاتصاف بوجوبه
بل لا بد من كونه لاجل اتيان ذلك الواجب ومقتضى ما عرفت اليه من كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط به في اتصافه بالوجوب
لا يخفى ومنها ان ما ذكره من الاستدلال بالاية الشريفة على وجوب الوضوء لنفس الصيام ومنها ان ما ذكره من قوله ولا يلزم تاخير الوضوء
عن الصلوة لان وجوب الوضوء عند ارادة الطهور لذات غاية ما يظهر من ان الصلوة لنوع غاية غير مجهول الشرط كون عمل الوجوب والبدون مثلا بعد
الصيام الى الصلوة وظاهر الوضوء على حذف المضاف مثلا اي عند الصيام للاتيان الصلوة ولمن ذلك من الملازمة على قوله تعالى لنفس الوضوء
من الصلوة وتحقق ذات ثلثا بجعل الصيام على الارادة فكذا يجعل ما ذكره بلا اجل عدم حذف الفعل فان تحقق فعلي الاخر ضمن
الوجوب والبدون على الصيام انفاق عند الفقهاء وعند جمهور المفسرين الوجوب الوضوء ولم يجمع عدم تحقق الصيام مع الكلف
كما في حال الجلوس وغيره والقدر يلزم جعل معلقا عليه الوجوب لما هو الارادة قوله تحقق عند تحقق الصيام او في تحقق الجلوس او
غيرها كما لا يخفى وقد ظهر ان المراد اذا اردتم وقوعهم الى الاتيان بالصلوة فاغسلوا وجوهكم اذ كان الظاهر صحيح كما هنا
عليه ومنها قوله تعالى الارادة تحقق له قوله من ان الصلوة لنوع غاية غير مجهول الشرط كون عمل الوجوب والبدون مثلا بعد
الصيام الصلوة على وجهه ما ذكر بل الاية اذا اردتم الى الصلوة فاغسلوا عند حال الشغل عن دعاء جميع ما في الاية والذي قلنا في الفقيه
اذا اردتم ووقعتم الى اتيان الصلوة والعزم باتيان الصلوة لما يكون عند دخول الوقت او نقول ان الظاهر منه خلاف فلا
يشمل قبل الوقت فلا يصح التمسك به في مقام اثبات الوجوب بما قلنا وعلى تقدير الاغماض عنه نقول ان غاية ما نبه انه
جواز الاطلاق ومعلوم ان مجيء المطلق انما يكون مثالا لمقيد هي مجيء في محل الكلام وهو الصحيح المذكور لو صح

ان مقتضى قبل الوجوب الطهور على دخول الوقت انتفاء فائدته اجله فاذا اراد به الشرط بالامر الشرعي لاثبات الوجوب ولو قبل
دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاتفاق عنه انه على ان عاينا بانه منه لزوم وجوبا لوجوه بما اطلقت الارادة والصلوة
ولو قبل دخول الوقت ومعلوم ان مقتضى الفعل انتفاء الوجوب عند انتفاء الارادة فيكون وجوبا لوضوء بنية الغير فلا يصح
الفعل بالامر في اثبات الوجوب الفعلي لا يخفى بعد المتامل لو كان عاينا في الباب انه يجب الاجماع في الحصل لسنفا ومن كلامهم
من عدم وجوبا الوضوء بالاصالة الاجمال اشتغال الذمة بالواجب المشروط به لكنك عرفت ان عند الجمهور الى الحلو في الامر
الشرعية ملتفتا من الحديث المذكور والاقلاء ابراء ما سلف عن الاجماع اسقاط عن درجة الاجماع ان ما ذكره من جواز ما لا
تمام الوضوء قبل الوقت واجبا في الشرع الى من ارادة الصلوة في الوقت شيء الرابعة فان الفقهاء في ذلك عاينا عليه فتنبيه الحال
في ذلك بسندي فهو بر وامر ثم الاشارة الى ما نحن فيه فنقول له وله ان نوى اجتمعت المقارنة بين الارادة للصلوة وعنها في انتفاء
الوجوب للوضوء في اول الوقت بها انكار الدال الاتيان بالصلوة وجزء والاقرار بالاتيان بالصلوة فلم يحل وجوبا الوضوء عند دخول
الوقت وفي كان عزمه الاتيان بالصلوة في الوقت المذكور مثله ونحن نقول لعدم دخل احدهما المقارنة بين الوضوء والصلوة في
اشتراط الوضوء بالوجوب بل المطلوب في ذلك كونه لاجل الصلوة الواجبة سواء كان في عزمه اتيان الصلوة متصلا بالوضوء
او منفصلا عنه اذ الوضوء الذي يمكننا الحكم بوجوبه من الكتاب والسنة والاجماع انما هو ذلك لا ارتبط بنية هذا اصل
من ارادة الوضوء فلم يكن في عزمه الاتيان بالصلوة المفروضة ذلك الوضوء سواء نوى به الاتيان بالنافلة كالصلوة او لا
مثلا او اراد من ما السجدة الوضوء بالجملة لا يمكن في حقه قصد الوجوب ولو كان مريد دخول الوقت لانتفاء القابل عليه ان يقال
بكونه ذلك الملك في جزئه في صحيح الفقهاء ان دخول الوقت وجوب الطهور ولما قلنا هنا الحال في ذلك فيما ابو رتاه بنسبة
قلنا ان بطلان اللازم فيما ذكره صاحب المدارك مسلم على فرض انه لا يخفى على المتامل فتنبيه المقام بسندي ان يقال ان
من نوى الوضوء بدون دخول الوقت الصلوة المفروضة فالاقرب عن اقسام الاول انه نوى به الاتيان بالنافلة كالصلوة او نوى
به الاتيان بها مع من غير فصل او مع والثاني ان ينوي به الاتيان بالصلوة المفروضة والثالث ونوى بها
من الغايات التي لم يجعلها الطهارة والثالث ان ينوي به الاتيان بالصلوة المفروضة والنافلة وغيرها الرابع
نوى به الاتيان بالفريضة بذلك الوضوء بل كان في عزمه عدم الاتيان بها معه والاقرب ان في نية الوجوب فيه و
الثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوي فيه الاستحباب وان جاز الاجتزاء بالغاية المطلقة في الحين واما الثاني يمكن ايضا
فيه لكونه جامعا بين الغاية الواجبة والمستحبة كما يتوهم الداخل بان ينوي فيه الوجوب بالاضافة الى الغاية الواجبة لا يمكن
بالاضافة الى الغايات المستحبة فلا يمكن ان يكون شيئا واحدا متصفا بالوجوب والمستحب معا شاذ وينوي فيه الوجوب
الاحتياط او الاستحباب لا هذا كذا السابع ينوي فيه الغاية المطلقة والاقرب عدم الحال فيه ذلك الثاني في اللازم فيه قصد
الوجوب بالاضافة الى الغاية المستحبة فيه يكون تاما والوجوب فيما لم يجب لاجتماع مع الواجب كما ان في الثالث مكروه لذلك فالاقرب فيه قصد
الاستحباب حتى بالاضافة الى الغاية الواجبة لاجتماعه مع المستحبة فالاقرب في الثاني فيجب الواجب على المستحب كما ان اللازم في الثالث فيجب
المستحب على الواجب فيحمل بالثاني الوضوء فيما من راس سبعا في الثالث والرابع فالاقرب فيه فالوجه فيكون حينئذ
تجوزا فتنبيه الحال في ذلك بسندي فيه كما ان الوضوء المستحب اما الذي ينوي به غاية المستحبة ينوي الاتيان بالواجب يكون
الارتد الواجب اما كلا فاذا الى الغايات المستحبة الوضوء مع الوضوء الواجب كما ينوي بها مع الوضوء المستحب وذلك فالاقرب فيه
والسنة ذهب الفقهاء بين جواز الحدث مانع عن الاشتغال بالصلوة كما انه مانع عن تزيد الكمال في الغايات المستحبة فاذا توضأ
المكلف لاجل غاية من الغايات المستحبة يكون ذلك موجبا لرفع الحدث المانع فلا يبقى مانع عن الاشتغال بالفريضة فلو نوى الاتيان
بها فالدليل الوجوب الوضوء من الصلوة من الكتاب والسنة والاجماع انما هو في حق الحدث اما الكتاب فبصحيح الحلبي في ذيل الفقيه

ومنه يظهر

من ابن

عن ابن بكير او عن ابن ابي عمير عن ابن بكير في الملك الاول عبد الله عن زرارة قال اذا قمتم الى الصلوة ما يعني بذلك قال اذا قمتم من النوم
الحديث وقد صحت من كلام سيدنا المرتضى قدس سره وحكى الجمان المفسرين عليه وعلوم ان الذي من الاحداث الموجبة
الوضوء كما هو المولى لكنا لا نسلم الاشارة عموم ذلك ومنها فيكون الحدث عليه بالاية الشريفة وجوبا الوضوء بالاضافة الى
الحدث واما الثاني فلان المتبادر عليه من قوله ان ازاد دخل الوقت وجب الطهور او من رفع الحدث ومعلوم ان ذلك
انما هو عند تحقق الحدث وانما مع انتفائه وفقد فلا يحمل على ما كان كذلك عند وجوده فيجب وانما يجب عدم وجوده مخالف للظاهر لا صحة
البرا الاولى وهو منتفي فيما نحن فيه واما الاجماع غير مفتقر الى البيان لامكان دعوى الجماع لاصحاب على وجوب الوضوء انما هو في
هذا الحدث دون المتطهر من اذا تحقق ذلك فلعدم الى ما كان اصدره بانه فنقول ان اشتغال ذمته بالواجب المشروط بالطهارة
واراد الوضوء لاجل اتيانه وكان في عزمه الاتيان بالغايات المستحبة انه نوى بالغاية المطلقة وقد عرفت انه فما لا ينبغي الريب
فيه وان كان مقتضى كلام المفسرين للوجه فلذه وجعل كلامهم على هذا الصورة المزبورة اي اذا كان المنوي محض الفرض مثلا
ويتوقف الوجوب فقط وهو انما هو لا ريب فيه لكن بتوهم انما الغاية الصلوة المفروضة فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة
يوجب ذلك رفع حدثه بالمرة فلا ان يأتي بالغايات المستحبة بعد الواجب او يوجد منه لما بينا وهذا يوجب في حقه الاتيان
بالوضوء الوجه المستحب بدون فقط الى غايته المستحبة وفي بالوضوء المستحب عدم غاية المستحبة الفلا لانتفاء المقتضي وهو الحدث
ثم يوجب بعيد المجدد ولكن في حكم المجدد بوجه الاتيان الوضوء بعضا الاستحباب فقط في الصورة المفروضة اي بها الثاني
عزمه الاتيان بكل من الواجب والمستحب فيأتي بالوضوء المستحب ثم يأتي بالمشروط الواجب فانه لم يعد جوازه لما روينا عن مقتضى
الكتاب والسنة ان الوضوء مع نية اتيان الواجب به يكون واجبا فيه الاستحباب فيرجع يكون نية الاستحباب في الواجب وهو غير
صحيح ثم لا باس به بها الذي يمكن عزمه الاتيان بالمستحب لكنه خارج عن المفروض والسنة العطشى اما ابو رتاه في الجمان من
المسائل فيما نحن لا حيلة الحال في حكم موضع الدوال الكافية المقال حرفا عن نقل اهل السؤال وينبه الجليلي التنبيه
عليه لاهل العقل والكمال فنقول من اشتغلت ذمته بالصلوة المفروضة ذوي الاداء او قضاء فيها معا مان احدهما ان يكون
الذمة مشغولة بالصلوة الاولى في اولى فما لا يحل بها يكون ذلك الوضوء واجبا فلا يكون يجوز نية قصد الاستحباب لها في وضوئها
لا لاجلها بل لاجلها بدون غاية المستحبة فيكون الوضوء مستحبا فاذا يبقى نية الوجوب بل باقي به بعضا الاستحباب والثاني
جواز اتيان المفروضة به وعدم جواز اتيان نفس الفائتة المقضاة والثاني ان يكون الذمة مشغولة بالقضاء الفوائت
بالمعنى يكون الامر مثل الواجبة الاداء فانه في قضاء لا يحل الاتيان بالصلوة المقضية يكون الوضوء واجبا بنية حينئذ قصد الوجوب
واما اذا نوى الاتيان لا لاجل غاية المستحبة فلا يصح نية قصد الوجوب بل ينوي فيه اما الاستحباب او الوجوب وبالجملة ان
الاصح كما في اشتغال الذمة بالصلوة الى الاداء والقضاء المقتضا الحال في ذلك واما على القول بالمضايقة فبناء على ما كان
العلامة في المختلف من التبعيد المحقق والمحقق ولم يزاد ولم يرد المنع من الاشتغال بالاعمال الماضية والاعمال المندوبة بل الواجبات
الموسعة ومن الموسع الاتيان بعد الصورة الصورة لا يمكن في حقه الاتيان بالوضوء المستحب لكن لا باعتبار وجوب الوجه ينوي ولو
مع النزع بعدم الاتيان بالقضاء بل لاجل المنع والنهي عن الاعمال المندوبة فيرجع الى القول بامكان صدور المندوب بناء
على هذا القول من المضايقة والفور ويتبعه الوضوء فيها الذي به الاتيان بالفوائت بل يوجد في الغايات بل يوجد في احدى الغايات
المندوبة مثلا وبالجملة ان اشتغال الذمة بالمقتضية يوجب اتصاف الوضوء بالوجوب على تحقيق لانتفاء القابل
عليه بل يقول الى الوضوء الواجب بالاضافة اما يكون بها اذا نوى به الاتيان بالغاية المستحبة فلا يتعارض الحال من اشتغال
الذمة بالفائتة وجهة فيها ذكر يخرج الى نوى بها اي مع اشتغال الذمة بالفائتة يمكن قصد الوجوب في الوضوء فيجمع
الاصحاب بجلد ضرب اشتغال الذمة فانه انما يمكن عدم دخول الوقت وقبل الاتيان بالفريضة ولا يتعارض من هذه

بين الفقهاء بالمضايقة والمشاحة والتغليب كما هيئت تنبيه اعلم انه ربما يتوهم من العلامة في نهاية الاحكام حيث نسبه
الوجوب الى بعض علمائنا وقال لو نوى ان لا يصلي الا قضاء عليه بدل خوف الوقت الوجوب لكن الاقرب
تحريمها الكتب فان كان مع عذر العلم صح وشرعه والا فلا ولو نوى مع العلم بعدم دخول الوقت صح وشرع وبعد اتمامها
صحت بناء على ان الوجوب للظهارة هل الحدث وقد وجد الان ولو لم ينو عليه بدل خوف الوقت ولا نوى الكف بطل عند
ان المهيمن جواز الدخول وهو غير مراد فضلا الاول لو نوى الفرض به بطلت صلوة الفرض به وفان لم يعيد ونوى النوى وقل دخول وتهما
واجبا صح وشرع ان الصلاة بعد صلوة واجبة يجب فيها النية وقد نوى صلاة قبل دخول الوقت ندبا فدخل قبل الاذان الاقرب
الاستيناف بل يجب الوجوب لانه محدث وخلو عليه وقت الفريضة ويحل للامام بنية الوجوب فلا يبطل العدالة بخلاف من نوى نفلا
وفي صلاة منه نوى ذلك منها قولان لو نوى من الاضاء عليه بدل دخول الوقت الوجوب اذا ظن الفرض صحت ذلك بنى عليه
قضاء حتى يعلمها فوقات لم يعيد ونوى والنوى بدل دخول وتهما واجبا صح وشرع في القضاء عليه صلوة واجبة فيها
محدث وخلو عليه وقت الفريضة ويتضح ان الاقرب هذا الكلام هو ان محدث وخلو وقت الفريضة يكفي لنية الوجوب لا لانه
والجواب اما عن الاول فلان الفرض منه كان عدمي وهو عدم محدثية الوجوب بدل دخول الوقت فيجزئ الاضاء عليه وتحته
بعض عليه قضاء والمفهوم في الاول سلبا الكلي فالاعم وذلك الثاني هو الايجاب الجزئي لا الكلي وهو مسلم اي فيما ازالان الوضوء بالقضاء

سؤال بعض علماء ابن مطلب شيء الذكر وفي نافلة لا ورد انه انصار بصيغة السلام عليكم وعدد ولد ازان بصيغة دبكر بن
بنت وهم چنين جمع مابين السلام عليكم وما بين دو صيغة دبكر وفي نافلة جابر بنت عليكم ابن ارخاص فرا طرايت جواب
ابي سؤال شرعي وعلى بنا واقعه الصالحين جابر بنت دين صحيح بنت عليكم چايز در فرائض عدد ولد ازان السلام عليكم وانصار بصيغة السلام عليكم
جايز است وضاف در دين باب مابين فرائض ونوافل مطلب بنت ظاهر از شيخ طوسي ندس سره ايجاب شبهه است در دين
باب چنانچه مطلع خواهي شد ودليل مابين مطلب ملاحظات نصوص وارده در مسائل مثل حديث مستفيض منقول از طرق عامه
وخاصه بطرق مختلفه انجاب بحزن اسرار وباقي وسيع فيه مسائل بجاي جاب در سالزها صلى الله عليه وآله كرده عن النبي
الصلوة التكبير وتحليلها التسليم بنا بر انكه تسليم در اين حديث چنانچه شامل السلام عليكم هست شامل السلام عليكم بين هست چنانچه
شيخ صدوق قدس الله سره در عيون اخبار الرضا حديث حسن بن بصير صحيح خلد عنوه كرده در اين حديث صريح شده كه لفظ تحليلها
التسليم شامل السلام عليكم نيز مي باشد وهم چنين در كتاب خصال حديث ذكر كرده كه مرحوم ابن مطلب است چنانچه بعض ابن مطلب
با ايراد احاديث در كتاب مطالب الانوار ذكر كرده ايم بنا بر اين عليكم صلوة در حديث مذكور داخل است تو فيه وفاقه پس مقتضاي
حديث مذكور چنانچه جواز انصار است در وصيه بهر يك از صيغتين جواز انصار است بهر يك انها در نافله ولا نزم نيست
در نوافل انصار بصيغة السلام عليكم وعدد ولد ازان بصيغة السلام عليكم جابر خواهد بود وهم چنين دلالة ميكند بر اين مطلب حديث
كه ابن ادريس در سرائر از كتاب حريز نقل كرده از ابي بصير كه از ابي عبد الله عليه السلام روايت كرده كه حضرت فرمود كه بعد از ما
بين هر دو ركعت از نوافل خود را بتسليم قرار دهيم چنانكه واقعه شامل السلام عليكم نيز مي باشد وهم چنين دلالة ميكند بر اين
مطلب حديث صحيح كه شيخ الاسلام وشيخ الطائفه قدس سرهما در كتاب كافي وكتاب تهذيب روايت نموده اند كه حاصل مضمون
ان اينست كه از كيفيت در تشهد نماز السلام عليكم وعلى عباد الله الصالحين بين مصرف ومانع مشهور انكار دارين نيز هم است
اصلوة واجبه در منزل بين مضاي حديث مذكور جواز انصار است در هر دو از انها بصيغه مذكوره بعلاوه ان لدى از عطا
فاتحه مابين صلوة فريضه ونافله نشده وفهم ابن مطلب از كلام شيخ طوسي در مصباح كه بسيار دقيق است بعلاوه انكه
غالب اخبار از ايشان صادر شده در ان كتاب است كه انصار در صيغه اند در تشهد نافله در السلام عليكم وانه

كلام مبارك ايشان تجويز نكند عدول از ابن صيغه وانصار بصيغه السلام عليكم را الا بتقي بعد مع انكه ايشان در مرضي ان
تهذيب تصريح فرموده بجواز كفتن السلام عليكم را در نافله بلكه ظاهر ايشان دعوي اجماع شيعه است بر اين مطلب وطلب ثاني است
كه در فرائض جمع ما بين السلام عليكم ودو صيغه دبكر از سلام جايز نيست ودر نوافل ابن مطلب ثابت پس در حديث
بود جواب ابن مطلب نيز صحيح نيست وفي اخبار الصحيحة در اثبات استحباب صيغتين در نوافل صالح بن عقبه كه دال بر ابن مطلب باشد
بخصوصه بفهمد وما ابن مطلب را بنا بر كه مالك كه مطلب نهم صوام باشد بيان ميكنم پس ميكوئيم مثال ما عرض نمي است كه سلطان مجوسي
از عبد هندي كه از جزاي مفسده كه سفيان از اهل مفسده در تخلص عرض ان مجوس دارد كه انصار ان لو ترم معلوم ان مجوس
مطلق نميشود وبعضي ديگر از جنس است بلكه با انتفاي ان بعض ترم ان مجوس مطلق نميشود لكن در مرسوم كه السبيل بعض مفسده
در كما ان ترم دارد وبا عدم ان جنس ترم مطلقا ان مجوس مطلق نميشود لكن تخلص ان بس بعيد كه مالك عرض فرمود اين است جمع ابن است
بيان سلطان اسي بفهمين ميكند بجهة ان مجوس ودر ظاهر ميكند ان مجوس را از جهت خود در حين ان اسم كه از ابا واد فهمين
بوده عنوان خود از ام ودر ذكر فرمان مجوس را طلب بنا بر در حين همان اسم فكن نه عنوان خود از ام ملكه عنوان مذهب
رجوان نما و ابن فهميم ان مجوس در مرسوم كه مسفلي طلب خواست كذا ميكند در فهم ان در مرسوم كه مسفلي طلب جهالت است
در رسوخ ثابته محتاج بيان عدد دي نيست وهذا ما لا ريب فيه ولا شك بعين به هر اه ابن وليب را دانستي ميكنيم ما جهة
صلوة مثل ابن مجوس است اجزاي واجبه جهة ان هست واجزاء مندوبه اجزاء واجبه اجزائي است كه انتفاء انها باعث عدم حصول اسم
واجزاء مستحبه اجزائي است كه انتفاء انها موجب انتفاء كمال الاسم واجزاء مندوبه اجزائي است كه لفظ صلوة بها شد شايع بجهة ابن مثال
فهمين عنوه ودر فقه ابن ماجه از ابي اسماء اراده عنوه بطريق جمع ودر ذكر ديگر طريق اصحاب وعلى ابن ماجه ودر
ضمن كفتار ميكند وعلم بمثال بسوره نمو ديگر بس در صورة ثابته صالح بيان صالحين تقي اصدق ودر رضي است اجزاي واجبه
واجزاء مستحبه وبيان در مرسوم كه مسفلي طلب جمعي است معلوم شده وبهمين لفظ در وقت ميكند مسفلي طلب استحباب شده انجا
مشخص ميشود كه مراد در ان صورة بين همان ماهيه ماهيان نيز است بهمان عنوه كه در مرسوم كه دليل بعضوه ولا لاكن در قديم
اشياء اوي قول مصرح در اول با اشيار لوي ديگر ماه ابيكه دليل متقي است خلو ميشود در ان همان نخواهد است پس در صورت ثابته
كه صلوة مسفلي طلب مذهب ديگر بينا اجزاء ان صالح بالجملة عدي نخواهم بود پس جمع اجزاء مستحبه در صورت ثابته محكم
بطلان است تا خلاف ان مشخص شود بنا بر ابن ميكنيم در فرائض جمع ما بين صبح نيست در فرائض راجح است پس در فرائض راجح خواهد
بود نظر بانكه دليل بر عدم ان نداريم ودعوي الدعي بنا بر اثبات حكم ميكنيم در فرائض باصحاب امور بكه مستند انها ظاهر است در فرائض
مثل فاستيم الله وبالقاء ووقل وفضل شفاعة في امته در تشهد وقول جعلني الله وفي عنا الهام من الجود وقول سبح لله من
جاء عبدا ان اصحاب من الركوع وقول اسجد قلبي لك من رهم چنين است كه كفتار در هر باب از ركوع وسجود وامثال
انها تا اكر مستند دليلي ان امور مذكوره مثل ان الطلاق بوده باشد تي لعضمند باشان لزم صالح باعلاء او نخواهم بود اكر
كوئي ابن مسلم است لكن دليل بر عدم اعتبار جمع مع ثلث در نافله داريم ديگر جهالت كه شيخ طوسي در مصباح
در تشهد قائل روا الانصار بصيغة السلام عليكم نموده واكر جمع صحيح مع سبود انصار نميشود اصلا در هان تشهد
انصار بامور واجبه نموده ملكه بعضي ان امور مذكوره را بنيز ذكر فرموده لا بسما البكر در تشهد صلوة ظهر جمع ما بين مع ثلث فرموده
جواب ابن ان چند راه ميكوئيم اول انكه قول مفتي وليد دليل بر مطلب شرعي نميشود ثاني شد كه قول مفرج از مفتضاي حالة
مذكوره شود وثانيا انكه مرحوم شيخ طوسي در تهذيب تصريح فرموده بجواز جمع ما بين السلام عليكم السلام عليكم چنانچه
اخبار ابدا اخبار عليكم متضمن ان جمع السلام عليكم زيرا كه ترك ما كه شيعه ايم هكذا كه بكويد در تشهد السلام عليكم وعلى عباد الله الصالحين

از نماز فارغ نشود و بعد از سه مرتبه است ما بین گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و عدم آن و این چنین حکم نیز است
که علاوه در تشهد ان یکون السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج نشود و بعد مرتبه است ما بین گفتن السلام علیکم و
عدم آن و معلوم است مراد از باب مشاورة الظرفین نیست پس مقصود اصحاب و عدم اعتبار است **نجاة** این کلام از شیخ
طوسی است در رجوع جمع ما بین صیغتین در ناظمه پس نیاوردن اضافه کردن چنین که کلام اثبات در صحاح مرجع نیست
بعضی رشت این کلام در جمع ما بین السلام علینا و السلام علیکم و در ناظمه و اما السلام علینا ایها النبی و رحمة الله و
برکاته پس مکن است که کرده شود باب جلد و حدیثی که از زرارة و حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه و شیخ الطائفه در تهذیب
اقول اعتماد بهمان روایت عمرو اند از ابی الاشعری که سؤال نمود از جناب حضرت امام جعفر صادق و فرمود که رکعتان بعد از نماز
نشستم در ایها النبی و تشهد پس کفتم در حالة جلوس السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس این اضافه از نماز خارج شد
شاید اثر حضرت فرموده باشد پس صیغه فارغ از صلوة حاصل نمیشود و لکن و نیکه کفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس
باین اضافه از صلوة حاصل خواهد شد پس میکوئیم و در رکعتی که در آن اضافه از نماز نشود در فرائض و نوافل ظاهر است که مقصود
در ذکر و تعیین مناسبات نیست خیال اینکه هکذا مقصود ناظم باشد مثل رکعتین اولین از ناظم ظاهر است مقصود ناظم مقرر نیست
شب و نظایر آن سؤال رسائل اثبات که مقصود جواز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته هست لکن بعد از تذکر اضافه
از نماز بیان مضمون بشود باشد جناب معصوم او را منع الان اضافه نفرموده بلکه همان اضافه باقی گذارند و فرمودند
مانع از نماز بیان نیست بلکه صیغه دیگر است پس جمع ما بین دو صیغه در ناظمه مستفاد از کون حدیث شد بعلاوه اینکه
محتاج باو مانع نمیشود و مورد سؤال در ناظمه نیست بلکه همان اطلاق مورد سؤال کفایت میکند در اثبات مرام نظر باینکه
حکم نفرمود ما بین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم جواب مرسل اطلاق فرموده و حدیث ثالث حدیث صحیح است که قال
الامام و رجع الظاهر نفرمود کافی و تهذیب روایت فرموده اند بعینه کافی از حضرت صادق و روایت نموده که حضرت فرمود
هر چه ذکر کنی خدای عزوجل را ثانی و هم چنین ذکر کنی یاد جناب رسول خدا را در نماز پس این از جمله نماز است و معلوم است
السلام علیک ایها النبی در نماز ناظمه در مقام تشهد و کجا باب رسول خدا است پس بعضی ابن حدیث جمع از جمله ابو الحسن صلوة
عواهد بود و اجماع صفدا است بر اینکه از الزوائد واجبه نیست پس اخراج مستحبه از اهدی و هذا الظاهر بود حال مقصود تنبیه بر
نیست بود که مستفاد از احادیث چه چیز است و الاعتبار ناظمه و کلمات فقها در ساحت تشهد بضرورها ظاهر میشود که کلمه
از نظایر ناظمه نفرمود ما بین صلوة واجبه و مستحبه و در دین باب نشده و اگر جمع ما بین صیغ ثلث در ناظمه جایز بود البته صریح
بآن چنین نمیشد چنانچه میبینیم امور بکه در معرض ثابت است و در ناظمه ثابت نیست تنبیه بر آن فرموده اند مثل اینکه اثبات
بجا مرد و زیبنده از امور مستحبه است و در ناظمه ثابت نیست مگر در بعضی موارد مثل الاستغفار صریح عدم جواز قرائت
آن یکی و در این نیست مدخلیه تسبیح سلام در نماز زیاده از مدخلیه جامه است چرا که جمع ما بین صیغ ثلث مجاز نیست
اینها مثل بود که معرض شوند و مخبره نمایند نیست با آنان بجامه جامه ظاهر است و از جمله چیزها که موجب است در
این طلب که ضاد فی ما بین فرائض و نوافل و در این باب نمیباشد اسد لا بیت که صاحب مدارک قدس الله روحه
نموده بر اینکه سلام در صلوات واجب نیست و استدلال نموده بر این مطلب بحدیث صحیح که معویة بن عمار از حضرت صادق
روایت نموده که حضرت فرموده و نیکه فارغ شدی از نماز خود پس بیا بجای حضرت ابراهیم پس در رکعتی از دو رکعت نماز دعا
آنچه را میکنی و میخوانی در رکعت اولی قل هو الله احد و در رکعت ثانیه قل یا ایها الکافرون و جبار آن شد مجیز آن وجد
و شاهی جناب قدس الهی بکنی و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی و سؤال میکنی که جناب حضرت باری تعالی شانه از
نزول کند چه است که لا اجیا است که کلام ابن حدیث است که سلام در هر رکعتی طول و اما غیبت و طول اما هم است

از نوافل واجب و مستحب و نماز جمعه لحاظ واجب اگر چه واجبست لکن نیست بطور مستحب است و احتمال دارد که نماز نوافل تنبیه ما بین فرائض
و نوافل و مابین انواع فرائض شده پس سلام واجب نخواهد بود مطلق از این استدلال ظاهر میشود که حکم سلام در فرائض و نوافل یکی است
پس هر سلام ثابت در فرائض ثابت در نوافل خواهد بود و مطلق بعاجزها و بیچیز جامه از نظر اسلام در رجعت بنا بر سهو سرشتند
یعنی حکم بکند بنبیین سلام عرض از صلوة و مفتی خبر از آن **لست** الدروس و یشهد بعدها انتهاء خفیا و بسم الله الرحمن الرحیم
من الصلوة و قال الحلی یرجع منها با تسلیم علی النبی و اهل بیت و اصحاب در سلام صدقی سهو شرعت شده اند **سؤال** اسم مبارک جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله اشخاص در نماز بشنوند یکدفعه صلوات بفرستند یا صدقه بشود مقدور صلوات بفرستند **جواب** در جواب اسم
شریف آنحضرت صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا خیر و در صورتیکه مکرر استماع نمود تکرار در صلوات سبب
مستحب خواهد بود حضور یا در صورتیکه فصل ما بین استماع و استماع دیگر مفقود شده باشد **سؤال** هر گاه بعضی اعوام اشخاص
بعضی از مسائل اضافه را نمایند بلیاهل باشند ظلم ایشان نمودن ضرور است یا نحو از کتاب بجهت مسائل را
انها ظلم کرده چه صورة دارد **جواب** لعن مسلمان ظلم او در جنب است از جهال از مؤمن کنید فرا بدون سائل
مقدور در نماز لکن این شخص معلم در مسائل شرعیه باید بجهت دیده باشد یا بجهت دیده باشد یا اعتقاد بجهل نمود یا شبهه واسطه باو مطلب
شخص عادل یا اعتقاد کار بجهل نموده باشد بدشمنی انکه بجهت دیده باشد انها نماز بجهل نماید ظلم مسائل شرعیه جهال از کتاب بجهل در
صورتیکه این شخص معلم بجهت مدیب عیب ملکه بسیار مطلوب و مستحب است **سؤال** هر گاه در اثنای نماز که جدا فراموش
کند چیزی **جواب** اگر زمان حاضر بوده باشد یا زمان بجا نماند و اگر حاضر نباشد نماز را قطع کند یا از زمان بجا نماند یا اگر که تسلیم
بکند و هر گاه وقت دیگر نداشته باشد بعد از جمله تا زمان یاد کرد بجا نماند **سؤال** کسیکه شغل او زراعت باشد هر سال در
اوقات بکاشتن بیخ شش ماه چاه داری کند بجهت که در وزد دخانه نماند انها کثیر الوجوب میشود یا نه **جواب** بلی کثیر الوجوب
سؤال شخصی بلی فوت دارد که قضا نماز بی سهو مکون و خشوع و رزند و نمیدانم و دارد اما بجهل ظن بدون علم بنای آن نماز قضا
واجب است یا نه در فوت عدم وجوب اگر کلف خاسته باشد اما حال آن نماز انیست نه بر طلقه بدن انجام نیست وجوب یا
عدم قضا غالبا با صحیح است مشرعیه دارد و تشریع نخواهد شد و یا نحو بیان نماز قضا بجا نماز اداء بوده و لیس لنوا که در باب
ماکر این شخص در فرض الامر شغل نماز بر این نماز قضا بوده باشد یا این طور قضا نمی برد اداء و انوی بعمل ما بدیا باشد و اگر این
شخص قبل از خواب و نشستن صلوة بر صبح بجهت این نماز قضا و خواب را با بجهت صبح باید بنت نماز بجا بجا واجب است وضو انیست
فی نیز طلقه نماز دو مثل اینکه وضو بجا سازد بر ایها صباح بدون نماز در صبح سعت مذکور الله بالطور دیگر است **جواب** اگر
ظن باشغال ذمه ظن بعضی نماز بوده و قضای نماز کون و خشوع مسبوق بعلها شغال ذمه صلوة مذکوره بوده باشد
مثل اینکه این نماز ها از این شخص فوت شده بوده و قضا ذمه بعمل آورده و حال قطع باشغال ذمه مذاد لکن ظنه نظر با
شغال ذمه دارد در چنین صورة نماز واجب است وجوب و عدم نیز هر دو میتواند بعمل آورد و اگر چنین بوده
باشد بلکه ظن انبات بوده باشد تا اهل بر است که معاب نبوده باشد لکن در چنین صورة انبات قضا نیست نه بر طلقه
بسا رنجیست و اگر بنت طلقه انبات نماید و در واضح ذمه او مشغول بوده باشد انبات الله تعالی و سعلان اخوا هدیو و در
بنت وضو مثل همین ضد بنت نماید باین نحو که وضو بسا زنم بجهت ابعد چنین نماز بجهت فی نیز الانبه و مثل انبعث
طلقه انبات بوضو نماید یعنی چون که مستحب است و نیز چه نکون کلف بر طهارة باین قضا انبات نماید بوضو و ابن نمود
مسبوق از چنین نماز ها و انبات نموده باشد **سؤال** شخصی فکر و رسالت اصلیه هدف است بجد شاهد زیا اگر مراد قضای
صلوات مقرر مقرر نگذارد و هنوز وقت فرائض بوده باشد داخل شده است و این شخص هم در مسئله عبده که نماز خواست

بمیسر جنب باید وضو بگیرد و مقیم باید با وجود مراتب مذکوره وضو بسازد و بسازد با غسل جبائر بکند بطور یکه شرحش داشته باشد
بعد از دخول وقت بتوانند بآن وضو غسل جبائر نماز کند یا بایست این طهارتین را بجهت رفع باید کرد که بعد از دخول وقت صلاح
باماده نداشته و با تیمم جائز شد شرط طهارة و اباحة دخول او در جواب اگر مقصود آن شخص اینست که آیا آن غسل جبائر جهة ابیان
صلوة مفروضه بوده یا نه بعد و مفروض اینست صفا تعالی این چنین نماز بعضی جهة بعضی که خلاف است لائم نیست و در چنین صورة
آنان بغسل بعضا مستحب باشد بنوا و هم چنین در بیت انصار بعضی شرط طلقه نوا نمود و اگر آن مقصود اینست یعنی نیت ابیان
بصلوات مقصود را ندارد باز غسل را بچنین نحو که مذکور شد بنوا نماید او در باین تجرید غسل بکنم جهة رضای ابو جعفر ثانی او در
انست و در زمان چنین غسل جائز اشکال صحیح است و همچنین است حال در وضو و اجبین غسل و یا چنین نمی جواز دخول و خلاف
ابیان نماز مفروضه بنوا نمود سوال در نماز بدون نیت واجب باید که باشد و آن داعی بوده که هست تا نماز جواب آن را بدون
در نماز عید ثابت نیست و در باین آن سنه نماز عید را بجا آورد استحباب باین ابیان نماز عید و نیت واجب صحیح نیست سوال هر یک که امام
شکیات را مثل نماز عید نماز یا باید که در باشد جواب در نماز عید اثبوت علم است و اما هر گاه در نماز شک کند دو نیت که صحیح
بوده باشد الوجه لعبادة صدر اما آن نماز است جدا تابع احکام شک سوال رکعت شبهه در دار آن نماز نماز بجهت چنین است یا بود حال رکوع
اگر که امام را در یا مادر آن نماز در نماز بوده یا باید در حال تمام آن دار آن نماز امام را جواب عدم در آن امام در حال اتمام موجب عدم
در آن جامه عبثیت بلکه همین که در آن امام در رکوع بوده این کافیست که در آن جامه اگر آن ابن مسعود رکعت در رکوع بوده اول
انست که در چنین اخذ اما مدرک رکوع ملحق با امام در رکوع شد دوم انست که امام متعوله بلکه در رکوع بوده این شخص داخل در
رکوع شد و آنان بلکه نموده لکن باین نحو کلام متعوله بلکه از رکوع بوده این شخص آنان مذکور نموده سیم انست که این شخص
داخل در رکوع شد و آنان بجهت ذکر نموده در و هنگام امام متعوله بصلوات بوده و ظاهر این است در کل صور ثلث مذکوره در آن
رکعت را بجا آورده است چهارم انست که داخل در رکوع شد و در آن امام را در رکوع نموده لکن در و هنگام امام رجل لکار رفع شده
بود و امام رفع راس نموده از رکوع پیش از آنکه این شخص بکند در امام نموده باشد باقی از شرع بذکر رکوع در این در صورة دو در
نیست که در آن رکعت بجا آورده باشد لکن احتیاط ترک اعاده نماز بعد صدر نماز این جهة صورة در رکعت بوده که در آن امام در
رکوع نموده باشد و اما هر گاه در آن امام در رکوع نموده باین نحو که هدایا آن کسی شد بعد از رکوع جلوس نوع بعد رکوع امام رفع
راس نموده باشد دارد که بعد از نوع بعد رکوع امام در آن وقت در رکوع بوده است باشد و این در صورة در آن رکعت نموده است
استیناف قائل لائم است آخر مذکور شد خش صورة در مسئله اینست ششم انست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد آن با امام جماعت
لکن بلوغ انصاف بعد رکوع امام رفع راس از رکوع نموده در این صورة نماز این شخص ظاهر اصحیح است یا بعضی که قطع نماز در حق این
شخص لائم نیست بلکه جایز نیست لکن بعد از آن است که صدا انفراد نموده نماز ناتمام را اتمام نماید و هم
انست که تا ظاهر نماید یعنی باقی در صف اقتدا و اتمام بجا آورد نماز امام بعد از رفع از سجده بجهت آن شخص بقصد مناصره با امام
نماید و رکعت اول این شخص جا مدرک و رکعت ثانی امام لکن صدا انفراد اسلم است از اتمام بر وصف اتمام این در صورة فرق
کرد در رکعت اول نماز ملحق با امام بوده باشد و اما هر گاه در رکعت ثانی امام ملحق با امام شده باشد باز او نخواهد که مذکور شد در
صورتی که امام در رفع راس انصاف نماید بعد از صفا و اما هر گاه در رفع راس انصاف نماید طول داد در این صورة بقاء
بر وصف اتمام کامل است یعنی نموده بر آنکه لائم ابد زیاد نه جهة آنکه صورة نماز شده پس در چنین صورة عدول از اتمام
بانفراد و بجا نماید نماز را منفرد آن اتمام نماید و هم چنین است هر گاه در سجود ذکر سجود را بسیار طول دهد اما هر گاه چنین حالت در رکوع
ثالثه آن اتمام نماز را منفرد آن اتمام نموده اشکال در آن نیست و اما هر گاه بر وصف اتمام باقی باشد یعنی که قرار داده در حق این شخص
در چنین صورة مطلوب و لائم است بالائم است که چنین نموده تا امام بر جنبه بهتر رکعت جا اتمام نوبت این شخص متعوله قرار داده شود

بالائم نیست

بالائم نیست تا طلب نموده بلکه در حال استغفار امام و سجود استغفال امام در حق چنین ماموم جایز خواهد بود و هم چنین است
حال هر گاه چنین امری بهمه ماموم در رکعت ثانی امام اتفاق افتاده باشد نظر باینکه بعد از نوع از تشهد رکعت
سهم امام خواهد بود و اول ماموم قراءة در حق ماموم در این صورة تا بیان است بالائم است که تا طلب غایت یعنی مشغول خواند
نشود تا امام و چنین تا یعنی تا طلب لائم نیست بلکه در حال استغفال امام و سجود و تشهد استغفال ماموم جایز نماز خواهد بود
حکم جواز قرائة قبل از قیام امام در این صورة بعد اشکال از سائل نمی خواهد بود نظر باینکه هر یک از سجود و تشهد که امام انجام
بجا آورد از بقای رکعت ثانیه است یعنی رکعت ثانیه مباید و در و هنگام امام مشغول رکعت ثانیه باشد ماموم آن بیان تقرا نموده باشد
با آنکه قرائة را ماموم در و هنگام ملحق با امام شده در رکعت ثانیه است لکن در و نیست که حکم جواز قرائة نمی حکم صدر مطلق
قرائة شد رسیده نیست که رکوع رکعت ثانیه را با امام در آن وقت شد بلکه در محل کلام خلاف است لکن اسلم آن است که در
این صورة ابراء ذمه نماز تا امام بر جنبه انوقت مشغول بقراءة نشود بلکه اسلم از این است که عدول از اتمام
نماز جایز در سایر بیان شد سوال هر گاه در حال نماز خواستن نماز در وقت شبهه باشد ضاوله ان نماز چه وقوع است
جواب اگر مراد اینست که در آن وقت شک دارد که وقت خارج شده باشد در چنین وقت نماز را بجا آورد اما میتوان نمود اعتبار
اینست که آنکه بعد از مطالعه کند و اگر مراد در آن وقت است یعنی شک دارد که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت نماز
نماز بجا نمود سوال هر گاه رطوبت طاهری بجنبه که کمتر از درهم بقول بوده باشد برسد آیا این معفو صرف در صورتی هست
مثل عرق که کمتر از درهم بقول بوده باشد یا نه جواب این مسئله منصوص چنین صورة چنین است اول انست که رطوبت طاهر
برسد نه نجس که اطلاق درهم بوده باشد و حیاشود از آن جنس و بدن یا ثوب مصلی برسد ظاهر اینست این رطوبت در این صورة
معفو عنه نموده باشد خواه این رطوبت اطلاق درهم بوده باشد در حال عدم چنین است یا اگر چنین اگر عفو از دم است معفو عنه است
این دم نیست و عفو از تصویر دم در سلوک ثابت نیست دوم انست این رطوبت نجس کمتر از درهم برسد ما بین رطوبت نجس
شد و احاطه با طراف دم نموده ظاهر این است باز عفو ثابت باشد سیم انست که این رطوبت با اطراف درهم برسد ما بین رطوبت نجس
اصل نجس شد لکن نجس با نجس درهم نرسیده در این صورة ظاهر اینست که عفو ثابت بوده باشد سوال هر گاه زجاجه با مقدار
شود و بر دو اش نماز می باشد بر و شراش واجب است اداء آن با مرفوع و جوب بر کلام وارث واجب است از پدر و مادر
و زن و اگر اداء او کرد و آنات با مستحق است بعد که اکبر و بر باقی چیزی نیست مرفوع و جوب نماز و اگر اجرا با کلام نماز
بر او واجب است هر نماز یکه از بیست نوبت شده جبر بامند و جبر بعد جبر در سفر و جبر در حضر دو رکعت این
با مستحق است در جهر و اقلین واجب است با اقل دون و اقلیه با مطلق نیست جبر و اقلین بوده باشد با جبران از جبد و جبده و ورثه
نجس و هم چنین هر گاه در دو مرتبه سابق واجبان بوده باشد از دو و دو رکعت و دو جبر وارث واجب است ادای ظاهر باشد و بر جنس
وجوب واجبات مذکوره از صدقه و جبر بها یا مستحق یا مستحق است کفر و ایمان نماید جواب
عنوان حال در جواب این سوال محتاج بر بسط کلام در چند مقام اول در ذکر مقاماتی که فقهاء الله تعالی
ارواحهم کرده اند این مقام است مقام تلقی در اسقاط عبادات است که سابق این مطالب است مقام ثالث در
عنوان جواب مراتب از اخلاق مذکوره در سنن الترمذی بکریم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاث من کن فیه فهو منافق وان صام وصلی وزعم انه مسلم
عنه وکان من اهل شرق الغرب الزمان یکون ثلاث فی من من دیار من اجتمع فیه فلا قضاء علیه از ثلاث رجل حلیم صبام نفعلی ولیه ان یقضی
اکبر همان الرجال ان یقضی عنه ولیه لکن لا طلب من الرجال فقضی عنه ولیه من النساء وفیها العقیم از ثلاث رجل وحلیم
صوم شهر رمضان بقول ولیه ان یقضی عنه ولیه لکن لا طلب من الرجال فقضی عنه ولیه من النساء وفیها العقیم از ثلاث رجل وحلیم
ما یقضی بر صوم فلا قضاء علیه از ثلاث ان یکون ثلاث ولیان نفعل اکبر هما من الرجال ان یقضی عنه ولیه لکن لا طلب

مقام اول در بیان کلام اصحاب
در اسقاط عبادات
مقام است

من الرجال يخص عنه وعليه من النساء وفي الضعف الزمانات انسان وعلم صيام من شهر رمضان بعضه فانه يقضي الاكبر موسعا
من الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال يخص عنه اكبر اولياء شرعه من اهله واولاهم ويوان لم يكن له ولد
النساء فان لم يكن صيام من الشهر شيئا العذر ثم مات لم يجب على احد من اولياء شرعه ان يكفر عنه القضاء ولو كان وجب عليه صيام
ثلثة ايام في كفارة وعجزها الصيام نذر او كفارة يمين فترك فتوفي او ادركه الموت لم يجب على وليه ان يقضي عنه وقد روي عنه
والعبد كالمكاتب فان لم يكن له مال فلا يجب على وليه القضاء وفيه تنبيه يلحق الارث اذا ترك الانسان ابنين احدهما اكبر
من صاحبه او اكثر لم يتم لعدم الاكبر من ماله ما فاته من صيام سنة يجب على الاكبر من تركته بقيام بدنه ويخالفه الرقبة كان بلبسه وسفره ومصحفه
وعلى هذا الاكبر ان يقضي من ماله ما فاته من صيام وصلوة دون الوتيه وفي الانصار وما انفردت به الامامية وفيها
فيه مواضع وسنذكر الدليل بان الصوم يقضي عن الميت كانوا اذا فضا رجل فات وعليه ايام من شهر رمضان لم يجيئها صيام عنه
فتصدق عنه لكل يوم بمد من طعام فان لم يكن له مال صام عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما وان في القضاء بخلاف
في ذلك فلا يجوز ان يصام عن الميت في قضاء شهر رمضان وفي الشرايع يستحب عنه وحكي عن ابي ثور انه يصام عن الميت
في قضاء شهر رمضان وذلك لانه هذا مما فيه للامامية الاجماع المذكور وقد طعن ما نص الاجماع فيه وان قبل الاجماع
الاساسي وان ذلك بتوان يكون حجة وبما روي عن النبي صلى الله عليه وآله من نذر عاد لزمه ان يقضي عنه الاصل تلك صدقة جاء به
وقد صالح بنزم عنه وعلم بنفع ولم يذكر الصوم عنه والجواب عن ذلك ان الاجماع انما يتفق ان لا يثبت الاصل الاجماع
ونحن نقول ان الميت يقضي صوم الحي وفي الفرائض ان من مات وعليه صوم فلم يصل ولم يقض هذه الحالة
سبيل ذلك وجب صوم وليه صيام قضاء لان سبيله سبيل القضاء والقياس على الحج فيه في هذا الفصل فاما دون الميت فان
قبل وفاته يتمكن من صيام سنة اذا كان ملاحظة وهو يتوانى ولا حكم لاجل هذا الفعل ما منع ولا لسانه صيام وسبب
تقريب الميت ولا تحصل عليه بل قبل صيام منه من حيث كان التقريب المتقدم سببا في لزوم هذا الصوم فاما الخبر الذي
رووه فهو لا يتعلق بهذا المعنى وان الرجل يقطع عليه صدقة فلا يقطع قوله ولا منه والف ذهبا البتة بخلاف ذلك و
خبرهم هذا بما رفعه ابو روق من عائشة ان النبي صلى الله عليه وآله قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفي تعيين
امرأة لوجه فجاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاصوم عنها قال ارايت لو كان على امك دين اكنت
تقضيه قال نعم قال فصوم عن امك وفي الخبر الذي رواه ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله فحوم النذر انه لو وليه ان
يصوم عنه وفي المبسوط من مات وعليه من شهر رمضان لم يقض لا يخلو حاله من ثلثة اقسام اما ان يكون موسرا فيموت فيه او يكون
به المرض الى رمضان اخر فان كان موسرا وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء عنه وفي الى
هذا كبار اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم بقسط من الباقين و
ان كانوا اناثا لم يلزمهن القضاء وان الواجب الفدية من مال من كل يوم مد من طعام وقال مد الحاج ان قال وان مات من
مرضه ذلك صيام وليه عنه فانه استحبابا وكل صوم كان واجبا عليه بالاسباب الموجبة لمن مات وكان متمكنا
عنه وليه صوم فانه يتصدق عنه وليه والكفارة من اصل المال الذي ذكرناه وحكم المرأة في هذا الباب حكم
الرجل سواء وكل ما يقوم بها في الصيام وسبب عليه القضاء فان لم يقض مات وجب على وليها القضاء عنها الزوجات
لهن يتصدق عنها على ما قدمناه وفي الخلاف في اذا افطر شهر رمضان وله بعضه ثم مات فان كان ناجزه فيه مثل الحمار
وعلى وجب القضاء عنه كالكفارة الجاري فان لم يكن له قضاء لغير عذر ولم يصم ثم مات فانه يصام عنه وقال الشافعي
في القديم والجديد جميعا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثوري وابو حنيفة واصحابه وقال احمد واسحق ان كان صوم
نذر صام عنه وليه وان لم يكن نذرا لم يكن عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان او غيره وقال اصحاب

الشافعي

الشافعي هذا قول ثاني للشافعي وعلى ما قدمناه عند دليلنا الاجماع الفرقة الاخبار الفرقة وبها في الكتاب المقدم ذكره وروى
عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وآله من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي
فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها فقال لو كان على امك دين اكنت قاضيه عنها قال
نعم قال فدين الله احق ان يقضى وهذا الحديث في الصحيح وصحيح وقد بينا ان الرضا عليه السلام رجع عن الفتوى بالصوم وقال
عليه السلام وفاطمة عنه لكل يوم مد وعلى هذا لو كان له ولد لبلغ الاجماع الفرقة وفي المبسوط كتاب الصلوة من فاته صلوة فريضة
لمرض لا يزيل عقله لزمه قضاؤها فان تركها وادركه الموت وجب على وليه القضاء عنه وفيها انما يلزم ان يقضي المريض ما فات من
الزمان اظهر فيه يتمكن قوله الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان مرض من رمضانه ذلك
ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكان له ما فاته من الصيام في السفر ثم مات فلا يقضي ولا
شيء من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الذي فاته والمريض اذا كان له ما فاته وجب عليه صيام شهر من سنتين متتابعين ثم مات
عنه في هذه عن شهر ويقضي عنه وليه الذي له الحرية اذا كان له ما فاته من الصيام بمرض او حيض لا يجب على
العدة القضاء فيها الا ان يكون قد تمكن من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء فيها ويجب ايضا القضاء عما يقوم بها حسب ما قدمناه
في حكم الرجال وفيه ذكرنا ما لا ارث الا لمخالف الجنسية لقوله ذكرين لعدهما الكبر من الاخر اعطى الاكبر منهما ثياب بدنه وتخاصم
الذي كان بلبسه وسفره ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضي عنه ما فاته من صيام او صلوة دون الجنة الاخر وفي الجامع لاحكام
ثلثة منها عند ان يموت او يقدر بالمرض الى رمضان يرى وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على
وليه القضاء عنه وان كان له اولاد هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم
بقسط من الباقين لمن قال وكل صوم كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة لم يتمكن من قضاء عنه او يصوم عنه
وليه وفي الانصار والمريض اذا مات ثلثة اما ان يموت في مرضه او يبرء او يستمر به المرض الى رمضان الاخر فان مات
في مرضه فلا يجب على وليه القضاء عنه وقيل يجب وان برء وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على
وليه القضاء عنه وان كان له اولاد هو اكبر اولاده الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص
او يقوم به بعضهم بقسط من الباقين فان لم يمت وكان في زمن القضاء من شهر ثلث وعشرين شهر رمضان اخر صام
الشافعي وفي الاول ولا كفارة الا ان قال وكل صوم يجب عليه وقاته عنه وليه او يصوم عنه كذلك
وفي الوسيلة والشامي من برء من المرض وله يقضي ثم يمرض ويموت يلزم وليه القضاء عنه وجوبا والولد هو اكبر اولاده
الذكور فان كان له اولاد ذكور في سن واحد قضوا عنه بالحصص وان خلف المتوفي مالا لا ثبوت عنه بما ذكرناه وفيه في
مباحث الارث وبالجملة الابن الاكبر ثياب بدن الوالد وخاتمه الذي يلبسه وسفره ومصحفه بشرط ثبات العقل وسداد
الرأي ونفذ اخر في سنة وحوله ذكر شيء فاذكرناه وبيانه بعضها ما فاته من صلوة وصيام وفي المهذب ان مات
لذين ذكرين احدهما اكبر من الاخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه وسفره وعلى هذا الاكبر
ان يقضي ما فاته من صلوة او صوم وفي الكافي من مات وعليه شيء من نذر وجب الصوم له ووجه مع تعيين فرضه عليه و
تعيينه خير على وليه القضاء عنه وان لم يكن له ولي اخرج من ماله الى من يقضي عنه وان لم يتعين ذلك عليه فاه شيء على
وليه ولا من في ماله وفي السرائر فان لم يصح المريض وفات من مرضه الذي انقطع فيه بنجب ولي الاكبر من الذكور ان يقضي
عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي
عنه وكذا ان كان قد فاته من الصيام من الشهر ثلثة ايام فلا يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم
عنه ولي الاكبر فان كان المريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات اصدق عنه عن شهر وقيل وليه شهر الاخر

هذا ان صح شيخنا ابي جعفر في نهايته اورده الى اخره قال شيخنا المحقق في كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضي عنه
كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال تحقيق هذا الكتاب ره والذي اقوله في ذلك ان هذين الشهرين ان
كانا نذرا وقد وجبا على الانسان بهما وله بعينه لم يجب على وليه من اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون تكليفه في ذلك لا
يخرج عن ثلثة وان كان عليه كفارة عتق فيها فان نذر انه يصوم شهرين او يكون من ماله ثلثة عشر مسكينا فالذي اقوله ولا يتعين
عليه الصيام وكذا يجوز الان يفعل من الكفارة حيث يختار لعدم ما صلحا ما اذا طلبا هذا الذي كانت مخيرا في قبل ذلك ما فعلا
مع قضاء الشارع لشيخنا ابي جعفر في النهاية اخذ حكمه لما ذكرناه فان ما ذهب اليها بالتعجب ما علمناه فيكم الرجال هكذا اورده
شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والفتوى الصحاح في هذا الحكم بالرجال يجب الرجع قبل واما الجماعة منفردة
ان الولد يكمل ولده الاكبر ما يفرط فيه من الصيام وبصيرة ذلك تكليفا للولد وكان ما يفوته من صلوة وصيام الى ان يفوته فوتا
يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما ما فاته من الصلوات في زمانه كله لم يكن صحيحا او ربما قال يجب على الولد القضاء
عنه الا ما فاته في عقد الكفر ما ان في اصل ما جيئا وليس هذا مذهب لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ابو الحسن الاشعري في
كتابه وعنوه ظاهرا كان يوم المرض ويجب عليه القضاء فان لم يقض حتى مات وجب على وليه القضاء والولي هو اكبر اولاده
الذكور فان كان له اخوة فيقسم ولده كان عليهم القضاء بالحصص قال ولو يقوم به بعضهم بقسط مع الباقين فهذا جيد واضح
لان هذا تكليف كل واحد بعد ما يجب عليه من فرض الكفاية لان ليس من فرض الاعيان فاذا قام واحد منهم بما يجب على جميعهم
لم يجب على الاخر من صيام ما يجب عليه بغير وذلك البائن من قضاء حتى يموت واما ما فيه من عليهم وجب في ذمة كل واحد
باقضاء ذمته والذي يقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذه القضاء انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان الاصل براءة
الذمة والاجماع منعقد على ان الفاعل بهذا شيخنا الطوسي ره والجماعة من اصحابنا المصنفين قبل جدي والسيد المرتضى
لم يتعرض لذلك وكان شيخنا المفيد محمد بن النعمان وجدي رحمهما الله انما اجمعا على تكليفها الولد الاكبر والقبيل فانهما ذهبا الى ان
السبق والمصحف وثياب بدنه تخرج ما قبل وروى عن مسئلة الولد الاكبر لم يصح في الجملة وفي القضية من مات وعليه
صلوة وجب على وليه قضاؤها فان صدق عن كل ركعتين عبد الجزاء فان لم ينطح عن كل اربع يوم فان لم يجد فصلوة
الليل وذلك بدليل الاجماع المتقدم ذكره وطريقة الاحتياط وكذلك نقول في وجوب قضاء الصوم ويجب على الولي وفوات من
تمهيد الاوثان الاماسي وما روي من قوله عليه السلام الموتى اقطع على الامر ثلث لا يتاقى حاد كرناه لانا نقول ان البنية
عقلا الولي كان عليه لم ينقطع وانما نقول ان الله تعالى تقبل الولي بذلك واثاب الولد دون الميت ويجب قضاء عنه من
حيث حصل عند نفر جلد وبعض الخالف في قضاء العبادة عن الميت بما رواه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وآله قال من مات وعليه
صيام صام عنه وليه وروي ان امرأة جاءت الى النبي صلى الله عليه وآله فقالت ان امي كان عليها صوم شهر فاقضيه عنها فقال لو كان
ان كان على امك دين اكنت تقضينه قالت نعم فقال فدين الله احق ان يقضى ومثل ذلك روي ايضا في حق الشيخ عنه
حين سال من قضاء شهر من ايام روى ابن عباس عنه في صوم النذر ان النبي صلى الله عليه وآله قال ان الميت ان يصوم عنه وليه في
مباحث الصوم والولي يقضي الصوم عن الميت على ما بيناه في قضاء الصلوة وفي الصحاح يقضي الاعمى ما فاته اباه من صلوة
مرضه وقيد في كتاب الصوم المرض الذي يخاف بالصوم منه الهلاك او الزيادة فيه يجب فيه الافطار ان صام لم يجزه
واذا برء قضاه فان لم يقضه حتى مات قضى عنه وليه فان كان له ولدان فاكبرهما ان استويا في بلوغ وقدرة بالقضاء يقدم
حصل والا صاما معا فان كان الاكبر امرأة لم يصم وان صح جاز مات قبل بعض الولي وان اوصى الى من يقضي فيه يجوز القضاء
ويقضي عنه فان مات بالغ بكل حال ويقضي من الموت مات بالحجة والمرض الذي فرط في قضاءه وصيام منها ما
فاتها بالغ بكل حال وفي الشرائع يجب على الولي ان يقضي ما فات الميت من صيام رجب رمضان كان او غيره سواء فات

من الصيام مرض او ثبت لا يجب على احد القضاء منها الا الاكبر الذي كانت من الفاء ولا تقضيه ولا يجب القضاء منها ما فرطها

بعض

بعض

بعض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه ما اهمله الا ما يعرف بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا اهمل وليه و
الولد هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليه القضاء ولو كان له ولدان او اولاد متساوون في السن قضاوا في
القضاء وفيه تردد وفي شرح القضاء بعض سقط وعلى الولي من الزكاة ما فاته فيها فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولد وكان الاكبر
انثى سقط القضاء وقيل يقضي عنه عن كل يوم عبد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا ان تصدق عن ما لم
الشهر شهر وبقي في كتاب الميراث يجب الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وما في سفره ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من صيام و
وفي النافع يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام شهر من وجبه وما يمكن من قضائه ولو كان عليه قضاء ولو كان من دين لم يقض عنه
وروي ان صحب وروي القضاء من المساوي ولو مات قبل ذلك العذر والادلة على الجاة ان يمكن التحقيق الاستقرار ولو كان له ولدان قضيا
بالحصص ولو شرع فيه صح ويقضي من تركة ما تركه على زيد دينه لو كان الاكبر انثى فلا قضاء وقيل يقضي في مباحث الميراث يجب الولد الاكبر
عبد ولو كان عليه شهران متتابعان جاز ان يقضي الولي شهرا ويتصدق عن شهر الاخر وفي مباحث الميراث يجب الولد الاكبر
بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيره فان لم يكن الاكبر فيما لعدم الاكبر من الذكور ويقضي عنه ما
تركه من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام بمرض وغيره مما يمكن من قضائه ولو
تقضه روي مذهب الشيخ في نهايته وطريقة المفيد ان الميت لا تقضى عنه وما ذهب اليه الشيخ المفيد في المذهب وفي الخلاف و
يقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور على ولي ما يمكن منه ومات بالنص على وليه ولو كان عليه شهران متتابعان صام شهرا وتصدق عن اخر وفي
السعيد بدل الهدي مع تمكن الميت على رأي وفيه في مباحث الارث يجب الولد الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف
المصحف وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام ويشمل عدم السفر وفساد الرأي وروي ما ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطي اكبر
الذكور ولو عدد الاكبر فشاركوا فيها الاكبر شاركوا في ذلك ولو مات في رمضان او بعضه بمرض ومات في رمضان او بعضه بمرض ومات
هذا الزمان ويوم الفطر يجب على الكفارة ولو شرع بعد سقط ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها ان يتصدق عن كل يوم
عبد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عن تركة الميت عن اخر وفي مباحث الارث
يجب الولد الصلبي الذكر الموتى الاكبر بعد السفر بثياب بدن ابيه وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه
ما فات الاب من صلوة وصيام وفي كان الاكبر انثى خصل اكبر الذكور وفي المنتهى ولو من عن يوم عن مرضه رمضانا
يمكن فيه من الصيام القضاء ولم يقض عنه حتى مات فيه عند ابن عطاء وابن الشيخ المفيد وابو يعلى و
ما قال فيه عند الجديد بطعم عنه عن كل يوم مدا لان قال ان الصوم السفر في زمنه ما يمكن منه فلا يسقط بموته كالدين
يجب على وليه الصيام عما وجب عليه من الصيام لما روي عن ابن عباس قال ركب امرأة في البحر فنذرت
ان الله تعالى نجاها ان تصوم شهرا فنجاها الله تعالى ثم لم تصم حتى ماتت فجاءت وليها الى النبي صلى الله عليه وآله فذكرت ذلك له فقال صومي
وعن ما قبلها ان النبي صلى الله عليه وآله قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وعن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله
ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين كنت قاضيه عنها قال فدين الله احق ان يقضى وفي
رواية جاءت امرأة الى النبي صلى الله عليه وآله فقالت ان امي ماتت وعليها صوم شهر فاقضيه عنها قال لو كان على امك دين اكنت قاضيه عنها قالت نعم
قال فدين الله احق ان يقضى وفي الذي يقضي عن الميت هو اكبر ولده الذكور ما فاته من الصيام بمرض وغيره مما يمكن من قضائه
ولم يقضه ذهب الشيخ ره ان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق عنه عبد من ماله عن كل يوم مد وقال السيد
المرتضى ره ان لم يكن الاناث قال لم يكن له ولد من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم عبد بين فاقدة والسيد المرتضى ره

الصدقة ان كان لم يكن له مال سائم عنده وله ثم قال والاقرب عندي الشيخ وبه ابنه ان كان ذا مال وكذا في من واحد قال الشيخ ره
تضرا بالخصص او يعلم بالبعض فسقط عن الاخرين ولعله اراد بقوله ره وقال ابن ادريس لا يجب منهم في ان لفظ الاكثر يقتضي
الواحد وان الغرض على الاكثر يمنع المشاركة بين وليس بصحيح وبه ابنه قال الشيخ ره ولو لم يكن له ولد ذكور وكان له اناث سقط القضاء وجب
عليه الصدقة وان ارتد لكن قد يؤدي عنه بعد الموت قال الشيخ ره يخرج من اصل المال لانه دين واجب فيخرج من الاصل كالدين
وبه قال ابن حمزة لعموم الخبر من البت عبد والوفي فيه نوع بناء من كون الوجوب على الولي فلا يخرج عن العهدة فعلى المشهور بالصلوة
عنه جماعة من كون الحق هو الميت فاسقط فعل المشروع عنه فوجوبه كالدين اما الزامه فلا يجزيه ثم لا شيء في وجوبه ولو مات
يجري عليه الى ان يستاجر عنه من سهم زكاة الاقرب في ذلك كله عدم الاجزاء علما بالاصل قال الشيخ ره كالصوم واجب على الميت
باعلى الاسباب الموجبة كالجبن والنذر والعهد اذا مات وجب عليه من الاكان القضاء ولو لم يفعله وجب على وليه القضاء عنه
او الصدقة عليه ولعموم النصوص وبه قال ابن ادريس الا ان يجب عليه صيام شهرين متتابعين فصدق عنه عن شهر وبقي عليه شهر اخر
وعن وابن الوشاء لانه لو وجب عليه صوم شهرين متتابعين فصام عن الشهرين فحكم حينئذ كما قال ابن ادريس يجب عليه صيام الشهرين
معا اما الوجوب على الجميع في كفارة افطار رمضان مثلا فلو فرض تخير الولي بين ان يصوم شهرين متتابعين وبين ان يتصدق عن الميت بمسكين
او يعتق عنه من اصل المال لانه لا يصوم ويجب مخرجا ذلك يتخير على الولي والصدقة عن الميت ليست واجبة والتخيير مسقط فعل الميت فيخير القائم
مقامه وكيف اسقط الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل في جواز ان ما يجزي ان صدقة او صوم يجب على احد الصلوة عنها ولا
الصدقة الا ان تكون قضاء وما هذه فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة عنها وهو سواء والكافر ان ارتد ولد ولا يجب
قال الشيخ ره وهو قول الاكثر الجمهور وفي الذكر قول قوي من رجوعه ما انه يمكن ولد من القضاء ولو لم يفعل فمات يقضي عنه عند
علمائنا وبه قال ابن حمزة الشيخ الصدوق واجب قال الذي يقضي عن الميت من اكبر اولاده الذكور ويقضي ما فاته من صيام شهر رمضان وصيام
ان يمكن من قضاء ولو لم يكن ولد ذكر وكان له اناث يصدقن عن مالهم عليهم بعد موته قال الشيخ ره وقال المفيد ان
لم يكن الا اناث قضين عنه والوجه قول الشيخ لاصالة البراءة الى ان قال ان عرفت هذا فلو لم يكن له ولد من الذكور قال الشيخ بعد موته
عن كل يوم مد من طعام والمد الشرعي فيكون ولا ان لم يكن له الصدقة ولا ان لم يكن له الصيام وليه ثم قال والمفيد قول الشيخ
لان الواجب في الاصل الصوم قال وفي الاول لم يكن الا واحد ذكر يجب عليه القضاء لانه وقت قال وان كان له
ثم اولاد ذكور من واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط عن الباقين الا ان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط
القضاء ووجب الصدقة وكذا لو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث وان كان الاكبر انثى وجب القضاء على اكبر الذكور الرابع
لو مات الولي قضوا بالحصص فان اكبر الذكور فالوجوب عليهم الكفارة كما لو كان له ذكر من واحد وعليه ارجحه
الخامس يجري اخاه وهو في الزمان فلو فاته رمضان ولم يقض وكان له ولدان ذكران معا وكذا فيما عن البرهين والسادس لو صام اجنبي عن
الميت فيصح قول الولي سقط الصوم عن الميت والولي معا وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء والشيخ في رمضان وكذا يجوز للولي
ان يستاجر عنه من يصوم السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب على المريض بالحصر الا ما يستاجر الحجة كالبين والعهد والنذر اذا مات من
وجب عليه صوم مع امكان القضاء ولم يفعله وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من الصلوة ثم
قال الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل فان ما يقضيها من رمضان البعض او النذر المريض لا يجب على وليها القضاء عنها ولا الصدقة
الا ان تكون من فاته في الحلة فيجب على وليها القضاء او الصدقة على تمام في الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وان كان ابن ادريس
ذلك ولبس لقي ما رواه ابو بصير في الصحيح عن الصادق ع قال سالته عن امراة ماتت في شهر رمضان وماتت في قول يقضي
ان تقضي عنها قال هل ماتت من مرضها فقال لا قال فيصلي عنها قال فقلت في اشهر ان تقضي عنها وما وصيتي بذلك
قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها ان الشيخين تصوم لقضاء عنها سفره ع عن حمل ابن الزرارة لو لم يجب القضاء

مع الجهل

مع الجهل لم يكن للنذر الصدقة لانها اذا فعلت الجهة لجاز كون الوجوب فيها لانا نقول الوجه لا يقتضي الوجوب اما مع الجهل
فظاهر لانه فاته واجب الى او هذا تنبيه عبارة الذكرة وفيه دلالة على عدم وجوب الوفاء بالوصية بالاكثر من الاول المسئلة
لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم وجوب الجهل يقتضي الوصية في مع العزل وهو مما الحق ولا تهمة في ضعفه وفي الفقيه لو استمر
به المرض حتى مات فقضى الذي يقضي عن الميت الكبار اكاره الذكور سواء ما فاته من رمضان وغيره مع ثبات الميت القضاء ومكنه ولو لم
يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يصدقن عن كل يوم مد من مال والظاهر ان قال المفيد يقضي الاناث والاولى اصح
وبه قال جماعة ان كان الولي واحدا ظهر عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة من واحد قضوا عنه بالحصص او يقوم به البعض
يسقط عن الاخرين ولو اخذ الجميع او اكثره لا يجب عليهم كوجوب الكفاية ولو اخذ منه على نحو قيمة فيه فلا يجب
الصدقة مع عدم الولي ويخرج من اصل المال ولو مات الميت بعد من البت فيجب على الولي فالاقرب عدم الاجزاء ولو لم يؤد او استلزم فتح
الاجزاء نظر كل صوم واجب على المريض او منزوره بالنذر وغيره اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض وجب على الولي القضاء عنه
والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات فصدق عن شهرين من مال البت والظاهر انما يصدق من كل يوم مد عبد
وقضى عليه شهرا الولي ان يصوم شهرين عنه من غير تهمة سواء كان وجوبها على الشهرين او على الشهر الاول ان
صوم شهرين او يتصدق من صلب مال الميت او يعتق من اصل المال وبه ابنه قال الشيخ ره حكم المراة في ذلك حكم الرجل فيما
بين ما فاتها في زمن الحيض والنفاس والمرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة عنه الا مع تمكنها من القضاء والا فلا يجب على الولي القضاء
او الصدقة كالمنذر في رجل مات وعليه ثلاثون يوما من رمضان فقبر في مثلها لاثنين بعض الكبار الاولاد الذكور من تكاليفه ثياب جمعة وصامه
وسفره من حضر فيشترط ثلاثة ان لا يكون الولد جنبا وان لا يكون فاسقا لاحتمال ان يخلف البت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف
من ما تركه يجب شيء على هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي الفوائد ولو فات رمضان او بعضه لمرض و
اسفر حتى مات لم يجب القضاء عنه على ولده يجب ما فاته وكل صوم واجب ونسيان او منزوره فات وتمكن من قضائه ولم يقض
حتى مات وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور القضاء عنه مع ما حات بمرض او سفر او غيرهما ولو فات بالموت قبل التمكن
من قضائه فتى رواية يجب على الولي قضاؤه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء مع بعض القضاء وقيل يتصدق عنه
من اصل تركته عن كل يوم مد وكذا لو لم يكن له ولي وكان له ولدان فاذا بلغا فاذا بلغا وافى القضاء بالضبط وان اخذ الزمان وان
كان في كفارة وجب السابع فان بلغ بعضهم سقط عن الباقين وان لم يكن يوم فالواجب على الكفاية فان صاما وافطرا
بعد الزوال دفعا وعلى الغائب او احدهما فتى الكفارة وجوبا وعلى القضاء من المراة والصدقة اشكال ولو كان
عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عنه من مال البت عن شهر وفي كتاب الارث يجب على الولي الاكبر الذكر
من ولد الاكبر بثياب جديدة رجاء وسفره وصحته وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام وفي الفقيه يجب الولي
الذكر الاكبر بثياب جديدة البت وحاله وسفره وصحته ان لم يكن سبقها فلا فساد الولي بشرط ان يخلف البت شيئا
وعليه قضاء ما على البت من صلوة وصيام وفي المختلف في مات المريض ولد فاته الشهر او بعضه بمرض فان من عبد فاته
وتمكن من القضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه وذهب ابن الجنيد الى ان ما يقضيه الولي وابنا ابويه والبعد المريض وابن البراج
وابن حمزة وابن ادريس وقال ابن ابي عقيل وقد روي بعضهم عليهم السلام في بعض الاحاديث ان من مات وعليه قضاء
من شهر رمضان صام عنه الولي بالنذر ان ولي ابنه كما يقضي دينه وكل من مات وعليه صلوة فاتته ولو كفارة فلم يقضه
وجب عليه قضاؤه عنه وفي ابن ادريس كلام جاء في الاخبار بالتوقف عن الرسول على ثلاث عنه وشبههم ولو قيل
من قال من الشيخ بهذا الخبر بان قال ثم من تاكيد مثبتا هذا من خالفنا ان البت جاء لا يجب عنه ولا يجوز ان يصام و
صلى عنه رد اعلى رسول الله صلى الله عليه وآله وحاشا فيما كرهه وفيما جاء الخبر في قضاء الصوم والصلوة على البت لا جاء

في قضاء الفائت منه فلم لان احدهما اولى بالقضاء منه من الاخر ولا الحكم في دين الله والخروج عما استقر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد روي
انه من فات وعليه صوم من رمضان فصام عشرين يوما من كل يوم عبدا من طعام ويجاب عن الاول بان الاخبار منهم ما يقتضي الاول بطريق
الاشتراك والمعنى الاول لما انها مبادرة فات عبد وجب قضاؤها منه كالحج وكالزكاة وبرتب ضمنه حل بغيره فيه الجنس
وقد سالت من قضا الحج ابات ان كان على ابيك دين افقضيه فاتت ثم قلت الله احق ان يقضى واحدهم فرد عنه صدقة من ايام
اخر فلم يجز خلافا لابي حنيفة للمباشرة للقضاء وفي الايضاح الذي يقضي عن الميت هو الولي لما ذكرنا الذكر المكلف عند من نقل كلام عبد وفي
ولم يلفظ لم يجب عليه القضاء فان عند الذكور بالوصف المذكور وجب على الاخر فان كانوا ذكورا واناثا فالذكور الاكبر ولي الميت
من الاناث فاما الجنس عمها ان الذكر لكن فرد لذكر كان ولد انثى مكلفة نساء كان هناك ذكر جنس يكلف او لم يكن وقيلا انما يرجع الى
الاولى للقضاء وكذا ذا لاصل البراءة واصل عدم تكليف مكلف بقضاء ما وجب على غيره والمولود فلو كان يحمل الذكر انا لا
سوى نص النص على اكبر الذكور فبقي الباقي على الاصل ودون جاء بن عثمان بن ذكره الحاوي قال هذه منصوص الشافعي وسلم
لكن الاثر والاصل يعضدها الثاني انه يجب عليه القضاء قوله العبد بين بابويه لا تهما قوله وكل ولد يجب عليه القضاء
اما الاول فلان الولي هو الوارث واما الثانية فلقوله ابا عبد الله من فات من رمضان ثم صح عبد ذلك لم يقضه ثم
من رمضان فعلى ولده ان يقضي عنه الحديث فالنص الكل على غيره والجواب الخ من الاولى وعلى ذلك الروايات الصحيح عن
عثمان الذي اشتراكهما ولاء الذكور الثالث لم يجب القضاء ويجب الفدا من كل يوم عبدا وهو قول الشيخ في ط وابن حمزة وابو داود ليس
لما رواه ابو مريم من اصحابنا وفي حديث نعم يكفي وبعضها يموت تطيب عليه شيء وبعضها يموت وكان لها مال تصدق
منه الحديث وقد ظهر ان عوض الصوم الفداء وهو مد والاصح الاول وفيها ايضا عبدان عوض فان لم يكن يوم الى في الثالث
فعلى الكفارة وجوبا وان هذا اشكال لما هذا لمعنى اولى الاول وليان ولم يكن عليهما يوم كما لو وجب قضاء خمسة ايام صيام
كل واحد يومين على الخامس او كان خمسة ايام ووجب عليه ستة ايام كلام هنا في من صنعين الاولى كفى وجوب
ذلك اليوم عليهما ولا شك في سقوطه عن كل واحد بفعل الاخر فيل عدم فكل واحد شرط في وجوبه على الاخر ويكون
من قبيل الواجب المشروط وجوبه او من قبيل الواجب على الكفاية فعلى الواجب على الكفاية فلم يكن واجبا
على الكفاية بل يعين الباقي هنا والاقوى انه واجب على الكفاية عليهما الثاني في الكفارة ولو حصل افطار في هذا اليوم
بعد الزوال فقولان اصحا اما احدهما انه كالاول والثاني اما ان يفطر احدهما او كلاهما وان في اما ان يكون افطارهما وضرر
او على الخلاف فالمسائل اربع الاولى ان يصوم احدهما ويفطر فالاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان واجب
افطر فيه بعد الزوال وكلما كان كذلك وجب الكفارة والمفسدان فالمصدر لانه فيه يعين عليه والكفارة وجب عليها
وجب على الاثنان وهذا لم يجب عينا بل كفاية ولو جاء استقرار ان فالجزم من القضاء لعدم الكفارة لقضاء الاخر بها
لان الوجوب على الكفاية موقوف بسقوطه وعدم الاثم بالفعل وهو اضعف والحق الاول لجزم النص على من افطر في قضاء
رمضان خصوصا على القول بان الواجب على الكفاية يتعين بالشروع ابتداء الثاني في هما ما يفطر احدهما خاصة
هذا يبنى على مسئلة اصولية وهي ان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يسقط بقيام فعل واجب من المكلفين به عن الاخر فعلى
القيام يكون الوجوب على الكل لم يسقط عن احدهما بين القائمين جعل وجوب الكفارة بملازمة الوجوب لا تطرأ
ثم ما هنا توجيه التكليف هنا كما الانتظار بخلاف ما حاش على الخاص الاخر والحق عدم الوجوب لانه مقتضى قضاء فلا يصح
في وقت الزمان والجزاء عن المقدار الذي عند هو الثالث ان يفطرا معا لا اشكال هنا في صنعين احدهما ان يجامع هذا
الانتظار الكفارة فقولان يحتمل العدم لاستحالة الجمع بين الصوم لاحتياطه عن ذلك اليوم واحد هما ترجيح بلا مرجح واحدهما
لا يعينه لا يوجبا الكفارة بينه لانها انما تجب لهتك الصوم والهتك شرط في قضاء رمضان كونه عبادة الزمان يتعين ويحتمل الوجوب

لانه انتظار

لانه انتظار في قضاء رمضان بعد الزوال فيدخل هذا العموم والموضع الثاني على تقدير وجوب الكفارة والاشكال في محلها فيحتمل الوجوب
عليهما يعني انه على كل واحد كفارة لوجوب الواجب على الكفاية فعلى الكل ولم يحصل منه حظ من احدهما ويحتمل من احدهما معا الكفارة
واحدة لان القضاء واحد ولا يرجح والوجوب هنا على الكفاية بالاصل وهو الاقوى عندي والرابع ان يفطرا على التعاقب فلا اشكال
في وجوب الكفارة كما مر في محلها ايضا فيحتمل على الاخير لجهة القضاء رمضان بالفطار الاول ويحتمل عليهما لان كل واحد منهما نظر
في قضاء رمضان وليس بجيد لان الاداء صوم واحد فلا يتعدد فيتعاقب كما حدهما فيه قضاء ولا عدم القضاء ما هو مهما ان شرط
التكليف العلم لا مطلقا لكن المكلف الغافل ولم يبدل دليل على ترجيح احدهما والاصح عندي بما انه لا كفارة اذا مضت ذلك فعلى الميت
ان صامه واقطر اصما الزمال وفي اشارة الى المسئلة الثانية وفي اشارة الى الاولى والثانية واحدهما النظر خاصة وفي الدروس ولي لم يكن من القضاء ومات فلا مشهور
وجب القضاء على الولي سواء كان صوم رمضان اولا وسواء كان ذا مال الاصح عدم الولي يصدق في عنه لا مشروعة لـ الحجي مع عدم الولي حمام عبد و
قال المرتضى يصدق عنه ان لم يكن كما لا مام وليه وقال الحسن يصدق عنه لا مشروعة لـ الحجي مع عدم الولي حمام عنه
من ماله ولا ولي لا مع وجود الولي والمراد هنا كالجل على الاصح واما العبد فكذلك السادة فيه ثم الولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور لا غير وعند
المفيد في عند اكبر الذكور من اهله من الذكور وان تعدد وان لنساء وصرح الفدا ما والاخبار والقضاء ولي كان ذا ولد بان فصاعدا
شاء بان من نعلا الان يتبرع به بعضهم وفي لـ القضاء يتبرع بهما وفي لـ ابن ادريس لا قضاء والاول اجتزى جنسا الاولى
لو استمر الولد منه ولا ابا الابن سواء تعدد او جزء ولو يتبرع الغير بفعله احتمال ذلك الثاني لو مات الولي ولم يقض كان له يكون
القضاء مقدمة على ولده وان تمكن فاقتضاء الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والاستيجار الثالث لو لم يكن يوم تكفير الكفارة
كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وصدق عن مال الميت عنه فيه ولكن انهما الثاني لو مات ولا يزال شيا واوجب ابن ادريس
صام عنها الا ان يكون كان كفارة عنه فيجزيه وتابعه الفاضلان لصنعة الوجاز والاول اظهر للمذهب وفي كتاب الصلوة
يجب ان يقضي الولي جميع ما فات الميت وفي البيان يجب على الولي قضاء ما فات اياه سواء منهم من خصوصا كان لعذر كالمرض
والغيبة وفي الفقيه وشرحه ان يكون من القضاء ثم ثبات فيقضي عنه اكبر ولده الذكور وهو من ليس له اكبر منه وان لم يكن له
ولد متعدد وفوت مع بلوغه عنه موته فلو كان صغيرا فقيل او جب عليه بلوغه فلان وتوفيه وشاورا في السن
استحكم اعتبر على الاقوى فيقطع عليهم بالسوية فان اكبر منه فكفر عن الكفارة ولو احتمل احدهم بالبلوغ والاكبر اسن
فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن قرابة او صف لم يجب القضاء على باقي الاولياء وان كانوا اكابر الفضاء انما خالفا الاصل محل
محل الوفاء من الطفل بالنذر في مقابل الحيرة وقيل يجب القضاء على الولي مطلقا من مرتبا لارث فيه الزوجين والمعتق وصاحب الجهة
وتقديم الاكبر من ذكورهم فالاكبر ثم الاناث واختاره في الدروس ولا يجب اثم لعدم ولي مات المريض قبل التمكن من القضاء
يقضي وفي القضاء من المسافر فلا من يجب الوفي خلاف فيه مراعاة عكسه من المقام والقضاء ولي بالاثم في اثناء السفر
كالمريض وقيل يقضي منه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الاداء بجاوف المريض وهو المحتمل لجواز كونه مترددا كالمغرور الوجب فا
التفصيل احوط ويجتمع من المراة الصبية ما فيها على الوجه السابق فالاقوال فالنص وهما وانها للرجل الحق في كثير من الاحكام
وقيل لا الاصالة البراءة وانتفاء الفرض والاول خالفه المراة اولى وفي الجهاد لا تقدم والاخذ من الاولاد

على ما اختاره لاختلاف لاسالة البراءة وعلى القول الاخر فقضى مع تعمده وحيث لا يكون هنا السؤال او لم يجب عليه القضاء بتعمده
من الزكاة فمن اليوم عند فالمشهور هذا اذا لم يعلم الميت بقضاء ثم لا يسقط الصدقة حيث تعمده ويجوز ذلك الشهرين المتتابعين
شهر والصدقة من الاخر من مال الميت على المشهور وهذا الحكم مختلف عن الولي بما لا يتجاوز على قضاء الشهر ويستند التعبير بالشهر في
منه بها صنعت فيجب قضاء الشهرين اقوى وعلى القول به فاصدقه من الاول الشهر والقضاء الثاني لا يشترط الولاء فيه ولا
فرق في الشهرين بين كونهما واجبين ضيقا كالمنذورين وتجب الكفارة رمضان ولم يمتد الى بين الشهرين وقوع الصوم على
به وفي الجمعة من ساعتها لا يشبه الولي الاكبر من تركه ابيه بخاصة وصفه وعلى قضاء ما فاته من صلوة
وصيام ويتهما فكتاب الصلوة وجب على الولي وهو الولد الذكر الاكبر قبل كل وارث مع تعدد قضاء ما فات اباه من الصلوة
في عمره الذي فاته فيه وقبل ما فاته مقدم وهو احوط في الدروس قطع قضاء مطلق ما فاته في المحقق ثم
قضاء ما فاته عند كالمرض والسفر والحيض لا مانع جامع عند فيه وتقوم مقام الباس وقول من شجر عبد الدين وقد نصا
المحقق في المسئلة عند قال والزيادات عند يا عاد تها على الولي والمراد بالاصل ما اشاره هنا وعلى الصلوة على عين الوجه
الهوى شهادتها كل كها عدا الفريضة واحدة الفجر فانها لا يجب ما لام ونحوها من الاقارب فلا يجب القضاء عنهم على الولي في المشهور الروايات
فلعله اقوى بما ذكر الرجل وفي بعض الميت ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا ذكر الاصل مقابل فيما الذكر هنا المحقق
وجب القضاء عن المرأة وفي منافع الخلاف ظاهر الروايات وحمله لفظ الرجل على الفضل ولا فرق على الولي بين الوجه على
الاقوى وتشترط كالاول عند فيه في الذكرى اشتراط الرفع الظلم عن الميت والمجنون واستلام البراءة بعد
ذلك ووجب الوجوب عند بلوغه اعلا فانه وكونه في طالب الجنون ولا يشترط خلو ذمته من صلوة واجبة فيما ان السبب
معا وهو يجب عليهم ما سبق سببه وجبان لعشا وفي الذكرى الترتيب وعلى الاستحباب منع بجعله لان لفظ القضاء وهي ما
يقبل الثبات بعد الموت من عليها بعي واستثنائه منه واحتمال الذكر المنع وتحريم الدين والجواز وعليه يتفرع
ثبوت منع سر والاولى اختصاص الحكم بالولي فاذا تحمله ما عليه وان تحمل ما فاته عن عشر في جامع المقاصد عبد ان عنوان
اكبر ما فاته وما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حيا او فيه ان فلا يجب لو كان عنوان بالغ ثم وجد ابن عبد ان عنوان وهو ما رجحه
واختاره عبد الولي الى ذهب اولى الشافعية واحدها في الكفارة وجها على احتمال ما هذا يتم والاحوط وجوب الكفارة
على من افطر فيه واحد فقط على الشافعي لان ما وجب من باب الصدقة ما يجب خطاب تدريج تخفف في قضاء رمضان لنجاة
الاصل لا يتاخر القضاء باعتبار المقدمة الاتي بعد ان احدها لا يعد قضاء رمضان فات صح ذلك اخر عدم الوجوب الجهل بحكمه
وفي الاولى رجحان واحتياط فالوصام اجنبي من الميت فيجب ان الولي اداء ما فاته عن عشر فقي الاجزاء نظر مبنيا ما يكون الوجوب على
الولي فلا يسقط بفعل الغير وعن ان لو الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى والبرد تعبد في المشتبه وتبرا تعبد
صوان وفي القضاء عن المرأة والعبد اشكال لانتفاء من المرأة والاحوط في العبد القضاء وعنه انه تعبد عن ان ما صدق من
مال الميت من شهر القاهر من كل يوم مد في الشرايع في شرح والى هو الاكبر ان اداه المذكور وما هذا بعينه
المراد بالاكبر من ابن ثم ذكر اكبر منه فلو تعلق الميت الاذكر واحدا فعلى بالوجوب فلو تعلق ذكور في سن واحد فعلى الوجوب
ثم جميعا على الاصح والاشاره بقوله وما في الزيادات ولها مشاورة في السن فساد وما في القضاء على زيد مثلا
الذي رمن انثاء الاكبر بدء صورة الفرض لا سن ايام في السن من عند فرض الجميع فان كل واحد اخره فعلى بالوجوب فلا
يسقط ذلك باختيار منع البر وهو الاولى ولو كان الاكبر بنين بالغ فعلى بالوجوب اذا بلغ وفي الشرح وهل يقضي عن
المرأة ما فاتها فيه زيد وما المراد هل يجب على الحاملة قضاء ما فاتها من الصوم اذا لم تكن من قضاء شرعا الرجل ومنا الذي
من اسئلة المذكور والاثات في الاحكام غالبا وما بلغ من دراية الى جبر ومنهم هذا منافاة المقصود الصريح واسالة البراءة

ثلاثين

جامعة شيراز

تلاثين وهو الاصح وفي شرح قوله اذا لم يكن له ولي اكبر الاكبر لم يجب القضاء وقبل نهد في مدة عن كل يوم مد من تركته
ما هذا فقط وقوله يكن الميت الاثاث لم يجب القضاء عليه ما لو كان له ذكور اناث وكان الاكبر اثاث يتعلق القضاء بالولد الذكر و
وهذه الصورة متعددة في العبارة فلا يجب من استثنائها والقول بوجوب الصدقة من كل يوم مد من طعام من التركة مع تعدد
الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران صام اول شهر او تصدق من مال الميت عن شهر ما هذا
للامر اي لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على انهين او الصنبين لكن تما فكفارة عشرة بغير الولي فان شاء
صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن الشهر الثاني من تركة الميت من كل يوم مد من الطعام على الاصح وقيل يتعين صوم
الواجبين ولا يجب الذكور وفي تعليقه على الارشاد ولو لم يكن الاكبر الفا يتعلق به وجوب القضاء عند البلوغ فيها
في شرح قضاء بالضبط وان اتحد الزمان قضائهم فعدم وجوب الترتيب في الصوم بخلاف الصلوة فلا يتهما الولبان سا
لو تعين في زمان واحد وفي شرح وهو الاكبر واجب على الكفاية اي البلوغ الذي بعد الوضع ولا يمكن الوضع في الجمع
الاكبر الخامس والاولياء اثنان والعاشر وهم ثلثة واجب على الكفاية بالمشتبه الاولياء بعضهم ان يجمع جماعة الجمع فيقبله
و يقطع الخطاب بفعل البعض ولا يجب الكل وجوبه مبني لكن بسبب تعدد الاولياء حصل له ما الحضر فالواجب على الكفاية
وفي شرح ولو كان الاكبر اثاث لم يجب عليه قضاء عن كل يوم مد في عن تركته لو لم يكن الاثاث فلا قضاء ولو كان له ذكور و
اناث كان الاكبر اثاث يتعلق وجوب القضاء بالولي الاكبر وهذه الصورة منه وجنبه العبارة فلا بد من استثناء الجمع
بوجوب الصدقة من كل يوم مد من طعام من التركة عن الولي قوله الجمع وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران
متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عن الميت عن الاخر ما هذا مبنى اما وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على انهين
او الصنبين لكن ما من كفارة عشرة بغير الولي فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق من شهر عن تركة الميت عن كل يوم
مد على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين على انهين وفي المسالك عبد ان عنوان العبارة السالفة لا يقتضي الولي الا ما يكن
من نفسه الا ما يتوقف بالسفر فانه يقضي عنه وان سافر على دابة هو دابة منصور بن حازم عن ابي عبد الله عن الرجل
يسافر في شهر رمضان ثبوت قال يقضي عنه وان اراد ما فاته في شهر رمضان فات لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء في
وجوب القضاء على السارة خاصة فكن المسافر من الاصحاب وهو اسلم من الكل من القضاء بخلاف الحيض والحائض وبشبل الفرق
في السفر الواجب وعن جد هب جماعة من الاصحاب الى الحيض القضاء وفي وجوب القضاء عنه كفيره ولو بالاقامة في
اثناء العذر وهو الاقوى والرواية مع عدم تحريرها يمكن حملها على الاستحباب او على الوجوب لكون العذر معصية
وان تعدد وفيه عبد ان عنوان والولي هو الاكبر لا ذكور ما هذا كلام منه هذا هو المشهور بين المتاخرين والمراد بالاكبر
من ليس هنا ذكر اكبر منه فلو تعلق الميت الاذكر اناث يتعلق به الوجوب وهو الشرط في تحمله بلوغه حين موته فلو
كان صغيرا لم يجب عليه شيء وان بلغ ام بلوغ الوجوب بلوغه متعلق بمرح فلان والمعنى الاكبر بالسن عند الاشتراك
في البلوغ وعدمه اما لو انفرد احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ بالاثبات او الاحتلام فيتعين بها نظر اقرب ما فاته بالبالغ
فلو لم يكن هنا ذكر بالوصف المذكور لم يجب القضاء على الولي وارث وان كانوا اولاد الانصار في وجوب المخالف لاول
على موضع الوفاء في ملائه في صابلة الصوم وذهب جماعة من العلماء واختاره الشهيد في س وبعض المتاخرين الى وجوب
القضاء عند عدم الولد الذكر على كل وارث حتى المحقق وما من الجزية فالزوج والزوجة والمعتم الاكبر الاكبر من
الذكور ثم الاناث يملك وهو احوط وفي شرح العبارة السالفة ولو كان له ولدان او اولياء متساوون في السن فساد وا
في القضاء ويجد زيد ما فاته عنه فالاحب عنه الزيد من القضاء الاكبر في صورة الفرض لا سن ايام في السن ومن صدقه على
الجمع فان كل واحد فانه يتعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك باختيار منع البر وهو الاولى ولو كان له ولدان او اولياء متساوون في السن فساد وا

ولو كان احد زمانه

بالسوية فان انكسر منه شيء وجب عليهم كما بينا وجهين جنبا منه عليه وتاما احد بدلو كان الفائت من قضاء رمضان قضاء تاما معا
واطرابه بعد الزوال فهو يجب الكفارة عليها او وجوب واحدة بالسوية او كونها مرتبة كما بينا لا لاصل واجب لها عدم الكفارة
وقوى اطلاقها فلا شيء عليه الزائد فيها ما اظن بها الاخر والا فقوى تبع احدهما بالجمع او استبانة ثالث اراحدهما الاخر فلا ادري بالجواز
وفي شرح قوله وقوى تبع بالقضاء بعض عطف لفظ يمكن ان يعد به بتبع بعض الاجزاء المقضاء بين في نفس بنا على الوجوب
عليهم جهاد شيء اجنبي من اولى مقوم اهالهم وجب الحفظ حصول المقتضي وهو ارادة ذمة الميت من الصوم وجهل عدم الاجزاء
لان المكلف به هل اولى بنا يجوز فعل شيء منه بلا نظاهر لا يبرئ ذمة الا لاجنبي فان اولى اذا حاول بعين بانه لا اجزاء وقي بالجواز
في شرح قوله وهل يقضي من الزمان فانه فيه زيد ما هذا جنبه مثل ان استثنى الذكور والاناث في الاحكام وما ليس ظاهره
رواية ابي بصير من اماله البرئة وانما النفس الصحيح والاولاد وقي حالة اقوى وحيث قد يوجب على الوارث القضاء لولي ارحى
بالميت فاوجبها ذمة وجبه وقضاء عنه وقي لم يوجب مرفلشه عدم الوجوب خلاف لابي الصلاح حيث جعله لاجل وفي شرح
قوله وان لم يكن له الاكبر انثى سقط القضاء وجهل يعدي عنه من كل يوم بجزء مركبه ما هذا لا مرهذا سنى لولي الاكبر
الولي بالى الذكور الاكبر وجه مستفاد القضاء وح اما لعدم الوجوب واما الصدقة ايضا جها الشيخ ره وجاء ما ذكر في فقهنا
للفقه وجعلها في لعدم النفس الصحيح جها على هذا الوجه ان الوجوب في ذلك وابن ابي عم الانصاري وهي بنفسه لعدم الصلة
على قضاء الولي وجعلها المرتضى والجامع لا يجوز بنزيها واجعلها انه موقوف الاكبر انثى وكان الذكور فيها في السن القضاء
مستولي بدرع بلوغه ثم يجب عليه عند بلوغه كما وما قاله بعض الصحابة ع كون الاكبر انثى اذا لم يكن له الا اناث ولم يكن له جزء على ما
فسرنا بالاكبر من ان المراد بالمثل هنا الكبير سواء وهذا الصور كلها اذا لم يعلم في عبارة المصنف ومضمنه لعدم القضاء وح
وليس كذلك فكان عليه ان يستثني الاولين والاخير اللهم الا ان يذهب المتقدمين ان المراد بالولي هو الاكبر ان كان ذكرا الا
فلا كما يظهر من كلامه هنا فلا يجب على بعضه يكون الاكبر انثى عليها ولا على الذكر الصغير وان كان واقفا فتم اطلاق هنا الا
ان الاجود الاول والمقام الثاني في ذكر الضرورة الواردة في المقام تفصيلا مهما الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير
عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يجب عليه صوم او صيام فاكل يعني ضرر الى الناس يعيد اثر ظن فان كان ذات
الناس بدرا فقال لا الا الرجال مهما المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال سالته
عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به ظن ان كان اولى الناس به امراة فلا الا
الرجال مهما الصحيح المروي في الفقيه ايضا عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن الصفار والظاهر ان المراد منه محمد بن الحسن الصفار قال كنت
الاختيار والمراسلة جدا وكانا الحسن العسكري ع ووقع التصريح بها في الفقيه كما سنقف عليه نقل هذا يكون المراد بان محمد بن
الحسن الصفار قال كنت الى ان كانا الامام ابي محمد الحسن العسكري ع رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان شيء ايام وعليه
ثلاثين هل يجوز لها ان يقضيها منه جميعا خمسة ايام بعد الثلاثين وخمسة ايام الاخر ويقضي عنه اكثر الاكثر عشرة
ايام وكلا انشاء الله تعالى وفي الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وعلى هذا الوجه هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار
الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام في رجل يات الى الرجل فاما في الكلام ثم قال ع وهذا التوقيع عندي بخط جماعة
الى محمد بن الحسن الصفار بخطه ع وبه صريح في موضع من الفقيه منها ما قال جعفر مهما ما في اواخر باب غسل الميت من كتاب
قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد بن الحسن بن علي عليهما السلام كما هذا الدفع يغسل به الميت كان وردوا ان
الجنب يغسل بسدر ثلاثا ان ماء والخاطئ ع بسدر ارطال يغسل الميت احدى من الماء الذي يغسل به فوقع ع حد غسل
الميت يغسل في بطن ان الله تعالى وهذا التوقيع في جلة في بعد ان يخطه عندي في صحيفة معهما ما ذكر في باب الرجلين
يموتان فيهما فيفرد كل واحد منهما نصف التذكرة من كتاب العطايا من الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد بن

الحسن بن

الحسن بن علي عليهما السلام رجل وصى له رجلان يجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة قال الاخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما الخلاف
الميت ويجاوزان شيئا مما اراهما النبي صلى الله عليه وآله هذا التوقيع صريح خطه ع مهما الصحيح المروي في الكافي ايضا عن محمد بن مسلم عن
احدهما عليهما السلام قال سالته عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فوق بكان به مال ليس عليه شيء ولكن يقضي عنه الفتى بعد ثم
يموت بلا ان يقضي مهما المعتبر المروي بنبرا بنه عن ابان بن عثمان عن ابن مريم الانصاري عن ابي عبد الله ع قال اذا صام
الرجل شيئا من شهر رمضان ثم تهاون حتى مضى ثلاثين ليلة ثم مرض ثم مات وكان له مال قضى عنه وكان
كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام عنه وليه وروى في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وفيه الى ابيه صحيح فسند الفقيه الى
ما في الكافي مهما ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان يقضي
عنه من شاء من اهله مهما الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سالته عن امراة مرضت في شهر
رمضان او طمثت او سافرت فماتت هل يقضي عنها ولي لها الطمث والمرض فلا ولا السفر فنعم مهما
الصحيح المروي في جب عن ابي مريم عن ابي عبد الله ع قال اذا مرض الرجل رمضان فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان
صح فمرض بعد ذلك وكان له مال قضى عنه وان لم يكن له مال قضى عنه وليه مهما الموثق المروي في جب عن سهل
بن الحسن عن فضالة عن محمد واحمد بن الحسن عن اصحابهم عن عبد الله بن بكير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل
يموت في شهر رمضان قال لم يصل عليه ولم يصم فان الصوم عن الصيام وان مرض في شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى مضى
رمضان وهو مريض ثم مات في وضعه وقد كان صلى وصام ان يقضي عنه الصيام وان مرض في شهر رمضان ثم صح فيما بين
ثلاثة ثم مرض ومات فصلى وصام ان يقضي عنه الصيام لانه قد صح ولم يقض وجب عليه اقول ان في صدر السند
من فضالة الى عبد الله ع ان الحسن والده عن فضالة عن الحسن بن علي بن فضالة لكن نسب الحسن هذا الى جده في الاسانيد
غيره والظاهر ان جده واحد بنده هما والده فان الحسن بن علي بن فضالة ابنا منهم علي ومنهم محمد ومنهم احمد فان الكشي حكى
عن محمد بن مسعود بسنده قال عبد الله بن بكير جماعة من الفطحية ثم فقهاء اصحابنا تذكر منهم علي واحمد ومحمد بن الحسن بن علي بن
فضالة وعلي هذا يكون المراد ان عليا الجد بن الحسن بن فضالة وعن الغيبة جدهما احمد وهما ابنا الحسن بن علي بن
فضالة وهو روى عن عبد الله بن بكير وهما من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال مهما الصحيح المروي في فقه رضا عن ابيه
بسنده عن ابي عبد الله ع قال سالته عن امراة مريضة في شهر رمضان فماتت في شوال فارضي لها ان اقضي عنها قال ان الرجل
يرث من مرضها فلا تمات بنده الا يقضي عنها فان الله قد جعله لها فان استحيي ان اقضي عنها وانا وصي فلا
قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان استحبت ان تصوم لقضائها فنعم مهما ما رواه في كتاب منصور بن حازم
عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان يفطر قال يقضي عنه وان امراة حاضت في شهر رمضان فماتت لم
يقض عنها المريض في رمضان ولم يصح حتى مات لا يقضي عنه مهما الموثق المروي في كتاب ابن مسكان عن محمد بن مسلم عن
ابي عبد الله ع في امراة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت هل يقضي عنها فقال اما
الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم مهما الموثق كالصحيح المروي في كتاب بادان بن عثمان عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله
عن رجل سافر في رمضان فاتاه كتاب ان يقضي عنه قبل ان يكتبه فلا يقضي اصل هل يقضي عنه مهما المعتبر المروي في الكافي
عن الحسن بن علي الوشاء عن ابي الحسن الرضا ع قال سمعته يقول ان مات رجل وعليه صيام شهر بين متتابعين من
علة فعليه ان يتصدق عن الشهر الاول وبقي الشهران الثالث فهذه هي اخر ما اخرجه الفقهاء في المسالة الخامسة وذكرناها في هذا
المقام وسنقف على جميعها مما سنقف عليه في بعض المباحث الاتية بامانة الله سبحانه والمقام الثالث في تحقيق
الجواب في الذي ذكرنا لفرضه في السؤال المذكور بين مكتوبة تتبع مقام ورتحقيق جواب مقتضى ايراد كلام لست ارجو طلب

اول — آنست که مالک مالک متوفی شود و بدو رسد او نمازی بوده یا شبانه واجبست بر وی زید او بیان بآن فما نماید باجیر جواب
اکبر نیز مشهود از بسیاری از مباران فقها و در کتاب صوم واجب نذر از غمازیکه در ذمه والد بوده یا شد نظر بآنکه
حکم بر وجوب فرموده اند آنست صوم نمیرد که مرهم اختصاص حکم است شبیه بصوم و معلوم نیست آنست نیست صلوتی شل مباره
مضع و فطلهه و انصار و انصاد و جمال العقود و کذا و الصلح و غیرها انها قال — فی المضع اما مات رجل و علیه صیام
فعلی ولیه ان یقضی عنه الی آخر عبارته السالفة و ذا کان من مات و علیه شیء من مندوب الصوم لم یؤده مع القدرة و تمکنه علیه
و تفریطه بذه فعلی ولیه القضاء عنه لکن حکم چنین نیست بلکه ترکی هم ذلک بجا نمیرد و حکم ثابت است در صلوة نیز ثابت است و کلام
بسیار بآن فقها اکبر موهم اختصاص است بصوم و در کتاب لکن تصریح بتعمیم فرموده اند در صوم و صلوتی در مباحث بیان در مضام
بیان مسئله جمعه و ذلک حفظ العبادات ان السالفة من المضمر و انها بذه و الی سبلذ و المهذب لابن العلامة و غیرهم من العبادات السالفة ذکر
بذه بسیاری تصریح بآن در غیر کتاب ارث نفرموده اند لکن مرحوم شیخ در کتاب صوم بلدان در بر در سرائر ابن ادریس در مباحث صلوة
جامع و شیخ شهید در درس و بیان و کرکی صاحب موجز در جوش و غیرهم در مباحث صلوة نیز تصریح بر این فرموده اند قال
فی درس کفایه صلوة و نیز ترجمه ابن بابویه فقه رضا قال ان و کذلک الوتر ثابت و جبها و لیه القضاء عنه و ان شئت فاحفظ منهم
فی جلاء العبادات السالفة و المستند فی ذلک صفات الی الاجماع علیه فی الغنیة الصحیح السالف عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله
قال رجل یموت و علیه صلوة ایجب علی ولیه قال یقضی عنه ولی الناس یجب ان یرث الصریح فی السؤال فی الصلوة الثابتة فی ذمة المیت و جوابه
بلفظ یقضی عنه ولی الناس بعنوان الاطلاق قد قیل علی ثبوت الحکم فی الصلوة ایضا کالاخفی و صاحب الحدائق ابن تعالی تامل نیست لکن بلکه
در بین مظلم است ایضا نیست الحاکم مذکور ثابت نیست بین عبارت مذکوره سه را فهوده یا شد خواه جمله ایشان مذکوره یا شد یا سه ایشان
مذکوره یا شد لکن تخصیص شود که غالب بر حکم جلادت بوده است یا جهة ولیه خلیه بجهد جی یا مکن از آن یا جهة ولیه بعضی
از ایشان معتبر در غمازی خواه غمازی و الدیوه و الدیوه یا شد یا از غیر مثل اینکه غمازی عطی بالاجاره و در ذمه الدیوه یا شد یا عدم
ایشان یا آن فوت شده یا شد یا اینکه غمازی از رجل او فوت شده یا شد و بر ما نظر باینکه و کذا کبار و بلا لازم بود که ایشان
نحوه یا شکم بدل از ایشان یا آن فوت شده یا شد خواه صبیان ناقصان زمانی بوده یا شد و کمیکن از ایشان یا آن غمازی بوده یا شد
و ایشان یا آن مذکوره یا شد یا قبل از آن بدل علیه بکلام ابن ادریس عدم وجوب است بجهة اینکه قضا صلوتی که از آن فوت
شده یا شد در حین فوت پس نماز بکلام از فوت شده اسد در حین فوت قضای آن بر ولی واجب نخواهد بود خواه
در حالیکه در حین فوت فوت شده یا شد یا در حالیکه خواه موجود بوده یا شد یا ساقط یا — فی السرائر عبارة
حکم بوجوب قضاء الصوم علی الولی ما هذا لفظه و کذلک ما یفوت من صلوة مرضه التی فی ذمته فانه یجب علی الولی الاکبر قضاء
ذلک عنه ما مات من الصلوات فی زمانه کله سواء کان صحیحا او مریضا لا یجب علی الولی الاکبر القضاء عنه الی آخر عبارته
السالفة و اظهر سبطه عجی بن سعید فی الجامع قال — یقضی الابن ثلاث ایام من صلوة مرضه و لکن فوت صلوة در مرض
در کلام صاحب جامع اهم لسان فوت و صحیح نیست کلام صاحب جامع اکبر اختصاص دارد صلوتی نفرموده اند الی مرض لکن
لکن مرض شامل غیر مرض موت نیز هست الظاهر من الغنیة و السرائر و الجامع و المهذب و الجوهر و البصیرة و غیرها ثبوت الحکم بعنوان
العموم قال — فی الغنیة من مات و علیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها الی آخر عبارته السالفة و نیز در علیه صلوة شامل
بجمیع الفرض و نفل المذکورة و فی الشریعة لصحة الولد الاکبر من ترکه ابیه من ثیاب بدنه و عمامة و سبحة و مصحفه و علیه قضاء
ما علیه من صلوة و صیام و فی الطبیعة یجب الاکبر قضاء ابیه الیدن و الخاتم و السیف و المصحف و علیه قضاء ما علیه من صلوة و
صیام و فی الخزیمة و نقل هذا الولد قضاء ما علی ابیه من صلوة و صیام و فی المنبر نوعلیه قضاء ما علی ابیه من صلوة و صیام
و اوجب جماعة علی الولی قضاء ما مات و نسب الی المدن صیام او صلوة خلط منهم فی حجیة القضاء علی الولی عند فوت الصلوة

و الصوم

و الصوم من الوالد و هو الولد علیه عما فی الهدایة و الوسیلة و المهذب لابن البراج و الارشاد و المذکرة و القواعد و غیرها و
الغریبة بین الغنیة المذکورة من هو اثم الاولی و اخص من الثانی لما لا یجب تقدیم صفة الی البیان و اما الاخیر فظاهر و عدم شمول
لما هالغنی نقل ما وجب علی الوالد قضاؤه باعیاد الجدد و کذا الحال فیما وجب علیه باعیاد الاجارة و عند فوت ظهور شمول الثانی بها
و اختیار هو القول الثالث العلامة فی جمیعه حفص بن البختری بعض منه فی الناس عجبا نه فی جواب کلام السائل فما الجل بموت
و علیه صلوة او صیام الشلیح الصوم المفروض عجبی استفصال بین مجاوز الوالد و عدم فرق فی هذا بین زمان الاستفصال
فی مقام السؤال مع قیام الاحتمال الی بعید شمول الحکم فی جمیع مجاوز السؤال و لعله الخزینة الصوص بما اشتمل علی لفظ الصلوة منهم
هذا الحدیث و الحدیث الاذا الذی رواه ابن طاوس عن عبد الله بن سنان و لعله المستند فی الاحوال هو ان لا اصل یثبت زمانه الی لد
الا از الی خلافه و الهذه الثابت هو قضاء الصلوة الفائت من فرض موت الوالد کلا الجانب علیه و اما جبره فلو وجوبا به
ان ذلک انما یحسن عند عدم ملاحظة الصحیح المذکور و اما مجانا فلا الا یخفی لکن ابن ادریس تشیع علی اصله من عدم حجیة خبر الواحد
فهو یاخذ باصله لا یقول و یمکن القرینة بینه و بین صاحب الجامع علی کلامه بعید و یجب القضاء علی الابن للصلوة التی
فاتت عن الوالد فی مرضه سواء کان مرض یدام کالاهل المدلول علیه بکلام المبسوط تصریح فی الاختصاص بالاول علی هذا
یکون الاقوال فی المسئلة ارفعه و المستند فی الثالث هو ان المیاه من خرج و علیه صلوة هو ما فات منه لا یشمل شل ما
کانت علیه باجارة و غیرها مما یتحمل علی الحمل سعدا بینه کلام و لکن جواب منه منع البناء و بیهما العبد الاشتغال الی الوالد المستند
الی فوت الاستقصال — مطلب ثانی — در بیان اینست که آیا حکم مذکور که عبارت از تحیه قضای صلوتی فائت بوده یا شد مختص
بمرد یا ثابت است نیست بکلام ابن بکر یم نیکوی رشید و نیز و لعبد بکلام بکر هست نسبت بغیر و ثابت است بخشی ابن
مطلب صحاح است بسط کلام پس بکر یم مسئله منصور مشهود بجهة مصوره اول — آنست که کسیکه فوت شده فرزند بجهة او
نیست لکن والد و لد خواه والد مع والد بوده یا شد یا مادر و جدا بجهة لکن است که والد تنها یا شد یا مادر والد در صورة اول
کسیکه متوفی او باشد و حادث او والد است خواه مجتمع بوده یا شد با والد یا مادر بوده یا شد و در این صورة مقتضا و حدیث جمیع
مذکور است که قضای صلوات فائته و رضه سبب واجب بوده یا شد یا والد و الله تعالی اعلم حقیقی منزلی الناس عجبا نظر باینکه مقطع
به ابن است اولی ناس بجهة ثقه در صورة انفای ولد و الدات تقول — لکن الوالد الذی المذکور اولا الناس بجهة
است یجب علیه قضاء الصلوات الثابتة فی ذمة الیت اما الصغری فقد من البیان و اما الکبری بالخصوص المذکور الاولی الذی صحة
سبه ظاهرة ینتفی الحکم بقضائه و کذا فی ذلک بین القضاء الوالد الذی الوالد و لجماعه سیما لا یخفی لا یوجد ان دلالة الحدیث و اه
کانت مسلمة لکن مخالفة للاجماع لا اخر — ان مخالفة الاجماع غیر مسلمة اذ الذی المسلم علی فرض تسلیم عدم نقل الاختلاف
و لکن لا یلزم من عدم الذی الاشکال لا یخفی علی ولی التامل و الانظار علی انا لا نسلم عدم نقل الاصحاب الحکم بنحو الطائفة
بغیر ذلک انتهی قال — و من مات و علیه صلوة و یعتد فرض لا یزید فعلی ولیه قضاؤها مات او ترکها الوفات و یجب علی ولیه القضاء
انتهی و معلوم ان الوجه شامل للولد الابعد بل العلامة علیه ولیه یکون الاولی الحلاوة علی الابن فلا الاولی من الساداة الظهور فساد دعوی
حکمه و کذا الحال فی عبارة الغنیة قال — و من مات و علیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها نعم فوت الابن مذکور فی کتب و
صبا انهم لکنها مبارک بیان الحکم فی الجوهر و هی لما کانت منفردة الابن خصوص بالذکر ما ضافوا الیه لو فیم قضا الصلوات علیه ابن
تلاه حفظ کلا انهم السالفة حتی تنتج لدیک الحال و سنفت علی من بدا کلام فی هذا المطلب قضا الصوم صورة و بکلا نسبت کسب
متوفی الوالد استبان لکن رأیت مختصر است در والده ابوالولی مثل والدات و در این حکم باجتهاد ثابت است و حکم در جوهر ثابت
ثابت بوده یا شد نظر باینکه خفی ثبوت حکم مختصر است در صحیح مذکوره و این نص است و لقضاء و لکن و عدم ثبوت
و در خانات عوده لا الا الحال کلا ان کلام شیخ صدوق و والد ذکر ابیان و شیخ معتبر ثبوت قضا است الکبیر کلام

این بنده گویان در صرم است لکن ظاهر اینست که زوجه باشد ما بین ثلثه تمام بکار برد مسئله دیگر خواهد شد صورت تاسعه است که والد
جمع شده باشد با چهار ولد با یکی در این صورت وجوب قضا در حق ولد خواهد بود در والد قول باینکه اولی بهمراه در رجعت
ولد است ظاهر اینست که مراد از اولی بهمراه اکثر از نفر و یا غیر جهت نظیر ابن ابی عقیل صلوة سبب شعبه باین زمره
رسوره تاسعه است که والد جمع شده باشد با شش ولد قضا مادر در صورة اکثر از ما و خواهد بود بواسطه بهمراه والد و خواهد
شد باین در چنین صورة وجوب قضای سلمان در حق او ثابت خواهد بود بنظر باینکه هر یک سدس میباشند در این حکم باین
باغیر حکم ان در صرم است انتهی سبین خواهد شد مخفی عالما ناچیز مذکور شد ظاهر میشود حکم رسوره بنکه وارث محصور
بوده باشد در زیاد در بعد یا در رجع با حال وهم چنین است حال رسوره با جماع یعنی یا در یکی چنانچه زیر ان با دیگر ما
ظاهر میشود پس هر گاه وارث سبب منحصر در والد باشد و این صورة منحصر است اول بهمراه خواهد بود و هم چنین است حال
هر گاه وارث منحصر در جد یا در رجع یا در جا بوده باشد دوم چنین است هر گاه برادر پدری و مادر بی با برادر پدری تنها جمع
شود بلا خواهر یا هم جمع شود با خواهر پس مقتضای حدیث صحیح اینست که قضاء صلوة یکی بر میت هست در صورة مذکوره بر برادر
با جد یا هم با خال بوده باشد یا مادر وارث منحصر در خواهر یا هم با اخوه بوده باشد پس حکم ان ظاهر میشود از انچه ظاهر مذکور
شد در صورة انحصار وارث در والد کما لا یخفی علی المتامل مطلب ثالث در بیان مشارکت مادر است با والد در این حکم
اصرم است باینمعنی هر گاه مادر بوده باشد و فوت شود ما بالا لازم است قضا بی ان عادها من زمان یا ساعة
حکم حالی از اشکال نیست نظر باینکه مذکور شد که قضای حدیث صحیح اینست که بر والد لازم است در صورتی که اولی بارث میت
بوده باشد قضای صلوات فرض بر والد بوده باشد پس قضای صلوات که در ذمه مادر بوده باشد پس فرزند او بطریق اولی
لازم خواهد بود و مفهوم عبارة سید و فهم مقتضی فرق در محل کلام هست و تذکیر عبارة و این عبارت الی از این جهت نظر بر
ظاهر من موصوله فاسد فی من فاسد فرمیشود تعریض اول بعلامه قدس سره قضا و قضا فاذا ترکه الوفات وجب علی ولیه الاعتداد عنه
وفی الفتیة من مات ولیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها انتهی مذکور شد و بر قرعه بود و لما عدم فرزند پس و بر ان اصل از انه
مخالف است از تکلیف و حدیث نظر باینکه مورد ان رجال است چنانچه سابق اشاره شد تمسک بان در مخالفت اصل در
محل عادم صحیح نیست بواسطه زیاده بانی است مرتبه مفارق بر عدم بعضا ما لا لازم است و لکن است جواب از ان باین
نحو غایة ایمر که از این لازم نیاید است که تمسک بنظر فی حدیث در این مقام بکن نیست و از این لازم نمیاید عدم صحت
تمسک بعموم ان اطلاق نظر ثبوت دلالة مفهوم نظر فی اول چنانچه دانستی شد که نظر باینکه قیاس نظر فی ما استدلال
از حکم مذکور نیست بعنی مذکور یا بنحو ثبوت حکم نسبت بمذکور مقتضی ثبوت حکم است نسبت بمسکوت عنه بطریق اولی پس
صحت استدلال موقوف است بر اینکه لازم بوده باشد بر اولی در صورتی که اولی بارث بوده باشد قضای فائت که در
ذمه مادر بوده باشد دلیل طلب اگر چه صدق قول علیه است بصحیح مذکور چنانچه مذکور شد لکن کلام میکرد در این مقام
اینست که چنین حکمی بقول بر تدفنها نیست بلکه اجماع بخلاف ان مضمون است بنابراین پس اعتماد بحدیث در این باب یکی
نخواهد بود پس علاوه در این مقام مقتضی این طلب است بگیتم اگر چه ظاهر نبود از ظاهر جمله از اخبار ان عدم قسم حکم مذکور
قائل شدن ولی اولی هر اکبر اکلاه الذکور وفی الفقیه بانه ان لم یکن من ورثة الذکر فلیس علیه فی ولیه ولا یکبر
من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام والصحیح فی الاول بالی لدلالة الاخبار بالولی بها بعد هو ذلک وفی

الانصاف والولی هو اکبر اکلاه الذکور وفی الانات وفی الجمل والولی هو اکبر اکلاه الذکور وفی الوسیلة والولی هو اکبر اکلاه الذکور وفی
السرائر فالولیه علی ولیه وهو اکبر اکلاه الذکور الا ان یکون ما علیه وفیه انتهی فانا اجماعا مفقود مطلقا بالنسبة الی الولد بجمله والاکبر ما فرضه من
الصیام وجبرة الملک کما لا یخفی من صلوة فی مرضه الذی فوق نهاره فیه یجب علی ابن الولد الاکبر قضا وذلک مذهب الجماع
بعضی الاول فان ابا من صلوة مخصوص فی الشرایع والولی هو اکبر اکلاه الذکور وفی الفقیه بعضی من الباء اکبر اکلاه الذکور وما
فاته من صیام یوم وعیره وفی الکتب والدیه بعضی من الیه هو اکبر ولد الذکور وما فاته من صیام یوم وعیره وفی الفقیه بعضی من الباء اکبر اکلاه
عن الباء اکبر اکلاه الذکور وفی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اکلاه الذکور وفی الجمل بالذهب بعضی من الباء اکبر اکلاه
الذکور وفی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اکلاه الذکور وفی سواء ما یرجع من صوم وفی الذکرة والذی بعضی من
هو اکبر اکلاه الذکور وفی الفوائد وجب علی ولیه وهو اکبر اکلاه الذکور القضاء عنه وفی الفقیه از انکه من القضاء انتهی
نعم مذکور لدی الذکور مخفی عالما میان مذکوره با سرها جمع است در اینکه کسیکه قضا بر او واجب هست اکبر اولاد
در ان از یکی در اینمقام اینست پس رسیرة فوت ولد بن والد لازم نیست قضا فاته فرزند اجلا و رده باشد و هم چنین
حال در مادر نیست اجلا و رده مذکور بر مقتضی حکم در مقتضی علیه مسلم اثبات نیست مخصص است بنحو حکم در مقتضی که سکوت عنه
باشد فرع ثبوت است در مقتضی علیه لکن استجواب از این باین عبارة مقتضی علیه در این مقام با اکبر ذکور از اولاد مبنا که
جمع شده است از جمع الطائفة قدس الله روحه و جمع شده اعتبار اثبات عمده الذکر بن تاخیر از اثبات لکن نظر باینکه
تا حال تاخیری جهة تقریر مذکور ندیده ام اصحاب و ان نمیتوان من مخصص صادر سوری که مخالف بوده باشد بلا دحیث جمع و
عبرة در نیست و اعی بر این مقتضی الفقات بمسئله جمع بوده باشد نظر باینکه اعتبار معتبره وارد است در اینکه ثابت بنده
سخت عنا نزد شیعه میت مخصص با اکبر ذکور از اولاد میت است و در این مقام ضبع فرموده اند با اینکه لازم است بر اکبر ذکور از اولاد
قضای صوم و صلوة میت باین سبب در کتاب صوم و عبرة عنبر و فی فرموده اند با اکبر ذکور از اولاد نوع تصحیح ابن ابی
مقتضی اینست که گفته شود مقتضا و حدیث صحیح و عبرة مورد مورد جدد گانی است که قضای غائب در روزه میت لازم است بر اکبر
اولاد بارث میت بوده باشد حدیث بن رسانی مذکور شد حدیث اول حدیث صحیح است و روایة حمزة ابن ابی حمزة از
حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت و علیه صلوة او صیام قال یقضی عنه ولیه الناس بعدد الله الاخرة
و حدیث ثانی باز مورد در کتاب نوروز است از جاد بن عثمان عن من ذکره عن ابی عبد الله ع قال سالته عن الرجل یموت
علیه دین من شهر رمضان هل یقضی عنه فقال نعم قال قلت الناس یرثی اخرها سلف ثمة الاخذ روایت فرموده است ابن حمزة
از حسین بن محمد و علی بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء عن جاد بن عثمان عن من ذکره عن ابی عبد الله ع اشکال در این سند
مذکور از دو راه اول بجهة معلی بن محمد و ثانی بجهة ارسال لکن هیچ یک ضرر نیست اما معلی پس بجهة اکثر و هم عاد مرجعه
و عبرة تصحیح فرموده اند با اینکه او از مشایخ اجازه بوده است و اما ارسال پس بسبب اینکه جاد بن عثمان که مرسل است از اصحاب
اجماع است و مجهول الاذن و حدیث در عدم لعنه امر حکم با لا و خبر نیست که صحاح با اجماع نیست چنانچه مضاد با
شد مجلا مدلول علیه بحدیث صحیح است که قضا می صلوة کور در سبب هست بر کسی است که اولی بارث او میت
باشد و اعتبر چنانچه مشاد نیست بر اینکه مضاد نیست بر والد که هست مضاد در اینمقام چنانچه هست مضاد نیست
بر هم و هکذا چنانچه ابن لفظ دارد اثبات است در صلوة میت فرموده و صلی علی الجنازة اولی الناس بها و حمل فرموده اند
ابن لفظ را در انمقام بمعنی که مذکور شد با اکبر حمل لفظ مذکور در حدیث صحیح در تعلق کلام باین معنی اولی است فصل
المقام بسلامتها و ان الاحتیاط المذکور فی هذا المقام فی النصوص الواردة فی هذا الطبقة فی الصلوة المفتقرة الصوم المفتقر
خلاصة منها ما فی الصحیح المذکور عن فرقه یقضی عنه اولی الناس بها ثم بعد ثم و منه فرقه عن الصغیر اولی الناس به فیجب

من يقضي عنه اذ المذكور في الصحيح بل يعلم انه على هذا الخلاف ومنها انه اذا فضل بعد البلوغ كالمغمى عليه السالف عن ابي بصير قال
سألت ابا عبد الله عن رجل مات في رمضان فاوصى ان يقضي عنه اهله افضل اعمالهم ومنها انه من شاء من
اهله قال مرسل السالف ان كان الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها انه وليه كالمغمى
المقدم فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقض ثم مرض فمات فعلى وليه القضاء ابن يقضي عنه ومثله رواية
ابي مريم الانصاري لكن بدل عبد الله ابي عبد الله ومثله ايضا في عنه قال سألته عن الميت عليه صوم شهر رمضان
كيف يصنع به قال يقضي عنه اكبر ولده ومنها الامر بالقضاء من غير تعيين القائم كصحيح جميل بن صالح
السالف قال سمعت ابا عبد الله يقول من مات وعليه صوم شهر رمضان ثم يموت قبل ان يقضي وروايته مضروب حازم عن ابي عبد الله
في الرجل يصوم شهر رمضان ثم يموت قال يقضي عنه الى آخر السالف ومنه صحيح ابي هريرة قال سألته عن امرأة دخلت في شهر
رمضان ثم ماتت او ماتت فما ترى يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الحيض والمرض فلا واما السفر فنعم و
مثلها موثق زرارة بن مسلم السالف ان اهلك في ذلك قال اجمل الفصول المذكورة سندا ظهرها لا لانه صحيح حفص بن
البختري لرجحانها ان المراد بالقضاء من الميت هو ولي الناس بمعناه ومنه المراد ان المراد منه اكثر اثارة ما مات فيكون
بين الالفاظ التي فيه لامكان ارجاع الكل اليه اما ما اشتمل على الامر بالقضاء من غير تعيين القائم فظاهر صريح ان ما تعين فيه
القائم يكون مقيدا لذلك واما ما اشتمل على ان افضل اعمالهم بنى ذلك ايضا وصريح انه ليس المراد منه الافضل يجب العلم ايجاب الوصية
لانقضاء المناسبة بكون المراد ما ذكرناه جملا على ان المراد من افضل اعمالهم وارادتهم الاعانة اليه وصفا فيها لا الاغلب عن ما كان
اكثر ارثا لا لانه يحتمل ان من شاء من اهله لان الفائض بقدر بين ما قدمناه من مقدار الخلاف في عبد الوصية
ان من شاء لو من ان يكون اولى بهذا وعينه فيحمل على الاول الصحيح المذكور وما اشتمل على تولي ذلك الوصي بعد في الصوم
فالقضاء فيها اولى بكون جملا مما ذكرناه بين ان ما ذكرناه بين ان ذلك ان ما ذكره فخر المحققين مدرس الصحة وحرق عبارته
السالفة في قضاء الاستدلال على انشاء القضاء على الاخذ حقه النص على اكبر المذكور عنه معلوم الصحة لا ان يصدق شيء من
الفصول فالاشتمال على تلك فكلام لا يتمشى عن اثره واغرب منه ما ذكره صدر ذلك حيث قال وقد دلت الاخبار الصحيحة على
تعيين الولي انه اكبر اولاد المذكور وعين لنظر على روايته صحيحة اشتملت بذلك ضلالا من روايات الصحيحة فقوله ان نصب
الولي باكبر المذكور في هذا الكلام عنه معلوم والوجه مدلا اما ما اليه ما ورد في مسألة الجموع من انها لا يكبر المذكور من الاولاد
فالمناسب ان يكون هو المأمور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن الفتوى به على ما يجافي مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على خلافه
بها ايرادها بين ان ما ذهب اليه شيخنا الشهيد قدس الله روحه السعيد مؤيدين بالصواب قال في المختلف اذا مات
انسان وعليه صام من شهر رمضان بعضه فانه يتفق للكبير من ولده من الرجال ان يقضي عنه بهذا الصيام فان لم يكن له ولد
من الرجال قضى عنه اكبر اولياءه من اهله واولاهم به وبالجملة شيخنا الشهيد فوائده تقرر وجه السعيد عبد كتابه عنه ومن
ظاهر الفتاوى ما قال في س وعند الشيخ وقد اكبر اولاده من المذكور فان خلوا فالنساء وهو نحو الفتاوى و
الاخبار والحاجة الى كلام رفع مقام ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا الشهيد مشتمل على مطلبين احدهما انه عند عدم اكبر الولد
من المذكور يقضي قضاء الفائت على اكبر اهله من المذكور والثاني هل انه عند عدم المذكور في اهله وان يقضي قضاء
القضاء بها للنساء من اهله وفي من هذا فما الى ظاهر اهل ما وفقا لاهتمامه واقول ان نسبة المطلب الاول الى ظاهر
الفتاوى والاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة لظاهر اهل ما وفقا لاهتمامه فلانه قال شيخنا الصدوق في الفقيه ولو مات رجل وعليه
صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه الى ان قال وله كان لك وليان فعلى اكبرهما ان الرجال ان يقضي عنه فان لم
يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثله اثناء في المنتهى ومنادى وتابعه نرخا والمجتهد وحكى في المختلف

من والده من علي بن ابي بدارة قال من مات وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما
من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثلها الكتاب الشيخ الجليل قال اذا كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومعنى هذه العبارات
ثبوت قضاء الميت على ولده اذا كان ذكرا لا يخفى وهو مشتمل الكلام المحكي عن ابن الجنيد انه قال وان الناس
بالقضاء عن الميت اكبر الاولاد والذكور ولو بالولد الذكور لم يكن له ولد وهو لا خاد ثم على عدم الاولاد على غيرهم من
الاقارب اولى فاولى وان كان الثقاة الراجحة انه والمحكي عن ابن براج قال على ولي الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته
من ذلك ومن الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فالاولى به من النساء واما الظاهر الاخبار فلما صحت من خواصه في صحيح
حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيره لا يخفى فيه مرسل الصدوق المرسل السالف يقضي عنه
اولى الناس به وغيرهما واما نسبة المطلب الثاني الى ظاهر الفتاوى وان كان الاخير ايضا كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار
غير جيد فالكون صحيحة حفص بن البختري والمرسل المعتبر السالف نصا فيها فالى الاول فلان ان كان اولى الناس
بالمرأة فقال الا الرجال ومثله المرسل المذكور والاطلاق في بعض الاخبار بعيد هذا الشرح عنه مضافا اليه لا لا يخفى
وقد بين بما ذكرناه ان هم بعد الميت اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد واختلفوا في اندفاع انتفاء الاولاد هل الولاية
لغيرهم من ذكور اقاربه الميت ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول وصرح به مثله الاسلام وشيخنا الصدوق في الفقيه و
الفقيه ابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد في س قال كتاب الصوم وقد حصر بما ورد صحيحا في كتاب الصلوة و
منه احوط والولي هو الولد الاكبر وظاهر الروايات انه الاعرب سنة وهو الاحوط لما خاره في الذكر والبيان انه قال في
الذكر وعند تعين الناس من العوام بانه الولي لما الاكبر ما هنا فظاهر وان كان العوام لعموم كل ولد ذكرا او انثى انتهى الى
وفي البيان يخص الوجوب بالاكبر وفي قضاء منه من الاولياء وجه قوي وهو خلاف ما ذهب المدارك والذخيرة حيث قال
قال في المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين مضمونهما عدم قضاء ما لو وجوب بالولد الاكبر بل مطلقا بالاولى بالميراث
من الذكور نحو ويحتمل انه ابن الجنيد جانبا بالوجه وجاء ولا باس به وفي الذخيرة والكفاية والوقوف على مستحق لا يخلو
الحكم بوجوب القضاء على الولي الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كذلك لكن لا على وجه الخيرة بل على الترتيب لوضوح انه م
يستفتى قوله م يقضي عنه اولى الناس بميراثه والظاهر انه المراد لكن شايع في العبارات الى الفقه من جماعة من فقهاء
الاصحاب رضوان الله عليهم عدم الوقوف على الاخبار وجود الولد فلا شايع وذهب الشيخ الطائفة الى الثاني فلا يجب قضاء
الفائت الاصلي اكبر الذكور من الاولاد ولد صحت ظاهره في حكم به والجملة والاقتصاد وفاطرق الوسيلة والسرائر والجامع
والشرايع والمهذب والمنتهى والذكرى والقريب والتحرير والتلخيص والعوائد والارشاد واللمعة وعند الاصل والاقتصار فيما تقدم
على العدد المتفق عليه وقد مر فيما يجاب منه خاصة لا الاصل انما ايضا الى مقتضاه منه انتفاء المقارن وقد مر فيه وفي
صحيحة حفص ابن البختري ومرسلة حادين فتن السالفتان وكذا ما رواه شيخنا الشهيد في الذكرى عن ابن طاوس انه روى
من عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله انه قال الصلوة التي حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضي عنه اولى الناس به
وعند تعميم الجواب من السابق لو خرج ان لو لم الاختيار على العدد المتفق عليه لما هو عند انتفاء الدليل على ان ما عليه
واما معه فلا بد من التصريح في مقتضاه فاذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا الشهيد في الذكرى بتمهيد البيان و
صاحب المدارك والذخيرة وغيرهم فيما ذكر تحقق ذلك فلعدم الى ما كما يصدقه بما انه تعقل لو بان شخص وعليه قضاء
الصلوات وكان وارثه اقاربه وجب عليه ان يقضيه للعموم المذكورة المعتضدة بدلالة الاحاديث المذكورة فيجب قضاء الولد لما
في ذلك امر يطلق ان قلت يمكن الشبهات الدم باعلاء في الحدود من ابن طاوس لظهور شمول الميت في قوله اولى بموت

الميت لانا شاء الله تعالى فيقضي عنه الولي الناس به زعم القضاء على الابن ولو من الام ايضا ولا يناسبه الذكر في قوله عنه
لانه بالامثال لفظ الميت ثم وما يصح الى الفرق بين هذا الكلام والفقيه عن ابي جعفر قال سئل عن امرأة نذرت ان تصوم
في شهر رمضان او حلفت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل ينبغي ان يقضي عنها قال اما الحلف والمرض فلا واما السفر
فنعم ويوافق الجميع ما نقله المحقق السالف المرجع في بيت عن مسلم لعدم ذكر فيه الحلف والمرض فلا واما السفر فهو مقتضاها
ويجب قضاء الصوم عن الولي والظاهر ان له ذكر فيها لكن الظاهر ان المراد هو الاولى بارثها وهو يخالف ما مثلا في الفرض
ويصدق الولي في انه لم يأتها وان ورد في الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بين الصوم والصلوة في ذلك وهذا
هو منطوق الكلام الحكي عن المحقق وتوهمه الباس في الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء من الولي ولا باس به لهذا بالخاص
الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه في رسالة الفوائد المنسوبة الى سؤال جمال الدين بن حاتم نذر من قول البيت
ظهر ان الولد يلزمه قضاء فان مات الميت من صلوة وصيام لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته عليه
واختار شيخنا ابو العباس بن فهد فيما وجزم قال والاقرب كالاب فيما ذكر من قوله محل الولي في مال الميت
مستفادة من كلام المحقق المذكور وان مراده بنية ذلك الشارع والثاني قال والاول وهل يقضي عن الولي فما فان لها بنية مرتبة
وفي الثاني يقضي من الولي ما تركه مطلقا وان مراده بنية ذلك الشارع المذكورة سفاها وهو كلام المحقق وشيخنا الشهيد
في الذكرى وصاحب الروض ومنه عن ابن الجنيد عن كل ركعتين عبد عنه مكيلة مسكين والاحوط كل اربع عبد فان لم يكن
فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو ما حكاه في الذكرى عن ابن الجنيد قال لان الجنيد قال واقبل ان وجبت
عليه صلوة فاخرها عن وقتها الى ان مات قضاء ما منه ولم يكن يقضي عنه جهرا الاسلام واقبام بمد نذر وان جعل بدل
ذلك مد لكل ركعتين افضل فان لم يجد فلكل اربع مد فان لم يجد فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل ومستند هما
في هذا التخيير مبين معلوم واما رواية ابي مريم الانصاري فانها وان اشتملت على الصدقة بمد لكن لا دخل لها بما ذكراه لما
الا تلون مدلولها الصدقة عن كل يوم عبد واما تاما فلا نها صريحة في تخيير الصدقة على صوم الولي وابن ذلك من تخيير
الولي بينهما واما تاما فلا دون مدلولها ظنين كون الصدقة من مال الميت بخلاف كلا دعاهما ان الرواية المذكورة ظاهر الاطلاق كما
ذكره السيد المرتضى ره وعلى اي حال لا ربط بينها وبين ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما هو ظاهر ان الفضل المذكور في كلام
ما قوله عليه عبادة في الكافي فانه قال قضاء الواجب وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله عليه السلام رجل
عليه من صلوة الفرائض ما لا يدري ما هو من كثرته كيف يصنع قال يصلي ما لا يدري كم صلى من كثرته يكون قد قضى عليه
قلت فانه لا يعلم ما هو من كثرة شغله قال اذا كان شغله في الحق مبثوثا فلا بد منها او حاجة لا يستطيع قال يقضي عليه وان كان
شغله لدنيا فانه اشد عليها من الصلوة فصلى الصلوة فصلى الصلوة ما لا تجزيه فيها مضيعا لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله فلذلك
فانه لا بد من قضاء

الاذن لا من خطبة الذي فانه يرى المعقول لكان الاذن اقبى مما يرى في عدم الغيظ وهو مما لا يشبهه فانها لا يسقط الواجب عن المتولي بفعل
الشيء كما هو الظاهر من العبارة بفعله بغيظ منه مع الاذن والاجرة اي وهو الحق ومنه يظهر الحال في كلام المحقق والعلامة فانه
في الشرائع ولو تبرع بعض بالقضاء سقط وفي القواعد ولو كان قد طلبان فان يد نسا وفي القضاء بالغيظ الاداء فان ذلك ويتبرع
بعضهم سقط عن الباقين فالمراد بعضهم الواجب عن الولي المكلف بالاستيجار ويجزء وهو الحق من المسبوط والكل ما لا اقتضاء در
الشرائع والنافع والمراسد والارشاد والتصريح به في التذكرة والقدر وس والمسالك والخلاف وفي المدرك انه قال وفيه الولي المذكور
الاكبر لكان حين موت ابيه مالك لمرضاه وسقراه ونوم من صلوة وصوم وتجنبها كالاحتياط بحيث يمكن منه لا مانع كهذا اي الحكم
بلزمة او من اب والام كالاب لا الاخ والجد والعبد وقال وحي بهما الميت برئ والا الاستيجار من مال الميت انتهى والضمير المجرور يعود
اجر والمضاف يعود الى الولد الاكبر فالمراد ان الولد الاكبر استيجاره ما وجب عليه مما مات من مال الميت وهذا الفرق هو
المختار لكن لا اقتضاء الواجب على الولي فان من الولد الاكبر ذلك بعد كما اصلنا الفاضل في تحرير الاحكام فانه قال ولو تعدد الولد
في ذمة الوالد ولكن السبب هل الاحتياط بما اعتبر في الصلوة فاما ولي بنزاء الفعل لكن يسقط عنه بفعل المتبرع حتى سواء كان
باذنه ام لا وعلى الاول اجرة وعن جابر انها المعقول بفعل المتبرع فيكون الاستئذان لا يتاكد بعد ذهوس نهما الصحيح الوجه
باب الغرض بذلك بالخبر من الصحيح عن حريز بن عبد الله قال لابي عبد الله جعلت فداك الرجل يموت فيقول لولده صم عنه
ذلك الصبي ثم يموت فيقال خفف عنك هذا الصبي صيامه فان لم يطلب عنك وجب الاستئذان لا هو ان قوله ابيه على المتبرع
من الصلوة التي في ذمة ميتها وان لم الاستقلال مع الجواب بالجواز بهذه شرط الحكم بانها بل يمكن ان يدعى ان قوله صم عنه
انه لكون في صبي الى حد بلوغه ولكن الكلام عن في قوله عن ميت وقوله صم جملة فلا من الجانب بين الى ان ذهبوا الى المتبرع و
نهما ما رواه في الباب المذكور من الفقيه انه لكن وسلا حيث قال وقال من عمل من المسلمين عن ميت عمله صام الحاضر
له ثوابه وتقع الله بالميت ثواب صوم الولي وصوم وكذا قوله وجاء ما الحاجب الصلوات المفروضة بعضها وهي نهما ما
رواه في الباب المذكور وسلا انه قال قوله يدخل على الميت قبره الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره
للذي يفعله ولك بناء على ان الصلوة والصوم ملحق بهم المفروضة وغيرها كما ان قوله تلحق بعد يوم الولي وجوه كما لا يخفى
ونهما الصحيح المروي في باب ما يلحق الميت بعد موته من رضا ابا الكليني عن معوية بن عمار قال سئلت ابا عبد الله عما يلحق
الميت بعد موته فقال يسر سنها يعمل بها بعد موته ويكون له مثل اجر من عمل بها من غير ان ينقص من اجورهم شيء والصدقة
الجارية يجري من بعد موته والولد الطيب يدعو له بعد موته بانها يدخل في دعوته ويصلي عنها ويصوم عنها فان
اشركها في حجة فله حج وعمرة الاستئذان لعموم الولد في قوله والولد الطيب اعم من اكبر الذكور ويجوز كان قوله يصلي ويصوم عنها
اعم من الصلوة والصوم اللذين في ذمتها وغيرهما لكن عن قوله صم عنها يرجح الاول فالمحصل منه يجزئ الصلوة التي في ذمة
الولد الميت لجعل الاداء مع وجود من هو اكبر منه وهو يوجب السقوط عن ذمة الوالد فيسقط عن اكبر الذكور بالاولى وايضا ان الواجب
عليه فالاذن في ذمة والده فالسقوط عنه يوجب السقوط عنه فقوله انه اعم من ان يكون باذن اكبر الذكور بها ان كان متبرعا
وعدمه بل يمكن دعوى ظهوره في الثاني فيقتضي انعقاد على الابن اما بالاطلاق فاولا بالخبر ونهما ما رويه علي
بن موسى بن طاوس اثر رجال في كتاب مهات سلطان الورى بسكان الثري عن شيخ الطائفة باسناده الى عمار بن موسى في
كتاب علل الشرائع عن الصادق في حق الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز لمن يصنع معروف قال لا يصنع خيرا
فان لا يعطيه الا مسلم عارف وجه الدلالة لزوم اذن الرجل العارف اما بطريق الشرع او باذن الولي مع عدم الاجرة اذ مهما
والعقد المبتني هو الاول فقد دل على ارادة ذمة الميت عن الصلوة التي في ذمة بعض الاجنبي من عارف المطلوب ونهما
ما رواه في باب البر بالوالدين من كتاب الايمان والكفر من اصول الكافي عن جميل بن دراج قال ابو عبد الله عليه السلام ما يصنع الرجل

بكر الوالدين جميعا ويصلي عنهما ويتصدق عنهما ويحج عنهما فيكون الذي صنع لهما وارشد فيه جزاء الله تعالى
بره وصلته خيرا كثيرا فان الرجل قد يوجد مع الرجل يكم وان كان الجواز منه الاذن لكن الم من اكبر الذكور وجوده فيه يصلي
عنهما اعدى لهما ويصلي لا يصلي لعدم الجواز في جواز الصلوة عن الاجرين في حال يصلي عنهما الاذن ان يقال ان ذكر اجرهما انما هو الترغيب
على طلب البر بهما اي الصلوة وبكون المراد من قوله صم يصلي عنهما الصلوة عنهما في حال الحيات تقول ان الصلوة
اعم من المفروضة التي في ذمة الوالدين وغيرها فيقتضي قوله صم يكون الترغيب في خروج عن ذمة الوالدين ولو بفعل صبي
اكبر الذكور وان لم يكن ماذونا منه ونهما ما رواه الثقة الجليل علي بن مهزيار في رسالته الى فرحان وسالته عن الرجل هل يجوز
ان يصلي ويصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلي الحج ويجعله لذلك الميت ان جعله ذلك له وقوله عن بعض موتاه يشمل ما كان
الميت غير الوالدين وكذا يشمل قوله عن بعض موتاه ولو في الصلوة والصوم ما في ذمة الميت وقوله ما احب بيت مال ان الرجل
غيره اكبر الذكور ويجازيه الموتى عليه من وجب عليه الشارك وقوله ويجعل ذلك للميت ان جعله ذلك له الظاهر ان المراد منه انه
انا في بر الرجل عن ذلك الميت بالنسبة الكرام الكاتبين في صحيفة جعله ذلك الميت كالصلوات الصادرة منه نفسه في حين لا يتصور
الذكر وتمام ما اشتغلت سقوط الصلوة التي في ذمة الميت منه بفعل المتبرع كما لا يخفى ولما السقوط عنه فيها ان الذي فيها الغير
فالظاهر بان اذن الولي الغير واسناد عاته ليس فيما منع منه لقوله فيكون كذلك وجه الدلالة لزعم على المدعى اي السقوط عن الولي بفعل المتبرع
صران النصوص المسطورة انضمت سقوط الصلوة الثابتة في ذمة الميت عن ذمة بفعل المتبرع فيسقط عن ذمة الولي ايضا بتبرع
ان الواجب عليه ما كان ثابتا في ذمة الميت فيث ورث ذمته بفعل المتبرع كما هو المدلول عليه بالنص المذكور والنفي يقتضي
الايجاب على الولي فيلزم من انتفاء المقتضي انتفاء المقتضى ودلك كالدين الثابت في ذمة المديون فانه لا اشتغال ذمته
بحق الغير وجب عليه ابراء ذمة بدائنه فاذا تبرع احد بادائه وصل الى المديون ورث ذمة المديون عن ذلك فيسقط مقتضى
وجوب الاداء منه فلا يجب عليه تبرع لانتفاء الموضوع فالاولى فيما نحن فيه كذلك فيخرج ان المقتضي لوجوب القضاء على الولي اشتغال
ذمة الوالد بما فات عن وقته الذي يسقط الغير المتبرع بسقوط ذمته لانتفاء الموضوع ايضا لا يمكن للولي ان يتبرع في مقام
البطل بالفوات عن وقته الذي يسقط ذمته اما السقوط ذمته بفعل المتبرع بالنصوص المذكورة واما استدلال المحقق
على الولي فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان تلك ان ذلك اما لهم ان كان المقتضي للوجوب هو اشتغال ذمة الولي
بالدين على الولي وهو ممنوع لامكان ان يكون المقتضي هو اشتغال ذمته حين الموت بل فعل المتبرع وهو ثابت
ولو سلم فعل المتبرع عنه يوجب لانتفاء ر الحاصل ان للاشتغال من فعل المتبرع هو رفع اشتغال خاص والمقتضي للايجاب
على الولي يطلق الاشتغال لا بل من انتفاء الاصل انتفاء الاعم فقوله ان السقوط من فعل المتبرع عنه الموجب سقط
الولي ما ثبتا بفعل المتبرع فلا يكون فعله معطلا عنه يجب عليه ولو مع فعل المتبرع فلما لم كان الاصل بما ذكرنا
التكلف من التكليف فلا بعضا والى الغزالي بشرنه الاجماعات فاء الدليل عليه فلا بد من النظر والتامل فيه هنا يتبين ان
الثابت منه ما هو يقتضي عليه انضمار ايضا خالف الاصل على مورده تقول ان المقتضي لثبوت التكليف على الولي
بما عين فيه الاجماع فالنص اما الاجماع فالمدعا الثابت منه ان الذمة على الولي قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما
علمت من تصريح جماعة من الاصحاب بالسقوط عنه بفعله واما النص فكما ان الظاهر من صحيحة حفص بن البختري السالفة
عنه في الرجل يموت فعليه صلوة او صيام فقال يقضيه عنه اولى الناس به يجب اثره على الولي فما كان في ذمته
الموت عند اشتغال الولي به واما صورة الفراغ فيجزء لذلك شبهها فلو بنصر نا النص اليه فاذ يمكن العدول عن مقتضى
الاصل بذلك اما الاولية في الصورة المفروضة فالمتيقن بسقوط المتبرع للعام بعد ثبوت ان فوت وعليه صيام جلد حالة
وفي الحال على الرجل في قوله الرجل يموت فالمتيقن المقتضي للوجوب على الولي بموت الموت حال اشتغال ذمته

ولا اشتغال بعد الموت على المقتضي لوجوب على الولي بعد الاشتغال حين الفوات فالسقوط بفعل المتبرع

بالقضاء وهي تختص بأمور ذمة بعقل الشرع فهما بعد ما لم يكن ضرر الوجوب والوجوب بغير سائط فلما ان المشار ومن يعلم
في الجواب عن هذا السؤال يحتج هذا قول الناس بهما لم يوجب القضاء على أولى الناس بالارث لما ماكان نائبا ذمة
المورث حين انتقال الى القضاء كما انهما عليه فلا يمكن الفتك به فالحكم بالوجوب فيما اذا كان ذمة عقل الشرع في يكون
الشك في أصل التكليف لان عقل التكليف مثلا يشهد في بعض الحيثيات لذمة أذا قلت ذلك نقول ان المدعو له عليه با
لعوض المذكورة عقل ذمة الميت من الصلوة التي في ذمة عقل الشرع ولا ينفاون الحالة بالاصل بين كونه بالاذن
الولي وعدمه القطع بان اذن الولي لو صح لم يكن له مدخلية في الفوت لم يكن حصل بيد كالا يخفى مضافا الى امكان
ادعاء انحلال بعضها لصورة الاذن انما يتم ضم من ذلك ان الولي لم يكن له مدخلية في جواز المباشرة بل مدخليته انما
هي في الوجوب عليه ففي الكلام في جواز الاستيجار فقوله لكن ان في جواز المصاحبة على فعل يوقع الاتيان به عن الغير
بين ما من جواز في يوقع الاتيان به عنه معها وبعبارة اخرى كل فعل يوقع فيه الاستنابة من جواز يصح معها في يوقع
اثر لهما الا الملك فذلك ولما استيجار الولي على واجب عليه نقول قد عرفت ان فعل المشروع كما اوجبه العقل من
ذمة الميت اوجبه العقل عن الولي فبقي كل واجب يسقط عن المكلف بفعل غيره بين عاد يوقع لذلك المكلف بعوض
البراءة وغيرها وهو ظاهر الاختصاص فيه ضم ما ذكر من ذمة الميت عن الصلوة مثلا بفعل الشرع مع اذن الولي وعدمه
وكذا جواز اعمال الاستيجار في ذلك واستيجار الولي على ما وجب عليه من مالها على ذمته وعلى الاستدلال لذلك ايضا بوجوه
الاول هذا نقول لكن في الحكم بجواز استيجار الولي بما وجب عليه من ماله على ذمته من ربه انتفاء الدليل
على حرمة فان انتفاء الدليل على العدم دليل على انتفاء العدم وبعبارة اخرى انتفاء الدليل على الحرمة دليل على
انتفاء الحرمة لان التكليف لا يعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما اتاها وقد اطردت القاعدة في الشريعة على بيان
المحرمات واستقصائها قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم قال الصادق وما لكم الا تأكلوا مما ذكر اسم الله
عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وقد روى شيخ الطائفة في الصحيح عن زرارة عن احدهما انه قال ان الله
احل الحرام لمعرفة ما حرم الله فما حرم الله فقد حرم الله وفي الصحيح عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عن الجري والمارماهي
الذي قال تعالى يا ايها الذين آمنوا ليبلونكم الله بشيء من الصيد تناله ايديكم ورماحكم فقال ذلك مما يصيده رماحكم
وايديكم ولا يصيد بالليل وفي الصحيح عن معاوية بن عمار قال سألت ابا عبد الله عن الجري والمارماهي فقال
كل ما كان له قشر من السمك من الصنفين المذكورة وما سواهما فانه حرام وهي انكلها لو يعلم لكنا يعرف منه لكن يعرف لما نقول
فلا لا اذا قد قيل من منه الواجب على غيره فيختص بذلك العموم المذكور واما عند انما يحكم بانتفاء الحرمة بالعمومات
المذكورة فالمعارضة المذكورة من انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة مستفادة من العقل والكتاب والسنة نقول ان
استيجار الولي لما وجب عليه فلا ذمة من ربه يحتمل يوجد دليل يكون جائزا وبعبارة اخرى ان الحظر بانتفاء الحرمة يحتج
فالمدعي ان عدم نقول ان يكون مالذمة الفوت تعتبر سنة من الصلوة والصوم ولا يخفى ما في ارتكاب الولي بنفسه لذلك من المنقصة
الثاني بذمة الثاني قوله قال يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم بناء على ان
المستفاد من الاية الشريفة منع وجواز اما التمتع عن فهو الشرع في الاموال بالباطل واما الجواز فهو التصرف فيها بالتجارة عن تراض
من الطرفين لاحدهما معلوم الا الاصلاح الحتي فيه وهو التصرف في الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبين فلمستفاد منه جواز
كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك بطريق التجارة عن تراض من الجانبين والظاهر ان المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ
العوض فيشمل مثل الاجارة ايضا وهو التصرف في الاموال بالباطل الممنوع عنه والظاهر ان المراد منه ما لا يكون طريق الشرع
او العقل عليه جواز كالتصيد والقمار فالمستفاد من الاية الشريفة جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك طريق الشرع

من الجانبين

من الجانبين الا اذا دل دليل على عدم جواز وجواز التصرف في الاموال بطريق الاجارة فيتبادر الاطلاق مستفاد من الاية الشريفة
ولم يثبت دليل على خلافه ولو فيما نحن فيه فيحكم بالجواز وقد ظهر ان قول الناس بهما المذكورة من الاستدلال وان كان مثبتا فيجاب الاستدلال
بالاية الشريفة على جواز الاستيجار انما يكون ذلك فيما اذا كان ذلك موجبا للتصرف في المال من الجانبين كاجارة المساكن والمراكب ونحوها
لتصرف الموجر في المال بالاجارة والمستاجر في العين المستاجرة واما فيما نحن فيه اي في اجارة النفس لعمل معين فلا دخل للتصرف في المال
وان تحقق من طرف الموجر يكن غير متحقق من طرف المستاجر يمكن الجواب عنه بانه ليس المراد من قوله تعالى ان الحكم تحقق التصرف
في المال بالاضافة الى كل واحد من المتعاقدين فانه يكفي في الصدق تحقق التصرف في المال وفي حق احدهما وهو متحقق فيما نحن فيه
الثالث حصر من عموم ما ورد في الاجارة والمحدث الشيخ المقام اسكنهم الله تعالى في اعلى عرفات الجنان لطائفة الاسلام في
اجارة الرجل نفسه من الكافر من علي بن مهزيار عن احمد بن ابي عبد الله عن ابن سنان واما ايضا الصدوق
اوالحر بابا الكاسب من الفقيه عن محمد بن خالد البرقي عن محمد بن سنان واما الشيخ الطائفة فعن اوسط كتاب الكاسب عن احمد بن
محمد عن ابيه عن ابن سنان عن ابي الحسن الثالث سألته عن الاجارة فقال صالح لا بأس ان تصح عنده وانه صاحبه يحيى نفسه
واشترط فقال ان شئت فاني ان شئت عشرا قال قلت الله عز ذبحان ناظر في تمامي فيجيء ان ايمن مشترين منك بعد الاجارة
فوان المؤمن جابر بن عبد الله عن عضو الشامل عن السؤال عن اجارة الاجير نفسه فاجاب بالجواز من غير فرق بين بعض الاشياء دون
غيره فقال اذا نصح فلا بأس فانه قال في القاموس نصح حكمه والنصح الخالص لا بأس باجارة الاجير نفسه اذا خلص نفسه وقال
قال في الاستقال والمستاجر فيه وعدم ذكر مطلق الاجارة بعد الجواز في كل شيء الاتحاد الدليل على عدم الجواز فيه وعلم
ان ما نحن فيه مالذمة دليل على عدم الجواز فيه فخصوص الحديث المذكور بجاز فيما نحن فيه وهو المطلوب ويمكن المناقشة في الجميع اما
فالاول فلان منع انتفاء الشامل على العدم في محل الكلام لو منع ان القرآن قوله تعالى يحصر بعض التصرف بالمالية
عند اولي الناس بعد اشتراط عدم ان جواز الاستيجار مثل ذلك بنفسه وكذا حاله في قوله من المرسل المعتبر السالف
عند اولي الناس بعد وعدم ان جواز الاستيجار مثل ذلك واما الثاني فبعلم ما ذكر ان مفتحي قوله عند اولي
الناس بعد اشتراطهم ما شرع الولي القضاء بنفسه فانه يوجع الاستيجار فيه لا الذمة فيه عند تسليم ولا لا الاية الشريفة على جواز
الاستيجار في محل الكلام بخصوصها بعينه فلا يصح التمسك به في المقام واما في الثالث فلانه فانما يفيد مشروعية اجارة الاجير
نفسه عن ان العدم الاستيجار دليل على جوازه مالذمة والملازمة ان المستفاد من قوله عند اولي الناس بعد اشتراطهم بنفسه فيما نحن فيه
ما نحن فيه فلا انتفاء في جواز الاستيجار الولي بما ذكرناه اولا اولى ويمكن الجواب عن ذلك بان ذلك كله مبني على امكان حمل
قوله تعالى عند اولي الناس بعد اشتراطهم على ما هو ظاهره وهو بعيد بل ممتنع لما مضى مما سلف من الصفوة من الولي فيما اذا في جاز
الميت عند الولي بعد ما فلا بد من تقييده بما اذا لم يتمكن احد ولا يعزم به فلا يمكن التمسك في الحكم بعدم جواز صدوره من سائر
ولا بعدم جواز الاستيجار من الولي كما لا يخفى على المتامل رابع الطائفة الاولى في التصريح السالفة كقوله من عمل من المسلمين
من بيت جاء مسلما لصف الوجه وقوله لم يدخل على الميت في جنوة الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء ويمكن ايضا
للذي يفعله والميت لحقه اما ان كان ذلك بعنوان الاستيجار ولو من الولي فنقول ان محل العمل من الاجارة الولي يستلزم
جواز اصل الاستيجار منه وهو المطلوب وكذا الحال في الوجوه السالفة اعني قوله الرجل يكون عليه صلوة او صوم على جزء ذلك يجب
عنه ما عرفت فانه لا يقتضي الاصلح ما عرفت بناء على ان الرجل الشرعي الولي وغيره وهل الاجارة يكون الذي يوجد له هو الفاعل
اصلا جواز التفويض الى الغير فيما وجب عليه فانه تمرين شرعي لكن شكوك في التفويض اليه عنه ما عرفت او عنه ما عرفت بالاثر
كما هو الصحيح في الاخبار فقوله مع انفاذه وجواز الاستيجار الولي لكن مع تجويز بانتفاء الوجوه في الشاب وعلى هذه جاء يكون
المراد من الرجل هو الميت فعلى ان الظاهر جواز تفويض الصلوات وذمة ذلك الغير لكن الاصل في الذي هو الغير فجواز

كره المتولي اليه عقيم فارف وقوعه على لعقاده لكن صحح عبده جواز المتولي على عقيم العارف ومعلوم انه لم يكن لعقيم
قول اولا بل جعله على الثاني بعيد جدا بحيا على الفساد من كون المراد من الولي في الخام هو الولي بالارث لا يعضده اكبر المذكور هذا
فلا فيها الا كان ضرب الولي لما وجب عليه عدالة زنه والى العاقل نظر بالاجارة ديكن الدليل ظهر عليه الد ظهر الصلح بعض
بل يمكن ان يدعى انه اسلم من الاجارة لعموم الصحيح الى عبد في الكافي والمنتهى عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله قال الصلح جائز
بين المسلمين اذا الظاهر ان الاحق بالام وقوله عليه السلام في الكافي لمراد كالصلح جائز بين المسلمين وبالام جميعهم الجد عقضاه فقوله
الولي للعاقل الى صالحان من هذا الباب بان فصلي نهر اشلاه من موتى وقوله العاقل ذلك صلح بين المسلمين يجب العمل
بمقتضى ذلك العموم المذكور واحتمل على المعنى الرجوع في العقد الجهد الا لا على ما ذكر الرجوع فيه هكذا الصلح جائز بين المسلمين
الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كالصلح يجب العمل المضاف الحين بعقضاه الا الصلح الذي اوجب الصلح في
نظام غليل ما ذا الدليل الشرعي على بعد على وجه الاطلاق اوفي ضام عريم ما ذا الدليل على خلافه كان وقد مضى المال في بعض
الحديث في بعض رسائل الوضع فيجوز الصلح ذا خاطا من الرجع لا في انه ذا كان كان الا ان الاحتمال عند ارى الناس بهما له
مات الذلك ما بناه انما بالحق حقا المطلب الثاني في بعض الحالة بها ان اصدرت الوصيتين الى المستاد في قضاء الصلوات الفائتة
في ذمته فهل يجوز ذلك مستفادا التكليف من اجر المذكور من الاداء ام لا وعلى الثاني هل يجب الوصية اجارة كما هو الاجل وجوده ها كذا
يجب القضاء على اكبر الذي فقط والخيار هو الاول والمستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب والسنة
اما الكتاب فقوله تعالى فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فهي الكاملة الصحيح الذي يحتمل في الغيبة
وبار الاوصياء من الهند به خلافا لابن بعد بن الحسن الصفار رفع عنه الى ابن بعد بن الحسن بن علي وجدا ادعى الى رجلين اجيرين
لا يصليان ان يخرج بعضا لنزاد الاخر بالنصف فرفع ما لا ينبغي لهما ان يجالسا البيت ويعلمان على حسب ما اوصاها انه الله تعالى
في الغيبة رضا الشريعة عند عجلته ومنها مكاتبة الاخرى الى وبزي الغيبة قال كتب بعد بن الحسن الصفار ان رجلا من بعد بن
الحسن بن علي عليهما السلام رجلا وصى بثلث ماله في حج الى بعد وعلى الساد الذكر والانثى فرسواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية
فرفع كما ترى كتبت ما اوصى به على ما اوصى به فهل المراد من الجواز في الخام ونحوه هل الترم الا لانه ان بنفذ كتبت ما اوصى به
على ما اوصى به ومنها الحسين الرزي في البار المذكور من الكافي عن علي بن محمد بار قال كتبنا بعض الى الرجل هنا ما لانا الجواز
الى جعفر ومن فيها من بكا من الاشهاد بكذا وكذا الثقاة فاكافي فاخذ بكا وانقاذ ما اوصى اولا كا بين بكا لهما وهذا ان لا يكونا بقيا
بعضهما لا ضيعا ما من حالها لانهما فخرجا من ذلك بعجز عنهما فصار ذلك في ربا بكا وقد قال الله تبارك وتعالى ذكا
في الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم والمراد المخالفة بعضا
صلى فيها الثانية في ذمته والعمل بالاية الشريفة في ايتاء بعضها صحيح اذا الصحيح في عقله فمن بدله فانما اثمه على الذين يبدلونه والمال
العالم الدين والاية هكذا كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه قد قوله الاية الشريفة المتقي من بند بدل الوصية المخلفة لمال الوالدين فلا
يصح العمل بالاية الشريفة في عدم جواز بند بدل الوصية ظنا ان سبيلا لا يزاد ان نقول لا ان الفرض بعض
الصوم الى عمان فيها الثنا عليهم السلام ارجاعه الى الوصية فيها اما اورد جعلهم فيها في الخام فلا طلاق على جعل المال
فقوله منها الصحيح الى وجعل في باب انفاذ الوصية من وصايا الكافي وباب وجوب انفاذ الوصية من الفقيه وباب الوصية لاهل
الفقه الى من الهند بن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله عن رجل اوصى بمال في سبيل الله فقال اعطه لمن اوصى به وان
كان يهوديا او نصرانيا ان الله يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استناده
بالاية الشريفة بيان كون المال الموصى به المال في سبيل الله انما ينفع اذا كان الصحيح في بلد هذا الى

مطلق الوصية

مطلق الوصية الى بعد سبيلها الا نفاذ ان كان يهوديا او نصرانيا كما لا يخفى وان كان في الدليل تحت المفروض في
السؤال من ذكر في سبيل الله يحتمل ما به ومنها الصحيح الى وبي في باب ان الوصي اذا كانت الوصية فيه فيه وفيه هامش الكافي وفي باب
خيانة الوصية فيما يجوز فيها الوصي فيما يتبرع فيها الوصي به الى شان العقيقة والحج وغيرها وصية الانسان لجدها وعقيقة الى بنين
عن عبد بن سنان عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل رجلا وصى بحجة فقيلها وصية لعبد فقال يحجها وصيته و
يعطيها في غيره كما ارى به زمان الله عز وجل جبرائيل في بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه وفيهما ما روى في الكتب المذكورة
المذكورة عن يونس بن عبد الرحمن ان رجلا كان بهمدان وكان اباه مات وكان كتب هذا الاية فاوصى بوصية ثم مات الموت فقال قوا بعد
ارى الذي اصنع ما الذي يهودي او نصرانيا فقد وصيته فلم ان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فانا
اشفا من النصوص المذكورة وما شاهدها ان الضرب له فلا شبهة دما بالي طاق ما يصدق عليه انه وصية فلا يعمل بالمصيبة فيها
ان الدليل على الاية الشريفة والنصوص المذكورة وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول عنها وبنيه بها على تبكيل الخام
بها ربما يحتمل الصحيح الى الفقيه بعضه ارطى الناس بهما شهن فقاعن الظاهرين والعمل ومن يرجع الى قضاء وجب القضاء
على ما في الناس الجبرات سلم عدت الوصية من الموت في ما في ذمته من الصلوات ام لا مقتضى الاية الشريفة والنصوص
المذكورة عدم جواز الفقيهين في الوصية سواء كان متعلقها الصلوات التي في ذمته لم يتعلق الا بنزو النصوص المذكورة في الظهور
في المنع والكثرة في العدد والاضعاف فيتاوى عن ابا ابن المضيب بالسند قال في البيان فاوصى بها البيت سقط من الجد
وفي الدروس عند الحيض من قضاء الصلوات لو اوصى البيت بقضاء الصلوات فيها فظ صرو وجب اخراجها من ثلث ما الربع عدم الاجازة
وبنا على ما يخرج من اصل المال وتوجه بوجوبها ولا باس به وفي الذكرى لو اوصى البيت بقضاء الصلوات فيها من ما الدار استدعاها الجد
او بها ثم الى البيت وقيل ما لا الاول سقوطها عن الولي لعدم وجوب الجد بما صلى الوصي وفي المجوز لو اوصى بها البيت بقضاء
لو اوصى بالصلوة والصوم بزيادة الولي عنها وفي كتاب الاساس فاوصى بها البيت بالزيادة من ما الدار استدعاها الجد
والمال الجد وقيل سقط عن الولي الخطاب بها لوجوب الجد بما صلى الوصي وفي الروضة لو اوصى البيت بقضاء الصلوات فيها من ما الدار استدعاها الجد
او استدعاها المال الجد ولبا ثم الجد تهل بعض من الولي بنزوجان لو بها العقيد علا بما صلى الوصي والنصار في الوصية
على الولي بالمنفق سؤال بيان فرمايند كه صلوة بهمين اصفهن چه قدر باید باشد جواب اصباط شد بلكه كفت كه صلوة
اصفهن زياده از يك كام كه خطوه است نباشد ودر صورتي كه اوصي بنذر احتياط مفتضي ما دو ان نمازات سؤال اصفهان
در يك صف رايات فرمايند تا چه قدر جوز يخ هديه بنا بر دى سيف جواب معلوم نشد كه مراد از صف در اين
فرموده چه قدر است اگر مراد اينست معنا از اقرب اهل صف بعضي صفا بعد بعضي از اهل صف ازد بدى ظاهر اين است صف
بعضي از اهل صف از بدى كه در ان صف باشد معتبر بجهة صلوة اهل آن صف نباشد لكن اشكال در صحت صلوة كسي كه در صف
ايستاده است مشروط باين حكم اگر بيني وعاين صف مقتضي مانع باشد عبد يكفر بايد باد نزد ايجاد في انما بنا در اين
شد بد نسبت با نفس كرد وبعضا بنا ده است كه نماز را اعاده عزه باشد سؤال اشخاصي كه مانند انها خطا صحيح
نيست بجهة ضم نفت بكنند وانى انما بند در صورتي كه اهل باشد يا بكه نماز واجب وارد ومستحب دارد ودر صورتي كه
عالم باشد يا بكه نماز مركب است از واجب ومستحب ولكن عمل لله كه واجب كدام است ومستحب كدام جواب هر كاه خواند
صحيح باشد لكن دكر ركوع وسجود وتشهد وسلام صحيح باشد واما نماز بجماعت بعضي ان لم يكن باشد جنبه تخفيف در جنبه
حالت عبرت است ما بين ضم فرائض وبيان نماز بجماعت اشكال در جنبه صورة واجب غير ليست فقط كاه ممكن ان نعلم بنماز
اشتراكه در واجب عيني است ودر هر دو حالة در بيت اكتفا بعضه غير ميزان عزه وهر كاه كه نماز بجماعت شامل ان
ومستحب هست ولكن اقتضا نجز را كه انبان نماز بعد واجب باشد وصحيح بدان استحباب را انبان نماز بعد در اين صورت

فصل وجوب دو رکعت نماز است و هم چنین نماز ظهر و عصر و امام که اقتصار بایستی واجب نماید و جمع ما بین اثنین عذر
و تخییر نماید با صفات آنکه هر آینه فاسد است و فصل وجوب در هر آینه نماید ظاهر نیست که نماز او باطل باشد و اگر
فصل وجوب مطلق نماید بلکه اقتصار نماید نیز مطلقه حکم صحیح نماز مشکل است حکم کسی که عالم باشد بکسلوة مشتمل بر امور قبیحه
و تخییر هست لکن امتیاز واجبات از مستحب نموده باشد و در رساله مفصلا مذکور است **سؤال** کسی که امر بخود را بآب جنب در زمان
فرموده اند بوده باشد و تخییر در صورة اجمال بالکل نیز ظاهر باشد و واجب و سنت زاده لکن در حال قیام و تکبیر الاحرام از امام امر کرده بوده اند جنب
واجب در واجب و تخییر در صورة اجمال بالکل نیز ظاهر باشد و واجب و نیز در سنت سنت باشد و در سنت نیز و در قیام
واجب هیچ سفر قبایح اعمال را دعیه نشود بعد و تکبیر بگوید نماز را چه صورت دارد در صورة عدم تخییر **جواب** ظاهر نیست که
صحیح بوده باشد **سؤال** در نماز جماعة در چه صورة قرائة از ماموم ساقط است و در کجا قرائة بر ماموم ثابت است اسناد ها
انکه مفصلا بیان فرمایند **جواب** شکی نیست در ثبوت قرائة در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی
هم چنین در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی حکم ماموم مسبوق بوده باشد باید لکن در صورة عدم مسبوقیت ماموم خبر است
ما بین قرائة بحمد و تسبیحات اربع مثل آنکه نماز را منفرد بوده باشد و اما در صورت مسبوقیت مثلا آنکه ماموم در رکعت ثانیه یعنی
با امام شد در این صورة اگر چه در رکعت اولی ماموم و رکعت ثانیه امام قرائة از ماموم ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم
که رکعت ثالثه امام است قرائة در حق ماموم است و در رکعت اولین از نماز چهار رکعتی با سه رکعتی نیز در این صورة
اگر ماموم و در لسان امام بوده در رکعت اولی امام در این صورة در هر دو رکعت قرائة از ماموم ساقط است و اما هر گاه در لسان امام
بوده در رکعت ثانیه امام در این صورة اگر چه قرائة از ماموم و در رکعت اولی که رکعت ثانیه امام است ساقط است لکن در رکعت ثانیه
ماموم که رکعت ثالثه امام است ایشان بقرائة مرتبا ماموم ملازم است اطلاق بقرائة در این صورة جایز نیست و اما هر گاه در لسان امام
بوده در رکعت ثالثه امام در این صورة ایشان بقرائة مرتبا ماموم ملازم است خواه در رکعت اولی ماموم بوده باشد یا در رکعت ثانیه
لکن در صورت که در لسان امام در رکعت ثالثه بوده در رکعت در امام که رکعت ثانیه ماموم است اگر چه مقتضی قرائة ماموم ملازم نیست
لکن در رکعت ثالثه امام که رکعت اولی ماموم است گاه هست ایشان بقرائة ملازم است و گاه هست ملازم نیست تفصیل آن اینست
که اگر عادت شده در دو فقیه که امام در رکوع رکعت ثالثه بوده در این صورة فی الجمله اشکال هست لکن نموده معلمی یا امام نموده
در رکوع قرائة از ماموم در انوقت ساقط است اگر چه رکعت ثالثه امام است و رکعت اولی ماموم و هم چنین است حال
هر گاه در لسان امام نموده در وقتیکه امام تکبیر رکوع گفت و داخل در رکوع شد در این صورت بین ظاهر اینست که قرائة
از ماموم ساقط است خیلی عالی هست هیچ اثر نیست و تکبیرة الاحرام داخل در رکوع شود و ایشان بقرائة نماید و اما هر گاه
در لسان امام در لسان امام نموده حال قیام امام پس در این صورة اگر داخل در رکعت شد و بعد از دخول اگر ممکن از ایشان بقرائة
نبوده باشد ظاهر اینست که در این صورة قرائة در حق او ساقط و مطلوب و لازم نبوده باشد **سؤال** چه چیز ثابت که تخییر از ماء و
سؤر شده و چشم بینا شد ملتفت و بعد از نشئه ناء چشم او نماید بشد و حال با وجود قرائة در صحیح بودن خارج و در لسانی
مسائل واجبه مبنی اند امامه بکند این برای چه حکم قرائة در خارج ها صحیح نباشد باشد و بگو بنت نماز و بقیه اطراف بیان چه
مبنی اند که ذکر باشد نماز نیست را آن مذکور مبنی اند امامه بکند باشد حکم شرعی اصل بیان فرماید **جواب** در صورت بنگر ما بین
آن شخص را مذکور دانند بعضی مقتدیان باشد که این شخص مسائل نماز و روزه را هنوز نداند شاید نجیب دعی و هم
چنین متقدمین بوده باشند که اعتناب داخل نهیمها بدا زمعلی بسیار اکذب و جنب و چنین صورة آن اشخاص قبل از اینست
نبوده چنین شخص نابینا بودن ثابت عدم جواز امامت عنوان بلی در صورت بنگر امر و در شوه ما بین امامت شخص بینا و امامت کردن
نابینا اولی و افضل است که بینا امام نماید و اما هر گاه بینا بنت بلفظ بنگر تیم نیست از امور ظاهر است از اولوان مدعی نیست

بنگر حواله

بلکه حواله کسی لفظ نماید با صفا و بلکه این نیست چنین معنی در این مقدار اشتراط خواهد بود و فرق در امامت کردن ما بین نماز عید و نماز
بنت نیست هر کسی که امامت در نماز یومیه بعهده او باشد دارد امامت در نماز بنت بلکه مثل نماز بنت لشرط عدد و اذن اعلمیت و هم با جماعت در آن
سؤال مدیون که تکلیف بر ادای دین خود بوده باشد دارد امامت یا مثل نماز بنت لکن فرمان او صبر و تغلیب و نیز ادای نماز بنت باشد یا نماز
در صورت امتیاز بعد در سمه رفت بنت فرمایند مطلقا بر بنت منحصر بعد از اورده بجهان حضور و صلی الکفاره مزه نماز زاده چنین صورت عدل او در باره
جواب مدیون در صورة لکن اداء دین بر مطالبه صاحب حق و عدم رضای او بنت بلفظ چنین صورة چون از مدیون عدل نماز زاده
مصر رفت با علی سبد انت و با مقدار این عادم شریعه طهور اگر چه نماز باطل بنت لکن خلاف احتیاط عدد بین است لهذا بر کسی که
ذمه او دین باشد با صاحب دین را الله نماید با تخییر با نامه بر ادای آن نماید جهاد کلام در صحیح نماز و بطلان است اما معصیت در ترک
در ادای دین در صورة مزبوره محل اشکال در بنت نیست بین نذر کفاره بنت کند در بنا بدت در اداء دین و احتیاط از ترک آن و از
ابتدا ذکر شد حکم نماز قضا در صورة مزبوره ظاهر شد و هم چنین است حال در نماز ده مزاد و صبر و الخطیب و نیز باره بینی در نماز سلام
در ادای دین در صورة مزبوره اگر چه اجماع مطلب بیاشد بین کفاره بنت کند در دین را شرط باشد لکن موجب این نمیشود
که گفته شود که اجمال سطوره صحیح نباشد **و اما سؤال** رجوع ایشان فضل بنت فرمایند در صحت بنت بلکه مدیون در صورت
لکن از اداء و عدم رضای مالک در تغییر بنت حکم آن ایشان ملکوت شد ظاهر شد چنین و اگر صورت مدیون بودن بنت بلکه وارث اینست که
در ادای دین فضل بنت نماید بنکند با دین بنت باشد لکن اراده علاوه کرد نماز جایز بالان فضل بنت بعد از بوده باشد یا مثل آن هم چنین
صورة فضل یا نیز اینست و جوب بعد از بوده باشد ظاهر اینست که در چنین صورة بنت و جوب بنت بلکه فضل اینست نیز ایشان نماز
با اجماع اصحاب و هم چنین صورة **سؤال** نماز شب نماز نیمه است اجر و جهان نماز است چنانچه اخلاق کرده اند **جواب** ظاهر نیست
که چنین نماز مشکوک فهم نباشد بلکه نماز منحل است لکن مکلف نماز بنت که شاید بدان موجبات نماز شده است **سؤال** بنت را
لکن مراتبی را خارج دشد **جواب** اخلاق در این بنت که بنت نماز در کن نماز است با انکه کن بنت اگر چه بعضی مبانی که اگر بنت
بلکه بنت عمل و نماز است لکن خلاف در اینست که ایشان را جزای رکنیه است با شرائط رکنیه است فضا را بنت که انشاء نماز بنت
نیز جزای رکنیه جامعی اینست که بنت بعد خارج الان بعد است شرط و مدخوف علیه است ثالث و از شرائط رکنیه است که اخلاق ایشان
بعد با سهو ابطال است **سؤال** چه سفر از بعد بعد فلو کان مثلا آن بای نماز بعد چهار سرف شهر نیز در حضر با امام است **جواب** در باره
عظیم مثلا امتحان مثلا ظاهر اینست که امتیاز بعد بوده باشد تا بر این در تقریر مذکور ظاهر اینست ضرر نماید که چه احتیاط مستحب
ما بین ضرر عام است **سؤال** در نماز قضا مرتب لازم است یا خیر **جواب** ظاهر اینست که در صورة معلی منه مقدار قضا مرتب
لازم باشد **السؤال** الان لاله منحصر که **جواب** احتیاط از آن اعضا بر حال نماز بلکه در حق نساء هم احتیاط ثابت
لکن مثل اعضا ثابت نخواهد در حق رجال در حق نساء نیست هان از آن نیز مستحب ثابت اکبه است در حق رجال و مستحب است چنین موی کنار
در حق نساء **سؤال** هم اگر جمع نماز را با صاحب با غار بعضی جاری و نماز های چهار با اینه مبنی در راه رفتن و سواره و کذا
رکوع و سجود از اینا بیاد که اگر چه بر حق ما باشد بنت خیلی باشد در حال اختیار و حال نشستن بنت بر معنی باشد با اعتبار با
ایماء در رکوع و سجود مبنی آن کرد در حق زده اند **جواب** اینها بنوان دم بعد بین عمل بنوان نمود اول **اقسام** که رکوع
نمود نماز را بجا آورد و رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا آورد دوم مثل آنکه رکوع و سجود را بایماء بجا آورد سیم
مثال دوم است که اگر چه رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا آورد پس نماز را نظر ابتدا در و بعد بجا آورد و بعد از فراغ از قرائة ایماء و بجهة
رکوع بجا آورد و سجود را بطریق متعارف بجا آورد چهارم آنست که نماز را نشسته بجا آورد و رکوع و سجود را بایماء بجا آورد و بعد رکوع و سجود را بطریق
متعارف بجا آورد پنجم آنست که نماز را نشسته و بعد بجا آورد و بعد از فراغ از قرائة ایماء بجهة رکوع بکند و بعد از رکوع بکند و بعد از رکوع بکند
و بطریق متعارف بجا آورد پس نماز نماز را نشسته و بعد بجا آورد و بعد از فراغ از قرائة ایماء بجهة رکوع بکند و بعد از رکوع بکند

ناخوانده را در اول رفت بکند با نیز مرتبی
نتوانستن ایما مبنی ندهنا رعضائی که
در سامره رفته داشت مثل ایما بجا
بیاورده باشد عدد بین مرتبی چنین آمده

نظر بی منافرت بجلد بیاورد هفتم آنست که نماز نافله را ایستاده بجا بیاورد بدون وجه نیست فرد بلکه را نیز نمی‌شود رکوع و
سجود را بطریق منافرت بجلد بیاورد هشتم آنست که نماز نافله را ایستاده بجا بیاورد بدون وجه نیست مشرق عابد رکوع و سجود ایماء نماید نهم آنست که
نماز نافله را بجانب مشرق ایستاده عابد بعد از تمام ایماء بچهار رکوع عابد لکن سجود را بطریق منافرت عابد دهم آنست که نماز
نافله را بجانب مشرق عابد نشسته رکوع و سجود را بطریق منافرت عابد یازدهم آنست که نماز نافله را بجانب مشرق عابد نشسته
لکن رکوع و سجود را بطریق بجا بیاورد دوازدهم آنست که نماز نافله را نشسته بجانب مشرق بجلد و بعد از تمام ایماء بچهار رکوع
عابد سجود را بطریق منافرت بجلد آورد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و
سیوم و بیست و چهارم مثل صور مذکوره است مگر آنکه در حالت استقبال بنافله بیت جلد کرده است ظاهر است که جمع اقسام مذکوره جایز
بوده باشد بنابراین هرگاه که در حالت نشسته باشد بیت جلد و در تمامه نافله خروج نیت نافله را داشته باشد ظاهر است که بهمان
حالت ایمان بنافله مشغول شود در رکوع و سجود اکتفا بایماء جایز نمی‌شود لکن در ایماء بچهار سوم یا بطریق بیست رکعت عابد مخفی نماند
که حکم بجواز در کل صور مذکوره اگرچه مسلم است لکن نظر بآنکه در جمیع صور مذکوره اکلام مذکور شد امر مردد است مابین اجتناب
ظاهر و فعل حرام بعمل نظر بآنکه جانب اجتناب در حالت وقوف و استقبال نافله را بعنوان تحت جلد غیر بنا نموده اند لهذا احتیاط اقتضا
خواهد نمود و لیکن مذکور شد اقسام مذکوره هم در استقبال و نماز وقوف و استقبال را بعنوان در حالت نشستن یعنی در حالت
رکوع نیز بی تشکیک و تجاوز از نیت بجا و کل نافله ایمان شود و نیت جلد یا کل ایمان شود بغیر نیت جلد یا بعنوان تحت جلد و بعنوان
بغیر تحت جلد و خواه رکوع و سجود را بطریق منافرت بجلد آورد و مثل آنکه در اثنای شرع عزم بنافله بعد از رکوع اولی نمود
مبنی اقتدا رکوع و سجود را بطریق منافرت بجلد آورد یا ایماء عابد بچهار رکعت رکوع ایماء عابد لکن در ایماء بچهار سوم یا بیست رکعت
یکی عابد و مبنی اقتدا رکوع مابین عزم عابد بین عزم عابد رکوع ایماء عابد سجود را بطریق منافرت بجلد آورد و در سوم یکی نافله را
بغیر از نیت جلد ایمان عابد احتیاط مقتضی است که در حالت تکبیرة الاحرام رو بقبله عابد لکن لازم نیست سؤال زید در جایی
قضا نماز کرده از جلد امام جایگاه ارشد نقص یکدرد بیش از تغییر و باشد هرگاه قوی اندیشه در وقت باشد و انجا بیش از عادت
بلند و هرگاه اندیشه نقص قوی در عشر اول و تا قدر هست باشد در صورتی که از جلد امام سجدان بر مدعیضد لیکن در مراجعت بازنه
روزه بگرد در همان جلد امام بماند مبنی از نقص باشد در صورتی که مثل بگذرد مدت مثلا بگذرد و مراجعت نمود پیش از آنکه دو روز
دیگر بعد از این مراجعت عابد بجلد امام عمل نماید یا نماز مبنی اندیشه سجدان بر وجه اگر هر یک سجدان رفت و مراجعت بجلد امام بعد
قضا بکند و روز بماند یا نماز بگذرد بگرد بر وجه جلد امام کمسافه و ربیع سجدان بگاه تمام ماند مدار این شرط را در کلام وارد و بعد از نقص ایام
موزون معین است یا سوم طبع قوی و در سوم اعظم مثل اصفهان باشد که چند از سجد جلد یکی کسافه از عشر عشر عشر باشد
رفت یا نه جواب در چنین بنا مه عشر ایام اگر نظر این نقص از بوده کان جلد امام در اثنای عشر ایام بان و منع کاصح
از آن کانست یعنی در ایام بنا نه در خاصه خود ظاهر است در چنین صورت امام عشر معتقد شده است پس قضا نماز لازم است
و امام هرگاه در چنین بنا که سه عشر ایام جاری باشد که در دو در آن مکان نوقف خواهد نمود لکن در اثنای عشر ایام باشد هم رسد
که خواهد آنات جلد امام بر یا مکان دفع باشد پس هرگاه قضا در این نحو از امکان ده یوم نوقف خواهد نمود و در
آن جلد امام در چنین صورت تمام میکند و امام هرگاه قضا نوقف ده یوم در آن جلد امام نماز شده باشد احیاناً در دو جهت مقتضی جمع
مابین قضا و اتمام است و امام هرگاه قضا در مکان مکان نصیب از اعضای عشر ایام بوده باشد در این صورت اگر قضا
عود بجلد امام در اتمام و قضا نوقف ده یوم و در آن مکان جز نماز به بلکه مقصود است که دو یوم خلو در آن مکان نوقف نمود و اگر آنجا
بر جلد خود خواهد رفت نماز قضر خواهد بود و امام هرگاه قضا نوقف ده یوم در آن جلد امام شده باشد شخص آن نماز تمام خواهد

پس نماز را در جلد امام

بود

بر دو ای قضا در جلد امام را داشته باشد در این صورت اگر مقصود این باشد بعد از بعد بازنه یوم نوقف در جلد امام خواهد نمود البته
نماز تمام خواهد بود اما هرگاه قضا در این جلد امام را داشته باشد لکن نوقف در وجه مقصود نوقف ده یوم در جلد امام را در آن
در جواب باشد مکان و در قضا لکن نماز بجا بود در جلد امام بر ظاهر است که تمام باشد اما احتیاط در این صورت در جلد امام رجوع
تا بین قضر یا تمام است سؤال هرگاه که نماز را بجهت خود را کنیم از روی جلد امام بدون عذر ثلاث عابد حالت چنان نماز تمام
شده اما بنابراین چه چیز است و قضا و اتمام چگونه بجلد و در موسع است یا مضیق جواب نظر بصریح آیات نماز آنچه و لیقیموا الصلوة
ایجاب الهیه جلت عظمته بر نماز اسلام این معصیت که مذکور شد معتبر است هرگاه من اجتنب نماز در آن جلد شیخ بوده باشد و این
خلاف واجبه داشته مانع بر مدت بان در استقبال نبوده باشد بلکه نماز عدم مبنی بتلبان بوده باشد خداوند عالم حلت عظمته
مؤاخذه آنانی از شده نخواهد نمود بر او همین ظاهر است که مذکور شد قضا و چنین نماز تمام واجبست از نماز تمام اگر آنکه
خلاف نماز بوده قضا نماید احتیاط ابرئ است و لکن تحمیل در بیان صلوات مقضیه عابد تاریخ شود سؤال شخصی مدعی
مقرض باشد و مطالب و مالک و حقوق ثانات البته هم داشته باشد و علاوه بر آنها خشخوبیا شده باشد چنانچه کرایه بکند
مرا تجهیز نماید هند تخواه طلب مرحوم را بمن بدهند و نرساند نافله شب بکند اما این نافله شب از برای چنین شخص صحیح
باشد یا صحیح است جواب در صورتی که ساحب حق تاخیر نمی‌شده باشد بر بدون واجبست ادای دین حق عابد اگرچه بطریق کاشد
بوده باشد اما بکن اما مدت آن اشتغال بنافله در حاضر بوده عدم قضای صاحب حق جایز نیست بلکه جایز است که ظاهر
علی الحکم فرموده و در چنین صورت نماز واجبه نماز هرگاه در سعه وقت جلد بیاورد باطل خواهد سؤال اگر کسی خود را عادل بداند
و ایضا در انجا کند که پیش غائب ایشان را کند و باد بگوید که ما عادل و لیجتهد ایم و نوشته ما عادل مهدانیم ایا در این صورت
اگر آن شخص پیش ما آنچه کند ایشان را ناخوش چنین اندازه باد اره مسئله دیگر اگر پیش غذا او باشد که طلب پیش غذا نموده کسی
آنحضرت و بعضی اوقات بوده باشد مزید در این صورت که یک ایمه معلم مرجح نیست یا که طلبیان بعض جواب باید
این خادم شرعیه مطلوب عدالت شرط ایمام است نه امامت تا بین هرگاه ماموم کسی را عادل و لیکن اندازه یا میزان خود اگر بیاید امام
خود را عادل نماید هرگاه امام اعتبار عدم عدالت نماید بین امام بین امام موجب نزاع ماموم شود و در عدالت امام از حکام
دیگر است جلد در صورتی که ماموم کسی را عادل و لیکن در غائب به او اگر او میزان خود اگر مهم غائبه تا بی بان ندای باز بیش
بلکه حالی باشد که دیگری با مانند امیکنند بوده باشد ولی اینجا ظهور شده که امام نماز کرد موجب کسی طلب ساده بیشتر این حقوق سن
طراست بعد از آنکه چه حق تعالی است که کسی مادر الحمد بین باشد لیکن کسی اندام نماید بار نمی‌خورد شد چنین مطلوب عدالت
این سن نقل بطلاق است اسباب از این لازم است سؤال در خصوص صوم بالغ فوج خاده بنوبت جواب اعتبار
در دین رعایت ضی و امام است سؤال آنات صلوة مشاء انها نظر جب روزه است باند فوت بلی خاطر نماز عشا انها احتیاط
این خادم شرعیه مطلوب موجب صوم و جان روزنات لکن در مسئله فضیلت مثل آنکه هرگاه احتیاط نماز عشا در حق مطلق
اخلاق نماند باور شب عید نظر باید اعتنی اخلاق نماند فضیلت مسئله ثانی مذکور در رخصت الاجرا است بجمیع بان مناسب بلکه
لازم است سؤال در نماز نفع فوت دارد باند جواب بلی فوت ثابت و خطیر است در نماز نفع و فوت بعدم بیش نوشت
در آن ضعیف است سؤال ماموم بنا نماز بس بر ارد باید دو باره بجهت بر رود باند جواب ماموم هرگاه بنا از امام رفع
با سر از سجود نمود با مقتدا بکند امام رفع راس از سجود نمود است بعد از رفع راس ماموم فساد اعتقاد ظاهر شده در این صورت
اگر آنکه باشد از دلیل امام و سجود کاشد است بر ماموم که سر از سجود نماید پس هرگاه در صورتی که مقتضی بنا امام نشود و
سجود نماز و اطل خواهد بود و اما هرگاه ممکن از سجود بنا امام سجود نباشد باین نحو کاشد امام بنا فضل رفع راس از سجود نمود
در چنین صورت ظاهر است که سر ماموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر است که سر ماموم بسجود در این صورت جایز نبوده باشد

سؤال هرگاه شکی حاصل شود در حال قیام مابین سه رکعت و چهار رکعت بطوریکه بطرفین یک حالت مرجح نشد تا اینکه رکعت را عدم بعد از
نزدیک اما حکم حالت شک مابین دو سه و دو و کدام حکم بطلانست بخبر جواب شک در میان سه رکعت و چهار رکعت باطل است که مبطل نماز است
بر اینکه اعمه کثیر نیست لکن احتمال آنکه رکعت چهارم باشد تمام است بنا بر اینکه تمام نهمدم مزه اعمال مبدل بعد در رکعتی که احتمال بدل بجهت
اولیه و رکعت دوم باشد چنانچه احتمال دوم بود رکعت سیم باشد بنابراین شک اولیه مبطل بود و سه رکعتی که احتمال از کمال حد بیش نیست
بنابراین نماز باطل نمیشود این دو صورت بنا بر رکعات باقی باشد و گاه هست در این صورت صحیح نمیشود مظنون شود که رکعت
دوم است یا سوم است بنا بر این حال بعضی از هر دو شود سؤال آن رکعت را شما بر کجا بود فرا موش نمی دارد که رکوع و سجود
از فراموش نمود و سجده را بجا آورده و حالت مذکور شد اما صحیح است جواب اگر بنی از رکوع در سجود سلام گوید که سجده را در
رکعت اول فراموش نموده و این صورت مشکل میگذارد که این سجود را که بجا آورده است نماز را در صحیح حمل میدهد و اما
هرگاه بعد از فراغت در سجده یا بعد از رفع راس از سجده متذکر شود چون که سجده رکعت ثانیه بجا آورده است چونکه سجده
نیست که رکوع از آنکه در فراموش نموده است نماز باطل نمیشود سؤال در باره شخص ساز که ضعیف نموده روز در بلند نماز
و بعد از اتمام امام امام نهاده و روز دیگر سبا تذکر و این بلند نماز عید نموده که ضعیف نموده خیر نماز روزه و تمام
و حرم و انظار چه کند هر کدام در شرح شریف موجود است بیان نمایند در دیگر نیست سازنده وارد بلند شد ضعیف نموده می
نمود و دل چنین مادر نکرد و نان داشت اند برای طاری شد عبد آن نمیشود حکم نماز در روز آن چه چیز است جواب امام عید بیشتر
نیست مگر مرد در محل است که چه یک روز نموده باشد لازم است امام صلوة و اینان صبیم نموده باشد مستحب عید
از رفع چیزی مثل جماعت عید از غسل لازم است امام صلوة و اینان صبیم نموده باشد نظر باینکه فرض نیست که ضعیف نموده
امام نموده بود است خطا فادت در اثنای نماز مخطی امام موجب تغییر حکم نمیشود سؤال اقتدا امام است چه در انتقاض کرد
نماز را نایب بیان فرمایند جواب اقوال و اراء ثابته در صلوات با عدد رجعت انتقاض مقدم بشود بر چهار رکعت واجب است
واجب لانتقاض و راجح الانتقاض و راجح انتهی در تهذیب مطلب مشخص این است که گفته شود در نماز چهار رکعتی مثل نماز مغرب و نماز عشا
اشاره بایه مذکوره در هر یک از دو نماز مذکور مخفی است اما اینجا در میان واجبات مثل قرائت و سوره در هر یک از دو رکعت
اولی و ثانی در نماز ظهر و عصر انتقاض در آن لازم است مثل آنچه کتاب با منجهات اربعه بدل آن دو رکعت ثالثه از نماز مغرب
و رکعت ثالثه و رابعه در نماز عشا و اینجا انتقاض در آن لازم است مثل آنچه کتاب در استفاده بعضی اعمه با حسن انتقاض الرجم در رکعت اول بعد
التشهد بعد از تشهد لما اینجا جهت در سجدات مخالف است در مطلب اما مذکور شد مثل ذکر رکوع قائمین و مثل سوم و منزه و دعا
عبد است و رفع راس از رکوع و سجود و تکبیرات مثل تکبیرة الاحرام و تکبیرات ایکه بعد و اشاره بسلطان کتکبیرة الرکوع و تکبیرات
سجود است و اما نماز صبح پس در آن بخصوص کرد مرتب انتقاض بوده باشد منتفی است و اما اقسام نماز تکبیرات ثابت است مثل تکبیر
در قرائت حمد و سوره در هر دو رکعت لازم است انتقاض در استفاده منتفی است و سایر اقسام مرتب است مثل آنکه انتقاض لازم است در سجده و سوره در رکعت اولی و
ثانیه و هم چنین انتقاض لازم است در سجده با منجهات بدل آن در رکعتین اخیرتین و چون منتفی است در ربع الحسن بوده باشد
در ربع العالمین اصل اجرت و تکبیرات و اعظم ضرور العالمین و انتقاض منتفی است در ما عدای آنچه مذکور شد تکرار در چه
انتقاض و رجحان چه مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق رجحان است و اما اقسام پس در چه چیز چه چیز مثل رجحان چه چیز در حق
انها ثابت نیست و هم چنین آنچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس رجحان انتقاض در حق او ثابت نیست
مگر در استفاده و تکبیرات سه انتقاض آنچه مکن است که گفته شود که تکبیرات مذکوره خارج از محل کلام بوده و اما در حق
منفرد پس مکلف امام است پس در حق رجحان چه در حق او ثابت نیست اگر چه در نماز چه باشد چنانچه در حق امام رجحان

اختلاف

ابتدائی ثابت نیست اگر چه در نماز انتقاض باشد مگر در استفاده در جمیع صلوات سؤال بیان فرمایند که شخصی بر شخص چند در نشستن
چهار زانو نفر در مسجد جای شبه بر یک چیز فرمایند که اگر نماز کند و این مانع است نماز اگر دیگران در آن مکان بنشیند ایا در این صورت دیگر بر شخص
این فرش را بر دارد و در آن مکان بنشیند و نماز کند یا چنین شخصی که فرش را چون که در رفع از نشستن میکند و بعضی از دوستان
داشتن یا بان خود را جای بهاء هد بیان فرمایند که نماز صاحب فرش و کسانیکه بر دیگر فرش میکنند و کسیکه فرش را بر میچیند
و در آن نماز میکند چه صورت دارد جواب نظر باینکه سجده و نفاست بر وصلین هر شخص میباید بعد بر خود در آن نماز کند چه
نماز خود ضرور نیست مراد در صورتیکه ضرور ضرور انتصر لحوق او لیست دیگر در دیگران مادام اگر در الحاق است بنا باشد
باید لکن بعضی مورد و رجال او در لغا باقی باشد مثل مهر با اشیع با جور راب با جا نماز و نحوها و هرگاه عادی بر این فرد با تصرف
کند بی هرگاه کالا از دیگری هست و این باب داشته باشد و بعضی و اگر حال ضرور نکرده باشد فقط هر لیست در چنین صورت آن شخص
سوال او دی رلغو از دیگری هست بعد دیگری را اسقاط نیست کافی و اگر شخص بکل چیزی کل خود ضرور خود و انتزاع غایت و اما هرگاه
چنین ضرور بعضی و کالا از شخص نبوده باشد بلکه کالا را در مسجد ضرور خود هر کس را که خواهد جا داده باشد و هر کس را که خواهد
نماز نموده باشد ظاهر اینست که چنین ضرور موجب اولی از آن شخص نیست جایز آن کالا را بزند پس دیگری را در چنین صورت آن
در آن نماز نموده پس اگر فرمایند چنین صورت عاقل شریف مطهر حل صدیق بنا بر این دیگری با عدم رضا آن شخص در
اعمال نماز چنین اگر اند سؤال نماز جمعه را در زمان حاضر جایز بدانند یا نه و حکم نماز جمعه کدام بدان احکام چه است
جواب صلوة جمعه در ایام صادر نیست امام نماز است پس فرمایند بجهت آن از تاخیر مستحب شده اضافی است
کو بین اصنف و نظام الخطا بیان باشد و اما قول جریر از آن اگر چه از هم صنعت است لکن نظر باینکه تل بان جلبی از اعاظم فقها است
ایضا از آنکه عدد آن اقرب بلعنا با خواهد بود پس صفار در این اعصار در نظر این خادم شریف مطهر فرمایند تصریحات بنی
عزیز است عبد از دو الجمعه با بین البنان صلوة جمعه در زمان حاضر با دیگر نظام ابزار است امامت در صلوة جمعه بعضی چنین فرمایند
نیست جایز اختصاص منحصر بر عدد تشیع بر رفق ثانی است موجاع المقاصد و جعفریه و مطلب شان و مرحوم بر شایع و
ارشاد بلکه جایز در حق چنین تا بنیت مقلد چنین امامت میشود در این صورت مخفی شرایط آن لکن امان خطبه چنین رفتن
و نیز بها سؤال هرگاه شخص نماز صبح را نموده شروع داشته باشد نماز جمعه حاضر را در وقت چنین خواند ایا در وقت نماز
سنجر میشود باشد جواب تا هایز است انتقال در هر یک منبر مانع از ارتکاب منبر نمود و هم چنین ظاهر است که انتقال
خطا و فرمایند مانع از انتقال جایز و در صورت نمود سؤال شخصی حالت خرید و بدون اجازه مجتهد چی از کتاب رجب مثل جامع
عباس عصر زاد المعاد فرمایند جایز و در باند جواب اعمال سخن مثل ادعیه از کتاب باشد و نوع میشود سؤال هرگاه کسی بامام
فرستد صحت جایز باشد و منفرد نماز بجز نماز از آن و اما مر جایز است باشد جواب در صورتی که صنوف باقی باشد و همان نماز که امام
جایز شده ابن شخص خواهد آنجا نموده باشد در چنین صورت از آن و اما مر است سؤال هرگاه ماموم صبوی در نماز
اخیر بین امام چنین از ثانیه بعضی بخیر الکتاب الکتاب مثل تدبر نماز بعضی سامعین کند با صفا نفرد و هرگاه ادراک امام حمد را
خاصه نمود و بعد از صفا نفرد نماز بجز با امام بنا کند جواب هرگاه رکعت اول ماموم باشد در رکعت ثالثه با آن ایمه امام و ماموم
چنین صورت مورد بشود ما بین امام حمد و سوم در رکوع با امام ظاهر است هر دو جایز باشد با اضافه ثانی نظر
در ارتکاب صفا نفرد بنماز نموده اما هدیه اولی است در چنین صورت اگر اول از دخول در صلوة عالم باشد که امام حمد
نماز هدیه داخل در نماز نموده مکرر جایز در حال امام در رکوع سؤال ماهم جایز است در سجده و دعا از آن در صلوة در سعه وقت
جمعه است یا نه جواب در چنین صورت اگر چه حکم بطلان صلوة نیست لکن اعاده آن نماز است سؤال یا منصر بحال اگر مانع بر اصل نیست مثل مادر
محل در جب و بغل و دستهای و مثال آن صلوة جایز است عبد یا نه جواب منصر بحال اگر مانع بر اصل نیست مثل مادر

که رجب باشد نماز ایشان جایز نیست و اگر مالامام بر اصلی باشد عیب ندارد سؤال کسی نماز قضا را چه وقت در سفر بدون
قضا نماز میخواند آیا نماز باجر جواب نماز قضا را در سفر بخواند بدون قضا جایز نیست مگر در نماز مغرب سؤال اگر
نماز مغرب را بالاستقبال قبله بخواند آیا نماز میباشد جواب بلی میخواند لکن اعاده نماز آن واجب است که بعد معینه در اصل نماز
رعایت درآن شده باشد سؤال اگر کسی خمس رکعت نماز بجا آورد چه میشود مثلا دلیل بگو هست کسی که سلام اول بعد از تحیات
عطیه نماز بخواند آیا این قبیل هم لازم است این بجهت خواهد بود چه میشود در آن جا حیث در آن کتاب بگو بدانا به سنت عمره باجر جواب زن
نیست که کفاره آن عمره لکن باستقبال آن بجهت او نخواهد بود سؤال هر که مرض جهت عمره که از تاریخ تکلیف شده در آن ایام
حائض بجهت او استیجار صوم و صلوة نماید آیا بازده سال اجیر ایام عدم تکلیف مصوب داشته آیا بقوا صوم و صلوة جهت او بگیرند یا اگر
سؤال تعیین تاب الاعتبار در سال زیاد را استیجار صوم و صلوة غایب بجهت احاطه بگو شاید در چهارده سالگی باستیجار ده
سالگی تکلیف شده باشد جواب اگر زمان تکلیف آنحضرت بخصوص بوده باشد بازده سال امر متبع عمره علاوه و استیجار نمایند
ظاهر نیست همین مقدار کفایت میکند و بعد بمقتضای رعیت سؤال بیان فرمایند که سعی در آن جهت استیجار صوم و صلوة عمره
و حضرت از اولیاء و اکابر شده ایا اولیاء بنمایند که بر مبلغ که صلح داشته بجهت صوم و صلوة بدهند اگر تا حد سوال آن با
اعطی با اگر آنچه کمتر بگیرند بیابد بدهند جواب در صورتی که تعیین نمایند اولیاء و اکابر بر بعضی که صلح داشته باشد
عمره سؤال در شرط اذان و اقامه در صحیح نماز صلوة بعضی نماز شرط نموده اند حالا که نماز ظهر و عصر و مغرب
کجا هم کفایت نموده و بعضی بعضی نماز جمعه بجا آورده و بعضی خود نماز بر سد آیا ساقط است یا نماز دوم صورت عدم سقوط آن نماز اول آیا از
نماز دوم ساقط است یا جای سقوط یا نه جواب معلوم است آن شخص که بعضی از اعمال نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا رسیده در این وقت
نیست بعضی ظهر و مغرب آنها بجا آورده نماز عصر و نماز عشا را نیست ظاهر نیست که از آن واقعه ساقط باشد در صورت
بقای سقوط و ثابت باشد در صورت نفی و سقوط بکلی اینکه استفاده میشود از نخله الاول حاصل اینکه علی عموم است در صورتی که
بعضی از اداء ظهر بجا مشتغل و اقامه مسجد شد که امام از هر دو نماز فارغ شده است آیا باذان و اقامه نماز جمعه نماز ظهر
و نماز مغرب و هم چنین نیست نماز عصر و نماز عشا در صورتی که حین استغنا و بعلی تعین صوتی مقرر شده باشد از آن و اما هر دو از این
وقت مقرر نشده باشد از اداء و اقامه ساقط خواهد بود سؤال آیا اگر بکی شرب و تنگی حکم چه میباشد تدریس نماز ظهر
باشد نماز در سفر قصر کنند یا اتمام جواب سفر حکام اگر شرع باشد مثل اگر سفر چهار فرسخ است در این صورت نماز ظهر قصر
خواهد بود هر که نماز از امر بکی نیاشد اما هر که داکی شرع باشد نماز نخواهد بود بکی بعضی از اداء اضطرار و عدم مذهب
جهت اختیار سفر نموده باشد و در این صورت و در چنین شخص نماز حاضر خواهد بود سؤال اگر چنین شخص نماز قضا دو دفعه
او باشد آیا میتواند که نماز نافله شب را بکند جواب شخصی که نماز قضا دو دفعه باشد و اشتغال بنماز شب نماید اگر چه چنین که
ظاهر است که اشتغال بنماز شب در حق او معاینه باشد لکن در صورتی که نماز قضا را نموده باشد و اشتغال بنماز شب نماید اگر چه چنین که
اهتمام عمره و سر خود را در نماز قضا بر عمره و مالکه در آن اشتغال بخواطر بر سر نماید سؤال اگر قاب مصلی از آب مغصوب
نباشد آیا نماز باطل است یا نه جواب قاب که باب مغصوبی نباشد اگر وطی بنا شده باشد نماز با چنین قاب صحیح است
نموده و اگر وطی بنا فی الجمله بعضی نظر به خفیفی باشد حکم سدم جواز صلوة در آن نمیتوان نمود مگر در صورتی که این رطوبت خفیف مسری باشد
بحیث کثیر بحیث اگر رطوبت باین عزیزه باشد که خطوه از آب بخوب جگر و در چنین صورت حکم سدم جواز
نماز نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که جایز باشد حضور ساقط غایب در اشتغال این مقام اذن شاهد حال هر دو است و اگر بچه
نباشد بلکه با اختیار بلی اختیار رطوبت واقع در باب مغصوبی شد اگر اذن شاهد حال هست چنانچه غالب چنین است نماز در چنین است و اگر
نه ظاهر نیست که نماز صحیح باشد اگر رطوبت خفیف باشد سؤال ماموم بین که در نصب صفوف صف بندی از آنکه صفوف چنین

تکبیره الاحرام بگویند آیا اگر تکبیره الاحرام بگویند عیب نخواهد داشت جواب همین که آنشخص که در پیش دو یا این شخص است تکبیر
گفت خمسه که در نصف است تکبیر و اقتدای او جهت عیب است اگرچه سایر تخاص که در نصف مقدم صف تکبیر گفته باشند سؤال
آیا که تصریح نخوت باشد اگر فطره از اداء بر لباس مصلی بچکد مثل آن باشد که در باطن آن جلب است جواب آیا که نخوت تغییر پیشرو
آن خوب باشد از درهم بقوات یا چند درهم یا اگر درهم هم جمع نماید بر آن ایا تنها زنجیر کتیبه باید ده سه درهم یا اگر
از درهم بوده باشد در جمع صور مذکوره نماز در آن جایز است یا اما هر سه مرتبه چند درهم یا اکثر از درهم بوده باشد نماز در آن
نیز جایز نیست خمسه و صورتی که آن تنها که این آن از آن نجس شده نمیشد درهم یا اکثر از درهم بوده باشد سؤال صلوة
استیجاری که علاوه صوت خوانده باشد درهم چنین مدتی از ولی او نماز او کسی لعاره آن صحیح خواهد بود یا نذر بر نوع صحت و شان در
ایشان در سع است یا مضیق جواب حکایت استیجار در صورت فوت نیست یا معین مگر اولیاء طریق خمس الزمان تعاد در
صور نیست کجا چنین سال صلوة از شخص واحد نباشد و ثابت سعد و باشد در چنین صورت که نسبت صغر واحد باشد ثابت مقدم
چه که مطالبی احتمالی و مایز شرعیات و نزیب با عدم نوبت مختلفی نمیشود لهذا مقتضای احتیاط نوبت است با این نحو که بالغ
قرار شود نماز را بجا آورد از طلوع شمس الی الزوال و دیگر من الزوال الی الغروب و ثالث من الغروب الی نصف اللیل و دیگر من
نصف اللیل الی طلوع الفجر و ناس من طلوع الفجر الی طلوع الشمس یا این نحو که هر یک نماز یکی که شرع میکند از نماز ظهر تا نوبت را
تمام کند تا هر یکی که روشن شد هم نماز نجس میکند نه نجس و در صلوة ماسلوی و همکذا این شخص که شرع میظهر نیست نماز
جهان روز را تمام نموده و هم چنین است حال ما با آن اهل و اما هر که نوبه ثابت باشد نماز نوبت جنب و ما نیست جنب
مثل بکی که از نماز از نیکاه بکند از نیمه بطلوع شمس جهل است که جهل در زمان جهل نباشد لکن نه نوبت لکن لعنها در صورت عدم تقیید
مدة تحیل و مسافر در خطر نماز است اگرچه حکم بجنب نمیشود سؤال صحیحات سفارشی در نماز استیجاری نماز
مغرب باشد جواب در زمان نماز است در نماز اجاره زمان بعض صحیحات مثل است و در فیجان ابر در رکعت تا الله نماز
مغرب رکعت تا الله و ابر نماز چهار رکعتی مشکل است بلکه ظاهر نیست که جایز نبوده باشد که در صورت ضرر بعد چنین صبغه لجاره و هم
چنین است تکبیرات رکوع و سجود و صبغه اولی از سر صبغه سلام و صبغه ثالثه سؤال در رجعه واجب مراد الکتابات ذکر چنین
نموده باشد که با اسباب دعای مخصوص باعث مد جواب از صورت فی شده ظاهر چنین که سالکه صفت رجعه واجب و ذکر در رجعه واجبه
مادون هست چنین نیست ظاهر اینست که اصل ذکر واجب نباشد ذکر صحیح است تخصیص افضل بجا آورده است سؤال شخصی که
امام باشد یکدایا بر ماموم لازم است که قصر نماید یا تمام جهت است یا مسافر یا اگر عیبی نبود صلاة کذا نه بکند شرعا چنین
چنین نماید و اقتدا نماید یا نه جواب ظاهر این است که ماموم هر یک امام را عادل دانست اقتدا باو جایز باشد اگرچه صلح با نماید یا
ظاهر او نداشته باشد پس رسوخ نیست عدالت امام نمی داند اگر او بهند است یا مسافر لازم نیست سؤال در این نماز جامعه قصد
اختیار یا جایز است مقدم یا جایز نیست با احتیاج بفصل است مثل در حال اختیار یا اضطرار بیان فرمایند جواب ظاهر نیست
کشف وجه در نماز بقصد جامعه در ضمن جامعه واجب مثلا و چه یا تمام آن نماز جایز نباشد پس هر وقت که خواهد قصد انفراد
سؤال نموده اگرچه در حال اختیار بود مباشد بلی هر که جامعه در آن نماز واجب باشد مثل نماز جمعه مثلا و صحیح است قصد انفراد
در حال اختیار و جایز نخواهد بود سؤال در چنین سوراخ بیان فرمایند که چه نوع بکند جواب ذکر سجده سه چند بخواهد
شده است اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آله و هم بسم الله و بالله اسالک بحق محمد و آله و بحق الله و بحق
بلی آن بود و بحق که بحق محمد خوب است و در چنین که اول اسلم باشد سؤال هر که بر چنین با امر کلاهی باد سمال صلوة حرام باشد
نماز چنین است یا نه و هر که این اشیاء بعضی باشد نماز در صورت دارد جواب اما سؤال از نوع چنین باد سمال حرام بین نماز یا هر یک
اشیا که در باشد بعضی نماز در صورت بهیچ وجه حرام باد سمال یا بعمل بوده باشد و در وقت نماز حالت بعضی خارج بوده باشد

باقی از زیر صفحه باقی از درهم

نماز با اقتدا خواهد بود هرچند در چنین دو رسطح بوده باجای دیگر بلند یا هموار بوده باشد یعنی قبلهٔ آن کان موقف
چنین که بالا مستعلم بوده است ظاهر نیست که نماز او صحیح بوده باشد اگر چه در حالت نماز تا صحیفهٔ خالی بوده باشد سؤال
هر چند باشد دو باجای دیگر زمین هموار که در او عادت نباشد و چه در وقت دشواری ان عبادت باشد بعبارة اخری هر دو زمین
سقف متفق بعلاء یکی سقف مرتفع است و مختفی باشد نماز صحیح است یا نه و هم چنین اگر در روی ان عبادت صنمی چوبی جدا
نکشند آیا نیز با الاخفاء عبارت و تعریف کرد زمین عادت بوده باشد و یا یکی بر روی ان چوب کذارده اند و چه رهایی جدا نماز
در این صورة جایز است یا نه جواب در صورتی که زمین اطاق و فضای ان مباح بوده باشد و سقف و جدار ان از لاء منصب
ساخته باشند و رویت استقبال نماز چه حضرت از اصنام مصلی بعد از ان در سقف نرسد و در چنین صورة بطلان نماز و نظر
این خادم شد بهتر و مطمئن مشکل است لکن احتیاط در دین مستحق اجتناب از این است و اما هر لاء چوب صلاح بوده باشد و دافع
نشاند و تعریف چوب را بعبارت صنمی که بالاخفاء در ان ساخته شود و در حالت نماز باید بان بالاخفاء فیضی استقبال نماز
در ان بالاخفاء نماید حکم سجده چنین نماز مشکل است و در بیت که نماز در ان بالاخفاء یا الحاق باشد پس احتیاط لازم خواهد بود
سؤال آیا کسی که تقلید میت میکند و حی و تشریع است کرمن و دین باید مسئله اجتهاد کرد عالم به ان باشد و چه مجتهد که تقلید مجتهد
میت را جایز میداند تقلید کرده اند این مسئله را بالاطلاق نمی‌دانند که چنین امام ایشان اگر جواب کسی که میگوید من تقلید
میکنم در نماز نوعه نماز اکبر یا علی خواهد بود پس با حکم بطلان نماز ایشان چنین که بخیال نوعه بوده اگر امام کسی باشد که تقلید
حی نموده بعد از ان مجتهد زاده باشد و مقلد مجتهد زاده تقلید مجتهد می باقی بر ان تقلید باشد و چنین که اما
کند کسی که تقلید مجتهد می کند که جای چه تقلید را چنین میکند کلامت اند اچنین امام سبزوار نموده دکاه مستند اقتدا چنین
نموده تقلید طالب مستحق نیست که گفته شود اکران امام که باقی بر تقلید میت است ایشان نماز میخواند چه مجتهد یکی جناب بر تقلید
میت را نیز بر میکند لازم میاید و هم چنین ایشان نماز میخواند چه مجتهد مسلم که ایشان را نماز میخواند در چنین صورت
مثلا این مجتهد اقتدا بامام مسطور میتواند نمود و هم چنین چنانچه مثلا که امام ایشان نماز نمیخواند بلکه تقلید از حی میکند و مجتهد
یعنی که قائل بجواز ان بود و مختص مسطور ماموم تقلید مجتهدی بنماید که نماز بلکه حی را اخوند نمیخواند در چنین صورة اقتدا
چنین شخصی بمجتهد نماز جایز نیست طهرت مقال در این مقام اینست که اقتدا امام بجواز بجهت یکی مجتهدی که ماموم تقلید ان
مجتهد را میکند یعنی جواز میکند مضر باشد که زمین نیست بلکه موجب عدم جواز اقتدا ایشان امام است در نماز چنین بر اما مجتهد
که ماموم تقلید ان مجتهد میکند انجوز میکند مقام مفصل است که گفته شود با معلوم است که امام بطلان نماز در در
اثنای نماز چنین بر اما مجتهد ماموم بجنین میکند بطلان است که چه بنماز در چنین چنین بر اصاد با ایشان چنین چیزی در اثنای نماز
و عدم ایشان ان هیچ یک معلوم نیست و دیگر ثالث بر معلوم نیست و بر ماموم که امام ایشان چنین چیزی در اثنای نماز
باشد و بعضی معلوم بر ماموم میکنیم این معلوم شده نه باعث بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز بنی امام مسئله ضد
ادراک آنست که معلوم است بر ماموم یکی از شرایع در نماز که امام ایشان بنماز میخواند که مجتهد ماموم بجنین نمیخواند در چنین
صورة اقتدای چنین ماموم بچنین امام جایز نیست دوم آنست که ماموم عالم است بر اینکه امام ایشان بنماز میخواند در نماز چیزی را که
مخالف با رای مجتهد ماموم است در چنین صورة اقتدا جایز است سیم آنست که مراعاة در مخالفت هیچ یک بر ماموم مشخص نیست در
چنین صورة ظاهر این است که اقتدا جایز باشد بنا بر این مسئله مذکوره و مراعاة در مخالفت هیچ یک مشخص هم نشده در اثنای نماز و بعد
از فراغ از نماز نماز صحیح و جایز است مسئله سیم است لکن مخالفت عبادت از فراغ از نماز مشخص شد یعنی عبادت از فراغ از نماز
مشخص شد که امام در اثنای نماز بطلان بوده است او بر مجتهد ماموم بجز بر ان مجتهد نماز ماموم صحیح است بلی مسئله
بر ماموم مشکل که نمی باشد ما پنجم مسئله رابع است لکن مخالفت در اثنای نماز مشخص شد ماه بود و هم است بلی مسئله نیست هذا

مشخص شد

مشخص شد که صحیح بوده از اول نماز تا اینوقت که حنفیه خالی مشخص شد مثلا اگر عبادت زود کند نماز مشخص شد که نماز با بطلان بوده از اول نماز تا اینوقت که حنفیه خالی مشخص شد دوم است که چنین نیست بلکه مخالفت با رای مجتهد ماموم در زمان چنین
واقع شده مثلا یکی امام در رکعت ثانیه نماز رکوع را از اصل نموده عبادت از حد در سجده و اولی مذکور شد امام رفع و باز نموده
عود کرد بر رکوع نظر بنماز مجتهد خود و مجتهد ماموم حکم میکند بطلان نماز چنین که در مثل این در صورة ظاهر است که نماز
صحیح باشد کلام آنست بر ماموم بعضی اینکه مطلع بر مخالفت شد اعتراض و مایه نماز نموده امام نماید هر گاه چنین نماید نماز
او صحیح خواهد بود سؤال صحیح چیزی که شاید بوده اند که چند نفر در زمان واحد صنایع استیجاب از انباب مبت واحد میکنند
آیا صحیح خواهد بود جواب نیابت اجماع مقدمه از جانب میت واحد طی چنین است که مشتبه بود
و جران اینست که چه کسی که نیابت در رضا مطلوب است در صورتی که متوب عنه واحد باشد و نائب متعدد هر گاه نیابت در رضی نائب
متعدد ملاحظه نشود نیابت در رضا مستحق نمیشود نظر باینکه هر گاه دو نفر در زمان واحد بنیابت شخص واحد مشغول نماز
نیز مثل نماز ظهر مشخص است نماز ظهر نیست پس مختص دیگر نیست مگر بنیابت مگر نماز ظهر پس هر گاه دو نفر در یکوقت مشغول
نماز ظهر شوند بنیابت شخص واحد بلکه نماز ظهر از روز خواهد بود نماز ظهر دیگر از روز دیگر چون لازم میاید نماز
ظهر چون کاهی مقدم شود بر نماز عصر و نماز مغرب و عشاء بر هم سابق و نماز مغرب و عشا و نماز صبح هان و روز پس
اختلاف در نیابت میشود لهذا طرا بر مقدم شد چنین مطلوبه این است در صورتی که نائب متعدد از شخص واحد باشد
نیابت را ملاحظه نمایند این بحر از جنوب بحر از طلوع شمس الی الزوال مشغول میشود دیگری در اوقات مشغول نماز
و مختص دیگر مشغول نماز نمیشود دمن از زوال الی الغروب شاه و دیگری در ان زمان مشغول نماز نمیشود و همکذا از غروب تا
نصف شب و از نصف شب الی طلوع الفجر و از هم چنین بدهم که نماز دیگر و در زمان امام مکذا در بعضی نماز دیگر و زمان
امام نموده باین نحو ابتدا نماز نظر کرده ختم نماز چه میشود تا دیگر که ابتدا از نظر کرده ختم نماز نصیب شود تا دیگر که ابتدا از
ظهر نماز بدون نیابت حاصل شود اگر چه در هم بوده این طریقه اشکال است لکن نه بکی در رجحان و احتمال بودن ان نیست
سؤال اگر امام نماز قضاء نیز را که بر او لازم شده میکند با جماع از است که ماموم که نماز قضاء خود را با امتیاز با الظاهر
اقتدا کند باشد جواب ظاهر اینست که جایز باشد لکن اسلم احتیاط است اما در صورتی که نماز قضاء از خود بوده باشد اشکال
در جواز اقتدا بان شخص چنین خواه نماز قضای مضایقه از خود بوده باشد یا از غیر چنین اقتدا در نماز قضا نماز قضا بجهت
قسم میشود نماز قضا امام از خود و نماز قضا ماموم هم از خود در اشکالی در جواز اقتدا در این وقت نیست دوم نماز قضای
امام از خود و نماز قضای ماموم از غیر در این قسم هم اقتدا جایز هم جهاد است که نماز قضا و امام از خود است خواه نماز
قضای ماموم از خود بوده باشد یا از غیر در این دو قسم نیز ظاهر اینست که اقتدا جایز باشد لکن احتیاط بسلم خواهد بود سؤال
شخصی مشغول بنماز عشا باشد در بین نماز در حالت قیام چنین که نماز مغرب را دور کعت کرده عبادت از شک کرده یا نه
سه رکعت را اشکال یا قطع الی نماز شک کرده اما این رکعت سیم است یا چهارم و در حالت شک باقی میباشد تکلیف او
چیست جواب عبادت از شک در اثنای نماز عشا چنین که نماز مغرب را دو رکعت کرده عبادت نماز قضا نماز
مغرب و در هر عبادت از شک کند بنا بر سه رکعت نماز را استقبال یا نماز را استقبال نماز میکند تا مل میکند در تحصیل مظنه اگر مظنون
شد که رکعت سیم است ان رکعت را تمام میکند عبادت از اسلام ایشان نماز عشا بجا میاورد و هر گاه مظنون او شد که رکعت چهارم است
رکعت را تمام میکند سلام میکند بعد از فراغ و نماز الی الله ایشان بدو سجده سهو بجا میاورد و هر گاه عبادت تا مل ظن او
متعلق بهیچیک نشد نماز او باطل خواهد بود اثبات نماز و آخر خواهد نمود سؤال شخص در نماز چهار رکعت شک کرد
نماز او سه رکعت بجا آورده بیخ اگر در حالت قیام است تکلیف او چیست و اگر رکوع رفته باشد سجده ثانیه بر نداشته تکلیف

جیست و اگر بعد از اتمام سجدتین باشد تکلیف چیست جواب اگر این شک در حال قیام باشد بنام را مهتم بگذارند شک او را رجع بدو
برچهار چیزی تعبد از اثبات بشد و نیم دو رکعت نماز احتیاط بجا آورد و سجده سهو چهار زیادتی بنام قبل از تسلیم بجا آورد و اگر احتیاط
اعاده اصل نماز نماید بهتر است و اگر این شک در حال رکوع یا دو حال رکوع یا بعد از رفع سر از رکوع باشد ظاهر اینست که نماز باطل
باشد پس استیناف نماز لازم خواهد بود سوال شخصی که نماز قضای می خواند و به اتمام باشد و لکن نظر است مبنی بر عیب کردن
نماز قضا عمل او رفع شده و حال نظر دارد نماز قضا یا شخصی که نماز قضا عجیبتین دارد صحیح اند بآن امام اند کذا هم جواب ظاهر
اینست در چنین صورت اقتدا نمودن بلکه ظاهر اینست که اقتدا بآن از افراد بود باشد سوال چه میفرمایند در وسط بردن در کبیره
الاحرام نماز محاذی گوش داخل است یا نه رد و قراءه و تفسیر که در وصل یکون مسجل الانفت یا نماز یا هیچکدام و بنا بر احتیاط از
ما چی و فصل بدانند جواب این سوال شامل چند مطلب است اول آنکه رفع یدین در تکبیره الاحرام تا محاذی گوش از جهت
باشد رفع یدین مقرر اگر چه تا محاذی گوش نرسد واجب نیست خواه در تکبیره الاحرام باشد یا سایر تکبیرات لکن مستحب است تا محاذی
گوش باین نیت که این افضل و اکمل خواهد بود پس رفع یدین در حال تکبیره الاحرام اگر چه محاذی گوش نرسد اتیان بمستحب میشود لکن
افضل و اکمل است که رفع یدین تا محاذی گوش رسد مطلب ثانی در وقت تکبیر است تکبیر اتیان کردن قبل از
قراءت موجب بطلان باشد مطلب سیم وصل یکون شد در اثنای این مطلب با مفاد این خادم شریعت مطهره فضایل تبدیل است نظر
باینکه کلمه که بعد از آن کلمه است که اتیان آن کلمه هر وصل است باشد اگر اول آن کلمه هر وصل نباشد نباشد مثل مالک یوم
الدین و در این سوره ظاهر اینست که وصل یکون موجب بطلان نباشد و اگر اول آن هر وصل باشد باشد مثل الرحمن الرحیم و بعد از
الحمد للعالمین است در آنکه ضرب العالمین در این سوره اگر وصلی واقع سازد تا بین رفع از العالمین و ترجیح بر الرحمن الرحیم ظاهر اینست
که باز تاثیر صحیح باشد و اشکال در صورت عدم فصل است و در این سوره حکم جهر بسمله است بلکه ظاهر اینست که موجب بطلان
سوره و بطلان نماز و موجب بطلان نماز است سوال غلط در مستحبات مطالعه است در نماز یا نه و در دعوات ذکر رکوع زیاده از ذکر واجب که
یکی بیشتر نیست واجب است یا نه و در دعوات ذکر رکوع یا واجب بدانند یا هر سه را و بر فرض وجوب یکی بالاختیار هر سه
یا تعیین واجب است یا نه جواب غلط در ارکان و تعیین فی نفسه موجب بطلان نماز نمیشود لکن کاهی است غلط در ذکر موجب بطلان میشود
کان ذکر از ارکان بود و ما خارج میشود در این صورت اتیان بآن در اثنای صلوة موجب بطلان صلوة میشود و در صورتی که اتیان باذکار سنت
در رکوع و سجود عادت نماز است ذکر اول باشد و لکن ما علی ایمان مستحب خواهد بود و اما تسبیحات اربعه که بدل حمد است در رکعت
ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا و ظهرین پس واجب از آن یکی فضل است که فضل اولی بوده باشد و تخییر در یا فضل اولی
مستحب است لکن این در نماز نوعی تکلف است خواه او ابوه باشد قضا اما نماز یکی طریق اجاره بر آن تعیین کاتب میشود پس ظاهر اینست
که اجاره یکی نمیتوان نمود بلکه در چنین عقد اجاره نوشته باشد سوال مرحوم سید جمال الدین المغرب را از
برای عشا و بلد سند اما با رای جناب در این مسئله چه چیز است و آیا جایز و رفاه در حال اولی نماز نافله یکی است یا خیر جواب
عزیزم باین دیناشیاء است بلکه لعدم از عقلای نهاد آن او عاقل و است که هر یک که وی میباشد در حق عشا و
بلد تا بین مغرب و مشرق بوده باشد بخواه و لد تا بین مشرق و مغرب و سط حقیقی مشرق و مغرب بوده باشد اعم بعض مرجزه از
اجزا که تا بین مشرق و مغرب واقع باشد جمیع بلد اند و لعلا که بوده باشد صحیح نیست بلی احتمال دارد بعد صحیح باشد که نظر است
شده بلد نظر جنوب بوده باشد و در آن بلد و بلد و سط حقیقی تا بین مشرق و مغرب خواهد بود و در تعیین بلد این مطلب صحیح نیست
بلی بعضی ثالث هست که صحیح است بیان آن این است که دست بر بلدی بگیرد همین از بلوی داخل تا بین مشرق و مغرب بلد است
باشد که در بعض نظر جنوب نظر جنوب چنانچه ملکوت شد و در بعضی بلاد و در وجه از نظر جنوب قابل است بجانب مشرق
و در بلاد دیگر و در وجه مثلا حصه نظر مالک است از نظر جنوب بجانب مشرق یا مغرب و همکذا این صحیح دید جهت است پس در

در حال نماز مشکوک بوده باشد اما
هر گاه تفسیر صلی بوده باشد
ظاهر این است که موجب بطلان
نماز شود

خارج

حنفیه

حنفیه در این مطلب بعنوان اطلاق صحیح نیست همانا بلکه در حال صلوة توجه بآن لازم است همان بنا بر است که اعتبار بآن در حال
و نماز لازم است سوال امام جماعت اتیان در رکعت اولی سه آیه این سوره که جهت فتح آن سوره مانند که جهت سوره مانند که از آن ابتدا
میخواند و لکن در بلد عمد از فتح جهت عقل سوره و جهت خواند و نمیداند که نماز باشد مطلع شد که هیچ سوره نداند بعضی اند لکن
جمعی زنده تکلیف او چیست و اگر رکوع زنده مطلع شد تکلیف او چیست و در صورت اول که رکوع زنده مطلع شد تکلیف او
چیست بدون اعاده سوره فقط در رکوع زنده نماز امام عود عمد فتح از نماز تکلیف او چیست و اگر باید اعاده نماید نماز خود را اعاده
کرده ماموم بنا کذا که اند اگر او نماز آنها چه صورت دارد بعد از امام بلا لازم است که امام ماموم بنا نماید که نماز خود را اعاده کند باید جواب
هر گاه بدان خود در رکوع شک شد بجهت حال که شخص را بر این بود نظر بعاده سوره و تا سوره بوده باشد فقط قرائت
نمی خواند عود اجزاء باین قرائت عنوان نخواهد بلکه لازم است با قرائت سوره مانند عود بعد را همان سوره و عود را همان سوره
بمان هر گاه اگر قرائت نماز عود نماید باطل است اعاده لازم است لکن امام لازم است با سوره بعد واجب نیست و اما هر گاه عود عمد از فتح
شد کرد نماز صحیح خواهد بود سوال اگر امام جماعت در وجب اول نماز دیگر شک نماید و بوده باشد عود نماز از فتح و در رکوع
دارد جواب اگر در آن نحو صلی بوده باشد ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود اگر چه جاهل بحکم بوده باشد سوال در وقت
در قنبضه نماز لازم است سجده سهو چه هر زیاد و نقصانی که بوده باشد و مثل ایام موضع نقص یا مفقود موضع تمام هر گاه اتفاق افتد چه نحو است بیانه
جواب حکم موجب سجده سهو چه هر زیاد و نقصانی که بوده باشد لکن نیست لکن اتیان سجده سهو قصد نمی میشود پس
بلکه اولی باحتیاط است سهوا مثل نخوردن در محل قیام یا قیام در محل قعود سوال اگر شخصی در نماز نجوده را اعلان عود و بسبب
آنچه بر او بحکم سهو لازم شده باشد و بعد از نماز است که بعد از نماز باعث بطلان صلوة میشود یا نه و اگر بعد هم از اعلان
نماید حکم او چیست و اگر سهوا اعلان نماید باعث بطلان صلوة میشود یا نه جواب اگر سهوا اعلان عین نماز و قبل از نماز نیست و سجده
عمدا یا سهوا اتفاق افتاد باعث بطلان صلوة میشود یا نه جواب اگر سهوا اعلان عین نماز نیست و سجده باشد احتیاط مستحب است که
او کجا نیست و اما عمدا اعلان عین نماز نماید اصل نماز نماید این در صورت است که قبل از رکوع باشد و بعد از رکوع باشد باطل نماز بکلی باطل
او در وجه باشد و اما عمدا عین نماز را بعد از او در وجه اعلان بجهت سهو نموده باشد در وجه است که موجب بطلان اصل نماز نشود بلکه
سجده سهو را بجا آورد و اگر اگر اما عمدا نماز را اعاده نماید چه خوب است سوال شخصی شک کرده در نماز چهار رکعتی بهار و سه
از اکمال عدد بین نماز را بر چهار کذاشت و نماز را تمام نمود و سجده سهو بجا آورد و بعد از دو سجده سهو بجهت که نماز دو رکعت
با سرو و حال تکلیف او چیست بفعل منافی کامل شده باشد نماز او هست یا نه جواب هر گاه قبل از تحلل فعل منافی باشد
که مطلق نماز بوده باشد سهوا و عمدا نماز او نماید باطل است ناقض بوده باشد و اگر بعد از تحلل فعل منافی بوده باشد ظاهر اینست که نماز باطل بوده
باشد سهوا و عمدا نماز او نماید باطل است ناقض بوده باشد که اعاده اصلی آن نماز نموده باشد بلکه اینطور اعاده اصل نماز است که
چه قبل از تحلل فعل منافی بوده باشد نظر باینکه مقتضی این است که عدد اتیان بد و سجده سهو خود باشد بجهت حال هر گاه
هم بجهت حال قبل از اتیان سجده سهو بوده باشد ظاهر اینست که سجده سهو ضرور نباشد تا کفایت نماید بلی اگر شخصی شد
که اتیان ناقص شد مثل اینکه شخص شد که نماز رکعت بوده مثل از اتیان سجده سهو در این صورت ایستاده بکند نماز بعضی
اینکه رکعت اخر از آن نماز است اتیان نموده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد سوال در حضور خود بوده باشد
که در بین نماز بعضی مبتلا شد باز چه حاجت بدل از نماز اعاده باشد یا نه و اگر باعث هم با هم بسازد جواب در حضور خود که در
بدن انسان با ثوب انسان باشد و حامل باشد هم چنین سایر نجاسات بلی نماز که با حمل نجاست ثوب باید بدن سجده
باشد نماز صحیح و اعاده آن لازم نیست و هر گاه ملاقی باشد در اجتناب ان صحیح نیست و شخصی شد بعد باشد اجتناب لازم است صلوة
با چنین نجاست در چنین حال نماز نیست و نحو بکه در اشیای نجاست نمیشود اگر در اجتناب آن شخصی نیست و نحو هم بعد در دم باز

نماز با چهار چیز

بوده باشد و در اثنای نماز ممکن از ادراک تحریمه سلام عمداً کشیده نشود باشد قطع نماز لازم است و اما هرگاه در اثنای نماز مشغول شود
که تهیه نتوان شد نماز صحیح است سؤال کسی که بعضی از اعضای در وضو مسح نماز را در صفحه جامه دیشی و مشغول شود باشد صلوة
آن میشود یا نه جواب ظاهر اینست که بعضی بطلان صلوة کسی که بعضی از بعضی وضو باطل شود موجب بطلان نماز نیست اما لکن
در صحت نماز مأخوذ است هر کس نظر بآنکه بعد از عمل بطلان نماز لازم است در این شخص زیاده بر امر بوضو هیچ حکم نماز را بعوض دیگر
این لازم است و اما در اول عمل هم در صورت تمکن باشد و استمالک نماز را در حالت اشکال است و رسم و مصرف است اگر چه بلعه نماز بخادم
شریعه طهره و نماز محکوم بطلان نیست لکن احتیاط بعضی قدیم هم فهم را استفاده از مسح روی است اول بخواهد بود سؤال مردی که
از نواحی زن صلوة بعد از یا در دعای صلوة بعد از یا در دعای صلوة بعد از یا در دعای صلوة بعد از یا در دعای صلوة بعد از یا در دعای صلوة بعد از یا در دعای صلوة
صلوة در سفر هم سا نسبت بها انکار از راه دیگر اختلاف صلوة عزه ملکی بعد از مدت کجه مدت ما از ثابت شود است در این وقت بجهت نحو
استیجار صلوة عاید و معلل باشد جواب کجه صلوة مرد در صورتیکه نماز ثابت از زنت شود باید بعکس ظاهر اینست و در چنین صورت میزان عمل
ثابت باشد نه نوعی بعضی بر ایران هرگاه مرد غایب باشد لازم است و علیزوجه باید در نماز بهر بی در عبادت اعتبار عاید در نماز اعتبار
اگر چه منوب عنه زن بوده باشد و هر چه از نماز در سفر فوت شده همچنین ثابت عزه که صلوة سفر بعد اوده باشد و در صورت عدم
معلوم بعد در آن اعتبار نماید بود سفر ظاهر اینست میزان عزه و هرگاه باشد غایب که ثبات صلوة سفر عاید بعکس که ثابت
کرده و بدل نیز بوده است اسلم خواهد بود سؤال صلوة در اثنای جلد باب تسبیحات اربعه منکر شد که شهد را نقل نه است و بعد
نشست و تشهد را خواند یا بعد از آن باید جلد باب تسبیحات اربع را اعتبار کرد یا اعتبار ندارد جواب
کسیکه در اثنای جلد باب تسبیحات اربعه مذکور شود باطل است بشهد لازم است عود عزه بنشیند و تشهد را بجا آورد و بعد است از جد
یا تسبیح عاید یا کلام در آن جا جای قطع عزه و جایز خواهد بود سؤال صلوة در اثنای نماز شک کند که آیا این نماز را تسبیحات اربعه
سه بیست یا بعضی مثلا بیشتر کا بکند جواب اینست که اگر این مفسوب بصورت شود و اظهار باشد که این شک یا در وقت مشغول
یا در وقت بعضی نماز نماز است یا در وقت مشغول بیان و در نماز است اگر در وقت بعضی نماز مذهب باشد لازم است که قرار دهد
کران نماز مذهب باشد و هم چنین است حال هرگاه این شک در وقت مشغول بیان باشد و در نماز بوده باشد در این صورت نیز نماز
این است که قرار دهد مذهب باشد که آن نماز مذهب باشد باین نیت عام نماید و اما هرگاه این شک در وقت بعضی نماز مشغول باشد در
این صورت احتیاط مقتضی اینست که نماز مذهب را نیز قطع نماید و نماز مشغول عاید سؤال در صبح صلوات تسبیحه ایام و لیالی مسنون که
شهود و سنزکه در ادا معاد است ذکر مالی و دلت چه چیز است آیا همان طریقه که در آن نیت است و دلست که صلوة بعد از نماز
اول بعد از و ندبا بعضی در بعضی است بعد فرق ثانی هم در صبح لحاظ است و در صلوة با بعکس یا بعضی از بعضی است صلوات
امر چه بر فرض ثانی صورت نیست همچنین اختلاف بکاف جواب قسم ثانی چنین نیست که کفته باشیم جمله باخبر مذکور در زاد المعاد
صحیح و جید است و مالی انکه مختلف است بعضی از آنچه مذکور در آن است اشتباه شده است مثل کتاب جمله آیا می خواند که مذکور نمی باشد
کوزان در وقت بکیر و دیگر اشهد در این دعا بعد از این اشتباه است بلکه مذکور است بعد بحیثی که مست این است که زنا
بر وارد و باید عاید بیش روی خود بگذارد و دعا بخواند بعد حکم باید که جمع بیفتد در زاد المعاد است بجمع و منع است و لکن نیست که عمل
بمقتضای اکثر ذیب جمع است مثلا در سبب در روزهای ماه مبارک و شبهای آن و جمعه آن و نماز فرائض هم بهم است
و هم العلم سؤال اگر در نماز جماعت حادث مفسود را کند چه صورت دارد جواب هان نماز که مفسود و مشغول بوده که عمل
او رده باشد همان کفایت میکند و حصول استثنا اگر چه استثنا ما لفظ جبرات شده باشد سؤال هرگاه که شک کند در رکعت نماز
قبل از دو قبل در چه و بگر باید جنابت سر کار بیان است که لازم است عود عزه و مشکل نیز را بعمل آورد و اگر این است که
در چه واجب عود واجب و در چه سهو سجده سهو واجب است جواب جز مشکل نیز را واجب است باید سجده

لازم است که قرار دهد مذهب را که
اعتقاد و ما نعتقد است که بنیه
نماز را ادا نماید در این
نیت ع

انتهی

علی المقدمین

علی المقدمین ایمن شک نماید از قول و در چه دیگر است بلعبد از قول و در چه دیگر هرگاه شک نماید از قول و در چه دیگر بوده باشد عود
بنکول نیز بنماید بر سبیل وجوب هرگاه چیزی مشکوک نیز واجب باشد و بعنوان استحباب هرگاه آن مستحب باشد و اما هرگاه شک عبد
از قول و در چه دیگر بوده باشد عود نکند مگر چیزی مشکوک نیز واجب باشد یا مستحب و هم چیزی است جزئیکه داخل شده است واجب
باشد یا مستحب و در بعضی اجزاء نیز بنکول نیز نماید پس هرگاه عبد از قول و در چه مستحب شک نمود شک کند که زاده سوره
کرده ام یا نه ظاهر این است که بنماید سوره غایب موره بود بکند و هکذا سؤال لباس مطلق بجنس بباشد میتواند لباس خود را
از خود کند و در مسجد بگذارد و مشغول نماز شود و نماز بشود در مسجد گذارد لباس بخصوص صورت دارد جواب احتیاط در این مقتضی است
که لباس بجنس داخل و در مسجد نشود چه جای انکه جامه بجنس باشد که در مسجد بگذارد و مشغول نماز شود علاوه نماز شود و رجوع در چنین
صورت نماز را باطل میسازد سؤال در باب شک در رباعیات سه و چهار بیخ و در حال انجام حکم اثر بیان فرمایند و چه چیز میتوانند در باب
اینکه اما بعضی است تسبیحات اربع را سه تا واجب میدانند و در نماز سه تسبیحات اربعه را جنبه نه بعضی را جنبه و بعضی میکند
بهند بعضی میکند که تسبیحات را یکی واجب میدانند همه ما موجب با چنین اما بعضی نماز نکرده باشد جواب شک سه و چهار بیخ
در حال انجام نماز بهم نهند میکند شک او رابع بدو و سه و چهار میشود یا سه بگذارد نماز نا تمام میکند و عبد در کتاب
اسناد و در رکعت نماز نشسته میکند اما اعاده نماز است و اما بر تسبیحات اربعه را سه بار واجب میدانند بر امام و اجب
باطل است اگر معلوم است چنانچه کدام بهم است و در این اعصار قائل بجنس بیشتر ثلاث مرات فیلم کیف اعتقاد م
قائل بجنس بیشتر مرات و در تعلم ظاهر این است که نباشد اگر چه بعضی عبارات موهم است بعضی مسئله را کلینی در جلد
ثانی مطالع الانوار ذکر کرده ام یا بعضی از بعضی استاد بر بعضی از ظاهر بعضی بر اهل الرجعی بر اهل مقاد چنین قول است مستند بعضی
چنین قول است بیت مکرر کلام مذکور در کتاب مشهور بقیه در رضا معتقد اعتماد باین کتاب بیت سؤال نماز بعضی از نفلیه
قضا باجنبی جواب نماز در این اعصار بعضی امام زمان محمد الله تعالی و چگونه است بطریق اجتهاد یا تقلید بوده باشد
در صورتیکه نماز نه بطریق اجتهاد و نه بطریق تقلید بوده باشد قضای او نماز است سؤال شخصی نظر در ادله بنماید و اعمال
اجتهاد بکند بطریق اجتهاد او نیست و همچنین ظن حاصل از قول مجتهدین باشد و اعمال بنماید و بعضی بعدم
هم چنین نیست ایا اندا چنین شخصی جایز است یا نه جواب اگر مقصود اینست که در ثبوت اجتهاد اعتماد بقول مجتهد
نهوات عزه ظاهر این است که اعتماد بقول مجتهد اگر چه انحصر باشد و اگر مقصود اینست که چنین کسی که مدعی اجتهاد است آیا
بان بنده عزه بلی هرگاه او را عادل داند و بطلب کرا و مشاور بجنبه در نماز خلافت باشد و بعضی بعد بکر انحصر تقلید او بکند
نباشد تقلید او نمیتواند عزه سؤال ایا لازم است بر کلف که در چنین نیت که صفت غایب و چنین که ندر واجبات و
مستحبات را اعتقاد و فکر بلند و عزه در نماز فرض اگر امر بخیر بوس شود چگونه جواب واجبات نماز بعضی واجب منبر است
مثل قرائت سوره مبارکه و در اما الاجزاء بعضی چنین نماز نیست نظما و بعضی واجبات بخبر بیت باین صفت که معنی بیت
مثل قرائت سوره در این سورة ظاهر این است که در چنین نیت نماز که چنین سوره معین لازم نیست اگر چه سوره مخالف سوره
مست طلاق مرفی هیکه چنین نیت سوره را چنین کند که چنین معین اند و نیت طلاق ظاهر این است که چنین نماز نیست
دیگر استیناف نماز نماز است بعضی واجبات پس نیست ان چنین نیت نماز لازم نیست مثل اینکه مست شک کند که من در رکوع شلا هفت
مرتبه اگر خواهم گفت یا کمتر یا زیاد مرتبه چنین فلان نه عادت و رفتن خواهم خواند بر فرض نیست چنین ظاهر این است که مدعا
ان بعضی بعضی از عزه سؤال مقلد سلسله بگوید باید اسناد دهد یا نه جواب مرسله که مقلد میگوید باید اسناد دهد
بجهد با چنین یا هم سؤال هرگاه شخصی مادی ادعای اجتهاد نماید قول او مسموع است یا نه جواب باعتقاد تحقیق م
شرعیه طهره در چنین اجتهاد کسی اعتماد بقول انحصر عبث عزه سؤال قول و وزع آنوه بلباس و بدن صلی باشد در نماز

انتهی از نهایة الاعتقاد معتقد ایشان
ظاهر است امامیه بدانست که اگر عالم
بعضی مقلد او بگوید چنین قول ایشان
نیست م

چه صورة دارد جواب اما بر اول و نیز که مقدم باشد نمیدانم که آن بر قیاس کسی رسید بعد از تجاوز تا هم این است که اجتناب از آن لازم
نباشد یعنی با عدم ضمان تباهی نماز در آن تباهی جایز باشد و اما با بقای وجوب آن ولی اجتناب از آن طبعا ظاهر بود سؤال
در باب شک سه چهار و پنج در یکی سؤال و جواب سرکار آقا دام عزه که عزیز شده که در حال قیام رابع میشود بدو و چهار نماز را
و در چهار را باید بجا آورد جواب اما شک سه چهار پنج در حال قیام رابع بدو صحیح میشود بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام میکند
بعد دو رکعت نماز بنشاند و بدو رکعت نماز قضا بکند احتیاطا اعاده نماز است چه مختصا و آن تا بدو و اما خلاف در جواب و سؤال
حاوی تعمیم نیست که در جواب و سؤال خلاف آن باشد و بر فرض که چنین باشد شاید اختلاف از کتاب باشد سؤال اعلم بحق تسجید
و عدم آن از اول صلوة در سعه و ضیق صحیح است یا نه جواب در چنین صورة اگر چه حکم بطلان نماز نمیکنم لکن احوط اعاده آن نماز است سؤال
هر گاه شخصی بعد از نماز فهمید که شش یا شانزده نماز روزه را فهمید نکرده باشد نماز و روزه را چه صورة دارد جواب نماز باطل و قضا
لازم و هم چنین اگر اجاره یا استیجار کرده باشد سؤال قضای صوم صلوة والد بر ولد اکبر لازم است یا خیر یا اگر لازم است یا خیر یا اگر لازم باشد
مطلق است یا مقید بر خورد نشد جواب بلی بر ولد اکبر لازم است مطلقا این است که اظهر است و اظهر از آن الحق نشده باشد و در
حال مرض بود یا سفر یا مرض بلکه فوت در غیر مرض چنین است سؤال اگر کسی در دلش شک نمی چنین شد یا نمی چنین شد یا نمی چنین شد
و زیاد محلول و زیاده جدا لیان سوال وقت بنا شد اشتغال بوظایف به خلاف بادر مقام رازی نماز باطل نماز کار سازی لیه
جواب اشتغال بوظایف باید در اثنای نافله بعد رهبور و معطل و نماز در رکوع باشد یا نوت یا سجده مشغول بما شیخا فاضی
الحاجات شود یا نی بدانکه بجا آورد حضرت ذی الجلال این افضل و اکمل انا شاء الله باشد سؤال برای تشهد در نماز سجده
لازم هست که قضای تشهد و سجده واحده از قراغ از صلوة بجا آورد یا خیر بر فرض ترک مرتب هست یا خیر جواب بلی لازم
که تشهد و سجده منسیه را صدر از قراغ از صلوة بجا آورد و چهار رکعت دو سجده سهو بجا آورد احتیاط این است اول آنچه
مقدم بوده بجا آورد و بعد تکلم سؤال در خصوص اشباع ضمیر قابل مفرد و ما قبل مفتوح بطریقی که مولد حرف شود یا
خیر در سؤال و جواب در رساله در چه معلوم میشود یکی مفهوم میشود که باید مولد حرف باشد و در جای دیگر مفهوم میشود
که مفتی در بیت بیان نمی نماید جواب ما قبل ضمیر هایی که ساکن است یا متحرک در دو نیکه ما قبل ضمیر غایب ساکن باشد
اشباع و در که ضمیر مفرد در بیت بلکه تا ما قبل است اشباع مثل به و بکاه و بعضی و اما هر گاه ما قبل ضمیر غایب مفتوح باشد
مثل و قبل شفاعته داریم و چند و حده لا شریک له و آن چه اصلا و در سوره و حرفها امثال این بدون حرف مکن است
قرائت شود اولست یا عدم اشباع مقدم دوم یا اشباع و الحق لازم یا اشباع بکو مولد واو باشد ضم اولست مطلق صحیح در هیچ
حضور ما ضم ثانی که با اشباع خالی باشد لکن در بعد بکو مولد واو بود و ضم ثانی خالی از اشکال نیست اجتناب از آن اسلم است و اما
بعد نیست داده شده جواب و سؤال در خصوص الهی انکه با جمع قدر حرف باشد این اشتباه است و در جمع بلکه از کلمه مذکور شده
که باید مولد حرف باشد بلکه کلام در جواز اشباع نیست که مولد حرف باشد یا نه تجاوز نیست هر

قرار داد کلمه نیست و اما در اشباع الا و حد
و نیز با اشباع نمی آید شد که کوتاه و هم
بهم جنگ کنید با او بجا و نزع تا نظر
الا بار بلا کلام و حرف اعلام الهی ر
لا اکثر عدد الرجوع الیه
و الله اعلم

کتاب الزکوة

سؤال هرگاه شخصی مبالغی بزکوة بوده باشد و صاحب مبالغ غائب باشد و معلوم نیست که او را بتواند حاصل نباشد که صاحب مبالغ زکوة نطفه او خواهد داد یا نه و درین صورت وجوب اخراج زکوة خود دارد یا نه جواب شخص مذکور واجب النفقه آن شخص میباشد یا نه زیرا که نفقه واجب است بسبب قرابت و اما اگر مبالغ را بجهت ارث بدهد یا نه جواب شخص مذکور واجب النفقه آن شخص میباشد عبارة بالفعل محقق هست یا نه و بر تقدیر ثانی آن شخص با او مناسبت باشد و در جمیع ظاهر و شخص مبدل بنا بر او مناسبت با معدوم بود مکنه است عدم شرائط کجا باشی نصیب هم را ندارد لکن انتصار بشود بچیزی که ظاهر مراد سؤال از اراده معلوم میشود پس بگوئیم هرگاه عبارة بالفعل محقق باشد شخص مبدل هم موسر باشد نفقه معالک ندهد معیل ثابت و لازم است در جمیع صور دیدا شکال مراد نفقه نیست هر چند در اراده نفقه از مبدل معلوم او نبوده باشد بلکه اراده نفقه از مبدل مخالف بکیف از مبدل مخالف هدیه سؤال شخص در نظر خواهد که فرض نماید بجهت سفر یکه عظیم که عید حاصل الدار که بعد از اینشوق و مبطی فرضه ادا نمایند و در موزع خص دارد باشد اگر تا اصل را اقرار برسد و بعد بنا بجهت که شرائط جواب اخراج خص از جنس نخواه قرض ندارد سؤال هرگاه مکلف صدقه بیع نماید بجهت مصارف حج یا اخراجات دیگر تجارت خود دارد باشد جواب خیر نه نیست مگر در صورتی که متضرر شود مروت او مبالغ را از نخواهی ابتیاع نموده که خص را ندارد باشد در چنین صورتی اخراج خمس از مال مالک از نخواهی لازم است و در صورة عدم مقدور بدانچه طلب اخراج خمس از تمن آن مال مورد مثل مالک لازم نیست سؤال هرگاه جواز داد معاوضه بجواز یا بنیاد بکر نیز ندهد در صورتی از نخست خص مقلوب بکر نخواهد آن باشد جواب اگر جواز اول و از تر بجهت ابتیاع عروض میباشد که خمس زیاده باشد با اخراج خمس از آن لازم نبوده باشد و در چنین صورة اخراج خمس از تر جواز که بمعاوضه منفک یا نشده لازم نیست مگر در این که جنس جواز را دوقی نیست نموده فرق در نفس آن هم رسیده مثل اگر جواز اول که خرید شده فرمان کجا باشی او بود و جواز ثانی را صید از نیست و فرق قوت بمبلغ نیست فرمان در این صورة اخراج خمس از نموده فرمان لازم است سؤال وجه یا داد خمس چیست جواب وقت تعلق ربح و فائده است لکن تاخیر داده خمس تا یکسال جایز است صبر از اخراج تا سال رابع بجا بسبب تعلق سال رابع نموده هر چه از ربح و فائده باشد اخراج خمس لازم است تاخیر لازم نیست سؤال در چند چیز خمس واجب است و حد خمس و نظر و چه مقدار است جواب در اربع غنائم و زراعات و زراعات خمس لازم است و حد خمس بجهت خمس و ارباح تجارات و زراعات نمیباشد بلکه هر چند که عیال ربح و بعد از عائد اخراج خمس از آن لازم است اگر چه ربح شاهی یا شد اگر سؤال خمس یکه باید داد جواب خمس خمسه بیست و شش سر غنم اگر چه از نوع خمس نموده باشد این اصل قضیه صاحب مال لازم بحمد الله تعالی قدر بیاشد و هم آنحضرت در رساله بیست بیان بجهت عصر دستانه یا از دین بجهت یاد یا استحقاق رسانند و سر غنم دیگر مقلوب بقدری نیاد از نظام که مالک نیز سر نیز اگر گروه جمعیت از کند داشته باشد سؤال هرگاه کسی اسباب موروثی داشته باشد مثلا از مقولات جز از جانب مالک یا بخش بدهد یا نه جواب در سابق مذکور شد که منتقل بنوع یا نه و بر ارث خمس واجب نیست جزئی شبهه از یکی در صورت فکر قاطع باشد که موجب نیاد خمس باشد یا مقابل غایب انجمن از اجناب یکبار شبا و منتقل شده و آنگاه صفقه حاصل نموده از آن صفقه اخراج خمس لازم است سؤال هلال نقره سکه که خرید اراده نمود سکه یا هر دو جواب فرق ما بین سکه و نقره سکه که در حقیقت نیست تعلق زنی در زکوة است و اگر سکه نبوده باشد زکوة آن واجب نیست سؤال حد زکوة در مقدار چیست جواب ظاهر است که مقدار بیست مثقال بجهت و چهار دهن بیست شاه الاجمل و پنج مثقال صحیح که در بیست زکوة آن ثابت سؤال زکوة بکر باید داد جواب اما ظاهر است که شخص در دین عادت کند ظاهر بدهند ظاهر این است سؤال مستحق زکوة چه نوع

که است جواب مستحق زکوة که است که مالک مؤمن سنی خود و بعد از انقضا خود بوده باشد و یا کسی که در عیال بوده باشد و عیال باشد یا بجهت که بهتر است مادر زکوة ندارد و عیال مادر اخراج و هند مادر اخراج زکوة دارد یا نه جواب اگر مبین آن تخواه و تحصیل مالک الیکسا الیر آن بکند به اخراج زکوة آن لازم است سؤال هرگاه کسی بخشش داشته باشد که اگر بدین امر خود نمی باشد مؤاخذ اگر کسی که دارد کلان سالی ابکه و مولی که دارد هند کفاف سالیانه آن هست مؤاخذ از زکوة خود و اگر بعضی ابکه کفاف مادر ابکه باید هند جواب اگر شرائط مذکوره دارد بوده باشد مانعی ندارد در صورت دیگر صدقه نمیتواند باشد سؤال نبوده بلوغ از خمس و در مطالبه در مطالبه جاری باشد بهار نفسه بلکه عقد در ابتدا و انتها بین زید و عمرو که کسی نه خمس و زکوة و در مطالبه بیاشد زید را بر ذمه که بدین صحیح شده بی پول دست بدست میکند زید بدو بعضی بدهد در حق در روبین بدهند چند بین دهم این کیفیت بی پول دست اخراج آن بدار نموده بیان فرمایند که زید بر ذمه الذمه بنوده باشد جواب در صورة مذکوره اگر در هر دو نصف خمس داده بمخمس خمس بدهد در صدر استرداد نداشته باشد یا بعضی که اگر کسی را و تخواهد یا رد نماید یا چیزی نداشته باشد و آن شخص خود بسبب از اسباب ناقل شرعی منتقل یا بکند و هم چنین تا انتهاء الذمه بری الذمه خمس بدهد هم چنین است در مطالبه زید بی پول در مطالبه زید بی پول باشد و بعضی از ارباب حقوق خدا چنان است که لکن است که حق ابنای از نظر بشم از نخواهد بخواهد بود و زیاد بیاشد و بعضی از ارباب حقوق خدا که در این صورة در مطالبه بدهند بر عمرو الذمه سؤال هرگاه بجهاد و شاء ارباب بجهاد و شاء ارباب بجهاد و در روز نهاد خواهد و اما و انتظام خواهد کشید جواب در مطالبه کسی بجهت مرتبه زیاده بنوده و معنی است که کسی الذمه که ملک در بیشتر او بیاشد انتهاست و اگر کسی ما حیات مشخص نیست و ما در صورتی که ساحات مشخص بوده باشد فظاهر لازم است که صاحب الدین شرعی در ساحات نه نفهمد و چنین صورة الیه موجب مرتبه زیاده نفهمد و فرق نیست ما بین اینکه خود داده باشد یا وصیت نما بلکه عهد از ضمان اراده دیگری بدهد سؤال هرگاه زید تا وی شاء از نه میکرد و دوازده فرمان باشد مثلا پس آن نه میکند و عمرو میکند زن صرف ارض را صالحه که عمل و تنج بجهاد بکی بجهت از باغ و دیگر از ارض تا که شاه شش فرمان بجهت یا باشد خواهد از زن صیاد از کالا زنده با بجهت آن باغ و خواهد زید صیاد در روز فرض داد و تا کوئیل از کالا زنده صالحه کند زوج خود آن باغ قیمت کمتر شد فرار از خمس باشد اگر قیمت فرار از خمس نباشد آیا خمس از واسطه میشود یا نه و بگو یا نه فرمایند که آن خمس یا نه جواب اما از قیمت جایز است فقط اگر قیمت فرار از خمس باشد آیا خمس از واسطه میشود یا نه جواب جایز است که اجیر مالک است سؤال هرگاه مالک بیزن است که خمس و زکوة واجب نبوده باشد و اگر مضبوط فرار از خمس نبوده باشد بلکه مضبوط عضو جلد و احسان بوده باشد و بنیاد که خمس و زکوة واجب نبوده باشد و اما اخبار و اما حوال چنان که مفصل باشد مثلا تا اخبار و بوه کی عقد و تا سال انتها الیه خمس و زکوة واجب است اگر خمس نداشته باشد یا خمس از داده باشد و اگر نیز مفصل بوده باشد مثل بنا شده در وقت و چنان شد که خمس و زکوة واجب نیست در دین مقصود از است که خمس از نبوده و اما محض زیادتی قیمت ظاهر است که خمس و زکوة واجب نبوده باشد سؤال اگر نقره و مثاکین و در بلدی باشد و اما سائل را که در غائب واجب هر را بنداند و در خیال آنها نیستند بلکه مثل شکی و بعضی از مقامات را در خارج حرف و در داخل نیستند اما بیشتر آن خمس و زکوة را بایشان داده و بوجود مستحق زکوة مالدار در آن بلد و بلدیه مستحق مالدار اما بیشتر یا بیشتر داده و یا بنیاد و نیابند که خمس و اجب فقیر بیشتر یا مدیم و بوجود بیشتر داده یا نه یا نه و اجب یا بنیاد مستحق زکوة در بلد جایز است نقل زکوة جنس بلد یا نه جواب که اگر مالدار بسیاری واجب صلوة نیستند و در صدر خمس آنها هم نیستند زکوة و خمس چنین الخاص دارد مورد فی دارد و مستحق خمس سید فقیر است یعنی سید که مالک مؤمن مرد و بنا الحمد تمام

زکوة الفضة

بیان درهم

و مالک کسی که وی را هیچ زر نباشد هم نباشد پس درین صورت نه باشد خصوصا که او دیگری را دهد و مستحق در بلد او حاضر نباشد غلط
زکوة از آن بلد بلد دیگر نشود سوال زید که مقدار دارد و اکثر اوقات علف اغنام میماید و بنا بهمین هذا بالزکوة ایها نامه
باید داد یا اینکه خصف بالزکوة ندارد اینها که حکم مسئله را بیان فرمایند جواب خصف اغنام مثال ابن است که در اکثر اوقات علف
اغنام بیابان بیکو میشد هذا که راه ابن است که اکثر اوقات سه چنین صورت میدارد پس اشکال زکوة واجب نیست سوال
نصاب زکوة در نقدین و عروض بیان فرمایند درهم چنین مقدار نظر و ما جواب نصاب اول و دوم طلا بیست دینار است
و در نقره دویست درهم است و دینار عبارت از یکمثقال است و مثقال شرعی پنج سر ربع مثقال صیرفیست پس مثقال صیرفی
یکمثقال شرعی و ثلث او است و این نصاب اول طلا هم از نقره مثقال صیرفی است و نقره از این حال که شرح کردی در یکمن
بوده باشد مقدار مثقال صیرفی در هفت هزار و پانصد مبلغ ده تومان پنج هزار دینار باشد و اما درهم پس ده درهم هفت مثقال
شرعی در مثقال و ربع صیرفیست پس دویست درهم صد و پنج مثقال صیرفی است و نقره از این قرار و حال نقره مثقال در
بازده شاهی بود حال مبلغ پنج تومان و هفت هزار و هفتصد و چهار ده دینار است بنابراین پس سه کفر مائه درهم است و دویست
شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی است و نقره از این قرار بود حال آنکه مثقال در بازده شاهی مبلغ چهارده تومان و چهار
هزار و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب زکوة در گندم و جو پنج وسق است و هر وسق شصت صاع است و حاصل این پنج
پنج در شصت سیصد است پس زکوة در گندم و جو واجب نشود مگر در صورتی که مرتب بمقدار سیصد صاع برسد و هر صاعی
چهار مد است و هر مد چهار طسوج است پس این بنابراین پس صاع یکمن و نیم است و مد ربع من است و دویست و نود و دو
درهم و نصف درهم میباشد پس هر دو بنابراین بخدمت که در درهم مذکور شد مد و چهار شاهی و سه مثقال صیرفی و چهار ثلث مثقال و
نصف ثمن مثقال صیرفی است و چهار شاهی که عبارت از ثمن من شاهی است بسنگ شاه زده عبارت چهار صد و شصت مثقال صیرفی
پس چهار شاهی بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن و نصف ثمن مثقال صیرفی و ده است و چهار دینار است بنابراین پس هر دو بنابراین
پس هر نیم من شاه بمقدار بیست پنج مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی و ده است و یکمن و نیم که عبارت از صاع است
یکمن شاه بمقدار پنجاه و یکمثقال و نیم زائد است از دو من و نیم که عبارت از ده صاع است پس هر چهار شاهی من شاه از سه صد من
من نیز که عبارت از سه صد صاع است بمقدار هفت هزار و هفت صد و بیست پنج مثقال صیرفی و ده است از سه صد صاع
که نصاب زکوة است و هفت هزار و هفتصد و بیست پنج مثقال و شش من شاهی و چهل پنج مثقال است پس سه صد صاع بمقدار
صد و چهل و چهار من شاهی الا چهل پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار نظر و که عبارت از صاع است بمقدار
بیست پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از نیم من شاه کمتر است سوال شخصی در سال دو دفعه زراعت بجا آورد و در فصل
حاصل زرع و در فصل بعد نصاب زکوة تمیز رسد لکن بعد از انجام تربیع حاصل و نصاب دیگری بجا آورد از حد نصاب ایا در این
صورت زکوة واجب باشد جواب این مفروض بعد صورتی میشود اول آنست که زراعتی که در هر دو نوبت و در وقتی و بیل از حصاد بعد
ان زرع و زراعت دیگر بعد در یکجا بود در این صورت زکوة واجب نیست که گردد و حصول حد نصاب برسد زکوة واجب است فقط اگر
چه هر باب اقل از نصاب باشد صورت دیگر اینست که مقدار نصاب و مزید در زمین اول زرع و بکر و این قسم اگر بخواهد کرد زرع
هر دو در یک سال بوده باشد فقط این است یا نه لازم است زکوة در صورتی که هر دو حد نصاب برسد اگر چه هر باب اقل
از نصاب بوده باشد قال فی المبسوط اذا کان الفاوت ما تمار مختلف ادرکها بعضها فی سنة و بعضها فی سنة اخری مثلا ادرک
الاجاص فی شهر کذا و ادرکها و هی رطب اطلع بعضها فی رطب و بعضها فی اطلع البلح و بعضها فی بلح و بعضها فی
بسر کانت ثمرة عام واحد و کانت کلها کثیرة بعضها رطب و فی بعضها بسر و فی بعضها بلح فجذ الرطب
ثم ادرک البسر فجذ ثم ادرک البلح فجذ ثم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد و المستند فی ذلک العرف

زکوة الغنم

زکوة الذهب

زکوة الفضة

زکوة الحبوب

والعصیر و عند فی الذهب عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و ما بلغ خمسة اوسق من تمر
سنین متفاوتة هل یضم بعضها الی بعض فقال لا و لکن یؤخذ من کل صنف بحساب ما یخرج منه سوال مقدار واجب زکوة در کدام و چه چیز مقدار است جواب در هر باب از گندم و جو
بیست نصاب بیست پنج وسق که مقدار صد و چهل من وزن شاه الا چهل پنج مثقال صیرفی برسد زکوة در آن واجب
میشود و مقدار آنکه باین قدر رسید زکوة در آن واجب است درهم چنین در زبیب این مقدار آنچه که باشد و اما مقدار واجب زکوة در انها
بهار آب کشیدن و چه آب جاری باشد یا از باران باشد یا احتیاج باب داده باشد مثل آنکه در هر باب زرع شده باشد و باز خود
مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت خواهد بود پس از دویست من بیست من لازم است داده شود و همچنین در آنکه در آنها ارجاء
باشد یا از شرب از باران یا از آب چاه و دهند و در این صورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس در دویست من ده من واجب خواهد
بود و اگر مختلف باشد بنحوی که بعضی از اوقات از آب جاری باشد آب بدهند و بعضی اوقات از آب چاه حکم بغلبه خواهد بود پس اگر
اغلب اوقات از آب جاری باشد حوزه باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات از آب چاه داده باشد نصف عشر زکوة واجب
در هیچ یک از این بین مختلف نباشد همان قدر که زراعتی داده باشد در این صورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد بود بعبارة اولی از
اصناف زرع عشر لازم است و از نصف دیگر نصف عشر که نیست جمع سه ربع عشر خواهد بود سوال نصاب گوسفند و زکوة با مامه
بیان فرمایند آنچه واجب است و درهم چنین جواب در گوسفند بنابر مشهور و اقوی پنج نصاب است اول چهل است تا آنکه چهل و نه
رسد سیم دویست و یک جا هم بسعد یک بز جهار مد اما واجب در نصاب اول یک بز است و در نصاب تانی در گوسفند در تا
سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و هم چنین است در خامس مد از آن هر چه زیاد شود در هر صد گوسفند یکی واجب است تا در
باشد گوسفند پنج گوسفند در شش مد هکذا سوال شخصی مالک چهل گوسفند شد و مدت یکسال گذشت و گوسفند
دیگر خرید با او در این صورت در گوسفند این شخص لازم است که داده باشد یا اکتفا بیکی میتواند نمود جواب مدار تعیین حول در اموال
اشکال لازم است که یک گوسفند داده باشد یکی کلام و چهل گوسفند تانی است که ابتدا از اقتضای حول لازم است یک گوسفند
دیگر بدهد بعضی استدلال کرده اند بحدیث فی اربعین شاة شاة و چون واجب در زکوة گوسفند بکر ظاهر این است استدلال تمام
نباشد چنانکه ظاهر است و اما مخصوص به مد بعد نصاب اول یکی گوسفند است و نیک حدیث و حکم بوجوب گوسفند بکر صحیح
نیست و صحیح این است که اکتفا بمان یک گوسفند میتواند نمود قال علیه السلام فی المعادن و صحیح الفقه عن موسی بن بکر الباقر علیه السلام
الثانی فی کلام اربعین شاة شاة و لیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ مائتین و ما عدا فلیس من الشاء زکوة حتی
وجب علیه شاة ثم عد ذلک لیس فیه شیء الی ان یکون مائة و عشرون فان زادت واحدة ففیها شاتان و لیس فیما بین الواحدة الی المائتین
اولا سوال شخصی مالک بچهار صد گوسفند شد و یکجا بر این گذشت بلکه گوسفند بیست زکوة داد و فعلا زمان دو سال گذشت و بعد
نصاب ثانی رسیده ایا دیگر باید دیگر بر این شخص واجب هست یا خیر جواب بل واجب است دو گوسفند بجهة اقتضای دو سال بلکه
هر سال یکی دو باشد یعنی هر سال یک گوسفند لازم است که بدهد تا بعد یکی از چهل گوسفند باقی شد کمتر شود لعموم قوله علیه السلام فی کل اربعین
شاة شاة قال فی الشرائع و لو کان عنده نصاب فحال علیه حول آخر فاد زکوة ثم ملک بعد ذلک شیئا من جنسه بکر و ثنی فکل شیء من جنسه بکر و ثنی
زکوة حول واحد و لو کان عنده اکثر من نصاب کالمائتین فی النصاب ربعین من الابل و هکذا فی کل شیء حتی ینقص المال عن النصاب
قال فی الذکرة و لو کان عنده اکثر من النصاب بحال علیه الحول عنده زکوة و جبر الناقص من النصاب بالواجب علیه لا من غیره
نقط سوال شخصی مالک بچهار صد عدد گوسفند شد و یکسال بر آن گذشت و حول بر آن منقضی شد ایا واجب است بر این شخص همان چهار
گوسفند که در نصاب باشد یا خیر و اگر بگوئی واجب است یکی از چهل پنج رجع نصیب واجب است یکی از چهل پنج در هر باب نصاب مذکور شد
جواب از ظاهر چیزی از منع کلام علما بر آن دلالت دارد مثل مرادم اینست که هر گاه کسی مالک شد یک دو من نصاب را اگر بعد نصاب
ثانی در سال یا بعد سال یکی بعد دیگر مالک شد و حول بر آن منقضی شود واجب است بر این شخص همان چهار نصاب کرد

نصاب اول واجبست پس در این صورت یک گوسفند واجب در صورت اقتضای بلوغ و اگر بعد نصاب ثانی شانزده
باشد مثلا اینکه مالات یک صد بیست و یکی از آنکه شد باید ده گوسفند واجب بر مالک شخصی
که چون بیست که در نصاب ثانی واجب است پس در این که شد سوال صفیه میباشد چه شرط بلوغ شست مدت است یا تا
دهقان و نیاز در ده سال و مکان تعلق کلام شرط بلوغ و نیز داخل زکوة مذاهب و بعد از ده سال مقصاد و نیاز سال مقصاد و نیاز را شرط
داده و نشانه شیخ زاده در حق زکوة اموال صبیان و مجانین مسئله اینکه خانه بدهد از بچه ارث یا بعد بیع فوت
یک دلان را مالات است اظهار از مال صغیر میباشد که یک معظم مشرف شود یا نمی باشد و که حال یکبار که مزد حلها مست
او شد هم مزد میباشد چه اجر مسلم بلوغ میباشد بعد بیاید جواب اما حق بلوغ خواهد که لازم است اخراج شود در صورتیکه مال
از جمله مال بوده باشد که اخراج حق لازم بود از نصف عدد اشرفه دوازده عدد اشرفه است و از مقصاد و نیاز چهار و نیم
و حق لازم بلوغ و نیز همین طور است که ملکی شد یکی سنین مکرر بشود اگر چه ایشان در تاخیر اخراج ان ثابت است نظر در
سهم سادات و اما مقدار زکوة نیز اگر بگیرد حقی بکند سنه بان خواهد بلوغ و نیز از بابت حق اخراج مزد و نیز دلالت منظر
مزد دهم بشود در سال دوم ربع مثل باقی رابیف زکوة اخراج مزد دهم چنین در سال ثانی ربع مثل باقی لازم است
از بابت زکوة اخراج نماید دهم چنین ربع مثل باقی یاد در سال ثالث دهم چنین در سال رابع و همکذا تا اگر سنهای شود
و بجا و نماید نماید نصاب اول زکوة گوسفند از جهت اشیاء باجا نیست و در ذهب و در ورق درهم است در فقه که
معادل کهمد پنج مثقال صحیح است دهند از قرار نقد مثقال و سه عباسی شش قران و سه هزار دینار از قرار نقد
دو مثقال عددی یکهزار و سیصد دینار میشود و اما حکایت اظهار پس اگر اخذ طلبی نشده در همان وقت مالات بوده و مالک
از سالات است یعنی که معظم بوده اینست اظهار ثابت بود و تا اخراج رجا می بوده لازم است نماز مالات نماید سوال هر گاه
شخصی زکوة کند خود را یا زکوة بعضی مال خود داده باشد از آن مال کند یا از آن مال کرچی و زکوة از آن مال داده است
چنین بی بسانند و مجزی بود حلال است یا حرام جواب این مسئله مبنی بر این است که حق و زکوة متعلق بذمه مکلف است یا
بعین مال اظهار است که متعلق بوده باشد بعین مال بنا بر این بر حق نفس حق است در آن مال نظر بنا شارة ماه بیکه
اخراج نماید و نصاب اخراج هم مجدد نداشته باشد اکثار مال است حرام و اما مجدد و اگر از آن چیزی و حق نمی توان
صرف قیاس نماید بی شبهه آن قیاس حرام و نماز در آن باطل خواهد بود سوال خرد زکوة را مکاه صاحبان مال دهند
با حصل میتوان گرفت از بابت مجهول و صرف باشد جواب اولا و اما نصف بر نظر نباید اگر مجدد آن شبهه نباشد و اگر
مالک بکند بعنوان مطالبه بود سوال در دادن زکوة فی روی هم یا در اخذ و اخراج جانب باید موضع بشود و
زکوة داده شود و اجتماع و رباط بجاد شد بر ولی باید موضع بشود یا نه جواب فرض که حق شود در اخراجات زیاده شده
باشد موضع میتوان بود امام یا جهت صرف بن ذلک فقط باشد موضع نیست و اما اخراجات و مهمانی اگر تعیین در آن
یکبار ندهد مکن نبوده باشد اخراجات زکوة اگر چه بطریق حق بوده باشد ظاهر این است که موضع نشود و در فهم بصورت نیاز
مشکل است والله اعلم سوال اما اگر مقدار سائمه بیست روز بعد از فرق و سرما جهرانی و دیگر بخورد زکوة از آن ساقط
میشود یا خیر جلد بدی در شرح از بابت شده باشد جواب ملف دادن در جنب رد موجب سقوط زکوة نمیشود سوال
شخصی فقط گوسفندی دارد و او را مدة هشت سال یک بره در رخند معلم حالی که بدکوس بیرون ندادم کرچی نوکی خواهد
که مقدار زیاده بر تعلق بکاهیی و فضل ناخن بشود و بیکه بدکوس بحالت کران در دست بکشم و بدشوش و بعد جواب بکوید
کاه و زنقلین و دیگر کن خرج و نما تجدیم نکرده بکن پس بیکو بدمایه زنقلین بدن ناصرف کم و در سر چرا نم بدیکوید
نا بحال داده اکالی بکر بندم بیاکی و لاغر ب از وجود زکوة میشوند بدهند که تحصیل علم کند جواب جفت نباشد ارید

در صورتیکه فرزند او را تعلیم طالب تحصیل بوده باشد او را از تحصیل علم باز نماید مکر شانه و معاون تحصیل علم باشد بعد
چنانکه اگر فرزند او را بیک نفر در ترابیت علم و بعد بر میباشد البته او را مانع نشود و بلکه اعانت نماید در تحصیل علم در صورتیکه تحصیل
بوده باشد و بشغل تحصیل شود و نحو و مکاه مقدار زکوة باشد نه اگر باشد و بلا کلام استحقاق او در چنین صورت که او را در تحصیل علم و بنده در خواهد
قاصد شود تعلق زکوة او را کچه رو الحاصل لکن در امور بکر شغل کنی صالح الهاء و نحو سایر مسلمانان از اینکه زکوة باو اندیشه میباشد نمی
سوال شخصی وجه خمس و دو نماز و قاری بکند در دلکن در سلیمت که حال از بعضی است سهم بنی امام راجع بدیه میدانند که چندان اشکال
ندارد بعضی بست خود با بعد نزد ملاها مبلغ که از تاصیر ایشان از نار نقدین و صاحب ظاهر است و این شخص هم اعتقاد بایشان دارد
که تمام اظهار که استحقاق و اندیشه بسانند و سهم امام را بخشند جمع نمیشود اندازه نیز خود اما نماید اولا اگر بخشند در آن بلکه
که نیاز و نماز و ربع بکند بلدی دیگر که بخشد جامع الشرائط هست یا نه بلد و نشان شخص حق نیز دارد یا خیر در زکوة بخشند در سانند
یا اگر بخشند بفرستند بخشند خدا آن بعض یا بخشند نشان را که در نظر نقد است با اعتقاد نقد داده سهم لکن بعض مبلغ خطر است
و نیز اینکه که این عدد مبلغ را و صرف برد و قطع نظر کند و بخشند حاضر نیست که و بلکه مذکور نیست بنیت فی الفرض بنیت
بر الله که در نظر هم بجا اینکه مقدار بخشند است بیان فرمانند که تکلیف این شخص چه چیز است و سهم امام را چه کند با رضای صاحب
کر مثل سهم سادات نظام که با هم و اما هم خود با بین سادات و مزد سادات که اهتمام تمام با آنها دارد بسادات کدام نظام که شخص
حق مستند بر سانند یا نیز حق خود را جواب اینجا سهم سادات بخشند حق این شخص همین قدر که شخص بسید دانست از استحقاق
او شخص بوده باشد و بعد از نصف مزد اما بعد بر اما بعد بر ملاها نیز از بابت استحقاق رسانند انشاء الله تعالی و بر خدا خواهد
شد و اما سهم جانب امام زمان مجهول الله تعالی و بعد بر این جهالان که در استحقاق نه جاری نشود و معلوم بعضی بعد در آن بلد
موجب تعیین که بخشد و هم چنین نیست که موجب سقوط تکلیف شود و هم چنین صاحبان شخص باید مبلغ موجب سقوط آن نمیشود
خلاف از آن بلد با نظر نقد هم استکشاف چاره آن بسادات اهل و مجدد ایشان که بخشند و ما بعد افتخار بخشند و بکل تعیین
بخشند و در آنجا مبلغ و این شخص بعد از آنکه بر مبلغ که سهم امام است تسلیم این وکیل بخشند نمود ظاهر است که بر بعد الله میشود
اگر چه فرض شود که در این راه تلف شود البته جاری این نمود و سایر شبهات را در خود در بخود خود بر استقرار الله بکند در
سوال ایا تجدید در اخراج خمس تا نقد سال جایز است یا نه و اما هدیه و جلد رهم و نذر و کفاره و نیز بر تزویج و زیارت در
تعیب در مقام استظهار تجدید مثل سال صحیح میشود و اعتماد از منع اینها خمس نباید بعد باشد ملکیش نه منع جواب ظاهر
این است که آنچه در اخراج خمس میشود نیز تا اعتقاد حواسا از نقد ملا خطه نمود و اگر که و بعد در خمس از اینها باید بعد ظاهر این است که
هدیه که لا بین چاله این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفاره و نیز تزویج و زیارت بیع و زیارت در مقام استظهار ملاها از جمله من
تعیب بعد بعلی اخراج خمس از اینها خواهد بود سوال هر گاه دو نفر تقلید بوده باشند شما و زکوة هم بدهند اینها از زکوة نه باشد هر باب
زکوة خود را بیکی بسپارند داد باشد جواب بنظر نه هر گاه مانعی از داده و بکر نبوده باشد سوال هر گاه شخصی جنس از بابت زکوة
داد و آن شخص زکوة کبیر ملاء زکوة در دزد میباشد که تمکن از ادای آن از مال خود نیست اما میتواند جنس مغرور نماید زکوة را از آن
زکوة که در ذمه اوست همان شخص زکوة دهنده در صورت استحقاق او داد باشد و این مسئله را از شخصی نشاء جبر مطالب نموده
جواب نبوده اند که میتواند داد لکن باید بنیت داد و در ذمه فیما از زکوة محسوب دارد جواب ظاهر این است که همان جنس را از
بابت زکوة همان شخص میتوان داد هر گاه که تمکن بوده باشد از ادای زکوة از مال خود و اگر جنس مغرور از آن شخص مصدق بوده باشد
بالجبر در نماز و سد در جنس مثل اینکه جنس مغرور کندم بوده باشد و زکوة در نماز جنس کندم بوده باشد محتاج بتقویم و مداخله
قیمت نیست بلکه صحیح نیست علی وجه الاطلاق بجهة اکتفاء هست و اما ماه قیمت موجب منع مالات میشود و گاه هست موجب منع
میشود بیان این مطلب است که قیمت آن کندم مثلا در وقت فکر در ذمه او زکوة واجب باشد یا سال رفت بر حقند و این وقت که جنس

داده باشد باضعف و در صورة ثانیه باز داده است بالاطه رصوبی و جب عند بعمالک بشود و در صورة اول خطر ملک موجب ثلثه
دهم زکوة عشر و هفده عشر و کلا یتعین علی الشامل علی در صورة اخلاق و چنین بجلست از بعضه نیمه سؤال مقدار زکوة ظروف چه قدر
باید داد جواب زکوة ظروف و کاه بعین مسئله شاه که حال منصاف باشد اگر اخراج غایب نذر رجب الراجح عنوه تواهد بود و
بلکه نیز بیست بیخ مثقال اگر کسی علاوه از واجب خواهد بود سؤال کسی عقد دایم نذر بجهت خود میباشد و نذر بی در شد که
جلد بهم رسد بجهت نهاد نذر بر اجیر کشتن ملکاه داشتیم که صرف نکرد ان عنوه تا گفته عقاد میباشد زکوة انها را چه طریق باید
داد جواب کسی عقد نذر ما بین کشتن جهت صرف عیشت و منبع بیست اگر صاب کوشند تالب باشد و حمله یکدند با بر میشی
از وقت غلات تالد احلاق رماه و ذاریم حد صاب باقی بوده باشد و در صحرا جود باین نحو که مذکور شد یکی عقد ندهد اگر چه در
قحط سالی بوده باشد و در این وقت زکوة لازم است سؤال در نقد مشترک که بنده نصاب بوده باشد اما بین انکار و اصحاب
عبد از نقد حوالی ابا کرد بین انها کثر از دو سهم صفار قرار دهد و زکوة ندهد یا باید که بعد از ربع سهم صفار تمام زکوة
بدهند و اگر بنده عمله مرات کشته باشد چه نحو انها زکوة باید بدهند جواب بوقت سال بوده باشد ما بین کبیر و صغیر
عدد بلکن کشته لازم است بعد سهم کبیر از مال عنوه زکوة ندارد و هذا ظاهر این است که خواند عنوه و کفیه لازم زکوة
در سنوات متعدده است که در سال اول مقدار زکوة را مضی عنوه و در سال ثانی باقی مال را صاحب ربع زکوة سالی اول سؤال
عنوه هجده زکوة او بشود داده باشد و همکذا در سال دیگر جواب خیار بلی هذه زکوة از مبدا اخراج حصه از ایران دیوانی باید
داد با انچه ما بدار باب بیشتر زکوة داده شود یا از کل حصه بلی از تصرف دیوانی و مخارج حوالی از بنا و جرم کشی و بیجاری و غیره
بیان زیاده و نیز دیگر اما که شریک کند از زکوة چه نوع باید بدهند جواب اخراجات مسئله مخصوص زراعت این سالها وضع
میشها باید بر باقی بیجا ندکوة انرا بدهد و اما مذهب دیوانی بر فضل ان بنز است اگر این معین زیع میکنند باین نحو که ذات حاصل
با ضعف ان بکشر یا زیاد از ان بجنا تحاصل میکنند در این صورة اگر مالک تمکن از نوع زکوة کل بوده باشد اگر چه طریق بین محقق و
شبا بار و زمین خالی باین نحو که هرگاه زکوة را اخراج عنوه بقدر المطلوع مباشره دیوانی انچه موجود بوده که میکرفت مثل حصه ثلث
ما بقی را میکیرند در این صورة لازم است اخراج زکوة از کل نماید تا خود و نیان را وضع بنمایند و اگر اخراج عنوه یا تمکن از
عهده زکوة انچه را دیوان که کرفته باشد و اگر تمکن از اخراج زکوة تمنی بکر مالک رشد بوده باشد یا بلکه میباشد در دیوان زیف
حساب ثالث مقابل عنوه یا اگر در چنین حساب با اهل ان باید بدی و تحقیق بجماند انها را از کل میکیرند خواه رفع زکوة مقتضی
نماید یا نشود و این صورة ظاهر این است ما خوذ دیوان را بقی اند رفع عنوه و اگر بخیل دیوانی را فقیر میکیرند نه انها بین ان حاصل بود اگر
انچه که میکیرند موقوف علیه اصل زراعت بوده باشد یا نحوی که اگر انچه رسد بعد میکذارند تا نماید ظاهر این است در این صورة
بین انچه را بشرط رفع عنوه و از انچه مالکی رشد حکم دارد باشد تا رفع بیجا باید شخص شد باین نحو انچه اخراجات مصلحه بان
زراعت است و رفع بیش از عنوه سؤال هرگاه در دو زمین زیبه خالی بسته باشد و مرید حفظ رفع نماید باز نمد و بجبر هم
نتواند گرفت ازاد و هرگاه کسی خبر از مالک زمین بدهد ارد و بسازد بدهد نیا بزاند جا انچه بیشت امر بوده انچه بی بدهد حساب
میشود بانا انکه شخص کدر داشته مشغول زمین است جواب از بنا میشود بر وی انکه انچه شخص با جبر بیشتر از عنوه در دیوانی خرج
کرده مال او باشد بیشتر سه اگر چه بعضه در این بار باب مستحق انچه شخص باشد ظاهر این است که جایز بوده باشد سؤال بار جو در
رجب خود و تلکات هرگاه مسلمان از خرج انرا ندهند غاند زمان لطالک از نماز خود سفر و نیز بیشان و سایر ضرر
مثل استحال ابجاه هاجه صرف داد و هرگاه خواسته باشند شرکاء مثل زیع و غیره که الملک را قسمت نماید یا احتیاج
باطلاع حاکم شرع بباشد باید و هرگاه معنا حیات تلکات خرج انها را ندهند یا زیع رفع بعضه بیشتر بکیرند باید جواب
خاشر یا باغ یا ملکی که در نقد بجاه فرمان کجا بش داشته باشد هرگاه زیع و زیع عنوه صناعه نماید بیلغ ده فرمان از نقد ادا

در زیر وجه لازم است میدان زمنع ده فرمان در مالک که جهل فرمان بوده باشد خوش انرا داده باشد و هرگاه جنس از زکوة ضرری که
دران نماید مثل غاز و غیره اگر نیست با خطا میکو طاع عفیفه حال بوده باشد میدان انها صحیح است و اما در خوف و صحیفه و زرع
او که طاع هستند ان حقیقه حال بود اگر میدان که میدان انها اخراج خبر از ان غلبه کرده است بوده باشد غاز باطل است و اگر نمیدان باید
باید عمل اشکال است لکن در نیست که صحیح بوده باشد و اما کل جهوه حاصل از اشجار ان بیان نیز حکم ان از انچه ظاهر شد مذکور شد
ظاهر جهوه باین نحو که میدان نمی که میدان نمی عفیفه حال حرام و جایز نیست ضرر قتل باشد لکن در نحو و نوبه بکن است که چیز عنوه خوش چیز از مال
عام اگر چه حکم بی منتهی ان بنز لکن در نیست که ضامن بوده باشد لکن در نحو و نوبه بکن است که چیز عنوه خوش چیز از مال
خود داده باشد و حاجت بصوت حاکم شرع و منبع نیست لکن باید و نذر عنوه و چیز نشود در صورتی که مستغرق بجهاش
خود ندهد دیگران از باب زیاده از باب زیاده اگر او را منع و زیع بستاند عنوه در این باب سؤال ظلمی نمایند در خصوص طلاب باب مجهول
المالک که ابا ضرر در ان بدون اجازه حاکم شرع اگر جایز است با ضرر صرف و صلح است با اجازه انجا که شرع و در صورتی که
شخص بدون اجازه انجا که شرع ضرر در ملک عنوه نماید مالک عنوه بدانه جواب در صورة بیش نمی منبع یعنی عنوه بر مجهول
المالک بوده باشد چنین زمین مال امام است در زمان غیبت امام رخصت ضرر در ان و نیز شیعیان تا باشد حاجت باجازه
از حاکم شرع نیست اما انکه از ضرر بر مجهول المالک مال امام انچه اتفاق است پس ظاهر اینست که عمل حاده زراعت چنین فضایی
شجر اهل ایه فقط معاهم بوده و مدلول علیه از ماده بیت منبع است از خبر حدیث صحیح است از جمله ایزاد ان حدیث بشارت
الانفال کلها لرسول الله یضعها حیث یشاء و مدلول علیه از ماده بیت منبع است از خبر حدیث صحیح است از جمله ایزاد ان حدیث بشارت
کالصحیح است که زیاده الانفال کلها لرسول الله یضعها حیث یشاء باد اهلها از جمله ان حدیث بشارت صحیح است که زیاده الانفال
کل ارض میتة فهی لرسول الله و من احیا ارضا میتة فهی له و من احیا ارضا میتة فهی له و در بیان انفال کل ارض بجهاله اهلها او یجهل بعضها
و اما باب ضرر در ان جایز است قیمت بشیعیان ایشان و جبران ضرر نیست اجازه انجا که شرع بیت پس مدلول علیه است
لهذا بعضه از جمله حدیث است صحیح نقل الاراضی و الانفال و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام و الاجام
من بنا من مناده بالعافیة للمؤمنین اذا اهل بیتی الارض و نحن المقوون و الارض کلها لنا فما اقبل الارض و الاجام و رضاء من المسلمین
علیه ظاهر الی ان قال و ان کان لها اخر بها فاخذ هارجل من المسلمین من عبده فهو احق بها من الذی ترکها الحدیث
و احادیث در این طلب مستفیض است سؤال هرگاه در وقت جنا و بار بیت دیگر شاه در خوف که در این امام زاده ها باشد و کفیه
کو نقل است و نیز بر دست او منبر معلوم و دانه غیر معلوم و دانه غیر معلوم و دانه غیر معلوم و دانه غیر معلوم و دانه غیر معلوم و دانه غیر معلوم
فیه یا میکند مولی ندکه او را یا نیش غاید بضرر مالکا در غاید جواب چیزی که قضیه ان معلوم نیست و هم چنین مالک
ان معلوم نیست پس مجهول المالک خواهد بود و حکم مجهول المالک افت کرده باید مالک فضل ی نماید و مضافی در چنین صدقه
بر عنوه مراد دهد و اگر مالک بها باشد و صدقه را اصناف عنوه ان عهده بر ذمه باشد سؤال ذکوة دلیل ان بعضی که فرمانه و
مسائل مذکوره را اخذ نکرده باشد با هم کرده او عاری از مسائل بوده باشد در باب جواب صرف ذکوة در ایتام با بعضی که بجهاله
بعضی ایام شیعی ان دارد که صرف علم نماید جب ندارد و اما زکوة دادن بشخصی که عالم بعمل شیعه نماید و مسائل بوده باشد خوب است
بلکه شکل است که زکوة دهند و بر عالم شود سؤال اما کسیکه عاطل بکند و جبر بر جنون و میزند مثلا و دو نان بکند ضرر
از عشره با الخراج خراج و نان است با عدلنا عضا و بعد است انوف مساب کند هر ندر رفع کرده خراج از بعد با الحاق و رفع
و کفارات رفد و اهل موضع هست باید جواب ظاهر این است که هدیه کمتر بین جمال این شخص بوده باشد صله و فدیه کفارات و
حق نذر و نیز از ان مرج واجب در عام الحاضر کلا انها از جمله منوع صحیح بیشتر بر خراج خرج بعد از رفع انها خواهد بود
سؤال حق بعضی از نفت بیلاد جوشر با می بد چند که باید از ان بجهد با نذر از ما با اسیا فاما از او بر دفن شرع انوه انجام داده

شود تا اگر بگذرد مثل آنکه خانه حکام یا امثال ایشان یا آنکه مبادا جمعی زکوة بنده منع نمی‌شود که میرد بخانه ایشان یا بید
لجاره و رخانه روزه ثانی ایشان بدهیم زیرا چنین و چنین یا شبه یا ایشان بایشان بایشان یا خوف طلب سامت یا بیشتر یا بیشتر عبود و اخفا
بیشتر لجاره فرار بدهیم یا طعام و نقود و عقیان و کلیه ایشان را مخفی نظر داده و یا بکسی بدهیم یا اذن ایشان یا بدون اذن ایشان مثل
آنکه بگوییم اکنون خیانت این طعام را بنده و اگر بدانها اگر ترید بسبب تقریب یا عامی بدهیم از جانب رد مطالبه ایشان و اگر بگوئی
که مالک و ساعت جهان بیکی بجنوبیم و اورکیه نهاد بهمانی کرده بجنوب بنظام یا بالاتر از نهر و بیشتر مادی یا بیکی بدهیم بجنوب و جواب
نظام بفقیر بگوییم بدهند طعام بیشتر یا بدون فقیر یا باشد بدون قابلیه مالک اگر با وید هم انها بر نظام و د
بیشتر کند و بگوییم بدهند جواب این سوال مشغول بیشتر مطلب است اول اینست کسیکه خوف زکوة مال خود را بدهد هم انها بر نظام و د
چنین انتقاص و نقص بعضد ضیافت و فلان و جاه انها خود در صحیح است یا خیر جواب اصل نقص در زکوة نداده موجب این نیشود که حکم
شود بحرمت اهل و جاه انرا و در صورتیکه نیاز ذکر نظر اینکه اطلاق سخن بحث است بر صحت احکام دارد این نیاز را از عامی آنسال
بنده باشد یا آن مال بنده باشد یا کسی باشد یا غیر بنده باشد و این مال را از مال نقد بهمانه بنده باشد و هم چنین
حال زکوة یا بنحوی که اصل نیاز را از مال بنده باشد که زکوة در آن لازم نبوده باشد یعنی کاتب در صورتی است که صورت دارد بلکه این مال
از مال بهمانی که شخص در آن لازم نبوده و زیاد نداده کسی را از جهت دیگر از بنده باشد نظر بحکم تاریخ است و هم چنین است
حلال در زکوة یعنی مالی است یا آنکه این نیاز از مال است که زکوة در آن مخفی کاتب یا صاحب هم اجرای زکوة آن در این صورت میگوییم که
این تخفی بهمان یا از اهل اسطفاق خمس است در صورت خمس و یا اهل اسطفاق زکوة است در صورت زکوة یا بغیر تخفی خمس و زکوة
هیچ یک نیست در صورتی که این تخفی تخفی زکوة باشد اشکال بکه در اینصورت نیز تخفی اینست که زکوة مخفی عام مفرات ما و آنکه
تکلف و کوشش بعضد زکوة یکی از فقراء و مسلم نباید مال او نشود پس بعضی از فقراء و دیگر این صورت تصرف در آن نیز نظر عدم
اختصاص و تخفی استدلال یا بعنوان این داد است که تخفی زکوة بعنوان سر بنده زکوة را تصرف نیز نمود جواب از این بیان گفت عدم
اجتنب کرد و تخفی شرکه در زکوة مخفی است بلکه بیان نصرف و مالک و ثانی ما بین فقراء بشرکه اول بعنوان اشاعت و هذا فقراء
با عدم از مالک تصرف نیز اند عزل اگر بعد زکوة بوده باشد و هم شرکه بعنوان اشاعت نیست بلکه شرکه نظر بعد نیز است و
لهذا ایها السعی اظهار باب اسطفاق و نقوبه ما بین انها لازم نیست بنابراین میگوییم در صورت عدم تظاهر این است اگر آن ما کوکه
عین مال و رکوبیت یا از آنکه زکوة در آن بوده جهت اشاعت است نسبت بتخفی زکوة جایز است بعد نظر بثبوت اذن از مالک یعنی معنی آنکه
پس تصرف جهاد بتخفی زکوة چیزی بر کشتن است بیان ضابطه خیانت و بیان نظر فی کاین تخفی بعد از انها است بعضی از انها
آنکه زوجه اعنا الصدقات للفقراء و المساکین شرکه در این صورت نظر بشرکه ما بین مالک و تخفی زکوة کاتب انچه شرط است
بیان در فقر احدهما یا زن دیگری در آن تصرف بجاید از انچه ملکور شد دانسته شود که اعتبار بکار آن مال زکوة در آن مالست که آن
تخفی بعضد زکوة تصرف در آن بجا باید دفع اشکال اشکال در آنکه مالک بشود یا نیز بکه کاتب اشکال آنکه نیست لکن احتمال معاش بودن
در مثل اشکال نیست نظر باینکه اعطای آن مال را بعضد زکوة نموده پس آن مال در صورت بعضی صورة نیاز نموده هذا و نصد
اشکال و اشتراط لعطا الا بنحو نفع خود بعضد و هم چنین است مسئله در مالیکه خمس مال بوده باشد از اصل مال نیاز کن در حق
مستحقین تخمس انها در صورتیکه این تخمس تخمس خمس یا زکوة بوده باشد و اما هر گاه تخمس خمس نبوده باشد یا در انچه انجا اشکال از مسائل
نظر بلیکه آن مالکه بهمانه است از مال مالک و تخمس زکوة یا تخمس خمس باشد نسبت باین تخمس در تصرف و راه مال اگر چه
از مالک قابل است لکن آن کفایت نمیکند در مالیکه تصرف نسبت باین تخمس نظر بلیکه تصرف در مال مالک ما بین نیز بکه تخمس
دارد باذن هر دو و اذن احدهما کفایت نمیکند بر تصرف جایز تخمس احدهما و نیز بدهد که در این مقام میان نحو انیز است که این
مال است و بعضی نیز نظر بلیکه تصرفی این است که مالک نیاز تخمس در زکوة است پس مکلف تصرف در چنین صورت نموده نیاز

دهد تخمس

دهد تخمس انچه را تصرف بکند در صورت تخمس اصناف باید باب اسطفاق تخمس باید مدیع عنه از زکوة اصناف باید باب اسطفاق
نماید و این صورت تصرف بی سبب خواهد بود نظر باینکه این اسمانی است بر فقرا **مسئله ثانیه** این است که کسیکه زیر بنا
حکام بنهاید ما کوی حاصل بنماید تصرف و مال آن چه حالا اراده جواب میگوییم ما را بکه هر چه بزان چیز بخصوص حاصل نباشد
بنفسها ما کوی بالاشرف بعد مطهره حکم عدم جواز تصرف و راه نیز بنابراین تصرف آن جایز و اکل آن مباح خواهد بود و در کاه علم
جریان حاصل نباشد پس این دو نیز بنیت اول است که مالک آن مخصوص بوده باشد و هم است که مالک آن مجهول است اول
اگر اسباب آن

وجد الی فی نسخ النسخ

السؤال هل یجب الزکوة فی الاسمان ام یجری شاها او یضمها فی القیمة **الجواب** نعم یجب الزکوة فی العین لکن یجوز الاعتراض بدفع
الضمان مثل الماشیة **السؤال** هل علی الاجارة الفارغة والسائمة زکوة اذا بلغ نصیبه النصاب مع وداه لنفس المالک او للاکل من
بالذمام یجب علیه ان یکون الید بها او اخفی هو **الجواب** وجب علیه الزکوة عند تحقق النصاب فی سعیه ولو لم یکن قبض ما
اعداد ان یصدق علیه ان طلب هذا المقدار من الفقراء بالذات فهذا یکون الحکم بوجوب **السؤال** هل یجب الزکوة علی مالک الارض
رقبة ام یعود المالک المنفعة بالاجارة متاع یا الصیغ لمن المالک او اعاکه بالجعل علی ذلک ما تم ما دین یجاب الزکوة لا یجب لو
طلب منفعة بالوقف علیه هل یجب زکوة والمقصود ان المناطی وجوب الزکوة ما هو **الجواب** ان کان الرابع مالک المنفعة الارض
سواء کان ذلک منفعة المالکیة او غیرها اما یکون ذلک للزکوة وان کان نظر الی العاریة بل یمکن الفرق بذلک ولو مع عدم المالکیة الصلاة
کما اذا فرض اراده ذلک لا یعنی المنفعة بذلک النصاب بالذمة **السؤال** زکوة کبیر را کجنسها بر ان کذا شرط باشد باید
که هر سال که نشد زکوة ندهد ان کل جمع کند بالکسر ثانی را بعد از ملاحظه زکوة سال اول نیز زکوة نیز بدهد و هم چنین
انچه که نشد است **جواب** مقدار زکوة در سال اول و در سال ثانی جمع نمی‌نمود زکوة ثانی را اخراج نموده و هم چنین در سال ثالث
مقدار زکوة را جمع نموده و هکذا تا النصاب ابدا برسد **سؤال** زیرا بعلکی یا جامان عبد هد بسخن مار دیوانی در سال

عامل

بالجزء

لاجاره دکوه نامرعی است باید ملک جواب ظاهر این است که بر مرجوع چنین صورتی که واجب نباشد سؤال سهام زمین چه جهت ثابت
میشود در صورة عدم مدعیان جواب اگر چنین خبر بادی باشد همیشه خبر ارهای سهام دفن نمود و نقل او معتبر باشد سؤال کسی که بعضی از اقارب
در خواب ثابت باشد آنقدر بعد از انقضای چنین در صورة وجود سهمیان نمود سؤال کسی که بعضی از اقارب بلد مبلغی بخیرات و زیتن دفاع نمود
آنچه خرج کنان خود و نصابان را نشاشت کرده بدانکه اگر نفع نمود بعضی بسیار و مال نمود که لست بعضه او بسبب فرمان
الباخس بر او طلبی بکند باجیر جواب باصفاء عبیر نماید بکند و معتبر نباشد چه در بهاروه است اخراج خمس لازم نیست
اگرچه اخبار مطلق مفتی ندارد است سؤال کبری اگر دود مطالبه علاقه دارد شاه طالب باشد جواب ظاهر این است که دود از شرط
نیست سؤال مستحقین زکوة و خمس و دود مطالبه استحقاق میباشند اگرچه خمس تقریبا مادی داشته باشد که مانع ان مالداری
و عدم تمسال او نکند بنوعی از آن دیون از بلد ایشان خبر نمود باوداد اجیر باید ملاک باشد و شد و بعضی از اخراجات سال و خود کسد
و اگر انحصار املاک را بعد شد بالمره معطل خواهد شد در روی آنکه هم ندارد و بدکوا تفصیل و ملاک هستند از بکه ما الکسا
بوده باشد باجیر تکلیف بیان نمایند جواب مستحقین خمس نمای سادات میباشند و مستحق زکوة نمای فقرای از عدول مومنین است
بنابر تسمیه و ملاک نمای اگر بحکم باشد ملاک و در مستحق زکوة مشکل است لکن ظاهر احتیاط است و در مطالبه فضل و دانست
عمل کفایت انما دارد بلی ایشان کسانی حاصل از آن و ناعبث نفع نکند مانع از دادن خمس و زکوة نیست سؤال وجوه
اینکه مستحق اخذ خمس و زکوة باشد بیان داده لکن بر اشتراط بعضی خلل دکوه ملاک دارا اراده دارد که از دین یکی از جهت بن باکی از
سادات بلحق مصالحه نماید اجیر جواز دین بیک الذمه و در دیوان اند محسوب نخواهد بود باشد جواب در صورتی که اجیر داده مدار مستحق
نباشد و مفصل شرح الحقیقه اسناد الوجداد مدعا حال شاه نموده باشد و خواهد بود بنا الذمه شده باشد طریق آن اینست که انقضاء
عبد رجعی نموده بعضا اجیر اهل دد کوتها کنزان بنت انصار بیمان ندد نمود عبد ملاحظه نموده اگر نیز او مستحق اسعاد بود
بر من بوده علاوه بلید عدد نجات و رابرات که مذکور شد باید دارم که اند که عدد بدل مالیه نمود و ما طالب و بند که خود و نقاط
انشر شیطان و نسیان از دفع نمایند و ما این شک من الشیطان نیخ فاسفدها من الشیطان الرجیم سؤال اگر کسی مالی داشته
باشد و خمس اما نداده باشد نظر بحکم انجناب ان مال مشاع بعضی بدال و سادات و از آن مال اکل شود باشاس ان
بنا بعضی کرده و دیان لباس نمازکوه است ایا جایز هاتی که کوه است نماسلت محتاج بعضا است باشد و عرض بکه اگر چند
حق مع المال میباشد احدی از ایشان بدون اطلاع دیگران بعد از اطلاع مرجع چه با بعد بوده باشد و دفن مال است بخر
حکم است مفتی نمایند و بکم بنز بلند و رباب اگر جمله مال میباشد در رباب از آنها و بلاد و تعیین بخارا رباب میباشد
و در رباب از آنها کلیه و بکی خود او نداد اخبر دادن باین نحو صحیح است باید و دفن و بکی بکی از آنها و دعا خواهد که نموده و از
سهم امام م ترک نماید عدد از ملاک چه از آنها زمان خود میکند بعد مسافر ابادد و اقطع بنمایند سهم امام بعضی جا مع
انشاء الله بعد عدد از موقوف باطلاع انها است جواب عدد انکه نماید منفعتی جایز این مختص شد اخراج خمس از آنها اصحاب آن باید اب
استحقاق لازم است و لکن ناجیز در اخراج نامال بخواست و عدد از انکه سال منفعتی شد ناجیز در اخراج ان و اصحاب آن مستحقین جایز
نیست و هکذا ناجیز نمود و اخراج خمس آن نمود و اعمال مستند خواهد بود نماید بین مالک و رباب استحقاق خمس در آن و نماکل
و ملاک بنی جایز نیست نماکل و حرام و بطوس نصب خواهد بود نماز بکه در آن تاس نماید با اعلام ماده آن و در وقت و قضا بعضی ان در
خارج وقت لازم خواهد بود و عدد از فتح و فهم احوال بعضی نمی اگر آنچه خود جایز است هر باب آن نمی کاهد و نیست خواهد
فتح شراک بنی نمود و عدد از فتح و فهم احوال بعضی نمی اگر آنچه خود جایز است هر باب آن نمی کاهد و نیست خواهد
شد اگرچه از آن شاهد حال باشد بعد کفایت اطرف نمی نماند نمود و تصور بکه احد بر رضا خواهد نه خود زیاری کند
انچنین در صورة جواب بلاد و اگر از آن داشته باشد اشکال در آن نیست اگرچه از شاهد حال باشد بعضی عدد از اگر ملاحظه حال

بنوشته

بعضا اگر چه از دو شاهد حال باشد بعضی نمی نماید

بعد از حال

بیاورد ها بکند رهم چنین ملتفت حال اگر شود که چنین صفت نماید بکر اظاهر خواند عالم حلیت شاند در این وقت مسلم بر ساند بر بنای
جاد رباب در صرف اکاله دان نیست و اگر نفی شود کاذ ان شاهد حال حاصل نباشد نفی نماید و اراء حق واجب را نموده اصحاب ان
از زیاد رباب حاصل نماید نفی از مال انه اراء نماید و اگر نفی بکن نباشد و استبدال از زیاده طلب داشته باشد بنوشاند
از حاکم شرع تحصیل از نماید در اداء حق که ذره مسد خود دیر بکه الذمه نموده باشد سؤال چنانکه کسی بوده باشد رفتن
از حاکم شرع تحصیل از نماید در اداء حق که ذره مسد خود دیر بکه الذمه نموده باشد سؤال چنانکه کسی بوده باشد رفتن
منبوذ کسی باید دار باشد جواب در مال مخصوص و بنشوا نه نمود خود را بلا از تاصیب داشته باشد اگرچه نوبه اقرب باجنبا ط
خواهد بود و در صرف و صدا با ورد مطالبه ظاهر این است که خمس لازم نباشد سؤال شرح چند مدار اطلاق عبارتکم در بین بنکر
بعضی راهم نظری حاصل بوده باشد بعضی از زیاد خیال سوء که در او مشخوان است بنوشاند مال موجی داده خمس نماید و تکلیف و جنبت
بیان نمایند جواب در صورة علم بعضی باستغفار و نه موجی بما لک ناس با اهل اخراج خمس و زکوة و مال موجی بنوشاند بعضی آنها
علم خود عدد نمود معلوم انحضر با نکوئیدا از اصل مال موجی اخراج نموده و در شرح موجی بادراه باب فلطی راضی لزمین موجی
تخواصد بود حروه خادم اشرف جعفر ثانی شهر شعبان ۱۲۱۱ سؤال زیر تخلی و زنده بکر داشت و زنده سوی شد بکر با
بعضی بیاشد که زنده راخرد و در مرده میباشد بعضی هم دارد که هرگز خمس را نداده و اگر کسی هم تخواه با جلد شاه بعد ابنان هم
خمس بنمایند هند ایا بکه بنوشاند ان تخواه اصرف نه بعد اجنبا خمس بدهد یا دار جواب در صورة و نوبه اسم ابنت که در بعد ایجا که
شرع داده کاز جانب صاحب جلد یا دار یا استحقاق خمس رسانیده باشد لکن همین ندارد بعضی نماید که این بعضی اسم
مسلمانی است خمار یا دار استحقاق خمس برساند و بکه جایز انها رعیت حال نباشد در هذا الحال سؤال از ایا جانب که بعضی
سلمانی از ملک بعضی بر مالک و بعضی خمس بر یا باد و دار یا بنوشاند که خمس یا بدهد ان بعضی مال جمع داده اند بعضی
سهم دیگر ان شد بر یک یا بوده باشد بالکه یا بعد اجنبا سر جمع و اجنبی که و از فیض مال جمع کرده اند سهم دیگر یا بی اجنبی بنوشاند
دار یا بنده خمس یا بوده و اما ما باید پسر یک داد جواب اخراج خمس اجناب بکند در شرح بعد مطلب ناطق شد بلکه از یا
جمع داده کی بوده شد لازم نیست مگر در صورتیکه اوضاع عالم یا باشد ایا بکه ان اجناس اخراج موجود شد که خمس در ان لازم نموده
و اخراج ان نشد یا شد در صورة عدم اخراج خمس لازم نیست بلکه جایز نیست سؤال هر کاه کسی در وسیت ناجیز ظلی نموده باشد که ثلث
مبلغ هم از ایا بهم بر جد بر مال او بعضا با جمل بلا اخراج خمس لازم نیست بلکه جایز نیست سؤال هر کاه کسی در وسیت ناجیز ظلی نموده باشد که ثلث
رمن عبد از مال تخواه خمس بدهند جواب اگر اخراج خمس نمایند و عبد از ان مال ثلث اخراج بهر بر نمایند سؤال هر کاه کسی در وسیت
ناجیز ظلی است که از مال تخواه اخراج خمس نمایند و بعضی عبد نمایند و بعضی ستر با بن عبارة که عبد از ان ثلث و مبلغ راجع الی من اداء سالانه
و تخواه نموده و سوای ثلث و مبلغ از مال ثلث و ثلث زیاد خطب است بعضی عبد با و در این صورة اخراج خمس معلوم است و اخراج
دیون مرتهن را اگر اول اخراج دیون نمایند و عبد اخراج خمس و بعد از نماید بعضی دیون مرتهن بعضی نمایند بعضی نمایند بعضی جایز است
با خبر بعضی از بیان نمایند جواب ظاهر این عبارت که ثلث و مبلغ از مال فاده بعد زیاد بل شما بنا بر ان که مبلغ و نمود از مال
اما نه نمود و بعضی نمایند و چنین صورة اخراج خمس از آن لازم نیست بلکه جایز نیست نظر با بکه اخراج خمس از الفنی داخل شده مال
دیگر را اگر اینچنین و اینسو و نمایند بلکه از این بوده باشد که ثلث و مبلغ از مال افتخر و بعد از است و در این صورة نظر بعضی عبارة
موجی کاز اخراج خمس اکل نمایند اشد بوده باشد لازم است اگر اخراج خمس از ثلث تخواه او نمایند عبد از بعضی دیون او با عبد بعضی
صالح عبد بکه نمایند سؤال هر کاه موجی صبیت نموده باشد که اوصیا او خمس تخواه او را با خطاب بنهند جامع الزائد بنوشاند
بر ساند با اجنبی نه که بعضی بعد هند که خود ابنان بلد با استحقاق برساند بعضی استحقاق صبیت معلوم داشته اند یا اگر
لازم است خود اوصیا بین و حل و تصرف در دنیا بدند نمایند جواب ظاهر این است همین که بعضی بر باشد کفایت میکند

سؤال هدیه بفقیر در حقیر جایز است یا نه و یا بطریق کوبانه جواب خیر و نیکو اگر به مستحق بدهد یا نه بر وجه تملیک لازم نیست بر
مکلف که از بدن فلان مال خارج کند بلکه جایز است بر وجه فلان مستحق خیر نماید و اگر بدهد و اداء نماید بلکه ادای مال از ذمه بکند هم
ثابت و اولی باشد و اگر هر چه بدهد باید بطریق ادا و در رسوم نماز خیر خواه تملیک بدین نیت که نظر به بکوبانه و هاوسل نباشد
بدن طیب ساخته بدین مال و یا و یا بطیب خاطر از سادات داده باشم امثالا لامر الله و رسوله هم ثواب شود و رسوم بکه
اخراج عین بکنند هم بکوبانه است اخراج عین بدین مال معین بگذرند بر خود بر نزد و ملت را دون صورت از الهدا این مال را که مساوی
جمیع مالت بدهم امثالا لامره سؤال حسر امام را و رسیده و بدین نماید چه باشد و هر چه ایشان بدهد دور باشد بعرف نظر از و نماید
داشته باشد چه باید کرد جواب اما سهم امام و نماز خمس و زکوة و بدین نماید اخر ظاهر این است که ضرور و دران توقف دارد بدان بعهده
بلکه اسلم این است که بعد بعهده نماید و هکذا خوف نقد باشد بکی دهند که بر ان رعایت کند که بعهده بسانند باید ضرور سهم امام
محمد الله و نجد در زمان غیبت مختصا عند دار بعهده نماید سؤال ابا بطه رحمه الله سادات واجبست بما بین
قبل و بیان و دادن ابیهل الوجه بدهد مالک الفاوت بدهد چه خواست با هیچ واجب نیست که اگر حصه سادات الا بکیل ادا بین
سه طاهر بدهد چه نیست جواب ظاهر این است که غنیمه جنس یا بین اشام نباشد بالمساواة لانه نباشد بر این انصاف بعرفه از
سادات مالک بیان نمود اگر هم دیگر اقرب بدان حسن سؤال مستحق و مطالبه کرده باید در سخن زکوة بی الله شد است یا نه
جواب رد نظار که مشاهده نمی جنید بر ایکه در سر سلطانی است معلم الدین بهدا المالک ظاهر این است که مستحق این
مطالبه را باب خصاف باشد و در بیت بفقیر ایی انسادات هم بنیان در ما مستحق زکوة ظاهر این است که عدم تعلیم در مستحق
کند بدین باب بنا بر این مدالا در مستحق زکوة شرط نخواهد بود اگر چه رعایا از اقارب بسبیل خات خواهد بود سؤال رجد زکوة
چیزی که بعد از ایام طلاب ارثی رفع احتیاج و هم چنین مثل و صرف ابا بنا با مسجد کرد جواب صرف در نظار ایشان
ابن بنا باد و نجیبان بنیان عنوان طلاب و هکذا بکی بفقیر و اد بعضد ضد مالک السادات و چنین صرف در ان تعمیر بعد
ان چیزی و احتیاج با اوست بنیان مصرف ایشان باشد چه بر مثل شما را حال خود هم چنین حال و دکن سؤال دها خرابات
خرد را داده و لکن صاح یک تعلیم است یا نه بنیان کرد و کوبا ضرور کنند خلیه خرد را بعد الهدا المالک کما الفقرا است
بنیان کند کنند خلیه خرد جواب و رسول الخیر کما است کنند خلیه و حال و رد باشد بنیان و چه بر نگه ادا زده هم بکرد و
در بنا بعد کنند خلیه کند اما صرف بجهل المالک و بر انظام فضل است باید بخرد که چه بجهل المالک زده دیگر باشد و الخصل ان خالد
بجهل المالک را بعضد ضد ما ساخته باید تعمیر بعد ما بنا تعمیر و رانیان اما از صرف بنا باید کنند خلیه بنیان و دها هکذا
بجهل المالک زده خرد باشد خرابات زده باشد خرد باشد باشد ظاهر این است که بنیان نماید سؤال بنا در چه وجه
بنیت عین نام السنه صرف بنا نه من المالکین و المبیات جواب چون کار از ابتدا خرابات عند بکر کنا بنیت نه سنه نماید چه کنا بنیت نه سنه نماید
نیست بنا بر این هکذا کیف بعد دیگر بنا من جنس از ابتدا خرابات نماید بنا عند و سلامتی نیست بنا بعد بنیت صدر از اینجا حیث خلاف
اند خواست در صرف ظاهر این است که لازم باشد سؤال بادهای عادله خرد را خرابات چه باصلاح بنیت است جواب ظاهر
این است در نظر بشتر عادل اختیار جهل او و ملزوم عنوان هکذا و نیز عند مالک البناء غایب بقدر ما آن از اجیره صرفه
ملزوم دیگر از عنوان اما غایب و صرف بنیان ذمه که وه است باقی است ابهار این صورت جهل ثابت مالک خرد در
بنیان دار و فرار دیگر باشد جواب هکذا کیف ملکه بنیت عید بیع و جمیع و رصلوة ما کونه از جهد را صرف دایم عنوان
ملک عنوان باشد و بر چنین صورت جنس چنین نخواهی بر او را جهل مقرا صدیق سؤال شخصی که منذور یکدیگر چند دارد بعهده کند داده
سالیانه از جنس عیدا لاضحی و حج بعین که دیگر عند ملکی باشد جواب اصل ملاحظه شود اگر مجتزی و اصل خرابه
و الا فرد و بنمای نماید اما نوعه نیز خاص ماده و نتایج هم انفاست سؤال هکذا الحال شخصی را بدهد بر من نه سالانه و باشد دکن

جواب اگر مال بحال الغنیمه با عدم اذن از مالک جایز نیست سؤال خمس سهم امام و اجازه بعهده بشارات بنیان داده باشد
جواب بنیان داده سؤال هکذا شخصی ملک را که از جهد موجه بوده بفروشد مقدار مبلغ از ذمه وی باید بیرون بیرون خرج و بنیان
جناب سید الشهداء بکند از ان مبلغ که از این و خرج زیارت بر او باشد ادا مالک از مبلغ خمس بعد بعهده جهاز الهیات نه باید نماید
جواب اگر وارث است که چیزی که خرج در سفر زیارت جناب سید الشهداء جهد رسول الله صلی الله علیه و آله و شما را نجد مثل خواست
که خرابات لازم نیست طلب خمس لازم نیست مگر در صورت بکه بر وی باشد که خمس دارد واجب باشد سؤال عالم در مستحقین زکوة
نظر و تعیین ما شرط میباشد یا نه جواب اگر چه در صورت شرط بلکه و نقوی الجماع و در امتیاز دارد اما مستحق نظر بلکه مطلق زکوة مستحق
لکن انصاف این است که هم با اعتبار عدالت داشتن اطلاق مستحق است بلکه فاهم اعتبار است لکن نظر بدعوی باستهار و بیت
اجماع و مسائل معاینات در بعد و اعتبار خاطر و ارزش و اعتبار خاطر و ارزش و اعتبار و اعتبار و اعتبار سؤال در مطالبه اعتبار و ارزش و اعتبار جواب
ظاهر این است صرف در مطالبه شاید انیجب باشد مگر اگر لحاظ شرط بر باشد بخواهد اداء در مشروط فتحه باشد جهت از نفس سید
و انحصر بعین از اولاد غایب یا فتحی و بار شاد ان بر شاید اسلحه هدیه سؤال در صورت تخلص اهل الاعلام شاه و رسیز دارد
نزد بدنام میباشد یا الزیم دارد که چه کسی و بنفرا عابد و بنا بر امام بر میشاید و بر اعتبار فرق عابد و بر فرق شاهد در دعوا
هکذا نقف شرط ضامن است یا نه و هکذا نماز بعد بین داشته باشد بنیان بنیان بنیان بعد تعیین بعد هدیه و انه جواب یا مثل
بلکه تنها لازم است سهم امام بنا بجهد بنیان شاه اگر چه در بنیان داده و اندازه دارد و در دعا خواهد داد حضرت یا چنین این
بکن نیست و اداء و حضرت نقل شده در و اگر چه در اسرار و ان باب در دانه عابد دان تعیین خصوص و کل بعهده عدد
و بکلا رسالت عابد در و له نقل شود چه بر خمس دهند بر خمس دهند نیست بعضی در چنین صورت بر ما قدر خواهد بود سؤال
حد زکوة در این از من بر ما صاحب عیال اخصل ما هیچ نظر است منوع است که صرف بر وجه کبیر ابن زمان از دو نیا
چه ندب باید او جواب حد زکوة باید در نصاب زکوة بوده باشد یعنی بر ما مکلف باشد که زکوة او را واجب باشد پس
بگیرم مقدار ده درهم و دو بیست درهم است هر دو درهم پنجقال و پنج مثقال چه ذات پس دو بیست درهم صد پنج
مثقال چه ذات است یکصد پنج مثقال چه چیز است ما چنین از کرده سؤال مقدار درهم ذات چه چیز است پس دو بیست درهم
در نزد چنین اشراق مقدار درهم است بنا بر این هکذا مقدار درهم ذات چه چیز است پس دو بیست درهم صد پنج
اخراج زکوة آن واجبست و مقدار زکوة پنج درهم است بنا بر این در مقدار ذات زکوة هفت پنجاه است که پنجاه و
سه ربع ثلث باشد که یکصد و هفت صد و چهار است بنا بر این در مقدار ذات زکوة هفت پنجاه و بنا بر این در ده قیان که مذکور
و دستی الاست که یکصد و دو الا صاحب قرآن باشد در هزار و چهار صد و بنا بر زکوة است چهار هزار و سی و شش صد درهم ده
درهم است و پنج ان دو هزار و چهار صد و بنا بر است که دو درهم و هفت درهم بوده باشد پس زکوة یکصد درهم و دو درهم
و هفت درهم چه چیز شود ه ه ه

نیز در تا بعد نمی باشد یا بعد بر آن تا بعد نمی بکیرد جواب اگر سال شد و زاده است بر نمی خمس بعد سؤال ساداتی
نفر اهیر که ادعا بعد نمی نماید بنیان تا بعد بنیان تا بعد بنیان با بکه خمس بنیان تا بعد بنیان جواب این خمس به باعانی که اداء نماید
بنیاد و رابن و نیز و سایر ابن بعضی الفقیر و یا معلوم الفقیر و یا معلوم الفقاء و یا بجهل الکمال در صورت بکه معلوم الفقیر و یا شد بنیان در
زمان مشکل الفقیر اکفا جهل او و نیز نمی دا کمال و معلوم الفقاء و یا شد اکفا جهل او و نیز نمی بنیان مذکور صورت و مالک معلوم الدار
او و یا شد ظاهر این است در این صورت اکفا جهل او و بنیان نمی بنیان مذکور صورت بجهل الکمال اگر چنین ادعا بنیان نفر معلوم مالک او بوده باشد
اکفا جهل او ادعا و اگر نفر بنیان نمی بنیان و اگر معلوم فنا و باشد ظاهر این است در اداء حذف واجب اکفا جهل اداء بنیان
نمی و اگر چه بنیان الکمال و در این مطلب هم باشد بعضی معلوم عدالت و فخر اجهل بنیان باشد اگر نیفتد نفر از قبا و هم رسد ظاهر
ابراب اکفا بنیان نمی و اگر نفر حاصل باشد هکذا کمال خصوصا در صورت بکه کلی بنیان باشد سؤال از باب
سهم امام تمیز بکه اداء اسنه سهم خود را بنیان رسانیده باشد مگر چه چیز است یا بعد چه نمی شود هکذا معلوم نمی
بسانند معلوم نیست جواب اگر هم بنیان و کنند مستند بعد نمی و طبا و در سنات سهم است اشکال ندارد با تمیز جمیع بنیان
صحیح کرده شود از سهم سادات و مادر و اداء از سهم امام معاملات را بعضد سهم امام و اداء و اگر هم کمی بنیان
مستند بعد نمی و هم باشد بکلا از اوت و چنین بعد بلند کسهم سادات را بنیان نوات لکن تعمیر و بنیان علاوه را بنیان
نمی در چنین صورت چه باید کرد مگر الکمال با تمیز جهد نمایند با و عوض خمس خواهد بعد مقتضای تکلیف هکذا
نمی سؤال سادات نفر را بقرابت در یکجا نمی چند بنیان داد جواب اگر تعمیر نظر از سادات بنا بر
عبادت هر بعد بنا بعد و نمی نمی سنه نمی و بعد الا و بنیان داد احتیاط از بنیان شد علاوه از نمی نمی سنه نمی بعد
بنیان ابتدا در اداء دین نمی نمی بعد و بنیان بعد نمی سنه نمی بنیان داد احتیاط از بنیان است علاوه از نمی نمی سنه نمی بعد
بلی اگر اداء بر هم از نمی نمی سنه نمی بعد نمی سؤال واجب است خمس را بنیاد نمی شود سایر اینکه بر مالک اجتماع شده باشد
از بنیان کوچک بر ان نمی و لکن کند و حکم کنا است هکذا بنیان و از بنیان کی و باشد باشد جواب ظاهر این است که هکذا بنیان است
سلام باشد از بنیان کمی خاص باشد و در نیاد در نمی نمی نمی باشد و اما هکذا اجتماع شده باشد اما بنیان کمی خاص
مثل بنیان بخارات ظاهر این است در تحصیل چنین نمی باشد سؤال هل یجوز ارسال الزکوة الی جلد الحضرة اهله جواب
ظاهر الزکوة من جلد الحضرة الی الحضر مع عدم الخوف البلد و ملاحظه بنیان و کبعد الحجاز مع وجود اهله و اداء کان الاحباب لحوق
و حلال اما بنیان من لحد من الحکام هل یجب بنیان من الحیاة الحاضر طلب الاستاذ ظاهرا الثواب و نیز و حاصل لا و
عدم من لحد و حل من ظلم و نمی بنیان بنیان الشافعیه و معه بجهد و بنیان الحاضر هل یجوز بدا الظاهر بنیان الاصحاب
ثم یعطی الحجاز کاهل الحجاز فی الکعبه و بنیان البلدان الاصحاب هل یجوز بدا الظاهر بنیان الاصحاب جواب
و الجواب عن هذا السؤال
هو ان رجلا لا یأخذ لذلک المال و ان لا یکون ملکا یجوز المالک الماخوذ بها لا و لا یقال انه فلا یمکن الحکم بوجوب رده و مطلقا لا
ان المالک فی ذلک المال الماخوذ اما ان یکون معلوما الاوصاف اذا کان اما ان یکون استلامه کرا و مطلقا لا و لا وجب رده مع
خلاء العین و رد و صنع عدم الهدا و کان الحال ذا الکل بعد الاستلام و علی الثانی یجب الضمن بعد علی الفقیر بعد علی الفقیر
ما ذکر و مع الفقیر بعد و نمی سؤال زیارت سید الشهدا و در جمیع مؤنه است یا نه جواب غایتکم رسید و هما مثالا
صرف شد و زیارت جناب سید الشهدا علیه السلام از جهد مؤنه صوب اخراج جنس از لازم نیست سؤال مالیکه بعد کنند
و خمس بود و حقی را از مال بعد حلالت باید لم زکوة و خمس بعین است یا بلند جواب خمس و زکوة مصلحت جهد مالیست
در صورت عدم اخراج خمس و زکوة اهل و بعضی اهل حرام است سؤال هکذا خوف از راه اضطرار و احتیاج مال مخالف واجبست
یا در دین بکه مخالف غصب شرع و حقی شرعی بنمی نرسد و حقی فالک و بعد خوردن از مال بنمی حلال است یا حرام

كتاب الصوم

سؤال زنه در ایام صوم میخواهد در باب رود بدون اینکه سر را داخل در آب کند جواب داخل شدن زن در آب در حین صوم بلا
اکراه اختیار ابن است که در آب نشیند احتیاط شدید در آن جلوس است سؤال هرگاه شخصی مثلا مرد در ایام رمضان غسل ارتماسی کند
عمدا یا سهوا غسل واجب باشد یا مستحب یا در جمیع این صور غسل صوم مرد صحیح خواهد بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل یا اینکه بعضی
صور حکمی یا بعضی مخالف خواهد بود جواب مخفی نماند اجماع داخل جنب جنب است اول آنکه غسل فساد غسل است یا خیر و اما صوم
حکم این مانع شود و من حیث الارتماس اصحاب ما مختلف شده اند مشهور فساد است و قریب بین غسل واجب و مستحب نیست بلی
اگر وقت غسل تنگ باشد در آن خروج مضیق غسل کند حکم صحت غسل و صحت و جبارت و اگر در وقت تنگ در نزد ماء نیز نیست
کند شاید حکم صحت غسل نیز صحیح باشد اشکال نیست اشکال اگر غسل ارتماسی مستحب و غسل صوم بشود باید در این حالت چطور باشد
اطلاق اصحاب مقام ذاهب اعلیا اصحاب است جواز غسل ارتماسی مستحب و صوم و لزوم قضا و کفاره ادا نمایند و در تهذیب مشهور فساد
بر این نحو اند و سید مرتضی و زاهد و سید بن زهره در غنیه بر این دعوی اجماع کرده اند و قریب در این باب بیان ما کرده ایم
غسل واجب باشد و یا مستحب باشد یا غسل نیست باشد و مشهور بیان ما شاء بن سعید و صوم و عدم لزوم قضا و کفاره است و بعضی قائل
فساد صوم و تفصیل بین قضا و کفاره بقول اول و حقی قائل عبد صدق و این قول را مرحوم شهید در روض اختیار فرموده و مراد
این دلیل نیز مکاتبه نحو اند و جمع این قول اشتغاد در نیست و مرتضی قائل بعدم حرمت اصل از اساس شیخ اند و این قول اجمعی
نیست بلی مرتضی و ابن ادریس دارمانند و از زیاده و جمع در مشهی نیست صوم کی اعتبر با این اول جبل بعضی غلط نموده اند و بنا بر این
قولین نیز قضا کفاره متفاوت است بلکه فساد مشارع لازم نمیاید و قول آنا قولیت حاصل بحرمات ثابت در وقت صوم مرتفع
اعنی بین مطابق دلیل این است حیث قال لا یعید الصوم رجل صام ارتمس فی الماء متعمدا اعلیه قضاء و قال الیوم فالیوم علیه
قضاء و کفارة و قد رجع و در اسیضا و صیدا از کلیل با اجتنا از ابن مولی نحو و زیره است و حدیثان ایجاب القضاء و
الکفارة علی ایجاب احدهما اطلاق و نفی الماء و هو اجماع سید و جمع و دیار ایجاب قضا کفاره صحیح نیست بعد از انکه خود بحث
او نفر با شد کما عرفت قال العلامة فی الحی لا اعتماد علی الاخبار من خالفها و قال الشیخ فی الخلاف و النهایة و هو قول ابن ابی عقیل
تلیه و جمع منه صدق و هو حسن انتهی و بهذا یجاب الجواب عن هو الاجماع الذی حکاه فی الخلاف و النهایة و هو اجماع سید بن زهره
و زیره جمیعا اورد و اما الاجماع مقام و مقاوف بحث اند نحو لکن شهرت نیست و اینکه اثبات قضا بلکه کفاره اولی اجتناب طرق
متنع بحاشیه قال الکاری غسل و شبها ناصب فساد صوم میکند و یا نه اگر چه غسل بود باشد مثلا و طلاق دارد چنین و یا نه
قائل است کار غسل فساد بی اشکال و بی خلاف در حضور صحیح صوم نیست و غسل بین نظام ابی اشکال صحیح بوده باشد سؤال
هرگاه شخص باب بن کند در نهار رمضان عالما و ناسیا و اما بلکه صوم صحت باشد و بر نحو اطلاق اما قضا و
کفاره هر دو واجب شود یا قضا و تعین و جوب کفاره یا باب کفاره واجبات باشد جواب مخفی نماند قال الیا
ما صحیح چند چیز است اول انکه خدا اسمنا با علم جزء در نهار رمضان عمدا و اما شاء فساد صوم است باشد و این خلاف
این نیست با اطلاق صوم با اجماع و باشد و سر فی ابی اشکال معصوم و موجب قضا کفاره هر دو بسبب اگر در
صور ذکر بین خارج شود و الا صوم صحیح است الا ثانی است و در صورت ثانی بعضی بر بکلیه یا بکلیه اما موجب فساد صوم
باشد مثل هر دو ذاهب جمعی قائل بعدم قضا کفاره شده اند اما شیخ الدین و ابن و ابن ادریس قائل بعدم قضا کفاره و جمعی
قائل بعدم صوم و شهید بین و جمعی صاحب مدارک و بعضی اکثر فقهای متاخر نحو اند و جمعی قائل بعدم صحیح است
نشده اند و نظر مرحوم ثانی است و مرحوم اجتناب با اول است اشکال انکه اسمنا است و اجمال جزء زاده در این صورت اگر بعد

بوده که صدق صوم است موجب قضا و کفاره هر دو بحث اهل بود و الا مثل مالم یعرف و جاهل یا نسیا و اما مسئله که مذکور شد قائل
اسمنا است انتها با بعضی که مذکور صوم نبوده انعام با بن فعل شیخ بوده در این صورت قضا کفاره و بر لازم نیست و صوم او
صحیح است لکن اثم خواهد بود با اصرار بر فعل تابع بیان کفاره است یکی است یا بیشتر و این صورت بیکی اسمنا عبارت بعد و یا بیشتر
اسمنا عبارت بحث خلاف است چون اظهار ضرار اسمنا علم جمع بین کفارات ثلثه قائل شده اند لکن ظاهر جواز کفارات بلکه
هر چند بنا بر احتیاط و جمع میباشد سؤال هرگاه کسی جاهلا بحرام الارتماس در نهار رمضان یا باران غسل ارتماسی جهلا بار در
یا موجب انسان صوم خواهد بود یا نه و بر تقدیر انسان ایا قضا کفاره هر دو واجب است یا نه و هرگاه مستحب در نهار رمضان افطار
بطلان در یا اسمنا از بعد غسل ارتماسی مثلا عمدا یا جهلا غسل صحیح است یا نه جواب حکم در مسئله اینکه ارتماس مفطر صائم جهلا
یا عمدا و صوم قائم است بنا بر این قضا کفاره بر شمس مفطر حضرت اند و بنکه جاهل بحرمت اند و لازم نیست یکی از امور
ایشان قضا کفاره هم میباشد و در مسئله نادر اینکه جاهلا بطلان صوم یکی از خصوصیت بوده و بعد از آن غسل ارتماسی عمدا یا بنا بطلان
که غسل صحیح است چه حکم بطلان غسل ارتماسی از صائم صلی خواست باشد یا نه ارتماسی اینکه نهی در باران مفتی فساد است
و حکم اجبار نا هیکه در این باب نظر سید مفتی جمال است و شامل مفطر بار غسل کار است مشارکت باشد نیست و در
او هم در این باب لکن نیست سؤال در خصوص بنیت صوم و صیام است در شب احتیاج شود چه وقت نیت کنند بنا بر این است
کند نیت نیت را هم بیان فرمایند و در وقت نیت کند و هم چنین غسل جنابت هرگاه در شب احتیاج شود چه وقت نیت کنند بنا بر این است
کند جمع مابین را بیان فرمایند جواب نیت چنین جماعت که من منع حق بیمام از اهل و شرب مادی حضرت عارف و جماع و سما
ماهد کتب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و ان تخطیا بی جمایز اجماع الا جماع علیه بطلان بار غسل و حضرت جامع و مفتی
و ان مادون یوم جنبا ان تلقح فهو فساد فی الاوزب بهذا مثلا الاوزاب جود شاند اگر چه یا دم باین نحو مشکل است لکن باین
نیت نظری صحت است و وقت این نیت و هر مثل است هر وقت که خواهد مخیر است حفظ عهد انها مخیر و نیت میکند شرایط
و بدانند همین نذر که اشاره کند اسمان بیکتر از این اسمی و مهر از او اینفرمه تا ذی القعده بهمنه بیکه بر من واجب است نه
الی انتهی کفاره میکند و مثل جماع بدر و شبهای ماه مبارک هر وقت که نیت کرده باشد و جب صوم نیت و نیت مطلقه و تجمیع
عبارات کفاره میکند سؤال در شرع نیت بود و روزه کفاره و ما فاتی از ماه رمضان اولی خاص بود باشد و هر دو را از ماه رمضان خواهد شرع
که ده یا بیشتر از ماه باشد و مشکل باشد و بیوم الشک را روزه بگیرد و در نیت شوال شود و اما بعد شد در روز
خام شود از ماه دیگر یکی و روز را روزه خواهد داشت یا دو روز را و هر دو روز را تمام شد تمام بیست و هشت روز روزه خواهد
داشت یا بیست و نه روز و بیوم الشک را هر کاه روزه بدارد نوع صحیح خواهد داشت یا انکه عید را بیوم الشک همان ماه بگیرد چنین
در روز تمام شده بلند ماه حساب خواهد کرد جواب این سؤال شامل بر چند مطلب است اول انکه در روزه ماه اول ماه یا
خواهد بود یا نه کسان ابن است که در این باب صریح است ما بین اکثر شهر بین هلالین را روزه بگیرد یا صوم انکار یا شهر بین عدد
که عبارت از نصف جمع ابوی یا ثلث یا انکار هر دو یا اگر بلند ماه را هلال اعتبار کند ماه دیگر یا عدد جمع انکار احدهما ای تمام
ماه مگر علی الفقه بین سه بوم لازم است ماه تمام بدیعی بعد یکی معلوم نیست و مطلب ثانی انکه ماه بوم الشک را روزه
کرفت و ماه عدد نیست شد در روز تمام شود ان ماه دیگر یکی روز را روزه خواهد گرفت بعد نفس تابع باد و در جواب یکی در
نظر کفاره میکند و نفس تابع در دو بوم لازم نیست دین فرض روزه کوشش دو بوم انماه عید نظر نیست و هشت روزه
کفاره میکند و احتیاج بر نیست و نه روز نیست که کفاره شود صوم ماه و بوم الشک کفاره میکند در نفس تابع نظر باید کرد شرط
اتوی انماه قبل صحیح است و هر ماه شرعا بوم عبادت و حرام شده بعد اعتبار نیست و نه روز تمام نیست ماه مساوی این
صادفت بکاه دیگری روز را روزه که نیست شرعا بنا بر این اکثر هر روزه نیست و نه بوم مهلی اند در نفس صوم نیست

جزا بلکه در نیست

اگر احتیاط ابراست ادعاء عدم روزه اولی را روزه مداره و تتمه را بامید ثواب روزه نام کند سؤال شخصی روزه استیجاری میگیرد شرط میکند
از ظهر تا عصر شرکه چیزی خورده چه باید کرد جواب چونکه غذا نیست کثیر خورده نسیانا ثلاث روزه او صحیح است و چیزی بر او
نیست بلی افطار بعد از ظهر بعد از عصر بعد از ظهر است و اگر بعد از ظهر بعد از عصر افطار نماید بلا لازم است و مسکین را اطعام نماید و باخر الطعام
سحر روزه بگیرد سؤال بنت صوم را یک نوبت بخوبی که معین و مشخص شود جواب در صوم واجب چنین بنت نماید که من نوی
روزه میگیرم بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه که بر من واجب کرده است لکن روزه را باید بنا بر کیفیت چیزی است پس میگوئیم
در روزه صوم عبارت است از امساک کردن از اکل و شرب و مفاد و جماع و استمناء از تماس و ایصال غبار بحلق
و نحو آن مثل دود و تنباکو و کذب بخدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام و حفظ آنچه مفسد صوم است و حفظ آنچه مانع صحت صوم است
نیت و اذن نوی بعد از این بنحوی که صوم عبارت است از اجتناب نمودن از آنچه چیزی که از طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی آنکه روزه
میگیرم واجب قربة الی الله تعالی است که من از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب مذکوره را بجهة امتثال و فرمان برداری خداوند
شانه و امتثال رسول خدا و ائمه طاهرین فجر بیان آنکه صوم ملتزم بلوازم صوم است لکن اجتناب از آن مفسد در ماهیت صوم نیست
بلی صوم عبارت است از امساک از امور مذکوره از طلوع فجر تا غروب در صورتی که میگیرم بنا بر اجتناب از مفسد و مانع نباشد پس مراد آنکه روزه
نباشد پس مراد آنکه روزه نباشد تا طلوع فجر و امساک و اجتناب از امور مذکوره نمودن از طلوع فجر تا غروب بنا بر اجتناب از مفسد و مانع
مقصود است که لازم نیست حین نیت ملتفت شود که من کلی نفس روزه میگیرم از طلوع فجر بنا بر جواز یا واجب بلی بنحوی شرط در تحقق
صوم است نه مفید در مفهوم آن و هم چنین است حفظ ثانی در حین نیت یعنی لازم نیست ملتفت باین شود که من اجتناب از مفسد و مانع
ثانی باجتناب بعد از این دو چیز قید است و در مثبوم عبارت از اجتناب از چیزی مذکور است در نهار بنحوی که مذکور
شد سؤال آنکه اگر از این تنباکو بکشد دود و روزه باطل میشود یا نه جواب مفسد است در روزه و مانع از صحت روزه
جواز و مستند بطلان بنا جواب مفسد است حضور غبار مضره در یک امر و جزء آن مفسد و مانع صحت روزه است بلکه مذکور دخان تنباکو بر یک نحو
صریح فرموده باشد مانع و مفسد و لکن آنچه که مفسد است که مفسد جزء آن مانع است و مانع جواز یعنی لکن دخان مختلط و مباشرة
اجزاء و در هر دو کتاب است و اکثر اشاره بعضی بالغبار الدخان المختلط الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق کجهاد
الفند و نحو ذلک و لکن بعضهم و هم حسن ثانی بلکه ظاهر از صاحب مدارک اثبات و حرمة قال و ما یحکی المتأخرون
بالغبار الدخان المختلط الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق کغبار الفند و نحوها لکن مدار الفند و نحوها لکن مدار الفند و نحوها لکن مد

مكاتا الرضا عم وقد روى صدر الحديث عنه م فاذا التبع من نسبة الى مولانا الصادق ع ينبغي ان يكون من طهارة الحكم والله تعالى
العالم من اخطاء والزلل واما الاصل يمكن ان يجاب اصله به هنا غير محله بل المقام مقام الهلك عادة الاشتغال بناء
على اصل جفظ الصوم في الذمة بناء على انه لا يكون بغير بدل الا مسائل من الفيار والاشتغال بالمانع ومنه لما يمكن ان يكون
المعنى بها الاسباب من اهمال الدخان الاخلق وشرب الكلب بالاجنات بالصوم من الاصل الفرد ويحتمل الكلف بدرج عدم
الاسباب منه خبر معلوم فلا بد من الاسباب فعلم الاشتغال ويمكن الاستدلال ترجيح الاسباب من ذلك رمضان الا ما
ورد ما يخبر الطائفة في المذهب عن سليمان بن داود المنقري قال سمعت يقول انا مضى الصادق ع في شهر رمضان الا شيئا
سقطا او نوم اخذ فليظلم اركنه بها فعلى في اخر وجعلنا عقيب صوم شهر بن مثنا بعين كان ذلك ثم نظر مثل الاكل و
الشرب والنكاح وجها الاستدلال من وجهين الاول ... ثم الوجه الفقيه بكر مطلقا بعد من الاسباب عند ظهور من
شيخنا المفيد من احد هذه وجعل الصدوق في المقنع ويتبع الطائفة الاقتصار بعض في القنعة ويجتنب الصائم
والفقيه المفيد الاول الاخلق ان ذهب نقض الصيام ثم ان يجب عليه الامساك وان فعل ذلك بناء بعلمه قال الاخلق ولا يجوز عليه
ان الاثر من مثل الكلام ما يتبع من كل ما يحل في الحلق فاذا كان مثل الدخان جاء الاسلام فيه اشد من ثم الملك وان من ان لا يجتنبي
وفي النهاية ما له الاول عند الجمع ما يجب فيه القضاء والكفارة فما لا يحل والشهادة الى ان قال ونحن الوجه الفقيه الظاهر
شيخنا المفيد نقل لسان الحكم بلزوم الاسباب من اثم المذكور ويستدل على حكم بلزوم الاجتناب من الدخان الفقيه بطريق
اولى كما انه مناسبا يتم نقل لسان الصيام في الاخبار الواردة عن سادات الاخبار زيادة الاهتمام في الصوم والاجتناب فيه
من مطلق ما يحل في الحلق نقل الصحيح الحر بدى الكلف عن الجنب عن ابي عبد الله ع ان رجلا جاء يكحل وهو صائم
فقال لا اني اخاف ان يدخل راسه والقصة ان لا الاشكال في المسئلة لانها ليست من المسائل التي يمكن بحثها فيها الفتوى
بالجواز لان الاستدلال المذكور ليس مما يمكن الثناء ... بل يمكن ان يستفتى الاشتغال ان الحكم عدم الجواز فيه ليس من
الجواز بتنبيه فيها الاشتغال كما يجوز ان يكون بالسيل الجفاء ما دونه ويطرح في السلاد وما بين بلاد فوق هذا المطالب الصحيح الحر بدى عن
الجنب من عبد الرحمن بن مسلم عن ابي عبد الله ع انه سئل عن الكحل وهو صائم فقال لا ولكن كحل بجلد طعام وحلقه بالماء
والموثق كالصحيح الحر بدى الكلف عن سماعة بن مهران قال سئل عن الكحل للصائم فقال لا ولكن كحل بجلد طعام وحلقه بالماء
ولحم الحلق بالماء بأس وجها وجه الفقيه بذلك هو ان الشهادة ... ان الشهادة اي شيء كان الى الحلق
سؤال منه ... جيب شد اينهاى ماه مبارك رمضان دنيا ازجهة الكحل خود ... بدين نوع بلب بوده
جهت اوبود چنين حاصل شد كه ما نقض شده زيرا كه مجمع شد روزيكه معلوم شد كه جهت بوده ولكن
روزه ملفوف بود ابا روزه اخر جميع است باشد بعلى فرض الجلاف قضا لازم با كفاره هم دارد جواب البته روز دارد روزه
بجهة مثل كه قضا كند قضاى همان روز را بكه فرض ذلك اعتقاد اين است كفاره لازم نباشد سؤال هكذا در رسوم مطلقه صرف
بوده باشد مثل يكه موجب لفظ مرض شود چنانكه هكذا ريض غلب شد بدى صباح باحفاظ از مزاج بوده وهو بنى يكه در
شب اما بكر شده وهو زيد غلب ذلك روز زيادى باشد با انكه انجيه ظاهر بطرى هر خاست وغلبه ظهر بيش ... شد
تشريح و در رد حدثناى جشم الى ضرر ذلك من الاثار فى من جواز اكل واخطا را با من فيست باذن حاكم شرع باشد
جواب همين كه مثل ضرر بوده باشد در سوم اخطا دهان بلكه مبين اسم هم جنين است حالا در اخبار مالك الدوا كما تعين
موجب مظنون بر باشد البته اجتناب نمايد سؤال هكذا خلد مبرا بخوا در روز روزه بيند در باعث ... نقض كرد در انيكه
متعلق رش خلاف شرع باشد اما روزه اين صحيح است يا باطل جواب در سورة صفحه اكر به روزه با باطل نيست لكن اجتناب

ازاثاثان ابن اسود بهنا امكن ان مضاى فرموده اجماعات اكر چه در غير صوم باشد سؤال جماعت زنا للعام جاى كلام شبهاى
مركوره كه صحت زيد على عليه و بيع شبه اخرها و جهان شبه از ماه است اما يا خلاهى بعد است جواب جواب
اصحاب صوم سوم و از ماه بنا بى اخلاق بكنيد لكن بايد تجنب از نظر اول و اول جهان شبه از مقدم سطح بيع شبه اول و اول روزه بكيرد
هكذا و در جهان شبه در عشر اول مطلق اثاثا جهان شبه اول را روزه بكيرد و ما بيع شبه عشر اخر بيع شبه اخر را اجتناب
نمايد هكذا بيع شبه سفله بوده باشد سؤال مخصوص را مثل بيع جاهل عبد بوده در شب ثانى صبا رمضان جنب شد
در شب مثل بكر صبر بعد تاجيع شود عبد الرحمن غسل بكرد و ايام سفيد ابن على از صاد رسيد چه حكم دارد با تكليف
او همان قضاى غلط است يا قضاء كفاره بر عقب صبا با كفاره يا با يك كفاره يا بدون صبا با كفاره يا بدون صبا بايد اطعام ساكين ماه
اباد باب عملى يا بايد اطعام شش ساكين عامه يا در جهاس مقدم بيع اثرات يا اصل اطعام شرط است يا بيع از سبن
سبزان دار مطلقه بر جهاز بنده و قرض جاسوس نظر ايات نظر يا در دكتر نقل سبزان شبه بيع اطعام كرد يا بيع دانه
واجب در اطعام چه چيز است جواب ضاعا اثر نوع ما واجبت را با كفاره يا بجهل جاهله موزين است ظاهر اين است كه بايد
تا كه اكل احتياط شفعى رعايت كفاره است بعد در روز ضا بكه غسل تلاعين موزه ما صحيح از روز يا تمكن از غسل و اما عشر
در اطعام پس است كه يا بد موى طعام جلد شبه نقد باشد خواه در جيبى جلد بوده باشد يا بجهاس مقدمه بيا اطعام
بقدر دخت و دهر باى نقد در روز خير كفايت نميكند تا ساسا الرا اطعام تجويز بيا كرد اما اين است كه بوده خاص سوا عقيب
بد هكذا اطعام اين است كه جايز نباشد بلكه لازم استدان با اطعام با كنيم و هكذا اقل واجب در اطعام بلد است كه ربع
من شن براست و جهاد بودن شاه كه ميا را از سنك شانزه مبا است بوده باشد چند شش مثقال و كسرى مادون آن
مداست كه ربع من شن براست ولكن احتياط در روز مداست و اما كاه اطعام را اختيار نمايد پس واجب جهان قدر است
كه سير شود و هم الفاظ حرام سؤال شخصى در ماه مبارك رمضان شب بعضى خورده سحر بر خاسته بعضى ابتكسب باقى است
تخصص بنجس بكرد اكل و شرب بوده باشد كه بنده را فشانده تا تخصص نمايد و در اثناء كل صوت در سر من شنيده
بعد تخصص بوده چنين معلوم است وقت روكه مجمع طالع است يا در ساعت باقى مانده كه شب باقى است باجمع طالع تمام
كه جمع بوده است در سه ساعه كه شبه قضا شده باشد يا ساعت ... اكر اكل بنا بود در اين صورة لازم است باجمع كفاره لازم
نيست جواب در صورت كه بعد از اجماع اثاث غير ... بوده در ... صورة ظاهر اين است كه قضا كفاره
جمع بلب لازم نبوده باشد بلى هكذا شخصى بوده كه اكل بعد از خبر واقع شده و لين تخصص در جهان اكل صوت ... جايز
چنين صورة قضا عدم اين در لازم است بنا بر اخبار ... با عدم عذر هكذا اطعام نيست كه كفاره كبيرا ... كه مساعد است لازم
واحتياط شفعى رعايت بود سؤال چه ميزان باشد در ... اول و ثانى در ثالث براى صائم در ... جنايت آن قضاء
كفاره عام از بان فرمايند جواب خبرى كه جنب شد و بجهاز خبر بعد ابن رجب ... جنب اول است كه خبر
نيست عدم غسل ذلك اطلاع خبر ميدان شد تا طلوع فجر در اين صورة صوم باطل قضاء كفاره هدى لازم و در ... است
كه خبر بعد من غير تا ... طلوع فجر در اين صورة ... غسل و عدم غسل نيست فقط كه در ... تخصص كرده جمع بلب نداشت بلكه ... است
جنين ... شد تا طلوع فجر در اين صورة ... كه لازم نيست كه كفاره هدى لازم نيست ... مشكل است ... بلب نداشت بلكه ... است
بكفاره است ... است كه خبر بعد با بيت غسل و عادت ... بر ... بلكه ... تخصص كرده ... اين است كه قضا كفاره هدى
طلوع فجر در اين صورة روزه او صحيح خواهد بود جهاد ... است بعد خبر با ... غسل ... باشد تا بنا غسل

بكره خبر بعد ابن عم ثابت است در جهاد و جنين اعتقاد داشت كه بيدار نشد لكن بيدار نشد در اين صورة اكر ... قضا
اين است كه اصل خبر ابد در صورة سطرة بعضى مصنفين بعد ابن خبر ابد در جهاد و اخرى هدى ولكن قضاى بى صوم واجب جهاد
بود بجهم است كه از خواب دم بيدار شد و بيع اثر فلا ... غسل خايد ابن خواب بيع است ... و اورمنه ابن
صد كه بيدار خواهد شد لكن بيدار نشد كه بعد از انفجار در اين صورة ظاهر اين است كه قضا كفاره هر دو در جهاد
باشد مخفى غالبا جهد مذكر شد در خواب اند و ثانى در صورتى بود كه عقد ابن باشد كه بيدار شود اما هكذا عقد ابن
بوده باشد كه بيدار خواهد شد و بعد ... بيدار شد بوده باشد در اين صورة هم كسى است كه قضا باقى باشد بجهاد بر قضا
و كفاره هر دو واجب خواهد بود كه بيكر در اين مقام هستى است ابن حكم كه ... براى جنب مذكور شد ثابت است و در جنب
جنب جنب ... كه ... باجنبى بوده باشد با جنبى بكر ثم ... در صحيح بنت در جنب اجنبى مذكور شد كه ... اول و در خواهد
بكر است كه كفاره كه خود در ان ... قضا جايز در جواب قال ... خلف جنب جنب ... در كانى عن ابى عبد الله ع
انه قال ... رجل صام اول الليل واصاب من اهله ثم ... جهاد في شهر رمضان ... خارج ... يوم ذلك ... جنبه ازاد اخر
من شهر رمضان ويستغفر به ... قضاء يوم ... الى اليوم ... في الزمن الاول ... الفيد ... الصحيح
الوجه في ... عن معوية بن عمار قال ... ابى عبد الله ع ... الرجل يجنب ... اول الليل ثم ينام حتى يصبح في شهر رمضان قال ... ثم
يتوضأ ... استيقظ ثم ينام حتى يصبح بغاية ذلك ... سيا ... في ... الاحلام ... الرجل ... الاحلام ... الاحلام
الاحلام ... بعد ... ذلك ... قضاء صوم ... الثانى مخفى غالبا كه نوم نكند در ... اصوى كه قضاء صوم لازم است با
كفاره يا با صوم ... اصل با ... شد ... در ... جنب ... بلكه ... سال در ... لازم است در اين
روزه مثل سابق روزه داران قضاى صوم هم بعد از انقضاء شهر كه لازم خواهد بود سؤال حكم مضمضه در ماه مبارك رمضان
بيان نمايند جواب مضمضه در روزه ماه مبارك رمضان مطلوب بعد شهر بيت اول است كه مضمضه بكند كه صحيح اب
از خطا و كه فرج خاص بعد جهت ... بكند در اين صورة مطرح جى رمضانى بر ان بيت دوم است كه مضمضه بكند و ... اب
اب ساز و بعد عدد در اين صورة بى شك قضا كفاره هر دو لازم است سيم است كه مضمضه بكند و ... اختيار و
بكند كه ... اختيار ... مضمضه ... بيد ... بيع مطرح باشد با جهاد بالكه ... باشد در اين صورة
اكر چه انجى در ان بيت لكن ... لازم است جهارم است كه ... مضمضه جنبه ... در ... باشد خواه ... صحيح
ثانى ... با جهاد ... بوده باشد ... جهاد ... اب ... اب ... در ... اب
قضاى صوم امروز لازم است پنجم است كه مضمضه بجهت ... باشد ... قضاى ... در ... باشد
اختيار ... اول و فرد ... در اين صورة قضا و صوم امروز واجب بيت ... در اين صورة ... واجب جنب
اكر چه غالبا ... باشد ... در ... باشد سؤال هكذا صايم نظر كند با جنبه ... ما در اين نظر كردن با ... اخبار
شوه قضا و كفاره بر ان لازم است يا نه جواب ... مسئله ... بعد ... صورة ... واجب قضا كفاره در ... ثمره عمل
با ... بيت ... در ... عمل ... لازم است يا نه ... در ... ثانى ... در ... ثانى ... در ... ثانى

الشافعی کان نظره الی ما یحل له فاحشة فلم یکن ملیه شیء فان استحل ما یعلم انه حرام فاحشة ولیکن علیه شیء یتم آن کرباستحلال معنا
باز الی نبود لکن ضد ازالت و راستحلال عود میکند اجماع عود ضد ازالت شد و این صورة ظاهر ازالت است کفارهٔ ظهر و مرد ملازم
باشد شیخ امت کضد ازالت را باستحلال صورت عود بعضی از اجماع صورت عود بعضی از اجماع صورت ازالت و وجه این شبهات اجماع صورت منع لکن ازالت اشد
حرام معتبر باز الی بود باشد بلکه حکم بر این صورة راجع میشود بر اینکه جنس اظهار موجب اظهار چیزی باشد کلام در باب مذکور شد
تحقیق فامه حکم قبیل زنه و بعلت مسبوق زنان بعینه دست با عضو بکر بعد زنان مالید و با آنچه ذکر شد ظاهر میشود بعضی
اقسام مذکوره و در این صاحبین جاری بیت در صورة اعتیاد با زال و بعض ازالت و بعضی ازالت ضد اکفارهٔ ظهر و مرد ملازم است و صورة
باعد در صورتی که تعبیر حال از عود بود باشد احتمال کفارهٔ رجع ثابت است و در صورتی که مرباب ازالت اعتبار بحال اوست و ضد ازالت
باشد باشد و لکن اضافه ازالت ازالت شد و در صورة در صورة عدم اجتماع ظاهر ازالت کرضد اکفارهٔ باشد و اما در صورة
اعتیاد و عدم با عتیاد و بعضی ازالت ظاهر ازالت کرمرد ملازم باشد در صورت بعث ازالت و عدم بعضی ازان پس کلام راجع میشود
کرمبنا انظار بطلان است باد حکم کان مذکور شد و هم چنین حال تحلیل جامع در حال از صوم آنچه از اعتبار مذکور شد ظاهر میشود
که در صورة ازالت و بعضی ازالت ضد اکفارهٔ مرد ملازم میشود و در صورة بعضی ازالت و عدم ضد بیان و عدم اعتیاد با زال
ظاهر این است که هیچ یک لازم نبوده باشد و در صورة اعتیاد با زال با این معنی کرمبنا انظار حال حرمت کرهر دفت تحلیل چیزی
کنا ازالت خواهد شد با این بیان و در حال عدم تحلیل عود ازالت شد ظاهر این است کرضد اکفارهٔ مرد ملازم باشد و در صورة
بنا ازالت و عدم بعضی از ان رجع صور حکم ان راجع میشود با اینکه جنس منظر مطلق است باز مذکور شد و هم چنین است
حال در صورة تحلیل صورة تصریح مثلا حکم ان چنین از انچه مذکور شد ظاهر میشود **تحقیق** فامه انچه مذکور شد حکم است مالید دن با
عضو بکر و مسبوق بدن زن همچنین است حال در مس زن بدست مرد و اخراج مذی از مرد بوده باشد با نفوذ با عضو زن اجنبیه از مرد
زن دستخدم و با مرد مثل دیگر اندیدن فرج و مالیدن بدست مرد مثل بکر بان و مالیدن با لیف الکالف و مالیدن بغیر اگر چنین چیزی
بخواهش مرد بوده باشد و بعضی از انها بین میل و رغبت با زال بوده باشد و ازالت هم بعضی بوده باشد و لکن اصل مالیدن زن از مرد و با بارات و مرد از جوارح مرد بوده باشد پس اگر عادت و با این
تحقیق مستفرشده باشد کرمرد مثل چنین امری جنبه ازالت جنبه و چنین هم سبب است نظر بعادة مخرج ازالت همچنان هستند
و ازالت هم شد و با این صورت نیز ضد اکفارهٔ لازم خواهد بود و اما هر گاه ضد ازالت را باعث شده و مقارن نبود با ازالت و در چنین
صورة فی اعتیاد و ضد ازالت شد ظاهر این است ضد اکفارهٔ هیچ یک لازم نبوده باشد لکن غالب این است کرازالت مسبوق
بعوض است و مقارن ازالت بنا با ازالت ظاهر میشود در چنین صورة مرتکب حرام لازم است کرفع سبب نماید بعضی عالم
زن تقاضا بیان پس وان اینچه مذکور شد کرهم ضد اکفارهٔ میشود نعوذ با مر اکبر جنبه حادث باشد مثل زن لجنبه با اصرار در اجتماع
کفارهٔ جمع است و این بنیل است کلام در مالیدن دلالت اکثر اجزا زنان بحث و مثال میکند تفصیل ان بنزد انچه مذکور
شد ظاهر میشود **سؤال** بیان فرمایند کرسا اقسم صفت صوم است باز قائل صنعتی کرد و فرج زن را مذکر کند و منتشر
باد **جواب** تحقیق حال در جواب این سؤال مفتقر ابوابکلام است در چند مطلب **اول** در تحقیق معنی ساعد حرمت
مرکوبهم ساعد از تحقیق فخر حسین بحمد رفاه انجمن و این مقام دلالت زنست فرج خود را بفرج زنده دیگر مالیدن و در حال انکه مسلمان زنان مسبوق
باشد بعضی از انش جنبه و زیر جامه ایها از انش جنبه باشد بعضی از انش و بعضی ها از انش لحاف کند و در جنب انها نار اشتعال باشد
انها را در انش جنبه از نفت خطاب فرمود عجب انام جعفر فتاوی مرانش کا مذهب ازلی زنانی کرچنین هلاک شدند زنان غیر
بود و چنانچه مروان و مرتع شهوة شیطان مروان شدند بلی الله و ثلاثه زنانه کرنه زنان هم شهوة ساعد شدند و در رفع
شهوة مرد بر شیطان زنان **تحقیق** تنکیکی نیست کرمدان علی صنع حد زنانست کرچند زنان باز بوده باشد و در حال صنع بر و ظاهر

بن جعفر قال سالت رجلا ابا عبد الله او ابا ابراهیم عن المرأة تساحق المرأة و یکون مساکها فیخرج منها الماء هل علیها الرجم
فقال لا انما هی بمنزلة الرجل یکون له ماء فیجنب فیجامع امرأته فلا یخرج منه الماء فلیس علیه الغسل و کذلک المرأة و الماء الذی یخرج منها
هو الماء الاکبر کما انه لیس علی من یجنب فلا یخرج منه الماء غسل و کذلک المرأة **تحقیق** حاصل کلام بعضی حدیث این است کرکه سؤال کرد از
حضرت امام جعفر یا از حضرت امام موسی کاظم ایشان زنی کرساحقه میکرد با زنه دیگر امام بگیر کرده و بعد از تعقیب راست نشست
فرمود چنین نقل ملعونه است ملعونه است هر زنی کرد و نفرین است و هم نقل کرد و رخت است و هر دو ملعونند تا انکه خارج شود از
ثواب خود و در بعضی نسخ رجع انتهی بکار بوده باشد از زنان این جمله بعضی چنین زنان ملعونه میباشند بلکه از زنان این جمله باید
چنین زنی کرنا ملعون بوده باشد حذاری ما قرشانند و در لعنه میفرماید و هم چنین ملائکه و هم اولیاء الله و ملعنه میکنند و هم چنین
من رهر کس کرد رطب بدن زان و هم مادران هست او را لعنه میکنیم بر و هم بخدا زند جمله این جمله کرمعنی بوده باشد زنانی کرنیست
فیه بخدا زنانی کرنا ملعونه چنین جمله مستحقه و رحمتها بخت خداوند عالم بکن کرلعنی بعض شیطان را کرابن جمله بوده کرعلیم
زنانه بوده **مطلب سیم** و رابعه کرچنین قول شرف باشد تهمه کرده و رجال صوم شاه مبارک واقع شود موجب بطلان صوم است
باشد جواب این است کرهر گاه این جمله را بضد ازالت باشد و ازالت هم محقق شود البته موجب بطلان صوم و تضاء کفارهٔ هر دو
هست بلکه لازم کفاره جمع است و اما هر گاه تضاء ازالت باشد باشد و ازالت هم نزد ظاهر این است کرموجب تضاء کفارهٔ هیچ ثابت
و اما هر گاه تضاء ازالت باشد و لکن ازالت نزد این صورة اگر چه ظاهر انه مفاسد کبیره است لکن ظاهر این است کرهر گاه بضد شهوت بوده باشد در چنین صورة
حکم بطلان صوم نتوان بود و در صحیحه الاسلام و الصحیح حماد بن عیسی عن حریز عن ابی حمزة عن الحسن بن هارون عن ابی عبد الله قال و اما
زنا رضا لا یفسد الصوم و لیس علی صاحبه کفارة و لکن من مکة الشیطان فلیتق و اما هو یقال الرجل الی امرأته فاحلف ما زنیت بجاریة
فلیت فلیکن ذلک فیها اهل البیت فان الیمین الی کانا عذرا فیه سئل فیها جعفر بن محمد عن هذه لیلة الحالف ما زنیت فلیفعل فی رجل
رجله لجاریة یملکها الولد یابه **مطلب چهارم** در بیان اینکه این جمله شیخ از اعظم کبائر است حدیث زنا است روضه
الاسلام و فی الصحیح عن ابی بصیر عن ابی عبد الله سئلنی امرأة ان اسافر زنا فقال لها علی ذلک فقالت لی فقال لی فقالت لی فقال لی
مع الفاجر ساحقه هی بمنزلة حد الزنا اما ان یوم القیامة یؤتی بهن بعد ابیس مقطعات من نار و ثیقن بمقاطع من نار و یؤتی
من النار و یخلی بینهن و بین الحساب و هن اعداء من اعداء الله و من جمله هذا الفرج من جمله هذا الفرج و جمله هذا
الرجال بالرجال فی الفساد چنین رجال فعلهن کافعال رجال **تحقیق** ظاهر معنی حدیث این است کرتنبیه از اینجا بدان و از
شرب نه شکاب اعلم حضرت زنا اگر مرض کرد زنا کرساحقه بکند گناه انها چه چیز است حضرت فرمود حد انها حد
زنا است کرکه زنا بوده باشد اورده بشش و دو روز بماند زنا نیز کرباشد چنین حد شده باشد و رجال انکه بوده باشند
شده باشند بطلعات از انش جهنم بعضی مقطعات ملعونه کرده باشند کرده کرده کند تعداد هم رسل کند منازع من نیز
ان ظل با انکه ملائکه حضرت چنین ایا صحبت بدست بیش نیست انکه بکشد بوده باشد دخل روا هم چنین و رجال انکه کسان زنان مسبوق
باشند بعضی از انش جهنم و زیر جامه ایها از انش جهنم بوده باشد و بعضی ها از انش لحاف کنند و در جنب انها نار اشتعال باشد
انها را در انش جهنم از نفت خطاب فرمود عجب انام جعفر فتاوی مرانش کا مذهب ازلی زنانی کرچنین هلاک شدند زنان غیر
بود و چنانچه مروان و مرتع شهوة شیطان مروان شدند بلی الله و ثلاثه زنانه کرنه زنان هم شهوة ساحقه شدند و در رفع
شهوة مرد بر شیطان زنان **تحقیق** تنکیکی نیست کرمدان علی صنع حد زنانست کرچند زنان باز بوده باشد و در حال صنع بر و ظاهر

حائض انا جلد ملا بزنست کاهدان جلد بکسد تا زنا زنست در نص زنی که زن محصنه نبوده باشد زنا مکاه محصنه بوده باشد حد آن
رجم است یعنی کوه لاسنگ کاهیکه باشد تا که جهد بعدان تا که صفیه بوده آن زن را دو غلام است صفیه نبوده تا بمیرد و ابن ورد
نیست نظر بحدیث صحیح که دال بر این مطلب است رواه مسلم لا سلام من حدیث اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عبد الرحمن بن حماد
عن ابیه جمیعا عن هریز بن جمیع عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله ع یقول کان بنو فلان یعنی بنی عجلان یجلدون الرجل اذا زنی
فقال یا ابا جعفر ما تقول فی رجل تزوج امرأة فزنا قبل ان یدخل بها فقال یرجم الرجل ولا ترجم المرأة ما جاء بها زوجها
فقام رجل من بنی عجلان فقال یا ابا جعفر ما تقول فی رجل تزوج امرأة فزنا قبل ان یدخل بها فقال یجلد الرجل ولا ترجم المرأة
فقال ما هذا من کتاب الله ثم نهض فدخل منزله فارسل الیه ابو جعفر ع ان اسألک عن مسألة فان اجبتنی عنها فان لک حکم ابن داود
فلما دخل علیه قال یا ابا جعفر ما تقول فی رجل تزوج امرأة فزنا قبل ان یدخل بها فقال یرجم

ودرنق مذكورة في النهاية ومتى طهرت المرأة من الحيض والنفاس ثم استحاضت وصامت ولم تغتسل ما تغتسل المستحاضة كان عليها
قضاء الصوم وقال المرغيناني في كتاب الطهارة اذا غلبت المستحاضة فالواجب عليها من الاغتسال وتجديد الوضوء لوجوب عليها بتمام عدد
الحائض ويجوز لزوجها وطئها متى شاءت ويجب عليها قضاء الاذى ايام الحيض وان لم تغتسل فالواجب عليها وصامت فقد ذهبت
الطهارة ان عليها القضاء وفي كتاب الصوم منه والمستحاضة اذا غلبت من الاغتسال بما بلغ عن جنبه بالوضوء ويجدد بالوضوء
وصامت يجوز الا لايام لم يحكم لها بالحيض فيها وهي لم تغتسل ما تغتسل المستحاضة يجب عليها قضاء الصلوة والصوم وقال الحلواني
الصلوة حقيقة الصوم وهذا الفرق على كراهية ابو حنيفة فان كان عضو من اكون ذلك مطهرا فيما صامه فكان جائزا ولا يلزم
كراهتها يكون التكلف صائما الاول والشرب بالاول والثاني واستحال الحد ذا الكذب على الله تعالى وعلى رسوله او على احد الائمة من
الرسل عليهم السلام والنبي صلى الله عليه وسلم الحيض والاستحاضة والنفاس والاغتسال خاصة وبلحوق الفساد فيه الاوساخ والحيض
والغسل والحيض والمظاهرة الاوزن والوضوء فيما الخلاف وفي السراج عبد الحكم وجريا الاغتسال الثلاثة وفيها
المستحاضة ما هذا الفرق بان تغتسل ما وصفناه وصامت وصلت يجب عليها اعادة صلوتها وصيامها ولا يحل لزوجها وطئها وفي
الجامع اذا كان دم الاستحاضة بسبب لا يظهر على الظفر كان عليها الوضوء لكل صلوة وصلى بغير طهارة فصل لمن نجس ولم يستأنف
غيره وتجبر الظفر واغتسلت وطهرت بها عليها مثل ذلك وصلى واحد صلوة العشاء وان نجس ورتبه على الظفر عليها وان اغتسلت
فتيمم للظهر والعصر يجمع بينهما فاذا طهرت بغير العصر عليها ان تغتسل للمغرب والعشاء ومثل ذلك وهي اذا غلبت الدم
ثم تيمم الظهر والعصر يجمع بينهما حكم الطهارات وهي بغير ملاء عليها اعادة ما يجب الصلاة بكل لها دخول الكثير بعد الوقت
واسبد وطهرها ٥ له تفعل ان القيد ان يرجع جبرها عليه وهي مثلث ولم تغتسل فعلت الصوم وقال الحسن مذهب
فقلنا اجمع ان الاستحاضة حدث فبطل الطهارة ويوجد فيه الاتيان بما ذكر من الوضوء ان كان ظهران او الاغتسال ان كان كذا
يخرج من حكم الحدث لا عالم يجوز لها ان تصلي بكل ما يستحب والطواف من الصلوة والطواف ودخول المساجد وعلى عليها ولو
لم تفعل ذلك كان عدتها بانها لم يجز ان تصلي شيئا مما يشترط فيه الطهارة وان صامت والحال هذه فالمذهب ربي
اصحابنا ان عليها القضاء ويشترط لصحة الطهارة وقال اذا غلبت ذلك كانت حكم الطهارات ان غلبت بذلك لم يصح صلوتها
وان غلبت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه في كتاب الصوم لا يصح صوم الحائض ولا النفاس سواء حصل العذر بطل الذي يجب
او اغتسلت بعد الفجر ويصح من المستحاضة مع غسل يجب عليها من الاغتسال وفي تحصيل المنافع ويصح من ابي الفضل المستحاضة
الغائبة بالواجب وقال الشيخ اذا غلبت هذه الاغتسال صارت طاهرة لان الاستحاضة حدث يبطل الطهارة بوجوده مع
الاتيان بما ذكرنا من الوضوء حالة الغلبة والاغتسال فانها تخرج عن حكم الحدث ويجوز لها استباحة كل ما يشترط لها الطهارة
كالصلوة والطواف ودخول المساجد وقال الصائم ما بالهذا الوقت ولم تغتسل ذلك كان حدثها ما يبطل صومها
ح قال اصحابنا يجب عليها الصوم ويصح منها اذا غلبت ما تغتسل المستحاضة من الاغتسال وقال وان غلبت بالاغتسال لم
تفسد بذلك الصوم وتجنبه لغلبات سقطه وهذا انما يصلي الغسل ويسم المستحاضة عن يجب عليها القضاء كذا
لما الحائض في طهرت في مباحث الصوم المستحاضة حكم الطاهر يجب عليها وما من لا يجب عليها كالحائض لا يجب الدم على الكرسف
حاشية لا يجتمع صومها غسل كما وصف واما كثرة الدم الذي يجب عليها غسل واحد فانها اذا اغتسلت بطل صومها والذي يجب عليها
الاغتسال الثلاثة وغلبت بالصوم وغسل النهار فكيف وان غلبت بالغسل الثلاثة لا تجب صومها لان ذلك الغسل انما
يمنع صحة اقتضاء صوم ذلك اليوم وقال الكرخي اذا غلبت المستحاضة ما يجب عليها من الاغتسال والوضوء والتجنب للظفر او
الحدث صارت بحكم الطاهر وذهب البعض انها اذا تاجع ويجوز لها استباحة كل شيء يجب الطهارة كالصلوة ودخول المساجد وقيل
الوطي وان لم تفعل كان حدثها باقيا ولم يجز لزوجها شيئا مما يشترط فيه الطهارة اما الصلوة فلو واما الصوم فان غلبت الحائض

اذا غلبت ما يجب عليها من الاغتسال بالغسل وفي الاتيان ويصح في المستحاضة

ثم يجب

مع يجب بها بطل ويجب عليها الاعادة ولا كفارة الاصح فعل المظفر ولو يجب الاغتسال فاغتسلت ولم يصح صومها لعدم استيعاب
الوضوء واما الوطي فالظاهر من جانب عليها استيفاء الطهارة في باحثه فالوجوب لزوجها وطئها اذا غلبت ما تغتسل المستحاضة
وبه انه لو غلبت ذا الدم الكثير الغسل لصلوة العشاء بطلت الصلوة فالوجه صحة الصوم لو تجنبه وقيل يجدد ويجب الغسل
وفيه في مباحث الصوم الاستحاضة ليست ناقضة من غسل الصوم وغيره من الصلوات كالصلوة وشبهها اذا غلبت ما تغتسل
المستحاضة يجب عليها الصوم ويصح منها مع غسل الاغتسال وان وجب عليها ولو غلبت المستحاضة بالاغتسال مع وجوبها عليها
لم تبطل صومها وفضيه عن شرحه ولا يجب عليها الكفارة لهذا لا الاستحاضة انما يمنع صحة الغسل عند صحة الصوم فمن من يجب
الغسل المستحاضة الكثيرة الدم اما الحائض لا تطهر وجها على الكرسف منه لا يعتبر حتى صومها غسل ولا وضوء ولا كثرة الدم الذي يجب
عليها غسل واحد فاذا غلبت بطل صومها والذي يجب عليها الاغتسال الثلاثة لو غلبت بغسل الثلاثة او باحدها بطل صومها ولو
غلبت بالغسل الذي لا تجب عليها لا يجب صومها لان هذا الغسل انما يمنع صحة اقتضاء صوم ذلك اليوم وفي نهاية الاحكام
واذا غلبت ما يجب عليها من الاغتسال والوضوء صارت طاهرة يستحب لها كالمتيمم الطهارة كالصلوة والطواف ودخول
المساجد وفي الزيادة الذي يجب اما الوضوء ولو غلبت بالغسل والوضوء فيصح صلوتها ولو غلبت بالغسل لم يصح صومها وفي الكفاية
اذا غلبت هذه الاغتسال صارت طاهرة وتتجنب لها مع الوضوء كما اشبهها به ما شرط الطهارة ويجوز بها ولو لم تفعل الاغتسال
كان حدثها باقيا ولا يجوز صومها بل يجب عليها قضاؤه والاتيان باحد بها وفيه في مباحث الصوم المستحاضة حكم الطاهر يجب عليها
الصوم ويصح منها اذا غلبت ما يجب عليها من الاغتسال ولو غلبت بما مع وجب بها طهارة صومها وقضاؤه وفي الفرائد لصلوة يجب
لما وجب الوضوء ولدخول المساجد ولو لا الزيادة لان وجب الوضوء الجنب مع الجنب فقط الطهارة لا يفعله والصوم المستحاضة مع غسل
الظفر ولو غلبت بشيء من الاغتسال ويصح صلوتها ولو غلبت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه في مباحث الصوم ويصح في الصوم
من المستحاضة ما غلبت بالاغتسال ويصح صلوتها ولو غلبت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه في مباحث الصوم ويصح في الصوم
ولو غلبت بالوضوء لا الغسل لم يصح صلوتها ولو غلبت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه في الارشاد ولو غلبت بالاغتسال لم يصح
الصوم ولو غلبت بالوضوء لا الغسل لم يصح صلوتها ولو غلبت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه في الارشاد ولو غلبت بالاغتسال لم يصح
ان وجب الوضوء الجنب والمستحاضة مع غسل الظفر وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا غلبت ما يجب الاغتسال ان وجب ما
غلبت بغسل وقال الجنب في غير رمضان وقال الغيض ويصح من المستحاضة مع الاغتسال وقال الدرس ولها الحج بين الليلة
والصبح بغسل ولو بين الصبح بما يجب الليلة ولو لم تغتسل عند الفجر لا لان يزيد الصوم فقد يصح الاغتسال وظاهره بين
بعضها بطل صلوتها بغسل صومها لا لان كراهة الوطي وان لم تتأت بالاغتسال وقال الثلاثة لا يجوز بدونها وفيه
في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا غلبت غسل النهار فلو تركت الحيض وفي الغلبة يصح من المستحاضة اذا غلبت الوجب
من الغسل النهار يجب وقال الهمداني وجعله الصوم بكونها غسلا النهار وفيه في الذكرى اما الصوم فيكفي غير الغسل فلو
غلبت بالغسل الحيض وظاهر البسيط يشترط فيه على القضاء وجهان سنة الدروس والاصحاب ثم لا يشترط في صحة صوم
يوم غسل الليلة المستقبلة لها لبس عامة وفي تحصيله مع الاغتسال وهي حكم الطاهر بان غلبت بشيء منها الصوم صلوتها
او بشيء من غسل النهار لم يصح صومها وفي جامع المقاصد في شرح ولو غلبت بالاغتسال لم يصح ٥ من ما هذا الغلط الجلد يا
لاغتسال النهار بغلبة بشيء الصوم يوم غسل الليلة المستقبلة فلعله يصلي الغسل لم يشترط غسل الليلة فيه وجهان ولو غلبت بالغسل بطل صومها
ويجب القضاء خاصة وفي ضيافة في الرابع الجلد الاغتسال غسل النهار فلو غلبت لم يجد لها بطل الصوم ولو غلبت بغسل الليل
لم يبق صوم اليوم السابق وفي مباحث الصوم منها صومها من غير غسل الاغتسال النهار بخاصة وفي غسل الاغتسال
في الليلة المستقبلة وفي ضيافة على الارشاد في شرح ولو غلبت بالاغتسال لم يصح الصوم المراد غسل النهار فان غسل الليل
لا دخل لمن صوم اليوم السابق بعاد في ما يجب عليها قضاء الصوم ما صح مع الاغتسال وفي مباحث الصوم منها

محاذيه

في شرح ذبيح من المختصر ان مقتضى الامثال ان وجب فاذا خلت شرح ما هذا كلامه هذا الحكم انما هو في الفسق الواجب
فان اخلت بها او باحدها حيث يجب ان يغتسل الصبح حيث وجب خامسة فسد صومها ويجب القضاء اما غسل الليل فلا يش له
بالفسق لعموم اليوم الذي فيه ثم جنب غسل الليلة الصوم بها وفي الوجه وهو يحتمل ان الظاهر وما اقاله فقط الفساد بين ذان
هذا الغسل والتلاقي وبين ثلاث الوضوء الصلوة وبين ذلك العدد غسل النهار الصوم والكفارة وانما نقل ابن شبلي والمراد بين ثلاث الوضوء مقتضى
الصلوة وبين احد غسل النهار مقتضى الصوم وقال المالك في شرح الفصل الحادي القضاء ما هذا لفظه بعيد ملابع الفجر ان لم
يكن شاهدا لا فسد على الفجر بهذا ان يغتسل ان كان الفسها فيما على ذلك وكذا فسد من بعد الفصل بالصلوة و
فسد من بعد الفجر وقبله في شرح ان اخلت بالامثال ويصح صومها ما هذا حينئذ المراد بالامثال النهار بما يصح
الصوم المستقبل اما الماضي فاذا بتوقف على غسل القضاء بين شبلي الحكم بصحة قبل الحكم بوجه وهو من ذلك عدم توقف الصوم
على الوضوء وهو يقول الا الاثر الحدث الاصغر فالصوم وربما يحتمل اخلاله بالوضوء والغسل معا فلا كون الوضوء والغسل معا فلا شرط في صحة
الحدث الاكبر وفي كتاب الصوم والغسل اما بشرط في صحة صومها غسل امثال النهار بالنسبة الى يوم الصائمة لما غسل الفرائض
فاذا بتوقف سلب الصوم المذكور لشبلي القضاء فقط بين ان يتم بعد ذلك بالنسبة الى الصوم المقبل فان لم تغتسل في محله
فاذا بتوقف الغسل على الفجر الحدث الاول ان اخلت عليها غسل اخر المستقبل والا لم تخله يجب وحث وجب عليها غسل
ما اخلت بهذا الصوم ويجب عليها القضاء اجماعا الا في عدم الكفارة وكذا اجماعا في عدم القضاء اذا تعطلت وجاء الفجر
وتعذر الغسل بتمت بذلك لا عن وجب بالتلاقي وجب القضاء وعدم الكفارة هنا اولى وفي ان يتم لما اخلت المحاسنة بل
لامثال الواجبة عليها في حال الموت والكثرة لصحة منها الصوم للشرط من المشروط التوقف فيه حيث اشتد الى الاخلاق
الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل يجب عليها القضاء دون الكفارة وصلحنا بالحق الفقه في التذكرة والشهيد وجماعة
لامثال الصوم وجريها في عدم القابل وكذا القول في الحائض والنفساء يطرحوا ولما تقدم من الحدوث في ان الحاصل
بالغسل وبها او يجب الفقه في المختلف عليها الكفارة والمراد بالامثال الشرط في صحة الصوم لامثال النهار بذلك بشرط
فيصح صوم يوم غسل الليلة المستقبلة لشبلي قائم وبذلك تقدم وتبين في اليوم الحاضر غسل الليلة الماضية بها والحق بها
ان لم يمت غسل الفجر لها اجزء عن غسل الماضي بالنسبة الى الصوم وان تاخر الى الفجر بطل الصوم مثل ان تعذر تعطله
لم يكن متعذرا في الوقت ايضا ايضا بسبب تعذر على ما ذكر في الحالة الاولى الغسل الفجر لما كان الفجر فيها وان كانت
صائمة فقد منه على الفجر واجبات بالصوم وان تاخر الفجر من الصلوة فكذا الاولى ومن جمع الفجر بين الفائتة عدم
صومها يقضي ويجب القضاء لفاتها ان يكن جمع الامثال النهار بنية لمثبت بعيد بناء على ما مرة مكاتبة على من يمنع بالاربع تعلل
اثنا الاجماع الا انه يظهر من المبسوط الشيخ في شبلي ويجب القضاء وعلى اقتضا اشتهر في المسالك اصحاب عنوة عنا في الشرح
وان اخلت بالامثال الفجر صومها ما هذا لفظه هذا لمذهب الاصحاب الا ان في الوسط من الشيخ وفي المبسوط الشيخ
في هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وهي قوله ثم ما قال وما هو ان الظاهر في العبارة يقتضي ان تخلل الصحاح يشبه
من الامثال مقتضى فساد الصوم وهو مشكل وفيها الشارحين بالامثال النهار بقطعها بعدم توقف صوم اليوم على
غسل الليلة المستقبلة ومن دون غسل الليلة الماضية وفي شبلي جديد فلا سيما في الحق الاخر عبارة الزين الساحة
ثم ان المسئلة تحتمل توقف فان الفرض ايضا يتبع فيلم سندها الا بالدليل على فساد تلك الامثال كلها عاتبان ما زاد على الاثنان
فكيف كان نبيه اخلاق عدم وجوب غسل يوم الفجر عليه بل يكون فعله الصلوة وان الاخلال بما يجب عليها من الامثال
مقتضى لوجوب القضاء خاصة وهو مقتضى ما عبد الله بن شرشري دو در سالكه فارسي فرموده جنب بي غسل روزه شهر
رمضان ونصاري ان دهم جنين هيچ نيست كه در روزه عذر و شرف دارد ليبات دبكر مثل كفاره وعيان مراجعة

ابنكه اما روزه صحيح موقوف بآن نيست واكر مثل تعذر بوده تا شد بعضي است كه بهم كرده بيدار باشد تا صبح طالع شود وهم جنين كه كسي
غسل جنبي و نفاس بر او واجب باشد اكر اين تاخير روزه را جهت نيست يا دشمنان خلل ازنا طل نيست وظاهر اجي كه مستحب است اصلا كه بر روه
واجب است جهت غذا از اوقات جدا ورد روزه را جهت نيست اكر غسل كه جهت غذا جهت بر دي اجب است اولى بيش ترجيح نكند وقال
المولى الشيخ المجلسي والشيخ ابن بابويه الاغسال الصحيحة بالاغسال بعضهم لا غسال بالليل بعضهم ان يكون الغسل للصحيح غسل الجمعة
فكر يجب في ابن العوض وفي التحرير في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ما هذا عبارته هذا لا يخلو عن الاصحاب وربما يدل في الحاشية
عليه وظاهر من الشيخ في المبسوط التوقف في هذا الحكم حيث نسبه الى رواية الاصحاب وفي الكفاية يشترط الصوم
على تبيين الغسل واما الغسل فما اظهر من الرواية ان ذلك جميع الاغسال موجب لقضاء الصوم واطلاق كلام بعضهم يعني
فيما والصوم بالاخلال بشيء من الاغسال وبعد ذلك جماعة من المتاخرين بالاغسال النهار ويحكون اعدم توقف صحة غسل
الليل المستقبل ويزيد وان غسل الليلة الماضية قال والظاهر عدم وجوب تقديم غسل الفجر عليه بصوم وفي الظهيرة الفرد به
وهو يحكم ظاهر من بعد ما ثبت عاجزا بها قوة فلا يشهد ذلك الفعل ما يقرب الحديث من سبيل تهيئة من الصلوة والطهارة
حسن ذلك بل خلافات ما يشهد ذلك حتى على ما كان مثل الماضي جميعا ان اخلت فاصلوة بطل كذا الطلاق بعد الفعل هكذا
الصوم اذا وصل ان سال في الطول وله جبل عليه غسل الليلة المستقبلة شرطا قال يسال الماء الا ولا ان اخلت فالقبل غسل الجمعة
وتبرية تاخيره من جهة ان يكون الليلة غسل يجب ه وفات يتبعه غسل ذلك يكفي مع تبيين الصوم بعد ذلك في قبل يوم الصوم
ام يجب سقاتها الفجر يكفي سقاتها التبيين ضا لها بالفجر بل يكفي بعض التبيين في وجوه من ليلة الليل عما لا يجوز عليه الصوم غسل
الفجر سؤال در صوم ماه مبارك رمضان ايلهن در شاول عورت با انكه با يد هر شب بخدمت شوهر جواب ظاهر اين
كه جوي با شد لكن اول عدم اشتغال است وبعد ماه بيت در هر شب اول است اين بنا بر اخبار بلكه است حرا ثبت كه ثبت خان ولي
بر ما لازم بجا است وان معنا ازل عنوده سؤال در روزه صحيح با تكليف شخصي سخت است انظار است تا ظهر است با عيد از
ظهر هست جواب اخماس انظار قبل از ظهر ثابت نيست بلكه بعد صحيح است انظار قبل از ظهر صحيح است جواز ظهر سؤال
سوال تا مام جواز من ايزد من بار نظر نيز در من باز بدهن بردن و آب بدهن فرو بردن جه صورة دارد جواب ظاهر اين است سؤال
تا شد بالي اكر دطي نيز با ريد است با شد اجناب عزوجل از ايزد بردن و آب دهن فرو بردن اب دهن فرو است لكن داخل عزوجل در دهن الخرج
ان دهن بي جباست سؤال مقتضي نعوم الفصل تمام بيان فرمايند و بكوهاء بر جانبهم منظر است نظر بين عدد با سنه
جواب اول از منظرات كلا دوم شرعيه هاء بوده تا شد مثلا اكر اسم ترب معنا فرب با فرض معنا دوم تا شد مثل
بكه طلبا اكر لفظ با نظر اجيب وعلى هو اوما كلا من واب خلف باب رنك اشتار نحو جاء در نه بيات سيم جاء جهاء بيضا
جيم ارخاس بيضه امثل كردن سركه تداب خواه اب جاري با شد يا اشاه خواه نبيذ با شد با كنيز خواه با كل با شد بوده تا
با شد بين بنا بين هكاء واخلاب بيش خير كه اب عجيب كلا دت شرب تا كردن در خارج اب تا شد مثل خواهد بعد هم جنين
اب ليس بيد با شاس نحوه ضرب ملا بد شتم اسهال ميار نظر است عطي خواه ترنه اول تا شد اول با شد با حلم تا شد مثل ما
اكر به با شاء ما بداء وفخ و ربما تكفاء ديار ي در هل تا شد با جار و بكر حما شد بكو لهاب عما جاز مطلق اصحاب الضاء
عطي اكر هم نظر نشد مدت بين با بيت اصل الذي در نظر عطي هفتم كذب خلاف عالم وفي خدام ما جاز نام عليه در عليهم
الاول الجهد الثاني هشتم اهفات عمايج بطرين سفاف وما هر كا تعبير مايج بود تا شد مثل شاء حكم صبيه جاز تبيين بين
ولكن در صورة عدم مغروب اوما بنيات است تهم جاهل كه نسبت تا ما مثل تا در بنا نه تا فجران بين بها حرام است بلكه
نظر دوم است فكن اطلاق نعظه با شد جنوا اطلاق جنب جد منظر جواز تخلق صوم است اكر جمع در بعض جزء روز
با شد وان نظر فدا بين عام تخلق بيت سؤال تخصيص شب ماه مبارك رمضان صرف بعوه وما مثل صرف بعوه

ثالثه در صحت صوم امروز او چه صورت دارد از جهت قضا و کفاره چه حکم خاص و اضافه چه صورة دارد اگر قبل از ما جنب کند تا
صبح آن روز بعد از کرده خواهد شد و نیز اگر خواهد شود تکلیف او چیست اگر قبل از ما جنب کند تا صبح جواب ثالثه این است
که صحت صوم مفروض در قبل مس جنب باشد بنابراین هرگاه کسی در اول شب جنب شود و تا آخر شب غسل مس میت نماید او صحیح خواهد بود
روزه او صحیح خواهد بود اما مبتلی و تقاص ثالثه این است حکم صوم آنها و فرض دارد بر قبل از فجر پس هرگاه حیض یا نفاس در
شب طلوع شد غنیم صلوة بر او لازم خواهد بود سؤال شخصی در شب جنب شده و تا آفتاب را بیدار نشده و روزه شخصی گیرد تا بعد از
بانگ باشد بر حیا تا صبح جنب بماند آن روز را روزه بگیرد یا خیر جواب ثالثه این است که صحت صوم شخص و نظر بر اینکه صبح را بانگ صبح
در آن کند نباشد زیرا این جنب یا صبح جنابت جنب صوم شخص خواهد بود اگرچه باقی بر جنابت باشد تا وقت طلوع شود سؤال اگر آب
دهن با خلط از دهن بیرون آید صوم او باطل است یا خیر و اگر کفاره لازم است یا خیر و اگر کفاره لازم باشد کفاره چه چیز است
بلغم جواب اگر از دهن بیرون آید هرگاه ضایع میدارد آن را در دهن بر قول بر وجه طلاء صوم را و حیض ظاهر این است که
قضا و کفاره هر دو چیز و اما بعد کفاره جمع است سؤال جنب صوم واجب را فراموش کند و تا صبح و فراموش کند تا صبح و قضا در
روز مثل جنب کند جواب فراموش کرده جنب روزه واجب هر دو کسی جنب روزه ماه مبارک را فراموش کند جایز است تجدید
جنب کند تا روز آن و هم چنین است در غیر صوم شهر رمضان روزه کفایت آن معین باشد مثل روزه روز معین کند و تا
شده باشد هرگاه فاسد شد معین را بجنب غایب تا آخر سؤال در باب کشیدن قلیان در روزه شهر مبارک رمضان و در حالت روزه
بیرون آمدن قلیان کشیدن را در حالت روزه مبطل روزه میباشد یا خیر جواب نه در حالت اطلاق حلیت مطلقه انسان را که چیزی
و بتدکی خلق نکرد تا این شیء در آن عطا و چیزی شاهد نه لـ اقدر و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون معلوم است
صیادت که کمال نفس انسان در این حق خود جهان است علم بآن ممکن نیست مگر بضایع ما فی زمین و آسمان شخصی است هر کس
تا بدین نعمت کرده و اسطه ظهور از نقاط اندیشه عرشا شیء بوده باشد تا مسبب حضرت الوزار که نزد ارسال رسل و انزال
کتب فی کل عصر و زمان تا آنکه منتهی شد به پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله الاخر الجهیز و الشاء از انکار مقاصد زمین
و آسمان خاتم انبیاء میباشد لاجل آنکه شریعت مطهره ایشان باقی الی یوم القیامه بهذا الفرض و عالم قیام بهذا الفرض و عالم قیام بهذا مقصد
خود نصب و سیاه فرموده باشد و لعد هرگاه آن را و سیاه آنرا در حضرت ذات الله سبحانه و تعالی و اعظام خود و در آنها
حق را بطلان باطل تا امر منتهی شد بامام ثانی عشر علیه صلوات الله الملک الاکبر بحال استتار و غیبت حضرت الهیه حلیت مطلقه منتهی
انعقاد آن زمان شد در نظام تمام کاشف شریعت اقدام در این مدت طویله کاشف بلای از زمان انتقال روح مطهر جناب امام حسن
عسکری بوده باشد با طول عمر ثابت جنات الالاف که صد و هشتاد و هفت سال است حفظ شریعت آنرا و در نظام شد
بوده بمحمد بن الحسن ابی عظام که خلفای امام زمان عجل الله فرجه بوده اند که خلفای حضرت خلفای جناب خیر انبیاء علیه
و علی الائمه الطیبین و الشیعه باشد تعدد و هفت عالم اربع خلفا ثلاث ثلاث ثلاث

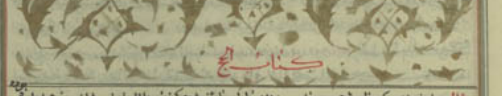

كتاب الحج

سؤال منجند فاذا مكه معظمه شده ورفت رسيدن بميقات حائض شده كه بنية عمل از احرام وطواف وغيرها بيان فرمود
كه صورت اعمال او چه چيز است جواب حيض مانع از احرام نيست بلكه اگر حائض است بمنزلهٔ محرم بكند آنچه كه محرم
بكند مانند تجاوز ميقات و انيز حيض را بيان نمايد بلكه بلكه تا مادام كه حائض است بمنزلهٔ محرم بعد از حيض و ايشان بتلبيه مشغول باشد
بكند بعد از دخول مكه اگر حيض منقطع شد غسل بكند و احالهٔ عمره تمام بجا بياورد و اگر نطفه نشد نادر و غير اين نادر نادر
عرفات وقت عمله بيان نمايد اگر احرام بعد از ايشان احرام سابق بنماند و نفرمود و شد و ما حالهٔ منى بعمل بياورد و اگر در روز
عاشر وقوف بحرام حيض منقطع شد عود بمكه بنمايد غسل نموده طواف حج بنمايد بين الصفا والمروه و طواف نساء را بعمل بياورد و اگر
حيض منقطع نشد نيز طواف بنمايد بعد از طواف حج بنمايد و عود نمايد كه حيض منقطع شد غسل نموده طواف نمايد و اگر نوبت حج
نرسيده باشد و مادام كه حيض جاري باشد در حج آن حيض خواهد بود سؤال منجند در حال حيض محرم شده در روز چهارم ماه هشتم ظاهر نمود كه هشتم
دفعه تجويز و باشد و در مكه شده چنين بعد كه بعد از قطع شده غسل نموده طواف و عمره سعي و تقصير نموده عمره حج شود و نوبت
دو ساعت يعني در ايام دو روز بعد حيض حتى كه هشتم ماه ذي الحجه صحيح شد بعد عود بمكه نموده ممكن از غسل نموده بجهت ادا
غسل بنمايد يعني طواف نمايد بعد بعد بجا بنمايد روز دوازدهم ماه ذي الحجه طواف اوده حيض شد بعد مشغول حيض
بكند بعد بكه حيض نجويند اگر طواف كه نموده بنمايد از مكه بعد بنمايد ايا حج اوبه است يا فاسد حيض حالت را
بيان فرمايند جواب ظاهر است كه حج او نه فاسد بوده باشد حيض حالت را بيان مدام صحيح است بيان چند طلب اول
الف كه منجند مرگاه دو ايام عادت حيض نمود بعد بعد از ثلاث روز بوده و بعد از ان نطفه شده حيض و رجوع عشره حيض بيان خواهد
عادت اگر از عشره بوده باشد باز خواهد رجوع عشره غسل بوده باشد بلكه مرگاه دو سه روز از ايام حيض نمود
بعد بعد چه حيض نمود بعد تا روز دهم حيض بعد بعد مطلقا بعد نظام است كه رجوع عشره ايام حكم بحيض خواهد بود ثالث
نيج الطالقة ذا انها ان رات المراة الدم يوما او يومين تترك الصلوة والصوم فان رات اليوم الثالث او فيما بعدها الى اليوم
الثالث فذلك دم حيض فان لم تر بعد ذلك دما الا بعد انقضاء عشرة ايام فان ذلك الدم دم حيض وقد انقضت العدة والمراة
عاش كه المراة الدم بنبغي ان تمنع من الصوم والصلوة فان اسرعها ثلثة ايام متتابعة فقد صار حيضا وقد تركت حيضها بنى وان
رات اطهر من ذلك فقد تطهرت فعليها ان تغتسل وتصلي والصوم وعلى الرواية الاولى اذا رات الثلثة ايام في جملة العشرة
وما بعدها فيها قضاء الصلوة واذا لم تكن الا ثلثة ايام منتابعات فهي رات ثلثة ايام تترك الصوم والصلوة فان رات بعد
ذلك الطهر وقد مضت فان رات بعد ذلك دما فيقال ان كانت رات في عشرة ايام على حيضها وان رات اصفر بعد
على حالها كان ذلك حيضا فلهذا تمكث حيضا فلهذا تمكث حيضا لانها تمنع من الصوم فيما بعد ان رات بعد ان يمضي لها عشرة
ايام وما تقضي على ان تمضي ايام حيض ما شرع لا خطاء شرعا ذكره كه كان ان رات الصفرة في مدة عشرة ايام حكم بانها
الحيض فان رات الدم ثلثة ايام حكم لها بانه دم حيض ثم رات يوم الصاد بعد شهادا لثانية عشر من وقت ما رات الدم
الاول كان ذلك كله محكوما بانه دم استحاضة وقال فاذا بلغت ثلثة اخر الثالث ما رات الدم بلغت ايام ستة ايام

در بعد از ثلثة ايام من عشرة او كثر بعد عشرة ايام او ستة ايام فاذا بعد ما بين الثلث الى العشرة فاذا بلغت الثلثة فمع ستين فصاعدا وكانت
دما لا تخلو من ثلثة احوال اما ان تبتدئ بالدم او تبتدئ بالطهر فان ابتدئ بالدم فان رات الدم ثلثة ايام متتابعة فهي
حيض وان انقطع الدم في العشرة اعتبرت خلطته فان الف طهرها حيض وان خلطت فهي دم عذرة وان استمر بها الدم الى
ثلثة ايام فهي حيض وان انقطع الدم في العشرة فهي حيض وان ابتدئ بالطهر فان كان بكرا فهي حيضا فهي مدة ايام الطهر فهي طهر
فاذا رات الدم بعد انقضاء ستين فهي مستحاضة وان كانت عادتها ثلثة ايام فالحكم كما قلنا وان كانت عادتها اكثر من ثلثة
ان ترى ثلثة ايام متتابعات لا يتجاوز ولا تزيد عدة ايامها الا انقضاء عشرة ايام والثاني ان ينقطع الدم ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام
والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع فيعاود الرابع ان ينقطع فيها بعد يوم او يومين ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام بعد
ما تم به ثلثة ايام فانها لا تخلو من ان تخلط الحائض في الايام التي رات الدم فيها ثم تغتسل والثاني كان الدم معاوما لطهر
المخلط فيها حيضا والثالث ان يكون دم فساد يجب عليها قضاء الصلوة والصوم والرابع ان يكون حيضا وعشرة ايام عكس الحائض
فاعدد الرابعة بين ثلثة اقسام فاذا كان اطهر الحيض ثلثة ايام متتابعات والزيادة عشرة وان تخلل ثلثة ايام ثم تعود في الى العشرة
فكل حيض وقال في الحيض لو رات ثلاثة ايام انقطع ثم رات يوم الثالث ما وجد كان الدم دما وان كان الدم دما فالحكم
لو رات الدم ثلثة ايام ثم انقطع ثم رات يوم حيض صحيحا شاهد ثم رات ولا الثالث فان انقطع عنه ثم يجيء حيض وكذا ايام النقاء
المختلفة بين الدمين لا يكون الطهر اقل من عشرة ايام وضبطه ذلك من صادفها من الصحيح في هذا الطلب الذي لا دائي لا يجد لها
والخامسة لها اذا رات الدم في ثلثة ايام ثم رات في اليوم الثالث ثم انقطع بعد عشرة ايام حكم بانها الحائض في جميع العشرة
وفي ايام النقاء والمستند فيه الصحيح الحريري ذا الكلام من محمد بن مسلم عن ابي جعفر قال اذا رات المراة الدم قبل عشرة ايام فهي
من الحيض الاول اذا قال هي من الحيض الاول يوما من عشرة ايام وضبطه ذلك من صادفها من الصحيح في هذا الطلب الذي لا دائي لا يجد لها
وقوله هي قبل العشرة وان كان ظاهره عدم تجاوز الدم اذا رات الدم في نفس العاشر لكن بقرينة الحديث فيحمل على الكلام ومعنى لا يخفى
ان قوله هي قبل العشرة فهي الحيض الاول فيما لا تخلو من ان تكون جاوز الصدر على ان يكون شاهدا للمراد في اليوم العاشر ايضا وان كان
قبل العشرة فهي الحيض الاول فيما لا تخلو من ان تكون جاوز الصدر على ان يكون شاهدا للمراد في اليوم العاشر ايضا وان كان قبل
قبل انقضاء عشرة ايام فيما رات الدم في ثلثة ايام في جملة العشرة فهي الحيض الاول وفيه هذا يكون الاستناد بين عمل الكلام بالاطلاق والتخصيص كما
على ما مر انتهى مطلب نوع انست جنابه صوم وصلوة شرعي است جنابا از جهت جنب است طواف بيوطواف در حالت
حيض بعد عمره جكم بيان فرمايند جكم بيان فرمايند كه بعد از عمره كه حج ايام الحج بعد طواف بالحيض بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض بيان ايشان بنمايند
ان وصلوة احرام وطواف مطلب بعد عدم طواف بالحيض بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض
كرده باشد در حج نمي شود بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض بعد عمره حج ايام الحج بعد طواف بالحيض
كه مريد تاخير بعد از انقطاع حيض و طهر بنمايد از اوقات جنب در ايام معروف مدت مكث ان منع حج افراد و بعد احرام بيان
احرام حج فرمايند بعد بعد بعد

من الطواف في المسجد وفي الطواف بالحجر فقيل ان ظهرت وشكت من الطواف والسعي بالمشعر فقال العوام يجب ان يرجع
عن فرجها المنع وان لم تعد ثلاث مرات الى الوقت او اسرعت الى منا الى وقت الطلب منها رضا رجعت وهي اليه
مطاف الاربع وكذلك الشهادة في المدوس عن جابر عن محمد عن الصادق ع انه قال في الطواف وفي وضعه في موضعه ثم يخرج
ولا يرجع الى الحج والمنا. جنس الاجتهاد الظاهر اذا خافت فوت الوقوف بالتعريف تقف عرفة الى الليل ثم تفيض بعد الى الكاف وروى
انها في ثمن ثم يلحق وافضل طواف الوقوف طواف الحج وعلى ما بن بد وابن الجنيد وابو الصلاح والحلبي والمشهور بين الجماعة
الفرض في المذهب عن جميل ورابع ما لست سالتنا بالعبد الله ع عن المرأة الحائض اذا قدمت مكة يوم التروية فارادت ان تحج كما
الفرض ثم تخرج الى عرفة ثم تفيض ثم تعود فتطوف بالبيت وتسعى وتقيم وتصلي وتقيم وتسعى سعيا واحدا فان طهرت بعد من اطهارها
وصفاء وبالاتيان بالبدل وهو الاقتصار فوق ما دل على الفرض الثاني فان كان سعيها لزم السعي بالاخرى الصورة
المفروضة فالاقتصار الثاني على بعد ذكر ابن شهر عن مكلف بدونها فقد ذكر ابن شهر عن مكلف بدونها فقد ذكر ابن شهر عن مكلف بدونها
مطلقا بعد ان يدل ان نوع يجوز ان يوده بانه جنا بحر عنا ردة بهو راست بانا عدم عدد ليه جنا بحر مفتضى له تا في است
بنا نان بطواف ودر لحاظ اخراد بر وه بوه ما نه بدرج ابنان ضبر ماهو بيرات بلكه انان بجزى عند است نيز وان بيد رابرة
فهو ماهو بيرات وماهو بيرين ماني بيرات پس ماني به موجب حصول امثال بيرن اند شد. **طلب سيم** انت كه جاهد
بر صنع بهيجاهد وبا بكه حاضر است حين العمد عبد الكفار امتنار شوكت وتوبه بيصد مقدم شود عبد ان نزع الاكر
حاضر بوده است حكم ما داست ودر ما جهل واكر جهل خالف با وست ودر انبي رسوره علم بين صنع ما لازم وعلم حكم بر ضاد
ودر رسوره جهل بر صنع واكر جهل نيز نسبتي ليست لكن جهل ما سداست اما انفاء الاثم نظر ونا الفساد ولكن الحقوق بين الجهتين شرط
حلة الطواف وانفاء الشرط يقتضي انتفاء المشروط قال في الضبط ومن شرط صحة الطواف الطهارة فان طاف بدونها او على غير
وضوء لم يجزه وعليه اعادة الطواف وكان الطواف في بدنه الماء فلم يعرف الا حدث عليها وطاف فيه وكان اشتركت بحدثا نظر واعاد
الطواف وبنيا بنيه ومن نسي طواف الزيارة حتى يرجع الى الصدر ورابع اهله كان عليه بدنة ويرجع الى مكة فيقضي طواف الزيارة
وان كان طواف النساء ذكر بعد رجوعه الى اهله اجزاه ويذبح بدنة ويطوف مشرك او ذكر المرئت نسي ثم ذكر وفي الهداية
من طاف طواف الفريضة ثم صلى ثم تبين انه لم يكن متوضئا وضوء فتوضأ واعاد الطواف اجزاه سواء ذكر انه كان طهر او لم يذكر
لا اعادة فيها اذا تبين وقوع الطواف مع الحدث الاصغر بطل وجب اعادتها اذا تبين انه وقع مع الحدث الاكبر بطل وان
كان لا يعلم ش الجامع وان طاف بنجاسة حدثا وكر لطهر واعاد في الفرض وظهر عطل بكفين في الشغل ش الذكر في
ندبنا وجب الطهارة من الحدث واجتنب في الثوب والبدن ويجب بالنجاسة في الثوب والبدن ويجب بالنجاسة في الثوب والبدن
حاضرا او ضاء او طاف وعلى ثوب او بدنه نجاسة علما او ناسيا في طواف الفريضة لم يعتد بذلك الطواف وعليه اعادته وذكر
ان طاف بعد الفرض كان طواف الفريضة استانف الطواف والصلوة ان كان فرضا يعيد ش وفي الشرايع من طاف وكرانه لم
يطهر اعاد في الفريضة دون النافلة وجب صلوة الطواف الواجب لجنبا والندب بدنا وقبل انها الطواف ركن من تركه عامدا
بطل حجه ومن تركه ناسيا اعاده ولو بعد المناسك ولو بعد الرجوع استناب فيه ش الناوي لو ذكر انه لم يطهر اعاد وطواف الفريضة
وتكلم ذكر الجعد طواف النافلة بعد صلوة منا سخيا يا عاد في طواف الزيارة فقط يرجع الى الصلوة وانه اعاد ما في بر وضع
العذر فيتيمم فيه وفي الكفارة فزود انه انها لا يجب الا مع التذكر ولو نسي طواف النساء استناب ولو مات تخير الولي فيه
انه الطواف ركن فلو تركه عامدا بطل حجه وكان ناسيا ان يرجع في مقدار العود استناب فيه وفي رواية ولو كان على دين حجه
اعاده وعليه بدنة ش وفي الذكرى انه الطهارة شرط في الطواف الواجب وقيل بالثلاثة الاجمع فلو بعض طوافا لا يجب الطهور
من الحدث وقيل انه ندبنا انا الطهارة شرط في الطواف الواجب فلو طاف وهو محدث متعمدا وجب عليه اعادة الطواف

لان الطهارة

لان الطهارة شرط فيه وفقدت فيبطل الشرط ش الفرض لو طاف وجب وهو المحدث لم يجزه وان طاف ناسيا وجب اعادته
انه الطواف مكن من تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا اعاده ولو بعد الثلاثة كان عليه الدم استناب فيه بدنة انه لو طاف جاهلا وهو
محدث عامدا او ناسيا لم يجز طوفه ولو كان عليه بدنة عامدا اعاد ولو ان خالد بن خلد عن ابي الفرج ثم امره بالحج وطاف وسعى له
ثم ذكر انه طاف على غير الطهارة وقد جهل ايهما اعاد الطواف بعد صفوانه قبله انه طواف الحج ولكن فيه بالاجماع ان الطواف الفرض ركن جنسا
فلا يخلو عاد بطل حجه وان اخل به ناسيا وجب عليه ان يعود ويجبره فان لم يمكن استناب فيه فالاجماع الرابع عشر طواف الوداع عشر مبرا ذكر
من ينساه انه الصحيح يجزئ عن الفقيه والمستند فيه ما سمعناه الاجماع والاخبار ما روى عن ابي عبد الله ع انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم
تتكلمون فيه رجلا الاستدلال بالاجماع على الصحيح مستند فيه ايضا الطواف بالبيت صلوة فقضاء الاشتراك وجميع الاحكام ومسئلة
ما ثبت في الصلوة انها الا الذي يحلل الا بحيث نفسه وكان عبد الرابا بها او جاهلا فينبغي ان يكون الاكلوف الطواف انه كلف بنية
ارادة عطا الفرض الاشتراط المذكور فيه الحيض ثم ان الحديث وان كان عن طريق الخاصة الا الاجماع بطلانه والقبيل معه لكن الاجماع
فان الاولى من جاهل سوال لسان الصحيح ابن رجل طاف طواف الفريضة وهو على غير الوضوء قال يتوضأ ويعيد طوافه وان كان نظر ما
فيه ما روى الشيخ والصدوق وفيه وفي التهذيب عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن ع انه سالته عن رجل طاف بالبيت وهو جنب
فذكر وهو في الطواف انه لم يغتسل قال يقطع طوافه ويغتسل ثم يعود الى موضعه فيبني على طوافه وهو طاهر ويعيد طوافه
اعلى طواف وروى عن جميل طواف حج وطواف نساء وسعيه وحلق شعره وطواف نساء وطواف وعن ابي عبد الله ع قال طواف رجل اصبح
جنبا في حرام شعبه فاراد ان يخرج الى طواف حج وطواف نساء وكره ان يدخل المسجد ويغتسل فقال يغتسل ويعيد طوافه
وسعيه وحلق شعره وطواف نساء وعن علي بن جعفر عن اخيه ع قال

جاز آن با مرد بی‌نصیب عقد کند و نکاح آن ثابت شود و اگر در این مذهب با هذا الفقه و داده‌اند که اگر کان کان زکر تزوج بعث بزوج و ان
کان مرکز فتزوجت به زکاة و کل بطون عنه مرأة من طرفه هی اعلی الی النساء لان من زوجه الطواف النساء نائب احیانا له
ان یتنب غیره مناسب طرفه و لا یجوز له ذلک فخلاف الحج اعلم منه بریح الی احیانا لا مناسبة فیه عند عدم تمکنه من الرمل لکن الطواف الذی هو من اصل الحج
ثلاثة جنبه طواف الحج و رفعه و ولاه المذکور فی جنبه الا مناسبة فیه عند عدم تمکنه من الرمل لکن الطواف کلا یکون بحسب حال الاتیان
علی ما فی ذکر الطواف رکن من ترکه عامدا بطل حجه و علی الناسی شاء و لا یجب علی الناسی شاء فان عند العود استدعی فیه
و تجدد و لیزل الحاج او العمرة من طواف النساء و علیه ان یجب علیه الرجوع الی مکة لیطوف به ان لم یکن امرأة من طواف النساء
و ذلک ان الناسی عن حلت النساء و لو ثبت بل طوفان عند ما یجب علیه عند موته عضو الطواف بشرط ان یکون فهنا صورة الاولی ان یکون قد
ترک طواف الحج عامدا و الحکم فیه انه لا یمکن من الاتیان به فی وقته کما اذا تمکن من الاتیان به فی طوله و فی تجدد رجعه علی ذلک یمنع حجه
عند الاتیان به و یجامعه من الحج و عمرته شیء و ان لم یتمکن منه کما اذا خرج الوقت فلا یجوز له استلام زوجته و لیست و فی
حالة یکون عنده و سلاد ارد و در تجارتهم هست با مرد و ضل با زنده و حقیقت واجب است که چرا نزد او مکه با مرد و ضل با زنده
جهت هم نکرد استان زید بر دیدن بکر واجب شد که چرا نزد او با دیدن بکر با زنده او اگر حاکم شرع مرد باشد با شد بیان
فرمایند جواب بر فرض خطا استلام زوجه و صدم ادراج الیه لازم است از حل منکر او و بر چه اخراج نماید و حق او زوجه
اخراج عاجد با حضرا کرا و لیست که هر است مصلی شود با نکاح حاکم شرع بوده باشد سؤال سایر مسائل حسن بود و در
حالة الحرام منع فرمود الفقه بهی است که در حجه هم مقام نیات کرده باشد و اگر کما شدت کرد نکاح را چند دیگر سر بیت و اد الکفاره
لازم شد اگر کفاره با غیر از بر اره و در نصر بکر با زیب سر کذاره کفاره بکن شیخ باشد جواب راه بیان در زیب سایر بر نوع حرام
لکن نشان در حجه در شرع منع بیت و اگر مضطر شود در سفر رس سؤال و اسجاد کنان سجده و سجود بر اشیا که مدر
بسکا شن هاه در صورتی که حصل طی بد مطلق شود و هم چنین استند بی در زبان سؤزه و من معتبر است بعضی حاله سؤزه و من
و اسی طوان تکیه و باشد ظاهر است که وجب بکی کفاره فتوی و اما مدلا استدی در زبان سؤزه و من مختفی شرع باشد یا اصل
طول ما بین کفه نعل در سر بی شانه بن ان تابه مطلق شود حرم نکرد کفاره است سؤال و اگر زید بکر معتقد رفته است و فرموش
کرده حج نشاء را بجا نیاورده است بر هم چاره هم ذمه او حج بجا بکر حج نشاء اگر و ابا بدانیا ما مال او بکر حج او بجیب است بیان
و سایر اعمال او بجیب است یا نه جواب نسبان طوان حج طوان نشاء اگر او شرکه کرده باشد در روز چاره هم ذمه او حج منکر شود هی
در نعل طوان نشاء را بجا نیاورده و حج او بجیب است در حجه مراد بجنسی اسجاد رهو اعاده سؤال کسانیکه ایاد عبیله بنا بیه
و حج بکه معتقد زاده الصنعه شرف بنوعا با ما بیان و اجبات ایمان بوده عمره نیابت باشد جواب اگر چه مراد کما
جاست انتظار طوان الصدر علیهم عدم وجب جنود نظر بکه و ما هم فرمود ما بعد و مزه و منع بها و مزه و الفقه
مزه و فرمایند و کسانیکه عمره منع بها فرمایند است قال الشراح نعم الوضع بها و مزه فی ثلاثة یجب علی من لیس
المسجد الحرام لان ثلاثة و العمرة لازم حاضر المسجد الحرام فکما ظاهر ایراد است که وجب بود مسائل و المسند الاجمع مدعوه المسند بنی
الصحیح الذی الحاج من معین بن عامر بن ابی بکر الشرعة الثالثة الفقه واجبة علی الحاج بنزل الحج علی من استطاع لان الصدر و جعل بها ما نعل
الحج و العمرة فصلا فان الفوج المدینة فی ثلاثة فمن منع بالفوج الحاج ابوی ذلک عنه قال ثم دالد و من وجد من استطاع الا
للفوج و یعنی مدینة ما عن بنه و بدیه طریق فزاه و بعض جنب فلم تلک ثم فمن منع بالفوج الحاج ابوی الفقه اذا کان من
هذا السؤال ان السائل اعتقد و جوب الفوج علی الناس بهلکن الا و هو السؤال الفوج المنع بها هل لکون فرضیة الفوج ام لا
و فرمود علیه و جواب بما فاسد بن مع الا بنا عا الفوج المنع بها لا یجب الا بان بالفوج الفوج بکر المنع بها فرضیة بنها و فیه

منزل الاولاد الصحیح الذی ذکر الکلینی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اسمع الرجل بالعمرة فقال بعض اصحابه بن زید
العمرة بل یکون دیه الدلا الاهل من العمرة المنع بها اما علی نحو الثانی و لو حکم فی ذیل الحدیث بان الاتیان بالعمرة المنع بها
سقطا علیه من العمرة المفردة و الاتیان به و جوب العمرة فی نحو الثانی جهلا یکون مختصر عامدا و المحبی الحرام ان تلت
ان الناسی خذانی بالعمرة المنع بها لذلک سقطه من العمرة فی حضرة جنه فلما فاصل الناسی لکونه ناسیا من الذنب بعضه بنی بعمرة
علیه بالاضافة الی الفسق الناسی و المؤمن ان من استطاع الی العمرة فی جلبه و حمله ابو عبد الله علیه السلام و له فی الکافی عن
محمد بن الحسن بن ابی ساسان الحسن عن محاربة الاجیر فیها و یتنفل فی منع جری عنه فالیوم حجه الاسلام بهما من مضافا الی
فی ام لو منع بزیاد العمرة بین الثانی و بین و اما مما الرابع ما بینها ما یوجب الاتیان وجوب العمرة قالت فیجب الاتیان بها
هکذا الحکم المنع جاء موقع الاولی بحسب علی من تجس من حاضری المسجد الحرام لا منع الاخذ انه الحاج و فقط العمرة من الاحرام
ما دون و المطلق العمرة الحرم فیجب ان العمرة و اجبة ذی الثانی انه تکلیفا فسلما بعد العمرة المنع علی هذا بکر بن الدار من عمرة و یتم
العمرة و قال الحاج العمرة الا بعد موت حاضری المسجد الحرام انه علیه الاتیان بها لانها المنع بها لانها الاجنبیا الاهل من تجس من حاضری المسجد الحرام
و الغایة لا یجب من ساعد الاول و اجبا بشرط الاتیان ما لانها و الاهل و جب العمرة علی کل فی المقصد الثانی العمرة و حجه
فی الحرمة علی کل کان بالشرائط المعتبرة فی الحج سؤال باب بعد ثانی الحج و حج بلا فصل بین آن ایام بعد مزه
عاجد با شد بکلا لانه است تا حجه عاجد تا اگر بعد از تمام الحج و حج و روز منقضی شود بعد از انقضاء عشر ایام شرع عاجد الحج
مزه جواب ظاهر این است خلاف ناس ما بین ملک بعد قوله یعنی یعنی و الله و الحج بین و بعضی شرکه الله فصلی عشر
ایام مما ناد در عرفه و بعضی مصنف انسته الله فصل یکماه و بعضی مصنف و انسته فصل بیشتر ابن خلاف ظاهر این است در عرفه و مزدلفه
در مطلق لان القائم من کلام الاصحاب و الشهر الرواه فی ایاب بعض الصحابه ان کالصحیح فی ذلک قال فی الشرائع و یجب العمرة
فی کل شهر و ما دمه عشر ایام و یکره ان یعتمر بینهما اکثر من عشرة و جل یحرم و لا تمتع مشتبه و در بدایة الکافی من علی بن ابی
حمزة قال سألت ابا الصحیح عن بعد بعد ذلک فی السنة الرابعة الحج بین او لا یعد کیف یصنع قال اذا دخل بلد خلیلیا و اخرج
بلد حج معان ان تکون شهر عمرة فلیکن بین ایام عمرة ثانیا بین هکذا و فی شرح و کر ذراع اربعة منع در روز بعد
محتضی شود و کر و زیر دهم مو فی اعاب بجرم مزه عاجد بلکه ما جب بشکل است ظن اجماعا فی مبدء ما لسنة اتباع و حج بلا فوت
علی العود سؤال لحوان فی سعید دهره استبانه جواب اما دهره منع بها مصنف بهشت بار سه شهر و معروف بین الاصحاب
لکم ثانیا بعلوان این مذهب ایم جنانچه مرحوم علامه اثبات بایمن فرموده المدعی مصنف و مزه انا نیا جهاد ما نالوث مرابن
لکن منع شهید در روضه بعض اصحاب تفوق بوده و کذا شد است بلکه طواف نساء و عمره منع واجب است بابن فوائد
بجهت بلد ثانیا طوان نساء و منع است و اما مزه و بوی طوان نساء را لازم است دلیل علی المطلب الصحیح الذی فی الکافی عن
محمد بن عیسی قال کتبنا ابی القاسم نخلین من حوالی الطالب الجلد بالله من الوقت المضیقة هل حل منها علی النساء و الوقت الفی
یمنع بها الحج بکتب اما الوقت المضیقة تعقل صاحبها طواف النساء و اما الذی یمنع بها الحاج ظهر علی صاحبها علی النساء حتی یرجعا
ابن اما الفقه منع بها جنسه عمرة است و احرام و الحرام بنا عد فقد شرط و در دکه فان خلفه حتی یرجعا
بین الصفا و المروة هنت شرط بعضی و عمره مزه مثل عمره منع بها است و اما نه طوان نساء و در دکه فان خلفه سؤال
کسی در بنا در روز نحر بعد جمره نحر و ذبح خود ان و ذبح خود بعد ان رسی فیاد بعد در حج بعد جمره نحر و ذبح و حج و رمی
عقبه خود بعد ان ذبح مزه بعد ان ذبح و حلق رسی فیاد بعد در حج بعد جمره نحر و ذبح و حج و رمی عقبه خود بعد ان ذبح مزه بعد ان ذبح و حلق رسی فیاد بعد در حج
اگر بوجا باهله بوده با عمل بکی نیست و اگر جماع بوده باشد بعد از ذبح و حلق رسی فیاد بعد در حج بعد از ذبح و حلق رسی فیاد بعد در حج
وجوب اعاده است اگر جماع و اعتنای وقت بوده باشد جواب کسانیکه در شب مذهب المناسک واجب بر القوال و ذبح الذبح

ثم خلق نفوسهم بعضها من بعض ثم ملأ الماء ربه له اعادة ربه له عليه وعيناه الى وجهه الاجماع عليه جعفر جبل بن دراج عن ابن عبد الله عن ابيه قال
ان رسول الله صلى الله عليه وآله الناس وجميع بقاء بجاء رسول الله حلف فيه ان لا يعطيهم شيئا ولا يعطيهم شيئا ولا يعطيهم حلف فيه ان لا يعطيهم
فلم يزل كذلك شيئا كان يعطيهم ان عبد الله بن ابي عبد الله عن ابيه قال سألته عن الرجل يحلف ان لا يعطي ولا يعطي شيئا ولا يعطي كم درهما ولا
عدم وجه ما اعطاه اشكال بيان يحلف لكن نظر يعدم ظهور معاقد درسته بادوية صح اشتاق بان اشتاق بيت سؤال مرويه كه زيد
در ساعتى صنايع اربع جاريست حلق ابى نايد باهوى حلق خود نخواست بدر بكر خصه نمايد كه دارا مسلم نمايد جواب ظاهر اين است كه
بعضى صنايع اربع حلق نايد بعضى دست بايد شعر بكر كلطوان سكى صنايع الحدى علوان جنت كه لازم با شد الحج حلق اكوشان
ما هاى بر سد بلكه ظاهر اين است كه ابن باشد كه ما خبر حلق شود تا بر سد ان هيب بنا در نيان روى بر بن زيد عن عبد الله ع اذا
نعت اصبعك من حلق ما سلك بلكه مستفاد بعض اخبار اين است كه هان مرد بنا اخبر كه نايد بر بعض اكرى نظر ابن جواب
بر بيت دروى ذا الكلام من على بن ابى حمزة عن ابى الحسن ع قال الشرب اصبعك وروى شهاب ع وفى حديث عن الصادق ع
عبد الله بن جبير ان حلق ما حلق سؤال مرويه حلق بازيست تقصير بايد بيت طوان كه اوماره طوان لازم است سعد الحلق بالتقصير
بالرأس جواب مرويه حلق سهو اجابت بايد جهاد با جهاد اكو جهاد بيت با شد بايد بنى كه با هم بنده با جبر الخروج از شهر الى الشام وبين بطوان
فايد بنا تقصير در اين مرويه لازم است بلى كه عقد الى تا بالتقصير الى بهمن عبد الله عن ابى جعفر ع من اراد الحج فخرج من بيته فلما بلغ
ذلك ان يحلق فقال ان كان زار البيت طوان يحلق ومعه الهدى ولا يحلق ما دام عليه الاحرام وان كان لم يزر البيت فليحلق ما دام عليه الاحرام وعن عبد الله بن سنان
ظاهر بطلان بيان ذى نها اكر بعدم اشتال مضاف لا ظاهر بن مجهول بن بطلان الاظهر سؤال
شخصى سلخ شد لازم حج
جواب اكر نظر بدايد كه بيان بكن اندى خلى مدين نذر جايز است بعد الحيا بين بدر بنا با جبر بنا فايد ديكه جايز است
تقصير وى وجوه عنه هو نذر بكه بهمه طوان حج وسعى وطواف نساء وجه كه بنا عنه و وسامه نا سر ساعة انقيت بازدهم
كه شد مرويه اياكه ما زه بر بنين شخصى لازم است بايد جواب ظاهر اين است كه كفاره در چنين مرويه لازم نشود مبالى نظر بلكه انجرا
اخبار كه ان تقيد مستفاد كشيده نيست كه كفاره كه هم بنو شد در عنه ما ذى لازم است بلكه صفة ذاتى كه ان صحيح ابن جعفر عن
اخيه عن جعفر ان يكون الى ثلاثة صحيح ابن مضاء الفقه عن ابى عبد الله ع قال ان الماء طهور ان ما يحيط اجمع فيه دم يرعيه نقيض وند ملى وعن بن
الدم مثل ابعد من بكه نجس صحيح ريه مضاء الفقه عن ابى عبد الله ع قال سألته عن الدم يصيب الثوب فلا يدرى ما هو ما ذا ابن غير يتى فى بعض الليل والدم
در وى شيام نه معلم است دا ما كفاره ظاهر است كه واجب نبود با شد عقيل عقام ابراهيم كه كوكه ما حين نزد يعنى ما اقتضا بى در وى
از شب كذ شتر جهة انتقال بطوان سعى بود با شد ظاهر اين است كه اثر شرعى با شد لا اهل اسناد من صحيح صفوان عن ابى الحسن ع
قال سألته عن رجل بات ليلة من ليالى منى بكة فقال لا ارى به شيئا قلت جعلت فداك اتاه فقال عليه دم واذا بات ليالى
ان كان انما حبسه الحفظ فيه من طوان صحيح قوله بكن لتزم فلا لقه اعليه مثل ما يهدى مذا قال ليس عليه فيه شيء مذا قلت ليس بنى
الحفظ لا يعنى عن صحيح معوية بن عمار سألت ابا عبد الله عن رجل ذا البيت الام ولد فى اخره ما ذا الى اخره فقال ان كان
الفجر لم يعلم عليه شيء قلت فى طائفة الله سبحانه الله يقضى نوبتا الهكم فى الاستقلال كل ظاهر اذا الى الاتم من اسبوع ثلاثة كل يوم
الى مدة الاستقال والجارة فى بعض الليل بعض ذى بكة اخرى ان الوقف باين جهة لكن با شد بلكه لا اذن مرويه با شد ظاهر اين

نخلة

غزوة جبل فيه كلاه
نه ظاهر اصرى جبل

كه انه بوده با شد اكر چه كفاره واجب نا شد سؤال بنو شد كه رشب بازدهم ودوازدهم در منى واجبات با در بجمع الماست
با معجزات جواب انچه واجبات الاول ابدا است نا نصف شب صدا نخاه نا نصف ليل خلوجا عد بكر بنوان عزيز كاهى الحمد
عليه صحيح معن بن ثابت عن ابى عبد الله ع انه قال رخصت خوف صدقت الليل نا بدر بنا نا بجمع فى جنبها سؤال شخصى رجال الام
بعضى الزامه رجوعه مر حرم را تركيك شده مثلا اكر كسى ضبط با شى راس عزيز با بن سبب كفاره بر ان شخص لازم شده كفاره
كه با بد بدهد با در ديكه لازم است با نه جواب انچه ذكر مرويه اضافت كه اكر ركاب ابن در امام بوده با شد كه لازم
مر با شد با در ديكه بلا در دراكه دراكه جهوه با شد لازم است ابن فرباى راه حق جل اورد نا لسد الشرع كما يلزم الحرم من قتله
بدنجرا وبجوه بكر ان كان صعبا زيجى ان كان حاجا له ذا الحارك بعيد كرهه الكفارة هذا مذهب الاصحاب كما لعم فيها
فى الظواهد مكانا الكفارات جمع موان كان حاجا لا فكذا ذا الصحيح الرد وفيها الكلا عن عبد الله بن سنان ان الذى يصلح
من رجب عليه فداء صيدا ما بيرو صحوه نه كان حاجا لعهد به الكفارة يجب عليه بعض وان كان معتمرا فعرض بكر ذا الكفارة سؤال
كه سبانى بود رجع بنج موت شده ايا لازم است بجع ان شخص را از بلد كرفته شود يا اكفايا بجع سبانى بنوان نمود جواب
اين است كه اكفايا بجع سبانى بنوان عزيز لكن اوطع جلد تكى بجع سبانى با از اصل تركه اخراج بنمايد علاوه از آنكه اكر عذر
بوده با شد بكر در مرضى و در نشاى و در نشاى كه لا از اصل مرضع شود سؤال شخصى با لازم بكه مستطيع شده بعد از آنكه بجهاد نموده
شده حكم ابن شخص در چنين صورة بجهت است بنوانى مرا جواب هكذا فى ابن شخص بعد از احرام در خلا حرم بوده با شد
بنزد كه است كه بجع ايا الحج از اوبعد لوده با شد بين قضاى حج در چنين صورة لازم نيست خارج از مرويه با شد با ان
فى ما مرا كه با من خيال از اخل وجوه با شد بعضا لازم است دم جنزيت سؤال هكذا بعد از احرام وقبل از دخول حرم جهه با شد
تا بر مشهد وحى سؤال شخصى حج را واجب بوده تا خير بدا حج تاى حج نموده در اينا وقت جبال بر بعض شده كه ابن بر
مسافرت جهت مكه معظمه در حق اكن بيت در اين صورة چه كار كند جواب در صورتى كه نمكن از بعض بكه حال نبوده
با شد واحتمال نمكن بعد از ان هم قايم نبوده با شد لازم است كه با نيت ظهر نموده كه بنا با نيت حج عايد واما در صورة احتمال نمكن از حج
نفسه فما صدق كه بوجه با سلنا با نه نمكن بيت ابن در صورة اين است كه بجز از اسازه مسبوق بوده با شد دو بوجه بيع در نذر مر ان شخص
جنا بجز مرض و در سخا است واما هكذا چنين نبوده با شد بلكه نمكن از زاد و راحله مسبوق بعد نبوده با شد با در سنه واحده
بوده با شد رهايى سر از زواله در وقت لا استيلا بوده با شد در ابن صورة چه با سنا به عرفات اجتماع مفتى سنا به است اكر چه
حكم بوجه بيت مشكل است سؤال در ابن واجبات الاول از آنچه لازم عايد با نه جواب اكر چه بعض از احكام بوجه ابتدى بطواف
از اول چه حجر الاسود فرموده الى لكن ابن مطلب با مفاد حضر لازم نيست بلكه افاده كلاه است كه لفظا عايد در طواف از حجر
الاسود وانى ضعف كه ابتدا مرويه ختم مات موضع عايد واما الكلاه لازم بوده با شد كه ابتداء طواف از حجر الاسود بوده با شد
چنين نيست بلكه مايان نهايد فضه از حد خصوص با از مرام وكثرة خصوصا در ابن از ان كه اولجزء حجر الاسود ظاهر نيست
سؤال در طواف لازم است كه در جميع اجزاء مشوط مسافت ما بين ابن شخص طيف وبيت در جميع جزايت سالم بوده با شد
با نه جواب انچه لازم است ابن است كه طواف در امتدادى كه ما بين مقام حضرت ابراهيم ع وما بين تخت واقع شود اما
مساواة مسافة در جميع اجزاء طواف لازم نيست بلكه كالاضلع از حد خصوص با از مرام سؤال كه در الحد غالفه در احرام
از حالى عود نمع بها فايع شده وصل شده الجار است جبل الكر هر شود بج نمع سر خلا شد با نه جواب بعضا ما به كه بود ابن
الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استيسر من الهدى ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله مع انحلل راس است جبل از رؤيا نمى
در مسا با ابن بعد از فراغ از اعمال عمره با نيست حلق راس با جا كه جهوه با نيست سؤال كه در اصل نايب بوده با شد اكر چه فصل نايب نوع از
عمره واحرام بج مطلق در بين نبوده با شد لكن اكر كه از راه جهل بشكل حلق نمايد هكذا لازم نيست سؤال عيد را كه سع زوده است

در حال احرام اگر شخص صاحب عذر بود و نیابت طلبکند مثل اینکه مثلا دست داشته باشد که از جمله است یا درد و رنجش جبرانی دارد یا زمین
چوب خورده یا دیگر بسته باشد بجهت اینها بجهت کسی دیگر و اما اگر هیچ یک از اینها نباشد بجهت احکام و نظر بکلی
مضر است جواب اما کسی که بر او که خبر از آن بیان کرده میشود خواتین در سر بعد سبب باشد بلکه در هر صورت صحیح میباشد
ابن ۹۹ و بیت فرمود که بکسر بجهت مشیخ از احکام ان نیز در سبب بوده باشد سوال هر گاه کسی نظام را خواسته باشد و قضیه
عهده ایام عدت او وفات او از کار در حج بدل بر باشد یا نباشد جواب اگر بدل بر باشد انجام وجه مزکور شود و بعد ذکر وجه مکرر باشد جواب اخراج وجه حرجی
سطح کرد اگاه از زکات نزد حج مزبوره باشد اما نظام از است اجیر کردن اما که ارسال مال در موضع شود همان مذهب که کفایت حج صفا زیاده
علاوه بر ان اگر وجه مزبوره است از مال صحیح خود مکر کیاد و در باشد اما نصف شود که ارسال مال و منع شود سوال در خصوص
طلاق اما صاحب بهره باشد که بکلی بجز غایه که باید بنما اشتهار بجهل بندد فرض باشد و باید وارثها اشتباه ایشان برای حج
ساله بکر کاشته باشد یکی حظه مشرف شریع و اخراجات شان جمع جهات از دفتر و مواعد بندت هر دو کر و بر و مکه کر
مزبوره تا در فیکه شما از بوش شایان شان باشد بر حج و جب مزبوره باشد اگر انجا با بین نیج که ذکر شد حج جور و جب بنده زیاد اخلاص
امیدوار است کجا بی جزا بی که بر ان نوع بکلی نما بلکه حج بر و بر و جب بنده در در حد شعر بر بعیل بندد رود در سال و بکر ان
انجا یکی معظه مشرف شد این هر بلا تو که زهیه و بخدمه و بر و بر و جها بدان است که در و عرض له چنانه مسائل شکل و رو
انوی بوده سوال اکنون بنای در من خواند بنده و بخدمه و کار جواب اجیر در جهد انکلات خفا ضرر بعد او ارباب بود
ابن جواب وارد است کز و بنده اند لوبنا سالم تا زاکی لعلم دعا یا را با واجب جلیه تخلیه ظاهر ان کلام ایشان که هکذا بنده
نار و لعلم بکه ضرر بوده باشد و شاید ابکه کی بکه بدیکی کرمن مطلع انجا است شما جشم و نه هایا را با بحث ظاهر بنده
انا بنوا است که مهم شهید تا فی فرض و اند که هکذا که بنده زاد و لعلم مدت کفایت بنکند و در انظام نظر دیکه
ما فی بنکند زاد و لعلم است و این شاط خیر بنت مکر تم فقط زاد و لعلم اگر چه مذکور در بیان و کلات خفیا باشد بکن این
و لفظ و لعلم دیگر مستند است سوجه بنت فرمانسبت بر ان که و کر انیا شد اوفات اشاره شد بعنا در سلسله
اولی حدیث صحیح است و بی از جمله صحابی عبد الله بن ولد سر بن بجر بن عبد الله بن الساعی ابن اسطاع البیهقی بن اسطاع البیهقی لی
ابن بکر و ابی بجر بن عبد الله بن عمر بن بجر بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن سطاع البیهقی بن اسطاع البیهقی بن اسطاع البیهقی
صحیح است و بی از ابی حسین قال سمعت ابا عبد الله بن جعفر بن عمر بن عبد الله بن ولد بن عبد الله بن الساعی ابن اسطاع البیهقی بن اسطاع البیهقی
لیحج بهم حدیث صحیح است انهم بن مسلمة لی لک لابی جعفر و قال رسول الله صلعم یا ابن ام سلمة حج البیهقی بن اسطاع البیهقی فاذا یکون له
ما یحج به فلذلک ما حرم بن عبد الله بن الحج فاسمی قال من بلغ الحج و لم یحج و لی حاجة و لی حاجة لیس حاصل منه و عرض طریق ان
هرا و کم ان هر ذکر بدیکه در جهل اخراجات نرسیدم و در سد که مظهر دعا یا را با بینند زاد و لعلم و ریک و نعم با بنده در حج
با بنده زاد هد با حج با بین هر و دعا یا بنا سطاع که و رو جهین شخص ثابت جما بله جما کند یعنی بنا بجهاد و صنا جمکه اگر حج
باید سوال نرند بر جار کوشش و هم بر و اد ضعفا مدت سر باید اد نهم باید جهین مبنی باشد نزیکه کفتن بعض بنده زاد و لعلم
باشد قال ابن ادریسه السابرین عن عبد الله بعض خواجه تفقه ابی ترجب علیه صدقا کذا اصحابنا ابن مجاهد نظر بعض نمودن
صنوی و مضمون جهل اصحاب که و لاء بیکی بر دیگر کسنکل جهل اخراجات سفر مکر بنشوم بعد بیان انعام و مذکوره کو و
باشد هر گاه ان شخص جمال بنا شده باشد هنا اخراجات صفره دعا یا را با کها نه بنکند و مخفی انعام و را اکو مبالغه واجب
الفقد و اشته باشد اقاف جمال او نیز صفیر و را شاط خواهد بود با بنیه هر گاه اقاف بنا او نکند این شخص نیز مبالغه جمال جهل
نباشد ثابت اشطاط مذهب و رجوع ثابت بنیه بر نفقه جمال واجب نفقه و نیز اشطاط دارد و اگر کسی بکوید ان شاء
با بنیه تهاد و کر نبوده اند که هر گاه کسی که با کها نیج کذ بجهت یکی نبود همه واجب بنت بنفقه با بنی مذکور نشد بنیا بد

نیز هبه لازم بود باشد و لا فرق ما بین صاحبین چه جهت اجواب حکم نیز فرق است که بکشکل اخراجات ریکو شد دعا
دیا با بان نخو بطن از بنا او بوده باشد مثلا در است در بخش فرو بنیه و شرعا که اشطاط مرجع و اند بین ندیج مبنی در بعضی هم
ابر شریف بعد الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بر حج و اجب مبنی بخلاف هبه که بر نظر با یکه بعض اجابت
خصوص الک مبنی در و خبر اصادق و خبر اصادق بنت الخبر ملک شد شخص مبنی بان نفر در دیوی است که اباه مبنی
در بعض صوفی صوفی جلیل هبه بوده باشد پس هر گاه فرض خود چنین بوده مثل الکه کی که بد ان مال را بنو بهشتم که بر و بر
حج و جاه که معظم او اباه حضرت ساسا نزیک سفر که معظم بجهه الکو حج رفته باشد حکم شش انوال او بوده باشد بنیه
صورت میکنیم که حج بر او لازم نبیشد لکن نه بجهه مخفی هبه بلکه این از جمله زاد و لعلم مبنی که بلکه بنت اجیر فهما
فرموده اند که نیز اله هبه و اجب بنت در صورتی است که اباه حضرت موقوف بر او باشد که بلکه موقوف بر او باشد حالا که موقوف بر او باشد
باشد در این صورة ابن نیز اله هبه لازم نبیشد بلی اگر بنت ساسانی بنت ابا انجر فرموده و اند که حج و اجب مبنی در صورة خلاف زاد و لعلم
نیز که ملکی شد سوال نیز بدان سال در ما نیز ان نیز بنیل کا و مکو عند و فاطمه بباشد که از انسانع انها او بش بکند یا بلا
الخارج عند به باشد که از نرخ او او بش میکند ابا در صورة اول بلی لازم است که ساسانی را بنیز شیخ یک در در صورت
ثانیه بر او لازم است که از اصل مال الخارج حج بکند حکم را بان نرباشد جواب ما ظاهر است در صورة اخر طرفی محضر
عدت است که این شخص مالک بوده باشد مالی را که فقا بر او نرباشد دعا یا را با هر چنین که باشد اخراجات عیال را بنا
نام بعضی بعد از معاودت فرض نشود که او اموال حق شود و لم معفت او بشل او در چنین صورة مستطیع او هم بنده لازم
اختیار مسافرت بجهه الحاج حج نماید خواه موجب فرد شود یا نه در صورتی ما الخیار بوده باشد سوال شخص یکه معظمه
رفته صدا نظر او بهنه و اش بوده و کر و نکند غاز زیاد مقام حضرت ابراهیم ع باشد بنیه و در خصوص بنیت و جهت
عام فرمود کذاره و اعیدا ان فراغ از صلوة و رو ان صفا و مروه بر و حرم شریف بجا اورده و بازو خواص شرکوره مقدار کنند که لازم
در و کنند غال طواف نسا را و دعا نهین کذارده مقدار و نسا نادر و کنند غاز طواف نسا را و در زمان و رحمت کذارده و بعد
از سعی بجا اوام بین و بنا و در و ازنی کو بنا و بیچ و جر مذکور کن طلب نبود ما الکر ظهر و در سنه هم مذکور کرده و منظور
شده و کما ان حاج افقه و افق از بیچ بجا اطلق بدیه اما بجهت نسا است او و بیه و جین که بیچ و بیچ
طلبی است ابنان در جواب کفته و هذا کثر اصحاب و نحن اخر صلوة نسا است لکن اخبا طواف و خروج از اسکال
بعضی از انها اشک اعاده صلوة طواف فرمود و صبه بر بجا اخبا طواف حرمی و اعیدنه بلی بجهاد الاخبا طواف نساء و اعید
و در و کنند غاز انها اعاده و بجا اصاد و بار کو مهلا این اسواب و اشتر هر روز از حام خلوی بود حضرت طلب حاصل نبیشد بنا
انما حضر نا نصف شب و شب جا اگر جاهدا از نصف شب مغا شده باشد بنیه و بعد از نصف شب و ما نه بسجد و ناضر نبوده ما بید
طواف زیارت در روز عید بجهت کال بر بلی بود ثابت صحیح شده باشد و سر شد ثانی و سر شد ثانی کفتم انها طواف را
اعاده نمام لهذا اکا بعضه اخبا طواف زیارت را اعاده و اعید و نمام و حضرت ابراهیم رفته بنت مرده و در کنند غاز
کرو سر اشد کذارده و اعیدا فراغ از سعی و بنا و بنا و صفا و مروه و انبا اخبا طاعاده نمود و اعیدا فراغ از
طاف و سجد اعاده و طواف نسا را اخبا طاعاده و بعد در مقام حضرت ابراهیم ع نشد و در کنند غاز طواف نسا را بعضه و بعض
کذارده فتح طالب شد تا نیج بجا اورد و عند شیخ سلمان کفته زاد بر حرمی نسا بود و انبا و در جواب کفتند که کال احبا ط
لهذا اعاده بر ذلک مستند جواب اجیر فرض شد که چنین اوی نسا با دانی شد حالی نبیدجت که کسی مالک باشد
کرد و نکفت غاز طواف واجب کانم است که در مقام حضرت ابراهیم جلی اورده باشد مع ذلک ابن مطلب را فرامس نبوده
در صورة طواف حج و اما حاوی ان لهذا اورده بلکه صورة مسئله سلب باما الجاهلیت بر هر حال حج نکرفته بعد از انسا

بیچه در زن حرام آتش و مرد در حرام بیت پس زنده در بیت تصل بیت ابا زنش و مرد باید عما جها چه اشیا از زبون و بطل الا
بنزا زخواص رتب چه در ان رجال اخضار عیال الحرام نداره سوال اجیر بنزا بنه بعضی اند که هر شب بوده منع جواب و مبعد
از مدد و دلا از خاص شد بلکه اجیر از بیت و اگر حدود حیض در انا طواف شد جنگ با فکر رجال حیض وارد
بکرا زعاب شد با اکه اجیر از فراغ از طواف و بطل از سعی حاضر شد جواب حیض تا بع انا عاد و رجع جنت سعد که کواف و عما
طواف بنا بر این ضعیف در حال حیض و بنا شد و هم چنین انبا نکبر عبد از لوام سبزی عزه و هر که عبد از فراغ از طواف
و سعی طواف حاضر شد انبا بحی ثابت صفا و مروه مبنی لذه و هم چنین انبا ان و در فدر و عرفات و مشعر و اعمال عوان ذبح
جمره و رجع و تقصیر بلا زنه در حالت حیض انبا بعیم اما حج سبزی که بعد حیض بکر طواف بین هر و عبد از حرام نوره و دخول از بنا بطواف
حاضر شد اکو رسم روت بود بنا شد مثل انکه مکن است عبد تا ایا شد اد رجع بعد مثل انبا بنا طواف عمره و عما طواف
و سعی با بین صفا و مروه و بعد و وقوف عرفات نماید عبد از احرام چنین بنا بعد از انکه در شب بنیه در رمضا
نماید و اما هر گاه در حیض و نفاس باشد با بین با اهل و اصطاح حیض مکن از اعمال مسطوره و در سلسله وقوف عرفات نباشد و در بین
صورت معدله جهاد حاج جمع حج بر او اد نظر با نکه از ما عظم جزای عمره طواف است و بعض مانع از است لهذا عدد انبا
ارجع و بنیج از او جهاد بنیه و بر بنات عبد از هذا و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی و در رمیات و منحر و اعمال منی و در رمیات و منحر و اعمال منی
جمره و عقبه و قربانی کردن و تقصیر کردن یعنی حیاکردن سر از جمره طواف و سعی و طواف نساء و بعد از انکه بکند
نماز جعفر ضمن بکند بنا بعد از هر ان بر و بعد عبد از انبا از حج صحیح و طواف و سعی و صفا و مروه و طواف
نساء و بعد بنا بنیه بجهت بنیه در شب با زنهم و در ان هر و در ان هر و در جوان و در ایام تشریق بنیه و بنا اند و بود و رنهم و
بنیه زنهم و بنیه بلا ناخیر و رنهم بکه عابد با ما بنا ایام تشریق انطرا بنکه با نصب طاهر حج سعی و طواف نساء و رجع از او
لا الوی الحج جایز است بن در صورتی بود که در روز هم از بعض باشد شده باشد و اگر بعض طی شده باشد نا ملو بکند الا بعد
نساء و در روز نهم و بازنهم و در ایام جهل ما و رد بلعیض و در روز و زنهم باشد زنهم و هم بکند بعد از ان شد در عمل بکند
با فا اهالی حج با کواف و در کنند غاز طواف و سعی بین الصفا و المروه و طواف نساء و در کنند غاز ان طواف نماز جعل ما و رد
و اما انکه ناخیر بنیه اهالی حج و رجع از او و زنان در حج جایز است سوال مکلف علیه بکان اصحاب رضوی صنیره
و ان یا بنت مثال فالقدم ثم بنیه ان مکه لیزو یا بنت یوم النحر فان شد شاه نماز عاد بنیه از بنه من العدد و یا بجوز
للمنع فی یوم النحر الزیارة و الطواف عن الیوم الثانی من النحر و یوم النحر اصل و کما با س لمنه و الحاد ان یوخذ الا العدد و لا یوم النحر الا الیوم الاول
فی من ساکن یظن بر اهالی کز لیزو یا البیت یوم النحر و لا یوخذ الا العدد و لا یوم النحر الا الیوم الاول و لا الیوم الاول
ان کان صفا فان کان مزا او فان اجاز ان یوخذ الا العدد و لا یوم النحر الا الیوم الاول و لا الیوم الاول
الی کز لیزو البیت یوم النحر و لا یوخذ الا العدد و لا یوم النحر الا الیوم الاول و لا الیوم الاول
او فان کان صفا فان کان مزا او فان اجاز ان یوخذ الا العدد و لا یوم النحر الا الیوم الاول و لا الیوم الاول
ان کان صفا فان کان مزا او فان اجاز ان یوخذ الا العدد و لا یوم النحر الا الیوم الاول و لا الیوم الاول
الی کان فالله دلیلا اجاع العدد و لا یوخذ و بنیون بکون مطعا علی الاصل و لا الاصل الجهد بل علی ما
الی کان فالله دلیلا اجاع العدد و لا یوخذ و بنیون بکون مطعا علی الاصل و لا الاصل الجهد بل علی ما
غیره لا لا یجوز الی المنع و بنیه و بنیه العبارة علی بنیه الشباه و الضلیل الفقیه یوم النحر و هذا الیوم الثالث مع الجهد
و بعد الجواز فیما بعد هذا المنع و هذا الفرق فالجواز الی النحر لا لا یجوز فی الاصل و لا الاصل و لا الاصل
لهذا الجواز فیما بعد و لا الی الاصل و لا الاصل و لا الاصل و لا الاصل و لا الاصل و لا الاصل
بعد الفضلا یا یوم النحر الی انتهی بکلامهم من بعدهم جواز ناخیر الطواف تا خروج الاوراد مثلا الی الرابع عشر من شکا بحثه جاء علی

ان عبد و مکه جنابه شیخ انفا و بما بعد حال خروج ان الکلام انما هو فی الحیض من بنت الطواف و الطواف المحدث الاعضاء ایام النسر من
انما هی من جهة انقضاء الحیض بذلک و انقضاء الحیض بعد حال خروج ان عبد انقضا الی شهر من النحر لا فی مثال احد علی نهر من سنه
عدم جواز النحی بما بعد هذا و اما ان من ذلک ذهب الاکثر الی الجواز لیس و الطواف فی ایا صدقا الا ان رکن الذی الحیض تجاوز و هذا فیه ما
فرمود که کل جهل العطوة فاذا فرغ من ذلک ذهب الاکثر الی الجواز لیس و الطواف فی ایا صدقا الا ان رکن الذی الحیض تجاوز و هذا فیه ما
جاز ذلک بعد من ذلک و ان الوسیلة فاذا فرغ المنع من المناسک و جاز الی مکه ان یاد البیت و لم یخلف خلفه بعد و نحو الحیض بعد
یجوز الاخیر و التقدیم و لی اما ثم لیزو البیت و لم یزو البیت الزیارة و لم یزو البیت الزیارة و لم یشغل بعد الطواف بالحج
لا یجوز فالمنع ان یوخذ الزیارة و الطواف من ثانی النحر عما القاعدة و بالمنع ان ذهب ذهب الی ان ذهب فلا حاج لی الرابع فی المنع
من ساکن بعد الشرعیة و هذا و کر جرح الحیض بعض و اما و الرجع بالحلق و العصر بعد یوم النحر علیها و کما و لا یاتی بهم
الجاهلیة علی الحق الا الاصل الرابع فلم یجد الی کر بهم الحق الطواف فاجر سبیله لا یجوز لا عند الرابع عن العدد و بالسعی
ان لا یوخذ الطواف بالحج و سجد الکن من ذلک ما لحوه بالسعی و سجد لم ابا فی الطواف و الحق و لم یجد لا یوخذ و الحج و اما قبله
ذلک علی جهة الاکید المنع و لا یجوز ناخیره الی الحج و ناخیره الی الحج و فلا یجوز لا یوخذ و الحج و لا یوخذ
فلا اصل الحیض الی کل الطواف و الحیض یوم ناخیره فی سعی و بالاکد ذلک فی المنع ناخیره و لا یجوز یوم الطواف و سجد و یجوز
للمارة و المقرة ناخیره الی طواف ذی یجد علی کراهیة و لی المانع ثم یجد الی کل الطواف و الحیض و اوس العدد و بالاکد فی جانب
المنع و تقدم ان و سعی المارة و المقرة و لم یجد حجه علی کراهیة و هذه العبارات و ما عنا هاما صریحة بجواز الناخیر للطواف
من ایام المنسک الفرد و المسئلة خلاف صفا فی الحیض الا الاصحاب الصحیح المزید ذلک الاکثر من صوبه بن عاصم و ابن عبد الله و ابن عبد الله
البیت فی الحج مالک و ان فان شغلت ما یصلیه ان من العدد الا و لا ان من العدد و لا یوخذ و من بن مالک فالمنع ان یوخذ و منع
للمزید ان یوخذ و الصحیح المزید و لا یوخذ و المقارة لیس ابا و مع مجلها فی الذهب و بعد ابا یشغل الی سوح الحلال و من
البیت فالله بن الحق و من العدد و لا یوخذ و المقارة لیس ابا و مع مجلها فی الذهب و بعد ابا یشغل الی سوح الحلال و من
المزید الیوم الثالث ما کان من ذلک ما رواه الحسن بن سعید عن صفوان بن یحیی عن عیص بن القاسم عن ابی عبد الله ع قال سالته عن رجل طاف بالبیت
فی یوم الثالث قال لیس علیه شیء اجمالی فلیس علیه شیء بل ما لا نحوه انتهی فالحاصل ان جواز تاخیر الطواف و تعریف فی الاوراد و الطواف
الی الحج فی الحج لیس هذا الکلام تا بن عمیر فی حیض نشد باشد عالی فما اعاد بعض نشد باشد عالی و بعد از روز و هم با
سبزه هم حرکت میکند انها میکند عبد از انکه بعض با شد شغل بکند طواف حج صفا و مروه و طواف نساء
بعد بیاورد و در کنند غاز طواف و بر ان و شارح تا نیج شیخ اوجیح است جا انکه بعد و رو و بر و بر جلب و بر صورت
مبرد و باد فی الوجه لحد و حرم مبنی بود عبد از بنا لوام و نوع اسلام و بنی شد و جامه احرام ثبات بلیبه عبد از نخوله در
مسجد عام انبا طواف حج و بنا بد و جدا ان و در کنند غاز طواف را در مقام حضرت ابراهیم بعد از و عبد از ان سعی با بین صفا
و مروه بعد از و عبد از ان تقصیر بعض کرد سر با ان مذکور شد بکند عبد از ان انبا ان طواف نساء جا بد طواف نساء
طواف نساء اگر بعد مبرد و شروع بحج بعد فتح بیت لکن مبنی بود و کو خواهد بود و منع بود باشد هر سعید از فراغ از هفت طواف
نساء و در کنند غاز طواف زاین و در مقام حضرت ابراهیم بعد بیاورد و در این وقت از فرق بین فارغ مبنی نمایند
مذکور شد از عبد و بود منع حج او از دو سبب یکی و کو بود چنین جواز انشاء الله و بعد از ما عاد و عبد از خطاب
و انبا طواف بود ما شبها بعد از فراغ از طواف و بنا از طواف و بنا باشد بعد از ان طواف و بنا از حیض باشد
بر بکان محتاج بفضلات لهذا حکم بکم مشد نشود بخلاف بنیه و اول انت که و بنیه حیض بعد از فراغ از طواف
بسعه طواف بوده باشد دوم انت که و بنیه حیض بعد از فراغ از طواف و بنا از ان بر کنیه طی از بوده باشد و بین و بین

عمل نسیان است مطلقا جواب جهتی بیکی هیچ حکم مسئله در صورت مفروضه اینست که زن نسیان هم در یکی مطلع کرده طلاق مذکور شده
که چنین علی از مردان در شده بود و در مقام حضرت ابراهیم چهار رکعت نماز بجا نیاورد غایب و رکعت بعضد خواند هیچ و دو رکعت بعضد
خواند نماز در صورتی که این بخواهد و بدیدن لا صحیح و صحیح و الحیات خواهی شبه رجحان رجحان و بیخلاف در ما
انجاز ما انجاب فدعی اقتاب شیخ سلیمان ظفر ذکر شده که ایشان نبوده اند مفتی فتوی اکثر اصحاب و بعضی از نصوص
اعاده نماز نیست اما صحیح لکن نسبت باکثر اصحاب و بعضی نصوص عمل خود شده است نظر باخبر مذکور شد که حکم مفتی بر کلی
فتها است صدق اله علی صحیح نصیب ماده در شده است لکن اینها اسهل است اما اخبر نسبت داده شده باشیان که زوجه
که اعمال مفتخی ماده سعی و طواف نسا است چنین در صورت نسیان است احد بر اعاده ایم در ان اشکال بعضی از فقها این با عتقاد خادم شد بعضی مطهره مطلق
مانع جنب نظر باینکه فرض در صورت نسیان است احد بر اعاده ایم در ان اشکال بوده باشد با فتوی بر خلاف زنان کفر زنان
با تاکید در ان بوده باشد سلوک چنانچه ملکی شد حکم از قرار مسطور در صورت مفروضه نسیان بوده عمل و نماز این
علی است ملکه ظاهر ایراد است که سوء فهم چنین بوده باشد نظر بحسب تسجیل که شیخ صدوق در تفسیر ذکر فرموده جنب
روی باشاره من جبل من دماج عن احد فقهاء ان اکثر اهل نه ذلک اگر کسی مقام ابراهیم میزد الفاظ معلوم شد
که حکم نابجه همان اکتفا باعاده صلوة غلط است پس مکه جاهل بنجنین خواهد بود بلی فتوی بر لزوم اعاده سعی و طواف نسا
در صورت اخلال بصلوة طواف از زنان جهل الشیخین خارجه بسا در دست داده در خبره و کتاب در رعن غایب بعضی کلام بعضی نماز
صلوة طواف حج غایب و بانیاه بعضی طواف نسا غایب در اخلال بجنین سوء حکم فرموده بطلان سعی و طواف و لزوم اعاده
عبادات زنان بطواف صلوة طواف در این خارج از اصل کلام است که اخلال بنسا نطواف در مقام حضرت ابراهیم شده نا مسا
و سند ایشان که در خبره ذکر شده عام نیست مجمله نزدی بر اعاده سعی و طواف نسا در چنین صورت بلکه اشکال در ان
از اصل و نا بحال بر نخورده ایم اما کاشف این اجمال و اکثر عبارات نا اعاده سعی و طواف نسا نیاشد نبوده و بدیل لکن از اینکه این
نوشته سازی شخص بیشتر که در نیست صلوة منظوره خصوصا این طواف نبوده بلکه منظور صلوة طواف بوده مکرر در نسا سازی
لهذا خلل سازی بعض نسخه صحیح خواهد بود و اما تمسک کسی از نجف در رعن طواف شده از سامی سبقا فی
استناف بان نحوا هدیه بهد هو اگر انحصار شده از قرار یکه ظن فرموده اید با صفا دارین خادم شد بعضی مطهره صلی
صادقها الاخلاص صحیح و بعضی زیر است اشکال تمسکی در این نحوا هدیه فرمود مسئله زیر در حال جنب مستطیع
بودی بکه نوشت و بعضی کنند حج از اول و اسبها دعا بد ابا بعضی از اصل ذکر اشبهار کند با انکه اباح جلدی اسبها رکنند
با بیان فی و بکه انکه سعی بخاد در نیک شد که بعضی لکن کو خواهد خرج کند و بیست تومان نقد را از اصل ذکر ما کلا کشد
تقسیم و نه نکرده و نیاده بر بیست تومان از باغ و خواه و اعلاء ضیع کرد و نیز ماند هلا مسرف و مسلح و نه راجع کرد بعضی
صغیر مستطیع داشته از بیست تومان نقد را باو نه مصالحه نماید و نیاورد از بیست تومان و از نیک مرد روی بیست تومان
بکذارد و از برای مسجد یکی بیست نقد باشد جواب ظاهر انعام سعی که محو چنین او اسبهار غایب حسب بدی است بعضی کرنیست
نظر بمقتضای و بیست حسب بدی اسبهار غایب و کذر در صورت مفروضه جنب نیکه کنار چه سبا فی کذار اصل ذکر موضوع عمل
ملزم و ما از نیک و در صورتی که تهیه جنب صار نیک اگر بعضی بلکه ظن جزیی بوده باشد بعضی خود کسالم
و اند صرف شرای بوده و اما حکایه بیست تومان نقد اگر چه مطلب و دست شخص لکن دعی بعضی کسالم صغیر دارانه
معوا بنوا دارد است مسئله زیر در صورت جنب اشبهاد که کاوس و دیگر کنا خوش بیشود و نظر در این عمل دارد ابا
لازم است که مرده باشد باشیا انکه مراج طاهر کرده بعضی اخاد جواب اگر ظنون دیده باشد که اعتبار این سوء جنب
عدم رعن بیشتر که مهد بنا شد اگر انکاره نشوی دیده باشد در چنین صورت اعتبار مفرنکرد اگر خصی لازم نخواهد

بود در زنان انا نی نباشد و اما اکاهی بنظر در العدوی عنوی با عدم مهد لوازم شد اگر چه بنده بوده باشد نا اعتبار جایز نخواهد
بود و هو اعلم و بعضی فی الامر مسئله کنند احرام بجی که در ان غایر اعمال جلد بیاده فرمایند جواب جدال حوالی یکی از اقوال
وارد و اعوام لازم است ارایه بنت عمره تمتع غایب و مرد بود عمره تمتع احرام و طواف بنا نماید و رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه
و تقصیر است یعنی موی ناخن از بدن جدا نمودن است و چه یکی عمره تمتع و نیطلب سبع تمتع لهذا سابق ابراز است در حین بنت عمره
تمتع الظهر حج بنین غایب بنت چنین نماید که مناسبات باحرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه
در عرفات و وقوف در مشعر الحرام و رجوع عقبه و نیاد فی محلی با تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه
و طواف نساء و دو رکعت نماز آن و بیتوته شب عید در منی و رمی جمرات ثلث در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم فریضه
الله تعالی بعد از آن بیت سنت است نظر باینکه کلام غایب اللهم انی ارید تمتع بالعمره الی الحج علی کتاب الله و سنت نبیک ما نه و نیتی
بیتی بعینه غایب چنین حسینی بعد از آن شیخ غایب بعد مدان احرام مثل ظهر بدن انها رجیرات و شارب و ناخن کرفته و موزه
کشت بدن و بعد از آن غسل احرام غایب و نیت غسل چنین کند که مثل احرام بنماید یم فی ذلک الله تعالی بعد از آن غسل غایب
و بعد از آن غسل بعضی بسازد و بعد از غسل و جامه احرام پوشد یکی داشل الله و دیگر عبا فرود و نیز اعانه و هکذا و یکی از آن
زیر بغلها داده بدوش دیگر اندازد و هم چنین طواف دیگر را از زیر بغلها بگیرد و اندازد بدوش آخر اعانه هم خوب است و دیگر
اراده بی شد در حاجه و این خوب است غایب کمند و حاجه احرام پیش شم و دعوه تمتع واجبه فی ذلک الله و بعد از آن سنت است که
شش رکعت نماز احرام غایب و دیگر سنت سلطه و اگر اضافه بدید رکعت نماز غایب جب نماز و در رکعت اول بعد از حمد سوره توحید یا
ایها الکافرون و در رکعت ثانی طاهر الحمد بعد از حمد بعد از آن بنت احرام غایب باین نحو که من حرم بنتم و دعوه تمتع که مستحب است
و حج تمتع واجب فی ذلک الله و اگر میدان بنت اجل چنین تمتع غایب که من الجناب بنما یم الله و دعوه تمتع انجید و بعد نوت و دو ذوب
بنوده و اشاره باه و نیج ان نوده و از نوده و کشت ان و جرح ان و نخ ان و نظر و بنیر نوده و نوع نوده و بهر سر و از نظر
شوهه نوده نمودن و بدن بیدن زه نا بدن فیض و عقد نوده و نا صدیق عقد شدن و وکیل در عقد شدن و سر سیاه
در جنبه کشیدن و انکه نوده دست نمودن بهیچ نیت و کذب و رشوه و انفجار بنی حکم فی ذلک الله و اصد دلیل الله و اگر از طلاق نم و استعمال
عطر بنی بدن و بوییدن عطر بعض بدن عطر چنین نماید از دیبوار مثل رفعزان و روغن بیدانه مالیدن و خلوق خوبی از بدن نمودن
جنبه خوب حاد انیدن بلیه و دوی از بدن حیا نمودن مثل کندن بکو از بدن خود با عنبر و فاخر کرنیش و سایر سر فرار دادن
و در سایر راه رفتن و از بی شدن جامه و خنه و کشتن شپش و یک دانه لعنتی انها از بدن و جامه و بیشتن صید بنت یا
و کرنیش و تماع نمین و سوار شدن بعد بشار و از ارعاس بنی سر و دانه در دن و از اسما یعنی فلیحرم تنی نمودن بهر نیکی که
روی مثال اگر چه نخل صورت و زنجیر نوده باشد و از اخبار و نیک بنی بنیه بنیه خواری نماز کندن و سلاح بنی زدن و سر جالعه
و نطع نمودن در رست و شپش در حرم و کندن لها و از زمین بیشتن و علی الاذن بنی نمودن بنی الاقتدا بنی بعضی اصحاب بیکم از این
مذکوره فریضه الله تعالی هم اگر چنین نماید باز احتیاط خواهد بود اگر چه حکم بر چه جمع امر بعد کرده در حال احرام مشکل است فتوی بحکم
اجتناب محل اشکال نیست بعد از آن لبیک تلبیه نوده منت نماید غایب باین نحو که من لبیک بکم در احرام عمره تمتع فریضه الله
تعالی و بکم لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک رجیم بکم نوده سایر
سر سر و از داد حرام بنت و هم چنین در زیر سایه راه رفتن و بیشتن رخت و خنه لهذا نوده میزند در حال احرام
و کجاه کر و بیوشد اشیا که بنشند بنا بر بنیه رخت التفات اجتناب از انها خود و جنت و رحق زند و هم چنین استر بنی
سفر راس و سفر بنت باین هر دو تنها خواص مرد است چه هر زنده احرام است سفر و جر و بین و حرام بنت از بیخ چنین
که چه از انها تعفی مجمله است سر راس و سر بنت پا و سایر سر فرار دادن و در زیر سایه راه رفتن و بیشتن مجمله

طواف عمره تمتع حکم طواف ایام است و بیوتوتهٔ بین مکه و منی و رمی جمرات و نماز طواف زیارت و نماز طواف نساء و سعی و طواف وداع و بیتوتهٔ شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات در آن روزها و بیتوتهٔ شب سیزدهم و رمی جمرات در آن روز

احرام برابحوال بنده مفتی در حق این شخص است که بام شرعی او در رحق فوت عمره تمتع بعد از اتیان بعمره عمره نماید سوال هرگاه
سنات زن که مرد را شک افتد که بجوع عمره یا بجوع عمره هرگاه تا بنا برده و سنات عمره با وبه یا بجا آورد یکی دیگر جوع را بالا آنجا که بانی
یکی مرد را که سنات جهتی رحق و بعد بجوع جوع بجوب باشد جواب اگر نصف تجاوز کرده است باین معنی که چهار سنات عمره صحیحا
بجوع واقع شده بنا بر کذا بر ابلغ بجوع واقع شده اتیان باقی نماید و اگر چنین نشده باشد از سر بگیرد سوال هرگاه کسی بیست دینار
در لباس فقرا مرتکب کفاره دارد باشد اگر آن کسی بدرت رفتن بگیرد رفتن بعد وهست باشد جواب اگر اینجا با نهبد دینار
در حالا احرام کرده باشد چنین کسی اگر احاطه بیشتر در رفتن کرده باشد کفاره این شخص است که در گوسفند کشته قرار داده باشد و
اگر جناب در حالا احرام از بعد رفتن عمره باشد در این صورت کفاره آن سه گوسفند است سوال منفعت آنکه استطاعت بهم رسانیده
اما بنا بر اینکه از شوهر یکی بی و دیگر بنده هرگاه از مال خود را مستطیع باشد میتواند بکند بعد بدین از آن اما جواب اگر مال
واجب صرف باشد زوج بیست در صورت استطاعت زن و جز زوج بمنزل او اما نفرمنی و بعلت باعدم اذن سوال حج بمنزل او نبود
منفعت در حالا احرام منع حج اسلام مانع نیست بمنزل او طواف شده باشد یا نیست جواب حیض طواف یا حیض طهارت بیست
بلکه اگر وقت منی تنگ لازم است تاخیر نمود تا پاک شدن بعد از غسل بوقوع منع را بجا آورد و اگر وقت منی باشد لازم است عمره
از حج تمتع بجا آورد نماید سوال چه میباشد که منفعت یکی معظمه مشرف شده در صورت استطاعت باجدا را بجا عمره و حج را بجا آورده
احرام حج بسته در وادی عرفات شده و نزد فرمان بجای آورده ما را بجا کرده بیشتر از عمره و بیست و منزل از مکه
شده لطفی از ما سلطنت الا انجا بما اللهم زد عبادا حتی در شهر عمره رفته و فرمان داده و مکن نفرمنی بیرون سبد که بهوش
بوده و نگاه بر حق کرده تا بجا آورد جانب خود مکه فرستاده که طواف و سعی بین الصفا والمروه را نموده را نموده را بیرون از مکه بکند بعد
از سه چهار روز او را در نخلی گذارده اند در حالیکه بهوش نبود بیکی ضعف داشته که خود با دیطوان نبوده و نیت طواف نساء
او را طواف داده که چهار روز چهار نفر سخت اگر تمتع رفعت شوال طواف داده یا در چنین صورت حج ادا صحیح است و طواف نساء
از سه چهار روز که باین عمره داده اختیار این منفعت در حالت است بانه جواب در صورت که مکلف بمکه انطوان بنفس استطاعت
نبود مانا شد باید طواف نماید بعمره غیر اگر بنظر بنا شد یعنی دیگر بعد او کرده طواف نماید و اگر بمکه از طواف باین نحو هم
باشد دیگر عمره نایب شد جایز او طواف نماید در حج بعد از عمره امثال بعد خواهد بود از انسان سوال با ما حتی سلسل بوله
در سوت لقد احرام بمکه و صیاد احرام بسوی در ثبات متاسل بعد از بودن تکلیف کند بن جهت جواب سلسل بوله هرگاه کرد فان
بکند در بقول دهان نحو حل دارد و بعد از بالیج سلسل بوله ما آتی با انها ما دارد سوال نبید بلکه از اگر نون شود مستطیع
بوده و بعد بن جهت فوت شده و تخلی از دعلف شاه ندری در تند و در جوانی بعد میباشد و فدری دیگر در تند و الد
در بعد میباشد صبی اند که رد ره از ما با آن تاخیر شرعی صغار و سایر و نه دیگر استیجار که نماید باشد جواب در صورتی که استطاعت
ثابت باشد و الد و نبی صبی اند جهد در کفایت جهد میباشد کنار اصل مال صرف نموده صرف دار اعی جهد میباشی سوی نمود
و صرف الله سوال هرگاه وارث بواسطه اشتهار شوهر نبی ثان و بخلاف سوی هرگاه نصر نماید بعد استطاعت از بی او حاصل
بشود لکن بنصرف اوند هنی ایاج لازم است جواب لازم نیست حج سوال شخص استطاعت مالی را در دیگر جهت بعد در رواج
استطاعت نفر که خدا به باشد که منفعت است در حالت مساوی نمد از جوار رفیق ضعیف بصر و شفا دست شده بجا بد
و وجب منفعت زیادی عمره ایا دارا بجا لا باعدم استطاعت بعد از این شخص مستطیع است یا نیست در صورت مستطیع بودن لوس
مساوت ثابت بنوار که فرمت که جهاد الاسلام را بنا باید بجا آورده باشد یا نیست و استطاعت مالی برای این شخص بعد از رفعت در مرض
حاصل شده جواب استطاعت در حج بدل نها حاصل نیست بلکه یا نیست بوله و این مطلب مدخلیت دارد نمکن از مستطیع مساوات
بخوبکه موجب عورتین نمودن هم معتبر است یا بر هرگاه ممکن از مستطیع مساوات نبوده باشد استطاعت ثابت نیست و اما المساوات

بوده

بوده هرگاه زنان مبتلی بوده از رفتن بعد شرایط استطاعت کلا موجود بوده با اختیار قاصر مساوات نمود بعد بنی عزیزی عاری شد
اگر ابوین او در والد عذر باشد ظاهر بنی است که استیاب لازم باشد هرگاه مذبحی که با او بنگی باشد از اهل شاه مخصوص باشد
حکم بلزوم استیاب نمیتوان نمود لکن مقابل استیاب اولی و اسلم است و هو اعلم سوال چه میباشد در تغییر بیانکه زیبنده
استطاعت بهم رسانیده و در سنوات سابقه و ساحر عمره و بنا خیر ابنا خشه و حالا در معین او را بجا نیست رفتن حج بنا
بهم و ضعف یا مرد را بجا حالا با ملک خود نام مصالح عمره و بسر فرزند اولاد دیگر و نوع و ابشان هم معهد شوی عمره اند که حج بلکه
با منفعت الحال دیگر ان نبیل صوم و صلوة و نیز هما از برای والد مصالح کتابان شم با باشد بجهاد بعد از وده باشد بالسوج و حالا دیگر ان
سه نفر نمای این را مرد که معین بد مصالح خود شده او را بیکه معظمه برده باین طور که خود ش نباشد هر و شلوشه تخلی کرده باشی
و نذری دیگر هم خود از اموال مستقل ایشان برداشته داشته مکه معظمه شده باشند ابا داده اند بعد بنده اند در صورت و نوع مصالح
باز هم مصالح و اور حالا بیوه و الد مصالح سبیل استدعوت یا استیجار از برای والد بجا آورده اند و نذر باشد بجا در صورت و نوع مصالح
و عهد و نیز بن مرتبه زمانا حالا بنوی بجه ضم حاصل بنود و بعد بدین سبیل طواف نمود که استطاعت مرخاصل شود جواب اگر
بسبب عهد را جاب بنوده اند و نوف بعد فوت شان میباشد لکن ظاهر اینکه مولا این باشد که اگر والد الهل در حالا بیوه سوق
باز حج نشده عمره از نفات بطن بن عهد بن لازم عمره اما استیاب حج بخود والد نموده باشد عمره باشد در حالا بیوه با حالا بعض
اکار والد بنوه کشف شده ما حالا حج با بطلان در تقاضا بنی شد که عمره از نفات حالا شایسته حج بعهده والد لازم نبوده باشد
سوال در باب طواف بکار زمان اهل حاج ابتر است که در طواف طرف چپ باب بجز کعبه باشد از سمت حجر که در انجا نبوی
بهای وجب بجا در کعبه است عین طرف بود صحیح است یا نه بلکه کعبه سد یا نیست بشرح شود یا بجان طرف که
بود طرف چپش بجا نیست بهمان حالت بود کار سازه بکند یا نه روش دیگر اف اجالا عرض حج اگر نقض شود حج فساد
در دست بعد آورده باشد زنه افضل بود حرام است یا نیست زنا چه وقت زن بود حرام است بیان فرمایند جواب بهمان
نوع گشت حج بطوان سبکه و طرف چپ را بجای بجز از بعد بهمان نحو که طواف میکند کتابه میکند و بعد از بین
بیت و رکن نیست و مسلد ثابت نقصی ارد و هو اعلم سوال زید نخواهد داشته باشد صحیح یا بعد از او مختصر باشد
بدو ضعیف واقع کعبه بنده مادر حالا بلغ دو دیت فنان بشنیده الحج الاحج نفر میباشد کیا بان معینه ایها
از این دو واقع بکند و این بدهم رکعت حسن میباشد آیا چنین کسی واجب الحج و مستطیع باشد یا نیست جواب اگر این شخص
از مسافرت سبب دیا باشد منتهای خرابات نجاه و نیا نبوده بنا بر این استطاعت رفتن او نیست سوال هرگاه منفعت
مستطیعه بجهت بوسیه مزار بیت حسینی را اختیار کند و بان شخص شرط کند که او را در همین سال بمکه برد و زوج ازین او در این
سال مهر و استماع نماید و حالا اگر عذر به شرعی نداشته باشد یا منفعت از منع زوج بسال و بکر یا عدم رضای زوجه شرعی
مسئله را بیان فرمایند و اینجا نیز لزوم شرط جایز بود رضی عذر لازم رضی عذر معذا یا زوج اثم میباشد جواب اگر مقصود از بیت
گاز کعبه در رضی عذر لازم بر زوج شرط نمود کرا و را در همین سال بمکه برد باشد و زوج این شرط را قبول کرده بود زوج
در صورت اکاه لازم است حینئذ ای شرط بطلان کرده باشد در صورت اخلال زوج اثم خواهد بود لکن زوجه بر زوج حرام
نبود و هو اعلم

کتاب اجتهاد الدفاع

سؤال — هرگاه کسی شمشیر بر سر دست دارد و در یکی دیگر یا در اباحت آنکس که هر یکی دو ده در بان شمشیر او کند نفع حرد
از خود یکی که شمشیر او را بگیرد بلوی او را رد کند. جواب — در صورتی که شمشیر در دست دارد اباحه آنکس که شمشیر در دست دارد این شخص بر
عورت کشتن بوده باشد مبنی از خود دفع مزاحم را بغایت ایشان که باشد. سؤال — مسلم میباشد جهد بر جهد مجدد کرده باشد
وخلد مر مالکا و نیز بر سنت خبر مجتبی الاسلام را اخذ فاید کشتن را بر این حالت باشد یا آنکه نمیزاید و در دو زمین او اگر و زنا کاب
جایز است یا نه و این نوع مسلم میباشد. جواب — اما در خصوص مال حال جواب آن در صفحه دوم هست لکن در زنا در باب
زنا ثابت اینها جایز است فلا تعذ زنا و اما آنکه رجم بطریق نهی مقید بوده باشد رجم او بطریق استیر بوده باشد
یا بطریق بیع آنکه را بین بعضی صوص بدهد کاش بتان کاذبا بازنان کاش نیاه موص بکردی جایز است بعد شخص شده باشد
میشود پس در حق منه بی جایز است بر تخویف که خواهد دهم چنین زنان ضارب بر سر که خبر بطی الاسلام باشد نظام الدین
کرسم باشد مالک میشود و هو الفاظ عجایب احکام

شایع باید بلکه سفری هم خواهد بود جواب آن ثانی است که شایع در جمله صوم در صورت عزیمه واجب نیست بلکه کمال شهر
سفری جایز است اگر چه ظاهر شهر مجتهد و این ادب مفتی لزوم رعایت شایع است ثالث فی الفقه من وجب علیه صوم شهر
متتابعین فی اظهار یوم من شهر رمضان او فی کفارة ظهار او فی قتل خطاء او فی قتل صیام شهر من اشهر الحج او فی عدة من طلاق او ایلاء او فی
جنایة و له احکام بان فلا افطار فیه مذهب قول آن بکلی صیام شهر من اشهر الحج او فی عدة من طلاق او ایلاء او فی جنایة
یتخیل الصیام جان فلا افطار فیه دان صام من اشهر الثانی شیئا فعلیه الخطا و علیه الباقی علی ما یتقی و الصوم در ایام
ترتیب و علیه شایع در ما نفی است که مضطری مباح نمیگردد افت که مدت مقدار افطار زیاده بعد از تخاصم اعلی
خواهد بود پس اینجا باب خطا بهتر مکرر واجب شایع تابع شود و ثالث فان افطر فی اثناء فان افطر فی اثناء صوم جنس واحد جنس و الشهر
و الثانی فی اثناء صوم به یوما واحدا کان علیه الاستیناف فیه خلاف و ان کان افطار بعد ثلاث من الثانی دفع یوما واحدا کان
خطا و جاز و الزام مختار — جواب تو این است بعد از آنکه باب ماه را رمضان ثانی بگردد از ماه ثانی بگردد افطار در
حق او جایز است و تا چند روز صوم باقی مانده بعد از آنکه شروع باقی مانده و علیه شایع در آن واجب خواهد بود و این مذهب
اکثر فقها است و الشذوذ و قال الصحیح الی یحیی عن ابی عبد الله ع قال صیام کفارة الیمین فی الکفارة صوم شهرین
متتابعین و الشایع ان صوم شهر او صوم شهر من اشهر الحج او فی عدة من طلاق او ایلاء و فی جنایة تخیل الصیام فی الشهر
صام شهرا ثم و من افطر فی شهر طویل ان صوم من الاول شیئا ثم شایع اعاد الصیام کله و الثانی افطر فی کل الاول ان یجیئ جاهلا علی الاکثر
یعنی الافطار فی القسم کما یظهر و جه الشاهد و الذی یدل علیه بعد از آن شایع ان صوم شهر آن الاول ان المعنی فی الشهر یجتمع بر ما به
الشایع فی شهر و صوم فی شهر و ثالث فی شهر و اجد بعض و جدید ایضا المرفق الی یجب فی الکفارة من صام فقد ساقط عن الرجل
یکون علیه صوم شهرین متتابعین فیه جمیع الایام فصار الاذا صام اکثر من شهر فصلی ثم عرضه امر فاطر فاجاسه کان افطار
من شهر او شهرا فعلیه ان یعید الصیام ارا الفقیه لا یا سیا نفر فیها اذا صام اکثر من شهر ثم الکلام فی الاعراض فی الکلام فی
الثنی الافاریض فی الحدیث الاول لا یحق علی الماکل لیس بکر ثم مضانی ابن در حدیث است که کبیر بگاه و زیاده تا نکی بکر و زیاده
گرفت افطار در خارج تعدا خواهد بود و در اکرم ثانی شهر ثانی را افطار کرد و در ثالث شهر ثانی را روزه گرفت رسید
بصوم شایع مگر ثم صادق است در رمضان شخصی که اکثر از بجاه را سؤال می کرد است پس افطار روز در رمضان شخصی بجون
خواهد بود و هکذا الکلام سؤال — کسی که در قضا و بعضی از ایام ماه مبارک یا صوم کفاره افطار از روزه نمی ران باشد و بعضی باب را
بین الرضاتین بجا آورد و در رمضان ثانی هم همین وضع انقضای بعضی از ایام و کفاره افطار از رمضان و قرار گرفت چگونه
تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضا بر کفاره یعنی با تقدیم کفاره بر قضا و وجوب قوی و عدم آن و کیفیت نیت در ادا
از ایمان و تملیک و اگر کفاره جمع باشد و از بعض صلات عاجز باشد باقی واجبست یا نه جواب — اجزا انقضای ماه مبارک ثانی
شده تا سال دیگر باز ادای هر روز یک است و تجاوز شاه که مبارک از یک صد و شصت مثقال صبر قات بعضا رشش مثقال
صبر بود و سر حق مثقال و نصف حق مثقال صبر شده است از یک صد بنار ابن اگر بادای هر روز یک حق من شاهی بدهد قابل
علاوه از واجب داد و خواهد بود و خیاط و در آن و در مسلمات نظام این است که از یک سنین تکرر کفاره کامل نباشد بنا بر این
هرگاه تاخیر در قضای ماه رمضان شده باشد تا سه سال ظاهر این است که کفاره همان یک صبی الحق در بازای هر روز می دهد اما
تقدیم قضا بر کفاره و تاخیر قضا ظاهر این است هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط در تقدیم قضا است بجا و بعضی دیگر اینکه
کفاره سالم تاخیر قضا شده تا سال دیگر در این وقت دو جنت که تقدیم قضا مستعین بوده باشد مجملا مشهور چند
صورت جزئیه اول تقدیم کفاره سال است بر قضای همان سال و تاخیر تقدیم کفاره سال ثانی است بر قضای سال سابق و
ثالث تقدیم قضای سال ثانی است بر کفاره سال اول ظاهر این است جمیع انها مجزی بوده باشد مگر در صورتی که مکرر شده و انها

هر روز حق است که اختیار صوم در کفاره بوده باشد و اما غیر صوم مثل اطعام و عتق و غیره پس بجواز تقدیم اطعام قضا نباشد
اگر چه کفاره از سال ثانی بوده باشد و اما عتق بنده آزاد کردن قضا و اگر چه حل ملک است لکن ظاهر این است که وزر واجب بوده باشد و هر وقت
که مال عبد از است مگر رسوخ که زمین نزد که اما آنچه بنگ خواهد شد بجهت عزیمت در این صورت تاخیر نمیخواهد بالکل تاخیر
جوز تاخیر ثانی شود در آن وقت واجب است بعد از دو و صیام رمضان است که با امکان تاخیر از ماه رمضان دیگر جایز نخواهد بود
و اما در کفاره اگر چه مستند عدم جواز تاخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن جهات مسارعت و مسابقت مسلم است خصوصا در
صورتی که مظنون باشد که با تاخیر یک از کفاره عجز خواهد شد دیگر در این صورت تاخیر جایز نخواهد بود بعد اگر چه حال حکم صریح بوجوب
فوری در مظنون کفاره مستند در نظر نیست لکن در وقت که کفاره که موجب آن معصیت بوده باشد که کفاره در عرایض و اقاله
آن معصیت واردشده باشد مبارک در انجام چنین کفاره لازم بوده باشد. سؤال — هرگاه کسی قضاء روزه ماه مبارک را اهمال کند
تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره آن چه مقدار است و باز سبب دوم اهمال کفاره تا ثالثه واجب میشود یا نه روزه نذر
معین را بدون تاخیر جایز است در آن صورت چه صورت دارد و بعد از آن باز دیگر بنده باز جواب — کفاره اهمال در قضای
ماه رمضان یک از کفاره است و مقدار مدار بجاه بوزن شاهی که مسارعت کرده بعد و شصت مثقال صیرفی است عدد شش مثقال و
نصف مثقال الاتی مثقال علاوه است از عدد چهار ماه در عام این کفاره پنجاه و وزن شاه گندم بعد هدایای هر روزی مذکور
داده خواهد بود بعد و شش مثقال و سه حق مثقال و نصف حق مثقال لکن احتیاط این است که باز ادای هر روزی در مدت
باشد که بعد و روزه مثقال و نصف حق مثقال تقدیم شاه گندم است بنا بر نصف در مدت سه روزه مثقال الاتی مثقال
از تاب صد درم کفارات و اما کفاره یک سال اگر چه حکم بر بیان حکم لکن احتیاط مستحق در عامه نیز است و اما کفاره
عمدا افطار در صوم سلدر ظاهر این است که مثل کفاره ماه مبارک است که کل از سر چیز است که مثل دیر سر نیز با صاع و ماه سوی ایام
با اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگر چه جا علی وجه باشد که کفاره عمدا افطار در صوم سلدر بر بوده و اما
عهد ایلی با نیز که کسی جنب خود عهد بعد با خلود فی مالک و چنین کار بکند و با یک دیگر لفظ بعد نیز بوده اگر چه این عهد با
نذری که در عمدا افطار کفاره لازم بوده باشد بعید لکن چه بنده ذلیل خالق عظیم جلیل چنین قول داده عمدا افطار نموده
با عدم رجوع حاکم مناسب باشد یک بعث. سؤال — هرگاه کسی کفاره ضای ماه مبارک رمضان را اهمال کند تا ماه مبارک
رمضان دیگر برسد کفاره آن چه مقدار است و آیا کفاره یک ماه است یا سه ماه است یا چه کفاره بعضی سه سال دیگر
سال دیگر باشد چنین است و اما کفاره یک سال آن است یا نه. جواب — معنی اهمال این است که یک سال است یا نه و این صورت قضا بوده است که در این صورت قضا بوده
لازم است و کفاره آن یک از کدام بعد باشد یا نه ادای هر روزی و اگر و مدت بعد که نظر بیاسد در روز شاه است بعضا است اگر
یک سنین بعد چند صین ظاهر این است که مبهم باشد

کتاب الکفارات

سؤال هرگاه زید سخنی کفاره ماه مبارک رمضان را نداد کرده باشد و آن شخص حاضر باشد و اطعام شصت مسکین کند یا اطعام
کرده شصت مسکین جمع سهد باشد یا بکه سهد باشند هر یک جواب در صورتی که کفارات را ندادن باشد جواز اشتراک
بعض سائلان در اطعام بلکه اعطای شاه یا ولد فی استحالات دهم چنین در روئیکه هر کفارات جمعه بهم دلیله ایشان نکند هر چند
یکی از ایشان بوده باشد اما در غیر این صورت صورت پس خلاف است لکن جواز شاید باز از ترتیب جواب باشد هر چند مثلا
از ترتیب اطعام اولی بعید نخواهد است سؤال هرگاه زید شصت روزه کفاره ماه رمضان کاملا بهم آورده هیچ یک از کفارات هزده را در
نیاورده باشد چند روز حضرت منوز دیر را اطعام سی مسکین بهم رسانید و رخصت مرسوم شهر بین مناصبین حکم این خود در احکام چنین هدیه
جواب در صورتی که یکی از ادای هیچ یک از کفارات نتوانسته باشد ظاهر چنین است استغفار نماید سؤال اما ملاحظه کند که اگر شش روز ماه مبارک
رمضان بروزه خود و باقی شصت مسکین را اطعام کند و هر یک را کفاره شش روزه بدهد بلکه هفت روز ملاحظه کند چه فرقی کند در آنجا
نیز خرج داده و ما بعد استغفار نمود مسکین را دو قسم چه فرقی نماید جواب این سؤال شامل بر چند چیز است اول اینکه هر مسکینی را
دو مد بدهد یا دو کفاره یکی روزه بهمین اندازه باز ظاهر است که بیان اندازه ثانی اگر اول ملاحظه چه خواست ظاهر است که اگر کفاره
کفاره هر روز بدهد یکی کفارات اربعه یک خرج است مثلا اگر نوبه بدهد یکی دیگر بدهد لکن دیگر بدهد لکن احتیاط
و مضایقه شامل نماید امثال اما هدیه شود اشاره ثالث اینکه دارد تا آن خود ش ملاحظه است با نظر مرحوم و حدیث لکن احتیاط
با اعطاء دو مد اولی است سؤال ماه مبارک خود بدیکی در آن بعضی چنین و مدعی امر بدرج معلوم نیست ظاهر باید چهار روز
مغتنم شد اصل که در روح در روز ششم با ترس امر بعضی و بعد از آن امر خود نظاهر شد و شخص و مغتنم هر سه بدید و مدعی منقطع
شد مثل بخود در روز ششم بترس امر و ما نیست بترس و بعد از آن بترس دید یک روز که جمع نه روز بود ابا در صورت مذکوره
کفاره بین ذبح واجب است باید در سه روز چه چون صف و ربع دینار و مسکین بمبات هر یک از عشره بلکه از مسکین بلکه
سیاه بدهد چنین است و صرف کفاره بلباس زن چه اگر ابا عدالت در کبره آن شد است باید و بعضی بدید و سه بار داده باشد جواب
در صورتی مذکوره که اگر ولی و داشا عدم جمع شده است بلکه ولی ابو له در وسط جمع شده و ولی تا فی دارد لکن چنین ظاهر است
که اثر کفاره هیچ یک ثابت نبود و باشد نظر چهل عمر منع و ظاهر است و چه کفاره در صورت ضعیف منع است سؤال هرگاه در
ماه رمضان بعد از ادای روزه ناقص شده باشد کفاره چه خواهد بود جواب مسئله محل خلاف است ظاهر این است کفاره هیچ نیست
چنین منع بنده و بنام شهر بین مناصبین و اطعام مسکین بدین نوع است جواب اگر چنین است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی
در تهذیب و استبصار در حرم صلاه در کتاب صوم و کتاب کفارات از فواید دهم چنین در کفارات عوائد در حرم شهید در صوم
شهید تا قدر سالک در روضه و غیره و مستند این قول حدیث صحیح است که شیخ صدوق در حسن اخبار الاعتبار روایت نموده عن
عبد الواحد بن عبد الله بن علی بن عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن سلمان بن عبد الله عن الهروی قال قلت للرضا ابن رسول الله
عن روی عن الملک بن جابر فی شهر رمضان او اظهر فیه تلک کفارات روی عنهم ابن کان واحد و ناهی لحرمین فلعله
جماعة جامع الرجل اما او اظهر علی ولم فی شهر مضان فعلیه تلک کفارات عن فی شهر بنام شهر بین مناصبین و اطعام مسکین
مسکینا رضا بذلک الصوم و ان کان کل حلالا او اظهر علی علیه کفارة واحدة سؤال در کفاره ماه رمضان که صوم شهر بین
اختیار کند دهی یکروز را مثلا با روزه گرفته و نفر زاید و دو عدد یا چهار ماه سال که یکی بیشتر از یک سال بلکه سه ماه بیک سال
یکروز روزه بدار کفاره چه خواهد بود باشد جواب این سؤال مشکل بر وجه سلب است یکی اگر صوم کفاره ماه رمضان سال
ثانی با ثالث و هکذا جایز است باشد و اما اگر صوم فدیه کفاره کسیکه از بیست نفر صوم بوده باشد مثلا لازم است و از ماه

کتاب الکفارات

سؤال بیان زمانیکه حکم آن مسئله شریعه را که چنانچه زید بر ذمه کسی و غیره مسکوک از اهل چیزی است طالب و مطلوب و غیره مسکوک
شرعی که اعانت فی و تعزیر علی جهالت باشد چه از غیری و بعد از دو سه روز که صرف نموده و صبح نموده باشد زید حکم و مشورت بر وی با صبح
در ماه مبارک که یکروز از چند صبح کرده ظاهر است بعضی علما خیلی و خوش و بیار و چنین معزز آن عشق شرایط زید و اما از اگر دست در چنین است که
مسکوک و یکی که با صبح بوجه بود از این محل مطلع نبود در بعضی ظاهر است مالک شده ابا در چنین یکی کرد بدیر امر بدر کفتی با صبح بار و بلکه
عین نماید یا در حال اگر خاوت عین آن هم نفر یا ده بلکه اگر بیشتر عین نمیشود جواب اصل در معنی لزوم است و بعضی ادعا
مشتری عین ثابت نمیشود و هم چنین ثبوت مضمنیه و در بعضی موجب ثبوت و دیگر بیشتر بلکه ثبوت آن با ماضی غایب است که با صبح است با
باعه بدان اشتری و تعدیه ثبوت عین با مدم آن بلکه بلکه طرف بلکه دکان هست بلکه بلکه ثابت نمیشود دکان هست بلکه نظر با بلکه
عین و شاهد ثابت است بلکه چنانچه حرام الله مشغول بوده لذا اگر بعد بدست کوسا هر و در وقت حادث بیشتر و عین آن ثابت نمیشود
و اگر چنین نبود باشد بیشتر باید ارکان هست در بلکه بدست کوسا هر بیشتر با آن سلبات شاهد و در دکان شاهی دکان هست شاهر
بیشتر مثل مه و فیمان در رسد فیمان باید در آن و در زیان چون رسید کعین ثابت نمیشود مثل بر آن اعطای معامله
نمی یکه شده با غیر آن در جمع یا در جمع بر شود و ماتین نمیشود است که از بجار تصرف ساطل نمیشود که در صورتی که معین مشتری
بوده باشد و صبح داشته باشد یکی بوده باشد با ما تی از زید نزد او بر متعلق شده باشد مثل سیاه دامن آی تعلقت در حال
فلزی که هست که مشاهر در این صورت و تصرف مشتری مشاهر تصرف مالک بوده باشد بخار بر فیه خواهد بود و اگر شکی در بیشتر فیه
کسب جاهد بوده باشد در محل سؤال بوده باشد از زاد دیگر بیکی بکن است بیان است کرار انواع جاهد و بعد از دعوی بکن است بیا
ماتین در محل سؤال قطع نظر از چنین کرده بکن است که کشته شده صبح در چنین صورت و رفع بر تو شان بعید خواهد بود جهاد
چه مشتری خواهد بود و در جهاد چه مشتری بنابراین مشتری مسلط بر تو خواهد بود لکن مسلط بر تو خواهد بود که صبح سؤال است که
مشتری صرف در صبح بوده باشد بنابراین مشتری مسلط بر تو خواهد بود لکن مسلط بر تو خواهد بود که صبح سؤال است که
عدم معلوم باشد از آن خاطر و در مسائل است سؤال شخصی و کالات باری را بجرد بیش بلغ بخرنیاه در بهنه نمان دیگر بر و تعیین
ان نماید و بعد طلب نیز ظاهر شود ایا مشتری طالبه اصل را بخود یا بنسبا بخود یا جواب در چنین صورت اصل فی را که بیارت
از چنین نمان بوده باشد بدیا اشکال طالبه ان چه خواهد و اما سایر لیخواهان که بوده است بیان اگر چنین از اموال مشتری در آن ملک باشد
مثل اینکه جاری در آن ساخته در چنین و اسالت طالبه در آن قرار داده مشتری فلط داده که آنها را از آن ملک است آن بوده مشترک
شود و اگر چنین بوده باشد پس اگر استیفای معنی از آن ملک بوده باشد باز بی خسارت ملک اجازه کرد آن ملک بوده که شد ذوب
بسبیل چاه است که اگر تا آن بوده طالبه از بایع و اگر استیفای مقصد بوده باشد با بعد خسارت استیفا بوده باشد
در این صورت اگر بایع مالیه بوده باشد که صبح ملک بدیگری بوده مطلوب به در کلام جملی اشکال است که رجوع رطالبه
ایضا خسارت را از بایع و اما بوده در نظر جمله اشکال است و اشکال ابن در سود بلکه که مالیه بوده باشد بلکه مستند
این بوده باشد که از مالیه خود بایع است مثل بلکه ملک و حضرت آن دو بوده و بیرون آن مثل باشد چنین افتاده و اشکال زیاده
صورت دو بوده مستقل باشد و بعد از آن خالیه بکری بوده باشد در این صورت حکم بجواز طالبه مشتری در جمع
خسارتی که در آن بیع بوده از بایع اگر چه استیفا و منفصله نبوده باشد سبب ما و بسا و نظر جهت جمله اشکال است بلکه ظاهر
است که تنزل نبوده سؤال به رفتن با جمله بعد بوده اینها سلفظا باید چنین معامله در شریعه جایز است یا نه جواب
جایز است سؤال در سنوات اسفند بخواهی معامله در بیع بوده داده و نخواه در دهد بوده خواه و استقراض یا نه و بین
چه نخواه ملکوره مذکوره بها عدم فی بوده است که با بیت در هند و سان و کیل بوده کرده باشد و چه در بین کالای

از بهای خود را استقراض کرده بوده و نخواه خود را کرده و هند را سالها و ادا و در جهاد اصناف ساطل و نخواه زید سلفها و خطر و زنده
عمرو مطلوب ماه زید مطلوب است که از بهای فی بکی مالک نمی بوده و چه چنین هزار فی و نوشت و زنده بکر شغول است چنانچه بکر
رفتا نماید که از بهای خود بوده بر دهند و مطلق داشته و بر چنین اثر دهای چه تهاوت شهود ثابت شده اما حاضر نمی خواهد شرع از او بسبب
باشد و اینکه بکر بکی بد اگر هم بالفرض و الفقر بر برات مذکور اما نمی بوده باشد حتی چون حاله باشد نمی بوده او و عرایض شاهد
عمرو ما بدان نمی شد این چه مذکوره بر این بعضی بکر در انجام سمیع است باید و در صورتیکه زیاد ما فاید بکر عمرو خود افراد و
اعتراف با تهاها با مالک بر آنها داده بکر را بر سد که بکی بلد از آنها و امر و در بلد که از آنها در زناه اعتراف است چون زید مطلب
مذکور اسناد است جواب اگر مطلب نخواه معامله با عمرو بوده باشد با این تحریر که بدین عمرو شد در حالیه خود طلبی با کر و از او
مزبور با عمرو فی بکر که در هند و سان با نخواه کرده باشد معروف هم چنین ابن مطلب بوده بعد بدان زید را در آنجهان با نخواه
داده و در وقت اگر فت و چه هند و سان را حراد آنها نموده در این صورت صاحب نخواه کرده بوده باشد فلط بر آن نخواه
نداره که مطالبه در چنین از آن اشخاص بوده باشد بلکه سلط است بر مطالبه نخواه. اعنی در اگر چنین که مالک در آنها بوده باشد
بلکه عمرو بکل صاحب نخواه بوده باشد در این صورت اگر صاحب نخواه او را دیگر کند مالک در آن نخواه او را کرد در هند و سان است بنا بر
فضل کرد هند بوده باشد مادوت این تحقیق بکل بیات صاحب نخواه را در آنجهان صاحب نخواه بوده و چه در آن از آنها
گرفت که آنها عمرو چه را در هند و سان کرده باشد در این شخص بکل و چه را تلف نموده باز صاحب نخواه فلط بر این اشخاص
نداره که مطالبه خود را از آنها بوده باشد و اگر چه داده باشد بکی بوده اگر نه طرف مالک بکل بکل بوده که هند و سان و رفته این
چه را در آنجا بر بعض داده و چه را از او گرفته که اما بیان مطلب شرعا ثابت شود که چنین بوده باشد در این صورت مطالبه فلط
مالک خود را که این اشخاص بیشتر از بوده نظر باینکه معدا نهی و حقیقه حال مشخص شده که این اشخاص بدون سبب شرعی اگر او را
نصف بوده اند این اشخاص مطالبه خود بوده و از آن شخص بکل بنها باشد که اعتبار و حکم اسکه مصرف خواهد بود و در
صورة اختلاف ما بین صاحب نخواه و این اشخاص در بکل در تخفیف بود مگر مطلع بر اشکال جمع رفق و فی مشار الیه را بشنوی و اگر اراده باشد
و مشتری را مادون بوده باشد که صبح طلب خود را از سایر منافع اموال و حقوق بود و اشیاء و جمع خود را بر خانه باشد تا اگر
مدعا خیانت نمی شد یا بیع لازم و خیار ساقط که بده است جامع جواب در چنین صورة که در شریعه معادی فی صبح بر آن که
بایع بشتری و اگر اشاره اند در چنین فی صبح و فتح یا جمعه عمرو اند در چنین صورة ساقط بجهت مشتری در صبح نخواهد بود
و اگر چنین بوده باشد ملکور شرعا دون بوده باشد مشتری را که معادی فی را از آن که مرد بود در آن مشتری بر مالک باشد
تا مدعی منقطع شود در این صورة صبح ملک لازم شود چند و در شریعه بایع را در صورة مفروضه فلط در ملک بیع شغل
بود سؤال زید تا می بخی را جاهد داده است نگفته است که این بشتر ابو فرض مبلغ و باید بوشم لکن با خاصه بکر صوم
عبد از انقضای عهد است بنا زید و مطالبه بوا انتخاب ادوست دادن بکندان زید مخفی بوا انتخاب است و جاها ن
شیء را طلب کار است جواب اگر چنانچه زید و فرد و ش ما بین ملکور نشده باشد بنا بر این نخواه انتخاب بعد فرد ش باز داده از شخص
بین بعضی خرید نکرده باشد بجهت مخفی نشده مثل اما مخفی بیاند اگر مثل بوده باشد و معین رافع نبوده باشد و اگر مخفی باشد
بوده باشد هان عهده لازم است و عامه و اگر بی بوده باشد و معین بوده باشد هان نوان زاده جنها باید و اگر معین
نکرده باشد نمی انتخاب است که کاذم و در وقت نمی انت حین اطلاق است سؤال زید با عمرو معامله کرده است بیع تا بایع و
عمرو مشتری بوده است و کمن نمی بایع راس مو بدر استعواد دفع بیاشم و زید بعد از است و کمن مخفی بیع تا بایع حین اصفهان شما

كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

سوال شخصی بمالی دارد و آنرا بامر به بامر بدین مجلد بخشوند هم باید کرد جواب آنرا بامر بمعروف کاری است که امر بامر بمعروف دارد اولی بجهد و بعد بجهد بخشی بفقرا از معنی الهی جلت آنرا کرمی تحت یکی مطلق بنند سوال امر بمعروف و نهی از منکر چه مقام است جواب هر کی دانست کردن امر بکرد حرام است و مذهب و مرجع آن داشته باشد لازم است مع عابد سوال هر چند جنبه بمعروف کنا قرآن عابد مع آن بر آنکه مطلق شود واجب است باند جواب بزرگ واجب است مع دیر بکران فرق نداره سوال هر چند جامه بمعروف و جنب خانه مسلی از حدات مسجدی عابد دلها و نهانها بخرابند و شد در عید هر اوقات مسلمان کرد جنب میدند بر جهات مرتفع نموده در بنا غالب و روزانه الاثبات نظم نماید شب نگذارند که اختلاف ان مسلمان الزام بکند غالب الشان بر بد کنگاه نه و منع نماید که این طریق رفتار نمایند با هر طرف رفتار عابد منع نکند جواب چی کرد در عید شیخ از کاشف اراد و اقامه و جاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مارد است کرد اب کردن مجلد بهره و صادر بجهه اگر در عید و یکان از بنای مسجد کنار بند بجهة اهل اسلام جایز است لهذا جاز انسان است کرا من شخص مسلمان بن معلا خواب بوده بعضا اگر در انجا مسجدی باشد و اگر خدا ان شخص باقرار نه مفرد بنا بی مسجد ندارد سایر اهل اسلام اماند و اهل او عابد در بنای مسجد دانا نکان جلد تکرار باید کرد ان مسجد بکنار بهره بنای مسجد در ان جایز است لهذا این شخص نمیتواند ان مسجد بهره را خواب عابد و در انجا تا عای مسجد بکذارد سوال هر کاری بدو ملک خود و خانه بکی کدی در زی ساخته باشد که ادب ان زیبا ان شخص بر سد و یکی از شایع مسلمین هم در کی و در نزد او در نه و ضرر ان زیاده نمی در دین میرسد صاحب خانه در سایر ان انطلق بهار منع عودن زید هست باند جواب نصرف در شایع بخوبکه مضر بهاره بوده باشد مانع نیست فاجه مسلمانان منع ان نباشد نمود و هو العالم سوال در بیان خراج مقاسمه و اجاره است باید باب باز نمود و در الخراج کسی رود هر اجتهد حکم زائد بکم و منع بلد بکرت و مرصرف باند که جواب خراج دو قسم است مقاسمه که در یک خیاست و اجاره است لکن در مطلق اجاره بکه اجاره بکه کرمنفتح العنوان بوده باشد بالاجاره بکه ارکان بوده باند امام مسلمین کذا اهل اجاره لهذا کان اجاره از مسلمین باشد خراج و مقاسمه کرد و یکنفها دکر است بر اجاره کاب کرانرا نزد خم بوده باشد خراج اجاره از مال است و خراج مقاسمه از اصل ان اجاره است مثل جنگ است کجا بی زراعت ان و قتم از زمین بکرند و مقاسمه و مقاسمه این دو نوع اجاره است بهم از محصول مثل بکه جنس نمیتواند بر بیت بدهند و از ما بدهند که کمتر حق محصول از این زمین باداره باشند تا ما بر ثواب بی غایی و مقاسمه بر ان نباشد دهم جنس و جو و دوس در شیخ طوسی نباشد جلی در مقاسمه جزء بر کفار بن طلبه در شریعه مطهره ثابت کجا سید اوصیا صلی الله علیه و آله اشاره بر خیبر نموده اند که مقاسمه بر نموده اند که مقاسمه بر دو ثلث و دو ثلث و دو ثلث و

و یکی هفتاد مال بیع شرط اول باقی بود مانده و معادل آن هم غنی باقی مانده و حال مدفوع خبار منقضی شده اما باید اعتبار نمود مال بیع خیار
قوی هم رسانده باشد جواب اگر فتح بالید را مالا اضافه بر دالف و جیم نموده باشد یا بتخیر و جهار دالف باشد از زمین چهل مال در
بیع شرط بوده و مدت لذا مال زاده و فوت آن و نمو خواهش نموده بایع شارط از مشتری با حکم بر تبرع از اراضی چنین شده که بایع
نمود اجیع فلوسا بعد شده باشد معنی ما فی الذمه است بسر دالف و جیم فتح نموده هم دالف و جهار نموده باقی مانده و صبح بخریدان
بتر نسبت هم دالف منظور داشت صدقه منقوشه و این صلح را بایع رد نمی شود و دو اینصورت بیع نیست چند دالف لازم
بجار ساط بتدالف طالب لازم مشتری بمیزد بایع را بعد از انقضای مدة اختیار خواهد بود سوال بعد خواهد معین را
ابتیاع نموده از خود بیع معین و بعینه را باسم خود جاری نموده و حال میگوید که ضمن این بیع کما فاتر بعضی را
نموده باشد یکی بعینه و جاری نشده و هم غنی از آنکه اخذ و نمی نموده و حال میگوید که ضمن این بیع کرده و بعینه
باسم خود خاتمه ام و نوشته اول این صورة که بعضی کرده و جرگه نموده و بعینه بعینه نموده خانه مال در بدست با مال یکی و ضد دیگر
کفاه میکند یا احتیاج بعینه بوده میباشد جواب در اینجا دو مقام است یکی آنست که مجمل ادعای دیگر بر ضد دیگر
نقصد و نمی بوده اند بعضی از آنها باز جواب آن است که اگر اراده کل نموده باشد بخصوص با بعینه هان خانه خاص ضرر با بعینه
در این صورة فعل دیگر معنی است که آن است رسول کل نموده باشد و مقام تاکید است که مالا بیکر معنی نموده و در این ادعا که
من خانه را بعضی نموده ام و خانه را مسترد شد باید و انتقال خانه بیکر صالح بعینه بیکر کشت با نمی آن نیست که زوجات
بعینه و بگیرند بلکه مالا بعینه بکر کشت و گوید که من خانه را بعضی نموده ام بر یکی بر دم و بعضی بر یکی بعینه ام که این خانه
سوال اخذ را کاز من بجار است با نمی بر من نموده بجار نمی شد است با یکی کفر نموده باشد با انکار با یاد است نمی
اخذ را انبات نمی نموده جواب اخذ را با انکار اعطا خطا با بعینه جار است خلاف در این باب مابین علمای شیعه
بلکه علمای اهل سنت اختلاف کرده اند در این مسائل بی و مالک اهل و بعینه منع نموده اند از اخذ و بالکاه و مال سلیمن اگر ابو بعینه
و انکار و ما الاعطاء ابن بلاد کفر است جواز اگر بعینه و سلیمن بود مباشد اما در این که حکم منعی بلاد کفر نموده باشد بلکه
جایز است اخذ با ارزی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بعضی از ارطی مامه نفکا عامه نقلات شده که هم منعا
مان حدیث آنست قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا زیاد بین المسلمین و اهل الحرب لکن حدیث و معنی و ارطی نمی بعینه با
انعقاد عامه بلاد کفر زیاد سوال چه در باب نمی بعضی از کنند بیع شرط جار که ملاک نموده را نمی و دیگر از بایع زمان جار
مسائل هم نمی جار فتح خود را یکی بلیغ معنی با یکی مزید هر کاه اختیار فتح معامله مسطوره غایب در زمان جار مالک مسطور بعضی
فتح یکی منفعل بعینه را ارزی باد باید جواب در مسائل اله مالک باد در این اخذ و اعطا اول آنست که مضرر یکی نمی بوده
باشد و ثانی آنست که مزید بایع باید باشد اگر مزید اوست فلا اشکال ارض معامله از یکی و رهن خلاف موجب اعطا ایاب بعینه
جر عقد بیع جمیع شرع موجب حدوث ملاء مالکیه است مابین مشتری و بیع و فتح مزید و رانع این عقد و انعقاد نمی بعینه
بیع بحالا اول بعینه یکی که بایع و فتح معین عقد ملاء مالکیه مابین مالع و بیع بعینه قائل است بعضی بعد از نمی بعینه
بیع منفعل نموده ارزی بمزید بلی حالا بر آن است که منفعل نموده بی و اشکالی که در انعقاد مبنی کرد ابن است که اهل از بیع
و فتح کرده بیان است که مجمل عقد بنا شد تعقیبا عاینه تهاد کرده و اند نمی است که ارزی بایع بوده باشد یا مزید بایع در
صورتیکه و رهن عقد شرط شده باشد فتح و در صورة مزید مجهل مضمن بعینه است اما اول بر نمی است اما ثانی بر بیع
اگر اگر فتح از نمی نیست لکن در مضمن شرط شده است کما هو الرهن لکن جایز این است که اهل از رهن جزء نمی بعینه
نمی نمی بعینه باطل است نظیر اینکه ابرهی بوده ابایع حسب المطالبه منفعل شده یکی بوی این هان خفی است که بعینه
باع ثابت بوده حسب المطالبه ارزی کاه نمی است منفعل نموده بعینه در انعقاد اشکالی در بعضی اصل مسائل جواز نموده

سوال اختیار و بعضی است شاه بعد کوشواره طلا که کور او سنگی که سنج خلیج بعد انعقاد ضب نموده باند بعینه شد بیاع نمی بعینه
بعینه ابا این معامله صحیح است یا باشد جواب در بیع عقد بین مطلق بعض مجلس شرط است خواه مفتح فتح الموضوع باشد
یا باد اما صورة عدم انعقاد پس صالح ثبت اما صورة انعقاد مجرد یکی مسالب است که عمارت تنها که مسترض اند عدد کرده شد
قال شیخ الطائفه فی النهایه و ابو بصیر المحاوه و اما اگر المحاوه با الذهب و الفضه فان کان عاوده بالفضه و عاوده بالفضه جاز ان
بیعها و اما الذهب و الفضه فلا و لا یجوز نسیئة و بیع بالفضه یکون نمی البیعه اکثر من الفضه جاز و ان کان اقل لم یجز فی شرح
کان شاه الا ان یشترط البیع و السر بیکی الحکم بها اما کانت عاوده بالذهب و عاوده بالفضه جاز بیعها بالذهب و الفضه
و لا یجوز نسیئة بالذهب و الفضه و یجوز بیعها بالفضه بزیاده و لا یجوز بیعها بالذهب و الفضه اکثر اما کانت فلا و لا یجوز نسیئة
حالا و نمی از بعد سنه اما و اما کانت عاوده بالفضه فلا یباع الا بالذهب و ان کانت عاوده بالذهب و بیع ابو حنیفه و ابو حنیفه
من السلع و المتاع و نمی کانت عاوده بالفضه زاد و بیعها بالفضه و لیس لها علی یکی بها بأس و کل الحکم فی ما بأس بیع البیع الحاوة
بالفضه نسیئة انما عقد مثل ما بها من الفضه یکی ما یجیئ البیع و الصلح انی کانه و فی ما منع من هذا الکلام و لا اطلاق الامام
کما لا یجوز بعد اول الماء و لا انهام خالی فی البیان و البیوع المحاوة و اما اگر المحاوة با الذهب و الفضه و ان کانت عاوده با
الفضه و عاوده بالفضه جاز بیعها بالذهب و الفضه عقد لا یجوز نسیئة و ان بیع بالفضه یکون نمی البیعه اکثر مما فیه من
الفضه جاز و ان کان اقل مما فیه اوسط ما فیه و بیع بیع ذلک الا ان یشترط البیع و السر اذا یشترط بیعها الفضه و البیع نسیئة
فی زمنه و بعد الفضه فی الذهب سوال هر کاه زید دو درسی که دو درسی بکر و دو درسی بیاس بنم در نزد زید و نمی از زید فلان نماید
زید عقد و از زید بنم بر بیع سلف بعد بعینه و درسی بر ضد اخفاء و رهن سم و فهان ابن بنم نمی نماید و بعضی عقد می باید
ادعای ابن بنم نمی نماید بعد بعد ابن باشد که ابن معامله محض صحیح ضرور و رد نمی شود که یا در معامله شرط اعلو شد نظر
باختلاف و اعلاه صبح با مشتری است ابا در بیع صحیح است یا باشد جواب چون که رهن نمی است که معامله ابن
طرفین بیع سلف بوده و بعضه در بیع سلف است که مشتری در معامله بنم نماید بر بایع و رهن ابن است که نمی بنم
نمی نشده باشد ابن بر اشکال صاحب با طرفین اعلو بود جهاد معتبر در بیع سلف است که رهن نمی حالا معهود شود یا انکه بایع
مدیون مشتری بوده بعد انعقاد معامله با طالب مشتری از نزدی کرد در مرابع است محسوب نماید بود و صورتیکه صحیح باب
و انع نشده باشد اشکال معامله با طالب مشتری فسخ دارد فسخ دارد که طالبه صبح نماید بر مرابع سلطان است که مطالبه رهن
نموده باشد و اگر رهن شود که طریق رهن دارد و باشد در حین عقد صاحب اعلو صدور انکه بایع عبد از خود اجل نماید صبح نمی
مشتری بنی و از رهن نماید رهن نمی ماند در این وقت اگر صاحب اعلو طرف نمی ماند که مشتری در سوال است و لکن بازیه
با طالب است نظر باینکه نمی و رهن هر دو بی خلاف عهد و بر بنی با طالب است جماعتی از اجله اعاظم فقهاء طالب ابن
دعوی اجماع عدم ابن بنی صاحب که صحیح است مرجع است اول است که نمی و رهن هر دو بی جهد بوده باشد که غیر از ان
بیاعه تقدیر بکند دوم است که رهن مجعول است و رهن موجب نماید بکه بکن بر ابنم که موجود است چون بشد بعینه بیع بلغ
ثلث عدد در رهن معین و فرا نماید بین چنین خیر که نمی را عبد از اعضاء و رهاء بدهد و این بنی صحیح است چنین از ابن
نسبه بکند سیم هر کاه بنت یعنی نمی مجعول است و نمی موجب نماید بعضی ابن بیع سلف جماعت بدهد اشکال معتبر در ابن نمی
است که نمی را بعین معامله با بعینه بعینه مجعول التفرق نمی بایع نماید اگر چنین بوده باشد ابن نمی بنی صحیح است و اگر نمی بنم
نمی نمی بنماید و اشکال باطل است سوال هر کاه کسی چند بنده را که مشتری بوده بلغ معین و بنده حاضر نباشد و صنع بلغ
بعضا نصف بنده و الا نصف دیگر و الا نصف لذا باشد که هر بنت و نمی بنده باد و اگر بیاض موجود باشد بعد بیع نمی بعینه بعینه کفته اند که در صد

سیان ابن آنست که صالح عشر میباید در حین صالح با اهوال صالح بوده باشد یا امکان ملکیت در آن وقت بوده باشد
ابن دو هیچ یک در صورة مزید معین نیست نظر باینکه موزون در سوال آنست که مسائل قبل از بلوغ زمان جاریه شده
و معلوم است قبل از بلوغ زمان جاریه و هنوز جاریه و بایع مالک نشده تا یکی منتقل عاید صلح عشر ما در اینجا مقتضی
آنست که گفته شود عقد صلح عقد است که مقتضی قبل از بیوت بنات آن و منفعة او کلیها از مالک بکری با مقتضی آنست
اگر چه در اصورة بنی بنات گفت که هذا مقتضی است پس صالح بکلام اعتبار خواهد بود معلوم است تقلد و انتقال موقوف با انکه
و ملوک با انفعال نیاز ابن مکونیم اگر صلح جاری بعد از بلوغ زمان جاریه شد تا وجه بعضه ان خواهد بود نظر باینکه در ابن
وقت بایع مالک جاریه گردیده است از بعضی ما اهد باشد و بعقد صلح ابن بعضی نقل میشود از صالح له و اما قبل از بلوغ زمان
جاریه هنوز بایع مالک شیئی نیست که نقل نماید بدیگری از آنست که زمره و اند قبل از بلوغ زمان جاریه عقد لازم است عقد
از بلوغ در جاریه شرط نیست بنابراین صلح منعقد نخواهد داشت پس صالح بکلام اعتبار خواهد بود معلوم است تقلد و انتقال موقوف با انکه
و ملوک با انفعال است بنابراین مکونیم اگر صلح جاری بعد از بلوغ زمان جاریه شد تا وجه بعضه ان خواهد بود نظر باینکه در ابن
وقت بایع مالک جاریه گردیده است از بعضی ما اهد باشد و بعقد صلح ابن بعضی نقل میشود از صالح له و اما قبل از بلوغ زمان
جاریه هنوز بایع مالک شیئی نیست که نقل نماید بدیگری از آنست که زمره و اند قبل از بلوغ زمان جاریه عقد لازم است عقد
از بلوغ در جاریه شرط نیست بنابراین صلح منعقد نخواهد داشت پس صحی

یا از برج دزدن صحیح است بلی در مسئله دیگر اگر شخصی مبلغ معین بود بد هد بعنوان مضاربه عوض چنین بعلاوه یا برج مال المضاربه را
میخواهد بهمان شخص بفروشد باید جواب هرگاه فروشنده این شرط بدهد مسئول اینکه دو بدهد بگوید بکن بدهم بگوئی مان بفروش بدهم شرط
اگر بکن روغن طاهر بفروش بدهم یک مد و بیه در این صورت جایز نیست اما هرگاه شرط نباشد ظاهر اینست که جهت داشته
باشد و برج مال المضاربه بطلان عمل صورت ندارد از جهت آنکه صحیح بیاید متعین معین عوض باشد در صورت مفروض
شخص و حلوم نیست زیرا که اگر برج مال المضاربه شرط است مابین عاطل بعد بطلان کل بیع مشروط است هاهنا هم بعد مابین در
نفس مضاربه مال شخص بزرگ را شخص بی صورت سؤال زید بدست رمضان داد که بعنوان مضاربه کند بعنوان دزدن کرد مثل عاملی و مقدار
بدون وضع خوش مدعی بعوض زید و نخواه مادر بان زید عوض مال او حالا بفروش را با یک سر بکرده و در این مدت زید در
تجارت بسیار و در جهم رسیده استقلال زید جوار بعوض باید بدهد و نخواه خود را گرفته باشد اگر نخواه نمی کرد سود نخواه مادر
بوده و فداده است بلی بلیه صورت شرط نجاشی بود باید بدهد و باشد در بعداره باشد باید بعد خود وقت مطالبه صورت ندارد
بلی جواب در صورت سطور بدهد سخن آن مقدار و مبلغ باشد که داده باشد از دین محاسبه دو بر سخن جهت مادر باشد سؤال
هرگاه زید بی اذن و شرکای دیگر و علیاهای را بر برج غایب و دیگر را بکل گرسنه حالد و شرکت شده اند که بلک تلف خبر را بهم
باشد عاری بر ما بنیه بدکه بای عوض غایب و در صورت ثبوت وکالت باشد جواب بر فرض ثبوت وکالت و شرکاء ان اجبل و
بلیغ و مطلق بهما و مطلق بهما نیز بیع مضبوط و شرع مع صحیح و بیع مطلق عوض و خواهند بود سؤال هرگاه مزد خانه برج شرط
نموده و مازمین باشد که خانه را بدست زید و فروی دارد کار باید بعد کرایه از اراده مشتاب باید که آن ملک ثابت نماید
یا ادعا بعهده تمیز اگر که جواب مازمین هرگاه مزد ضرف زید بالبع بوده باشد و زید اجاره را در حق بیاید داده باشد آن
بیع بمقتضای عقد شرعیه حکم بعدالت خصومت و سوزش کرشهر و معرفت بود و باشد که خانه مال الاراست خانه مزد فرض
در سنوات اسد و ولد زید با دیگری بعد از تخلص بیاید و انتقال بدیگری ادعا نماید بر مشتری که خانه بالاستحسان کلام از بیع
جهت حکم صحیح بما اخیر شرعیه را فاسد نیست سؤال اطفال اسلام بعد و که اهل کتاب بجهل اند در تاریخ اخذ جزیه از
قبل مجوس بوده اند در تعرف اسلام مشرف شده اند در هر کجا می باشند بعضی از اهل اسلام که صاحب کتاب بوده باشند
و در این صورت موافق شریعت نبوی بیع و شری بستان بوده باشد جواب جمع قرون کفار جزاء صاحب کتاب بوده باشند باز در
صورتیکه بحث اسلام و مطلع اخبار بوده باشد بیع و شری بستان بوده اند بعد از اگر کی مسلمانان مالک اخبار باشد بعد از
مشهود ماه امیکه او را نادر بوده است بر سر کوه خرا مدعی شود که دعوت سؤال یعنی از اخاص بعد ماه و یک ماه بعد
ده یا بالبعد و ند جنس بوزن شاه شرع بعز بدو بعد یک الی فی مجلد مختص مولی بیع بکهید ابتاع از ای جنس
من شیره موجل ثمن باز ای خنی مختص موجل صحیح است باشد جواب اگر بیاید بطرف بیع شرط سفارت بوده باشد
که بالبع در صورتی که در مثل ثمن بوده اختیار خیار بیاید را نسبت باشد این با اجل ثمن مضبوط نیست و اگر باین نحو نیست
بلکه ملک معین شخص امیر بوده باشد بمبلغ دو من شیره مثلا و شرط جهالت که دو من شیره را بعد از اضطرار و ماه شاه بدهد
در شرط دیگر اگر هرگاه بالبع در راس سود من دو من شیره سابق را در اضطرار بسط و نفع بیاید نباشد بوده باشد و الا باشد بیع
کاذب باشد این عوض بعد است اهل سؤال بعد از ماه ابتاع از اضطرار بوده باشد و الا باشد بیع
غصب ساخته و بیاره انسان مالدار اگر بخواهد بود اصول بوده اند باشان جاری کنند از جهت اظهار سوال نموده اند که آن
مبتدی بن مالک المسمم که اذیل کوسفند دیگر وجود باشد بنیان خورد باز از اول جواب فرموده اند که بنیان بوده اند و اگر
مست ملاد زیان اهل چنین بدند در بیان اهل جهار اهل بیان بیشتر اشرع بجهت بهم رسیده که حکم بلیان نمی باشد
جواب اولا حضرت ابن سید عبدالله تام بغیبت اسم که کبت و تا با عبدالله تام بغیبت حاب سید علی بوده اند و از اسباب اجماع

عزوه انبیا و بکران جعل بران سجد بوده اند یا انبیاء بوده اند جواب اگر بعد اینطور شده کسید عبدالله انبیاء کسید منبه ماکول
الطیور بیان حلال است و این مطلب را نسبت باین خادم و شهید طوبه داده و بیع من از این جزء خارجه ماکلان حرام است فظها
بلکه اعدی از طعای شبعه ما یکجزء از طبع و بید بود اگر بیاید ماکول الطیور اند نبوده و حالا اخبار بلی اخبر نهاند سر اسبه منه ثم
حکم عزوه لذبحه اصطیاد یعنی سر و باید در شرع بحسب است و این حکم عشر و دو نیست بلکه قول مبتدا کرده باشد بعد از آن جنسه کون بیان است نه
و اما انتفاع از آن جزء و اعلم باشد اصطیاد صید ابتدا بوده باشد جایز نیست اگر چه زیاد ساخته بوده باشد بعضی در حکم
سقف بوده باشد جواب اما زمین جلیه از تراب زمان و جهات دور است بلکه موجب ملاحظه حد باشد بلکه حالی زمین و
سمی است قوله ما صد سجاتر بین عضد من هر بیا انفس اما مارة فاما بها مفکه نصلا الاسارم ربا اثر مجم و دود سؤال زید
ملکی را مانع بعد در دلها و زمین در دیار بود بطریق بیا بدر شکل نموده مبلغ معین و اجل معین صحیح شرعی که حاصل
نموده و ملک را از قرار حدود و حدیث بفروش مشتری نموده و اگر آن ملک در تصرف خریدار و زراعت نمایند ایا شرعا با بیع باید
ملک ایض فروش شرعی دهد یا جایز در صورت که شرعی صحیح را معین و نمی دهد بر ریا نقص بیع باید و زمه معین بود فرض
باشد یا بود که بیع را تصرف مشتری نموده است و این سوء ایا بعد مذکوره نظیر بعد بعد خارج بیع است یا ملحق
جواب صحت دارد بیع موقوف بعد حدث یا بعد حدث یا بعد بیعت بلکه بعد از ما بعد جنبیل و بعد هرگاه شرط باشد جایز است یا ملحق
بر بایع لازم است که خطه بدل بیع موقوف بعد مشتری بعد بدل بدل را بیع در تصرف مشتری بیع و بعد بدل و اگر
هرگاه مقدار بیع بعد بعد شجر با نظیر بلکه منتقل یا بعد بعد است سؤال هرگاه زید در دو در حضور بیع و شرع
مقدار بعد جماعت شان صحیفه شهر بعد را سر کند بلکه در معظم و مرجع که بر جزیم بعد از کیفیه و شرایط و جزئیه عادلانه
کور و راس مبارک چند وقت بعد ملک نموده اند و اگر و اخذ عابد صحیح سحر شرعی که بلکه کوه و مرد رفته بدل اخذ
معنی او و بعد مقدار یا نقد و ما خاطر جمع نموده و بعضی اما ملک طلاب دانسته بعد از آنها صحیفه شهر بار سر نبید قبر طلاب را
بد بکری فروشنده ایا این جهت است یا نه جواب هرگاه نمین ثمن نموده باشد ثمن معین که بایع گفته فروخته مبلغ عدد ربیع و شغال
درهم چنین بیع یا چنین نموده باشد در اراده باشد ثمن معین نا ماه داده اند باشد باین ثمن نها بین مذکور شده باشد یا بیع
گفته اند زیاد باشد بعد ثمن و مبلغ معلوم بر بجا معلوم و بر بود و منقال بعد مبلغ که کفاف سلم را بعد از اضطرار بعد و ماه
بلا فصل منبلم نموده باشد و مشتری گفته باشد همان چیز را خریدم چنین مبلغ بعین شرط معلوم که از نسبت خرید بوده باشد بیع
صحیح و بعد بعضی ای لازم است قبل از اختیار و بعد از کدیگر بعد یا بعد بلا و بعد بیع سؤال هرگاه زید
خانه معین فروخته باشد مبلغ نه تومان و هشت هزار دینار بیع شرعا کند و مشتری دو تومان و هشت هزار دینار بنا نمی دهد باشد
خیار بر آنکه مشاره الیها بعد خیار بعد بعد یا بعد جایز بعد یا نه جواب هرگاه خیار بعد بعد یا بعد باشد
کوه باشد کلی ثمن و دو تومان با چنین بکند یا بعد مادر باشد بایع مسلط بر خیار نیست لکن در
صورت است که بایع معترف باشد بر استحقاق بعد مطلق و در صورت صدق و فرض بایع اختیار فسخ اجاره بلکه بعد ایا
مشتری و بعد را کفر صبیح را انتقال نماید بایع سؤال مزبور جواب ابن زید بدو کرده را بالاستقلال و مالک بالاستقلال و زمین
بدوی و نیست و بر مشتری حسب الجنایه بعد را خرید نمی منقبد و زمین معین شود کشتر اجهی بعد از آنکه زنبیه
و مطالبه ابن اهل بکر عاوتاج کا رکنان و مشتری را از نفیه و بعد فوق و فی و فاعده نموده او عا بنماید کون مزبور
مالا نیست و ساقی بلیان امانی و زمین مزبور را مصرف بوده ام و مصرف بکر مدعی الوزاء و امین نموده و اطلاع و استحضار
اهالی و سکنه آن سرزمین محضر و عین نداد است که فرض باینست شاه ابن الوزیر ابن الوزیر دایرع کسما بالجلد

مشتری که مطلوب از زیاد اشتراء ابن مصالحه کرده بود باین باطلانی در بنیت بعد از ابن مصالحه مطالبه مابعد الفاوت نمیشود و اگر چنین
نموده باشد بلکه حضرت کنن باطلانی بوده باشد و اسقاط مابعد الفاوت بر معنی اجاره معینه در شرعیه مطهر نموده باشد
است مطالبه مابعد الفاوت را بین ثمن عین اگر چه بعد از نفوذ و ضرب عین در نخواه بوده باشد و بعد الحاله سؤال زید
صد من شیره و بعد بود بالمدة معنی بعد از اضافه مدة شیره را ظرف خیار داده و گشته بود داده و مال عمرو مطالبه
عوض خیار شیره بکند بعد از نه خیار هاند یک و خیار هاند بعد و ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسه و سادسه و سابعه جواب
شرعیه مسلط مطالبه هان معنی شیره است که در چنین اعقد صحیح بیان نیاید شده مسلط و مطالبه نفوذ شیره بعد کم بایع
لازم است و هر ان مطالبه شیره را منهم شرعی نماید بر مشتری لازم است خرید شیره را در صورت مطالبه منهم بایع نماید سؤال و هل
زید و زنبور سید الهدا و شهید بودن او در صورت دارد جواب اما و هل زید بود بایم جنس خواه و زنبور جایب سید
الهدا بوده باشد یا نه زنبور و اما شهید بودن اگر حاله تحصیل جنس است سؤال زید در ایام جنوب امالک خود را بعد از مالک عمرو
خود باین شرع که ثمن معین هرگاه ثمن و بنا بر اثبات بشری نماید بعد فرع بیا اجرا بر بود و باشد و بعد از اعضاء مدعیا
زمین بیع شده و اگر در صورت بود و بکه منتبه بعد از اثبات بشری بود بود و بلکه خیار مفقوض داده و این صورت اگر زید
بایع را بعد از مدعی بلوغ زید تعلق را بسوء عطیه و فیه بیا بعد را فاید جواب بعد از آنکه سه خیار نفوض شد و در مثل ثمن
بشری نشده باشد و بنا در اطلاق انتزاع ملاک را بعد از مشتری نباشد خواه صغیر بوده باشد و اما بوت بایع اگر چه بعد از
انتفاء خیار و عدم رد مثل ثمن بشری و بیع ملاک لازم مشتری و بنا اسقاط بر او نیست بلکه در خود و در چنین صورت صورت
بعد از وقوع است سؤال حضرت شاه شغال در مثل شبیت آخر چون بر زمین و بعد بیرون شد مثال بگر خرج عمل بیرون شد بعد
بنا را باشد و رجع دیگر چنان طریق بیرون شد و دیانه زیاده و نقصان بحسب در زمین باشد جواب اگر حضرت بابت که اصل
آهن را بیرون چون و عمل را بعض و زمین بیرون شد چنین صالحه چه صورت دارد جواب این از آن کسب فاده اگر حضرت بابت
که عمل اسباب شاه عمل را بعد زمین از آهن سازانست و هم چنین عمل را طرف و عمل بایع بر آن خرج هما آهن نکند از آن حضرت بعد
سفاعت و شرعیه چنین اعتقاد دارد که بعد چنین صورت نظام است اگر چه بعد بعد از عمل زمین و در عرب انما ساخت نمی کنا
باشد و مشتری چنین اعتقاد داشته باشد که طریق بعد است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد جایز نیست و اما حاکم
بعد بعد از عمل زمین نباید نباشد لکن عنفا بعد اثبات است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد و اگر
آهن را بعد از عمل زمین نباید نباشد لکن عنفا بعد اثبات است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد و اگر
آهن را بعد از عمل زمین نباید نباشد لکن عنفا بعد اثبات است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد و اگر
آهن را بعد از عمل زمین نباید نباشد لکن عنفا بعد اثبات است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد و اگر
آهن را بعد از عمل زمین نباید نباشد لکن عنفا بعد اثبات است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد و اگر
آهن را بعد از عمل زمین نباید نباشد لکن عنفا بعد اثبات است و در بنا چنین نبوده باشد چنین بعد بنا باشد و اگر

نزد ایشان و اما هرگاه باطل ظاهر بوده باشد مثل اینکه مغصوبی از مسلم در صورت اجاره بایع نیست این بیع جایز است و اما مع
اجازه جایز نیست سؤال چه میفرمایید بخصوص اینکه زید بهند و سان نخواهی و سانه زید و بر اربابی و ملکی خرید کرده
و در زید یکی کردن شهر بیشتر است ارسال دارد دیگر بعد از رسیدن ملکها را بخاص بخدمه و بخشد و نخواهد از او صورت کرده
بعد نخواهد دادن بدو مالک مال است داده و بر زید بلم خاصل شده کهره کنزان ملکها بکار برده و ملکها بعض سند و ملکها بعین
ملکها باقی نیست و اخذ میکند بخرید بود بعد بعصرف فرد شود شایسته ابدا این نخواهد ایرانی زید چه صورة دارد و تکلیف
زید چیست ما که ابدا این نخواهد و ما اخذ میکند بخرید لذین بعد خانه زید بعد خانه زید بعد ملکها بعد و بیان نیست
و اخذ ما که ملکها را خرید اند صرف و سانیده از اصل نخواهد ابدا بدون صرف بس بدهد و اکثر مطالبه کرد و انع میشود چون
این خواهد بود و نیکو بکنه این باب بخوبید سوب عسر بیرج شود و سد باب معاملت خواهد شد بفرمایید جواب
اینکه شخص شد که ملک بدو کرد بدو بر شهر بود مالم بود بخیانت ملکها در صورة علم او بخیانت اینکه معلوم زید شد و کیل
عالم بخیانت حال اعلام شرعی نموده بود جهاد در صورة تزویج بر زید بی که صاحب نخواهد بود و حرج نیست و اما اعلام
بخیانت اعلام سؤال زمین بی مفتوح الصلح است باشد بر زمین میتوان مفتوح الصلح باشد که او را بحارث کرد عهد او نمی شد
بحارث او تعلق شد و وارث دارد دیگر بحارث او را نصرف نمود و در اطراف سید دیگر بند این زمین در صرف ماموز بما
میرسد جواب مفتوح الصلح بودن زمین ثابت نیست بلکه ظاهر این است که بوده باشد مالک سابق بر هر کا معلوم در صرف طاق
بوده باشد مالک اینکه شخص تصرف با وارث او معلوم بوده باشد و بدون بکند بوده باشد دیگر صرف نمیتوان نمود بعلم
از صرف اگرچه بحارث و اینند در ان مقدم شده باشد و اما هرگاه طلب نمود باشد و اما هرگاه مالک آن معروف نبوده
باشد و چنین صورت آن ملک آن تعالی باشد بعض بامام معصوم است صرف بجهت شیعیان ایشان جایز است سؤال زید
فوه را وکیل نمود کنان بحتی را این زمین شرعی شد و بعد زمین را میتواند یعنی چه چیز خود بزند که دیگر در ان نبود تا
ثر نمیتوان جواب نظر باینکه صرف در مال منوب بحوف بازی مالک کلام مالک کو وکیل بود این مال در ایزی شد صرف
باین نمیتوان که چه چیز خرید خرید باشد بی وکیل در صورتیکه وکیل در فروش مال بوده باشد چه میفرمود ظاهر است که نمیتواند
بجهت خود ابتاع نماید بوع رصورة که کالای خود سفر هرگاه مال را بوکیل ابتاع نموده باشد بعیبا بر این مبنا بی بعضا کالا
نشده خواهد بود ملک صرف او واقع شده خواهد بود موقوف با مضای موکل است میدار الملاح بود در جه جنسورة هرگاه
بدیگری بفروش شد عبدالله ان شخص شد باین شخص وکیل بوده شد در صورت مضای مشتری او بین بی جنسخواهد
بود لکن از اجل علم خارج میشود در صورة عدم جواز که ملکوش شد فرقی میکند که مضید بطرفین عقد خود وکیل شود یا بطرف
که القاء بی اجاب از جانب موکل نماید و قول از جانب خود باخود وکیل مضید و قبول مضید و قبول مضید از جانب موکل خود
وکیل مضید و شود و بکر با از جانب خود وکیل نماید که مضید بی نماید شود باصیکر باین نحو که دیگر را از جانب موکل وکیل
نماید در اینکه مضید اجاب شود در صورة از تعدد وکیل بنحو و وکیل مضید بنحو و وکیل مضید جنس شود از جانب خود بعد مضید
بجهار صورة میشود وکیل بنحو مضید اجاب و قبول شود بلیکه بر اول نماید در اینجا بلیجاب و قبول با مضید اجاب خود
شود و مضید میتواند بکری در اینجا بر شخص باصیکر در صحیحه از قسم ارزش ملک و با صحیح خواهد بود اینجا و
سود است که ضرر بی از او واقع نشد باین نحو که اگر نحو خواسته باشد بخود باشد بخود باشد و بی بخود باشد و بی بکر و قوه
ضرر بوده باشد در چنین صورة بی جب خواهد بود خصوصا در صورتیکه مضید عقد منعقد شده باشد سؤال

بیان نمایند جواب معنی اظهار است مال موجود استقلال خودش میتواند بخودش که دیگران بخودش باشد نزد اهل وکیل معنی تقلید نیست
و خواهد بود با بخشی بر وکیل و کسیکه وکیل نمود که اموال سی باز نخواهد باشد وکیل بود و در چنین صورة بنبغی از مال موجود یا بعضی
این مال که مستقل خود بوده باشد مگر رضو بنکه حکم ضرر بی باشد باهمی که رضع ضرر بوده باشد حکم وکیل موجود مال
موجود که وکیل بحاست در مال موجود بی حکم رضو است در مال موجود سؤال زید مثلا از اسمان نخواهد و در ملکه نمی خواهد
سفاید و معلم دارد که وکیل بعضی باشد و یا بر معلم بود معین باشد که نخواهد و بر نیت بر هم خواهش زید باطل و بعضی
خواهد باشد نوبه دار سال بیخواهد ابدا در این صورت مشتغل نه نخواهد زید باشد باشد مسئله دیگر اگر بر باطل بعض بیاسم بجا بیست بنبل
از اسمان در ملکه بر بی بدون بدکه ان خواهد بنبل بجهتین فرستاد جایز باشد زید باطل بر خواهش زید باطل بعض
بنبل بنبل دارد بعد خرید از سال داشته حالا غرض بخواهد طالب نخواهد فیما بنبل فرستاد یا نه و کلا لعدم بعض بود و بیاسد باشد
در بکار اگر زید از اسمان بجهتین و ملی بنده که بنبل بنبل باشد بر بی بنبل بنبل بر بنبل و صرف شاه معلم دارد که زید ابلاغ از جانب بنبل
نفاشد و نشد که بنبل بنبل بالاسم در ملکه ممکن نبوده باشد در این صورة میتواند که بر و بنبل خواهش زید بنبل بنبل بر سال
باید باشد جواب جایز است مسئله و بعضی با معلم صاحب نخواهد ایجاد سنبل هرگاه بجهتی ارسال نموده و غایه دیگر بنبل
و مازوی فرا زجانب بی که این نخواهد ابدی باز بنبل بنبل اتباع نماید در چنین صورت که و بر حسب نخواهش صاحب نخواهد
مجدد اراده استقلال نه در خواهد نبلب بنت و اما جواب از مسئله تا زید که با علم زید نجات بنبل که زاید بنبل که
بعض از فیه بنبل بنبل با بعضه او ابتاع نماید و بکدام بعضه با خواهش و کالا بخود سوگند نمی از بنبل بنبل از ظاهر بوده
باشد بنبل اگر ان بنبل را در بقیه قرار دهد و بر ظرف را باید احتیاط در این نگند و این بجهت خواهد ان نفرق نماید هیدان
از ان اجرا نماید در چنین صورة معامله صحیح است مطلب بر مطالبه نمی از موکل بوده باشد با امکان اشکال در ان و اما جواب ان
ظاهر بوده باشد در این صورة اصل معامله باطل نماید بود و اما بنبل بنبل عقد او و بعضی بنبل معلم و مسلط بر مطالبه نمی از
وکیل نیست و هم چنین وکیل نیست بعد کالا بود و اما هرگاه فرض شود که وکیل فوده بخلاف نماید با بعضی کجیا از او
میگیرند در این صورة حکم بسلط وکیل بر مطالبه نمی از موکل خالی از اشکال نیست بلکن است که ضمیر او اراده شود باینکه
عالم بوده باشد بر باینکه بی باشد ظاهر نیست و بنبل چنین بعید جایز نیست و در چنین صورة وکیل مقابل نمی تواند
بود اگرچه اما مالک بنبل از دیگر در جبران ضرر بیت خود و بر فرض خود وارد آورده است جایز ماهل با بخر مالک شد و
حکم در این صورة چنین نباشد بعضی مسلط بر مطالبه نمی از موکل بوده باشد با امکان اشکال در ان و اما جواب ان
مسئله ثانیه که وکیل ما اطلاع نجاست بنبل بعد از است با بکر و کلا و الغیب نجاست پس فضل مذکور در این مقام
بنجاست با این مخرج اگر ما راست با بکر نه بلی ظاهر نیست خرید ان خایز باشد و اگر ما اطلاع نباشد با بکه نماید باینکه ظاهر
نیست ما جبران جایز بوده باشد سؤال معامله بلا با غره باین بجهت که مالک و ده فهمان اشتغه بدهند و فهمان
در بیع را نماید و کیکه با بکره فهمان در بیع بلدهند بود و اراده فهمان اشتغه بگیرند صحیح است یا نه و مجعول موجل
ان تفاوت دارد یا نه جواب اگر بلد بیع بوده باشد تفاوت بلدین مجعول و موجل هست تطبیق که در بیع تفاوت
نمیرود بعلی بعضی قول ان تفرق معامله بین ارض یکی شرط صحت معامله است لهذا هرگاه ده فهمان اشتغه دارند
بود بر بیع شد هر اراده و فهمان در بیع و قرار هد که در فهمان را بسیار نشد شاه و دیگر ده اراده باشد اینها بر باطل خواهد
بود و اما هرگاه مجعول بوده باشد بعد ده فهمان اشتغه بیع شد باید اراده فهمان غذا باین معنی که بعض مختلف شود قول ان
تفرق معامله ان هم دیگر صحیح خواهد بود و اما هرگاه بطل بعض صحیح بوده باشد ظاهر است که مجعول و موجل هر دو صحیح
خواهد بود مثل اینکه بر بی بکره بی فهمان اشتغه بنی معامله صحیح اتمام بعد اراده فهمان در بیع ارزان بعد دیگر بی معامله از

ما بیع بر هم اخذ نمی هر دو را اعطا نمود نه اخذ نمی را در چنین صورت مطالبه نمی از مشتری میتواند نمود سؤال هرگاه مکلم رسالت طبیب
و بعد از کی خواست باشد بدون حساب و مکلم تلب عقار مخصوص ثلاث الف باشد و بر طرف از نخواهد مالک را کرد و بعض
بیع بر بدن نماید در مشتری جنبه نازد بکر بنماید که خمس و بیع و بعض نخواهد بود باشد و بعض مالک بجهت در جبران
بیع میتواند چاره هست مشتری دیگر می باشد بدون اگر هم باشد بجهت خمس نمیتواند خرید باشد بلا اطلاع نخواهد باعث مالک بیع میتواند
یا صدور از بعض ظلم یا وجه علم بایع میتواند ادعای بعض نماید بعد مدعی جاه یا اطلاعات بعض یا اصلا علم جواب چه کرده بعض نیست
کالا نماید که بعض نسبت بوده است نباید بر دعای بعض سمی بنیست معرفی که در صورة اسفاف ظاهر شود که حضرت مالک دانیه بما بعد بوده
بعد اگر آمده باشد اضطرار در بیع بعد حکم جلد ان بنا بعد بر ان نمی از مشتری مالک و بعد بر ان بعض باشد و بعض بر دامن بعض نمی هر
بیع کند و معذور بصفه شریعه و بعد بر نوبه امضا و اعمال معامله بکند یا با عیدالله بیع لازم و جایز ساخته شد این معامله صحیح است و
داخل در بیع ضرر است یا اگر بیع حقوق بحضرت باشد سوء نمی که از بنده اینکه معامله مانع شود جواب این بیع ضرر ثابت بیع
ضرر ثابت و اگر اعدم بعد دیگر یا معدم از مالک بنوبت و بعد مالک علم شود اگر مصالحه بیع لازم میشود و اگر باطل شد
بیع فاسد است اما اخذ در اشتغاله بوده خواهد است لهذا نمی از کرد بر نمی خواهد خواهد بود جواب بنبل چنین بنت اجابت
موقوف بر اجازت کمشتری اعتبار بنا بیع کند که این بیع را اجازه نماید که اجازه عقد است نه اجازه بیع نمیشود که اعلام
بنت مالک اجازه جایز است جلسه شد هرگاه بایع چنین بنا بر اجازه نماید بعد مشتری که صلح و اشرکه این مال مالک نوبه منت بعد از ان
و بعد خواهد بود و بعد از آن بیع و اما بنبل بنبل بنبل که مرکز مشتری با شهر باین باشد چنین باشد نخواهد هم
شد جهاد اینکه در صورة اسفاف ظاهر بنبل نیست که این شخص باین مالک ارسال نمی نمود نه از چنین جهاد که و است حالا بنا بعد بر بنبل
بعض بعد بعد بر وی ما بد که مغیر چاره غفلة حکم کند که چنین معامله باطلات لکن چنین بنت بلکه صالح بر نیست نظر باینکه
این معامله از تصرح بیع بعد از اعتنا بر ذهاب صحیح نیست سؤال زید بعد از بیع صادر کند نمی و بعد از آن و رسانید جهاد ماه و بنبل
نزد او بود بر طالب باشد بنبل شد اگفاره نه سانید بعد هر چه بود و بعد از بنگاه و بگرنی عرض بود و بدرکه کدام معروف بر سانید بعد بنبل
شاه بجنبش کشف به نیست الا اهل بجل بعد رخیسانند و این بنده که و پاره بن عابد بنبود که از چه معرفت باشد انا
امر بیع و شاه کسانی شده حکم جنبه است باشد جواب چگونه زمان اشکال بعد بنبل و بعض است و نمان بعد و نمه مستحضر و بعض
بنت همین کاهنا بعد بنت بیب بعد از انقاد بعد بنبل مانند و مشاهده نیست کعب در مالک مشتری هم بسیاه باشد این
حضرات بر مشتری خواهد بود بر بایع بر حضرت مطالبه نمی از مشتری نمود سؤال شخصی ملک داشته و بیع شرعی چند نفر فروخته
در زمان آگهی و خبر بیا بعد زیاد بود صورة رد مثل بعض بجهاد نمود که کاشته و بدل از انقضا مدة بنبل جاز خود و بعضه صالح بعضی خواهد
بلغ مبنی منتقل که و کرد زمان جاز مشتری جاز در مثل این جاز بر نمی بر ما بعد بر انقاد ابجاب ان مطالبه این مطالبه را حجیه بدانند باشد
در بر نمی بعض مشتری جاز که رد سلک نمی جاز بنت اجاز بعد بعد بر نمود و منع ما بعد بر اگر بعض بعد بر مالک بعض بلد بشرع باشد بعض مشتری بایع
جاز بنبود و ملکه مشتری جاز بنت بعد بعد بر داد باشد جواب اخلاق جاز بنبود جاز بنبود اجاز بلکه بر بعض بعد بر بعض بعد بر
در صورة که مطالبه در وجه جاز نمی بعد بر بعد بر بعد بر

بلکه مراد دویست و پنجاه و پنج درهم بود و در همان روز که زید را بخرید بدهد و اگر زید را بخرید بدهد و اگر زید را بخرید بدهد و اگر زید را بخرید بدهد
و هم چنین هر گاه عکس بود یا آنچه در ده درهم و بیست درهم بود و اگر بود و فرمان دهد که زید را بخرید بدهد و اگر زید را بخرید بدهد
صحیح باشد مثل آنکه گوید بر تو فرمان دهد که عمرو را بخرید بدهد و اگر زید را بخرید بدهد و اگر زید را بخرید بدهد
گوید و فرمان بدهد **جواب** هر گاه جریر بن سنان که مرتهن و غیر ظلم باشد و در این صورت مالکانه در مبیع تصرف نماید و بعد از آن مبیع را بفروشد
و اگر جریر در مبارات ملک باشد البته آن مبارات باطل و مفسود **خواجه** هر گاه تحجیر ملکی را بنمود شد بر مبیع جاری و متصل ایل
شد و مدت چند جاری نمود یا بسنوی دیگر بدهد که صرف مالکانه در مبیع نماید و بعد از مبیع منتقل نماید بر مبیع و بعد و رسیع و ملک
ایها الوقت باشد یا اصناف زمان جاری و مدت در تمامی المثل و بسنوی **جواب** اگر مفسود است که یا سنوی جاری نماید مبیع جاری
در دشتی و مرغ جاری نماید منتقل نماید بعد از آنکه مدت در اسر و مدت جاری در آن باشد باشد ظاهر است که این اشکال ندارد لکن در صورتی که
قائل منتقل نماید بخویشی که در اسر و مدت اختیار نمی جهت بایع اول فرار دهد و هر گاه بایع در اسر و مدت منتقل نمی نمود و منع
مبایعه را منع مبیع منتقل نمود بلی اشکال است و اما در **سؤال** جاری نمودن در دنیا چه منتقل نمود نه نمود **جواب** در صورتی
شود جاری خواهد جاری نمودن یا باشد یا نمی نمود نمودن جاری منتقل نمود نمود و نمودن کردن جاری نمود بعد از آنکه جاری نمود
بوده باشد و چنین صورت نمودن جاری نمودن نمی نماید و بعد از آنکه جاری نمود نمود منتقل و فرار نمود **سؤال** هر گاه کسی که
بجهت معاش و مدعی طعام در دشتی از آن اجناس نماید و بعد از آن که مبارات و بعد که مرتهن بگذرد و جزء آن زیاد نمود مبیع شد یا
این نحو معامله را نمود و بسکار فنی نمی باشد یا چون است چنین نمودن و ادام استغلال لکم **جواب** در صورتی که در دین و رهن
در دین آن مختص نموده باشد بلکه در نوردانشد باشد ضبط در دین و چنین صورت هم بلکه شاید نمود در نمودن اعطای اعلام نمود
فرو نخواهد باشد و چنین معنی در آن نیست چه حکم چنین نمود و بعد در چنین صورت نیست و بعد از اعلام و صحابی احکام **سؤال** زید
در معامله نمودن و سلامت معلوم و چون در بعد بعد گذشت در چنین صورت و زنده من باشد کرما با صرف رفتن من بلکه معامله
و اخبار او است که حکما از این دو بعد برداری در معامله و چنین و بعد آن مدت بعد نمی نمود که بلا دیر بعد از آن صورت نمود و اخبر
بلا از آن و پرش چون زید حکم بایع شرط نمود و بیع لازم شده و حال ملک و رضی نمود بر است نظر و در اینصورت و فرض
منکور چه میباشد و زید بعوض زیر معوض و تا نمود که بر نمود و زید بعوض که بعد از آن که بعد از آن و بعد از آن حالت
ان بلیت سالم ملک نمود خرج زید باشد است و بعد بعوض در مال چون زید لازم است چه بعد بلکه زید و بعد از آن اعطای اعلام نمود
فم مقام نماید **جواب** عالم عجالی امور و اعلام نماید بعد از آن مال و بعد از آن است و بعد از آن است هر آنچه بر مرتهن معامله نمود
خواهد آن و کافی لاعلی این مختص که از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک
بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک و بعد از آن مالک

مسئله

مسئله ظاهر باشد و طرفین معامله از اهل مسئله و از خلاف در آن اختلاف نباشد باشد بعد از آن ان ملک سخنان الفقیر بر ما بعد و بایع
مال بایع بگوید که من و زید بسنوی الان خلید نماده ام که من آنچه را صحیح میباشد و دیگر اول معامله هر دو بعرف عالم بمسئله و
نمودن نفیه میباشد و این تحاذن صحیح و اخذ و لکن در این معامله عادی این مسئله معلوم بوده است ابدا در اینصورت سخن کدام باب
صحیح است **جواب** در صورتیکه کسی ملک بگوید یا بعد از آن مالک و بعد و مسئوری عالم بعد بعد از آن مالک نموده و هر شخص
شده مالک و بگوید بوده و در چنین صورت مالک مسلط هست که مالک خود را از بعد مسئوری مانع نماید و مسئوری مسلط هست که
پس بگوید این باب ثمن این ملک بایع داده است و بعد از آن نماید و هم چنین بر بایع لازم است که از تعهد که کلاسیکه باین سبب
بر مسئوری وارد آمده باشد و مانع باشد و اما جایگاه مسئوری در این ملک نمی باشد خواه و بعض مضارب سنه باشد باشد بر
هر دو عقد مسئوری مسلط بمطالبه مثل و سایر اخذ جانب و مضارب کرده وارد شده اما بایع هست بجهة مالک مسلط
هست که از منع ملک خود از بعد مسئوری در صورتی که طوره نموده باشد و هم چنین مسلط هست که مطالبه بعین مثل اینکه مسئوری استقا
لیات ملک نموده یا عوض از آن مسئوری نموده باشد و اما مسلط مسئوری بر مطالبه خواه از بایع بر معلوم بهست و اینجا
ناچیز و راستغاظی شده اگر و اینست که بعض عقد لازم مسئوری بر بایع شهادت نموده و اگر بیع مالک بعین بر بایع شهادت و مانع
مسئوری نموده باشد و چنین نسبت مسلط باشد در مطالبه مرتهن ما مانع از بایع اگر و اینست و این مطلب جانب نوارد نشده باشد
یعنی چنین شرطی در عقد لازم شده باشد تا هایز است که بعد بخشنده لازم باشد و اگر بعض عقد لازم چنین شرطی
نموده باشد بلکه عقد جعیه باشد و بایع عقد فاسد نمود بهست تا هایز است که نفرمایند بعین صحیح و چنین جواب باید دانچه
مذکور شد بنا بر این ظنون و اگر بگوید چنین نمایند که کرده باشد تخصیص کرده بر جهت است اگر و اینست که کسی بایع کند
که کرده باشد مالی بر زید و مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک
مسئوری اخذ نموده و بگوید بایع کند است مسئوری که مرتهن بسالم و چنین صورت عوض مانع نماید خواهد داد اگر و اینست و
بعد از آن بگوید که بگوید عقد لازم باشد **سؤال** زید میان معامله تخاصی با جماعتی از نفرات عدد هفت هزار دینار بعد از آن
داده و بعد از انقضاء مدت معامله اشرفی با جماعتی مدیون هشت هزار دینار و بعد و بعد و بعد از آن بعد و بعد از آن
هزار با جماعتی بهساری نموده است ایا زید راجع بر کسانیکه با جماعتی و اینکه و اینکه و اینکه و اینکه و اینکه و اینکه
دینار حساب نماید و بصورت مرقومه بر ذمه الفقیر بشود **سؤال** دو کتاب مارند در صفاتیت کنیز ده و بنا دارد و عوض
مبلغ نیج مثقال بیع شده میکنند و مطلع بر دو هزار مال معلوم بعد از آن و اینکه مال بالغ باشد بیع شرط بگذارد و در قرد
زید بیع صحیح است و بعد از آن زید بیع مال منتقل و بعد بر مالک و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
نموده که از راه مرتد و عقد صحیح بر مالک و مضارب و مضارب بوده باشد باجهه صحیح بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
بوده باجهه که مستقل این بوده آن ثمن و اصرف و مضارب و مضارب و مضارب بوده باشد باجهه صحیح بعد از آن و بعد از آن
و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
ملک لازم مشتری بشود و اینکه انصرف نمی کند شد و اراده است سوره الفاتحه بعد چنین بوده باشد و اما سوره ثمن اگر و اینکه
این انصرف بعد از اعطاء الحاکم بوده باشد و بعد از آن نقاله بعد بوده باشد باشد معامله صحیح بوده باشد و بعد از آن و بعد از آن
اشکال و در این بنت ظاهر است چنین است که چه چنین لا لاحقاء بعد مصروف بوده باشد و اما هر دو اینکه در این صورت دلیل از

مسئله ظاهر باشد و طرفین معامله از اهل مسئله و از خلاف در آن اختلاف نباشد باشد بعد از آن ان ملک سخنان الفقیر بر ما بعد و بایع
مال بایع بگوید که من و زید بسنوی الان خلید نماده ام که من آنچه را صحیح میباشد و دیگر اول معامله هر دو بعرف عالم بمسئله و
نمودن نفیه میباشد و این تحاذن صحیح و اخذ و لکن در این معامله عادی این مسئله معلوم بوده است ابدا در اینصورت سخن کدام باب
صحیح است **جواب** در صورتیکه کسی ملک بگوید یا بعد از آن مالک و بعد و مسئوری عالم بعد بعد از آن مالک نموده و هر شخص
شده مالک و بگوید بوده و در چنین صورت مالک مسلط هست که مالک خود را از بعد مسئوری مانع نماید و مسئوری مسلط هست که
پس بگوید این باب ثمن این ملک بایع داده است و بعد از آن نماید و هم چنین بر بایع لازم است که از تعهد که کلاسیکه باین سبب
بر مسئوری وارد آمده باشد و مانع باشد و اما جایگاه مسئوری در این ملک نمی باشد خواه و بعض مضارب سنه باشد باشد بر
هر دو عقد مسئوری مسلط بمطالبه مثل و سایر اخذ جانب و مضارب کرده وارد شده اما بایع هست بجهة مالک مسلط
هست که از منع ملک خود از بعد مسئوری در صورتی که طوره نموده باشد و هم چنین مسلط هست که مطالبه بعین مثل اینکه مسئوری استقا
لیات ملک نموده یا عوض از آن مسئوری نموده باشد و اما مسلط مسئوری بر مطالبه خواه از بایع بر معلوم بهست و اینجا
ناچیز و راستغاظی شده اگر و اینست که بعض عقد لازم مسئوری بر بایع شهادت نموده و اگر بیع مالک بعین بر بایع شهادت و مانع
مسئوری نموده باشد و چنین نسبت مسلط باشد در مطالبه مرتهن ما مانع از بایع اگر و اینست و این مطلب جانب نوارد نشده باشد
یعنی چنین شرطی در عقد لازم شده باشد تا هایز است که بعد بخشنده لازم باشد و اگر بعض عقد لازم چنین شرطی
نموده باشد بلکه عقد جعیه باشد و بایع عقد فاسد نمود بهست تا هایز است که نفرمایند بعین صحیح و چنین جواب باید دانچه
مذکور شد بنا بر این ظنون و اگر بگوید چنین نمایند که کرده باشد تخصیص کرده بر جهت است اگر و اینست که کسی بایع کند
که کرده باشد مالی بر زید و مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک مالک
مسئوری اخذ نموده و بگوید بایع کند است مسئوری که مرتهن بسالم و چنین صورت عوض مانع نماید خواهد داد اگر و اینست و
بعد از آن بگوید که بگوید عقد لازم باشد **سؤال** زید میان معامله تخاصی با جماعتی از نفرات عدد هفت هزار دینار بعد از آن
داده و بعد از انقضاء مدت معامله اشرفی با جماعتی مدیون هشت هزار دینار و بعد و بعد و بعد از آن و بعد از آن
هزار با جماعتی بهساری نموده است ایا زید راجع بر کسانیکه با جماعتی و اینکه و اینکه و اینکه و اینکه و اینکه
دینار حساب نماید و بصورت مرقومه بر ذمه الفقیر بشود **سؤال** دو کتاب مارند در صفاتیت کنیز ده و بنا دارد و عوض
مبلغ نیج مثقال بیع شده میکنند و مطلع بر دو هزار مال معلوم بعد از آن و اینکه مال بالغ باشد بیع شرط بگذارد و در قرد
زید بیع صحیح است و بعد از آن زید بیع مال منتقل و بعد بر مالک و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
نموده که از راه مرتد و عقد صحیح بر مالک و مضارب و مضارب و مضارب بوده باشد باجهه صحیح بعد از آن و بعد از آن
بوده باجهه که مستقل این بوده آن ثمن و اصرف و مضارب و مضارب و مضارب بوده باشد باجهه صحیح بعد از آن و بعد از آن
و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
ملک لازم مشتری بشود و اینکه انصرف نمی کند شد و اراده است سوره الفاتحه بعد چنین بوده باشد و اما سوره ثمن اگر و اینکه
این انصرف بعد از اعطاء الحاکم بوده باشد و بعد از آن نقاله بعد بوده باشد باشد معامله صحیح بوده باشد و بعد از آن و بعد از آن
اشکال و در این بنت ظاهر است چنین است که چه چنین لا لاحقاء بعد مصروف بوده باشد و اما هر دو اینکه در این صورت دلیل از

در خلاف بنا باید و نمیان اشهد عدیدی و بکتبیان رسیله نموده اگر نه سر راه مانده و مثل ثمن نموده مخاذ برنی نموده
باشم و رسوده اول اگر و عده و اشرفی و بانکه و اراد و رسوده ثانیه بگذشته که نمیان بوده باشد و در بنا شد باشد و فتح
ثابت باشد نظر اینکه و نمیان حال ناظر است بر اینکه و اراد مثل ثمن و نمیان بود نسبت نبود و چنین معلوم است این و رسوده خاصت
که طاهر نمیان باین بگذشته و اشرفی نمیان خواهد بود و بر سر نبود باشد حال تفاوت داشته باشد حکم چنین خواهد بود بلکه ثبوت خیار
موقوف بر چنین باشد خیار باید تفاوت خواهد بود بنابراین در محل سؤال که بگوئیم نظر باینکه تفاوت باین اشیاء کثیری و نیز
و اما عنوان ظاهر است بنابراین اگر اشرفی کثیری و بجای دیگر و بر سر نبود داده است و اختلاف کتابه و دیوان خیار بنگذارد اگر و بعضی
زاده است که معادل و بر سر نبود نقاب باشد تفاوت کتابه و دیوان خیار کند رعایت اقوال حجاج اقوال حکام **سؤال** زید صاحب
مال در ملک و عقد و چنین نقاب باشد در زید و تو کرد صاحبان او ضائع شوده از اخلاف و تو کرد کبیره و صاحب
و نفاق و عدیده در رسوم که تو خواهی مسئله بنابی مطالعات کذا شده که تو کرد بنا خواهد داد و دست بر اخلاف او نموده
جلد و از این نفاق و خرید و اسباب معاملات با او اخلاف تو کرد مخلوط شده باره از خرج و بعضی با دست بدارد و
جا اجتهاد سالت که مانع رد اخلاف معضر بیع معاملات با او است که اولاد اسالت که اولاد اسالت که اولاد اسالت که اولاد اسالت که اولاد
نفاق موجود بود شدند و هم از اسباب و نمر حساب اجتناب شد باره از این نابا اعتقاد و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
حاصل کرده و از تصرف ملک جدا و در دخول بیش از اینست که حالا و در دست دارد لکن تقریب نمود از آن و هم که خرج
کرده از این هم قدر نفاق بوده است که در کرد که عبد از آن که مانع معامله و خاصل الاسالت بر بوده است و معاملات تو کرد
جد این هم کرد و دست دارد و چون حاضر و از بعد بنوا و از بعد **جواب** بسم الله سبحانه و جل احسانه اجله مصابیح کبیره
ثانیه ظلمات انجام از اعمال الجهاد علیه السلام و بعد از این معضلات خبیثه بسیار است در کتاب باقی ارجاب کتاب
اعطاء من امام معضلات و ما فی است که زیر و اعوان و اعطاء نظر و در و نیابه در چه نیابه شد از آن چه نیابه شد از آن
عالم جعل شاه تکم فرمایند بیان بنگاه خود دهم و بانکه آب آنان سر در انکار ملون است حدیثی که حاصل معنی
ان اینست که جناب حضرت امام جعفر صادق بر نمود ند عبدا و چگونه خواهد بود حال عبد در و نیابه حال انکه من
از اعوان ظاهر ظلم بسیار بعد بعد عذاب کرد از عبد اب و رد از اخلاف بنت بگو بعد از انکه بعد از انکه بعد از انکه بعد از انکه
حضرت استماع نموده بسیار بعد و بعضی کرد بعد از امام با جعفر و عبد از انکه از این و مالک از خدا و استنباط نموده
نمود و نمایند بعد و بعضی بعد و بعضی بعد و بعضی بعد و بعضی بعد و بعضی بعد و بعضی بعد و بعضی بعد و بعضی بعد
حکایت کرده کو ولیم از نیز بگوید بعد همان خاطر خود ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما و ما
موسی بن جعفر علیهما السلام بگو باشد امور بعد از ظلم خود و نمود ند کلام بگو ما حصل معنی از این است که من باشد
عالم سلطان و عرض کرد بلی نمود بند چرا و بعض که کرمن و بری هستم مشهور مشاهب جمال ملک عذاب کرده بعیبت حضرت
نمود حضرت فرمود ملک اگر بخواهی انکه و رفقه و بعد تا باره شود این حبیب فرات نزد من از انکه بیاشد جمال شیعه
بگو ظلم بدل علیه بلین اجار و مثل اینها است که اعمال ظلم و مثل ظلم و اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها
کبیره است فدا از انکه این ملک بر انسان شد بگوئیم که بعد از آن احکام و اما احکام و احکام بنی و احکام و احکام
ظلم و حرام است لعن لوث و در فقه حرام است بر چه و چه و چه و چه و چه و چه و چه و چه و چه و چه و چه و چه
کرامه نیز ظلم است پس حرام و حرام بود و اما عارف و عدیده بر این کرامات نمی کند است که این مگر انسان بنی
چنین کرد بی و حضرت از است که است چنین و نجیب ان نی کرامت و تو کرد بی و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
مگر است بر معصیت خداوند عالم که اما است بر ظلم ظالم باشد پس ان نیز حرام حرام بود و اگر این عارف و عدیده

حالا که شرع باشد و چنین صورت من باب الغاصب استیفا بعضی خود را میتواند بمزد بعضی معادل ملک خود و از آن ثلث تصرف میتواند نمود
سوال هکذا زید ملکی دارد و بمزد شد یعنی معین مثلا زید بمزد بعضی واحد ذکر ده است و مدتی زید بمزد بود بلغ ماة ملک
مزبور مال خیری تلف شد ایا بر اصحاب مالک آن مال ذمات تصرف غیر مشروع را بخیر باید داد یا خیر جواب فرمایند که در صورتیکه
مانع خواهد که از باب تمی ملک زید بزید داده است مثلا زید بمزد باجیر شیا صرکا و اسلا فرمایند شد حکمی صحیح است یکی بعضا د
ان و رصوره عدم اعتراف مشتری بعضی مزد بمزد شهر است هکذا مرا فرمت شد و حاکم شرع حکم بعدم ان عزد ملک ان مطالبه اجره
المثل بنما مزد و اما مطالبه مانع ولد که عمرات تمی داده است اگر بلغ مادن از عین ان ولد بهم رسانیده است ملتزم ولد که
مشتری است مطالبه ان عاریه ان تمی نمود و اگر بعین ان ولد نلاغ هم نرسیده باشد مطالبه منفعه را نمیتوانند نمود سوال هکذا دو تاب
باد و هر یکی یکی کافر شد زیرا که علم و جاهل که خالد صبی الیات صادق کرده بعد چه صورت دارد جواب
ظاهر است که اصلا بعضی بر بایع جایز نباشد اگر چه کافر و باشد مگر در بعض نص یا اعلام بجهت اصبح در بیان سوال
هکذا زید طالب مبیع شد زید و مبیع بعضی و مدتی گذشته را مثل ان اعضا و منافع شام و هکذا و باشد و بعد صورت ادا کند که
تخواه زید و بعد صورت ادا نماید که مطالبه کند فقط و مال خود را یک از خود باشد جواب در صورتیکه شخص باشد که دو ان بایع
ولد را بشرط ان مال تلف شده و وده است و بعضی سرمه خسارت باشد ثبت و در مشتری کاذب است ولد بایع و زیاده نموده باشد
و اگر اختلاف مابین طرفین باشد رجوع بمراضه نماید سوال شخصی بنده داشت که بعد چهار قدام مذکور گرفت و بعد ولد
بنده دی از ان علم بلد ان علم و بود و حدا رفت و رجوع صاحب بنده و جنت اختلاف کاه ثبت که جواب چنین باید جواب
مقتضای تمیت است که اگر خالد بعد از سال دیوانه و ناد است در چنین صورت و ان بایع نادر است بعد از ان خود آمده بود و مولد
فرشتی چنین و قبا جایز نیست سوال هکذا اطفال بالغ انزل حق باشد و بالغ از ان خود گوشت باران باجیر هاا نمیتواند و
باور دیگر و ولد ان ابد هند تمیز انها معین و مضبوط است این معاجد حدت ایاحت است باشد و ایاحت کرد و ارد و سند چون صغیر
انقبل ان است داخل و بعد صاحبات باشد و هم چنین ان اطفال بیرون و بگیرد باد و ولد ان کان عطار چنین خود بدون
و زن تمون چنین انبل قابل و زن نیست و دار و طفل نیست ایا مورث ایا هست باشد جواب معاملات اطفال بالغ بلوغ
نیست بالغ است باز و بعض بعض بالغ در صورة اول صغیر نیست بالغ باشد یا معلوم است بیع از خود صغیر بالغ است یا از ولی
اولیا است یا از خود ولی او در صورة اجره یا ملک هست مشتری باشد مالک باشد پس اسلام مستلیه صغیر است اول است که مشتری عالم
هست که مال از خود مطلق است و بیاد ذکر و شرعی باعلم آن ولی است این فهمیدن باشد و بعد صحیح چنین نیست دوم است که معلوم است
که بیع مال خود غلط است لکن معلوم مشتری نیست که باز ان ولی است در ان صورة اگر معلوم باطل از ان ثمن المثل است یا نصوره فاسد
و اگر اطلاق ثمن المثل نیست تفاوت است که تصرف مشتری بعد از جزا جایز و صحیح باشد و اما حدیث مصنف که و اما ان بعد از مرتد
الشیاء مانع ان الخوف تفاوت است مانی با الجمله که دست باشد سم است که معلوم مشتری هست که بالکه در چنین بالغ است
ان اطلاق است و باین صورة اگر اطلاق باشد که باز ولی است با نصوره فاسد و ادا هاها تا بحکم مضبوط شد ان انبر بالغ و بیع
ان مال باز ان ولی است ان صورة اگر بیع کبیر ان المثل باشد تصرف در ان باز جایز جهارم است که معلوم مشتری
هست که اما بالکه در بعض بعض بالغ است از صورة بالغ نیست مذکور تمیز است و در انصورة هم اگر اما نرسانیده باشد که صرف
هبه بالغ باز ان مالکیت باز نمیتواند و اما در صورة نداره و اما اگر عالم باشد که باز ان مال است اگر ایا اجراء یا باطل از ان المثل نباشد
تفاوت است که تصرف در ان باز جایز نیست تا و اما و بعضی مالکیت نیست در ان خود بعد انتهی بالغ است مذکور و حکم ان انچه مذکور
شد تا هم چنین جهاد تفاوت بعضی حدیث مذکور اما هم لا یجوز امره فی الشیا موانع لوجوب در داد و سنا ما فقط الخوف بود و لکن دیگر
تصرف و عدم ان تجویز کنند که رشد سوال خانه کدام و ابن جابر صغار انجاب آنبند و بر کبا مثل است رمعا ما و نخواه

ابنان و انچ بنا زد و بیع سنها بنا بد و بیع لازم بشود و مولا خواسته باشد که ملک را تصرف غایب بجز صاحبان ان تجهیز باشد
دور بند و مقاوت بیا است و در صورت که ان اضاع و رسوان انبد و حصر یکی را با حفظ اللوی جایز است که ملک ایجا انزی
کذا زیره اگر چنین عاذ مدن شد شده باشد و بیش کذاه و بیا باشد چنین شد با لازم است بیع خواهد ساد که غایب تا
ملک را با ما نند ظالم بدست آورد با ملا بوس نمود جواب در صورتیکه در تصرف کردن اهل الانجاب صغیر هستند و بعد از انجا
فوه باشد از تصرف کردن ان بگذرند بجهان حق کو تمیز شد و رسول استقلال قابد بجهان خصم خود ذمه الجلسا ساد مکلف الصبیکه موجب
هستند و صبا از خصم آنچه و صغیر و صغیره سوال بنده زیر بی مدن بخواه طلب کار بسا شد و در ماه ان منفق و صد ماه ان باقی است
و در خانه یکه معلوم است که تا سه ماه تمام خصم خواهد نمود و بدیکه جواب نظر باشد و سوگیکه قسمیها با انفصل جدا نماه
جدیکه طلب نمایند ان را در داس معه داده باشد بنده را مشاع از این با مشاء چه جهت ان که ملکی دارد است صاحب صبر معنی
دارد مالک بجهان هد سر و هد ما بدین نیکت خلاف شرع مستقیم و است اجنبا بازان لازم است سوال دیوار و ابو دیوار و بر صبر کتبن
حلال است یا حرام جواب بلی اخذ و ابا از و رسی و یا مسد جایز است اگر چه در بلد و اسه و بود و ما شد و اسه جهد سوال جایز است سوال
سد شد با طوف مذهب چه سوره و ترتیب نماز و سوره و ترتیب نماز و سوره شرع دارد یا خیر جواب کما ما ان سوال اگر بعض شان و بعد
ما هی است یا در سی دارند هایا این است و کما هر جواب ظاهر این است اگر چه ماکول اللحم نباشد جایز است اگر چه هم و بوده باشد که
مشروط بود بجهت ما بلد اخذ کرده راشد یا شد که شده باشد بنا جهد هند جایز نیست اگر چه اما ماکول اللحم بوده باشد خاه
صبر بوز بند یا بکافی سوال اگر بایع بیع را بنده شد و شرط کند و رضی اصد بجهد اوا و بر بشرط که صدا یا هم مشتری صبر
هر سایع تکبد ایا این جایز هم و بعض شرط صحیح است یا خیر جواب اگر مطرد است کرایه ملکی لیبند شد و در بعض عقد
حاجه شرط میکند بر مشتری که ان سیرا هم بجهد و بیایع ماده باشد فالا این است که بیع صحیح باشد نظر باینکه جهل در شرط
نیست چه عقد ای شرط ملکی رابیت که بر مشتری لازم است صدا ایکه اگر نباشد است چنین کبد اسکان هذه الاوصاف
و بیا الجهد ملازم شد ابن است اگر چه عقد و بیایع معلوم باشد هکذا چنین کبد ابن خانه نوع و چنین شرط کرم و منفعه خاه
تا راهکمن زنده ام و باشد یا خیر باشد و این صورة نظر بعمل مذ خود بیع تا مال خاه دیو لکن جهل مذ چنین موجب جدل مذ و بیع
کر شرط در بعض عقد ما صبر شده چنین نظر باینکه معذوری در شرط مطرح معین و معلوم است سوال حرب و فرق ثالث
امی چه صورت دارد جواب صورة مذکوره بیعی ملزم است سوال داخل شدن در میان مالک و دو نفر بیشتر اخذ صبر جایز
انخواند بن صبر جهد صورة مذکوره جواب قبل از اجل و صبر مکر است و بعد از اجل و بزیت صبر جایز نیست مگر در صورتیکه جایز فتح
بجهت طرفین با احد عاقب باشد و منع نماید سوال دو ما اینکه اما و بزیت معاطه بزیت بدون وزن و کیل و بیع صبر عقد
صحیح است جواب مکیل و موزون در ما باشد کیل و وزن معاطه نماید عقد بزیت بکیل و موزون بلا بکیل و موزون لشرط اختلاف
در جنس صحیح دید بیت و لکن مراد ان ما بیند شرع تقدم شد سوال جمعا ما اگر جایز است یا نه و هم چنین است اجاره
اگر مراد ایجاب اجاره رضی باشد غیر ان تصرف و تعلق بنیت جایز است و اگر و اد نقد و عدم جواز بیع است جز چنین نیست
بکیل و ابهمین باقی است و صحیح جایز است سوال هکذا شخص بود که مطبع اسلام بوده باشد بخواهد ان تخصیص
عقد باشد و رسد بکسال داد و بیا و منفعه اراده رسد بکسال اخر و بعد بیایش بود ساعد لابک السر بکر بدون صبر ایا
منفعه نبد و صبر جایز است و تصرح اوی جایز جواب اخذ منفعه را بعد صبر زنا است و اخذه با بکر جایز است
حق مسلمین ارکان کافران کافر جایز است جهود انکار جهود نیست هکذا اخذ دیان یهود بی جایز نیست سوال هکذا شخص خواهد
که دو سه درخت نوت درجه شرع بخت اما که خواهد جهاد جهاد بوده و ان رفتن هم ایاد بوده و ان رفتن هم ایاد بوده و ان رفتن هم ایاد بوده
بیایع مشت دیا له و قبا انبعد خواهد ان فرد شفا بکبد کر زند ایا بدهم و ایا بدهم و ایا بدهم بکبد که زاده رود

جایز بیع لازم و جایز ساط بشود با موات هایا بیع فاسد بشود جواب بیع فاسد بشود بلکه جایز مفکر مراد بشود هکذا
وارث در مدة جایز عقد فی زاد طرفین خیر مثا صبر نمود خرب و الا ملک ملک لازم مشتری بکرد و در بایع ظاهر ان
انقضاء مدة و ان ملک حق خواهد بود و اهد الحال ۵ ۵

کتاب الرهن

سوال شخصی بکبا باز خود را بشهر رهن نموده بمبلغ بیست تومان تا مدة یک سال رهن را صاحب خواه تصرف نموده صاحب نموده
بجاره داده بمبلغ چهار تومان و صبر شهر بدهد با الفاظ رسیده و الرهن جاری شد تا مدة یک سال ان بیست تومان بیع
ما هن رهن نموده صاحب نخواه اجاره داده و راهن بجاره کند تا چهار سال و در ان بجاره سال رهن تصرف راهن بیع
مکند در این چهار سال یک ساعت نبوده که صاحب نخواه تصرف شود باید این صورة مسئله صحیح است یا نه جواب شرط رهن است
که رهن مقبوض شود یا اگر راهن را وکیل نماید که اجاره اوقف نماید در صورتی که هیچ یک مقبوض نبوده باشد رهن صحیح
نخواهد بود و اما مکاتب اجاره بر اگر راهن منفعه رهن را بجهت اسباب نا ملک منفعه نموده باشد بی نفس مبیع رهن منفعه
نموده باشد رهن نمالها این است که صحیح بوده باشد بنا بر این مبلغ چهار تومان در هر سال که داده باز ای منفعه خواهد بود باز بدهیت
تومان صرف دارد سوال هکذا راهن بدون اذن مرتهن رهن را فروخت هل ان نقض بیع دارد اصلا از نهی یا خیر
کنند مطلب شد بعض راهن دعوا بر مرتهن نموده بیع واقع قبل از ان ملک لازم نموده با صاحب است یا منعا و اجازه ثانی از راهن
بعد از ملک جواب ملک نهاد رسیده ما نها اصطراب دارد جهد و در بعض اجاع حاصل باشد و بشرط
بیع جدا کنند فی الفاسد و بشرط فی الملک الغائب قابد بیع الوقف الا ان یری جاه الی خیار الرهن فالی
بیع الرهن بدون اذن المرتهن و فی الکفالة و کلا بیع الرهن تعلق حق المرتهن بر و نقصان ملک الی من مالک الرجع الی
لان الحق لا یعد و هذا الحکم لو باع و له جهل المرتهن قال لم البیع لا خطا بالمعاریض بعض الطلب بیع الفضل لزم الاجاله
و فی التبایع لا صح بیع الوقف الرهن جاز الاذن الحاجة لان نا ولا بیع الرهن الاذن فی هذا الاذن کلا صح بیع
الرهن لهذا لا یجوز فی الاذن الا ان نا و منع من شیء منها المانع من نفوذ حق المرتهن فاجاز المرتهن صح و در بسیار
انقیاد ان نوعا جاز شده فالی الجوز بیع الوقف الا باذن الراهن لکون المرتهن و کذا الرهن الراهن بعد الاجازة
المرتهن لو باع کل منها من دون اذن صاحب جاز الذی اصح لان بیع المرتهن لا حل هو بعد است و تحقیق بدون نخواه بعد تابع
باشد بدون بکی رهن داشته باشد و دیگری خالی از رهن و اصل هو بعد است بیع است بعد تابع
بنا بین ایشان بشود حل نصب یک دیگر با بازای طلب رهن داده ام بطلب کسر کرده رهن بدهند کنند ام نقدیم فرد
رانع بهم دلیل است و حضور صاحب را خاص هست باشد جواب معتبر در ایشان ظاهر نصف مدیون است و رهن بکه ثابت شود
کرهن و انچه را باز ای دیگی و بیشتر و رهن و انبه داده است بین در چنین دارد باین جنت داده است هذا بعضا عی ان
بیا بدشود اگر چه صاحب طلب عقد طلب بدهد رهن بعض نموده باشد در صورة اعلان صالح بر اضراب بعد بعوله مدیون است
با بعض در صورة انتفاء بنا بر اکثر صاحب طلب سوال مال رهن بعد از انقضاء مدة و وقت راهن و فرا نموده اموال
راهن با مال رهن هم و اعلی و مطلب لحد باهم بعض بها استیفای حق خویش با بازار مال رهن بعد از فوتی بزمان هند
جواب با حفظ رهن خود معتبر در شرع تعین لو با مال غیر هست بعد از انکه بعض استیفا و حق خود از رهن نموده ملاه
اگر نموده باشد مال را و بعد از هم و بیع الفاظ سوال جایز نیست بدون غرض مرهون است و بعد و فعلی معین نموده است
و بعد از انقضاء مدة من و بر و با وکیل نموده است و بر و بعد بدان سوی و کالت فوق ملاه و بعد بدان نموده است ایا صدا تجدید
کرده باشد و بعض شده است غرض نموده باشد کو بال از انقضاء مدة مطالبه طلب بعد از انکه عاید با مینماید جواب این مطلب مخالف
بیا ضرار است در بعض ذکر اجر طرفین شده مطابق واقع نموده باشد بعضی و بر اول عاید کرمن عقد فقاه و کالا تجدید معاطه نموده ام تا
مدة بعضی تا بر ایا بعد از انقضاء مدة نموده باشد و بعد از انقضاء مدة مطالبه طلب دارد و هذا الحال سوال هکذا شخصی جاه دهن زاد و زید رهن
ساده و رسد بمبلغ چهار سال و مدتی خانه را ان شخص بعد کرده مکرر بعض و خانه سکنی نماید یکسال از انکه بکند شخص راهن رهن بنا

از این اخبار استدلال معلوم است اغلب بهتر و کوبیدن اخبار است برای تحکم آن نیز حرام خواهد بود بل هذا که فرض شود هدیه و بخشش
در جمله نوکر و دیدن بعضی وجه نباشد چنانچه بر سبیل ندرة اتفاق شده است این از کلام خارج خواهد بود بل اصلا این از کلام
نوکر چیزی که حرام و اخذ نوکر این از راه امر و ما خوذ حرام خواهد بود بر او کلا اخذ صنف فلان که چیزی که نوکر باخذ میکند
حرام خواهد بود پس وی در هامش کرایه و وجوه ابتیاع نوعه لیجز آنها عاید بشود آن نیز حرام خواهد بود و هم چنین اسباب
در تمام مما تمکن این وجوه هر ساعته آن نیز حرام خواهد بود صادره نکوی است که شرع کلی معاوی که بعین این نحوه
ماخوذ چیزی نوکر پی نوع من شاه حکم جلاد نیست نظر بوجوه نحوی نوعی که صبح خرید و لمداوک بوده باشد انتقال در آن مختلف
پس باقی عکیه بایع است ساقط حاصله از آن سفلی بایع خواهد بود و هم چنین هر ادبیع مفوض بوده باشد مثلا ارسیم و نحوه
پس باز معلم انتقال الی البایع خواهد بود عند حاصل از آن مال بایع خواهد بود بعشر می رجع می نما نحو خواهد داشت و هم چنین
حال هکذا معاملات بیان نمایند باشد مفوض او منفعتها او منفعتها باصله چهل خواهد بود حکم شد در صورت شبهه که اعیر بدهد
بنوکر عنوان صاحب شاه این مال نوعه بود باشد اعلیه از آن است چنین بیت بلکه از نوعی است که اولیا آن طریق چنین و بعد از
بیکر بنداین منفعتی بجنده صورة بشود بکصورة آنست که حوالة بیک فحشی معین داین شخص آن دیگر بدین چاره مدارد بیک
بدون علمیان و جبر با فحشی در صورت وجوه آنکس و بوار نشان در صورة بیان آن سوم آنست که حوالة بیک ضایط داین مطالب
از برای که و تسلیمات کرنشه بعد سیم آنست حوالة بیک صیت دین دارد برای که اعلیه تسلیمات آن نوع
او جمع شده باشد بعد در این صورة این برای حاصل چهل مالات و معاملات بیک از این برای نوعه مثل اینکه ضبط از این برای
اتباع نوعه با امر بشی آنان و نوعه و هکذا کلان معاملات باطل خواهد بود انتقال بیع از بایع نشده پس جمیع منافع که
از آن جمیع هم رسیده مالک الفضی بایع خواهد بود و هم چنین در رفعه آن تحصیل بایع موجود است لاکن است او را حوزه نوعه
در صورة بیان آنچه او را بیع شود و شرا و در صورتیکه ملاک معلوم باشد مثل اصل نحوه کلی نوعی و کلا بما حاصل از آن
و منافع که آن نماء آن حاصل شده کلی چهل مالات است اشیا اینکه بالاجماع رفعه در این باب و این نحوه اجماعات شده بعد
از ملک الفرض او و باطل اعتبار کنا غایت بطلان و بطلانه آن جهت عدم الاسلام و رکاب کلان باطل بن لی و بر دیدن کرده و کلا اعمال
نوعه که در وسعی و اشتم آن نوع بیک کان و دفتر نزد بی آب بر گشت الناس و کی خدمت امام جعفر صادق ع و حضرت فرمایند
خدمت ایشان مشرف شوم الناس که تکلم حضرت فرمودند بعد از آنکه حضرت آن جناب مشرف شد سلام کرد و نشسته عرض کرد
خداوند عالم مرا جدایت کرد آن من باطل بودم و مدت دنیا نمایند تجلیه پیر جمع کرده در ایام سلطنت ایشان مال بسیاری ملاحظه
حلال و حرام آن نکردم بعد از آنها ایشان جار حضرت امام جعفر صادق ع در عالم آنها نمایند آن مال را فرمودند اگر بیاشد
بی غیر کسانیرا اگر در دفتر خانه ایشان و بیک کشیده ایشان و هم چنین و اتحاد کسانی که جمع خرابی کنند چیزی آنها
و هم چنین عیال آنکسان را که جدا کنند آن جناب ایشان نمودم حاضر در جانات آنها بیشتر شده عرض آنکه جناب
علی بن ابی حمزه ع ضلع بکند آن شخص و هم عرض کرد خداوند عالم مرا فدای تو گردد اذا بالخلاف از برای من هست از معاملات بن هاکه از
من صادر شده حضرت فرمودند اگر شرعیه جاه و نوبان کم هلاکان خواهی بود و بر گردی بی نمی بند کل اعمال که در نگه
نجات بخشیل کرده از بدخواج کرده ملک و بین هر جمالات معلوم باشد بدان که در هر مالات معلوم باشد
صلاح آنکه اگر چیزی که حاضر بشم کرده و تمام از جمله شاه بر دار اقول بیشت کند بطل بن ابی حمزه اجبار میکند بر این اجماع
این معلوم سر بیان آن است تامل کرده که هر چه که خداوند عالم ما بعد از آنکه چنین در سوی اهل کرده بودند
بان خواهم که علی بن ابی حمزه ع ظلم بکند عرض کردم آن چه میگوید آنچه بکند کشت فاجر از ما بعضی فی صورة آن حضرت نیز
عند حقی اسباب کرده بود هم را بعض آنچه نمود هیچ چیز چیزی نکاشت چیزی که مطلق او را بدهم چنانچه نمود مالک نمی

که بدهم بنداد و ساجلم کردم و غضب چنانچه او نمی ساز بیند تا که کشت آنها را و فاحش شد مگر بعد از تجربه و دفع عادت بیاد
شده و جهم در حالة احضار و حالة نزع است در آن وقت و چشم خود را کشود و گفت باطل شد نمی صحاری و عالم امام و صاحب اعتبار
بجز از دعوة که بود بین معاملات نوعه عبادات و رجع آن بکان نفس بی و از کی و عبد از روح بجهت تفصیل و تکمیل او متوجه شدیم عبد از آن
در معنی حدیث امام جعفر صادق ع شرف شدیم عبد از آنکه شرط بیاد که حضرت بمن آنها و فرمود که باطل دنیا و اهل آنها جهت
شبیه بیاد که مالا حمل شاه و نما که هم و دعوی بین و ابجد و عده که بود بیان که هم عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو باد
منم عذاب که مالا حمل شاه خود او در حالة موت بجهت بیاد بنو آیا عمر زمن نمالک و بین آن حضرت مطلق در دعا و چاره این جمله
زیاده بود بجهت حالة نبود او الاکه بود هر او را وارث نجیز و هیچ چیزی عاید باد او بشد بسبب اثبات بعضی بشد بجهة مسئل
نعوذ بالله خاسرین دارت چنانچه اگر هیچ بنوع عاملة نوعه جدا منا بعد دنیا و رفا الان نظر خوش بین ملاحظه نوعه و هم چنین بعاملة
و عذاب عذاب و ثواب و نوعه باشیه الوعه را ملاحظه نوعه اولیاء و فوق سر و شد بدینا نوعه آن را نعوذ بشد بوده لوی مستحق هم مثل
شاهد ان نوعه و مثل هذا نجهلا اعلی و اعلی اعلی اعلی نجیز کلام شیخ الوعه جهلا هم ثم در این زمان بعاملات بجاه و بعضی بیاه مهر را
چه دیگر بر خود و ام حال معلوم است در رفعا چاه در دو خود که اخلاص از نعوذ بشد بجهت باشد بر اعلا و مدخل است در این باب
مثلا اعتبار اسرار بجهاد در دار الجهاد اعراض نیست چنین بنداد منم اعتبار اعتبار اعتبار چنین چه بعضی بیت مگر اخلاص از نعوذ
بتوان و نعوذ بعطا باقی جان لهذا امام بدارد که اشتغاد هر ابتنا از اعتماد ها بلکه مرگ بان شد مصحف در آن صیام عبد از
مزید ناید مصحف و خضوع و خشوع و ما باید بر کاه که بود در الجهاد جمیع بلاد ابد و خود ابتلا عنوه مابین تحمل نوعه هر چه مالک آن
مروف باشد رد بان با وارث آن نوعه و هر چه مالک آن نیز عاید با شد بدل عظم آن اما و مخلوط نما لا جعل شاد اجها اما با
استحقاق نوعه کمعاوی عالم الله لا یوجب مزید مقاله دنیا و آب را نما باید با ارباب آن خواهد نوعه و هر چه باید دعوی
متکلم از نعوذ بشد بوده اوفی و بین بدجات جنات خواهد شد از اسلام جلف البلاد کی بجعل بر بند که جمیع جامع
ابد مسلم حکیم ذلک اموال خواهان حضرت جواب آن است بعضی که در مالا حلم نوعه بالمدنات موجب استقلال
مصرف نبود جاه آن بود مطالب است در صورة جهل مالک در چنین صورة قول اول و هر چه آن ملک چه باید در دیگر
صرف حال خود مصرف است در نکاه فوق نوعه خادم الشیعه فحضر و هم الاحد تابع مشرف شد جواب دعا و علا و اعلی شد سؤال اگر بنده
خانه را شد باشد مصل بکه و از نعوذ الایام اب بدان آن ملم کجا آن دیده خانه بکه بیاید بدکه بجاه و از اجا بعضا ها اعطا نه
بیر چند بعد آن زیاد اعطا نداد که اب بدان بر بیرون بود نه نعل تابد بعد بیاید با بعضا بر بیاید و در دست خاطر اسلاد ذکر
از جمله شود که چون اب باد آن در آن بام و چیزا بیخی سابق باشد با آن غیر بیک مذکور و شرط نشود اما بعضی مذکور
منع کند و مگذارد که اب باران از بام خانه که اجاله و بیاید دارد بیام خانه که موجود خبر است جاری شود دارا بجا بعضا جان بر بیرون
باشد و با بیاید جهت مساعیر بلی باشد و با بجاه ابا القال ملکه الخانه از بیرون شما عضو اینست که جوی بان اب باران از آن
خانه با بعضا خانه کرد بیرون از مالک داشت ایم منتظر بود شد باشد با ساطه شود با نزد ما اگر حکم مسئله اینجا بعضی
جواب مشتری خانه مکلف با مالک بجهت فضا اجاره و در صورة عدم علم با بایع شد با که بود است بر مشتری و ساطه بر بعضا
نجیب که بود بیاید باشد باند در صورة علم مشتری بجهت فضا حاله و عدم اشتراط رفع آن کار از آنست که مشتری ساطه بر بعضا
باشد و هم چنین است حاله در صورة عدم علم مشتری لکن با اشتراط بایع نیز بدیم نفیس اصناع حاجا ها هکذا ما مشتری جاهل با
بجهت فضا حاله و عدم اشتراط از بایع نیز باشد بر نوع آن از اعلا بکه موجود در سؤال است جیب باشد و در صورة عدم مشتری
در خانه سیر فرض نمود نعوذ و در صورت نصر مشتری و دار ملک مشتری و ساطه است بعطا بر بیاید الفات دیوه بر آن بجهت
دعوه آن از حق خانه و هو الحال سؤال دید بکل بایع شد بجهت و بجهه جبلان اعطا و مدة و مدت باید با بعد از اعطا و مدت

وارث راهن را بمیرد که تمامی مال الرهان را بمالک رد کند و مدعی بمیرد و مدعی نماند یا نماند یا نه گواه مدعی بر رهن ثابت بود و عدول از اکمال عادله
شده بیع و شرع در اخراج صورت دارد **جواب** ورثه راهن هر وقت از ادای حق مالک یا شهود نماند و حق را بر رهن باقی بود و شرعی نمی
نمود و مال نماند یا نماند لکن مالک مطلوب بود و سؤال اینست که مالک از راهن و ورثه جهت رسالت بصاحب مرتهن بود بر رهن باقی بر
مرتهن بگوید که مالک را مدعی منقطع شود و مال نستاند یا حق از او مسموع است و شرط اقامه عادل در اخطار مالک و اخطار مالک بر رهن
راهن شود **سؤال** هر گاه زید بعمرو از رهن استرداد نموده و دعوا بر رهن بود و مدعی حاضر شود زید بقول مدعی شود یا نه و اگر مدعی
مادر و مدعی در آن مساعد مدعی که گواهی بجهاد بر مطالبه طالب باشد یا نه و اگر مدعی بر رهن مذکور نماند و
مدعا بین جند نفر شرایط بیشتر باشد و باین حضور هیچ کس مالک معاند بیاید یا نه باشد یا نه و اگر مدعی بر رهن مذکور نماند و
مطالبه و مطالعه رهن نخواهد و راهن را بمیرد رهن را رد نماید و مدعا را رد نماید **جواب** رهن مرتهن بمنزله رهن که نه رهن بری
شود بلکه بالفعل رهن در راهن باقی است و رهن در ذمه مرتهن و مدعی در صورت مطالبه رهن و عدم مدعا و رضا جانب هر گاه راهن مدیونه
برادر داشته باشد لازم است بجهت او داده از عهده باشد و مدعی در صورت مسطور خطا نباشد **جواب** در صورت مسطور و اسقاط
کرده اگر مرهون بمنزله است مابین جوهر شرط و باین جهت بمنزله بات عهده و راهن بمنزله مدیون میگیرد از او و دین زیاده بر
هست طالب و مولی و خطا در جنس صورت جواب جنس بلکه مجهول جدید اکمال لازم و تحیات **سؤال** شخصی خانه رهنی را وقف الله
و گروه مسلمانان و اولاد مدعیه پیشانند و مقرار ولاد مدعی از خانه در ملک پیش بنا نهن گذاده و رسانی بمعین نموده اند
و شهود و اوکیل بمطلب مانع نموده اند لکن رهن را کمال و فعلی بیاد نصرف زید از دعوا و رد کرده اند لما اقرار و اند
حال زید متفقه کلی جدید بذکر نه است بیان و زمانیکه این رهن و این نفع سر زنده دارد یا باید زید همان اصل خواهد داد یا نه
جواب رهن مرتهن تمغای و اصل شهر جمع جنس مکن خانه رهن مرتهن باد مقرر عیال و تفقه مرتهن عشر بنا بر این هر گاه
موقوف علیه متفقه معروف یعنی مدعیان و مدعیان متفقه راهن مطالبه منقول صاحب و بعد عمره باشد و مدعیان از اوبیل اصل
عمره باشد بجهت خواهد بود و هر گاه مدعی موقوف علیه صاحب و جرد وکیل عاجز در بعد بجهت بر آن حضرت بمنشای
مبهم بعضا اخبار و اقع شاهد بنا نه سالا صحیح خواهد بود **سؤال** شخصی که اشتغال به کسب شرط بر بری لکن اشارت که
در آن وقت نخواه داده طلب را بر بگیرد هنوز لازم باشد که بر کسی هر آن ملک شده صاحب اوقاف داده بی خواهش
که کنند ملک را بر این جزء صاحب ملک کنند زن نماند بگو بیع شرط کنان شام او را بیع کرد اند بیع شرط بیع شرط
بشود حرام شود و بعد رفت انجمن را بدید یکنیه را کنان شرط اند بیع شرط معامله بیع شرط شد ابن سر نفرو رشت
حاکم شرع حضور بهم رسانند و مکاتب بیان آورده انجمن که مطلب بیان بیع شرط بود و حضور حاکم شرع نیز معامله جایز
کرده ملک را بصاحبها داد و اگر کنان صاحب ملک دهان عیال کابین سر فرحضور داشتند بان مشروع خواهش جاری
کرده و بود رفت نخواه و کشت مثال لفظ و بعد حاکم شرع خود با انجمن بنشت و از رفت حضور با رسالت داشت و بعد
دیگر از انجمن هم کی بر این بگیرد اگر انجمن که ملک بیش از بیع شرط بود و رفت سر ملک و حکم بیع ملازمت انجمن از بیکه اقرار نماید که
پیش من بیع شاهد من بیع دم جبر کرده بود و در این صورت ملک از نیست تصرف باید از آن حضرت و نشده بود در اخر لکم مطالبه
باقی کرده ایم بنا انسنم که بر ایشان در نسخه کرده باقی بود و نیز هم کنیم معامله جایز بر حکم باشد که حکم دانیم در انجمن باشد
شد ملک باقی حضور حاکم شرع فتح مالا جدید کرده اند و نیز هم بکار است تصرف دارم بود بر است کرده ایم ملک مالا نیست
این نتایج و نیما نسبت اسناد حاکم بر سند امام نیم جزا بند تا رفع کنند و نیز **جواب** بجهت ملک شاهد رجل لسان
انجمن و در این ورثه ظلی شد صالح بر انصاف است با عدم و اصله شکل است شد لکن بود سا نم بعید لسان بجهت
علیه خاف فاحذا اخاه حیلت نظر بود باشد هر طالب حق باشد بعد از تجدید حق باشد اهم از نخاف

ان نماند لهذا طلبی جلد ان شخص مرتهن را ولد و بعد بمیرد و حق شد ابن ماه صالح بالنات بعضی از ماشد ما صرح بنفس
در تحقیق اصل هر صالح با فاسد هر صالح بنت جو هر بنت جو هر جهت ما عدم و نیز با شاهد نیم جنت بلکه صحیح بنت و نیز
و انیا نیز مذکوره و در استخلاف مرتهن که حلال و ما و نیز با نیا عاید نقول و اور کشتن را ولد شکذب است نظر با نیم
بنزین است کار راهن نفع شد و رفع معامله جایز با حق و است و رفت را هم نمود مرتهن مانند داده جایز و نیز است
کشتن را نیا مصرف جنوه دیگر را هم نموده و این باید است که اهل ملک زیست صلح و اداده باشد جایز و اوست ظاهر
نیم و دارد است تا حق نیست که خواهد داده مال را هم دیگر و نظر بنکه هر عیب دانع شد بعض و انیا محفوظ شده جنبه قول
و نقل اداء صادر نمیشد مگر در صورتی که انتیاز چنین او باشد نیا بر بنون جنبار فتح او صحیح مرد عیب خواهد بود پس تصرف کردن
در سه ملک رهن آن اصل خلاف مرتهن و مسلم ملک را ثبت مرتهن که عیب از او مضمون شده و انیا مضمون شده باشد
و بنا بر هم جنبه جنوه و از اداده باشد بنکه و نیز با بنت معامله اول بیع جایز بود جنوه نیز بخش و نیز مرتهن در مدعا خبار
شده باشد بنا بر آن قائل در مطالبه بنین بنت کرده مولی نیز در ذمه جنار رهن منع نیز بنا بر این سبب جلد و انیا بنکه
منع نیز اول نموده بر ملک راجع بشود بحکیه بایع بر بنا بعد تا نیم حکم بعضه و لزم است کلام مشروع او تر بر بنی تصرف کردن
او در ملک مؤمن جمع خواهد بود و نیا الاخر **سؤال** شخصی ملک خویش را رهن مقام هست حال دکان نیست انتها لصد احتیاج خواهد
و هر الاخر بعضا الاخر **جواب** اندر آنکه در است تا ملی شد اگر مطالبه نمود مرتهن باشد چنین نیا بر اصل تا نماند
که ابیع بجهت مولی جا عنا ابیع بایع بایدان سفر اگر مولد که بیاد و غوب و اگر مولی که بر او بایکر و بنا بر بکر و مشروع نیز
نبود لکن معنی شرط نیست بلکه احتیاج حوف مفت رده است **جواب** انجم در انعام فلوس که صالح بر انصاف است با عدم
مرا نصر دست بنود جنگ سید بدنهی خواهش کند لهذا تا فی بشود اگر ولد ثابت بایع حاضر شود و معروف باشد بنکه
ملک بیع مالی و اهالی است ملک و مالی شرع خواهد بود و نیز اگر دو نشر بی در صورت مطرود حکوم عده دارد و اگر
الغاب حاضر شود و نیز با مبهم بعد در انه الدا تا کند بیع دانه نمی را نیز ملک حکم و عده و دارد و بنا بر مطلب عمل
بنجهای و عده آن بنت و هر گاه ولد ثابت بعد تحقیق و ابن عد کمال طلب است با بهر خاده و ارنا الدا بار عام مکلف
حکم بعضه است بنجهی جلد لازم است که اثبات طلب با بهر خاده و ارداد ماجوره باشد جهاد با بهر خاده و از
مسلمان حکم بعضه است بعضی از ما بی کسی جنگ ان نقد قول و بنیوز **سؤال** زید طالبه بجر بیع جنا و رفت
بیع یکسد و بیان و معه بنکه آلد و هر و مشتری بیع نزد و بیان غیر ابیع دار و بیع نزد و نان با و نیز نماند نامه ۵
سنتی شد و بشری طاهر تر را تصرف جوزه با چنین تمام نمی را بایع نرساند و بیع محفوظ شده است بالخیر بیان خواهند
جواب چی نکو از بهر شبهه بر است طاهر تر را مسلم جنبا با بایع بشری یک صد تمان و رسید بود و عدد ارنا
در نفس عدد با بهر شبهه فراید مدعا که بایع و مشتری کلا تمن بود تمام و نیز هم نما بهر فرا مدعو و مشتری کلا تمن بعض نوشتن
نکر باده شد قائل تمن ابیر بعض بعض تمن را نماده باشد و بکل تمن نکن الخضر نیست لهذا معامله مذکور است و نیز خواهد
دانست بین کلام مشتری و بایع ترقیم با بهر صحیح خواهد بود و هر الصالح

بیا به زد حاکم شرع ثابت شود و الاغایب عیدا از حضور معاصر نمی باشد تا مانع حال غایب در صورت اخراجات عبال الجانب
الفقه و اخراجات حضور در صورتیا غایب بی کلام و دابر اگر اهل از نمایش نیست فکر بهر دفع بعد از حضور غایب جاری نیست
که استنادی در آن نوشته شود بر این صورت که مستقل و بغیب انحضر و مدة غیبت و مدة عبال و مطلوب و انطلاق انها جهة
نفقه مرتهن باشد آن استنادات معین معین جوزه در حاشیه آن نفع خواهد شد که بکر مشدد و عبا بهر آن باشد بعد
صرف ورث **سؤال** موکلی عبد داشت داده عبد صاحب نخواه و موکلی عبد از او نموده و در این صورت نخواه که بکر بدل او بود
عبد از او شد و نقل بالک نمود با بهل است و هم چنین نماند که از نخواه مذکور عبد از او شده بود بدل او بهم رسانند که او هم بعد
جواب و نیز در سؤال اینست که عبد با مدعی نخواه و دین شال بر مدعی دارد رسول حال اگر مطلب اینست که حضور جبیری
داد عبد و دیا بای کرده مولی بود خواهد و تحصیل بود عبد از آن حال او از او نموده انچه مال عبد جبات بهال مولی نماند
اینست که الحوض بباشد مذکور و حضور بنکه عبد از او نمی از مال استقلال نموده باشد و او که مستقل نموده لکن مطلوب مولی ابرا
که مال الاول بکه و حال قائم شد بجهتی از عبد کشته باشد اگر بر دو بنت که بنا شد الکن این در وقت و عاد و منتی نداد
و اما مطالبه عبد از این صورت که مطلوب عبد از بود که از نمی بر دلکن نباشد بی راضی بود و مالی خواه بر بنی کرده عبد
بنا بر این عبد عبد از او شد و نماند و نمی بود و است در صورت این مطالبه غائبون بنا بر شکال و اما اگر مطلع نبود که این
عبد و دیگر از او عبد از او شد و کرد کشت معلوم شد در بصورت مطالبه و معرفه و عاد حاصل این نمی هر دو را
بنا نمی عبد از او عبد از او شد و بصحیح صحیح خود را جبالله و عدم و در او و دو کابر این نمی هر دو بنا
باشد عبد از او نکه عبد زید بکیب شود و انچه باشد اهل شد عبد دیر هم زند باشد **جواب** در صورتی که عبد و الا شخص بنی
باشد که بر خلاف صحیح بود و نظاهر عبد لانه و اعتبار بنی چند دخن عبد از بلغ خواهد بود **سؤال** دختری که بر بیا
هشت هشت ساله بود باشد و بعد از فوت شده باشد و وصی نمی نموده باشد و داس بخود و وصی نمی بود نظر بصرف حال
و تعظیم او از دختر بود و او اگر که بی حال او بود باشد عبد از کسی صحیح و ملم او از دو زهد و جاری و واقع
شد از عبد هم بنکه اما ال و او از او بود و بیا انکه وصی بود و داد و این باب اخبار می باشد **جواب** نمی بنی نموده در
جنین صورت و جنین بنت که جایز بود باشد لکن کلام در اینکه که هر گاه وصی عبد عبد ایا این عبد لانه بشود بالبکر
مثل عبد مقصود است بنا او دختر بعد از بلوغ امضا نشده باشد مقصود بنا بین تنها ثانی است یعنی دختر عبد از بلوغ
بعد از امضای نداشته باشد **سؤال** با دختر که بعد ده سال بعد اصلاح بهم دارد باز **جواب** در صورت عطل و رشد
صالح نیز نیست **سؤال** هر گاه زید بدون شود و در بحوزه خود عبد کرده باشد و مالک شرع هم کبرا نیم فرا نداده باشد
و بعد خبر از او و بیاند و عدم مالا از او مخلف شده باشد و عبد از فوت زید بعضی از حضرات ملاها و بکر جدا و در صورت عطل
مدین بر استرداد باشد و نیم نمایند ایا چنین بعد جمع است و بر و بر جمعه تصرف عرض هم فوت شود و چنین نماند و باقی
باشد بغیر چند صغیر و عبد صغیر هایی عبد بکیب شود و صغیر هایی و بدهم کبیر شود ایا در این صورت صغیر هایی بزرگ
کبیر شده اند از او که در صورتی که اند ایا قائم شد که بدن شما نیم او و ما اعداد الف کرده و بصرف مان شما نه و نیز
اینست که از نیز چنین بی باقی نماند **جواب** مصنوعها با عکس از حاکم شرع صغیر است که باید در اشتلا این امور رجوع بحاکم شرع عز
با عکس از حاکم شرع دیگری مقدمه جنبا ای شد و در صورتی که مکلی از حاکم شرع نبوده باشد عوض بین هر گاه کبرا این و
مقدمین و اسناد نمی خواهند عوض جلد بود و نیز اینست که کبری و عکس صغیر بود و نیز عوض و مطالبه چنین باد ایا باقی
قائمه نیز ایا بین و در تنبیه نظر مطالبه از اداء و در کار ایا و مطالبه نماند نماند **سؤال** هر گاه بنیم هانی مالک
مالیه بلکه شش ماه بنکر و بعد نباشد و جدا نمی بنیم مذکور کدام مسئل عمل بر او بود باشد و ما نیز و بعیت خود بکنند

هر روز که لاد و ایجاد کرده باشد بعد که فوت نمی بنیم بد که بر هم زیبد یا انکه خوف زود هر روز که عده هم مذکور است فوت نمی خواهد
و سد هم بنیم نمی بنیم یا بایم هانی که قائم را بر فوت شیم انکه عوض بنیم با هم مثل بعض او شرط باشد و اراده نمی شیطان و زیان
باد بایک مرتبه بکنان باید و در زمان عبد بهم شیطان داد و کسر و کرد نان بهم کند با حرجیس انکه عبد اس او بین باد لا مطلب
از کلی عبد و در اشتغال لفظ موقوف باشد که بعد و بیع مذکور بعض انکه نمی از بنیم ان از باب نمی بنیم مرتبه زیاد باید
امید او در شاید چنین **جواب** در صورتیکه عبد بی نماند شاید باشد باشد لکن عبد و مالک اقاف او نماند شاید و هم چنین
جدای عبد و نماند اقاف او نماند شاید و در چنین صورت عبد از الکه اگر شرع هر کس اصلاح دانست مصوب بعد که صد بعد
او بر بنیم باشد و حق در عبد حق را میزاند. فلهم ان بنیم عابد که صد بنیم باشد و بنیم بعد باشد **سؤال** مقسم سال بنیم قول ابن
و الد بکار بعد ایضا بنیم جزء مبلغ یکصد و چهل و بیع چنین نمان نقد و ما صیغه ابن الدین و دیگر مصالحه و زود باقی که حیات که
حال بین هفت سال و بیاشد عبد از نوین و هم و الد عبد و مناقاه خانه شد که اصلا ابن الدین او اختیر نماند و نیز ابن الحیات
او را بد هند کنین در حضر مناقاه و نماین بر نیم جوز قرار دهم که اخراجات او را با انکه باد لیکه لو کسانی را به صغیر
بیاشد از ما انقطع بدهم و حق نمی خواهم و اما از او بدد سنا نصیب انقد خالی بنی بیم و کسال بنا صحیح ابن الدین بوده م
از بنی بسالد دعا نی اعلاق هایی معین در این حال بعد هم کرس سد نخواه و انا بر کوی مدین رنمایی و مانند باشد
بد عبد حق را هم و نیز کیا، و هفت ماه و نیز ابن حقیقی که کنان مذکوره را از حضر ابنای عابد عبد ابنای صغیر
و نماشتن نیم شرعی و حضور حاضر بعد از صغیر مولد کردم و در بعضی کرد در اهالیه بنی و نیم و بنیم چند حضر از حضرات
نانین کنند و ملکنند مذکوره را بنی و شد صغیر و حضرات صاحبهام حاضر مذکوره ملفوظ خریدن بنی بند بلغ یکصد و بیست
پایه بنی نمان بر صغیر یکسال در ایشان بهای تمنی کرد ایا بند و بعد بنی بلغ و حضر بنی و حضر خریدند بلغ یکصد و بیست و
نمان نقد و حال انکه ابهم بلغ یکصد و هفتاد و نمان نقد و دیت و نمان بعد بی صد یکسال بشری و ایاد و ایاد بر بنی
معامله خانه نوبه چسوره داده و هر گاه انقضا نقیب و نیز بدل و در خانه خانه مرتوره نموده باشد چگونه خواهد بود و نیز
جزوه نشری بطرف و صرف در ابنای صغیر نوین در چسوره دارد ایا عبد انکه بند در صغیر و احتیاج غلام بجانه و نیز
و هم احتیاج و ضرورة بهم اخراجات و بهینه نازل و نی حضر اموال صغیر نها اهدیه اهر بند که اعلال او را خاند نماید
که مثله تالوف و دان هست **جواب** اندر آنکه در است تا ملی شد اگر مطالبه نمود مرتهن باشد چنین نما بر اصل تا نماند
بشری عبد جمع اضرر تصرف مشتری و چنین صورت مهالک شریف مطهره و جمع مبادات داند در آن هم ضد
خواهد بود بلکه جمع و کان سکنات در انجا نه مصیبت و بی عنه خواهد بود جهاد حضرت در ابنای صغیر و صغیره
مطهره با نمان نیست بلکه در بی عدل اصغر و ولد صغیر بعضه است و ولد و جدایی در صورة انتفا و عدد و بی و در
صورة انتفاء و بی اضرر نیست و در هالا صغیر منوط بود لا باز نه اگر که شرع است حاکم شرع کسی را که این دانست
صغیر بنماید بفضای لیه شبیه ملاکه فجا یا لا الهم الا با بی لسن هر بر اصلاح و بی صغیر و اند معنی داشته
باشد در صورتی بکر جمع حاکم شرع بکن جزوه باشد و جاجا و بیچین و نیز و در مؤمنین جنبد ساجت حضرت در بیان
صغیر خواهد نمی ثانی نمانی کصب بنی ابن که شرع و حضرت بنم شیء باید و اصل مؤمنین در بی و نیز خوش
بود که صرف صالح صغیر بود باشد و در صورة و فرمد کفاه مکلوه ما بعضه نقد در بکیه و هضاد و نمان مشتری
بود باشد یکصد و چهل نمان بعد یکسال البر صالح خواهد بود و صرف در مال صغیر بیع در صورتی بکر در
حفظ مین ان ملتزم نماف در ان بود باشد و جاجا و بیچین بان هم بود و باشد چنین تصرف در نظر ان خادم شریعت طهر نیست
بسا در مشکل است مگر در صورتی که مصلحت این بود باشد که با اهل نعیم صرف رسانند و تبدیل بنود چنین یکی عقله انقا

سوال هرگاه زید طفل صغیر پدر داشته باشد و خود را بعد فقط اقدار نباید عاجز باشد و معاد مال باشد و بالجمله جمیع
داشته باشد و مرت بکشد پدر که مرتبه مال الناس را بعزت شد و حق آنها بکند کنند و نشد جواب در صورت بکه صلح
مطابق واقع باشد بل واقع شد اموال و کاه صغیر خود را در مرض بیع و داد و در صورت و صغیر بکه صلح اراده اند مابد
سوال زید از خویشان خود را انتخاب نموده و مال الخالد و عیال الخالد و مرتبه صرف نظر و لند کرنیل بلف باشد
مباع بطلب دارد و هم آنها جمله بوفای معاد کمال او اثر بدست آنها در صورت نقد شد بمال مال او در صورت بود
کو بین مثال در انی خبر باشد باید جواب این طلب و حق بنوشت مرتبه حق ثبت مطلب محوی کو طی شد اوقتی حکم شرع
بجوی با خبر نو خواهد خود در سنوات الجوهر آنها قرار هدیه او سوال شخصی بدبری از اینها دعا کرد در زمین حاضر
باشد با انضمام هر آلاوه مقدار در زمان حاضر نموده و کر صرف میباشد و بکه صغیر خود صالح نموده حال صر در صلح صغیر
نموده مادر دان داشته کو صالح نموده را کاهیان دعوی آلا کره نموده باشد و دعوی صریح در دوده و دوره عین از بخش اینی نموده
و نخبی کو از حاصل و نزد کرنه بصرف اخل اما صغیر مرتبه بر ساند ظل اما بکه خود محتاج و ماه در ایمان دا کنا صغیر مرتبه بود و
بمباشد ابا و الصغیر بی مبرا اما این حال بکند باید جواب بلی هیچ صالح در مثل صغیر را چنین دانست ظاهر این است که
فما اما مین مال صغیر را بوی شد جهاد در صورتی که داد فرض چنین مال الصغیر الصلح جهاد صغیر دانست از خدای ان ظاهر است
کو انفرد نیست دعوی اما صغیر اما حکام سوال هرگاه که مدعی صغیر داشته باشد که مال داشته باشد اما این حال و مدعی حاضر و حضور
با غدا باب بلد اما مال صغیر خود بصرف اما خود بر ساند جواب در صورتی که اما صغیر نفیر بود و در صغیر بل بوده باشد
ظاهر این است که مال الخالد مقدار نفوذ از مال الخالد صغیر بکی و اما نحوه بنیان خود سوال ما چون صغار و
بمبی باشد کما اما این است کرجا این خود فرمه خود هر بلد روزی بود را مصرف شرکه باید بود و بعد دیم شرع صرف نمایان
در مال خود جایز بنت و اما مقدار نیست خلاف بهند عادل کلف ایشان جهت و هر کاه اما کجهد و فرد و بر ایشان
مطلع نباشیم که ایا بی بیع شهادت با خبر بنیاد در خود بر بهند عادل ظاهر نوزد کو و اما مال اینا را جل بر بعد مرع هر بند و بلا
و اینم ایشان با بخبر خود است جواب مصرف در مال مثل بنت بسبب شهادت بلدن بود نیست و در صورتی
احد شکاء صغار بوده باشد بار دعوی باول و در صورت انفاق وجی و مطلکه با حاکم شرع است در صورت مصرف بوجه
بهند عدل و مومنین بر بکر که صلح صغیر را دانست امین است معمول داشت و در صورتی که هیچ بلد نشود و باشد بر مصرف
بلدن و حیی با ول نموده باشد مصرف و حق خود شهادت جایز نیست پس چگونه در دعوی بکری مابین بوده باشد و اما هرگاه چنین
اشیای مشترکه در مصرف مسلی بوده باشد و کمهند مصرف مصرف نموده باشد احکام اهل و بر بعد است و بر اما این حق نیست
در خود و کردن کنیم و نیست سوال هارون مشترک صغار را بلدن در مال بوجوع اهل بیان شد اما هرگاه با بلدی ایشان
شوق و اشتر باشد مولد و میتوان کرد و دار دنیا جنان کو باصطلاح مشارب است جواب ظاهر این است که بلدن و حی با
در خود و دار دنیا صغیر و عادی دان جایز بوده باشد و اما با عدم اذن و حی با ولیا اگر در خود و دار دنیا غیر مصغی بهند صغیر بوده
مثلا کو اهل خانه صغیر نبود کو چیزی مالها اداده با عنا ظاهر این است مهیا باشد و اگر مصغی نداشته باشد و جایز نیست
سوال صغیر شوهر او فوت شده بل نفقه زمینی دارد مادر بکر شبه بعد عقد فاکیت و با چندماه است اگر نفقه از اصل
نیز است دعوی انفاق مال الطفل امین باب الاب همین اما مصرف کنیم جواب نفقه صغیر در مدت ضایع از مال خود آن
صغیر خواهد بود و اهوال مفقود نفقه بکند در صورتی انفاق رعیت باید در نفی صغیر جانب حاکم شرع بود باشد خواه
هم بوده باشد با عین هم و هم طلع نظر نمی کرده فاطمی نداد مصرف اهل خود بنیر الله لهم سوال اسماعیل ابا فوت

کرده و ورثه او مصغی بد و صبیه صغیره نذر بی جنس و مسوی کاه و کو صغار نوجوه مرتبه مانند صغیر های بوده بعد و بعد زاده و آن
هر ملک صغیر های مرتبه را با عطاف ایشان تصرف نموده جایز که مطالب آن بنوز را صرف صغیر های بنیاد اما کجیب شده و
بعد زاده مرتبه و جایز بعد ملک بیماید کسن صغیر های مرتبه را از مال الخالد مرتبه مانکی و ملیو ایشان صغیر بعد
از اکبر بنت شد بدین ایشان باشد هم اما کما بلک صغیر بکند جواب در صورت مفوضه بعد مبنی اما تصرف و
اموال و صغیر عابد و نه هر زاده و بعد کو ظاهر است بنت ابن سنی الکو والد و صغیر بنت بعد و حقوق بعد و بعد زاده دان جنس بصورت
لازم است در امور و صغیر عابد و نه هر زاده و بعد کو شرع بعد جایز نباید عبد از بعد و هر کس از اصلاح مال او و صغیر
کو صغیر بعد اموره و صغیر نباید و ارداد و در سنی الاولاد باشد و بعد کو صغیر مرتبه باشد و بعد زاده باید بکری سوال خضوع حضرت
منظمه بهر صغیر مرتبه بوده و کلا بنده لال مسه علی قوی بیک سال که کشتر است و حضر فرست و شوهر کی و است بدل
از اعضا بعد بد و سال بد و ن اکو بدل بعد نباشد چنانچه حکم بعد مرتبه حکم ملاک است و وقتی اختیار نباشد دان
بعد زاده جبر شد در صغیر خلاف شرع بوده باید نخی باید که ابن طلب بر حاکم شرع باید صغیر شود با انکه هرگاه بر اسال
یا و چنی دیگر او صغیر ابن طلب و اینی خود مبنا نیز نمی حکم نمایم صغیر عابد بلدن و بعد بعد صغیر بنت عابد بلدن و بعد
اول که شوهر کی خلاف شرع با انضمو بکر شوهر عابد و رجع کنیز و نزد حبس نباشد لعد کو صغیر چهل حاصل شد
که ابن صغیر در بیست سال شوهر کی بد و بدن همه خود در حلی بدا و حال نوع تا فی که ابن طلب بنت کو صغیر اما
باشد حکم ابی و باشد دایی و اصر و من و مات ان بیان و نباشد کمالا در مثال ابی جهل نباید و نفیه نباشد اکر صغیر نوع
سال که بنت باشد که مفقود شده و بکر و نجه و بلک طفل صغیر دارد و مذهب الملک و اما فات دارد و ابن مدعی صغیر
خرج خود و طفل ابن حق و صرف کنانیده و مجهل هر اله محال بن بسر ای دارد و نوع هم دارند و تجهل هم دارند و تجهل هم دارد صغیر
بجهاد و در بالله است و بکر دعوی او بنت کو نمی کند و اما ذن بعد هنگ عدد له مؤمنین اتفاق بوده ملاک را
بوده شد و بدون صغیر نطفه را بدعد و اکو چنین می داند عالم از باب نفقه خود خرج نباید چنانچه ترین بعد هند چنین
خود منجر مبتوه و اینه من ابن مثال ابی باید با طلاق بجی ابن مدین بنت بعد بنت بعد بنت جم و نیز الله دنه ابن کیا بی
سجاده بیاشد بعد ماشبه و بعد طلی نباشد کجه شرعی باشد نطفه جواب هرگاه چنین بعد نبع در صورت
باشد بر ابن طلب کو زنا ی مدة انقطاع عدت بعد مرة بلک اهل اسلام با امکان لازم است اظهار از باب نمی نباشد
نمایند و هم چنین هرگاه اهل صغیر بوده باشد فلک نسبت بهمان شخص که اصرار بوده و هلاک در صورتی بکه عطه در ما شای
مدة انقطاع شده باشد و نیج ضرر هم خود باشد عدل که ابن ان شرع حرام بنیند هما صغیر خود را با و بنیاد و بنیه نوع
بنیاد اقتضای مدة هما ان شخص ثابتا بجع عند بنیاد بوده و اما مقدر بنیه ملاک اند فی بنیه ابن باب خود کن است بعین
تصرف دی اسر صغیر صغیر بوده باشد به بیاید ضبط صرف و بعد خطا بوده باشد نباید ابن هرگاه فوای بوده خود کو صلح صغیر در ان
بوده مثلا بکر جبکه بعد صغیر بوده صغیر بوده است از جانب صغیر مطالب شود بیان صغیر عالی که نطفه اصل بعال صغیر بوده
باشد نیست بقای خود صغیر و جنین صورة و جنین کو نبین همین خود فی ان بوده و جنین کو خود بعین است کو نیج مکو اصل
مطلب نیست بنا بر این در مسائل ان حاجب حکم بنت شخص اهل باید که اصرار از ان است و اما اند باشد
بکند و اما و جنین هرگاه ان بنیه صغیر و اصل بعال نطفه مطلق و هر خود مقدار و بنیه اند باشد و اما ابن جنین است
و اما هرگاه بکه و با اصد بعاوه ناخدر ابن صورة محتاج بر امر است و در مطالب ان ظاهر بنیه و اما ابن جنین است
در اداء دین کما لا و بعوی اند پس بنیاد شکل است اگر باید بن ثابت شود ثانیا باید شخص خود کو دین و اجام جنین شده
کر بنیاد کلا نبود و مکلف اند و باشد و مدعی ان ثابت کفا فات و جانب ابن مشکل است صداقت ضمن بنیاد سوال

نماید بر ایکه بین بند بر اصل و ابن بعال صغیر بوده باشد جهاد بنحو بکه در اسقاط ظن شده اگر مطالب واقع بوده باشد جمیع خواهد
بود و اما نظر ملک و در ان بوده باشد نمی بنیاد و بنیاد بر ابن صغیر و بنیاد اما مصرف در بنیاد باشد لازم است بر کرد ند نصر بنی که بوده
با اسکان و در صورة عدم اعتکاف لازم است انجمن و بنیاد ان بوده باشد و اگر مجرب زیادی در بنیاد بوده باشد مبنی موضع اعمال
صغیر بنت بل هرگاه اصیانی در ان احداث نموده باشد نیل در بنیاد ان جمین را هیزا عاقبت نموده و هرگاه اعتقد جنین بوده
ضرایع شود مبنا بدار جمیع از بعاد سوال هرگاه و در طفل از کسه بار نمانده و ابن دو طفل مصیب باشد و جدان و والده
ابن و طفل بوده باشد اما نفقه و کسوه ابن دو طفل بعد باید باشد یا والد اطفال جواب با وجود جد او مادر
طفل صغیر مبنا بر دو نفقه طفل معین در جنین صورة با وجود جدان بوده و نفقه لازم نیست بل هرگاه
بدان وجد بدی باشد با عصب باشد در جنین صورة نفقه طفل بر مادر و بر عصبه لازم است بل مادر در انفاق مقدم
بر جد نادر بدو باید با بی بعض با وجود مادر و مرسع وجود مادر نفقه صغار با صلاحیت و در صورت انفاق عاد با اخذ نفقه
طفل بر جد نادر که لازم است سوال هرگاه طفل و خادم داشته باشد بکی از پدر بعد بکی از مادر و اولیاء طفل
باشد و اند و حال اموه که طفل مذکور را هر باب برد اشتر بوده باشد حضانت عابد با او بر صورة طفل ذکر و بجا بد بدی
مبین با مادر دی کدام مبنا شد که حضانت او بکه بدی طفل با اموال طفل باشد جواب فالحاب طفل با وی چنین
عوده باجنبی در صورت ذکر والد چنین بوده باشد بکه چنین طفل چنین صورت با مرسی جدا مدود حضانت
او با مادر بلک اند و حال که خواهد تعیین خواهد عوده و اگر بکری با اصح بجال طفل انتهی ای حضانت با مادر و تعیین
عوده و هم چنین و کلیه و اخبار الاطفال تعیین در جنین صورة با بی است و هرگاه والد اطفال تعیین و بوده باشد
مکاتبه مال در جنین صورة با حاکم شرع است هر کرا که صلاح داند مضرب خواهد عوده و کسنه بعی امور اطفال شده
باشد و اما حضانت طفل بین اگر چه بلک از و حال بر مبنای خود خواهد ساند حضانت طفل باید کبیر اسلطی بنت که اهلیا
هر بنا بعد دان بلی هرگاه حالها خواسته باشد حضانت طفل بوده باشد اهلیا عدم مبنا شد بر بکری و در صورت
نزاع ما بین دو حالکه با بجنبی که هر یک ماسه باشد او حضانت بوده باشد طفل را هرگاه بعض مطالب اجرع در حضانت
عابد و بکری ابوی خواهد اگر بوی از مال طفل خواهد معدم است و در صورتیکه جمیع ابوی محتاجه باشد طفل
حاسه حضانت با او بوده باشد و در این صورة عدل بر نمی است سوال علی اما بیه دعا بی مشرع چه زاد الله تعالی
و نفع بهم چه بعد زاید در این مسائل شرعیه که شخصی با جهد جامع الشرایط بنم صغیر بوده و صغیر نماز و کاکین کاسه
صلاح بنجس بوده و بنم صلاح و خطبه صغیر را دانسته از مال خود بنی بوده و بعال صغیر بوده و سنطلا حالان ابن
شده صحه اخراجات را مطالبه بنماید باید با جنبی هم چنین مداخل صغیر و بعال بعض نکره و اخرجه داده مطالبه بنماید
بوده با خبر و هرگاه بنم حضانت ندارد باشد چنین صفات صغیر و الزم حاضر بنماید مطالبه بنماید بعد با بنم صغیر
با اراده لحظه و بنی اکم از بعض عوده و بوده با جنبی و در صورتی که حاکم شرع بنم و نماظر بوده و چنین بوده باشد
بنم بدون اطاع ناظر اخراج جنبی با الصغیر بوده با صرف بکه چه حکم دارد انتا الفیر دعوی بیان زیاد باید جواب بر بنی
بنوت و مطلبا ملک کنیم از خود بنیه بنیه خود و خانه و کاکین بوده باشد و چنین از مال الخ انفاق صغیر بنی باشد در
هر و صورة استیفای حق خود را از مال صغیر بنیاد بوده و این مقدم بر ارث است صداق از استیفاء بنی مادر کیه بعد
از استیفاء مال الدین صغیر خواهد بود و هم چنین هرگاه ثابت باشد لکن والد صغیر صدق بنم نماید با مطالبه ماه
صغیر تا بوت حضانت نزد ابوی کرا بنت مطالبه در صورة عزوضات که صغیر بنی شده ابن تعرض ندارد جهاد الصغیر که در صورة
انفصال زادت در والده منظم عدل صغیر بوده متحصل است بنم صغیر جانب بنت کو چنین مال الخ کم است ابوی حضانت

کرده و ورثه او مصغی بد و صبیه صغیره نذر بی جنس و مسوی کاه و کو صغار نوجوه مرتبه مانند صغیر های بوده بعد و بعد زاده و آن
هر ملک صغیر های مرتبه را با عطاف ایشان تصرف نموده جایز که مطالب شود بر زاده صغیر های بنیاد اما کجیب شده و
بعد زاده مرتبه و جایز بعد ملک بیماید کسن صغیر های مرتبه را از مال الخالد مرتبه مانکی و ملیو ایشان صغیر بعد
از اکبر بنت شد بدین ایشان باشد هم اما کما بلک صغیر بنت کند جواب در صورة مفوضه بعد مبنی اما تصرف و
اموال و صغیر عابد و نه هر زاده و بعد کو ظاهر است ابن سنی الکو والد و صغیر بنت بعد و حقوق بعد و بعد زاده دان جنس بصورت
لازم است در امور و صغیر عابد و نه هر زاده و بعد کو شرع بعد جایز نباید عبد از بعد و هر کس از اصلاح مال او و صغیر
کو صغیر بعد اموره و صغیر نباید و ارداد و در سنی الاولاد باشد و بعد کو صغیر مرتبه باشد و بعد زاده باید بکری سوال خضوع حضرت
منظمه بهر صغیر مرتبه بوده و کلا بنده لال مسه علی قوی بیک سال که کشتر است و حضر فرست و شوهر کی و است بدل
از اعضا بعد بد و سال بد و ن اکو بدل بعد نباشد چنانچه حکم بعد مرتبه حکم ملاک است و وقتی اختیار نباشد دان
بعد زاده جبر شد در صغیر خلاف شرع بوده باید نخی باید که ابن طلب بر حاکم شرع باید صغیر شود با انکه هرگاه بر اسال
یا و چنی دیگر او صغیر ابن طلب و اینی خود مبنا نیز نمی حکم نمایم صغیر عابد بلدن و بعد بعد صغیر بنت عابد بلدن و بعد
اول که شوهر کی خلاف شرع با انضمو بکر شوهر عابد و رجع کنیز و نزد حبس نباشد لعد کو صغیر چهل حاصل شد
که ابن صغیر در بیست سال شوهر کی بد و بدن همه خود در حلی بدا و حال نوع تا فی که ابن طلب بنت کو صغیر اما
باشد حکم ابی و باشد دایی و اصر و من و مات ان بیان و نباشد کمالا در مثال ابی جهل نباید و نفیه نباشد اکر صغیر نوع
سال که بنت باشد که مفقود شده و بکر و نجه و بلک طفل صغیر دارد و مذهب الملک و اما فات دارد و ابن مدعی صغیر
خرج خود و طفل ابن حق و صرف کنانیده و مجهل هر اله محال بن بسر ای دارد و نوع هم دارند و تجهل هم دارد صغیر
بجهاد و در بالله است و بکر دعوی او بنت کو نمی کند و اما ذن بعد هنگ عدد له مؤمنین اتفاق بوده ملاک را
بوده شد و بدون صغیر نطفه را بدعد و اکو چنین می داند عالم از باب نفقه خود خرج نباید چنانچه ترین بعد هند چنین
خود منجر مبتوه و اینه من ابن مثال ابی باید با طلاق بجی ابن مدین بنت بعد بنت بعد بنت جم و نیز الله دنه ابن کیا بی
سجاده بیاشد که ماشبه و بعد طلی نباشد کجه شرعی باشد نطفه جواب هرگاه چنین بعد در صورت
باشد بر ابن طلب کو زنا ی مدة انقطاع عدت بعد مرة بلک اهل اسلام با امکان لازم است اظهار از باب نمی نباشد
نمایند و هم چنین هرگاه اهل صغیر بوده باشد فلک نسبت بهمان شخص که اصرار بوده و هلاک در صورتی که عطه در ما شای
مدة انقطاع شده باشد و نیج ضرر هم خود باشد عدل که ابن ان شرع حرام بنیند هما صغیر خود را با و بنیاد و بنیه نوع
بنیاد اقتضای مدة هما ان شخص ثابتا بجع عند بنیاد بوده و اما مقدر بنیه ملاک اند فی بنیه ابن باب خود کن است بعین
تصرف دی اسر صغیر صغیر بوده باشد به بیاید ضبط صرف و بعد خطا بوده باشد نباید ابن هرگاه فوای بوده خود کو صلح صغیر در ان
بوده مثلا بکر جبکه بعد صغیر بوده صغیر بوده است از جانب صغیر مطالب شود بیان صغیر عالی که نطفه اصل بعال صغیر بوده
باشد نیست بقای خود صغیر و جنین صورة و جنین کو نبین همین خود فی ان بوده و جنین کو خود بعین است کو نمی کند اصل
مطلب نیست بنا بر این در مسائل ان حاجب حکم بنت شخص اهل باید که اصرار از ان است و اما اند باشد و اما اند نبین باشد
بکند و اما و جنین هرگاه ان بنیه صغیر و اصل بعال نطفه مطلق و هر خود مقدار و بنیه اند باشد و اما ابن جنین است
و اما هرگاه بکه و با اصد بعاوه ناخدر ابن صورة محتاج بر امر است و در مطالب ان ظاهر بنیه و اما ابن جنین است
در اداء دین کما لا و بعوی اند پس بنیاد شکل است اگر باید بن ثابت شود ثانیا باید شخص خود کو دین و اجام جنین شده
کر بنیاد کلا نبود و مکلف اند و باشد و مدعی ان ثابت کفا فات و جانب ابن مشکل است صداقت ضمن بنیاد سوال

داده و باشد نباید ابن کو از مال صغیر داده شده بنی در ابن باب در حق ان نذر کو بعض را انبات حضانت طالب باید
و نه را انبات ابن است و اگر در صورة مفوضه است هر اگر ان والد و در جنین حضانت فصل بعوض نه شد باشد ابن هر سا بن
مطالبه بنحو بنیاد بنحو داد کار عاجد کو حضانت بعوض است بنحو سلطه صالح بر اصلاح است و اما اگر در ان نظر شده کنیم بد و در اطلاع
با طل خارج حق ان ما صغیر بوده است بنحو بنیاد بنحو بنیاد بنحو بنیاد بنحو بنیاد بنحو بنیاد بنحو بنیاد بنحو بنیاد
با اخلاع با طل با اعم اطلاع با طل بوده باشد سوال شخص ملا بعد کو ان مال صغار خود را بفروشد نکو بنیاد بنحو حال
صغیر را مقدم باحتیاط کرده و بنیاد ابی ترتی را بصرف صغیر بنیاد باشد و در بنیاد بند عوده اند کو صداق بنحو بنیاد بنحو
شده و روز نفس الامر بجهت صرف و بعد صغیر بوده است ابا ما مالها و نفی بعد صحیح است یا نه جواب هما مال الزوج ابوی
شده کرد و بعد خطه صرف و خطه صغار شده ابکی ابن مطالبه تخصص شده کرد و بن مالها تخصص و خطه است و مطلع
ابوی بعال صغار است تا با ظاهر بدنبود کو را انتقی و اتمام و الدا است جایز است و بعض حال اگر خبر باشد مال صغیر
بوده بر بعض تصرف عابد معروف و صغار خود عابد اگر چه طالعا صرف صغیر و بعد بوده باشد اجر و اتمام علی بنا
شیا بدان ابن قبل باشد بلی حکم بر اینکه بنیاد ابن بوده فکی بنت فی الاصلیا الا الله و بعد الا الله و اگر که زنی بوده و الد
ضرر ضرر شد و مال صغیر خود بکند و بن ضد رد در این صورة اگر بجهت تصرف بوده بعد از نفقه و کسوه صغیر بنحو
با زیاد است ابن تصرف در حق و الد صغیر و اگر ملاه بر بنیاد بنحو و ضد در خود داشته باشد ان تصرف در حق او جایز نخواهد
بود و علی ای تخلف احکام سوال زید ما در بعد و بنیه و دهان صبح بنیاد و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
تلف کرده است و با وصف ما در بنی در بنیاد و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
با از بکر و بنیاد و بنیاد در بنیاد ان اسلط بنیاد بنیاد است کو تخلف را مطالبه نماید جواب عبد از اکر زید معترف باشد بنیاد بنیاد
بوده است کو صبح مال بنیاد است و بنیاد و ذلک اذا اقر و بنیاد باشد بنحو معین نه اما بکه بنحو معین موجود باشد نوع و بنیاد
زید بنحو ابن عمی را از بنیاد اخرا بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
عوده و مال الخالد سوال شخصی بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
من مشغول است کو دعاء دیگر خاص او و بنیاد تا کرنت و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
بوده عدد جواب این مختلع بر اضرار است و لا شخصی شد کو بر بنیاد کو بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
این عبارة اند با بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
تشکیک در معنی بنیاد است انکه کو بوده از حسنات شبهه است محل الله بنیاد و من رسول الله صلی الله علیه و آله
من ان باعد و ابیم الاکثر فلیت از او عدد

سؤال هرگاه زید طلبکار عمرو باشد و ثابت کند که عمرو بالکل مفلس است یا بعضی ثبوت جمع المال میباشد آیا بعضی از طلبکاران میتوانند
طلب خود را اگر چه از یکی مطالبه نماید جواب صاحب بن سلطین مطالبه از خود از عمرو میباشد و مسائل مطالبه خود از عمرو میتوانند سؤال شخص
بزاز نعمانی هر چند هیچ شریک مدیون بود میباشد بلکه در سورة نقد راسیقه و حق ثابت خود را از اموال مدیون میتواند سؤال شخص
بزاز نعمانی هر چند هیچ شریک مدیون بود میباشد بلکه در سورة نقد راسیقه و حق ثابت خود را از اموال مدیون میتواند سؤال شخص
دستک هر چند طلب دارد لیکن خود نوشته و بعد وعده ان دیگر ادعم بعضی خود بعد از مطالبه اطلاع ان وعده بزاز کی در آنند
و مطلوب و صریحاً وعده طلب کار و هما کرا از اهل اصفهان و اهل خصه مذکوره مسند اند چنین اعتقاد اند که کسی بنیاد شد
چنانچه هند کرا از ایشان مالی شرع بکند و محاکمه شخص بزاز نفت شده و مطلوب مدیون خود باصیغه سیر از او دیون خود
تنوده و وعده کرده و کرد بطلب اثبات و زوجه دلود و دو کی بعضی و مدعا مال از نیل بخواه بزاز و مطالبه و مطالبه
مطالبه شده و بعد چند بعضی هم میباشد که مطالبات مذکوره و مالها شده دین مسئل مذکوره بخاطر مطالبه اصل بلکه دین
جن المطلوب دین نصرت و اصلاح بدن و وجه شرعی و مسئولی و زیر بعضی باشد و جزء اطلاع و اقرار و رشوه کرا رجع باید کرد
و دیگر بیان فرمایند که از نیل و بیان شخص مدیون بکفر او بخاه و نمان بنا نماده و دفع جمالی عمرهای مذکوره و مرتبه
جمعه کرد مالی و عده او شده و شخص مدیون و دفع طرح دار بزه بره و دفع و معنوی بعوض با مالک بوده و دفع طرح و نکرد
صلاحیت بوده مان را داده و نخواهد بنده از نیل خصه و چنین هما که نزد محاکم عالی حدا کار در مصنف مدیون میباشد آیا
در سورة عرباء مالک طلب کار بوده دفع طلب کار بوده دفع طرح داخل در عرباء میباشد یا بلکه مدیون خود را انعام مال بخصه بکرد
و تر باده و غیره داخل در عرباء بوده باشد و دیگر از نیل طلب کار هایک نزد بنا سر بنیل بوده مبنی داده کمال دفع
دیده یا عدد فوت و مجهول شده دیگر بنا از محاکم جوع میباشد آیا صاحب بنا مام یا باید لطف و دفع باشد
یا میدار که فی بکن بنا داخل عرباء باشد جواب چون که مدیون بخاطر کرده و بدیه بجمایه دار نیل و رشوه و نفرض صبر
میباشد تهمه ادا دین از سر بهتر و در سورة مدیون کرده و در سبب متوات بظاهر شرعیه بکن بنهند که از اینکه
مدعی طلب اثبات طلب خود عما بدون حاکم شرع و اما اگر او در بر کلا نها اسلام نظر اینکه مدعی خواهند که آنها
عالمند چنین مدعیان ایشان از نیل انها از نیل شهود او خواهند بود و در نداد عاری او در سورة عدم نکی از اثبات مدعی آیند
حاکم شرع معلم کار و رشه باشد اگر مدعی بر مدعی بکل مدعی بر داعی انها انعقاد دنیوی باین سخن کسید از نیل سفر و
شد او و مطیعی باشد که طالب خواهند نمود کو خواهم مار بدیگر طلب داده اید در بنت که میشود
ادا نمود و جواب مسئله نایبه است که اینجا را باز بی و رشوه جواع کرفته مسئله سار نکر خواهد بود که کلا عماد را بین
شریک میباشد بلکه شاه و مدعی از نیل صاحب و رشوه جواع بر بکران نخواهد بود و هم چنین خالد دستش الف
بعضی بلکه من نیل جوه مثل سار نکر میشود یا هر دو ان سهم سهم میباشد که در صورتی که بیع مفتوح شده باشد
شرعا بعضی انقاب نصاب نیل شرعا مفتوح شده باشد در این صورة نیل بوده عضی یا لمالد خواهد بود سؤال هرگاه
زید بنا مالع بکمد و نمان کرده و زید بعد یکسال طلبکار بوده ثابت شود از مدعی که زید و نمان بیع و نمان انجخواه را
تنزیل عابد و بجاه و نمان کرده و زید و بعد با هم کنند که هاک بکند بجاه و نمان مابقی طلب او را بر زید
تنزیل داری دلند و مدعی بکند تنخواه را بر و نمود یا در این صورة ان شرط شرعی میباشد و زید مطالبه
این بیع و نمان را کرده تنزیل بوده میتواند بود سؤال جواب اگر تنزیل مالع بعضی از معلوم مشروط نماید که چنین تنخواه
بجاه و نمان را در این موعد کار سازی نماید باین نحو که بیع و نمان از طلب خود تا کم میکنم باین شرط که دیگر تنخواه خواهم

زیاده از دو سی موعد کار سازند نمان و در دو سی موعد بجاه و نمان کار سازی نکرده باشد صاحب تنخواه میتواند بیع و نمان را که تمام بعد
بیع زیاده و رشوه میتواند بود سؤال هرگاه زید تنخواه او را بر و استرداد کند بموعد معین و مانع شود و مدعی بجهت وجه و فرار نمود
و در رس موعد تنخواه مالی الدین موعد بسیاری نماید و دیگر در سبد از زید بلکه کرد این صورة اثبات جانب باید مانع بدون سفر یا باید
باشد بکر هرگاه تنخواه بعضی خالد باشد و اداء و نداد و نیاد و بعضی نشده باشد و بعضی از طلب خود از عمرو
اخالد نقد داده باشد میتواند طلبکار بود بکر بدهد تنخواه طلب خود جنس طلب خود جنس تنخواه طلب خود جنس از سؤال اداء نکه
اگر بنی شده مطالبی واقع بوده باشد بر زید بکه لازم بنت زید نماید بکر معاد و الخیر را استرداد نمود و عمرو مقرر شد طلب بلاد
بر نیخ داده و در سورة نمود عرضه نماید بلی و هرگاه خواهند بعد مستقر شد جنس ها معاد و بر نیاد و خواهند جنس بدهد داده باشد باید نیست
و جواب از سؤال تا زمانی که ابتدا بکه چون لازم است مثل اجزاء استرداد نمود و نماید بعد نمود بنت خدا و جنس از مدعی که
خدا لازم است و در محدده در سورة عدم رضای صاحب دین لازم است جنس را بر خود کرده باشد بعد نمود بنت مثل اجر و نمود
بیاصیدر که نماید کرا از این المثل کرا بمایع نماید بکر و سود بکه طلبکار بر مثل خود جنس جنس قول نماید عمرو طلب خود و اجمال
لفت کرد سؤال علی بنی معنی از فهمیده سؤال و مدعی بنت از قول داکت باشد بالمثل قول نمود باز هر دو بر نمود
بودن هدیه با اختلاف حکم اثبات فرمایند جواب اداء بر عمرو بنت لازم است از نیکه از بنوت خواه از نمود بوده باشد یا از نمود
مقول علی در سورة عدم رضای صاحب حق باخبر جواب انعقاد و بعد مقول که اسرع در اسناد اخبار نماید سؤال زید
مالدار زوجه خود را مطلقه بطلاق رجعی بوده و حقوق خود از نمود و سایر نفقات و دیگر زوج میباشد و هیچ زوجه دیگر
دارد و کمدان و سایر حقوق وی در ذمه باقی هست و هم چنین نفقات طلبکار دیگر ادا کرد هر طلاق طلب خود را استیفا یا در صورت
زید مفقود از ادای کلا بدون و استقلال و نمود دست بکار باب طلب بوده باشد لازم است در سبب که باقی از امر مال بعد بدون
خود از جایی بکر فرض نموده منهم طلبکار رضای خود طلبکار هاست و اداء مال را امر فرض نماید باشد که در این صورة منتر
مصور و رکلفات باداء مالیه منتر مالیه و در فرض نمود امر مال هرگاه لیکن نمود که مجدد مجتهد نمود خود باید در این صورت
زیبا از مدعی که رسید را اهم از بکه امر فرض نمود بیان مالیه هرگاه بالنسبه بدون خود و زوج و تقدیم طلبکار نماید یا اگر فرض
مابین ارباب طلب و حقوق زوجه طلقه میباشد باین سبب کرا از حقوق وی ادا نماید و چنین عدم از مدعا بدون جلوه زوجه
طلقه مدعیه نماید هم بوده بر بکران میباشد جواب نظام از سؤال انبات که دو نجه طلقه و سایر طلبکاران مصرف مراجعت
هستند که زید لکن الزام ثبت سؤال از این شده که دو نجه چنین صورة بر اداء ان شده است در صورة عدم نکی زوج از اداء مصارف دیگر
دین خود باشد جواب این است که زوج طلقه نمود بنت در صورة عدم بنت در صورة عدم نکی از اداء مصارف زوجه فرض نماید که ادا
زوجه بوده باشد و اما اسباب طلبکاران بوده چنین است هرگاه فرض در حالت حاضر و مدیون باشد و اما هرگاه چنین
بوده باشد در ان احتمال سؤال خصوصا در صورة که استقلال و تمر چنین خصب مالیه مسلمانان با بیت کلا از نیم طلبا بنت
جنابت و رامانه بوده باشد بلکه فرض نمود بجهة اداء مصارف و زوجه باشد بنت در صورة عدم نکی زوج از اداء ان نکی بعد و در این
مقام متحیر عدم نکی است که بعضی از آن عصر و بعد نماید ظاهر این است هرگاه کسی ملک خود را فرض نمود و مالیه خود و سایر
ماب انحضر نموده بوده باشد هان نذر بدی کرکها فرض بوم و لیلها و واجب انحضه و مالیه مستقر باشد و بعد و از ان مصارف و در
صورة مطالبه و عدم و بنا باخبار نمود باشد بر زوجه تسلیم نماید و هم چنین صورة بر اداء کرده است در صورة امکان فرض فرض نماید بجهة ادای
دین خود باشد جواب این است که زوج طلقه نمود بنت در صورة عدم نکی از اداء مصارف زوجه فرض نماید که ادا
زوجه بوده باشد و اما اسباب طلبکاران بوده چنین است هرگاه فرض در حالت حاضر و مدیون باشد و اما هرگاه چنین
طلقه مدعیه نماید هم بوده بر بکران میباشد جواب نظام از سؤال انبات که دو نجه طلقه و سایر طلبکاران مصرف مراجعت
هستند که زید لکن الزام ثبت سؤال از این شده که دو نجه چنین صورة بر اداء ان شده است در صورة عدم نکی زوج از اداء مصارف
دین خود باشد جواب این است که زوج طلقه نمود بنت در صورة عدم نکی از اداء مصارف زوجه فرض نماید که ادا

او شود و در لحوق امری که موجب حق بشود و در لحوق نسبت باهل ایمان بدون از هر اشتغال ذمه بعضی ناصر است رجاء از خلاق
انعقد معاملات که فرض خاص جاشیه بعد امام علیه السلام علیه السلام صابه نوبه و کدر خود را شمول نماید بعضی ناصر بر فرض اشتغال
ذمه بعضی ناصر اثبات نمایند و بعد در عرض دار الدنیا غالب بر ان نخواهد بود که بعضی خود ذمه مدعی و عهده نماید اگر ایشان
چنین است که در بیک عضو بلاد و در آن خود دار بعد عابد و هم الدار که بلاد در کلاد و دار بعد از و دیگر بعد و دار بنت دیگر بعد ذمه بیع
عضای بلاد و بعد از آن ذمه خود دار بعد عابد و هم الدار که بعضی چنین فرض داشته باشد بعضی مدعی منفی شده
و بعضی اسم بعد منفی شده و بعضی نشده و بعضی بر دیون ادعی بکند و تمامی چه بود دار بدون انکه اگر شرعی ان باهم که بوده باشد مجهول
تنخواه سرجه گذاشته بعضی بعضه خود بعد بعد از بعضی ارباب طلب کرده مدعیان شده و طلب دارند هست که بدون رضای
و سایر ارباب طلب کرده مدعیان منفی شده انتخاب مدیون لحد نماید باهمین و در صورتی که اگر شرع تخیر بدون راجعی باشد
بازار بنا تمامی که بعد شان منفی شده و طلبدار بعد هست که بعد از ان شاهد ارباب طلب کرده مدعیان شده استان
مالیه مدیون اخذ طلب خود را نماید باز جواب آنکه اگر بنیکه تخیر بدون بعضای شرعیه طرح بعضی بعد شده جمیع ضرورات
او در مالیات و منفی نمود بود لهذا انچه از مدعیون او کرده مدعیان منفی شده مبنا خدا نماید بلکه نمود از نماید در ارباب طلب که مدعیان
طلب انها حلول نموده و اسقاط عاقبت از ان طلب دار نماید هر جای که فرا نسر باشد یا عدم رضای مدعیان اخذ مالی نموده باشد
در مدعیان طلب خود بلکه رضای اجوان هاد آنچه در استقاطی شده که از ارباب طلب کرده مدعیان انها حلول نموده یا بعد از نماید یا عدم
رضای مدعیان نمود در مالی از نماید یا بعد از بعضی انها نماید بنت سؤال بیان نماید که زید طلبکار بوده
دیگر و دیون زید داد که او را از نوشته و عهد نماید و صلاح تنخواه بعضی طلب خود بعد از شد و زید خود و بعد ساق انکه را
فرض بلاد بعد بنیاد و بعضی تنخواه داد و نصف دیگر او را داد در کرد بعد شد از مالیات و بعضی یا باشد این بعضی
کرار کرده و بعضی تنخواه زیده ابتخواه این انعقود هم باشد و هنوز نصر و رد نشده بالکل انچه است و بر انکه نموده
حکم شرعی از بیان نماید جواب هرگاه زید بعضا از مالیه شده که و باشد یا بعضا او را عهد و انسه یا نه عدم یا عدم نشده از
او از معنی دانسته باشد در چنین صورة ظاهر این است عمان زید باشد چنین که او سبب بر اداء در عمرو مدیون انتخاب و هرگاه
زید باشخص شرعی را معهد نماید چنین که کرده باشد ظاهر این است بعضی تنخواه را مالیات مطالبه نصف تنخواه

صورة و عرض ان زید و انعقد و معاهد

سؤال هرگاه زید مالی از اموال مباع عمرو باشد و در حالت حوالة بعضی تنخواه و عدم مطالبه بیان نمود تمام از
بکر چه بود و زیرا که زید باشد یا نه از ایا نه زید بعد از حوالة عمرو ستاه باشد جواب در صورتی که حوالة مقضی شده باشد
و عمرو هم بوله حوالة نموده باشد و مطالبه مطلبه نیز راضی شده باشد چنانچه مزوض و سر سالت است و مطالبه مطلبه در بعض حوالة
باشد یا معین بوده باشد لکن مطالبه اما و اما بوده باشد یا نه اگر زید بعد حوالة مطلبه در صورة مفروض بر ذمه الله بعضی از
عمرو مطالبه و دیگر ناطق جواز در باب همین در حوالة مزوض در صورة مفروض بخواهد بود سؤال زید بعضی اطلاق رابع شد
عمرو بوده و خالد ضامن زید است که کرده و بیع مالیه بر زید بنا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بیع جهات یا نماید بالکه
جهت بنت و بیع شرط بلام بخواهد و عمل ایا کرده بیع مالیه بنت باشد ضامن باشد که از بعهده بر ایا جواب هرگاه خالد و ضامن
مقدار زید خود کانه بوده باشد که کرده و بیع مالیه بنت باشد ضامن زید که از بعهده عمرو بر ذمه باشد که بیع مالیه
شود که مالیه بنت بوده و مباع ما دون در بیاعه بوده و مالیه اصلا نماید بدیان تخصیص خالد کانه است که از بعهده عمرو از ایا باشد و باشد
زید عمرو مقدار بنا بعهده شرعی بوده باشد بلکه بعض هم بوده باشد در این صورة اگر چه بلکه لازم است در صورة استحقاق
مزجا که از بعهده عمرو بر ایا باشد نکلاست لکن شک بنت که ایا بنت حوالة لعباد در بعض خالد است که از بعهده عمرو بر ایا باشد
خصوصا در صورتیکه مخفی باشد که شرع بجهة ایجاد عمل حوالة مالی بنا شده باشد جواب در صورتی که حوالة مقضی شده باشد
و عمرو هم بوله حوالة نموده باشد و مطالبه مطلبه نیز راضی شده باشد چنانچه مزوض و سر سالت است و مطالبه مطلبه در بعض حوالة
باشد یا معین بوده باشد لکن مطالبه اما و اما بوده باشد یا نه اگر زید بعد حوالة مطلبه در صورة مفروض بر ذمه الله بعضی از
عمرو مطالبه و دیگر ناطق جواز در باب همین در حوالة مزوض در صورة مفروض بخواهد بود سؤال زید بعضی اطلاق رابع شد
عمرو بوده و خالد ضامن زید است که کرده و بیع مالیه بر زید بنا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بیع جهات یا نماید بالکه
جهت بنت و بیع شرط بلام بخواهد و عمل ایا کرده بیع مالیه بنت باشد ضامن باشد که از بعهده بر ایا جواب هرگاه خالد و ضامن
مقدار زید خود کانه بوده باشد که کرده و بیع مالیه بنت باشد ضامن زید که از بعهده عمرو بر ذمه باشد که بیع مالیه
شود که مالیه بنت بوده و مباع ما دون در بیاعه بوده و مالیه اصلا نماید بدیان تخصیص خالد کانه است که از بعهده عمرو از ایا باشد و باشد
زید عمرو مقدار بنا بعهده شرعی بوده باشد بلکه بعض هم بوده باشد در این صورة اگر چه بلکه لازم است در صورة استحقاق
مزجا که از بعهده عمرو بر ایا باشد نکلاست لکن شک بنت که ایا بنت حوالة لعباد در بعض خالد است که از بعهده عمرو بر ایا باشد
خصوصا در صورتیکه مخفی باشد که شرع بجهة ایجاد عمل حوالة مالی بنا شده باشد جواب در صورتی که حوالة مقضی شده باشد
و عمرو هم بوله حوالة نموده باشد و مطالبه مطلبه نیز راضی شده باشد چنانچه مزوض و سر سالت است و مطالبه مطلبه در بعض حوالة
باشد یا معین بوده باشد لکن مطالبه اما و اما بوده باشد یا نه اگر زید بعد حوالة مطلبه در صورة مفروض بر ذمه الله بعضی از
عمرو مطالبه و دیگر ناطق جواز در باب همین در حوالة مزوض در صورة مفروض بخواهد بود سؤال زید بعضی اطلاق رابع شد
عمرو بوده و خالد ضامن زید است که کرده و بیع مالیه بر زید بنا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بیع جهات یا نماید بالکه
جهت بنت و بیع شرط بلام بخواهد و عمل ایا کرده بیع مالیه بنت باشد ضامن باشد که از بعهده بر ایا جواب هرگاه خالد و ضامن
مقدار زید خود کانه بوده باشد که کرده و بیع مالیه بنت باشد ضامن زید که از بعهده عمرو بر ذمه باشد که بیع مالیه
شود که مالیه بنت بوده و مباع ما دون در بیاعه بوده و مالیه اصلا نماید بدیان تخصیص خالد کانه است که از بعهده عمرو از ایا باشد و باشد
زید عمرو مقدار بنا بعهده شرعی بوده باشد بلکه بعض هم بوده باشد در این صورة اگر چه بلکه لازم است در صورة استحقاق
مزجا که از بعهده عمرو بر ایا باشد نکلاست لکن شک بنت که ایا بنت حوالة لعباد در بعض خالد است که از بعهده عمرو بر ایا باشد
خصوصا در صورتیکه مخفی باشد که شرع بجهة ایجاد عمل حوالة مالی بنا شده باشد جواب در صورتی که حوالة مقضی شده باشد
و عمرو هم بوله حوالة نموده باشد و مطالبه مطلبه نیز راضی شده باشد چنانچه مزوض و سر سالت است و مطالبه مطلبه در بعض حوالة
باشد یا معین بوده باشد لکن مطالبه اما و اما بوده باشد یا نه اگر زید بعد حوالة مطلبه در صورة مفروض بر ذمه الله بعضی از
عمرو مطالبه و دیگر ناطق جواز در باب همین در حوالة مزوض در صورة مفروض بخواهد بود سؤال زید بعضی اطلاق رابع شد
عمرو بوده و خالد ضامن زید است که کرده و بیع مالیه بر زید بنا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بعهده عمرو از ایا بدار بیع جهات یا نماید بالکه
جهت بنت و بیع شرط بلام بخواهد و عمل ایا کرده بیع مالیه بنت باشد ضامن باشد که از بعهده بر ایا جواب هرگاه خالد و ضامن
مقدار زید خود کانه بوده باشد که کرده و بیع مالیه بنت باشد ضامن زید که از بعهده عمرو بر ذمه باشد که بیع مالیه
شود که مالیه بنت بوده و مباع ما دون در بیاعه بوده و مالیه اصلا نماید بدیان تخصیص خالد کانه است که از بعهده عمرو از ایا باشد و باشد
زید عمرو مقدار بنا بعهده شرعی بوده باشد بلکه بعض هم بوده باشد در این صورة اگر چه بلکه لازم است در صورة استحقاق
مزجا که از بعهده عمرو بر ایا باشد نکلاست لکن شک بنت که ایا بنت حوالة لعباد در بعض خالد است که از بعهده عمرو بر ایا باشد
خصوصا در صورتیکه مخفی باشد که شرع بجهة ایجاد عمل حوالة مالی بنا شده باشد

کتاب الصلح

سؤال جمعیه ما بملک خود را به بر خود مصالحه نموده باشد بوجه معین معلوم و از خارج قرار داد نماید که هر ساله مقدار
مال مدعی میکنم بوزن اسلوب مصالح له مصالح بر مسافت حال مصالح له نوشتی تا ادا مصالح منه داخل نکه بباشد باید جواب
اگر مصالحه محقق شده باشد چنانچه مفروض در سؤال است ابن مصالح بر مدالجلال سال مصالح تمام باشد مدیون فرض او مثل سایر نکه
او بباشد و مصالحه کنند بر مدعی نقض مصالحه حق بعد الاداء و مطلق بر مصالح مصالحه تمام باشد خواه در حال جنون مصالح بوده باشد
یا اصلا ثبات را بجهت ملی شده در خارج بعد در خارج مقدار مصالحه را داده که هر ساله مقدار مصالحه کنم داده باشد اگر چنین
بوده باشد بلکه ابرا مصالح به فرا داده باشد باین نحو مصالحه شده باشد که مصالح هر ساله ابقدر کنم جمعیه که مصالحه نمی
داده باشد اشکال در صحت صلح بهم میرسد سؤال اگر یک رجل کذا را که خود صلح نموده باشد داده صغیر باشد مثل ذکر
بر اصغر اولاد را منظور داشت صلح را نجیب داده بصفت وقف بجهاد اولاد منقطع نسل نماید باید جواب در صورتی که ملک صلح
بر اصغر خود ولا بعد از جانب صغیر قبول خود صلح لازم میشود ملک مملوک و اصغر میشود وقف والد در این صورت بعد
چه صغیر در وقف اجرت که موقوف علیه را صاف بوده باشد بل هر گاه وقف شود که فتح صالحه اگر حال صغیر بوده باشد اصلا
بنکه اگر باقی بوده ملکه صغیر بوده باشد خالی از ملک را غصب خواهد نمود میدان در شرط انکه مدار فتح وقف بر حال اولاد
صغیر نماید سؤال میدان ملکی را اولاد صلح نمود و باختیار فتح را خود و کذا و جواب طی میدان نکه هر گاه مدون در ثبات
اعانی اند چار فتح منقطع نسل بوده میشود مگر در صورتیکه عقد عادام بجهت بوده باشد در این صورت ظاهر است که صحیح
باشد در وارث را بجایه نخواهد بود توضیح مطلب اینست که اگر صلح نمود و زمان چهار امین بود مثل اینکه تا دو سال متکلم
بر فتح صالحه بوده باشد اشکال در صحت صلح بهم میرسد لکن اگر موت در اثنای دو سال انعقاد چهار منقطع بوده باشد میشود فتح
نمود و اگر چهار را معلق بموت خود نمود مثل اینکه تا زمان انجیح اخبار فتح صالحه باطل بوده باشد در این صورت اشکال در صحت صلح
بهم میرسد لکن ظاهر در نظر جهت صحت صلح است و بعد از ثبات وارث را چهار نخواهد بود سؤال هر گاه زید ثبات البیت
خود را صالحه نموده باشد بر وجه اش بال المصالحه مانع املاک که تعیین بعد از مرجع اش منقطع نموده و اسباب خاص و مانع املاک
شخص نماید که چه فرد است مشروع است یا نه جواب اگر مقصود از ثبات البیت کلا ثبات البیت است و هم چنین مقصود از مانع
املاک کلا مانع املاک است در جمیع از سه صلح جمع خواهد بود و ثبات البیت موجود در وقت مصالحه مختص بزوجه خواهد بود
از اموال سایر ورثه که زوجه خواهد بود و مانع املاک کلا مال فتح تعدد زوج مثل سایر خلفان زوج خواهد بود و بین ملک
مساوی المنفعه مال زوجه خواهد بود و اگر مقصود از ثبات البیت معروفه باشد و انعین نکرده و هم چنین از مانع املاک
مانع ظاهر بوده باکل مانع بوده لکن در جمیع از سه منظور بوده باشد بلکه بعضی بوده باشد نظر بود هم بنحو تحصیل مصالحه
اطلاق است سؤال هر گاه یک در ایام جوع خود چیزی را املاک صلح نموده که بعد از جوع دیگر تصرف در صحت ان نموده
باشد مقول که مختص نماید که چه چیز است باشد چه چیز است باشد جواب هر چیز که مملوک مختص بوده باشد بعد و عات بعد
از فوت او منتقل نمیشود عبارت او از قرار داد مانع مگر اینکه مانع از ارث موجود بوده باشد منتقل انتقال بعضی اشیاء بعضی و
در حال جوع مانع از ارث نیست اگر در بعضی عقد مصالحه شرعی نماید باین نحو که این اشیاء را بین مصالحه بکنم و شرط اینکه بعد
از وفات من از کسانی که ارث میبرند تا چه چیز مصالحه باطل است سؤال عروسی را بعد از ملک مصالحه کرده است چه شرعیه
جاری شده و مال المصالحه نقض شده و یک روز بعد بایع روز بعد هند یکدیگر و ابا از مصالحه نموده و احالت فتح ماهست که
نقض المصالحه نموده و که در آن بیع بر مال المصالحه موجود بوده و هند از موجود شدن هند نموده راضی نموده بعد صورت فتح
مصالحه محقق میشود یا نه جواب مصالحه از بعض لازم نیست ملا عینا بل لازم است پس هر گاه عقد مصالحه واقع بحیثیکه

مشروط در شرایط است و در بعض عقد مصالحه شرط تاخیر در وجه مصالحه نشد بجهل و دار این کلام بوده غایة ما دام الباب است
که در صورت تاخیر در وجه مصالحه تاخیر در ادای وجه لازم مصالح منه و این موجب فساد عقد باشد خیار در حق مغابن
یا اعقد فاسد شود بل در بیع مؤجل چنین است هر گاه مشتری تاخیر در ادای ثمن نموده در صورتیکه تاخیر نشده بود در این صورت
تاخیر در ادای ثمن نمایند باسم و باین نحو که در فساد رفع مصالحه بیان نظر بعضی وارد و در بیع وارد فساد نمیشود که در صلح
چنین امری واقع شود حکم بشیوع خیار شود سؤال هر گاه زید ملکی را بطریق بیاعه صلح منتقل بخود نموده بمبلغ معین و
صیغه جاری شده و بعد از ورود مدت که زمان مدت خواهد داشت بعد مسافت و مدت سخنی شده و خواهد ملک زید را داده و در این صورت ایا
بایع باصلح را شریک میشود که خیر نماید یا نه جواب ظاهر است در صورت مطلوبه بالکل اخذ ثمن و مال المصالحه بخود کرده باشد لغو
فتح نمانده باشد و هر گاه مثل از استیفای ثمن و مال المصالحه نموده باشد بعد از فتح نموده و مال المصالحه بخشیده سؤال هر گاه زید سه
ملک را در یک نظر اولاد باو و سایر باسم مصالحه نموده باشد یکی را ثانی اولاد را صادر و ظاهر شود اباشه مشارکه را بها باسم مشارکه
میشود که صرف بعمل شود بالکل اگر کسی شد ثانی و ملک دیگر بیع و اصلح ان صحیح خواهد بود جواب هر گاه سه طرف ملک را بعضی
منتقل نموده باشد مشارکه ان بالکل ظاهر نمیشود در بیعه دیگر مشتری بعضا رفع میباشد در صورتیکه چهل هفت خال و هر گاه فتح نموده بعضی
ثمن را استرداد نمیباید و اگر بعضا مالا بعد از ان بال اخیر صادر مصالحه ارزان ظاهر شده است و اعاده نمیباید سؤال زید بدین زنجیر خود
بالکل از زوجه خود مصالحه نموده و مدتی گذشته بعد از خود زنجیر را بعضی از زوجه خود و رفاه خواهد بکند و در زوجه خانه منتقل نموده
بعد از فوت فتح زوج بعد نقل از ادای زوجه مصالحه بکند و چنین فتح زوج را هم بخود کرده و در صورت ثانیه هم بعد کرده کذا نه
مگر رضا بالاثات دارد و در چنین هادی چنین بعد چنین اولاد و بلکه وارث مصالحه نموده و هم در ان مصالحه نماید و صحت نماید را هم در
ثانی عدد است و بعد کرده است الا اصنای زوج و نفقه زن که صدر فتح خود از انجا نماید او از هم کرده و مصالحه نماید و صحت نماید
بعد مدت باخیر و هزار صحت نماید زوجه را هم فتح داد است که اعاده اولاد مصالحه کند جواب منقول مصالحه نحو یکه صلح بر ان
واضح شده مختص بصالح اعاده میباشد و صلح بعد و نفقه فتوان مصالحه نماید زوج میباشد و حکم شود ان اموال مال زوج بوده باشد
خصوصا در صورتیکه خود زوج مطلع بوده و مصالحه نامه را پر کرده باشد در بعد و خلاف است که اثبات مدعی به خود نماید بینه
مصرح نزد حاکم شرع سؤال مصالحه جابر بعد تغیر ان شده و مال المصالحه بکن بکسم فرق نسمین بدانند درهم نمود و مدت
بود و مکان تعیین کنم الی بار بعد شده ایا چنین مصالحه چه صورت دارد صحیح است یا فاسد جواب ظاهر است که صحیح بوده باشد زیرا
صلح اوسع از بیعت که انتقال این اجماعیه بوده باشد سؤال دیگر مقدار رجوع کل کنم و در الاسلام نیز ایفای نماید و بود مکاتبه
بگرایه دهد که بکلان آورده و بکیل آورده باشد عوض مکاتبه ما مأذون شود که اگر شیخ شاهی بگیرد عوض شد الا بعد زیاد بکیل
شلیم نماید تا اینکه مکاتبه کلان زن در دین کنم بعد بلکن سر بعد چنین عوض مکاتبه بکیل دیده شد داده و از زن بکن
سر ربعه فروخته بکن شاهی بدل از بکیل دیده داده و کسی بنا خود که دیگر بنا خود داده اند داده لون چار نفس کنم و مکاتبه
مکاتبه مطلق شاه در اضی مناسب شود که بدهد فقط بعد خیلی بعد مکاتبه مصالحه نماید بجهاد نوشان مکن کنم و لجوج
صیغه مصالحه بعد شرعی شود و مصالحه بلکه نوشته شود و معنی شده و مال المصالحه نماید از خدا مال المصالحه شود و مدت از امر مصالحه و اجل
داده و مال المصالحه بزید و هر نوع مصالحه را مدت مدکا دعا کند کم از اذون عوض مکاتبه بکن سی شاهی بدون شین کنم و از نیم
بکن شاهی که کند بوی داده بجاه نوشان ما بین بدیه ایا شیخ معین و مصالحه و بیکاری صحیح است و بعد از دعا مطالبه بالاقل
نماید بالبکه صحیح بعد بعد است جواب بر نوع صورتی و اب مرفوعه کلانم است و بیکاری بعد که در صورت نزد علاوه ان
حساب کند و داده باشد از تعاب مال در صورتی رسانیده بر شیخ سی شاهی بر جبان بنشیند که در صورت نزد علاوه ان
سی شاهی مال را نظر شود مطالبه هر گاه از اذن شاهی و منتقل نموده باشد و واسطه در این صورت کند مال از ان تحقیق واسطه بنشیند

بعد کرده شده است و در این صورت نال از اسیر شود لکن ظاهر این سؤال ندارد و ادعای کتابه در صورت مصالحه داده از نیشا هی را
باید بدین بدهد فقط نظر باخیر داده زن عوض و بدی کس دیگر شاهی نزد بعد باشم فرض است سؤال مادر زید سه سر اهل در زید
مصالحه نموده بمبلغ و به فرمان و شرط کرده که سالغ زید را بعد از فقها صرف مصالحه باید مهیه نماید مدت سه زید در صورت مهیه
کرده باشد باشد و چند سال و بکار داده باید و بکم مهیه در چنین است ایا چون مهیه با بکل شیوه و مبلغ زوجه الزند س
زید با اموال بکر سوی مطالبه نماید یا اگر بعد از نوشتن مهیه زوجه بیاست و مولی مال را مطالبه نماید و بکی ملا کی کند و در نوشته
باز مال نیاید ایا تا حال داشته در رضا نموده و حالا که سوی شده و الی زید او نماید جواب نماید که این اولاد ارض نموده و در
زوجه و بعضا که است که در الرضوت کند ابد در رضا نموده بعد از مهیه احد بیاید که اموال نموده را مصرف سوی و حالا انکه سفاب
و کار داده جواب بر نوع ثبوت مصالحه می اموال مادر و مال زید سوی خواهد بود و مادر و سوی آمد مبلغ ده فرمان را از زید
بسوی استیفا نماید در صورتیکه خسر بوده باشد که مصالحه واقع شده و مال المصالحه از مال مطرب باقی بوده باشد و انچه از اعاده
زید منوی در حال جوع مصرف نموده عجب خواهد شد بعد شکر است که مال زید بوده و مادر و مبتنیا و هر گاه ادعا نماید اسلام
حاضر است و در صورتیکه عدم راضی بصرف انها نمیتوان داد سؤال زینب نا فی اداره بکه باشد و در وقت زمان اموال
املاک خود و اثاث البیت انچه در ملکه داشته بود بشوهر باقی نا فی حلح کرد و بیاست مدت بیار نقد بکن کنم سند طلب که شوهر
بر مالی چند که غایب و اموال که ملاک در صرف زینب خود شوهر و بصرف شهر باقی خانه و مصالحه خواجه از ترکه ابد در
سر الحق قرار کند و انچه اموال خود را بین سیلی که دست حالا این مال دست ابد و این صورت ایا زینب مهر باقی
ادعا چنانچه که زینب اموال خود را بین اولاد بین سیلی که دست حالا این مال دست ابد و این صورت ایا زینب مصالحه بعمل است یا نه جواب نقل
بلکه ظاهر است اشکال است که شرط اقدام بیاباری زینب و رضی بعقد مصالحه شده و ظاهر لفظ صالحا ثابت که صدا نفت زینب بعمل
اوری بنا بر این شهر در صحت مصالحه هم میرسد نظر بلکه اقدام شهر باقی بعد از زینب بعد از فوت زینب صرف و بر بقای ثانی
بنت و مدعی مصالحه شرط موجب عدم مدعی و بعد از فوت زینب و در مصالحه مقدار و بعد رضی شرط است و مدعا لفظ این
مرحله و انبیه صحت مصالحه کامل ظاهر نظر بلکه اقدام شهر باقی بعد از فوت زینب فوت شده باشد زینب بعد از فوت شرط است و مدعا
بنا بعد لفظ نیب قادر رضی مصالحه باشد و نظر بلکه اقدام سلیمی بعد است زینب بعد از این نقاط است نا فی مصالحه نموده
بنا بعد خانه نیب و بعد بنا بعد چنین خواهد بود بنا بین اداره و در نه شهر باقی در تاب خانه بعد ظاهر شد شهر صحیح خواهد
بود در وقت معلومه عدم فتح مصالحه خانه سلب است تا ترک کردن خانه بعد باشد که زینب فتح نموده و در نه
زینب را فقط باشد و خانه مال و در شهر باقی خواهد بود و اگر فوت باشد که اقدام بر این خانه بعد از فوت زینب بنت
شوهر بود باقی زینب پس دارث زینب نمیتواند که بعد مصالحه نمود و بعد از فتح شوهر باقی را فقط خواهد بود و هر اقدام
سؤال زینب اموال خود را بدیگر شوهر و بجاه فتح نموده و دوازده سال بعد نمود از داده و در دارائی مدعا مذکور صلح
فوت شده و در نه اعطا اموال صالحه نماید و بدیگر که بعد از اموال را صرف اجرا نماید زید نموده اموال در صورت
و در شرط مطالبه دارائی باشد جواب اگر مقصود باشد باصلاح له ثابت کند که بعد از اموال را و بام چون نبود و اطلاع چنین
در مرضا حاجات زید نموده ظاهر است که در شرط اداء در این صورت فقط دارائی مختص بوده باشد چه فقط و در نه فتح فقط
انها باشد و در صورت مرفوعه سی بت را فقط و از جهات چه ان فتح فرض است ان بر نه اختیار فتح در دعاء
فقط خیار بلکه در باقی نه مطلق مصالحه است و اگر عدد از نوبت عصر نیست رسانیده باشد و ثابت نماید که صارف حسب واجبه
بر بهت مرفوعه و مسائل دارد دین ثابت بجا لازم دعاء انها باز نه مطالبه نمیشد نموده و اگر در صارف حسب واجبه
صرف نموده باشد و ثابت نماید که این و بیست بیست و بیاست ظاهر است که این چنین فتح مشرف است ان مختص و مطلق عمل

مصالحه است و در ریشه در ثلث مطالبه نمیتواند عمرو و دو بکر را مطالبه نمیتواند مگر بصورتی که این شخص بمالک بانند بخشیده و بکر
بلکه احتمال بودن وارث بنی ظاهر کلی که بیکی بلی هرگاه بیک خود احتمال نمیرود و بکر را مطالبه نمیتواند و اگر بصورت بکه این شخص بمالک
باشد بکر مطالبه در ثلث نمیتواند عمرو و اگر بصورت میت نبوده باشد لکن مصالحه نموده باشد که بجار و دیه مذکوره بآخر و
باشد زید بکر را باین نحو که تا دو جزو تا باشم تا در رفع باشم خود بکر که عمرو شود ثبوت جار نیست بکر بطور بوده باشد
حین انعقاد با ظاهر است که ورثه شامل بر این شخص نباشد باشد و اگر بر این نوع نبوده باشد بلکه چنین مصالحه نموده و اینجا
نفع رد دیه مذکوره بعمرو و ورثای او مدة ثابت شده و این صورة ظاهر است که جار را مستقل بوارث نمیتواند و اینجا
نفع بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد و اگر بعمرو نباشد
بجمیع اموال و مصالحه نموده و انحصر مصالحه نموده و نمیتوانند مطالبه نمیتوانند و اگر اموال باقی باشد و اگر باقی نموده باشد اگر بصورت
نموده باشد باز مطالبه میتوانند و اگر ثابت باشد که معدوم اموال نیز ظاهر است که در شرط مطالبه باشد و اگر چنین باشد
ملک آن شخص باقی باشد و وارث بلکه احتمال بودن وارث نیز باقی باشد و نظر آن شخص مطالبه میتوانند نمود و اقامه اقامه کرد
جمیع اموال و مصالحه نموده و انحصر مصالحه نموده و نمیتوانند مطالبه میتوانند و اگر اموال باقی باشد و اگر باقی نموده باشد
کلام در نزد سمع است باشد جواب اگر مصالحه نموده و بحالت عمرو نموده باشد بجا شکال مصالحه صحیح است و در شمسه دار بر
شخص مصالح نطق نیست باشد معلوم نیست اگر مصالحه در حالت عمرو نموده باشد در زمان عوض نمیتوانند باشد و در رفع بکر نموده باشد و اگر
مصالحه بحالت عمرو نموده باشد و در زمان عوض نموده باشد باز نمیتوانند باشد اشکال در صحت مصالحه نیست و در صورت که عمرو
عوض که در زمان ظن فوت باشد نموده باشد و اگر مصالحه در حالت عمرو نموده باشد و در عوض ظن فوت در زمان بود و بعد زید منکر مطالب
بین فوت شده باشد مسئله حالی از اشکال نیست سؤال هرگاه زید ملک را مستقل سازد بوی بصد درهم و بعد زید منکر مطالب
نمود زید بکر منفعل سازد و در نهایت که اشتراط عمرو منکر نمیتواند از بصرف اخذ نماید باشد جواب و صورة
ثبوت مصالحه بود مصالحه بکر و نظر عمرو بیش نمیتواند بصرف اخذ نماید شرع نماید سؤال شخصی ملک را مصالحه نموده بوی و خود
اختیار نفع مصالحه زاده مدة بکسال مال چهار نوع خواهد داد و حال که جار قیمت مقصود نباشد که مصالحه نموده بوی و خود
عوض او باشد بمحض ادعای نفع آن اگر انکار مسموع است یا مصالح بر اختیار و اما سر بنیاست جواب مسئله مصور بعینه است
یک صورة آنست که مصالح که مصالحه نموده با مصالح و در این دعوی بنگ بلکه مساوی او نمیباشد و در این صورة انکار
در نفع دعوی مصالح عنه بمصالح نیاشد و صورة دیگر آنست که مصالح که بکید که من صندوق بکر بنیاد مطلقا مع
نفع بر عدم نفع نمیتوانم طالب حکم خدا و حل شد باید باشم در چنین و اظهر کرد اما مانع آن قدر انکار بحضرت داد مسمی است
باشد صورة ثالثه آنست که مصالح که مکل نفع است و این صورة ظاهر است که عمرو ادعای مصالح حکم ثبوت نفع نمیتوان بلکه
مصالح باشد بجهت آنکه عدم نفع نا آنست که اسناد بعمرو اعتبار نمیتوانند و الاسناد و صحت الاخبار و صحت
عمرو که اگر عدم نفع شود بنوعی که الاسناد مع الاذن و اما اگر اذن نباشد با شرط و انجا رفتن من الکتب من ابی عبد الله
ان امیر المؤمنین علیه السلام فتوی رجل اشتری فرسا فلم یصلح لما اشتری فرد الفرس علی صاحبه فقال لیس له رد
سنوجه ثم لیجعله ان شاء فان قدر الرد علی صاحبه بیع عند صاحبه سؤال زید اموال و مملکات خود را مصالحه نموده بوی بالاتر بکر
خود عمرو مالک مصالحه و مبلغ بلب مدد و بالا و مالی بنهایت بوده باشد کدام در چنین عقد مصالحه شرط کرده است که مصالح
لهم تا دام جوع خود را بجهت عقد و کسوه او و عمرو را بجهت مقصود و بنیاد که مالک ان نهاده ساده و نیات صحیحان و دیگر
او چنین باشد ایا این جهالت که در ایام اطعام و عقد اطعام باعث فساد معامله نمیشود چونکه باعث جهالت شرط است یا نه

ان شرط و بکر که در عقد شده است که اجرا بجان دیوانی مصالح مزبور را در صورت بر اینکه عدم مدت مبدا باشد فساد مصالحه
نمیشود یا نمیشود مصالح میباشد بر ان مصالح لهم بیع نمیشود جواب اینکه شرط ظاهر نمیشود اینست که اشکال در عقد مصالحه
مزبور از سه راه شده یکی آنکه مقدار نفقه شرط در عقد مشخص نیست جواب آن است جهالت ظاهر است که این مضر نمی
باشد بجهت آنکه مقدار نفقه اگرچه معین نشده است در عقد مصالحه لکن مادون معین آنست و لهذا در تصریح منکر کرده
لهم که شده است و جهت نفقه و واجب النفقه در هیچ باب از ابواب نیست در نفقه کل واجب النفقه نشده است و نفقه مادون
نفقه از واجبهم حکم نموده اند مصالحه در عقد نفقه قبول عقد کرده است و معلوم است که خلاف نمیشود بجهت خاص که اشکال
نباشد است که هرگاه در عقد منقطع که موجب نفقه منع بجهالت شرط نماید نفقه را و حکم عقد عقد نمیشود اگرچه
نفقه نفقه نشده باشد با آنکه اهتمام در صرح بنفقه حکم و بر اهتمام در مصالحه نموده است و الملخص و این چنین که عدم
نفقه نفقه در عقد مصالحه کرده اند و اما در صورتی که اهتمام در صرح بنفقه است موجب فساد نمیشود و تا آنکه امام نفقه شرط
در عقد مصالحه عبر نموده نیست و این محل اشکال است جهالت له شرط و جهالت شرط موجب جهالت له است و معنی ثبوت ما نحن
فیه متن در حقوق از اول تم است و لکن است جواب این است که اما این جهالت ظاهر است که در مصالحه مضر نمیشود باشد خصوصا
در صورة عدم تمکن از نفقه باشد با آنکه اهتمام در صرح بنفقه نیست سؤال هرگاه شخصی بمال معین باشد و حین چون خود مصالحه کرد
کسی از زمان بصرف انتخاب و عقد و حین چون و در رضوت خود بوده باشد اما اعداد و نقد در آن مصالحه موقف است یا نه
جواب اگر مال زمان شخص مصالح عبر نموده و در عقد مصالحه شرط نموده و کسانی انجام نمایند مادام مصالح با خود مصالح باشد
چنین مصالحه با عقد صحیح صحیح بلکه تمام است بعد از آنکه اعداد نموده و بعد از آن بیکی که خلاف و اما انکار سؤال هرگاه
مالی شراکت کند بعد از آنچه ملک آن جایز است اما نموده و بعد از آن بیکی که خلاف و از آن بیکی که خلاف و زید با عمرو صحیح
باعوض شراکت کند بعد از آنچه ملک آن جایز است اما نموده و بعد از آن بیکی که خلاف و از آن بیکی که خلاف و زید با عمرو صحیح
صلح نمیتواند بیع نمیتواند و بعد از آن جایز است صیغه صلح زید بکر بدین مصالحه را نمی نمیتوانم و معنوی هم البته را حین زید
صحیح است یا نه جواب نظر باینکه ایجاب شرائط خیر اللازمین وقت در زید معنوی زید و معنوی بعد در صورتی سوزنده هرگاه
معلوم بوده باشد حین نزاع چنانچه مثال است مصالحه نموده باشد از آن مبلغ حین نیاز این بی اشکال در صورتی حین نیاز
نموده و اگر حین مصالحه معلوم نبوده و بعد معلوم شده و حین محقق باشد و اما اگر نموده باشد و بعد جایز نیست شرعیه ظاهر اما در
اصحیح خواهد بود سؤال زید و عمرو با صلح کرد بوی خود و ولد زید مانع انفاق را مصالح کرد مادام چون او بعد از آنکه
زید چون دارد منفعه انفاق با او بوده باشد و اگر زید صیغه عقد بوده و اما انفاق نمیتوان زید چون بوده و وفات یافته
ایا چنین صلح صحیح است یا نه جواب اجرای زید و خود مصالحه عمرو صحیح و بی است و هم چنین است مصالحه و انفاق بلکه
اما از جهل و مصالحه مزبوره نیست و بعد از آنکه در ایام مال انفاق زوجه خود عمرو مال و زوجه مبیع سلوب المنفعة تا مادام الدهر
زوج عبد از آن منفعه ایام هم حضر و زوجه خواهد بود سؤال علما و اما بعد و فتوای تحت بر بدلت بر کلام
چه میفرمایند که زینب عین انفاق خود اسباب مصالحه خود جنید عقد فوری بدهد خواهد از آنکه خود کسی مانع آن در زمان چنین زینب
مال و باشد و انفاق بکی از آنکه و قبول زینب و نه باشد آنکه اسعد زینب میکند با مستقل بر زید و ولد سوزنی بیشتر بنحو
و نحو را جواب اگر دارد است که مصالحه خود عین انفاق را بدهد و فرند نبود و شرط خود عمرو که عادل و در حال چنین خود بیاید
او بوده باشد عبد از فوت فرند بعد از آن مال منفعل بیشتر بوارث شرعی او باید بعد عین و اما آنکه اسعد نمیشود و اگر عادل و
منفعل بیشتر با وجود فرند که اقربند و اقربند و داشته باشند و اگر عبد عادل باشد نفقه آن باشد نفقه آن منفعل و اما نمیشود و در صورتی
اما و اعدم و ولد و اما کلا و فی الحال و اما حق عبد است سؤال هرگاه آنکه مذکور شد در صورة عدم مال و ولد بعد و اما مدت منفعل
عبد راست در صورت است که زن بت و دو ولد و یا بت ولد و خواهد با جهاد خاص بدیت و وارد و باید و حفظ نداشت

باشد و الا در بخش و الا و است سؤال هرگاه زید طاق مشتمل باشد بالکلمه مالین زید و عمرو که زید مالیه و طاق و نیم بوده
باشد و در چنین باشد مرتبه و طاق از نیمه و طاق و نیم خود را وقف نماید و بعد و نیمه زید طاق باغ معین از نیمه و طاق و نیم
خود که و طاق را وقف کرده و نیم طاق را بکلمه داد اگر باشد مصالحه نماید و بعد را وقف سازی با اعطای ملکیه نیم طاق سازد این
مصالحه است باید در صورتی که ایا مالک زمین است صحیح است و اصل صحیح است جهالت با آنکه اصل صحیح بالجزء نباشد با آنکه مسلم
با مسار بالکلمه فی الحال با مسار نیمه طاق صحیح است جواب امید داریم که خدا بر شاه حق و رسول الله نعمت و اداره هدایت بجاه
جهاد با اشرف خلایق بلب مدد و بالا و مالی بنهایت بوده باشد که هست کسی مدعی از ملک با مصالحه بنماید مسلمانی و بعد تمام بشرح و در عدد جاه
مشاوران و بلند با قول و جبل و نیز ساعی در مسافران بیشتر و جبا و اعطا کند الغیب جنت بعضا ای استغنا جلب نمود بلند نهاد
اگر این مصالحه مرتبه است از دانش مادر شده بوده و اقف شود و بعد و حقیقه حالی صلح بوده باشد قول و مجرد بر
صحیح بشرط فرمیشود که واقف خود را مصالح معین و انسان بلغ معین را آن جمله بنمی فانی ملکی را داد و صحیح نقل بوده و هرگاه قول
نبوده باشد یا مستحق خود کهین بوده مصالحه کلا باغ باطل است نظر باینکه مرتبه قبول نیست کرد و طاق مشاع را وقف نموده و بلا مصالحه
در بیان چنین زاغ و بیچاره است و بیچاره حق را خدا مدد بود سؤال علما اسلام و نهایی در ولایت اعظم چه میفرمایند در این مسئله
شهید که هرگاه زید متوفی باسلی بوده باشد و مرجع مشاور این قرار کمه که نمیدانی در شاه بوده بوده مصالحه او مثلی بوده
باشد و دو سه ماه بعد نمیشد و در این صورت بیان نمیباید که مصالحه را صحیح نمیشود و اگر ولد صحیح است یا نه
بین الاهل و دیان بیت که از یک معین باشد بجهت آنکه مصالحه بوده باشد بلکه در حالت عرض و اما مصالحه و بعد را از صحیح نیست تا آنکه
مساحه در نفقه آنها نشده باشد یعنی با آنکه مصالح بیع چیزی کرده باشد که معادل آن بوده باشد در نفقه ذات ثابت نیست که لازم است
و از اصل صحیح بشود و اما اگر مصالحه در آن شده باشد یعنی با آنکه در آن مسئله موجود نبوده باشد و بنظر چنین است که با آنکه
و از اصل صحیح بشود و اما در صورتی که در موجود و مسئله باشد که در آن مسئله موجود نبوده باشد و هرگاه آنکه سؤال حوالهٔ
و مسئلهٔ و مسئله در صورتی که در موجود و مسئله باشد و مصالحه نموده و زید بعضی از آنها را از بخشیده و مصالحه نموده و دیگران مسئله
نموده و معلوم مدت مستحق آنها نباشد بجهت معین و موجود بوده و مالی نباشد با خواب مصالح مصالحه نموده است و در این صورة
آنچه بدل از مصالحه با خواب مصالح نیز بدیگری منتقل نموده جهالت باشد و نیز با تلفیق مدة و کوچه زید مصالحه نموده الی
و بنکه زید با خواب عمرو مصالحه نموده است صحیح نیست جهالت باشد و با خواب جواب اطلاق عبارت مصالحه مال صالح له
کرده باشد شده هر شرط که مال الاطلاق و نموده نموده و خلل انتقال با خواب مصالح که در باب و نظر خلل عقد بود و هم چنین مال صالح له
کرده الاطلاق بهم رسید جواز انتقال بعضی تمام است که مسلم مصالحه است سؤال هرگاه زید مانع ملکی را بمبلغ
و مدة معینه بوی مصالحه نماید و بوی آن ملک را بجا آنکه جاده بدهد و بدل از اعتنای مدة نماید آیا در این صورت بر زید بر عمرو مشروط
آن زمان خالد مطالبه نماید یا آن ملک را از زید و از آنکه خالد را شارع نماید جواب هرگاه در صورتی که اجاره داده مسائل
باشد که صیغه آن ملک را مستقر بوده باشد از آن مدة بوده باشد تا دام آنکه مدة اجاره منقضی نشود بوی منتقل نماید
تا نفع تو آن مدة نظر باینکه ثابت که عمرو مصالح را اجاره باطل نمیشود در دل صورة عرفی در این مصالحه نمیشود و بوی منتقل
نمیشود بلکه در زید خالد رجوع اجاره و بیع بعد از آن و رجوع اجاره نماید و بعد از رجوع مصالحه نماید و در آن نفع نمی بر آن
نفع سزاوار جنبه نماید در صورة عدم منع اجاره زید را مثل جهاد باشد که انتقال نمیتواند از زید در خالد نمیتوانند باشد سؤال زید
اموال و اثاث البیت خود را مصالحه نماید بلب مدت از آن اداره و دیگر اجاره نمیتواند مدة ده سال بجوه و اگر اداره و معنی مدة منقضی شده و
خود را با جاده منع صلح منتقل بر زید نمیتوانند با آنکه حالا خود منقضی است و منتقل نمیتواند جواب بر و در منع مصالحه نمیتوانند

باشد و الا در بخش و الا و است سؤال هرگاه زید طاق مشتمل باشد بالکلمه مالین زید و عمرو که زید مالیه و طاق و نیم بوده
باشد و در چنین باشد مرتبه و طاق از نیمه و طاق و نیم خود را وقف نماید و بعد و نیمه زید طاق باغ معین از نیمه و طاق و نیم
خود که و طاق را وقف کرده و نیم طاق را بکلمه داد اگر باشد مصالحه نماید و بعد را وقف سازی با اعطای ملکیه نیم طاق سازد این
مصالحه است باید در صورتی که ایا مالک زمین است صحیح است و اصل صحیح است جهالت با آنکه اصل صحیح بالجزء نباشد با آنکه مسلم
با مسار بالکلمه فی الحال با مسار نیمه طاق صحیح است جواب امید داریم که خدا بر شاه حق و رسول الله نعمت و اداره هدایت بجاه
جهاد با اشرف خلایق بلب مدد و بالا و مالی بنهایت بوده باشد که هست کسی مدعی از ملک با مصالحه بنماید مسلمانی و بعد تمام بشرح و در عدد جاه
مشاوران و بلند با قول و جبل و نیز ساعی در مسافران بیشتر و جبا و اعطا کند الغیب جنت بعضا ای استغنا جلب نمود بلند نهاد
اگر این مصالحه مرتبه است از دانش مادر شده بوده و اقف شود و بعد و حقیقه حالی صلح بوده باشد قول و مجرد بر
صحیح بشرط فرمیشود که واقف خود را مصالح معین و انسان بلغ معین را آن جمله بنمی فانی ملکی را داد و صحیح نقل بوده و هرگاه قول
نبوده باشد یا مستحق خود کهین بوده مصالحه کلا باغ باطل است نظر باینکه مرتبه قبول نیست کرد و طاق مشاع را وقف نموده و بلا مصالحه
در بیان چنین زاغ و بیچاره است و بیچاره حق را خدا مدد بود سؤال علما اسلام و نهایی در ولایت اعظم چه میفرمایند در این مسئله
شهید که هرگاه زید متوفی باسلی بوده باشد و مرجع مشاور این قرار کمه که نمیدانی در شاه بوده بوده مصالحه او مثلی بوده
باشد و دو سه ماه بعد نمیشد و در این صورت بیان نمیباید که مصالحه را صحیح نمیشود و اگر ولد صحیح است یا نه
بین الاهل و دیان بیت که از یک معین باشد بجهت آنکه مصالحه بوده باشد بلکه در حالت عرض و اما مصالحه و بعد را از صحیح نیست تا آنکه
مساحه در نفقه آنها نشده باشد یعنی با آنکه مصالح بیع چیزی کرده باشد که معادل آن بوده باشد در نفقه ذات ثابت نیست که لازم است
و از اصل صحیح بشود و اما اگر مصالحه در آن شده باشد یعنی با آنکه در آن مسئله موجود نبوده باشد و بنظر چنین است که با آنکه
و از اصل صحیح بشود و اما در صورتی که در موجود و مسئله باشد که در آن مسئله موجود نبوده باشد و هرگاه آنکه سؤال حوالهٔ
و مسئلهٔ و مسئله در صورتی که در موجود و مسئله باشد و مصالحه نموده و زید بعضی از آنها را از بخشیده و مصالحه نموده و دیگران مسئله
نموده و معلوم مدت مستحق آنها نباشد بجهت معین و موجود بوده و مالی نباشد با خواب مصالح مصالحه نموده است و در این صورة
آنچه بدل از مصالحه با خواب مصالح نیز بدیگری منتقل نموده جهالت باشد و با خواب جواب اطلاق عبارت مصالحه مال صالح له
کرده باشد شده هر شرط که مال الاطلاق و نموده نموده و خلل انتقال با خواب مصالح که در باب و نظر خلل عقد بود و هم چنین مال صالح له
کرده الاطلاق بهم رسید جواز انتقال بعضی تمام است که مسلم مصالحه است سؤال هرگاه زید مانع ملکی را بمبلغ
و مدة معینه بوی مصالحه نماید و بوی آن ملک را بجا آنکه جاده بدهد و بدل از اعتنای مدة نماید آیا در این صورت بر زید بر عمرو مشروط
آن زمان خالد مطالبه نماید یا آن ملک را از زید و از آنکه خالد را شارع نماید جواب هرگاه در صورتی که اجاره داده مسائل
باشد که صیغه آن ملک را مستقر بوده باشد از آن مدة بوده باشد تا دام آنکه مدة اجاره منقضی نشود بوی منتقل نماید
تا نفع تو آن مدة نظر باینکه ثابت که عمرو مصالح را اجاره باطل نمیشود در دل صورة عرفی در این مصالحه نمیشود و بوی منتقل
نمیشود بلکه در زید خالد رجوع اجاره و بیع بعد از آن و رجوع اجاره نماید و بعد از رجوع مصالحه نماید و در آن نفع نمی بر آن
نفع سزاوار جنبه نماید در صورة عدم منع اجاره زید را مثل جهاد باشد که انتقال نمیتواند از زید در خالد نمیتوانند باشد سؤال زید
اموال و اثاث البیت خود را مصالحه نماید بلب مدت از آن اداره و دیگر اجاره نمیتواند مدة ده سال بجوه و اگر اداره و معنی مدة منقضی شده و
خود را با جاده منع صلح منتقل بر زید نمیتوانند با آنکه حالا خود منقضی است و منتقل نمیتواند جواب بر و در منع مصالحه نمیتوانند

مصالحه نمود بلکه مشاورات ظاهر نباشد بحسب ظاهر است بلی اشکال اینکه زنان مقام است البته کاهی موجود در مسئله الف که
صغیره نمود بلکه خود صالح له الخلع نمایند ظاهر این عبارت آن است که خلع باین امور موجود شده باشد بنابراین اگر چنین بوده
باشد تفریض بدیگری نمودن مشکل است بلکه جایز نیست مگر در صورتی که شخص بوده باشد که حضور نمیدهد تحقق آن و مانا
بوده باشد مخدوش عنان هر کس که بوده باشد نمیرسد بسبب نداشتن مفسد مصالحه نمیتوانند اینکه سوال اما چنین حق را اخرج یا عدم ملاحظه و
رشته در خلع صحیح است یا خیر در صورتی که نمیرسد بسبب نداشتن مفسد مصالحه نمیتوانند اینکه جواب
تخلف مفسد نمیشود بلکه موجب ثبوت خیار میشود در فسخ و امضا نخیر یکی مفسد ندارد و لکن
ثبوت خیار را بنظام مشروط بهند امرات اول آنست که حق العقد ثابت بوده باشد بخواه با اعتراف خان یا بر بینه معتبره دوم
آنست که مابه التفاوت قدر معتد به باشد سیم آنست که معیوب جاهل بوده باشد بخطیئه و اضعه رابع آنست که مطالبه خیار
شرعیه نموده باشد باتحقق این امور معین مجرد است بیان فسخ مفسد و امضاء نمودن یکی و انتخاب مفسد و معیوب مسلم بر مطالبه ما به
التفاوت بقدر ظاهر نیست یا محض شرایط مذکوره فرق مابین صدر و ذیل معلوم نبوده باشد یکی در صورت عدم اعتراف خان
ثبوت مطلب صالح بر اقرار است سوال شخصی مقدار مال را خرج نموده و مبلغ بکرده و معین بخرج خرج نموده ام از این مال بدهید بدو تا مصالح لها
او کبیر اصیل حلف مقدر از آن مال را خرج نموده و مبلغ بکرده و معین بخرج خرج نموده ام از این مال بدهید بدو تا مصالح لها
معنی باید از جهت یا مسئله دیگر تحقیق مبلغ نموده است که صحیح از مال او را نمیباید و تحقیق کرده است نیم هست الا بیان
خرابات نموده و تخریب زمین ملاوه کند و صحیح نزد فتاوی جواب تحقیق مصالح در چنین تصرف نمودن ملزوم از آن مال را
و خرج نمودن آن باشد بوده است بالفعل و محل الفقه بر مصالح له بلی الفقه بر مصالح بوده اگر بر صورت ضرر بودن و الا در مکن نیست
حکم نمودن باشد از آنکه والد تا توان اشیاء از الاغ نمود و در صورتی که مال مصرف نبه بقدر نفقه او بوده باشد اگر چه ظاهر از
سوال الضرر تصرف الحقیقی نیست زیرا در صورت فتاوی و الحیل اگر محتاج تحقیق بوده باشد این تصرف والد باذن و اذن
صالح له حکم نمود باشد ظاهر این است مقابل الضرر اگر تصرف نموده است مال والد استقبال شان نموده و اما هرگاه صغیر بوده باشد
بنوع در این صورت حکم باشتغال ذمه والد خواه نمود بکرد در صورتی که شخص بوده باشد که والد نیز را که تصرف نموده در تصارف
صغیر تخریج نکرده باشد و اما مسئله مسجد پس هرگاه حضور فی معبد و مسجد بوده باشد و این مسجد تابع جدید که نمود مصلین نماز
باشد عمارت جدید بجد که در نظر هست اسم حکم داخل عمارت در تابع ساخته بوده باشد و باین صورت عدم مسجد اول هر چیز است
لکن در صورتی که مال موجود موجود بوده باشد و مذکور انهم کما یه بنای مجدد و سع از مسجد باین غایت و تبع فقه نظر در
مسجد جدید باین مسجد که در نظر هست مکن بوده باشد نظر باینکه بنا مجدد بنا مجدد بوده است نزد فقه در مسجد نظر در
باغها بنرسد و اگر ممکن بوده باشد که مسجد که جلسات فی الغالب نقابت دیگر مسجد تابع مجدد بنا مجدد بکر مکن است چنین باشد
سوال نه هفده سال بنا از این خانه که حصل کای خود را با انجام سه طاق زده نه قسم قطعه ملکی که مالک آن بوده معاشر
بوده است همین بی مصالح به بیم طاق از نو بنا نمود و در چنین مفسد مصالحه نموده سه طاق از نو مسطوره و مرهون دیگری بوده
که چند سال قبل از مصالحه نموده و مرهون آن نموده بود و در چنین مصالحه مطلوب هنوز در خانه باقی بود و قبل زمانه نشاه
از مصالحه نموده کذشته و مفلس نزد او دین و تاوان مرهون مذکور از زمانه نیم نیشابه است آیا مصالحه نموده صحیح
و مشروع است یا باطل و در صورتی که باطل آیا جواز خود که مرهون بوده باطل است یا اگر ای دیگر بنا باطل است جواب مصالحه
نیست بخصوص مرهون که خیارت از سه طاق نموده باشد در صورتی عدم اذن از زمین و عدم اصلاح آن بعد از اطلاع مالک
و لکن نیست باطل ای سه طاق مرهون صحیح است لکن خیار فسخ مصالحه در چنین صالح له ثابت میشود فسخ نموده مصالح بدهد را

مصالحه

مصالحه شود سوال زید زینب را صفیه خود داده و در وره و مانع خود را در اوقات با او مصالحه و معاملات نموده و باین سان مسائله
او نوشته که صلح نموده زوج با زوجه خود سوای زید سهم از جمله مصالحه و دو سهم از جمله چهار سهم باب با اینکه در مقدار
موضع را و حالت صلحت و داده اند از چهار ده سهم قلیلی که نموده و بدهد و تر و قوف شده اولاد او را و حق اینکه هر ماه
که باشد زینب نموده بتن باید عقد بصد خود که از این زینب لحوا اینکه شوهر من حالت زیاده من غلبه است من بود و با عقد در
بین قبلا زینب من باید کشیده بیان و باید چه باید کرد جواب اگر مراد اینست که زوج را مصالحه این بود که چهار ده سهم از چهار سهم
مثلا نموده لکن ملاک از ده سهم را مالک بوده در این صورت مصالحه صغار چهار ده سهم موجبات بنده که ده سهم سه عقد که شد
بلکه سه نموده سهم است و اگر مقدار معین ابلاغ نموده است مصالحه نموده بر چه اعطاء اینکه ده سهم از چهار ده سهم است
عقد شخص شده فات منعقد شخص هان مقدار معین شما اگر چه از ده سهم از چهار ده سهم از چهار ده سهم کمتر بوده باشد اگر نها
از زوال اولست حکم این هماست که مذکور شد سوال فیض در مصالحه در صورتی که غالبه فیض باشد هست با مطلقا معین در مصالحه
نیست جواب حکم در ثبوت خیار بین شرط بجا است آیا که مستقل بیع با اجاره یا مصالحه بین العقد بعد از آن مذکور
که عقد را دانه شده کیا بنی داشته باشد و تا آنکه اعلام حد معتد به بوده باشد بعد مذکور که مصالحه نموده باشد که مساهم
در اه شود تا آنکه شخص مجنون جاهل جهت جاهل بوده باشد رابع آنکه استاط خیار خود را نموده باشد در صورتی اجماع
امور اگر بوده خیار بین ثابت خواه مفسد مصالحه بوده باشد یا اجاره یا اجاره بها سوال هرگاه متعهد عمارت را باولاد زنی
طلب بوده مسلوب المنفعه مصالحه نماید و مانع باولاد بکرا با این مصالحه صحیح است و این مسئله مانع را که بوده باشد
جواب بلی صحیح است یا بنحو که مانع را در مدة معینه مثلا پنج ساله یا جدا ولاد خود مصالحه کند و معین را بوده بکرا بعد
از انقضای پنج ساله مثلا مانع تابع معین بوده و مستغنی مان و کجه و باشد که معین را باید مصالحه نموده چنین مصالحه صحیح و
بی عیب و کلا نم است سوال زید را اولاد دیگر بوده بیشتر تخواهی داده باشان مصالحه میکند با هر میکند اخبار نموده جواز
مماء وجد بکذارد در زمان معنی و الیجزا هاعه بکر بوجه ابنکه اگر اولاد ذکوری بود حلال تند حالا و ماد هد او را بنیز باب مماء
یا اگر اصل ابن هبه با صلح را بکند تا سطح صح نموده ایا چنین صلح نموده است یا نه بر فرض صحه است اگر اولاد صغیر باشد
از زید ولا به از انجا ولاد مصالحه خود قبول بکند و تخواه در چیز خودش باشد بنیاند نقله و لکن ایشان را با تمکن از مالک خود
بکند یا نه جواب بلی مصالحه صحیح و بی اساس هرگاه ماده فاسد در از او و بکر نداشته باشد و چنین صورت نظر بولایه و
بر مخاد ولایه از جانب ابها قبول مصالحه بجهله و اگر هرگاه موقوف نیست بوالد مصالحه اتفاق اما در اثنای مدة جاری
مستطیع نه مشهود بهزاند فتح نموده در صورتی فتح مثل اینست که مصالحه نکرده باشد بر والد اتفاق و اگر در صورتی لازم
که قبل از تجدد نداشته باشد پس هرگاه مال را تجدد داشته باشد اگر چه مصالحه در والد نیست بوالد بوده باشد در چنین صورت
بر والد لازم نیست از مال خود اعتراض و لکن مولی خود نموده باشد بلکه از مال ولد اتفاق او بنیاند نموده سوال شخصی خصه را
من بیع نموده صداق معینی و بیع خارج و ملاک چند بری از جهت صداق بر جهت مصالحه نموده و در بیع مذکور در چنین شان
لکن زوجه را خرج نکرده ایا زوجه بتواند بلغ و ملاک که زوج با و مصالحه نموده ضرف فایا بنا به جواب چه که بعض عقد
صف صداق ملاک لازم و بعض ثابت زوجه هیچ نیاید هرگاه زوجه با وکیل زوجه با وکیل زوجه صداق با انواع نصف را چنین که مصالحه
نموده باشد زوج با هم اذن در شایی زوجه ضرف در آن نمیتواند نموده در صورتی تسلیم مصالحه سوال زید در باب
خود ملکی را تزوج بیع مسمی مرهون نموده و مانع مرهون نموده را بطلا زوا هنه مرهون نموده بوده مرهون چه
مصالحه شهر نموده و عبدالله مانع مشغله مرهون نموده و در ظرف مدة مرهون از نموده قبول مصالحه شهر نموده است بلغ
و در چنین العقد مرهون زوجه را و بکل در چیز و معنی در مهمات خود نموده که العبد از نحوی با هم مصالحه و عدم اماء دین مرهون

زید بدستور قرار داد و بخدیجه عقد صالحین را نماید و همکذا الحال بنحو مالکین و عبد از بجهت زید را من غیر رضوی شده و
عمر بخدیجه قرار داد و در ساعت بعد عقد صالحین را نموده است آیا در صورت فوت عمر و زید بنحو مورث و امر بعد کما
از هاهنا و مال الصالحین را بهر دو از ایام حیوة راهن و عبد فوت بنحو مرض جدید نموده است آیا در صورت استفاده آیا بهر دو
در ایام حیوة زید و عبد از دیاه اوشده و حکم تفاوت دارد یا نه جواب اجزاء صالحه را که عبد از مال راهن بعض زید در حیوة
سؤال عمر و صورت ندارد مال الصالحه بنحو اجاره بنحو فکان استیفاء و بن خود را از مال عمر بعد سؤال نموده و هم چنین مال الصالحه
که در حیوة راهن شده استیفاء از زید بنحو اجاره از مال عمر بعد و مال الصالحه نیست بلکه مرهون است آیا در صورتی
که اصل عمر بجهت بوده باشد و هر آن معین شود باشد ان الحال لازم خارج است سؤال زید بلغ معین از العهد را نموده و معین
نماید در مدت کذا که عبد از فوت او بصارف مزبوره و مضره و مضره و مالک در سایر اموال را با شخاص چند صالح کند و جار فتح را
با فتح خود قرار دهد بعد و بنحو فوت او در مدت معینه بهم فتح نمی بکند که ثانی ما با اختیار مالک او بوده باشد و فوت شود آیا اختیار فتح
از او میتواند عوض قرار داده عوض او بوارث میرسد یا نه و بطلوکه معین بهم بصارف سوی داشته عبد از فوت در مدت مطالبه در ثلث
اول میتواند عوض باشد یا مطالبه نمیتواند و باید تمام مبلغ زوی معین کند بشود هر چند در شرعی مذکور مذکور مطالبه عبد
حکم مسئله را بیان فرمایند ثانی الاول قرار بشود جواب اجزه در این اوقات مصارف شرع که شخصی بعض اموال خود را با علی اموال خود را
صالحه بکند شخصی و اختیار فتح صالحه را در مدة معینه بهم خود قرار دهد عبد هر شرط در بعض صالحه که این جار فتح بعض
بخود بوده و هر چه منتقل بوارث شده این شرط صحیح نیست با اختیار بلکه عالمه و مناقات باشد و بنحو مذکور مذکور مطالبه نمیتواند
نظر باینکه انتقال اختیار بدیگر بهمه مورث بوده باشد بوارث او و مدلول علیه قیم کتاب و سنت و اجماع است این شرط منافی خالف است
بالفتح در شریعه ثابت شده پس با اطلاق اخبار عبد از بعض این رایت میکوئیم که اشتراط شرط فاسد را در بعض عقد موجب فساد
اصل عقد شود چنانچه از تنها اطلاق نفاذ معلوم است و مدلول علیه مقام هم حکم مزبوره اند اصل صالحه با اطلاق خواهد بود و کلام الحب الارث
منتقل بوارث او میشود گذشت اشتراط فاسد را موجب فساد اصل عقد نداشم چنانچه جمعی کتب بر انتفاء این فتوا نموده اند و بعضی و عمل اجماع بر این
مزبوره اند اصل عقد صالحه صحیح خواهد بود لکن جاری که بهمه سوی شود هر چند قبل از انقضاء مدة منتقل بوارث میشود و عبد
از فوت معین و ارث با اختیار فتح جار منتقل بوارث میشود بوجه مکتوب و بعد از انقضاء مدة منتقل بوارث میشود و عبد
فتح منتقل میشود بوارث او که مصرف است بوالد صغیر او و نظر باینکه این اطلاق صغیر بنحو قبل از انقضاء مدة جار فوت شده و عبد از منتقل
الیه منتقل میشود بوارث ابن صغیر که والده او بوده باشد پس والده ابن صغیر با اختیار مدة جار فتح صالحه را بنحو اخذ نموده و
سوی فتح عوض مال در حکم مال بر اجاست که صالح بوده نه طفل بهمه اینکه تا جوع ابن مال از موت او بوده و کحب الارث منتقل
باد شود بلکه عبد از فوت شده انتقال و فتح فوت والده انتقال و حکم مال مورث ان طفل شده و قبل از استفاده وارث مال را
که عبد از فوت شده و حکم مال مورث او شود نذارد پس باید این مال منضم با عین وارث بسا اولیتر و وارث و مال را
نموده صالح او و در نزد جد او مادر طفل است سؤال زید بدون پول مال خود را بهمه صارف خود موضوع دارد و بعد از باید فتح
طفل صغیر و فواده هاو عوض صالحه کند اختیار فتح صالحه جاری در مدة بیست سال تمام با فتح جار خود بدون اینکه ارث
بارث بوارث او سد و از و عقد و فوت شود از سبب اینکه طفل صغیر که از جمله صالح لام است و بیست سال او اهل عمره و بالغ
زوجه را نمیدهد مال طفل صغیر دارد و در صورت صغیر طفل و یا والده طفل و صالحه و اضرار شرط باطل باینکه مورث اختیار فتح را
عوض خود قرار داده در مدة معینه فتح نمیتواند خود باشد و گاه فتح نمیتواند و فتح کند مال منتقل بوجه جبور با نموده ها
یا هر دو جواب این سؤال مشتمل بر دو مطلب است اول شخصی صالحه نزد اهل الحد را بجهت در بعض عقد صالحه شرط عزوه که
اختیار فتح صالحه در مدة معینه با وباشد بدون انتقال بعد نه او در اثنا و بعد فزوده فوت شده آیا این جار عبد از فوت شخص

صالح منتقل بوارث او میشود یا نه جواب این جار مثل سایر انواع جار منتقل بوارث میشود و شرط عدم انتقال بوارث منافی
بالفتح در شریعه مطهره ثابت شده نظر باینکه انتقال جار ثابت شده جهت موت بوارث او و ملحوظ علیه بوجه کتاب و سنت خارج است
پس شرط مذکور مخالف است بالفتح در شریعه تعدد سه ثابت شده پس اطلاق عهد بوجه عبد از تعیین این مراتب بکوئیم که مخالف
ما بین فقهاء را بنکه اشتراط شرط فاسد در بعض عقد موجب فساد اصل عقد میشود یا نه بلکه فان شرط فاسد است و عقد صحیح
تابع فساد را جانچه جمع کثیری از متاخرین فقهاء قائل بر بطلان عقد صالحه فاسد حمل عقد میدهند و بنابر قول ثانی چنانچه جماعت از فقهاء
عقد را بر بطلان و معنی مزبور اجماع که در اثبات شرط باطل خواهد بود و حمل عقد صحیح است لکن جار بکلیه بهمه نمیتوند در مدة معینه
عقد فوت و قبل از انقضاء مدة منتقل بوارث او میشود و عبد از فوت عین وارث با بعضی مدة جار منتقل بوارث او میشود عبد از
عقد و رایت مرقوم سکوتم در عقل سؤال بنابر قول کسانیکه اشتراط شرط فاسد را در بعض عقد موجب فساد اصل عقد میدانند علی
مال عبد از فوت صالح منتقل میشود بطلان عقد باطل و عبد از فوت طفل منتقل میشود یا نه و بنابر قول دیگر کسانیکه عقد صحیح
و الحمل عقد صحیح است و حمل الاثنین عبد از فوت طفل صالح جار فتح صالحه منتقل میشود بوارث او که مصرف است بوارث معین
او در نظر باینکه ابن طفل صغیر قبل از انقضاء مدة جار موت شده جار منتقل الیه منتقل میشود بوارث ابن صغیر که والده آن بوده
ثابت پس والده ابن صغیر با اختیار مدة جار فتح صالحه را بنحو عوض در صورت فتح مزبور صالحه ثانی حکم مالک اول که صالح است
خواهد بود و بنحو ان جاشا حسب الارث منتقل میشود زوجه و هست تمر دیگر در دست ما چنین والده طفل مزبوره خلاف مصالح و
انتقال بوالده طفل انت که صالح جبر فوت و عقد بوده و نه والده ابن صغیر عبد از فوت عقد است و حمل عقد لکن جواب اول کتاب
بیان آن است که این مطلب مسلم است و بر اهل ثانیه از اولی والد و حمل الاجوع طفل و این در صورت مزبوره منتقل است بهمه اینکه اجوع
انطلق نظر بهم فتح صالحه ابن مال را بنحو از طفل نبوده و کحب الارث منتقل میشود باو بلکه عبد از فوت شدن و فتح موت والده انطلق
صالحه را مال موت انتقل شده و دلیل بر انتقال والد مال والد را که عبد از فوت شدن والد در حکم مال والد بوده او شده مذکور
بلکه اجوع ظاهر از کتاب و سنت میشود انت که اموال ثانیه از اولی والد و عبد جبر موت منتقل میشود بوارث او که در جبر باشد یا نه
مالکیه والد فتت عبد از جبر بیا بدین مال عبد از فوت فتح عوض بنحو صالحه باشد نظر باینکه وارث اقرب موجود بت بعض است
و این در صورت مزبوره عقد نظر بوده حالت سؤال زید مثلا عند رجال ثلاث و عند رجال اموال حدیث مسلوب المنفعة بعض
با مام الجمعه مانع را بجهد ما کذا و بعین دیگر بهمان نفر اولاد ذکور خود صالحه عزوه و شرط عزوه که مدة اثنا و اولاد ذکور بعد
عبد از فوت صالحه بهم رسد سهم و شریک صالح لام بوده باشد الجنین صحیح است باید و بر عقد موضوع صالحه و حمل
مانع الحال و مانع کو صفه مثلا با خوف و بلست و عبد فوت منتقل و باید در نه منتقل میشود یا نه جواب این تخریج کلی شده که اگر موت
عبد از زنده بهم رسد سهم و شریک صالح لام بوده باشد صورة مذکور لکن اگر این تخریج مثلا که عبد از ابن خود و
هم بعینه صالح انتقال فتح صالحه را داشته باشد عبد از فوت و صالحه را بنحو الفتح عبد از فوت صالحه بهمه عزوه باشد و زنده
حمله صالحه جبر شرط کرده که مانع منتقل صالح عند باخوف بوده باشد مادام جوع الحال ثانیا مانع الاولی و مانع کو صفه
صالح خواهد بود و هم الحال سؤال هکذا زید در جبر موت معین اموال خود را با اولاد صغار خود میکند ابا جنین صحیح
یا نه جواب حمل صحیح بدیهی است نظر باینکه کذا اصل عقد موضوع شود سؤال شخصی در ملکی خود دارد لکن حصه خود را بنحو
جبر بدست و در ثبوت جنانند بصفه صلح با حصه دیگر منتقل کیکی دیگر کند یا نه جواب در صورت عدم معلومیه مقدار حق
صالح الحق ثابت حصه دار که مجهول القدر است حمل موضوع بدیهی که منتقل عامه باشد ظاهر است فرق در این باب ثابت انکه مکان الجنین
ان بوده باشد یا نه آنکه ان مطلب است جهت خصوصا در صورتیکه صالح له کسی بوده باشد که تعریف مال او بوده باشد سؤال
ما ایجاد رفع جایگاه عزت و سخاوت همراه نخواهند رسانند اکثاء هذه الفقها با اکرام میه تا تحصیل شده دام فضله انتقال صالحه

صحیح شد بعد مجنون یا عالمیشان معلوم یکان و نوع و صفات و زمان سال و الاحیان طائف حیات صاحب علوم حاضر جی و اسناد کی رست
هیکل و مقابل مانع شش و الماسه غریم بلعم کار و مشتمع محصول کاوزان بطلا بلوا زیرنج و ابر نجم و مانع لیاران و نا بجلفا
شرعیه که طفل بغریه فرونه و اور و جامع طالب زیادی و ایجاد داشته باشد بجمعه و در دیجر فاطمه که در نوبه مرفوع و مدید
و باید بعد سال بسال بعالجاه و مشار الیه دعوی و مدیدی دارند و هست معین و مختص است و بعد و هند بلند سوی و حاصل
مین و محطوط اف که موضع است و خارج از صالحه شد از اسلوب غریه مرفوعه و مطاعه بکران کاه داخل صلح شده اخال عوض بر اهد
از مدة الشاره بالی مدة شش سال تمام شیء کاه طلب بلند شش حاصل باشد تمام از غریه مرفوعه بیا الصالحه بلغ نیاز و
هزار تومان نیز بنی و جه اشرفه نرمایی و نام بیت و بجاه بخوی و ابع اخال تمام تومان که تمام و جه مرفوعه معوض طالب و خوشنود
عالیشان مشار الیه مصروب داشته باشد که جند مبلغ مرفوعه مال الصالحه سالیا عالیشان مشار الیه ارعالیجاه مشار الیه طلب
کار بیا شده بطلب دارد و صفی شد بعالیجاه که اما الصالحه هر سال از عدد نصر ان بابت و جه بقی مرفوعه خود عالیشان مصروب
بدارد و شرط انکه در این مدة مرفوعه اجرا خواجات از جهات صالحه و مالیات و ابی و جزء از دیوان صرف الصالحه مشار الیه مرفوعه
بباشد که مصروب بیشتر در بابی ایشان و شرط انکه در این مدة مرفوعه جانجه مرفوعه از حکام و ارباب دیوانیان و کسانیکه سیا
دیوان باشند غریه مرفوعه را باسناد صرف غایب جانجه صالحه باعالیشان مشار الیه است کنیم فایده و هند و از مال الصالحه مرفوعه
و مدة عالیشان مزار یا نه باشد از ارباب طلب مرفوعه خود مصروب بدارد و نه در رجوع عالیشد و ارعالیجاه یا بانه مقام شرعی ایشان
کرده باشد و صحیفه کنند شد بتاریخ بیست و نهم شهر محرم الحرام و شش مه و بر انکه در این مدة مرفوعه تنخواه تومان بدهد
و عالیجاه قصد و باید با اندازه شود که زیاده کند در بعده سرکار عالیجاه باشد و شرط انکه از محصول مرتج و ابر بیشتر و بر سیا که
از دیوانیان و مباشر و برک هر دند و عطا کرده عالیجاه و عطا بر الحصول غریه مرفوعه خبط و ضبط و هند باشند از قبل مشرف بعد عالیجاه
صالح بیشتر که ارتبه و زیاد و سیاه باشند در رجوع صالح باید بعد تاریخ و تاریخ انکه جاری نیخ صالحه که در بین طوی بنده در بین
عطا مشرف شده و موقوف شده حاج مرفوع داخل نیخ بیست در بین عطا مشرط شده که هند از هر سال از محصول غریه مرفوعه
این مدة ارجوا بیان صرف کنند عالیجاه ارتبه بر باشد و بعده شرط در بین عقد عالیجاه بر زیر و بند خود لازم شرعی
میکنند لازم کرد ایند که در این مدة مرفوعه هر هند از محصول حاج مرفوع داکر غریه مرفوعه بیا از دیوانیان صرف کنند عالیجاه
ارتبه فات نند رسانید و در جهاد عالیجاه یا نا یا مقام شرعی بر سیاست و بی بیت و بیکر شهر هم الحرام ۱۲۵۵ جواب
نظال شانه انچه از تاریخ مخبر شده انست جو بکه با سناد و بعض بلیه طاعون در بین شش سال که میکان از راحت و استیفاء
منفعت از غریه مسطوره شده اختلال و تاخیر بین در رجوع صالحه که ما بین عالیجاه و صالح شده که ایلوات مانع و صدم استیفا
ان در بعض و نه رجوع حاج جی با عنایت و بعض طاعون صورت این بنده که مالیه خود ارعالیجاه و صالح باشد نعین باخبر انچه
در باره نظر فا هر بیشتر است که و نه رجوع حاج جی زلدان باب نظر طوی بعالیجاه صالح باشد نظر باینکه بعضی عقد
صالحه مانع سفلی صلح مال الصالحه بیشتر و نظر که داخل شده و مال رجوع حاج جی شده رجوع عالیجاه و صالح خارد
سنها فایده شرط شده از قبل مرفوع و در حاشیه انست که مالیه ارباب حکومت اسلام و مسلمانان تمال یعنی ازان ضرر و مانع غایب
عالیجاه اگر بیان بنده باشد سود و عدم انست پس مانع الفرعا مدد تمکن استیفاء ان باعنایت مرفوعه طاعون بنده
ان بعالیجاه و صالح الازم بیست مالکه ارال صالح خواهد بود و صلح بیست و صالح جواب ازین انست انچه مذکور شد بین
و معزول مجه هکذا طوی بدکه بنود اولست که در فوق طوی شده که مال الصالحه هر سال که بعد الحصار از بابت و هم طلبه مرفوعه
عالیشان مصروب بلند از بنکاه بیشتر و مقصود عایدی هر سال است نه اصل مال الصالحه چرا که مقصود عایدی هر سال است نه اصل
باین کلام بیشتر اسلام الله کارنده هر کاه بنان باشد و اصل طلب هم بین خدا است نه هم معلوم عشیل ان مبلغ در شش سال هم بعد

بنشیند مرتبه چه علما الله الصالحه مازاد ملک هوا عایدی سال سادی باشد یا بدی سال دیکر باشد یا بنان خواه اهل باشد
یا اکثر پس در این کلام دلیل است بر اینکه مراد اینست عایدی هر سال از ما خذ مرفوعه صالحه است نه از اصل مال الصالحه و باز
داشته تا سال اخر از مدت ملاحظه مجموع عایدی شش سال اکر مطالبه از سال صالح بوده باشد ما لجاه و صالح بر ذمه
خواهد بود و اکر نباشد صبر از انقضاء شش محصول ما بعالیجاه و صالح که ما لجاه و صالح طالبه خواهد بود تا مال در این مقام بجهة
درک اصل طلب صرف نیست بلکه دوم بلکه نیست و فرض و در اخر و راست و ان این است و هر هند از مال الصالحه کرده عالیشان
باینه باشد از بابت طلب خود بنده و تصرف رجوع نماید و ما لجاه و باینه مقام شرعی ایشان کرده باشد این صورت
بنکه باز نه مقدار و کم الصالحه نرود و اصل طلب خود بیل الاطلاق و از قرین بعد صالح بنود و بر صالحه باشد یا بنده بر دو
صورة اول مصالحه با طلب خود بعد مطلقا و در صورة ثانیه در صورت بنکه خاصل و شش سال متاول باینه هر از نمان بنده
بنان صالحه سال از صورت تخواه عایدی بر نمایند و در هر نوع شش سال الحاد شده فیلم ما لجاه و صالح خواهد بود بر ذمه است
کلب طلب صالح نه لازم است بعد بر و شد از انچه در هر شش سال الحاد شده فیلم ما لجاه و صالح نبوده باشد در اکر خواهد بود ما لجاه و صالح
همان بنده کما بیشه باز از طلب او صحیح و داشته باشد یا نه باشد از انچه مذکور شد معلوم میشود که در این کلام هند از مال
الصالحه کرده عالیشان خواه باشد یا نه باشد یا بعضا و بعضه صالحه بنت بلکه زیاد است هند از الصالحه در نه عالیشان خواه کرده
باشد یا بعضا و صرف و داده شد یا نه باشد یا بعضا و بعضه صالح ان ارجعه بسال ان جهد خدا کشیده در نظر ایشان مقام جهد جهلها هند و بعضه
حال الحاد در ما لجاه و صالح چون ایشان صالح کرده کرد و این در اسلام بری از کلام صالح الحاد شده بلکه بر ایشان از کلام صالح
هزار تومان ما لجاه و صالح خود بر ایشان کرده باشد و اصل طلب خود بنده و بر ایشان و بر ایشان و بر ایشان و بر ایشان
ایشان نبوده باشد و در ما لجاه و صالح باید جانب بنده شده باشد و مصالحه و عطا کرده عالیشان الامور سوال مراد و بدیه که در ان بعد عالیشان
و در ما لجاه و صالح نیست بنده باشد و بعد ما لجاه و صالح بنده باشد یا بدین صورت مبین جزایه بنده بنده بنده صالح بین الخاصین
غایب باشد و هر کاه نیست بنده باشد صالح و طرح نتایج بنده باشد یا نه بنده بکر بنده یا بنده بنده صالح خواهد بود و هند از
برای قطع نتایج بین الدین و الدین و علیه و بنده طرح نتایج میشود شرعا یا نه جواب حلی بنده بین الخاصین از نقیه حاکم شرع بنده
بنت بلکه از وجه عهد و ارکان رجوع بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
سلی معلوم حضرت بنده بلکه بنده کی از ان بنکه طرح نتایج است بین در صورت حاکم شرع است یا بنده بنده حاکم شرع است بنده بنده بنده
الفقیه بنت در صورة عدم حضور حاکم شرع و عدم زمان و بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
مشغول مزاد بنده هند بلکه مطلق فرمکر بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
در این وقت مختصر بنت سوال مجملا مزاد بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
من میباشد و مدت شهری اقرب بان مکر ان صلح است که مضرور صالح از اقرار مختصر جاه و ارث و بوده شاهد بنده بوده شاهد بنده
بر الجاه و صرف صلح بنت شاهد بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
سیاه باشد بر بنده سیاه هند خلقه بیاست و در ربع بعضه و انکه بنکه است و بعضه جاه دارد و هم چنین مدم فهمین مطالبه الاث
بنده بنده بنده حضور و شاهد و وزن سبد الاث و نقره الاث و کذا عدم فهمین مطالبه الاث و عدم خواهد بود بین ابن صلح
بلند و بر بنده بنکه عمر از ما باشد بنده بنده و ان وارث و بعضه جاری نشده باشد بعضه شاهد بنده بنده باشد و بنده
اقرار صحیح است باشد بعضه مشغول است بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
شرایط ایام مزبوره و نظر فرض و بکر بنده از ما بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
اما خانه بنده

فارد داخل صلح است بالمال وارث جواب را نمیدانند جواب اجرا نمی شد در این استفتا ظاهر بیشتر اشکال در این مصالحه
از بعد داده بنده الحاد اول انست انچه مسائل استفتا از جهاد ما بعد است جمله از اسامی بعض بنده باشد اشکال در این مصالحه
اشکال اعتقادی نیست بلکه بعد صحیح بنت نظر باینکه صالحه شرعیه را مضر بنت نظر باینکه صلح با استفتا در اکثر بعد است
دوم انست که اقرار در صالحه مرتبه بوده این بنده با هنفا در این هر مضر بنت نظر باینکه صلح با استفتا در اکثر بعد است
موت باشد صحیح است و اما اصل صورت سیم انست که مال الصالحه سه بوده خارد داده و این سه بوده مختلف است
اشکال نیز مضر بنت نظر باینکه صحیح به در مختلف است که سه بوده را که در اشکال بوده باعث خارد متحمل است اکر بوده باشد در
واقع مختلف بوده باشد چهارم عدم فهمین طالبه الاث بعد از این بین مضر بنت بنت مختلف صالح کامل طالبه الاث بعد از اصالحه کرده
بوده مقابل این کلام هیچ مسائل طالبه الاث داخل در مصالحه است اکر چه وقت انها در بین مصالحه بین بنده باشد
دهم چنین در سبد الاث و هم چنین الاث مال در مطالبات عدم تبیین انها که بعث فرمان یا دویت فرمان بان یا دل یا
کنن مضر بصحه صلح بنت نیاد و مذکور در عبارت مصالحه ظاهر است که طرفین بند و مقدار طالبات را بیان نشده
جانجه طرفین بنده که در مرتبه اخر انها بیان نشده است جهم عدم عالم طالبات بیان انها جهد ظاهر صالح در چنین
مصالحه اما بیان طالبات از اصل بنده است بعد خود ابعم مضر بصحه صلح بنت جهد مصالحه از قرار مسطور در بیان و در هیچ
وجه عیب است زیاد و بیان و در بنت و اما انچه خلی شده که بعضی از اموال مسئول که در مصالحه نامه مذکور نشده
طلا و اثاث و اسباب خانه و بردت و بعضی اسباب خانه که کرشیاء است نظر باینکه سر بها مذکور است که طلی شده و در اخر بعضه
اسباب و بکجانه الحق امانت و اثاث و مقدمه ملک بنا نام نبی الانچه ذکر در مصالحه نامه هست و اشاره است باینکه بلی
رخت و نقد مذکور بلکه بعضه مذکور هم کلام و صالح که تا بوه ما عملات در اوست اصل هر است تفصیل و ذکر بعضی باشد
العام موجب بعضی هم بنبود پس کل ما عملات داخل در مصالحه هست اکر چه بعضی بعضی مسئول نباشد و هر اما در صالحه
لعکام سوال بند ملک صالحه کرده است و در بعض مصالحه ملک در است نزد اوده است در مدة معینی ادا در است باین نحو
صحیح است باشد تا باید در صورة عدم ادا در بیان در است باین نحو مرتب بنبود باشد جواب اکر خاطر باین نحو واقع شده باشد
که باید بکرد علاوه ملک نافوه و هم بر بیان بعد بیان بیان حد نیاد و بیه مدی در نزد بنا و در بعض مصالحه باین ما صحیح مثلا
ملک بعض معین را در این مصالحه نظر و اقرار نامه سازد که اکنا بیه در ان مصالحه نامه ثبت نماده سال و شش و استیفاء
خود را کرش صحیح است از ان مصالحه نبوده باشد صحیح در بیه خواهد بود سوال کسی در حال مرض و بیماری خانه و اثاث
و ظاهات خود را بولی ان ذکور و حق مصالحه مرض و بعد از دو هم دیکر نداشت باشد خود را و اثاث خود را و هم ساخته ایا
این مصالحه صحیح است یا نه جواب در صورت که مصالحه ثابت باشد مصالحه صحیح و در هیات صحیح بعد بکرد و صحیح است
کلام بیکه هست در این است که ایا این صلح اصل مال الصالحه بنبود یا از ثلث ظاهر این است که اصل صحیح بنبود انچه ذکر
شد در صورة ثبوت مصالحه است و اعتبار هم سوال هکذا بند بعد نظر ملکی از بنبود و باشد و واقع نشده باشد
و وارث شرعی او بحضور در سه نفر بعد ذکر در مرض ایشان و در هنگامیکه مصالحه بنبود ملک و بوده و حق ذکر در عمل
نکرد او در انشر مصالحه بنبود جهات غرض بکر و بعد ذلک الفقه حاکم شرع حکم جاری نبوده و کسی خبر کفار و بنبود
ظاهر بنبود و بلکه الحاد هم مصالحه انه از ان مبطل و وقف داشته ایا این در مرض بنبود عاقبت و در بعض مات مذکور عوارض و بنبود
هر مرد و اد مشاع و مشکل است یا اکر مصالحه مذکوره شامل بر مجهول باشد هم باشد سوال ابن مطلب مشکل عرفا
باشد و اعتراض مشکل است که کل شیء مکر انکه بعضه اعتقاد و اصناف ظاهر و واقع بوده باشد بنا بر این طرح استفتا و احوال در کل
بنبود پس بکو چرا که مراد در اقرار کل مرکب تا ما طی اعمال بوده که وقف بدا فتر الفقه در چنین صورة سفلی صلح علاوه که است

شامل انملک خواهد بود پس بعد از تعیین بطلان در خلاف بین در فقر بالا بلک اخر بیم و شریک خواهد بود و اکر مراد در نقر بعض
از ان ملک نبوده باشد بلکه مراد از کل مرکب که کبوه باشد که در مقدار کبوه بوده خواهد بود خواهد بود و اکر مراد در نقر بعض
باشد تا باز در شکل بنت که این ملک که بنفعه اه با طلبی و در نقر الاز بعض مرکب و صبا باشد پس صلح بنبود شامل این بعض
خواهد بود پس بعد نقر کل صلح حقی بنبود بل اینکه صلح که است خواهد بود و اما خواهد بود هم این هر شیاء ظاهر بوده باشد
ملک در این باشد و کیف نقل مفید نبود و مصالحه بوده باشد در نقر بعض اعلام سوال هکذا زیاد و مال بود کند بیان
طرین کیک زائد بیم این دو بطلب بنت مال است و هم چنین و معاوی دیکر و بیکه بلک بیم و حوالی بنبود یا
سلیم و معاوی و صلح کرد بر خلاف سیاه از ان دو که از معاوی بلکه از ان سیکه مبلغ نقد معین و الحاصل بیکه بعد و نزد از بنبود
کر بعد الحاد بنبود و مشاعا بطلب خارد است بنبود الاهم هست یا بعد هان خواهد بنبود یا بنبود و مصالحه و فایده بنبود بنبود
یا باید الحاد خود بنما مال داده بعد مصالحه و عایدی بنبود یا خیر جواب اما الاول اما بعد محتاج بر اضافت باشد تا در
بنبود نظر باینکه احلال در این نظام بیان است اول انست که صالح اکر چه اعاده بکلما نیم ابن من هم ابن
لکن مالک بعضه را عاری بنبود نیز و فاق کل الدی و بکلی و بعضه دوم انست که مالک بنبود باینکه از و بعضی بنبود
مقدار بعض از بعضه است سیم انست که بعد انت که مقدار بعض از بعض است بعض هین بعض انها بوده چهارم انکه عالم بوده
کر عالم اعلام از بعض انت پنجم انست که در واقع تعیین الامر بعض شد در این مصالحه پنجم انست که مالک بعض بعض
لکن نقد انت باین مصالحه بوده بعض بعض کان شد مال نیست بصالح و بوده که بعد بعض الاما اول بکر از صالح بعض مدعی
علیه که بعض است مال و شده ان بین و احاد و اد و آن انت که قول او که بعد الحاد بنبود از مال او بوده و حالی بنبود
مقصود این بوده که صلح نظر از ان مصالحه کرده بنبود الحاد بنبود بعد الحاد بوده و الا هم هست لکن نه بعد مصالحه و در احالی بنبود
کر از ابراء بوده که مالی مال او بوده بنبود بنبود و حالی بنبود مال او هست لکن بسبب مصالحه و بنا او هم و در احالی دارد اول
انت که بعد انست بین بعد ملک مال او بوده بنبود بنبود بنبود مال او هست لکن بسبب مصالحه و بنا او هم و در احالی بنبود و در آن
انت که مال بعد و که مال او بر بعد الحاد بوده و بنبود بنبود بنبود بنبود مصالحه فلملمات سوال بعد مصالحه کرده و باین
نهج که اما الاخوی و کاملا مصالحه کرده و بعد بلفظ الحاد و بعد از ابراء بعد بنبود که از ابراء بنبود بعد و از مبدء الاث بنبود
و زن و از ملک الاث بنبود بنبود معین بکر بعد بنبود ان خواهش ایا این نوع از مصالحه که مصالح بلفظ الحاد شده و بعد از اوصاف
مذکور کرده شامل مفعول و غیر مفعول بعد و مفعول که از قبیل خواهر و مادر و مادر و سر او حام باشد هست یا نه جواب این
مسئله موقوف است بعلوم بعد لفظ که بعین المصالحه مذکور شده اکر این نحو مذکور شده که کل ما عملات را مصالحه نموده بنبود و
بعد از ابراء بعض بنبود که مراد از ما عملات حضور مرا انچه خواهد بود ملک مراد کل ما عملات خواهد بود سوال هر کاه شخصی ملکی را
مصالحه نماید بنبود و جاری نیخ مصالحه را باطل و فاسد بعد بنبود بنبود بنبود جایز است یا نه جواب خیر در جایز نیخ
بین انکه عقد مصالحه بوده باشد یا عقد مبایعه بنبود بنبود هر کاه بنبود بنبود و مدة جاری بعین بوده باشد و مدة جاری نیخ مبنی لفظ سوال
هر کاه شخصی ملکی را مسلوب المنفعة یا مجهد یا اکر خود مصالحه نماید که نام او مالک و مالک بعد از ملک باخرش باشد و عهد خود یا
مصالحه که ایا این مصالحه صحیح است یا نه جواب مصالحه ملک مسلوب المنفعة باین معنی که تا بعد نیخ مصالح منفعه بعد از و بنبود
و بعد از ثبات مصالح مانع مصالح شما الدین مال الدین مال مصالح و بوده باشد نظام بنبود است که صحیح و در بوده باشد و هم اما
سوال دیه عاقله در خطا بعد بلکه و باشد و در نقر از منفعه قلب داشتند باین در نخیر بعد که کند که این طلب مارا بکیرانند

صفیه رو بزید که مدین مالست از بابت طلبش و مدکی عمرو امتناع نمود که او کاری بفلان و دفتر بدهیت زید بنزد زید رفتند
و گفتند که اگر عمرو بما طلب کرد مالی صفیه داریم قبول کند که بگیرد و بنزد ایشان طلب کرد ایشان قبول کنند و حواله کند و ما
خود تحمل نمائیم باین زید دیری وصول کنیم زید بجهت عمرو قبول نمیکرد و گفت کسی قبول میکنم اما قرض خود نمیکنم که اگر سوخت کند من از کیسه
خود بدهم سوی میکنم اگر کرده تنها بدهم و اگر بکنم بر من چیزی نباشد زید و عمرو هم سوای و اسلد هر یکی را ماه دن کرده تا بین
سخنانرا شنیده هم گفت و در بدهم بهمین قسم گو و گفت قبول کرد و راه دفتر بدهیت باطراف عمرو رفتند بنزد صفیه و
صفیه اول که کابین مبلغ زامین مدیون صفیه عمرو گفت که این مبلغ باید بین من و شوهرم بدهد که مدین ایشانست بدهم و صفیه
هم قبول کرد و همین طور عمرو که از آن مطلب صفیه بعمرو بدهد و عمرو بزید بدهد و عمرو و صفیه قبول کرد ملفظ خوشی
نشود گفت که بر ذمه خود این وجه را گرفتم که بدهم تا راضی بکی که بدهی و بنده مرتن بلند صفیه هر دو را خاطر جمع
داد که بدهم عبدالله بعد از چند روز بخدمت زید رفت و گفت کابین مبلغی که قبول کرده بدهید که بگیرد از صفیه و بین بدهد طلب من از این
دفتر کنم از این وجه است و اقرار مبلغ زامین قبول کردم که بیکی از طلب کاران او بدهم و آن قرار بکه معلوم میشود کار مدعا
این روز قرار است نزد یک است که مال ایشان عزیمت کند که مال کلی این مبلغ از ما شده است و من ذمه شده اگر بکل این خواهد
نمود و قبول نمود و خواهد بود و بیک شاهی از ایشان نمیتوانم بگیرم شما با صفیه این امر را تمام کنید و خاطر
جمع نزد بنده ما نبود که باقی خواهد را کلا بر ایشان بگیرم و هم قوت آنها را بدهی مظنون بر آنست که
وصول شود و حرف من قانعست که کفیل شد در بکر کنم قبول کرد و رد باقی طلب را بعضی از طلب کاران ایشان رد نمود
از عدد بکل کابین دو نفر بدیون بیستی از طلب کاران خود حق که از این صفیه مذکور آن با ما هم بین محاسبه مذکوره که بحق
عمرو باید بدهید داشت و اگر از عمرو به صالحه عمرو نفرمائید که هر و این نخواه را وصول عمرو عبدالله بن مذکور است
حال کلیه بیست بنزد بدهید اطلب کار ثانی این مدیون هر چه سبب برائت ذمه عمرو است بیچ وجه باین زمان جواب
عبدالله با نفر در این استفتا طی شده اگر مطالب واقع باشد بگفتن این دو نفر چه رد و چه جا عبدالله این مراتب بکر بی
استطلاع باید حال آنچه طی شده اگر مطالب واقع باشد که بگفتن این دو نفر آمده طلب کرده در ذمه صفیه داشته اند مصالحه با زید بکر
عمرو اما اگر عبدالله از وصول طلب بود این مصالحه عمرو در مقابل طلب زید با طلب او هم بود نظر باینکه عمرو از طلب
زید اخذ عمرو مثال اخذ عین و هر غالا از صفیه بنا بر زید مال زید میشود و اگر بدل از وصول مبلغ بود و مطلقا
باین مصالحه راضی نمیشد باشد نظر باینکه این طلب از دو نفر بوده نفر بعض از آنست که کفیل این عبدالله بوده مصالحه در سهم همان یک
نفر صحیح و در سهم آن یکی صحیح دیگر باطل خواهد بود یکی در صورتی که یک نفر مکالمه دیگری هم بطلان در ده باشد
سؤال در حضور ما بکه زید بود بکر بدکه مکی اگر بمن فرمائی بخشم و عمرو بکر بدخانه از ما عمرو بدهد زید
بکر بدکه این بخشش صورت ندارد همان ملک بدید عمرو را بگیر بی عمرو بکر بدهد هم بنویسد من کنند و عمرو بکر بدهد و مصالحه کرد هم بعد زید
بکر بدنشد بلکه فوهم ملک بدید عمرو را بگیر بی عمرو بکر بدهد هم عبدالله این مرتب عمرو را صحیح است که مال او
بسبب اینکه ملک را طلب کنیم و جواب او منع و مصالحه و ادای بیس شاهر بخصمات را بکرد و حکم کنیم راهم طلبی کنم
بند بکن شاه باشد بن باعث ما سبب باکی بکر بدبنه را بکرد و بند فوع کنیم راهم نکردم بعاده با باشد بادع با
ابی باشد و بسبب حالا مال الفاظ مصالحه ما است و عمرو ملحق است اگر چه این جزو نشود اباد راین جزو بکن کشت
مصرف بنت این و لا بعث و فوع کند هم مصرف بکنم تغیر و لا بعث جزو و مصالحه جهیلت آنها نمیفهمند رجا باید
مصالحه صحیح باشد اگر بدلا فایض بکند چون مالکه بعضه ملک بوده ایرادی بعین او صحیح است با نه جواب بعد در این
مقام مذکور است بعث کو زید مصالحه شده در بطلان مصالحه چند چیز لازم است که مالک را مطلق کند ام نبذ اب و منع

ملک الامین شد بسبب مصالحه
که راضی کرده زید را تصرف است

ابادر این دو در بطلان مصالحه زید
صحیح است اگر بکر بدنه مصالحه
صحیح نیست باشد عمرو و بکر بدکه
مصالحه صحیح است

و سایر اینکه بکر بدکه راست در انجا هم بکر کرده تمام این امر بعهده مصالحه نیست نظر باینکه در اول متعلق مصالحه شخص کشته و در انجا
که کنند ملک را که بین عمرو و خالی امر صفا و این مصالحه بعث انقلاب بهمان بخود که از عمرو منقول بعث بدید مصروف زید انتفاع و همان ملک
بعمرو دوم در بیان المصالحه است که بکی کند بر کر بکر بدکه راست بکن شاه است باینجهت نیاید هم عمرو بعث نظر باضرار من باینکه
مصهور و منتقل زید بدلیل است که کرسنگ شاه مصهور است مصرف میشود بهمان ملک که بین منتقل است مصرف میشود بان طلب
قرض شود بلکه بدید که مصهور از زدن شاه و بخیر مصهور بی نقاشه باشد بلکه بر آن بلید شرط باشد و بیان هر دو بجهت که
بجهت احد عمارت بکر بدکه مخصص باشد در انوقت همین مقرر است و عدم همین نظر است سیم ابهام در تعیین کند من است بند بها
با باشد بکر بدکه است نظر باینکه کجنبان ابهام مصرف باشد در مقابل بلاد مصهور و خصوصا در مصالحه جنبه احتمال بدهم ابهام نمیشد
مصالحه با بخواهش و بنا باشد و ما زید بحضور و ابن نباشد بلکه از ما این باشد که من مصالحه انقلاب را نمی دهم ابهام که بکر بدکه
بعد از عمرو را بعمرو بدهد چه کرایه مصرف بخواهد بود بعد از عمرو بدهد بلکه در این بلدی و اگر این شرط در مصالحه بود بعد از رفع مصالحه انقلاب
الاطلاق نمیتواند بکند و شرط اگر نمیباشد بدید خود را بین بلدی و اگر این شرط در مصالحه بود بعد از رفع مصالحه انقلاب
شرط اگر بکر بدکه چه از انقلاب شرط ظاهر بنود مراد زید مصالحه بان شرط نموده نیاید این که اگر در مانع چنین باشد مصالحه زید با طلاق عمرو
بود فقط عمرو بکر بدکه مصالحه بجهت بکر بدکه مذکور شده در صورتی است که بیک از بیند عمرو باشد و عمرو الحاقه سؤال هر ماه زید مال خود
بدید و بکر بدکه مصالحه عمرو به بعد و بنا بعد بلکه بهمان بلکه بدهد و بعد از آنکه عمرو بدهد و بعد از آنکه ملک عمرو را بعمرو بدهد
ایا بسبب و صلح بکر بدکه بهم خود و بعد بنود باید جواب فتح مصالحه چنین عمرو و زید بعد مصالحه بین موجب فتح مصالحه بکر بدکه و اگر
چه صفیه مصالحه بات صفیه بوده باشد سؤال دعوا بر خوش باده عاری دیگر مصالحه شود بجهت شرط شود از باب خود که از آنجا
مقام خود در خصوص این دعوی مهود از بنی از جانب باید آن رسد نقاد مهود هم نهد عاید بلکه کاند بهر نحو مسعد که
دعوی در آنکه نابند و این باب این باشد صدیقا نجاز ندهد صفیه و بعض ملاء مصالحه بدلیل شارط خطا لا ذنبی بکند لکن صدق که
صحیح نکند باز دارد اوا از باز حال بجهان از نهو کل بهاد عمرو و در مصالحه را از کل و قول قبلکه شرط من بجلد باده است
حال نیز باید چنین شرطی صورة دارد باز اگر صورة ندارد صدقا مصالحه را باطل بکند باز جواب بکر مصالحه با بن خوشه باشد که
دعوی ملک در عمرو را مصالحه عمرو نموده بلکه بلغ شرط اگر ملک شخص اگر عمرو در ملک مصالحه عمرو بلغ بلغ بر شخص مصالحه را طلب
برد و اگر مصالحه این خوشه باشد که دعوی ملک در عمرو ملک عمرو بلغ بلغ بر شخص مصالحه عمرو و اگر ملک سه سال اضافه
باد شخص مطالبه چیزی و در این باب عاید عمرو بلغ بلغ بر شخص مصالحه چیزی و اگر در صورت مطالبه شخص اگر اظهار نفی مصالحه
سؤال جناب زید فرمان کرده ولایت اوزوم را که دکون و اثاث آورده و زوجه او زوجه او بعد جنبه جنبه و قبضه خود را بکی از ملک
خود مصالحه و منتقل و مصالح لم باشان شوهر مسافر بود الیانم استطلاع بر عمرو باید با بیان عاید با صالح لم و نبود که مذکور بکند
و طوفی منظور عاید امر عمرو و هم بهاد بعض مزید داده و مسافر بود رشم اطلاع در آن مکنم بکفر مسمی جواب رعمده در صورت
منظوره بین نیست نظر باینکه امر غایب جنبه بکر بدکه عمرو بعث با مصالح لم است پس بدهی رعث مصالح لم است و نظر باینکه عین
مدعی در مقابل اصل و عمرو بات دارد و در شرایط لهذا حکم بدزم ایشان بعین و حق مصالح لم نبود لکن این در صورتی است
که اقدم بند عمرو و در شجره طیبه عمرو باشد و اما هر ملاء چنین باشد شان او بسته خارج سؤال در باب اینکه زید در خواست است
که صدا زوجات او عهده امراء او را بکر بدکه باشد صرف او را نخواهد بود سبب با شد هم اگر در آنها اختیاری باشد در رفع ان
مدعی را اول عمرو خود اگر نمیداند مبلغ و دیت در صورتی که باشد مصالحه باشد مصالحه بود است با شخص مالی صلح مالی بدون شرطی و در عمرو
لکن در خارج صدیق بنا بطلان بوده است که صالح صدیقا بهذا از اصرار صاحب او سبب با شد اعلی و اینکه این ایشان نزد ایشان
سنا بود در خارج صدیق کاینجا اسبابها چه رد ایشان در بود مطالبه باشد و بعد از مصالحه آن شخص مالی صدیقه عهد عمرو لازم

غزوه است کما اینکه بعضی ایشان در خارج قرار داده اند که بعد از عهد جاهلیت در جهد و سالی چون فرار باشد و بعد عبدالله بن ابی اوفی
زید صالح در حالی که غزوه خراسان باشد جهد بادر خیبر او انتخاب نموده باشد و هکذا عبدالله بن ابی اوفی که شاهد
عهد آنحضرت او را خارج عابد سازی اهالی جایا بود و عبدالله بن عبد صالح رسید که آن شخص صالح بکل آن اشاره است که ابا بیب
ابن صالح من سنطلب شده هم چون مالک اخلاق استاد میباشد باشد و هکذا سنطلب باشم و مالک را صرف نیج عابد ایجاد کرده شده است
ابیب عهد چکم بن مالک عهد آن خواه آن اوی بکند عبادی انها زید صالح کشته و آن که این شخص صالح در صدد تحصیل تعیین
سنطلب نموده و بعضی احتمال بدانند که هکذا سنطلب شده است سالی از آن که مرتبه نیج بر وی انکار صاحب را نموده است و مالک را
تهدید بود که احوال صالح مذکور در دست او میباشد ابا در صورت استقامت مکان او میباشد که باد بر او صرف باید و اموال آن را و
فرار و بعضی آن که مرتبه باشد باید جواب چون مذکور شد این است که آن شخص طریق عهد شرعی بر صالح که لازم است که کل اموال
صالح صرف را صرف در مصارف صالح نموده باید و باید با این بقضای عهد شرعی بر صالح که لازم است که بعضی بهر بی مال
باشد آن را صرف در صالح نموده باید لهذا این مال را نمی توان احتمال صرف در مصارف خود نموده باشد خواجه بوده باشد یا
نیج جهد بقضای عهد نظر باینکه سنطلب نموده و بعضی است بر صالح که عامه لازم است بعین آنها را صرف در انصار
شخص صالح کرده باشد پس عدول از آن عهد نموده بکرد بعضی از وی که بنت عبادی و بر مرتبه گفت در صورت انقضای عهد صالح
اکرم بعضی آنها را در مصارف خود صرف نموده باشد نظر باینکه عند صالح در جستجو آنها را مال است یا و مولی ایشان ذکر
لبنت و در صورتی که صالح در حال شریک آنها را در مصارف خود مثل طریق که صرف نموده باشد صالح عطا و در خیبر صالح
بوده باشد نظر باینکه منظور در اولی در صالح خود بوده است بکل اینکه مال را صرف در مصارف عهد او نموده باشد بخود که اگر چنین
احتمال بدارد که در مصارف دیگر خواهد بود نموده هر کرا بر صالح خود نموده هر کاه چنین جنایت در نخواه ثابت باشد حتی در
مطلبی در بعضی صالح خواهد بود تا باید تعیین است انجام ذکر کرده الیات کل و در دو مال شریک بنا صادق و اگر چنین نباشد شخص در ذات نیست
خواهد بود سوال چه بر باید و باید کل و چه چنین نیز بر تابع مشاع و مشترک داشته اند و منهد نموده اند عهد و نیز
دو نیز بر داشته اند و چند بی طرف نموده اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند
صالح در صدر اصل و صالح را صرف نموده و بر و چنین بود و بر نیز اینکه صد بار و وجه معین
صالح در صدر اصل و صالح را صرف نموده و بر و چنین بود و بر نیز اینکه صد بار و وجه معین
مزبور کرد اشخاص صرف نموده اند ابا صالح که زید باینکه دو نیز موجود در صرف بانی آن اند و بر حال خود باقی بماند صحیح است
با مال و با وجه بکه صفا مالک داشته بوده و بنا بنیت جایز باشد جواب چونکه مزبور بنا بر این است که صالح در بنا مال است
خود و بنا بر آن اقرار اولاد خود صد انعام اولاد بوده که سهم زید دو نیز و دو نیز و دو نیز صد و در صد و در صد و در صد و در صد و در صد
که دو نیز و دو نیز و دو نیز باشد نصف غزوه صد آن اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا
نزد لدهان دو نیز و دو نیز و دو نیز که در سهم و اولاد شده صد آن اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا
مزبور است و این آن مرا زید حاکم شیخ ثابت غزوه و نیز صد کرد و سهم زید بود و اولاد صالح که بود یکی از اولاد آن مزبور
مشترک خواهد بود تا بین زید و عمرو و اولاد خود سهم خود آن صرف کند و این نذر صالح زید یکی از اولاد خود غزوه
بنود و صالح او در رتبه اجر دو سهم زید مزار شده بود جمیع خواهد بود تا این نخستین صالح زید تا باقی اولاد یکی
از اولاد زید بنات که صالح بوده علیه آن اولاد را در آن حق زید خواهد بود سوال صلح بر
ثلث نفقه زوجه بر اولاد امتناع از وجیه است یا نه یا نه جواب اتفاق زوجه واجب است در صورتی که نفقه
اتفاق شرط صلح بر ثلث واجب صحیح نیست بلکه باطل و مفقود باشد شرط در آن صورت یا عدم صلح بر ثلث جهت جایز صلح
مراد از امتناع آن که وقتی لازم است که در جهاد باشد و نیز ایم چیزی است و اگر واجب نباشد آن مجرد است حاجت

صحیح است یا نه بعد از نذر صدقه صلح شرطی زید صالح احیانا که بهم رسانیده و چنانچه رابع شرط غزوه خود را نیز صحیح مدعا بیع
شرط نذر بعد صالح و نیاز غزوه ایا خانه که بیع شرطی شده اکل و نیز بشود آیا بعضی صالح لها است و هکذا بعد صالح لها است و هکذا بعد نیز
در این بیع داشته باشد صالح لها از آن و نیز نذر ما از آن و نیز عمرو و غانم را صرف کرده بعد از نیز نیز اینکه اکل و نیز شد
ایا و در شریک اند یا نمی شد و در نیز ایا بیع غزوه یا نیز و بکل هکذا صلح شرطی جمیع باشد زید صالح نیز نیز اولاد آن صالح
در مالی بود و در مسجد زیارت شده در سال فوت شده ایا کلمه موجود و سایر مانع آن سال اکل و نیز نباشد
شخص صالح لها است و آیه بیان فرمایند که هر کاه هند و رخانه بعد و یاد کرده و بعد و یاد را بر اساس هند بیان نیز
را شیاء اتباع غزوه در صرف هند داده هنوز بحث شود و نیز ذرا نسل بنت جواب صلح بعد و اولاد غزوه که چه هند با
لازم است نیز باشد با شخص هند بنت و نیز ذرا نسل بنت جواب صلح بعد و اولاد غزوه که اختیار نیز صالح تمام
چون صالح با او بوده باشد ظاهر است صحیح است خواه و بکل باشد یا در بعض بعض زمین باشد یا نیز بعین یا بعد حاجت در جمیع
ثلاثه این است که صحیح بوده باشد بنا بر آن هکذا معتاد که صحیح است عند غزوه آن از بیع شرط که چون مال و دلیل بر اینست
چون اختیار نیز باشد که صحیح داشته میباشد و بعد که در وقت نیز که بوده است جواب نیز شرط و نیز بعد و بر که غزوه
است قبل از انقضاء مدت جاری فوت شده یا بنا بر آن هکذا رفع منقول بکل بود در بنت بنت و هکذا بنت نیز اولاد و اولاد صالح لها
کرده باشد نذر علی بنت زید و نیز صالح ما صرف کرده باشد ابن و نیز بنت ابن و نیز مکرره اند باشد نیز نیز بعد سهم سایر و نیز بنت
از اینها صالح کرده باشد شرط که صالح از اینجا و در آن اولاد زید غزوه و در آن سال فوت شده محصول آن زیع مثل آنها
کل و نیز خواهد بود نخست صالح که اینست بنا صالح لها و صالح لها و صالح لها و صالح لها و صالح لها و صالح لها و صالح لها
از زیت و اسباب که در صرف هند میباشد آن شخص باشد انها در آن اولاد و اولاد غزوه هکاه و چنین جنایت در نخواه ثابت باشد حتی در
منقول بدخش نموده باشد عابد چنین است انچه ذکر کرد آن است کل و نیز در دو مال شریک بنا صادق و اگر چنین نباشد شخص در ذات نیست
خواهد بود سوال چه بر باید و باید کل و چه چنین نیز بر تابع مشاع و مشترک داشته اند و منهد نموده اند عهد و نیز
و در نیز داشته اند و چند بی طرف نموده اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند
صالح در صدر اصل و صالح را صرف نموده و بر و چنین بود و بر نیز اینکه صد بار و وجه معین
صالح در صدر اصل و صالح را صرف نموده و بر و چنین بود و بر نیز اینکه صد بار و وجه معین
مزبور کرد اشخاص صرف نموده اند ابا صالح که زید باینکه دو نیز موجود در صرف بانی آن اند و بر حال خود باقی بماند صحیح است
با مال و با وجه بکه صفا مالک داشته بوده و بنا بنیت جایز باشد جواب چونکه مزبور بنا بر این است که صالح در بنا مال است
خود و بنا بر آن اقرار اولاد خود صد انعام اولاد بوده که سهم زید دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز
که دو نیز و دو نیز و دو نیز باشد نصف غزوه صد آن اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا
نزد لدهان دو نیز و دو نیز که در سهم و اولاد شده صد آن اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا
مزبور است و این آن مرا زید حاکم شیخ ثابت غزوه و نیز صد کرد و سهم زید بود و اولاد صالح که بود یکی از اولاد آن مزبور
مشترک خواهد بود تا بین زید و عمرو و اولاد خود سهم خود آن صرف کند و این نذر صالح زید یکی از اولاد خود غزوه
بنود و صالح او در رتبه اجر دو سهم زید مزار شده بود جمیع خواهد بود تا این نخستین صالح زید تا باقی اولاد یکی
از اولاد زید بنات که صالح بوده علیه آن اولاد را در آن حق زید خواهد بود سوال صلح بر
ثلث نفقه زوجه بر اولاد امتناع از وجیه است یا نه یا نه جواب اتفاق زوجه واجب است در صورتی که نفقه
اتفاق شرط صلح بر ثلث واجب صحیح نیست بلکه باطل و مفقود باشد شرط در آن صورت یا عدم صلح بر ثلث جهت جایز صلح
مراد از امتناع آن که وقتی لازم است که در جهاد باشد و نیز ایم چیزی است و اگر واجب نباشد آن مجرد است حاجت

غزوه است کما اینکه بعضی ایشان در خارج قرار داده اند که بعد از عهد جاهلیت در جهد و سالی چون فرار باشد و بعد عبدالله بن ابی اوفی که
زید صالح در حالی که غزوه خراسان باشد جهد بادر خیبر او انتخاب نموده باشد و هکذا عبدالله بن ابی اوفی که شاهد
عهد آنحضرت او را خارج عابد سازی اهالی جایا بود و عبدالله بن عبد صالح رسید که آن شخص صالح بکل آن اشاره است که ابا بیب
ابن صالح من سنطلب شده هم چون مالک اخلاق استاد میباشد باشد و هکذا سنطلب باشم و مالک را صرف نیج عابد ایجاد کرده شده است
ابیب عهد چکم بن مالک عهد آن خواه آن اوی بکند عبادی انها زید صالح که کشته و آن که این شخص صالح در صدد تحصیل تعیین
سنطلب نموده و بعضی احتمال بدانند که هکذا سنطلب شده است سالی از آن که مرتبه نیج بر وی انکار صاحب را نموده است و مالک را
تهدید بود که احوال صالح در دست او میباشد ابا در صورت استقامت مکان او میباشد که باد بر او صرف باید و اموال آن را و
فرار و بعضی آن که مرتبه باشد باید جواب چون مذکور شد این است که آن شخص طریق عهد شرعی بر صالح که لازم است که کل اموال
صالح صرف را صرف در مصارف صالح نموده باید و باید با این بقضای عهد شرعی بر صالح که لازم است که بعضی بهر بی مال
باشد آن را صرف در صالح نموده باید لهذا این مال را نمی توان احتمال صرف در مصارف خود نموده باشد خواجه بوده باشد یا
نیج جهد بقضای عهد نظر باینکه سنطلب نموده و بعضی است بر صالح که عامه لازم است بعین آنها را صرف در انصار
شخص صالح کرده باشد پس عدول از آن عهد نموده بکرد بعضی از وی که بنت عبادی و بر مرتبه گفت در صورت انقضای عهد صالح
اکرم بعضی آنها را در مصارف خود صرف نموده باشد نظر باینکه عند صالح در جستجو آنها را مال است یا و مولی ایشان ذکر
لبنت و در صدر بکه صالح در حال شریک آنها را در مصارف خود مثل طریق که صرف نموده باشد صالح عطا و در خیبر صالح
بوده باشد نظر باینکه منظور در اولی در صالح خود بوده است بکل اینکه مال را صرف در مصارف عهد او نموده باشد بخود که اگر چنین
احتمال بدارد که در مصارف دیگر خواهد بود نموده هر کرا بر صالح خود نموده هر کاه چنین جنایت در نخواه ثابت باشد حتی در
منقول بدخش نموده باشد عابد چنین است انچه ذکر کرد آن است کل و نیز در دو مال شریک بنا صادق و اگر چنین نباشد شخص در ذات نیست
خواهد بود سوال چه بر باید و باید کل و چه چنین نیز بر تابع مشاع و مشترک داشته اند و منهد نموده اند عهد و نیز
و در نیز داشته اند و چند بی طرف نموده اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند و نیز اند
صالح در صدر اصل و صالح را صرف نموده و بر و چنین بود و بر نیز اینکه صد بار و وجه معین
صالح در صدر اصل و صالح را صرف نموده و بر و چنین بود و بر نیز اینکه صد بار و وجه معین
مزبور کرد اشخاص صرف نموده اند ابا صالح که زید باینکه دو نیز موجود در صرف بانی آن اند و بر حال خود باقی بماند صحیح است
با مال و با وجه بکه صفا مالک داشته بوده و بنا بنیت جایز باشد جواب چونکه مزبور بنا بر این است که صالح در بنا مال است
خود و بنا بر آن اقرار اولاد خود صد انعام اولاد بوده که سهم زید دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز و دو نیز
که دو نیز و دو نیز و دو نیز باشد نصف غزوه صد آن اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا
نزد لدهان دو نیز و دو نیز که در سهم و اولاد شده صد آن اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا اولاد خود را بنا
مزبور است و این آن مرا زید حاکم شیخ ثابت غزوه و نیز صد کرد و سهم زید بود و اولاد صالح که بود یکی از اولاد آن مزبور
مشترک خواهد بود تا بین زید و عمرو و اولاد خود سهم خود آن صرف کند و این نذر صالح زید یکی از اولاد خود غزوه
بنود و صالح او در رتبه اجر دو سهم زید مزار شده بود جمیع خواهد بود تا این نخستین صالح زید تا باقی اولاد یکی
از اولاد زید بنات که صالح بوده علیه آن اولاد را در آن حق زید خواهد بود سوال صلح بر
ثلث نفقه زوجه بر اولاد امتناع از وجیه است یا نه یا نه جواب اتفاق زوجه واجب است در صورتی که نفقه
اتفاق شرط صلح بر ثلث واجب صحیح نیست بلکه باطل و مفقود باشد شرط در آن صورت یا عدم صلح بر ثلث جهت جایز صلح
مراد از امتناع آن که وقتی لازم است که در جهاد باشد و نیز ایم چیزی است و اگر واجب نباشد آن مجرد است حاجت

بسیط خمسا هر دو رهن العقار سوال زید دکی بانی مبلغ معین بعوض معلوم مصالحه شرعیه و اکذارد و بعض العقد بنا این
زید در عوض سرد شده کجا بخرن بلدی دیه و دسال خرده بنصر دارد بلد شود اختیار فسخ مصالحه را بنا بر وجه باشد و الاتحاد دو
صورت که فسخ مصالحه مذکوره واقع باشد زید بصالح خود مجدد بجهت المصالحه را بنا از فسخ فسخ در وجه مصالح بکار سازی
و بعد از آن فسخ نماید در زید صالح بدلا از انقضاء مدة دو سال دارد بلد که دید بعوض لکن بجهت المصالحه را جهت زید نفوذ بدست
آورد یا که بعد از انقضاء مدة دو سال دارد بلد که دید بعوض استرداد شد که صیدا از انقضاء مدة فسخ سال و بجهت المصالحه را کار سازد
در فسخ مصالحه را عاید باشد مانند بلد نیز بسند که فسخ مصالحه را عاید باشد بنا بر بنیوز و جواب در صورت که بر بعض
باشد که بنا اختیار فسخ مصالحه موقوف بنا بر مال المصالحه بود و بنا از فسخ کردن و معروف باشد بر یکی که المصالحه را
تسلیم و بر عهده است الشفیعا و فسخ مصالحه رخصه مدت است جهاد مصالحه بجهت طرفی شده است کردن جهاد فسخ مصالحه در
خوصالح کردند باشد شرط موقوف بد و امراست یکی در دو دیه بلد و دسال و بعد از انقضاء دو سال و بعد از انقضاء بود کردن بنا بر
دو که اختیار فسخ مصالحه در حق زید موقوف بر این است که زید دارد بلد شود در دیه و دو سال و در مال المصالحه عاید در
مدة و دو سال فسخ عاید در وجه این صورت هر گاه در مال المصالحه عوده باشد در دو سال عاید و دو سال عنا بر فسخ مصالحه
عاید بود و اگر در طرفین این باشد که زید مصالحه اگر چه موقوف بر دو امراست لکن یکی بعد بدو سال است که ورود در بلد
باشد و دیگری در وصل مال المصالحه لکن خواهد در دو سال باشد یا بعد از انقضاء دو سال المبیع مصالحه دو سال و در چنین صورت
اگر فرق شود که زید در دیه دو سال دارد بلد شد لکن رد مال المصالحه را که ضبط آن را در استفاده شده بعد از انقضاء
دو سال عوده در چنین صورت فسخ مصالحه را نمی تواند بنا بر خود نیست که دیه دو سال است لکن یکی بعد بدو سال است که ورود در بلد
باشد لکن زمان رد بنا باید معین باشد مثلا که الی سه سال و سال و هکذا اگر مصالحه نامه بدلا شود او نشان بنویسد و
هذا الحال بحمد الله الحکام

سوال مالی زید و عمرو و عبد الغفار با بی و مدة شرکت بنمی و رباب سهم عبد الغفار نام شرکاء شود و چهار نفر عبد
مال شرکت نهفته شد باشد در وقتی که اما باما نام برد و در شریک عبد الغفار اما باما کل مال را باین و شد و حیله نام خود بکند در
تقوا و بامو جوب شاید و بکی بعد فی و شریک خود نی و شریک خود نی بر شاد و چهار حبس سهم سابرت کار نام عوده شان ربا مدد در این
صورة ایا ان باما نام بر چهار سهم عمرو بن بدا اگر بخدر بقال عوده بیان الذا ان انها طالب خواهد بود جواب در صورتی که
اما باما بی مذکور و در شریک عبد الغفار بنا بر ان مال بعد شد عبد الغفار بن عمرو کرد و زید را نمی کند که بر این مال و ان باما باید حصه از بدن
بوع و با بر ان بنا خذ الجرح در چنین با بر عوده باشد در این صورة ابن صرف و رهن اما باما نام جایز چنین بود مطالبه ابن عمرو بر
خالص عوده در ان بعد باید داد اما که عبد الغفار بن عمرو بدلا ابن بر کرد و منبد بدا بر چنین صرف که صرف بعد اخذ ابن عمرو اما بنین ابن
در ان وقت ابن صرف نیست با جایز بود و هم چنین اگر در چنین با بر بر سایر ابا مال عاده اخذ الجرح بنو و باشد مطالبه ابن و رهن
تمهیا خذ و هو الحال بحمد الله الحکام سوال هر گاه خانه بنا بین شرکی بقرشد باشد و اصل بنا آن خانه از شرکا بنا چنین
خود خطا نموده اند و خانه مزبوره هم در دایره جامع دارد هیچ نفرا شرکا طبقی نقد ندارد و الان یکی خاطر بنین دارد و هیچ نفس
نزد و رباب الان سکونت دارد اند که چه بطبقی نماید و یکی شریک اعیان باشد اجازه در طبقی دارد و خانه بنا بدن ابن
در جواب بیکدیگر که فرمود بر و بعد از الان مزبور بنا بدن و ساخته اند شد و گرد شده و رباب سمن با طبقی بنا بنا چه
کرشی خانه و از ان بجای خانه بنا جا باشد شرکا بنا بر ان و سمن است در صورت سکونه باز سوال اگر طبقی نکند محض مانع عوده
باشد و سایر شرکاء و ساز شکایت نباشد باشد ظاهر بنا بر ان تا آن شریک ابتدا نفوذ صرف سایر شرکاء و در الان مشترک
جایز نیست و اگر مشترک باشد تا بین جمع و صرف مانع از انتفاع سایر باشد یا انتفاع زیاده از یکنفر بکن باشد ظاهر این صحیح
سایرین در الان مزبور موقوف بر صاحب آن بنیت سوال هر گاه حوض آبی شاید بوده باشد بنا زید و عمرو و خود و خود بر
در ملک زید باشد یا خالی ابا و در ابا میرسد بدون اذن زید و سایر شرکاء حوض مزبور را نشی عوده آب عالی خود
باشد و بیان فرمائید که هر گاه حقیقت هر علما با فوق دارد عوده باشد که بعضا های مسلمانان جاری باشد چه منع آبهای
آنها از شرب آب و وضو و غسل و غیره و بیان اینها چنین در اسباب بر بعد بالجمله ساخت اشجار منع و غیره غرس بعده
باشد در صورتی که غرس و منع نماید میوه و محصول آن چه صورت دارد جواب اما حکم مسئله اولی چون که ولایت مسلطه طاقی
مانع بوده باشد عمرو با عدم استیذان مالک خواهد بنا بر عمل آن خواهد شد و اما مسئله ثانیه بر این که معلوم باشد ظاهر این است که حضرت
رضی فضل نشر بیان صرف آب در بین مصارف معتبر خاص نیست و اگر اختصاص معلوم باشد ظاهر این است که حضرت فرمود
فی حبیب باشد سوال عمرو و زید و ملک مشترک بکدیگر دارند و زید بابد ملک بر بعد لغو ملک خود خود ابادی بنا بر مشترک مانع
او نشود یا نه جواب اگر مبلغ بحضور ملک زید بوده باشد جایز ظاهر خالی است و بعد شرعی این از آن بین عوده حالت زید بنا بر
عمل آن عوده سوال در صورتی که زید و عمرو سالم در دیاره ایا عوده باشد که شراکت عوده اند و فعل آنکه در مال الشرکه
عمل نشود و مناقع حاصل نشود زید بفیده و عوده نمایند تلاف بنا بر چه عوده برداشت عوده عمرو که خارج انتفاع شراکت است
در سایه اند در این صورت زید مستحق مانع بانی سهم چه عوده میباشد و با عوض سرمایه کرون از آب بیان اورد و از منفع سهم
بین در جواب رجا از نقاط ارض و سما این است که عزیز خدا ایا و ثبت صاحب ملکه و بعد الاقاطعه ثبات نماید را
از شبهات خصوصا از شرکتین بعاطفه زیاده بر بعد بر شرکه تعلق نبود بکر صورت اختلاف و مانع مال بعد بکه ابتدا
مال و ثبات از بکر مکن نبوده باشد و بعد تفسیر بخوبی حکم کرد کذا الکذا خاصل شود احد شریکین عوده در
از سرمایه عوده را برداشت عوده و عبد تعلق المنافع و ما خلاط کو عوده عبد تعلق است کرات هر چه از سرمایه اگر تعدد شریکین

نوبت باشد اول نوبت بنا بر مشترک خواهد بود و در صورتی که مطالبه وجه را عوده لازم است بر آن تعلق که اجابت عوده باشد بنا بر مال را و اقسام
عوده باشد و در این صورة بر این تعلق بنا بر مطالبه اجرة المثل ایام ضرر مال را عوده باشد و بعد از آن تعلق عوده باشد بنا بر مطالبه صورت ثالثه است که اعداد
خارب و در ملک مشترک از مال تعلق عوده باشد و در این صورة این شخص غایب سالم بر مطالبه مبنی آن خارب نیست که بین آن
مطالبه ابوی اگر ایام ضرر را از آن تعلق عوده باشد ابدا و سالم بر تقریب اخاذ هست صورتی را بعد آن است که این تعلق که اعداد
و ابات عوده بنا بر مال آن باشد و اگر بعد آن تعلق عوده باشد و در این صورة دو حکم آن تعلق ضرر دو ایام است خواه ارث بر عوده است آن مدعی بود
غایب بینه جاء صلح اجرا است با سقاط تعلق نشود سوال هر گاه بنا بر جمعیه که منع در دو بین کلیات با وجود بنا بر
طرفین بام مسجد بنا در ملک شرکا که مانع شود یکدیگر و هر جا که مسجد را نصب باشد که دیوار شرکا بنا بنا باید بنا بر جواب نظر بآنکه
موقوف فرقت که اصل از دیوار مشترک است تا بین مسجد و جاء مسجد که باشد چنین عوده باعدم رضا بنا بر نیست سوال در صورتی
ابی که در ملک بر صاحب خود بنا چنین باشد و بنا شود بر اسطرح واقع و بر این زید در ان اسطرح بنا بر عدم است که شرکا ایشان منع الشاء ملک
خود چنین بنا جایز نماید زیرا ابن ابی ابی بعضی شرکا بکر اند که ایشان صلح بکر بنا بنا که صاحب ملک را سطرح بنا بنا و منع نمی شود لاد
این صورة بعضی شرکا بعضی شرکا بعضی نوبت خود ایشان بکر اند و از بعض عوده بر ایشان بنا جایز جواب در صورتی که تعبیر او بر مسجد
ضرر رسانی شود و عدم تعبیر و موجب ضرر مالک نعی از آن نشود ظاهر این است که تعبیر و بر بنی نمیتوان داد و هر الحال سوال چه
میباشد در آنکه کوچه را بنا است منه چند خانه در آن کوچه میباشد یا بعد آنها صیکه در آن کوچه خانه دارند مبنی آنکه در خانه در بنا
طاق زده باشد خانه از دیگر کوچه باشد در صورتی که طاق مزبور در خانه اهل دیگر باشد و بعضی چنین عوده جواب اگر این شخص که صاحب
باشد مبنی آن خانه از دیگر کوچه باشد در صورتی که در کوچه بنا باشد مثلا بنا که خانه را بنا کوچه است و احداث طاق در خانه آنجا
بنا خواهد نمود باشد و در خانه های سایر شرکا بنا و بعضا صاحبان بنی میباشد بنا اگر اساس طاق بر بنی بر مشترک واقع نمیشود در نیست
صورة احداث طاق با عدم اذن از سایر شرکا و تعبیر نمی عوده سوال چه میزان باید کرد بعد بر بنا که عضا دارد و بیت قنات سرایه با
اشاعه شراکت بنی عوده فرار داد جا چنان که مانع هر سایه با عدم المانع عوده باشد در سنی سال و تمام و بنی مال الشرکه را
هر دو بعضی عوده در صورة حساب جمع و منع خرید و فروش کرده و بعد شد و ارزانی زید در اسال میباشد تمام خواهد بنا که ارتباط
مال الشرکه شد انتقال کرد تعالی تکرر بنا چار داد ان بر اهل شرکا الشرکه تعلق عوده خرج شده بنی شد را زانی تعلق عوده و صحیح بنی اهل
اسم حق الشی خود را در این صورة حساب کرده و بعد از آن تدبیه و معاهده را باید خود شرکا کرد را نیز عوده و بعد از چنین سال
کرنا بی تعرض شرکا شده عمرو سدیق بر این نباشد که مال کرده خود از من نباشد خواهد کرد شرکا بنا بر اقرار کرده فرد کند بنا بر
باین سبب مقدار آن نباید کرد و مالک و خود لحق الشی از اجمال هم زید در جواب بکر بنا بر نیست سوال در خواهد معاهده بودی در آن
در زاد هم با نات تعرض شرکا بنی چه وجه اسم حق الشی از برای شریکه زیاد در علاوه او بوده باشد و گرفته باشد بنا بر سبب
بنی حق الشی نمیرسد اما بسبب زیاده بعد خواهد داد در خواهد شراکت میرسد که از سهم این شخص کاند بدیر داد باشد جواب چون که بر بنی سوال
اجنت کرد باشد در صورة فما بعد اما الشرکه نمانی حاصله باشد بر بنا بر بنا اتفاقا شود لعل تعلق شرکا بنی را نیز شد که ارعا عاید که
من علاوه از نصف صانع را نصرف جشم اگر بعد از مال الشرکه و مال الشرکه و از اتفاق شریک دیگر عوده باشد حضور او بین و سوال که
مقرر بین است که زیاده عقرین شرکا بین طلب را الی عوده و شد چنین که این زمانا بنا بر تعرض شرکا بنی عوده است لکن اهل الحق
بنی که شریک که علاوه اگر بر بنا حین العمل و ما خذ و خالد اکثر از نصف صانع بوده است بلکه مثلی و حین اهل الحق نصف
صانع بوده است یا که بر تعلیم کرنیش اما عاید بکر بن حین العمل و ما بی اخذ علاوه و انصف صانع بوده ام باز مقرری عوفا صدیق نظر

بایکه این طلب صاحب مال باشد و بعضی از ما اثبات نمیشد مر و مرتهن باز نمیشد مر و بعضی این است که مرتهن این است که مرتهن
در چنین مقدمه شرکه چنین بود که یک یک عاریه از صفت مانع مطالبه خود باشد پس هر یک از شریکین مادون در صفت در رسالة
الشرائط باین مقرر و الذین مادون در صفت در مال الشرکه یا صفت اخذ مادون از صفت مانع نبود است بر صفت در مال الشرکه
در چنین صورة منع نیست که مطالبه صفت صحیح است و در چنین صورة عقد جهاد در صورة مرتهن لعدم یکین مطالبه است
از صفت مانع را بتوان مرتهن و رهن الدین مطالبه کند سوال اگر در صورتی عاریه بکند و نهم اب و مادات سلطنت و است و بر او
که در عقد او کرده و کرده سر مقرر اولاد اثبات بیشتر باشد و اگر در صورت باشد از اولاد اثبات ملک مرتهن را صاحب بود صورة الذکر مشتری
ملک مرتهن است اگر اما مرتهن و مشتری که در کشف صفت و الذکر صفت او مطالبه بنماید در صورة ثبوت اما بالبوة المثل یا مام
صفت را بهم بسد کار تو مطالبه نماید بامر و مرتهن و مشتری مالک مرتهن صفت بوده و ملک را بیتاع بوده چه صورة دارد و در دیگر بود
از عقد جهاد که با بیان تو بیان کاشف مادات و ملک مرتهن و بیشتر و الذی چه صورة دارد جواب در صورتی که لغو طوبی و مطالبه و مانع
یعنی ملک مشتری بیان در بود و سه خواهد او بود بر دیدن از آن و دعای شهرت ما زیبنه باشد و هشتم هاهم عبد از اقلیم
بخشه ذات اصحابی ما بر ساده و ایراد اعتراض نبوده باشد در چنین صورة مطالبه سهم از بنه خود از ملک مشتری بنمود
عوض مهم چنین مطالبه را اگر ذات باشد بکر مشتری صفت بوده بیان اثبات نمود و مرتهن باب ما چنان که مشتری عالم بصفت
حالیه یا عالم نبوده بیست داد ما ای مشتری برای کیا بیان منتهی کلف شد باشد باز از این جهت بیست بیند کف
نشاد از و بر ما ست این بشود که شرط مطالبه سهام بود از آن مشتری خواسته بود بکر با صورة نهند کف داد مطالبه
نمایند عوض و معرفی الاقرار سوال هر چه ذات شرکت باشد بر این چون شرکا اجنبی نهم شده الذی و مشتری بود مسدود است و بکر چه
زید شد و سه دلیل الاکریج ضمیر خود شد و صاحب سه دلیل در صفت شرکا مرتهن و دیگر الاصاحبان سه دلیل الاربع سر ربع اینکه ذات
از نهم ذات صاحب سه دلیل در ربع باشد و صاحب سه دلیل الاربع ادکر و یک نطفه دارد که تصرف عابد و چه و نصاد و بیشتر
اکثار و ملحق نهم در نهم با هم بیست است هر یک چند سهم خود مشتری است که هر خاصیت شده است جواب نظر باینکه ظاهر عبارت
استقبال عبد از انتقال خود منتقل عابد بود و ایست که فان سر ربع ان یکلک الاربع تعلق مرتبه شده هاوان
منتقل بود عوض بنابراین عوض نطفه مطالبه بنمایند در عقد و معلوم است و مصنف باین مطلب بیست و لاجرم حاجت باستقرا و
از حاجت باستقرا ظاهر چنین که عوض مدعی بیست که اجرت از بیت منتقل عین شده است سر ربع الاربع ملک شرکا بیت ما است نهد
ملک صاحب مراضات و چه که مدعی بیست که عوض نطفه بود و مدعا بیان شرکا و مهاجر یکی انتقال بین نهم چنین شرکا و ذیب
البنه باقی بعضی اشتراک خود خواهد بود سوال هو شرکا بیان چند کون است هر یک از زید و عمرو عابد بیک کجا و ربا و بیا
اختیار که مدعا بطریق که هر یک از انها خواسته باشد صرف و انکار عابد مصرف انکار عابد اختیار و هر یک از انها اگر
ایشان مصرف بیشتر باین نوع تصرف باشد نهم بشود جواب این عوض که علی شده سر و حاصل شی که بات رفع استحقاق نباید
شرکا شود بلکه شرکا که ذات است طریقه لفظ و رفع شرکا است که مدعی خود و انکار تصرف دیگر که بیت بجای او که در تصرف
از بیت صاحب عوض باشد سوال هر گاه زید و عمرو مالک سرا مهم میبلکه یک شراب بیشتر و رانه و شوکه کاسه و بخاره
کرده باشد و زید اصحاب چنین خالد را چه و چه یا دکند و زید سر ما مشترکه عوض عمرو از زید و عمرو و مرو و ان تصرفی
حساب از کجا عوض و در نکته دانچه در دست و لشتر باشد نما پر کرده باشد ابا خالد چه عوض او خود و بیا کرد و داده و زید
و زید سر ما مشترکه عوض و از عمرو مطالبه و لفظ نمیتواند عوض با آن زید بدهد و یا مطالبه کند جواب اولا زید چه بیست در صورت
سطر و مسلوات عوض ها اند است در صورة سطر خالد مطالبه بعد استقرار از زید بکند و از سطر و بیست بکر در

صورتیکه عوض اعتراض کند که زید این عوض عمرو استقراض را بوکالة او صلاحه استقراض عوض و باین از این طلب را بنیند نه مهر استان کند در
این صورة مطالبه از زید و عمرو و مرو بنماید عوض مهر چنین است حالا و بلوغ خالد سوال دو نفر بوده در زمین مشترک بوده اند که بعضی
انبار و هاها بارت عنان و فرهنگی و زمان چنین مشترک ساخته حالا که بعضی هاها نهم نمایند در بوده در که زمین را مشترک بوده چرا هست
لما مضمون نهم عابد الجانب عارت لد هدا و اسرار و سیکه بدو انواعات صفه عارت را چنین بوده اند و اعین بلا مضمون نهم کجم هر گاه بنا لازم
سلطنتی از زمین بوده و داده باشد که عارت بکند و حال که باشد باینکه حق اینست که اگر از زمین دادم که عارت سلطنه باشی عوض
خود در حالت که چنین نهم نهم بکجم من مالک را بخواهم چنه خود من ساخته حالا عارت خود را خراب کن و زمین مرا بسپر من بده ایا ساخته
دارد که عارت را خراب کند و زمین را بتصرف دارد و باید مالک عارت خود را خراب کند و زمین جهات و بر او بدهد و اینجا نیز مالک عارت خود دیگر و انبار عارت
بلا مضمون نهم عابد جواب اگر احداث عارت با مدم از زمین بر او در و جهات با استرداد زمین جهات و بر او بدهد اینجا نیز اشاره در این صورة
و اگر شریک سلطنه دارد که عارت را خراب نماید و اگر بدان زمین بر او در او عارت کند بر خود باشد مگر بر خود باشد و اگر او بدهد بلکه مالک عارت
که احداث عارت چنین عوض بوده باشد در این صورة سلطنه مطالبه صفت اخراجات عارت را ندارد و اگر او بدهد و بر او بدهد و باشد و اگر
عارت اخراجات الاخوه و کالة او بر او بدهد و باشد که احداث عارت بنماید و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد سلطنت که طالب صفت اخراجات
عوض و باشد و در صورة زمین و عدم شرکت در عارت بنماید و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد
عارت را و دیگر بر او بدهد و اگاه که کرایه بدهد زمین مشترک هان قدر باشد که عارت بر او اخراج شده باشد و اینجا عارت
و زمان واقع شده کما اینکه در اعتبار در این در صورت بر او بدهد چنین بر او بدهد سوال هو و زید و شرکه تعاطه بنما بنما
و مثل ما بسم زید بکر بدهد و زید چه بود و بکر بدهد چه بود بکر بدهد بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد
بهاء خالد با بکر این سه عشر اگر اجناس طلب مشترک عوض و بنا بنا عوض و عوض عابد و چه تفاوت عوض با اینکه عوض و چه
باید هدیه خط شریف منوی عوض جواب در صورتیکه زید بکر سه عشر تفاوت را کرده مصرف باشد که اصل تفاوت مثل زید
او و عوض بوده چه کرده است باید ما بین عوض و دیگر شود و بنا بر اما عوض از سه در و شرایط در صورة سطر و عوض بنا بنا عوض
و هر اما اگر بعضا این احکام سوال چه بنا بنا عابد بکر بدهد عابد شرایط در و در صورة و دایان عوض در خشک شاه و بعضی اوقات امضا
عوض که زید اب در بر عابد بنا شاخه اخراجات و شد بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد
زمان عوض است ایا دیگر وقت زید بنماید که اعطا اید اخراجات و شد بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد
عدم تسلط مالک بنماید که و بوع المثل زید مطالبه نماید و بر این سنوات کرده عوض است باشد و بر او بدهد عوض و طلب نماید جواب
این طلب صاحب مراضات اگر باید بر او اعتراض عابد بکر عوض باشد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد
از طرف بنده و بکر اعطا و اصلاحی و در صورة اعتراض عدم زمین از آن شرکا دیگر اصناف مصنفی بیشتر حساب عوض و آن شرکا هم
اخراجات خود را بدهند اگر چه زید تسلط مطالبه سهم اخراجات آن انها ندارد لکن بنماید اب بانها مقدمه باشد نظر باینکه عوض
ابتدا انه عوض شده است بر این عوض بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد و بر او بدهد
بر او داده اند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند بر ساند
سهم انها چنین از مساعد غایب بنماید سهم انها چنین از احداث اخراجات از آن داخل خواهد بود و هر اما در بعضا از آن اگر

سوال ماه ماها اگر مشاع یک شرکا و خانه بوده باشد یعنی از شرکا و خانه خراب شده باشد که هاها مرور و اهتمام نمایند
و در نهم بعضی شرکا بیرون شد چنین چه بیست که چنین خانه بهم نهم عوض در و در و اگر کسی در و بنا ماه و بهم خورد حضرت چنین
خانه بوده شد و هاه ماه و ماه بنا نهم بوده باشد باید در این صورة که عوض شرکا را نهم نهم باشد چه عوض رسیدن آن نهم چنین است
باید جواب در صورتیکه کطالب خانه چنین شرکا باشد و نه عوض بوده باشد نسبت بکه با بسته که از بعضی و طالب از بعضی مانع
از عمارت جدید بعضی نمیتوان عوض سوال ملک شرکا بوده جاه جدید عوض با بیع عوض نمیدهد و هر اما سهم خود را مصرف کرده و
جدید انجدید که کشت بعضی از شرکا را بنا بجا بکه عوض این عوض نیاسم ندارم ایا کام او در این باب صحیح است باید جواب هر گاه این
عوض از بعضی بوده و هر گاه مالک اما باب اما صاحب عوض باشد که عوض نماید جدید عوض عوض از سهام بوده عوض باشد و بر این عوض
عوض لازم است لعوض ایا جا بکون بنیاد عوض خواهد جدید از زمین راضی شده باشد باین عوض باید هر گاه این عوض از مصرف اما باب
امام نمانده باشد ملک عوض شرکا که این عوض عوض باشد که ما بین انها صاحب مشترک است عوض باید باعوض شرکا ما بین عوض عوض باشد
اگر جدید از عوض بعضی سهام و نهم عوض باشد و جدید از عوض راضی بعضی باشد باشد ظاهر این است عوض لازم است جدید از انها
جدید بنماید عوض اگر چه طلقا صیغه ما بین انها جاری نشده باشد اما باشد و هر از این عوض لمکان جدید از عوض راضی شده باشند
ظاهر این است جدید بنماید عوض سوال دو نفر بوده رجع اما که دو نفر بوده در عمارت و اولاد و سایر چیزها در زید بر جدید از دو نفر
ان عمارت و اولاد را شاء ما نهمات و اما که سلاح و اما چیز و نهم بر چیزی کرده و جدید عمارت و اولاد را بر او خود عوض نماید اگر این
تبدیل سلطنت دارد که چیزی بکر بکن باین شیء راضی نهم و عوض نماید و از اگر عمارت را بخواهد بکیم و اما در عوض عوض سهم خود منتقل
شوم جواب اگر از عوض طرف نماید دارد چیزی بوده و دو اولاد رجع از اجزای عشر که راضی و عوض بوده باشند و هر یک سهم خود
خود را منصرف شده باشد و حال چه و حال چه و جدید از دو ثبت احد ها با دو عمارت سلطنت دارد که یکی بدهد این عوض را قبول نماید و با جدید
نهم نمایم بلکه لازم است بعضی از انها عوض باشد و اگر کلام در اصل عوض راضی باشد از بعضی در شرکه عوض شرعی بوده باشد
طی از انها عوض نیز اعتراض سوال عوض بوده شد و در اموال راضی عوض و سهمی که بدای بعض در شرکه باقی بعضی از انها
بعضا بعد این چنین مصرف بنماید اعتراض و بعضی بکر بکه کو و در و کسی چنین عوض است ایا بدی و علیه کلام در این باب
مصرف در صورتیکه کو نهم بعض الهام عوض بشود مصرف و یکی از نهم عوض و بدی بین دعا و انها راضی عوض ایا این مثلا
اصل عوض بوده باشد جواب مسئله مصرف چند صورة بشود یکی اگر مدعی بگوید که این چنین که مصرف هست از نهم نیست و از این
منتقل شده دوم آنست که مدعی بگوید که این چنین است و در کسب مطلقا بگوید سیم آنست که بگوید این چنین از نهم است و چنین
عدوان مصرف بود در صورة اولی و ثانیه معلوم است که مدعی علیه هان مصرف است و در صورة چهارم مدعی زیاده بر نهم اگر نهم عوض
السهم بود نه اشکال و در صورة یکی از نهم نظر باینکه یکی از نهم چنین در رفع اعتراض مدعی و علیه تصحیح مدعی و مصرف
عین مدعی بها خواهد شد و این مثال مثال مصرف اصل بشود که علی علیه در اصل طی بنماید در اصل طی بنماید و اما در صورت
اولی ظاهر و اما در صورت ثانیه فلک بحسب الفضیه و عدم تسلط علی بنماید در اصل طی بنماید و اما در صورت

سؤال خصی بنده دارد و بخانه هم دارد و بجز اهل و اسباب و اسوان مضاربه عامل دارد یا نه بنویسید کشاورز عب باشد بیان فرمایند و هم چنین در صورت بکر الا اینکه بخصی باشد و نقد شده باشد جواب مضاربه در نقدین که عبارت از ذهب و فضه باشد مطلق بشود یعنی مضاربه در صورة اولی که اسب چند درجه بکی نگرفته و مال المضاربه را عامل را کمتر مضاربه بود عند بعض شود و بعد لحاظ ربا عامل بود شد بر سبیل مضاربه بعین مال المضاربه و عامل را ماذون نمایند که اگر سعی و جود ربا باشد باشد و صاحب رب المال را ماذون در معرض مناهیه در آورده آن مال المضاربه را بنام من جانب است عامل را لحاظ مستقل باورا از مال المضاربه ابتیاع نماید بمال المضاربه را و بعوض بعض اجناس فلم بیاع المال نماید و دیگر انکه جنس را بدیگری بدهد و اگر آن بعض مضاربه شد شرط نماید در بعض عقد که جواب او بعوض بر رسانند بنوعیکه ضرر باشد بر بعوض باشد بیع جهان شرط در وجه معین و بر المال نقد را عامل داده جنسان مضاربه شرط نماید که کلاه و مال را از نقدان بعض ابتیاع نماید و مستقرض معامله شود آن مال المضاربه بجنسی از آن بعض بها از وکیل او ابتیاع نماید و بعض بها از بعض اجناس رد شود بر رب المال در صورة ثانی که مال بعض باشد بعض عقد بر آنکه بعض عروه عامل و دهد بعض مضاربه اجناس را بدیگری ملک عوض دارد سؤال هکذا زید تقوای مبنی بود بدهد بطریق مضاربه و بعد مشغول معامله بوده باشد تا اکنون بسیاری شود در زید بعمرو را دیگر و نمازه و لصاحب و معامله زید بنوعی نموده باشد و بعد ایضا آن زید شد و نماز بعضا از عمرو تقوای باشد تا شیخ المال اکنون نفع بکرد خاد باقی در نزد او فایده که تقوای المال مضاربه را با مانع ماهیه بدهد و بکرد اصلاه فرمان تا تا بعضی در نزد داده لم ابا جیح در نزد بعمرو تقوای را نزد مطالبه نماید با بعضی که از نزد و بیکه نزد اخذ اصله اینکه خود اصلاه و فرما جیلان مطالبه نماید جواب این مطالب که در این انتفا ظن شده صحیح بر اصرات بلسان دست بعمرو خصوصا مضاربت چنین شده هر کس خواهد طوع خود انتفع نماید و جهد بلکه طوع نماید بلکه اینکه در اصلای معامله زید منبی را نموده فهمیدم و تا با اینجا از کسب بعض در نزد داده فلط کرده است خطا اینکه مال مشترک بوده ضرر در مال مشترک موقوف بر مضاربه است و ماذون کل شاکست و در نزد مطالبه کل تقوای اصلاه و فرما میتوان نمود و اجرا که بعضی لوه اگر آن بعض بعضی نموده باشد مطالبه میتواند نمود بالاتر اگر بعض او صوب نماید و اگر ملاده داده باشد باید استرداد نموده با آن نهادن این جاید بکه دو سر دخل که سایر و نزد اینکه بستم خود بوله نماید سؤال هکذا زید باینقدر نزد باشد بوده باشد و زید عامل باشد و بعد نفر دیگر در خانه‌های خود بوده باشد و در بعض اعقد شرط نموده باشد که مانع اینجا باشد بعد از و مع اخراجات عامل و بر دیگر نفع راست بلند بوده باشد و در تثلث دیگر انجید نفر دیگر در خانه‌های خود بیاشند و شرکاء و بود با عامل شرط نموده باشد که هر دو در حاجیج و بعض دیگر بهم رسد بعضی دیگر بان معامله کنند اجرت نفع نماید شود ما جند نفر با خاشاب بلند بهم این نفر را حضرت شریل مباشیم با این شیل شرعا مسوره دارد یا نه جواب اگر دارد این است کشاب بلند عامله اینجه شکاه چنین قرار داده کما نفی که باید بعضی از خارج مال المالک آن مانع را از اول سطور با این شکاه منع نماید این رابع مبتنی بر مدعا بعض عامل در معامله عروه است که تعیین سطور معوله داشته باشد عمل بمقتضای معامله اگر چه ربح و مستحق است لکن قاعده اینست که حکم بوجوب آن نتوان نمود بلکه در زیاده خود مانع حاضر بمقتضای قاعده اشتغال ذمه حق الناس نمیباشد لکن کلام بکه هست در استحقاق مانع و بعض و عدم است ظاهر این است که آنچه و بعضی نداشته باشد اگر چه در عمل بمقتضای آن اگر ضرر نکند شاب جایز خواهد بود سؤال تقوای لنه بدنه عروه و مادون در معامله هر کس هر چه که خواهد بوده و کما مانع حاصله از سجود بسال مال و دو قسم بود در اولاد بنا قضای شراکت کرده باشد که اینجا مانع حاصل شود سر خود بنجز بسال المالک و نفع نماید و بکی بهره و بعضی نظر دارد حال الجنس باشد کلا

بنده را بنده و مردم و مبتدی شرح جمن نفع رسد نوز ا ۴ ۴

بنده اما شد اجنبی بهر سلک که بلدان کس بلد بعد از وصول امانه با همین چنین بدا بند که امانه موسی له زید را بالغه و بعد سلد عمرو بعد عامر بعد عامر بعد عامر بنا کرده بلدان کس بلد بعد از وصول امانه موسی له زید و نوال سنت و لین خمار از بر چند در مال او دارد بیکدر تو من شاه که بلدان کس بدهم اما بود شبها لطاب اخذ المال دارد که از اسبان بیکدر باند و امین امانه را بکه باید بعد هدکه بر او مؤذنه بهمه اعاد حل شود جواب و الجمله اگر بعد طوی شد مطابق مانع بوده باشد بعضا انحصر این عالم بوده باشد که مال را بر دیانت و بعد رسل مال بد تا عصب و مدعان بوده بر او شخص این و لا بر است کچنین ما از اسلم مالات ان عامل خواه شخص بر مال زن در نسلم مالک بد هد باز و این کلام از شخص امین با عمل او بر بنکه مال انفع بر است کر من بنو بعد هم تطوی بکه بر مال کند است که بلدان کس بد بر بنی سلق با امانه و مطابق شرعیه مطهر نیست سؤال هکذا بد ملتی در نزد و بر گذشت باشد و بنیه بعد هد مال نطوا الطلب باشد و اجر و بر بنا کیه بنوده کما مانند را سیر بر بنا اهل انبوه و مانا نه زیره بدین اخذ ما خود بر طلب شده الجلوه خرابی هست اجاز جواب در صورتی که سلب مرخه مطابق مانع بوده باشد بر بر بر

صداقه شل مال که بکر کنا قدمزق خود زیجه جون ظلم کرد بر ایشان و ایشان بر او ظلم نکردند ولی ظلم کردند بر خویشتن
و اما ظالمان که ظلم کردند بر ایشان پس بدرستی که ایشان را در آن روز خالد هرگز رسانده باشند چنانچه مقرر نمودند و سؤال است با ایشان بر آن بدرستی
نجات شد که مطالب آن خواه و ما آن خود بوده باشد بنابر آن خواهی که بر ایشان و اخذ نموده اند که حق اهل بود و لا ابتدا بدین کرا آن
خواه را بعد و سبب نبوده باشد لکن بود بنا بر مطالب آن خواه از بود حالد مطالب آن خواه اهل بود و اصل الاعداد **سؤال** هرگاه شخصی تخاهی
بدهم امانت و زر و زیجه کاره و شخصی دیگر را می بدهد آن را بنابر آن خواه کند بدون صیت مطالبه بلا چیان دیگر بهمه صفار شخص
مهود نجیبی که او مذکور بود که امانت و زر او است بخواهی آن خواه صفار را بسی بعد و بیان کند آن خواهد بود **جواب** در صورة
و بعد اگر بدهد و در زر سؤد باشد سهم کبیر یا لا نیست بعد که بر تسلیم عابد و بر سهام صفار زر و آن خود بوده باشد اهل و اما
اگر بهمه و جامع الشرائط شخص یا بهم صفار بوده اینجا سهام صفار را تسلیم ایشان خواهد بود

كتاب العارية

سؤال چه میفرمایند در حق جواب که زید جوه مدرسه را بعاریه بوده و در بین مولد کرده و در بدت حلوه دیا الها آن جوه
مزبور بسر و بوده و بعد از تجارت بر آن جوه و نوبه او این شخص و الحال با این مزبور میدهد زید را که مطالبه جوه را نمود
بگفته جوه وقف مدرسه مار بر دو لوث باشد و در صورة مطالبه زید را که بر است که جوه را بطلبد **جواب** جواب این
سؤال بعاملان است بخلاف **اول** اگر جوات مدارس ابا مشاوره باشد بنا بر آن است که جوه مذکوره
مقطوع عاریه کرده آن ماه بر بوران مزبور شود جوه زید شد بر شرط است و صحیح بر اگر عاریه بر مدعی مالک متعلقه او
باشد و در آن ماه بر جا چه جوه عاریه در نگرفته و غرب و قرار جایز بر آن نموده و مدار بر نظر بر نفاست بعاملان علوم
و بدید بر تحقیق معین مالک متعلقه اطاعتی عاریه مدرسه خواهد بود بلکه در شرط و در زمان ضرر جواب اول بمقدار آن خواهد بود و بعد
از تعلیم و تعارض کاهل المذهب حق اولی بلا سائط است و مضرب تا اداء مطلوب بر قرات عاریه بر تجلیه الها زوم رسیده است
هر وقت که مدعی مطالبه نماید در مالکی بنه خواهد بود **حکم ثانی** اگر اجرا کسان جوه عدد سر هزار خلیه جوه نموده و
اخراج بعد جوز از جوه و اما مزبور آن عزه و دیگری در آن ساکن شود آیا شخص اول شرعا سالط مزاج شخص ثانی هست یا نیست
جنبش آن شخص ثانی را در صورتی که آن جوه مرقوف جلیم بوده باشد در صورة مذکوره تخلیه عابد بلکه شخص ثانی و در این حالت ما
بان جوه از شخص اول چه جایز و حرام در جواب مطلب آن نظام شد و هو الله **حکم** چه میفرمایند علمای نجاد در این مسائل
بسیار که شخصی امانت زنیه فرد او بوده مناسب نخواه سوزی که بده و مذکور بنده آن شخص و امانت بود اداره کرده بود و صاحب
او شکوی هست و وارث معلوم الوارثه هم دارد و در اتصال تکلیف شرعی آن بیت بیست **ثانی** اگر شخصی تخاهی بر بدهد
کبیر و بسانند و خالد و بدل از وصله تخواه باز و نیز شده و دارثی هم دارد که بعد از آن شخص و کیل آن شخص ادعای خلیه اشخاص اراده کند
و از بعض بعضا نشان علم آن ای این شخص حاصل بشود که طلب از بند باز بدهد آن که بعد جهد عابد و باشان بدهد یا نه
ثالث اگر صغیره تخاهی تزوید بکذا شد بکشد که فلان صغیره که شیر هست یا بدر بیت عدنان صغیره فوت شده
و این شخص بعد آن تصور بنا که بیاد آیا آن صغیره و ملاء الظهار عابد که نماده نه و سلیح کند و باید بنویسد خود تو الا کان
ادعای بیشتر از آن عابد و دای و اشرف غایت و بیع نکند خالد عدم خواه کبیر و رواه مجالی آن صغیره بنویسد و بدانند که آنها
حوالت یا نه و وارثی دارد یا نه و بی کفیه شرعی او و بیع یا نه و در ابطال آن صغیره بنویسد شوهری داشته که زوجه و جند نفر

اولاد آن زوجه آن شوهر او بوده و بعد از آن بعد از آن صغیره را بایشان میدهند یا نه **رابع** اگر شخصی مالی امانت میدهد و
خواهی در زمینه شان بر بداده و بعد از آن شخص بدون تخواهی بدهد صاحب تخواه او بر تجدید و مالی الذمه ایشان بدهد یا نه
تخواه و از او بدهد و بدانند که تا بتخواهی بعد از این جدا رد این جدا صحیح است یا نه **جواب** در صورة وارث صاحب امانت باشد بدهد
کبیر یا بعض صغیره صغیر که اگر کلیه بوده باشد ظاهر بیست و صورة که شخص باشد تکلیف آن این امانت چه او را رد صغیر نمود
کلا امانت را بکار در شه بقضای مزبور در شهر طهر بر سانند و هم چنین سهم کبیر را در صورت امکان صغیر تسلیم کبیر
میتواند بعد سهم صغیر را خواه کلا صغیر بوده باشد یا بعضی صغیر و بعضی کبیر کلا نام است بر صورت رسانند بعضی شخص کبیر
صغیر بوده و بعضی او صغار را یا بعضی بوده در صورة ثبوت اشکال در آن بیت و در صورة عدم ثبوت خبر بحث خالد اگر شخص
شد بقضا فاعل بداده و اگر شخص شد در این صورة و لا بد صغیر یا کبیر است اگر صاحب و اولاد آن مجال شخص که مذکور شد
کبیر است و اصحاب جهالت اگر خود شخص کبیر است هر کس و اجنبی بعد بعضی او بر صغیر یا خود آن و اولاد تسلیم او بدانند
و جواب از سؤال ثانی است اگر اولاد او و کبیر بر سانند آن بیت صحیح باشد مثل اگر گفتند این مال از بعد از آن بر صغیر
بر بی نشان در این صورة بعد از فوت او بر شخص بر بارث و بر بلد بر سانند مگر در صورة که صاحب مال در حال حیوة خود
تلف شود و اسرار او عابد و در صورة اسرار او در صاحب مال جمله این در صورة و بعد که از بابت صغیر بود یا نه و اما
از بابت ارزه و یا نه بابت بخواه این شخص از تعزیر بعطی بالجهد که این مال از بر و است در این صورة بعد از فوت بر بلد
شخص که تسلیم است که مولود بر سانند و اما آنچه سؤال است و در صورة حصول علم عابد بود و بر او باشد از آن بر صغیر
و دارا بی بر و عزیزه باشد پس بگوییم در این مقام اجمالا است اولا است که اگر آن سنه بر نیکو بوده او را و مولود اخوه هند بر
دوم است که اگر آن سنه بر نیکو و بر او را بی دین و اخوه هند بر سوم است که مالک آن بدای و دیده و بر او بدان سنه عدم او در صورة
اول و ثانیه ظاهر است که تسلیم است تسلیم بر و بر شه عابد و در صورة ثانیه و بر نیست که ولی صرف و دارا بی دین عابد و اما هر گاه
از بابت صغیر بوده باشد و هم چنین از بابت از آن هم بوده باشد در این صورة عبد از نوبت و بر او ظاهر است که ولی بر او
نمیتواند دستا بیک که عبد از آن جنبه از بابت مالک است جواب از سؤال سیم است که ولایت بر این شخص
ان مال و آن صغیر بر شاید بی که اگر آنها بکر نگرد شد صغیر تکلیف شرعی عمده و اولا بیا بیت بنول تطلب از عابد و
عبد و بع لازم نبود که آنها را نفاذ کرد بر آن مال است که ملک آن شخص که شد و باید برسد هین فد رکه و فوت تسلیم صغیر عابد
این هان مالک که ملک شخص کنند و مال صغیر عابد که آنها بهمک و بعد در صورة فوتی هم تسلیم باولاد صغیر که کفایت بر جهت
هنوز بر بد عبد و عدم جواز تسلیم آن را و اما از آنچه در سؤال مذکور شد ظاهر میشود جواب از سؤال رابع است که اصل
این مطلب چند طریق متصور میشود **اول** آنست که جنس را از شخص مدیون که اداء آن را نمایند یا با وی بنه نمود و بگیرد چه
مثلا صد مات بار ای عین مال امانت که او بر نمند و در این صورة ظاهر است که اصح بار عابد مثل آن تعدد **دوم** آنست
که این شخص و کیل عالم بوده که این شخص مشتری که مال امانت از او و نمند مالکان بفرست که چه بنه امانت میباید
اجتماع عابد بود اگر آنکه طلب خود را از جانب صاحب امانت از این شخص تعدد مقطع شد که آن شخص مالکان جنس
که چه صاحب امانت میباید اجتماع عابد بود اگر آنکه طلب هان جنس از آنها بر بکر از او کرده بود از جانب طلب صاحب امانت
از هان تحمل اجتماع عبد جهة صاحب امانت ظاهر نیست و چه صورة اخذ حق آن و مبلغ خود **سیم** آنست که این
شخص و کیل عالم بود که شخص مشتری مالک آن جنس هست و مذکور هم بود که چه جنس بر بیاید چه بنه صاحب امانت اجتماع
عابد لکن اجتماع مثل آن جنس را نمی و بکر و شخص بکر اصلی عابد صاحب امانت بدانست که طلب صاحب امانت

انحصر کرت عبد از کجا خواست آن جنس را انحصر و بکر اجتماع عابد نماید امضاء و تا هر شد معلوم شد اصلی که اگر امضاء او
بود جنس بوده بهمان جنس را انحصر مشتری اجتماع عبد خواه یا بامضاء امضاء این جنس بگیرد صاحب امانت یا بامضاء و اولا در
چنین صورة بنا بر آن مالک این است که اخذ حق السعی و اند عبد **چهارم** آنست که این شخص و کیل او بود که شخص مشتری مالک آن جنس
و مشکل بود که چنین بنیت با چه صاحب امانت میباید اجتماع عابد و امضاء اصلی در جای بکر ملک آن او و در دو بدانید
لکن آن جنس را از آن شخص مشتری باز ای طلب کرده باشد یا اگر طلب از آن شخص بکر بدهد امانت از آن و جان جنس را اجتماع عابد
لکن ذلک اول عود عبد اگر او بوده سخن اگر او و حق السعی بود و اخبار آنها عبد بود اگر حق السعی اخذ عابد و در این صورة اخذ السعی
عدا اشکال است نظر عدم معلومیة آن و در عدد و چنین صورة اجتماع و در بین مقطوعه بیست یا از حق السعی و چنین صورة بکر
یا از جهة در صاحب امانت حاصل عابد یا اجتماع بعد عابد اگر چه عبد مثال حفظ مثاره که کلیا آن جنس
اشکال در اخذ السعی و صورة که این شخص بین و دیگر او بوده یا بکر شخص مشتری مالک امانت مال آن بسرت که بعضی عبد جهة
صاحب امانت از آن شخص مشتری کرده باشد لکن ظن باشد که هر گاه جنس را از آن شخص مشتری باز او طلب صاحب امانت مکوفت
سخن او بر سوء باین جهت از اخذ آن جنس باز او طلب صاحب امانت عین و اخذ قیمت عین و جنس را نمی یا بکر اجتماع بکر اجتماع عبد یا نه
السعی فلما مذکوره و بنا کلا اگر آنست که مذکور شد که از عبد اخذ نمود و در چنین صورة سخن بیست و اعدم از آن خاصه عبد
بود و خاصه سخن او بر عبد صدور راهه مثال عالم بطاق الحاکم **سؤال** صغیر که کسی را بر و سند بنده آن صغیر عاریه بوده این
کوشش بوده سند بنده آن صغیر صغیره سند بوده شده تفریط صغیر و در آن صغیر بیست آن صغیر آن و آن خود آن چنین جواب کفته است
بر صغیر صغیر لازم است آن صغیر عاریه آن را نداده باشد اگر چه تفریط کرده باشد اما اگر بر آن صغیر تسلیم کرد آن را بر زمانه تاریخ صغیر
از طرف آن شده باشد **جواب** این مسئله اگر چه خواهد بود است لکن با مضاء او بر عدم و شبهه آن در صورة عدم تفریط
بیست بلکه حیات و عدم آن در صورة عدم تفریط ضمن بیست است یعنی هر گاه بدون کوتاهی عاریه خود و اشتراط باز و بیه
آن اشرف باز بر صغیر مفقود شد از خبر اگر چه طلب اطلاع تفریط در آن صورة باشد بی کوشش و دست بدکه عزیزی در دست است اگر صغیر تفریط در آن
عزیز باشد لازم است از عاریه آن را نداده باشد و الا از آن لازم خواهد بود **قال** فاضل قبول الشیر عاریة الا الان
بکر ماه و رنا او بعد او فی الراس العاریة بقول صغیر بعد و در و بعد بقاء آن و بعد بقاء آن و اورد سخن در حال و ما مذکور است حق سخن
سخن و سخن صغیر بلفظ بیان عاریه خواهد بود حال خالد و ما مذکور بلا شرط خاصه و ذکر آن عاریه خواهد بود الا الان
و صغیر سخن لفظ بعد آن و اورد ذکر حال خالد و ما مذکور بشرط الحفظ و صغیر سخن ما مذکور کرده ما مذکور بدل الحاجع
الفاظ الفقه و فی الکافی لا یلزم الصلح مع قول صغیر بن صغیر و صغیر صغیر نفاذ صغیر آن و اورد و علی الاصل و ما مذکور بشرط
بشرط الحفظ و الحفظ الذی ابتدی فی ملک و انفلت و بالحاجة و قول الشیر بعد بعد آن و اورد و علی الاصل و ما مذکور بشرط
ما نفرد آن انتفاء الحفظ و اعتدی فی الکلام الهبة و علی الشیر الجبین و له و هاج و صغیر الحفظ و علیه و بنا مذکور بشرط
بعضی بیه بدان لحکمه بیلها و اخذ بها الحفظ الزیه الشیر و یعنی مازاد علیه علی بنا و بین الشیر و الحفظ و صغیر و الحفظ و صغیر من
العاریة ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور ما مذکور
الحفظ و بشرط الحفظ و اخذ بلیه بها الحفظ لا بعض الاشرط الحفظ و اعتدی **تلخیص** عاملة مقطعا بدان کلا ما مذکور
از آن ما نظر طاب مذکور الحفظ صاحب خیانت در صورة تلف اگر چه بالعدم تفریط بوده باشد سخن بدان نصب و حفظ نظر بکر
نفرد مسکوک را بکر بند چنانچه بین ملک و مسکوک است **قال** فی الصحاح الورق الدراهم المضروبة مذکر الواحد و الجمع و الورق
الفاء و فی الحدیث خذ الورق بربع العشر و فی حدیث مثل مثال و انتهی و بنا ان الفضة و الفضة العین الدنانیر و الورق

اجتماع البنیر ما کان من الذهب غیر مضروب و ما ضرب دنانیر و بین انتهی و الدنانیر الدراهم الجمع لعجمی و هو معرب دیت بعین نزد
دینار است فی القاموس الورق مثلثة و لکنه و جل الدراهم المضروبة جمعه اوراق و ورق و اوراق کالرجع و رقون و فیه العین الدنانیر
و الذهب و فی الصحاح الجید و العین ما ضرب من الدنانیر و فیه الورق بکسر الراء و الاسکان للتخفیف لغة الفضة و فی المغرب
الورق و ارقة الدراهم خاصة و فی المغرب الورق کسر الراء المضروب من الفضة و غیر العین المضروب من الفضة الذهب فضة و الدراهم
المعنی بالعین و الورق علی الحالات بلی و سعاد هر گاه طاری مسکوک باشد و مسکوک باشد و تلف شود سخن بیست
از آن است اگر تفریط از صغیر باشد باشد بی نیاز در صورة عدم تفریط و تعدی و عدم شرط ضمان عین غنیمت است
و عدم تاثیر الفاضل الحسن بن ابی و فی تصحیح المانع قال و کذا ان تفریط و اشتراط الاتی الفقه بن انتهی و فی الاصلاح و الاوزاعی
لا یضمن الا الدراهم و الدنانیر و ما یقدر بین جیرانه و دار ثبت در صورة تلف مگر اگر تفریط کرده باشد یا عاریه صغیره
بوده باشد بی آن مطلب مدلول علیه بکار مضمر و واسع و کما فی ابی الصلاح و عنه باشد بلکه ظاهر صغیره و در این موضع
ابی است و صحیحا و بوسیله انتهی قال و هی بنا بان عن و هی هی صغیر و صغیر بان صغیر بین صغیر با الصغیر
بنا بین لیس مقاران کلام مضمر و واسع و کما فی ابی الصلاح و عنه و صغیر و سرانی و تحصیل المانع و الاصلاح اختصار حکم
بعاریت یا عدم تفریط حکم بضمان تابت بیست و مقاران تجاوز تعلیم لیس قال فی الفتح و لیس علی مستعیر عاریة ضمان الا
ان یشترط الذهب و الفضة فانهما یضمنان شرط او لم یشترط و قال الشیخ الوسیط و الذهب و الفضة و صغیر نبات شرع بهما او لم
یشترط و فی النهایة العاریة علی ضربین ضرب ما یکون صغیر نامل لا اشتراط ذلک او لم یشترط و هو کل ما کان ذهبا او فضة
و یلحق بذلک من السفاریس منه ما لا یملکه عادة یکون مخالفا لدوان لم یشترط الضمان و یکون المعیر بما ما سبب الشیء و الصغیر
لا یکون للمستعیر ما تأن یشترط المستعیر علیه تاریخ ما علیه صغیرا عند خفته علی الحال و ان لم یشترط لیکن علیه ذلک ما لمعلمان
الا ان یشترطها او یعتدی فانه یلزمه حینها و فی الهدایة العاریة علی ضربین صغیرة و غیر صغیرة فالصغیرة نبی ما کان ذهبا
او فضة و ما الی لیست بصغیرة مثل ما عداه ذلک الا ان یشترط الضمان بها و ذلک جامع العاریة ما لا الضمان الا ان یشترط و ان
عابد التفریط و لا یبین تعلقت و ان تبین التفریط حتی الضمان بدرهم الفندی و ان اختلفا البینة و لا بینة حلفت صاحب الضمان و ان
منا فهما الا الذهب و الفضة فانهما یضمنان بنا شرط الضمان لم و یشترط و یشترط الشارح العاریة ما لا یضمن الا بالتفریط
الخطاء الفندی و اشتراط الضمان و الضمن ان اجاب و ذهبا او فضة و ان لم یشترط و یکون ان یشترط صغیرة الضمان و ذلک الشائع لا
یضمن الا مع التفریط و لو کان اشتراط الان یکون العین ذهبا او فضة فالضمان و ان لم یشترط و فی الذکرة ان استعار الدراهم
و لم یا تبین کانت صغیرة علیه مثل شرط لا لمثل حالها علیه او ان کانت العاریة فی حیوانها صغیرة الا علی تبیان
و فیه ایضا العاریة صغیرة مع جواز الاولیا کانت العاریة الدراهم و الدنانیر و ان لم یشترط الضمان و لم سلف و فیه ایضا
شرط سقوط الضمان فی العاریة الصغیرة کالذهب و الفضة و غیرها ما یجب فیه الضمان مثل ما هلک بنفسها لا علی الشرط جاء الشرط
و فی الفقه عد العاریة انما لا یضمن الصغیر الا بالتفریط فی الحدیث مخطط او العدی او بشرط الضمان و کانت ذهبا او فضة
و ان لم یشترط الضمان لا ان یشترط سقوطه و فی خلاف الصوفی نظر و فی الصغیر العاریة انما تضمن صغیرة الاجماع الفندی و الشرط
فی الخطاء و اشتراط الضمان او یکون العاریة الذهب الفندی اذا لم یشترط سقوط الضمان و ذلک لا شاذ ان تضمن العین بشیء
بالاشتراط الذی بدون غیر تفریط لم یضمن الا ان یشترط الضمان و یجاب الفائدة به نه تضمن الضمن بشیء لا الاشتراط ان یلقه
بدون غیر تفریط لم یضمن الا ان یشترط الضمان و یشترط الصرم صبیا او من الفاصلی و لم یضمن ذهبا او فضة الا ان یشترط سقوط
الضمان و فی التلخیص العاریة انما لا یضمن الصغیر الا بالتفریط و یشترط الصرم صبیا او من الفاصلی و لم یضمن ذهبا او فضة الا ان یشترط سقوط
و هو حرام او بشرط و فی الشرع و کالا یضمن مع التلف بدون التفریط و الفندی و کذا العین العاریة فی الفقه المشهور الفاضل
و هو حرام او بشرط و فی الشرع و کالا یضمن مع التلف بدون التفریط و الفندی و کذا العین العاریة فی الفقه المشهور الفاضل

التنبيه

الفضة

اذا لم تكن ذهبا ولا فضة لا يجوز الا بالشرط اذا تعذر سلمه كان جوازا ورخصة وقال ابن تيمية وابن القيم لا يجوز الضمان بما لا يثبت في الذمة
السلم ما دام الاذن قائما وبالجملة فمتى كان الضمان فيه مصلحة راجحة جاز ولا يجوز الضمان بالمنافع لان الضمان انما يكون في الاعيان
ان الاصل عدم الضمان فلا يجب الا بدليل ولا دليل على الضمان في المنافع والاعيان المضمونة بالغصب والاتلاف وما في معناهما فهي اعيان
بالذمة وبالجملة فمتى كانت العارية بشرط ان يرد بها ذهبا او فضة ومتى تلفت بلا تعد هي العارية كان الذهب والفضة مضمونين بالاتلاف
كالمضمونين بالغصب وقد روي ان الضمان المضاف الى الضمان في صورة الضمان المفرط بالتعدي فلا ضمان فيه وهو اجماع ولو كان ذهبا
او فضة فهما دينان احدهما الضمان والثاني العارية والضمان عند عدم الضمان والاجماع في الحلول وعلى الثاني بشرط الاداء بعينه وهو الاذن
بها لما تلف ولو لم يتعد لانه لا يتلف الا بالتعدي وليس اصحاب عدم الضمان والاجماع في الحلول وعلى الثاني بشرط الاداء بعينه
بشرط صاحبها الضمان فان كانت مضمونة والا فلا لان بشرط ذلك كانت مضمونة والا فلا لان بشرط فيها فيصرح صحيحا بها لان قال لبنا اجماع
الطائفة وضمون مضمونة كالصحيح وفي قوله من الحلبي عن ابي عبد الله ع ان الاعلى العارية نفس المستعير فيه
الاذن يكون فلا شيء عليه والصحيح ايضا عن الحلبي عن ابي عبد الله ع قال لي يوما في سفر عارية ضمان والصحيح المرتبة في الكافي في
قيمة ان سأله قال سألت ابا عبد الله ع عن العارية فقال لا تضمن على مستعيرها اذا هلكت اذا كان ما من قال لما اجماع
معناها الاعتماد ظهر والخلاف بين الصحيح المرتبة في الكافي عن عبد الله بن مغيرة عن عبد الله بن سنان وفي ب والاستبصار عن
صفوان عن ابن سنان قال سألت ابا عبد الله ع هل تضمن العارية الا ان يكون قد اشترط فيها شيئا الا الدنانير فانها مضمونة
ان لم يشترط فيها شيئا والصحيح المرتبة في الكافي عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن عبد الله بن محمد عن ابي عبد الله
قال ليس على مستعير العارية ضمان الا ان يشترط صاحبها الا الدنانير فانها مضمونة اشترط صاحبها او لم يشترط وهذا الخبر
مع كمال الاعتبار فسنده واضح وبرهان فان العارية الثابتة من غير شرط محض بالدنانير والدراهم فقيرها
لا يكون تلك ولو كان من الذهب والفضة وهو المطلوب وهذا هو المستفاد من كلام اكثر اهل الاسلام ولم يذكر كلام
لان كلا ثم على اسلام منها ما تعبر بها بالوزن والعين كالذهب والفضة والدراهم والدنانير والمثاقيل وما يعبر بها على انها
عبارة عن الدرهم والدينار ومنها ما وقع التعبير بها بالثمن كالدراهم والدنانير وما وقع التعبير بها بالتعبير
كالمتاع والمتاع والمتعة وقد حصر الاول سنفسه على الثاني اشاء الله تعالى ومنها ما وقع التعبير بها بالدرهم
والدينار كالمذكور والاصناف فالمتقدمة العارية مانعة بالاجماع والصحاح المستفيضة فلا تضمن لا بالشرط او
التعدي فلو اشترط عليه الضمان لم يكن درهم او دينار بعين مطلقا ومعه شيء لمعنى الاسلام لمطلق الذهب والفضة
ظاهر ومنها ما عبر فيه بالذهب والفضة كالمتاع والمتعة والمتاع والمتعة فقوله انه وان وقع التعبير فيه بالدنانير لكن نوعيتها فرينة على عدم
شمول الذهب والفضة لمثل هذا يعني ما يعطى عارية للمتاع فان هاوفيه فلا المصنع نظر ومعلوم ان لكان المراد من
الذهب والفضة لا ولا يتناولهما للمتاع وهذا الكلام فان وهو فلا المطلقات وان عنوان الكلام مطلقا الذهب
والفضة لكن في مثل الحاد من ابن الجنيد ويجاد كره في مقام الاستدلال اعياء الدراهم والدنانير
والدينار فاعتبر ما حكاه من ابن الجنيد وهو قوله وما كان نهما اصنا او ورقا الى قوله وقوله انما وجدوا في الذهب والفضة
لضرورة القمع بالعارية منها فكان في الدين الثاني ومعلوم ان ذلك انما يتم اذا كان المراد من الذهب والفضة الدرهم
والدينار ان ظهور الانتفاع فالحكم بها لا يكون ما لم يكن وفي كلام الفاضل الحسن بن داود عاما الى الدراهم الذهب والفضة
في هذا المقام هو الفقدان لاشرافية فضي المتاع من الكتاب الثاني والاصحاب لا يعتبرون اوصاف شرطا الا ان يقيدون
بعض له شيء اخبي عاما بالاسم المذكور لكونه جاء القطاب الدولة علمها عاني الثاني والمذكور الثاني كما علمت

من الذهب

من الذهب والفضة والعدد ولو منها الدرهم كلام الشيخ فانه يعدان منون العبارة المذكورة من التاسع في الاصل في الشهرين الاصحاب
ما ذكره المفيد وهو منوع من الوجه المذكور وتفصيله يعني الاول الاصحاب الشرط مع الشرط وهو الثاني فكل ويكون في الفضة بين ثابت الاصحاب
الذهب والفضة منها الا ان يشترط عدمه والثالث الضمان مع الشرط وهو الثالث فكل ويكون في الفضة بين ثابت الاصحاب والرابع عدم
ضمان ما عدا الفضة بين الاطلاق الى قال والسادس هو الصحيح حكم الفضة بين الضمان مع الاطلاق الى
وجهان احدهما الضمان الاطلاق الى وثانيهما الضمان الا بالشرط الثاني الضمان الفضة بين ضعفه منفعة جاء منها
اما بنها الفرض فلذلك حسنا لجواز الحلي بان الانتفاع به وفي والمدين وما يصاحبه الحلي كلامه ينع ه مثاله وتجمع
ما ذكرنا بين ان الضمان في العارية الا ان من غير تفريط والشرط محض بالدراهم والدنانير فلا يثبت في غيرها وان كان مثل
لعمل وانه من المدلول عليه كلامهم كما علمت ما فضلا وله احد من صريح خلافه مثل الفقيه الثاني فانه قال في جامع المقاصد
ابدان عنوان العارية السالمة من الفرائد وفي تحليل الصيغ نظر ما هذا كلامه ثم قال في قوله للصيغ من الذهب والفضة
في مسماها الكلام في دخولها في الحكم كما تراه فان جاز دخولها في حكم نظر الدنانير خالد والاجماع الضمان جنس دخل المصنوع
بدليل عموم على البدل ما اخذت حتى تؤديه شهادة الشهيد الثاني خالد وضعه والسالمات فالى قوله وضعه صدق ذكر مثال الفضة
وتعين العارية باشتراط الضمان وبكونها ذهبا او فضة ما هذا فقط مثل كانا تأدية لهم الوجه الاول لان بنيه جماعين
الضمير المختلفة وبذلك يتحقق بالفقدين استنادا الى الجمع بينهما والى حكمه الا انه على الحكم وهو ضعف المنفعة المطلقة بها
بدون الاصناف فكانت عاريتها موجبة بالدنانير لما تلف بنيان المتلف بنيان بهار ضعف بان الشرط الانتفاع بجامع بقاء
وضعف المنفعة لا يدخل في الحكم ولا يعقل بلبث ثاني هذا الضمير من الدلائل على خلاف الواقع فان الفرض
الاختلاص بالفقدين فلا اكثر الاصحاب بل لم يظهر الوقوف بهذا من الاصحاب الى عصر المحقق الثاني كما علمت وفي الثاني
والمفيدين الحكم صحة ذلك الجلد على النصوص وانما قبل الضمان بهما وان المنفعة بها منعه لا يعتبر بها وظاهر الشارع
والمفيدين بها الاصناف فكانت عينيه على العارية الثابتة وان هذا الحكم نفوذ في المصنوع لكونه منفعة بدون الفقه
فيحكم الضمان بالدنانير والدراهم وان ضعف لا يعتبر لما يبين الحكم الشرعي فان اعاريتها انما تتبع لينفع جماعتي بعارية
بها انها لا شرط عدم الاناث فضعف المنفعة وبينها لا عدم قوله في الخلاف الحكم كما لا يختلف حكم استعارة واستطرد الكلام
المولى المحقق الاردبيلي بان الحد مذهب صريح الخلاف الفقه الاصلاح في الاصلاح ثم ذكرنا بظهر منه الزيادة وبعد بان جلد
من الضمير لا يدخل ما لها تأمله واعلم ان هذه تدل على كون الذهب والفضة معينين مطلقا سكوكين ام لا الا انه
لا تؤثر الحكم عام ولا يصح وجود الدنانير بعد صحيح ابن سنان لزوالها فانه لا يخلو ان يكون المراد بها الدرهم ثم لا يدخل بعد عدم
الاصل عدم الضمان في العارية ومعدم صريحة على الحكم وسند العقل بالاطلاق وعبارة نفوذ المستند في ذلك
الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن زرارة قال قلت لابي عبد الله ع العارية معينة عقال جميع ما استعرته فتوى ملاه بلزم
من ذا الا الذهب والفضة بهما بان الا ان يشترط له شيء لم يلزمك فاه وكل جميع ما استعرت فانه شرط لها
الزمان والذهب والفضة لانه لم يشترط عليك في المقرب وفيها المال هلك وذهب والصحيح في
في العين والذهب من تعين فارين لو عدلا عنها والراجح ما لا يعارضها بنفس بل يستعمل هنا يتم الا ان يشترط الا ان كان من
ذهب او فضة فانها معينين بان الشرط الحكم لم يشترط الا بعيد ان يكون الوفاء لو لم يعينا ما لا يتعين دينه الا بان والا
في ذلك والجواب ان الذهب والفضة نهاوان كانا ملفوفين لكنهما يعرفان بالدنانير لقوله صحيح ابن سنان السالفة الا
الدنانير والحسن كالصحيح السالف من عبد الله بن مغيرة والدراهم ان قيل كما يمكن جعل الذهب والفضة هو ذلك كالا يمكن ما وضع

بما ذكر يمكن الفكر انه بان بقي ان المراد من الدينار هو الذهب ومن الدرهم هو الفضة فانا الترجيح على الدرج اوزنتهما ابن جلد
الذهب والفضة على الدينار والدرهم نقيد والمكي مخار والنقيد خبر بهما لا كثرته والحاصل ذكر العام والمطلق
وارادة الخاص والمقيد منه سائغ ذائع فلا فرق الكلي فانه لهيئة الشيوع والكثرة مثله لكن وذائع ما من عام الا وخص
وتتبع احد الزمان خاص الا ويجد احد فاذا يريد منه العام لا يمكن ارعاتين بهما الاعتبار والاصل لما علمت ان الاصل
بالذمة الذمة وعدم انشغالها كما علمت ما فصلناه المستعار على المستعير ومنها الاصناف والاجماع المخالف لاجل من الخلاف ومنها الاصناف
جنسهم اكثر الاصحاب كما علمت ما فصلناه من ان الضمير بعد الاطلاق فيه قلبها الا ان ثانيا المحققين ولم يجعلوا في الفقه معه
الامين ثانيا ثبت بين وقبله الفقهاء عرض منه جاء من تاج صنعها في الفاسد الى الحلي الثاني في الكفاية الجيد الحكم بعدم
الضمان في نفيس الدراهم والدنانير من الذهب والفضة والشهيد الثاني حكم الضمان في الذهب والفضة وظن ان الحكم
بذلك تطريق الجمع بين الاخبار واطال الكلام فيه وجهه بما لا يخرج عن ضعف وفي المسالك ما علمت بعد ذلك الجيد
الاشاد ومدرس الله ع ويرد في باعض المسائل بعد ذكر جميع النصوص السالفة ما هذا لجيد والحاصل ذكر العارية وعلى
بقضية انها كانت في مطلقها فلا كانا منسوبين لاعتدين وبه انتي جاء جلاء لا عن بخصوص بالفقدين وبعد الظهور في تعدد
والقلة في بعض الاصحاب الاختيار الضمان وبعضها بنفي اختيار الحكم بالضمان مطلقا وانه كانا منسوبين لاعتدين وبه ابن
بالمرسل بعد حاذه لا عن بخصوص بالفقدين وبعد الاولى والقول الثاني لترجيح الاطلاق بقوله على الله عليه وآله وعلى
البدا العنت كما مدرس الفقه الثاني من الله ع ورده فليس بعد العارية بعد جلد من النصوص الصحيحة السالفة او الاطلاق
انتفاء الضمان على المستعير صنوان الاطلاق الذي بها صحيحة الحلبي على مستعير العارية ضمان خرجت منها الدراهم والدنانير
لما دل على خروجها فبقي غيرها مستدرجا عن العموم ولو كان ذهبا او فضة وهي نقض من اشتهر المذكور لان ان ذهبا انما جعله
لو لم يجعله ما دل على خروج الذهب والفضة فيجوز ان الاطلاق وقد وجد كما علمته لا ناقل فقد صحت الجواب عنه وبكون
نظر بالجواب بجواز جاعلها ان المستثنى منه صحيحة ابن سنان لا يخص العارية الا ان يكون قد اشترط فيها ضمانا الا الدنانير
فانها حتى لو لم يشترط فيها ضمانا لعام تبدل الذهب والفضة وغيرها وبعضها ذلك الضمان على المستعير لتلف العارية بشيء
كانت ذهبا او غيره وهذا العموم يجب الجمع بالاعتدة وجود المعارض وقد وجد بخاص لعدم الاستثناء وهو الدنانير لها
غيره فلا ذهب الغير لكونه وكان غيرها في تدريج تحت العموم المذكور فلا بد من الحكم بعدم الضمان فيه لانتفاء المعارض
بالاصناف لبداهة ان الخصوص فيكون مستعملا مفيدا ويكون منفصلا والا لا ولو كان منقبا بالاصناف لا لغيرها لكونه لكن
الثاني موجود وهو صحيحة ابن سنان وجاعلها الدنانير على بعض الضمان في عارية مطلق الذهب والفضة بعين الاطلاق في
بعضها لانها على خصوص الذهب والفضة الضرر لا لانها لا العموم في المستثنى منه في صحيحة ابن سنان المذكور فلا يخص بها
ولا فاوت بين جاعلها بالاصناف لا لانها لا المستثنى في صحيحة ابن سنان بعض المستثنى في الصحيحين المذكورين بين جاعلها
وظاهر ان لا يجعلها لانه في بعضها الجمع بين ان الحكم بضمان الدنانير لا نفاء منها ايضا حكم بضمان الدنانير كما
بنفاء من صحيحة ابن سنان بنفاء من الصحيحين ايضا بجاعلها الذهب الدنانير لكونه فانه صادق بنفاء منها فلا يكفي
يكون ذلك وجها الخصوص وكذا الحال في المستثنى منه والمستثنى في صحيحة عبد الله بن مغيرة عما بالدراهم مع الصحيحين المذكورين
فكذا ان العموم ما ذكر يخص صالح الخصوص المستثنى في صحيحة ابن سنان المذكورة لا معارضه بينهما لكن الاصحاب بالجمع على
ما عرفت والاصل والاجماع المدلول على ما علمت ما اصناه وانهم اكثر الاصحاب الذهب والفضة في الصحيحين المذكورين الدنانير
والدرهم على انا نقول الدينار هو الذهب المسكوك والدرهم هو الفضة المسكوكة وهذا الظاهر فان ظهر ذا بينه على
الوزن والعين لكن اعتدا الكلام فيه لا يكفي الظاهر وفيهما على بعض الى ثابت فعلى في المقرب الدرهم لم يجعل

الاول المستثنى

للدور من الفضة كالدنانير من الذهب وفيه اشارة بين المعتبر بين الذهب والورق بكسر الراء المضروب من الفضة وقال ابن الاثير
سنة الجاهلية الدراهم والذهب والفضة قيل ان الدراهم تنوين ودراهم فارس كانا انما انهما يحتمل ما ذكرنا انما العين فيما
علمت من المعتبر هو المضروب من الذهب هو ما علمت من عبارة الخوب وغيرها مستفيد جلد وفي المصباح الدراهم كان من الذهب
غير مضروب فارسي معرب وقال ابن جني وفيه الورق الدراهم المضروبة وكذا وفي المصباح الدراهم والعين ما ضرب من الدنانير والورق
بكسر الراء ولا يجاء الخفيف الغرة المضروبة وفيه الدرهم الشاة في اسم المضروب من الفضة وفيه الدينار كان من الذهب غير مضروب
ضرب دنانير والفاكوس الدينار معرب اصله دنار وقد ابدلت احدهما تلا بلبس بالضاد في كتاب وتضبط في ج
ومنتقى هذا الكلام ان فيه في الجيب ولو جاء كون اصله دينار كما صحيح وقد ضرب اما صحيحة فلا تعول على المنتهية صحيحة ابن سنان
الخالية لا يخص العارية الا يكون قد اشترط فيها ضمان الا الدنانير فانها مضمونة وان لم يشترط فيها ضمانا وفي مستند عبد الملك
بن عمرو الدراهم ان ليس على احد العارية ضمان الا ان يشترط صاحبها الا الدراهم فانها مضمونة اشترط صاحبها او لم يشترط فيه يشترط
ذلك الا الذهب المضروب والفضة المضروبة والفضة بالمضروب للتعارف من غير الضرب فالاذن منه تقييد الذهب والفضة المذكورين
في صحيحة زرارة وابي بصير فان قاد بالضرب فيندرج الغير المسكوك منهما تحت عموم المنتهى منه وفي ما علاجين العارية وعلى الاجماع
على صاحب العارية ضمان من غير بعدا تعرضا الى العموم في صحيحة الحلبي السالفة ليس على مستعير العارية ضمان وغيرها فلو يشترط
الاشكال في المسألة تأمل فتوى فاذا قد اجتمع وشد وكوكب شاه ابيت كون شاه ابيت كون شاه ابيت اما كونه راكبا شاه بالسير
تربيد كه متعين بيت وراي جواهرات مثل الماس والجوز وعقيق واعلم ان مثل الخلاف ان بالجيد عنده في انتفاء ضمان درصورة
انتفاء شرط وعدم اشتراطه عند في نظر بالكم موضع حكم وسئله ضمان بالعموم بتفريط وذهب وفضة لست وظاهر وسناد راز
مستند عقل ذهب وفضة لست مارن راجد موزين شد تشويش بلكو ذهب مثبت بجواهرات مهر بوست والحاصل جميع
ما ذكرنا الى المستعار كانا كان لا يجع نفرتي الحلال اما اشترطه الضمان او اشترط فيه عدم ان هذا ولا ذلك فيما بشرط
بحق او يشترط الا ولا ينفي الاول لعموم الضمان وكان غير الفقدين وهي منه والعارية المضمونة بالاتلاف وكان الفقه ثانيا وكان لعدم
الفقدين واما ان اثبات فصل فيه بين الدرهم والدينار وغيرهما فانه كالمعدة الاثنين او وامعه فيه الضمان وكان الفقه من
غير تفريط بعد وان كان غيرها فلا ضمان الا الاتلاف انتفى سند الى تفريط وعدوان فهذا وشكر والمنذ الواصل لها من الفقاه

سوال زید موقوفی شاه بر صحت عمرو بلدی عمرو و وصیت شخصی را استیجار نموده اثلث او را در ماه عمرو مالزیب بکرد بنده از
جمع در سنه بعد که باقی عین عمرو صنع شده بلدی این اثبات با عالج مراجعه نموده و دیدن و ما مرشدان نصف خرابه اجاره
کرده حالا دیوان ثبت را بکلف جهت ایا باید بعمر بکر بلدیه مکلاب بیخانه تا بدها اجیر او شد بکل نماید که عمرو بکر را
از موضع بکر اجاره نمی استیجار نماید که اجاره بعمر باطل آورد و در وقت که نایا بلد جمعه بلدی بعد اجاره هر گاه عمرو میت ماه بکر
جرا بلد که جواب ظاهر موقوف در مسئله است که استیجاران شخصی در سنه بعد بوده لهذا اگر آن شخص بعین را مرفوع بکر
بوده دفع ها نیست در صورت موقوف علیه عمرو بنمای و مبت شود مگر اینکه بعین کسی نماید که از زمان بلد دائم شود بکر معطل نشد
بنابه موجی ج بعد او اجر شده و بعد او کاهد است سوال زید سنی ملک داوی بود و سه سال بود اجاره داده است
و در اجاره سه سال در جمعه ایان باقی موده است و در این اوقات که ماه بکر اجیر است که عمل اجاره مفتوح شده است
زید منزل مذکور باقیه ایا مفت اجاره ساخته موقوف است یا خیر و ساکن است یا خیر و ایشان بخواهد داد معامله بر ثالث نمی
یا انکه احتیاج بتجدید باجاره دیگر باشد جواب در صورتیکه مستحق بوده باشد که موجر خیلی بوده مجاری عنصلی ان اجاره
لازم است و احتیاج بعقد اجاره دیگر نیست مگر در صورتیکه مستحق شود کان اجاره بر خلاف مصلحه موقوف علیهم بوده در
این صورت صحیح عقد اجاره بود لکن اختصاص بمدت سنی ندارد بلکه در ماه الجمع اگر مستحق شود که صرف منزل مذکور
وقف یا موقوف علیهم بوده چنین ضرر مستحق عقد بود سوال زید صاحب ملکی بلدی موقوف بعمر بود معامله نماید و بر
ثالث رایا اجاره بعد و دیوانا نصفای مدة خالد موقوف و عمرو مفلس شود و ماه در بلاده و چه مصالحه نماید و زید
و عمرو فسخ معامله نهایه مدة غایب ایاد دایر صورة زید بلدی سلم بود که بلوغ الثلث را در اوقات خالد مطالبه نماید یا ان ثالث
از بلد فرض وارث خالد ادا نماید غایب باشد جواب هر گاه عمرو مدتی که بجا اجاره داده سابق بیاید مدت باشد که منعقد ان
ملک بطلان بوده و بالطلان مدة عمرو باشد مگر اینکه مدة اجاره منتهی شود عمرو اصلی ندارد فسخ عقد نظر بلکه
خالیست که چون مستاجر اجاره باطل نمیشود بود دایر صورة عمرو فسخ معامله جهاتین زید و عمرو مرتب بعنوان دلی
هر گاه در مدت خالد زمان فسخ اجاره نشود عمرو فسخ اجاره نماید و بعد از فسخ معامله جهاتین زید و عمرو مرتب بعنوان دلی
فسخ مرتب بشود خالد در صورة عدم فسخ اجاره زید ایا اصلی بنیاد که تکلیف ملک از بدو زید خالد عمرو باشد سوال
در زمان جمع و ملک ایل و عمرو و ازیع عمرو و جمال عمرو و فی زید متفق بود شده در وقتیکه زید ازیع که عمرو
اذن عمرو کرده در بلد بکر جواب زمانه مالک نباشد و نه عمرو متولی بود لهذا بلد ضرر بخانه خواهد باشد حال
هر گاه زید ملکی را باجاره بعمر داده باشد بعد پنج سال که ملک در اجاره عمرو بود جهتیاه ماه و بلد از انقضاء مدة اجاره
موجر عمرو عمل کرده که اجاره که منقضی شد سال هیچ اجاره نمیباشد بعد بدهد ماه حال در اجاره نمیباشد بعد بدهد که باید
مستاجر بجا طرح چون از مدت موجر چهار ماه مدة اجاره نمیباشد سابقه رفته و ازیع عمرو در مدت عمرو رفته و ملک اجاره
نخواهد بکر در ده ایا بلد ازیع بحصول بنیاد مالک را بر مستاجر بکرم باشد و موقوف شد که تنها ایا مستاجر حق بکرم باشد
و در صورتیکه مسلط ساخت باشد در کوه مالک ان بلد مستاجر ایا مستحق الوجه الثالث باشد جواب اگر این مدة مالک بنیاد
بلد از بلد زمان مالک ازیع عمرو بود مالک ثالث بلد که ازیع ملک و ان اجاره عمرو باشد نظر باینکه عقد اجاره ارتفاع لازم است
هر گاه بکرکی اجاره داده است بر منفعة ملک عمرو مستاجر ثانی خواهد بود که بنا بر موقوفی شد مستاجر اول باز زمان
و اجاره دیگر کشد بنابر این تکلیف مالک بلد بر مستاجر ثانی بنیاد عمرو و ان الحال بنیاد عمرو سوال هر گاه زید در بلد
و مدة هفت سال بیخ موجی عمرو اجاره بلد بعد و بعد از انقضاء مشرع بلد ان مرمت را و فرض مرمت و مرمت سازد و فرد هد

کتاب الاجاره

کتاب وقف اولاد عارف فهرا بلد مدرسه بعد بلد که در ان مدرسه مشغول تحصیل باشند از کرمه صرف خود رسانیده و نقل
از اقبال و خود فرار داده و بعد از نوش خود شخصی را معین ساخته باشد پس از دو سه ماه از این جمله واقف فوت شود ایا بلد از ماه
الاجاره و از ان مستاجر کنند جا بیمار موقوف مراجعه رسانید یا ورثه از کرمه ماند سایر مکان خیابان خود خواهند
خود جواب ابن سلیمان منصور بخند صورت است و تا که رجوع اجاره مدة هفت سال را معین اجاره کرده باشد سوال تا بعد است که و
اجاره مدة مذکوره اگر چه بکند باشد لکن مذکور نباشد که بکرد بلکه شرط تاخیر ضبط شده باشد زیرا که اطلاق موضعی تعجیل در
اجاره است و تا که آنست که رجوع اجاره اگر چه شرط تاخیر و ضبط نشده باشد لکن موجر و اجاره را بد بکری مشغول خود باشد شرط رجوع
از این مسئله ظاهر است که موقوف علیهم را تا بنای بلد موقوف در مدة موقوفه خلو بنمایند بلکه در صورتیکه این رجوع باشد
سایر اموال مسئوله است و در صورة قائله مالد بکرد بلکه بلی انوالثلث موقوف مسلوب الثالث است الی انقضاء المدة صورة ثالثه
است که در مدة موقوف اجاره مدة مذکور را استاجر خود باشد این صورة نیز مثل صورت مذکوره است صورة خامسه است که شرط
تاخیر در رجوع اجاره است و که تدبیح ضبط و مساله اجاره استاجر ثالث خالد چنین است که کمی فسخ ان این قبیل است حکم بجهت ظاهر
است که اجاره از مدة منقضی شده قبل تخلص وقف و رجوع اجاره بدای مدة مانند سایر اموال موقوف که مسلوب است تا این در ترکه زمین
باید منع شود و ماه و جواز اجاره بدای مدة که بعد از تخلص وقف است در حالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که باز موقوف
علیهم را حق رجوع از ان نبوده باشد بلکه منحصر در ان بوده باشد یعنی مثل سایر اموال موقوف که بعد خواهد بود و اصل الفاظ بعضا مرجع
سوال هر گاه زید عمارتی داشته که اگر مالک است بود اجاره بدهد عمارت اجاره موقوف نمود اجاره منحصر نمود باشد که بود کرایه
بکرد جهت بود تا مدت زمان عقد اجاره در دولت بسر بود و این بوده باشد مختلف بلکه بکرد در اجاره تا چه بنده باشد منعقد
رایج اطلاق ایا باشد یا چون رایج اختلاف داشته در اجاره تا چه عمارت شده که مالا اجاره در بیع باشد یا نوبتی بود یا نه
ان اجاره صحیح است یا نه در صورتیکه صحیح نباشد مستاجر باشد دلیل که باشد جواب اگر عقد منعقد بعضی از انها شایع و غالب
باشد بعد بکه اخلاق منصرف باشد شود که اجاره صحیح و موجر باشد منصرف بنمود بات غالب و اگر چنین نباشد اجاره
باطل بوده و یا منعقد اجاره ظاهر است که مالک مطالبه موجر بجمع ساختگه مستاجر منعی جنبه بر فرض صحت اجاره مبنی الدین در
باب اجاره بی موجر اگر سوراخ موضع بجاه کاربی بکه جد سال و اول ان باب حاصل باشد که بر موجود کجا و خود رسد موجر
و مالک بجنه ابی بر الابی ان خالد رفته داده خالد را جواب نموده بجاه و نوبه و معنی بعد سانیده ایا شد بمان بنیاد بیا بد
ان بنده ابی خود را بد یا صاحب کاربی حکم شرعی ان بیان فرمایند جواب در صورتی که صاحب بوی ان مالک بود سوراخ
موضع بوده یا مالک نبوده بنفر معینه یا بکه داخل و در ان سوراخ جنبد اگر زیاده از نفر بعاجت ان در بوی موجود جاری نمود و ما
ان اجاره در مستاجر موجود جرمی و خرابی بنیاد بنیاد مرزان قبول افتاد ساد جه خواهد بود صاحب کاربی اگر خواهد منتهی خواهد
بود و اگر در صورة موقوفه نفعی بوده باشد جرمی بوده باشد یعنی انبه باید انجام جنبه نمود اجاره موجود جاری عمرو باشد بنی اگر معلوم
باشد مرزی موقوف مستند بوده بعد بصاحب اراضی مقطع باشد تا بنای بعد حاصل بود و هم چنین است ظاهر در صورتیکه
مرزی موقوف مستند بوده بجمع ثلث بنفر حاصل بود حاصل و زیاده بعد حاجز و اما اگر معلوم باشد که مرزی موقوف مستند بوده بعضی از
زاد انفذ رجاء بنو جمع مرجع خلاف ثالث بنمایند اگر چه بان بنا بر نمایند این قاصد ظاهر انتفای غرامت از مستاجر نمی
کاد اله اجاره و بنیب شاط ماعین فهم بوده باشد لکن اگر در این صورة عصاصلح جهاتین طی شود و اجرا خواهد بود و در
صورة مسکوکه نبوده که استاد مرزی بهیچ بلد اراب بعد حاجز و ما در معلوم باشد ظاهر اینست که مستند بجمع باشد و
حکم ان مذکور شد سوال هر گاه مرتبی موقوفه اطلاق اجاره داده در مدة معینه در ان اشاء و مدة اجاره مرتبی موجود
هر گاه زید از جمع موقوفه

شده و بنی بنا و بکری منقل شده اگر موقوفی ثالث نفع اجاره مستاجر باشد را نماید یا نه جواب ظاهر اینست که اجاره بعوض موقوفی
نشود و مکرر در صورتیکه مستحق شود که اجاره در ان مدة صلح بوقف و معرفت علیهم بوده باشد ظاهر در انصورة باطل نشود بلکه باطل
صلح بعوض مستوفی نیست و رجاء الجمع و مستوفی بنمه چنین ضرر مستحق نخواهد بود و اما در صورتی که مصلحت وقف و موقوف علیهم در ان
بوده باشد ظاهر اینست که اجاره باطل نشود و نیز این قبیل لاحق نفع از اجاره مستاجر نمایند بنده بلی هر گاه اجاره از موقوف علیهم
بوده باشد نزاع خود و بر این صورة ایضا ظاهر نشود از نفع الله تعالی ضمانهم است که اجاره باطل نشود بر موقوف علیهم بعد از
فوت موجر نمیتوانند نفع اجاره را خود بر ایشان مذکور شد ظاهر نشود که هر گاه متولی وقف موقوف را باجاره داده در مدة معینه
و معینان از ان زمان مدت کمتر بعد از ان بلد بنی نشود از ان بلد بنی و نیز بلد دیگری شد باجوه از مستاجر سابق اجاره از
متولی اجاره ساخته خواهد بود و متولی ثانی نفع ان نمیتواند نمود سوال و جواب و مالک را از بلد باجاره مشتبه کرده مدة معینه
سالها که معین بخلاف بود آن بهمان در ان بنی رسانید شده که منتهی بوده بود و هر ساله اجاره بنی بود و حال که بنی ان بود
چاره رفیع و اعضاء قائم مدة بوده باشد از جانب سلطان هم چنین انقضا نمانده که موقوف جهات دیوانی ایت و ملک موقوفه را دیده بر
متولی ثانی قبول اجاره بکند که چنین که مالک اجاره باز نجاند سهل است بجمله که بنی ان اجاره بکند مستاجر تصرف زراعت بوده
و مالک بود ان بجمع ایه عاید نشود تعلق بوده و اجاره موقوفه را بطور ایمان شرعیه نموده مدة معینه بعضا مستاجر بود و متولی ثانی که چند نوع
منزل را بنی اجاره بنمود و اما بعد بنی بود و عاید بنمایند ان نفع الله تعالی و مالک ثانی که اجاره ثانی و ما بعد خواهند
بود جواب اجاره عقد بیست لازم عقد اجاره مستاجر موجر موجر متولی ایوقف متعین بعد اجاره بنمود زیاد بنی بود
انجانب سلطان نامستاجر بنمود که اجاره باطل شود باستاجر هنا بر فسخ اجاره شود بنابر این بر مستاجر لازم است که بعد اجاره
موجر بر ساند اگر تحمل و بر ان داد مدة باعتقاد ان شود که در اول بود چه این عقد بیست و مستاجر خلل بر بنی ندارد عاید
اما اثبات این موجب بطلان اجاره باثبوت نیاید در عقد مستاجر نمیتوند لکن سالب و منفی در بنی موجر ایرانست که در بنی موجر
کاظم مالک ثالث بنی شود که منفی نفع عاید مستاجر نمود مستاجر در عقد اجاره عاید و مالک ثانی نفع عاید
مالک موجر کان بیاشد و هر جمالک ایمان ان نکاه و کجا اجاره موجر بود و بر ان بنی باجاره موجر بود بنی باد
اجاره موجر صحیح است یا نه و یا موجر را بر موجر که ما فقد که عاید ارض بنی مدة که منتهی بنمایند جواب اجاره موجر صحیح است و عقد
شاطی موجر ان بنیت بود و بالجمله از جانب بکر بعد هم ایمان از ان اجاره عاید باطل است سوال اجاره موجر صحیح بنیت
مکرر در صورتی که معقود زید اجاره موجر بکر بلدی موجود باشد در این صورة اجاره صحیح بنیت سوال اظهار جواب از ان
چند از موجر های چند در مدت اجاره موجر و بعد از آنکه معمول شود ماموجر باشد موجر بنی اجاره سبل تخلی اند و فرق حوض
مذکوره را با انکه در اصل جهاد اول و حاصل تمام و کالا خراب بنمود و حاصل چنی کند ما بنی تحت رایج جهاتین اگر
رایج موجر موجر کان اند و مستاجر و نوبرات ایان از زمانی و بکر بنا بلد حاصل کنند اگر اجاره چنین اجاره موجر رایج
الاب جاری بود بکر که چند اند دیگر بود انقضاء کل حاصل حال مدة جهاد ماه است که عقد اجاره موجر و بنا بلد کم بسر بکر
نخواهد شد یا باطل شیخ نبود باند جواب ظاهر این است مستاجر چنین صورة انتفاء نمی چه او بنمود است سوال زید
هر ذبح را بنی بیع جبار بود حق را بدار نه مانع را بود نیز مصالحه موجر و از موجر و نیز عقلی اجاره موجر و اما در صورتی
کرد رصد کوه خراب و ویرانی بوده مطلقا رایج نشود و مانع نباشد باشد شاید صورة دارد اما بنی بایع مستاجر عقد نمی
موجر است باید یعنی مالک اجاره باطل باشد یا نه جواب ظاهر این عقد لازم است و در صورتی که باطل شود مستاجر عقد اجاره
مستاجر در صورتی که اجاره موجر بود باشد یعنی تا مدت باشد که مالک مشغول است بلکه چنین است که مالک عقد اجاره
مستاجر اجاره رفیع اجاره را دارد سوال چنانچه ملکی را بدون اذن و رضا بکر اجاره عقد بعد اجاره باطل است یا نه جواب در صورتی که چنین
باشد مستاجر هر گاه کمتر از مدت باشد و بکر که از بنی بدون اذن و رضا بکر اجاره عقد بعد اجاره باطل است یا نه جواب در صورتی که
کاجاره و اوره است صحیح است جواب اجاره و مستاجر بکر که چنین لازم است و در صورتی که باطل موجر عقد اجاره انها است لکن
مستاجر در صورتی که اجاره هر عقد خلیفه حال بوده باشد یعنی تا مدت باشد یعنی تا مدت که مالک مشغول است بلکه چنین است که در چنین
صورة مستاجر اجاره رفیع اجاره را دارد سوال چنانچه ملکی را بدون اجاره عقد بعد اجاره عقد بعد هم مستحق بود که چنین عقد دارد مدت
مستاجر هر گاه کمتر از مدت باشد تمام باشد و بکر که از بنی بدون اذن و رضا بکر اجاره عقد بعد اجاره باطل است یا نه جواب در صورتی که چنین عقد جاری بنی بعد

ضد جاری شده کجایش داشته باشد و معنوی عارض و عالم بجهت مالی نبود میباشد و مابر الفاظ و هم تعلق بوده باشد ظاهر است
او عاده بعین جنبول عزو سوال هرگاه شخصی خانه ملک و زمین خود را بجهت اجاره بدهد بدون الاجاره بدهد بیع ساله تنهی آیا
در حال بیع سال تنهی دیگر میتواند باز ده ساله دیگر رسد لک از آنجا سال اجاره بدهد بعد تنهی کرشه از آنجا نظر بکند باز
داروید و ظاهر از آنها زند در سه لک دیگر است سال ذرا بدهد بعد تنهی دیگر آیا تنهید دیگر بسر رسد کرد بیان بیان
باجه از بیع سال یا ده سال یا ده سال ادعا نمایند که بیع سفت ضرر لغا است من نه مطرود باشد خانه و تنهی تا بجا که وسه است
اجاره داده است و بر زمین آنکه هل تنهی تا بجا باشد از آنجا است مساجد بر تا آن باکیک کرایه بدهد و مشارکت جواب
ملک زمین با معلوم الفتوی است یا بهمول الحوالی در صورة معلوم بودن مدت مشخص شد و فتوا عالم باشیل است دیگر بل
دران مدت خالی نیستغاه خلیه بوده باشد یا بنا بر تنهید و در صورة بهمول در مثل شخص تنهید موجر با جاهم شرط شود نبوی است یعنی
بجهت جامع اشتراط است باز در صورتی که شخص تنهید موجر بجهت بوده باشد یا نکی از تنهید اجاره او معنی بنت و بجهت
اجاره مثل معمار و است و بجهاد بجهت بوده باشد تنهید تا آن باشد است با بجهاد اگر بجهت بجهاد است معلوم است چنین صیغه در موجر
او جایز بنت و اگر بجهاد است سوال از اهل بجهاد کجا جایز است یا بدین و جایز است جواب اگر بجهاد بجهاد است ضرر خالد زمین و لا ضرر
خواه مدت بنی بجهاد اگر در ثانی مانع بیع ساله کرایه بنجاه ساله مدت بعد اول مدع بجاه ساله امید از انقضای بجهاد از رهد بنی
بجهاست و دران صورة ثالثه است بجهاد اول عاد نمیتواند عزد از ثانی اجاره داد بلکه تا بجهاد بجهاد و اگر بجهاد اول
مدع اجاره ثانیه را دران ثانی مدع بیع ساله از قرار دهد و دران اصل حال موقوف بوده باشد اگر موجر اول در جهة بنوه باشد
بارضای مستاجر جایز بجهت موقوف و سوال است جایز است جلد و موجر اول خالی از ثانی جهت مطلق متوقف بر امر است
بهمان موجر اول سوال زید از عمرو صوم و صلوة کرده است تا وقت معین و عمرو فوت شده است زید عبادت در آن عبادت
کرده و فوت بطلان ماند است وقت معین تمام شده است و دارد معلوم بنت و زید حال بنیل مدعا و نعمین با جیاد در
ایشان ماند بجهت دیگر بعد بسیار جواب در چنین صورت رجوع شود بکتب اصول و عمرو معتبر باوست که عمرو بر عمرو باشد
اگر شخص نیز که چنین امور را هم نمی بیند یا بعنوه بجهتهای آن عمل شود و اگر شخص نشده رجوع شود دران باب چاکه شرع
سوال اجاره بجهت موجر با جهت مساجد آن کلها باطل میشود یا نه و در صورة بطلان از آن اعتراض لازم نمیرود و معنی
بجهت رای حاکم و دران خصوص برکه است جواب ظاهر در نظر این خادم شرعیه اجاره جمیع لازم است و بجهت موجر و
مساجد موجر باشد باطل نمیشود اگر چه جلسه از انها فوت و اندک باطل میشود مطلقا و اجاره بجهت موجر باشد یا مساجد و بعضی تفصیل
داده اند ما بین موجر و مساجد یا بین موجر بجهت مساجد باطل میشود لکن بجهت موجر یا باطل نمیشود بنا بر این دو قول ما فی
الوجه اجاره ندارد نظر باینکه بسبب خلاف اجاره جهت موجر و مساجد است بنا بر قول اول و بنا بر قول ثانی که ثانی اقوال است
اجاره از فوت لازم است در حالیکه مساجد بنا بر تعیین لازم است جهت الاطلاق پس باطل نمیشود بجهت موجر و
مساجد بر هر حال بخصوص اجاره لازم باشد انقضای مدت اجاره اگر چه مضاف بجهت هر دو یعنه در حق منتظر بنیوت طرفین سوال
شخصی بجهت شده کرایه زید بسوی شخص بجهاد اجاره داده و مال الاجاره را گرفته تا بنزع بیرون رفتن مدعی بعضی و حلقه
الاجاره کرده ایا چنین شخص اجاره شود و آیا چه کرده است ملک او بسبب اشخاص مالک او بسبب اگر در حق زید که موجر شود که موجر خلاف مال
الاجاره را صرف نماید جواب نظر باینکه بعد اجاره انتقل مالک بجهت اجاره بنیوت بنا بر این موجر اجاره داد و اگر بجهت دیگر بنیوت
تا خلاف زمان ثابت شود موقوف نیست خلاف زمان ثابت نشده پس موجر اجاره مال انتقل جهت حدیث سوال زید بنا مدعی فرمانت باوی
مطلقه نمی کند اجاره و بوید بجهت بنا بر مدعی بر بنا بر نظر اجاره مال انتقل شخص مدعی و دارد که سال تمام شده بود
بر اینکه زمان اجاره چهل ساله است بعد از قبل و ثالث مدعی اثبات را مصلحین بجهت بنا که کرده باین طریق زمین مذکوره

زمین بجهت و اجاره داده عمده موجر پنج ساله بجهاد و بنا در و در حق بعضی شرط کرده سر اینکه انچه زمین خالی از زمین باشد
در مدة سه سال بنا مه عمرو بر زمین خود من بعد الاخطاء مدة اجاره کرده بجهت ساله بسبب دو زمین بجهاد بنا شاع
و بالیه میباشد اگر مدة سه ساله بگذرد و ان زمین دو زمین نشود انچه بنا چنین مصالح و جهاد اجاره بجهاد باقی است با تمام
و زید بنیوان از عمرو مطالبه رضی بود که باجر جواب نظر باینکه مسالیه اجاره خالی و بنا کرده است و نظر باقتضای زمان
شرط بنای بشرط منه معتد و است لهذا زید که موجر است اجاره فتنی اجاره را داد و لکن فتنی و بنا نیز نیست و اگر بنی
ساختی شود کوس و زمین بعد شود تا دیر دران بنت و در صورة اشتراط فتنی اجاره ثانیه ادعای عمرو در بنای مدة اجاره
ظاهر است که بانی باشد لکن صالح با شاست بر امر زمین که شرع و هو الحق سوال زید بجهت ظهر و زمین
عمرو بر او بود و اگر تا بجهد و به برای جهد جنابه اعقب معاملات کلیات باین بجهاست تجاهین اثبات و از برای بنی کار عرض
مزبوره را بود و نیست فرس عابد و بنده دنیه باعث دنیه باشد و بر سر اسان باصطلاح اهل کیلان خاصه عمرو
باشد و بعد انا سبغای منافع سر راس منافع آن زمین مزبوره منتهی مشترک بنها باشد باین نسم که عمرو سهم زید را بمقدار
معنی اندازه بنیم اجاره عابد و از نمار مطلب است مر سالیه مال الاجاره را تسلیم زید عابد بر بیع مزبوره و اجاره عمرو مال
الاجاره را تسلیم زید بجهت نماند مدة سال و بعد از آن زید و فات عمرو سهم زید را در مزبوره اجاره عمرو و فات
نمانی و رجاء اجاره و اجر مال الاجاره تسلیم ایشان بعنوان تا بکه و بین فات و در شرع بنی سال رجاء اجاره را
تسلیم و در زید بنیو ند با لاعنوه و در زید بنا باین شد که شرکا را عرض غایند کرباز و در شرعی را کو نکه بر از خطبه
کبد بعنی دیت نوع زد را آن زید که در بین مدعا این معامله و اجاره را بنوع تلبیس بیان نمایند که آیا اصل این معامله اجاره
صحیح است یا نه و در عمل بی غلبه در مزبوره زید را مطلق و خطبه این هست یا نه و بر عقلا بر مطلق چنانچه در مزبوره بای
است و بنا بر القاء جهة در خت نوت بر زید زید عابد باد در زید شغل و در شرعی هست یا نه و در زید
با بنای اعاره المثل ایش مابین او در شرعی عامه باشد یا نه از آیا بین عقلی و فاد این معامله و اجاره در شرعی و تلبیس بدکرا
الاجاره این مدعا را از و زید بنیو ند با مطالبه باشد یا نه و با بنا بعنه بنا و این معامله و اجاره در شرعی باسبب که مال الاجاره
این مدعا را از و زید بنیو ند با مطالبه غایند یا نه جواب انچه معنی از این نوشته بیان است کسیکه از قرار دیا باین جنس شده بود
از انکه در آن ارض عمرو بر راتوت و نیز عمرو بسر سالیه بر ان نوت و شاهد آن محضی عمرو بوده و عمرو بسر سالیه آن
ان نوت و زید آن مشاهد بنا بر آن زید و عمرو بوده و در مدعی آن عقد اجاره داده جری داد اجاره از دو راه مطلب سوال
چنانست که معامله اجاره عقد موجب انعقاد سالیه عین موجود است بمساجد و در راه مقصود انعقاد شرع در عقد
و در ان است و آن عین است در عقد روه آنست که نظر باینکه مزبوره بنا بر است که مسجد از عمرو جاری شده است که صفت
شاع آن نوت را مستقل عرضه باشد زید بنا بر آن کلاغی نظر مال الاجاره است اجاره عمرو بنا بر مزبوره بجهتی است بر بنا باطل خواهد
بود و بلی اگر فتنی شود که کلان نظر زمین را اجاره عقد زید بنا بر آن جهت بر کرست و مثل بنزع در مسئله ندارد و اما مسئله
و در زید بنا مطالبه آن زمین و کند نوت را از و در شرعی بلی این و مسئله دارند که اجاره و در شرعی معتبر باشد بر اینکه
مسجد که موجب فرض تا بجا جامه ما بین زید و عمرو است در این صورة و در زید این مسئله دارد در صورة عدم
اعتراف و در شرعی صالح بر اهد است اگر چه در شرعی ابین مسجد که کلان باشد در صورة بطلان اجاره از قرار بر کلاغ
شد مطالبه و بجا اجاره را بکیرد زید و در زید بر عمرو بنا نظاه اجاره مطالبه و اثل امیتوانند عمرو بنا
بزرگ است که طالب جانین اجاره عمرو بنا بر عمرو در زید بعضه زمین را مصالحه کند و نوت شرعی نصف نوت حاضر در آن ظهر
باور شرعی کلاغ نوت را مصالحه کند و در زید باور در زید کل نظر زمین را مصالحه کند و در شرعی مال المصالحه کند باور

مسجد است مشاهد را داد خانه اجاره زید بنا بر آن جواب در مثال مسجد است خانه اجاره زید بعضی مسجد است مثل زید در انجا
در صدر در کشف ثالثه و رابعه خانه چهار کشف مشکلات بنا بر است که جایز باشد بکر در صورة تفریح در چنین صدر اجاره و
هر چنین است لک بکر است که کوچه و مجرد نصب بنا بر اول است مسجد سلام و مسجد ثالثه سوال زید در دو سال پس از
استیجار عمرو که چهار روز سوی جا آورد در مدة معینه و بیع معین و مسجد از آنها بسی عمرو سوی جاری نموده و مکان نصب و
سلوک بجها آورده و بیع نکرده بعضی عمرو از زید مدعی و بعد از آن مدعی و مسجد از آنها بسی عمرو سوی جاری نموده و مکان نصب و
مبنی و مانع اجاره کند و تخلیه مدعا اجاره را اگر و است اخذ غایه و نفرا لک جواب در بعضی مرتبه اجاره در صورة سطوی و نام
است که اجاره مسلط و مفتح جنب بلکه مسلط بر مطالبه است و هر کاه مطالبه کند زید عمرو و نفرا لک و بر کوتی اگر چه با تاثیر موجر هر دو باشد
بنا بر آن و الحال فتح بنا لذا عمرو در صورة سطوی که و بنا حاجت مفتوحه شده حاجت بنت بر مفتوح است فتح در صورة عادیه است
مکان نظاهر است سوال زید باقی و مکی موجر اجاره داده و بجهاد اثنی باد زید در صورة از مال الاجاره مستاجر و نیا بدکه نیا جواب
اجاره جایز که مقتضی از ثمر باشد بنی و سر نشد اما اجاره ملک بسبب است در مزبوره بجهاد مستوجب معروف و جاره غیر
جواب خانه است از و بنا بر ملک بلد از و کرده و در آن بکر و هر کاه بنا بلکه بر بنا و سنه هر بنا بسبب از قبیل طلبان و بکر از اولاد
ذکور بکر از آن سهم عمرو از بعضی از بنا باد بکل انها اجاره داده است با بکر که اگر اجاره داده است و در بکر آن باید
با بعضی سایر بجهاد که در مقام شارع کرده است و مقدمی با اجاره کرده است بنا بر آن سایر شرکا و عاقب غایه کند و جاره
کند بالجمله خارج شود و مانند الکاس است که سلطه و اجواب جزئیا بعد که چهار باب سلطان و بکر کند بدن از جهاد باید با جهاد است
کرد یا خاشد الله در اجاره کند یا مانند نفرض و حرث باد فضولی از آن بکند بدهد بنا بر آن جواب خود بنا بر آن خود مساجد
دیگر که جهت اجاره عمرو اجاره است شارع باشد نظاه اجاره باشد بنا بر مزبوره باد نمی شارع است خواهد نمی غار و نمی
باشد با بنی آن باین در صورة است که شارع باشد بر آن که مزبوره باد نیاشد اشکال و ضرر جایز خواهد بود سوال آیا بنا در مسجد با سایر
اجاره فاسد میشود یا خیر جواب اگر چه مسئله محل خلاف است لکن ظاهر این است که موجب فساد نشود اما خواهد اجاره عقد لسانه زید بنا
و بیع سابق الاستثنا آیا جهاد عمل عادت را در هم تصویر باد باجاره و زمان هر مسجد شهید و مسجد و بعد الاثنی لو بنیو سوی جهاد
الدین نمای سر الله از نیز شاهین بنده و بنا الزمر عمرو طلب از باد مسجد و بر مزبوره خراب خالیه از سکنه زمین جهاد و بلوغ
دشتی را الطلب و زمین از نهات و حرث باد فضولی از نیز بخلیه و نیجه است از آن الی سحاب و بر دیگر خرب فرمان خراب و
کلما بنای بها از جهاد عزیز الاستثنا و نمود در سال کلما بنا الاجاره و الزمد معین جهاد جهاد و نمان جزیری نفع مسجد اجاره و خانه
مانع که و منبت ذلک صالح جزء باجهاد موجر هر چی مصبوع در زمین جهاد کرده و خراب و نمان و باشد بنا بر آن جهاد
جمیع جاران از بنا جهاد جهاد باشد مسجد مساجد جاری شد و جاره و الزام مر کمان از بنا کلمان بود و تا عمر آن بنا
مساجد و اصل و عاید بجهاد و نمود کند بدهد الجهاد موجر بنی و در حق الصفد شرط شود عزیز و کسوت بعد از انقضا مدة ملکه و لو
در نمون ظاهر نیاید عالم الجهاد مساجد بر آید لعدم زیاده و اندر نه مالجهاد سوی ملک خواجه و در نمون ظاهر نیاید خود آنکه در ملک
وقف را بنصرف و در مسجد ملک کرده عاید بجهاد موجر مزبوره در حق مساجد بنا کرده بجهاد مسجد خلیه باز آنکه مزبوره بنصرف مساجد مزبوره داد
با جاب صحاب جواب مفتی مشهات مفتی در حکم الشرع الامین بر بنا بجهاد مسجد خلیه باز آنکه مزبوره بنصرف مساجد مزبوره داد
کفر فی الملک فی اماده کم و در نیز الحقوق فی حق لازم کند شد و از اراد خاجد و کار نمان خود مسجد هر از مدت بنی
و المجواب بسم اصحیح الاسباب نیاز بعد موجب نجیب و جهر نیست بنا کاند که معنی بالجواب مقابلیست چگونه سوال آنها
باد خود چگونه بکرانیست که مال و عمل مدت شد مسجد باشد از آن کار مذکور که اگر آب ملک است که لذا ول از غایب است که
ظلم شده باجاره و زمان عمر داده این دو عقد است از نعوی شرعیه عرض مزبوره مغایر است با نمره مزبوره بکر و بنا
مسجد است مشاهد را داد خانه اجاره زید بنا بر آن جواب در مثال مسجد است خانه اجاره زید بعضی مسجد است مثل زید در انجا
در صدر در کشف ثالثه و رابعه خانه چهار کشف مشکلات بنا بر است که جایز باشد بکر در صورة تفریح در چنین صدر اجاره و
هر چنین است لک بکر است که کوچه و مجرد نصب بنا بر اول است مسجد سلام و مسجد ثالثه سوال زید در دو سال پس از
استیجار عمرو که چهار روز سوی جا آورد در مدة معینه و بیع معین و مسجد از آنها بسی عمرو سوی جاری نموده و مکان نصب و
سلوک بجها آورده و بیع نکرده بعضی عمرو از زید مدعی و بعد از آن مدعی و مسجد از آنها بسی عمرو سوی جاری نموده و مکان نصب و
مبنی و مانع اجاره کند و تخلیه مدعا اجاره را اگر و است اخذ غایه و نفرا لک جواب در بعضی مرتبه اجاره در صورة سطوی و نام
است که اجاره مسلط و مفتح جنب بلکه مسلط بر مطالبه است و هر کاه مطالبه کند زید عمرو و نفرا لک و بر کوتی اگر چه با تاثیر موجر هر دو باشد
بنا بر آن و الحال فتح بنا لذا عمرو در صورة سطوی که و بنا حاجت مفتوحه شده حاجت بنت بر مفتوح است فتح در صورة عادیه است
مکان نظاهر است سوال زید باقی و مکی موجر اجاره داده و بجهاد اثنی باد زید در صورة از مال الاجاره مستاجر و نیا بدکه نیا جواب
اجاره جایز که مقتضی از ثمر باشد بنی و سر نشد اما اجاره ملک بسبب است در مزبوره بجهاد مسجد موقوف جاری اجاره غیر
جواب خانه است از و بنا بر ملک بلد از و کرده و در آن بکر و هر کاه بنا بلکه بر بنا و سنه هر بنا بسبب از قبیل طلبان و بکر از اولاد
ذکور بکر از آن سهم عمرو از بعضی از بنا باد بکل انها اجاره داده است با بکر که اگر اجاره داده است و در بکر آن باید
با بعضی سایر بجهاد که در مقام شارع کرده است و مقدمی با اجاره کرده است بنا بر آن سایر شرکا و عاقب غایه کند و جاره
کند بالجمله خارج شود و مانند الکاس است که سلطه و اجواب جزئیا بعد که چهار باب سلطان و بکر کند بدن از جهاد باید با جهاد است
کرد یا خاشد الله در اجاره کند یا مانند نفرض و حرث باد فضولی از نیز بخلیه و نیجه است از آن الی سحاب و بر دیگر خرب فرمان خراب و
دشتی را الطلب و زمین از نهات و حرث باد فضولی از نیز بخلیه و نیجه است از آن الی سحاب و بر دیگر خرب فرمان خراب و
کلما بنای بها از جهاد عزیز الاستثنا و نمود در سال کلما بنا الاجاره و الزمد معین جهاد جهاد و نمان جزیری نفع مسجد اجاره و خانه
مانع که و منبت ذلک صالح جزء باجهاد موجر هر چی مصبوع در زمین جهاد کرده و خراب و نمان و باشد بنا بر آن جهاد
جمیع جاران از بنا جهاد جهاد باشد مسجد مساجد جاری شد و جاره و الزام مر کمان از بنا کلمان بود و تا عمر آن بنا
مساجد و اصل و عاید بجهاد و نمود کند بدهد الجهاد موجر بنی و در حق الصفد شرط شود عزیز و کسوت بعد از انقضا مدة ملکه و لو
در نمون ظاهر نیاید عالم الجهاد مساجد بر آید لعدم زیاده و اندر نه مالجهاد سوی ملک خواجه و در نمون ظاهر نیاید خود آنکه در ملک
وقف را بنصرف و در مسجد ملک کرده عاید بجهاد موجر مزبوره در حق مساجد بنا کرده بجهاد مسجد خلیه باز آنکه مزبوره بنصرف مساجد مزبوره داد
با جاب صحاب جواب مفتی مشهات مفتی در حکم الشرع الامین بر بنا بجهاد مسجد خلیه باز آنکه مزبوره بنصرف مساجد مزبوره داد
کفر فی الملک فی اماده کم و در نیز الحقوق فی حق لازم کند شد و از اراد خاجد و کار نمان خود مسجد هر از مدت بنی
و المجواب بسم اصحیح الاسباب نیاز بعد موجب نجیب و جهر نیست بنا کاند که معنی بالجواب مقابلیست چگونه سوال آنها
باد خود چگونه بکرانیست که مال و عمل مدت شد مسجد باشد از آن کار مذکور که اگر آب ملک است که لذا ول از غایب است که
ظلم شده باجاره و زمان عمر داده این دو عقد است از نعوی شرعیه عرض مزبوره مغایر است با نمره مزبوره بکر و بنا

عقد باطل و انحلال منعقد ملک است مثلا ان سعر بمثلیو و عقد و لم یر عقد و لم یر عقد غرض ان استغنا و حصول از حصول از حق است بعد از اجری
و لم یر معامله است جهت معین و حصول از ان نهین بعضی مالک زمین با یکی مبدهد در زمان معین و از بعد مدان شخص مدت است و ان
زمین کی باشد منفعت حصول از ان بدون قلیم مالک نمود باشد مختصرات اگر بگیرد بن اجاره باشد خواهد بود و اگر بدون
زمان است اجاره خواهد بود بعد از بعد ذکر و دانست بعلی جمل مان بن و بعضی خواهد بود و عمارة مالک الاجاره و الزارع و عمارة
صبغ اجاره و زمین اجاره جاری که بدخلط است از ان ظاهر میشود که اجاره باشد چنین نیست خواهد بود و **دوم** از صلات است
که امانت شرط شرعی و شرعی و بعد از فقط مدت معلوم مالک شان مستاجر اجاره است و در ثوابت ظاهر عاید بعد الشان و ساجر
بیاید و باطل خواهد بود الا در مدت باطل خواهد بود و اگر مدت باطل است اگر این شما باشد است و مستاجر موجر بیاید صحیح خواهد بود بلکه
شرط شرعی موجر ساجر اجاره و در عرض اجاره موجر و مستاجر و مطلق موجر مالک است و در شرع موجر و طالب موجر باشد و تا باید مدت اجاره بیاید شرط بود
این و زیارت و در دنیا است و اگر دیدن و جانب موجر و مستاجر و جانب دیگر باید بعد مستاجر طالب موجر باشد و اما صورت فاحشه
شرعی مستاجر و چنین اجاره کنزاد باشد و سال باید باشد بنابراین باطل است اگر مدت اجاره بود و نیست است مستاجر است و مستاجر
یکصد چهارده سال شود و اما بطل اگر بعد از این بود و معلوم اجاره بود و نیست است که طلبی بدهد کنند و مالک اجاره است که ان لنا است
موجر و زمین صلوت و لم شرعی که در باب مطلب و بر مدت مذکور صحت اجاره باید بعد جواب و زمانه مالک موقوف و حکم الشرع لا ترجع بعد
نظر بلکه اما الان جاری در صورة انقلاب و مجانست ان غالب منعقد **چهارم** است که منفی بعد باطل الجاه موجر و مطلب بنابراین مالک
حضرت مستاجر و داد کنند اما الحاکم و در بعد تصرف حضرت تم یکت شاد و دارد این کلام بتنهایی انقلاب چنین است و بنابراین
اجاره **فصل** کلام است که کاری نشد بیاید و موجر ابن شاه این بنت که مشاهد بدکنند و مالک جلت عقله از ان لنا است
ملکه و از دو عروه باشد **چهارم** و نشد نظر بنا اجاره و انواع مناب هذا و اما ثابت بعلاوه عجب از او بعد مدت و نشد که ان است
که رفت کنند اما فاصله لیعد که اند و بعد و کاهند باین جاره اضرر ظاهر و از ان بعد عبادت بی نفرت و دو نشد بنابر که در اوقات
و عقد باشد بلکه بر خوفی عروه الذی بنا از ذیجه که مثل الحاکم و در دو تصرف حضرتم یکت شاد و دارد این کلام بتنهایی انقلاب چنین است و بنابراین
اجاره مالک و از ان بعد و بعد و مالک و اما بعد و بعد و بعد و

بكل بكر تعتبر بمدة الحيض وهل تصل الى ثلاثة اطهار وكل واحد منها بحيضة واحدة جواب در مسئله ابو طالب ليست كه مثال اصل كنند آنست ودر
مسئله ثانيه دو صورت يكى كه مالك عقد بتوان تحريك كرد آن در رتبه اولى وچون تحريم در عقد باشد تحقيق كه عتيق با آنست فراغتى و
خلاصى نيابد اصدق سوال هرگاه وكيل طلاق مدخول عليها را بطهارت دهد وى تايد اما الزام وى بحضور موكل بيايد ورفع و
شرط ثالث باشد جواب هرگاه وكيل در الزام كردن نباشد حكم الزام وكيل حكم الزام موكل خواهد آنست سوال هرگاه زيد جورى
در حق عمرو بعقد لازم وكيل زيد كرد زيد را امر آموزش بر مطلقه عايد بتوكل آن در فرع طلاق زيد بر زيد جورى بنفسه وار المعنيا طلاق كرد يا هم
وكيل كند زيد آن طلاق مؤثر باشد يا نه جواب بلى وطلاق ثانى بر ابتدا طهر و رضايت وكيل اما در قول زيد جورى زيد كسى من بخشاى و
كانم طلاق بكن و زيد بر اطلاق بنى بتلاق معين و آن صورت خلاف او نيست جواب وكالت در حق زيد باشد كه زيد جوره است جوره نيست يا خلاف زيد هم
كه وكيل باشد وار ده كه معين بود حكم شرعى آن بيان فرمايند جواب وكالت در حق عمرو بعقد لازم بموجب آن عقد و كه در حق سلطنت
وكيل وكيل باشد وليكن موجب آن تقييد كه رفع سلطنت موكل شود بها وكيل بنا بر آن بر زيد رفع طلاق را نمى تواند جايز خواهد بود
در سوال است طلاق را صحيح است و طلاق بكل صدور فرع طلاق آن موكل چه شرايط است و هل آنكه عيبا قول كتابه

كتاب الوقوف والصدقات

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وثق

الحمد من شاء لله يوم الدين بعد الواقف على شرائع ملته وجاعل الصدقات الجاريات موصلة للفوز بجزيل مثوبته والصلوة و
السلام على اكمل نبيه وسيد انبيائه وآله وصحبه الاطائب اما بعد فلما رأيت بعض اصحابنا الاعلام يتعاطون بيان وقف مرضاته ربه وقد بين الذين
اى باب سيد الفقهاء من بعدى الموجبى جمال بافو حشرها الله الى الخلد يعتقد مع اجتهاده فى اشارات الاولاد ما لا يوافق لذا وقف
وانف بعض اعلام كتب مخصوصه كتبا . مدرسه وظيفه مثال وجود ثانيه نادام جديد نفسه بكون الحكم بلزوم بعد و
العقد من الواقف لذا الضمير لها الاتى الخ وكا هنا فيه تحكم بذلك لانها من ضمير الانفاء الدليل عليه الاتى الضمير الرابع فى الشاهد الدالة
انتفاء الوقف لذا الضمير لها ظاهر وجه الصورة الموجودة كذا الحالة لا لاجاعات المتقدمين فى الشاهد وكان حاشا الجملة وان شاء
ان تقطع على صحة الحال فضيه الحال والعلم قد قلنا الضمير فيها حيث جهة جديد بسلم الدين الكاتب والمنتسب
ابن حسين عليه السلام اعرف لذا الجلد بصدقه على ولده اذا وكان الدين بعضهم اجتهد بموت بعض جهاته وعدم تعلق لهم الحكام
ظاهر لذا الفقه من سوى الكلام ان الواقف فى مال الوقف هل يتصرف لا بالتولية الصلوة ويجعلها للمجتهدين وليس فيه اشعار ضمنا
من الدلالة لذا بان الواقف عن امر نفسه الوقف لذا بعض الى قسم لا يحتوى مسائل الوارث الفقه من قبل خاتمه كما سنف عليه رضيه
الموقوف كالصحيح الى بيتها من ابن كبير من الحكم بن عليه اولى بجهة كما فى غالب الكاذب وبالتصدق فى ابى على بدار وضعها
لو وقف لم تعيد ذلك لكاذب اراد ان يأخذ ما فيض ويصدق بها عليهم قال الله بالصلاة عليه السلام عرفنى فخبرنه بالفضه
فقال لا تعطها اياه فلك اخذ ما زدت بها حسى فقال لها قاصر بكلام لا فرع سوالك الوقف والاولاد الفهم ما سلف بالاولاد لذا فى
الاتفاق ذلك الفقيه اصلا فى الوقف الجهة اعتقاد الاجماع على اشتراط الفيض فى الاستدراك لا يعلم انه عقيق الفيض من الوقف عليه وان
ذلك من الدلالة على الاعتبار بيانا لقال رضيها جمعة سعيد بن يحيى الدمية فى الكاذب والفيه وجب من الوقف لم يكن شهيد
قال سالته عن الرجل يقف الجنة بشرط بدلا ان حدث فى ذلك شيئا فالمال ان كان رضيها لو ادى لمنهم فرجعه لها فيها لم يكن
لمدان يرجع بها وقال هو ما دام انتفى الدوام بجهة وجعله الفيض للوقوف وان لم يتفق الاباء من الواقف والفيض من الفيض لكن
لابد من تعليق على العبد الاباء من الجمع وجنبه فما بالى صاحب الاباء دليله بكيفية ذلك وهو فى الدار ما كان اذا بالى لم تبلها لهم

الى الموقوف عليه سلاما ذا كان من الامور الغوية كالكتب يكون الفيض المعتبر فيه الاستدلال بالبدل كان غير المتفق لسكن الرادى
الفيض المعتبر فيه هو الفيض بين الجهة الموقوفة والموقوف عليه سلاما يكون شاملا لجملة الدوام وفى الاتفاق بها والواقف هذا الجهة انما تتفق والفيض اذا
له بجعل الواقف الولية لنفسه كما سلف عليه فلا يكون شاملا لجملة الدوام وفى الاتفاق صورة ان الفيض صورة بمارة يع كالبايع الاباء من
ما هذا الفظ لا خلاف بين اصحابنا فى ان الفيض شرط لصحة الوقف فلا يتعقد بدونه وانما الخلاف فى تفسير كيفية فى الفيض
كالسلف وفى القول عدم الاشتراط الوقوف عليه فيشترط فيه فى صحة الوقف وفى جامع المقاصد فى شرحه فقدم ما اعتبر من بلد
الواقف وهما بان ما يعتبر من قبل الموقوف عليه فى الجملة فيعتبر فى الصحة الاحلاء فى قول وهو الحكم لهذا الكلام انه
لم يتضح ان الفيض من الموقوف عليه انما يعتبر اذا لم يكن الوقف على جهة عامة فيتضح اعتبار الواقف بالنسبة وما قيل فيه يشترط
فى الوقف انما هو اذا كان لا الا اذا كان الاباء من غير الفيض الذى تقدم اشتراطه لان الفيض لا يعتبر بين من دون الباقى الواقف و
اشتراطه عليه الفقى وتطلب منه ومن امثاله ان الحكم بالفيض باشتراطه انما يكون بشرط الواقف عليه فلا تجعل انما اذا جعل لغيره فى
وفى الفقى وبشرط وجود الاباء من بلد خلاف وفى شرحه وتحقيق الوقف شرائط اذ فيها الاباء من الجهة الموقوفة بعض موقوفها
عليه او من بنى فلان من بنى الفقيه وفى الوقوف عليه فى الجملة فيعتبر فى الصحة الاحلاء فى قول وهو الحكم لهذا الكلام انه لم
يتضح ان الفيض من الموقوف عليه انما يعتبر اذا لم يكن الوقف على جهة عامة فيتضح اعتبار الواقف بالنسبة وما قيل فيه يشترط
فى الوقف انما هو اذا كان لا الا اذا كان الاباء من غير الفيض الذى تقدم اشتراطه لان الفيض لا يعتبر بين من دون الباقى الواقف و
اشتراطه عليه الفقى وتطلب منه ومن امثاله ان الحكم بالفيض باشتراطه انما يكون بشرط الواقف عليه فلا تجعل انما اذا جعل لغيره فى
وفى الفقى وبشرط وجود الاباء من بلد خلاف وفى شرحه وتحقيق الوقف شرائط اذ فيها الاباء من الجهة الموقوفة بعض موقوفها
عليه او من بنى فلان من بنى الفقيه وفى الوقوف عليه فى الجملة فيعتبر فى الصحة الاحلاء فى قول وهو الحكم لهذا الكلام انه لم
يتضح ان الفيض من الموقوف عليه انما يعتبر اذا لم يكن الوقف على جهة عامة فيتضح اعتبار الواقف بالنسبة وما قيل فيه يشترط
فى الوقف انما هو اذا كان لا الا اذا كان الاباء من غير الفيض الذى تقدم اشتراطه لان الفيض لا يعتبر بين من دون الباقى الواقف و
اشتراطه عليه الفقى وتطلب منه ومن امثاله ان الحكم بالفيض باشتراطه انما يكون بشرط الواقف عليه فلا تجعل انما اذا جعل لغيره فى
وفى الفقى وبشرط وجود الاباء من بلد خلاف وفى شرحه وتحقيق الوقف شرائط اذ فيها الاباء من الجهة الموقوفة بعض موقوفها
عليه او من بنى فلان من بنى الفقيه وفى الوقوف عليه فى الجملة فيعتبر فى الصحة الاحلاء فى قول وهو الحكم لهذا الكلام انه لم
يتضح ان الفيض من الموقوف عليه انما يعتبر اذا لم يكن الوقف على جهة عامة فيتضح اعتبار الواقف بالنسبة وما قيل فيه يشترط
فى الوقف انما هو اذا كان لا الا اذا كان الاباء من غير الفيض الذى تقدم اشتراطه لان الفيض لا يعتبر بين من دون الباقى الواقف و
اشتراطه عليه الفقى وتطلب منه ومن امثاله ان الحكم بالفيض باشتراطه انما يكون بشرط الواقف عليه فلا تجعل انما اذا جعل لغيره فى

دليلها صاحبها جوز رجعها مرتبطان برجع بها لا الاجل لا يجوز رجعها مدة وقد بلغوا وعدم تحولها لعدم الحكم بالاجماع يخفى على العبد رضيها
دليلها جميعا بن زارة الرجعية فى الفيض وبين ابى عبد الله عليه السلام لا فى جعل لمن على والده لكن ذكر ما ذكر فلا زالة يجتنبوا
هى بموت بنى بيت والاجرة كالى الدين عن ابيها الصاحب عليه السلام المذكورة ومنه وقد عدم المذكورة لعدم الاستدلال بالمذكورة لعدم الاستدلال بالكلام رضيها
التى ترجع الرجوع فى كالى الدين عن ابيها الصاحب عليه السلام وعلى الله الاستدلال الفقيه والشريف واما ما سالت عن ابى الوقف هل
تاجيلها بالجيل تام يجلى البساجه نظالى بسلم صاحبه بدبها بجمالها لها اسم ما تجها جديد المتاع لم يجع انفرالبد او يستغنى
عنه وهل اجد عين شاطبا لمن فيه بشهادة اسباب ان حالى الوالد او بجلد ذلك لى من جهتم بالمراد الاجد لعقد سنة او من جهله الوقف
بها الوقوف كالوصى الله ما وما دى ذلك الكلام فى ذهب الفقاء من قوله وما ما سالت عند من ابى الزوجة التى جعلها جنانا صبعة
وبطها من يجتمع بها بجرها دبى فى خاجها وتنها وجعلها بيتى من الكلول اجنانا ه ذلك جاء لى فى جعله صاحب الفيضة فيها
جعلها ما لا يجوز ذلك الفيض على ما يكون مقتضى الموضع المذكور من وقف شيئا على الاجد المقتضى رد جعله الى من يتولى الى الاجد
او من يجعل الواقف بها الوقوف فى الجملة عليه اكثر من عدم من الاولى لذلك الاتاه فى بين جعل لنا وان الفقيه النظر بها فيضيه سوى
الكلام بناء مولى العبد لعدم الفقه لا يجوز الحدث لعلى الحديث لا من قبيل الحدوث الموقوف بالمعنى الدليل الى الشيخ
الانام وهو لما يكون الانام الواقف الموقوف معنوما الى من الواقف ما يكون شاملا لما الزمان المثل نفس الواقف لا يجتمع بالجمل الفصل
به الاستدلال وفى الحاصل لمعان فايده بانفاذ منه هو ان الاستدلال ضعف الاستدلال الى الموقوف على الواقف لا يجتمع بالجمل الفصل
يجوز الفقه الى من الوقف ومن الموقوف الى ما لك وجعلوه من وقف الانام الواقف معنوما الى الموقوف عليه فاجتمع
غير الفقه الى من الوقف ومن الموقوف الى ما لك وجعلوه من وقف الانام الواقف معنوما الى الموقوف عليه فاجتمع
الوقف فى الفيضة وعدم جواز الذهب اليه ابن ادريس من شرط صحة الوقف ان لا يجعله لحلى جنانا الواقف فى الرجوع فيه ولا ان يتولاه هو بنفسه والى الاولاد
فلا معنى لجعله دين الحق مدة ما واما الثانى عليه الفقاء بانه لا حاجة فى الواقف يجوز ان يتولى فى وقف الظاهر لفقه فى الوقف
وما ذكر يكفى لعدم انما يتعلق فى الفيضة جعلا جمع الهامة الى الفيض المعتبر فى الوقف مثل وجوه ما شاء الدليل الى الجمع
النصوص الواردة الدالة على اشتراط الفيض الموقوف سنا وتجلى الذى لم يكن الواقف معنوما الى الواقف لا يكون الموقوف فى الوقف
فى صرف الحيل الى الموقوف عليه واما الزمان كما خاد يكن الفصل جهاتى ايشان شاملة الاعتراض من الواقف من الموقوف
الموقوف عليه والحيل لا يجتمع على الفاضل وما الجاعات المتقدمين فى الفقه من شرط الوقوف الوقف عندنا الفيض وجه كالا بعد من الحسن وقال الشافعى و
الاوزاعى ليس من شرط الوقوف الوقوف بل الكلام الفقه وانما يجوز كالجنة لاعتاده فى الوقوف وليس على الجنة وقيل و
الاستدلال ان الفيض هو الكلام من الضرب فيه وكالشهيدان الدار من فكين الواقف الى الموقوف عليه الى الحل الصرف فلا يوجد
فكانا شاملين من شرط لزوم الوقف يكون الواقف الموقوف عليه فلا الصرف فى الوقوف وانما دخل الاجماع عليه وعدم شرط لما يجوز
ما لاعتقاد فيه وقال العينية اما يقف الموقوف عليه او من بعض مقاصد فى ذلك شرط فى الفقه وما دل الاجماع عليه بما تقدم
عليه لا يتفق بعد الوقف فى حسب حالات ذلك وهنا ان يكون الموقوف عليها مقدمة دائما وتنبيه الى الجزء والمراد من الكلام ان
المعنى بالاعتراض الى الواقف تسليم الموقوف لا الموقوف عليه من طرف الموقوف عليه جنسه وتاجيل وعدم شرط لهذا الكلام بما
فيه من الظهار وما له فلا يجوز وقف ما لا يملك لما سبق لان الاعتراض شرط فى صحة الوقف عند ما وعدم ان المراد لما تعلق الى
الموقوف الموقوف عليه او من بعض مقاصد وظاهر ان المراد غير الصورة الموجودة وفى الفيض الفيض شرط لجاعة وجنسه كالى الجهة اما
الفضيلة والاسلام بالبدار انفلا بحسب حال الموقوف المراد ان الموقوف ان كان جنسا يكون الفيض المعتبر فيه فلا من الواقف

لا يلزم الوقف عبد غام شيئه بعدم الفيض وان كان وجه عامة فيتضح الظاهر فيها ان الكلام الى الفيض المنصوب من قبل الواقف فيتضح
وفيه بادن الواقف وهذه العبارات المذكورة وفيها كالاجاعات المتقدمة كلها والدليل على اشتراط الاعتراض من الواقف لا من
الموقوف عليه او من بعض مقاصد وعبارة اخرى والدليل على ان الواقف الشيخ الموقوف على الموقوف عليه او المتولى ومعلوم ان ذلك
انما يكون اذا كان الموقوف عند بدا الواقف المتضمن المسلم فاما فيه وتجد بعلوقت بد المسلم الى فقاهة ما تبعاهم ما ذكر لهذا
لكل الموقوف عند بدا الواقف لا بدى فيه الوقف ملاحظ من تسليم اما الى الموقوف عليه او من يجعله سوى الدلالة فالحصل ما
ذكر من وقف زمن الوقف على الاعتراض والفيض فيها ان الزمان الموقوف عند بدا الواقف وكان امرا لى جزء لا كما هو الغالب الموجود او لم
يكن عند بدا ولكن يكون المقصود ومقتضى جزء بما يجد وان لا يجعل انه لغير ذلك وما الا لم يكن كذلك ما يكون كذلك الا ما يعتق
وسنقف على تفصيل الحال فى هذا الاجمال من الى المعاقد وكان التقويض على الكلام ان الواقف جعل من الى فى الى الفيض فلا
يكون الشك عاد كمن النصوص المذكورة والاجماعات المتقدمة وكان الاجمال فى الاعتراض والفيض فى الاعتراض والفيض فى الفقه
بذلك فى التقويض كان للمراد من الاعتراض تسليم الواقف الموقوف الى من اخذه لا يتفاوت منه بذلك كالدين الى الفقه وغيره
او الى الفقه المراد من الفيض الذى من طرف الواقف غير المقتضى المراد وجعلها جنسيه كالحال جاهد من الاجماع الجنة من الموقوف
وتحقيقه بعد من الواقف جاء منه وهذا المعنى ما يعتبر يكن المتقدمة الى من الجهة لا ان كان الوقف على المساجد والمشاهد
ونحوها فيها اذا جعل الواقف امر التولية لمن كان على اشارة جهاتها ان كان الوقف على الجهة لا يجوز ما ذكر الفقه ويكون الى فيه
كما ذكر بان يتعرض الفقيه بين الموقوف ويعين الفقهاء اما كل الاصل فلو صرح اى المراد الفقيه الفقهاء الفيض وما تفاوت مثالا
ظاهر وان جعل الى الفيضة وهذا على المسلمين لكن ما من معاقبهم جواز يكون الاوكان الثانى من انفاذ الدليل سنا الى
استدلالا بالتصريح من غير تخصيص واما الثانى كما نرى وان ايكن فرعين الفيض المذكور بالاضافة الى الفيض لكن احكما
للزعم يتفقه لله بل ملاد بل على اشارة فى التقويض فيها الزمان الوقف على جهة وكان الرابع فى جهة معنوما الى الواقف على
ما وقف من عدم تحول المستند لكان الرضى لى يكن عقيق المعتبر المذكور والواقف المتقى بالاعتبار فى صحيح اذ اضيا ركنه
وانما معنى تشاركه من الى ما عقد يتفق الفيضة بين الموقوف والمعنى فلما هنا جاز فى المشاهد من الضمير الاول فى المسئلة
وكلما الاصحاب المعاقرة والثانى لا يتفق على وطا الاباب صفاء الجهاد عرض انفاء الدليل عليه ان تعلت سلطا ان
الظاهر من النصوص وكلمات الاصحاب غير الصورة المفروضة لكن ما بذ ما يلزم من ان الحكم باشتراط الفيض غير يكن
من يلزم منه الحكم بالتصدق فيوضح ان الاذن والاذكار الفقيه لاعتبار الفيض غير باشتراط الحكم فى هذا المعنى لا يكون الحكم
بالتصدق ما الفقه من انفاء الدليل على الاشتراط فيتفق انفاء الاشتراط وكما يلزم من انفاء اشتراط الفيض بالتصدق من
غير شرط فالحكم بالتصدق ما يتصدق بل قلنا ان المستند فى الفقه امور منها قوله تعالى ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود بناء على ان قوله الفاعل
وقفت هذا على كذا ما عقد او دال عليه وتحدم له وكل مذهب الوفاء عينها اما الصرى فان الوفاء يشتمل كلما لزم
من الامور المسلمة ويلزم من كلامهم اطلاقهم عليه كالاصل المصرح بذى جامع المقاصد والمسالك ومنتقى على ما يجاها و
ما فى مجمع من حق عقد الوقف عقد لازم من الطرفين اهل عند الكاتب ح بيع الوقف عقد لازم فيجب الاصل
اطلاق العقد والفظ الصريح فيه وقف لا يجب ح الخبر ان الوقف عقد يتفق بجعل الاصل والمال فى العقد وبين وقفت
وحبست الى ان قال لا بد فيه من الصيغة الدالة عليها ما صحبها او كذا يعقد بنا بجعل عليه ما تفريع العاقد لذلك وهو
صيغ فيه اجاعات فيه اما الوقف عقد يتفق بنفسه على واقف وموقوف عليه الى الحل ح الواقف الوقف عقد يتفق بجعل الاصل
والمال فى العقد والفظ الصريح وقفت ح الذى كان الوقف يلزم بالعقد والفيض عند بنا وفيه ان الشافعى فيه
بسبب وعند الفقهاء ان الوقف يلزم بمجرد العقد من غير ان ما من فيه يجعل الفيض شرطا فيصح العقد وكذا فى الفقه

بعد الفاظ الوقف سنة ثلاثة مهملة ولا دليل عليه صريحا ولا ظاهرا على كلا بعد ما ظاهر صريح وقفت وحبست وسبلت لما وقفت فانه
بين العلماء ذهب الا ان بالصريح صلى الوقف ح الاستاد بشرط بعد العقد لا بجاب وقفت ح ويتوقف في العقد الوقف هو
العقد الواقع على الجهتين والاقاليم المذكورين فيه اذا الفاظ ايجاب هذا العقد ثلاثة الاول وقفت صريح لا يحتمل غيره لا يحتمل غيره لا يحتمل
صريح ذهب بعض الفقهاء بحيث يحتمل الاطلاق فيه الا ان قال وقفت صريح لا هما فان قال وقفت صريح لا هما فان قال وقفت صريح لا هما فان قال
يورث فكان صادقا فان قال وقفت ايضا لفظ وقفت يحتمل بر الوقف بشرط ح لك ثلاثة ايضا من العقود من العقود الاول
الملك على وجه التمليك او الاعتاق او المعقود المعقود الفاظ يدل عليه صريحا كثيرة من الفاظ يكون والاصل العقد الفاظ هو
الهبة والنحل والعطاء في الفاظ وقفت صريح فيه ولا يحتمل غيره فيما عدا ذلك صريح في معنى الجهاد الاصحاب على ان الوقف ذات العقود
جنت فالذي عقام ذكر الصادق ذاتا فقال ابو حنيفة الوقف في الجنس لما هذا الفظ والعقود الذي في امناء وهو الجهاد ثم عدا ثم صدقة بعينه
الايجاب والقبول كما ان العقود ح الكفاية والخلف الجزائي الاول العقد وهو الفاظ يدل عليه صريحا من الصريح فيه في
وظائفهم الدلالة على ان الوقف من العقود على معنى الاطلاق اكثر من ان يحصى وفي الذي ذكرناه كفاية ان جل كيف يكون الوقف عقدا
من ايجاب القبول فيقال في ايجاب وقبول ولا يعد الاعتبار القبول فالوقف في الجهة فقط اما في القبول فاما على وجه الاطلاق
فلا بد وان ما على القبول اعتبر حكم الاصل الفقه من الاصحاب ان القبول من الاذن كالوقف على الجهة فقط اما القبول
فيه فاختلف نقل ذلك الحكم بانتفاء القبول في ما هذه العقود على سبيل العموم ليس ان كتبا وكذا في هذا الاذن بما
حصل من معرفة الحكم ان الوقف من العقود ومذهب فقهاء الامامية اكثر الاصحاب عدم انتفاء الى القبول وجود ما يدل
في ثبات ثم ما عن ابن ادريس فقال ما يشترط القبول لزم ابدا الشيخ ثم قال الفقهاء بدون قبول ثم ثم قام لما على الوقف
انتقال الموقوف عليه وقبله فانه ملوكه مال الميت كالوقف الاجلي ثم ذكر الحلي القبول فقال له الى سبحانه كلام
ابن ادريس في السرائر غير مطابق في الكتاب وما على القبول في الجهة فيقال الى اعتبار على الشخص معين الشخص
معين في الموقوف تعليقه تملك لا اشكال الاول وما في الثاني فالاولى ان يكون على القبول بعدم اعتبار القبول ما وما
على ما شاء فيها ان الوقف عليه خاصا فالاولى ان يكون على القبول فيه فيتجه الاشكال ان الملك من هذا الخلاف
انما هو في انتقال العين واما انتقال المنفعة الى الموقوف عليه مما لا خلاف فيه لا ما نقول ان هذا انما يسلم في جهة الوقف على
الجهة واما في الوقف عليها كما اذا كان الوقف على المساجد والقناطر ونحوها فانه لا يتحقق الحاصل ان الخلاف اعتبار القبول
في ماهية العقد بين مسلم وعلى من ادعاه الاشكال والتصريح به في جملة من العبارات في مسالك الاشكال ومعناه الى ان يكون
ان يكون ما اسناد الاكثر ثم على قول الشيخ نقل ابن اصطلاح خاص بين الفقهاء لا يمكن ان يشاء الالفاظ الواردة في الكتاب
والسنة على ان يشهد ان الفقه في الفقه اعم من ذلك لقد جعل العقد معنا البناء والجعل والعهد والتبع وهذا الشيخ ذلك
وكذا الصحاح عقد الجعل والعهد والتبع وقد فاقوا من عقد الجعل والتبع والعهد بعقد شدة ثم نقل ان كثيرا من
الاصحاب على الوقف بانه يحبس الاصل واطلاق المنفعة فالى المشروط الوقف يحبس الاصل وتسبيل المنفعة وجعلوه
وما قالت بين وقفت وحبست وسبلت الفاظ الوقف سنة الاول الزاء لو وقفت كان حجة في الوقف لان هذه الفظة
في العادة لا تستعمل الا في الوقف ولا يعرفها الناس الا فيه ح الخلاف الفاظ الوقف الذي يحكم صريحا وقد وقفت حبست
وسبلت وما عدا ما يهمل جليل او بالزام على الزام بر الوقف الى ان قال دليلنا ان ما ذكرناه مجمع عليه ح الزام الوقف
بر الوقف ح الوصية المنفعة يحبس الاصل وتسبيل المنفعة على وجه من سبيل البر الى الله فلا يستعمل عليه ح الزام الوقف في شرطه
ان يكون الوقف عقارا مالكا الشيخ فلو وقف وهو مجهول عليه فيلحق بصحيح فيهما ان يكون منقطعا صريحا بحيث

بعد القبض به الى الصغير الصريح من الفاظه ونفذ وحبست وسبلت فانه لو قال وقفت فانه يحتمل الا ان يقترن اليه قرينة فيه
عليه وقفت الى ان قال وحبست وسبلت من اختار الفاظ فانه لا صريح في الفاظ الاول وقفت وحبست وسبلت هو الذي يجوز
لان الاجماع منعقد على ذلك مع في الوقف وليس بلفظ ما عداه ح الجامع الوقف يجب الاصل وتسبيل المنفعة وتحبيس الاصل والمنفعة
الانتفاع به الا ان قال وشرط الفظ صريحه وهو وقفت وحبست وسبلت وصدقت صدقة لا تباع ولا تهب وان يقف الوقف
عليها وقبله وفيه ما ذكره صاحبا ثم المعاصر فانه ما ذكر ذلك او ورد ما يجد بها ما سلف ثم لا يخفى ان هذا الفصر ما خوذ عما ابوه شيخ
الطائفة في ذلك من تحرير ثم ان عرين الخطاب ملك مائة سهم من خيبر اشرها فاتا رسول الله فقال اصبت مالا لم اصب مثله والله ان احببت
حبست اصله وتصدقت بها فتصدق عمر انه لا يباع ولا يوهب ولا يورث في الفقراء وفي القربى وفي الرقاب وفي سبيل الله وابن السبيل والضيف
لا جناح على من وليها ان يأكل بالمعروف ويطعم صديقا غير متمول فيه مالا ولا يتخذ منه تالدا وفي رواية ابن عمر
دعوى الاجماع من الخلاف في السرائر على ذلك ما قاله من الخلاف ثبات السبعة العقد الوقف يحتمل العقد الذي اختلف
فيه الى المطلوب فقال يمكن الاستدلال الطالب في ثبات العموم لكل الاصحاب لما عرفت من انه خرج ذكره من العبارات يكون الوقف
عقد جاء بعد ما سمعت من جامع المقاصد والمسالك انه من هو الجامع عليه وسمعت ما صرح به من كون تحبيس الاصل والمنفعة
المنفعة في ثبات الفظ الذي لا يدل وقفت شاذ لا يمكن الاستناد الى ذلك بل ان اهل الكتاب في الجملة ان الاستناد الى الاصحاب
في ثبات الزام الاعلى الحكم بعدم الفتوى بحث العقد الفتوى لكونه اهم ما ذكره واما الكبرى فلا هم ثبات العقد الفتوى جعلا على الاهم
فضلا لزم الزكوة يحتمل كل عقد الا ان الزكوة في مال عقد مرتين على عقد جعل العقد مرتين في وجه ذلك يحتمل فيه الصور المذكورة و
الاحتمالات المختلفة ومنفعة مقصودا ما ايها تنبيه شاطر الحلال الكلام ملا يحتمل فيها الاذاء الحلال على خلاف بين وذهاب الى ذلك اذا
المذهب لمنافاة الاذن الشرعية فانه عقد لازم وقد يكون على عقد جعل العقد فيه يمنعه الاذاء الحلال على خلاف بين وذهاب الى ذلك اذا
على تحقيق هذا من الوجه في حل من قال ان الاصل في العقود اللازمة في الاصل العقد الفقه لا لاصل المقام يحتمل الفاعل في الفقه فقد ذكر
لاثباته فيه وجهة ترى كثير من الاصحاب في اما المقام يمكن ان الاذن بالاذن الشرعية او لوجها ثم لا جعد الاستدلال بالاية الشريفة
في قليل المسألة في عقد رابع من عقود ثلاث الاذن الزوج وما على الاستدلال بها اشكال ان ثم عقد الاذن الزوج الاستقل على العقد مع
احكام الزوج فاذا سرا رجا ، عنان الفقه والبيان الاذن وقد ذكر احكام الفقهاء قد ذكر احكام الفقهاء تنبيه المانع يتبه عليه في اثبات المطلوب فقال
هنا ان الاذن ان احتمالات كثيرة منها ان يكون المراد من العقود من التعهد كما يفهم من ارادة شيخ العقد الجعل على من ابراهيم
في تصريح في الصحيح عن عبد الله بن سنان عن من لا ان الصادق عليه السلام قال ان الوفاء بالعقود هي العهود منها ان يكون
المراد منها العقود التي العقد فيها رسالة عن عبد الله عليه السلام قال عليه السلام وقد سئل عن هذه الآية فقال العقود هي العهود
الثلاث في خلقهم ما ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود التي عقدت عليكم الى ان قال رسول الله صلى الله عليه وآله عقد عليهم لعلي بالخلافة عشرة سنين ثم
انزل الله عليه ما ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود التي عقدت عليكم لا يرفعن منها ان يكون المراد بها العهود التي عقدها الله صلى
عباده وان منها الايمان بالله وبكل ما جاء به وتحريم حرامه لا في الكتاب ذلك في عقود الله التي عقدها على عباده والتي بها ايمانهم
فلذا لا يراد في جميع الاية الاصل عقد ما من الايمان منها ان يكون المراد العقد الشرعية او من ان يكون المراد جميع العقود
الجارية لجميع وجوها الجائزة والباطلة وتحريم حرامه لا في الكتاب والسنة وغيرها منها ان يكون المراد خصوص العقود الشرعية الثابتة والاستدلال
انما يتم على الاخير وقد عرفت الجواب عليه ودون عرفت لم يرجح وهو غير معلوم وعلى بعد الاثبات ويكون في قضاء الاستدلال
بناء الاحتمال وما قلنا ان الاستدلال لا يتم الا على الاخير لم يرجح بين المحتملين وهو الاصل العقد الرابع يكون العقود اعم من العقد الاذن والجائزة
في لا يمكن حمله على ما ذكر من الوجه الاستدلال لترجيح بين المحتملين والطارق فاسد قال واحد وهو غير صحيح فانه يمنع عقلا لا يرجح الرجحان
العقل فلا يمكن الحمل عليه فيما اجيب واما مع الحمل على غيره من الاحتمالات الثلاثة الاولى تقدم الشمول صلى الا ان الاذن لم يحمل

على مخصوص العقود اللازمة انما يكون عهدا على ما ظاهر ذلك فانه يثبت الفرق من الاذن الاذن الجائز لا يثبت الا بالاية الشريفة فانه لا يثبت
غير صحيح على ما يحتمل لا كان ظاهر الدليل الشرعي هذا ثانيا ما يمكن ان يؤيد القيام فكذا غير صحيح لان تحمل على خصوص العقود اللازمة دون الجائزة فانه لا
لا ذكر لكن ما من الفقه الى ان الاذن لكون هذا الفرض الحاصل الحق الى الاذن ما لا يمكن ان تحمل ما في الفاظ الكتاب والسنة
واما الفاظ الذي فانه لا ارجع بالصحيح لكونه مما اقتضى الفقه الفقه جدا فانه الاطلاق يحتمل الاذن الاذن سنة مصلح لا تحتمل على
تعيين جهة العموم وبذلك الفاظ ثم يستطيع الحديث والنهاية لا يمكن الاستدلال بعد الصحيح صاحب المعاصر عما مرت من الحديث
الصحيح الذي فيه العقود فيه الهوى ما مع عدم الهوى على الهوى بعد صالح فيه ولا يجوز الاستدلال لانه جعل الفقه في الفقه في الاية الشريفة
على الوجه المقصود لتفسير في الحديث الصحيح الذي ورد من تعدد العهود والعقود يشمل جميع العقود اذا العقد هو العهد المؤكد الذي
جميع البيان والعقود جمع عقد يطلق المعهود وهو ذكر الوجه وفي الكشاف العقد العهد الموثق شبه عقد الحبل وذكر الفخر
العقد العهد الموثق على عقد يكون العقد وما من العهد والفاظ الشيخ الطوسي في جميع البيان والفرق بين العهد والعقد الوقف
فيه بعض الاشياء وانت ملاحظ الامر مما من العهد والعهد بعد بعد سيرا لعهد فكل عهد عقد وما عقد فهو عهد
وهما بمعنى ردهما واما اصابا الشيء فكل طرفيهما في الجميع ما اصابا ان بين الكل عقد عهد فكذا لا يمكن العقود من العقد مع
من العهد وهو جمع وفي الصاف العقد العهد الحق والجمل وهما كالا عقد العهد وما في الايمان من الايمان به وعقد تكذيبه
ان يكون ورسله وما جاء رسله وتحليل حلاله وتحريم حرامه والايمان بقرائنه ومنه وما جاء به وامره ونواهيه وقد عقد كلما
بعقده الفقهاء على تفسيرهم لله وفيها بهم من الاعتبارات والمعاني الفرض الحصر في اشكال ان ارادوا الشرعي فاذا كلام
مع ارادة الرجيب منها والاعتبار ما سلف عليه وبين جميع ما ذكرتين ان العقود في الاية الشريفة بين جميع العقود الاصطلاحية بل
بالاذن فانا ما يكون الايمان والنذور والعهود وغيرها كان ذيل من جملة العقود الجائزة وعدم لزوم العقد بعضها بين تلك ثم
ذكر بعض ما عن بعد ان الدليل الدليل على جواز عقود الجائزة بين جميع الاذن يكون الدليل ذلك وذلك الخصوص وما من ما لزوم ما يحس
لا يمكن ان الاذن الشرعي الشرعي على تعيين احدهما مع الاذن بعد الرجع الحلي بالاذن وما عجز على عدم لزوم الوفاء بعقدي
كل عقد تعيين اسقاط العقد الاطلاق على ظاهر جامعا مع الجواز كما يمكن بالاذن بالعقد الفقه في عقد العهد بكل الاذن بالاذن
في عقد الاذن بالعهد الاذن الاذن الاذن

بالقضاء العجم في كلام الامام المعصوم ع ومنتفى فلما ثبت الاجتهاد على ما يوجب في هذا المقام ويزيل عنه اصل الشكوك والاحتمالات
من الامور المذكورة العجم الى معدن ذهب من جبل من جبال ذلك الاصل عبد الله بن الرجل بهذه الرجل بهذه دم مقدار الدار يرجع فيها
ثلاثة العبد الله بن وجدل ومثله بلا اوزعه من ولا ولا ما كان ارض سبيلا ما ان في الفقيه عن الحكم قال قلت لابي عبد الله ع جعلت فداك
ان ما قد عندي في بيتي قد بلغ ان يرجع فيها وان نساءنا يعضرني بها فاعلم ما قضيت من ميراثها وليس لي ما يتم الصدقة
عن رجل واحد فقد نقله رسمه بنت الحديث تنقلوا الوقف الذي جاز الواقف نفسه على ايا الصدقة فلا يجوز الرجوع فيها ما لكن
فلا يجوز الصدقة ع ويجوز ذكره عام الشامل الحكم عدم جواز الرجوع في الصدقة ثم ما رجع عند في الاولاد ولده فاجعل قد فلا
رضيت فيها لا يخفى واما الشرب فيقع ظهور هذا فقد تنقلوا من تنبيه النصوص ايارة وفيها كان جلا الاحكام الى التعريض فيها
الفيض عن يعقوب بن يزيد عن حديث سعيب عن ابي الحسن ع ابي عبد الله ع ما رسته الى الرجل عبد فاشتر لي الرجل بسنة
وتحت بقاضي وتريس وبنو تحتها معدن جري بها وسنة ونجد بها من ثمن الصدقة الجليلة من الصدقة الجليلة من الوقف مولى
العلاء الذكور عبد الله بن الزبير العروف ان ابا ابن ادم الضلع على الاسر تلك وقد ضاع بدعة ظاهر ان المراد من الصدقة الجليلة من الوقف مولى
صدقة جاريا بما هذا فقط في الحال المراد بالصدقة الوقف والتعبير الصدقة الجليلة الظاهر الكثير ولا يخلو ان التعبير
الواردة في باب الوقف الاحاديث هذا فقط الصدقة بمعنى الوقف ويستفاد من هذا ان الشيخ الطوسي فاعرف الاحاديث
الى ما ذكر لا يخفى على المتتبع فيها صحيح محمد بن مسلم وصحيح ابن ابي عبيدة ومعتبر زرارة الذي اوردناها فيها
الفقيه عن زرارة عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله ع ما اوصى ابو الحسن ع كلام في المدينة في ثمن ربع نكب في بستان الرجل
الرجع هذا الفقيه من بيوت بني طالب وهو من اصل ذلك بالوقف بنت زيد بعد ثلاثة ابناء وله ابنة كانوا يحتاجون
الفقراء من السبيل والارض واسكنهما الصدقة فالا ترامشين معاش فلهن فاذا انقرضن فاهلها من المسلمين
فيها ما رواه في الكافي والتهذيب عن حماد بن عيسى قال قال ابو عبد الله بسند الرجل الرجع هذا الصدقة بن زرارة
قال قلت هو حي يجاره لقد بنى قال بعد وما عند الامام الصلح قال لا ولو ابي عبد الله بسند الرجل الوقف والارض والدار
اسكن صدقة منه فلا ما يعيشه فاذا انقرضوا فهي على فقراء من المسلمين فيها الصحيح الرجل في الفقيه عن ابي عبد الله
قال سمعت ابا عبد الله ع يقول فيم رسول الله ص الوقف ما سبلها بها محتبس اصلها فيجري بها ثمرتها
عن نفع بها الشيخ بسنده عن قال قال ابو الحارث بن الحارث بن عبد الله بن ربيعة بن الحارث في الصدقة وكان يوقف
بها ما اوصى اهله فيه لقد الله ملك كان اذا اصابه من سنة مرة كلا وكما ان الصدقة في نفسها ان كانت
الوصي الوقف لكن الفقيه بظهور نفع النصوص الواقعة في انما المقام ان المراد بها هنا نصوص الوقف في الصدقة الاصحاب جلوا
الصدقة في صحيحة عبد الله بن مسلم وصحيحة محمد بن زرارة وصحيحة ما اوردناها فاذا الشيخ على نصوص الوقف وما كان الاصحاب
فيها ان المراد بها في المقام وتفاوتا في الفقه والوقف في الاصل مدة ان لا يجوز الرجوع فيها ح الهداية الوقف والصدقة
ح العهد الوقف في الاصل مدة ان لا يجوز الرجوع فيها ح الوصية كتاب الوقف ما صدقة زرارة المراد من الصدقة فيه هو الوقف ذكر تزيد بكون الصدقة
في تلك المقام غير الوقف بكون عطفا تفسيريا الوقف ح السكنى كتاب الوقف والصدقات وجوه الصدقات ما ذكر الشيخ
وراجعه عبد الرزاق فالمقام يعد الوقف الصحيح وبها كتاب مدة تذكر فيها عبد الله كتاب الصدقة واما اللازم حال الحيوة فيها الصحة
والوقف فان قيل فالصدقة هذا الوقف في الاصل مدة ان اراد بالمدة المذكور المطلوب فيقول ان المتقدمين جعلوا بعض
اجزاء مدة كلية بعض الوقف بعد القرب الى الصدقة لا يجوز الرجوع فيه سواء فيقول الاصل الصدقة الوقف على
ما قال الدليل على الخروج وهو ما ورد فيه بقي فيه مدة يجاهد الفقيه ومعلوم انه الرجوع الواقف الرجوع فيه
حال الكبر فيجوز في ارثه عبد الملك المطلق بان الوارث انما يطلب ما ترك الميت والرجع من الامور المذكورة صحيحة عبد الله بن مسلم انه

لما في نبلها الرجوع في الصدقة فيما ذكر الشيخ ع عبد الله بن مسلم وصحيح الثالثة بظاهر ما سلف بل هو في الدلالة على المدعى في ما ذكر وجوه
فيها انما ذكر الصحيحة بالمام الصحيحة الثالثة عن عقبة الكاهلي قال قلت لابي عبد الله ع رجب عن عبد الله بن مسلم عن مولانا ابي عبد الله ع انه ذكر
بعد تعلق ولد لقد ذكر انه ابو جعفر ع ان رجلا جعل نخل بيرحا صدقة فجعل ولد الهبة فاعطاه الرجوع بها فان شاء جرى ولد فيها الاولاد
بلى وما لا يرجع في الصدقة انما ابو جعفر ع جعل ولد الهبة فجعل ولد الهبة فاعطاه الرجوع بها فان شاء جرى ولد فيها الاولاد
يرجع فيه ولا لانه على المدعى لا في جعل ولد الهبة ولا في الصدقة المذكورة الا ابو جعفر ع فيها ثم رجع فيها
وقد خصوص الوقف وصرح بالمعاني فيه عليه الهبة في السالك في دعاء عبد بن مدارك الى مثل صحيح عبد الله بن مسلم وفي
فيهم الاصحاب من الحديث ان الملك بالصدقة الوقف وفيه ابو الصلاح الشيخ العظام في الصدقة ثم فيه ثم رجع الصحيح في باب الصدقة
العامة المهمة في عليها ان الذكر الصدقة من مدة الثانية عن ابي الحسن ع سئل عن الذكر المذكورة الاولاد الهوان ان يكون مذكورا صحيحا
فيما لا يخفى فيه فيه حكم من الصدقة الجليلة الرجوع بها وصحيح بنقل الحوض عبد الله الرجوع فيها ان يقال في هو بلد الموهوب له
فسر ابي عبد الله ع الملك المطلق عليه ما قال في قوله الرجوع في الصدقة الشريف بهذا المفهوم هنا الفقه ثم يجوز
ارادة في قوله الطلق يكون من باب تفسير الطلق بمعنى من مورد الفصل الى موضع تفصيل الطلق فيه في الصحيح مثل ما في
معروف عند الخاصة الاصحاب مخالفات الجمع في قوله صحيح عبد بن مسلم فانه مدخل بعد ما يجمع الكلام الفقهاء ثم الرجوع في الصدقة اذا
ابتغى بها جميع الله عز وجل سواء جاء الصدقات على انها الفقراء او الفقراء ان كانت الثاني فالمطلق ان كانت الاولى فالمراد الاولاد
من هذا الحديث ثم ان قدرة كلية بالمطلق او بعلة وتفاوت الرجوع بها خرج ما قال الدليل على الاقتران الاولاد وفي جميع مدة
بعث الهدم فان قيل ان الامر ع جعل الهبة الرجوع فيها بالحيوة اكثر ارادة فكما عبد بن مسلم فيه جعل الهبة مثل قسم لا يمكن ان الفقه
الذي فسر الاقتران بالاولاد من الاولاد الرجوع ما سلف في الواقف مثل في ما سوا جعل الدليل الوقوف على عبد ابو الحسن ع الرجوع
لا ارادة اصلا لكن لا جاء الا ابو جعفر ع عبد الوقوف عند عبد الوقوف عليه الحيوة ذكر الكاهلي انما الاولاد الوقف عاما وما ذكر فيما ذكر
فلا وجه صحيح مما الاولاد الوقف فيما وكان الوقوف عند عبد الوقوف عليه سواء جعله مثل في الهبة الوقوف عند عبد الوقوف
اصلا فيما لذلك جعل الرجوع الغير الوقوف عند الوقوف عليه الملك الوقوف عند الملك فيما الهبة الملك في كون الوقوف خاصا وجعل
امر ابو جعفر لنفسه فيما ان يكون الوقف عاما وجعل الهبة الهبة وكان الوقوف بل الوقف عند الوقف فيما لكن جعل الرجوع
نفسه وسلف على فضل الحال في هذا المقام ابو الحسن ع المقام وما ذكر في هذا المقام الحاكي في صغيرة بن زرارة فانها
مثل صحيحة عبد بن مسلم المتقدم الاولى الدليل المسئلة في الهبة فالمطلقة عند ما ذكر فيها هذا وما ذكر في هذا المقام خبر الحال
في صحيحة الاسدي لا الاثبات الرام بالصحيح الرجوع في الكافي عن زرارة عن ابي عبد الله عن ابيه قال الصدقة محدثة اما كان
الناس على عهد رسول الله ص عليه وآله يحملون ويهبون ولا ينفي فلان اصل الرجوع ثبتا ان يرجع فيه وما لا يعطيه
وفاقه فانه يرجع فيه فلا بالاثبات وجه يجوز لو لم يثبتا على الرد من الصدقة في الحديث ما اهم من الوقف وحضور المؤلف
كما بين في الهبة وفيه من الصدقة محدثة المطلق يخفى اهل الصدقة في عهد صلى الله عليه وآله والتوقيع ان فيه الصدقة
الفقراء والمساكين الا بانا في بلاك وعبد الخاص الصدقة الشيخ هنا لا يخفى مع ان الاثار الصادرة منه صلى الله عليه وآله
في المذهب في مقام العموم ما لا يجوز الارتياب فالاصحاب حمل الصدقة في الحديث على نصوص الوقف والهبة بقرينة
الصدقة في منع كما لا يخفى ثم يجوز ان لا ينبغي دار كان فالمراد اصل الرجوع لكن لما قيل ذلك بقرينة ما له عبد الله بن
فانه رجوع فيه ومعلوم ان المراد جواز الرجوع لا جواز فانه رجوع جهة الرجوع في الهبة بدلالة عليه بما في باب عن ابراهيم بن عبد

موقوف ولا يورث ويوهب عجاد جمع الفقهاء مثل ان كان موقوفا في حال الوقف ثم يجوز الرجوع فيه الا بالرجوع الى الحديث بالكراهة فيقول انها وارثه بالشدة
مورد خصوص رجل كان له نخل بيرحا فجاء ابن حكم بالرجوع وقف محمد بن نخل بيرحا وهو على الكراهة ان يرجع فيه ثم رجل اشترى نخلا
محمد بن يكون كما يقول بالكراهة مفرض بعض شرط صدقة الكراهة موقوف في حضور مولى ان ابيت ويورث ملك وارثه وكيف ساق بالصدقة بين من مالك خلف ذلك
جاز ان يرجع الى ورثة ضرر ما لكانه ورثه الكاهلي في الكافي والتهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال سألته عن الرجل يجعل ارضه صدقة على ولده
يلزم لا اعرف الصدقة من الصحيح الذي في الكافي والتهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال سألته عن الرجل يجعل ارضه صدقة على ولده
من ولد ان يرجع فيه ان شاء ان الصدقة الواقعة في الصدقة والهبة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة
وحاصل الحق في القبول هبات الوقف عليه لكان وارثه الصغير يكون الثالث لا وارثه وعلاقة الاولاد الاولاد الاولاد الاولاد الاولاد الاولاد
ان التكلم بالرجوع الوقف مثلا لكن الوقوف في حضور من يرثه ابو الوقوف عليه وهو يحتمل ان يعلم انه عن الاهل من عجاد
بالمراد من الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة
من ان يرجع جاز ان الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة
وحاصل الحق في القبول هبات الوقف عليه لكان وارثه الصغير يكون الثالث لا وارثه وعلاقة الاولاد الاولاد الاولاد الاولاد الاولاد الاولاد
ان التكلم بالرجوع الوقف مثلا لكن الوقوف في حضور من يرثه ابو الوقوف عليه وهو يحتمل ان يعلم انه عن الاهل من عجاد
بالمراد من الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة
من ان يرجع جاز ان الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة الصدقة

شاه نشان كرد و مكذا در عكس بلكه واقف را اذا اوراهم زيد بنا خارج و در اينجا نوشته الوقف تابع حسب ما يوقفه او كيف يشترط
صحت ابتدا بدون بعض وقف نباشد، تا اين صحيفه مذكور بلكه دارند معلوم شد كه اجر عقيد و بيان عدم تسليم بيان بنى و بيان بلكه اب
غريب آنكه اين كلام كه اذا ان تعين كلا الى آخر بها و ساده شده چنانچه خط شريف اين بنده نظر بسبب عدم تركيب كه اذا تعين و بيان بلكه
غلط و مجانى اين واست با شد كه نظر بسبب كه جمع اجر ملكوره شده بسبب ايد رجم دى و نى لست اما ثلث كلام سيد مين و ما خوذ به
و اجماعات و نوشته اند و ديگر سلوى با اجر اثبات شرطه نفرات در وقف خالد با در خصوص كلام اكر اين لست مثل و دراين
مقام اعتبار خبر است اكر كه بر اين مطلب است كسب و مبارك كه و اذا جوار بطن شده هكذا مسلك الان وقف عاجد بر جهه حصر
و فى الجهة خصوص فرار دهد صحت و فرار دهد چنين و فى موقوف و بعض بيان باشد بنا دى بالمدعوت اينكه شرطه نزد قد هم لست
و كلام و بعضى ما نفى بيان است بلكه ما هم با بن خوهد اعتقاد اجماعات مخالفه و مسلك حاصل و وجه النظام چنين كه مطلع
بود ركن اعتبار اجماع اين خالد مذكور و معنى تعلم اجماع لخالصه و كفرة و هم بر اين سلك بعد اجر خالد و اين و صاحب فتوى
معتقد انتفاء خالد و دانست و اكر ثانى است بجز كلام اعلا و اجماعات متعلق جهت بيان مقتضى اشتراط است و فيها نفى نه متصل
كه چنين نيست هكذا بلا اشاره است در صورتيكه موقوف در مقتضى اطلق بوده باشد عام و ثابته معتبر جزء و اقل جزء باشد پس
عمل كلام اعلا و اجماعات در اعتماد و دراست اما اجر فروع و دراست و اما اجر فروع و دراست و اما اجر فروع و دراست
تنها صريح بشدة كه نزد اعلان كلام شيخ بدو مطلب است اول اكر هم اين اجر فى ما در بعلى عمل موده هكذا و مكرر شرطه نفرات
در مطلق وقف بعضى و نفى هم وقف و بعض نيست و ثانى اكر كلام صريح بشدة كه نزد اعلان خوده الله و دو و معالى الخ و انشاء بر نيست جهه
و اجر اعلى دراست تنها اجر اصلح است و كلام لزوم و كلى صريح و دراست كه خطر اجر و دو وقف شرطه بدانه قل خالى و اصد فرزند
اجر و انصف على المنفق و اجاعه الحقد و خطر و اما بكون كانت اجر اجماع اجر فروع و هم چنين مجموع عمله مقدم است
كه هيچ و مثلى موقوف و بعض نيست تا اجر بحرره اهم بلكه بنا كه چنين مثلى و تنها بنى شهد مقدس است و در اهم بيت و شاهد
بر اين مطلب است كه نتيجه الفائده در كتاب خالد و رهام و كه خالد خالد و اما اهل خالد فى موده و ثالث شرط لزوم الرق بعد
البعض و بعد الى الحق و بعد الان الوقوع الايان ليس من شرط لزوم البعض و بل اجماع الفرقة و هم چنين مجموع عمله مقدم است
و معرفى الذكاة لا الوقف بلزم بالعقد و البعض عند مثلا اجماع و هم بدخل اجماع احد و الزنين و مجموع الحسن لا مشروع بها الخالد اهم
حمد العقد و لا فى نفسه و اجر فرعه و الذكر هم تنها صريح بشدة اين موده اعلان بكلام مسلم و اثبات كلام تنها و بعد اين مطلب
و تصريح بشدة اين قول موده اذ اين نفيه و مخرج بكند كه شهد در شدة اين قول و اين مجيت شايس بكه تنها اين مطلب
نداره و لكن ما از هر تنها كه تسليم بح هنرا تنها مجيا هم كه مدد و اين قول و باشد و تصريح بشدة ان عمى و باشد ان مراكب
من اعلاء بنى طريقه بنى اين است كه چنين كه دكر اين و بعد و مسجد و مخرج اجر و بر بكه بر بالبنا خالد كه و اجر و
و اذان مرد و فروه و نيست كه تنها و هدا الكلام از هم خالف و اجر بوده باشد بلكه ابن تصحيح و بر نظر است كه و اذ شرح كه و حيث
و اكر انصار و اجر و اجاعه بوده بوده شد الذان و هم بلكه بود على اجر الجنين فاتى و در تنها هم بنى بنيت بلكه تنها و اجر الصلب هدا الكلام
و در اول صحت صريح فروه و بر اين بكه مزيد فروه و وقف موقوف است بعض بقطع و اماده و در اين مجيت شايس بكه وقف و بر مجد و مسطى
با وقف مكروه و باشد و بعض اذان با اذان اين بكن بوده باشد كه و اذا است اذن و اذان موقوف بر جنين نيست بلكه خطى بعد و
تنها و بر اين كه تنها و بكند و در اين مقام خلاف الشافعة لا يدين البعض فالى الثانى الانصاف على اجر الوجوه المذكوره و اين و على نفس بذلك
و فات ذيل المسلم و كلست اهدس مثل جيدان و مطلق بنى و مطلق بنى و اذان كانت اجل من جميع مقدر و اين بنى و مبتدى بها احكام الوجوه اين
هذا الفظ هو الذى كما هذا الاجماع و شيخ العلامة و شيخ الفقهاء مطلب عبد الدين و المدرس و شيخ منه قال الاصحاب و نظام كلام و اين اصلى

و سبب اين كلام مقتضى اين است كه در اين بوده بلكه مقتضى اين است كه در اين بوده بلكه مقتضى اين است كه در اين بوده بلكه

زيد وفيه ذكر محمد بن عزيز الجبرى باطل وبه كما صاحب فتوى مطلع عديث كالا الفين نوده بيهان بيهان نجيل است
اكر بيهان اصفان لبث كرد ونوشت باصل كتاب كالا الفين رجع نخوره تكى عين حديث وجزء زيد دهانوف كه بن فتوى ونوشته بيند
در كتاب رسالة بطريق بيده ايم هامش ارنا هو مذكور است در كفايه تصريح كبيرى وابن كتاب در اول عزيز فتوى جزء شده
نظما ولكن بعون الزاما ساق بيدى خاتمه ارنا هو مذكور شد لهذا الفقات بان نموده واين نوشت كه رفيق فاطى شد ايرجاية
جاى جمع اهتمام كند در سورى كه موقوف در صرف سوى نموده باشد بدانكه ريع قطعه سال هجرى الفين سوى سه وسبعا فى ها
سنه ضعوا است رسم الخط در قوله بفتل است وه ثانى موصل مثل الهم است سات ودر بيان رحديث واما سات سى تمل
بس وسال آن دخل شرف لعدم ترتيب نموده فصل است وله ثانى محض شريف در حاشيه در تشريح عجيب تعريف ترتيب بيان كرده شد
در حديث بحر بيهيد سى فصل است وانا عنه جمعيه جاهدت مسلم والانعام ليوى نوشيد وبر اين ايجد در سياق مذكور شد
تا بر اب بيكريم اكر اصل اين است كه صحيح مذكور دلالت بكند بر ميار فتوى ورطاى وقف فالجاهلة ابن عطا نكيك لعدم بيت
واكر مراد اين است كه ابن حديث دلالة دارد بر ميار فتوى رطاى وقف مخصوص ماعلى بنه ابن اخرا بيا وبر است صحيفا
الاثر بيت حديث ثبت مكر اكر هؤلاء كه جزء بال وشتر بر بكرا دلالة دربيلم دانيا نه لهذا ذكر انكه وقف وما نه
معلوف مثل سايرنكه واقف در حجتين سوة معلوف بر نه خواهد بود حاما انكه وليه وقف داوا عن جهله جزء فرا دوا وه
در حديث اشعارى بران بيت ملكر سيان حديث مقتضى اين است كه واقعه سنوى ثابت كرد اقعه سنوى ثابت شده وبر اين صورة انكه بيت
كه ارنا وليه معوض جزء سوفى عليه خواهد بود نظر بيا بكند در قضا است وانا دهر جاى جامع وركب در اين مقام بيا بد رفع
جهة ابكرا مراد اين است كه وقف بر ثمار وركب شارك وقف ابراكه است وابنكه وقف تا خوت بود وليه وقف خوت نيست
با جامع مركب نابت ملكريم اما ثمار بعض در ان مقام نابت است با جامع بط وشك با جامع ركب حاصل بيت ملكر جمع بيت
نظر بلكه اجامع مركب مهود دهد اهل وانات مثل بلكه طاى ودر سند كشتى بر نبات سند وه بود ما تخلف باشد جمع بيت
وجمع جزو در ان مسئله نا ثابت باشد جزى در جمع لزاد رجوع بكر ثابت شده اند در ان كه تجاوز اهل بود جزء
كه دلالة ملكه مر واقف احدهما نيست ودر بعض لزاد ان مسئله خط در انجام حكم بنويد با كاى شايد لزاد ان باب نود در ان حكم
نظر با جامع ركب تا تجاست ان تجيل ماه نه تجاست سه دين است كه حين شود هر اب تجيل ماه نه هر تجاست دو ثلث است
بعدم كات وه بدل بدبه كه دلالة ملكه تجاست بلباب تجيل ماه نه بعض جزء تجاست در ان حكم ملكه شود تجاست جمع لزاد ماه
اوقف خاصه بود اين بكر خاصه است كه وقف باشد كشت سه دانه بود باشد تجيه بلدين ودلالة ان مطلب كه مقتضى
انقاست كه كشت شود ماى در بلد جهة صفوان السافة وجعله عليه السلام بدان كانوا كاد الدين الرم وقد جاء احد
هنجى زهدا عنه بلد الرجع فيها لانهم لم يجوز بها هنه وبلدنا وجد الاسلة الهين حاصل الخير جزى الواقف الرجع عاد نفسه
على اولاده الكبار وبلد بما حاصله انهم لا يتضيون بما باسم معلوم ان مفهوم التقيد عام يتبعه جواز الرجوع فى الوقف فى كلما
يتعلق الغير من الوقف عليه واما من الواقف وعلى الحالة لم يثبت منه ما هو صدد بالله واكر ورد اين است كه ورد عن رجوع
موقوف است بى زنه در سند كه وقف بكا را كه ورده باشد در سند وقف على اذا ما من ونفوذ موقوف عليه باشد بلكه وقف جزء باشد
ومابين وقوف خاصه مشاركت بالزمن بوده باشد بدخاصه بدن موقوف عليه باشد بلكه وقف جزء باشد وجزء ملوك جزء

واقف بوده باشد يا غير ما طلق بوده ضرر بكريم با جامع ركب مكريم ابن دهر جزء جمع بيت جمع مصرف اما جامع ركب در ان مقام
بيت جمع نكه حديث دلالة ذكر مى اما ثمار فتوى در سور بلكه موقوف عليه مكا دلالة دربوده باشد واما كسوة كه قلت در بعض بوده باشد واما فتوى
در اخر عصر شى بلكه اما ثمار در جمع سوار در وقف جزى در سور وقف كه رفيق بر جمع بوده باشد وامر بزيله معوض جزء باشد
بوده باشد تهيه در حلاط ابن هرى بيت جمع دانسته شد كه جزى اذا ما ظهر الست تقرير بوده تا بين اكر وقف بر جمع بوده باشد
مثل وقف بر مشايخ هدى در سور در بيا طى مناط ونحو هما كه وقف در ان صورة موقوف بر مفهوم بيت همان انها در بعض تهيه
بكند در ان مهان با طلاق كلام ان مكرم شيخى بن مطلب است وه واقف عنب مشيد جزء باشد با نه وجزء اخر بوده در صورة
بيت مثلى معوض جزء جزء باشد با بعض با ابن بن مقضا كه جزء بوده ابن بن ذكر انيت كه كه وقف حكم بالزمن است من جزء فقرا الى
مثل وقف بر مدارس وقايه وقف را نسبت بجزء معوض جزء باشد در ان صورت وقف حكم بالزمن است كه ابن الواقف على الموقوف عليه
بكون سوا الواقف لذلك فاه حاجز الى جزء معوض جزء ان جزء معوض جزء ان بشطه بالواقف عليه وظاهر سنه فالمالك على الدار كالمالك
فا لا ارث دجت فا له بشرط الوقف وكا بشرط الوقف على معاد بلاده الصلى بكذا بيد الوجى والدار مستر مول لا يوثى بنت الحكم بالزمن الوقف
على البعض بها الوقف الا على معاد اكاه وكذا العاريها الوقف اجيد على معاد اعاره وكذا ظاهرا وقف الوجى على الوجه
الصبى بعدهم الكل لعدات ذلك انما هو ثبوت الكل بالى ذكر بين على الوقف عليه والاذن منه العقل بالخاء الشطه الباعض منه
انه عند ثبوت الحيلة الواقف ولم يطرح الى الشطه بان امنيا الاجاز من السلم فى الوقف انما هو حوالة الموقوف عليه او من بيت
امر الموقوف ساكات العدل عليه لا امنيا بنصر جزء شرعا لنقرب الى عليه بالاذا الله اياهم ضرر الحيلة الاجر العدير مثل الوجه
دلالة كان هذا الحيث بها الا كان الوقف على العاد الموقوف على العاد عليه خاصا لحاصل ضرر الحاصل حكما بالخاء الشطه بالخاء الشطه
على البعض بها الوقف الا على معاد اكاه وكذا العاريها الوقف اجيد على معاد اعاره وكذا ظاهرا وقف الوجى على الوجه
الصبى بعدهم الكل لعدات ذلك انما هو ثبوت الكل بالى ذكر بين على الوقف عليه والاذن منه العقل بالخاء الشطه الباعض منه
انه عند ثبوت الحيلة الواقف ولم يطرح الى الشطه بان امنيا الاجاز من السلم فى الوقف انما هو حوالة الموقوف عليه او من بيت
امر الموقوف ساكات العدل عليه لا امنيا بنصر جزء شرعا لنقرب الى عليه بالاذا الله اياهم ضرر الحيلة الاجر العدير مثل الوجه
دلالة كان هذا الحيث بها الا كان الوقف على العاد الموقوف على العاد عليه خاصا لحاصل ضرر الحاصل حكما بالخاء الشطه
على البعض بها الوقف العام بالتبيين على وقف الحال وان كان ما ذكر فى هذا العام وجها سلف مفيدا من الاذن كما
تقول الذكاة لا يجب وقف ما لا يمكن الامساك الا بالامساك الاجاز شرط فى الوقف عند ثانيا بيع ثانيا بيع وقف ما لا يمكن
امساكه الا بالامساك الشارد فصد المسلم وهو شرط فى الوقف عند ثانيا وثالثا بها بما سلف ان المراد اجاز الوقف وتسبيه
الوقوف الى الموقوف عليه او دليله فى السلم او من يقوم مقامه الاجاز الاجاز الجواز من شرط الوقف ثانيا هذا الفقه وهو الجمل
الواقف الفاظ بعض عند ورفع بالعشر وكما بتهيئ عدم حصوله بها اذا كانت الوقوف عليه من الواقف الغير ان الوقف بالعشر
اعمالا من اما العلم بجمع هذا الشرط لا يجب الزاد الوقف ومنع الصلى فى الواقف الغير ان الوقف بالعشر اعمالا من اما العلم
نوعين ما كان العموم فى هذا الشرط ولا يجب ان تصير كثيرا من كتبه بجهاز ثانيا فى الذكاة كون الوقف الواقف فى
الاصل الذى فى الواقف فلا يخ اما ان يشترط الواقف تقديم الوجه او يطلق فان شرط الواقف تقديم رجع وان لم يشترط

يجوز ان يشترط الظرف نفسه والموقوف عليه والاجنبى فى الغير اذا شرط الظرف نفسه صح جلوس الغير وهذا يضر فيه وكما لا تعدا الا
ما حكاه عن فتح الحاكم فى الحاوى فى ذلك الكتاب فى ان الواقف يجوز له ان يشترط فى وقف الظرف نفسه او الوقف فعل
هذا فعله لو وقف واقف شيئا على جهة مخصوصة وجعل امر الوقف الى نفسه لا يصح كما لا الدلالة فى ذلك فظهر بيع ابن الامام الموقوف وتبعه
الى هذه الصورة المذكورة من جزئيات فى فتح كما هو الحال فى ذلك فظهر بيع ابن الامام الموقوف وتبعه الى هذه الصورة المذكورة من جزئيات فى فتح كما هو الحال فى ذلك
الطريقة لفسد مما عطله ما هو بالحكم بلا ما هو بالشرط ومنادوره نابية بها فى اوائل الجنس بلا خط لا يسلم الشارح
الجنس الرابع فى ذكر الواقف وهى اربعة اقسام والتجنس والاجاز وغيره يجوز ان يجعل الواقف الظرف نفسه وغيره وقال الشارح
يشترط فيه التجنس والاقسام والاجاز وغيره لما يجعل جزء ان يجعل الواقف الظرف نفسه وفى شرح الشارح لا خلاف فى جواز ان
يجعل الواقف وليا لتعيين الموقوف والنظر اليه لنفسه وغيره وهو الوقاء بما سلف ان ساعد الشارح ثانيا وهو يشترط فيه
الاجاز بلا خلاف وكما الشارح والموضع الاخر من الموضع الخلف بينهما من كلام كثيرهم انهم لا يجيزون التجنيز على الكلام
ما ذكرت هذا الواقف اقوى على الوقوف عليه وسلف على جلة من عبارا انهم قال فى الكفاية ولو ان ثابتا لكى كى سند فى بلاد من
بعض جزيرة الاقرب الى الاخذ بشرط بيع التجنيز من الموقوف عليه واحمل معهم اجازة ذلك ما تحصل من جميع ما ذكر ان الظاهر من
اكثر الاصحاب فى الجنس جميعهم هو الحكم بان رم الواقف فى محل الكلام من جزئيات فقط الاجاز والجنس بلا خلاف لا يصح لا
على بعض الاعتبارات الخلاف المشهور الذى لا يمكن الصبر اليها الكلام فى المقام وصح سلف فى المقام وصح ذلك ما اورد بجيكف
يمكن الحصر الجنس لكانه من قولنا رجع الاجاز فى وقف الحساب دعوى الاجاز المركب مع ما وقف من ان الظاهر من
اكثر الاصحاب عدم الاشتراط وهم بين صريح ذلك ما يحيى وبين جزم وظاهر كثيرة مضافا الى ما وقف عليه من
ان كلام الجماع والارشاد كالصريح فى هذا المطلب فقوله الله سبحانه من الفرد والموجب الجزيات من العادة فى دار الجزيرة
ان بلى كلا نهم فانا وقصدا الشيخ الشارح فى ذلك فى الاجاز من بعضها الاجاز وفى فيها الجنس فى جميعها الجنس
فى الاجاز بين وان كانت سلفه لكن لذا الثانى من خلف اصل من بين السلم بنفى التجنيز بكيف بدهى الاجاز المركب على ان
المسلم عند هذا الفرد لا سلف عليه على الاجاز من الجنس فى الفعل من خلفه بدالمالك ورفع الجاز من الجنس الموقوف
عليه وجعل والدى عليه الاجاز جامع وسلف على ما بيد والجنس بهذا الحق عبارة الخوف الاجاز السلم بلا خلاف فى
اما هذا الفظ الخلاف الجنس هذا الاختلاف وان شئت العلاة فى ما يوقف وهو المقالة نظر فى ما يوقف لا الجنس
الملك الموقوف المقال الجنس ان ذكر فى وجه فى جواز رجوع فى وقف قول وكما صدا ولو لزم ابن وبالبد ساعة باطلا وب
بعاد بدها كما يفتى والدها ثم مقام وبقى صفا لست بلكه طبيعى كه در ان حضور ذكر فى وجه والبهجة عدم جواز رجوع صريح
در ان است كه حكم رجوع بهمه حصول ابتا مراد است بين فهم تعليل بنده قبل است ما تح جرا كه حيلى بقى بنده جرا حلت
بود بان عبارة كلات والله هو الذى قبل من الكلام ابن عبارت لغو بيه سجان الله طلب الملاس كلام دبكر الجهيا ثانيا
موضع الكلام مقال ابن است كه ابن تحصر بين قول الله مدعا مبتدا كه اجاع منعقد است بما نيكه هر دفتى مشروط بعض است
واحد بدر بيانيد دكيان كه بعض كشرط است بعض معدوم شد كه بعض دهد با لزوم وقف شرط است حاله بيان مطلق
در بعض مقتضى بكيم الماض ما سلف عليه بين جكونه كن هست كه ارضا ما بين در كلام بين صفا لد در وسط ساد و شود جز كه
مراد ابعث كه بعض والدى ثم مقام بعض صفا لست در سلف در كه لغو بنده الدوبه باشد جنانچه كلام او عبد كه موجود عدم
رجوع بهمه حصول ابتا مراد است شاهد بر ان مطلب است در بين صورت اكر جاى كلام ولى ان در وسط هر ملاحم است
لكن ابن ارفاث زمان در بجايت در دانست زيرا كه اكثر ابن مطلب مسلم هر كس است لكن حديث بر ابن بعض صحيح

نبث جمه مورى بعض كانه صريح در ان مطلب است كه واقف خود را لست وحديث هكذا لذا رجل يهبه فيعطى لرجل نذار وكذا اما
لم يعطى احتى بحيث تجمع ابراث ان مطلب على لرجل وان من جاء ظهر جاز لان والده هو الذى بالرجل والصبى له ضدت
ورد لله عايل الى الرجل المذكور فالكلام ومعلوم ان الوقف على الولد الصغير هو والدى وما يه الجر حاطه بعد در رجيه كالم
ابن خضر بر ثانيت كه بلد نبوه وفعلوا فى فله م وان نصدق على من لرجل ولد الخلوق بحيث معقول ثانيا بن اكر جهة جبيش
كه جهة الله والبا ما بعض در ان صورة لا يمنعه لست لكن جلد حديث ثوابن بالبا بدى ودراست واكر كه ابن بعض بيت بكر
حديث راجل بود وبعضها هذا حديث بين عرى صراحة كه عدم جواز جمع جهة حصول ابتا حرايت جمعى است وابنكه مراد
بعض بعض صفا است با الكه بعد شريح بر وه كه بعض كه موقوف عليه حصه باشد ورد وقف لست لطلبه بد
مالك است جكه ان ثم مقام ابن خلاصه بود واكر مراد بين است كه والد ابن جبيش كه واقف است لا نم لست تخلبه جان وقف
نبوه وادا بين بجيث كه مل موقوف عليه لست لا نم لست بعض غلبه بين بكر جهاد كه لا ابن حديث بر ابن مطلب اكر كانت لا ما هو بى
صرايت تشرد ومدلول حديث زياده بر ان صريح بيت كه موقوف عليه كبا لا ما ورده باشد اكر موقوف بنا ما هو بى
در ريقى وضرب انها ما خلق شده باشد وقف لازم بيت ملكر موقوف رجع ميكند بى بعد از ثمان مرايق واكر وقف بر صعا د
اكلا وى ده باشد وقف لا نم است جهة اكه ضرف موقوف عليهم در ان صورة عليهم بر ساط بيت ملكه ما لضرف وقف است جانچه
ضرف شده موقوف عايه ابتا است در صورة كه اكه ما بين هو الذى بود بر بيت حكم جلبى بر ان صورة الفرعى هو بيد وما اراده ابكه لا زيا است
اكلا والدا ابن جبيت كه وقف است عليه بد الوقوف عليه بر ان بعض عمره وثابتا بقصد مرا سطيه بعض ما بين كلام ما بين ايك افاد عليه لست
وما بين بيت جلا من بالبن الاصل بلسف فى وراى حكم موقوف فما بعض بنه ومع ذلك بعض عرى صراحة كه عدم رجوع جهة
حصول ابتا من است جمع بيت ملكه نبا بعض بيت ملكه عرى انفاق خلد وان شاء جانچه مذكور شد بعد از ان
بكريم الجهد در ان مقام فسلم نبوه كه بعض لجهة كه مقام بعض مضاف است نه بعض فرض مضاف است نه بعض حاصل ابن حجر بعض
جبيش ابن بجها الجنس بيت با بن جهة واده ودر انجا كه فى نبوه فى لجهة كه مقام بعض مضاف است نه بعض فرض اورد انجا جمله نوع ملكه
كان جزء كه ثلث شاه كه هر كه منوى بعض كه واقف بوه باشد خبرا ان بعض جهة بعض بعض است بين وقف كه لزم بالجهة ثم مقام بعض
عليهم معين نبوه باشد وبعض شرط كفايه بسكنه در صورة وقف رجيه ثلاثه بعض موقوف وقف كذا بد وحكم لازم بعض بالجهة ثم مقام بعض
صغير نبا شد در حكم لازم بعض وقف جاز در صورة وقف رجيه ثلاثه بعض موقوف وقف كذا بد وحكم لازم بعض بالجهة ثم مقام بعض
مضى حيث ابن كه ولد مذكور شد وابن بعض مضاف لفظا نه لست جواز ثابت زيا است كه جبيا ابتا ثابت زيا است كه جبيا ابتا ثابت زيا
ثلث هم الكفاء در لزم جهان ضرف كه وبه عمره الجهة كه بعض ازلها ابتا نبيت جاكره واه لذ وبعض كه مذكور شد معين باشد لذ كه
در صورتى كه واقف ولى نبوه باشد ودر ان صورة مقتى بيان صورة معين باشد معين لذ الجهة لست قال الثانى ويعين بنه الفقر الى ان
قال ولزمان على نخل بعض الولى كالاب والجد بالاولى وان وقف عليه الاب او الجد صح لانه بعض بنه وانه اسيد الاسناد
اعلى الجد معاد فى شرحه وان وقف عليه اى على الطفل ودين فى مقام الاب او الجد صح وان لم يقبل الاب او الجد من احد غالبا
لهم معين بنه بلا فى الصحيح والفاظه كما فى الثمن وكثير يفتى لا الكفاية جهتها وان جزء من بنا البعض منها واهل بعضهم
اشاره لك انتهى كلامه ثم مقام معاد وثانيا له ورفع الجد معاد ما اعطاه فى شرح الكبير وفى الشرايع ولو وقف على الواقف فى
الاصل الذى فى الواقف فلا يخ اما ان يشترط الولاية تقديم الوجه او يطلق فان شرط الواقف تقديم رجع وان لم يشترط

الثاني على خبر الواحد لما ذكر فيه على الحدث عليه مستفاداً بالايجاب والقبول لان الفعل حاصل قبل الوقف فيستحيل ان يصير في
الحال عليه بعد ما ذكر فيه والقول عدم الفرق بين طرفه بعد ذلك على الوقف عليه وبعد الوقف وعدم اعتبار الحق الذي له
الحال على ان زيد من يخفضه ويحمله اسناد صدوره فيما فيكذب ذلك عن الوقف عليه بعد الوقف وعدم عبد الله الذي لا يعتبر
بين الفعلين اسناد الوقف كان الفعل الوقف وبينه ش الكفاية وتوكان الواقف وبالكف كوزيد عن جعفر جديد والا لزم لا يعتبر
الثبوت الفعل عن الحدث عليه واحل بعضهم اسناد ذلك ش المقابلة في الوقف على الاذكار الاقتصار على الفعل وحصول الوقف م
نسخ ضد ثانية شرح اذا حلت ذلك فقولنا ان ذكرنا في بيان حد الحدث حال ذكرنا هذا الحدود الفاعل في الحال وعند
الاحتراز الاذن من الحدث لما فقد الحدث الاحتراز الاخبار وقد عرفت ان الرجع الى الحال وانما جعل الحد الفاعل ذكره اما الاول فلان الحدث
المطابق الحد الحدود عليه بظاهر الكلام واما الثاني فلان ظاهر من الاحتراز عن الاحتراز الاخبار وانما الحدث عليه بعد من الحدث بالاخبار
لا يحتاج الى الاحتراز الاخبار والاخبار لا يحتاج الى الاخبار مطرد من نظر العلماء الاخبار وجاء مراد الكلام به
بحيث يدور من اول الشامل الاخبار بالاخبار عند ظهر من جمع ما ذكر من اول الرسالة الى هنا والمراد بالاخبار الذي
كان الواقف على بينه خصوصه وكان اخراج الفعل الواقف ويبقى الفرض الوقف على فرض الوقف من عدم اعتراض الاخبار
الفاعل على اخباره من الاحتمالات المتقابلة والمصرح الواردة في ذلك الحال الصورة المفروضة وكذا الحال في كلام على الاحتمال
تقول كلها خاصة في غير ما تنفي الوجوبات السالفة من الكتاب والسنة الفقيهية الصحيحة سالمة بالتي القدار منه نادر من الحصر في الشامل
وندخلت الى الفقه من كلمات اكثر الاحتجاب عظا الطائفة الوضع جهم وانتهى مراتب موقوفه ومنحصر شدة الوزن الشامل الجبر
كانهم وعدوا الوجوبات عليه الذي كان الاحتجاب عظا الطائفة الوضع جهم وانتهى مراتب موقوفه ومنحصر شدة الوزن الشامل الجبر
لا يمكن الحصر فيه الشامل في مسند المسئلة الكراهة كما تبرئ على الاذكار الا الضعيف حال الذكر وتجهر الى تحريم ذكر رطبي
بالوقف فاحصر بان هست كلامه بسبب وعدم تجاهر حصلوه تحصر شد ان قبل لا يشهد فيه الكلام المورد جنابه في ينبغي
من ازدا الواقف على الفعل الذي فرع بخلاف الماء ورفع الواقع من عدم تقابل وقوف عليه شاهد من عدم الوقف من الوقف على
الوقف عليه سوله كان ابا الوجيلا او وصاحب جنا وفاء الفعل والمعنى جاء كون الموقوف فاضرب الواقف وكذا الحال فيما اذا
فرض الواقف المسئلة الى فضله لا يجاء عن جهة والفقاء عند الوقف وان وجد هنا جاء لا يحتج الشامل فيه وهو الاصل
الاحتجاب على ما عرفت ما فصلناه لكنه فيما اذا كان الموقوف تحت الواقف وتصرفه واما اذا كان في تصرف الاخر او الاجارة م
ثلاث للشيخ في صحيحة جهد بن مسلم المذكورة يوجد هذه المسألة بمضمن الاجارات المذكورة بعينه بالصورة ما دبكون بعد
الموجات في ملك الشامل له سالمة عما يجيء الفعل ارضه فصدر الحديث لما كان معينا وهو الاذكار الواقف والوقف في ملكه لذلك موجد مذهبي الخلوص
فاما كان الموقوف عليه في صدر الحديث لما كان معينا وهو الاذكار الواقف والوقف في ملكه لذلك موجد مذهبي الخلوص
فقد الاذن لذلك الفعل ولذلك قال اذا لم يتبين ما يجيء بهو مبرات والموقوف عليه في ذيل الحديث لما كان معينا ايضا
وهو الاذكار الصفات والفعل الواقف كون الموقوف في مرتبة الوالد يكون في الحكم بالترحم من جنس جاجة الانسان ولا
بنفاذ الفيض مهم هذا هو المستفاد من مورد النص ومن عدم الفعل يستفاد شيوع الحكم في كل محل وصول عليه وان لم يكن
ولذا قال لو كان كالجد للاب بالاضافة الى الاجداد والجد لا الاضافة الى الموصي والحاكم لا يستفاد من عدم الفعل ثبوت
الاضافة الى الاضافة والفيض في الذكات الواقف جزء الوالد والموقوف عليه صيرانه لمستفاد من مورد النص عدم الاضافة
الى الفيض فيما اذا كان الواقف كالاب والموقوف عليه ذرة الصغير وكذا يجوز كون الموقوف فاضرب الوالد فيما عدم الاضافة
الفعل عدم الاضافة الى الفيض فيما اذا كان الواقف كالجد والوجيه والحاكم كذا يذكر الموقوف في مذهبهم فاحكم
بالترحم والالزام منه بعدم الحكم بعدم الترحم فيما اذا كان الموقوف عليه مجنونا ولكن الموقوف فاضرب الواقف الولي في

يكون الفعل

يكون الفعل بعد عدم الفعل معارضا للفعل بيان المذكور فلو اراد ان يكون الموقوف عليه معينا لا ان الوقف على الجهة العامة لم يكن الوقف
في ضرر الواقف لخلو الفعل عن الفساد بالاخلال بالحكم لعدم الفرق بين الوقف لعدم جريان الفعل وجريان الفعل وهذا يقال في جريان المذكور
المختلفة فلا نزع في هذا الكلام سلمنا جعل الفعل من غير الصرف المستفاد ش الحاصل ان الشامة اللازم في صورة كون الوقف
على الجهة العامة فاضرب الواقف المنتهى وان كان مسلما على ان كفاية كون الوقف على الجهة العامة فاضرب الواقف المنتهى في ذات
جلبنا في ذكر المسألة الاعدم الفعل هناك غير مستند بالعدم هنا الفرق البين بعد ذلك اسناد الفيض هنا الى فعل من الجهة
هنا على يكون عدم الفعل مفاد الفرض بان عند كون الموقوف على الجهة العامة ضعف بعد الوقف المنتهى لكن الفعل من جهة عدم
لا مفاد الفرض تكون المنتهى الصريح متصرفا في الوقف الجهة العامة على الاول اذ يكون الفعل مفاد الجهة العامة
للشافعي الاجارة مثلا الكرد فاضرب المالك وهو غير صحيح لما سقط عليه في شرح الاسناد لا يدل اللازم في هذا الكلام ان يوضح
انه لا يكون الجهات المذكورة مفضية الى الحال فهو الفعل الصحيح بل الحال فهو الفعل المذكورة من هذا المفعول الفيض عليه حال الاجمال
فهو الذي الوقف ومستقرين بوضوح اشتراط الجهات هو بكريم كتاب بكر ومنتهى شرط سدنا بكر موقوف ومنتهى ليست بعد ان
لمنتهى ونقل الى اسلف قبل ظن ما كان جبابة الفيض لا يخ مساعد ذلك المقام لم يكن مقام التعليل ولنا انه لم يكن مقام التعليل
ما ذكره بعد اشتراط الجهة بما خصوص حيث ان حال الترتب بيت جهد ما ترتب بيت جهد ما ترتب بيت جهد ما ترتب بيت جهد ما ترتب بيت جهد
اشتراط ما يجد وضوح ان انقاء الفعل على الاشتراط يكون في الاشتراط بالجهات اذ يعتبر الاول الفعل على التصريح بالفعل الفيض
الكلام المذكور فيما ان يبقى لحكم بالخصوص الاذن بدليل رسل عدم الخصوص لا يجوز له ما تجد ورده ارثه منكره مما سلمه تعيين
عاجهاس لا يرد ان ظهر شارب كلام مفتي اذا جاء انت جبر لكم ايشان ذكر ورده الجاجات مفتيه وحديث الا الماء يجهم
جهد سلم انت وشخص شد باوضح بيان شول الجاجات بحيث لا يكلم فيه تا تبكيه كفر واضح جهاد بجهله بدون
ورنج مراجع ارضرض موقوف عليه معدوم بشد كجهل ارضاب دعوى الجاج بيان موقوف ومع ذلك جرى انه جاجا بكر صحيحه
جهد سلم لا لاد دارد بوسنا فيض دعوى موقوف وهم جنين حيث الاذن بها جاجات مفتيه وكلما الفقه الا ما كجهل شاهد
ان بيت ملكه شاهد مخالف انت بسماطان تنها تا تهم مفتيه بيات كه اطلاق تنها صين مجاد بيان ظاهر ما مفتي ان هست كوفت
درجنين سوى موقوف عليه بيت اجرى حكم شهيد لا لاد بدلا الفقه الرزم مفتيه اجرى ايشان انه استدلال بان موقوف لا
منتهى شد استدلال لا يصح جهد بيات دعوى فيما جهد الفقه بيات لا لا سالف جاهلون بيت مفاد الجهد ورد الدلالة فظهر كتابة بكر ولنا
اجرى موقوف الفقه ما هو موقوف ان موقوف بر موقوف عليه مفاد بيات مفتيه ما تاجر ورنان نزول ابيات كوكا حاصل بان بكر وقف لو
مابين موقف وبين موقوف عليه كتاب بكر بنا ان موقوف مسلم متناول وجرايت مقبول ظاهر بيت مكى بكر وقف بين عام مطلق
بيتول بيت هان ايضا كتاب بكر بنا ان موقوف عليه بيان علي بيتول است وموقوف عند مفاد باب الجاب وبيتول است و
هذا الكلام منطق به اما الاذان الكل من هذا الكلام ان الوجه الاقتصاد الصحيح في الاذان الاجرا بيتول الحصول من الجاب الوجه
وصحيح صحيح في ضوح الاصل هو اصطلاح خاص لا يمكن ان يجعل ما خالف الاقتصاد الاجرا في الكتاب والسنة ولنا ثانيا ان
المناسب ما ذكره يجيز بيتك ان الوقف على جهة عمل الاشكال فيه فاقل ولنا ثالثا ان رد خلاف الوقف ما هو العموم ولنا
اصطلاحا بين ان الاهادي ليست مخالفة الجهة الى الوقف مع ان الاستدلال من كلامهم السالف عند الوقف عند عدم الوقف
السلم وتمادي في الفصل الذي عليه الجهاد الفقهاء قال جماع الفقهاء الجهاد الجهاد بيت الجهاد الجهاد بيت الجهاد
جهة الوقف واعتقاد منه وجه لفظ الوقف والاذان من جنين يقبل بها الجهاد ومن الجانب هو الله عند جنين به الايجاب
والقبول ومنه صحت على هذه الدعوى من قال انه يجب شاء الفقه من كان الاستيجاب عدم انقاء الوقف قال

الفضول حيث ذكر الايجاب من غير قبول معدوم ولو كان الموقوف عليه معينا لان يعم الفرق بين الفضول والفقه كما انه يعم بالمشتري
الثالث الفضولي في باب الفضول بلزوم الاذن جدا لا حسب جاب الفضول وعدم لزوم الفضول من الوقف عليه الفضول من الوقف عليه الفضول
فيضر الفضول لا يعاب ولا الوقف الذي بعد الوقف الثاني هذا الثاني بتبع اصل الاجرا لذلك لزوم اسناد الفيض على وجه فاذا كان الوقف على
الجهة العامة الفقهية فيما اذا ويكن الواقف سلبا بحيث لا لزوم الاذن فيه صورة الثاني الاجهاد على وجه الاتفاق ش الحاصل ولنا
الفضول في ما يعتبر العقود ليس من الامور الدينية لا الجنية فوجه في جهة مراجعات الكتب بجعل الجهة والاجهاد صلة الى ما
نهاية جلد رسالة في مكان ان يقول زيادة الذكر الفقهية وتقع بسات الصحابة ما عدا بيت فوقه هنا الذي وجه فيه الجهاد على ابن
خالد جلد الفنون على الاذان التنبيه على ضرورة الفقه الفقهية بعد الاذان الذي لا تعلم من كتب من ما لم
نفسه في الوقف نجيب الاصل ونسبة الفقه وما الشرائع ان الفقه الفرائض هو وصف شاه وفقهاء عقل هذا الجهد بوجود الفقه
به فقط الفقه الفقه هنالك وبدرت الاذان التنبيه على وجه الفقه . يعتقد على عند هذا الذي عن هذا العموم الوقف على الجهة العامة
الجهة ما دام الجهل على خرجه في جهة في جهة والفقه الفقه لا تكون الاصح لا يجاء عليه ما تجد وجوه في نقاض ورد
الجهاد كما ان يكون ثبات الجهاد الى جهاد الفقه الى ان ليست الفقه وعند ورد في جهة جاهد وبدرت نقاض من الجهاد هو
سلم است ولكن عقد وعند بعض بجهة جاهد وبدرت نقاض ورد نقاض ورد ايم جهل سلم بيت ولكن عدم تعلم انه ورد نقاض ورد
ابا هريرة وجه ابن ثعلبة معلوم بيت جهد ملكي شد كجهد عقد ورد ابن شهيد عن عمر بن عبد الله بيت ملكي ورد الم بيت جهاد بين
كتب عن ما بين وقف بجهة ما عند وجهة ورد ابا هريرة شاهد الجهاد عند وجهة بل شكوى وجاء بعام مبنيان عمر ورد ليست كر
عقد وجاء الجهاد وكيل الجهاد وبيتول الكل وعن ورد ابن شهيد ابا بيض موقف ورد ابن شهيد ابا بيض موقف ورد ابن شهيد ابا بيض موقف ورد ابن شهيد ابا بيض موقف
نقاض ورد ابا هريرة وجه بات ورد ابن شهيد بيت ولكن بكلام مورد ابا بيض ملكي بيت جهد ما هر الكلام انت كرد ما عند ورد بيت
وقف بجهة ما هر بجهة عدم بيتول است كه اكر مقتضيا بيود اشكال ورد بيود ورد من مسلم الكل كه كفر ابا تعد ورد نقاض ورد نقاض ورد
ابا هريرة بيت عند الله كيت ما علم بجهة بيات عقلا انقلاب است واما اما صرف ذكر ان ورده اما صحيح مساد ورد ورد ابن
نقاض بيت الخاص ما سالف جوابا ما تجع معاد ورد مقام اسلا لا صحيح ملكي تا هر شد حاجة ما ورد بيت لكن ورد ابن خام
الكفاية بشد بكلام جهد مورد ورد ابن بوبكر بجهة ورده ورد ازاء ابن است كه عقد ورد وقف ما بجهة كرد وقف ورده بالله شد
بر وجهي بكر سلام ازاء ان بيت لكن بكر بجهة ورد بيتول كه ما عند ملكي يا وقف بر مدرسه وكان ان عقد وقف ورد ابا جهة
خود ورد ابا عبد جندي وبيات عقد ورد ملكي ابيات كرد ورد شرط ما عند ملكي ابن عوف ورد ابا ورد صرف ملكي
ما عند ورد ابا ورد صرف نمايند ملكي ضرب جهة صرف بيتول بجهة ورد ورد ابن سورة كرد ورد ورد ابن بيتول بجهة ملكي بلا ورد ورد ابن
كرد ما عند ورد ابا ورد شد با بجهة ابن اكر شرط بجهات بجهة لسبب بجهة الكل بجهة ورد ورد است ورد ورد ما بجهة ما عند ابا ورد ابن
ارجاء است بيتول كه حديث نما ابا بجهة ما ابا بجهة ورد عدم بجهة ليست بيتول حديث نما ابا بجهة ورد ابا بجهة ورد ابا بجهة ورد ابا بجهة ورد ابا بجهة
حق هيچ عند بيتول در فساد ورد ابن ورد كه بعض شد احمد بن ابي بعض ورد ابن بعض شد احمد بن ابي بعض ورد ابن بعض شد احمد بن ابي بعض
ثابت كه بعض شرط است شرط ورد انوف ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة
در جاهلي است كه دليل شرع ما قبل بعض شرط ورده باشد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة ورد ابا ما بجهة
حق در ان بيت دا كه ما ذات كتاب اثبات كه ورد ما عند ورد ولهذا ما ذات كه ما عند ورد ولهذا ما ذات كه ما عند ورد ولهذا ما ذات كه ما عند ورد
بعض ورده الله در بعض كلام ضرب جها وقال عند ما ذات الفقهاء ابي الصحابة الصحيح وذكر الصلاة ابن عوف وبعض الصلاة السدي بن سعيد
وابن الله العقلي ملاصر ورد ما شاد ورد مصاد بيات شد كه ابن ظاهر كه بجهة است كه ابن ورد بيتول بكر كه ابن است كه ورد ابن ورد ما
بجهة بعض ما ذات ورد ابا ورد بوبكر بجهة ورده بيتول ورده شرط بيت جهة ابن عامر بجهة بيت بيتول ابن المنذر ورد بعض

بعد رفع اليد عنها فيما لا ينقل الى ورثة المالك بل يرد على ورثة الواقف فلو رجع الواقف بعد الرجوع الكبير لا يجوز له الرجوع عليه قال وبعد الحلف فيه
الاصحاب عند اعلامهم على انه هل الظاهر فيه وجه ثالث وهو انه يجوز رفع اليد عنه فيما لا ينقل عنه فيما ينقل ان الفقير يجب الفسخ
فيه فيما لا ينقل على ما ذكره العلامة في مختلفه الى الوقف من الوقوف وهو ضعيف ان الاصل يقتضي ما ذكره هذا الفاضل وجعل الفاضل
الذي في الاجماع على ما ذكره الاصحاب مستظهرا ما كان يقال ان الخلاف الفاضل من الاجماع على ان الفسخ في الوقف يجوز رفع اليد عنه
رفع الجميع من الفقير الموقوف عليه بعد الفسخ على الاصح وما ذكره الاصحاب في مسألة الفقير الذي يجوز الفسخ في الوقف من الفقير
وقد صحت عن الامام وما كانا قاله وجه صحيح على الاطلاق لما في اعلام الفقيه الذي يجوز الفسخ في الوقف من الفقير
المقصود الى الفاضل وكان ما صرح به الاول فلا صريح ان الوقف المالك لا يجوز الفسخ من الوقوف كما لا يجوز الرجوع
تقدم معنى ما قاله بالمالك بالمالك ان كان الوقف عليه المالك بين الجميع والمشتري فالمصلحة الذي ذكرناه والمالك الذي
لا يجوز ان كان الوقف عليه المالك بالمالك به عنه فالاظهر ان منع اصلا فالمقصود الى الفاضل وما قال الاول لا يساوي ذكر الفقيه الاول
رفع المالك به منزوع الى المالك فيما الثاني الذي لا يجوز رفعه بل يبقى في الفقير الذي لا يجوز رفع المانع الذي من الفسخ بالاذن
فيه ورفع اليد بالاذن بجميع منه ان كان **ثالثا** اعلام الفقيه الفسخ بالمالك في الاعلام لا في ثبات الوقف
في ثبات البيع ويكون بها انتقال عن وجوه الاولى عليه وانما فيه الفقيه والاذن اما فيما لا يجوز بين البيع والمشتري لا في ثبات البيع
على ما عرفت التصريح في كلام الامام المذكور وايد عنه وجوه الاعلام عليه الى تحقيق الوقف بين الوقوف وسقطه كما في ثبات
الوقف او فيها في غيرها الا يحتمل **رابعا** يجوز فيه وبيع الكراع مع منفعة جهة وقف الكراع شرعي وبيعه يكون بيد منه من هم يكون مراد
بالبيع الذي دخل تعالى بين بيع الغرب استرجاع وجه **ثالث** عدم جواز مع بيعه يكون بيد المشتري منفعة وجه
منفعة سبيل ما يبدو بيع الكعب فيه وفيه موضوعين الحث عبارة في الحث عبارة بعد المالك الاذن وتشخيص لست كذلك بل
وانفسات في وقف جاء اخر ما فوز ذكر ان الحلال والتبليغ في وجه وكان كان اصحاب بتبيين لست وهم جنين بالبيع لست وبيع
وبيض وصبا ان شاء مرتب بيكون بعضه بالاضافة بالمشتري لست عدم مدني بالاضافة عشري جهيا فاوردا بالعدد في
وجه جامع **خامسا** عدم الكسر شد كما صحا اجماع كره اهدى شرط المنفعة واصلا بالبيع بيع مكث مراد ارش ثالث بيني لست كما بد
منفعة شود انواف بالبيع مثل شد عدم صدقه وجه شرعي بعض لست بلكه لا يوجد ابن حمام بن يوجد كلي كره واحد كفت
بكره در جنين صورة تجليد منفعة شده و بيرو صاحب جنين ابد لا نمو و تجاد ملك باين نحو كهر شد و تجليد شد لست بكي
وبيع بالبيع تلاد ان بيعي لست كه ضرب كه تجليد و دو بكره و بيع شري وان صدق بنصه است و بعنان بين لفظ بيع بنيان بين
شرط خواهد بيع بيان ابن و بيع صدق عدم بلا نكره لست مسلم صدق دكي بود مباشد **دوم** انسا لجزء فيه صدق بيض
ما دامكه شرط و دران نوع وحق تجليد بسيار بي مشاب بلكه بيان لكن كه خالق اجماع لست فيه بيع خلق بيض كه نشود
غير جنين در بيع وقوع عقد وصلم نوع بيت بلكه جنين جنين لست كه كه اجماع بيع نفي شده الا بيان انحق نفي لست حسان بر
بالبيع حول عدم و دا كه بيا انحق نفي لست خرب و شري حوا عدم و صورة انقياد خاد بيس هكا و خوض شود كه تجليد فيحتمي
و من حث عقد صدر بيد شهر و تجليد ما بين بيع و شري بهم بيه منحق شد و نوع بيكم بايع بكد مادر و تكرد او كذار كفت
خاشر لست بي و ضرب كي و شري بنز قول بنوده لكن حكم وحق و داد نوع حق تجليد دام بر بدات عيدان سر ماه نوع له
شاخ دار بلكه مهند شد و دران صوت خوام كه ابن نفي بيا بع لست كل بلكه بيض از شري محقق شده بر اكه بيض از
شري بوقوف و لست كه نوع وحق و داد نقايد و موجر انقياد اي لست بيض نقد بيض شد بوجه اي و بر اي لست كه كل نها لست نه شري
بالقطع و كم جنين مراد نوع شري كه خاد را وقف بنوده و كه و وقف تجليد نوده و مابين خاد بيس فوت عقد و كفت انكار خاد وقف
بر و لست مر و ضرب كه و وقف بالد و مع بد ان غايد و موقوف عليه بنز هر الوقف بنوده و نكن عقد و دان ضرب نحو و جنين

نحو رد

عزيمه ذلك الكل عدا ان اقتضا في سالك اناضه فوت شرع من غير ما مل حكم بالدم و نفي حكم و نكر كم نفيد و جنين فوت عقد سه
نيست بر ساد راجع جنين بوده و اشهر خلق بوده و اشهر خلق بوده و نيز اسالك حكم بالدم و وقف است كه اجد حضر و الاذكر كن بر جنين دان اجماع و
منه و رصوره انقاع نيست كه مفسات و مفسات و نيز الجاني خاص ظاهر است بر كه كفت و بدر و نيز ظاهر منحق جنين تجليد جنين كه
ارتفع مقالات اصحاب اجماع ظاهر و ساحر و نيز الجاني خاص ظاهر است بر كه كفت و بدر و نيز ظاهر منحق جنين تجليد جنين كه
شد و امتاز بكه ساين فيها هست نيز است كه ابا نفي و رضوله هم مثله بيع نيز است لكن ظاهر كه اي ما عنها ثالث بنوده كه ابا نفي جاد غايت
خفيا نيست كه نفي و بيض منقول منحق جنين و تجليد سلما اجماع و رسالة بنت لكن ظاهر كه اي ما عنها ثالث بنوده كه ابا نفي جاد غايت
منعقد شده هين ظاهر كه ابا بيكند بكه كه بنوده كه ابا نفي و حكم جنين فيه و نفي كه ابا جاءت منقول است عدد ابا كه جنين
اجماع ابا مزاف بكه در ابا كه منعقد كه شرط ما نشام عبارت ابا تجليد بين كه ابا در دعوى اجماع بر شد تجليد منصوب جنين جنين بيض
علوه دران شد تجليد ابا زمات الطهوره باشد تعليم اجماع و در حكم ان رجوع كنم بوجهان و معلوم شد كه منعنا في انها حكم
بلد و است **نوع سيم** ابن اجماعات كه ابا نفي شد رسد بين اجماع و رسالة بكه ابا نفي تجليد ابا نفي شد الا تجليد كه دو ابا اجماع نوع
و دخلاف بر ابا كه وقف جنين و نفي بيض است جنين عبارت ابا نفي تجليد ابا نفي شد كه دو ابا و دران كتاب منعنا جنين بيض
هر الكن من الصرف و تاريخ ابن اسعد بيد بن نوه است جاء جنين عبارت ابا نفي و دا ما بيد منعنا جنين منكر شد كه ابا نفي
بيان بعض ابا نفي شد كه دو ابا **الفقه** الا كه شد كه الا بعض التقليد و نفع العقل كه اجماعنا كه نفي ذلك فيه ابا نفي ابا نفي
الفصل ما بيان و فيها عاد ذلك الحق بلد و القول كه ذلك جليلا على الاجماع نهاية مذهب الشافعي و بعد منعنا جنين ابا نفي كه منعنا
منعنا هذا الفقيه هذا اختلف في حنيفة مثل الفقيه على فهمه الاول الى الفقيه بعد و هو ابا نفي الحق الوسط و اخاره المعد
منعنا ابا نفي الحق في الفقيه اجماعنا ابا نفي الحق و الحفظ في الجماعة و الاحاد الوجه منه من اجماعنا الفقيه الحق
و عليه الفقيه و نهاية **الفقه** الفقيه الاول و فقه منعنا ابا نفي الاجماعات المتقدمين و ابا نفي الاجماعات المتقدمين و ابا نفي الاجماعات
غير الفقيه بعض بالفقيه و رفع بالبيع سنه و ذا ابيه بالكفي منه بالفقيه ان كان ميراث الفقيه رفع بالمالك منه مع
لكن الشرع كه ابا نفي شرع ذلك بعض بنات بكن فيه و بالشرع الجاري و كه لان كانه خطا في الفقيه و نفي لكان
صبا جاهيت بلد الوقف على عدم بيت الفقيه كه لا كان بلد و الحق اجماعنا ابا نفي الزمان و اذا علق ذلك **فصل** ان حقيقة الوجوب
الفقه الفقه هذه الوقف لا عاقل و عند الاجماعات الفقيه على فقه و نفي الفقيه و ابا نفي الفقيه من الفقيه الفقيه
منعنا ما هو فيه فيحتمله هذا الوقف الحكم الذي هو بالمذهب بلد يعتني الفقيه و بلد منعنا ابا نفي الفقيه في تلك منعنا عدم صدق الفقيه مالك لا يجوز ان يكه
ان هذا الفقيه الفقيه المستدل في اعتبار الفقيه الوجوب ابا نفي الاجماعات المتقدمين و ابا نفي الاجماعات المتقدمين و ابا نفي الاجماعات المتقدمين
بر هذا الفقيه ذا ثبات اعتبار الفقيه و موجبه الاجماعات المتقدمين فيها اصالة الفقيه و بها كه عدم الفقيه و هذا الفقيه
الفقيه مسلم **فصل** اما الاجماعات فعلى عدم الفقيه الفقيه و الفقيه الفقيه و الفقيه الفقيه و الفقيه الفقيه
عاجزا بالسقاء و ذان الوقف بل مسلم الوقف و في حنيفة الرجوع و اما عدم المسلم فلا و لا يجوز الفقيه في هذا المسلم
ذلك عقد الفقيه في هذا ما خلق فيه و بينا الوقف على عدم و اما صحيحه عدم مسلم عن ابي جعفر بن هذا الرجل فيه في هذا المسلم
و نفاد و كي ان الفقيه يجوز ان يكون الفقيه بيوت نهر بيت ثان صدقه على حد لبيد لسلم و ان الفقيه جاين لان دالة هو الفقيه الفقيه
فيها احسن ما تبيان جنا الفقيه من بين الاحد الذي منعنا بها الموت و الوقف السقاء منه فوقف الوقف الفقيه الفقيه و المحفوظ
عدم كذا الفقيه في عدم و نفي ما هو جنين منعنا عن ضرب الفقيه في الفقيه ان كان الجاء منه و ذلك الفقيه الفقيه
ما عليها انعقاد في منعنا ابا نفي من كونه مالك من الفقيه بالمالك و رفع المانع من ضرب الموقوف عليه في تنبيه ان هذا
الفقيه يكون منعقد و لبيع جهالة الموقوف عليه بحنيفة الفقيه فلا يكون ذلك في عدم الفقيه و كذا الفقيه فيما في منعنا في الفقيه

سبيع خواهد بود و اكه ابد ابن ست كه لا نفعا فيض و بان بجنين منكور و در وقف طلقا شد ابن ابن جنين و بعين بكه وقف رجع
بوده باشد و بايد وقف و اوقف مقوض بوده و بايد و در صورت جنين مالك باجاره بوده باشد لكن بنت بين وقف بين وقف
بالمالك بعد و جنا بعد و اولاد من دبيا باين بنوده باشد بكه نيم ابن اولاد ست باعلى و خالفه الفقيه باشد بر ضرب كه فقيه الفقيه
در مسئله و عدم اطلاع بر هذا الفقيه الحكم كه ظاهر اكثر منها نعم ابن طلاق و ابهام خلاف الوقف بلكه بيان دعوى الجاء منعنا
مطلب نوع و كه ابن اعد بين كه مدى ابن ست كه وقف و ابد وقف و ابد الجنين خود و ذان نبوانه داد و ابد مطلب الوقف ست شقاقا يا ان
شد لكن كه بعد ابن اجماع و راحقا في الحق و ابد الفقيه عن خاصا فاعل باز و ابد باعقاد و منوع جنين بين بكه نيم در دين وقف كه وقف
مكه و ابد وقف عاقد بر جنين شيء منوع بين كه بر ابد مسه و نفيات شاهد و ابد وقف و ابد اعوض و ابد جنين و بعد خفاء ابن جاهد ابن بعد خفاء ابن لا نم
و فرد و وقف و جنين و بوه موقوف جنين بنت و ابد الكافي و السيد و المهذب و الجامع و الاشاد و دعاء المتقدمين قال
فالقائل ان اعلم في احد الوجه المذكورة و ابد و ابد ما على نفسه مالك و ثابت قبل التسليم و ثابت الصدقة على جهة ابن و على ذرية ابنه
ما ان كانت بين بيع منه ابد و ابد و في بيعه كه بين ما ابد الكلام من هذا الفاعل و هو ابد ابد الكلام و ابد الفاعل و بيع و ذرة الوقف و عدم الاقتدا
الجنين فيها ابد الفقيه الوقف على العلة و سيد و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
و هذا الكلام هو الذي على ابد و ابد الجنين الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه
عليه ابد الجنين و ابد الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه
الاصحاب و ابد الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه
ابد الجنين و ابد الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه الوقف الفقيه
معه بيع بين المطلب و في المهذب و ابد الوقف و ابد الجنين بين و ابد الوقف عليه و ابد الجنين و ابد الوقف قال منه كان و ابد الوقف
الفقيه الاول اصحاب و كان الوقف و ابد الوقف و ابد الجنين بين و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
مجرى الجنين فانه ابد الوقف عليه و ابد الجنين و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
في حال و صرفهم الاشهر و ابد الوقف بنوعهم و ابد الوقف الى الوقف الى ابد الصدقة و منوع و ابد الوقف لانهما لم يجزم معا لانه لم
كان الواقف له حال و ابد الوقف الجنين ابد الوقف و ابد الوقف الى ابد الوقف الى ابد الصدقة لا يكون لزوم الوقف منوعا على الجنين و ابد الوقف
عليه جنين بكه المطلب الجنين و ابد الدام ابد الوقف الى ابد الجنين و ابد الوقف الى ابد الجنين و ابد الوقف الى ابد الجنين
من الشرع و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
الوقف الى ابد الوقف الى ابد الصدقة لكه مسالة لهم الاختلاف الى ابد الجنين فيها الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
لانها فيها اسلف و في الجامع و شرط اللفظ صحيح و صحة وقف و احيت سبلت و صدقت مؤبدة الاوامر و لا ينبغي و ان
منعنا الوقف عليه او بدء كان و وقف بعد الفقيه و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
الصغير ابن في حق الاستثناء و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
كان الواقف هو الذي و ابد الوقف عليه هو الصغير لان الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
على عليه كنا و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد و ابد
منعنا الجنين و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
الجنين الذي و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف
و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف و ابد الوقف

فالاقرب بطلان الصفقة فيما اذا كان وقف على ولد الصغير من كان الصغير لا يصلح على حفاره والحق على الحصة ومنه يعلم ان ذلك انما هو اشتراط
الكلام بالفارسية على الجواز عليه بشرط ثابت لا الاجارة على الموقوف وكذا وقفه يعني من الغير بالمالك ولا يشترط ذلك في
على مقدار ولا زمان الخ وهو يشتمل على الاخلاط في الكلام من غير شك وارتياب كما يقول اكلا زيد وعمرو الاجلسا الطعام
سعيدا زيد الا كالصبر زيد ما اشبا زيد فيما ذكر الا الفيض لا يصح وقوله لا يصح لا يصح لا يصح

فلم يجز بالبناء كما ذكرنا ان يجعلها الامام مقبرة عامة فلان يجوز بناء مسجد فلان ومع هذا لا يجوز بناء مسجد فلان اولى بالمنع
الحرام من فرعين احدهما انه لا يجوز ان الله سبحانه وتعالى لا يجوز ان يكون الموقوف من الاوقاف مسجدا سواء فصل الفصل بين العقد والاخذ
ام لا والثاني انه لو صح فيها الامر بجميع ما ذكرنا لكن ثلاث طرق الى ما اشار اليه فقوله ويقف العين الموجودة على
معين او يجعله الى الموقوف عليه الى الموقوف عليه او الى عبد اضافه من الاجارة بجزء الوقف صحيحا ولا ينافي من جزئه الى الفاضل
الى ان يتقاضين الموجودة على الموقوف عليه المعين ثم يحفظ الاجارة الى ان مات الواقف في كان كان الوقف باطلا ويكن ينقطع لعدم
الاجارة في زمن ابتدائه بعد الجعل الاجارة في ذلك اصلا في الجميع الجهة مذكورة ثلاث طلاقات وقف معين موجود فلان شرعا ان يجعله
مجلا فلا يدر بيد جماعة بالجعل جميعا سوى جنسه تفاضلا لانه يشاء الحكم بالمعين لما ضمانه وذلك الاجارة في الجميع
لان الاجارة الموجودة من الموقوف عليه المعين بعد ان يجعله فيه ذلك ان هذا الاجارة على الطلاق العامة الى الزمان الجعل
ملكه ثم يضمن فانه ابتداء الاجارة بالوقف باطلا وارى من لما الكلام ان يجعله اثنين جنسه كما مر ديرين وفي ما ضرح
فرع به بجعله اجارة معين فان الاجارة لا يجوز ان يجعله مع عدم الجعل بعد كلامه فيما خذ ذلك فضلا عن الصلاح بكيف
يجوز ان يجعله المعدة لا يمكن ان يجعله من الوقف بما انه الفقه فاضل من مثل الدار والوقف هو رابع الفضاء هذا الاجتهاد
في دواج الاحكام والسادس الصلح الواجب سلح الفضل الدواج وذلك لسلامة الوقف من تحريف العين الموجودة على المسلمين وذلك من
مثل الجاري وكذا حصر في فعل ما ذكرنا على صلح مثلا ومع تقديم الامر في المسلمين وهكذا الحال فيما ذكرنا ان الوقف على شخص معين
او يجعله لا ان يجعله اجارة مضافا مدة الاجارة او فيما انها بعد الاذن من المسلمين وحصر الوقف لمنزلة من الجهة المذكورة فما
لا يمكن ان يتاقل فيه من الوقف ويقيد باحتمال الفقه ويمانيه لطفا الكلام بها اذا وقف العين الموجودة على معين تعين المسلمين ولم
يجعلوا الاجارة لان ما شرع لوان حكم عنان الوقف لكونه مدخلا للاجارة في ذلك نظما لكنه في الوقف ضمن العين
الموجودة بكيف يكون من الوقف ويقيد بمال الفقه في احتمال بعد من مثل ذلك **الخامس** انك بعد الاحاطة بما ضمانا لا ينافي
شاكلا في فساد الموجود المذكور من بعد دعوى من الاجارة فيما ذكر ويقيد لك فوقف فساد هذا الدعوى بما ورد من القول به
المذكورة فما يجعل معين وقف العين المعين في بعض الصور الموجودة بالمعنى ضمانا الاجارة في هذا المقام **فقوله** لك
فما الذكر فلو اجاز ضم غيرها فانه انما يجعل الضمان بشرط عدم وعدم لك بالشرط المذكورة في هذا المقام **فقوله** لك
سرف المنفعة الجهة الوقف خلافا لك وعن ابي حنيفة ومالك بالغاصب واما عندنا فانه ضمنه بانه في المساجد
فلا بأس ولا لا يجوز العين بالاجارة في الوقف وحده ما لا يجوز الوقف في الحق صريح فيجعل الوقف العين المعين الموجودة
الموقوف من جزئه في المساجد لكن ذلك لا يجوز في الوقف وهذا الكلام مريح في جعل الوقف في جميع العين الموجودة
يجوز ان يجعله ما لا تصريح الوقف وسنقف بما ذكره فما لهما في وجه ما يجوز لك جواز وقف العين الموجودة ابتداء الفاضل
من ذلك ان اعطى الوقف الموجود من الامر المسلم فلا وقف الوجود بحيث يزيد من الوقف فالمالك العين الموجودة وتلك
عبارة الاجارة على حد الوقف بجعله شهرا يكون المراد من العبارة المحجر ولما جعل وقف المساجد منها بعد الاجارة
هذا ان الحصر هناك من الامور المسلمة فاعلم ان ولي انما يكون المراد من العبارة الذكرية الفقه المذكور في الحاوي منها بالمالك
الفقه لان الحاوي انما الفقيه على حد حصر الوقف من المساجد فلا يجوز في عبارة الفقه اعدام الفاضل ولا بانه وقوله اولا ولا
ما يملكه الفقه لان المراد منه ما لا يملكه عينا او منفعة من هذا ما يملكه منفعة لا يجوز الذكر المذكورة هنا الذكر في الوقف فيما العين الذي
استغلت منفعة جعل الثابت ولا الاخذ بكل قدم الانتفاع بها في الحال ولا بما يعد الذكر لا يجوز وقف العين الثابتة
من المنفعة كذلك لا يجوز وقف المنفعة من دون العين الخارجية وقف المنافع من ملك منافع الاعيان دون ما يعها كالمساجد
الحكم كلامه رفع مقامه وقف الكلام دلالة على جواز وقف العين الموجودة ابتداء بعض الاطلاق لعدم الاجتهاد
الفقه لما مضاف شيخ الفقه لو صح الاذن اجل بما ذهب على الواقف المثل ان يكل لما ثم سلم الذي عليه في استدعاء منه وهو مما
لا يبقى الكامل في ساره لا لخفاء الدليل عليه ومعناه الى ان الاصحاب على الفاضل من الاصحاب على الفاضل عند فهم بما ذكرنا ان يجعل
الموقوف الفقه بعد ما يجعل الاذن لا يجوز ان يجعل لجعله شيخ الموقوف لما وهو ما ذكر ما فقه عليه فيما ذكرنا ان يجعل
ووضعها عليه من حيث كونه موقوفا لا لما ثم انها عليه فيما سلف من الفقاء الدليل عليه بشارة بكونه شيخا بعض من دون ما فقه الى

استغلت منفعته على التابعة المعلومة العين الشيء التابعة اما من تبعية الجهات الوقف فيما الذي ينتج منفعته تابعة المالك منفعة منفعة شهرا
ان يشترط هكذا فانه الوقف في ذلك هذا العين الموجودة ابتداء الاعتقاد فيها اصلا من جميع ما ذكر تعلق الجهات بينا ان ما
الاصل في من عبارة الفقه والظهر ينبغي جميعا لا الاشارة على قدر ان يكون المساجد لا عبارة الفقه المعلوم كما
يشاهد من عبارة الفقه لا بد من طلاق الفقه على الاصل الوقف من المساجد لان المالك لما مضاف من الوقف
فعبارة الفقه والمالك المساجد في عبارة الفقه والجهة جعلها من الوقف الاصل الوقف من الجهة المذكورة
على وجه الاطلاق انما يستفهم الاصل من الجهة بجعله لا الاصل من الجهة بجعله منه لا الاصل من الجهة
وانما لا ينفي المالك بذلك ثم الصرف في ملك الصورة على ما يعلم العبارة السالفة من الذكورة لا جامع المقصد وهنا
بقي وجوب الجعل بالجعل ذلك واما نفي حصول الوقف من جهة دلالة العبارة سلوبة المقصد فيكون كيف ما لا يستغفر فيه ولو الظهر
منه بذلك الاصحاب بالجهة من ضمير الزوج وهو جعلها الزوجة في الصورة الخفاء في الجعل الجهة الصورة الجعل
لانها الاذان في الوقف على الموجود الرجل منه لكن يكون الزوجة من البلد الحال في الوقف او بجعله لما الوقف او على عبد او الموقوف
انتفاعا من الوقف لم لا يتفق ان ما ذكرنا من عدم ظهر بعلم الاصحاب لمن لعدم الترجيح المساعد من الاورد ما ثم ذكرنا في الجعل
وتقدير الوقف على شرط كيف في المساجد والمراد من المساجد هنا اسم المفعول والمراد من وقف الورثة الذي يجعله شهرا
كما في المالك المعين المساجد لا يجعله مناهج ذلك ويظهر من هذا الكلام ان المحجر الثاني والاحتمال الثاني قبل من الامور
المسلمة انها عليه اقتضا **ثانيا** الفرض من شارح وما جعل بكره وكون ارجاب مالك مكونين مساجد وجاء اجابة مالك
يوم ان يقتل سابرات ذكر الاذان اما اذا قيل الرواية انت كيوكر فيض واما وجاء اجارة لكن بنا عرهم عليه
ضيع زوجه اذكر وقف عين مساجد صحيح بنت عزاء ابن وقف مالك لوجه بالمساجد ان المسلمين يكونوا اشتغال بعض الناس را
در بعض موضع ذكر عدم جواز وقف دانش مجمع بنت در وجود صورت اعاد بعض مالك بوجه بالمساجد بالشد وما انت بعضا
مشخص است عدم جعله وقف الاشتراك اجارة بعدم بالكبد من است نه جعله عدم امكان جعل بانا وما انا تابا بوجه ظاهر
انشاء وعبارت ابن ابي ابراهيم كه وقف عين موضع انها لك هذه وانه مساجد وجوه با شيخ صحيح است ابن صحيح جمع وقف
وقضاء انما اعدها مساجد موضع بنت بوجه است بلى ازن مساجد وجه ابو معاوية وامكان الباقي وعدم انشاء شاهد
مراد ابن باشد وسنا وجوه وعبارة شده است وانا تابا بكم بكم تابع واحد بكر ابن عطيه مساجد انت عبد تابع كم شيخ شرح
واحد بكر شيخ راد انجام رشاهد العاد في المحقق بنت وقف سبب عبد الذي ابن وجود وكان حكم ابن جماعة فرمد بدين
تقريره اذ ذلك بعض ذلك وانجد ابن ضحى عبد بكر وكوبه وكفيم شاد وتقديره با شد عزه وقضاء الاقاء بالوجوه با ارشاد
در شرح البناء بنت بكر ابن زكر ابا ابي ابراهيم سماه مسيح صحة وقفات در صورت كه ارشاد بوده با شد ابن ابي ابراهيم
العبارة السالفة اذا المالك العين ثم وقفها في المنكر ان انجعلها ابن المساجد بلا بأس ولا لا يجوز العين بلا تمام
الوقف في وقف المالك العين الموجودة لا يقع من صدر ذكر العين المضمونة وعبارة الفقه هنا جعلها ان يجعلها من بعد عدم جعل الوقف
المساجد من المالك لكن مشكل بانه يعني ما سلفا بذلك الجاري لا لانه الفقه لا الفقه من بالجعل عدم جعل الوقف المساجد
لا يجوز المالك العين ثم جعلها مالك فلها لا يجعلها والشائع لا يجوز الفقه الى كلامه رفع مقامه حاصله ان ابن ابي العبارة
تقريره هو ان الحكم بعدم حصر وقف العين الموجودة فيجمع المالك في المنكر فالمالك حاصله ان الجهات بان المساجد جميع لانه وسع
الاجناس من دون ازمة جميع عبارتهم لانه لا وجود عدم الاقتضاء اصلا وانما بنا في ايا بما علامتهم كالمالك الا الاقتضاء وبين ذلك من
الحكم الفساد هنا يعني على حد العبارة على ان ابن ابي ابراهيم الوقف العين الموجودة من المالك ثم لجواب منه حاصله انه يجعل ان يكون
المراد بوقف المسلمين بحكم عدم جواز الفتح جمع ما ذكر وانشد منه وشاهد اقتضاء ان هذا ابن ابي ابراهيم من العبارة على الحالات

ما ذكره الورد عن بطن وكيف ان الشيء في الحال شائع الفقراء فيهم الجواز الفساد سواء كانوا اولاد من هذا المالك او المسلمين وكلامه هذا
الفقه صريح في الصورة الاستفتاء الوقف الى المالك بان هنا ان قال ولا بعد ان يكون وارد هذا الشائع بكونها الى ابن سبيل ثم الى فاسم
تمر بما ثم او قاداه منا لما اعتبره من شاد الوقف فيها الى ان العين الموجودة خاتمة الجهات على الموقوف عليه في الحال الوقف عند الى نجيا الكساد بالمعين
ان يكون الباعث عمر الاول ودون الثاني في جهات في العين موجودة فوجوده خاتمة الجهات بالاجتهاد لا يكاد يصدق عوام
المسلمين فضلا عن جهاد العالمين بعود بالفقه الى عبد الله بالفقه الى عبد الله الى ابن سبيل لا يكاد يسلم الى ما فيض من وجوه من
المسلم ثبوت الشرط الموقوف عليهم مسكونهم كذا بانه يكتبه ويحقق شرطه في الكون من وقف في مصرف مشروط الست عبد يحقق وقف
اخرى كلامه تمام استحقاق نفع وانه وتقاله ليست ويجيز بكر في تجارة ويكل باسمه ورأى رشد ويكره ان يكون مضرة بكر والى مضرة ثبت
بكر جهة كي ذريته بالمالك الست وعن مصرف الوقت بقطع ثم اكون بعد هلكي بجعلها وجاره وهذه وهو ذو الكبرة ذو ذرة
اوقاف الجهاد ثم الذي ذرية ما هكذا ذكرنا ان هذا ان مخصاب بجعل ذريته وهو ومعنى ثبات شكوى ذريته ابن ملاك زاهر كره است
خواهد كفت جمله ذرية ابن ملاك مصرف كيست جهة ذكر ان ملاك كره خصوص ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
كه در مصرف بوده است جهة ذكر ان ملاك مصرف كيست جهة ذكر ان ملاك كره خصوص ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه
ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه ذرية ذكر ان ملاك ذرية الجهاد بسبب الجهاد الاول بل مصرف بنت بلسان حكم خواهد كه

زمان داده و باینان فاطمه ازان بگذشته اساط دختر او را داده و نفرند باینها خاطر است چه نسبت باین ابا هم و حضرت مرتضی
هرا بنزیر چنین تصرف در انحصت و اما در تصرف ربیع بجهت آنکه تکرار بیش است که با بیش بوده باشد اگر آنکه هست باختیار شد
ما بین آنها هم من وجه بوده باشد اجاره جاری باشد بر آن اجاره را مانند باصدق ضرف مبنی شده مالک الی لا ارشاد
اذا الحیق الملک الیه و تصرف بالبناء والهدم والاجارة فیه مانع جاز الاجارة و شبه ذلک فیه مانع جاز الاجارة بالملک المطلوب
الشائع لا ربیا الی التصرف بالبناء والهدم والاجارة فیه جاز الاجارة بالملک المطلوب فی المشروع فان کان وجه دار بعض بها
ملکها من جهة مانع بالهدم والبناء والاجارة والاجارة و بعد ذلک جمیع الشامل بهذه الاجارة و بالبناء اشکال فقول ان ما لا یقبل
الاجارة مما لها تصرف بنحاء ثانیا لا یقبل ان ظهر جاز فاذا ظهر جاز فاذا قبل الاجارة و مما لها تبدل تصرفها فی الاصل بما کرها
فی تصرفها الی ان یظهر خلافه و ما بینهما الدار الی اجرها الحادثا سئل الجاهل حفظه الله الی انها باقیة فی تصرف ام خرجت منه
بنی فی الجاز انها فی ضرف و کان است که ارغا فیها بجاز ران زاد کما بی اجاره داده و بعضی این جاز و از ضرفها خارج شده
و در تصرف او هست و انجز نبوده و دران زاد مسکه دانی ضرف شان مسکه جکونه در ضرف ها است و در تصرف است یا نه
و کاجاره نمی بجهت زاد و دران بنیاد و مدتها زاد از تصرف دیگر پیش اند نمی بوا تلع عرفی که در وجه و بنا جاز مصدق
الیه جز هم بود و اجرت کل مرتب مسئله تنازع ما بین مالک و مستاجر است کزنه و اگر بنه مالکی با بی اجاره و هی و
فرا بکند و در آن فرکت و در آن اجاره انجام نمی باشد بنا بنا مالکیه انی کرده و آنچه آنکه بجرا ضرر بوده و منفعت باشد که
و در دران مالک زاد مذکوره است المذکور این تراجع ان زمان بجاب و دران است و حاصل کنیم شد صدور چنین امر جریه
اگر کسی در دسر و زد و بعد از بنا و منفعت و بنا شد چه جاری که مثل انجام چه بود و سایر کی مزبور بنا در مسئله است ادا
حضور در مجلس ما قدم با هم که خصومت مالکیه تجرید احد بها اسبیجاره بکری با اعتراض ما اینه با تحسین نیست اگر
ثانی است اصل کلام خارج چه و فیض و کلام است احد بها مالک و صرف است و بکر ساجاست روز بنا منفعت بنا بیان
بنی شوق شدن ان و زنجان لنوع بکر سهیم است و مع ذلک چه خلاف شرط کند شرط زرع کند و زرع را بجا تمام باشد
سقم ابتدا مزروع نیست بکر و ما اگر در غیاب است کتابا بنکه در مطلب و اگر اول است خالی از این نیست با حاکم که مالک بنا و
مستاجر و علم جفظه و ما اگر مالک نمی تواند بنا نیست در مطلب است اگر ما است مطالبه بنا ان چه بنا ضرور نیست بکر
بنیوی جمیعه ما اگر مالک و کتب مستاجر و اگر ثانی است بعنی حاکم که اما است با بکر است با مالک رجوع است و شرط و در اجرت
استیجاره است زیرا اخذ اجاره کنند بنا در ام جلب کنند بنا در ام جلب و نصرف بکر جهد انکر نا مزکوره مستاجر بود جاره و بنا
و این بد بدل ضرف بنا بنا بکم خا صله کرد در ضرف و بنا است و جبران زیر خا صه فرا است اگر ایدا اگر کنید جاره و بنا
بکر ضرورة این حق خاست جمله انکار و ما اضافه ما هی است احدی قوره با این بنا و نمی تواند بنا کن نفرند و بنا مستاجر و مطالبه
بجهة زیا مالک نمی و در حق و حاکم از علم بعض مدة و در دران مقام سرزنی الهی و مصالح ملوک در مقام است در
حق مستاجر مدعی الکیه کنند شود و تصرف نود دران مستاجر بنا بطرف بنا استیجاره و رفع چنین ضرف بر بنا بنا بکه و مدعا
فرا مشرب بود و بکر بر بنا است با خلاف زید بدل شیخ ثابت شود و بنا و مستاجر و نظر بنا بکه در چنین بود بنا بنا
بکر نمی رعایا الله ان است عمر دنا با ارض لا لیاب و شاهد و این بعضی تصرف بکر نمی البد در حق مالک با اجاره
بعد و ما انجر نمی شد انست که و ما بکر ملکی که اجاره داد بستاجر و بنا بکه ان مبین مرجع و ما بین طرفین
مجلس و اعتراض شد انحض در دعوی نموده انجام جمع کنند ابن مالک دامن شش ماه بدل انبا بنا بنا عمر اجاره و دوام این
تحصل مدة ابن مالک از استاجر بن انتزع نما بنا بنا ان حض صدیق او بنها با بکر است ابن مالک دامن شش ماه بدل ابن بنا بنا
تحصل اجاره داده است لکن اجاره ابا طالک است نظر با بکر ابن مالک طلب منهما شد مطالبه بنه و دران صورة بالمرجع

بکه با ان تحصل مدعی با زده من تجربه نالک مطالبه بنه تمیز و از بین مالک مطالبه تمیز و از انحض اگر موجب ضرر شد و از بین
لازم بود مطالبه بنه از بود و شد و بنا شد و مرکا مفرض کنیم فرمایند اما بنه نوع و تجنبه هود فرض بکنیم سا و بند و مرا لا و نقد
یعنی در ترکیب و عدم ان دم چنین در صدالله و مدله و دران صورة من بین نالک بنه انحض بعدم است و اگر موجب ضرر شد و
البدنوب چنین بود **مجلد** ابتهاس باب انتهه مالک شد قوالبه بود در ان صورة مجلد جنت صدقه ضرر رحض
سوی سلفی با صدق ضرر و رحض مساجد بنه چه ضرر مساجد من باب الاستجاره است و ضرر بن باب المالکه
و از انجا انحض شد بنی کلام بود که کرده بود عین مساجد ملک موقوفه اگر ابتدا مالک بکه موجب استضرر نباشد اگر کرا
عرفه که ضرر و رحض مساجد منادی نیست کجا اثبات بنی از بنی کرده نمی شد مانا مدیر بود و عجیب مالکه جاز بعض
ضرر نباشد مالک باجر هم بود صاحب تصحیح را از بنی هدیه بنی بود مولی که نمی شد مانا اگر بنی نوع جاله قبل ضرر نباشد اجاره مشروع
ان دیانت کردن بخراب کردن زاد را کردن جفتد از بنی دیگری دران راشال انبهاد قبل مدعو ضرر مالک و ضرر مساجد
جهاد انجم اینکی کو ضرر نی مزبوره و ادبی فاضی بود و انست کجت بین این ثبت نجد سال سابر عالف ما انت دعا بنه
موی مرجع در دران است کما انا این ضرر ثابت و قبل و ضرر است سادت نبی ابن است بود ملک و اجاره و دیگری مساجد
با ضرر بود مالک حفظه بنت و لهذا جاز است و رخنا و اول ضرر ثابت مالکا نه در ابن حالة الاجاره و معلوم شد منفرد نه
ما بین نفس و ضرر هم است و ضرر هم از بنی است و مکند و ان از بنی ضرر متحقق شد و از بنی ضرر است و اگر از بنی نوع
اجال قبل ضرر است ظاهر بنی کو بنی ضرر و از بنی ارض و انست و اما ضرع بود و زراعه کردن و زراعه کردن و اما و کردن
پس بهمه ابزار است بجهة انها دارد بن نفعه بنی بعضه اجاره لولی بدیگری شده و اینها اما ابن ضرر است و در حق مالک بعض
بنت بود مالک ضرر است مهار ساز ضرر است مضر است مضر بنات شد و اما اطلاق منفعه بدیگری بر چنین بنت کو حکم
صنع بوده باشد خلق منفعه بدیگری معدن اجاره بقبول مستاجر شد چه بدیگری جایز نیست و اما اطلاق منفعه بدیگری بر چنین بنت اگر حکم
چه بنی از انتفاعی مدة اجاره بوده باشد و مالک شد که اجاره از ام ضرر است و معلوم شد که ارتجاعه و کسانیکه جهله منفعه
بنت بعد از آن بوده اگر جواب این دلیل مضر نبود باشد بر بنی کرا نابیت از بنی اجاره است ان صنعت که و مصرف کند و اما منع کند با
در ضرر مالک جا هم بود چه بنی از بنی جلب بنی بنت و جاره و مدعو رجع کند و مصرف کند و انچه نتها اسکن بند کو مالک مضر و اما
وقف دران بنه بنت منفعه صدیق جلیه ابن تا مالک نظر با بنه و بنی ضرر بود الذ بنا است بجهة ضرر بودن مالک را در
ملک مغصوب با مستوجه بعدی مضرب بود مالک در مدین مرجع پس ضرر بودن مالک در مالک مغصوب مغصوب خا هد
بود و ضرر بودن مالک در عهده مرجع جنبی علیه جهة جامعه جواز ملکوه دان بنا و بنا و ارتبان ضمیر باشد و بنا است
لقات مجرد بنت ما مالک ما بین بنی الاحکام ضرر مجرد عهده و مجرد بنا است ما لقات نمی بر شرط بنی بنی
بکی با لاضاء جنبی علیه و بکری با لاضاء جنبی علیه بنی است کو خصر جنبی و دران بوده باشد که مستوجب
تحقق شیء سنانی بنه و ثابت شد و جه بکه جنبی بی و رئیس متحقق نیست پس لانه بکره است که مستانی نه در ان متحقق نیست
و اما با لاضاء جنبی بی است کو جنبی در ان بوده باشد که مانع ان ثبوت مستانی نه و دران ثابت شد و در بنی ضام هر دو
شرط متفی است و اما با لاضاء جنبی علیه بر خصوص بنی و جاب او هستکه در جنبی متفی است و ان بنی است که اجاره
با اختیار مالک و مدعا ای وست مخالف عصب کردن با اختیار و رضای مالک نیست بکه انزل و ملک انزل مالک طریق جنبی و بعد و
دهم جنبی ملک و جاره اگر بید مستاجر بکی تحقق مالک و نوقف غاصب مالک مشترک بوده باشد مخالف و در صورة غصب
جنبی که ابن خصر بر موجب صدق مضرب بنه و رحق مالک و ما شکاهم الطرق بکه ان متفی است و در صورة غصب
مضرب بنه در مخالف منادی بنا شد. و اما با لاضاء جنبی بی جنبی در ان بوده هست بکر است و ان مانع از صدق

شانع بنه بوده باشد و ان ابن است که مالک ان مغصوب را بعنی لمن بعنی جانب علی وجه الاطلاق جزء شد با اجاره بدهد ظهر
با بکه عدد بیع شرط بنا بر است که خدمه بر بنی بنه بیع باشد و اشاره باشد. و این در مغصوب بنی است چنین چنین مانع نمود
مضرب بنه مالک در صورة مغصوب بوده باشد و این در صورة اجاره متحد است چنین فرد در بنی تقویه کفایه بنه بکه **مالک**
العاده الحلة الله صلی الله علیه اکثر اذ الیها بنه و ارباع المالک مالک المغصوب علی القاصر صح البیع حلة و ما باع مولی و جه ان
لکم اسوة و ضمیر اجره و نشر بعد و اجاره بنه و ان فقد بعد جهة الاشتری فی بیع لعدم امکان التسلیم و ان باع و جنی بعد و
علی انه نمایه منه ما لا یجوز ان لان الفصد و حصول الاشتری البیع و بجعل الیع لیس التسلیم علی الباع و جهه ما جن و ذلک اسالت
بعد الحکم بعدم حق دفعه الصبد لا لانه فقد التسلیم و ما هذا الفقه لکن یشکل بان الفضل المعتبر فی الصحة عند و زیع نما مانع
من وقوع الصبغ و صحة الوقف و اما فقد الفضل فی ذلک و ان طال الزمان و هذا یفید ذلک و ان طال الزمان و هذا یفید و الیه ذهب من المحاسین لمحاسین و ثبوته
الکان الشام المعتبر الحکم بالفضل فلا یفید بعد الحکم و اجر مواد ذلک تقریر عروه الذی و الجنس فقط اسکو بید کمالک
وقف دران لا مع بنت تعرض جاجه و کی اراد ابن است نا بر اجر ما منه فوق ذکر عروه صدق ضرب مالک در و فوق کاد
بسکند در حکم جهز لو فرم وقف و این بنه در مغصوب بنی بطفی است بر وقف مغصوب بنه نا بر این جهه و لازم جز جاجه
بلی جز ما این تحقق زمین ضرر منها و اوه الفتح جاجه و این کلام از جید ما و جهات **اول** الکاذکر لفوت مبایعه
زوجه با عدا بجز نما فی وجه ابدا ظل جاجه **ثانی** الکر من این تقریح کما ان ما فقد و صدق ضرب است و معنوی
مخصوص شد کو اصل است و **ثالث** الکاجهز مفرض در دو فوق است کرده صوب بکه ما نفی ملکوی و وقف مابد رجه مطلق
و ثانیه وقف ما جهه جو هر از دمد رسه ضرر وقف با جاری مابد در و بنکه ملک و اجاره مساجد بوده و چنین صوره و فوق صحیح
و لازم خواهد بود و اجر ما تقریح فرموده بر فرض تحقیق این ابن ملکوت شد در و فوق صحیح خواهد بود کو نفها ذکر فرموده باشند
کو وقف ملک مغصوب و رجه صورة لازم نیست لعدم انها نفها مزبوره چنین است چه جای کو کلیها فرموده باشند
رابع انست اجر دادن مالک بنا و این مالک نیست لعدم انها و مصداق است تا این فرموده کسیکه مبدا بد و چنین
وقف بعد الفتح ظاهر کلام اثبات و دران مالک بنا و اجر فهما اسکیند که ملک مغصوب و دران لازم نیست
ابزاست که نفها ضرر با بن ملک فرموده اند اینجا صدر نفها و وقف با عدم مفض وقف سد است لکن لازم نیست
خامس انست تا بعلاق نه ذکر کلام اثبات ظاهر جزء و فرض بلکه بیاد نیا بنه بر است **ترجمه** طلب مغفور این است
کو کفته شود اجر از بیان کلام مورد ظاهر چنین و فرض بلکه بیاد نیا بنه بر است اثبات اجر است چه کما جاله نیست فرمود فرض
مالکه و اراد قبل ضرر بودن موجد رجین بود و انست و این را مرجوب خود و فرم وقف و بنه اند و این مسائل انست که اجر
فهما فرموده باشد بنی بود و بنا و این بیاد و عوایت چه اگر بود در دو بنی است که اجاره مغصوب را وقف مالک بنا و بنی
وقف و اصل بنی بکه ذکر در بنی حالت کو بنی بنه بنی بنه بنی بنه

لا يلزم بلزوم الفسخ والفرق بين هذه العبارات ان الفسخ شرط في اللزوم فالمستفاد من هذه العبارات ان الوقف من غير فسخ جميع يعني انه
فحصل من ترك المالك من الحالات ولا منه لا لا يكون بعد الرجوع قبل الفسخ وانما يعد فلا يرد هذا المعترض ان يرد عليه في شرح الجامع
وسيفسخ عليها شرحه انه من جملة من اقسام ان اشترط الصحة فالمالك فيما يتوقف وتقدم بالملك ولا يجوز من بلوغ الفسخ
المعروف عليه ان يبين انه لم يصح وان كان باذنا على ما بان عليه من الملك وقال في المهذب يجب حمله بما يرى احدهما حصر
الفسخ فيما يفعله الانسان فاما بالاذن والاجازة فيعتبر من جهة المالك عند الفسخ بعد من ما عليه من الفسخ بعد الرجوع
المشترط اللزوم الفسخ فيما يفعله ان يكون الموقوف عليه او على ما يعد لمصحة وقال الشيخ فاما بيع غائبة اشياء لكون الموقوف
باذنا الصرف في الحالات فالوقف لا يعقد ذلك نظرا الى المالك ثم واسلم الوقف من الموقوف عليه او من وليه وذكر من شرط
من الشرائع كالبيع على خارج بعد وعود في الكفالة بشيء الى الفسخ من شرط الوقف من شرط الصحة الاقتصار على
تقيد بكون العقد صحيحا في نفسه لكن لهم بنا الحجر في الفسخ وجهان كراه فاما الحاكم فيكون في الحاكم في الحالات
باذن ما يعلمون من ان الله من حلف من عقلا تهم اشترط الذي ولم يجاز فيكون في كون الفسخ شرطا لصحة العقد والاصح
يكون الفسخ من السبب الذي لا يملك لا يحتمل فيه لا يخفى ما يحصل الفسخ من الاسباب والفسخ مثلا ولا يحصل بالفسخ بان العقد الذي لا يحتمل
من العقد من المعلوم ان لم يعقد فلا يحتمل من الاسباب والفسخ مثلا ولا يحصل بالفسخ بان العقد الذي لا يحتمل
الرشد للمذهب من الفسخ فيتوقف على شرط تقدم باب الحكم بكون من الغيب لا خطه شارحه اسم الفسخ وما ذكره في الكفالة
العقد الحاكم بان الفسخ من غير ثبوت الاذن من غير الاذن والاذن المطلوب بها فيتوقف على الاقتصار على الحكم بصحة العقد مع الحكم بالفسخ
عنهم ثم وما ذكرنا انه اسباب الحكم بجواز الفسخ لا يعتبر الاذن وتشريفها بين الموقوف والمحقق والمقدم لذلك لكون العقود شرطا
للزوم وجب فيه وهنا مطلوب كلامهم في المسئلة فلهم في الكلام من الفسخ والمقدم من الاذن والاجازة الفضالي في الفسخ
مفتول يكون الاستدلال بكون الفسخ شرطا للصحة الصحيحة بعد بن سلم السالفة لعموم ما في الاجتهاد بعد بن سلم
بناء على ما ذكر كان الوقف صحيحا من غير فسخ وانما كان العدول الاقتصار على الفسخ لا يوجد من ذات الوقف بعد الفسخ سوى ما هو الفسخ
والعلة من الحديث خلوه اذا النظر تجويز الموصى بكون بعد ما يعتقد به ما الملتزم بها لعدم وقوف عنه بعض بكون الاقتصار
موقوفا على الفسخ وجه المطلوب ما تقدم وما بعد بعد ما زاد وبكون الاستدلال الظاهر ما بين شرط اللزوم بعد ان الاقتصار
يتعلق بالعقد لكن يعود الرجوع قبل الفسخ ما من الموقوف السالف كما لم يحصل منه فيه بالجهاد وكما لم يحصل فلا حصل
فيه وهذا العقد المستند هنا العقد والمستند في ذلك صحة الى ذكر الصحيح العقد المشايخ الشروط الله تعالى لكن العقود شرطا
للزوم وجب فيه وهنا مطلوب كلامهم في المسئلة فلهم في الكلام من الفسخ والمقدم لذلك لكن العقود شرطا
ر وانه في المذهب والكلام والفسخ والاستبصار في من بعد ما ذكر كيف يجوز ان يكون جوابا فاذا اتباع ضمن ذلك وهنا حصل
لك في الفسخ فيحصل بسالم من ذلك وجه حيث ان الاعتبار فيه بما اشتهر بها بها ابو جعفر من قد كيف

اما فاذا الحاصل بيع حصتي من الصبية والجهاد عمر الى ما ان ذلك رأى فاذا اوجبنا على نصارى ان وقف الوقف به الحديث في
غائبة الفرق والاعتبار الطالب المشايخ العلام على وابنه صحيحا في الحمل الاجتهاد لا الله على الدعوى لا الله على الدعوى فاما فرض انه ملك وقف
الفقه الصبية وجعل على الموقوف من المصروف مسالة عن بيعها اهل الاجناس الوجوه بيع حصته واهمال تنها اليه ثم يعود ليل على
تعلق الاتفاق يجوز العقد فاذا اذا امر بيع حصتي من الصبية ذو وجه تعلق وهو انا نقول لو لم يخرج الوقف من ملك الواقف فاذا
منع الفقير على نفسه ذو وجه الا ان يجلق به الحصر على نفسه والاذن ما طالب الموقوف به مرتين بها فان نصارى كان ذلك ارفق به
مصالح الدار الصبية في بقى بها عابد الا حصتي ذو له بيع حصتي من الصبية فتى بعد ذو ان جوزه ثم جوزه حصتي من ذلك الصبية
نفسه ولا يلزم انها تكون كلا ما تعلق الاتفاق بالعقد ذو وجه ثالث وهو ان الفقير اسئلة الاتفاق فقاد سائل الفقير
الموقوف المالي الموقوف بلد يجوز تعلق الوقف ولو لم يجعل الانتفاع الوقف وبالعين مالك بيع حصتي من الاجتهاد الحلو وذو له
وكذا ما شك الى الاستقلاء الوقف ونفرهم كانوا الهم انها جعلها جزء لا الاجتهاد فيه والاجتهاد فيه والاجتهاد
بحسب السند في الفرق والاجتهاد فلا بين الصبية المنتفعا وانها بعد جواز الرجع الوقف ولو بين ان ذلك ارادة المالك
تعلق بامر ولي تمد الدم بعد بعد جواز الرجع لا يتعين لو بعد الا لا يبيع الموقوف ويكون عدم جوازه انما هو لا الفرض انما
نبله فاذا لا لا لم الحديث الصحيح عليه لا يجوز العاطف الرجع من الوقف قبل الاجتهاد دون من بعد فكيف لا انما الموقوف عليه
كلا لا الاتفاق الى الابع فاذا يجوز الاجتهاد الاجتهاد وان ابيت من ذلك فلو لم يمكن ذلك الموقوف من الحاجة الوقف
الاول الشهيد على جواز بيع الموقوف بها **الحاصل** ان الفقير يوجد والمانع مفقود فاذا بين الصبية المنتفعا اما الاولى
فلا مرت صفاته الذات ومنع العقود انما هو لمالك واما الثاني فاذا لم يعقد فانما من ذلك علما فيتعين جواز الرجع وقبل الاجتهاد
من الصبي الى الفقراء الاجتهاد المتعلق وتعلق بها صنع مالك الجاهد لو منع الا لا يتعلق من عنه الحال الصلاة فيتعلق معالج الاتفاق
وعدم الالزام ويعلم ان العام لا كالعام الا على ما حصل الرجع المتعلق على حصيد صفوان من بعض السالفة رجاء في الثاني فلا
واما صحيح جابر بن سلم بن ابي جعفر سالته لو ان رجلا باع ثلاثا من الوقف فيكون بيعا ثابتا فيه الامام الوقف قبل ان يعتق
الموقوف عليه لا لانه من سنة وقال في العقد ما يمون لا يلزم منه ثانيا وقبل الاجتهاد لم يجوز ان يحتمل الاتفاق الى
الموقوف عليه وجه العقد فيكون الموت قبل الاجتهاد فيكون لا يلزم منه ثانيا والرجع والصحيح الجائز لا يعتبر الاتفاق
العقد بين ثبات الثمرة عليه وتزوله ثلاث الثمرة فيها الرابع العقود وجات العاقد فيكون بعقد الوقف قبل الاجتهاد ان يكون تمام
بكلها لا لتي رد الرجعية من زوارة **تاملي** ان مفتي الاجتهاد مالك وجوب وما ذكر صاحب الجامع للعاقد لما هو في وجوب الحمل
بذلك لان ما ذكر ما كان مبنيا فكيف سوف على كان النصب الجامع حصيصة مجوز من بين الملكي وقرض صنع لو تصح
العالم في امر الحرام بهذا على ان بين ان ثلاث الصحيح لا منعا انها جوازيع الموقوف قبل تعلق لا الجاهل لا يكون الجاهل بذلك الاستفاد
الاجتهاد الرجع الى جانب الموقوف فيها وبعد العلم كذلك وتعاد هما الجاهل مع ذلك ولو لم يكن الجاهل بذلك الاستفاد
مرتين جاهل الحديث على جهة الوقف كما تبين فالنصب مبادا لو ذو الصحيح المذكور ما هنا لقد اخذ صنف هذا الكتاب
هذا الوقف كان عليهم دون من بعدهم ولو كان عليهم وعلى الاولاد من الاجتهاد لما سالوا من عند على الفقراء الصدقة الى الاجتهاد
ومن عليها لم يجز بعد ابا الحكم المنع هل البرهان وان لم يجيبوا البراء الاجتهاد لا الاجتهاد وبعد تسليم ولا الحديث العام بعد
العلم لا لانها الاصل انما بالجاهل الاتفاق الاجتهاد على ولد بالاسناد صحيحا في الاصول لا بعد ما ورد لنا الاتفاق ستاد
الصدقة مفرغا لاصحاب لذلك من ادى حصل الاجتهاد المستفاد من الاحاديث الصادرة في منافع الصلوة الزيادة بها ووزنه
عليها الاجتهاد في كيفية المهور وكيف بين الاجتهاد الذي نشيطه الله في تعرض لها اصحابنا بعد ما لم ارجع اكثر
من ان يحصى ومن ارادات يطلع على جملة الحال بعد ما الحال عليه تجد الحال سابق الاجتهاد وهذا من اوضح الحالات

وانها الحالة على جهة الفقاهة عليهم الاتفاق الشاذ والفقير جنسا خاص الصلاة وفي جاء انا صدقتهم كما استخرجوا الاتفاق اصرح
العالم على فقد استفادهم ويكونا لا يمكن الاتفاق بناء الفقاء على الاجتهاد ويجوز ان يكون بها عليه وان لم يكن على ما يطلع
عليه من تقدم عليه جاء بالاتفاق ولا لا تعلق منها لا استفادة الاجتهاد من الفقير الوقف الوقف ويكون ما استفاد منها
جاء عليه وعلى من جاء عليه الا اذا عاد عليه ما هو الى ومن مسئلة عطلا والحاجة تطلق وتعرفها آية الحمل ذلك **قوله** الصحيح
الفيض في الحاكم الاولى وليت الرجعة دل على انتقال الموقوف عليه وقبل الاجتهاد على الفقير عليه الصحيح عليه لا انتقاء ما يصح
والتمثيل الموقوف يبيع الموقوف في تلك الصورة فاذا ورثنا الاتفاق صدر كذلك الاتفاق يقصر الطالب الشاهد العظام على ما ذكره
في كتاب الصدقة وهو بدل الحمد بالاتفاق على الاجتهاد بعض ذلك وما اما الاتفاق وهنا الصدقة والعبد بالاجتهاد فيتعلق بالمنع من ثلاثة ما ذكره مانع
المالك الوقف فيما كان حيا والحمل لما الفقير دون من بلهم وكانت ان الرابع ان الشكل لم يتمتع ان يحصل بالحصول بالاتفاق
ويرجع الى الحال في مقدار الوقف الحصي بين يد تكفيه شيء فيه ولا يرجعان الموقوف في الصورة الجهاد بالاتفاق
ذلك لا يحقق معناه الا اذا حاصل يمكن اعد ما يح لوجود الشرع بما ذكره المشهور وعنده ما الواجب الصحيح الجواز بيع الموقوف بها
فيها الا ورد دليل يحدث بالاتفاق على جهة الحال **قوله** ورد المانع الصلاة قوله الصدقة الصحيحة بعد بن سلم ما عقد عقد من
تصل اذا قد لكيف اسيرا لا الرجل الذي ابين من وقف بينه وهنا الصبية بعد بن سلم الخلاف لا يدل بالوجه الى الحكم بقاء ثم ذلك بينهم بان
كان ذي ان يبيع عند الوقف ويبيع الاتفاق بينهم ما كان وقف ذلك لما ورد ذلك فيه لا ما ورد ولي ان كان عاد عليهم
اختلاف بالجنا صحابنا في انتفاء بيع الفقير ثلاثة ثلاثة بيع ما ورد بالحاجة في الاجتهاد فيه فقط من الاجتهاد الى
تحمل الصحيح بجواز بيع الموقوف هو الاجتهاد وضع بين الوقف عليهم خلاف في الاجتهاد الوقف والفقراء مستلزم في ذلك ان يكون الجامع
الفقير الصحيح المذكورة والمذكور عليه بهذا الصحيح الوقف عليهم جنس هذا الصبية فاما من بيع حصته بها العلم الحرمي في
والاختلاف بين من وقف عليهم ثلاث الصبية الجاهلة بين بيع الفقراء فاذا ذكر الجاهلية الاستبدال بعد ان الصحيح المذكور
خاص فلا يدخل هذا الاشكال اصلا لكن في هذا الكلام ايراد الى بيع الموقوف وهذا من ان الوقف على ما ورد الكلام فيه مستلزم
الاصل وتمثيل المستفيد وهو الحاجة وحاصره على المفيد بين قول كل وضع بحكم بيع بعض الوقف بقبول الحكم بتحقق الصحيح المذكور
مسالة فاما باب الفقراء بين من اشترط الصحة دون الفقر ووضع الاول الثاني فيحقق الوقف مع عدم الاجتهاد
انتفاء ذلك المحقق بذلك يصح جواز تصرف الوقف على الموقوف الى ان يشاء بيع اصلح وصيرورة بها الجهاد فيما الاول فان الوقف بناء عليه
بيعه يحقق بالتابع من الضرورة فان المالك في ذلك يكون لجواز عدم الاجتهاد بين احدهما ان الفقير المذكور اما من الوقف الاذن لا لعلة
فلا الحاكي الاجتهاد المالك كلا بين عام الفقير لكن ما ذكره بالمالك على جواز الضرر للواقف في الموقوف قبل الاجتهاد وانما
يلزم عدم تثبيت التقييد فلا اشكال في الثاني ان الراد بقبول المصلحة اما لا هذا الاجتهاد الموقوف عليه في الوقف المعلوم
في فاء الموقوف في الحكم لا يكون الفرض ان يكون الاصل عليه بالاتفاق الجواز الصحيح في الوقف هذا
المحض فلا يتاجر بجواز تصرف الوقف في الموقوف في بعض الاوقات الضرورات لا يحتوي بقبول شيا على هذا الجواب يعدم بناء بعض
الاسوار فاذا فيه بيع الوقف الذي عليه بالصحيح المذكورة وفي عود الذي يعلم بعض الموقوف بالفقير الفقير بيع بعض جهة
الحال لكن الجهاد من الاشكال بخواص وجواز حيلة الاصل الوقف على تعيين الموقوف الفقير لعدم جواز الفقير في ذلك الوقف
بيع فاذا الوقف ما الفقير الذي الواقف في الموقوف فلا الاجتهاد من مرتبة لها وضع العقد فلا الاشكال ويمكن ان يقع
من الاجتهاد الاول الجاهلية الاولى ما لا في حالة الانتقال عن الجهاد بالاتفاق بعد استفاده من الاحكام المحقق بالاجتهاد
فلا الجهاد والشكوك المتعلق كان وحالة في الاجتهاد الذي هذا المقام شيئا صحيحا وشيئا بعض ما بينا على الجواب المذكور هو
بالاتفاق الاولاد الواقف على الموقوف عليه جهة الاتفاق لم يكن بعد بيع ما انتفى الكلام في هذا المقام ذات مدة الوقف

وجنبه قول الفقيه على ما ذكره الشافعي بن علي الحلبي عليه مختلفا بالاصحاب والقول لان الفقيه حاصل بقبل الفقيه من يصرف
الى المعطى عليه ليس بلفظ ذكره والفقه عدم القرينة بين صدقة عدد الفقير الفقير عن المولى عليه الوقف وعدم المعطى الفقير الوقف بالبيان
البدل وعلى ان يعطى لفقيه ويجعل امتناعه ضد نقضا مكتوب بعد العدل لان الفقيه الشافعي بن الشافعي السابق الذي كان الفقير الوقف
وبيان الوقف وهذا الاخلاق ما فرق من كلام المعطى الثاني وبذلك وعرف ما نهاه عليه متصفة فاذا ذكره فيه سنين ح التاسع وجنبه
الفقير الى ان قال ذكر الاعلى ما فرق الفقير مسند ما يتبع من الهداية والاب والجد والاب والجد وجه لا مقتوف بيان وقف ولا
سلوبه الاقتناء بنية الفقير مسند ما يتبع من الهداية والاب السيد الاستاد اعلى الله مقامه مشرب الى الصحيح السابق والمطلق ذكر ما
المتن بالتمر يعتقني الاكفاء فيها ان يخرج من بنية الفقير مسند ح القول وما فيه معتمد خلاف ارشاد ولا يشترط في الوقف على معتاد
اذ وجه الفقير وكذا الجد والوصي ح الجزيري لو كان الوقف على ولده الصغير كان بنفسه فيتصف وله يقبض الاب وكيل الفقير مسند
ولا الى الفقير ثمان يكن بنا الاناس ح الدد وس وفيه الوقف على الفقراء كان وكذا الجد والوصي والقاضي وكذا الوقف وبيان
كذلك يشاء من جنبه ولا ان ما لا يتعلق الى الفقير مسند الفقير الوقف عليه ح المحقق ان يقف على ارجه الاضاء وعطاء الفقير
محصوله وبيان الوقف بنفسه لكن الاحوال بعد معين ان الفقير مما لم الفقير وعلى المسند للاول والصحيح السابق من معتبر بين
من ابي الفقير مع ما في مسائله عن الرجل يقف الصغير ثم يعد علم ان يحدث في ذلك شيئا فقال ان كان يقيما في اذا وعنهم ثم جعل
لها فالوقف يكون ما كان موقوفا وقد منه ما لا يتهما لام حتى يبلغوا فيعني ان يرجع فيما لهم ثم يكون ان يرجع فيما لهم ثم جعل
المستدرك يعني رقما عاليا الى الاد والضمير الدار ذلك الضمير الفقير في ولا يتعلق الى محصول الاجر ان يتوفى الفقير مسند
من المطلوب والمستند الثاني يعرض تهاب الصحيح يحيى بن سليم السابق الفقير عن الفقير وان اصدقه على من يعد بلا من ولد
فهي جائزة فهم من كان الفقير من كان منا الوقف وما طاله ذلك يتفق الحكم بالاتم وان اعتلت بنية الفقير من اول عليه كما
لا يتعلق والثاني من قول كان يرجع فيه الصدقة الثاني بها وجاء لله فرجل امرين فكرى مهنا مفتعة صبيدين زيارة عن ابي عبد الله
لذرية في رجل وعن علي محمد بن سليم المذكورة الاتمام وبه من كان الباقي وعنه مرية من مولينا الباقر في الذرية في رجل
صدقة على ولد ولد فكان اقل الرجل جنس اخلى بيت تهيات عنه تصدق الثاني جميع على من لم يعد ان من ولد زوجان لان الوقف
فهو القيد على امر وبالله الا يرجع في الصدقة الا ان يشتبها البقاء وجه الله وجل والقريب من الصغار وعنه مرسلا وبعد الاخر جنس الوقف
والبنت يحيى جهلا له فقد لا يعد ما قد يرجع جهلا في محدث على وقد يصدقه من صغار الذان يرجع فيما لا الصدقة تعرى جهلا
وعن ابي الهذيب بن احمد قال سئل الثاني والثاني باسناده الى محمد بن علي بن حمزة بن علي بن الحسين عن ابي الحسن عن ابي الحسن جهلا
ابي وابيه ولا يجوز في هذه السنة لا من تهمة على يد السنة وبعد كلها اذن مطالع الاولى لا ملتزم باحث الشفاء وبيانها وتحقيق
صدور من العلماء لا تحل بنا على ان مكان هذه من الصحاح فحدث بنا الثاني جميع الحدد سنة الهذيب وبسنده الاخر جنس الى جهلا
فاحدث في غاية الاسناد وجه الاصل الى الامام تلا هذه الى استقصاء الجنين فاتوني الى الذي الفقير من الصغار وعنه ح تعدد فيه شرب
الحكم الثاني مسئلة الى فكر وعن امام الجليل فلا لا عدل الامام من وجه من الحكم في الجواب عن صحيح ضحاك بن عن
ابي الفقير وقف لسنا بالاستقاء بنا اذ في صرية شرط لا الوقف للصغار حتى يبلغوا وعنهما جوابها وعنها عنهم يجوز ان
الوالد الرجع في كلام جواز الرجوع مع عدم الحق لهم مع الجواز العجيل الاب لام اصدقه ولم يجعل لام حتى البلوغ فاطلاق نصوص
ابي الفقير الفقير صحة الوقف وزيد في ما تبين الصور بين شيء منه ما يسبق الفقراء بين الاعلام والمسئلة على الرجوع
صيغة اشتراط بنية الفقير منهم منه على ما فيها الشرط ولا بنية الوقف لام حتى يبلغوا ويشترط لها كان وقفها لا يبنه الوقف
لام الى البلوغ والفقراء في المسئلة فيهم وجود رجب فلا تمسك الصحيح المذكورة على الاستدلال بها الشرط الى الاب لا يشترط ضرورة الوقف
عقل ما يبنه في منزلة الاعلام الفقراء فلا ان الحديث مشتمل على يد بن احمد في شرط ولا بنية الوقف لام حتى يبلغوا وان الوقف

الوقف

بيع الاعلى ولا ان يعني واشتراط شرط الوقف الى ان يجوز بيا الوقف ولا يجيز من يرامه لقارئ وسلطان وفيه لا يجعل بحيث لا يجيد
فقها للرجع ان يجعل الاعلام مشروطا ان يحتسب بهم من وقف الى ان كان لام حلف ولا يجوز فيه ما ذكرنا من
الاسباب والضرورات وقال في الشرط عدم الحكم عدم جواز الجمع الوقف ما مثلا ما مثلا ما يجعل وجه عدم
وجوازه الجمع على الوقف الكراء لكان ما يرا بما جاء شرط الى الاجيد وعن على الامام به مع لهم بعد وجه عدم ذلك لا يجوز
وفي الهداية ولا يجوز بيع الوقف ولا هبته ولا الصدقة الا ان يجاف على الوقف صلاة او ما وما كان ما ربا بالى فيه جاز جعله
وكان مبايع الوقف حيا الوقف وارد عليهم ان جاف وعن ملا فيهم بنية وفيه الدفع فساد فيهم لم يجوز بعد رسوخ شيء
بهم على ما يتضمن من الوقف ولا يجوز بيع الوقف بيع عدم شيء من ذلك وقال في الجامع ولا يجوز بيع الوقف ولا اخراجه عن
وجه ما وجه الى فيه على الوقف فان جفت حتى ابدا وكان بهم حاجة بنفسها وعنف فتشد فيهم عجاج فيها الاعتبار جاز
بعد وقف الزمر وان غيره الحال الى الوقف حتى لا ينفع به الى بعد كان الجلق بالوقف عليهم حاجة شديدة جاز بعد و
من غير شرط بما هو انفع وما في الفقيه يجوز بعد ذلك الوقف عليه اما مكتوب لا يجيد فقها الجمع الوقف بالاعلام جاز بعد و
بان يا جاء شرط وعنهم الفروع الوجه بجلد الجواز الطائفة وفي السبيل لا يجوز بيع الوقف ولا هبة شرط من الوقف
او اعلاما الوقف عليه شرط بنية لا يكتب بعد الفيام وما له فالاعتماد وعلى الفروع بلا اعلام الفقراء من وقف جاز
وان يشترط اذا احتاج اليه فيما الجمع لا تكتب بعد الاعلام يشترط ما الجواز الوقف في محصول من اعراب يحتاج لا يجيد
فقها جاز لمن وقف عليه بعد الاعلام يشترط ولا يشترط الوقف على فهم ضرورة شرط الى شيء جاز لام بعد و
يجوز لام وقف بيع فقد الضرورة مخالف بالى الفقراء وفي ذلك ولا يجوز الشراء الوقف فقد ما اجراء ولا بيع الوقف
على جاز من الاعلام الى الفقراء قال فان قيل فقد حكا قال ما يجوز لمن يجيد فيها ذكر بعد وذكر انه لا يجوز ارها فقد اشترط
لفقير يجعل وجه من الوجوه وكان الجمع من وقف عليه انه لا يجوز لم يجعل فيها ذكر بعد ولا فقد ما لا اعلما بما ان يجيد وله فقد ما يجوز الاعلام
وما اثر لها بعد وما من الشرط الى ان يجعل وحسابه ولا يجعل شيئا ما لا ما يشاء الوقف بحيث يجيد فقها اذا
او بالاجرة الى ثبت شرط فهو لا يجوز فلا يجوز لمن ذكر من جاز بعد لا ما فيما جعل الفقير ما ذا اطلقت ما تنهم مشروطا تنظر الوقف
بنية ما يعين فقد لام الامر الجواز ذكر ما سوال جعله يقول بند وابن مسئله شرط كما خاد فقي وراء يعين سكنها
تصرف وعنه مذكوره صالح يعين سنة الجوان من وقف بعد ابن كما ان يكتبها ان يقف شد وضرا الفقراء مرتين يجيد ما
فاسد يجاء امر يرد واسب ما يعين جلال بند حقا ذا بالرجع ما فيه حق مشاهدة الذكر وصرف يعين خانه عزيز جواب فلا
بالكتب شيء ما بين ما يعين فيها ابرت كما يعد وقف عين ذات وصرف ذكر تراجع ما يعين موقوف عليه بنية ما بند وتراجع
جواب موقوف شرط المسئلة فيجعل من وجه ذكر كتب البيان الرجل كراء بما من وقف عليهم هذه الفهرا اخذه
وان لهم لمن يا بيان بقاء ام ذلك بهم بعد كان من ان يرجع هذا الوقف ويدفع الى الفقراء ان سهم ما نضرة
امر بذلك البيت يحتمل ما لهم ان ذلك ان كان هذه الاختلاف فاعتبار اصحاب ان يجتمعوا ان يرجع الوقف اذا ان سهم ما نضرة
تلف الاهل والصحيح وعنها يرجع وصورة نظر وصرف مضتي جاز لسنة وحمل سئل يحتمل ولي نظر بالكسر من جنب
كرهاء سنك بين من وقف في الفيء موقوف تنور ما دخل ان خاد عند وبه يكل مكن لست كما تعتبر وسئل
الفقيل مكتوب وبه يجعل صحيح عرم ان بنا بين لنا لا يجعل مكتوب ربا عن نبه مكن ليس يحتوي وهم لا يجيء
على القارئ بنا في الاستدلال وهل يجعل يجعل الحال جواب هذه الاول وبين في وقفا لا باشد وبه مكتوبا يجاء بنسبة
اصلان ويشترط لمن تا عند يجيء الاستاد لهم ان يجيء بكتب ما يجد وشاهد عابد موقوف عليهم ذكره ما اعلا لنا ان يجيء ما بنا الشاه
عبد محمد وما نزد وعرج البنيان عابد وبين صورة اباء ما ذا وقف موقوف عليهم يشاء ما اعلا لنا عبور يجيء ما

الوقف وبينه عنهم فظهر ضيق جاز عند انقضاء واحد منها ابتداء لا الاذن بها ان الرجوع بما اذا جاز عنهم يكن لم يشترط ولا بنية
الوقف لام بعض فيها وجه ذكر في الامام جعل الفقير وعن شكل المطلوب عليه معه بما في عقايد الفقراء من الكتاب ليسنة
المقصود بالملاون الصور المذكورة المصنف يهدي علاء القائد كما يحصل صفاء الى ما ينبه من الرجوع من جاء بعد وهو
ان ذكر شرط ولا بنية الصيغة الوقوف هذا العام ما لا يتبين الظهر بشرط الحكم سواء مثل الاولاد الامام لا لا يعطى ولا يجيء ذكر
هذا الشرط جماعة الفقيد عليه بعض بعد الوقف الاخر بنية بل المناسب صدقة ذكر الشرط ان يوقف بشرط ولا بنية الفقير ما
لا يجتمع على المناسل وصفا الى ما في صدر الحديث ابنه ولسالة من الرجل يوقف الفقير ثم يعد ما ارجاء يحدث في ذلك شيئا فقال
ان كان وقفها الى ولد فهم لها فما قال يكن لن يرجع ومنعناه اذا كان الموقوف عليه غير الولد وقد جعل لهم
الوقف بنية لم الرجوع ولن حصل الاعلام لا الوقوف عليه وما ظاهره انفق فرزه الوقف عند نصيب الفقير ولو لم يحصل الاعلام
الى فقيد ما خطر جميع ما ذكر الجلي في النفس بعد ذلك الحديث يجمع القائد عن المصنف بن ثابت لكن الوقوف عليه في طالبة ما ذكر
مسئلة الى ندرة الشرط بين الفقراء فلهم وعدم انفكاك الدليل كون الشيء موقوفا على الصغار من بنية الفقير من بنية الفقير منهم في غالب الاحوال
ثم على نفقة الاقاض عاد ذكر ما سلم بلا انه على عيا من بنية الفقير من اولاد الصغار هل يكن لهم ان يقبض موقوفا بنية الفقير
من الوقوف عليه وما اذا رجع الفقراء فيشترط لا والوجه ان الضرير لم يجد فيه بنية لهم بالحال الذكور
في القدم الجهل ولا بنية الوقف لام يلتبس ذات يكون ذلك الشرط الموقوف عليهم والحاصل ان من الضرر الى
على الحكم المذكور لام ولا لانه انما هو الصغار وانبات الحكم في غيرهم وعن مورد الفقراء بكون الاشيخ وعن شيخ الحكم
بالمسائل ما نح بيت على الفقراء الصغار لا اسلوا الفقير عليه هو الوقوف على الصغار من اولاد بالفقير الى جهلا
الوقف لفقير ولا بنية انما مدة ثبوت الفاية الوقوف وهكذا من نقف الذرية على الذرية من اولاد الفقير عليه وهو مسلم الشرط
في الفقير عليه اهل الفقر وعن يقدم ثبوت في الفقير عليه حتى يبلغ لا الاسد لسنا وهم الهاء وهي الاتمام كان سنة فيه
الفقير عليه فالمدة الاقتناء بنية الفقير هنا الذلك وفي سنة في جانب الفقير الوقوف من الفقير من بنية الفقراء
الفقير الوقف ما لهم الناس هنا عن صحيح في منا الفاقين صدر اتمام المذكور في ساحات فقير الفقراء الصغار الى الفقير
في جانب الفقير عليه اما في الاتمام الى الصغار الفقير في جانب الفقير اما في الوقوف على الوقف فاذا بنية الوقف
على فرض الاتمام من جميع ما ذكر كما في انه ذلك اما هنا كان الموقوف عليه ما له الفقير وما اذا لم يكن كان الوقف
مصلحة الكتاب بنية رسمه وجه الفقراء الصلة وقد اتمام الفقراء وانكر والسنة اما الفقراء الصلة على هذا
سؤال مهنا سؤال ما نبه مكتوب الوقف عليه مراد الوجود كما منع الزام موقوف عليه مرجع تصرف ما يجاء من عند
مدة موقوف عليهم واحلاله فيما بين اثبات على الاتمام الى نزاع وجه الحال فيما بين موقوف عليهم بنية الصلة الخاص
ملك غريب بوجه ما بند واحتياج لا يجد وعند ما يشد وجه ازيد صرف ما يحتاج حق ما يجد الى بنية ما بند
من موقوف عليهم مرده ما بند يجد مقتضى نزاع ما بين موقوف عليهم شتر خاص موقوف بوجه ما بند وما بين موقوف
من موقوف جابر بوجه ما بند ووجه بيع اذا يكن بوجه ما بند وجه بيع شود ثمن ان وجه بين مثل حال من موقوف وما
وقف شود بنيا خوب هنا هذا بند واذا يكن بين ما بند وجه ما بند ان ثمن جهة بيع بكل ابتياع عاجلا كجهة ما لهم الى موقوف
ما بند وقف عاما بنية هنا هذا بند واذا يكن وجه ما بند وجه بلسنة كما ابتياع عاجلا وقف اكرجه در صورة ما في بنده ما بند موقوف
سؤال الثاني ما بند وجه وقف ثمن ان جاء جاء جاء بنية جاء جاء موقوف عليهم جاء بنية جاء جاء موقوف عليهم جاء بنية جاء جاء موقوف
سؤال الثاني ما بند وجه وقف ثمن ان جاء جاء جاء بنية جاء جاء موقوف عليهم جاء بنية جاء جاء موقوف
ابن ضم وقف جميع بنت بانه جواب جاء جاء ابن ضم وقف بنت سؤال خشو مالا ملك ما وقف بنت ثانه راه عشر
قرار داده كه هشت عشر بالد مشرق الوقف واقف بوده باشد وبكشت بود عشر موقوف عليهم وخيرات بيرون است
نمايد ابن شيء شرع استبانه در دو صورة موقوف عليهم صغير باشد جواب وقف بانه خير جميع بنت اكر اكر كه
خواهد كه اين نوع عمارة كه وقف جميع بود ما باشد ما بين خود كه نماند نظف الوقف وعمارت او وقف مزيد وعمر بخلاف
بيك جاى وبنيه وقفها وسلطان بن نوع كه حاصل ومنافع الملك سطوة الاموال صرف اخراجات خيرات شرعيه وتعجيل
بهاى وتقيم فقرة وبنيه هزينه وتعمير ما عيدا زر وضع الخراجات مذكور وقسم بين ملك ثم موقوف عليهم
عنه وبنه ضم بكر را مولى ان باشد من الوقف مصرف شده وصرف بعد رضا نمود كه نماند وبنى ليه وبنى او اوقف در ضمن
معلم وقف بعد قبض بنيه ما زرداده ما دام جوع وعمارت نمود با ملك عزيز وعمارتها با كلها وهر كه اعيان باشد با ملك
مطلق بنيه بعد كه كه وقف خاصه هم بنيه ما بند اكر خاصه كه نفاذ در حق الوقف وقد وهمه جاى است مثل اكوش لب
دكون او بنيه باشد جاى نكه رشد وقف وقد اكر اثبات الاعوده باشد وما بين عمارات خيرات بنيه وسهم ساده
قسمه نزد بكسه جهة مثلى ان نمايد خواهد الوقف قرار دهد وصدر بكر اصرف موقوف عليهم نمايد هكذا اكر خاصه
در صورت بنيه كه نيز قرار نمايد بجاى ان نسل وقف شيخ بكسه بر اخراجات قرار دهد وبنه وبنه بكر را صرف موقوف عليهم
نمايد مكن است سؤال ملك الملك وفقير باشد وبنى شيخ الملك نزد وبنى داد بعد ابن بعد وبنى با جاى بعد
خلق بعد اجاره معلوم شود كه مال الاجاره صفا در الملك نزد وما آنها با منافع متاعه اعتبار نزد با بوده با اسكه
سخن هنا بعد است كه ما فت وبنى شد وكه سخن اين المثل باشد با نسل فيه بنيه كه اين بنيه ما نسل بنيه دارد
با انكه سؤل بنيه وجه من الوجوه لسلطان بنى او نباشد نسل ما ملوك وبنى منفعتى شد جواب اوقاف بنى كه بنيه جاى
فيه عقد در حق مقبوض مباشد بنيه وقف بدرشد اسبكل است كه تمليك منفعتى عقد كه در بيد سؤال كه املاك
باشد در حين عقد ملاوه بر ان بعد از كه عقد بنيه واقع شده كه كما بنى انشراك بنيه كه عاشق ساعد در ان تمليك
زنا فانست كه معين در حين عقد ما لها بنيه انشيخ كه كما بنى دارد بنيه باشد بكه جاعل منفعة خالى بوده باشد در سؤال
اجماع منفعتين ظاهر است كه معين فيه مثل عمر خواهد وبنيه باشد بين منفعتين بوده باشد بين منفعتين با دار اجاره عدد ان بكه ان
در وقف كه مدارسنا از جعل دار مالكى بوده باشد ثابت شود بالبينة وقد ان البينة منفعة نزد حاكم شرع در ان
صورة منفعتى عقد است ما بين اكه منفعتى ما بند عقد ما بالكما فكذا بنيه جهات عمر كه در ان سنة اما مع اعطاء عقد ظاهر است
كه سلط وطالبه عاده بر ان بجهة عقد ما بند واقع شده بنيه باشد وهو الحاله بنيه ما بين اكه سؤال جاى است خرابه
در وقف هنا طابع واقع وقف است الحاله عمل نزد بكر بجهة عقد كه مسلح جام خاصه فيه مذكوره ما مثل مثل
وسنك اورا نقل در وقف بنيه عمارة بنا جام نمايد بنيه باشد جواب ما بكه الاوقاف واسباب جام ملك
بوده باشد در جهات جام صرف شود نقل جاى دكر جاى نيست واكر جاى بنيه باشد ترصرف ابن اسباب دهما جام

بدر اگر یکی بوده باشد مرد انا لات و اسباب را در حمام دیگر در حمام دیگر فروخته و اگر پاس از این چیزها حاصل بوده
صرف نماید و اگر بوده جام و چه ذی الشان باشد که بر این حمام و آن فروخته بوده عیب نماید و همواره الدار سوال هکذا زید
ملکی چند را در عرض موت ملک خویش وقف نماید و عمده فوت شود اجازتش و اگر نه باشد شبهه در صحت وقوع وقف نباشد لکن کلام لوث
کوچند و تعالی اصل در کلام موضع میشود و از آنجا بیت ظاهر ایزاست که از اصل مذکور صرح شود و اما هکذا و اما ضمیر بعد از
باشد و نه سلط رنج هستند بود سوال شخصی را در اقرار در بلدی داشته در بلدی دیگر بوده و آن کاروان
وقف نموده در موضعی که واقف مزبور بلد دیگر کاری و اشتراط آن بلد میباشد بوده و صیب خود را مثل نموده و اسم در آن بلد دیگر
ملک و دار آنجا و اینچه اسکان میباشد و حرم یکه موضع در بلد و شهر حضور نباشد ملحق ایجاب در بلد و اعتبار نمایند
وقف نموده و صیدان و اقف بعزت شده و در مجلس و حضار نگاه دارد الی یکسال بلعیا و زنده را چه کسی بوده ایا چنین وقفی
صحیح است یا خیر جواب اصل وقف در نسبت کوچیه بوده میباشد لکن انعقاد شرعی موقوف نیست و مجرد رضا است
عبارة از ظهور بد است او موقوف و اگذاشتن است مجتبی بنا بر این ملک در بلدی و نه بعضی در بلدی دیگر صحیح است
چه اما در صورتیکه ملک و دار را در دیگری بوده بنا بر این وقف که از شرط لزوم و ثبات محقق نشده و موجود نمیباشد که
واقف قبل از تحقق موت فوت شده پس معرفت در صورت عدم اصحاب و نه شاید آنجا بر شکر که بن خشم اهمیت شد
ثابت بن و نه از اقرار و اداده در سر بلدیه سوال شخصی املاک را وقف نموده و دو شرط و صیت نموده هکذا که بعد از
مادر و عید چنان بهر سید او را شرایط در موقوف علیهم نماید و تلقی آنکه در حضور انعقاد وقف املاک و ام جهت بعضی
خود وارد اده ایا چنین وقفی باین دو شرط صحیح است یا خیر جواب اما شرط اول ظاهر ایز است که صریب فنا و زید دیگر
عمل بان نمیزاید نمود یا چنین که صیدا از آنکه و بعد بجهت واقف بهم رسد شرایط موقوف علیهم بنیوی الفقوت و هکذا و چنین
عقد وقف شرط نموده باشد این کار را نمیشود و اما شرط ثانی بر ظاهر ایز است که صریب فنا و وقف شود ساعت
ثابت اول جلد الکلات کمنفعی فنا است مذکور شود بعد از تصدیق ذکر تر بطلان شد بین یکدیگر ثم اقاله اهل در
النکاح و لی وقف علی بنی من یعلم الوقف علیه و شرط ان ینفق من ریع الوقف ذکور و ذو نه و اناثهم صحیح ما یعنی البیت فصله
او دار و مؤنه لصحیح لانه و وقف علی بنی فلان و شرط ان یاکلوا من غلاته او یتمتع به و فی الخیر و لو وقف علی
الغنیه و شرط لفقرا و دونا و الاسماء منه و الاتفاق لیصح فی الوقف عمد و فی شرط ضاء جزیه او دار و مؤنت او لا تنقطع
به بطل الوقف بخلاف ما فی وقف علی الفقراء و هم اهم او علی الفقراء فقط فیه اما شه تبارک و تعالی لا شارة و نفع علی
نفسه ثم علی غیره او شرط الانفاق بطل و المستند فی البطلان تضمین منها الصحیح لزید فی باب الوقف و الصدقات
من الهند بن اسماعیل بن الفضل قال ابو عبد الله سمعت الرجل یقول بعض مالک فی حیوته فی کل وجه من الوجوه الخیر
و ان اراد الحج فی بنی من مالک او من بنی تمیم فاما الحج فی الکلام و فی جمله لله و کیف یکون اذا اراد الرجل یرجع
به فاما الحج فی صدقة فلا یرجع به قال الصدوق و روی فی الباب اخبار اخر بهذا المذکور لکن اسنادها ذلک الشد
علی جد بن سنان منها الصحیح لمحمد فی الباب عن عبد الله بن الفضل بن ابی عبد الله ع قال سمعت رضا
ثم قال ان اعطیت ابنتها الحق بها فی ثمانمائة الرجل فاطمة رجع الی المیراث و منها الموثق لعبد الرزاق فی الباب عن
عبد الله المغیرة عن حفص بن نجد بن ابی عبد الله ع عن ابیه ع ان رجلا توفی و ترک ابنة و ابنا فاعطی ابنته الخمس و منها
ما فقد اعطاها من الخمس و هو لنا سبد الشهداء و قوله الحج یکون ان یکون من فلان ما یعنی فیها الفعل ای یخرج الواقف
من الدار الموقوفة کما یکون ان یکون فعلا من فلان یا بالی الرجل الواقف و الظاهر ان الحدیث محمول علی ما اذا لم الوقف و یکون

مانع مانع

مکروه وقف

سکون الواقف فی الدار الموقوفة منها لکن الموقوف علیه او علی الدار الموقوفة علیه لیکون الواقف اعمل ما ذکر و الله اعلم
فی الاستبصار بحث فان الوجه فی ما ورد بالخروج من الدار اذا اراد صاحب الوقف فلا اذا بها بان الحق شرط صحة و تمام الوقف فی
من وقف علیه و لیکن الوقف بملک الله تعالی علیه مطلق و لا یجعل بعده فالی الوقف فی صدات مکاه عن الانتصار و اما
جلا المنعد الی الوقف لا الشهاد و منها ساق کلامهم فی نحو الدار و الضمن و منها ما ورد فی کتاب طلبه الوقف و الصدقة من
الکافی عن علی بن سلیمان قال کتبت الی ابی الحسن ع یسئله و یقول فی شیاع و ورثتها ان ابیه جعلها اسفلها کما ان الحلوا
فان لم یکن ملک و محدث عنه فان قد جعلت ذلک الوقف بعضها علی فقرا و الوقف و المستضعفین قرابتها و انصف
تنها فی جنبه علیهم فی الحق لان الحق ان یقبل الوقف بعد فی فان وقفتها فی حیوتی فلها ایام حیوتی ام لا فکتب ع
تحت کتابک فان مباحات و لم لک ان تاکل منها من الصدقة ذلک انک الحالة بنفسه ان کان لک و ثمرتها و تصدق
بعضی منها فی حیوتک و ان شئت اسکنت نفسک ما یعنیک مثل اصح امیر المؤمنین و الفرق بین الضمن المذکور و بین
ان الحدیث الاول و التواریخ بدلالة علی البطلان فیما تحریره اعنی ایا جعل الواقف نفسه سهما من ماء الوقف و ما جعله فیه
بدلالة علی الفساد فیما ان وقفه کما یدل علی نفسه بطریق اولی و اما الثانی فی تسلیمه فیما منا الوقف فیجعل انا وقفه علی نفسه
فاما الحدیث الثالث فلا دخل له اصلا انه لیس المنفعة الا لا یبوت الوقف ان جعل الملک الموقوفة مسکنا هذا
دخل له فی الدلالة علی الفساد فیما انا وقف الشیء علی نفسه او جعله سهما من غلة الموقوف علیه له لا یخفی سوال شخصی
ساخت و معلوم نیست که صیدند و ضد جاری نموده باشد لکن صیدا فوت و در بند اهل دیگر و اهل و وقف دانسته اند ایا
مثل در ان حمام صحیح است یا چنین جواب هیچکدام نه اعمال شیء قبضه نموده اند کما یه بیکدیگر و صل سایر اضرات که
سنا و اله دیگر است نه عیب است سوال بعد از مطلب مزبور و قبل از اقرار نمودن ساخته بودند صیدان شرعی موجود
قابله معرض باشد اصلیه و اقفی است او کار ذکر دیگر و اما قبل از اسلام الاول بن صورة الاد در کر بیکار انا و اناث جوز
هم و سلسله اهل الاد کار ذکور عرب حساب میشود یا بعد نظر عرب بحال الکار یا اصلی و اقفی است یا نه یا انکه قابله مخصوص اولاد ذکور
عرب و اولاد ذکور کی او اما باشد و اولاد ذکور کما اناث بهم رسد اهل نیست جواب در صورتی که قابله معرض باشد
تا اولاد ذکور عرب و ذکور مثل اناث را مساوی و اهل نیست و اما در صورتیکه قابله نباشد بعد از مرد و هم الله سوال
ذکور عرب اولاد ذکور عرب و اولاد ذکور عرب و اولاد ذکور عرب و اولاد اناث و اولاد ذکور عرب و اولاد اناث جوز
ذکور عرب ایا در این صورت ذکور بیکدیگر اناث بهم رسد یا خیر و اناث را و اولاد ذکور عرب و اولاد اناث و اولاد ذکور عرب
علیهم هستند یا نه و موقوف علیهم اولاد ذکور عرب و اولاد ذکور عرب و اولاد اناث و اولاد ذکور عرب و اولاد اناث جوز
در صورتیکه وقف بر اولاد ذکور عرب باشد ذکور عرب و اولاد اناث را داخل موقوف علیهم و غیر اهل و داخل نیست جواب
الاسلام سوال هکذا بنده ملکی را وقف بر اولاد خود بانی شریح کرد طاهر او موقوف از ان وقف نامه است نمایند که زید وقف
نموده ملک را بر اولاد ذکور و اناث ما و اولاد اولاد ما نسل در نسل ما و اولاد خود موجود هکذا از انها نسل و منقطع
بلغا بعد بطن و فلا عدد نسل و جعلنا عبد عقب و اگر اولاد ما اولاد اولاد و انقطاع الیه منقرض شوند بر اولاد ما شان
البر و منسوب باشد از جانب پدر نسب و رجع اقدم و واقف لا ذوب للذکر مثل حظ الانثیین و جمع الرابت
و تولیه ما جوز و اراده ما تم الجمع و بعد در اولاد ذکور و اولاد ذکور و عمده بعد از جمع کردن اولاد ذکور و شرط شرعی نموده حضرت
ما نقصت ما اله کما و جا مسلکان رنبات عرفی بهم رسد بعد از رجع موقوف و سایر اخراجات هم مضرب خواهد بود
حق الواجبه و نه شرعیه بهم باشد موقوف علیهم در دهر و نیز از ولیت مزبور بود باشد شرط ملک ضعف لا یخ باشد سایر و اگر
احدی از موقوف علیهم در دهر و نیز از ولیت مزبور و اگر اولاد و صلف شده باشد حصه معینه شرعی نموده منقطع
باولاد ش و با سایر موقوف علیهم بهمین موقوف محروب خواهد بود و حضرت واقف کمتر شده هفتاد و اند

در بنات ناقص نموده اند بکفر کردن شده سهم موقوف را باولاد شرط داده اند باین طریق یا صفت تفریق شده اند و ان بعضی
خواهند که باقی در بعضی و خفر عمر عصب بیشتر شد بیکدیگر در باین صورة هر بنا شاید عصب رجوع دارند بیا بیکدیگر اهل در
بیت و نه بیشتر نمیشود که اولاد موجود که در بیت و نه بیشتر باشد که میشود و واقف زنان و نشد باید نهم مزید کوچکی سهم بنده و هکذا و اولاد موقوف در بیرون
بالا و در هر کاه اولاد موجود که در بیت و نه بیشتر باشد لذلک مثل لاحظ الاثنین نهم نمیشد و هکذا و اولاد موقوف در بیرون
لاحظ بس سید الکتا و اما بیکه بکتمان و بطنه اولاد باقی و باقی بطنه منا خرج نهم بعد جواب این سوال مشتمل بر دو مطلب
یکی آنست که طبقه سابق را بطنها و طبقه سابق را بطن و بیرون اولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد
در انجام ثابتین سابقه و سابقه اگر اثبات ولد مذکور بوده باشد باین نحو که با جمای و اولاد اولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد
بود ما کر چند بوده باشد بلکه انهیل این بوده باشد که اولاد اولاد و باید و رجع شده باشد در این صورة نظر بزاد دانسته
سهم موقوف مشغول باولاد موجود بر و با جای موقوف علیه در طبقه سابقه طبقه لاحقه و چنین صورة ارجع موقوف علیهم
خواهد بود و مطلب دیگر آنست که چه نحو هر کاه موقوف در طبقه اولی که مشغول طبقه واقف بوده باشد باین موقوف علیهم
بالسنا از چند جنسه و تفاوتی که بود باین که دکور و اناث دکور و کسهم دکور بعضف سهم انثی بود باید در کل طبقات جنس آنها
بلکه باز بیکدیگر بی است حرف بلین نحو که سهم بکه در طبقه اولی است نسبت بر یک از موقوف علیه معین شده هان سهم
حصص و اوراث سنی و بیشتر در بیکدیگر باید رجع نمیباشد پس هکذا که در و در لحاظ باید باشد و اما بر بکر و در و اناث بکر و
موقوف علیهم در طبقه اولی فرض شود که حصه در چنین سه نفر بوده سه دار ظاهر بس هر سهم هر یک مشغول باولاد او
بنا بر این سهم و اولاد از یکنفر مساوی خواهد بود باسم یکی دارند بکر یکی دارند بکر یکی دارند بکر

وجه خانه وقف باشد تا حکم شرع اجاره بخشی بیشتر در ایام زمین بخشی باشد شرط نبود باشد لکن مطلق بهم مدرسه و خانه بهم وقف صحیح باشد

جواب هرگاه واقف شرط نموده باشد که بعد از ایام زمین بخشی باشد شرط نبود باشد لکن مطلق بهم مدرسه و خانه بهم وقف صحیح باشد

سوال زید بر سر بالا که اجاره داده است و بعد از اجاره بر سر بالا که اجاره داده است و بعد از اجاره بر سر بالا که اجاره داده است و بعد از اجاره

ضرب بکر نمایند و بجلد دیگر بدو بیاید چنانچه از زنا بکشند و اگر بکر را بر عقب علیه کهنه یا نصف ذیع شاه و نوع و نوع در
باشد چنانچه از خود زنان رجمین بود و بشد بکند اما مالک مذهب با هل بلدی و ابن شبرمه با مسئله خواهد نماند عیاض تفسیر بر وجه باشد
مطلب اول — انست که کلام شرعی تقریر بر وجه باشد مالکه با اهل بلدی و ابن شبرمه با مسئله خواهد نماند عیاض تفسیر بر وجه باشد
و تفسیر ابن رجب تا بدی ابن شبرمه با مسئله و مثل تفسیر ابن حجر و ابن معاذ و ابن نظر ابن فاسر تفصیل اسمان ابن ابزاب
اگر این تفسیر شرعی کرده و تفسیر ابن شبرمه بر وجه مفهوم داده باشد که خطیب ابن شبرمه بر وجه کتاب ابن زیاد شده فاجلدوه و رجمه علیهم
ابن ابب منتفع شده باشد سؤال القاع الشفعة فی الرقاب و ما فیها ابن شبرمه ابن خضر جابر بن زید و جواب ابن حجر و ابن خضر ابن حجر و ابن شبرمه
جلد بوده باشد و بشد و رجم صورة الحدث نعوذ عن عقوبة علیهم هست ما اگر مفهوم ابن خضر فخاری بوده کان بلد و بسبب تفسیر شرعی و بین
صورة عقوبت باشد و مصالح عقوبت علیهم هست و اگر مفهوم ابن خضر فخاری بوده کان بلد و بسبب تفسیر شرعی و بین
سفر بود شهادتان با جلد ابن رجب فی علیهم ما نفذ ابن شبرمه و ابن زید و ما فیها ابن شبرمه را تعالی نوع نظر با بکر حتی
در بیان هست که موقوف عبد ابن نخعی شرط نظر نیف مالک موقوف علیهم شهود طرفی در مالک هر خضر موقوف باشد و ابن زیاد
که فرقه کذا ابن اسماء مصرف نظر با بکر هم مالا یحیی من سبل مصرف باشد فرد از سر بدهد و از سر نه و بر مالک
هر شخص کی باشد ابن مالک در فرق شخص بین سکونی اگر بدین احسان است نیف جنتی لکن اسناد است نیاب حتی نظر
با بکر هیلات فاجلدوه فی علیهم ما نفاذ نمایند بر تفسیر نوع با شخص حاج تفسیر تابعی مفصد ابن اصبغ ابن
بوده باشد علاد و صحیح که مفصد متقی از خطیب ابن بوده باشد که زنا با بی شخص موقوف بوده باشد با بی ابن شرعی علیهم نظام
بر است که مفهوم ابن موقوف علیهم ما نفاذ اوبین الحد بوده باشد علیهم و صابی هم با ابا ابن نصر بود و بخان محرومین باشد و در
موسیک کا بین فعل مرتبه جابر ابن مرتبک که ابن فوع نفی ابن شبرمه باشد شو حکمها الکبرا ابن تفسیر باشد حتی اجتهاد ابن زید ابن ابا اسهار
لیسا بشکل است بلکه الاشارت کیا الکل شرد نظی ابکا ابن ابا زید ابی است از ملاک موقوف علیهم بسر ابا اهاجر اهل
بوده ابن بن خضر در بین صورة کیا عصر ابن ابا اب بالا اندار ابا با مسئل شرع اجل ابی حسن و مطالب ابن اجل ابی
شیوخ ابن حدیث علی علیهم بلاد و باشد باشی بوده باشد تنزیه ابن حدیث علیهم موقوف بوده باشد با بی ابن شرعی علیهم نظام
حسن با مسئل فوع بوده باشد با صلاح بیان که ابن ابا بعد مذکر شد با ابن بوده کمین موقوف مسئول شرع حرمی علیهم جابر حتی
شرات در بر خضر حتی بین ابن سکونی هم خلف ابن حدیث موقوف شرات و ابا الفلاک علی حتی موقوف علیهم بعد ابا
بلیست فاما فی ابا است بر علی کیا اب و بعد موقوف علیهم بعد ابا مسئل بیت ابن شبرمه فوع نظر با بکر شام مرتب در
اب فوع است اگر مفهوم ابن تفسیر مفصل زیادی ابن ابا بعد ابن شبرمه علیهم بلاد و ابن حدیث باشد اگر مفهوم ابن باشد کرنا
مفصد جزء در مبالغه بدا بطا قدر معیار ابن موقوف علیهم با بر سکونی ابن شبرمه ابن خضر جابر بیت نظر با بکر شرات و ابا مسئل
بان ابن ابا بلیست کالست با بی شرع ابها ابدا و با بکر سکونی و با بکر کمین موقوف مرتبه در حکم ابا ابن است با بی جرا نکه در بود
با شد هین مرتبه کها با بر کند و حمل علیهم سطلب آن و حکم نشد جا ابها با فوع با بر باب حاصل ابن تفسیر است سکونی هم جزئی
مرتبه غیر است کیا بی ابن فقاه و نفی مفصح جزء کتاب ابن جا اصحاب با بی و بعد ابن تفسیر ابن راه و المدلول و بجری ابی من ه
و نوع مسئل با باب جزء و ابن دو صورة که منظور ابن خضر ابن بوده باشد کرا با باب مثل اب فوع و نفی فاجلدوه موقوف علیهم
ابن ان منتفع شده باشد مثل اصحاب ابا زید ابی فوع و نفی کرا بی عباسات و ابن تفسیر و ابن حدیث با بی است خواه ابن
جا مهاجر با بوع و رجم فوع و نفی و بایع شده باشد با در جایع ابن و رهو صورة و نوع عباسات و اما مکاه تصریر ابن خضر
ابن بوده باشد تکفیر بنفی مالک با جلد ابن موقوف علیهم ابن اب منتفع شده باشد ابن صورة سایر موقوف علیهم ما نفاذ ابن
سیوات عزد بنی ما نفاذ فتح ابن بنا شاه و دو خواب بیضاء و اصلاح ابن اب باب فوع سیوات عزد باز فرق ما بین اگر

جاهد

جاهد و رجمان فوع بعد جلد بکر بعد جلد بکر بعد جلد بکر

وضرب بجانبه ثم انه سئل الاكثر طلقتا عدد القطع بالملك انتهى كلامه رضع في الخصاف من قال ركبها رضع في الخصاف من الاجنبي الاجنبي
او واحد منهما على ما سنصف بذلك الفعل بها كما لا يتحقق المستند به حصانا فاذا جاء الفعل ظهر ما بانى ما انه ثبت في ما يتعلق
فيه انسان بهما الا انه يحتمل ضرب يد وضربها يد واستفاضة فاذا حمل امام الاول ان يكون يد ضرب بالفتح المذكور والظاهر
حكم بكونه ملكا لا يجوز اثباتها وقد يحتمل ان يكون يد ضرب بالفتح فيتوقف الاستدلال بالاستفاضة والظاهر
والوضع وضرب وصحكوه بن ابراهيم وابو الربيع وابو الصايغ قال كل احد من كان في يده شيء يتصرف فيه بلا مانع ولا منازع فيما
اعني التصرف في جاز ان يشهد بالبيع وان نصرف المدعي مثل الشهود اذا تبرعت فلا يجوز ولا احد ولما اجاع الفقهاء لما جاز ان يشهد
بالملك وكثيرة لا يجوز وان نصرف المدعي مثل الشهود اذا تبرعت فلا يجوز ولا احد ولما اجاع الفقهاء لما جاز ان يشهد له
يجوز ان يشتري منه فلا فصل في يده بدعوى انه فلا يكفي لان ثم ضرب في على بكر فيجز ان ذا الملك ابراهيم بدعوى بكر وقال في
السراج وين رايت في يد شيء شيئا وراه يتصرف فيه تصرف فالملك جاز ان يشهد فتحرم على ملكه فتصرف ذلك انه لا يجوز ان
يشتريه ثم يشتريه يد عبد الملك ملكا ولا ان كان يجوز ان يشهد بالملك المطلق لما جاز ان يد عبد ملكا لعبد شرائه
منه قال السيد ابو معين في بيان ما ذكر الشارح بالملك يشهد فيجاز فاما قال فيهم في يشهد بالملك فاذا رايتم احدا يجوز
ان يشهد له بالملك لا يجوز ان يشتريه ثم يد عبد ملكا له انتهى كلام السراج في السراج لا يرى ان للتصرف اثرا في الهدم ولا اجاز
خبر سامع يشهد بالملك المطلق وما كونه ذلك بكل واحد من الثلاثة الشهود بن على ما سنصف على جاز لهما يشهدا بالاكفاء
بما عن يد طبرا وفي ٧ لا يخفى وهكذا الحال فيمن اكتفى بالبيد فقط على ان الخاص والفرائد والاسناد كما سنصف في
في ذلك سقاء الى المدعي الاجماع عليه في الخاص وكما وصف ما قدم من التصريح الصريح بن بناء على اذا كفى بالحكم بالملكية
يجوز اليد فيه الاعتماد بالتصرف بطل فاوك جاز في التصرف ورباه حيث قال ورد عنا اصحابنا الاربع في ذات يشهد له بالملك ٤
يجوز ان يشتريه ثم يد عبد الملك الظاهر من عنوان الكلام بالفتوى المذكور كما عند بلا استفاضة يد بل استفاضة والظاهر هنا ابتداء عدم
الخلاف والفرائد والاسناد والدرس ان لا يوجد ما يستفيد كلامهم الدالة على الاكتفاء في ذلك باليد فقط في الاختصاص
بالاستفاضة طريق اولى المستند فيه الحديثان المذكوران والثالث يكون يد تصرف استفاضة الا ان يكون يد واحد على ملك
واستفاضة ان ملك تصرف وهو الضرب يد الاجارة واليد ما والاجارة وهو ان تصرف مانع والحاصل ان الحكم بكونه ملكا لا يجوز
اثباته وقد ذلك انتهى كلام السيد بن ابي الصلح وما ذكره الشارح من الاجماع على ان الدال على الاكتفاء بكل واحد من الامرين
المذكورين فيه اجماع احدهما بالاصل بطل وستصف في مسند المسئلة في حوزة الملك الفرق بين جميع بعوض الله سبحانه
والثاني الله وهو ان الخلاف في كل واحد من الامور الثلاثة وهي الاصل والفرائد والاسناد بالاجماع الاول ان يكون ملك بالخط والظاهر حكم
بكونه ملكا لذي اليد اما مجوز اثباته والتصريح بالاجماع في الفرائد والاسناد والدرس والوضع والضرب والجاهد ذلك في
مواضع من الخلاف ٤ اذا اتى الى راي بدرجة حاله هذه الدلالة في يد بلك في ملكه بكر المدعي عليه فاه المدعي البينة
انها ملك في يد اس عند سنة فيجب منه البينة على انها فوان لعدم ما مثل ما تعارضا فلا فرق في البيع وفقد
الترجيح انها فيجب واخذ اصحابه على بعض فقال ابو الحسن الشيخ ابو نصر بن ابي الحسن الشيخ ابو نصر واحد وهو الاصح
لا تتبع كلا لما يعلم اختيار واحد حاصل لا تعارض وهو الحق لعدم ثبات ان الذي في يد الملك في الدار البينة تشهد بالاجماع
عند شهدت وغيرها بعضه فلم يقبل له دعوى انها تشهد بالملك واسر الملك مستلم الى ان يعلم ذو الاصل الا من الملك بعضها
على بكر مستند ما على ان ذكر الاول موجود لانه الثالث بامر مثل وفي الملك مستلم مفقود الملك الاسحى
واجاب عنه بوجهين الاول الذي دخل البينة شهدت بكونه في يد اسوله انه مكا اس والثاني يجوز على الشهود اعني ذلك الدار
بنا على ان البينة وان شهدت بكونه في يد اس فانه لم يدل على الملك بكون شهادة البينة على يد مع الملكية وان كان الدوم منه

بالملك الثالثة لو فرض
عدم ذلك لم يشهد له
الا ان يوجد ما يشهد له

عدم كذا لا يجوز ذا له

والظاهر

نكاحا شهدت بالملكية الاسحى لكن نصر اصحاب جاء الى ان يثبت الحل تكاحا ثابت وعدالة المنفرد لا تحقق فرقة ولا لعدم
على حيث لم يجد جعلها زيادة بحكم الاصحاب الذي من اجل الشرعية لو نص ومن يظهر الحال الى ان يطلق ان شيئا بملكه لعدم الا
ذلك بالبرهان في جزيرة وقد خلف ان يد عبد وان يحكم بالملكية وهذا السابق لا يصح المخالفة من السابق انا لا نسلم يد حل
عبده وعلى اخر عليه ان هذا ضعيف على نفسه فانه كان مبدى وانا عند وان شيئا صالحا لما جعل قد حكم بالملك
كالمرتد له هذا الذي في تركه عبد كما شاهدان اذا كان يد له يشهدا الملك يشهدا بها لانه يدعي ملكا في الحال والبينة تشهد
ان بملك كان وجيا الملك لا يظهر ما من وقا له يد اذا كان يد رجلين على ملك فقال الحاكم انهم بينا ان كان الثابت انه ملكهما
ضمير بينهما بلا خلاف وان لم يكن لما منه لليد وكانا مع هذا له ضمير اثبتهما عند ذا به قال ابن يوسف وقال سوى
ذلك ما يقبل يجعل ان يجعله ولا يخلا ان ما له ولها ان كانا قالا يد عند ذلك يشهد على قال فجاز بنهم ملك الا البينة لا في
الفاسد لا الا ذب ان يجد اليد والضرب بالبناء والهدم والاجارة المذكورة بينهما نافع يكون ومن الصالح يشهد بالملك
المطلق ويجوز البدكان على الاولى وفي الفرائد ومدلكي في اليد في الشهادة بالملك المطلق الاولى يد الدار والبد وسر وقول اجمع في
ملك استفاضة يد وضوء والجماع مانع يهتمي اكثر فلا شك هذا الضلع بالملك وكذلك واحد من الثلاثة على الاولى وفي الفرائد
وفي الاكفاء يجوز الاجماع واحدة من الثلاثة ولو وفي والمستند بنو الحديثان المذكوران واشكل في تلك الشرائع حيث قال
اما من في يد او ارض يشهد فيجاز الشهادة له والهدم والضرب بالملك المطلق فلا يشهد وهو الوجه وفيه اشكال من حيث الملك
لو وجد الملك له ضع وجهين بقول الدار التي في هذا في لا ادعي قوله له ملك هذا الى ربيكم ذلك ذلك الاتحاد
بان اليد على ذلك يد لا بانها على الملكية يكون ظاهرها يجاز فقال انها ملك زيد فانه صريح جهة دون تلك الدار في يد
عدم ارادة هذا الظهور فانه يكون اذن بالملكية لما انتهى الدعوى في الاولى وفي الثاني مع ان ذلك سوى ما قال
الدار التي بضرب هذا فيها بالحجارة والهدم توفي وندعوك انه قال الشيخ في جواز الشهادة بين لها الدعوى بالحضر
مرض مضى في الطابين والثاني ان يكون هناك ضرب فعل بالكرى في يد عبد والظاهر انه حكم بكونه ملكا لشيء الى حيث خلافه
ويحكم كثيرة في الملك في عقولهم من حين سابع بذلك الكرى في يد عبد والظاهر انه حكم بكونه ملكا لشيء الى حيث خلافه
صريح الشهيد بن وفا وروما جاز بنفاذ ظاهرها في ذكرنا لهم الاول بين هذه الاقسام التي كلها انها ملك الى ان الاصل
من الاقسام الثلاثة يشهد على المستند فيه الحديثان المذكوران وما ٤ لا الاول بهذا عليه فان الظاهر ظاهر الوجوه في عليه
وعلى في يد عبد من ظاهر كلها المضرب انها ملك المذكور وما ٤ لا الاول بهذا عليه فان الظاهر ظاهر الوجوه في عليه
عليه ارض يد ذلك المضرب وان لم يكن يد عليه فيه والخصوص يجد على العاقل الرهن عند القبض الا اذا ثبت
على خلافه فلذلك له في مكاتبة فلا يحكم بنا يجاز بحكم الله في السلبين فلا له ان كان في يد السلبين حتى ملكوه
ادعيا انه من ذا له البينة الماء الحديث وبعد ظهرا ما يكون قال الحاكم في الصحيحين الاولين من المضبوط المذكور
هؤلاء بعد انها عليها حلية الثالث ان يكون بنا استفاضة فقط بجواز الفلاء وجه الخامس الثالث وهنا هؤلاء انا لا
استفاضة على ضربين احدهما ان يكون مبنيا للعلم الاخر فيه ظاهرا فيمنع بنا ضعف والثاني ان يكون مبنيا للظن والحكم
انما تعرف تقول المقام مالك في باب هذا الحرام فيمن ذكر ابوابا بعضه من كلام الاصحاب في هذا المقام ثم قال
ما هو الحق ان هذا الحرام تقول اختلف الاصحاب فجعلوا الاستفاضة الظنية صريحا الجانبين على ما يعلم العلم
فانها اما مذهب مضمونه لو يقب ذلك الى المشهور في سعد الجامع قال شيخنا الشافعي الخلاف بين الشهادة على
الوقف والملك والنكاح والاستفاضة بالملك المطلق والتسليم في الشرائع ما يكون فيها السماع فانه لا يجوز الشهادة على
المطلق لعدم الوقوف عليه مشاهدة في الاملاك ويتعين كل واحد من هذه بنوع الاخبار من جامع لا يجتمع ثم يجد الى ومدة

او يشفع ذلك حتى يتاخر العلم وفي هذا عند ذكره وانتهى كلامه وضعوه ان الفقاع ان يكون من يكون من جامع يكون ولم يعلم
العلم الاول بعد الثاني فاخر العلم وفي هذا عند ذكره لا الاول لا يشهد بعد ما الثاني عند ذكره فيه وستصف على جهة ذلك الاصل
الفصل الثالث في مستند العلم الثاني وهنا خلط العلم القطعي وستصف الشاهدة الاجماع خاصة ودلك بالاستفاضة
بالاستفاضة وحاصل الجمع للملك المطلق والوقف والنكاح والعتق وكما الفقيه بنوع الاجتهاد من جانب جليل
الظن من يوم او يشهد انها يا ايها خاص العلم على اشكال ولما عن الصارة لا يجتمع على المتاخر وفي الدروس والعلم في كل
الشهادة العلم بالسماع والفيد اجماعا بكون الاستفاضة في هذه الصب والملك المطلق والوقف والنكاح والعتق والولاء الاقتصار
فانهم على قول وفي الفرائد الشهيد بعد بعد كثير من الاصحاب الاستفاضة بانها خاص العلم وبعضهم صحيح الجمهور وهذه ناخوذة من
الخبر المتضمن عند الامامين وهو المتن بحيث يتعذر عن شرذمة له يعتبر بالاستفاضة اثنان وعشرون لقب
الخلاف بعد والنكاح والولاء والاجماع الكرام والاجماع والعتق والصدقات والوقف والملك المطلق والعتق
والنجح والاسلام والكفر والرشد والسفه والعدالة والولادة والوفاة والحرية والموت بل والعصمة البعد الفرق الاصحاب
اذا علمت وجه نقول ان هذا مقام الاول ما يجوز الشهادة بالسماع المستفيض المجيد الفقه العلم وهو اكد
الثاني فيجوز الحكم بالحكم بالشهادة المستند الى الثالث لو شهد عدلان وجاء شهادة مستند شهادة بها السماع المستفيض المجيد الفقه
بالحكم بذلك والامور المذكورة اولا وثالث ما يجوز الحكم بالسماع المستفيض كما اذا شهد جامع مزيد له على ما وكانه فلا
سبيلا الفقه الحاكم يجوز لا يجوز بذلك في الحكم ام لا في اعتبار المذكورة صحيحا صريح جواز الحرامين المقام الاول لكفاية
الخلوق وكذا عبارة الشارح لجملة ذكره بالحيث قال الطوسي الثاني في نهايته صحيح شاهدا والبينة الجمع الخبر لم يشترط ولا يعتف ما
لم يسالف به علم الاحاد له وعند ما اي مستند اثبات شهادة لها الشاهدة ادا السماع اولها الاول فلا يكون بنا السماع فاعتبر
والموت الخارجة تقدم فقد ولما العبد الجمع في الشاهد في اثبات الشهادة المستند الى السماع ان يكون ذلك من جامع ٧
بعضهم فيما لها عدد اي يكون ولم يعلم العلم ولهذا الزيد فيجاز الشهادة مستند الى السماع المستفيض المجيد الفقه المانع
من العلم والفقه صارة العمدة الحاصل الشهيد بذهل المقام الثالث تحقيق الحال بيان ان الفاء المراد
والثاني مقدر ان على المقام الثالث لو شهد على اثبات اذا ذلك يجوز الحكم استنادا الى الاستفاضة الظنية بالنسبة المذكورة كما لا
بنوع الاول يجوز الشهادة بالسماع المستفيض يجوز ان الحكم بشهادة العدلين المستند الى الاستفاضة وذلك لا يجوز لا يجوز
جواز الحكم بالاستفاضة بها ذكر وانتم الدليل بعد شهادة العدلين فانه لا شهد على تهمة شيء مستند من الى الاستفاضة يكون
ذلك وقوعا ان الحاكم لا يطلع على فقه الاستفاضة بعد فيها لهم الشهادة بالاستفاضة الى الحاكم الحكم بشهادة ولكن الحكم
واما جواز الشهادة بالسماع بالاستفاضة فلا جواز الشهادة وبعد جواز الفقيه الحاكم الحكم بشهادة المذكورة كما لا الاستفاضة
الشهادة انه واجبان يجوز من حيث انه حكم بتحقق الاصل لا كانه اذا قول الفاعل في اعتبار ذلك من جامع حصل الظن المانع
من العلم والعدد صحيح كونه مطابقا الواقع ما لا يجب الحكم بخبره بل ينبغي ان يكون التدليل في جواز الفعل في مقام الحكم
الشهادة وقوام الاذن الحكم بجواز الشهادة بالسماع بالاستفاضة ينبغي ان يكون مقصوده انكار الدليل في مقام الحكم عليها
وبين ان يجعله يكون مقصود جواز الفعل بالاجماع لكون الشارع وخاصا اذا الشهادة وخ صورة القطع وعدم الرجوع وان كان محلا
تكرر الاجتهاد الفعل بالجواز لكن ظاهرا عنوانا للقاء الواقع فعل هذا يكون في الحاكم بالاول فعل هذا يكون مستند ما ذلك فعل هذا يكون الاعلام الاول والثاني في
المستفيض الفقه في قول يجوز الحاكم بالحكم بالشهادة الظنية بالنسبة المذكورة مستند ما ذلك فعل هذا يكون الاعلام الاول والثاني في
المالي بعد الحصر الفعل في مقام الحكم على ذلك الشارع وذلك انما هو الجواز الحكم على السماع المستفيض
ان يجيز الاستفاضة الاول والثاني الثالث وان كان مسلما لكن استدلال الثالث لها تخريج والحاصل انه يكون الى ان

بالاستفاضة الحكم

تحقيق

تحقيق الاستفاضة

الشارح جواز الحكم بالاستفاضة لا يكون مستندا يجوز الحكم بالشهادة التي يكون مستندها الاستفاضة المظهر الفرق بين الاستفاضة المحض
الوجود الحاكم وجوز الشهادة بالسماع بين شهادة العدلين بالاستفاضة لا يوجب اسم الحاكم جهالة الارادة الاول على جهالة ذوا العدلين ظاهرة
بها الا انا ما تعين بالشهادة بالاستفاضة وجه الفرق بين الحكم بالشهادة لكون مستندها الاستفاضة من العدلين وبين الفرق بين ان يكون
الفرق بين ما ثبات شهادة العدلين بل وجه الثاني ظهور منها صريح في جامد امر بها عالمين بحفظ الاستفاضة في
وقت بقبل على الاتى دون الاستفاتة وهما مقام لفق وهما المقام الثاني الان الوجه الجد تكون مستند الاستفاضة
المستند بنوع عدد وهنا ان مطلق الفقه الحاكم بحفظ الاستفاضة يكون جواز الحكم بها بالاستفاضة الظنية ومع جواز الحكم بالاستفاضة الظنية
عدم بقي الكلام بنوع الاثبات في الحكم مع جواز الاستفاضة الدليل على جواز ذلك والمقام ان كلام شيخ الطائفة وجميع جواز الشهادة
على الوقف الخبر ما هو الحكم بالشهادة ان الشاهد بعد الاذان الشاهد بعد الاشراف المقال البعد فقد دعوى الاجماع على عدم جواز
الحكم فيما لا كان الشهود الى مستند الاستفاضة القطعية ذكره ما مع عدم فرض انه يجري على جواز الحكم بها مع وقوع الجهة
المطلق الفرق على الشاهد لعدم ذا الكلام ذكره ما الثاني جواز الحكم بالاستفاضة الفصل بين الفقاء الشاهد للعلم وغيره ثم اذا الله من جامع
من الخصوص ان يجيز الاستفاضة على الوقف ما اما الجواز اثبات جهالتها الدين في الشرائع اما لو كان لو لعدم وجود الاستفاضة
مستفيض لم يجز ترجيح البدوي وبين ما ذكره العلامة من ان يحضر في العلامة يرجح والبدوي على شهادة الاستفاضة
وفي الدروس وهذا الوقوف من الاستفاضة بعد المعارضة وهذا من الخصوص من ان جهة الاول ثانية بالنص والاجماع واما
الاستفاضة على الجهة بالجهة الاصح يجيز ان العلم على من يجوز الحكم على الشهادة بعد الفقه تعالى وهذا الجمع
ذكره الشارح الفقه فقال قال السيد ان الخصوص فان الاستفاضة مع الحاكم الفاضلة بالنص فقط تعالى وهذا الجمع
الفرق والاستفاضة والعلم فقال ان الحاكم بين هذا الفرق بين الاستفاضة والعلم بالحكم بكون رفع اليد من اليد والضرب في الاستفاضة
على خلاف الاولى فان كان جاز الشهادة على الملك بالعلم بعد ضعف بنا ضعف بنا ضعف بنا على الاستفاضة من الاستفاضة
ذلك فقط اذا كان الشاهد يوجب الخروج من ملكية الاول لا يكون ذلك مانعا الاولا البدا الاولى في الملكية الطريق رجع
ذلك اما ما انها الاجنبي لا الاولى في الاولى ما يجوز من الشرائط الدليل الملكية بالاستفاضة الظنية في الملك الاولى في الملك الاولى
الظن الاكثر انها كما جاذ في الوقف والنكاح الثاني الشارح دليل على الحكم الجمع لدليل الشاهد بالاستفاضة الاولى دليل على
على كبرا الوقوف الدليل الاصل هذا فيه كما يوجد ان ذلك انه الاولى بطلان الاولى بطلان الوقف بالاستفاضة
فلا ان ذلك جاز الاستفاضة الحاصل من الخارج سوال بيان فيما يذكر ضعف وقف بجهة بشرط على جهة بصيغة بعضها
وشرائط تعلق وقف بجهة بشاهد فرق وقف بنوع والخلاف بكلام شهد بالملك بالاستفاضة وقف بشرط
بيان في ما يتبع جواب بالمكان بين مصنوع دار بين عام امر بيت كوعنه بيت فيه وقف وامر بيت مقبر بيت
بين وقف وامر بيت كوعنه بيت بين وقف بعد امر بيت كوعنه بيت فيه وقف لو بيان مطلب جلبه الحال
حيث ان بطلان وجه مقام خاص اول وما وصيته وما قال ابو يوسف ان جنبه ابن ابي ليلى
كبيا بالمع ان ابن وقف بنوع صحيح بيت قدم ان كما قال ابو يوسف ان جانب بيت سهم ان
كوضع ما شد انفرض ورما الجنة بنوع مثل بحق عليه مثل الملكية كوقوة ما شد طاعة بين ما ابو حنيفة او عما
ورد بين ضرر هذا ان باب قلب خاص بنا ان الحكم شيع كوا ان اعني ما بان ضرر ورما الجنة كوضف ان قال ان
شيء حالة شرع ورجين صورة حكم كجمعا ما بعد ما لكم عليه شاهد ان ان قبيت جهاد ان ان قبيت كما اخبا
ورضاه رجين صورة وقف تما بين هذا بعين وقف كوعنه شيء جمع نخا بين جمع الفقه كما قبيت بما بالمكان
الجمع ان وقف جمعا بما بكل الجانب مالك الجدة ما شد ان ان قال ما ان ان كفضل في وقف جمع بنوع ما شد خاص

در بیان امور معتبره در موقوف است یعنی اجمالا که وقف چنانچه بدین چند چیز است اول آنست که معین بوده باشد که انتفاع از آن یا از منافع معین
نکن بوده باشد پس وقف منفعت صحیح است مدیون بکوید که منفعت فلان باغ وقف کرده یا آنکه معین باشد که انتفاع در آن یا از منافع معین
نکن بوده باشد مثل بوستان گلستان و بیخ دوم آنست که چیزی باشد که اثر از تصرف و تغیر موقوف علیه باشد پس وقف بعضی بر اهل بیت
موزه باشد وقف صحیح نیست مگر مدیون بکوید که حضرت خالق لیست چنان مصلحت شما بدان شخص وقف نمایید چنین قاصر که
ندارد بر اسلوب اذان باشد شما بدان بوده آن را وقف کرده است و اگر وقف نماید و بنده خاست باشد که ملعم موقوف علیه
نماید سیم آنست چیزی باشد که وقف نمیتواند نمود مثل اطعمه و باشد پس هرگاه ملک غیر را وقف نماید یا عدم آن مالک اگر اجانب
خود شرط وقف نماید باطل است و هم چنین اگر اجانب مالک وقف نماید شکی در بطلان این نیست یا عدم اصل از مالک نماید
اینست یا اصلا چنین بوده باشد یا چنین رجالات مذکور شد مطلب سیم در بیان موقوف علیه پس بگوئیم معتبر در
موقوف علیه بدین چند امر است اول آنست که موقوف علیه مرتبا بوقف باشد پس وقف کردن بر بیت جایز نیست دوم آنست که
موقوف علیه مباح باشد پس چنین باشد پس وقف کردن بر مصدع مگر آنچه بیت باران هرگاه کسی اولاد نداشته چیزی را وقف نماید پس
اولاد خود که تعدیه هم پس مصحح خواهد بود بلکه چنین است حال هرگاه موقوف علیه جلد برده باشد پس در بطلان او دو مسئله
این در دو صورت که قبول آن بوده باشد خلاف آنکه هرگاه وقف بر معدوم و معدوم هر دو برده باشد مثل آنکه وقف نماید
بر عبد و اگر که وقف بر هم چنین باشد که در طرف دوم باشد یا عدد آن بهم برسد وقف صحیح خواهد بود سیم آنست که موقوف علیه باید
معین و مشخص بوده باشد وقف بر اصول مطلق نمیتواند نمود یا باطل خواهد بود مثل آنکه بگوید وقف کرده این چیز معین وقف است
تا این آن دایره که موقوف علیه باطل بوده باشد فوق العصبه عن سهیل بن الفضل لیسانا با عبد الله بن الوجود فی بعض مالی جوهر و کان
ومدت وجوه الخیر له لیسانا جنب اهبا لی فقضیت مالی و من عندنا فانا نعن به الله وقف و خلد علیه و برکت بکون مالی از
مالک اول بوجه آخر یا بعضی صدقه قال لیرجع بیرثا الی اهله شیئا اما من اهله شیئا اما من مضیع و در این مقام تعریف بعضی از وقف
موقوف است بنا بر آنکه موقوف را تصرف موقوف علیه باشد پس وقف بدهد هرگاه را تصرف بر وقف نماید بعضی صدقه موقوف
جاری نماید و تصرف موقوف علیه باشد پس وقف ندهد چنین وقفی لازم نمیتواند بود هرگاه موقوف بعضی صدقه موقوف
مال او را بخواهد عینی تا آنکه بعضی متبرا است در وقف کرد رجعت صورت اول آنست که اجانب چیزی را وقف نماید
بر ولد خود چیزی باشد که سنا خود در این صورت فیض موقوف علیه باصول تصرف علیه باصول تصرف در این صورت موقوف
در تصرف را تصرف کلی شرعی معتبر است کتابه هیکند در وقف و هم چنین جزایی مثل اولاد است در این حکم دوم آنست
که موقوف در تصرف موقوف علیه بوده باشد پس هرگاه آنکه وقف ملکی را وقف نموده تواند وقف را بجهت خود قرار داد و در چنین صورت
لازم وقف نمی تواند بود یا باشد بر صرف فیض های در تصرف را ساختمانی که کتابه هیکند هم است که ملکی در تصرف تحقیق بعد
مالک از آن وقف خود بر مصارف خاصه و نوع وقف را بر فقرا شخص مصرف قرار داد در این صورت بعضی صالح بعضی نیست
همان تصرف سابق مولی کتابه هیکند در آن وقف مطلب چهارم در بیان مصرف وقف است بدانکه وقف منعقد
حاجت باشد مصالح و هم بنت الهدا انصار بجهاد بذکر آنچه اصرح وقف را بسیار بوده باشد در آن لفظ و نقل شاهد را
که در نظر دارد که وقف نماید بعد از این لفظ ذکر نمایند باین نحو که وقف کتاب را بعنوان حل فلان قرضه الله تعالی و رسول

اینست که موقوف علیه مالک
فلانشد پس وقف بجهت
و اثناء صحیح خواهد بود
بجهت

سیم

اگر قبض شود مالک که در تصرف
تصرف بر اجاره یا اجاره
صدقه بر طلب و
بجهت صدقه
نفس تا مادام قرار داد
در این صورت وقف صحیح است
که وقف نموده مالک وقف
باشد پس هرگاه و انفعه

در وقف معتبر است همین است که بر آن اطلاق کرده چنین نمایند و عالم جلد مثانه را اینکه معتبر در وقف و نماید و تابید است باید
ذکر نماید بعد از آن عطف علی سبیل الاستانه و اگر انضمام نماید بهمان و نفعه ذلک الکتاب بعمل زید بدین صدقه علی اولاده
بعد انقراض اولاده علی سبیل الاستانه و اگر انضمام نماید بهمان و نفعه ذلک الکتاب بعمل زید بدین وقف را سنطلب الاجر بکتاب
وقف غیر هدیه بلکه حبس خواهد بود و بعد از موت زید بنا بظاهر اولیاء که متصل میشود بزید وقف و چه که سبب الجعل بود
انضمام بچنین قید شد سوال شخصی مالک مزارعات و عقارات و اراضی چند بود که سالی نفر بها معادل پانصد تومان منافع
و مغلات آنها است و رنجیده سالی انبان معتبر وقتی بدون موقوف علیه جایی ساخته باین طریق که اولاد شخص ثبت الواقعه
و عقلا در شانه وقف نزد مادر و مادر بنات مرحوم و تغیر و اولاد افتضی و هکذا و اما شرط بلکه هر سال مقدار معینی مرتب خود و بعد
ذکور هرگاه از آن مولد اولاد بنات خنثی و مبدل و اولاد افتضی و هکذا و اما شرط بلکه هر سال مقدار معینی مرتب خود و بعد
عاشور اشیاء ثبت من طبع باشد و شیخان الهام نمایند و تغریب اباعبد الله الحسین بدان بر دارند و بدیگر اکتساب و بدین نحو
از منافع ادارات بشود و دیگر اهالی زیر و زبر داده انبه سال با اجاره مدهد و مجی وقف نماید بعد لهم کرده اند و چند سال
هم شخصی با حق سرو داود هر ماه شر اداره و زیاده از منافع از آن قدر معین از قرار داده در صرف بعیشت ساخته بعد از این
وقف اسباب بهم رسانیده و اوقاف را بصورت وقف آنرا بنظر بعیشت از اهل عمر رسانیده و اثبات حکم بحیثیت چنین وقفی نموده اند
اگر چنین اگر وقوف مقرر شده است اگر چه بکدسته و اعیاد شرط و مقرر قرار داده لسانا شرط وقف قرار داده لسانا موقوف علیه است
جواب گفته اند که داخل ذلک الاهل سالی با اصل خود آن و سرو شاه آن و نه آنست که زیاده منافع اگر خصوص داخل است
مجمع بیت و اگر که دیگر است مذکور بیت و ثابت شرط مضاد بود و اوقاف ساخته دو قوا عدم خنثی علی بن سهل
ضریح بطلان چنین وقفی و وجه آنکه در ثالث اگر احدی منقطع بشود آنست خواهد آن نسبا بر اولاد آن اهالی را و قوت
و اگر حاله قادم شده مجرا هدی نقیه آن را فرار مد جواب بلی چنین وقفی باطل است لکن نه از این راه که در کتاب موقوف علیه
شده نظر بلکه در آن قرار داده بود که الحقیقه موقوف علیه هاء الحاضره موقوف علیه هاء الحاضره و اما الکل
تا می موقوف علیه و اند که بر قرار است که قرار داده بود که الحقیقه موقوف علیه هاء الحاضره موقوف علیه هاء الحاضره و اما الکل
جبر اگر چه در انجام طوبی نه عین مبارکه بوده باشد بعد از موقوف بکر اگر آن سنه از آن سنه فقط نمیتوانند بود بلکه بعد مشکل
جایا با عدد اسم بن باد آن بر مراد آن نفع بر محصور در اطعام بیت بلکه بنا بخیر اطعام بیت شامل بعلی بدون
من و صدقه آن هم بیاست بلکه نوان با اطعام و اند گرفتن و شد و تجمیع چهر بر مراد آن نفع بر مراد آن نفع بر مراد آن نفع بر مراد آن نفع
ذاه لی خاصل موقوف از مصرف در وقف موقوف بنیان مرتبه چهار جهاد وقف مذکور باطل است زمان جهاد عبد ذکر شد که
شارت انضمامی دیوی و اقف بوده باشد انضمامی و موقوف جا عبارت چنین چیزی در وقف موجب فساد وقف است پس
وقف باطل بنا بدیگر نموده صحیح است و اگر اهل جد با بیت موضع صحیح وقف نماید بعد صحت است بلکه از بنات صدقات است بلکه از بنات رسیده
جایه و با بنات صالحا است سوال شخصی بلکه بر بیدد سه سعید و اهل آن وقف نموده که مالی آنها مصرف قبور بعد در سه
و اهل آن عدد سه شرط در املاک موقوف را با وقف فیلا آن وقف فتحی اجاره داده بوده است و بعد در فرش سال شاه و در
اثنای وجوه اجاره و قبل از انقضای مدت املاک وقف موده و نخل آن وقف را در ما الجرح چون چهار موقوف قرار داده بعد از موت
مدت چهار دیگر قرار داده وقف قبل از انقضای مدت اجاره قوت شاه ملک رجوع و بدیدی و مانع است و تحقیق وقف بیلا بیکر
صبغه وقف اجاره مزبوره در دهان بلد وقوف شده عود از اجرای صبغه وقف بلد بلد که ملک رجعا واقع است باید
ایا چنین وقفی صحیح است جواز دارد یا عدم است شرع با یا ملی است نقل عدم تحقیق بعض کشر بدون قضات است پس حال قرار
خواهد بود جواب تحقیق حال و جواب این سؤال عطایی بیان چند بطلب است مطلب اول آنست که واقف تحقیق دیگر را صحیح

مسائل بر موقوف علیه مطلب دوم آنست که واقف همان شخص مسائل را موقوف وقف نماید و ثالث آنست که واقف خود را بر وقف داشته باشد
خود بجهت خود قرار داده و بعد از خود بجهت خود موقوف و اولاد موقوف بعد حضور باشد و اولاد آنست که واقف ملی باشد تا
انکه اجاره مقطعی در مدت از موقوف بنا بر موقوف بنا بر خود قرار داده بصورت ظاهر صحیح و لازم است اگر چه موجب خلل نماید
و در این صورت نیست که عدم اتصال زمانه فیض زمانه وقف و این ظاهر صحیح است دوم آنست که مسائل و وقف را صحیح
اجاره شد اجاره واقع نموده و ملک را تحت تصرف علی ابد از اجاره نموده باشد پس در این صورت بنا وقف صحیح است ثالث آنست
که جهت اقتضی نشاه دیگر واقف در انشاء مدت اجاره فوت شد و قبل از تحقیق قبول از خود در این صورت وقف باطل است و در آن
ملک بنا بر مرقوف بیت مولد مشتری و اما در صورت ثانی و ثالث نظر اهل زمان است که وقف صحیح است یا باطل است سوال چه موقوفات را که
شخصی بلکه از وقف نموده بیان طریق کاملا صحاح از آن سرد در نظر و استیجار مرسوم و صلوة ارزای واقف خود و هم چنین چنین
لا نخم از آن زمان واقف شده باین وقف صحیح است یا خیر و چه صحیح است یا خیر و آنچه در حضور آنکه شخصی بکه بیاد ملک را وقف کرده
کاملا و صانع آن صحیح در مدة الوقف و حال آنکه علی ملک واقف بوده باشد و شخص نزد خود و تکلیف در مطالعه موقوف بوده باشد
خیر نمی شود یا خیر جواب این سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول آنست که شخصی بلکه از وقف نماید کاملا و صانع آن مصرف بر مطالعه
و استیجار مرسوم و صلوة از زمان واقف شود و تا آنکه صحیح است یا خیر و چه صحیح است یا خیر و آنچه در حضور آنکه شخصی بکه بیاد ملک را وقف کرده
لکن بلکه مسرع شد که بعضی انضمامی و مصرح حکم صحیح و مفید بعضی بنا بر مراد مذکور بجهاد بدین بیکر نیم کرا انضمامی اطلاق
از جهت آن وقف و اقف علی الغیر و شرط انضمامی و چنین وقفی باطل است و غیر انضمامی باشد و واقف لا سبیل الا الاجر جهاد اگر زمین
ابوالحسن کاملا و صانع آن موقوف صرف در مطالعه و مرسوم و صلوة خود و اقف است پس موقوف علیه خود و واقف نماید و بدین و اقف
طلای شهید با اطلاق و اقف آن زمان و اگر که در شد فیض نمیباشد بیان آن اگر فرا رسد کرمان موقوف صرف و اسیاء حرم
و صلوة با اطلاق خود قرار داده بجهاد و اقف شود و اسیاء مخصوص در مطالعه و سکنیم خود مرتب برد مطالعه و اشاره مرتب از تحت آن چنین
نمیه و وقف باین و در حضور و اتخاذ نمیباشد بکر اینکه در دو بر صاحب و چنین و مخصوص است و در در مطالعه چنین شخصی در
هم چنین نیز بر آن تعلق و اجیر باشد چنین و دیگر و هم چنانکه باطل انتقال و اگر در شخصی بلکه از وقف نماید بکر نمای مصرف
دین و اقف خود هم چنین از دو مطالعه و الله العلم فی الله ضمیر و ما فی الذکر علی و مقابل چیزی و صحیح الوقف علیه
و شرط آن بعضی و صحیح الوقف نکرده و دو نوع چنین ما جعل الیه فی قضیه و اراده و نوع ترجیح لا نوع وقف منه علی نفسه و
منه و وقف الحجر فی وقف علی الغیر و شرط قضا و مدیر فرا الاستغنا سؤال الاقتضاء لیجیح و فی الاکثر شاد و فی علی نفسه ثم
علی منه و شرط انتقاد جلد و فی الغیر و علی شرط شا و مدیر فرا و اراده و نوع منه الا انتفاع بجلد الوقف و فی الدروس و فی شرط
قضا و دیر و منه و اراده و انتفاع بطل و اگر ایشا موات است که بعضی انضمامی عصر هم که چنین و بقی و نوع اند و مثل شیء
بر حکم صحیح با بکه وقف مصارف بیت ذا اجیبه و نفسات و مصارف بکه موقوفات آن ما جیب چنین و بدین وقف بر صرف
صلوة و تلاوة و اداء دین کلام بحد بیت که منتهی زیبا است که بلد اهل هرگاه وقف و با جله مرسوم و صلوة شده باشد پس آن صحیح است انتهی
بلد و وقفی نمیباشد بدین کلام بحد بیت که منتهی زیبا است بلد اهل هرگاه وقف و با جله مرسوم و صلوة شده باشد پس آن صحیح است انتهی
بی اسکال مالک مانع خاصه از انضمامی و فرا هدیه با وجود مالکیه منعقد استیجار مرسوم و صلوة و تلاوة آن اجاره اجاره
موقوف ضرورت انضمامی است و اجاره بعض صلاه در جهاد چنین انتفاق شده مناسب و داشت و کوکب عابد بین آن اجاره
تنبه بر مدعی چنین نماید بلکه جهت اهالی که اهل فن نیست فنی و چنین فی شده ایشان بنا است در صورت مسلوبه علی
وقف صحیح است بجهت و منعقد آن نوع صحت وقف و چنین وقف مانع مانی نظر بنا بجهت و چنین و دیگر بنا
انها ان تم وقف بعضی است که متی است شرعا دوم اگر در مطالعه فی الحقیقه ادارات بنا است و در قضا بدین
بنا

خوانست بعد الکلام از اینکه بدین باید نوع و مدار در نقد بر تقدیر صحت معین موقوف انه ملک واقف خارج بر ادراء و بنا و ان بعد از الوقف
شد و مدعی جنس بعد بر آن اول بجهت الکلام و بنا علی الاهم و در این صورت نیست که معتبر بدین جنس از جهاد مجتهدی
کرسع از وقف بر مقوی و هکذا در مطالعه و تقدیر چنین است که بعض از نوع وقف علیه که در دایا بعوض آن منتفع شد مطلقا نمیشود
بلکه خلاف ظاهر است چنانچه حقیقی بیت بر چنین و حبس و اما ثانی پس اگر ای بین از اسلام مدیه و در وقتی است که در دایا آن حبس
ان مشهور باشد و مکرر باشد مثل آنکه سنبه و اراده و بنجی با جهه نماید و چنین بدده اند و اطلاع مدیون با دارت با وجه
که در آن قوی بر بعد بعد الذمه هستند و مدین مثل که عزا هم کرد شد و هکذا هرگاه آنها هم حاضر و در وقتی که محبوب
خود جنان و بنا و هکذا هرگاه وقف ملکی و وقف کند بجهاد ای بر دیانت و بنجی ابو موسی جهر بن وقف صحیح شد یا خیر و در آن
نباشد و هکذا هرگاه خود وقف کند بجهاد اراء بدین آنچه بر آن کرد است و اقوی بر سبیل بر باشد مفهوم صدر وقف تا ما
ابن است مثل الوقوف علی حبیب ما نوع اهلها و بنجی هرگاه باطل هرگاه وقف بر مرسوم و صلوة و اسیاء موجود و اعضاء با یام کاملا
تا ماه و بنا و هکذا و هرگاه در مطالعه و مشاهده و استیجار و اجهاد نماید و وقف در این صورت صحیح است یا خیر و چه موجب
باشد خلاف بلکه وقف و نفعا و کاملا و موجود باشد یا خیر جیب که نصفان نصف کرسع علی و بنا باشد بعد و وقف باشد بعد
کیکی از اعداد و اقسام و نصف دیگر وقف بر دو برادر ایشان بعضی بعد شیء الدین و حبس و نوا الدین بنها علی الوجه و
بعد از ایشان بر آن اولاد ایشان بعین کبیره کرد و کرده شد پس بر اولاد ایشان طریق نیز بنه شد بلکه و بعد از آن
حاکم اولاد اولاد بعضا حد طول و ناد صدقه و اجهاد باقه بعد از انقطاع نسل وقف باشد بر ربه حیات مثار الیه
منیب مذکور انتهی کلام الواقف چون اعداء جهه بین در عبارت منیب و شریب شهیه کرده اند کرد شیب با
منقول است بطن تقدم مذکوره با تقدیر اعداد بطن مثال بوجه اعتبر طبقه است و در صورت عطی کل بطن الی الوجه
موقوف و چه رجع کشی میباشد و مقدم بعضی بر بعضی معلوم است ملتفت نیست بر آن داده بعضی دیگر بعد و مسئله
دیگر آنکه مکتوم بیت که موجه بر آن اولاد سبد الاعین میباشد با آن اولاد سبد الاعین و در اولاد و دیگر اما در صورت موقوف علیه
بعضا بین اولاد دیگر نه چنین بر آن باشد مسئله دیگر آنکه چنین بر آن اولاد و در آن منقطع نمایند ایا موقوف علیه باید
تابع و مقول باشد کرمی آن قابل در چنین بعد کسی باید موقوف علیه باید تابع منقول شود یا خیر هر یک بر این چنین
خواهد بود اینکه جمله که استعداد آنکه بر آن آنچه و مقالات چنانچه چنین بر آن اهل موقوف باید نماید و عند الله و عند الرسول
شارع نخواهد شد و چه بر آن نفع مالی و بنین شاب و اعمد خواهد بود جواب بسم الله الرحمن الرحیم این صحیح است
است که در وقف بر اطفال کرده باشد مثل اهل هشتم از بطن اسفل الدین پس بر آن اعلی الدین پس بر آن اعلی الدین و دون نظر
با آنکه اطفال که از موقوف مرحوم شاه فیض مرحوم بر آن اولاد ایشان اصفات موقوف علیه بودن اولاد موقوف باشد و اما است پس تا

والد اولاد نصف وقف موقوف علیهم بود بنت ولدنا فتح ما فتح الله علیکم اولاد مرحوم کمال الدین مانند اولاد اولاد او بود مطلق
ابن دیگر هم واقف و چنانست اولاد اولاد پس اولاد اولاد او این نظر بکلام واقف است که زوجه عبدالرحمان بن اولاد اولاد او
وصف موقوف علیهم بود نسبت با اولاد اولاد او شرط و مشروط عبدالرحمان اولاد او است با اولاد اولاد او اولاد اولاد او اعتق
خواهد بود و اما اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
اولاد در صورت وجود اولاد اولاد اولاد نظر است و هم چنین در صورت انقراض اصل وقف بر انقراض موقوف علیهم بود و اولاد اولاد و
اولاد حکم بر بقاء است تا ثابت نشود منقطع موقوف علیهم بود و هم چنین عدم استحقاق ادعاء موقوف نظر الشیوخ بود
پس آن نیز حکم بر بقاء است تا ثابت شود منقطعی استحقاق و در صورت عدم انقراض منقطع منقطعی حکم نظر اینکه اگر بیک
منقطعی باشد در کلام واقف نیست نظر کن این لفظ و عبد الرحمان بن اولاد اولاد او طبقا عبد بطن و فساد بعد نسل نظر بعد م
بشریع نزیب بگوئی این کلام لفظ منقطع نفهم نافذ نیست اما بنا بر قول اینکه بطن صعبطن بعد نزیب باشد بر قول آن
و اما اگر بعد نزیب باشد پس نظر اینکه بر طبقه اولی و قول واقف و تقدیم او بر طبقه ثانیه فرار اند تقدیم او بر طبقه ثالثه در
هم چنین در طبقه ثالثه قول و تقدیم او بر طبقه رابعه شده و این نظر اینکه در طبقه اولی و قول واقف در جمیع طبقات تقدیم اهل بر اسفل
بوده مگر در اما این در طبقه اولی و ثالثه نظر طبقه موقوف علیه و عدم انقراض موقوف علیهم منقطعی حکم نظر اینکه بسبب در
صورت انقراض موقوف علیه و کثرة آن نظر طبقه طبقه صحیح باشد در صورتی که در اولاد واقف رعایت نزیب بوده باشد و در صورت اخیر
اولاد اولاد اولاد و هکذا در اولاد واقف اینچنین نزیب باشد شده در کلام واقف بجهاد نظر طبقه اینکه استحقاق از چند بن داشته
انقراض است در صورت وجود اولاد با عدم انقراض در صورت عدم وجود اولاد ثابت نیست و اما با وجود اولاد پس موقوف علیهم
نذر کما نیز میکند در حکم بلزوم نزیب در طبقات مطلقا نافذ است نظر اینکه استحقاق بر انقراض بنزیب که معلوم
نیست که بعد جوهر بن از اولاد مرحوم کمال الدین میباشد یا از اولاد دیگر اولاد او بوده باشد اما اگر بعضی از موجودین مشخص
کمال نیم از اولاد مرحوم کمال الدین و اولاد او و اولاد او موجود میباشند لکن مشخص نیست در این صورت اگر بعضی از موجودین مشخص
این میباشند که از اولاد مرحوم کمال الدین میباشند و مطلق موجود نیستند از معلوم نباشد بعضی از اولاد او بگوئی که واقف جهت
مرحوم کمال الدین قرار داده بود ضایع میماند و نیز از ضایع نیکوتر نظر اینکه از اولاد اولاد اولاد و هکذا
تا قرف ما بین ذکور و اناث بود و میباشد در اینکه جمع موقوف علیهم میباشد لکن مشخص نیست که کدام بطنها از اعقاب در اولاد
در جهت عدم بدی نبوده باشد یا نباشد لکن ظاهر موجود باشد در این صورت اگر بگوئی که بعضی مشخص نمیباشد
در صورت عدم امکان وجود نیز شرط جهاب عمل بعضا فرمود بجهاب عمل بعضا خواهد بود و این صورت باشد که مشخص نمیباشد
واقف موجود است لکن مشخص نیست که از اولاد مرحوم کمال الدین بوده باشد یا از اولاد دیگر اولاد اولاد و اولاد و هکذا
ان رجع بنزیر لک کیفیة فرمه باین نحو بنزد و دیان مقام بگوئی مصرف علیهم باشد لکن مشخص نیست که کدام بطنها از اعقاب در اولاد
مرحوم کمال الدین و واقف شامل در مرد و انوثت اخراج نمیباشد که هر بطن که خارج شد عمل بمقتضای آن نمیباشد صورة تا الزمان
که از اعقاب مرحوم کمال الدین موجود است لکن از اعقاب در اولاد مرحوم کمال الدین موجود نیست با از اعقاب عمل از در اولاد
کمال الدین موجود است لکن از احفاد دیگر موجود نیست اگر چه در کلام واقف تصریح در چنین صورت نیست لکن در نیست د
مثل این شمول هم اینچه معدوم و منقرض شده حکم شود باینکه منتقل شود باقارب واقف چنانکه در صورتی که کسی قائل واقف
منقرض شود و نسل و ورثه او موجود باشد و لحاظ اینکه در صورت انقراض اصل اخذ اخر بن مرحوم کمال الدین منقطع شود ام
او بر ورثه واقف بر حسب الارث اگر چه ام از باب وقف منقطع الاخر نگوئی و در نیست که در اینکه از انقراض اصل موقوف
باشد از اخر بن نسل منقطع و اخر بن نسل بعضا من موقوف علیه منقطع هم در اسقاط. حاصل آن بر این است که اعقاب

واقف که موجود نیستند

واقف که موجود نیستند سه فرد اند بعضی از انها معلوم است بنا چند بعضی از انها نامعلوم است و بعضی مشخص حال میباشند و در
بنت و در بنات بین رجوع بنزیر شود نظر بعضی بکل مجهول بعضی بعدم اعلم و اعلم بود و اما الله عطا فرمود اگر اینکه نظر بکلام واقف و مجهول اکثر اعقاب
لاسیما رسوله سوال اگر بعد رجعت بود و اینچه بود باشد و نگفته باشد و نفقات معلوم نباشد یا چیزی نباشد و بعد آن ضرر بکلام
باشد و بکلام اند رجعت بود کدام کدام در مجهول بود و نباشد مشکل باشد و مساوه است باشد جواب در صورت عدم
ظهور نگفته وقف ظاهر این است که مجهول موقوف انقراض و رجعت منقطع خواهد باشد و ضرر بعضی بجهت که مانع از ضرر نیست
بوده باشد یا نگفته نظر اینکه نظر اصل موقوف جایز نیست و اگر بعد بود یا مصارف بود و باشد و نگفته معلوم نباشد ظاهر این است که
مصرف شود بکسانیکه مشارکت دارند با واقف در نسب سوال عکاء وقف نماید بعد ملکی یا و قبل از قرار داد نماید یا اولاد
ذکور بعد و عدد از اینها شاه بر اولاد ذکور از اینها و شرط نمایند که اولاد ذکور اولاد اولاد ذکور اولاد و اولاد اناث باشد و اولاد اناث باشد و قبیله
حصر انتقال شود و اینها شاه بعد از ان بعد غایند کجا اولاد اناث باشد یا شود و نه فرزند باشد و نه از اولاد اناث بعد ذکور و بعد دیگر و بعد
بعد از ان یکی از اولاد او فوت شود و اولاد ذکور نداشته باشد و دو نفر اناث داشته باشد و نیز فرزند نیز متشاوش باشد و اناث
بعد از ان یکی از اولاد او و اناث فوت شود و اولاد ذکور داشته باشد اما با قبیله حصر نمیتوانند بخواهد رسید یا از اولاد ذکور دیگر رسید
با اولاد اولاد اگر چه مستلزم اسقاط رجاء حضرت باشد جواب نعم کذلک شاه و اجعلنا من شهر مطهر و عوانه ما
الاسلام و الفقه و نزیه حصر شرع و حرم و مستقل فرامد بود بشرط و عبارة باشد و عبارة و حرم واقف خاص شرا و در این مطلب نیست
که اگر اعتبار ناقص یکی از اولاد او بود و اگر در اعقاب اهل الاولاد و ان نزل مستقل شود نزیه حصر اولاد و اولاد اناث و مستقل می ده
باشد و اولاد اناث و مستقل و اناث باشد باب ذکور باقی اناث و اگر در ان شبه باشد مستقل باشد و عدد اولاد اناث و مستقل می ده
انتقال و اولاد ذکور بعد بعضی اولاد ذکور و نزیه حصر اصل و حرم شرعی باشد و اما اناث اولاد اناث بود و خارج شود خیال این صورت
در صورت مذکور بیک حضر موقوف شده و حضر بکر و رجوع است که بعضی از اولاد و دیگر بعد بعد اگر بعد از ان حرم و اولاد اناث موقوف
بود فوت شده و اولاد ذکوری نیست یا نه بنت و اولاد اناث و بنت و اولاد این و خطاب که وجود از ذوی الفرض باقی مانده پس مقتضی
قرار داد واقف رجوع و نزیه و حرم و اولاد ان و حضر و نطق باز و اعتبار بعد از انتقال و نزیه حصر منوط باز و جوع و نیز بکر باز می
ذکور باقی اولاد و در صورت وجود حضر و بکر چها اسد نقل باینکه رجوع و واقف می باید و نه موقوف باید و نه موقوف باید و نه اولاد و نه
مفروض این است بلکه حضر باقی است بر انقال الی باقی ذکور باقی اناث و نقل انتقال شرط باشد و اما اولاد و نقل موقوف علیهم بود
کل حضر موقوف و در حضر بود و باشد و در صورت نیست یکی مستقل بحضر و یکی بعد حضر و اما الله عطا فرمود سوال در
باب کشف الله الدلیل و اما اصله الله و دام بعد و رضی معتقد لا من ارتقی و حرم صدر و کل و بود اند الله بعد اما حسب الحال
العام ارتقا مرحوم وقف نموده اند بر بنات مالیات و رسم و دیعات طلبه و سر حد بنات و کسر الانام و اجلال صبیه وقف
و نیق و اباش سا کر نها هستند و سر رصد شرب جاری فرموده اند و بر تمک الجاه تا چند کوت ابادان بصورة مرحوم سید و صوا مدد
حمله زند با نه و هم چنین موقوف بر مدرسه چهره و نیز بر بنات مالیات عرشی و بر جات نظر
باینکه مزید این است که صبغه وقف حسب الاکلا انجاب و انقاع شده و باینا مزید اراده شده پس در چنین صورة
وقف این الاکلا نه مجمل بمقتضای ان رایب واقف بخاطر خطاب شاه و وقف نقل نمیتوان بر حسب الاکلا موقوف علیه مدرسه
که در چنین اجرا صفر وقف مرد و رسته جوید شود بلکه مدارش هفتاد سال بعد از ان بنین بر مدرسه فتنه و نیز بنا و وقف
وقف ان الاکلا صحیح نمیباشد نظر باینکه مدرسه در چنین اجرا صفر معدوم بوده بر بلد یا بر صف سکن در ان عدد سه
بطریق ان دل معدوم هامد بود پس وقف در چنین صورة منقطع الاول و باطل است این قول صحیح است سوال در

خصوص در سر حد بلد تفصیل ابنت کرشت رحمه صدر در خانه بنا بود بعضی از اهل و هم هم نزیب و انشاء در هماج عیسی
کشکی بعد در سر و زاد و اولاد بنت اسفند نبد نیز شد و هر کاه اجرای صبغه شد و لکن نیز ملک مسئول او و اند باشد یا از ان
صورة مدد سر وقف است یا نه و هم چنین زد باشد اما و یا زد بعد سر را باشد خواهد بعد جنبه طاهر و اند کنام نمایند
لکن تعیین مدة انشا باتا نامی و یا بلد باغما رسانند یا نه و نگاهها صبا و چیزات جواب در صورتی که اجرای صبغه وقف
شده باشد یا اجرای صبغه وقف شده باشد لکن نیز و اما ضی شده باشد قبول از اعاض وقف و فوت شود و چنین وقف
باطل می نمود و اما در ذکر خواهد بود و اینچه که انتهی وقف در صورت عدم عقد فوت و وقف شود باعدم و هر حال در و اما و در عقد و نیز کلام ما بین
در سلطان الخواجه ذی الشرع الطیف سوال در باب بیاض در بنا در بنا و اکثر و هر حال در و اما و در عقد و نیز کلام ما بین
احد بر اهل بنت که صبغه وقف جاری نموده اند البته باشد لکن ظاهر و صرح و بین حکم بعد نموده انی در و تصریح انها بوده و صرح و صرح بنکه
و حی نافع عدم بر اما صبغه نموده باشد هل در حصر و قدم است جواب اگر وقف نبیند شبهه انتهی مشروع کیست جواب مراد وقف
از عقیم انتهی مشروع هیچ مدعا مع اسباب ابنت در و در وقف نامه و در صورة انشاء و قرار خارج اگر انعقاد اهم از این مبنا
تکن اسم از عقاد بعین بنت است اهم در صورة انشاء اولاد زید و اما عدم انصاف بصفات مذکوره امر می نمود موقوف
جهت بود و اولیه طبرستان سداد و امید انسیل شاه دلت حجتی سوال حجتی ملک را وقف نموده بر طایفه سعید تخصیص علوم و جنبه
و عدد اولاد ایشان تا و عدد نسل و رجال بعد بطن اما اولاد اولاد و اخلاق و خارج و بنات اولاد است باشد در صورة عدم اندراج و
دخول اما این صارع که در وقف نامه ظنی شده و در صورة نعمان اولاد و یا وجدان ایشان و عدم انصاف بصفات موجوده و
این مدت اختیار با اعلام جنبه انتهی مشرب دلیل و نیز موقوف کرد اولاد اما در ان ترا انهم مثل باشد یا نه مسئول اولاد ذکور
بسیر بن جدات و بطن اولاد ذکور بسیر بن و خنثی و جمعه و کم ایام منصف صفات مسطور باشد یا بدنام و اما و نیز
بنا جواب ظاهر اینست که اولاد و طلقی مصرف باولاد اولاد اولاد و اولاد و هکذا نیز نیز حسب اسر صورة مطابقه نگرد
عقیم فساد بعد نسل در موقوف علیه یا فضل اولاد اولاد فقط در موقوف و بیان و مذکوره ظاهر این است که فرمیه خواهد بود اما
شد نظر باینکه فرمیه باید معاند و صافی باظاهر لفظ باشد مقاند فرمیه در این باب ظاهر نیست و عبارة نزد و استقا باید خلط
بوده باشد شاید چنین بوده باشد صورة فقدان اولاد باقی الحاق جمله این مشاره فرمیه حمل بنیان کند سوال
بنزد بنات مجلس امام و نقطه انتهی مشرب خواهد الله علیهم در حضور اینکه شخصی که نفیات امام را و در مصرف بنیات امام
نوشته و نفیات امام و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات و بنات
غیر جهت بنیان بد در اطلاع موقوف کرد اولاد موقوف را با جاره و بکر بعض تعیین بد عدد بنای و کلام عطا شرعیه بر
در موقوف که عدد اعلام عهده باشد بانی بنای و جدانه که اساد و الله علیکم جواب اند از اینکه در انجام فرمی شده که عضو بنات
شخص بنوان فرمیه بوده میباشد و اما بر که موجود باشد یا خاطر ضماء و رشد و باشد در چنین صورة نصف چنین خیال مطور و ان
نزد نصف باعدد از ذوی و اسعاد و اسعاد جمع فخر و مورد و شخص است جهت بعد در چنین صورة باعدم از ذوی نصف فخر و مورد
تا عدلی باشد. فیش الاجزان و عدم جواز و مع الله و بطنان الکاه سوال در حضور اینکه شخصی اولاد و فراز چند و اولاد
نموده باشد خواهد هیکه در ملکون وقف است خارج نموده و در چنین باید بکر بعض و صرف و صلاح وقف باشد و اولاد و نظر
باشد اما شرعا اکر است که آنچه مدار در فیشه خارج شود جواب اولاد بکر موقوف علیه میباشد صغیر یا کبیر اگر کبیر باشد
و موقوف یا صغیر انها اعاده باشد و چنین صورتا این بند لبد عیب خواهد بود و اگر کبیر بوده باشد و صغیر انها بعاد
باشد یا صغیر بوده باشد چنین صورت بند لبد خاطر اشکال نخواهد بود و مع الله و بعطا فی احسن کامه

بر مساجد در باط و غیر آنها مطلق باشد که آنها اصلاح سلیمن است بر مسجد اقصی و تعمیر سلیمن خواهد بود و هم سلیمن که از مساجد
و آرام و راه سلاح و سلاح و جنب و صوم بجهة والدین خود است بجهاد و نماز و حج جنب طهارت و وقف جنب نظر باشد
موقوف علیه و دین مقام با واقف است بالاتفاق است بالاتفاق جنب اگر وارث است و غیر بیت خواهد بود و وقف بر بیت جنب نیست و اگر
ثابت شد که جنب که موقوف علیه مال نماء موقوف جنب اگر وارث است و غیر بیت خواهد بود و وقف بر بیت جنب نیست و اگر
متفق نشود سهم است که بطلق ارعاء موقوف را مراد داده اند و اظهر جنب و سلاح و صوم و جنب و صوم جهاد اظهر آنها
نزد شود تا بر نیز جنب نیست نظر باشد که بالاتفاق تحقق نفقه مسلمان خرج موقوف است از که بکند و اقف بر نماء موقوف مال
واقف خواهد بود و اگر بر این مقام بسکن نظر باشد در بنا جنب و الدین ذکر شد تا بر جنب موقوف علیه جنب و اظهر است
وقف بر تقدیر اما بدیه و اگر ثلث مال ثابت مالک منفعت شود بی اجاره عقلی نبود و ما بین استیجار صوم و صلوة جنب تحقق در
حالت جنب اظهر شهید است که ثابت نیست و اگر اعانت در این وقف نماء جنب شده که در حالت جنب آنها مستحق انتفاع و قبول
صرف صوم و صلوة آنها شود در حالت جنب آنها نظر باشد که اگر وارد و اظهر که بل هر عصر جنبان عابد و بوقبله رفق در حالت
واقف بجهة واظهر است پس اظهر در حالت جنب نفقه مسلمان خرج موقوف است از که بکند و اقف بر نماء موقوف علیه جنب و اظهر است
هکذا مسئله وقف و خیال سطوره کجنبه سطوره در این در بود و باشد و وقف بر این باطل خواهد بود از نماء آنها
علاوه حکم مرقوم نماند بی موقوف مال او وارث و اظهر خواهد بود علقه مال است بطلان وقف جنب مزار مرسوم موقوف
و علاوه از نذر مرقوم ظاهر است ظاهر این است بطلان در تقدیر تمام سطوره موجب بطلان و کل شود و علاوه جنب که واقف بعد
از صارف سطوره مزار داده و نماء موقوف همه شرط ثابت و رسد الذکر شود فظا لا اظهر بی مرقوم اختصاص مرقوم بطلان قسمت عبارت
سطوره و صحه در ما بقی جنب ندارد تطلب با مالک مبلغ مرقوم مثل بقیه نماء و مسئله شود ما بین و رسد الذکر کوئی خط
الاثنین مرقوم اختصاص متفقا لاثنی بی قرن در دو دفتر دنیا و ایام و بران و خواهد بنا و دو مثل و در سجدات و مزار
دنیا در مرمت و تعمیر مسجد و عمارت مزار هم بی صورت بی مرقوم و در سه مزار بی اصد دنیا و خواهد بود و هم چنین و در سهم سوال
اختیار متفقی عبارت این است بنا بجز اختیار و مهم اشتغال در بنا است بدیع و مخزن بی و عابد اختیار و در این ایب
متفقی خواهد بود سوال شخصی نزد مولی خود او رفق عابد و اولاد ذکور و اناث بر بدون و من سهل بن الواقف
و عبدا ذا بشان بر اولاد ذکور و اناث نا فما نوبا سالی اما عبد قبل و عبدا و عبدا الحوین برنا قصد بهرت جاهدم
اهلیت بطن اسفل و اگر در هر بینه اولاد ذکور و اناث الی عبدا متفقی شوند و رفقی در مالت بنیه انزر و اولاد اولاد
و اولاد اولاد ایشان و اگر هر کدام اولاد متفقی شوند ذکور و اناث و نفع بوده باشد بنا ذریت بنیه انزر و اولاد اولاد
بطن بعد البطن و با نفع اختیار عدم معلوم بنا ایشان وقف و بوده باشد بر نفر اسلمین و نفع بنا و اقف قرار داد مادام الحیوة
با نفع و بعد از خود بر اولاد ذکور خود بی اولاد و اناث و اولاد اولاد و بر هر بینه از ایشان بطن بعد بطن و صلح
باشد از اولاد ذکور و اناث و اولاد اولاد ذکور اهل مرقوم بنا غایت و در هر بینه از ایشان بطن بر بطن و صلح
و هکذا و ذکور در هر بینه متفقی شوند ذکور در هر بینه بعد بطن بوده باشد اولا بکلیه نفرض شوند و نفع بوده باشد
باشد بر طبقه بزرگ و صلح باشد حاصل و مانع نزد هر مرقوم را بعد از منع اجارات و نفع زرا فرو تغیر آنچه باقی عابد بر ایشان
سوی مزد بنا و خود و اولاد عابد عبد بنا بر نفع اولاد و اولاد ذکور بیان بر اکاده و کسی باعث اکرام و اولاد و اولاد
از وضع حرمین نماند متفقی بنا شد از بعد ایشان حرام ایشان بر نفع خود عابد بنا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
للذکر مثل الانثیین شرط عابد و هکذا و نوبت و اولاد بر بطن بعد بطن بنا باشد و هم بر اولاد و اناث باشد بعد از

موقوف علیه و بعض الوقف بعد از اولاد اناث بطن مقدم موقوف و مقدم باشد بالسویه نباشد و اگر بکی باشد نباشد و اما
در این صورت هکذا مثل بطن مقدم موقوف علیهم و ده نفر بوده باشد و بکی از آنها نوبت شود رسد موقوف را بی اولاد در هند با
جنابین بنه نفر قسمت نماید و بکی از اولاد ذکور مقدم آنی است هکذا اولاد اناث مقدم باشد که از اولاد ذکور و اناث نفر باشد
با اناث مساوی بود و ذکور ایرانات من بی نفر است از آن قرار قسمت شود جواب ای بر هم و بر هر وقت متفق اسفعا رای
باب بکی دارد با تی کرنج خرج نوشته باشد که در خانه در آن که مطلق و سرکه بان شود جهاد انچه از آن اسفعا کاه
بیشود مقصود متفق و چنین است اولی است که هکذا فرض موقوف علیهم که اولاد واقف باشد و نفر باشد بکی از
آنها نوبت شود آن موقوف اولاد بی باشد باشد سهم موقوف با اولاد و بی رسد با تکه بکی شارب با موقوف بوده باشد در
طبقه در بینه ظاهر این است که سهم موقوف متفق شود بکی که بطنی در بکی بینه بوده باشد تا اولاد موقوف را دارا بصورت
حظ در بخش خواهد بود نظر باید که مشارب وقف نماء است که اولاد اولاد اولاد نماء نفع باشد بطن اعلی بطنا بعد بطن بنا
نفع در بطن اعلی و بطن اسفل تخصیص است که مضاف این کلام مقدم بطن اعلی است و بر اعلی مطلقا اگر بعد مثل صورت مفروضه
بوده باشد ظاهر این سهم موقوف بسا باید علیه شود چنان بر او در خواهد موقوف که در این طبقه بوده اند معارض نزد بی آن
در وقف نامه بیت مکه مشارب و اظهر که اگر اولاد باشد در هر بینه اولاد ذکور با اناث کلا و بعضا متفق شوند و بر عدد
مذکوره متفق بوده باشد بر بعض بعض از هر بینه اولاد و اناث و اگر اولاد ایشان طاهر این است که عبارت از بطن اول و نفر بیش
باشد باین نحو که وقف بر هر بینه بوده است بر بعض است کسی نزد بعضی است اولاد باشد وقف بر اولاد در صورت فرض
که موقوف علی اولاد موجود در این مرتبه باشد و مرجع این احتمال استکلام و لا اظهر بنا بطن اعلی بطن اسفل چرا که
سهم موقوف با مرجع متفق شود مادام اولاد اولاد اعلی بعد بطن اسفل بعد بطن اسفل بعد بطن دوم است که کزاری که و هم مانند
که هکذا من نزد بر اولاد ذکور و سدنا، موقوف را الذکر ضعفا لانثی سهم نماید بنا این مختص است بصورت که ذکور این
از اولاد ذکور بوده باشد یا هم است اگر هم ذکور اولاد اناث هم بوده باشد ظاهر این است که هم بوده باشد بنا این هکذا
اولاد اناث مقدم بوده باشد و تفاوتی بذکور و اناث هم بوده باشد للذکر مثل الانثی قرار دهند بلکه بمقتضای عبارت
وقف نامه است که هکذا ذکور اولاد اناث باذکور اولاد اولاد ذکور جمع شوند در یکبینه و اولاد اناث ارثی که هم در این مرتبه
باشد سهم اولاد ذکور اناث ضعف سهم اولاد اناث ذکور بوده باشد و سهم ذکور اولاد اناث مساوی باشد با
سهم ذکور با اولاد ذکور بنا این سهم موقوف کاه هست اگر متفق شوند از سهم اناث مکاه هست کمتر بشود اکثر در
صورتی است که از ذکور متفق با اناث در یکبینه بوده باشد و اناط در تعیین فاست ذکور و اناث مقدم باشد بطبقه ذکور
در این صورت سهم ذکور متفق بیست عشر باشد حاصل بشود من باب موقوف علیه بوده باشد و ذکور از این نوع حق بخشا هم بوده
سهم او همان حق الزام است جهاد تا انکه هکذا ذکور اناث در یکبینه بوده باشد در این وقت چنانچه حق الزام را
هست از جهت موقوف علیه چون شد باب سایر خواهد بود سوال زید اعلاء خود را نماء اولاد ذکور بوده باشد
بطنا بعد بطن بعد از جدی یعنی از اولاد ذکور متفق شد اعلاء اناث متفق ذکوری باقی مانده ایا اولاد این موقوف بنا
امام خود شان در ملاک وقف سهم بسا شده اگر مادام بقای اولاد زیاد اولاد از اناث و نفی بوده باشد
جواب جواب این مسئول موقوف علیه مطلق وقف نامه باشد هم بلا مظنه جواب متفق نشود و مع ذلک میگوئیم که
هست موادان بقا بعد بطن اعلاء و بطن اسفل است و اناث مراد اناث و فهم است اگر مراد ذکور و اناث و جود و فقد و لد و لد
خطر بوده باشد و نفع خواهد بود عقاد اگر مراد بود عقاد اگر مراد تا باقی بوده باشد و اگر مراد ما کولی است بوجود و فقد نماء است و مراد
عبارت اعلاء و هم ملاک حق موقوف نماء موقوف باشد در مقام و مقام الشهید فی الثانی و العشرین شهر شوال فی سنه ۱۲۵۱

لا فرق بد شهر و لا یکون فهم ردا الدین کما هو مشتمل الاحکام و اما لطیف بعض و بانها بهم نفرا عنا بین لا یقدر بین علی بین
بوجهم و لیعها متوقف الیها الی توقف هذا الرجل بعض بما صارت بل بما شاء و بعدا و اصرف الزنه و سایر صار الشیطان
و بین الزیدها اعنف هذا الوقف حق لا بد للدیانین الشرف فیه بای جهاد و نفقه و بهم الشرف بنه و فی سایر
اموال و جهیلا الوارث رده علی الدیانین بنوا رجع الحرف المسلمین بان شاء کانت لا یکون عنا و علیه الجواب اعلم
ان الجواب من هذه المسئله تبدیل الدیان فی ان الوقف مع اشتغال الذمه بحقوق الناس یکون علی اسلام الاولیان یکون
فرض الوقف من الاموال تا بقی لاداء الدین بالاصعاف ذلک و صحه الوقف لهذه الصورة مالا جنبه شاشد و بینه و
الذمات لا یکون الرجع الوقف ما بقی باداء و فرد سرا و لا یکون تغیر الوقف و اصله ارکان لکن لهذه یکون اقرار و رضا بنه فیکون
الذمه فی الوقف لا اعتبار باب الطلب و اقرار الوقف هنا حکم با بطلان ازاله تعلق هذا الموال مبنی بعد ذلک یکون
فسد الفرض المقصود نحو صحه الوقف و اراد کل ظهرا ان لا اختصاص و بهذه الصورة بل کلا یختص بنه ان الوقف هنا له لا بد
الاعراض باب الطلب بنوا بحکم بالبطلان و ان کان فی هذه الصورة لذکر و ما کان مقدما بعد الاعراض بعد الوقف فی من
اموال و ما یکون رادا بارا الدین بلا حق من اشخاص و الثانی لن یکون ما لم الدار صرح عن اداء دین مرجع ذلک وقفها
کلا و بعضا لم یکن الدار بی علی الوقف هذا لاعتبار باب الدیون لکن کان بحجر ما علیه بحجر لما کو الفکان الوقف هنا
انهوا و ان اسبع مثل الثانی لا ارد بعض الحجر من الحاکم اگر چه حدیث حسین حکم بحجر مروی در بعض بحجر بطلان و تقف است
در بعض قدر بنا القبیه بسبب ما کتب اجدین حرج الی الحسن و مدین بوقف ثبات صاحب ضلیه دین لا یقی عمار و تکرر علیه
بلغ و وقف فی الدین این حدیث مذکور در کتاب فقیه نیز هست و رایها مذکور علیه بسا شد الدین بنا بنا مرجع عدم
لفظ صاحب هست و باین نحو مذکور است و بعض اینجا نیز نهذیب بنا اخاء و بلفظ مدین نیست بنا بر لفظ علیه حدیث عمار و تا
مسئوله است عمار در بیان عنوان خود بر حکم بطلان و باین جهت نشان خود بلکه مستاد اگر کان تنها صحت نظر باید کرد در طلاق
بطلان در بعض ثبات او در بعض مبرر باید که حاکم شرع حکم بحجر او کرده باشد عمار ابیکر بحجر علیه نیست ضعیف نزد عمار حکم بحجر
سوال هکذا منبه الاملاک لا وقف عابد بر اولاد سبا با عدد بنا شاه اگر چه هکذا نما ما ذا ارثا سلو الذکر مثل حظ الانثیین
بشرط اگر و بعد الرجوع واقف بطن اول اعلم عدم بر بطن ثانی بوده باشد هکذا رعد بنا و واقف بطریق ارث بوده باشد بر
طریق کر هر باب او موقوف علیهم بعد الجوف کرار از بنا رجلا عابد عبد از وفات اصحاب و نمایین دارث ایشان و طریق ارث
عظم باین جهاد و وقف ثابت علی شده و حال بکل از اولاد بطن دوم نیست متوجه با وجود اولاد بطن اول با اولاد
بطن دوم و در این سوره و من حصر صبر بنا باشد و من تحصر نشان اباهن حصر بنا بیان عابد داد در بنا اولاد
نفیس شود با انکه ذکر هم مثل سایر اولاد جبر بنا جواب ان بطن دوم کوفت شده اگر در حالت وقف بوده باشد نظر
با نکه ملکی در این استفاده است کو واقف و بعد الحوف بنا بطن اول در اعلم و باشد مساوات بطون بنا بر این با سهم موقوف عابد
شود با در بطن اول استفاده در این نیست نظر با نکه بعد کلام واقف و هکذا بنا است که بطن اعلی عدم باشد بر بطن ثانی و هکذا
و اگر بطن اولاد در عبد از بطن ثانی باشد بر بطن ثانی بوده باشد نظر بر واقف بسا باید در سهم موقوف بطریق ارث بوده باشد بر
موقوف علیهن اولاد و اولاد بنا بر موقوف خواهد بود در بنا که اولاد اشد باشد و الا اناث ارث نسوا و طریق ارث موقوف
خواهد شد عبارت هکذا نزاف هکذا بنا بر این موقوف علیهم در حال حیوتی عقل الاناث باشد الهی احالات انسه که در حال
حیوتی متفق عابد باشد حاصل عبارت خواهد بود هر بنا ارثوف علیه هکذا اولاد بنات و اناث فوت شود سهم اگر موقوف
منتقل شود بر اولاد بطن ثانی بنا بنا الذکر مثل الانثیین هکذا بنا اگر اولاد شرعی بوده باشد و بطن عدم با بطن سابق باشد
از این نحو خواهد بود هکذا سهم او منقسم بیشود ما بین اولاد اگر بطن سابق است ما اگر اولاد غلاشر هکذا وارث او در اولاد بوده باشد

در این صورت سهم او منقسم بیشود بر اولاد و اگر در بطن دوم باشد بر اشرب خواهد بود ما اگر وارث شرعی باشد و هم او بوده باشد سهم او
بیشود ما بین اعلام او کذلک و لجمله بوده باشد و هم ما قال عطا ما حکاه سوال بدین موقوف نمی هست از سکاه جناب
حضرت امام حسین و عنایتم و دیه سانع از آنچه صرف با بطوح کرد بصرف روضه با صرف کربلا با بصرف غذا با اسید
بجنه جامع الشاه نظر داد کرن خود اند بنهم الشام را کسلیم دانند و بعد رجعت کند جواب او را بنویسند که چنین
مدار رسول متابع خواهد شد جواب تخصیص اجاب مسئول موقوف علیه مطلق است که مرزی در نفر بنا و خوبی بعضه شهر بشر ایشان صرف در رش
رسیدن اهل جاباشد کلا از انصار شریف بعضی در بعضه شهر بنا ایشان شاید اسم باشد تا بنا ایشان و هم الحال بعضا
الاحکام سوال زید بنا در دو لیک ملک خود از وقف نموده و ایشان را بالکلیه بطلان اثاث واقف قرار داده نماید و بعد ایشان
سایه نوبه را با یکی از ایشان شرعی و مطاع قرار دهند که اکلا نما اما نوبت فقیر ایشان خود بر هلاک نماید و بعد از نوع
عن الثلث معین نخواهد از نما ایشان باشد و بعد ما اصحاب معین الاصرف الحام اکلا فقیر ضایعه باشد و بعد ما اکلا صرف
الحام از رحلت میشود بعد ایشان صرف نفرا اصل علیه نماید حال من نبوت خود و اولاد نفر و فوق او
باقی میباشد و باین صورت اولاد بی اولاد نفیس سایه موقوفه و فوق او انتقام ملک نسبی میباشد یا نه
جواب باید نجز مذکور در او و هم نکرد او و اصل است که کفاء موقوف هیدارند وقف سهم سوال صرف و اهلام
نفرا از اولاد شده باشد بنا این نظر باید نفی شده نفی و صلح نبشند با نها الحام عنوان خود سوال زید
سانع ملک معنی ربیع و اجراء صبغه شرعیه و از داد نمود که صرف نمود جبا با میداد تعیین عنایت بنا
و صرف معلوم ماه و سال را بجهه سال با بیشتر صرف نفرم بنا و شهدا بنی بنا و خالی از بنا و در و
بدو نفر بنا و باشد نفر با خود سال و بنیه صرف بر بنای روده او کرزه بلا بهاک میباشد و در
سوال هم عاید ایا مسئول نخواهد بود بر اجراء صبغه شرعیه و اسم وقف کذا و خود مصنف شود و صرف در تنها اجاره با
زمین بدهند باشد جواب عنایت این مختص با زمان و مقرر با اسم بنا وقف نامه منبی نموده و بعد از نفیه و دو نفر
بکه نه مطلق بیشود صبغه وقف ما جاری نموده است بلکه با مرتبه شخصی نفیه و نفیر منبی با زمان و اما مرتبه نفی
و بلا است بعد از قدم وقف بحاله و بسوی بکه ملحق باشد که صبغه وقف اجاری نموده است اگر چه بلفظ نما بی باشد
در صورت عدم نکه اندیه هدیه خرج کرخواهد بود سوال زید و عمرا فی و سعما فی احکام سوال مبیه مدعی ام وقف صحیح
شده نموده نمای و ثبات معینه را بیان نموده که هالا مسئول عنه از نصیح اجارات دیوانی و تعیین و نفر مطالبا بعد بنا می ماند
بکه از اینکه بعطف خوانیده نفرم عابد در عقد بکرا بیجوانی نفر بوده و بنا مسئول صرف نموده اند انعطاف فرموده اما نه
ابد سهله و شنائی قرار و الدین و مدعی اگر بکرا بیجوانی باشد عابد و اگر انا عاد انا باید با تمام ساعات بر بشان بد هدا این
عنوان خواهد انا جا بنه و نسانه عابد و خواهد بود اما شرح ذیل اینست که بعد بجهه و الدین و دیا و وقف بجهیز خود و اضافه
جای هر انما نمزار و زنده و مجزه و تا بنا الی آخر بنه و ایشان نفر بعد و کوه و در مدینه مشرفه و کاظمین علیهم السلام
را بنجا رجع بعد اضافه جای هر انما نفر بوده نمایند انما بنیتن نفی چیست باشد جواب بسه نهاشد و حیل اسا
و وقف از قرار مهم و دیا و در بنا است نظر باید وقف از اند مهم و وقف بر بیت و بر نفس است و در بعض باطل موقوف
مستول بر اند و خواهد بود و تفصیلات و بیت هم خواهد بود و حل ای حال نفی از نما و مهم و دیا و در بنا باطل موقوف
و اگر بنا و اضافه خواهد بود و نظیم الضیفی فلک کف شاه از اراد و شاید جهد بر کن من عطا ما بعد شاه ان کفیا
از اراد اضافه و عدم ملاک صفت نماء موقوف باشد در مقام و مقام الشهید فی الثانی و العشرین شهر شوال فی سنه ۱۲۵۱

سوال اینچه نوشته اند سید علی نام وقف مزید شده و حسین محمد بر تمتع هکی و نمای نه شباشد روز نام مشایخ از نوشته معلوم نمیشد اما اینچه ساخته از کلیه شباشد روز باقی شرایط که متولی عبارت نوشته مصالح آبادانی و نفقات و اخراجات باشد بر آن

هکاه در زمین بدل معترف بوده باشد بر اینکه جاد بر استفاده بوده یک نفر از اولاد دیگر ارثین داده باشد بنابراین اقرار با
عدم ارث موجب بطلان ارث بیع بوده باشد بنابر خود در این صورت ظاهر است که ملتجا بر عقل بجهان موجب خواهد بود
ساعی اولاد و اولاد اولاد جاریه و اولاد اولاد اولاد و اسفل فی اخواهد بود و اما هکاه در زمین مکتسبه بوده باشد بایکی از ایشان موجود
ساعی اولاد و اولاد اولاد جاریه باشد باسلم باشد هبه و نیز یا لکن مدعی این بوده باشد که باذن موهوب له نیز بیع نموده مسلم
محتاج بحاله است سوال یکی از اولاد زید چهار جهات نیز بعد از موت خود خانه شده که از اندرون خود صحای بجهت یکی نموده و نیز
بعد وطاق خواهر اولاد و مقرخانه از اولاد موجود تقرر یا و در اکثر اوقات خود زید بیاد خود دفعه سرای مقرخانه در زمان مکان را
کنده با اولاد خود و اکثر او مقر بر هبه مقر بر هبه را بنود و اهم و بعد از چند سال و کان بانه ابا فات مقرخانه در بعد و عین منه بات
اولاد هبه است و بالمالک مشترک است جز اثبات جواب این مطلب مضمون چند صورت جنون یکی این است که زید خانه را هبه
چنین مطلق مفاش نموده و والد نیز قبول نموده قضا مثل اینکه و مثل مکان معنی را نمیدهند که در نفس خود و اکثر اوقات و اولاد نیز
نزد و قبول این بیع خود صادر نشد دوم آنست که قول از طرف والد العقار تحمل اینکه گفت این مکان را نمی بخشم و از جانب قرینه
بنا معنی شده مثل اینکه در اماکن احداث شده و رد بعد نموده و نیز اسقوق از زمین صادر نشد سیم آنست که از زید در طرف قرار داده
شد مثل اینکه والد گفت این مکان را نمی بخشم فرزند مکلف نموده کردم لکن هیچ یک ملکی از ایشان بصیغه عربی بنویسیم ایم مثل
سیم است لکن موده و اما صیغه از ایشان بصیغه عربی لکن با یکی از ایشان بصیغه عربی نمی نویسند در همین قانون اتفاق مختلف شده است بی
اشکال و در صورت ثانیه که ایجاب نقل شده است و لکن قبول نشده است بلکه قبول نشده است مسئله محل اشکال است
لکن ظاهر عدم انعقاد است پس در صورت ما نحن فیه از جانب زید که والد است با این کلام بود نه میباید منتقل گردانیده و در این کتاب
در صورت ثانیه این است که از انها هر زمان از کنت بجان یکی و الزید در صورت ثالثه اشکال در انتقال نیست بعضا بر مکان مضمون
تحت مضرف خواهد بود سایر و در شاه از خطی و بیع عقد خواهد بود و اما در صورت اگر بنا بر اسم عربی و بنده و ذوات اکفا
بنویسد عربی که و مکه مختلفی انعقاد مشکل است بلکه ظاهر عدم است سوال زید زینب را بخود و اجبری بعقد که همین زمان چنین و در زمان
باقی بوده باشد بالمعنی از مجنان باقی بوده و بعد از آن مجنون خود را از و نمیخواهد بوی کرد میتواند که همین باشد
مانند را پس کرد یا نه در هم چنین زید را نه نیز در همین چیزی بعقد که همین اجبر در زن زوج باقی بوده باشد با بعضی از همین
ان باقی باشد و مجنون اصلی بگیرد از زوج خود میتواند باشد و جبر اثر و مختلف فرق دارد یا نه جواب هکاه در بعضی نیز
باشد بصیغه عربی یا اماکن و بنیه عربی یا صیغه بنکی از عربی و در این صورت اگر چنین موجب کلاه باقی بوده باشد بنا بر اینکه
زوج از زوجه بار دیگر از زوج اسم او میتواند بنود اما هکاه کلا نقض شده یا بعضی نقض شده و بعضی باقی باشد چنین که
مثال و باقی باشد که همین موجب باقی باشد در این صورت با بعضی خود بنا بعضی مذکور شد رجوع بنمیتواند نمود و هر اصیغه عربی
و نه رجعی جهت دانع نشده در صورت نقض بعضی و بقای اجزا اجبر را که بنا اسم نمیتواند نمود و اما اجبر را که بنا نمیتواند
مطالبه چون نمیتواند نمود سوال تعیین مالک در اجاره نمود همه بنده و بعض اقصد شرط بهتر کرده که چه اجبر از همین وفات تا
انقضا فوض بر ذمه او لید بعد بکنند سهم از بعد بر اینکه شرط جائز و صحیح است یا نه و بانی و شرط همه صحیح است یا
فاسد جواب حکم صحیح چنین شرط که بهر است مشکلات سوال در صورتی که زید من فخر چنین بعد هکام نفر بصیغه اما
کار از زید استیز بوده اما شیاء معینی چند بهر یک از بعضی ایشان همه بوده که بجا اند نیز خود بوده اند و هم چنین چند او لاد
از زید بعد همه بوده ایا موجب ثبات صغار اختصاص یا نه دارد با اینکه بطرفی سایر مختلفات بین الورثه مختلف نمیشود جواب
در صورتی که همه صغار اولاد ثابت باشد بعضی بالدکه بدل شرعی او صغار است کفایت میکند و لزوم همه پس این چنین
موجب در صورت همه بعضی بصغار خواهد بود و اما هکاه اصل همه ثابت نباشد از اولیت دیگر سوال تعیین انقضا

ما بلک و ما بیوت خود ما بلغوا من خود همه شریک نمود لخاف او کمین بنا شد فیها همه را نمود لکن کاغذی در دنیا
داد و سند نشده ایا این هبه صحیح است یا نه جواب اجبار صورة استفاده باشد چنین که شخص مالک گفته ما بملک خود را
هبه نمود م اخوان خود را خواه هم ولد هبه را نمود و اند لکن بعض و ایا خواهد بود یا نه است در صورتی که مطرح است که هبه
نمود شده باشد صحیح نیست بلکه ما بلک انحصر جهاد نمود اما مستقل نشود بلکه بر ایشان شریک اولاد قلا مثل است که هبه نشده باشد
و ما لک اقاله سوال هکاه شخصی بولد صغیر خود خانه هبه نماید و در و شیکه صغیر مکلف شود والد از اوصاف عما
در حضور جمعی از مدولا مومنین که خانه مزبوره را در و شیکه ولد بن صغیر بود بما همه کان به اهل الهیم ما لحضه صرف و
خطه او بمبلغ معین بود مستقل بنمود و آن مبلغ را بعد بی احراجات ما کول و ملبوس و اوعیه و دخان و دفن مرحوم است
و بعد از آن اقرار باوصاف والد در بالغه لازمه خانه نزین را در نفس والد بوده و بعد از جدید وفات یافته هکاه اقرار
و اوصاف والد بعد ما بعد لازمه مسموع و معنی است فرض فرموده جواب عبنداً باشد بر این مراتب هم چنان است ولا والد
که خانه نیز مخصوص هبه بکند بنا بود و بنده بن باشد که من خرج آن و قدر اکره ام با بلد از نفع خانه صرف باشد و اخیر چنین
نوش نماید چون تندین بوده است اخفا فاد کره ام از نفقه خانه مصرف خدا و بر فرض اینکه والد بعین نمی نکند و فی الصغیر خدا
فرض خود داد رجال الصغرا و نمی خانه باشد در رجا که حق ملاحظه مطلب را اجار کنیم ولد باید صغیر فی او نکند تا محتاج نیست
مادر مفرض شود یا اینکه فرنیا قرینه دالله فی وجوه است این مطالب بجهاد و مع ذلک کلام والد در مقابله مقر بعقار ولد مقر
مسموع است اگر چه این او عاد رجال جمع نظا نباشد سوال هکاه شخصی مدعی این باشد که بدر و رجال بیع نمایند بر اینکه
بشبهه و دستاهد از شخص ایشان اخبار بکه عاری بنمند دارد و دیگر و رشد ثبوت این بیت اجتهاد و نه بدون بیک ان شخص جمع
کند جواب مذهب محشی اگر در مالک نیز بیشتر است مثل اینکه سکوید ده و ماه از ترکه خود این همه نموده است و مال این
وارث ترکه موضوع عرض عرض داده باشد این حق مسموع نیست و اگر مالک در ضرر او است در صورتی که والد دالد بعض او داده
رجحان نمود اعاده نماید و اما در صورت سوم است سوال زید را و اجبر ما بلک داشته بسر لا مدکوره هبه نمود بکه بکنان
ملک او را هبه و مطیر نمود بهاء نفر اولاد انا شیخ این حضرات خواسته نمود و مدرد عقد بعد و هب کرد والد حضرات بعد و
نمود است بعد از چند بکران اطلاعات است که مالک را بایشان نمانده که ایا این اولاد تقسیم میشود یا انضاح جمعی
و بنی بعضی دارد جواب سه نفر اولاد دکور من هبه لهم با صغیر بنمود در حین همه را کبیر که صغیر بود بلکه همه را نمیتوانند
بردند من هبه را بعض ایشان اعاده همه صحیح نخواهد بود کل و در دوران شبهات خواهد بود کل و در دوران شبهات نموده و ایشان بنمود
دارد باشد همه لانه موهوب محض و سر لا مذکور خواهد بود و اما مذکور کلمات که همه بهاء نفر اناث نموده و ایشان بنمود
باقی و مکبر و الدات عبد از نوع الله کل و در دوران شبهات خواهد بود تلک متوقف لا نفی بکل لکو ایا در و نفر از نمی خود
نکند فرار و هنت بعضی بهاء نفر اناث باشد و هنا لعالم اعلم

کتاب الهدایا والعطایا

سوال عقد کاز برای فاعلی که بابت کجا جامع الشرائط باشد مثل کلابت ابن شرف و ما بیان و نکاح با سادات است یا نه جواب اگر
از بازی شده باشد الشرط است بلکه از مطلب کبیر است و اگر از باب هدیه بوده باشد معنی ندارد و فرقی در این باب
موجود او عقد ما ما بین اینکه جامع الشرائط بوده باشد یا نه نیست و هو الاقوی و عطا ابن الحکم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

کتاب الوصایا

سوال است بعد رجعت کرده که ثلث مال من استیجار حجة الاسلام صرف و صلوة و مدة معینه کرده باشند و حجی بعضی از اموال
و غیره نطفه ثلث و بلغ شصت تومان شد و بعد از فوت مذکوره هکاه و حجی خواهد بود حجة الاسلام و صرف صلوة بنا استیجار
کرده نخواهد کفایت بکند در این سوره صرف و صلوة بجا آورد یا حجة الاسلام در صورت بکه حجة الاسلام باشد بعد بلکه بجا آورد یا استیجار
جواب حجه بعضی از زیر مذکور استیجار نموده شخصی بنده داده اند و استیجار غایب سوال علما و اسلام و فقهای
الاعلی چه بعد باشد در این مسئله شبهه که عمل بر بدون فوت باطل و باشد و رجوع مثاوی بیاورد که مقتضا و د
شاهد بوده و در از و سر ماه فوت شده و در این صورت بیان فرمایند که مصالحه با رسیدن مثاوی اورده از زیر کلاه صحیح است یا نه
جواب اما وجه بین تامل و راه نیست که از ثلث معین است خواهد رجال بعد بوده باشد یا در حال رجعی و اما مصالحه رجعی
از نفقات ثلث پس اگر مساعد در جهاد ایشان شده باشد یعنی با تلف مصالح بر چیزی که نمیتواند باشد که معادل ان بوده باشد و نیز
باید تا ثلث بنا کلاز نیست و از اصل بصرف چیزی ما لا و مساعد در ان شده اند بعد ما باشد اما معادل ان نبوده باشد نظر در
نظر بعضی اینکه کلاز لازم و اما عمل بصرف بیشتر حضرت اور صورتی که در رجوع شده باشد که در ان مقدمه بوده باشد سوال
شخصی در حین رفتن بسفر که شد جهت طاعه و لا شخص الی بار همه بزرگوار مشخص مالک طلاق لات طلاق و در رهان سفر فوت
شده و وارث شرعی او والد و زیر جد بلب طفل نمیتوانند در ارث و اهم و بعضی مطلق بوده است که اجر مساعی و اما مورد انجام
بد مساعی الله زمه او حاسب آید که فلان ما لات مذکور را بعوض بوده بعضی از اهل زیر حین مساعی نموده و والد که بکلی در ارث بیشتر
ثبات بالخصوص میرسد و نیز طلاق لات هم ملاحظه بد و جه بر مساعی مذکور است شاهد بکه در حضور مطلق مذکور زوجه نداره
ایا بشها و رد حال که بلب وارث میباشد میتوان طلاق لات زن دیگر داد با امثال ثبوت و همین است که بعضی مذکور میتواند از مال
ارث خارج کند و تصارف حیوانات و بیرات بجهاد و بر ساعی باحتیج جواب اگر از و مساعی زوجه و شهادت والده بعد و هم جاهل
نوع جعفر و انطفا مذکور است که بعضی بعد شاهد هم خود علیه شاهد بنده و اگر مطلب شاهد بنده نظر بلکه مذکور نیا بر ثبت مذکور شد
و بکل نیست بعد شاهد بنا بر این طلاق لات مثل سایر مذکور جهت گذشته کلی چه کار و اگر نیا بر اسقاط و الذکر احد و در شرائط شاهد بر این
مطلب است بعد شاهد بنا شد و احتیاط بجه در این طلاق لات نیست بعد بعضی شهادت نا و بعد سهم او فوج است بر صورت
علم و بعضی بر اینکه بهره در زمه زوج باقی است معادل چهار زن طلاق لات طلاق لات بن دیگر ایشان مخالف داد و هم چنین شرایط
انها از بابت سهم ارث بر زن زوجه و سدس بابون اگر سهم مالی میباشد بار زوجه را بکذارد و بعد و هم بعضی طفل معین خواهد بود
بنابراین چه کسی بجهت زوجه میباشد مگر طفل معین از ظاهر این است زوجه چنین بر این مطلب و اینی شرط اجمالا عالم
از عاد و مساعی و نفس رسد شخص بعضی مساعی و ما بعد جان طفل معین بود و بعضی بلا بر زوجه غایب سایب این است این اجمالا
حضور ساعد بر صورتیکه طلاق لات در ضرف زوجه بوده باشد و اما در خصوص اخراج کلی اگر بعضی عمل دارد که مرحوم ان بود کون بعضی
منوی و اخراج ثلث از مال بیکی و مصارف ثلث باشد و چه صالح و اقی بکن بعضی اخراج ثلث نماید و چه صالح والد صرف
نماید و اگر عمل ندارد که مرحوم ابن بود اخراج ثلث نمیتواند بود سوال شخصی در بستر مرض از اهل خود مسلطی نموده و در زمانه
که معظم بوده است و بعد و بعد در این صورت بر چند حقد بوده است و در حین چه کتابت کفایت است که این نخواهد و بنیا ماده ام
بجهت احتیاجات مکه از بابت ثلث زکوة هست و در بعد ثلث صرف دارید و بعد از مرحوم اثبات از مکه اختصاص نیست شده و بعضی بعد
تا بعض شده است و بعد و بعد را بعضی نموده و بعضی مطالبا زیاد و اذکر مرحوم مکن بعضی تا بعد که ظاهر است اشکال شده است
اما بعد نمیتوانند بکار بعضی بن عمار زیاد ثبات ایشان مالک و ساعات که این نخواهد که بعد اخراجات مکه بر لوحه داده ام از بعد
ثلث سهم خود م میباشد و در این صورت در این سوره و بیان در وجه ثلث بعد بنا که صحیح است باشد جواب این کلام که

کما سیجیء

کو این نفرا و ایشان را در این جنگ نصیب جایزی و غنائم نیست مگر آنکه شخص بعد از آن خواهد
بعد از آن خود این بوده است که آنها مستحق شوند باین نفرا و این نفر و در وقتی متفق میشود که این نفر زمان مالکان این نفرا
شوند بنابراین که مالک شدند آنها را مگر آنکه والاخلاق میشود و تفریق کرده الاخلاق دارد که بر خود قرار دهد که صرف را مستحق میدارد تا وقت
ثلث ان ثلاثی است که حین الاخلاق ثلاثی شود بل بعد از این کلام شخص میشود این است که کسی که یک ثلث ما بملک او را که حق بود
انفاق دارد مالک بعد زمان خود مستقل بود حین عتق سفر یکی از ثلث موضع غایب و حاضر این ثلث را صرف و مثابا بجا و نمایند و
این ثلث را یک ثلث موضع غیر بلد عادی بود و یک ثلث دیگر میشود بعضا ی فرایض الهی عمل میشود سوال هرگاه شخص چند
نفر وصیت اشتراک یا ثلث مال او را وصیا میتوانند عتق غایند که هر یک از خدمت بر پا باشد و بعد از بعد قرار داده
رفتار غایند بالاستقلال یا بالاستقلال یا بالاستقلال ثلث غیر بود و باید نفر وصی باطلاق بکند که صرف میشود و مستقل دیگر که بر
ماشد باشد حین ایجاب هر یک ما باشد و حین وجوب را بالاستقلال کرده بدون عوض بدهند باشد و بعد از زمان ثلث مبلغ او را که حق بود
باشد باید اجاره داشته باشد از شرایط بیرون باشد و اسباب ارض غیر بود و بعد از این شرط بعد هنا و در صورتی که اسباب تابع الاملاک بوده
باشد و بعد از اسباب و اموال را تابع بکند که بنا شد و هر یک را ساعد علی یک از اسباب میباشد جواب و در صورتی که بعد
بالاستقلال و الاعتراف او را وصی کرده باشد و وصی بنیات ثلث را فعل نموده و هر یک سهم خود را صرف قرار داده و وصی قرار داده و وصی
بلکه کنند نیز میتواند بدین نفر بدین کل ثلث را صرف قرار داده و وصی هر غایب دلها هرگاه چنین بعد از ذکر عتق و قرار داده
نفر شخصی بوده باشد نظام این است کلام باشد ثلث با طلاق بدهد صرف قرار داده و وصی شود و بعد عبارت از زمان و
انکشاف و شخص بتاب و آن بیا غایها شخص بر بعد بوده باشد بوده و از سهم ارتبه سوال زنها چای چند عتق میشود
عتق و نوع کرده و هر و طلاق خود راشون شرعی رسانند و حکم حاکم شرع اینان بسهم انها بعد بعد از زمان بدیگر
حاکم شرع حکم وصی بنگر عتق کرده اگر از نگر وصی مذکور رطب مزید را رسانند و از بعد مزکر وصی میگذرد طلاق و نوع کرده باشد تهیا
در بلد دیگر وصی شد و در انجا اگر شرعی عتق کرده که بکر سابق الذکر بود مذکور و بعد دیگر مذکور نمیشود و مولد
ایا از این صورت عتق خواهد بود یا خلاف شرع کرده جواب از فرض صورت استفتا ظاهر میشود که سفتی در ربط
شهر بوده بنا بر این ظاهر میشود که اصحاب مقدمه و باب مستقل در امر وصی بوده اند بنا بر فرض ثبوت و ثابت و فرض
بعضا ی فرایض شرعیه شخص مدیون که بوده باشد که از ایجاب دین وصی را حکم شرع و انحلی حکم بثبوت آن نموده از وصی که
مستقل و امور وصی بوده آن باب خلاف شرعی که در دست او بود و بعد از ایجاب دین وصی و عبور ما تا طرف قرار داده باشد بعد بنا و نفر از شخص
سفتی انها تا طرف الاکثر می او را وصی قرار نداده باشد بنا بر این طاقت و مسافر غایب باشد و چنین از فرض بیان که اگر زید
ادعا و عصا باید با نظار شرعی داشته کند بعضی از عالمین قول در نظر شخص موجب عمل غایب باشد
و نیز بیان فرمایند که ناظر بعد از فوت وصی عمل نظارت باز داشته است یا انکه عمل او در صورتی میباشد که بعد از وصی
او ورثه با طلاق و استحضار قرار باشد جواب در صورتی فوت وصی ناظر بعد از ملزم خود باید وصی میباشد اما ملزم نگردد چنین
صورت رجوع میشود بحاکم شرع شخصی اگر مدعی میداند بعضی بسهما بعد که ثابت وصی متوفی بوده باشد بعضی از وصیت
نظار غایب ما مانند اسباب و نمایند بعضی از ادعا و اگر معارض دارد بعضی بعد از وصی باشد ما نظر ثابت که مدعی اشتر مثل بنگر
طلب در دست است او مطالبه کند اما بلکه شخص کمتر وصی او میباشد خود بعض او را در مصارف او صرف خواهد بود
پس اگر معارض دارد این ادعا در خواهد بود باشد مثل بنگر در شرکت میباشند و در این وقت بعد از مدعا
باشد است بعضی مطالبه در بیان دو بیان جواب این سؤال آنست که باجتهاد و مقام است بگیرند اعوذی با بیخود که کسی

کما سیجیء

کو را وصی بداعی بعضی فرا رداد و صی عمل بنماید بعد از آن باب شاهد و در این باب ندارد شاهد ایمانست که ضرورت او بعمل بوده باشد
با بیخود او در صورت مطالبه بود و نباید با بیخود و مانع از مطالبه اخری در دعوا نخواهد بود و در صورتی که قدیمی از قرار داد وصی بنماید
و دم است که مقدمه و نبوی بنوده باشد با بیخود که در شاهد روه شاهد و مانع از ضرورت در مال الیوت و در این صورت بعد از مدعا
و ادا سر بیته است سوال هرگاه بنده بعد و از وصی غایب و وصی در سهم و صایت ساعد غایب و تمام بعض مقام بکند و مطالبات
وصی و انکه بد و بطرف بنده و اهالی وصی باشد وصی و اهالی و اما و اهالی شوند اینها باشد حاضر است و مشغول و سه باشد و باشد
جواب در صورتیکه فی الحقیقه و نفس الامر وصی تصرف نموده باشد در مطالبه اموال وصی و اهالی بار باب در بنا ثم خواهد بود لکن
این موجب انتقال و دخت وصی نمیشود باشد بلکه در صورت تصرف وصی تلف شده باشد بعضی که ارباب دیون ثابت باشد که اسباب و عضو
خود را از مال وصی نموده باشد بلکه در صورت تصرف وصی تلف شده باشد بعضی که ارباب اموال وصی و اهالی و اما جبر نمایند در مطالبه از ورثا و اگر
نمود در شخص بکر فعلی نماید که سعید بود و وصی نموده باشد و بعضی از اهالی و عضای اهالی سوال شخصی فوت شده اند و ما و جنه و ورثه
قرار داده و هم چنین وصی بنا کرده قرار داده و بعضی از اهالی خاص یا کاملی قرار داده حضور خارج و بعد فصلها و مان تحصیل خارج
خص مال و اجبار بحضور بنا باشد و در چنین صورت لازم است سیر نمود تا ناظر باب حضور بهم بنا باشد یا جبار
احتیاج خص مال اجبار بار باب استحقاق جواب اما حضور رکوع ترجمه و اجبار نمود بر است و مطالبه قضای رسیت در
صورتی که سلام و تاجر باشد واجب نیست بلکه جائز نمیباشد الکار ای عتق و رکوع و اجبار نمود بر است پس این عقوق بر است
در کلمات فقها قال اعلم ان کتاب الدین من کن یجب فی الدین المبادرة فی قضاء الدین و کل مال الدین و من حلوله و من تکلم من
الاداء و مطالبته اصحاب الدین ثلث اخر الحالة مدة کانه علیه و رجب فی الحال کما قد حصل لان الدین الذی کان اجیر الجنین و بعیل اجل
لا اقول علی عزائم ثم باوه بنفسهم مالدیهم بالحصر و ان یاسر فضر بهم فلوا خرجوا الاول و کان قاصدا لا یبذل و لا
نفع صاحبه فاراد الصلوة و الاراضین کلا یجب منه فعل شیء من الواجبات الی معذر الفاجر للقضاء و اولیاء بها و کذا اجیر الدین
من الحرف فی الواجبة کالزکوة و الخمس لکن الطالب بها اجاز کلا ان ارباب الدین و الطالبین و کالذی تقدیمه الحکم و جبر بالسیف
المدیون فی قضاء الدین کما یجب علیه فی ادائه و فی الکتاب الجنین من الواجبات الی معذر الفاجر للقضاء و اولیاء بها و کذا اجیر الدین
و کذا تجهد الدین

بعضه حتی لا یحل له ان یتصدق به باشد جواب در صورتی که وصی اعتراف نماید که موصی اراده اعتراف نمود و اعتراف ایشان بر این نمود که من رضای
کرده‌ام در زمان حیات پدر بخشیده ام رجوع بعد از بخشیدن بنماید و خود را دارد چنین صورت از صغیر اسرار بخشیدن نمی‌شود
سوال زید بنوی شده آنکه متعلقات و مصرفات پرسیدن و مسافات بطالبات باطل نمیشود و بکه بعد از بخشیدن بنماید
عادر و دانوند و نقد و نقد استطلاق دارد که عبارت بدهد نمی‌رسیده باشد و بکه بعد بنماید و دارین سلک همراه دارن چیز را
کار زمال زید منوی بخشیده دارد و بعد تخصیص ثلث چیز منوی باشد و وارث از صغیر در داشته باشد و در ورثه ثلث
از بهر مصارف زید منوی منظور باشد و بر ساند و بر ساند نمی‌شود شد یا نه جواب در صورتی که بیست و رجال جوع ثلث از اموال
تعیین نموده و صحت و ثلث از بعضی اموال ورثه که باشد پس ثلث کل که خود از متعلق و تعیین متعلق خاصه باشد ثلث صحت
و ثلث ثلث بالاشاره خواهد بود منه مثل تقسیم در اموال مشترکه خواهد بود خیر که رجوع باسلم و شرط تقسیم دارد و اسناد
معلوم خواهد شد و باشد و اشلم تعیین از بعد بخشیدن و اما صرف نمودن ثلث باعتبار آن از صورت انتهای تعیین از بعضی اخبار باسلم
خواهد بود و اما اقرار سوال زید و سنا باز بنده بعد باقی یا بخشی فروخت صندوق اهل جنوب و اقتی و بعد بخشید تقرار
صغیر موصی کرده شده و بعد این سلط اذکر آن معامله موجر و رجوع موصی نبوده ایا این اعاده بدون نبوت عدم صریح از اثبات تحکیم
بخشیده باشد جواب از صورت سوال اذکر آن معامله موجر کرده مذکور از ثلث موصی بوده ایا این اعاده بدون

سؤال آیا بیت که شایع شمن باب باب طلب حلال از نجاست عین نجس مباح شده یا بر این سنتی بعد از تخلی عین نجس و نجس مباح شده
شمن را از نعمتی جواب ظاهر این است که اطلاق بعد از بیان کرده باشد مراد اعلام کرده باشد سؤال باب فرمایند که حقیقی سوزنی شده قبل
از تغیر و بیت بوده و کوزه غسالهٔ خلافات دارد باید بعد از اعلام کرده باشد جواب ظاهر است که بعد از بیان کرده و بعد از بیان
دارد باشد جواب معنی بعد این باب باطل نمایند که از زنا بعد از آن شخص شده که صفت در بیت بوده مسئله مقتضای آن نماید بر حق
که مشخص شود و در صورت مذکوره معلوم یا بر نحو کلی منحصر شده سؤال حال او را باید بکنند بلکه مکرر کرده در صورت خلاف که
مشخص نیز باشد که مراد معلوم اظهار این است که اجمال مقتضای مراد آن نماید سؤال زنده و مجنونه و بعد نظر می دارد و روی بیت
نموده که عبارت از دو بیت مزوره در اصل و بیت باشد چه کبیا باشد اصل ذکر موضع نماید بعد بعد و باقی از من کان ماشت
از آن زنده و بعضی روایا بلفظ مطهر حلال در دهان او باشد حواله نمایند شاهد بعضی که زنده شده مجزه غنیمت غالب بنظار شخص
معظم الیه و از آیات صوم و صلوة بی رنج سال بلغ مقتضای زمان بدهند و بیع بیت و بجنبیه از بیات در مطالعه
مشخص بدهند و بعد زنده شده هیچ دانند بعد بلغ احادیث تشریع بلغ منبی نمایند و نگفتن راه از اصل ذکر باید بعد
و بیع بکند و بیت و بجنبیات از اصل ذکر با شرع استیجار نماید و نمال حقانات اصحاب از من خواه بعد باید و بعد
بجلا و بیت و مرح تام بلسان کی از و رسته و جاز از اصل موضع بود و بعد شخص و از و رجا از او و اند و بسیار
صاحبان ام بجلا و بیت از بیع ثلث بلغ بکند و هشار زمان مادر او ابا این بلغ بین الوقت شعیب ابد خیر شود با چه موضع
بر و حقیقت نماید جواب نظر بود با ملک الملک من حق ابوالمال نظر نخواهد لازم است که جمع اموال منی که از بیت شود
با بین الوقت بکلا خدمت شریف خلافات و مدارت من ثلث من زنان از نقد بعد من الحق بلکه تعیین صارف بوده
و احتمال داده اول است که موضع مصلحت این نحو کشیدن و کفاره بدل و بر سنا ذکر کرده و عبکند و تا آنکه مصلحت ملحوظ بود
لکن منظور نظر او بود که بکند علاوه را بعضی صارف است بر بصرف کسانی و از معصوم و بنماید بنا بر احتمال اول بلا و از بیت
لازم است ضمیم ما بین و در شرط جلاف بنا بر احتمال ثانی نظر با بکه مقتضای عین اثبات کتاب و سنت ضمیمه کلام است ضمیم
کلی بر مشخص شود که بعد مسلمان باید و در علاوه مطلق و بیت شکوک نیست بنا بر این جمله ظاهر شد بیت لازم است ضمیم
کلی و تکلف از صارف در صورت مسلمان باید و در مکان و علاوه و در شرکه بود و باشد لعل ما و دیگر جهات است کلمه و را از دین داده و بعض
بصرف و بطلان صارف در از بیت بیت مزوره باشد و اما بعض در صورت عدم از دین و در شرط ضرب و در آن بنمایند و بعض احتمال
سؤال علاوه بعض رسیت بند خمس از آن مزوره باشد و بعض بند از مدت نمیرد باشد کلوت و از آن بنمایند که کسی بر است و احتمال
مقارنت و در بعد از آنها می شده است بلا دین بکند و اگر بعد مدت بنماید تا بع از اکد در بعض اشکال و اشد باشد که شاید بعضی
حروف را از تمایج خود از آنکه بعض بنمایند بعد از دلوه را باین ضعیف و بعد با چنین جواب اصرار چنین رسیت بلا در ضمیم
از آن بزند حضور صلوة بر بر شکل شاید و بعض از و باشد در نظر بعضی شکل است سؤال علاوه بعضی ضرور و از آن بنمایند
نحو اما بعض اشکال دارد و در اما تمایج حرف از و نظر عضو از ما ظاهر در بعض بنات کند اما بعض اصل بعض را باشد
مبنای بعض از باب در مطالعه بعض و بعض بعض زیر و مدعا باید نظر در بنا از آن مشخص نیز و بعد و از بعض بعض
ساختم بعض از آن بنا شود جواب و بعض بکلی بعض بنمایند و بعض علم باشد و بعض اشکال بلا شکال بعض بنمایند سؤال
علاوه بعضی سوزنی را و بعض با الاشراف و الاقرار باشد و در تا نظر در رسیت ناچیز ضبط شده و اینجا از صارف و قرار
دارد و با باستحباب در تا نظر بنا باشد با بعض باستحباب و اطلاق بکنند از و تا نظر بنا امور و بنا بر اعلا و در
با بعض و بعض کرشی نماید با اطلاق و استحباب بعض و تا نظر بنا و استحباب بعض بنمایند نظر جوع و
بعض بر بنا بکی بکی مراد و بعد ذکر بعض بعض بعض بعض با شاهد صارف را باستحباب بکی صرف رشاد و صفت بکی را

باستحباب

باستحباب بکی و بکی با صحیح است باید جواب در صورت که تصریح با لاشتراک و الاقرار بوده باشد بعد و بعد کلام است با طلاق
هر دو ظاهر بود و در و باشد و در چنین صورت آنکه با طلاق بلکه بعضی از آن بنمایند و اما علاوه تصریح با لاشتراک و الاقرار نکرده باشد
این است که چنین ضمیم بنمایند بعضی بنمایند و اما علاوه تصریح بوده باشد بعد انفراد پس بعضی بنمایند سؤال
کسی در حالت بیت کرده باشد که زمین مراد بعد در آن نوشت و در بعد بنمایند و یکی بعض بنمایند و نزد جراح و بعضی بها و اما الاول
سه او بود و زنده حال فرض شده است پسر زنده بعضی که کرد مراد و آن مذکور در آن باشد جواب در صورتی که در بیت تاب باشد با
رسیت کرده باشد که علاوه نداده بعد بعض بعض از آن زمین بعد بعد فقط لازم است از اصل ذکر کرای در بعض بنمایند کلام
در زنده در این باب که سهم صغیر را بکند که سر بنمایند جنس بعد بعد مسمع بعض بلکه مناقشه شرع است تکلیف این در صورت
بنمایند یا بیش رسیت است سؤال علاوه متعرض رجعت خواهد و بنام باسر صاحب نماید و دیگری مانع از بنمایند و در صورت
کرای را دیگر در بنا تصرف بر ساند جواب نظر با دیگر در بعض بعضی اما مراجعه حلب نظمه لازم است که بعضی از صاحب
معلوم باشد نماید بر این در دیگر مخالفه او بنمایند بعد اگر تبریج ابوی و باشد و در صورتی که تقدیر جهت کسب
خواه انکی زنده باشد با در بنمایند و بعض خلاف و تصرف در او بعض بعض بنمایند بعض از آن و بعد کلام از جهات بعض بر علاوه نیز بعض بنمایند
با امور صاحب بر بعض بنمایند با عدم اذن و وکالا معتبر خواهد بود سؤال بند بعد از تمام اجات بعض بر بعض بنمایند
کیفیت از بعض شخص است چند بعد از بعض بند علاوه کرده از و بعض بنمایند و بعد با آنچه بعض و سنوات سلطان
که بنده از بعض در بعض و بعض بعض بنمایند از جهت اموال بنمایند و اگر بعض بنمایند سؤال استاد شغل مطالعات
دارد و باجه جواب نیز بعض با صاحب بعض بعض مراد داده است با نزد بلکه جنس رسیت کرده است که بعض بلکه مال او بعض
مطالعه در صورت نماید در صورت نماید که بعض از آن بعض بعض شده و بعض اما در بعض بعض بعض بعض
ظاهر این است که بعض از آن نماید بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
در صورت ثبوت مطلب کاشتغال بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
علاوه متعرض صرف علاوه بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
خاصه باشد و کدان او دین او شرع بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
بعض باشد اما علاوه بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
سؤال بلکه نماید بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
رسالت و بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
و بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض
از اقوال بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض بعض

باطل و اجتهاد بود و اعتقاد کلام است چون مسئله مشتبه شد باید اسلامیه را جایز داشته اند لکن با مضاربت خالی بود بهتر
طلبه اقرب بین بیوت مزد خواه باجاره بوده باشد یا بطریق اجاره باشد یا اسلامیه بطریق بیع است و هذا هو الحق والله اعلم

سوال در باب مزارعات مکلف بعد بود جزئیات و انچه ضرب انها است جا جزاء عاملی بجلد غایب چه صورت دارد جواب
در صورتی که مزارع عامل باشد باستقلال نه مزارع بعد از بیع بعد از بیع بعد از بیع کلام است از مال مزارع جزاء زمانه باشد معلوم انها قابل بود و در این جا جز چون استحقاق نخواهد

واحتیاط نفرمی ناچیز داکاده عبادات فوت ظاهر شده که وقت معین بوده و بعین وسیت نکنند که تمامی مال شما را بر اولاد خود واگذار
کردم حالا بالغان اولاد نیست بیرد یا نه جواب چه که مزد عبادت بر شما است و اولاد مال را نزد شما بر این معنی دهند نه بر این معنی که
قاهر بر است که تمامی از آنجا است پس صدقه از تمامی مال و در خواهد بود و مگر آنکه مقدار بیست سال
نفس لازم بود و در وجه باشد باین نحو که باشد و چه بدان نباشد یعنی تمامی اموال و مال و مواشی و مانند آن بوده باشد و مراعات
سوال هرگاه زنی و بیست نوه ما تمامی صدقه فوت من هر وقت مکن بود نفس مرا و اموشیان عالیات باشند و صدقه فوت را
در فیهی که بر تو بیاد باده حضر بوده اند نخست کنان مال و را بر نفس خود ایشان اند و ناه کرشت ایشان بسته نفس و را نظاهر باشند
باخیر جواب اول عمل بهمین فرمایش کرست سبک نفس و اعیانات مالیات ملک و اشتند لازم بیست حضور ما در صورتی که
مستلزم نفس نباشد یعنی سبب باد نی نباشد صدقه از این بیش بیش کند چند عمل بالمال کن مشرع بلکه بنین بیش چند عمل نفس مالیات کن
مشرع که جایز بیست در حد واجب و در وی بیمان فد و بیست کرد بعد بیست صفحه ظاهر ملاحظه بران فد بیست عزیز حق
بیست که فد ذکر آنچه جلوه داده است تا بر این نفس خود را نظر اعتبار بیست چه بیست که مستلزم است که ظاهر بیست که بلوغ آنها بود و بیست جواب
داست در نیز واجب باشد موجب خیار بیست که اخذ ذات شده است لکن ظاهر از بیست جواز بیشتر چه در آن متصلین باشد
نبوده باشد بر اهالی سوال مختصر بوقوع شد در سه نفر وجه مزه وزار و راه و نظر سر نفس وی بکند بلوغ اما وی وارد نفس
و اطلاع و نفع بکرا از آنها بکنند از ایشان انکار دارد و سایر وارث تمکین و قبول نمایند در صورت مطلوب و دارث بکند
بیرسد که بکوید با بیطلب ملک و ثابت شده نمایند و با اکثر علم و اطلاع بنهاد در نفر بعد بکر کمطلب و مختصر مسئله و اقتدا
نماید جواب در صورت مهاد و نفر بیرسد بیطلب و بعد بکر مبنا بیند وی با طلب در صورت مشروع و نفر بیرسد بکر نسبتها
خود بن

در یک سنی و هم چنین بنا بر اکثر روایت بنی و دیگر بنی و دیگر بنی است و در چنین صورتی حال چگونه است مادر جوع یکسال مادر شل بنی را
خواهد بود سوال چون موجود است تو از قدر سال مبلغ بنا بر این کوکا تا بنی و بنی و در دارد تعیین حال اجر و مبلغ بنا بر مبلغ
عمر زیاد شد انکار در اینجا چه بنی و غیر بنی و غیر بنی جواب چون کلی بنی است مالیت تعیین خرید مالیت بنی چه بنی بنا بر خواهد
بود اهل اولین ان لازم است تا خرید ان بر رود تا بیع الخراج بنی جواب سوال در مال صغیر تکلیف و مجی چه بنی است باید معامله بدهد خواهد
او اجتهاد کند مجی بنی بنی و در امر صغیر بنی مجی صغیر اجر صالح او بنا بر بنی بنی جواب در صورت و مالیت بنی بنی ضبط و
حفظ مال صغیر لازم است و اما بر مجی لازم نیست که معامله در مال نموده تصرف نیست و حاصل نماید سوال اسباب ارث بنی و نزاد و
شبه فاسد شود چنانچه بنی مجی و بنی و سبب اسباب بنی اوری مال مجی بنی و است دخل و تصرف مجی بنی دارد یا نه دارد
و هم چنین بنی بنی است اسباب مشترکه مابین مجی و بنی اسباب استیلا ان در رجع اموال مجی بنی و راست مجی بنی اند اعتبار بنی و مقام
جمع اموال مجی استیلا نماید و هم چنین رجع اجاره بنی و مجی و بنی کجی و هر اجرا بنی باشد و بنی در رجع اموال بنی بنی مجی بنی
نیست که و جبار بنی و بنی مال ان بنی و داده باشد سوال مجی هم چنین بنی اند مجال نیست جواب بلی مجی و بنی بنی و بنی بنی
بنی اند بنی بنی اند مجی و بنی بنی حاجب بر اینکه باشد ان بنی حاکم شرع و منع استیلا بنی خواهد بنی داده و بنی بنی
مجی هم بنی بنی راست سوال مجی بنی بنی بنی کشف الله اصرف بنی بنی نماید مصرف و اداء نموده عبد بنی بنی
اجر علاوه نماید جمله داده مانع را مجی مال بفقرا و مساکین بنی بنی و در دادن تنخواه عبد نماید تکلیف است حضور ما مدان کا
مجی بنی اند ملکی بنی اند اینکه مانع مال را بجهاد نیکو نموده و بنی بنی مانع کفر داده بنی اند کافر که مانع بدهد
حاصل از بنی است جواب اگر بنی اند اجر بنی مانع از بنی نماید بنی بنی بنی بنی بنی است و چنین صورت بنی اند
از بنی بنی بنی اند بنی بنی مانع از اینکه بنی بنی نماید و بنی داده مجی اگر بنی مانع بنی مال نکند از برای مطالبه بنی است
سوال احداد و بنا شده بنی بنی بنی اند کاه بنی اجر بنی اند بنی بنی نماید و بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی
و مطالبه کند از بنی بنی نماید بنی
اند بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی بنی

سوال زید نامی بخدا نسبتم از زوجه منقوله بوده عمدهٔ نسبتی او بعد سه سال از عقد منقوله فرقت شده و بعد مدتی دیگر مادر زوجه بیان عروسی کرده بود بدیدار آمده با او بگفت که خدمت صیغه نموده و دختر خود را بعقد خود در آورد و بعد از آن زوجه را بخانه خود برده باشد جواب هرگاه چنین صیغه بصیغه اطلاق و مدت سه سال از عقد صیغه و ساده شده باشد چنین صیغه محکم بعد از سه سال صیغه نادرست و زوجه باشد پس عقد ابد عبارت از عقد ازدواج زوجه طلاق نیز نباشد با جماع در شرع مطهر و شرع مطهر است و در اقوال سوال شخصی با جاریه بید و بخانه خود داد و با او بخانه و جاریه بهمنشین بسیده و بعد از مدتی یکماه و روز زنا جاریه بخانه مالک خود باشد و شب اطفال شبهه و زوجه بود و است که اطفال جاریه از مالک جاریه بخانه و مالک شده مگر باید از زنا و ابی خود شبهه بود است بنابراین مدت و بیه بوده است اطفال از بیرون مالک کنیز جاریه مالک جاریه و خانه مالک شده مگر باید از زنا و ابی خود شبهه بود است بنابراین مدت فایده باشد جواب بنا بر فایده بنت کنیز باشد طرف خود حضرت در روز هاکه شریعت بوده عقد باز نه شبهه خلی نداده باشد مسئله در فرض سوال نه تا نوع انصرف بیان است اگر چه عقد رضاع معتبر در شرع محقق شده باشد چنانچه کنیز با زنان صورة دختر جاریه خاص جاده و زوجه چنین و بلی بر خود خواهد بر او زنده ملایم بکی صورة که مناسخ بوده باشد و بعضی شاهد عجیب و ارضاع شاهد بنا بر نسب ایشان چه که اگر این معتقد بعقد مناسخ بوده و سبب تحریم میشود و این معتقد و صورت خرم می رسد که زوجه برادر را برادر و دختر را شوهر و عقد رضاع معتبر در زمان صورة این بنا مناسخ بعقد میشود و بنا مناسخ در رضاع بر نسب و در عقد رضاع بنا بر نسب و در فرض سوال که بعد از مدتی یکماه و روز زنا با شوهر او بوده الا بعد از مدتی یکماه و روز زنا با شوهر او بوده است مضغ و در شریعت بنا بر نسب است که جاریه بر مالک

زن بمیرد یا فسخ نکاح خود عدهٔ شوهر باید بار دیگر خود را بعقد خود در آورد یا بعقد دیگر مرد بیاید بعد از عدهٔ شوهر
و مخالف اشکال در صورتی که مدتی بعد لکن زوجه بباید یا دیگر بعقد خود بیاورد یا شوهر بجا کشد شرع بجا العقد جایز و اما عدد
هر کدام بیک اشکال نقض شد در بیان جمع بیاورد یا شد زوجه صفیه بجا بیاورد بهر کدام خواهد شوهر بجا بیاورد و اما هر کدام عدد بعد از عدد
بهم رسد در آن خلاف است بین فقها بیشتر عدد و جایز میدانند و جایز نمیدانند و در تنقیح مطلب با شکل متن بیشتر فقها خلاف است و در
الفقها رضا روایه عن الامام فی الصحیح عن صفوان بن یحیی بن ابارهم عن عبد الله الحسنی عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام
فی رجل اراد تزویج علی امرأة واحدة ثم بدا له فی تزویج امرأة اخری هل یجوز له ان یتزوجها قال نعم و اما عدد فانه قال فی عدد اما
من عدد فانه قال فی عدد اما من عدد فانه قال فی عدد اما من عدد فانه قال فی عدد اما من عدد فانه قال فی عدد اما من عدد فانه قال فی عدد
و اما

باسر ان کانا نفی الیها فلا تزویج انها وهو یرج فی الطرا الصحیح لو بنیه ابن منصور بن حاتم عن ابی عبد الله ع قال سألته عن رجل
امر فتی و اهل تزویج انها قال لا ان کان من اقرانها شبها فلا تزویج انها وان شاء تزوجها وان شاء تزوجها بعد سنة الا ویزید
من اقرانها و قال سألت عن رجل یتزوج امرأة ثم طلق بعد ما تزوجها انها فلا ازاری فیها الجرم علی مثله بقدر ان
یتزوج انها سوال قتل طلاب بالطلق بوده اشتباه کرده ام مثل مرتبه کل عامه است با بعض مرتبه مثل خواست با طلق باشد
خوصلی بنت ثابت جواب عبارت ان عامه صوطی و بر طلق حرام مثل بلکه حرمت مصرف است مادر و دختر او بر عالم اجوب
فهم جهاد داده شده و در بیان ان و وصف خواهد واسطه بوده باشد باو اسطه مثل عمه و نه اگر چه از جانب پدر بوده
باشد بنی دختر است و هم جنس حرام بنی بوده باشد و صوصی و اما فی الام بخدا روایت الطالقی زید بن علی بن حسین
عن ضالی عن حمید بن احمد بن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عثمان عن ابی عبد الله ع قال رجل لیف بنات هل تحل له قال لا ان الله
یقول و اما فی البنت والاخت فالصحیح لو بنی زید و بنت عمه ان بعض اصحابنا کانوا و روی رجل کاذب عن ابی عبد الله
ع قال لو جل بنت عمه و اما فی الام لو بنت بنت در صورت مثله بنت در صورت بنکر باطل باشد و بنا در صورت بنکر قضا بوده حکم بر جهت خالی از
اشکال نیست ظاهر بلکه صوصی مرتبه وارده در مسئله مشتمل بر لفظ جواز است انکار اصحاب شده و اجماعات مطلق است
بنا طلی است و در صوطی ثابت نیست با این جانب است صوطی ترجیح عامه بالام و طلی آدم جنس است نیست و اخت سوال
شخصی بر جنسیه مرتبه بنی از تزویج جوی را بسبب خود داده بگیرد است و فرق در ان ارجع بدان قال و لها با قبول تزویج سبب شد
بلند جواب ظاهر این است انها تزویج بوده باشد و صوصی کلمه مرتبه مثل عقب بکند بنا لا بدی و اما فی الاول اثر فقاه عن
کتاب الحسن بن عمر بن عمران بن یحیی عن ابی عبد الله ع قال سألته ابا الحسن عن الرجل اثر فقاه عن
ابی الحسن ع تزویج ایاه آیا مادر و تزویج ایاها آیا باه و قال هو ان است فرق در ابن باب ما بین اینکه لو فی اول تزویج والد او
کرده بود و نه اگر بوده بعد از تزویج مطلق نباشد سوال چه میفرمایند در ان مسئله شرعیه که زید عمه و فات را سر جهاد مبارا نشر و جاهله بنا
باشد و فرض در جهاد ایا اصفهان چهار ماه در ده روز کمتر رفته است کفایت بکند و در اینکه شوهر کند یا اگر شوهر کند یا اگر
نظر عمو اگر در بین و فاتح شده لازم است که عده دیگر داشته باشد جواب در صورتیکه عدد و نیاه و هر دو در
ملاء شده باشد این اشکال صحیح است نه مطلق حرام ابدیت و مادر و حصین عمه مشهور ما بین فقها الا ابن ادریس و مثل ابن
ابی لیث که انقضاء عدتین کافی کفایت بکند بلکه لازم است سه عدة دیگر سر طاس و المسئله کالاول مضمان الاجماع الصحیح
المروی عن جمیل بن دراج قال قلت له رجل تزوج امرأة فی عدتها قال یفارقها و لا یحل له ان یتزوجها ابدا و ان کان دخل بها
و دخل بها فی عدتها ابدا ما کانا و ان جاهلا بذلک فارقها و لا یحل له ان یتزوجها ابدا و ان کان دخل بها و قال الشیخ فی الخلاف
المذکور عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال سألته عن المرأة تتزوج فی عدتها فتنقضی عدتها و تزوج بذلک الرجل
ان کانا دخل بها فرق بینهما ثم لم یحل له ابدا و ان لم یدخل بها فرق بینهما و لا یحل له ابدا و ان لم یدخل بها
لم یکن دخل بها فرق بینهما و لم تحل له ابدا ما یتزوجها الاول اخبار سوال عقد صحیح داد و اشتباه کرده ام عمه و نه
بوده صحیح بر ان شخص حرام بوده جنس بوده ایا صحیح مطالبه صحیح زند عمه باز ایا داد را صحیح و خواهد این شخص
حرام بوده باشد جواب صحیح هر گاه جاهل بجهت بوده باشد ظاهر این است مطلب این است که خود دیگر میزان عمه بود
الوثق با الصحیح لو بنی ذا الاسلام کذا من الاکثر من ظاهر ان سکان عن سلیمان بن خالد قال سألت عن رجل تزوج
امرأة فی عدتها قال یفرق بینهما ان کان دخل بها قلت لهما ما لها قال لها المهر بما استحل من فرجها و بقی لها الباقی

فوت شده و از او فرزندی مانده شبهه ندارد که مال او بمیراث بگیرد و اطلاق شبهه دهد یا نه جواب ظاهر اینست که اطلاق شبهه در اگر در این صورت مطلق واقع بود و باشد سوال چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخصی با زنی دعوی نکاح میکند ایا مجرد کرده میشود از زوج یا نه جواب اگر چه مقتضای اینست که مجرد کرده میشود اما شرع نیز ایشان را چه بر داشته اند باشد

جواب اگر چه مقتضای اینست که مجرد کرده میشود اما شرع نیز ایشان را چه بر داشته اند باشد

سوال اگر چه مقتضای اینست که مجرد کرده میشود اما شرع نیز ایشان را چه بر داشته اند باشد

جواب اگر چه مقتضای اینست که مجرد کرده میشود اما شرع نیز ایشان را چه بر داشته اند باشد

سوال هرگاه زنی که شوهر او را طلاق داده باشد و در عدهٔ او زنی دیگر بعقد شوهر درآید و

با دوستهٔ منعم نا هایز است که زنا نمود و در سود بکر خواستند امر استفتا نمود بعضی اسباب نا ملایم شهر بعد از آن والد و نوشت
شد فوت و آن موجب فساد آن معتدی کردیان خواستند امر استفتا بکری نموده بیشتر بلکه خواستند امر هشتی بخش منقول نیست
فرق وجه از انعقاد ما بین صدور فوت والد و بلوغ آن جمله شخصی بعد از موت والد خود با جهان شخص آنکه خواستند استفتا بیشتر
نمود و هم چنین چنین شخص کند در صورت آنکه او را مادر بکری بخشد خالد و اما صد چنین چنین با ربر فحشی کرخواستند امر با وسفلا
شد است اگر چه ربا باز نمی مبلغ معتدی معتد جمیع و موت او در جیب نادر معتدا و نیشه تعرض بکن نیست و چنین صورت
مکر مطالق از انجانب زوج را کر باعث از آن مبلغ معتدی باشد و بلکه در صورت معتدی باشد و زوج بعد از مانع اعتراض نیست و زوجه بیشتر و ما چنین صورت
مطلق است و هم چنین است در ام ولد و در صورت عدم اذن و انعقاد نکاح اقدام کند موجب احاد عقد بدون اعلام از آن موقوف بیشتر هو
اعلام بعضی از آنکه شخص بیشتر که زوج در حال رضی با وعاد زیاده نمود باشد حضور در مسجد بکر بعد از اعلام و در بعد از آن و در بعد از آن
از این دو زوجه دانسته کاهیه بهم نرسیده و در بعد نزدیک زوجه بیک سال عقل و نا زاده و با خوش شده و سر ماه نوال نوت باشد تی
کوت میانجوده و بخیلی که اعیه تزویج بیک اوبتر بفرند و بیچند نصا و حاجز بسر اگر شخص بفرند با کوری و رنج بلوا بعضی شده سر بشده و در
نا زاده بر کوبنده و بعد از فوت او یکفرا زوجه او که در ایام جمع زید منعم بود و بعد از منعم بود و مادر او کسر و نقصان او کاه و عده
کجا منوی کرده شد و بعد از فوت او بعد از فوت او نصد فوت شد و در این صورت کوید یا در ایام حضور و نالان او کاری نشده بود و در سر ماه دیل
انفوت بلوه از کار ماه و بود و جمله با خوشی کوف اعیه تزویج اوبتر فرند و نادر در مدارینه نبوده ابا این آنه تعلق بزن بیشتر
با شد اسند اعلا انکه حکم شرعا زنا بیان و نا باشد که از آن در بعد نمایند که هایز مقدار مدایح خوا مدست جواب این مسئله محتاج
بمراجعت از آنکه شخص بیشتر که زوج در حال رضی با وعاد زیاده نبوده باشد حضور در مسجد بکر مدعیه اعلا نمایند که زوج از وعاد زیاده
و با هم شخص بیشتر که تو نی تعلق صلاحیت اعتقاد و ده نا ما از زوجه ات زوج او بوده است بنا بر این تعلق مرو بعلی با زوج خواهد بود تعلقا
نظر بلکه اجماع علمای شیعه مقدمات بر اینکه اشیعه مدة جمله بعد و ملاز سنه بشود رهما الله و عطا از احکام سوال عقد بدون خبر
بیان و نمایند جواب عقد بدون رخصت آنست که بشرع باشد شود عقد بکر سر بعد مشتد ظاهر شود اگر فوت تا با بیرند تا سر هفته کنند
شود و هما الله سوال هر زوج مین کند و چون حاصل نیست زوجه را جلد نمایند کنند و چون زوجه بکر با فوت شد بنمند
و بعد او الله اعلم جلد تا بد با حاصل نیست زوجه حکم الهی در چون مسئله چه بنیاست جواب آنکه در آن ملک نه شده
مال شوهر بوده باشد حاصل از آن بند عقد شوهر و ملک او میباشد نه ملک زوجه آنچه حاصل را بکند و چون فوت بکر چه جمع زوج
از ملک شوهر نیشد و چه اگر با عدم آن راضی ای صفیفت ما اصله فلا و مدعا و مدعا نه با طلا بکو الا از دو راضی و شوهر نیست بنده
صحیح لکن اجتهاد بازی حاصل ملک عاید شده مال شوهر خواهد بود صاحب زوجه مالدو و نمالد بکری با عقد این نیشی و کمال شوهر
از ملک شوهر صفیفه تاریخ منتقل شود بصاحب و بر بیانی در ملک زوجه خواهد بود و اگر نخیر در نمالد زوجه حاصل ملک آن نیشی
کرمالد زوجه بوده ملک زوجه خواهد بود صاحب کرد بکری صحیح و راضی خالی بعقل نیشد و بیلک ملک الشوهر مالی با ملک
طاعلوا تملک مال زوج مثل در چنین صورت که زوجه شد نیست نظر بلکه زوجه بود که زوجه شد در ملک زوج بوده سوال هکذا
زوجه خواسته باشد بطریق مفاتیح شریعه اعتقادی خود از طریق نظامی از اهل زوج نمایند میتواند باشد جواب در صورت بکر
زوجه مطالبه زوج نا تمام و زوج ممکن از دادن بوده باشد تا طلب رضای آن عاید و زوجه ممکن از استیفای آن بوجه
نبوده باشد اگر چه رسول خدا کشیع با عنیره نبوده باشد در این صورت نظامی از آن است که استیفای حق و تا مبلغ بعد از مالد
زوج سوال زید جنبه رضیه خود را بکاح مطلقه هر دو جنب جایی بوده باشد در ورثه معین که نمالد بلوغ و اعلم
و عدل صغیر از طفل فوت شده باشد اما بوده بیاد الطفل محرم میباشد باشد و هکذا عدل در نمالد و فان طفل اشوهر تی تعلق
نمایند هر دو میخواند او را بنکاح داخل خود در آورد باشد در صورت بکر و نکاح بوده باشد خالد چکند جواب بلی محرم بشود پس

از زوج آن صغیر صداز فلان و تزویج او با صداز او از زوج او نمیتواند بود سوال چه بفرمایند هر گاه زوج دختر و دختر
نکاح با صبر او نماید با مدت معلوم نموده باشد تا زوجه بعد از آن بعد و جیاتا از زوجه خود بنیاست ابا دارد آن صغیره میتواند او عطای نکاح ماده
کاه و بلوغ او از تزویج جنبه رضیه صغیره از ولی او مطالبه نمایند یا فوان ماده او نمایند او مطالبه نمایند جواب آن ماده کاه و بکر
زوج بر زوجه خود مطالبه نموده ماده کاه جمین و شخص بوده باشد ابتدا جان ماده کاه و نتایج او هر چه بوده باشد مال زوجه میباشد
در صورت و نمان اصغیر در رسول فرمود و نمایند ماده کاه مع نتایج او کاه منتقل بیشتر و بارث اگر از ابتدا جان زوجه است هر گاه در جنین
نمان ذو عیب بوده باشد و اگر ماده کاه شخص بوده باشد بلکه کلی بوده باشد و زوج در حال جوه زوجه ماده کاه و بنده باشد
معین کاه و بلوغ او از تزویج صورت مطالبه نمان ماده کاه و ابتدا نمی نمود مطالبه نتایج نمیتواند نمود سوال هر گاه زوج و زنده بکشد را بکل
کسی که از طرف صغیر کالی ایجاب و قبول جاری نماید باید بعد از تعاقد کاه اجانب موکل خود بکید الکشت موکلی زوجه بحی کالی بنده علی
الهدا در صورت و بلوغ صداز ایجاب موکل او بکر خود بکید و نمان الحالی لعلول بالبلوغ ایجاب است یا نمانده جواب مستند نمی باید است
کشخص واحد مبنی الحیاتی باشد و طرف عقد شوهر با تحقیق که وکیل اجانب ایجاب قبول کشخص واحد شود با تمنا نماند بعضی از علما
انکار کرده اند این مطلب را لکن ظاهر این است که جایز بوده باشد اما مبنی نکاح بخود که متکلم شد بعضی استحقاق انکار در
معقول شان بنا بر این خلاف از طرف نیست اگر آنچه اعلام ذکر کرده اند لکن عقد بر این بعضی با بعض کلام مرتب کرده باشد
در جیب است سوال اگر طفل بعقد شیر بدهد زن شیر بدهد از مزبی و زنده هشتاد خود دانست که هر اصل عرف سکو نبه
بنت نحو و شد عظم آن شیر بخواه داشت یا نه شیر بدهد بکند یا نه جواب در صورت بکند نیاشد و شد عظم طفل از شیر آن صغیره
مرضعه شده باشد انظر طفل و شایع آن صغیره بیشتر و ان صغیره قادر بر صغیر ای آن طفل بیشتر و جمع دختران آن صغیره
آمنت صغیر ای آن طفل بیشتر و سلک ما بین بن طفل بیشتر و بنات آن صغیره جایز نیست سوال صغیره شیر داده است
صبیه شیر خود را و دختر آنکه صغیره در سن شش ماه بوده و زنده و دو زاده هم و دو زاده هم مولای و مدیلان صغیره از شیر
او هم چنین او ولی مرضعه اولاد بسیاری هم سبد خالد چنین هند که دختری بعضی زاده پسری نادر و صغیره مرضعه از ولی پسر
مرضعه خاستکاری نمایند و بین و بیب هر دو بعد از رضاع و رضیع و مثل شد جواب اگر اشتباه و بخرید شده باشد
ما نعی از تزویج نمیباشد سوال چه میفرمایند در خصوص این مسئله شیر بیکر و گاه مرضعه در دو زمان مختلف زن فحل
پسری و دختری بعد از رضاع نمایند با این پسر و دختر بیکدیگر حرام بشوند یا نه در رضاع انحاد فحل شرط است یا نه
جواب طفل مرضیع است که اتحاد فحل شرط بوده باشد لکن مباشرت اتحاد فحل بین نیست که هر موضع که فحل مستند
شد باید همه مشتی بوده باشد چنانچه صغیره دختری دارد انشوهر بعد و بعد خود بکر اعتبار بنده از شیر این زوج ثابت
بشرعی را شیر داده و حد رضاع شرعی متحقق شد بر این صورة اگر چه فحل متعدد است لکن جانشان تزویج نمایند این
پسر رضاعی آن صغیره حلالین آن دختر فیضا و حاجز نیست قطعا یا انکه فحل متعدد است پس ثمره اشتراط اتحاد فحل
در دخول رضاعی است یا نیست هر گاه صغیره از شیر فحل قطعه بکر بیرا شیر داده و حد رضاع محقق شد و از شیر فحل
بکر طفل دیگر بیرا شیر داده بعد رضاع در این صورة ظاهر اینست که تزویج مابین ایشان جایز نیست تعلق
بنده فحل اگر چه مرضعه متعدد است سوال هر گاه زید دو زن داشته باشد از این زن دختری دارد و آن دختر شوهر
کرده و از یکون دیگر پسری رضیع دارد آن دو کس رضیع دارد و مرد است آن دختر را از زن دیگر شیر بدهد آن پسر شیر
ابا فسر خود بیشتر باشد جواب نکتی در انتظام مسئول عنه در راه است اول آنست که هنیره کبیر او شیر داده
بعد رضاع ابن هنیره مادر رضاعی برادر خود بیشتر و مادر نیز برادر تزویج احتراز است پس مادر رضاعی او نیز حرام
بیشتر جواب اما این است که مادر خالد در تزویج خواهد و نفی حرام است که لازم بود مادر رضاعی او باشد ماما

هر گاه جنین بوده باشد حرمت ثابت شد و در این صورة که حرام است ما حصار این است که مادر زن است مراد نسبه باشد بر او در
کام و رضاعی است مختلف نیست دفع آنست که اعتبار اگر او را بوده باشد و اجد صاح برادر رضاعی باشد بعد شی برادر
خواهد حرام است پس بعد رضاعی او بنی بوده احرام بیشتر پس هنیره بجنبه شیر داده و برادر و تزویج خواهد حرام بیشتر جواب
این تجزیه نمایند نیست پس در شیر داده هنیره برادر با خاهد جدا خرجی نیست و بجنبه هنیره شیر خود بنیرد سوال صغیره
در حالت نکاح و بعد و بلوغ زن نمود تا زوجه صغیره و در زمان نصف نیست صغیره را مقدار عقد و ایام فسخ بوده باشد
بنیرد باشد اگر چه رسول خدا کشیع با عنیره نبوده و در زمان اثنا تحقیق بکان صغیره را مقدار عقد و ایام فسخ نبوده و الحال
شرعی شان از طلاق کشد حاصل ثانی جهان عقد اراده صغیره نمود دارد و صغیره نمیتوانست بعد از انعقاد شود و مانند بعضی
جهان عقد بوده باشد سوره مستقل را مولی شرع نگرفته باشد جواب ظاهرا جهان عقد کرنیل از انعقاد و اثر شده صغیره را صغیره
نمیتوانند بعد جبران عقد یا طلاق و جدا کردن او عدم است بلکه عقد مذکور در صورة علم رد باشد بلکه سخن و دیگری بوده بسیار دشوار
مشکل است و احتیاط شد بعد در اجتناب از انست اشوال ما قولک فی تزویج ابن اخی الاخت الشقیقة ابنه او نطفه او هکذا
من شوهر هذه هل یجوز ام لا و بعد قدیم عقد تجاوز نمی تزویج الاب لبنت الملوک من ابن الطفل و ابنه الصغیرة جاهله و نسبا تا تجاوز
ذلک التزویج و تزویج الاب ایاها عاشر ام لا الجواب اما الحکم الاول فلا شک فی عدم الجواز لانه تزویج صلوة والد
اذ المسلم یتزوج و اما الحکم الثانی فانه لیس بعید لکن لا یعتبر ان لیس کل الاجتناب الاجتناب فان امر التزویج هاهنا لا الاجتناب ما فیه
مطلوبا فالمناسب لاهل الاجتناب الاجتناب عما فیه شبهة الحرمة لان جامع من الاجتناب لا یجوز من بعد الاجتناب مطلوب و الله
مع الکراهة مطلق هذا کون التزویج الصادر عن الاب الاجتناب فتدبر المعطوفة بناء علیه عند هم فی الحرمة و حاصل ابنا انکه
لا احتیاط فی امثال هذا مع من ابنا الاجتناب سوال شخصی با صاحب شد و خداوند عالم اکلا سفاده با بنان نفقه نموده و بعد
عنق الالبی و عاصی شده رضیعه اظهار جاید که راشی نبید دیگر بی لذات و شرمیباشد بجنبی که خدمت و نفع در بصیبه
الهی است جواب عنق هر گاه بعد از حمل رضیعه هر سه بود اگر چه جاهل از نفقه حکم زوجه بوده لذا ملتی است که دیل از حمل
بوده باشد صغیره اشتباه فسخ عقد را اراده لکن مهر و عقد رسالة خلاف است پس صغیره اشتباه نمی کالح اخذ و شوهر صغیره
بیش هر موجب این نمیشود که اشتباه در عقد صغیره ثابت شود بلکه مکلف است باجتناب از مصیب علی شرعه در این صورة هکذا هیچ
نموده صغیره را مطلقه نماید بسیار صحیح و خوبست سوال زوجه منوی فیها تا دو جاه بلک ظاهر و در دو ایام و مدع و بیان سوال
از عاقد شوهر بیرون بجانب و روی بجانب دیگر و نفقه در دو ایام عده از مال شوهر است یا شوهر بر شوهر بیرون نیاید مانع رفتن و اخذ نمود
از عاقد شوهر با شد که طلاق نیستم که این صغیره جاهله بکر بود بر کعبه طفل باشد او لیب سد که او لیب مانع نمود لهجا را
بیاورد تا مام عده با انکه بعضی این فکر عقد ابتدا از اول فایده در چنین خلاف شرع ساکت نمیماند جواب لازم نیست و مدع
منوی فیها در جاه در ایام عقد و نفقه عاید و رجاه زوج منوی فیها اجتناب باجود نوجه است هر جا که خواهد بیرون آید ما سه
تا ایام عده منتفی شود یا مدار ان والد زوج اشتباه ندارد که زوجه را مانع نماید ایا بیرون نفقه در دو ایام عده از جهاد بکم
مسئله مسئله صحیح سلیمان از خالد است که ساسانیا عبد الله عن الرجل فی منها زوجها ابن فی حیث جیب در
اصلا و حیث شاءت قال حیث شاءت و اما اجتهد در استنباط فی منه در چنین خلاف شرع ساکت نباشد بر بیرون رفتن از خود
منوی فیها در جاه از نفقه شوهر خلاف شرع بنیست بلکه خلاف شرع امتناع کردن و حکم کرد نیست بلکه بنیست از بیرون رفتن باشد
اما نفقه در ایام عده و مات پس نظر است که حق نفقه بجهت صغیره در ایام عده بنیاست اگر چه در خانه زوج خود بوده باشد
بلکه خالد صغیره از جهاد استحقاق نفقه در ایام عده بجاهل اصلا عقد و در عده و ما لمن نفقه بجهت از ایام
منوی فیها ثابت نیست و هما الله سوال عبد بنی فلان و اذن او صغیره از ابی خود تصادف نموده بعد از مدتی مولی کرد بنیاست
مطلع شده صغیره را جاه شوهر بی مکفول کرد و نفقه و سایر اجهال او بوده است تا ده و در سال اتفاق عبد از و سال عدم رضای او

بتزویج مذکور موجب عدم رضای او بوده و نبوده باشد باند جواب این مطلب محتاج بمراجعت نظر بلکه کاه است موجب
اصلا اجازه بوده باشد عالم و بجهاد و در اینجا است که با ایمان صغیره اطاع موجب لزوم عقد نبوده باند ظاهر این است که
موجب لزوم عقد نبوده عبد از جهاد ابن رجعه کاهم در این است که با ایمان صغیره باطل رد و ایمان است یا عقلی که کاشف رضای
بوده باشد بعد از ظن یعنی اصل و اول حاد رشد که عبد علی رضای مالک طاعتی و مالک طاعتی موقف بلکه ماموره باشد کفایه بکه
ظاهر این است که لفظ صحیح و لفظ نا شاه باشد بلکه اعتبار کشف اشتباه صغیره بوده باشد کفایه بنیاست
عبد از انکه مطلق شد که مبدا چنین عقد بی سوء و بی اتهام نشیر و عدم رضا نمی باشد بلکه اتهام نمی دانم فساد در صغیره
اورد با بعید خود ایرادی بر صغیره ایجاب بود با مولی صغیره از او بجاد و سوی مکلف نفقه و کسوه او شد ظاهر این است که
ندی نکفایه بکند در اصلا عبد از بیت ابن رجعه با عنیره بعد از زمان اتهام و عدم رضای او عبد از ابن صغیره نمیشود
ملک عطای جهاد و ثابت سوال در بار بکر بر پسری بعد از مادر پسر که شیر بوده اند پسر با مرضعه داده کذا ابنا نا
انها بعیت بر مسکن دید از او در بوده بر ابتدا و در بعد از بعیت بود و زنوع و دو عقد طفل اشیر داده بود و دفع
اما در شب عشر نداده عبد از ابن عشر شش سال که شد بود که اتفاق ابن عبد از خبر دختر بعد از اجماع شیر
رسانیده داده که مال ابای خالی شب در تسلل دختر زید با شیر بیاد کشیر داده باشد و هر چه بیاد و مادر و دختر
کرد و بعد و از شیر کشیده جاره الها با پسر و دختر زید کان شیر بکشر بود و مالد بیشان ایشان را تزویج کرد بهم باند
جواب هر گاه صورة مرقوم مطابق واقع بوده باشد و اشتباه و بخرید شده باشد تعلق صغیره مرضعه بر پسر و مادر و دختر بوده و
مدر و نداده و از و دفع کرده شده شیر داده باشد در این صورة بعضی شیر شیر سلمه بار شیر بود و مابین صغیره و مادر
نفه آن و اهم این پسر رضاعی او صغیره مرضعه شده اگر چه دختر زید با و از بعضی در اسقاط دختر رضاعی او صغیره مرضعه
بجیب شیر بعد صغیره مرسله است با ابراز زوجه جهان و دختر زید با بان پسر و بجانبان خواهد بود و این در صورت است که
صورة مکتوب مطابق واقع بوده باشد و اما هر گاه چنین نبوده باشد که نکاح و تناسل در این احتیاط مطلق بوده شرعا است صورة داخله و اسقاط نموده و اگر
مشتبه بوده باشد و صغیره مالک مختصر نبوده باشد بلکه نکاح و تناسل در این احتیاط مطلق بوده شرعا است لیبانه نمی دانم
بسبب بجاه داد و این مطلق احتیاط خواهد بود بلکه رسمی بنکه دعا مزبور و در بعد بنیاد و اگر چه جاه کذا از دو نفر شیر خورده باشد
از انتساب نمودن خالی احتیاط نمی نماید سوال صغیره ثلثه شیر بود بری مرد عقد زید بلی مانع رفتن خود را رسیبی عین طفل خود
شیر داده در زمان سی و هشتی و زنده و بکم انطفیرا شیر داده اما صغیره و بود و انفاق شیر خورده و ما بین اند ادعای و لاحقه تزویج ما باید
باشد جواب اگر صورة مرقوم مطابق واقع بوده باشد لشتا هی و نفر و بعضی نشده باشد تا ما بین است که ما لمانه دختر اما صغیره
فرزند خود بین تزویج بنمود لکن چه اگر این تزویج و تناسل داده احتیاط مطلق نیست اگر احتیاط نمانید انوی بعد از بوده باشد سوال
جرمه باید دختر و هنیره کطفل یکی بود دیگری شیر داده و با اسلام اینکه آن هنیره شیر داده باشد دهم چنین و نشکم بکند
بدنور مسطور فوق طفل هنیره که تا آنکه هنیره دیگر شیر داده و انظر طفل هنیره شیر خود را خود مالوف را خود بود
تلف رسیده ساقط شود و اراده نمود بر مجهول با این دختر را بهم رسید که چنین صغیره که شیر داده بد هنیره بر این پسر که شیر داده باشد
اینست عبد از انکه شیر داده اولاد صغیره بهم رسیده است جواب مکتوب مطابق واقع بوده باشد و این پسر که شیر داده باشد
خود و حد صنایع شده باشد چنانچه منعقد شده باشد تا جایز سقاد ناسخ اشتباه بشود پس ابن پسر رضاعی و دختر نیست
نیز رضاعی او لاد خالد مرضعه بشود پس او را خالد مرضعه و خاهان نیست پسر را نظر نیست تزویج نمود نظر با انکه دختر او بر رضاعی
انها بشود سوال هر گاه زنی شوهر دار و از ده سال و مفقود شده و در دیگر ازدواج بعضی زنان بعضی از زنان بعضی از زنان بعضی از زنان

بلد المخوف و در رساله بکر نشر با جماعت مذکور نشده و در جمع اشتباه ابن حامد و بعضی از اصحاب بعضی از ایشان بعاد بر ازبیل ابتداء
او بعضی از خویشان بعاد و بعضی اشارات بعاد بطلع معروف بهم رسانیده اند لکن چون شرع نبی بر
المنصفه میان اند صبیان اعضا سعه جهود شرع کنند و اند اجماع بنیم هست باشد اینها بهان عمل واحد باشد و بیشتر نیست
شرع میان اند کوه باشد جواب این مسئله علی اشکالات هاج تا اهل تبار است حالا تنهر مقرر میا بدا بزان سک با بکر مولود
بوت شرع مولی عوض منصفه اند اختلاف بسیار اشکال این صورت را میتوانند ترتیب عوض عبد الغنی ... و وجه چون اختلاف کرد مطلق ارجاء
ابن منصفه بین باشد که ابن منصفه مفقود الوجود است در این صورت چنین اختلاف اختلاف عمل منصفه کردن بلا تاج میانم از
ترتیب عوض در این هوا اختلاف بر منصفه میتوانند عوض را اما اختلاف بسکه مالیه نوع باشند و در چنین صورت اعمال ورود
بار عاد و نوع بسیار باشد سلامت ملوک تمام بر ترک کرده باشد و اما در صورت باشد در نصب در این صورت حکم ملک عوض منصفه هر دو اده اعتبار عاید
مقصود و نوع در این اعتبار اختلاف از زکوة نوع باشد و در نصب در این صورت حکم ملک عوض منصفه هر دو اده اعتبار عاید
کرنوع میان موتی شده معتبر ارث از زکوة انجمن هم و بدو ما خوذ شد هدایه عمل واحد ادای شهادت عاید بر موت
نوع و منصفه بنان بعض عاید بعض نوع ساکم بعض نوع و بعضی نوع و بعضی مرکب او و بعضی منصفه در چنین صورت شرعا حکم باین موت
کشرع اعتبار موتی شده است مفصلا بیان عمل شد عوض خود زیر و در بکران که مطلع بر حکم ملک شرع شان باشد و بطلان
سوال و حکم معلوم رضا الخان جان سایر مسلمانان اصلا بیان انزوا در ان دینی بوده باشد کرا راعا ابی یوسف منصفه و شهادت
نام بنت کر بلوی عاد خلاف کرد عوض او سنت بجالت و عقد بکر کرد اما بعد مرد زن و نوع باطل است نظر بایکه ان عقد بین
قرین و نوع در زمانی بود که حالت و عوض عمل بعد بود لکن چون رضا خان بر وی باد عاد بر عمل عمل بعد نام صبی بوده است کلام خلاف
منصفه ای شد مطهره اند نظر بایکه بعد در نشر بعد بجنس آخر از ارث نه مقرر است اشکه هر کاه و نوع نوع حاکم شرع
انزا رعایت عین خود باد و شا هر عاد از نزد حاکم شرع اداء بر ان عاید کرنوع انزا رعایت عین خود و عاد اده منتبه کرا عین عین
خود بعد در اثبات حاکم شرع بکار باشد و مار بعد بعد نوع زن و بعد و بعد ارث منصفه ای بکار کرنوع باشی بر عین خود باشد
در اثبات و نوع میان فتح منصفه عوض و بعد ارث میتوانند کرد بدیکرد شهد و میل فرد و باشد و اعتبار قرین و عمل عمل نام
چنین انزا نزد حاکم شرع خود و در شا هد عاد و کرا اداء این انزا رسانیده عوض باشد و زن و حاکم شرع ادای شهادت نوع انزا
نموده باشد و انع و کرده باعتراف قرید عوض عمل بعد نام در میان اوقات نا هل و بکر عوض و نوع بعض و اعتراف شده و عمل
مذکور بسیار مسر فرزند از ان و نوع دارد لهذا عقد بر صف نام مرتد و فتح بعضا ای شرعیه مطهره و حکم لازم الاداء
خلاف نوع جان جلت عطیه باعمال است و چون کرد کل عمل بعد نام در حضور انجام شرعیه مطهره بر بانوی سطره و
مطلقه نموده و بعد از طلاق عین و مرباد را شا و حسین و لد کر بلوی کرمی بعد عوض و لهذا منصفه ای شرعیه جنس از اثبات
منصفه کرده و نوع شاه حسین بنا و وصف نام بار بعضی بعد من الوجه شاطی بر نیست زیاده اصلا ایمان لازم است
کر منصفه ای ان حوالد و استرد بر صف نام را آن خالفه شرعیه مطهره مما اعظم غالب سوال تحقیق در سال کرانی و در حرفه
اند اعتبار و زنه کرا مقدار صدر بکسال و نیم که منصفه رفتیش هر کرده بار باب تحقیق حال ملاحم رسیده است و مدة شش ماه
کر هیچ چیز جان نشر بیان است مابین ارباب منصفه را تاره و چه اعتبار فیکند جواب اکر اعتراض شده و انجیز در استر
باشد و نوت نوع شرعا ثابت شده و اولیا عقد عوض و است البته ارث و نوع بر آن مقصود حرام است بعد اجتناب عوض
خود را زمع حمله شد بود و و زنها مستخلص عوض و بنی و با تابه و مقدار مثل ارث و نوع بر فرمود و اکر نوع اصل نقد ارد
مسئله محتاج عرائض است والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله وصحبه اجمعين وعلى من تبعهم بالاحسان الى يوم الدين اما بعد فقد
سألني بعض الاخوان الاعزين والاصدقاء المتحابين ان اجمع له كتابا يشتمل على ما يحتاج اليه من الاحكام الشرعية والمسائل الفقهية
المتعلقة بالزوجين والمالكين هم الشقاء الذين هم الشقاء الذين هم الشقاء الذ

من ذلك اولد يجب حرم عليه بما تحلله الفاء نكاح اخته واخته وان بعدت لك ملكه يحل واحدة منهن له باسباب ان عقد النكاح
على احداهن وفي وضعين من هذا الكلام ولا لاحل اخته اس الخنزير بما ازالت الجهن مسلم اهل الاسلام كما لا يخفى ومنهم الطائفة
في الجاهلية ثالث من غير عقد وقد يحرم العقد على جميع الجهال اذ في قد حرم عليه العقد على الام بعد العقد على الام وقد ثبت
ان وراء ذلك الزنا على العقد لا يحل ومنهم من نجعلنا الا بالعقد في كل الصيغ بالاسباب الموجبة العقد عليها
الى قوله وام الغلام الجنب واخته ربيبه وعلى العقد عليهن ومنهم القاضي ابن البراج قال في المهذب من غير عقد وقد يحرم
عليه العقد الا اسم بالوطي والحكم نفسه وقد يكون ذلك موجبا بها عليه ابدا وقد تكون محللة عليه بعد العقد الصحيح
ومثله ذلك كثير ويمكن الجواب عنه بان ذلك انما يوجب اذا كان الفظ الحرام والعقد لا يكون على اخذ نهما ومن ليس هذا
يمكن ان يقال ان المراد من الحرام الصرف في الصيغ عنه محله بشبهة على ان الامر بحلاله هو الصيغ الفعلية محله بشبهة كما لعقد
وغيره فعلى هذا يكون حاصل الجمع ان الزنا لا يحرم الصيغ الدقيقة حلله بله محلل شيء وهذا وان كان مخالفا لظاهر الفظ لا
يخالف قوله لم يحرم حرام فط حلالا لكنه ما لا بد منه ولك ان تقول انه قال بناء على ما ذكر وان ادخل الاجراء لكن في
الفقه بالتخصيص المذكورة فيما نحن فيه الا ان هذا الحكم على عام من الفتاوى الفظ في وان اخذ الاستدلال لكن انما يتم بعد
انتفاء المعارض بتصحيح ابن ابي جبر المذكورة مقدمة لها فالقول بانه لم يتم الاستدلال الا ان يقال ان الخصوص المذكورة لا
صفوة هذا ما لا نهما لا ان ما يخلو فيما انما ملك به عدا ما تاتي الجامع الى من الحديث المذكور عند لا يخفى عليك ان هذا ذكر
في دفع الاشكال انما يجدي بالاقتصار الخصوص المذكورة الفقرة ثم يمايز بقول العقد وبعد فتعين الجرية فلا لا
دون الثاني واما ما اشتمل على الصلة المذكورة في مقام الاستدلال على انها الحرام وتوكان العقود بقول العقد يحل بعد
هذا الكلام ومنه الصحيح الجديد في ضبب عن سعيد بن سنان قال سالت ابا عبد الله عن رجل يخطب امرأة يتزوج بها قال نعم
يا سعيد ان الحرام لا يفسد الحلال وقد اتفق الفرق وفيه ابن عن ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام رواه عن زرارة قال سالته
عن رجل يخطب امرأة يحل له ان يتزوج بها قال نعم
مسئلة الزنا يحل بنصر بالمراة وهو جاء به بن ابي عمير ثم اشترى ابنة الجارية وذلك قال لا يحرم الحرام الحلال ورجل
تجرا رجلا ابنة يريد بها قال لا يحرم الحرام الحلال وفي هذا يمنع الفقاهة بهذا بين الخصوص في المسئلة لو صح ان
الخصوص في المسئلة لا يحرم على الملك ام الوطي وفيه واحد ومفتي الخصوص المذكورة انتفاء القطع بان الاعتبار حرام
فلا يكون حرما الحلال ولا يمكن الجواب عنه بان الخصوص في المسئلة المخالفة بدون جلة الخصوص المذكورة على من تاخر فيه
والمحصل من ذلك انه لا يكون الحرام حرما الحلال الا في الاسباب فاذا حرام يحرم الحلال وما لا يشبه في
الحشا من الحكم المذكور بقدر الوطي فلا يشبه بها وهو الصافي لو يجب ان يعتقد الوقوف كقوله تعالى ما نكحوا اباؤكم الا ما قد سلف
النساء وقوله تعالى ولا تنكحوا ما نكح ابوكم الا ما قد سلف وجواز النكاح خرجت اخت الوطي بالاجماع والخصوص المذكورة لا تمنعها على فظ
الاخت بقضية فيها ما عند رجعة بعض الجوهر ثالث وهذا ما لا يرتاب فيه فاما الكلام في بنت بنت الوطي وان تزوجت كذا
في بنت بنته وكذا في ام الام وان علت فلا كما اطلقه في بعض كلمات كثير منهم ذلك قال في السرائر بل يخلد عن حرم الام
الجدة وان علت وكذا ام عند ما عقبة وكذا بنت البنت وكذا بنت ابنه وان سفلن لانهن بنات سفلن عقبة وان
الحشا في بنتها لا تحرم لان بنت الاخت ليست الخالة الصافي ذكرنا انها يزوجن فجر بعد وانه لم يظهر لنا في ابد الا
ندخل بنت الابن وبنت الابن فيدخل ابوها نعم يدخل في ذلك لان بنات البنت بنت حقيقة ثم يدخلون بعد
الخروج وهذا وان ذكرنا بنت ابنه وانما الترك مقتضى فلا سر ثبوت الحكم فيها عن بنته ابنه هذا تحريمه يحرم مع الاب
جدة المعلوم ان علت وبنا نزول سفلن وذا العقد هذه وبعدي الخروج الى الجدات وبنات الاولاد وبنات

عليه عدا انما المعارض واما الخصوص المذكورة فانه يا بنيه مبيا هرات وبها معارض صيدها لو يخبر ان المقاد من بها
انتفاء الخروج منه القطع جملة العقد عليه ابدا الحجر المحرم تا حكم بحرم العقد عليه بالزنا لم يحكم بان الحرام حرم الحلال والا
ان الحكم بان ما لا يحرم حلالا لا ظاهر نعم ما اجيل الاحتمال الاول والاحتمال بين الحلال والحرام بحيث لا يتبين احدهما عن الاخر
كما الاحتمال الاحتمال بين الميتة والمذكوة والمشاح على الحرام المذكور في لا يجوز الحلال ولا استحالة ثبت في ان الحرام فلا حلالا
وانه ان الجهات الحلال لا يحرم والى الحرمة فيصدق عليه ان الحرام حرم الحلال وانه ان العقد على الجدة يا بعد الجرية
يحرم انما اسم بالوطي والحكم نفسه وقد يكون ذلك موجبا بها عليه ابدا وقد تكون محللة عليه بعد العقد الصحيح
ومثله ذلك كثير ويمكن الجواب عنه بان ذلك انما يوجب اذا كان الفظ الحرام والعقد لا يكون على اخذ نهما ومن ليس هذا
يمكن ان يقال ان المراد من الحرام الصرف في الصيغ عنه محله بشبهة على ان الامر بحلاله هو الصيغ الفعلية محله بشبهة كما العقد
وغيره فعلى هذا يكون حاصل الجمع ان الزنا لا يحرم الصيغ الدقيقة حلله بله محلل شيء وهذا وان كان مخالفا لظاهر الفظ لا
يخالف قوله لم يحرم حرام فط حلالا لكنه ما لا بد منه ولك ان تقول انه قال بناء على ما ذكر وان ادخل الاجراء لكن في
الفقه بالتخصيص المذكورة فيما نحن فيه الا ان هذا الحكم على عام من الفتاوى الفظ في وان اخذ الاستدلال لكن انما ينتهي
انتفاء المعارض بتصحيح ابن ابي جبر المذكورة مقدمة لها فالقول بانه لم يتم الاستدلال الا ان يقال ان الخصوص المذكورة لا
صفوة هذا ما لا نهما لا ان ما يخلو فيما انما ملك به عدا ما تاتي الجامع الى من الحديث المذكور عند لا يخفى عليك ان هذا ذكر
في دفع الاشكال انما يجدي بالاقتصار الخصوص المذكورة الفقرة ثم يمايز بقول العقد وبعد فتعين الجرية فلا لا
دون الثاني واما ما اشتمل على الصلة المذكورة في مقام الاستدلال على انها الحرام وتوكان العقود بقول العقد يحل بعد
هذا الكلام ومنه الصحيح الجديد في ضبب عن سعيد بن سنان قال سالت ابا عبد الله عن رجل يخطب امرأة يتزوج بها قال نعم
يا سعيد ان الحرام لا يفسد الحلال وقد اتفق الفرق وفيه ابن عن ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام رواه عن زرارة قال سالت
عن رجل يخطب امرأة يحل له ان يتزوج بها قال نعم
مسئلة الزنا يحل بنصر بالمراة وهو جاء به بن ابي عمير ثم اشترى ابنة الجارية وذلك قال لا يحرم الحرام الحلال ورجل
تجرا رجلا ابنة يريد بها قال لا يحرم الحرام الحلال وفي هذا يمنع الفقاهة بهذا بين الخصوص في المسئلة لو صح ان
الخصوص في المسئلة لا يحرم على الملك ام الوطي وفيه واحد ومفتي الخصوص المذكورة انتفاء القطع بان الاعتبار حرام
فلا يكون حرما الحلال ولا يمكن الجواب عنه بان الخصوص في المسئلة المخالفة بدون جلة الخصوص المذكورة على من تاخر فيه
والمحصل من ذلك انه لا يكون الحرام حرما الحلال الا في الاسباب فاذا حرام يحرم الحلال وما لا يشبه في الحشا من الحكم المذكور بقدر الوطي فلا يشبه بها وهو الصافي لو يجب ان يعتقد الوقوف كقوله تعالى ما نكحوا اباؤكم الا ما قد سلف
النساء وقوله تعالى ولا تنكحوا ما نكح ابوكم الا ما قد سلف وجواز النكاح خرجت اخت الوطي بالاجماع والخصوص المذكورة لا تمنعها على فظ
الاخت بقضية فيها ما عند رجعة بعض الجوهر ثالث وهذا ما لا يرتاب فيه فاما الكلام في بنت بنت الوطي وان تزوجت كذا
في بنت بنته وكذا في ام الام وان علت فلا كما اطلقه في بعض كلمات كثير منهم ذلك قال في السرائر بل يخلد عن حرم الام الجدة
الجدة وان علت وكذا ام عند ما عقبة وكذا بنت البنت وكذا بنت ابنه وان سفلن لانهن بنات سفلن عقبة وان
الحشا في بنتها لا تحرم لان بنت الاخت ليست الخالة الصافي ذكرنا انها يزوجن فجر بعد وانه لم يظهر لنا في ابد الا
ندخل بنت الابن وبنت الابن فيدخل ابوها نعم يدخل في ذلك لان بنات البنت بنت حقيقة ثم يدخلون بعد
الخروج وهذا وان ذكرنا بنت ابنه وانما الترك مقتضى فلا سر ثبوت الحكم فيها عن بنته ابنه هذا تحريمه يحرم مع الاب
جدة المعلوم ان علت وبنا نزول سفلن وذا العقد هذه وبعدي الخروج الى الجدات وبنات الاولاد وبنات

الاخت وفي الاخت وشبهها متاوب فلا وا وجلة حرمت على الرضاع الوطي وان علت واخته ودون بنا انها وبنته وان
تزلت من ذكرها في من النسب الفقهاء ان الرضاع على الاخرى وفي النسب يحرم الام وان علت والبنت وان نزلت لانها لا تحرم
لعدم تناول الاخت لها وفي التهذيب الثاني من الرضاع وذكر الحرمت عليه الرجل وان علت وكذا بنتها وان نزلت وحرمت عليه
اخته خاصة ودون بناتها في ذلك وبعد ما حكم الى الام وان علت والبنت وان نزلت لانها لا تحرم عليه
اصلا وانما تحل له بالحل والاطلاق لما في العقد وفي الفقاهة لكنا انتقل الام من علت والبنت من سفلن اما الاخت فانه
بعد ما في بنتها انما فاذن لما تاملت لا ينفعهم في الفقاهة وقد حرمت عليهم الغلام والرجل وان علت وبنته وان سفلت
من ذكر الجنب النسب الظاهر ومن الرضاع على الاخرى واخته ودون بنا انها الاخوان وبنته في شرح الصغير انما سمعت ذلك
فقوله اسات لفظ الام والبنت وان كانا اقرب منه غير بحدة وقد قوله فلا حق لام تحرم الاخوة ولا البنت وبنت البنت
او بنت الابن لكن يمكن ان يقال ان ضابطهم وبنته على افراد منها الم من غير افراد لفظ افراد من الام والبنت وان
علت ومن البنت وبنت البنت وبنت البنت وان نزلت فكانه جمع هذا الفقه من جامع فلا الفقهاء عليه حمل
هذا يحرم على الانام الرضاع وحدته وكذا بنته وان تزلت من الرضاع كانت من النسب لكن لا يمكن الحكم بحرم الصحة من الاخوة
لانها ما يجب العدد له عن مختلف الجوانب من الكتاب والسنة الاستدلال الى لا يجوز على من اخاطب بحرمانها من الرضاع
في الحكم المذكور عند من يختص بالاسلام المذكورة اذا كانت من النسب او بجهاد الرضاع على هذا لا يحرم على الوطي ام
الوطي وبنته واخته في النسب يحرم عليه الاسلام المذكورة في الرضاع اب يحرم عليه اسه في الرضاع وكذا ابنه وبنته الرضاعية
اشكالا من الاختيار من الام والبنت لا من اضعف بهذه الصفات في النسب ولهذا صح السيد انما الاسلام اسه السيد
لام وكذا الحال في البنت والاخت الخصوص الجزء نقصد فيها تحقق الفروعات من الكتاب والسنة صفة الفعل ومن
الثالثة فانه يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب كما صحيح ابن ويحيى في عبد الرحمن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام سمعته يقول
يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب الغلبة وما رواه زيد بن ارقم عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله عليه السلام قال يحرم
من الرضاع ما يحرم من النسب وما رواه زيد بن ارقم عن سرجان عن ابي عبد الله عليه السلام يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب
الصحيح الجديد في باب الزوجة وفي الرضاع عنه عن ابن عمير عن عبد الرحمن بن سنان عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته
عن الرضاع انه رضعت فاذا ما ذلك فيما لهن لبنها فطعم هل لها ان يتزوجه قال نعم ان الرضاع يحرم عليها ما يحرم
الطفلة قال لها انها ليس من النسب لم يحلله قال لا يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح الجديد في الفقيه عن ابن ابي عمير
معتبر عن ابي عبد الله عليه السلام قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح الجديد في الفقيه عن ابن ابي عمير
عن الرضاع قال يحرم منه ما يحرم من النسب اعلم ان كلام في الاحاديث الاستدلال كما في قوله لقد لفظ انهم قوله في الفقيه
القدر في شان رجل بن الحسين بن حيدر ويحيى بن ابي شيبة ملا يكلم الاحيين ثم وجه قوله دعاء الجهة في تشريع
الاسم ان اسلامات من بها لما كما ابو الطفيلة كما في قوله ثم اذا موت الصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وكذا الحال في الثانية
فيها انما الاسلام مع الطلاق والخلاف فيها
فيها ان يكون من فيها الغلبة والمحتج يحرم في الرضاع ما يحرم في النسب وفيها ان يكون الامر في لا حله كالاخلاف في الثالث في
والمحتج يحرم بسبب الرضاع ما يحرم في النسب فيها انه لا يكون الاسلام تنكره ويكون في الاول الغلبة بين ثلاثة للتعليل الرضاع يحرم في
باب الرضاع ما يحرم بسبب النسب وفي جميع الاحاديث المذكورة ان الوصول اما يحتج من ذكر الاحتجاج الاحتجاج الاسلام بما
وانه على الاسلام يحرم بسبب الرضاع او في الرضاع الاخوات والجمعة في النسب ولبيب النسب كالام والبنت والاخت وبنات الاخت
والخالة وبنات الاخت وعلى الثالث يحرم بسبب الرضاع وفي الرضاع كلها يحرم بسبب النسب والحرم عليه في الاسلام هذا الذي يختص في

منه بالرضاع احدى العلايق المذكورة وهو اخر فضع بالاضافة الى الام والاخت وبنات الاخت والعمة والخالة وبنات
الابن والاخت فانه لا يحرم الفقه الجمع الجماعة الذي يحرم قال الله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات
الاخ وبنات الاخت الاية فكما يحرم من ربيع الام والبنت والاخت وبنات الاخ والاخت والعمة والخالة فالنسب يحرم من الرضاع
في الرضاع انه هذا اذا كان الرضيع ذكرا واما الانثى اذا كانت الرضيعة بالاخوات والعمات والخالات فالنسب يحرم من الرضاع
زيادة ما مع فضل الشرائط المذكورة في محلها وكذا الحال في غير ما ذكرنا الخاصة الاصل من على الرضاع في الحديث على من يحرم
معناه يحرم بسبب الرضاع عند الشافعي يحرم عند ما في النسب الى العادة الى الحديث عن العقد في الجنب لو يحدث ذلك العلاقة
بسبب الرضاع يكون موجبة للتحريم ايضا واما التحريم عليه في الثاني فيحرم منه فالاولاد كما ان التحريم ايضا كان وسنقف على
حقيقة الحالة في ذلك اذا علمت ذلك نقول انا نقابل بالنصوص المذكورة في اثبات الحرام في محل الكلام اي في موضع
الام الرضاعي الوطي على الجنب انما يستقيم على الجنب الثالث دون الاول وكذا الحال في بنته واخته الرضاعية
اما يجب على الثاني ظاهرة اذ يضع في الاثبات عليه هذا يحرم عند ما في النسب بسبب الرضاع كما يحرم في النسب وما عرفت ان من جملة
المحرمات في النسب هو العقد على الوطي وبنته ولهذه على الوجه في الاجماع وفي التفسير السابقة فلا يلزم ان يكون العقد
على امه واخته وبنته الرضاعية كما وامه عقد على الاولى فلا عرفت من انه في صحيح ابن ابي عمير عن ابي عبد الله عليه السلام
وغيره احدى الفايق المذكورة وجب تحريم الزوجة في النسب بكون ذلك موجبا لتحريمه فلا وجه لما ذكر في الرضاع
لا يخفى لكن الظاهر هو الجمع الثاني اما الاولان فلا ما على من تحالف الظاهر الى الصحيح اليه واما ثانيا فصحيح الثالث
الحريري عن محمد بن عيسى عن عبد الله بن سنان عن رجل عن ابي عبد الله قال سئل وانا حاضر عن الرضاع فقال سمعت
مما لها فما من ابنتها حتى فطمته هل لها ان يتزوجه قال لا هل ابنته هي من الرضاع فقال يحرم عليها بعد ما فطمته ثم قال
اليس رسول الله صلى الله عليه وآله قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب فقلت له عند ام الوطي في النسب حلال لي
ذلك يحرم في النسب يحرم بالرضاع اما الاول فبالاجماع والنصوص واما الثاني فلعموم ما يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب
ثم قلت ان يحرم بسبب الرضاع من يحرم في النسب الجنب وهو من اما يكون الجمع الكلام على الفرد السابق وهو يقبل الامر
ان يكون يحرم بسبب الرضاع من يحرم في النسب الجنب وهو من ان يكون لفظ المشكاة في الحيوان السابق وهو يقبل الامر
الكلام مانع كالاسباب وان كان ذلك لفظ الجنب بين المحرم والمعقود به وجها في اخرى وهو من ان يكون الجنب بين
المحرم والمحرم عليه لا يكون كالجنب بين المحرم والوطي سببا للتحريم فيقتضي الحديث المذكور ثبوت التحريم بسبب
الرضاع كل نقل هذا مقتضاه عدم جواز التزويج الوطي بالام ايضا بحرم الوطي وكذا بنته ولا اخته وهو الخلاف وما في الفقه بن
وجامع المقاصد والتنقيح والروضة والمسالك قال في القريب ولو كان له ام ولحت ابنتين من الرضاع كالاخوة
تحريمهن ابنة وفي جامع المقاصد هذا لا ولا اخته من الرضاع كالنسب فالجمع بينه وكذا الحال في الثالث
البنت والاخت عليهن انما هو بطرق الجواز لان الحقيقة فالمعنى ما تقدم من الولاة فانه بنات لهن الصغار وارد بالحق بعد من عدم
قرب يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب لا في والجمع بين الاخوة لعدم الاجماع بشرط في الرضاع وفي التنقيح لا في بين
من بنته بنت بالنسب وبالرضاع لو يحرم فلا يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب في قصة حرمت على الرضيع الوطي واخته
وبنته وان نزلت من ذكرنا في من النسب انما في الرضاع على الاولى وشهد في بنا من المسالك والمخالف الصحيح في
المسالة عنه بقاء هذه فيتبعهم من في الجمعة بين في الاجماع مع ورود منه فلا يخرجنا عن بنته ابنه هذا تحريمه يحرم مع والده و
في الرضاع وانما هل الصحيح اشكالا فما هذا جنبه حشاء انها ام الوطي عليهم وابنا لكم الذي ارضعنكم مثلا من انها

والاصل في الاستدلال الحقيقة الى ان قال ولهذا لم يحرم من الرضاع ما يحرم من الولادة وروي عليه بن من الفسيل من جهات الاستدلال بالحقيقة والمجاز وكالمد العام على الخاص فيخرج الزوج لكن يخرج الجواز ذلك الاصول وبالجملة الاقوم من الفروع من الفرق بينهما بالباب اسمان من اصطفيد الرضاع بما يتعلق من كلامه ولهم ان يقولوا انه يخرج جيد القطع بان المقدار من لبن الاصل بحسابي الاصل وما زاد هكذا الحال فالبت والاخت لم يحتج ان ما ذكره هذا الكلام بكون منه حال المصاهرة فيرتكب المرأة لا يحرم عليه ابنها وابنها الفسيل يحرم عليه ابنها وابنها الرضاعيان وكذا الحال في جميعها فلا يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب بناء على ما ذهب من انه قوله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب ولات الفروع ان الاصل الاخذ والمراد كان معناها ما لكنه سؤال الفقاهة فيخرج ان كلامه مضى لحكم بانه يحرم بسبب الرضاع كل ما يحرم في النسب ان يحكم بهذه مؤلف اقاف الام الرضاعية كذلك الرضاعي وكذا يحكم بهذه بعض الاخاب والام الرضاعيين وهو في الباب شرح ما ذكر الاخاب الان فوان الاولاد لا الاخاذ الجميع الفروعات النسبية وما ذكر انها بالاضافة الى جميعها فيخرج قوله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب لا يحرم بسبب الرضاع كل ما يحرم منه الفروعات النسبية لا الاخت وبناتها وغيرها فالمراد الحرم بالاضافة الى الجميع فيخرج السيد لا الاخت وبناتها من المعنوي لان الاخت يحرم ما يحرم من النسب وانما اقتصر على ما ذكره لان الاخت الاخذ وان كان بلغ النسبية

النسبية

عليه وهو ان الفروعات بالرضاع باسرها مذهب فالفروعات النسبية الحرب فيجوز النظر الى الجوز النظر اليها ام لا تقول هنا مقامات لعدم ابنوت الرضيعة من الرضاع وبين من خلق فيه لعدم الاولاد الفروعات النسبية هذا النسب فيبني الاخذ على اصل الرضاعية والحمد وبنات الاخت والعمة وبنات الاخت والعمة الرضاعيات الحكم في الكتاب في النسبية والاستدلال انها سنة الرضاع وانها وان انها ولهذا وبهما جاهلها والعكس والقائلة الرضاعية في هذا المقام ما لا اشكال فيه وعلى عدم فخر المحققين الاجماع فالاستدلال من احكام النسب ما لا يثبت بالرضاع بالاجماع كالتوارث واستحقاق النفقة والولاية والحضانة والعقل وموقوف الحدود والقتل من النساء والدية وشرح صحيح لكن الاسب والمصنف وصورة على الجزم والحرمة وعلى رأي الموجود ازواج الموسوك وشاركها في الحرم اياها والحرمة بهذا الاصل بعد على عدم الجواز فهذا فيه ملا تبين تبين لها هذه الاثار والمادر من خبر ابن مكوم وعلى عدم وقد اعلم من الكبير جنون الرضيعة فهذا فيه وان واجب بهم فهذا وان الماء ثبت بالمصنف مع الفاسق وعن جميع الاحكام المكتوبة والاصلية الاطلاق ما يحتمله والمراد الاسب السادة وجميع الاحكام بالمدبل على الطلاق لا غاية الحرم بل اذا انتظروا الاحوال وان الكفيد انفق لا يصح مقام والمدعي حتى وان كان الكلام لا يخرج من مناقشة السؤال ما تقول في ذاك اذا نزل الرجل زوجها فوله الصغيرة وحرمة الحرمة بهذا شهر الدة وجرم بكا جاء وعن بع الفسر ام لا ما يصدق النكاح لا يوجب شيء الجواب لا اشكال في ثبوت الكل بالدلالة على ذلك الصغيرة في تزويج المرأة به وجبة فاذا زوجه بها يكون زوجها ويكون زوجة هذا الصغير وجبة شيء نفس على صدوجع العاقبات والزمان الشريفة وجهل احسن العقد بل صدق ثبت اعتبار ذات في العقد فاذا زوجه جبة شيء حيث اعطاه الزوجة وجبة الولد بالزوجة وجبة الولد ان كان الكلام لا يخرج من مناقشة السؤال ما تقول في ذاك اذا نزل الرجل زوجها فوله الصغيرة وحرمة الحرمة بهذا شهر الدة وجرم بكا جاء وعن بع الفسر ام لا ما يصدق النكاح لا يوجب شيء الجواب لا اشكال في ثبوت الكل بالدلالة على ذلك الصغيرة في تزويج المرأة به وجبة فاذا زوجه بها يكون زوجها ويكون زوجة هذا الصغير وجبة شيء نفس على صدوجع العاقبات والزمان الشريفة وجهل احسن العقد بل صدق ثبت اعتبار ذات في العقد فاذا زوجه جبة شيء حيث اعطاه الزوجة وجبة الولد بالزوجة وجبة الولد ان كان الكلام لا يخرج من مناقشة السؤال ما تقول في ذاك اذا نزل الرجل زوجها فوله الصغيرة وحرمة الحرمة بهذا شهر الدة وجرم بكا جاء وعن بع الفسر ام لا ما يصدق النكاح لا يوجب شيء الجواب لا اشكال في ثبوت الكل بالدلالة على ذلك الصغيرة في تزويج المرأة به وجبة فاذا زوجه بها يكون زوجها ويكون زوجة هذا الصغير وجبة شيء نفس على صدوجع العاقبات والزمان الشريفة وجهل احسن العقد بل صدق ثبت اعتبار ذات في العقد فاذا زوجه جبة شيء حيث اعطاه الزوجة وجبة الولد بالزوجة وجبة الولد ان كان الكلام لا يخرج من مناقشة السؤال

انزوت شوهر او دیگری اعده واو را عقد کرده است رضیع کرده بعد مهیا نباشد جواب عقد وکالت ثابت و رجوع هر زن کرده باشد اگر چه باشد نوع باشد بنابراین اجنبی مؤثر و استحقاق است نفس صغیره مسطوره در ثانی و مؤثر و غیر اینست که ضرر هم کرده است بنابراین اجنبی مؤثر نیست و استحقاق است عقد صغیره باطل و صغیره بنابراین تحریم حرام ابدی بشرط علی صغیره باشد در حالی که صحیح عقد نیست و فقر در سلاه وفات ما بین باشد و تبرعا نیست سؤال هرگاه مرتبه بی عیب خود را شوهر عقد بست قوم و شوهر بیان و داد و ان و زبان نادر جهت و انها با هم بخواهند اصلا نمایند جواب اگر چنین رد نشود بخواهد باشد بلکه خاطر به بیت روزم نیست همین کیک و ذ عیب شوهر خود باشد از ان صغیره صغیر در چنین صورة اصغیره و صغیر نادر و بنابراین طلاق شود و برادر و صغیر خالی اند خصوص بشرط عیب و منع و از ضل دختر خواهر و صغیر اما در صغیر طلاق اول از تزویج قبل از عقد سؤال هرگاه الدین جبر خود را جهاد بدهند ابا عید فرقه نه الدین و ثابت اشتراط بر سد کطالب فایده که این اشباه الدین جبر باشد جواب هرگاه جهاد الدین جبر بطرق سفارت و وجه باشد یعنی جبر و اعتراض غایب بلکه مثل سفارت و وجه باشد یعنی راهد اسباب فائده شهر نظر با تزویج باشد در این صورة اجزاء جهاد شد که ثلث شده باشد در حالی که جوع و الدین و در اثر اسقاط طالبه نیست و اجزاء جهاد بانی و وجه باشد عدد اثبات و الدین مثل مرکز و المعیل سنه ما بین کاد در شرایط غیر شود سؤال جبر ثابت در تاریخ شخصی که جبر ایکه بالغ در زمین عقد و وجه و زوجه او را حرام شد عبارة الاطلاق نظر با یکه اقبال چند مبارک الشاهد طلاق و صغیره است که از خود سالخه حیا نبیل از تزویج و محبه زوج و حرام چنین زوجه باشد که هرگاه تعریفی نمایند با عقد ایکه بکر باشد بین ما بین شد که زوجه ای در زوجه از زوج و زوجه بصیر تلاح عقد در اورده که دالاه زوجه و زوجه هم صغیر این شخص که زوج بوده باشد اجنبی اشد سؤال جواب در صورة سطوره عقد بر خواهر و طلاق ما بین کاتم و صغیر است و ساهله در این باب و جب خسران و بنابراین فسخ عقد اول کالا شهوه باشد از اعظم و بنابراین الهیب الدجاج از این بر زنا بر و تفریع و به الدیه بدو کاه کریم و صاب ذو الجلال و جوه ما انه ملاحة تزویجا بر کو تزویجا بر کو تزویجا بر و تفصیل در جمع بر دو دکار ما هذا گر انکه جبر عقد سطحی باشد جهة تعریفی ما بین و اولاد اهلت و طی لازم است و عاجز طلاق ندارد تطلیق طلاق تحصیل عقد و ما هذا گر انکه جبر بیان طرفین بر بنا است که تعریفی سر جب هذا کتاب است بین زن بعد بنا لان شبهات سؤال و دساز سر الدیر لیس زن کیک عدد ذلیل فاذن ملک جلال باشد قرینه ان الی جبل باید در نظر او حرام و بیعین تحصیل سید جلد را و تحسین حسن طلب بود باشد جب جمع و جناب اشرسانی باسال صورة بدیه نخیر بلا م باشد نزد کیست و ما سؤال ان العقد جده امی صغیره سطوره پس این جبر چیست نظر با یکه مقطع بر در لازم نفقه سر اسم او حرام است که او روطی تعهد ان جبر با طی حرام است عبارة و در این مقام رطی شهر نیست بر بیت و دختر باغ شده جلد بعضا ای بحصر بد کلام بنفها است ماد روطی و حیله ان جبر با طی حرام شد چه عقد هیچ بعضا ای شریعت مطهره جایز نیست ما طلق تسبیب صغیره سطوره هر حرام ان شود ان بیست سؤال شهود هرگاه تعیین زن را نکاح خود داده در واحد ایک دو زن بود دیگری سفر بدو خود را دیگر ما بعد رطلاق بدو در جمان و کالا طلاق دیگر ما بعد اطلاق زوجه را عقد کرده بود حرام و زوج نبود عبارة نکاح چند عقد کرده باشد کدام نصر بنا نصر ما بعد اطلاق زوجه را اجل عدم طلاق زن و زوجه بدیگر شود و عبارة زن بدیگر و بدیگری زوج او را که به کرده خود را در عقد رجوع عدم او زوجه کرده بود اعده خود طلاق زن این بود فی الکلام و مسلم است و طلاق بدیگر عبارة ایشان عدم و خواهر او عدم شرط است باشد جواب در صورت حسن و ثواب مرتبی و زوجه و جبر زوج ثانی زوجه او له و دار زوجه و زوج مجهل و طلق نیست مگر اینکه ثابت کند که زوجه را دخول نموده بوده است و در ثانی عبد

رجوع نموده است و در صورة عدم تمکن از ثبات هر دو طلب زوجه بحسب تهیه مطلق در زوجه زوج ثانی است زوج اول است مگر رشد تسلط نمی باشد و بعد از آن سؤال هرگاه صغیره طفل هشت نشی با المحلوف و عقد مهیل کنند اصلا ضایع بجا اند شوهر دارد و رجال طفل و صغیره که پسر است بعضی اهل مطلق جوز داکه خواست و ام شهود ده استطاع کند جواب در صورة مرتبه مطلق ما منع نبوده باشد یعنی دختر شهر از دار بسعه نمی باشد وجد رضاع مطلق نبوده باشد دختر خواهر و مادر و ان پسر شوهر طلاق او را زن بنت سؤال هرگاه زن بکر را زن بنت طلاق او را زن بکر بهم رسانیده بسر جالد را زن بلا دنال عقد سوة بسبب صفا ابتاشیر او و عبد از جبت بهم نیز بعضی از ان صغیره او را شوهر او بعد از زمین چند سال نیز از نظر بکر با زن بکر بهم رسانیده صغیره زن را دیگر زن نخی و جبار بعد الدة او و نیب دو سر رشاه شوهر او بعد از آن و فقا جبر زن بکر عجیله نمی بکر در سنه ما بنا عقد زن در ما بنا و طلاق او عقد سؤال هرگاه الدین جبر خود را جهاد بدهند ابا عید فرقه نه الدین و ثابت اشتراط بر سد کطالب فایده که این اشباه الدین جبر باشد جواب هرگاه جهاد الدین جبر بطرق سفارت و وجه باشد یعنی جبر و اعتراض غایب بلکه مثل سفارت و وجه باشد یعنی راهد اسباب فائده شهر نظر با تزویج باشد در این صورة اجزاء جهاد شد که ثلث شده باشد در حالی که جوع و الدین و در اثر اسقاط طالبه نیست و اجزاء جهاد بانی و وجه باشد عدد اثبات و الدین مثل مرکز و المعیل سنه ما بین کاد در شرایط غیر شود سؤال جبر ثابت در تاریخ شخصی که جبر ایکه بالغ در زمین عقد و وجه و زوجه او را حرام شد عبارة الاطلاق نظر با یکه اقبال چند مبارک الشاهد طلاق و صغیره است که از خود سالخه حیا نبیل از تزویج و محبه زوج و حرام چنین زوجه باشد که هرگاه تعریفی نمایند با عقد ایکه بکر باشد بین ما بین شد که زوجه در زوجه از زوج و زوجه هم صغیر این شخص که زوج بوده باشد اجنبی اشد سؤال جواب در صورة سطوره عقد بر خواهر و طلاق ما بین کاتم و صغیر است و ساهله در این باب و جب خسران و بنابراین فسخ عقد اول کالا شهوه باشد از اعظم و بنابراین الهیب الدجاج از این بر زنا بر و تفریع و به الدیه بدو کاه کریم و صاب ذو الجلال و جوه ما انه ملاحة تزویجا بر کو تزویجا بر کو تزویجا بر و تفصیل در جمع بر دو دکار ما هذا گر انکه جبر عقد سطحی باشد جهة تعریفی ما بین و اولاد اهلت و طی لازم است و عاجز طلاق ندارد تطلیق طلاق تحصیل عقد و ما هذا گر انکه جبر بیان طرفین بر بنا است که تعریفی سر جب هذا کتاب است بین زن بعد بنا لان شبهات سؤال و دساز سر الدیر لیس زن کیک عدد ذلیل فاذن ملک جلال باشد قرینه ان الی جبل باید در نظر او حرام و بیعین تحصیل سید جلد را و تحسین حسن طلب بود باشد جب جمع و جناب اشرسانی باسال صورة بدیه نخیر بلا م باشد نزد کیست و ما سؤال ان العقد جده امی صغیره سطوره پس این جبر چیست نظر با یکه مقطع بر در لازم نفقه سر اسم او حرام است که او روطی تعهد ان جبر با طی حرام است عبارة و در این مقام رطی شهر نیست بر بیت و دختر باغ شده جلد بعضا ای بحصر بد کلام بنفها است ماد روطی و حیله ان جبر با طی حرام شد چه عقد هیچ بعضا ای شریعت مطهره جایز نیست ما طلق تسبیب صغیره سطوره هر حرام ان شود ان بیست سؤال شهود هرگاه تعیین زن را نکاح خود داده در واحد ایک دو زن بود دیگری سفر بدو خود را دیگر ما بعد رطلاق بدو در جمان و کالا طلاق دیگر ما بعد اطلاق زوجه را عقد کرده بود حرام و زوج نبود عبارة نکاح چند عقد کرده باشد کدام نصر بنا نصر ما بعد اطلاق زوجه را اجل عدم طلاق زن و زوجه بدیگر شود و عبارة زن بدیگر و بدیگری زوج او را که به کرده خود را در عقد رجوع عدم او زوجه کرده بود اعده خود طلاق زن این بود فی الکلام و مسلم است و طلاق بدیگر عبارة ایشان عدم و خواهر او عدم شرط است باشد جواب در صورة حسن و ثواب مرتبی و زوجه و جبر زوج ثانی است زوج اول له و دار زوجه و زوج مجهل و طلق نیست مگر اینکه ثابت کند که زوجه را دخول نموده بوده است و در ثانی عبد

الفاكهي وأما قولنا بشرط حرية الصائم فيؤخذ من النص لقوله تعالى فمن لم يستطع منكم طولا أن ينكح المحصنات المؤمنات فتياتكم المؤمنات والمراد بالطول الغنى والسعة وهو أن يملك ما يقدر به على نكاح الحرائر وهو ثلاثة أشياء الصداق والنفقة والزوجة فمن لم يقدر على الحرائر نكح الأمة وهو أن يملك ما يقدر به على نكاح الأمة وهو الصداق والنفقة والزوجة فمن لم يقدر على الأمة نكح الحرائر وهو أن يملك ما يقدر به على نكاح الحرائر وهو

سؤال بقرئنا بندو در سورة فقد بدو وحدا باما كه شرع بدان با بلغ تزوجشد مبدانند باندو رسوبت ثبوت ولا بدو حدها كه
ولا بدو اجبار بيت باصل فرقه باذن بالمد مغير رشيد هم ولست جواب ابن سئل الرجل والد خويش جاده رجاء ابن سؤال
صحاح است فصول مناد بس بكوئيم مضمون ان سؤال ان كه بدو ولاية ورا هست يا نه زيرا كه مقصود كه بدو رسول است
تكوئي دانيت بيت كه رسوبت فقد والد وجد ورجي كه بدو ورا مولاه صغار لا يثبت نسبه جاكه شرع وهم جنين بعدا ت
بلوغ جدبلغ لكن بشرط عدم ظهور اضاف بدو اضاف بوصف رشد وابن جمع عليه ما بين نفي است ومقولة عليه بكمال رشد
قال الله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم قال الشيخ الطاهر فخر في مقام بيان مادامنا البلوغ
ما قدر اقطع واما السن فحد فيه الذكر بخمس عشر سنة وفي الاناث تسع سنين وروي عشر سنين وقد ذكرنا ان الصبي لا يدفع
اليه ماله حتى يبلغ فان بلغ وادعى رشده الرشد فيسلم اليه ماله وابناس الرشد منه ان يكون مصلحا لماله فاذا بلغ عدلا فرشد رضا
اذكان مصلحا لماله غير مفسد في دينه اذكان عدلا فدينه دينه عين مصلحا لماله فانه لا يدفع اليه ماله وهي كان غير رشيد لا عبد
فجره ان بلغ وصار شيخا ومثله لا اختبار بجبان يكون بلد البلوغ جنين ازالة ماله اليه ماله او يحجر عليه وقيل انه
يكون الاختبار صبيا الوقوع والاول اصح لوقوع وابتلوا اليتامى فقد ابتلوا اليتامى فقد ابتلوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فعلى ان تركي
بندو كما نظر كان الاختبار صبيا لبلوغ اذ على الحجر على المالك الرشيد الذي تصرف حاله وتفك لا يجوز تعرفا ثبات ذلك تحتي بين
كيفية اختبار بمجامعة وجهان الاختبار على ضربين ذكورة واناث فالذكور على ضربين ضرب منه في الاسواق يخالطون
الناس ويبايعون ويشترون ويضربون بها فاذا عرف من الاسواق فالذين يخالطون الناس ويعاملونهم في الاسواق فانه يعرف اختباره وبان
بالمرأة ان يتصبب الى السوق وتبادر في السلع فيما ملكه بها لا يعتد العقد فان رأه يحسن ذلك كان يعتبر على انه رشيد
والا لم يعتبر عند الجمهور لان ان كان لهم من يحسان من الاسواق سئل الاهل والنساء والاماء فان لهنا بما هم اصحب فيدفع
الى اليهم فقد شهد بهم بنظرهم دفعوا اليهم ومطالبهم حقوقهم وعاملهم حقوقهم من جنس تدبير واخلاط
العقد على اضرهم في مطالبهم بشاهدهم وكما يهم سلم اليهم المال وان وجدهم جهلا في ذلك لم يسلم اليهم المال وما الا
فانه يصب اختبارهن لان لا يطلع عليهن احد كما نظر يه لاحد يدفع اليهن شيئا من المال وجعل النساء ثلاث اشرف عليهن
فان عرفن واستمرن على بيعهن وشرائهن ولم يفسدن بل المال اليهن فان تركن يخلطن في ذلك ولم يسلم اليهن ما دامت المرأة في
هي رشيدة ونفع اليها مالها وجاز لها ان تتصرف فيه سواء كان لها زوج او لم يكن وان كان لها زوج جاز لها ان تتصرف في
مالها بغير اذن زوجها ولم يجز لها ان لا تتصرف الا باذنه ليس بجانب ابي كلام الجمهور وقال الشافعي عدم حكم
بلد لا يقبل الحجر اليه الا بعد الرشد والرشد بعد البلوغ ان يكون مصلحا لماله غير مفسد في دينه فاذا كان مصلحا لماله غير
مفسد في دينه فاذا كان عدلا في دينه غير مفسد لماله لا يدفع اليه ماله لا يتحقق ان مصلحا ما ذكره اصحابنا ان الاذن الرشد ولا
يخفى ما فيه فانه تقييد بغير هو الاصلح ومكذبه مطلقا لماله وانه لم ذكره فان جاء الطوب الناس بالمؤنة على اذن رشد وسع
ان يبقى المدلول بهذه العبارة الكافية صد فاذا رشد غير مؤنف على العدالة لا يجعل في ذي حنوة وغابر ومكنا
فيه فان كان ابنهم صبيان من الاسواق المؤنة سلم اليهم المال وان كانوا بالغين فلا يسلم اليهم المال وان بلغ الصبيان ما دامت
وان لم يبلغ عن الرشد لكن انفاقه الجاهل الحفظ المذكور بالعقود الحفظ كذا يدل الى الوصول الى الحفظ المذكور وما ان
لم يحفظ بالعقل كالمجنون من فان الاحوال له الفاسد زمن الذكورة واما الرشد فالشيخ رحمه الله يكون مصلحا
لماله عدلا في دينه فاذا كان مصلحا لماله غير عدل في دينه لو كان عدلا في دينه غير مصلح لماله فانه لا يدفع اليه ماله وبه قال الشافعي
ونحن الجمهور وابن المنذر ابو ثور لقوله تعالى فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم والفاسق موصوف بالفسق لا انه رشيد
وروي عن ابن عباس انه قال في قوله تعالى فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم قال الرشد وصلاح في العقل والدين
وروي عن مجاهد وكذلك

غير رشيد

غير رشيد ولات فقد ان يكن شيئا من الحيوانات عما يعقل به اهد الذكر ان غير رشيد وكذا ان كان عبد ذلك المال وجعل في الذكر
والشباب الرشيد فالمراد كان بلد الجهد الله لا يقبل بها الا كان ولد خفيف رشيد وكذا ان كان اهل الرشد صالح في الدين
سواء كان مثلهما في دينه او كان مولى له مالك وابو حنيفة واحمد عن المهدي عند ابي يوسف انهي يتحد الله بندو ان فان الرشد
فقد بلغ وبلد به خلاف في الفقه وقد لم يقل بشيء الرشد من الفقه فالشافعي الصبي الرشد وكذا الفقه وبه
الاطلاق سلاح في المال وحفظه اضافتي اهل اعطوا النفقة ان الرشد وان رشد الذي وجعله فالاية الشريفة معرفة عليه لذلك المال
من هذا الفقه لا مال تعالى من جملة من التصرف لغيره منها التصرف لا يجوز في باب اعطاء نبيه من الفقه وباب وبيه
العبوس والحبس عليه من كتاب وصيه بن صفوان بن يحيى عن علي بن الفضل عن ابي عبد الله عن ابيه عن ابيه موسى بن جعفر
انها بها انها اعطت انها الاخذ ولا اضيع ما كانت فلا تدخل بقال الزنى بحيث تقال الزنى بحيث فقد اقطع ملك الرجع بها وهو
مروي في اخذ ما كان بالبدن من الكلي لان يستدل الفقه ويتأوى ومنها ما في الباب المذكور من الفقه قال وقد يعد عن الرشد
استدل من قوله الله عز وجل فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم فالبيت الرشد يحفظ المال ومنها التصرف الجزئي
في المال بالمذكور عن ابن ابي عمير عن شيخ بن راشد عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال سألته عن يتيم قد بلغ من الحلم ليس
بعقله بأس ولد ماله على يدي رجل غير ابيه الذي عنه المال ان يدفع اليه ماله لا يدفع اليه ماله لا يدفع اليه ماله
حتى يدفع اليه شيئا فيه ومنها التصرف الجزئي في اعطاء ماله فان كتاب الوصية من الكافي فيه شيئا من المال ومنها التصرف الجزئي في
اذا تزوج باب الوصية من الكافي والباب الذي يحجر عليه من كتاب صحيفة رباب عبد الله عن كتاب صحيفة بن عن منصور بن حازم
عن هشام بن ابي عبد الله قال اقطاع يتيم الذي لا يحتلم وهو اشد ان احتلم وله ابن عن منصور بن رشد وكان سهمها وضعها
بلسان ضعيف له مال في يده ما رآه في باب تحجير على الغلام المفسد حتى يبلغ فيجاء اسماء الجهود رشد العبد ان يبلغ ويرجعان دفع اموال اليتامى
عليه ان فانا بين فقها انت ورجل من اهل علم شد لكن كلام ورضيت وشد اسماء ظاهر انت كرد له ظهور سلكا صارح
ما له وحفظ وضبط انت بسر بعد ان اخبار وكاه مخفي شد كه بعد ان بلغ مضعف بابن صفة بيان شد جانب نت دفع
اسماء البيان بالبيان بلكه لازم وضع انت سكر بر بلكه ولها راضي بنا بجز شود وانا كلام بنا بجز شود كلام بنا بجز شود
دصورة مذكوره به بعض صورة انفاذ ما له وجد وهي بين ظاهر اصحابنا باب اسكر بلوغ بلغ ولا بد ترتيب نسبة بكلام
شرع تأنيث باشد وانا اعداد بلغ بنا بجز بدان فخر بد كلمات اصحاب نكاه بشره انت كسلك محلها دست نظر بلكه
ظاهر اجدا كلمات ندانا كي حيا بانت كه لا بد ترتيب نسبة بكلام شرع مقوله ثابت نيست مهم بخشا الصدق
لا يقع الفقه بكلام لا بد على الرد الا بها ما لو تزوج وكانت بكرا فاذا كانت ثيبا فلا يجوز عليها ترتيب ايها الابار جاء فاذا كان
لها اب وجد فالحق عليها ولا بد ما دام ابو حاجها ما لو تزوج وما ملك فاذا لا اب لها ترتيب الجد الا بانها
بخشا ابن حزة قال في الوسيلة نصه في بيان من له العقد على النساء الذي بيده عقد النكاح لعبد المرأة اذا كانت العبد
رشيدا وعلى ولد جنا لا كحابيات شاط الثيب بنا لا بد واحد مع رجوعا الاباء كانت طفاء ابا العقد غير رشيد و
يجوز لها العقد من بعض الجهد وكذلك المرأة اذا كانت مالكة امرها انهى ويعقلني هذا الكلام عدم ثبوت الولاية في العقد
الحكام اصلا كما لا يخفى مهم بشيخ الطائفة قال في المبسوط الذي له الاختيار على النكاح الاب والجد مع وجود الاب وان
ساوه لم يرفعه ثبات وفي الخلاف المسألة الاختيار على النكاح الاب والجد مع وجود الاب وان علا وبه قال الشافعي
بيسك عقد النكاح عند ما هو الولي الذي هو الاب والجد وفي الباب والجد وفي الباب بدو الفقه من بيده عقد النكاح الاب والجد الا الاخ
ان جعلنا الاخذ مرها الى ابيها او من يكلمه في امرها وعند في البيان لا كبيرة لا عند عقد الا الاب والجد على البكر وغيرها الى

الاجازة

ان ابا من اذا ابو ام او من له ولاية لا يجوز ان يزوجها صغيرة جاز وان كانت كبيرة لم يجز وهكذا كانت ابنا وانها كونه
هذا لا يخ والجم سواء فجمع ما قال الاخ الجنون الكبيرة فان له ان يزوجها ليس للاخ وما لم ذلك فيها نزيد بالنسبة الى الاب
فان اراد ان يزيد الاب ابنا مولى انسا فلنا لا ابنا مولى انسا فلنا لا ابنا مولى انسا فلنا لا

نعم لهذا يعني الصغار فان السلطان ولابد على تزويج فاسد العقد ش الضمير انما الولاية لابد وان علا والمعنى والحاكم لا يزوج الصغيرين والمجنون ولا جبار لهما بعد بلوغ الصغير والمجنون والبالغ الرشيد ولا بد عليه ذكر كان او انثى على المجنون ذكرا كان او انثى مع العقلة فلا عقد عندهم على الاجارة ش الظهير في الجلد له بعد ولا بد الكلام على الصغير وان كان الاخ نبيا والبالغين مع المجنون لابد وذي الكاملين الان ظهر والحاكم دافعوا على البالغ المجنون خاصة ش الفصل ولا بد الفزارة على الصغيرة او المجنونة ابا الحاكم ابنه ثم ابنه وكذا الذكور لا على الاب الرشيد في الاصل ان خالف الحاكم والعم بحكم جاز من بلغ فاسد العقد مع كون النكاح صلة حاله نكاح من الابد لجد وذا رد الرضة عبد فله فاسد العقد ولم اراسيها ش كذا العمرة ان الثاني لا بد الحاكم وهو ثم من بلغ فاسد العقد لجس له بيل اوعد عقدا وراية بعد بلوغه ورشده وبرايه بعد ذلك مطلقا الوعي عليه فالنكاح ش الكفاية ولمن الحاكم الا ولا يزوج البالغ الرشيد ساه فرق بين الذكر والانثى فان له حق ثبوت الولاية الاب وبجبار الحاكم في الصغار الضلى بالصغر لان اماق الطاري لعول البلوغ والرشد فالمشهور بها الحاكم ش القرابة لثبوت الولاية الحاكم من جهة فساد عقده نثر الفطنة وفي توقيفا له على من بلغ فاسد العقد بها ان تنفيذ المقام لبستري ابن بلد التصور اوارده في الباب ثم العود الى مجنون المقام نقول منها الصبي لم يجد في باب حد القدام والحاكم من حدود الكلفة وباب حدود الزنا من ابيه من عن ابن عبوب عن ابي بصير الخزاز عن بن بلد الكنا عن ابي جعفر قال سئلته عن رجل زوج ابنة له بكر صغيرة بغير اذنها فسخ سنين وغيب عنها البعيد ودخل بها الزوج فاجيد الحدود الشاذ بها فليس في الشد من باطل شاذ الا الاوجه الذكور وفي ذكر الحاضر الاصناع من جهة بتعقل الرجوع اذ حكى عن الاشتال اشتراط من شيخ البيهقي مسالة الان السلطان ابن عبوب في الكنا بنحو مجهو وهو من اصحاب الاجماع ومنها الصبي الذي يب في باب الاكار من نكاح الكافي عن ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبد الله ع قال نفذ الجارية لبنت كلا فسنين بنت سنا وسع فقال لا انت فسخ لا تنفسخ واجمعهم على ان ابت فسخ لا تنفسخ الا ان يكون عليها سنف والامام يجب فسخا تعد واحدا فلا واجمعوا الذاخره يكون يكون من كلام ابن ابي عمير فقط الا سلام واجمعا الكونه من كلامه من وراه كان ما كذا يجد وبعد فلا لا انت فسخ لا تنفسخ الا ان الا سنت سنين او سع سنين لا يكون الرق الحكم يزيد جاء اصاب ولا الا فسخ سنين لا فقد صنيه و ومنها الصبي في بن عفان بن عيسى عن ابراهيم بن عبد الله لا يشترى ابن ابراهيم بن عبد الله الخشبي عن ابي سلمة له سالته عن الجارية تجتمع منها الزيجة له لا انها لا ان يكون صبية تخدع فالنفس اصلت الحكم الصبا الرق ازالة بلغته له تخدع له بنت شر سنين وعمره ويعني فالمشتري من كاح الفقيه اجوز فكن سبب فرجا تلبس فيه من بنا طبيعة لا ابن عبد الخشبي لكونه بعلا عنه مكود في الحالات الى السلطان عن ابن عبد الله من جهة صحيح وهو من اصحاب الاجماع ومنها ما ورد من الاخبار من نفقة النكاح من ب عن عبد بن هاشم عن ابي الحسن الاول ع قال ان زوجت الجارية فسخ سنين فليب تخدعه ولا يحتى عليها ان السفاح من الصغير المذكورة ان البنت ازالة فسخ سنين وغيبتها البنم طبوع لها التزويج لا سفاح منها فعدة وفوان كلا بنا ازالة فسخ سنين وغيبتها البنم بعاد لها التزويج وعلمه ان الفاسق البنا ان البالغة فسخ سنين عدم ايشا بين بالرشد العبيدة دفع اموالها لا يجتنبوا هنا الحكم بجاز زنديكون وعدم جواز دفع اموالهن ابين لا انه نفقة في البالغة فسخ سنين الرشد عاجله الفاسد يكون مقصدنا الرشد العبيدة تجاوز دفع المال اليها انه نفقة التنزل عاجله فالمال ازالة البالغة لذكر دفع الاول حكم جواز التزويج وعدم جواز دفع المال الذكر الحكم فان الذي يجي الاول وفي الثالث عدم جاز تجتمعها لو خوج جعلا الاعلاة الذكر في الوارد في الكتاب والسنة وجعلهم على ما عليه الجمهور في الفاسد هنا الفقه هذا محمول عليه على انه ذكرا البنا ويحتى ازالة النكاح ان اشم سهم رشدا فدعوا اليهم اموالهم ان البالغ د من بلغ النكاح هذا الى فسخ سنين فالاثات وخمس عشر سنة فالذكور الاولاد للسبب على السبب وفخذه للسبب ما اشم السبب

وان كانت بالغة الرشد فمن حاله يعرف سنين لا تجاز العقد عليها من عند الاذن اليها م

ومن الاثاث

ومن الاثاث الشريفة ان البلوغ عجلا النكاح فاذا يجتمع مع الرشد والمناط في دفع المال وفي نفقة عشر لا بد بعوض الشرط ومن جهة جبر يجتنى ان الرشد العبيدة دفع المال اليهم جبر عبيدة تاخر ما لا يتفق ما لابد الشريفة من مكرة لا لا يعلمان في النص من المذكورة والذاهر جاهدين عظاما الاصحاب جبرا بها انفاذا ظاهر الكتاب وذكر من ما اختيار لمال شيخنا الصدوق في المقنع ولا تزوج اذا فخطب بلغ فسخ سنين فان زوجها بلد ان بلغ فسخ سنين فاصنا بها فجب كانت خامس ثم المتعة وفي البالغ نفقة على ضنها ان شاء من ذلك وان شاءت وكلت من بعده مبلغا وذات الاداء من الاكار ينبغي لها ان لا يعدن من على انفسهن الا اذن الابن وفي انها بذلا بالسا ما بنزيج الوجود سفر بكر لبس لها ابن من ضربوا وبد خل بها فان كانت البكر بنا بها وكانت درين البالغ لم تجد العقد بها الاذن ابيها وبدا بها ومن الجاد بالثلث يجوز لها العقد على ضنها ويجوز لها التوكل من عقد على ضنها فسخ سنين فصاعدا وقد بها ثلث والبكر البالغ اذا لم يكن لها اب جاز لها ان تعقد على ضنها اي كاح شاء من ضنها بذلها ان توكل من شاءت ان يعقد عليها وفي ذلا يجد كلام الفقيه الا بالاذن فاذا اذنها فالعقد في واما البكر فان كانت من ضنها الاب ان يجد ما ولا بنفسها بكاحها الا انها ولا لذي ظنها ان لم يكن لها الحاكما لا تاج وان الاخ والعم فاجيد من انها والاخ اجبار مثل

يكون النكاح صلة الرحم كالخالة المذكورة والمنصوص عليه اذا صدرت بالشايع في ولا بد الوجه الضرورة حيث قال والمعول على بنت زوج ما سد
العطل اذ كان به ضرورة الى النكاح والفرق بين الخالة والعمة بين خالة ما صدر بالشايع الاستاذ والجامع المالك بين وهو اخص من اعتبار العصوبة
المنفق عليه هو اعتبار الحاجة لا الجامع الصبي فيما ذكره سد العطل ان من مثل هذا الصبي يجهل ان من يخدمه قد يصلح الى المعالجة
فيكون عطلا الى الزوجة واما العصبية على ان يكون الحاجة اعم الى كل جهتها الانفاق ما صرح في عنايتها وذكر كلها الاشكال في
الحكم بثبوت الولاية بها اذا كانت مستقلة في الانفاق المزوج لا خالة الذكر لا يمكن لها مثل هذا الزوج لمثل هذه العطلة بعينها الى ان صدر
الاخوال بهذا رضا اخوال الخالات من هو جنبه منه لها كالاخ في من جمع ما ذكر بين ان الخوال بثبوت الولاية لها كما ذكر في الحل الكلام
ليس في مستند جمع الخوال عليه لا لاثبات بحجة تؤيد ويكون تجاوزه الى الكل ايراج ويكن معروفا لاجماع على ثبوت الرجوع لها كما
قال في كتاب واما الجدة فان كانت جدة ام واما سد لا يمكن ان يدل الى النكاح حالها فلم يرجع ان كان من الجدات مثل
ان يرثه بيع الفساء ويجوز الجهة ان تطلب فيه اذا رات الجدة زوجه فلك ان تطلب الشيء كما الاستدلال لا يثبت الولاية بالصحيح
الترتيبي في الكافة والفقيه من الفضيل من تبادل في الجدات سلم وقد ارى بين ثبوت معونة من اي جوزه الذرة الى الى الملكات
فتنها فيما فيهنه ولا الموتى جهاتها من تجهها بعض ما يحاجب معه الاستدلال معه ان الفقه ان فوائد من الفقه فيها سهمه ولا الموتى بها فتنهم
لعطله ... لا تملك فتنها اذا اذا ان اذا الذي لم يكن سهمها ولا الموتى بها يجوز لها ان تزوج فتنها بين تزويجها من هذه على
الاستبدال من احد فالمستفاد منه عدم ... الذي تزوج السهم ... لا لوث عليها لهم ... وما الموطئ عليها ان الله ... الراد
سهما فلما الاماء فالاوزاعي منهم فمنهم الليث ... وتخرج ان تزوجها ... كلام في السهم فقول ان ... الصحيح
المذكور عدم جواز تزويجها لغير ... فقول ان البالغ السهم اما ان ابن اعمه او لا ... صبا احدهما ... والاعتداد
لاذاك والمستفاد من الصحيح المذكورة عدم جواز تزويجها في شيء على الصور المذكورة بغير ... وانما الكلام في الولي والمتولي
الاول بالخلاف والجد له ... ان الولاية في التزويج وكذا في المال كانت ثابتة لهما ... الاصحاب ... فيها
الان ... الرابع ولم يخفى بما ذكرت ... سهمه في الصورة الثانية ... الفقيه ثبوت الولاية لهما ... الى ان
فاعرض ... لها ... ومن تخصيصه ... عدم جواز تزويج السهم ... بغير ... ولا جهم جوازه مع ... فقول ان الرجوع الصحيح
المفتي ... جهاتها ... اذا ما الصبي ... الاماء ... ثبوت الولاية ... فيها ... محكمة ... بالبيان الى ان يخفى
ولم يخفى ... الملحق سهمه ... ما الاكبر ... من ان يخصه عدم الجواز في التزويج ... ثبوت الولاية ... بالبيان ... ومعه ... ويطلق
بها ... ان ... ان ما ذكر ... فيكل الحالات باستحباب ثبوت الولاية ... الدار ... الحاجة ... في ذلك ... ما
عدم ثبوت الولاية في التزويج الصحيح ... فيها ... محكم ... بالبقاء ... ان يخفى الرابع ... ما ... عدم ... فيها ... فاذا يمكن
تحكمه بثبوت الولاية بالتزويج ... فيها ... ويمكن الجواب عن ... ما ... العقل ... ثبوت الولاية ... الصحيح ... بين
كما هو المحكي عن المبسوط ... الحاكم ... على الطلاق ... ثبوت الولاية في التزويج ... ان ... الصحيح ... بالجواز ... ثبوت
يتبع الظاهر ... والعلة ... بتبعها ... السهم ... في غاية ... الاحتمال ... الفاقد في جامع المقاصد ... الثاني ... في
والمسالك ... في الحاكم ... اذا ... الى ... بان يزوج ... الصغير ... السهم ... مكان ... فيها ... يكون ... صحيحا ... من ... في
اولى ... من ... كبيرة ... في ... في ... العلل ... بالفساد ... الخيار ... بعض الحاكم ... هذا ... في ... الاقوى
ما قاله الشيخ في الحاكم ... وفي غاية المراد ... المختار ... مقصد ... في ... مع ... الفاسد ... مشيرا الى ثبوت ... في ... الصورة
هذا ... الحاكم ... وقال ... فرضت ... هل يثبت ... الولاية ... الصحيح ... في النكاح ... السهم ... الصحيح ... الاولاد من ... الشرع ... بالصحيح
النكاح ... من ... الظاهر ... يثبت ... الثاني ... فرض ... المسند ... اذا ... الصغير ... ولا ... الصغير ... هذا ... هو
يخفى ... النكاح ... من ... الفرعات ... يخفى ... الفرض ... الاذان ... بالاذان ... العقل ... من ... بغير ... من ... التفريع ... ح

في الحاشية

فيه وقت ثبوت ولاية الوجه على الصغيرين مع التعطيل معا او مع الضرر جعله في الجهة بالكلي اولى الخالة المذكورة هنا انفاقها
مطلق في شرح الارشاد اختار الجواز في الصغيرة ومثله وقيد العادة في الجد مع حسن الاداب الضرورة الوجه مؤيد بالوقوف مثله
يخفى ... يكون الصغير ... فيه ... بذلك ... الثاني ... بالمكاتب العلة ... في عن ... حيث ... الوجه ولا ... النكاح
على الصغيرة وقال في الحادث اذا لم يجاوز الصبي الى اولى ... سلف ... مقابلي لمالك كما ان الوجه منه حيث قال واما التزويج فلم يجيء
ان يزوجه الا ... من اهله ... بها اليتيم ... ليس لها ان تزوج الصغيرة الخالة على ... لان ... الانفاق ... الوجه في ان ليست
هذا ما ان بلغ هذا الصغير ... رشيدا ... بدبيع الجد ... والجد لا يزوج ... بلغ ... رشيد ... ان كان ... عينا ان حكم
غير ... في الصبي ... وان كان غير ... عينا ان كان غير ... سهما ... سواء كان ... رشيدا ... في ... غاية ... لا يفتقر ... بما
بلغ ... الجد ... ولا يزوج ... الا ان ... التزويج ... في جميع الاشياء ... التزويج ... ان كان ... لا ... الجد ... ان يزوج ... ان ... بلغ
الى من ... بلغ النساء ... ان ... يزوجه ... الا ... التزويج ... سهل ... الصغير ... لا يجوز ... ان ... الكفاية
الكفاية ... الا ... الشرط ... ولو ... ان ... الى ... من ... الجد ... التزويج ... عليه ... رشيد ... قضاء ... لا يزوجه ... التزويج ... عليه ... وشيء
الجد ... واما ... الكلام ... على ... الجد ... ثبوت ... الولاية ... التزويج ... على ... الصغيرين ... وقوع ... مقتضى ... الوجه ... بذلك ... فقول ... ان
كما ان الولاية ... الثابتة في المال ... الجد ... التزويج ... على ... الاستحباب ... الاخوال ... التزويج ... بعد ... الولاية ... بالبقاء
فاذا ... الجد ... بالاستحباب ... الولاية ... في التزويج ... بين ... بالبقاء ... ان يكون ... الاخوال ... الاخوال ... التزويج ... الوجه ... فقول
ان الاخوال ... في التزويج ... الحاكم ... الولاية ... السلطان ... وفي ... الاولى ... التزويج ... الجد ... فعلى ... الاستحباب ... التزويج
التزويج ... ما ... ولا ... الاستحباب ... لكن يمكن ... في اثبات ... الاخوال ... التزويج ... بالعصبة ... التزويج ... في شرح ... ما ... يجوز
... الجد ... وجوه ... الاب ... من ... الجد ... ان ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال
هذا ... ما ... الاخوال ... التزويج ... في ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال
البعد ... لا ... الصحيح ... الاستحباب ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال
... ان ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال
... ان ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال ... الاخوال
... الاخوال

في الكافي عن ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبد الله ع قال ثلث الهدية ثلث ولا يشيخ لبنت ست وسبع فقال لا اذن لمن لا يشيخ
لا يشيخ واجمع كلهم على ان ابنة تسع لا تشيخ الا ان يكون في عقلها ضعف فالاذن لها في بلوغ ما تعلمت ومنها
رواه في يب في شرح والكرابيسي اذا كانت بين ابويها كانت ما اقدر فاذا بلغ بها بالسنة وعن محمد بن اسماعيل بن بزيع العباس بن عامر
عن سعدان بن مسلم عن ابي عبد الله ع قال سألته عن تزويج البكر اذا رضيت البكر اذا رضيت بالبعل وسكتت من بضع
في الحديث الاسعدان وما نقله عنه من الارسال ويمكن ان يكون المصرح به في كلام شيخ الطائفة في الفهرست ان سعدان ذو
اصل يرويه عنه خالد بن عبد الله سعدان بن مسلم العامري اسمه عبد الرحمن وسعدان لقبه له اصل اخبرنا به جماعة الا ان
قال محمد بن يعقوب قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابن ابي عمير عن العباس بن معروف وابي طالب عبد الله بن الصلت
القمي جميعا عن صفوان بن يحيى عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال سألته عن الجارية يزوجها ابوها
الرحمن بن مسلم ابو سعيد العامري المدائني قال روى عن ابي عبد الله وابي الحسن ع وعن علي بن ابي طالب ع ثم قال سألته كما يروي
جماعة الى ان ما ذكره وما ذكره يظهر الوجه في روايته احمد بن محمد عن عمر كرد من اصحاب الامام من لبنا العسكري ع وما ذكره
الارسال وقوله ان تبلغ الطائفة وان رواه في الصحيح المذكورة كما ذكر يكون رواه في شرح وان عند الاجل الى ابنة الطائفة
الذهاب الخطا السنة باسناده عن حماد بن عيسى عن العباس بن معروف عن سعدان بن مسلم قال قلت لابي عبد الله ع الناس يزوجون البكر
انزر ضين عن مبرزات بها وما لهم من الجاهلية انزين اصحاب نوبتنا الصادق ع كما بعد ذكرت ان رواية عنه نادرة عن الواسطة
وفي عن معنى هذا في الحاصل الصحيح الوردي في يب عن صفوان بن يحيى عن ابراهيم بن حماد الاسدي عن ابراهيم بن حماد الخصي
من محمد بن مسلم قال سألته عن الجارية يمنع منها الرجل قال ع الا ان يكون صبيه فيمنع قال سألت ابا جعفر ع فقال
المدني انا بلغت لم تمنع قال فلت مشرسبتي وقد نهاها سالف الروي في باب الشغر من كتاب الفقيه ايضا ومنها
عاد وفي البالتالف من الهدي عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال الا ان يبلغ الاولاد قال ان بلغت سنين فلست تمنع سنين فلست تمنع
اقول الظاهر ان المراد من اشرة الاولاد هنا الظاهر في بنت العشرة وسن الجمع من اصحاب الامام من لبنا العسكري ع وما ما
الارسال وقوله ان تبلغ الطائفة وان رواه في الصحيح المذكورة كما ذكر يكون وما وفي

جد بها طلاق بائن كي بدو رجعه اوانت او اكر طلاق اول باشد عقد كنيد با زن باب عقد اخرى و انظر ابى حنيفه
جواب ابن سماك مثل ر سر مطلب است اول انست كه بدو سر خود را مطلقه كرد طلاق متعلق بابيش بل ارا تعلقا و عدة
امتن و ارتعلقه عاد بائر جواب ان است كه مثل ند ملكه حكم بين الخصمين بخلاف ند بلكه نيست و در طلاق طلاق بائن مطلقه
طلاق خلع و مبارات و مطلقه ثلث طلاقيات ملكه نيست و رنيه طلاق اكر شرط الكر فتح عقد شده باشد بعد لسان عقد
فيه عقد و باين صريح بد و كفاما ما حاجت ثالث الى الفكر لما قطع فاو يكون الامر بيد المرأة و قول نقول لزوجها
لا امره اليك منها الى ان قال فان قالت هذا لزوجها فقد حلت ما اخذته منها و ان كان اكثر مما اعطاها من الصداق و عدة بائنه
بعلت الزوج عبد انقضاء عدتها و حلها ان يتزوج اختها و ما اخذ الى انقضاء عدتها و في المقنعة و من كان عنده اربع زوجات طلق
واحدة منهن طلاقه واحدة بملك فيه الرجعة لم يجز له ان يتزوج اختها من ساعته و في المقنعة و من كان عنده اربع زوجات طلق
واحدة منهن طلاقه واحدة بملك فيه الرجعة لم يجز له ان يتزوج اختها من ساعته و بعد العدة عليه خاصة حتى تنكح زوجا
غيره و يدخل بها و بين من ذلك ما قال و اذا نكح بينا لا تخيرن في نكاح منها و اذا تزوجها و هي في العدة فان كان
جمع بينهما في العقد اختار احداهما و من عقد على واحدة ثم على اخرى فان كان الاخرى قبل ان يدخل بالاولى حرمت الاخرى
الاخرى لا يحل خرج من عدتها و كان لم يدخل بها و اذا نكح امرأة ثم بانت منه بعد الدخول بها لم يجز له ان يتزوج اختها
الاخرى انقضاء عدتها و اذا طلق زوجته طلاقا رجعيا لم يحل له ان يتزوج باختها حتى تخرج عدتها و كانت رابعة و لها زوجها
لم يحل له الاخرى حتى تنقضي العدة فان طلق بائنا حلت له ذلك المسلمين و كان بائن زوجته الشرائع اذا طلق
واحدة من الاربع حرم عليه العقد على من هي حتى تنقضي عدتها ان كان الطلاق رجعيا و كان باينا جاز له العقد على اخرى
في الحال و كان الحكم في نكاح امة تحت الزوجة مولاها ضرع اليه يمينه الثالث اذا طلق واحدة من الاربع حرم عليه ما ازاد بعد
ورود ما حتى تخرج العدة و يكون المطلقة بائنة و كذا الحكم لو طلقها ثلاثا و في الحال المرأة و دار النكاح انها الفقه عقد من طلق رجعيا
من سنا لا تحت حتى تخرج العدة و كان الطلاق باينا و انقضت بسبب حلت في الحال و لو كانا عبدين فخرج العدة الثالث في
طلاقها باينا تحليلا مجمعا و انقضت فان له نكاح المتبين لانه طلاق بائن فجاز العقد على اختها كما لو طلقها بائنا بل الحكم الى ان قال
و لو كان الطلاق رجعيا لم يجز نكاح اختها ما لم تنقضي عدتها لان الزوجة في حكم الزوجة الارشاد لو طلق واحدة
من الاربع لم يحل له نكاح اختها حتى تخرج عدتها لان الزوجة في العدة في حكم الزوجة الاربعة الاخرى و لانت الاعبد العدة
النصرة لو طلق احدى الاربع رجعيا لم يجز له ان ينكح بدلها حتى تخرج من العدة و يجوز في البائن و في الفقه
شرحها اما الاخت للزوجة فحرم جمعها بينهما فقد قال الامامية و اذا طلق بائنا و عقد جواز لقد اخت مطلقته طلاقا ثلاثا
الفرق بعد ان ازاحة بعبارات مذكورة فان هو جنبه انكحكم فيه الاثنا و عقد جواز لقد اخت مطلقته طلاقا ثلاثا
و ارشاد عدة و جوازا ان دخل طلاق بعد عقد فاخت و اقتدى في نفت صفاتي الى قال الصدوق الاثنة فلا اشكال في
المسئلة مطلب ثاني انت ابا عبد الله كانت مطلقة زاد و ارشاد علا عقد تزوج هو ان اذا مطلقة و كانت
طلاق و نكاح تمام بد و دارشاد عدوا ان مطلقه اول را معقد بيايد جرا ما ابيت كه چون بيايد نظر بايد كه طلاق حلق
باختيار ابن تخص بجهت بلكه و رسود بلكه كه كان طلاق حلق ارتجاب زوجه و دارشاد كه هست سنيه هر كه طلاق
داده نيست بل هر كه او فرض شود كه شرط طلاق تحقق باشد اثر سنا ذهبي مقصود ليست كه ابن كليه ندارد كه فرمان اينها
حيله و بدعت هر دو اراده و زن زوج است مطلقه و دارشاد عدوا ايم جنين است حاله در حال طلاق طريق شارع ان زن
باختيار خود بجهت بلكه و مقصود تعلق نفرت و كراهت انطرف زوج و زوجه ان بنده كه ايم و زن و تحقيق ان جوازات
بتحليل الموجود مدعيه بل عقاب ثالث ثلاثين كه انست با تحقيق معقوده تا بدر اسر طلاق نكنت و ابن صورة تزويج
زوج است اعد دارشاي مدعه جائز است خواه مطلقه اول و چه باشد بالعقد و بكرا و لكن عود بعقد مطلقه ثلاث طلاق

و تبين منه و كذا كل زوجة و المعتدة من الطلاق الرجعي حتى تخرج من عدتها كل هذا بالخلاف الرابع و اذا طلق
الرجل زوجة واحدة من الاربع طلاقا يملك فيه الرجعة فلا يجوز له العقد على اخرى حتى تخرج تلك من العدة فان
كان طلاقا لا يملك فيه الرجعة جاز العقد من الاخرى في الحال و فيه ايضا من عقد على امرأة ثم عقد على اختها او امها او
بنتها جهالة فرق بينهما فان وطئها و جاءت بولد كان لاحقا به و روي انه لا يجوز الا ان يحرق تنقضي عدتها
فان كان الطلاق لا رجعة له عليها في تلك العدة عقد تلك الخلية جاز له العقد على اختها في الحال و كذا لك في عدة الاربع
الرابع على اختها لا يجوز العقد على اختها في العدة في الحال لمنعها كانت او بعضها كانت او بعضها و الطلاق بائنا او مطلقة
الخامس لا يجمع بين الحرة و الامة و حالا الكافر حتى تسلم و الحرة و الامة و ذات الزوج و العدة من زوج حرة و جعلها و ابنته
و ليس من ابنها و المطلقة ثلاثا في الحرة و الثنتين في الامة لا يحل طلقها في العدة و يحل خاصة و بعد العدة عليه خاصة حتى تنكح زوجا
غيره و يدخل بها و بين من ذلك ما قال و اذا نكح بينا لا تخيرن في نكاح منها و اذا تزوجها و هي في العدة فان كان
جمع بينهما في العقد اختار احداهما و من عقد على واحدة ثم على اخرى فان كان الاخرى قبل ان يدخل بالاولى حرمت الاخرى
الاخرى لا يحل خرج من عدتها و كان لم يدخل بها و اذا نكح امرأة ثم بانت منه بعد الدخول بها لم يجز له ان يتزوج اختها
الاخرى انقضاء عدتها و اذا طلق زوجته طلاقا رجعيا لم يحل له التزوج باختها حتى تخرج عدتها و كانت رابعة و لها زوجها
لم يحل له الاخرى حتى تنقضي العدة فان طلق بائنا حلت له ذلك المسلمين و كان بائن زوجته الشرائع اذا طلق
واحدة من الاربع حرم عليه العقد على من هي حتى تنقضي عدتها ان كان الطلاق رجعيا و كان باينا جاز له العقد على اخرى
في الحال و كان الحكم في نكاح امة تحت الزوجة مولاها ضرع اليه يمينه الثالث اذا طلق واحدة من الاربع حرم عليه ما ازاد بعد
ورود ما حتى تخرج العدة و يكون المطلقة بائنة و كذا الحكم لو طلقها ثلاثا و في الحال المرأة و دار النكاح انها الفقه عقد من طلق رجعيا
من سنا لا تحت حتى تخرج العدة و كان الطلاق باينا و انقضت بسبب حلت في الحال و لو كانا عبدين فخرج العدة الثالث في
طلاقها باينا تحليلا مجمعا و انقضت فان له نكاح المتبين لانه طلاق بائن فجاز العقد على اختها كما لو طلقها بائنا بل الحكم الى ان قال
و لو كان الطلاق رجعيا لم يجز نكاح اختها ما لم تنقضي عدتها لان الزوجة في حكم الزوجة الارشاد لو طلق واحدة
من الاربع لم يحل له نكاح اختها حتى تخرج عدتها لان الزوجة في العدة في حكم الزوجة الاربعة الاخرى و لانت الاعبد العدة
النصرة لو طلق احدى الاربع رجعيا لم يجز له ان ينكح بدلها حتى تخرج من العدة و يجوز في البائن و في الفقه
شرحها اما الاخت للزوجة فحرم جمعها بينهما فقد قال الامامية و اذا طلق بائنا و عقد جواز لقد اخت مطلقته طلاقا ثلاثا
الفرق بعد ان ازاحة بعبارات مذكورة فان هو جنبه انكحكم فيه الاثنا و عقد جواز لقد اخت مطلقته طلاقا ثلاثا
و ارشاد عدة و جوازا ان دخل طلاق بعد عقد فاخت و اقتدى في نفت صفاتي الى قال الصدوق الاثنة فلا اشكال في
المسئلة مطلب ثاني انت ابا عبد الله كانت مطلقة زاد و ارشاد علا عقد تزوج هو ان اذا مطلقة و كانت
طلاق و نكاح تمام بد و دارشاد عدوا ان مطلقه اول را معقد بيايد جرا ما ابيت كه چون بيايد نظر بايد كه طلاق حلق
باختيار ابن تخص بجهت بلكه و رسود بلكه كه كان طلاق حلق ارتجاب زوجه و دارشاد كه هست سنيه هر كه طلاق
داده نيست بل هر كه او فرض شود كه شرط طلاق تحقق باشد اثر سنا ذهبي مقصود ليست كه ابن كليه ندارد كه فرمان اينها
حيله و بدعت هر دو اراده و زن زوج است مطلقه و دارشاد عدوا ايم جنين است حاله در حال طلاق طريق شارع ان زن
باختيار خود بجهت بلكه و مقصود تعلق نفرت و كراهت انطرف زوج و زوجه ان بنده كه ايم و زن و تحقيق ان جوازات
بتحليل الموجود مدعيه بل عقاب ثالث ثلاثين كه انست با تحقيق معقوده تا بدر اسر طلاق نكنت و ابن صورة تزويج
زوج است اعد دارشاي مدعه جائز است خواه مطلقه اول و چه باشد بالعقد و بكرا و لكن عود بعقد مطلقه ثلاث طلاق

جبر عقد بر عقد مكرر صدا نخلل علل مطلب ثالث انست كه ابا جا را است مفاد است مضمح بها بعد از انقضاء اجل
عقد و بدل از انقضاء عدة ان خواه مفاد است و دارشاد عدة نقرين و دام بوده باشد با انقطاع جواب ابن مسئله محل
خلاف ما بين فقها است جماعتي از اعاظم فقها فتوا بر اعلام حكم بوده اند عدم جواز ان تزويج الصيد دون
قال السيد المرتضى ان بحث با رواية مفعة الحلبي سعي لما انقضى اجلها البيتان من حيث انها فاعل الشخص تنقضي عدتها
و منهم شيخ الطائفة كان القوم منه في جب و الاستبصار و الخلاف في مواضع قال في بب و متى طلق الرجل امرأته طلاقا
يملك رجعتها فيه فلا يجوز له العقد على اختها و من اختها طلاقا بائنا و مات عنها و كانت عنه او باحد وجهي البينونة فلا يجوز
عليه العقد على اختها في الحال و اما المفعة فقد روى فيها ان اذا انقضى اجلها فانه لا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء
عدتها و له ايضا في هذا كتاب و قد منا الخبر الذي يتضمن ان المفعة اذا انقضى اجلها فليس لزوجها ان يمنع بانها حتى
تنقضي عدتها و يجب حمله على ما ذكرناه و انما هو قال و متى طلق الرجل امرأته طلاقا يملك فيه الرجعة لم يجز له العقد على اختها
حتى تنقضي عدتها فان كانت طلقة بائنة لا يجوز له العقد على اختها في الحال و في المفعة اذا انقضى اجلها فانه لا يجوز
العقد على اختها في الحال و صحت عبارة الخلاف و سنقف على كلامه فالاستبصار و منهم صاحب المعالم اذا طلق
بائنا ثم ثلاث شرعية الطلاق بها لم يجز له ان يتزوج اختها الا بعد انقضاء عدتها و له ايضا فيما عدا ذلك و يجوز ان يتزوج بامرأة
و ان كثيرة و اذا انقضى اجلها جاز له العقد عليها في عدتها و لا يجوز له العقد على اختها حتى تخرج عدتها و قال ايضا
بما قيد يجوز ان يتزوج بامرأة و ان كثيرة و اذا انقضى اجلها جاز له العقد عليها في عدتها و لا يجوز له العقد على اختها
حتى تخرج عدتها و منهم صاحب المدارك قال السيد شرحه على الشرائع فالمفيد في المقنعة و ما المفعة فقد
روى فيها ان اذا انقضى اجلها فلا يجوز له العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها و ادرد التي في قرب و ايضا و اخبرهما
سنا و ما رواه في الصحيح عن الحسين بن سعيد قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام ان قال و الجل هذه
الى و ما رواه في الصحيح سند هذا سالم منها عن الطعن و منهم صاحب المدارك فانه صرح بذلك في شرائع الجمع من رسالة
منها ذكره بعنوان باب من نكح امرأة و لم يعلم له اختها لمن تنقضي عدتها و منها ما ذكره ايضا فانه قال باب تحريم الجمع بين الاختين
في النكاح حتى تنقضي العدة و منها ما ذكره في من يتزوج امرأة من طلاق زوجة رجعيا لم يجز له ان يتزوج اختها حتى تنقضي عدتها
و ذكر المفعة اذا انقضت اجلها و يجوز في العدة من الطلاق البائن بين الوفات و منهم صاحب الكفاية قال و اذا انقضى اجل
المفعة فلا يجوز له العقد على اختها حتى تنقضي عدتها و قد بالرجعي و المستند في ذلك مضمرات الى الاستحسان
ضمن من جنح منها ما رواه فقد الاسناد في باب الجمع بين الاختين من كتاب الكافي عن الحسين بن سعيد اذا قرأ في
كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة متعة الى اجل مسمى فتنقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان
تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان ينكح اختها حتى تنقضي عدتها و في هذا الخبر بعد شيئين احدهما ان يونس
الحسين لا يعد لحسن بن ابراهيم معصوم و لا من رواه عن امام و انما قال لا يعد انه قال في كتاب رجل و ليس كلما يوجد
الكتب يكون صحيحا و قد سلم جماعة منا ان عقد بالمفعة دون بعقد الدوام انتهى قال في الاستبصار و لا يخفى عليك الظاهر
ما في بب و الاستبصار ان الحكم من يونس بن الحسين بن سعيد كليهما حكاه بنحو الطائفة من الكافي قال و سالم
الوافي فيه جيد لكن الموجود في اكثر النسخ الكافي لا يشاهد يخلو من ذكر الحسين بن سعيد فان الموجود في اكثر النسخ هكذا
علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن جعلت فداك الرجل يتزوج
المرأة متعة الى اجل مسمى فتنقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يزوجها
حتى تنقضي عدتها فان الى سالم و الوافي بنحو عليه بكن الكافي ما في اكثر النسخ الكافي يبني على السقط و فقط من هذا التاريخ
ما كان عند ابي الحسن الاول قال قرأ ابي الحسن و ما كان عند رجل في كتاب رجل فقال الاول فيما في بب و الاستبصار
رجل فالثاني فسرعا نقصان الى سائر النسخ لا ينافيا خاصة و الدليل عليه ذلك ما وجدنا في بعض النسخ كما نهينا عليه
الرضي و يجوز ان يكون الكل على الخطاء بما انا دالا لا يرتبه و بكن الزيادة و لان الاصل فيما في بب و الاستبصار بن شملت
الرضي لا يخفى على الخاطر و منها ما رواه في باب المتعة من كتاب الفقيه باسناده الى القاسم بن محمد الجوهري
عن علي بن ابي حمزة قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن رجل يتزوج امرأة متعة الى اجل مسمى فاذا انقضى
الاجل بينهما هل يحل له ان يتزوج باختها قال لا يحل له حتى تنقضي عدتها ثم قول ان الكلمة المذكورة لكن
ما اعتبر بالحسين بن سعيد يكون صحيحا مثلا و الحق بن عبد الرحمن يكون معتبرا لاشتمال السند على اجل مرة
المفعة يكون عدتها معتبرا مثلا و ذكرها بما اعتبر به علي بن ابي حمزة تكون من فقه الرضوي فانه الفقه ما نظما
المشايخ الثلاثة ان الله تعالى ما اراد بالقول لا ابا جهم الجاهل في الكافي و الفقيه و التهذيب و في بعض عند جواز عقد
الاخت المنقح بها قبل انقضاء عدتها و طالبة محتجا بها بقيمة الصدوق في الفقيه و الكبير بل على الكافي و الاعلام
في الفقه عنه و مناهج الجامع و مطالب المدارك و تنقيح الرائع العاملي و صاحب الكفاية و هو الظاهر من فقه الاسلام
الاعلام فانه في تكرر تنقيحا الصدوق في الفقيه لذلك و فقد في اوله ما قال الشيخ الطائفة على ما عرفت و هو الظاهر منه في
الخلاف انتهى فلاحظ عبارته الفقه و اهل الفقه من المقنعة و الهدية و الجامع الكافي و الفقيه و الشرائع و النافع
و الموارد و الارشاد و الباصرة و المفعة و شرح جلوة بناء على ان جواز العقد على اجل الاداء في

في اثناء العدة اما اذا كان الزوج عليها وجبر فيها واما الزيادات التي يفيد لم يكن له فيها رجعة فيجوز العقد على اختها
بلا انقضاء عدتها وما عين فيه من هذا الفصل للقطع بان عدة انقضاء اجل المفقود يجوز له الرجوع عليها وهذا وردنا
عبارتهم فليراجع حقه وهو اصح به في المهذب والسرائر والتحرير والمختلف قال في المهذب اذا انقضى اجل الرجوع المفتي
بها جاز ان العقد على اختها في الحال وقبل انقضاء عدتها وقد روي ان ذلك لا يجوز حتى تنقضي العدة وهو اعلم وقال في السرائر
فان كانت المطلقة لا يجب له فيها في تلك العدة بعد طلاق المطلقة جاز له العقد على اختها حال الطلاق وكذلك في العدة الا
الرجوع على الرجعية جواز العقد على اختها في الحال وقبل انقضاء عدتها وقد روي ان ذلك لا يجوز حتى تنقضي العدة وقد روي
في المقنعة اذا انقضى اجلها انه لا يجوز العقد على اختها حتى تنقضي عدتها وهذه رواية شاذة عاصرة لاصول المذهب لا يجوز بالتفرد
اليها وفي الخبر يجوز ان يعقد على امرأة عقدا لمعتدة وان كثر في عدتها وله الرجوع في عدة العقد الاول وان لم يجز عبد الرجعية
وكذا يجوز في العقد على اختها قبل انقضاء الاجل وبعد مراجعة العدة وكذا يجوز تزويج الامة وكذا يجوز تزويج عبد الرجعية
يجوز للرجل عقد انقضاء اجل المفقود الزوج لاختها وان فسخ عقدها على الاشهر بين علمائنا وقال الصدوق اذا
انقضى اجلها الذي ضربه الحاكم فله تزويجها وكذا يجوز للمرأة ان تتزوج بغيره بعد انقضاء اجلها وقال ابن الجنيد
لا يحل لمن يعلم بحياته عقد مستأنفا قبل الفراق بالاتفاق الا بالطلاق والمستند في ذلك الكتاب والسنة اما الكتاب
فبآيات الظاهرة قوله تعالى ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم بناء على ارادة الدخول عليه بعد قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم
وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي
في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان
تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما والصانع الحكيم الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم
كذا وارد الكلام في تفسيره اما الاخير فيه فمنفردة المجيبان واما الكبرى فلعموم قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم واما السنة فيها
الصحيح الرجعي بابن عمة المختلفة وابن الحاكم عن ابي جعفر الباقر عليه السلام عن عبد الله بن سنان قال سألته عن رجل
اختلف عليه امرأته الحرة ايحل له ان يتزوج اختها من ساعته وان لم تنقض عدة المختلفة قال نعم ان شاء تزوج اختها من ساعته
وان شاء تزوج اختها بعد ما تنقضي عدتها فقلت له فان كانت تحته اختان فطلق احداهما ايحل له ان يتزوج اختها
قال لا حتى تنقضي عدتها فقلت له فان ماتت صحيحة ايحل له ان يتزوج اختها قال نعم وفي الصحيح الرجعي في الباب المذكور عن جميل
اسماعيل بن مرازم عن عبد الله بن ابي يعفور عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل اختلف عليه امرأته ايحل له ان يتزوج
اختها وتحته اختها قال فقال ان كانت طلقت ثلاثا فلا يتزوج اختها حتى تنقضي عدتها وان كانت طلقت واحدة او اثنتين فله ان يتزوج
اختها وتحته اختها وفي الصحيح عن عبد الله بن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل طلق امرأته واختها في عدتها
قال لا يتزوج اختها حتى تنقضي عدتها وفي الصحيح عن عبد الله بن جعفر عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل طلق امرأته
ايحل له ان يتزوج اختها قال نعم ان شاء تزوج اختها من ساعته وان شاء تزوجها بعد ما تنقضي عدتها وفي الصحيح عن عبد الله
بن جعفر عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل طلق امرأته ايحل له ان يتزوج اختها قال نعم ان شاء تزوج اختها من ساعته
وان شاء تزوجها بعد ما

ايضا لانه لو ثبت في كتاب رجل للاول بحسن الصيام جعلت ذلك الرجل بتزويج المرأة منه للاجل صوم فيفتقر الاجل فيها هل
له ان يلزمه الخيار فيقول ان تخيلي عدتها فكيف لا يجوز ان يزوجها منه تخيلي عدتها الزوج في هذا الخبر احد شيئين لعدتها
ابن يونس والحسين بن سعيد قدس بن دياس امام معصوم ولا يعرف رواه عن امام دلنا لا وجدناه في كتاب رجل فيه رجل كما
بعد ذلك الكتب يكون حجة اولى الجهاز لان تحضر المتعدد دون عقد العقام ولا في المسبوق وان كان الطلاق بان الاوقعا
او خطبا لا العقد على انها اولى ارسلت نقول ارسلت عنه بعد زيد من الكتب الثقة المذكورة بكلام بدل الخبارة لفظ
المنع جهاد لانه الخلافة الطلاق بان قرئ بن عكرمة بلى ان وارد في الشرط ان لفظ المنع جهاد لانه لفظ الطلاق
الباقي فيها ذكر مع ما مثل عنه في الكتب المذكورة بلى قول ان الخلاف فيه حاصل بانه لو كان وامره الملاذ فيه عليه لمثله
بذهب الوهم الى ان ذلك عليه الخصوص الشاذ وما ذكر ظهر بالحالة كانت من المفتي من شيخ الطائفة ان رسي لاحظ كلام الشيخ
فيه وكان مراد ان الاحاد المنع جهاد لانه المنع جهاد لانه المخالفة والطلاق الثاني فيما ذكر بعد على ذلك والقول سكوتهم عن الفتوى
بالجواز العدم انما هو الخصوص ذلك بنا على ان ثبوت الحكم في المخالفة والطلاق الثاني اذا ان يرشد الى جهة في اخذ المنع جهاد لانه
الى النصوص الصريحة فيه تجويب خلاف فحصل الوهم الخصوص المسئلة فكذا من ذلك وما فصلناه ولو ثبت ما ذكر الفقهاء
بنيان رسي لا لاشتباه من الاعتبار فلا يجد لما قلنا من جهاد وام البدل ما انها اذا اطلق في ذهب نقول فيه ما ذكر
المخالفة بالطلاق الثاني لا المخالفة والمراد والمخالفة ثلاث طلقات والمراد الثاني فيه منع عدها بجواز التزويج وانها
اقتضاء عدتها لان المخالفة بالطلاق الرجعي لا يجوز ذلك لا لاحد اقتضاء عدتها وهذا ما الاكلام فيه واما الكلام فيه هذا
المقام في امرين يقتضي التجديد عليها الاول اعادة ذكر عدم جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق الرجعي هل يكون مقتضا
بما ذا لا يعطي من يجوز انها او لا يجوز سورة الاعتقاد بها بالمصالحة وعنها الكلام من اثر عدم الاسقاط بعد انها
من لا يجوز له الرجوع اليها بل من لا يجوز الرجوع اليها يجوز له العقد على اختها قبل انقضاء عدتها اما الصورى فلان المنع من انه
اسقاط حق رجوعها واما الاكبر فظاهر في قوله ولو يكن تحتها بعضه ومراد بعد فيها انقضاء عدتها بالطلاق الرجعي
كل من كان يجوز العقد على اختها قبل انقضاء عدتها اما الاسرى فظاهر واما الاكبر فلانها القاهرة بالطلاق الرجعي
والمخالفة بعد الثاني فاعلم ان وجه الاشكال من اولا من بقاء عدتها على الوجه كان عليها رجعة انقضاء لا يكون من عدتها
عن قوله لم يكن لزوجها رجعة لوضوح ان كلمة لم فعلية المضارع ما منها والحاصل ان جواز خطبة العقد على الاخت
في ذوات الطلاق يخطبها معلق بوجود بيان بنت حسنها ولو يكن لم عليها رجعة فالحكم بالجواز معلق بامرين الظاهر في الثاني
بند الاول وطلقتي طلقتي احكم على الشرط انقاذ من عند انقضاء الشرط فلا يجوز العقد على اخت المطلقة في اثناء
العدة فيها اذا مات عنها وكان له عليها رجعة ما على به كل وان انتفى من الرجع بما عيد باسقاطه ومنه يظهر
الحال في جواز ابي عبد الله الحلبي وقوت عنها وكيف له عليها رجعة والثاني ندعوا ان المطلقة المخلفة يجوز
الطلاق الرجع العقد على اختها وفي اثناء عدتها واما الكلام في هذا المقام فان ذلك يقتضي عما الاول رجع المطلقة
من البذل او لا يلزم ولو فيها ان رجعت عن بذلها فيه اشكال من ان عدم رجعتها من قبل يجوز الرجوع اليها فانها
جاز الرجع اليها لم يجز العقد على اختها لكون المطلقة يمكن من زوجته ومن قوله في صحيحة الحلبي فقد برئت منه
وكيف لا يبقى رجعتها على ما وقف من كون قوله لم يلزم فيلزم الاخرى فيلزم لا تكون فيه جواز العقد على اخت
المطلقة لانها برئت منها فيه اشكال الخبر لم يلزمها رجعة ومعلوم انه بعد رجوعها من البذل يجوز رجوعه اليها بعد
عليها انها طلقت في تلك الحالة فيفتي الحكم بجواز العقد على الاخت بذلك انقضاء العدة ولو جاز رجوعه اليها وانها
مطلقة بالطلاق في الخلع وكان المطلقة لا يجوز لزوجها العقد على اختها في العدة اما الصورى فلو صح ان الرجوع عن البذل

لا يجب الطلاق من كتاب خلعا وما الكبرى فلعدم الفضيلة الغير وكلا الاصحاب والشيخ الاستقلال في الصور المعتبرة السابقة
والقضاء بعد الاول وفيه للعقد في العدة في السابع الخلعة مالم يرجع الخلعة الرابع الخلعة مالم يرجع فاذا كان رجعت في العدة اخلعت رجعتها
ان الرجع الرجع فاصح وهل يفيد بعد بالاقتاف وعلم الرابعة والاخت والاجنب ذلك والجواب ما ذكر في الثاني اما
عن قوله سئلت عنها المجوز عليها رجعة فلا تحل لها رجعة ان تحضر المتعدد دون عقد العقام ولا في المسبوق وعدم جواز الرجعة في وقت يكفي وجوز
العقد على الاخت في اثناء العدة والاجنبي فيما الطلاق المراة بطريق الخلع ثم عقد عليها ثم طلقها بالطلاق الرجعي ان جوز العقد
على الاخت في اثناء العدة في جواز الرجعة الذي جاز الطلاق على اخت المطلقة قبل انقضاء عدتها مشروطة بوجود صحتها وعدم
جواز الرجوع اليها في وقت اثارة التزويج على اختها ومعلوم انه بعد رجوع المخلعة من بذلها انتفى عدم جواز الرجوع لفقد جواز الرجوع اليها
الرجوع اليها فلا يجوز التزويج على اختها ومعلوم انه بعد رجوع المخلعة من بذلها انتفى عدم جواز الرجوع لفقد جواز الرجوع اليها
في وقت اثارة التزويج على اختها ومعلوم انه بعد رجوع المخلعة من بذلها انتفى الطلاق بعد الرجوع على الاخت لانقضاء سببه
وهو الخلع وفيه الجواب عن الثاني لما سلمنا ما ذكرناه من منع العموم في الكبرى وكذا الحال في الشرط جواز الاستقصاء
ارسلت عنه ثم ما انها عليه بعد من الفصيل سؤال هنا درجة وفات بعد وكيل عنه درجتين عند لازم وعيد
انقضاء عدة او ارسلت عنه دار درهمان مبين وذيل انقضاء عدة فيها ثلاثا ان وكيل وبعد نظر وكيل له
ان جانب هذه كذا رضي على لانه وكيل عنه وبوابا وما لها وله حاشية اشياء بلدان موكله موكله وله ان جوز عنه
وكالة الجانب عند وجدا انقضاء عدة بعد شهد شهد داوده ابا وبان صورة عقد نكاح صحيح لسنة بالله جواب
مستفادا ان كانت اصحاب نعم الله ثم ارادها من انت كبيرين وكالة صحيح بلفيت نظر بانكه ملك ملك سلب موكله اصحاب انها
ابن سنت كرد وكيل درسود في شهر صحت كرد زمان عقد وكانه موكل ملكن عنه باشد شهادا ان شاشرت ان اثر
ثالث القائد في الفرض الرابع في مطلق الوكالة الوجه وطريقه الاول ان يكون بلفظ الوكيل نقول وكلتك على كذا في زوجة
سبكها الا ان عبد سبكه اوبع تزوجت سبكه له صحيح في الاشهاد الثالث شهادتين الوكالة شرطان يكون
جاعلا للوكيل وقبوله الثاني على وكلته في طلاق زوجة سبكها او متى عبد سبكه له صحيح في الفرض وشرط الرابع ان يكون
على الوكيل وقبوله الثاني على وكلتك في طلاق زوجة سبكها او بع عبد سبكه له صحيح في الفرض الثاني الوكيل الظاهر الاول ان يكون موكلا
للوكيل بشرط جاعلا فيقول الوكالة بعد ان يكون بلفظ الوكيل نقول وكلتك وجوزه في طلاق زوجة سبكها او بع عبد سبكه
او اصناف نقول بشرط او فضاء دين ابنه بنته او تزوج امراة اذا انقضت عدتها او طلقها او جاء ما اشبه ذلك
له صحيح لان الوكيل لا يمكن من مباشرة ذلك بنفسه فلا تتحقق حياة شرعية فيه وصار صحيح الثاني الشافعية الثاني
صحيح ويكفي بصيرة الملك عند الضرورة لما المقصود من التوكيل وقال السيد الشافعي في شراء عبد وصفته او في تزويج امراة وطلاقها او في استدانة دين فوات
بحال السؤال ايضا الشرب نقول وكلته في شراء عبد وصفته او في تزويج امراة وطلاقها او في استدانة دين فوات
صح ذلك كله لان ذلك على الوكيل في وقت صدور وعقد التوكيل وانما ان ذلك متفق عليه عند الشافعية
خلاف في ذلك واكثر معهم يكون على الوكيل حال التصرف فلو وكل المحرم في النكاح بعد الاحلال لم يصح عنده في السرائر لها
بيان من يجوز للوكيل فكل من صح تصرفه في شيء يدخله النيابة صح التوكيل فيه مولا كان الموكل رجلا او امراة عدلا
او فاسقا مسلما او كافرا حاضرا او غائبا الا ان الكافر لا يصح ان يتصرف الانسان فيه بنفسه جاز ان يوكل فيه وان
كان مما يدخله النيابة واما ما لا يدخله التصرف فيه بنفسه فلا يصح ان يوكل فيه في المسوط اما بان من يجوز التوكيل
من لا يجوز له التوكيل فكل من صح تصرفه في شيء يدخله النيابة صح التوكيل فيه سواء كان الموكل رجلا او امراة عدلا
او فاسقا او كافرا او كان مسلما او كافرا ما من وقتا لان الكافر له بملك الشرب فيملك الاذان من جهة سيده فيكون تصرفه من

وذكر البعض الثاني في الفائدة في شرح الجعفرية ان الفائدة من ان يكون الشرب مولى له حق الملك

على ان ذلك الشرب في كيسه بالكتابة فوله ان في شق بعد الكتابة بنصف كان لمن ان يوكل فيه من ضربه
ان يوجع الاسيد في شق من ذلك واما العبد فانه ليس بكاتب بنظر فيه فان كان ماذونا في التجارة فيكون له ان يوكل الاذان
سيده لا دخل في وكيل لسيده ولا يجوز للوكيل ان يوكل فيها جعل اليه الاذان الموكلة كان فيه ماذونا في التجارة فلا يجوز له
ايضا ان يوكل بوكيل لانه لا يملك التصرف حتى يأذن لسيده فاما ما جعلكما العبد فيه من اذن السيد فله الوكيل فيه ان كان ما
يدخله النيابة مثل الطلاق والخلع لانه يملك التصرف في ذلك بنفسه من غير تأدية بنفسه صح له ان يوكل فيه ح الشرائع
ولا يجوز للمحرم في عقد النكاح ولا ابتياع الصيد لها هو عدم الجواز وفي عقد الوكيل لعدم اقتضاء زمان الاحرام موكله ح
الجامع ولا يجوز ان يوكل فيها فيما لا يجوز له مباشرته مخيف الحال لا يجوز بهما في الحكم المقصود من الوكالة اما بيع
شيء او شراء او عقد امراة او طلاقها وهكذا وكل فلان يوجب مخالفة الاصل لوضوح ان التصرف في المبيع فلا يكون
البيع كان حراما للشرع وحلالا للبائع ويتوكل لا مبيعه والبيع ذو البيع كان لهذا لا يجوز والانتقال منه الى الجهة
مخالف للاصل ويوجب الخطر الحاذر فيما لا يجوز لها فيما يجوز لها ومنه الاحكام الشاذة عكوسه بالهوا الاعتقد فحش البيا فلو الانتقال
الطلاق للعادة المختصة بجواز الخلع والجس والفضلة والانفاق وغيرها ومعلوم ان هذه الاسباب أسباب شرعية فاذ
بسبب ارادة الحكم بوجوده هذا الاعتبار المذكور عليه الدليل اما الاجماع او الاخبار الاجماع فنقول ان الخلاف
من الجوانب هو الزام ضمان الوكيل على الوكيل فيما اذا كان الموكل مشكلا على ايقاع سلطان الوكالة مقصود عقد الوكالة
اما اذا لم يكن كانت فلا وكلا انهم في الاذان عليه مخالفة بعضها على وجه الظهور كثيرة المشروط والشرائع وغيرها وانها
صحيح في ذلك كالتذكرة والمعتمد والارشاد والمختلف وجامع المقاصد لاحظ عبارتهم السائر شيخنا في الحال
واما الشق فانه قد يحتج فيه مما يتم بعد الاستناد اليه في التعليم وبعبارة الوجه في ان المقابلة في الوكالة هو
تمكن الوكيل في ايقاع سلطان الوكالة عند تصرف الوكيل سواء كان تمكنا منه حال التوكيل ام لا ما روى فيها باب الوكالة من الفقيه عن
جابر بن يزيد ومعوية بن وهب عن ابي عبد الله ع انه قال من وكل رجلا على مطلبه او من الاموره الوكالة فانما يثبت الحاجة
بالخروج منها الحلم الذي جاء فيها وعلى بلغه الجاهل من يزيد بن بذات كان صحيحا لا اختلاف على الزمن شريك طريقه الى معنى به
بن رضي صحيح قال الشهيد رواه بنه عن جابر بن يزيد الجعفي فقد روى بنه بن جهدين على ما جلوه به عن جهدين ابي
القاسم عن احمد بن جهدين خالد البرقي عن ابيه عن عمرو بن شهيد عن جابر بن يزيد الجعفي فيه وبنه بن وهب عن معوية بن عمار
عقد روى بنه بن جهدين علي بن ابي عبد الله ع عن جهدين علي الطاهر عن احمد بن جهدين عيسى من الحسن بن عيسى عن ابي القاسم معوية بن
وهب الجعفي الكوفي ورواه شيخ الطائفة في باب الوكالة عن عيسى ابيه قال سمعت ابا عبد الله ع وكلة لا خالد على جهدين خالد البرقي صحيح بن شهر
عن جابر بن يزيد ومعوية بن وهب عن ابي عبد الله ع وكلة لا خالد على جهدين خالد البرقي صحيح بن شهر
ضعيف اقول ان مقتضى ما في شيخ الفقيه ان معوية بن وهب كنيته ابو القاسم فيه نجاشي الحاجي وعمرو لا
معوية بن وهب الجعفي الكوفي ابو الحسن عمرو الطبيب عقد حسن الطريقة وجه الدلالة ان من قوله م من وكل رجلا على ما ذكر
العدم الاول من الامور فيه في ما مضى امرين الامور في قوله م في استلام من الامور فنقول ان مقتضى ان العدة
بعد انقضاء عدتها امرين الامور فيقتضي الحديث وكيل رجل ان يتزوجه عند ان العدة بعد انقضاء عدتها عدتها لم يزد
فانها لم تزد بنزوجها اسب عند هذا الفهم سبا في الحديث ان يتساوى النقيد على ابي موضع يلزم بفعل الوكيل على
موكله وفي ما عي منع لا يكون كل حاصله ان فعل الوكيل لما يمنع بقاء الوكالة ومع فعله الثاني لما مع مع الوكيل
بالتزامه اوبع عنه وفي ثمين ما يجب على الوكيل اعتقاد فعل الوكيل وهو انا لا عند الوكيل مع بقاء الوكالة وفي مع

عدم عقد

عدم عقد بالاقرار فيجاء ثم في وقتهم وبعد وهو اذا كان تقدم مع عقد بالاقرار فيكون عقد ما لو كان لا ثانيا جدا فيه بعد بالخروج منها
الاذان الموارد من ان يجب على الموكل اعتقاد فعل الوكيل على ما صدر صرفه فيخفى منه الاعلام من ميزانه ويجزيه من ماذاه في
الكتابين اما في الفقيه فاسناده عن جهدين ابي عبد الله عن مسلم بن سالم عن ابي عبد الله ع وما في التهذيب فبإسناده عن جهدين علي
بن محبوب عن جهدين عيسى بن عبيد عن جهدين ابي عبد الله عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله ع قال سمعته يقول رجل وكل رجلا على بعض
الامور واشهد له بذلك شاهدين فقام الوكيل فخرج لاعمال الامر فقال اشهد انه قد اذن لي فقد اذن فاذا عن الوكالة فقد اذن لي
الوكيل ايضا الامر الهي وكيل فيلزم بزعم الوكيل فيه اذن له وهو انه ما عن ما في الاعتقاد الوكيل كون الوكيل من حق فلان كان
الوكيل ايضا الامر بلزوم جهلا بالقول ايضا في بلغه ان قوله عن ابي عبد الله ع انه قال اذا كان على الاعتقاد الوكيل
ان يمضي الامر ثم ذهب عنه ايضا ولم يكن فيه شيء له ان يراه الوكيل اذا وكل ثم من الجلوس ما مناص الجاني الوكالة
حتى يبلغه الرد عن الوكالة شهد بلغه وما شهد الرسل من الوكالة بلغه ان الوكيل اذا وكل فقد اذن الوكالة
سلب على الجهاد وهو فرض كان فقد منه ما لكم مطعون عنه جاء بخلاف سند الفقيه من لا يحضره الفقيه لا يحضره
لا يزال كان عن جهدين ابي عبد الله عن جهدين عقد وبنه عن ابي عبد الله ع وبنه عن عبد الله بن ابي عبد الله جميعا
ان نوح وابراهيم بن هاشم ويعقوب بن يزيد عن جهدين عبد الجبار جميعا عن جهدين ابي عبد الله ع الرسالة بلغه ما مع من
بلا الامر فيقال فيما فقام الوكيل فخرج لاعمال الامر بنه على ان الوكيل هنا لكن حين الوكيل كان ملكا لايقاع
سلطان الوكالة لا يتوقف بما يجوز نكاح من مقتضى ما ذكرناه لانقاء ما يتعلق ذلك مثل هذا لا يجب الوكالة الاذان الوكيل
ممكنا من ايقاع سلطانها عند عقد الوكيل فلا بد الوكيل من ذلك الوكالة كعقد ما سبب اقتضائها لكن هنا موجبا يقتضي
التنبيه عليها الاولى ان كان هناك امران يكون ثابتا بهما من ما في الاول فعند اعتبار الثاني عن الاول لا يجوز القدر الوكيل
صح على وجه الاجتماع كما لو كان الوكيل وكيله عن عبد ساكنا وفي شراء لم يجز ذلك الا يجوز الاذان الوكيل وكيل في شراء عبد و
مقتضاه وفي كلمة الوكالة وكله فيها في وجه وارد وتقدم اوضح اذا فهي صحيح اما الصحة في الثاني فلكونه مقدرا الوكيل جهين
الثاني الوكيل لا يجوز ان من العبد هنا لا من عبد ومعد ورد لعدم تحقق المطلب لانه لا يقال ان سلطان الوكالة قبل الاذن فقط لا في
العلم الاول بل شرائه فقط في من عقد ورد عرفا وما عند بما في الثاني فلو ضمن ان سلطان الوكالة قبل الاذن فقط لا في
فيه عقد ورد الوكالة فلو ان اشهد يكون من شرط ترتيبه فلنا ندعوت ان الكلام في سلطان الوكالة في صحيح لا العقد و
موجب عقد وعلى الفقيه ان الحكم بالصحة لا يكون الا بدليل واما الفساد بمجتمع عدم ترتب الاثر ويختلف السبب الشرعي في
في الحكم لما مع الوجود الدليل على الصحة لا يتوقف تحقق مدلول الصحة الاثبات ان كلف لكان المدعي في الصحة لكن الوكيل
من التصرف حين التوكيل كما يمكن الحكم بالصحة فيما اذا كان سلطان الوكالة قبل البعد فلا يجوز في فيها ان يوكل
من عقد عند مثل الشراء لم يخرج فلما التمكن من التصرف هنا لانه ثابت لكن تعلق بما بعضه لو فرض كون ذلك الشيء في
اسبهان ان يوكل الوكيل في ذلك البلد كان الموكل ممكنا من شرائه في الثاني هو انه تعلق بسلطان الوكالة وثبات عادة كان
اوجد ما وهو خارج من القاعدة بحيث انه يجتمع في فيه التوكيل بل مثله مع انه لو يمكن الموكل من التصرف فيها لم
لا يجوز في شيء ٥ وفيه اربعة ام ان تهابهم الفص كان من لم يكن سلطان وشرعه كالعبد فيه وشيء من بلغه في وشيء
فانه لنا العقيدة الثاني في رسالة الثالث ويعلمت من البدن واسجاد الجبل فخالف الثمن عند رجل من اهله كم التبشير
الثاني في تاجر دفع جعله فان سمعت ذا يجعل وله وشيء الى فاعلية في تجارة ايام الى الجهة فقد مضت وما لم يتبع
الطائفة في النهاية ومن وجب عليه الهدي ولا يقدر عليه فلا يقدر عليه فان كان معه شيء خلفه عند من يثق به حتى يشتري به هديا فيذبح
صرف في العام المقبل فذلك تجزيه وفي المبسوط ومن وجب عليه الهدي فلا يقدر عليه فان كان معه شيء خلفه عند من يثق

به حولها بحرى له هذا بلا بنج عشر والعام الفضل تخلو وذا بحمد المسند في ذلك الصحيح لمدى في الكافي عن حريز عن ابي عبد الله
في ثمن جيد الفتن ولا يجد الغزل قال لا يبطل الثمن بعد بعض اهل بيته قد ربح وهو يجري بعد ثمان سنين وذلك
انه ذهب الى بلد من بلدان الجبل في الغنيمة وسلاه له قال الفقه في ما يمنع لعدكم من ان يبيع على سنة فيقبل الى بلد ليتاجر فيه
فقال اما عندي لعدكم ان الربح احق ان يبيعه من ربح اصبعه وباعه ان يطرف عنه اسوء ما بالبيت وبيع عند ذلك ان يجوز
ان يكون ان يكون ذلك من باب التخيير في الكراء ان الفقيه في الضرب كالاذن لوجه وكذلك الطلاق في بعض فكان اذا انقضى سنة
اشهر لم يجعل خيرته طلقها فقوله انه يمكن من طلاق او خيار كل ان يكون على نظر الوكيل في ذلك بحسب سنة
اشهر وعدم بلوغ الثمن ان الوكيل يمكن ان لا ان يعلم الكلام من ذلك فان المكاتب من شراء الهدية ويجري على الكل
اذا رضي الوكيل اجابه في مكان معين ومزمان كذلك فلا يكون هذا الكلام خارجا عن القاعدة ولما قال ان جوازه لمن
على معين احدهما ان يكون من ولي التابع واما في ولي الرجل من الثاني فيكون من ثبوت الشيء عنه ثابتا للقاعدة فكل الاول
متاف لها للفقيه بان الماموره به من التابع في زمان ومكان معين فيكون عقد وما يرى فيه ما اما المقدر وفي الخبر
معنى فيه اما لان يذهب ان المقدر في بيع النوع بكونه في ذلك فاعله ثالثا الثاني الطلاق في قد يكون ولد
الموكل على انه امر حين الوكيل كلفه فيجيز الحمله لها في الظهر الذي لم يجبها انها فيه لا كلام في ذلك وفعلا يكون ولد
كالوكيل لطلاق المدخول بها فيما اذا كانت حاملا وقوله الذي يجيز الوقوع والمستند في ذلك ما روى الفقيه عن
عبد الله بن مسكان عن ابن هلال ابن ابي بكر قال قلت لابي عبد الله رجل وكل رجلا طلاق امراته اذا حاضت و
طهرت وخرج الرجل بتجارة شهرا فرد الرجل فكان امره به فلما قدم في ذلك فقال تطلقها هو او تهبها
الوكيل وعلى بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن مسكان وعن ربعي بن عبد الله عن ابي عبد الله
عن جميل بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن مسكان وعن ربعي بن عبد الله قال الكلام في الاشهاد قال
الكاتب من الهدى ب اجمع الفقيه انه ولي ما اذا شرط في بيع وفي الاشهاد الحسن بن علي بن فضال عن ابن مسكان عن ابن هلال
الوراق وعلى بن ابي عن جميل بن صبيح عن بعض بن يزيد عن ابن فضال عن عبد الله بن مسكان عن ابي هلال الوراق
عند ابي عبد الله رجل وكل رجلا في الخارج فيوجد في كما الصحيح هذا المثل استدل الاصول الاول على المسند من الجمع
وكان استدلالها صحيحا لسند الجيد قال ولما جاء ابن هلال عن ابي الفقيه وابي هلال عن ابي الكلام وهب والاشهاد
عبد الله لا ترى ان الفقيه ان الوكيل اذا حاضت مثلي تطهر فطلقها وان كان غير الجلال وانه حقيق هذا يكون الكراء ان يكون الجمع فيكون
في الظهر الذي وانها بنت يعلم ان الزوج في الظهر الذي وانها بنت فيكون من مباشرة الطلاق فقد وقع الوكيل في
لم يكن الوكيل ممكن اصل ابتداء منعقد الوكالة فيه واحتمال ان يكون اذا حاضت تطهر بنفسها لقوله لم يكن ان يكون الثبت
وكل رجلا بعد ان حاضت امرأته تطهر فيها فان كان قد تمكنت مخالف الظاهر فقوله ان الحديث المذكور مع
ما نبه من كلام الاشهاد والعزة وكونه في الجلسات المتاخرة في الكتب لا يدخل ظاهر الاصل صحة الوكيل
الطلاق في الظهر الذي فيه الوقوع فيتبع الفعل عليه اما فيه من كلام الاشهاد والعزة وكونه ما لقدماء المشايخ القدماء
لقوله في الاصول الاربعة يتضح بر من القاعدة قال السابع الوكيل في عقد الذي الموكل بذلك الجلد كما اذا كان
له دين على جلد واراد المشاورة لذلك الدين الفقيه شاء فيوكل الجلد ليسلم اشهر فيوكل في ذلك الوقت رجلا لطالبه عند
حلول الجلد حين انه حال الوكيل ليسلم المطلوب الطالب بعد فقد تعين الوكيل مع انتفاء التسلط على التصرف حال العقد
هذا وان لم يتصرف الفرع في كلام لعدد لكنه كانه ما لا يناط به فيه ذلك ان طولب وانما انتفاء الحجة المعتبرة في هذا العقد

ان يكون الحكم بالرضا ومنع المدين الحوالة ذلك الشيء بالحلة فقد صرح الوكالة الكتابة الاذن من المالك في ذلك المعلوم من التوكيل في
ذلك الحاصل ان الحوالة بالاسناد الى المالكين مع السلطان المالك والاصل عليه في منع حقه اليه ومنعه بطلت الذي يكفي به
ذلك عقدا الاذن من المالك ان ينفذ صحيح المدين الجلد الشق والقوي من تحفظ وان كان كان من الوكيل الفاسد ومنه صلح المال الاصل
الى الوكيل والوجه في نفس ما لعدة من المدين الجلد من تبعه فيوجد اعلم ان العقد بان الغنيمة في التوكيل هو الكل من الضرب
الى ملاحظة العقد والمعلوم بنفسه بالحالة الخلاف من اصحابنا ولا المالك في ذلك عدالة الولي الفقيه لا ترسل في ذلك
قال في شرح العبارة السالفة من الارشاد عبد الله حكى من التذكرة والمحقق الثاني ما اسلفناه ذكره ما هذا لفظه ولكن هنا
اشكال لان الفقه انهم يجوزون التوكيل المطلقة الوكيل في تحليل الخلع ثم في الطلاق وما جاء يجوزون التوكيل في تزويج امرأته
رضاه فيها فيه وكذا في شراء عبد ومنه من جنس ثمن الان فيه والتكاسل ان العقد بنفسه دليل واضح المسئلة مشكل وبالجملة
ذكره من الفرق بين طريق المنع وجواب المحقق المشكل والعقد بانه شرط وفي الفعل بفظ هو مقتضى الدليل والخروج
ما لا يجب مثل التوكيل على طلاق من سبكها ومثل من سبشه به بدليل من اجاع ونحوه ان كان ولكن العقد بما جنبه مع دعوى انه
شفق عليه فلا ما رفعه صريح العقد بعد شكل انه نوعين المشكلات كما ذكرها من هذا الوجه والا فان هل الاول يجيز
عموم ادلة الكلام ويمكن الخيار وعلى التوكيل انه وخلاج ما تقدم بالاجاع ونحوه فما لا انتهى كلامه رفع مقامه ودافعه
في الجلد الفاضل الصيمري الحلي قال فانكحها ابوه على بشرط الاسكان المذكور من حين التوكيل الى وقت التصرف لم جاء منهم
ذلك فلا يجوز ان طلاق زوجه سبكها ولا يمنع عبد سبشه به وقال يجتهم انه ان ذلك متفق عليه عندنا لكن يتكل
الطلاق العقد جلبك ان القوم انهم يجوزون توكيل المطلقة في تحليل الخلع في طهر الواقعة وفي الجمع ويجوزون التوكيل في تزويج امرأته
وطلاقها او في استلام دين وبضاعة الى ما ذكره وانت فعلت واجبنا وحال ما ذكرناه فانه انقضاء الاعادة خاصة
ان ما ذكره المولى المحقق الاردبيلي من ان العقد بانه شرط وفي الفعل بفظ هو مقتضى الدليل الخارج عن مسلم بلا العقد الصحيح
المطابق للاصل هو الممكن من انصرف وقت العقد كما مثلنا ما فصلنا وقد يعرض في مثل التوكيل من طلاق من سبكها و
سبشه به مطابق للاصل فلا انقضاء الى محتوى اعراض العقد لا المطابق بالصريح فالتوكيل الاطلاق في طهر الواقعة
الخ قبل وقد طلب اسلام ذكره من ان الظاهر هو الاولى اما المطابق لا يمكن من انصرف عند الفعل لامتد العقد منهما وما
تمسك من مقام الشاهد في العقد بانه عموم الاذن فلا طلب ما نبه فانا نظر بما ذكره من العموم ثم قال فقد علمت
مما ذكرناه ان العقد يرتبط انه شرط وفي هو الذي صحيح بل المطابق والوكالة هي الممكن من انصرف حين العقد وعند
صحيح ما جنبه في الفوائد والارشاد والتحرير والتذكرة وغيرها وما ذكره وما سبقه ثم قال وكما سبق من الفعل
ما نبا بالصحيح قال الطلب اما وصف فكم والجمع عشرون الاول العبد الى ان قال ما ثانيا الفناء وجلبا لما ابتغوه
لا بد فيها وعقد المعنوية ولا ترتب جواز توكيل الكبد للجمع محله قال في الايضاح معنا الجواب ان التوكيل والموكل عند عقد
رجل عند سلان ولا بد من معرفته على ما تبرر الكبد وهو من كن العقد في الذي عليه طلاق وقال الحقق الثاني لا يجوز
لتحصيل الجد بالاذن في الاصل مثله وكذا عند ما من الاول لا يجوز عدم الجواز لانه يشترط في الوكيل ان يبلغ مباشرة التصرف
فانه يمنع الوكيل فيه ولان الفعل بنيابته من الجهل والخيار فلا العقد ما لم ما اسقاطه من ان امكان التصرف الوكيل خالي
تصرف الوكيل عما لا يتبع الاصل فيه والذي يعتبر ان الجد الموكل عدم لا يوجع قرار العقد كما يتبع ما لها في اصحابنا في
الكتاب في اذا كان الولي او وكيل او فرج او وكيل فاجبوا والمالك جميعا ولعدد منهم بصريا فالكلام لا طلاق به قال
في الصحابة موجبا من عمر بن عزيز بن ثابت بن ثابت لو يعاقب لم يعاقب لم يعاقب انه اجابه وانه ذهب فانا بعين سعيد بن المسيب
وسليمان بن يسار والقرشي وفي العقبا مالك والشافعي واحمد وبعض مالك ان طلقها ثلاث لا تابعه الاذن

في عقد النكاح وبه ذهب اليه الشوري ما يوجبه في الصحابة ويحكون عن الحكم ما قبلنا اجاع القدماء وانما بعد ما نبهم الاختلاف في ذلك
وانه في جميعه الاجتماع لا تخفيه لانه ذلك عقد في الاصل كان العقد بعينها بالخلاف كلام البدعة الشيخ على استلام العقد حال الاحرام وبعد ما ان يعاد
عن عمر ان النهي قال ان تنكح المحرم ولا تنكح ولا تخطب وهذا نص انتهى كلامه ثم لا يخفى عليك الظاهر من العبارة
السالفة من الفقيه ان قال تنكح المحرم ولا تنكح ولا تخطب وهذا نص انتهى كلامه رفع مقامه ثم لا يخفى عليك ان الظاهر من شرح
محله الوكالة ان يكون التصرف عليه الوكيل في وقت تصدر عنه الوكيل ما انتهى ذلك متفق عليه عند ناظر الشافعية
في ذلك واكثر فيهم يكون بالوكالة حال التصرف على وكل الحرم في النكاح بعد الاتحاد لم يصح منه ان الفائدة في
الصورة المفروضة تصرف الشافعية لم يكن قال في الشرائع اذا وكل في حال الاحرام فاوقعه في حال الحل بطل العقد
وان كان بعد صح وفي التحرير في وكل محرم لغيره عقد الوكيل بعد احلاله من حال صح العقد والا بطل وفي الدروس لو وكله حال
الاحرام بعقد بعد الاحلال لم يكن ان يقي ان مراد بها من احد صحة العقد الوكيل وما يتبعه من العقد الشرائع في النصاب
هو الفائدة في صحة الوكيل والقول بصحة العقد من الوكيل لا يلزم صحة الوكيل فيكون القول به لان الوكيل مع القول بصحة العقد
كما هو الصحيح به في النكاح وانتهى في الفائدة الثانية في النكاح في وكل المحرم لغيره في التزويج فعقد الوكيل ما الموكل بحرم بطل العقد وان
كان بعد احلاله في التزويج ولا يبطل بطلان الوكيل لان الاذن في النكاح وقع معه لكن ما ثانيا لحال الاحرام يكون باطلا وما
ثانيا حال الاحلال لم يكن صحيحا لان الاذن اشتمل على شرط لم يوجد فلا يصح العقد وكذا لو وكل محرم بعد الاحلال
فاذا وقع بعد الاذن بوجه بعض الصرف كان فساده في بعضه لا يمنع نفوذ الصرف بما جاز والاذن في الحلال ولا في الحلال ولا في الحلال
العقد فانه في الشيخ لو وكل محرم حلالا لا اشتباه لها في الحال ولا في ثانية ولم يوجد عند الاذن في ثاني الحلال ولا في الحلال
الصحة فانه في الشيخ لو وكل محرم حلالا في التزويج فعقد الوكيل فلو كان العقد مع الموكل محرم بعد الاذن مع
باطله وان كان بعد الاحلال صح العقد لانه لا ترى وجه بلا نص في حال التزويج بها كلام نفع العقد وان قبل بعد العقد فانه
الوكيل لصار كالصحيح الوكيل في التزويج فعقد الوكيل في وقت ما يوجد فلا الاذن مانع في النكاح مطلقا في حال الاحرام
الاحلال لكن ما شاء حال الاحرام يكون باطلا وما ثانيا في حال الاحلال لم يكون صحيحا والوكالة اذا اشتمل على شرط لم
يبطل وفي مجرد الاذن بوجه بعض الصرف كان فساده في بعضه لا يمنع نفوذ الصرف بما جاز والاذن في الحلال ولا في الحلال
الصحيح الوكيل بان الوكالة لا اشتباه لها في الحال ولا في ثانية ولم يوجد عند الاذن في ثاني الحلال ولا في الحلال
ما فيها ما يتعلق من كلام المحقق الثاني مما لخصا الفائدة صحة الوكيل بالعقد بين العقد والوكالة
الثاني وما يتعلق له سلم بها في التزويج في الضرب والدروس صحة عقد النكاح من الوكيل مع صدور التوكيل فيها اذا لم يكن
الموكل متمكنا من ذلك حال عقد الوكالة وما ثانيا لا يتحقق بالمسائل والحاصل ان هذا بعينه الاذن الاول
صدور وعقد الوكالة في عقد النكاح متاخرا في زمان معين فيها الوكالة الموكل كما صدر في زمان التوكيل وزمان العقد
معا كما اذا صدر التوكيل من نبذ في يوم الاحد وذلك الوقت في اجتماع العقد لم يكن الوكيل فيها من اجتماع
العقد لا في يوم الاحد ولا في يوم الجمعة والسابق صدور التوكيل في وقت مع عدم تمكن الوكيل من ذلك الوقت لا في زمان
التوكيل لا في زمان العقد لا كما اذا صدر التوكيل من الموكل في اجتماع العقد مع جواز عقد وصفا للاحرام ما ثانيا صدور
التوكيل في بلغ فيها الوكيل عقدها من ذلك حال التوكيل وما كما اذا كان العقد مستمرا حال الوكيل وهو محرم في اجتماع العقد وما
حال الحلول والى يسع حكمه بان صدور التوكيل منه في تبع فيها الوكيل ممكنا منه حال التوكيل وعقد عقد في
العقد لا كما اذا وكل وهو محل في اجتماع العقد لزوجه محرمه وهو محرم والاول لا يلزم التوكيل ما يترتب عليه لا من الشافعي

لا كلام في فساده لا في التوكيل ولا يجوز وكل فيه واما الرابع فالظاهر ان الفساد فيه ما يتعلق بالتوكيل لا في
مقدمته واما الثاني فلم يصح ان الوكالة هي الاستنابة في التصرف والتوكيل نائب من الموكل المنوب منه فاسلع في عقد يتعدى
فيه الوكيل بنا به عقد فلا يدخل فيه الاستنابة فلا يبقى للوكالة فيه ما ما الاول فهو الحال فيه ما ذكر في التزويج
الحال في ذلك ليستدعوان في ان مقتضى الوكالة من شانه ان يكون من الموكل ويكون فيما يقبل الاستنابة ومن يتولى
التوكيل من الوكيل والاجنبي بان في الشيء اذا كان من شانه ان يعقد من الموكل ويكون فيما يقبل الاستنابة تحقق توجيه
الشيء من الوكيل بنى على في المسائل عقد الوكالة في ذلك وما ذا يوكل العقد من شانه ان يعقد من شخص ما والعقد به اجرة
الشيء فيبقى على ذلك العقد الوكيل ليعقد ثم يعقد ما وما ان الاذن العقد من شانه ان يعقد من شخص وفيه الجمع بالجمع
فيصدق عليه الوكيل والاجنبي فيكون على هذا العقد الوكيل كما يصدق عليه الراجع فالشيء بها عرض من وجه ان يوضح ان
مرجع العموم والتخصيص من وجه مسائلنا من تبعا من وجه جزئية وهنا على ان يتبع الوكيل لا يصدق عليه انه اجنبي كما انا
كان العقد من شانه ان يعقد من الموكل توجيه الاجنبي يتبع فيه ما وان كان الاذن العقد من شانه ان يعقد من شخص وفيه الجمع بالجمع
لا يعد في عليه الوكيل والكاتب وبعض الوكيل يعقد في عليه انه اجنبي اذا كان العقد من شانه ان يعقد من شخص وفيه
الى ما تعلق بالوجه في الحاصل ان الوكيل هو الاستنابة في التصرف والوكيل نائب من الموكل الى ان قال فيما يعرف الشخص كيف يصدر في عقد الاستنابة مما
الى ما تعلق بالمسائل الاول قال الحلة والمنتهى ان الوكيل عقد الوكيل عقد الاحرام الوكيل عقد الاحرام فيه ترجيح النكاح سواء صح
الوكيل لو لم يصح وسواء علم الوكيل لو علم الوكيل ثانيا عن الموكل فكان العقد في الصحيفة مسندا اليه وصرح في التذكرة
من وكل عقد في التزويج عقد الوكيل عقد الاحرام الوكيل لو صح النكاح سواء جوزه الوكيل او سواء علم الوكيل او لا لان الوكيل
نائب من الموكل فعقده مسند اليه وهو محرم في الكلام الثالث اولها ان الوكيل عن المسائل الاول
حال العقد وممكنا حال العقد فقوله فلا علمت ان المدلول عليه بكلام المبسوط والسرائر والقواعد والتذكرة والتحرير
والارشاد وجامع المقاصد وغاية المراد ان الوكالة به صحيح في كتاب النكاح انها في الاول الوكيل المحرم صلاح في التزويج المدلول عليه
حيث قال والاصح عدم الجواز لانه يشترط في الوكيل ان يبلغ مباشرة التصرف في الوقت بوكل فيه وكتابة الحكم بصحة العقد
من الشرائع والتحرير والدروس بنهاية الوقت في الحال المتوكل مع صدور التوكيل وهو محرم لما سلف عن احمال كتب انتهاء
الاذن صرف العقد مع حلاله ان الوكالة لا تصح التوكيل كما مثلنا الصريح بين التذكرة والمنتهى ان تلك فيه الوجه العقد مع
حلاله ان الوكالة لا وجه لرفع الحل يخفى العقد في اوقات ما فيها في الحال العقد الصادر من الاذن في ثاني الحلال ولا في الحلال
يجب كل بقضاء ان تلك الفترة في حق الموكل بحلاله لزوم فعل الوكيل على الوكيل وعدمه وجب فلم يصح العقد في فترة
مع حلاله ان الوكالة انتفت الفترة تلك الفترة ظهر فيها من الموكل ولو مع مسلمان الوكالة من عدم علمه والزمان فيه عقد الوكالة
يكون فعل الوكيل مذهبا على الموكل بعقد عند حلاله وهو الحاصل ان فعل الوكيل انه لا يوجب انتفاء الاذن في الواقع كما انه
لا يوجب خفضه بل خفضه لازم احد الامرين اما الاذن في الواقع ولو مع انتفاء الوكالة او نفيها ولو مع انتفاء الاذن في الواقع
الحال في ذلك يقتضي ان بقي ان فعل الوكيل اصلح بقاء الوكالة الواقع مزيله وعلى الثاني في اصلح عدم الجواز الوكيل والزمان لا ان لا
يشبه في الزام فعل الوكيل على الموكل في الاول كعدم الثاني واما في الثالث اذا عدم الوكيل المتوكل عقد على الوكالة
مع عدم علمه بالحلة فتعلق لسان الزمان وان استلزم انتفاء الاذن في الواقع في تلك الشهرة على الزام فعله على من كلام
الصحيح الجديد في العقد عن معين بن وهب بن عبد الله عن ابي عبد الله ع قال سمعت وكل رجلا على اعطاء اوصى الاجرة لوكالة انه يتبع
الباجي مجلسه بالحجج منها الحلة بها بالحلول بها على عقد يكون فعله في وكيل على مذهبه على الموكل مع عزل المستنزع انتفاء الاذن
في نفس الامر مخفيات الوكالة لم يصح انتفاء الاذن في الواقع كما انه عقد يخفى الامر مع انتفاء الوكالة لا انتفاء الاذن

والاثنى عشر فيهما لهم من وجه ان يعتق المادون ويسعى في قيمته ويكمل الا ان يعتق المادون في الواقع ويعتق المادون ويكمل الاعتاق
في الصورة الثانية فلو لم يعتق المادون الوكيل ولم يعتق المادون ذلك يعني الكلام وتحقيق الكلام جاء ذكره العلامة في الخلاصة حيث قال ولو
جوز توكيل الخصم بعلمه مراده انه يجوز التوكيل بالخصومة ان يوكل عالما لم يجز الموكل عليه وقد ذكر بالقوة ان توكيل الخصم انما هو من باب الشراء
المراد هنا اولى وان كان ابا ويمكن ان يجاب بالحمل على الخبر الذي ذكره المصنف حمله على هذا الاية مخالفا لما ورد فيه وجه بما ذكره وهو ان الخضوع
هو الخضوع من الخصم له او اضافة الخصم والواقع في الطريق صدور العقد من الخصم والمحمد فلا يعتد به فالمحذور متعين واقع والواقع حين
محمد ورد التحقيق عدم الجواز ان صح ان الام منه الوكيل العدل على الوكيل عليه اما باعتبار فتنزل الوكيل او باعتبار الخصم وكلاهما
جمع بين منع ان يكون الا باعتبار فتبطل الشرع له عليه والمرجع في هذا الكلام اذا الكلام في الوكيل الذي
لا يكون له ولاية ان يكون الا في الوكيل الذي يكون له ولاية على الوكيل عليه بكف بسط منع عليه وهو الكلي عن جهة لا لا يصح سواء كان مولى عليه او
غيره فانه يمكن ان يشتمل على الوكيل عليه بكف بسط منع عليه وهو الكلي عن جهة من الجهات فيكون الوكيل عليه
بن مولى من جعل الجهات من ابي عبد الله عليه السلام لا يكون تنكيل لا يجب ولا يحتمل ولا يشهد التنكيل من تنكيله واطلاق
عليه ابراهيم عن ابن ابي عمير عن صفوان عن معوية بن عمار لا يجوز الخصم لا يجوز ان يكون حد بالحد على الوجه
سؤال صفيه منعه تعني وهو است وان اذا انقضاء مدة ان تعني وهذا هبه جوده است ومدة بي يقين روز است ازمدة هبه
وبعد ان هم جهة صفيه مدت روزه حالا كيد بكرد وانقضاء ان تعني وهذا هبه جوده است ومدة بي يقين روز است ازمدة هبه
حال بخشه كرد بعض خود است مكرر استثناء بنوشت بعد از عقد بلا بعد از ان خاده شرط بعض مدة مدة روز وان كيس
بعض صفيه كرد بعض بر بعض بعد روز بعض است صيار اكمده منع منقطع شد لازم است صفيه تا مدة وقا دو بعض بر بعض صيان
وبعد دو بعض خود بعض بعد روز بعض وبعد دو بعض وان بعد فلو بيع شرع اكر اصل داشته باشد بلكه بعض وبعد است ساب بر بعض صيان منع
نشاء است پس معتبر كرد انقضاء مدة است باطل خواهد بعد دو بعض كه بعض عطاء در انقضاء مدة تمع اكثر قيمت صفيه
بنا بر ان اصل باطل است تعريف بين انها طلاق شرط وهي الحالة سؤال وضرعها هبه بود روضاء خالد مبلغ الدرج وهي الحالة
بكن با خبر يا اكر عدتي بود باشد عقد صحيح است باشد در صورة عدم صحة عقد طلاق وارد در بود باطلب بدهد باشد من ما نيه
كه شده تا خواهد بود باشد جواب بامعه ان در حالي حالة مثل در بيت است ارا عقد بايد در صورة بكر عقد ما يد خير عقد
وحاجز طلاق خواهد بود در صورة بكر دخل بخشيه عالمه بخشيه حالة باشد كه جنين عقد باسم ان در بي خالي حاصل جنين
مع ذلك عقد شده باشد اشخاص هر كدام به اما كه بنا هل بخشيه حال باشد بعد بكار جنين مدتي با نيت وصل
كرده باشد عبد بعقد اشخاص بهر المحل را رد بعض صفيه در صورة بعد بعض صفت مطالبه من المحل بيني در وهي الحالة سؤال
وتسالا سابق انها ان كرده بهذا اكر ذكري بود وعلاق تعليم قرين بدبر كرد انما خاد ولد عالم حمل ما نه اولاد ذوي عطا مزيد
حال حلال است كرسته ناه منقطع شاه دعاء سابق في تنظيم غيب الناس ليست الدعاء عبد اعلم فرموده باشد مقصد جواب
فقه الاسلام در كتاب كافي روايت عوده اكر اشاره اسرار وده بي جانب امام جعفر نباشد نه كه صحيح فرموده در دفيكر از حلال
زنده هم رسيد وجهاد ما ويران كنند زوج اصفيه را و بعد فاه داشت ابد اكر بيع خواند ودست بر بهاء صفيه
بكويد اللهم اني اشتريتها بعبادة حضرت باري وزيارت انطلقه ذكر خواهد شد صار حديث ليست اذا كان باقرا
اعد كه خان فان لها اجر اشهر ليست بقبول بها الفقه والبعض ابر الكر جيد وانجذب حق جنبها وانجذاب الهم في ندبت محمد
فانه تجيد فاما كان في بالاسم بالبلاء اشد فان رجع الاسم كان فقر الخيار اشاء اهدنه وان شاء ذكر الباقي بعد لا
ابدا اكر حجي هيا صار انقضاء جهاد باشد ليست ازاول حمل بادر بشد خواه ما جواب است الحمد رجاء هدى واستيلي
ما بو جهانم واخوان در مرحد وصف جوز اوده خصوصا صيان خواهد لكن نقد الاسلام حديث را بلفظ دبكر هم ذكر بوده لد

ان استحبين عادة ابي عبد الله عليه السلام بامعه بعد هذا يستقبل بها العلامة عند الاربعة لا شبه ويجعل الله من تنبيه جعل ولد ولد عالم
اعطاء البان بان علم ورمت دخلنا بجهانم ودر ابن حديث الهاشمات بين البان ما بين علم ودر وعلم جهانم واخوان البان
واقع شده خواهد بود انشاء الله تعالى كه استغفار از بعض صفيه وليست كه هيكل تن جلد بر صفيه ظاهر شده والبر شرب
كند كه بين من بعد جهانم خواهم كرد بعض عادت كفاره بكند در ابكا تعلق وكر خواهد شد وهو العالم سؤال تعلق موضعه
با مخالف وتعلق خالفه با بيش جهه صورة دارد جواب تعلق عالفه با موضوع اكر جهاني است لكن تعلق موضعه با مخالف جهاني
نيست مكن صورة فيه وان مقام بكراست سؤال معلق بات را منبه مساند بنيه وكلام الله بيكند عبادات تكليف نظر كرده باشان
صورة دارد جواب ناحالة شنيده بوجه كه نظم جيب ابا عبد الله تعلق بين بعض شده بلكه ابن در رساله حيث شهادة است الشهادة ابن
امثال اين امور بنزد التبلي بهم من بهام انشا جين سؤال تمكن زد جوده با مطلقه زوده عبد انا مقضا وبعد اخبار ان بيع
بعد و بعد انا مقضا بجهاد مثلا تم ان زوج بمن تعشق دعوى مطلق نمام الكلطه ابن صفيه معظم سلاه مكون بعد ان
خواه مشتم بر باد وانا جهم زنده وجه فيه بعث سلاه در جنين صورة ابا ابن مطلقا ان شهود اخر صحيه با بريج تأتي جواب
تعشق حال كرد مقام بيان ان سؤال صالح است با باد عقد مطلب اول در اينكه كرين جلد از مادر آن اصحاب كه مسب
مقام استبلي بكتهم فالسني للفصول ان امراة لقد بعثها جاهين بعثها جاهين بعث فله وهذا الكلام سنة شهر
فضاصا فانا خرج هذا الجنين بعد ما مات والحال عبد الله بن كاملا فان كان خطا فله بر على العاقلة والكفارة وقد ما الاكفارة
ما بر حسب الضرب والقاء انه من الضرب بكا الطلق بين ضرب احد ما فمات عقيب الضرب وجب على اصاب العقوبة لا ان الظاهر
فان من هيئة وان كان الجنين حيا لكنه لا يعيش وهو ان كان له امكان من سنة اشهر فان مات عقيب الاسقاط فان عقيب الاسقاط فان عقيب
الكامل كالتي فلها اجله كان لا فرق بينهما عند ناو فالسني الى اجله اذا ضربه فان مات عقيب الاسقاط فان عقيب الرابع
اوجب انا اسقطه جاهيا فان الحال الموات بالدية فلك انا عقله هنا فلعله ولم يجز الربع او هنين فلعله ولم يجز الربع
او هنيئة منى كفر بها مثل الدرق او عقله شبهه الجنين من الدم او نطفة لا يجب فيه دية كاملة وتعلق بذلك
ابدية الحكام الثلاثة والكفارة وانقضا ان ضربه لا شرام ولد وانا فقد ان ضربه لا شرام ولد وانا فقد ان جلد من جنين اما الكل مرة بسبب الحالة
الرجل يكون ان امكن وكانت الحيرة بنت ان الحمل لم يزل حيا حتى مات قبل ولدها ان لم يكن كما جنينه كان العقل وقال الجانب
وان لم يكن من قريب نفسه بكل بالجلد بين والقتال بلغ فيه عند الدية والوا اصبح فيه فانوت بلغ انها بين فلعله وهذه
بالحساب والعقل سنوت دينار فيما بين العقل والعقل بالحساب والسادس فيه الربعون دينار وفيها بين العقلة
والعقل بالحساب وبعلق بكل ما عقله احكام الدية وما عقله احكام الدية وما عقله احكام الدية وما عقله احكام الدية
وفيها بين العقلة والعقل بالحساب بنى فوقها اسقطه بنا وعقله ولد الجمل الروح فيه بين موات مقصوده ان قال غالبا لخلقه
القتال بالروح فيه بما ذكره فيه فقضاه اكر بكل فلك حيا بين في الحال بعد عقله وفي الكلام وان اقول من زوجه
بعينها فعليه لها دية النطفة عشرة دنانير وان كان واقع خيبه ثم كالدية فعليه لها دان عشر دينار اسقطه نطفة فيها
عشرون دينارا وان اسقطه نطفة وهي نطفة دم كالجنين ما بين دينار وان اسقطه مضغة وهي بضعة من لحم فسبعون دينارا
وان اسقطه علقة وهي ما صيرة المضغة سبع عقد فثمانون دينارا وان اسقطه جنينا فكذلك صورته خلقه الروح فالدية
وان اسقطه حيا فكاملا وعلى الجملة فيها نصف دية فاذا كان الروح مرتبا فلا يكون الا لتنبيه الدية الا ان ما مات
الجنين العقوم كما ذكر بين الضرب فيها نصف دية فاذا كان الروح مرتبا فلا يكون الا لتنبيه الدية الا ان ما مات
هو الى اسقطه بدون الروح فيه الدية وان جاء بها الروح فيه الدية في القتلة مرتبي على امراة فاقت نطفة نطفة في ماء فهاهر دينا
دينارا وان الف نطفة وهي نطفة دم كالجنين ما بين دينارا فان الف مضغة وهي بضعة من لحم فسبعون دينارا وان الف

مقلا دهران بصيرة المضغة سبع عقد فثمانون دينارا وان الف جنينا كامل الصورة فالدية دينار وان الدية جيا ثم مات لم
فيه دية وان فان الجنين فيه تخوف فيه ضيف الدية ويجب الدية ولا خاصة ان كان الروح هو الجاني ويجب الدية خاصة
ان كان الجاني هو الروح سؤال في الحادي اذا ضرب بطنها لقد جنينا فان الدية بل وفا فهما ثمانت فيها دينها وان الجنين
ان كان جلان فله الروح ما تزد دينار جيلها اصبح وان كان عبدان ويجب الروح فالدية كاملة لسلامة الدية جيا ثم مات
الواقعة بينا اذا حملها ان كان حيا الان فالدية لبنا الجمع الحرة والجاريه وفي الجنين دينار فالجنين ثلثة دينار
دينارا فيما صيرة مضغة فيه اربعين دينارا وفيها بينهما حساب ذلك ثم صيرة مضغة دينار فيها سبعون دينارا وفيما بين ذلك حسابه ثم
صيرة علقة وفيها ثمانون دينارا وفيما بين ذلك حسابه ثم صيرة نطفة وعليه الدم خطاء سبع اشتق البنات والاذان والانف فلا
ان فله الروح ودية ما تنقد وفيما بين ذلك حسابه ثم فيه الروح وفيه الدية كاملة وفي الرابعين الى ما دام في البطن و
اولى ما يكون نطفة دينها عبد وصفها ذلك الجمل عشرين يوما عشرة دينار اثنا عبد الشهر يوما كالاربعين يوما ثم
دينارا وهذا بنا العلقة فهذا قولهم وفيها بينهما حساب ذلك ثم صيرة مضغة دينار فيها سبعون دينارا وفيما بين ذلك حسابه ثم
صيرة كما عليه الدم خطاء سبع اشتق البنات والاذان والانف فلا له الروح وفيه عند ما تمت باشد وفي الرابع و لو
حرة بها ما فعله فان عند سقوطه فالضارب له ضارب فلا عبيد كان هذا وبعض الذي في ما الدار كان شبيها فيها الفاظ
ان كان خطا فكذا لو فيها وان اوضح صحيحا وكان لا يعيش فلا دية وفي الثالث شرحها الحكم بالفاء على الدية
في الجنين يتخوف ان يعيش لا يكلف الدية وفي القواعد في الجنين ما سرد ما هو في ثلاث فالدية كاملة الفصل فيها
اولا لا ابتغا وجه الجنين فيه وكذا لو انفصل بعد الضرب وفيه جنين ثم مات فعليه كاملة الدية سواء انفصل لمدة يعيش الولد فيها
عادة او لا يعيش كان يكون لاقل من ستة اشهر وفيها ايضا لو مزيها فالفه وان عند سقوطه فلو اضارب ان تقدما له لعدت
منه الدية او فيها مكترع العظام وفيه الهدد وكذا في بعضا وان اكان شد لا يعيش فالجنين وكالية في وجوب الدية الكاملة
ان يكون سقوطه لستة اشهر فصاعدا بل في جاعلها انقضاء ستة اشهر من حين انقضاء نطفته وان كان عبد لمدة ستة اشهر يعلم من مدة الحمل ان
وانما ان الولد لا يمكن ان يعيش جاعلها انقضاء ستة اشهر من حين انقضاء نطفته وان كان عبد لمدة ستة اشهر يعلم من مدة الحمل ان
الروح في الجنين فتوفي اختلفت كلماتنا الاصحاب فهذا الطلب والعلم ثم يتبع الطائفة في انها بذبح الذكاة لان اوريس في ضيعة
وعكاة العلماء في الفرائض والروح بهما بذبح شيء اشهر وفيه نصف عبار شرعي الحمار والبقر والغنم بدل وثوب بيع
الدية على الوارث ان كان نطفة فالسقوط فالرحم فثمانون دينارا وان كان علقة فاربعون دينارا وان كان مضغة فستون وان كان
فثمانون ومع الكبر الخطر فيها ذيل فيها بين كل ربع بحساب جبل مناه بان في كل ربع دينار فيجمع الثلاثة ان النطفة
بلغت عشرين يوما ثم اضيف عشرة وكذا بين العلقة والمضغة وكذا بين المضغة والعظم وكذا بين العظم والكالي فعلى هذا يكون
حين وقوع النطفة الى الكالي الخاصة ثمانين فيكون عشرين وعشرين ما تضاف وقت وقوع الروح لا يستقيم من ان يكون
الروح عند كالي النطفة والمضغة من جهة الصدق اندبعا انقضاء عشرة اشهر فالقطع اعلم ان في النطفة عشرين
وفي العلقة اربعين ودينارا وفي المضغة ستون دينارا وفي العظم ثمانون دينارا وفي الكالي عشرين فيه عشرة دنانير حتى يبقى فاذا
استهل فتمام الدية كاملة فان خرج في النطفة نطفة وهي عشرة الدية بينها اثنان وعشرون دينارا فاذا فاطرت نطفة نطفة
وعشرة فاذا اطرت نطفة عشرة عشرون وان اطرت اربع نطفة اربعة وعشرون فان فطرت خمس نطفة خمسة
ثلثون دينارا وهذا زاد على النصف فعلى حساب ذلك حتى يصير نطفة فاذا كانت علقة فاربعون دينارا وان خرجت النطفة
مضغة بالدم فان كان دما صافيا فيها اربعون دينارا وان كانه دما اسود فلا شيء فيه لا الفرق بين الاثنين ما بين م

سات نهر الولد ما كان من دم اسود فاذا لك من الجوف وان كانت العلقة شبه الدم من اللحم فتوفي وان ثمان واربعون دينارا
وان كان في المضغة شبه العضو عظما يا اسارك العظام لا يبدي فيه اربعة دنانير وحتى نار بعد اربعة حتى انها فوق
فاذا كان العظم لحم وعظم الجسي لا يبدي الى كان وامت فاذا امت خمسة اشهر فان صارت بنت جرح وفيه اسد جبل الجنين
والظاهر من صاحب الجامع ان تمام النطفة ولج الروح بعد انقضاء خمسة اشهر وعشرة ايام وعشرين يوما سؤال ربه الجنين
خمسة اخوة في النطفة عشرين دينارا وفي العلقة اربعين دينارا وفي المضغة ستون دينارا وفي العظم ثمانون دينارا وفي الكالي عشرين
فاذا زاد دينارا فاذا زاد فيه الروح فيه الدية كاملة ودينار والاثنى خمسة مائة ان خلقت جنين الجمع فات فيه دية نصف دية
الذكر فكذلك دية الاناث شرب بعد ما فالعلقة عند ورثته ولا ترث هي منها شيئا وفي جنين الجمع فيه ثلثين لامه
بالتشريع فيه امر كان الجنين الجنين ابراهيم بن حريه امه فضرب بها الدنيا من موته وفي جنين الجمع فيه الجنين فيه
عشرة فيما بين النطفة العلقة وما بين العلقة والمضغة اربعين يوما فيكون النطفة اربعين يوما ثم مضغة اربعين يوما ثم
يوما ثم علقة اربعين يوما ثم يكتب الجمع ويلج الروح في عشرين يوما فذلك ستة اشهر وروي انا بلغ خمسة اشهر مات
فيه الجنين ما حرج الدية النبي والقوم كانوا الاصحاب ان ولج الروح في كيف بعد ستة اشهر ولد فيه جلد فالسنة
الطائفة فلا يجب عليه الطلاق ما ولد فيه جنين ما اما الصلوة عليه فعندنا لا يجب الصلوة عليه الا بعد الاربعين
لستة سنين يجب فعلى الصلوة عليه حتى يبلغ فالسنة في القضاء يجب الصلوة عليه الحاكم فالله ولد لنا اجل الفرقة
قال الاول تمام اربعة اشهر يجب عليه وبعد من بلده وان كان لا يعيش اشهر ومعه بالجمعة لا يعيش وفي الصلوة للجنين ولا
والجمع بين ما ذكرنا فالاولى الثاني يعيش الجمع فيه ستة اشهر والجمع بالجمعة لا يعيش وفي الصلوة للجنين ولا
العلقة لا ذا استكمل جنينا اربعة وعشرين جنينا وفي الجمع فيه قالت لو ولد في هذه سنة موتا كه فلو كان مضغة الوقت
اشهر فلا عبدان كان يجب عليه الحاكم ان الله تعالى اعلم وفي الله تعالى لو ولد في هذه سنة موتا كه فلو كان مضغة الوقت
الروح فيه لم يجب الحكم الذكي لا يعيش على المناهل فيه لبد وبعض جنينه وفي الاوف عند اسكانها الشهر لا يعيد بسلم
ثبوتا الجمع فيه والقول ان المراد ان الحكم بالوقت الذي يعين ثبوت الجمع فيه لا يعتد بها وان من حلول الروح للجمع فيه
تعالى يستدعي ان الى المراد ان القطع حاصل ثبوت الجمع للجنين فيه الا السكتة اربعة اشهر وما اولى بيان الحلول
الحكم فيه فالفرد البعض صدق الجمع المستلزم لثبوت الجمع فيه لكن لا يعلم زمان الحلول بحضوره هناك فلا يمكن الحكم
بحلول الروح فيه وفي الذكاة يجب اهمال امر المسلمين من الكبار والصغار بعد الطلاق الا السكتة اربعة اشهر وبعد الشهر
ان المسيب وابن سيرين واحمد واحد لا ذات عدة جيد ثم يجب عليه فاذا بعد ما يجوز ان المالوك منك امرهم وقال الوقت
مدة سنة موالك من طريق الخاصة ما روا الجدين فيهن وكره ذلك فاذا ثم للعطاء ابنه عليه وفي ما ابي حنيفة ومالك
بذبح في خرقة وبين الاناث يهمل لا ذبح ثبت لكم الجمع ثلاثة ولا يوت ولا يوت ولا ثبت ستة فلم يولد جنين منها من عين
ذلك فوكا لمذهب رواية لانه ثبت لعبد جنين مبيع في ثلاث لا ترتب اثبات في مدة الحمل ثم ولد فلم ابن ثم
والاوت منف لوجه بعلم جنينه حالة بين عدة ثم ساعة وبين عدة للقطع عبد اشهر حالة سنة الحيث في الاسباب سخفان
والاوت دلها ابن ولدا ان الاصفه نطفة فان الوقت فذا الولد ثم ثلاث فيكون للعطاء بين ابعد اشهر له
بنسل لم يكن والمسيل عليه يقف فيه من فردين وهو مذهب العلماء كاذا ولا ابن سيرين فانه لا يعلم عليه وفي النهي
الا السقط فقد ذكر ابعد اشهر لا يجب عشر نسل لا ثانية بنا اذا الوقت لما يكون عبد جمع سالبة وهما اخفى فاذا بعد اشهر
ثم يجب عليه الجد وبه احيا الاسقط وهو الذي ضعفه اذا تبيا الوضعه جنينا ما كان كاذا بعد اشهر فاذا كره عليه ولكن
ودفن وان كان قد فالف فيه فاذا زوده من غير غسل وقد ذهب اكثر اهل العوالي ويجب غسل العقل اذا ثم ابعد اشهر

مائتان ثلاثة وثلاثون ثلاثا وثلاثون والجمهور عن ابن عمر انه اذا طلق امرأته ثلاثا في طهر واحد اربعا اثم فقد عصى ربه فراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ثم يطلقها طلقة واحدة ثم ي

سنی شاه باشد یا استکه مراطفه بوده اعلم بیان آنست در این باب میان تنی در صورتیکه خلاف شخص باشد یا مرد
مفرد زنانی که از آنها غایب شده اند چنانچه مفروض در مسئله درس دیگر امرائی هم باشد چون از این آنها و خلاف
آن شخص نباشد صدق آنها در این باب میان بوده و مفقود آنها از چه هر کس که حاضر باشد سوال متعدد منقطع
شخصی باشد در بین مدعی آنها در این باب میان بوده و مفقود آنها از چه هر کس که حاضر باشد سوال متعدد منقطع
مفرد کرده باشد جواب متوجه است لحجی بطلان الشاهد اگر مفقود مستحق باشد که در بین مدعی شخص آنها بوده و دیگر بوده
بعد انقطاع دیگر از انقضای مدت انقطاع ثانی مشغول باشد باشد مدعی آنها و از عقد کرد اگر این باشد مرجع شخص اول
بنا از انقضای مدت او را بنا نماند عقد نمود اگر چه عقد شخص ثانی نظر باشد مفروض در سال است انقضای باشد بعد شخص ثانی منقطع
باشد با طلاق اما هر دو این در صورتی است که شخص ثانی در باشد مدعی او را عقد نموده باشد و اگر شخص
نکرده باشد مدعی شخص ثانی در بین مفقود مذکور ثابت نیست پس چه در صورتیکه مفقود مفقود باشد و اگر شخص
سوال طلاق دو سال چهار ماه شهر بوده باشد و بعد از آن شهر بگذرد جدا از شهر روز بعد از آن بعد از آن ناحق ابتدا
حکم کند که شهر دختر بدهند مختصر او را داده چند روز بوده و مدتی بگذرد شهر باشد مدان شهر باشد و آن دختری که
بالغ پس شوهر بوده در و طفل دیگر وفات نموده باشد مال او را بنا شخص حتی عطا نموده باشد آیا این
پسر بنا از مدعی آنکه بعد باشد جواب هرگاه صداق مذکور سر طلاق رسالت منتهی شده باشد سید از تصمیم رضاع جمله
اورد اگر چه رضاع شخص ثابت چنین رضاعی مانع از وصلت نمیشود سوال هرگاه متعدد قوه و حنین بود است
داده باشد با رضاع جدا آمده بعد از این مدعی و این صغیره کوچک بوده طفل است و خالد بدر طبیعی مثال دارد با انکه مدعی تنها هم است
کرده کاهی شهر بوده باشد جواب این مطلب یا عدالت تنها و زوجه مهایل باشد یا بر بینه شهر نزد حاکم شرع
ثابت شود زوج که امتناع نموده فهمیده شد بنا بعد که الاز و زوجه بان زوجه را هم شهر داده لذا ماه خوشبوده است
شخص شد بعد اگر چه حرمه او شخص بطلاق داده و حد رضاع شرعی مختلف شده در چنین صورت مدعی زوجه بر حرام میشود
تقریر خلاف آن است در این مقام باید دید زوجه رضاع شرعی مختلف شده است اگر این صورت مدعی صغیره زوج شود در چنین
زوج نمود اگر چه این صورت اشتباه است اما طلاق در تقریر طلاق صحیح است سوال هرگاه تصریح در حالت مدعی
خود نمود اگر چه این صورت اشتباه است اما طلاق در تقریر طلاق صحیح است سوال هرگاه تصریح در حالت مدعی
بوده و اگر قادر بر دیدن بیست و چهار و روز بعد بکند زائد کاهی عمارت بکند بدین دعوی و دعوت اما هی نباشد
کاهی نباشد اما بنا جرا و را اختیار فسخ بدهد که سائلی کتا برید رضاع بنا است دارد یا نه جواب اگر بعد خلی شده
اگر طلاق واقع باشد اگر این چنین دلیل از عقد بوده باشد بنا بنا کالا خبا و فسخ عقد نکاح در چنین زوجه صحیح باشد
زوجه فسخ صغیره میشود عقد و اگر عقد از عقد و دلیل این صغیره عارض شده باشد ظاهر از نکاح در چنین زوجه میشود فسخ نکاح
خود بوده باشد روی من مولا الکاظم من امرأة کیف تحلف زوج فلا یصیر عقد عبد فاخبرها ان عبد الرحمن لا
تحلف ان تزوج فتبانت منه شامت نفس را بسند رضاعه مجهول الشرط و هو الفاظه سوال صغیره طفلی باشد شوهر
برادر شخصی میباشد اصغیره کان شخص چنین عقد زوج غایب شده ان صغیره برادر و ان شخص شهر بوده
حد رضاع طلاق داده اما تزوج بوده اصغیره جانب است یا نه جواب اجر از فرشته معلوم میشود است که صغیره
شهر یا برادر دختر خورده و حالا برادر را تحقیق بهر امد هم زوج ان شخص از صغیره طرف زوج بوده باشد اگر مادر است تزوج
میشود عقد لکن اجانب است بوده جواب سوال هرگاه کسیکه خود را از برای کسی عقد نمایا باد اما در شوهر هست
بابا تا در بی انکه باجنبی جواب اگر مادر است که صغیره خود را صغیره نما باید بکند داماد انکه محرم آنحضرت صغیره میشود
نظر را مادر بعد دختر و بکر او بنمی دهم چنین داماد و محرم نامادری و زوجه خود نمیشود سوال زید زینب را بعقد

جده بدیه شهر بیش باشد بعد باجر را با فرض بوده باشد عقد بکند یا نه جواب اگر حضور شهر دادن در بعض اوقات شهر
رضاع شهر بوده مفقود شود اشکال در جواز آن نیست لکن حضور است که در شهر بعد چنین که رضاع شرعی مفقود شود باز نظر
کرده باشد از طرف زنا بر جده او بعد از آن مدعی بعد از آن مطلب م موجب بر زوجه باشد مفقود شود و مالک بعد حضور جده ابی
زوج او مرام جنبه لکن زوجه آن مدعی بعد نیست در جنین در هر چنین در هر کس زوجه و ذلک اجناب در صورت عدم ضرورة اول است
جواب در آنکه شخص نوشته و بر آن زوجه آن ابد بعد از آن بود و اگر که مدعی بر رسالت ابد بعد از آن بود و دیگر بود
و این زوجه بر آن زوجه آن مدعی بعد از آن بود و اگر که مدعی بر رسالت ابد بعد از آن بود و دیگر بود
ذلک اجناب زوجه بر آن مدعی بعد از آن بود و اگر که مدعی بر رسالت ابد بعد از آن بود و دیگر بود
زوج دیگر و کو تجارة الزوج کو سید عمر بود باشد بگیرد باشد جواب ظاهر این است که مانع از تزویج باشد یعنی در صورتیکه
دختر را در عقد با کرانی سید بوده کو در مفاد خود در ما در یا عمه اما بعد از آن بود یا نه پس بوده که از زوجه دیگر بود عقد بنا بر
بعد اگر چه این عقد سید از ولی در بوده باشد از آن صغیره کرانی ابو الصغیره عقد بر آن است آخ در وقتی مطلق خواهد بود لکن مع
ذلک اجناب زوجه بر آن مدعی بعد از آن بود سوال نشوز زن چه باشد و چه رفع چنین مرة نشوز زن شخص است بنا اطاعت
زوج و معنا قدمه کردن او علی بعد الصغیره مباشر اعاده زن الله رسوله صلی الله علیه و آله اما در حیث من بینها
بنا زن زوجه آنکه نفقه بها نشوز بکر سفط و بعد اعاده آن است شخص چنین عدم اما من زوج و عدم تمکین زوجه
زوج زاده زوجی و باد هوت انا کا زوج خواهد و مانع شرعی در حق زوجه باشد رفع نشوز مرفع آن زوجه با ظاهر
تجویز ملکوت شد سوال الیه صغیره جنبه و زنان ملک زوجه که کنیز چه بکند اخلال ظلم حضرت است بنا اطاعت
و حول سبب اسفل در بین باشد علیه و زوجه و بکر زوجه که کنیز است اعاده اخلال ظلم حضرت است با اخلال بعض
حضرت سبب حضرت ابدی بیت چه در اجناب علاه با رخالد اما در اخلال حضرت دانست اند جواب اولاد خود
بود در جنبه کر عبارة از باد بوده باشد سبب جهت بیشتر مکرر بعض بکر

دختر مرا از بلوغ در شد همراه کفر جنا دهم درنگ والدی اوقات باشد واسبنداز از اوصعوبت اشتر باشد اشکال در عدم
اعتبار اذن والدین در هم چنین وراه کفر جنا دهم رسد والدان عاقد نماید و دران صورة هم اشکال در عدم اعتبار اذن
بنت یعنی در هر دو صورة در بعضه حق عبان بلوغ در شد اکفا بان دختر بنت ان عوده و اشکال و دین و صورة بنت
اشکال که هست و دختر بن در صورت یعنی در حالت حضور والد و عدم نافذ اظاهر است و دران صورة هم اکفا باذن دختر
در حضور یعنی احتیاط و دران صورة دعا باذن والدم هست و اما اکفا در عقد دختر عبان بلوغ در شد و از نه والد
با عدم رضای دختر ظاهر این است جنان بود بلکه ظاهر این است که حکم چنین است و در صورة عدم اذن دختر بکر باعقد
از والد بعد از شد باید عدم اذن دختر بعد و در عدم اذن موقوف باشد بنا بر انکه رضای دختر است یا عدم اصلا صحیح نمی‌باشد و هو الاعلم

سوال — زید بعد عمرو را عقد نمود و در اورده و بعد از ان جا زوجه عمرو به باشد و زوجه مکرید نامه ان زوجه شد یا نه جواب — اینطلاق که دختر را که دو
ابن سلط را داده بکر بعد از بلوغ در شد و ابن سلط را ضرر کرد باشد بنا بر انکه رضای زوجه هم لازم است و دران صورة عدم اذن دختر است بعد
از بلوغ و اگر بعد از بلوغ رضی داشته است ان افتخر خواهد بود لازم است بخصوص ان عقد نماید و اگر افتخر عقد بعد از
بلوغ محض نباشد باشد شرط است افتخر را سلط بود و نمی‌آمد و اگر افتخر ادعای اصحا نماید باید ثابت کند با عدم اثبات ان
شخص یا اسلط بر دختر نمی‌آمد و بکر بلکه سلط دختر بر عدم اعتماد او لکن این مطلب در صورتی است که ان شخص سلم
داشته باشد که عقد در حالت صغر شده باشد نباید با وجود کجه جنانست که بحث ای از جواب کفته شود و هو الاعلم

سوال — شخصی زنی بر دو سود را تزویج کرده ولی زن از برادر این شخص خواهد و این شخص هم برادر با ان دختر
با این پسر تزویج میتوان کرد یا نه جواب — تزویج کردن زوجه برادر بسبب ان میشود دختر برادر را که از ان زوجه دارد تکلیف
پسر برادر تزویج نماید و هو الاعلم سوال — زید دختری داشته عمرو کلفه کلاه را در او تزویج نمی‌خواهد که او هم عمرو کلفه
و والد او از قبول او لایه قبول کند و بعد از نمودن تزویج عمرو کلفه بالتزویج عمرو کلفه خود که انهم عمرو مکلف بوده مقاربت
عمرو کلفه با بالتزویج قبول نموده و در اجرای عمرو کلفه زوجه عمرو کرده و هیچیک از تزویج و زوجه اجرای تزویج زوجه مکلف بوده مثال

صغیره جایز است ابن مرد حلالست یا حرام و بعد از انکه در ان باشد اجتناب طلاق هست یا نه جواب — چون که عمرو مخالفت کرده بر حکم
ناسب بعد از نمودن تزویج لهذا بسبب عربده و زجر که عقد او بعد از ان عمرو کلفه تزویج نموده که در تزویج کفاءة بر عقد
زوجه عمرو صغیره خود با مطلقه نماید بعد او بعد از ان عمرو کلفه تزویج نموده که بعد از او سنا بود و هو الاعلم

سوال — شخصی دو همشیره را بعقد نکاح خود در اورده بعد از دختر جلوه مذکور آن بعد دو فرزند مذکور را مطلقه
ساخته دختر ثالثی را بعقد نکاح در اورده بعد از دختر جلوه مذکور آن بعد هفت سال سن دختر نقصان
کرده ایشان شده و چنین صورة و در تزویج دختر را میبسد کرد و علی رغم نماید یا نه جواب — از قول و فرمود این
مقام زوجه در بوده باشد و در این صورة والد آن تابع امر است کسی او مانی دختر باشد یا نه و بکری انفاذ او نموده باشد
یا نه اخیر مطلوب را نشناخت چنین که کلی شده تکلم اسکان و اخیر نمی‌شد ابن طلاق صورة ندارد بلکه طلاق در صورة مرقومه مقصود
او است اگر چه طلب باشد بلی اختیار طلاق دارد و در صورت بکر زوجه نماید کنز مولی دیوه باشد این خود چنین بکر سوال
کنند را تزویج میدهد نماید و در چنین صورة ولی اختیار دارد که تفریق نماید یا نه باشد و در روض سوال اینست
که زوجه ولی کرده است و منع زنا منشد بب طلاق زوجه شده است اگر این مطلب سلطانی واقع باشد طلاق مخفف
نموده است سوال — دختری در زمانه بچه کاه کاهی شیر خوردن خود را بود و مکاهی بغذا و دیگر چیز است و را بنصیحت
رسانده انها چنین یا در دختر و پسر دیگر از ایشان که شیر را دو بود راضی نموده اند که طفلی از یکدیگر شیر خورده اند حلال
ایشان هم چنین بلیس مرقوم انکه یکدختر و یک پسر از نمود و یکدختر و یک پسر از نخواهد که شکال چیزی دارند و اراده که دارند
که دختر برادر را پسر خواهر بدهند و دختر خواهر را پسر برادر بدهند جواب — اگر پسر برادر با دختر برادر نمی‌خورده
خورده باشد بعد رضاع شیر بعد امده باشد و چنین صورة این پسر برادر و همچنان از دختر ان عمه را اگر چه
ان پسر و دختر اصلا نمی‌تواند تزویج نمود هم چنین امد دختر را که شیر از عمه خورده باشد و حد رضاع شیر بعد
امده باشد همچنان از پسران و از ان تزویج نمود نمی‌تواند نمود و اما پسر دیگر را برادر که شیر از عمه نخورده باشد چون خواهر پسر است
که تزویج هر یک از ان دختر را که شیر از عمه خورده باشد که عمه برادر باشد و خواهر پسر برادر بوده باشد و هم چنین ان خواهر پسر است
برادر یعنی پسر عمه و دختر خالهٔ که شیر از عمه خورده باشد که عمه برادر بوده باشد و هم چنین ان خالهٔ برادر دختر
شیر از عمه نخورده باشد که عمه و خالهٔ شیر نخورده باشد تا نوع تزویج نمی‌شود و هو الاعلم سوال — اگر کسی خواهد بجاری به خود نمود
و بعد از ان جاریه را طلاق داده باشد بعد از ان بجاری خود نمود و دختری از ان جاریه هم دیده بعد از ان دختر مولی که این شخص
باشد ایا این شخص میتواند ان دختر را متصرف شود یعنی دخول نماید یا نه جواب — دخول بدختر زوجه مفعول جایز
جایز نیست که دخول نمود نمی‌تواند نمود که عقد و دیده بوده باشد بسبب انطلاق با بملک با انطلاق جاریه حرام است
بیان شخصی دختران صغیره نابالغ این کسی که دخول جاریه خود نموده بعد از ان دختران فاطمه را تزویج بجاری خود نمود دختر
ان جاریه از ان مولیه و هر دیگر انها دختر بجاری مولیه مذکور این شخص است اینها دختر این شخص صغیره باشد و دختر نمی‌تواند نمود و
و هو الاعلم سوال — مکاتبه بنده و ده سال باشد که کتابت شده باشد و حال خود نوت اوس سد زوجه او نه زوجه او را و بدار
و خواطر جمع یعنی دختر شد تزویج شده متن زوجه بدیگری بشود و بعد بعض بر سد که زوج اول زوجه و او را و لکن خبری نباشد
که مسئله شرعی شود در زوجه هم یکی و هم یکی و ام که زوج من وفات کرده و زوج ثانی او را عدتهای معین در زوج اول نماید
ایا این عدت از زوج صحیح است یا نه و هم زوجه زوج ثانی هنوز است یا انکه باید بعد از نمودن زوج اول نماید
شرعی بر سد و بعد زوجه خود را بعقد دیگری داده و زوجه هم از زوج ثانی طلاق حاصل است و حکم زوجه زوج ثانی و بطل را

بیان نمی‌باشد جواب — در صورت یکه عقد صغیره بر زوج ثانی بعد از حصول علم صغیره بعوض زوج اوشده باشد صغیره بر
زوج ثانی حلال است و زوجه از است بعض بلوغ جنین بعوض زوج ثانی جنان بعوض جنین خود نمی‌تواند نمود و هو الاعلم
ن ۲۵۳ سوال — اگر احمد نام باد نامی و کالان و توجه ابراهیم منفوه تحریر اطلاق و بعد از ان بعقد او را بعقد باز نهد و بعد
اورده و الله ابراهیم نام آن صغیره او عاجز بود و عاجز بود که و مکر کالان بسبب تطلیق کالان و اما احمد نام مذکور کالان نمی‌باشد که تزویج
در بیان بود چند روز قبل از این اما احمد با طلاق نابود را بخدمت بعض صغیره مذکور بنماید که کرسکار شرعیه بهمان
زوجه مذکوره را بنام زوج ثانی صاحب است و زوجه است که و بنام صاح بود ابراهیم زوج اول جلم است اسناد این
طلاق نامه صحیح است و این مجدد در این مجدد نشده است و ابراهیم نام مطمئن این تعریف نباشد بلی و کالان اما احمد
نام داد زوجه و زوجه بسبب کرسکار شرعیه نباشد تلبیس شده در زوجه زوجه من زوج ابراهیم و در بنام زوج ثانی صاح بسبب اسم
انست و کجا بعقد نظر بعض نباشد که زوج و عاقد این زوجه بنمود و عاقد این معنی کرده بسبب و کالان اگر اجنبی صحیح کرسکار
شرعیه مذکور نشده حکم این بیان در نباشد جواب — مقتضای این مشاهده که اما احمد نام زوجه ابراهیم را بارهای و کالان
طلاق کنند طلاق انقضای عده او را بعقد بنمود بعد از انی نام اگر چنین است که اسناد آن نام صغیره حرام و عقد و دیانت
عده با طلاق بنمود خواه صغیره با نی با ابراهیم ابدیت و خود زوجه ابراهیم که احمد بود با نی شش سال که این نام اگر چنین انقضای
عده طلاق نماده باشد و اما در کیل در طلاق عده باشد رجوع بمنزله بود و بعد از ان رجوع زوجه را خواهد بود و اگر بکیل
طلاق نموده باشد و هو ابراهیم دیوان انقضای عده بوده باشد یعنی بعد زوجه ابراهیم شده است و زوجه او است بعقد جدید
انجام کرده شد و در صورة و کالان در طلاق ثابت و اگر ابراهیم صبا نماند او را وکیل نکرده است و زوجه او است بعقد مذکور شد
مقتضای نوشته شده است که نوشته اند چند یوم قبل از این اما احمد بارهای و کالان زوجه ابراهیم را مطلقه نموده و بعد از مطلقه
او را بعقد با نام و در اورده مجلس این عبارة است مقتضای این نام در داشتن عده نظر بلیکه ابراهیم ادعا نماید که
او زوجه او طرف عده بوده است قبل از زمان و اگر نما با این فرشته ساخته که باشد و او را طلاق نباشد و اینجا که زوجه
بعد از انقضای عده طلاق بوده باشد اما احمد طلاق او زوجه را گفت و عده منقضی شده اصلا ان زوجه از زوجه بعد
بعد با نی بعد از ان ابراهیم زوج سابق بود بعد از ظاهر شد بعد طلاق زوجه زوجه با ابراهیم را سلط با نی و زوجه
بنت بلی و کالان طرفین بحالت قوی بعد جامع انرا بخدا خاص شدن و اما که شرع حکم نمود که اما احمد در بارهای و کالان
در طلاق زوجه کالان بوده در چنین صورة عقد با نی نام باطل در وجود جرا ابراهیم خواهد بود و هو الاعلم عصمان الله
و هو الغفور الشکور و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

کتاب الطلاق

سوال — مکاتبه سیفه عمرو بعلت نمود را با حدی مصالحه عمرو و بعد طلاق از زوجه خود کرفت و زوج صغیره خود را مطلقه
نمود با زیر و بعد تملک که زوجه طلاق بسود ایا این طلاق صحیح است یا نه جواب — صغیره در صورت یکه صداق خود را مصالحه نموده
باشد بدیگری زوج سکاح بر صغیره مالزیوه باشد و بالاد و را با آن بعلت عوض نمود و جمدان نابی زوج جاری نموده باشد
و این صورة طلاق نیجه عوض صدیق سوال — مکاتبه خصی صغیره عمرو خود را خواسته باشد که ملکات
انصغیره عمرو مطلق و بمنافات با ملکات و مهار و نام صغیره سپس سد بیانه جواب — اگر عقد صغیره عمرو باشد و صداق
معین و بعد از عقد سیفی از ان صداق را مصالحه عمرو باشد بملکی با خاوند بعد از ان طلاق از خود زوج صغیره را مطلقه نماید
انجام اصل و اقی کرد مثل ان جاری شد و صغیره زوج برگردد و اما انچه حساب اصالحه متعلق موجه شده باشد کل الصغیره خود
بود سوال — زید در سال بها و زنات کمار و خود مقار به نیکی در ریاسه خواب او هم نمی‌تواند بعد الکل بدی ایجاد
حاصل شده که زید را عزیز تاکره است و چنین در ان امین نمایه لکن خدا در چند علم رسیده و در زنی خود نکنند ظهار کلیکن
نمی‌آید در این صورة تکلیف زید چه چیست مطلقه کرد نشی بر او و شوارست چه کنند خدا در اولاد که سر نمی‌آنها ضمن
و هم را چه عمل در اینست سال و بیده لکن زید چه حال سال دیگر رغبت مقاربه با او را در عدت امر مذکور باید او را مطلقه
کند یا نکاح دارد جواب — اگر مضمون ساختن این سیوه نکند بلی بر زوجه زید را بعد بهم رسانده است یا بعد بهم رسانده و در ان صورة مقار
یا چنین صغیره منبع ذخیره باشد بلی بر زوجه زید ان نعوذ با صحیح شرع نمی‌شود بر زوجه هم نمی‌شود و هم چنین بر زوج لازم نیست
که او را بین سبب مطلقه نماید و اگر مضمون این است که بر کمر زوجه زید کرده کنند ظهار کلیکه قبل ابا ان بر سبب بر زوجه بر زوج حق
شبه باشد چه یکه فرض این است که بیش خود کنند سکاه کمری در این کاه مغرب نمودند چه صغیره ظهار باین لفظ که مذکور
شد مشکل است بلکه مکلف نیست سوال — مکاتبه زید زینب زوجه مدخوله بها های خود را بواسطه قول هر و مطلقه نمود
و در چنین قول که زید جان زوجان از اجماع شرائط عدد طلاق ساکت و نیز سوال مهنا و عدد از اولی صغیره طلاق نمود
بر عدم تحقق شرائط حین الطلاق و فساد ان اتفاق نمایند یا در صورة مفروضه در چنین قول که زید جان زوجه و نمای شاد ایشان بر فساد و نمود صحیح است
یا نه و بر مفهوم و اگر کره و در صورة مفروضه در چنین قول که زید جان زوجه و نمای شاد ایشان بر فساد و نمود صحیح است
از اجماع صغیره طلاق در چنان عرفی را عدد از صحیح اقرار چند شان اکتساب و کذب نمود بر عدم اجماع شرائط صحیح
طلاق اتفاق نمایند یا در صورة مفروضه فرق طلاق ایشان بر فساد طلاق مسطور صحیح است یا نه در هر صفت یا با قرار
در صورة مفروضه جان انکه بر اطلاق و نمای ایشان بر عدم اجماع شرائط و فساد طلاق در چنین عده با بعد از تزویج ان باشد
یا نه در هر صفت یا با قرار است مبان انکه طلاق و نمود و در عدم اول یا ثانیه و یا ثالثه باشد یا نه جواب — تحقق حال در
جواب این سوال محتاج است بنقل کلام در در مقام اول — سوال از حال مثل چه چیز است که تکلیف انها چه چیز است در
این چنین جواب — این است که تکلیف طرفین این است چه خود انها عالم بصدق و کذب خود هستند پس اگر ساده قند در این
ارعا کشر طلاق متحقق شده باشد یا نه این جا شکال قائل شده خواهد بود و بعد از زوجه زنا چنین انها چنانکه بر زوجه زنا
بباشد و فهم نیست تا این ایکه این دعوی در اسناد عدد بوده باشد یا بعد از انقضای عدد و در طلاق ثالث بوده باشد
یا غیره و اگر کاه زند در این او ما بین اگر او را ثانی و عدد در طلاق اول اطلاق ثانی بوده باشد خلاف است انکار شرط صحیح
طلاق از زوج مثل انکار اصل طلاق است که مدعی صحیح قائل است بر انکه رجوع بان متحقق شده پس باز بعد از زوجه ما بین انها
متحقق خواهد بود و اگر بعد از انقضای عدد یا در طلاق ثالث بوده باشد حرام خواهد بود و بعد از ان دیگر محتاج است رجوع ان بعقد
نظر در صورتی که با اطلاق صورة دیگر بکلف بر انکه از حال مثل چه چیز است که تکلیف دیگر در این باب چه چیز است

جواب این است که این را مالکیه نظر بین بادر لنا ای عده است در طلاق قوله بالان باعدا اعضاء عده است بادر طلاق تا
اگر اولد بوده باشد چندان ندارد نظر بنگر طرفین با صادقند در این اره با کاذب در صورة اول طلاق با طلاق اجدید بود
در صورة ثانیه اگر شرط عقد عدة طلاق در رجوع خواهد بود و اگر اعتدین زن و شوهر جدا شدند و اما اگر این را عدید
از انقضاء عده با بدون طلاق نکاح بوده باشد بطلان این نسبت که این را مالکیه نسبت عاها بطلان تزویج زوجه دیگر است با عدة از تزویج
در عده بوده باشد بدیگری نکاح این است که این را مالکیه نسبت صحیح جهت کسی که این را حکم از این عده صحاح عقد دیگری جواب
کا از اوصاد در شده حکم است بر صحت هر هم چنین صدر قبل از اصحاب اوراست و از ما طرفین عدم تحقق شرط صحت طلاق
سه ماه معا نعی بها نمیتوانند بطلان شکال صورت است و بعضی صفیه که اعتراف عده بالقاء شرط عقد طلاق که ابا بکری تمکین در تزویج ثانی
سوال این در وقل و معنی باشد ظاهر این است که در صورة علم بعقیقه از ما عدی خود تولد عده در تزویج حلال است و قل اعتضد بر
نعم حرام است تمکین در ان نظر ما بر این است که صفیه در رسد بدیگر و رجال از بنده عذر غلبه کاذب در ما و در بکر بود و بدیگر
کا از اوصاد در شده حکم است بر صحت هر هم چنین صدر قبل از اصحاب اوراست و از ما طرفین عدم تحقق شرط صحت طلاق
سه ماه معا نعی بها نمیتوانند بطلان شکال صورت است و بعضی صفیه که اعتراف عده بالقاء شرط عقد طلاق که ابا بکری تمکین در تزویج ثانی
سوال این در وقل و معنی باشد ظاهر این است که در صورة علم بعقیقه از ما عدی خود تولد عده در تزویج حلال است و قل اعتضد بر
نعم حرام است تمکین در ان نظر ما بر این است که صفیه در رسد بدیگر و رجال از بنده عذر غلبه کاذب در ما و در بکر بود و بدیگر
کا از اوصاد در شده حکم است بر صحت هر هم چنین صدر قبل از اصحاب اوراست و از ما طرفین عدم تحقق شرط صحت طلاق
سه ماه معا نعی بها نمیتوانند بطلان شکال صورت است و بعضی صفیه که اعتراف عده بالقاء شرط عقد طلاق که ابا بکری تمکین در تزویج ثانی
سوال این در وقل و معنی باشد ظاهر این است که در صورة علم بعقیقه از ما عدی خود تولد عده در تزویج حلال است و قل اعتضد بر
نعم حرام است تمکین در ان نظر ما بر این است که صفیه در رسد بدیگر و رجال از بنده عذر غلبه کاذب در ما و در بکر بود و بدیگر
کا از اوصاد در شده حکم است بر صحت هر هم چنین صدر قبل از اصحاب اوراست و از ما طرفین عدم تحقق شرط صحت طلاق
سه ماه معا نعی بها نمیتوانند بطلان شکال صورت است و بعضی صفیه که اعتراف عده بالقاء شرط عقد طلاق که ابا بکری تمکین در تزویج ثانی
سوال این در وقل و معنی باشد ظاهر این است که در صورة علم بعقیقه از ما عدی خود تولد عده در تزویج حلال است و قل اعتضد بر
نعم حرام است تمکین در ان نظر ما بر این است که صفیه در رسد بدیگر و رجال از بنده عذر غلبه کاذب در ما و در بکر بود و بدیگر
کا از اوصاد در شده حکم است بر صحت هر هم چنین صدر قبل از اصحاب اوراست و از ما طرفین عدم تحقق شرط صحت طلاق
سه ماه معا نعی بها نمیتوانند بطلان شکال صورت است و بعضی صفیه که اعتراف عده بالقاء شرط عقد طلاق که ابا بکری تمکین در تزویج ثانی

بعضیه

صدای زدن

در این وقت اگر انقضاء سه ماه بنمی اند مدتی بلکه اگر است در انقضاء عده و اما اگر سه ماه عابد بعد از رجعی ثالث عده منقضی
بشود باید بگذرد و بعد از انقضاء سه ماه عده جدا شد عده بعد از هر چند مطلقه با انقضاء سه ماه است عدد طلاق و این
در صورتی است که در این سه ماه مجتمع نباشند با انقضاء سه ماه است و این در صورتی است که در این سه ماه عده جدا شدند با انقضاء سه ماه
سه ماه است که عدد ان سه ماه بعد از طلاق زوجه باشد و این در صورتی است که در این سه ماه عده جدا شدند بها
ذکر کرده اند فی الصحیح لا یقیم الطلقة ان تخرج الا باذن زوجها بخلاف عدتها فانه قد ورد انها تخرج لبعض حوائجها
المعروف ان کانت شابة یوسف الحجی فلم تلفت فی تلک الشهر الا بعضه ثم اوقع علیها فلم تدر ما رجعتها فانها تعتد من یوم
انتهی من یوم طلقها ثم تعتد ثلاث اشهر ثم تتزوج ان شاءت لکن اشکال در این مقام موجب بیشتر بیان ان است
که اشهار اشهر چنانچه صحیح در جواب سال بکه عدد از چهار سال نباشد چهار است که اعتبار عدتی شود عدد از سه ماه و بدانه و ما بعد
در بعض انصی منصوره فانه یثبت مثل ابکر عدد از ثلاث سه ماه تا ماه که باشد عدد از ثلاث سه ماه در این صورت فرقه که عدد
از طلاق و از اسالی سه ماه جمع بیشتر و کوتهی لازم است که لازم است سه ماه تا ماه که باشد عدد از ثلاث سه ماه در این صورت
که سه ماه تا ماه بنمی اند سه ماه با انتهاء سه ماه و بنی از طلاق دوازده ماه بیشتر و جمع ماه جدا شدند عدد از ثلاث سه ماه
من الوقت المراد الشارة الی تخییر شها بطلقها در چهار و برفع حلها ما عدها فانه ثلثة اشهر الحدیث سوال منعه در چهار
تخییر بوده سه ربع او ما عدد نموده طلاق که عدد از طلاق سیم منعه منقطع شده و بکری شده و حال زوج اول جواب
او را نکاح نموده در او زوجه باشد جواب عدد بلی شد بنکاح ثانی و معنا انقطاع موجب تحلیل نمیشود الا فان طلقها فلا
جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله فتحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما
باشد و ان بعد و دلم است در انقطاع سوال در بعد زوجه بود را کر منعه بود طلاق کنند سه یوم بعد طلاق کنند و هم اعتراف
اند او عدد از شوهر باید بشخص منعه صحیح مسبوق انا منعه بعد دخلی با طلاق اول صحیح است باید جواب اگر چنین
مطابق واقع بوده باشد چنین از طلاق بکر بعد از انقطاع شده باشد و عدد از نوع جمع نموده باشد چنین طلاق باطل است بلکه اگر منعه
و منعه طلاق زوج او خواهد طلاق بکر بعد بس که بکر انقطاع حیض نه بعد بعد شهر و ان با ما بکر لازم است از ثلاث و نوع
لمل بوده تا سه ماه سنتی شود او منعه بکر بعد بس که بکر عدد از نوع و بدل حیض و بدل از انقضاء سه ماه او از طلاق کنند با
طلاق با مالها خواهد بود انقضاء بر ان بود چنین زوج خواهد بود منعه که در چنین صورة شده باشد با طلاق خواهد بود ان
اگر شخص باشد حامل بوده باشد در دخول نموده باشد زوج اول منعه انقضاء بکر بعد بعد انقضاء عده بعد از انقضاء عده بعد از
او را میتوانند عقد نموده اما مکاح مالها بوده باشد بعد از زوج اول منعه و ممکن عدد از خواهد بوده باشد فتنه با محرم مزید
منوده سوال زید را دختری بود بسن ده سال حیض مذکور را معلوم رسیده و حیض نموده و دیر بجا شد بی دخل زید الله
در رسالهای تاجر و بیدر بوده رفته الصلح و اما در خواهد از بن رفته عدد شده و مدة یکسال و نیم از سال و نیم از سال
شده بود منقول و کب او بجا ای سه ماه و نصف صدا آمده عکس هم نمیتوانند و دخل زید انفعال نمیتوانند و مفعول
رسانیده و با سبا رفته است و عدد حیض فرود بن بعد بعد از انکه بکر بود که کون بنت و منقول و بعد از بعد و دختر زید
از هیچ جنبش نمیتوانند با حال زید از راس سد کرتی و ضرب بعضی نموده و ان راجعون انعمی شود و بعد از بعد در این صورة چه
با بکر نمود جواب چاره ندارد مگر که زوج را بی بوی نیاید این جواب دخل است و اما اجاب زوج در چنین صورت
که معلوم است بعنی در صورت بکر بکن انقضاء دخول بوده باشد و ممکن از ما بی صادق نموده باشند و بعد فول از عدد
نفقه نموده باشد بلکه منعقد بسار و نمای و زوج بوده باشد چنانچه موجبی و دخل الاث انتهاء دخل زوج است که با
رصله و زوجه چنانچه موجبی است اصرار در این امر تمام بلکه را خلاف نکند سوال هر که زید دختری داد و حال انقضاء

اصحاب طلاق بدهد هیچ صورة دارد و هر که در طهر بعد از نفاس با اسحاب مطلقه سازی چه صورة دارد جواب حکم جنین نفاس
در خلاف فیل است در هر جنین که طلاق در حال حیض صحیح نیست در حال نفاس صحیح نیست و در هما بکر طلاق در حال حیض
صحیح است مثل باب تزویج در حال نفاس صحیح است و اما اسحاب پس نفی از نفاس در حال اسحاب بنا باشد بنا بر این طلاق
در حال اسحاب صحیح است سوال نفقه زوجه را زوجه باشد بلکه مثل زوجه مطلقه عدد بوده رجعیه نیست بلکه مثل زوجه مطلقه عدد طلاق باین
جانچه هر که کسی زوجه خود را طلاق کند بطلاق بائن چنانچه در انتها این بوده مطلقه بطلاق باین مفعلت او جایز است هیچ چنین
اخلص صدا و در عدد انقطاع نفقه او زایل از فرار نموده آنچه شیخ سد فرمائست در قطع زوجه استحقاق زوجه منقطعه
در انتهای عدد بجهت طلاق انقضاء عده رجعیه چنانچه تزویج است و جایز نیست تزویج اخت منقطعه قبل از انقضای عده
او نیز جایز نیست و این قول منقطعه است و اما مالکیه قائلند بر این صحیح است بعشتری بعد مشتری رجوع و مطالبه بها بایجر را
مالک از او استرداد نموده و فساد کرده شده و اما مسلم بسند اعاط البیوعین نمای ما تاج که مالک از مشتری بعد نموده بعد مشتری
نفقه داشته باشد از بایع مطالبه می تواند عاد بسیار شکال است و اما قول زوج که عاد عدد اما الحجیل الاجیر بر
نفقه مشتری بر مطالبه می نمیتوانند از بایع در صورتی است که شفعی از مبیع بعد مشتری حاصل شده باشد با حصول نفع مطالبه
از بایع شکال است لکن ابن در نظر حقیر محل اشکال است نظر بلکه این منع بالزان صحیح است با انتهاء اگر از مبیع حاصل
شده باشد منفعت است مالک خواهد بود باشد منفعت است بعد مشتری نمای ما بود سوال هر که زید را در زوجه بود و دیگر با هم بعد
از انکار اراده نماید که زوجه خود را از دار السلطنه اصفهان بوکالت بر بکری و ان را در سبب خود را با ناز حقوق او مطلقه نماید طلاق
خلعی باشد این صورة که کاتب تحریر را بطلاق فلانی بوده است و در اسبیل آنکه عدد از اراده نماید خارج و نفوذ و از دار السلطنه
مذکوره مطلقه نماید با هر جواب این مطلب اگر چه تحریر نمیشود و وکالت او مطلق و صرف عیب ندارد مگر الا بت جهت که
وکالت انما بین بوده که طلاق خلعی و اما مطلقه نماید بحقیقت نظر بلکه کلاف خلع در صورة اگر اهد قبل زوجه است و بجهت
در نیجا شده این مطلب چنانچه بیرون از بلدت نسبت بجهت طلاق خلعی نیست پس وکالت او مطلق در صحیح نخواهد بود
از این جهت سوال نخست زوجه را مطلقه نموده طلاق رجعی عدد از ان رجوع خود رسیل نموده با ضعیفه منقطعه
عده صدا از او شاهد و رجوع نموده عدد انقضای عده انقضای عده ضعیفه بکری شوهر نموده حال این صغیره از زوج ثانیه
با اول جواب تخییر الحال فی جواب هذا السؤال بسندی رسم المقدمات الاولی فی توضیح حال فی الصحیح
بین المسلمین لا اصل الحلال و اما حرام حلال اقول الاحادیث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وآله قال الصلح جائز بین المسلمین الا
صلحا احل حراما او حرم حلالا والمقصود ان الحدیث المذکور یعنی هذا الدلیل فیه من یوجد من الحرام ما یدل منه نهی و یعنی فی تنا
علیهم السلام فی نهی بسند فی الصحیح عن معمر بن الحسن عن عبد الله بن عبد الله قال الصلح جائز بین الناس و یعنی عن الدلیل المذکور و
عمل بجهة هذان کلام یوجب خلل الکلام و عدم الکلام ان نوع انه یوجب انقطاع الصلح عن الصلح فی الصلح و ما خلاف
الصلح بعد من الصلح فی الصلح و بعض الصلح فی الصلح عند کان قبل الصلح حلالا و من بعد الصلح انه کان تصرف الصلح لم نبه
حراما قبله بحکم بعد و کان قبل ذلک اما هو الصلح و کذا الحالة الصلح بنکن فکون ذکر فعل الصلح کان حراما کما انه حرام
ما کان حلالا و هذا بنم من شرح هذه الصلح انقاذها و اعدادها و اما من شرح الصغیر علی الشارح عن الدلیل المذکور کما و کن الله اصلحا
اسم فاعلیه بالفعل و اورده الحجة الصدق فی الفقیه فی باب الصلح قال قال الصادق علیه السلام و بعلیه و آله البیت

جاذوم

انطلق خلی انت مطلقا است
و اشاره عده رجعیه ۵

نفوذ و رانجا که جمع مانند و بیرجع هر بلاک کلیا البائع از الیه بصل نفع فی مقابله بیع حصول اشکال با رجاع طلاق خود داد و هر دو
مشاهد معوض بهاد ری کیاب نوشته اند جواب و اما غیر از اجماع طالق خاصه در زنج الغرب من سکاه از بیان نباشد است که
هر که کسی منعقد را عقد نموده و زوجه بوده باشد عده منعه بعد از انقضای عده و اشاره های عده ان صغیره هستند او را بعد عقد بیش
زوجه نظر بلکه زوجه در عده انقطاع مثل وجه مطلقه معدوم بود بلکه مثل وجه رجعیه نیست بلکه مثل زوجه مطلقه معدوم طلاق باین
چنانچه هر که کسی زوجه خود را طلاق کند بطلاق باین چنانچه در انتها این عده مطلقه بطلاق باین مفعلت او جایز است هیچ چنین
اخلص صدا و در عدد انقطاع نفقه او زایل از فرار نموده آنچه شیخ سد فرمائست در قطع زوجه استحقاق زوجه منقطعه
در انتهای عدد بجهت طلاق انقضاء عده رجعیه چنانچه تزویج است و جایز نیست تزویج اخت منقطعه قبل از انقضای عده
او نیز جایز نیست و این قول منقطعه است و اما مالکیه قائلند بر این صحیح است بعشتری بعد مشتری رجوع و مطالبه بها بایجر را
مالک از او استرداد نموده و از بایع مطالبه بها از ثمن است که کل اجر مالک کونه از مشتری بعد مشتری مطالبه نموده از بایع این
در نفی فساد و فساد کرده شده و اما مسلم بسند اعاط البیوعین نمای ما تاج که مالک از مشتری بعد نموده بعد مشتری
نفقه داشته باشد از بایع مطالبه می تواند عاد بسیار شکال است و اما قول زوج که عاد عدد اما الحجیل الاجیر بر
نفقه مشتری بر مطالبه می نمیتوانند از بایع در صورتی است که شفعی از مبیع بعد مشتری حاصل شده باشد با حصول نفع مطالبه
از بایع شکال است لکن ابن در نظر حقیر محل اشکال است نظر بلکه این منع بالزان صحیح است با انتهاء اگر از مبیع حاصل
شده باشد منفعت است مالک خواهد بود باشد منفعت است بعد مشتری نمای ما بود سوال هر که زید را در زوجه بود و دیگر با هم بعد
از انکار اراده نماید که زوجه خود را از دار السلطنه اصفهان بوکالت بر بکری و ان را در سبب خود را با ناز حقوق او مطلقه نماید طلاق
خلعی باشد این صورة که کاتب تحریر را بطلاق فلانی بوده است و در اسبیل آنکه عدد از اراده نماید خارج و نفوذ و از دار السلطنه
مذکوره مطلقه نماید با هر جواب این مطلب اگر چه تحریر نمیشود و وکالت او مطلق و صرف عیب ندارد مگر الا بت جهت که
وکالت انما بین بوده که طلاق خلعی و اما مطلقه نماید بحقیقت نظر بلکه کلاف خلع در صورة اگر اهد قبل زوجه است و بجهت
در نیجا شده این مطلب چنانچه بیرون از بلدت نسبت بجهت طلاق خلعی نیست پس وکالت او مطلق در صحیح نخواهد بود
از این جهت سوال نخست زوجه را مطلقه نموده طلاق رجعی عدد از ان رجوع خود رسیل نموده با ضعیفه منقطعه
عده صدا از او شاهد و رجوع نموده عدد انقضای عده انقضای عده ضعیفه بکری شوهر نموده حال این صغیره از زوج ثانیه
با اول جواب تخییر الحال فی جواب هذا السؤال بسندی رسم المقدمات الاولی فی توضیح حال فی الصحیح
بین المسلمین لا اصل الحلال و اما حرام حلال اقول الاحادیث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وآله قال الصلح جائز بین المسلمین الا
صلحا احل حراما او حرم حلالا والمقصود ان الحدیث المذکور یعنی هذا الدلیل فیه من یوجد من الحرام ما یدل منه نهی و یعنی فی تنا
علیهم السلام فی نهی بسند فی الصحیح عن معمر بن الحسن عن عبد الله بن عبد الله قال الصلح جائز بین الناس و یعنی عن الدلیل المذکور و
عمل بجهة هذان کلام یوجب خلل الکلام و عدم الکلام ان نوع انه یوجب انقطاع الصلح عن الصلح فی الصلح و ما خلاف
الصلح بعد من الصلح فی الصلح و بعض الصلح فی الصلح عند کان قبل الصلح حلالا و من بعد الصلح انه کان تصرف الصلح لم نبه
حراما قبله بحکم بعد و کان قبل ذلک اما هو الصلح و کذا الحالة الصلح بنکن فکون ذکر فعل الصلح کان حراما کما انه حرام
ما کان حلالا و هذا بنم من شرح هذه الصلح انقاذها و اعدادها و اما من شرح الصغیر علی الشارح عن الدلیل المذکور کما و کن الله اصلحا
اسم فاعلیه بالفعل و اورده الحجة الصدق فی الفقیه فی باب الصلح قال قال الصادق علیه السلام و بعلیه و آله البیت

المنهي والجمع بين المدعى عليه والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا ويمكن ان يوجه معناه ان المراد منه البيع
عن الجمع بين مضافين الصلح بان يكون معناه كل صلح جائز بين المسلمين الا صلحا يفيد الا الصلح الذي افاده الصالح في مقام ضبط ما له
العليل على غير سبيل الدوام كالصلح من الربع فلو عن الاستمتاع بالزوجة فيه نظر فان الدليل فانه يحل من مدة ذلك كالصلح عن مهرها
مع ما تكره منها ان كان مكلفا به جهلا لا الا يجب ان يعلم به لانه لم يخل بالصلح ابي الصلح الذي افاده الصالح في مقام تجويز فان الدليل
عدم امكان تحليل به كالصلح في ذوي شيء ان لا ينفع منها منها يمكن ان يحرم عليه الانتفاع فانه سلط على الاستمتاع منها بالاجارة
والتمليك بالملك منه وتنفيذها وصلح منها على لا ينفع منها يمكن ان يحرم عليه الانتفاع منها وقد نفى ما يوهم حلالا عدم امكان
ان قيل كيف يمكن الحكم بعدم امكان وعدم جوازه مع انه ثابت السرية كالصلح عن حق الشفعة فانا ان الصلح هنا ان الصلح هنا هو
الاسقاط الوجوب لا الاسقاط الحق وانما ان الحق ولهذا يجوز الا الاقدام بخلاف الشفيع مع تحقق الصالح في اسقاطه لا يخفى
ما في تنبيه في ان الحق الذي للزوج على المرأة من التسلط على الاستمتاع بنفسها وتمكينها منها والتمتع بها والتمتع
عليه يمكن اسقاطها الصلح ومنعه لم لا منه لقبيل بين الزوجة الثانية والمنع بها فانه لا يمكن ذلك بعد ان الزوجة يمكن بانه
على وجه اسقاط الزوجة الثانية ومع ذلك يمكن الرجوع اسقاط الحق في المذكورة له جعل الحق عليه فيها ولا منها وانظر
الهامش ومكذا اما في الثانية فيمكن له ذلك اما عدم الامكان في الاول فلي منع ان وصف الزوجية يقرع الامور المذكورة بخلاف
المقدم من الدين من الامور المنسوبة فلا يمكن للزوج اسقاط الامور المذكورة عن زوجها بعد ان يكون وصف الزوجية باقية
ويجوز عليه الامور المذكورة واما الجواز في الثانية فلانه مدلول عليه جلالة بن الضرير الحنفية كالصلح الوجوبي في الفقه عن
طين وهاب قال كنت البارحة عن رجل منع بارادة ثم وهب لها ليلها ثم ان يفيض انها امرأة ان يرجع فيما وهب لها
من ذلك فرجع ولا يرجع وارادة في ليلة متعددة من ايام بين عليه قال لا يعلم الله سبحانه ذلك الرجل
بين الزوجة الواحدة منعم بين زوجها على شهر ثم لها فمنع في ليلة نصيب ان يكون شرط الكون من شهر فهل يجوز ان يزيد لها في ذلك من الايام
في الايام قيل ان نعم اياما الثالثة عليها اذا لا يجوز شرطان في شرط ظاهر كيف يمنع قال يصدق عليها ما في من
الايام ثم فيما عند زوجا جديدا في المصدق فيه على الشرط ولا يخفى عليك انه لا يبعد لهذا الايام الباقية على الزوجة
ما اخذه منها الا ان يجعل في مقدار المنع والملاعنة وغيرها في هذه الايام ومن المطلب هو ما الجمع عليه كلمات الاصحاب فالا
قريب ومنى اراد ان يجعل في المدة قبل انقضاء الاجل يقيس في ذلك الايام يجب لها ما بقي في جملها من الايام ثم
استقل عليه بالحديث المذكور وفي انها بارادة انقضى اجل المنعم جاز لان يعيد عليها هذا مستانفا في الحال لان ارادة زوجها
في الاجل فلا انقضاء اجلها لم يكن وذلك ان ارادة فيلب لها ما بقي جملها من الايام ثم يعيد عليها على ما شاء من الايام
فقول لا شبهة في ان دائرة السبيل اوسع من دائرة الجهة فاذا امكن استقلال المطلقة للرجوع في الزوجة المنع بها
وسلب الاستحقاق منها الجهة فيرجع بالصلح طريق اولى كالجمع والسر في الجانبين هذه الفصلين لمسافة بين او جب
العلاقة بينهما كالعين الدوام والانتفاع المنفعة فيسلط على الانتفاع بعينها وتجارة وصيتها وقد نطقت الشريعة
بالحكم لتلك العلاقة في الطلاق بخلاف في الانتفاع بالانتفاع بالانتفاع بالزوجة لها في جوزه والثالث انه ان الطلاق من
الاسباب الشرعية لازالة الزوجية الواجبة العقدية للطلاق الشيخ هذا لما وجب زوج الزوجة عن الزوجية فلا يمكن ان
الزوجية المطلقة بعد الطلاق زوجة حقيقة ويجوز الرجوع في عين الواجب للاجل لا يجب بها الزوجية حقيقة والحاصل
انه لا فرق بين هذه الطلاق بين كون المطلقة حرة ومحلا لها وبانه وغيرها فيها فلا لا يمكن ان يجب مع رجوع الزوجية
فلكن الاصل في الجواب لها الثاني لو يمكن بانه يمكن ما نبه ملاق الثاني بان الشيخ الجلي للرجوع وسلط على الرجوع في العدة في بعض
الواضح وذلك لا يجب كون الزوجة المطلقة قبل الزوج زوجة حقيقة وهو الحق ظاهر والدليل عليه مع ظهور الحال فلم

او وصب لها الجنايات بعض
ان يفضي الى الجماع

وبعد الثاني العزيز بن ان وضع ان المراد الرد الى الموقوف جزء العقد ان المراد الثالث لا يكون الابع الخروج عنه والصحيح الوجه في تنبيه
من ابي البصير عن ابي عبد الله قال سألته عن طلاق السنة فقال طلاق السنة ان الرجل اذا اراد ان يطلق امرأته طلقة واحدة في طهر لم يجامعها فيه وكان دخل بها
بعد ان يجتمع ثم تطهر فاذا طهرت طلقها واحدة تطليقة واحدة بشهادة شاهدين عدلين ثم يتركها حتى تنقضي عدتها فهي املك بنفسها وهي
منه واحدة وكان زوجها خاطبا من الخطاب ان شاء تزوجها وان شاء تركها ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره جديدا كان عقده
على نفسها باثنين وقد مضت الواحدة فان هو طلقها واحدة اخرى على طهر بشهادة شاهدين ثم تركها حتى تمضي عدتها فهي
املك بنفسها من الثنتين وملك امرها وحلت للازواج وكان زوجها خاطبا من الخطاب ان شاء تزوجها وان شاء تركها ولا تحل له حتى
تنكح زوجا غيره جديدا بمهر جديد كانت عنده على واحدة باقية وقد مضت ثنتان فان راجعها فلا تحل له حتى تنكح زوجا
غيره وكذلك ان طلقها الثالثة فهي املك بنفسها من الثلاث التطليقة واحدة ثم لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره الى ان تكمل الثلاث
مطلقات من زوجها كانت خارجة من ملكه في زمانها فاذا راجعها فان راجعها صارت في ملكه الى تكمل الطلقة الثالثة فاذا صارت خارجة
كانت خارجة من ملكه صريح في رجوع الزوجة بعد الطلاق عن الزوجية وهو مقيد بعدم انقضاء العدة وبالاعتبار حال
الرجوع فيها وبدل عليه ايضا صحيح ابي بكر بن ابي بردة عن معوية قال سألت ابا عبد الله عن المعتدة كيف يصنع بها زوجها
ان كان يريد الرجعة قبل ان تنقضي عدتها فقال سبحان الله اما يعلم ان الرجعة ما انتم عليها ما دامت في العدة وكيف يصنع بها زوجها ان يمسها
ان يطلقها واحدة في العدة وهي طاهرة قبل ان يطلقها الرجعة كان جاء زوجها قبل ان تنقضي عدتها من يوم طلقها
الرجعة فيما بينه وبين الله ان يراجعها ان شاء ان يراجعه امرأته وهي عنده على طلقتين وان انقضت العدة قبل ان يجيء فيراجع فقد حلت
للازواج ولا سبيل للاول عليها وهذا الحديث من الفهوم من قوله فيما اذا اجلها فهو اولى انه اذن لزوجها ان يراجعها الجنس
في امرأته وبوجه علماء العدة فلا يكون ذلك الا باشتراط الرجوع من الزوجة بالاعتقاد في هذه المدة ذلك بان يقال في الفرق كان فيما
تلك بطلاق في نفسه والحاصل ان الزوجة المطلقة تحل لها الزوجة بعد الزوجية والعدة بعد الرجوع من غير مهاجر عدم
الرجوع سواء وجد عدم الرجوع ام لا وهو يدل عليها عن الصنم خروج الشيخ على تسلط على زوجها الى زوجها بشرط مدة معينة فقول
اشرح الرجعة من الحقوق كسائر حكم اختيار مدة الخيار وغيره وهذا الرجوع على المرأة المنع بها في المدة الجنس سنة مثلا بل
على ان الحق على المرأة المنع بها الوفي من الذي الرجوع على الزوجة المطلقة في ايام العدة فكما يجوز اسقاطها بالصلح فلكن
الامر فيما نص ابنه بك الهجم فوله بالصلح حاتمين المسلمين ويمكن الرد في المقام بنصوص عديدة منها ما رواه في الامام
في باب الشرط في النكاح وما يجوز وما لا يجوز عن زرارة قال سئل ابو جعفر عن الرجل يتزوج بشرط عليها عند عقد النكاح ان
يأتيها متى شاء كل شهر او كل جمعة من غير ان يفضه كذا وكذا قال الشرط الشرط قبل ان يتزوج بامرأة فلها ما اقل من انقضاء
الكسوة ولكن ان الزوج امرأة فخافت منه نشوزا او خافت ان يأتي زوجها او يطلقها فصالحت من حقها على شيء من نفسها او نفقتها
فان ذلك جائز لا باس به وهو رواية في باب اشتراط الشرط سنده من باطنه بابن ابي عمير عن بكر بن حبيب عن زرارة
صدوق في طريقها الى سنا الى ما رواه الكشي عن محمد بن مسعود بن بكر انه قال قلت للحسن بن علي بن محمد بن يحيى بن ابي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام بعد
في بعض من نفسها فقلت انا عبد لك فرقني في بعض مراضك الى الشام ولا تفارقني فقد لا تشرط على المدح والسند ان
كان منهما اليه لكنه متهمات لا تضاف الى المدح منه بل يدل نفسها الى ارادة الرجل بجانب من امرأته فيتزوج امرأة اخرى
سر لها وبشرط على انها تبيت الا في الليل فيجيئها الا في النهار فوله صالحت من حقها الطلاق اي وقت الصالحة عند مصالحة
الزوج بعض الزوجية فيما عليه فان المقامة من الطرفين فيكون كل من المتبعض وتنهما الصحيح الذي
في باب الفتن من الكافي الصحيح عن عليه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل وان امرأة خافت من بعلها

تنوزا فقال هي امرأة تكون عند الرجل وكرها فيقول لها اني اريد ان اطلقك فتقول لا تفعل اني اريد ان اتمسك بي ولكن اطلقني
ابطلي ما صح لها من شرط بالمال ـ وفي رواية لها من شئت تهبك وتبرئ عليك الى ان قال ولم يجز عليه الطلاق ولم يجز عليها ان يصلحا بينهما
صلحا وهو هذا الصلح ما فيه الفتوى الى ان قال عن علي بن ابي حمزة قال سألت ابا الحسن عن قول الصبي وجواز ان تؤدي عنها
من مهرها شيئا او ما دونها فقال اذا كان بامر تهبه لها فلا بأس لا تكره وارى لك ان تكره بعض ما عليك واحلال من لها عليك حل
وذلك ولا يجوز الا ما دونها وفي الفقيه باسناده الى الفضل بن صالح عن زرارة بن الحكم عن عبد الله بن مسكان
في الكتاب ابن عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن خلع الصغيرة وهل يجوز ان ترد ان ترد عليه ما اخذت منه فقال نعم
فقلت كيف صنعه المرأة لا تجد فقال تهبه فلانة لفلان بكذا وكذا ثم تقول له اخلعني بما اعطيتك من مالي وانطلقت من مالي
بري وابطلي فقد جاز ذلك فتقول ان الصغيرة المذكورة قد ملكت منافعها فيصح ولها ثم لا يصلح لها ان يصلحا
بينهما صلحا يكون مقتضاه ان ترد تلك المرأة فرجها ساقطة عليه من مهرها كان مصالحة بين شيئين عليها سقوط حقها
من مهرها ولو كان الزوج صبيا رشيدا جاز لا يخفى كما يجوز ذلك في الزوجة بشيئين جوز في الزوج ايضا بل يقول في الصلح
عليه ما يقدر من معنى فتعاد اجازته لذلك فلا الطلاق بعوض مقدار الزوجية لكون المعوض شيئا كما انجاز ذلك في المعوض
فيجوز في الصغيرة في الخلع الجائز بل يقرر فيها ذلك **تحقيق** المقام يبتنى على ان الخيار ثابت اما وليا وجائزا والصلح في الاول يوجب
سقوط الوجوب ولا يلزم منه سقوط الجواز لا يا منا ان فسخ الوجوب لا يوجب فسخ الجواز بل يا منا وقيام منفعتي الجواز فرع صحيح
الحالة فحينئذ يبقى ان فائدتهما فيما سلف ان الزوجية ما كانت مستلزمة لجواز النظر الى الزوجة والملاعبة مهما لم يكن
منه مانع فلا يمكن التمسك لها في هذا الزوجية والساقط بالصلح هناك انما هو الوجوب فلما الثابت فائدة الزوجية انما هو امكان
ارجاع المطلقة الى ما كانت عليه من وصف الزوجية وجوازه وحيث فسد الصلح بالصلح فلا يبقى شيء منه فلا يبقى الساقط الا
وبالجملة انتفاء الجواز المذكور تنبيها الشهيد في الله تعالى روح السعيد حيث قال ولا يبعد ان في مورد الصلح ان يكون مالا
من اعيانه سواء امن تعدد والتعزيب والتعيين بين الجنايات فلا تعتبر ويؤيد بالصواب بالاستناد الى الصلح عن اشتم لما روت
من كونه ردا كما عليه بجلة من النصوص المعتبرة المذكورة وبدلك عليه ايضا ما رواه شيخ الطائفة في الجنب بلسناده عن محمد بن زيد
بن علي عن محمد بن احمد العلوي عن الرضا عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر قال سألته عن رجل له امرأة فلا تحل له
ابطلها بها لك بها او تهبها او تعطيه شيئا فيجوز ذلك قال اذا طابت نفسها واستغنى ذلك منها فلا بأس وعدم ارادة الفقه
من قوله شيئا وذلك منها الاعتناء فيه لفظ الجواز منه بينهما اسرى فيشمل ما لو كان عينا ان الصالح هنا
جواز الصلح من الضم مضافا الى ان معنى الصلح اوسع المعنى دائرة الفتيه بشيء جوازه بطريق اولى ولا يمكن ملاحظة
من قوله شيئا في ما حضر الصلح او بعده وعلى التقدير بين بقية الكلام فلا يبقى جزء الا ويناسب بقي الكلام هنا في امور ينبغي التنبيه
عليها **الاول** ان المفروض في المسئلة الصالح عن الرجوع عليها بما عليه من النفقة في ايام العدة لها والمفروض انها ثابت
حالة للالزام الجهل فالنفقة معلومة زمان الرجوع فيكون الوضع بسنة اشهر فضاعف الى السنة بضاعة الحمل الى مقدار
في كلامهم **الثاني** ان هذا الامر المسلم انه لا يجوز للمرجع العقد على اخذ النفقة في ايام العدة الرجعية فلا لامر
كان صبيا سقط حق الرجوع اجماعا **الثالث** هل الوارث يتبعها اذا انقضى الوقت في ايام العدة ثابت في مع عدم امكان
الرجوع او تعلق بما يمكن فيقال اما الاول فيمكن الجواب منه بالنقض بالحل اما الاول فهو انا نقول قد دلت النصوص
المذكورة على جواز الصلح بنفقة الزوجة بشرط رجعيا ادعيها الى ايام الرجعة ومعلوم ان زمان الجهل معلوم لهم بعد ساعة
كما يجهل سنة وسنتين واما الاول من الجهل في مدة النفقة والجهل فيه اكثر من الجهل في النفقة في زمان العدة فما هو الجواب
من ذلك فهو الجواب عن هذا ما الحل فيقال اما الفرق واضح بين الالزام بالجهول واسقاط المجهول والجهل بين

الحدود في الصلح اما بالنسبة بدون الثاني **توضيح** الحال في الزوج الوارث ينبغي ان يبني الصلح الواقع لعدد ذلك جملة
من شيء نفقتها في ايام جهلها يمكن المناقشة في صحة المصالحة للجهل في المصالح بالالزام مع في زمان المصالح هو الشيء المجهول
فيلزم العقد فتفسد المصالحة واما اذا صالح الزوج زوجها من الميراث لرجلها بسؤال نفقتها او اسقاطها تنفيذا الالزام
عليه فلا يرجع الزوج في المصالحة بالجهل في النفقة لانقضاء المدة بنوع اصلا كالاجنبي وجه الاصل واما الثاني فيتضح بالحال
في ذلك بشيء بما ورد ملخصه من الصحيح المشار اليه الاشارة الى تعيين الحال في ذلك فنقول روى فقه الاسلام في
الصحيح عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل طلق امرأته واحلفت ايمان بالله ان يتزوج باختها قال فقال اذا مضت عدتها ولم
يكن جهلها بعد فلا يتزوج اختها في الصحيح عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن الفضيل عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله
قال سألته عن رجل طلق امرأته ثلاثا ثم اصلح له ان يخطب اختها قبل ان تنقضي عدتها فقال ان كانت تعلم انه لم يكن لزوجها ان
حلال ان يخطب اختها فقال ان جاز خطبة اختها المطلقة بهم اعلى بعد انقضاء عدتها وعدم تمكن الزوج من الزوجة والجواب
من ان يكون معه تمكن من الزوجة بالاستناد الى باصالة العارض والمعروض بما اخذ من ذلك من الزوجة لا يستلزم
بالمصالحة فيتوقف ان يحكم بجواز تزويج الاخت ح والان نقول جمع القوم بحيث اطلق القول لحوله ناخذ فيه ان المتقي
عليه ظاهره انه الثقة في المباينة فظهر هذا نقول ان جواز خطبة اخت المطلقة معلق على غير الصحيحين بان لا يكون لها جبار رجعية
اصلا وهو منتف فيما نحن فيه المفروض يثبت من الرجوع في عليها قبل المصالحة كما هو المفروض ومقتضى تعليق الحكم على الشرط
انتفاء ومقتضاه الحكم عدم جواز التزويج ما بعد المصالحة كما لا يخفى على من يفهم الا انما فهم من دعوى الظهور نقول
ان الاخبار يكون في الفضاء المفروض عدم الجواز بعد المصالحة لكن ذلك في فيما ذهبه فمقتضى الاستصحاب هو الحكم بالبقاء كما لا يخفى على اولي الالباب
ثم الحاصل ان المطلق وجوازا العقد على اخت المطلقة في العدة اما مع امكان الرجوع حين العقد او في الجملة وعلى الاول يتوقف الحكم
بالجواز على تدبر الاخبار وحيث ظهر ان مقتضى الصحيحين المذكورين على ثانيهما بين ان انتفاء هذا المانع وهذا النفقة حكما بالحكم
الرجوع بالاخت بحيث انه كما لو يختلف حال التزويج بالاخت في ايام العدة بل المصالحة وبعدها فالحكم ثابت في الحالتين كما
بحث كذلك لم يختلف الحال في النفقة في ايام العدة لو لم تنقطع بالمصالحة بغيرها فيبقى على الزوج انفاقها ولو بعد اسقاط
حق الرجعة الكامل وجوب النفقة تابع لامكان الرجوع فعند انتفائه لم يجب اصلا لان وجه الوجوب هو الاستحباب بناء
على ان الانفاق كان ثابتا في حقه وواجبا عليه فلا وجه لزوم رجوع مقتضى الاستحباب بها مع على حاله ووجه العدم
الظاهر مما رواه شيخنا الصدوق في الفقيه باسناده عن مرسوس بكر عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال المطلقة ثلاثا
لكن لها نفقة على زوجها لانكم اجازتم فيه لو تزوجها بعد ثلاثة وعلى ان المستفاد منه ان وجوب النفقة
على الزوج الذي له رجعة رجعية ومبتدئ وعدم وجوبها التي انقضى له عليها رجعة وهو لم من ان يكون منفقا الرجعية
بدليا لا مالا بالمطلقة بالعدة ثانيا ان الاخبار انما عين فيه والحال الثاني وفي مرسل الاول في صحيح زرارة الرجعية في
ذكر سؤلها الثالث وعلى تقديرها واسكنوهن في مدتهن اولا الثالث اي بيوت الوارث بينها بما اذا انقضى الوقت
في اثناء العدة وقوع اسقاط حق الرجوع بالمصالحة او غيرها فقوله ثبوت التوارث بينها على الرجوع بما اذا انقضى الوقت في
اثناء العدة من الاربعة فيه ولا شك بعدم كونه لان صلاحيتها لها اما الجهل بها اذا انقضى الوقت بعد اسقاط حق
اثناء العدة والذي يمكن ان يتمسك به في اثباته هو الاستصحاب لكن فيه تامل كما لا يخفى تامل ويمكن الاستدلال لا بانه
لزوم صحيح زرارة المتقدم في الحامل على جبر وهو هنا الطلاق الرجعي بتوفي الزوج بعد ذلك فيتوقف التوارث بينهما على مقتضى الصحيح
مطلقا فرع عادل الحامل على جبر وهو هنا الطلاق الرجعي بتوفي الزوج بعد ذلك فيتوقف التوارث بينهما على مقتضى الصحيح

بثبوت الخيارات بعلمها جاز ان كان الطلاق رجعيا فجاز ان يكون احدهما من غير رجعة الزوج الى زوجته فيها ان السائغ والرجوع عليها
بملكها الا بعد ثلاث فجاز ان كان الموت مع اسقاط الرجوع وجوبه عليه ان الحلف بوقوعه وجاز ان الى فوات اغما يسهم في الغنائم
اذا امكن الحلف بالطلاق وهو جزء معلوم بل يجب بجميع تنبيه الاية وذلك لبيان ما يقدم عليه وتلحقها رضه شم
التنبيه على ما يلزم بسببها فقول ان تعدت هكذا وعليه فقهاء والكل ما دامت في عدتها والجواز ان يحلف الواحدة
وص مرتبي في الفقه ايضا لكن ولا مكلا روي عن الامام ان طلاق السنة ان يطلق السنة فقط الزوجة الاسكة
ما دامت في عدتها وهي اثنان ثلاث حيضات الصلاة وغيرها لا الاقراء فيجاز كون ان كان ما ظنه يكن اقرب الى الطلاق مشروط
بانقضاء العدة والعبد بينهما عن تبرير وجوه وهما فيما عليه مما رواه فيتجه الصدوق باسناده الى موسى بن
بكر عن زرارة عن ابي جعفر قال المطلقة ثلثا للسنة لها نفقة على زوجها ولا سكنى اما ذلك لانه قد نهى عليها رجعة وطلقها
وان لم يذكر وهي الحيض بكر على الطهر من غير مس فالوجه عليه ضعيف لان الحديث مروي في تهذيب والسند الى موسى بن بكر
صحيح والكلام في موسى بن بكر كما سلف وعليه فيما فيما سلف ان مقتضى الحصر فيه انه لا يجب الانفاق على المطلقة الا بالاستناد الى المطلقة
الرجعية وهذه الاذن منه عليه الى الرجع في نفقتها في ايامه وعليه تقييدها بالمطلقة كالرواية فيما ذكره فيتجه الصدوق في الرجعي
المطلقة السنة تقدم الرواية فتعطى هذا يكون الكلام على الاذن في وعلى المطلق نفقة المطلقة التي لم يجعلها رجعية يكون ولم يرجعها
بقوله ان نفقة ان يكون المطلق والمطلقة الطلاق فيها بعد مضي ثلاثة اشهر ثبوت الخيارات بها لا يكون لزوجها رجعة
في ايام ارتفاع الصالحة ولا الاستناد بما ذكر من التاييد فقد تقدم عند ذكر ان الجاني العباس واحتياس عندنا انما تكون مرشدة ط
بنسبتها احدهما بالنسبة الى المجلس عليه والاخر بالاستناد الى المجلس اما الاول في المجلس عليه فهو ان لا في حد فيه خصوصية
فيقتضي بتوجه الحكم فيه تلقي وحدت الخصوصية فيه وتفقت في طرف المجلس الخلع بالرافعي واما الثاني وهو ان لا يكون فيه مانع
من ثبوت الحكم فيه تلقي وجد فيه المانع لم يكن في طرف المجلس والمانع يكون في بالخلع الشرط في هذا الكلام وفي هذا الكلام وكان الاولى
لطرف المجلس عليه تلقي صنع ان الاكتفاء الرجع فيه وعدم امكانه يكون ان يكون هذا الخلع من الخيارات ويكون الخلع
لاثبات الخيارات هنا الاسباب لكن لا يظهر بيان الفعل بالمعين ان الخيارات فيها بالتلقي ثابت في الطلاق بالقاب
السنة والاجماع قال الله تعالى ولكم نصف ما ترك ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما
تركن من بعد وصية توصون بها او دين ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم وهو صحيح لا يستحيل الحكم بثبوت
الحكم الكلي عليه بالتبيين الله والدليل على الخلاف الخلاف الثابت في حق الخلاف الرجعي حقه فيه عند انقضاء العدة و
اما فيما اذا كان الخيارات في الخلع فلا يتحقق حكم بالثبوت كما لا يستحب هنا فلا يقتضيه الطرف بل الامر يكون الخلع من اثبات
الخيارات على الامر بالمصالحة لها اسم بالتحقق في الجنة في مقام الوجود تنبيهات الاول لا يخفى ان ما ذكرناه فيما سلف من
عدم جواز العفو على المختلعة انما هو حيث يكون اما مع حيث يكون الموثق اما العدة فالعدم يجوز بالحل الاعتقاد
يجوز العفو على اشياء كما اذا كانت من حيث يكون ما يجوز العفو على اشياء وفي بطل اعتقاد ما لا زمان جاز له زمان
العدة اذا كانت احدى الاربع من الزيجات فيوم الزوجة الزوج بلغ من عشرين يوم ترتيب فصل واما الزوج الزوجة في
عارة السلام ابي عبد الله عم من رجل يكون له اربع نسوة تبين احدهن جهل جاز ان يتزوج لو يعلم كانها خالة
هذه قال جاز الاربع اثنين وهذه الخالة بلغت من عشرة من ظاهر ان يصح ان الحد المذكور وما تاتي الاية فيها زيها لا
للرجل المتزوجة من الزيجات الحد شيخ الطائفة على الاخبار قال سعد اذا ورده قال يعلمون ما له من تاثير يجعل

الامكان

ملتهن بما الاصحاب لانه اذا كانت المراة جاز للزوج ان يتكح امراة اخرى مكانها في الحال انتهى كلامه رفع في الخبر مقام و
الثاني لا يخفى ان عدم جواز الرجوع على الزوجة عدة المطلقة لما هو مع بقاء المصالحة واتفاقا القضي واما عند تحقق من
منها فلا يبقى الحال فيها الى زمان مقدور كرسل الاتفاقات والنزاع لا يعد انقضاء العدة وعدم الحد والشكر والمنزوعة
على الكل من تحت به النبوة وافضل من تحت به الاولاد والاصحاب الصيد والحاجة الى الطهارة هنا ما جرى به الفقهاء من مدة
من مزايا كرمه من مجالس اصحابه فحجوا البرهان الثاني من الاسبوع الثاني السابع من اسبوع الامام الثامن من الشهر
السادس من السنة الخامسة من العشر الرابع من المائة الثالثة من الالف الثاني من هجرة اهل البيت عليه وعلى الله الاف السلام و
الثناء والتحية سلام زيد بعد ما اعتقد وداود رده بعد ان يعتق بعتقه بالرق وعليه كان ان اعتقل وعتقه بالعتق بالرق صحيح
بعده وجاز ان يعتقد عند الدخول وكيل عتقه وكيله كان عتقه لمن يكن زوجه ايات كزوج معالجة عتقه وزوج وعتق زوجه وزوجه
مطلقة عتقه وله الى زوجه يوم عتقه كان ان زوج وعتقه معالجة عتقه وزوج وزوجه مطلقة عتقه حالين تخلق فلا زوجة وله
ابا زوج رابعه مسكن صنف بعد الاز زوجه مطالبة عتقه بالتمثيل ودوره مطلقة عتقه ان نصف به ما الحكم عتقه كان مثل
حكم بعد ان بالطلاق مطالبة جنبي ان فلكان المالك جواب اما في الثاني كما بعد ان زوجه مستقل مثل وزوجه انما معالجة
عتقه وزوج وزوج فيه ان دخول وزوجه مطلقة عتقه اشكال عتقه كزوج شطط مطالبة جنبي ان زوجه نظر ما ذكر وانه
وقد زوجه وما لا عدم الشطط زوج مطالبة زوجه وانفاذ جنبي الى زوجه جواز مطالبة وما مطالبة نصف بعد ان يكون ثم ان
مسئلة منصور بن يوسف عتقه يكون بصورة الفيت كوصالة بمكة بعد هو الى زوج شرعه بالكرة زوج او مطلقة عتقه بالبين
نحو كوكيل من مهر وقد رابه شوصالحه عتقه وم ورضي ان شطل فوجه وكما اذا طلاق لكنه تا دون وز مثله اعتبار فيه ان نصالحه
واشتراه باشم وزوج صداق ان مصالحه او لا لان كف فلا ان دخول صورة دبكر ابراسب كرمصالحه بعد ثم يكف فيكه بذلك عتقه
مبكة وغاية بذلك اطلاق في عتق وزوجه عتقه لطلاقه فيخلع بان يكون زوجه وكيل يعتقه كيف ذا كرعتقه بعد ولو ما عتقه عتق زوج
او دون دبكر زوج او ما طلاق بكرة وزوج هم هما حتى يا وكيل عتقه ودوره بذلك يمس او ما مطلقه عتقه وكيل فيه ان
جنبي بكرة وكالا من مكلف عتقه بالمالك عتقه بالمالك صداقها قريبها لا لقطعها به وكالا تعتق بعتقها ان عتقه ذلك منها طالق في صورة دوله
اشكال نصف كزوج ودوره مكلف وصالحه نصف بعد ما اسبق الى عتقه نظر بعتقها معتبر وارده ودوران عتقه لو طلاق
كلا ان الجلد اما الضرب فيها الفوق القرين في باب الطلاق الذي لم يدخل بها من مثلها من ابنه جبن بعد من مسلم قال سالت ابا عبد الله عم عن جنبي تزوج
امراة بمهر الف درهم عند دخولها بها او نصف الف درهم ودرهم عليه ثم طلقها ان كان يدخل بها ان يدخل بها لم يرد عليه نصف
مائة درهم ابدا بذلك لانها كانت لها خمس مائة درهم ودرهم عليه ثم طلقها قبل ان يدخل بها فالمهر لها لم
لقيه سواء ومنها الصحيح الذي في شرح عبارة الضمير ومن حلف على واحد من الزوجين ان لا يتزوج على صاحبه ولم يتزوج
عن ابن بكير عن عبد الله بن زرارة عن ابن شهاب عن عبيد بن خالد سالت ابا عبد الله عم عن رجل تزوج امراة فالف درهم فبعث بها
اليها فزفها عليه فرضيها له فطلقها قال ان اتيت من هذا الالف درهم فلك نصفها ثم طلقها قال ان يدخل بها فلا شيء لها
ورد عليه نصف الف درهم وهذا الخبر من هذا الباب المذكور من الكافي مع لكن فيه خلل في اللفظ ومنها الذي في الصحيح المذكور
من الكتب ايضا عن سماعة قال سالته عن رجل تزوج جارية ثم جعلها من مالها في حل جاز ان يدخل بها قال ان يدخل بها فلا ان يدخل بها
شيئا انوار الجلسة وعلى نفسه ونفسه وان خلا بها قال ان يدخل بها وان دون المراة في الزيب نصف الصداق وحديث منها
المذكور من الكتاب في باب المذكور من الكافي الهدى في باب ما في الخلع يدخل بها من الغنيمة الكافي السند فيه الذي من الكافي في المتعة
لا ترد رواية باسناده الى شهاب وفيه الصحيح له في الجنة صالحا نبه عن شهاب بن عبد ربه عن عبد ربه عن ابي عبد الله عم

من سعدان عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن شهاب بن عبد ربه قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يطلق امرأته ثلاثا في مجلس واحد فقال هي واحدة وان شاء راجعها ما لم تخرج من العدة وان شاء تركها حتى تنقضي عدتها
وتبين منه وان شاء خطبها مع الخطاب وان شاء تزوجها من ساعته بغير خطبة ومهر جديد وان شاء تزوجها بعد ما تنقضي عدتها
بخطبة ومهر جديد وان شاء تزوجها بغير خطبة ومهر جديد وان شاء تزوجها بعد ما تنقضي عدتها بغير خطبة ومهر جديد
واسناده الى الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب بن عبد ربه عن ابي عبد الله عليه السلام وفي الفقيه روى
انه قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب بن عبد ربه عن ابي عبد الله عليه السلام وفي
الفقيه قال وفي رواية اخرى انه قال سألت ابا الحسن عليه السلام وفي الفقيه وفي كتاب المناسك سألت شهاب بن عبد ربه عن ابي عبد الله عليه السلام
وفي رواية اخرى انه قال سألت ابا الحسن عليه السلام وذكر انه كان يفتي بها وذكر انه يرجع عليها بخمس مائة درهم وسنذكر في النكاح
الكبير معنى الخلع وتحقيق الحال فيه عليه ما يجمع وجه سؤال زوجه كه سه مرتبه بيا بها ده مالك بسالد رجاعش بنمايد
در تزويج بخطبه اعاده ومهر اطلاق عمايد چه قدر از زمان موافق كه بگذرد او را بتواند مطلقه عايد بايد اين همان مسئله ام است كه
فقها فرموده اند تا سه ماه و سه ماه زمان موافق و زياده مطلقه نگردد بمنزلهٔ طلاق رجعي جواب بلى صغيره مكلاه نسبي من
بخش بوده و بخش نبيند در اين صورت عدهٔ او اگر در چنين وقاع سه ماه منقضي شود طلاق بمنزلهٔ كنت و بطلاق اعتضاء اين
مدة بحيض طلاق نيست مثال سوال زيد هند را بعقد دائمي خود در آورده و بنزل تزويج با او زوجه وطي نموده مجامعت مينمايد
مرتبهٔ اخيرة اخت حيض بوده و چند سال هند در خصوص او بوده عيد از آنكه عالم بسلم شده يا در رجوع نكرده و نفقه بكسال بر
نداده و عيد اين تجربه هند مذكوره بنزد عالم بهند نخواسته او كرده بود فيكن بهند صالح و بنيل خود كه مرسطور در ميانه
نكاح نا بود و انعام بكرد بجا هند نموده و تزويج جهر انعام بنزد داده و احيانا طلاق زوجه مسطور را گفته ليكن طلاق در ايام
حيض بوده و بي فاصله بعد بدون نكاح دانستن عدهٔ بعقد منقطعه تعرض ادامه هند بها بكه اجبا الحق در آن مسائل را بجهت تزويج
ثالث كه طلاق اياد در ايام حيض بجا است بلند و چه كه سال زوجه اول او را اصلا نموده عدهٔ بايد كه مدت يا نه جواب
بر تزويج هند در اين مطلب عقد بر نبود با طلاق و حليت طلاق نخواهد بود بلكه تزويج با عدم طلاق ثانيا بين متعاقبين لازم و چه كه مرتبهٔ
اخيرة كه بكسال بلكه علاوه و بنزل آنكه بعقد انقطاع تزويج ثانيه نمايد و اعتضاء تحمه و لهذا صغيره نخواهد بود زوج ثاني
خواهد بود و چه كه حاجت بطلاق نبوده و لهذا دفع طلاق در بعض صورت بلا بود و بعض صادق بطلاق مطالب مرحومه منسوبه نيست
بزوج ثاني ظاهر نيست سوال زيد زوجه مدخوله بها اي بوده و اطلاقه بطلاق رجعي نموده و در بين عدهٔ رجوع نموده و جماع هم
فاصله كامل نيز نشده كرمن از رجوع خود كه ختم ايام و اين صورة زوجه را طلاق است يا آنكه محتاج طلاق ثاني بنا باشد
در تزويج نموده بصالحه صغيره مينمايد و دليل جواب عدهٔ آنكه زوج در عدهٔ رجعيه نموده حكم زوجه عدهٔ او رجوع قائم
ميشود صغيره عدهٔ رجوع و زوجه او ميشود يعني علامه در بحث سابقه بيكرده و لهذا انا الزام عدهٔ غير طلاق بعدهٔ
و اعدم طلاق علاقه زوجه نيز فرموده است سوال زيد زوجه مدخوله بها بعدهٔ او طلاق رجعي مطلقه نموده و بعد رجوع
خود را مطلقه نموده بمبلغ معين دان درهم تزويج نموده و عيد از كهنه مفوضه شده كرمتي بعض علماء اهل كرمن الرجوع
قائل بصحت و صحيح باين طريق صحيح نيست لهذا رجوع نموده ايا در اين صورة بنا بر اي مدت ساكت خواهد زوجه خود را نشر
شود يا نه و تقليد عمل بهند بكرهل جواب بهند اي زوجه در رجوع نموده ان زوج ايا بخواست يا نه رجعا نيز مطلق بكرسوال
جواب بهند بعد نموده ام و هذا بهند بعد دست صحيح مذكور راجع بين بهدا فسنه صحيح است يا آنكه مسا يا قولش رجع است كه مكرر
كه عمل بقول بهند سي نموده ام و اما جواب بهدا ذهب رجوع را جواب هو الرجوع با مقدار خاص شرعيه قابل صحيح مشتبه
بر اين هكذا زوج حق الرجوع خود را مستلزم نموده ساكت آنكه تنبيه صالحه برهنا و زوجه شود و رجوع رجوع نمايد بنموده بنا بر اين مسكين
هكذا زوج تقليد بهند بي حق الرجوع خود را مستلزم نموده عمل بهند نمايد ان صحيح لازم است عدهٔ از قول ان بهند بعقل

بهند بكر كه عدهٔ بنا مطلع شده صحيح عيد اند چنانچه نوشته در سؤال است جايز نيست مشتمل است مطلق زياد اين مقام خوشحال
تلك مطلق رجعي كه الذي زوج بوده است پس قبل وكيل خواهد بود بر نوشته خود زوجه را در ايام مذكور شد در صورت زوجه كه امل
صحيح الرجوع از زوج بالان وكيل او زوجه بعد جبر بوده باشد يعني بقيد بهند چه بوده باشد او را ولاء چنين نشده باشد چنانچه
مفروض در سؤال است كه مطلق را ما بنا بكرمن در اين مسائل عمل نمايد جواب مسائل عمل نمايد جواب نموده ام بر نوشته و وقتي ان نظر بعدم
جواز الكال بر قول است پس صالحه و صغيره خواهد بود بر من تجويز كرخاذ فيه الحجل شانه بهند زوجه مؤمن و زوجه الله قرار و
با نحو اهمدر بين رجوع بر مخ دهب خواهد بود لكن اذا بكر لعبا ط مدد بن حضر صاد او لو زوج طرف است احياط منتفي است
باشد خبر را باين نموده من شاء او مقدمه بكر نموده باشد با جبر او او مطلقه عايد هي العالم سوال زيد مراهق دوازده ساله
عيد بالغ زوجه را عيد خود را مطلقه نموده و زوجه نيز هم رضا و راضي هم رسانيده اند الحال زوج اول كه بست شده باشد و او را
زوجه خود را بسيا بد زوج ثاني بكيد من اين زوجه را تقليد بهند بكه طلاق مراهق را صحيح ميداند تزويج نموده ام و بر اي تقليد
ثاني صحيح رفع اول بكو بنيز اين زوجه را تقليد بهند من حيث طلاق مكلف و مطلقه نموده ام دلالت كرده اين شده ام تقليد كه
بهنام كه تلاق قه را حق او با طلاق بهند و زوجه بست و جهل هم جواب اگر چه مثل حلال خلاف شايعه نيز فقها است چنانچه ايضا
فقها و نيز فقها ان را مدعي اند مشايخ الطائفه در تهذيب و استبصار و نهايه و ابن ابي عقيل در تهذيب و بجهت بيد و ابن ابي عقيل
شده اند حيثيت طلاق صبي صدان طبع فسق و سال نشا عدد در صورت بكه سبز طلاق ابن صحيح جامعه كند، كي با منعاد اي شام
شيخ مفيد موجبات الاول اضطرار الى طلاق و طلاق صبي كي از ولي صحيح نيست و اما خطا نيز نوشته كه كسي تقليد بهند بكه طلاق
صبي را صحيح ميداند ذات مطلقه چنين فاضلا فتوي نموده باشد اگر چه ابن طلب تقليد را كه بهند بيا شد كه منهي او چنين
باشد ابن مختصر بر تقليد ان بهند چنين مطلقه را تزويج نموده باشد عقد او صحيح ميداند زوج طلاق را هيد او زوج طلاق را بطلق
بنزان تحقيق نيست سوال تحقيق زن تزويج نموده و سلطاني عيد او را اهاخود و دختر و دين ابن مدة زوج حنيفه نيست
ان ب زوجه اينا و بان خبر نموده بدر زوجه طلب زوج صبيه خود رفته عيد از مدتي باز گشته نموده او را ذكالا تا بعد از جلب زوج
نموده و اتمام نام كه بنيد كه زوج بيالي اه شاه بلخان فرشته بود كه مادر تا بكالان را وكيل و مطلقه مؤن زوجه خود نموده بنا عليه
وكالة تا بعد در اسهان فرستاده شد عهد مطلقه زوجه را طلاق گفت و عيد از انقضاي مدة مكث بنكا او را تزويج نمود م چند سال
در جلاء خود و اشتغال شوهر او را اداء اي عيا، زوجه را كار طلاق را طلاق نيا زيرا كه لا تنكحوا ما نكح ابائكم مرحوم نموده اهالي بخا
و در اين حالة تفريق ما بين حيض و زوجه نموده و در زوجه كوند پس رفت و عيد زوج خود طلاق تا بعد عيد باسهان فرستاده تا
زوجه را طلاق گفت و عيد اتفاق طلاق زوج نوشتا با مسافرت اختيار كرده اشتغال منه حال چند سال است كه بنا بكه من
و زوجه خود بعد غير نزول نقل است زوجه بخانه پدر رفته حيران و كمتر بنده و خارج سكرده ان جواب اين على است كه
شيطان غالب بشود بر انسان انسان را هلاك ميكند باشد ابن بشود انسان ريگ على شود و چنان بكاب ان بها او را بعذاب
الهي چنين بنا كه الله تعالى لا تحسبن شيطان نكند في الحقيقه بر زوجه حلم هم رسانيده باشد و كالة وكيل و طلاق ابن
شخص هم عالم بر طلاق نباشد عيد از خلاف و اعتضاء عدة او اعتقاد نموده باشد عقد او صحيح و اگر عيد از نكاح زوجه و اگر
او در تقليد ابن شخص اگر علم هم رسانيده عيد فرمود او و عالم شود و با بنكه مدعي هكذا در طلاق كاذب بوده در چنين صورت
استصحبه بر اين تقصير حرام ايضا نظر با بنكه مطلقي در خارج نموده كه عيد از عقد خود خواسته بوده است و اگر بخشنده اي
عالم صيد فرمود زوج باشد اجمال و هكذا ابن زوج در انكار طلاق كاذب باشد زوجه زوجه او است عيد بر او نيست اگر
چه نظر با جبر مفروض در استفتاء است زوج صيدان كار و كيل در طلاق او را مطلقه زوجه باشد ابن مؤيد مدني فرمود
در انكار طلاق نكن مسائل هست كه ملكت شد كه زوج طلاق عالم باشد صيدي فرمود زوج اول در انكار طلاق صغيره مراد

حرام است ماکولهٔ نباشد صغیره بر او حلال خواهد بود **سؤال** فتحی سه زن کرفته است و دختران زن ماکوله بوده است و یکی از
شوهر یکی از اولاد و استشارت و بعائه این شخص انده است اکر دهم زنا بنده است وان دو دختر هم اولاد دیکر زنا بنده از حلال اضیفه
کرده اند آن شوهر دیکر دارد میکر بعون اولاد موافیم و او موخص مانید ان شخص هلاک نمی کیند یا نا اطمار دارد یا نه **جواب** اکر مقصود اینست
که بر زوج واجب باشد یا موخص اعدل چنین حلال شانه که زوجه خود را طلاق کفته باشد بهتر اکر احتمال دارد که دیکری شوهر نماید و او
بهم خواهد رسانید چنین طلاق دهد بنده ندارد بلکه در صورة هم مصر است و باید در صورة طلاق بهتر زوجه باز نکرد چه باز نمی شود **سؤال** زید دکاندار ناصر باسم مطلق دار السلطنه اصفهان فوشته است که زوجه بطلاق او را مطلقه نماید و بعضی مزینین و وکلا از
ناصر را خبر رسید هدکار و این سلسله بطلان اصفهان عرض هم بنا بدا اصفهان و وکالت ناصر را بسید بی سید هدکار او را بجهد و طلاق
بکیرد عرض نمایند بوی نیست زید بپرسند که وکالت ناصر را چه کرد بی میکرد بدام شب بیرد که از راه خانه نمی کیرد و در سر روز عید از زوجه
عرض نموده شد تا انکه مدة بحساب کیکذد اضیفه را خاند بنکاح خود در آورد و در مدة شش ماه ضرر با عیدان بسکذرد سید که وکالت
ناصر در دست فوده میشود که اضیفه شوهر بی پیغام میرسند بخاند که صیغه کرمن را نمی خواهم و طلاق داده اند دم فوشته
طلاق ناصر را که منطلق کفته نشده بود حالا چه باید کرد **جواب** خالد باید صبر کند تا اکر صبر بی سید و وصیم
طلاق کرد و حوله اضیفه هم کرد باشد در چنین صورة صیغه را دوام لد عیشه و اما صیغه اکر چنین است اکر صبر بی ابن طلاق
که طلاق واقع نشده است عقد خالد باطل و طالب بها امثال بنی نوع و اکر صبر بی کرند و طلب هم نوید حالا که شرع ثابت نباشد و
زوجه خالد بها میبود زوجه طالب بها که عقد جلد واقع شده بنی اند نوع کاکر صبر بی کرند و بعضی اکر صبر بی کرد حکم آن
عبارت است که کاکر سند دیکری بقضای عقد زنا خواهد بود و هم الله یعلم فالامر و هم الفقیر و اشکر و الحمد لله و المنه

کتاب الحق

سؤال هرکاه نادبی در بیان دو برادر مشاع باشد و احدهما فوت شود و از صغیره باقی
مانده یکری و عیال انکه بسن ابد بعد از مرد و کیش بنام زاده بسبب کرجنی با این خانم از بنده شود **جواب** بلی هرکاه که مانع
نکاح خود را بان او و اجابا بی او را با دستها او با اقاشها او با بیرون نکاح بان است هر بان از ابن عما کرده موجب از رشد ایشان
نکاح بشود لکن نکاح از سند دکاکان اصحاب در صورة اغصاص بطلب است با فخص و چه یکه مزید دستر اقوا است که علم مشرب
بیان و نفر اکر و اجا حال است فه نیست لکن لسبا بی و این مقام ابرا شد ابن شخص سهم صغیر را خوب کلا از ارث باید
سؤال هرکاه زوجه جاریه که مرده باشد و عیال او فوت شده باشد و انجا در به ام ولد بوده باشد و وارث شرعی
جاریه بدا بدیکری بی تزویج نمایند و عیال جاریه که چه بود رضا نه زوج خود بهتر نکند حضرت اراده عزه که خود را بی بدید با صیغه
که بی تزویج خود جاریه را داده باشد و جدا اکر فتنه باشد که صرف ولد خود نماید و زوج جاریه را از این وجه اطلاع نموده باشد ایا
در این صورة جاریه که چه بی تزویج خود را بی میاید باکر و دارد و نه باید **جواب** من کو ابن طلب را که وارث شرعی عیال جاریه
بدیکری تزویج نماید بفهمید ظلم یا که جاریه از تو ولد رسن فی که مولای او مرتی شد و نقد او بوقع بوده باشد انجا در به در این صورة
از سهم که عالم قرار نکرد و الدار بشرعی و هرکاه ترکه بعض مولا جاریه محضور و همین جاریه بوده باشد و وارث منحصر در
همان ولد جاریه بوده باشد تنظیل انحصار وارث در همان ولد جاریه بان از ارث شود و هکا منحصر در همان ولد نبوده باشد بلکه
اولاد متعدد داشته باشد و ترکه هم منحصر در همان جاریه بوده باشد و باز جاریه را از او بشود لکن اولاد لائم است بر آن جاریه
سبی دکب عزه معادل ضمه سهم منبر ولد خود را بها رسانیده باشد و عیال وارث شرعی عیال او مانند ام ولد بعد از فوت مولا او را
بدیکری تزویج نمی اند بنوع بلکه جاریه در دو چنین صورة او بی بوجه او اجوز است و اکر منحصر بنی است لکن مولا جاریه را
بدون جاریه تزویج بدیکری بوده اند عیب ندارد لکن جاریه را داده بوده عزه خود را بی تزویج خود بفروشند یا رهن و کرو نما بهیچ معنی نماید
خاصه تا بر اینکه آن صیغه ولد خود از او شاهد شود که وجه معنی دارد بعد وجه اکر خود جاریه خود شی باشد با کرد هد
هیچ معنی ندارد و باید در لوح ظهی شده تزویج جاریه از این وجه اطلاع نداشته باشد اکر او را بنی است یعنی تزویج نماند که این جاریه
ام ولد حیات یا داشته باشد ام ولد است لکن نه ام ولد است بلکه باز بی شود باز بی جاریه قس خود نماید معنی ندارد بر خود ابن سهم
با منفعا او را مال وارث بشود جاریه تزویج عزه مضاد بی بوع خود بشود بهاد این اسفنا دبا رجعی است **سؤال** هرکاه
زید جاریه بملوکه خود داده باشد بیکی از بنات صلبیه خود باین معنی که از او بغیر لفظ عرب عبارتی نماده شده باشد که کوکه
برین کرده باشد که این جاریه داخل در ملک دختر او صیغه هبه باشد بغیر از وجه انتقالات اصلیه واقع نشده باشد
ایا این نوع داده موجب انتقال شرعی بشود یا خیر و جاریه در ملک زید باقی است و در صورة انتقال ایا انتقال طبقی کرده
خواهد بود و زید را مدعی ولد جاریه باطل نکرده خواهد بود مذید را مدعی ولد اکر چه صبا زید بی باشد سالی جاریه
بود و بر فرض که در اصل باین خط مدعی ولد جاریه در ملک زید باقی بماند و جاریه و ایکی از او فلان خود تحلیل نزد نماید در
اثنای مدة تحلیل اراده کند که او را بهمان دختر منتقل لائم شرعی نماید ایا میتواند یا خیر و بر فرض بر او استنی ایا تحلیل در حال
خود باقی خواهد ماند یا خیر **جواب** نظر باینکه خواهر ابن است که امر بکه موجب انتقال بوده باشد مانع نشده ظلی جاریه بر
ملکیت زید باقی است عدم اذن کمنقال بعد اسباب ناقل شرعیه بوده باشد موجب خروج از ملکیت مالک نمیشود
لهذا مرور زمان از وفات کون بدخواست باشد و مسلط بر استخراج جاریه بخواهد بود اکر چه بعد از انقضای مدة طویل بوده باشد
بنا بر اینکه مالک جاریه در چنین صورة مسلط بر استخراج جاریه بوده باشد و اسناد عزه بر خود نکه خلاصه باشد تحلیل
جزء ندخود با تحلیل بدیکری نماید بنا تحلیل بعد از تحلیل بعد از تحلیل بعد از تحلیل بعد از تحلیل بعد از تحلیل بعد از تحلیل بعد از تحلیل
بدیکری منتقل نماید و راثی حق تحلیل این عبارت در سؤال مشروط این است که مدة تحلیل معین بوده است پس بکوئیم این

من خلیله یا در مدعیه معینه است یا مطلق اگر مطلق بوده باشد جواب اشکال منظور بیان مذکور بعد از اعمال تاهل این است که خلیله باشد
نباشد مگر در صورتی که شخص منظور الیه ثانیا بهمان شخص محلل و خلیله غایب اگر خلیله در مدعیه معینه باشد چنانچه عبارت سؤال
ظاهر در این است ظاهر این است که مالک جاریه باذن مالک جاریه را منتقل نموده باشد حضور صادر و معین بکند شخص منظور الیه مالک
باشد بخیفه مال لکن اشکال در دو والاست در قبیح مدعا نظر باینکه نقل باینکه نقل است از شخص دفعها که خلیله امر دائر باشد
بملک متعدد صدا شد بنا بر این دفع مقدمه بلکه مصالح بین بل است لکن کالا فی اصل در این باشد
ایام است مثل اینکه کسی کسانی خود را خرید معین و را بکی بیاع بکند در مدعیه شخص است که چنین الصورت قبیح
نخیزد بلکه تابع معین است عبارت اینکه معین منتقل الیه بکری شد احد مالک است مثل بنشسته بلکه مصالح است تصرف در آن باشد
از مالک اینکه چنین در این صورت اگر شخص منتقل الیه خلیله جاریه را بهمان شخص خود حاضر بیاورد بملک هم حرام
اشکالی در این ان نحو نظر اینکه اسباب بکر جب لزوم بشود صحیح است و ما نحن فیه از این قبیل بوده ثابت نیست والله اعلم

کتاب الجعالة

سؤال — هرگاه زید از بلد جید بیت نزد خود ارسال نماید و تو لیست که حضور مزبور را فرضه آن فرا رسد سر من السبی و برد
مرد و بجیب لمن و حضور فرار سد هیچ من السبی برد اید این عمل و بود باشد ان نمیشود که مطلقا اخذ السبی را لمن اخذ و
داکم صرف نماید نماید مناص باشد یا اینکه از ان نصف جهت صحیح است که اگر ابدا رصد سر آن باید کما باید و دیگر فی نباشد
نباشد لکن تولا اگر عمل و چنین عمل صد صد هیچ نماید یا اینکه چنین عمل صد صد سلکه سر را باشد باشد مولی نوشته مناسب مال
تکی عبارت عمل را عمل صد هیچ مقاله که مفصلا شرح جایان فرمایند جواب در صورت بکه چنین اقل عمل با بعضه
اخذ صد سر عمده باشد چنانچه فرار داد مالک بوده اشکالی نیست و در اینکه صد سر بنا اخذ نموده و هم چنین اشکالی نیست در
اینکه در چنین صورة عادة از صد سر اخذ نمیشود اخذ و اما هرگاه مالک قرار صد سر داده باشد در این صورت اول چنین اقل
عمده باشد که مرا بان عمل دایکه این نیست که سبیج بود لم فطعا اسوخ نمیدانم در اید بلکه اشکال و در اشکال نصف سر بنیان
عمده نظر باینکه مالک ارتی تصرف در مال داده بود بکیفیة مخصوصه و عین این است که آن شخص را بکیفیة تصرف نموده بلکه
تصرف بکیفیتی نموده که ما دونت نبوده است و در چنین صورة ان شخص در آن تصرف نماید و غاصب بوده و غاصب صحیح این نیست
مگر در صورتیکه کسی ادعای قطع نماید صد سر را بین تقدیم مالک داخل و در صورة حین العمل صد اخذ عادة داشته باشد والله

باب و هو العالم بحقایق الاحکام

کتاب الاقرار — سؤال — چنین بیان ساند که نیابت جواب جاکه شرع بیع خود آیا اراده هم حیثیت عادت با علم استحباب
و هم چنین هرگاه کسی اقرار بی ضرور کند بی از مال تحصیل در نزد حاکم شرع و بعد از مدتی انکار نماید آیا که در اینجا بنی مقام
اقرار را حکم نمیدهد یا در نزد هرگاه ان مقر یا صدم انکار نوشته باشد و حاکم را نماند و خواهد حکم را و کند حلیه فهم اسلامی
یا نه و در هرگاه حاضر فهم اسلامی باشد مثل مقر جواب نیست مطالبه ان فهم بوجا کسی است یا با ورثه مدعی جلیه داکر ورثه حیثیت باشد یا
چه را باین بنا بر جواز حکم نمایند اگر مطالبه فهم اسلامی و نظیر ان باشد بنحوا این که موالی جواب بسمه تعالی اقرار اگر چه مسلم
علم حیثیت ما اوبه بهمان کسی است از اسباب شرعیه که مفروغ اخذ جهت ما عالم است لهذا ساط حکم حاکم بنی اند شد لهذا هرگاه حاکم اقرار
اقرار از مقر نمود اگر چه هیچ شاهد و نباشد حکم نماید بر مقر بلکه و مدعی بخشای اقرار نموده و این با عدم قتل فصل بنا اقرار حکم ثابت
را با اشکال فصل و اکار مقر بها او بسوال این تاهل ترتب که اکار عدد ناتج ارحکم حاکم نمیشود بر حاکم کالا اهل اقرار حکم بنا
بر قدم و ما بخشای ان نظر باینکه در صورة انکار هرگاه مدعی اقامه بینه و اقرار در سانی نمود چنین صورة بینه سنای حکم حاکم که
جنوب بی در صورة عمل حاکم که اصابت بطرف خاص و بود و اما هم استحباب در صورة مخفی اقرار در نمود تبدیل انکار بر هرگاه فصل
ثابت ان اقرار در نمود تحمل ثابت نه باشد که ان اصحاب اما بدون بنا نباشد و هم چنین احتمال ابواء ان مدعی با هم نباشد یا منفاد حکم
حاکم بر این قسم نیست و اگر در صورة انتفای امر بین کلها ادعا هم اثم لا بعد است و اما مطالبه این منتهای مدعی بر نظام ابرات
که مطالبه از جانب و در شرد دیجی مدعی علیه بر بلد بود در صورة صبر بودن وارث مطالبه از جانب بنظم جهت است شرعی تولد بی
با هم پس در تعیین نکرد وارث هرگاه اعمال این نمود و اعمال نمود نحاکه باعدم بین ظاهر ان است حکم ثبوت مدعی بر میزان خود
قالد این کلام معصوم فان مطلق والاد خود می است در صورة مطالبه بین طلب اشکالی که در این مطالبه است در صورة حدود
شاهد است بعضی مدعی اعمال عاریت نمود بمبلغ نصیبی و بکفر شاهد ادعا نمود و صد دار عاریت نمود در شرب سنا مطالبه بین بنا
مدعی در این صورة حکم که ثبوت مدعی بهشکل است نظر باینکه سنای حکم حاکم که با اوراد مدیونست با اقامه مدعی این باشد مدعی
و بین با عمل حاکم که در این صورة هیچ یک مخفی نیست ظاهر این است که در این صورة اصل بین مدعی و نفی مطالبه از ورثه نباشد تا بجهت
بنا اصل هم استحباب بکند بر ثبوت مدعی بر هرگاه در مقام دعوی بر نباشد موقف بر مطالبه از وارث باشد فهمن که صد از اقامه بینه مدعی ایشان چنین
حاکم حکم بکند بر ثبوت مدعی بر هرگاه در شرط مطالبه بین غایب مدعی با شد چنانچه اقامه بینه از اقامه بینه مدعی است حاضر باذن وطلب
مدعی علیه نیست ایشان چنین بنا بر چنین بنا نمود و ثابت شد هو العالم سؤال زید بعد در اکفه است که منوب او ثابت و چه من باشد بنا که
رکب فهم کلام و در عدد خاوی جنبه بوده و کلیه تعلقات باشد مدعی و قریب بجهار سال از انکار خود بیان نماید علی الدوام الایام را
سرف و منوب علی ایسکه در اینصورت بعشر خود را مطالبه کرده و اهل و مبالغه در اجرت عام کند باشد در مالقی موقوف شده و نمود
بوعده موقوف نموده الجمع و ایس سد کار عاملیه الکون اهل خود را حصه آنقدر بنا اهل خود از زید نماید جواب اولا بر خلی شده
بوقف و اصرار نمود بکه چنین کلام و چنین عمده از او صادر شده بر قرار صرف چنین کلام و چنین عمده نظر چنین من
شخص کلام فخر کما بنات علیه و علی آله الا الاصلیین من امن با قد و الیوم الاخر نیف از او عمد فیها و بسیار جفاست که تحقیق
نماید با طالقه اگر معنوی از حدیث شریف و چنین لکن بر بعض مقالقه حکم بر اینکه و در نسلطه اند بلکه مطالبه از جهة جلالت بلیغ
باشد لکن نیست ملکوظاهر این است در صورة موضعه این نسلطه در خود ثابت نباشد و هو العالم سؤال شخصی اقرار بکند تا که
معصیه اگر که چه جب عمد شرعی است و قبل از ثبوت در نزد حاکم شرع و نه هرگاه است ابادع مدار ان باشد جواب
حدود الهیه جلت عظمته ساقط نمیشود بتوبه هرگاه توبه قبل از ثبوت نزد حاکم شرع باشد و هو العالم بحقایق الاحکام

والله الفقیر الشکور والصلوة علی محمد وآله

سوال شخصی رساله عملیه نذر کند که چیزی بزند بجهت وفا نذر یا بجهت نذر و
استظهار مذکور باشد نذر لهاست بنذر شیء منذور را از مکر رجع مطالبه واستیفا نماید یا نه جواب اولا ابن مطلب صحیح نیست
بجهت آنکه کرا و از است اجماع عموم و اگر بر مدعا و زیاده مثل اینکه نذر نمی و مبلغ بخیر ماه نزد مرجعه بالفعل نه بر جهد و در حال
نماز باشد این مثل سابق بود بهمان ملاک است از ذکر او اجماع شود سوال شخصی خرابی بجهت نزلشان تا حق بهم رسانیده
و در حین نماز شوال نزدیم کرده باشد و نذر دیم کرده باشد که اگر یکی شراب بخورد شاه بلای بیاره بکر رود حالا مکاره و داد بعد از شیطی
جوده چکی نداشت یا خیر بطیب جواب در صورت حداقل بطیب را نصار مطرح در شراب دور نیست کو نیز سوال زید نذر
کرده که بازار زیر خود صاحب نماید یا در رجوع بکتاب ما صعفد است یا نه جواب چنین نذر صورة ندارد سوال مکاره زید مبلغی از
عمر و بمبلغ معین بر ذمه زید دارد و در وزان معامله و بنا بعمر و بایع بطریق نذر بر ذمه لازم کند و نذر کند که و خدا از ده یک کمتر
نه بخشد شود کمتر از آن در رجحان و شاید و شرعی نیز نذر کند که کمتر مقدار از ده یک بر زید شود شاید خلاف زیاده زیاده باشد ما
نذر نمودیم صحیح است یا نه جواب رجحان در صورتی که صحیح است رجحان نمودن مذکور شد معلوم نیست بلی قدم عمل بمقتضای چنین نذر
معلوم نیست بلی مکاره کسی خواهد بطریق بهمدستی نمود مذکور شد موجود لازم نماید و بسبب عهد و اجاره و عقد باطل میشود مذکور شد
عمل بمقتضای آن لازم نمیشود لکن در صورة عدم انعقاد نذر و رفاه حضرت بعد آنچه مذکور شد و رجحان مکاره آن تابع و شرعی نیست یا خیر
در حکم و در صورة مشروط نظر بحصول خوشحال من الله تعالی الاکن تکلیفا ذاک مدیه مکاره که ایمان نمیدانند مالحق شانه و
ایمان بروز بیاند دارد و در صورة میکند بالی عمل بمقتضا ایمان نماید مطالقه رمضه و رجوع بعمل بمقتضای تابع است بعد از انکه
مرتد مهدور الدم است بالمعاندی خالفه و فا بمقتضای آن نماید مستحق است شرعا و مفقود معاده پس بنده خدا تا مکن است چنین نذر
نه مدهد زیرا که نذر چنین ارجحی خالفه نمودن بسیار خوبست سوال کسی نذر کرد بعضی حاجتی با طلوب کرد روزه شریف را بانا سوم بلا
بکریه باشد مطلق نذر مالحب بشود مجملا که ایشان صوم کند در یوم مذکور و بکی بنده و عمل بنی ساخته شد انجام شد و مشهور است
کوفه میباشد بالمثل او نظر است علی الاختلاف بین الاثر و اساسش بهتر شد یا صحیح است و در واست که صرف مصالح دیگر از
مدارس و مساجد و بنی و ذلک شود یا نه جواب اما نذر صوم تا سوما چنین طلقا الشیخ و دان نیست شرعا نذر و تعرفه و فا
بمقتضای آن نذر و اما نذر صوم روز عاشورا اپس بگوئیم در این دو مقام است اول است چنین نذری که بکند که من نذر
عاشورا روز بگیرم اولی انست که و چنین نذر لجشاب کند دوم انست که چنین نذری کرده بالمظاهر اکه چنین نذر و خرد بخیر
حزن و مصیبت خاص الشیعه الجعفریه کرتی اهل و اوده سبب و جهه صوم در این روز مخصوص است که بکا کند میگوئیم اگر حکم بحرمت و فا
بمقتضای چنین نذر تحریم الشرعی و اجرای عمل بمقتضای انست چنین نذر و جواب سوال در این مقام گفتا نیز میکند بلی در صورتی نیست
که نذر صوم کرده باشد و اما مکاره نزلت مطلق انبوه نباشد صعفد صوم پس شکی در عدم عمل بمقتضای آن نیست چه مذکور شد
در صورتی که مطلق نذر صوم نذر عاشورا بوده باشد و اما مکاره نذر مطلق بوده باشد اجابت این است در مقام استدلال روزه عاشورا
اختیار نمیتواند و اما صرف لاشعار و موقوف در جای دیگر صورة نذر و اگر با اس حاصل باشد در صرف در مقام الحاق و ان عبارت مثل
در نظر است مثل الاشعار صعفد را در صعفد مقام را در مقام و همکذا چه است و چنین صورة لکن نذر اما میکند صرف در اقرب یا و
لکن نباشد صرف در اعتبار نماید سوال مکاره شخصی نذر نماید در مسجد کوفه باشد صیغه نذر بعد بسیاران رمضون بعلاوه افکار ایشان تشرف
اولاد امام موسی هم میباشد و ایشان هم سرداران این نذر میباشند باشد جواب اگر معلوم است که صیغه نذر بسیاران مرتبه
میباشد که مطابق و نیز جدا ان رمضون میباشد و چنین صورة مشخص است که چنین نذری بسیاران بعضی بتمثل مدار و اگر معلوم

رشخصی باشد که حضرت نامه نا بصالح منذور است لسان فی کو نسبا ایشان منتهی شود بجواب نوعی چنین جمعه نیز نظر اما مبوده باشد
یا منبر شخصی است و در چنین صورة نذر بدا بصورة صنف مبنی المداد و صورة ثالثه آنست که قصد نذر لفظا معلوم نباشد اگر نذر معلوم
نبود بمقتضای ما عمل نمایند و مکاره معلوم نمیشود در چنین صورة با مقادیر ناقص بر بود صنف مبنی المداد و هر الحالة سوال
مکاره که نذر نما بصلوات بر عمد و آل محمد و شاه ملها بنصد اینکه وضو در خارج وقت بنصد و جرب لیشارد نذر و صعفد است یا نه
مثلا اگر ولی و بنت بنصد در جنبه و در چنین صورة مبنی الدبان فایده یا نه جواب نذر نمایند جهد بکو لبنان صلوات نماید خود یا نمایند و کجیه
منعقد است و بنت بنصد در جنبه و در چنین صورة مبنی الدبان فایده یا نه لکن خلیه بان نذر که نیب ان و منی مراد و واجب خود نیست شمان
و منی بقصد کون با الهاله بر بنت استحباب کما نه میکند تو رفع مروت دیان و منی دیار خواه وقت ایشان بر جنبه مبنی الدبان
سوال شخصی که ملک خود را دفعه او کتابه صبران ملک را بنصد و ان کو خود بدهد و آن اولاد ملک را بجهت مبنی الدبان
که مکاره ان هم من بر ایشان ملک و دفعه اند که تبعیض دیم بعد از نوا ملک هم مبنی الدبان که اگر ملک دفعه ما کند کوه است یا نه
کی که نذر کرده بدهد اگر ما شروع است صیغه نذر هم جزا نباشد است جواب اگر مصدر موقوف علیه از نذر این باشد
که فاموقوف را بحال خود و انتفی تعریض مزوه باشد و عمل بمقتضای آن لازم است و اگر مصدر این بوده که مبین موقوف ما
نبود آن شخصی بوده باشد چنین نذر صحیح نیست سوال حاجی بهدی هم طاعون جهد در زمان جوش خود صبغه عهد بسته
لازم و مضمر مزوه که بلغ کهنه از زمان از مال خود را بیرد معامله نذر و اورده لی بیچ سالی و ما نمیکنان هم رسنگاه
لوازمات خود می رسانی زیارت امام معرب صلوات الله علیه هر ایشان اولاد ایشان ان بعمل و ان بعمل بعد جهد و ما نه
خانم که احتیاج هم رسانید نذر و شایق که بدنه و انشر شود و بجهت خیر مسجد و محل جهد بدن و اطلاع و مصرف در طالحو نجف
عهد مصارف و احتیاج لازم اولاد اولاد ایشان نسلا بعد نسل بر سانند و بلغ بر دوا از مال خود را اخراج بر بعضی و بعضی
عالیشان حاجی بهدی منافع تاج اسفانی در هم شرکت و معامله داده که هر سالی عمار از بعضی زیارت معتبر مادام حیات ایشان
بر سانند و بعد شیخ جوده که ابد حاجی بهدی علی و حاجی ملا جعفر بر اولاد ایشان را که بعضی زیارت معتبر بر سانند موجب نمی شد
ایا این نذر و عهد صحیح است یا نه حال حاجی بهدی نام فی نکره و در نامه اند مطالبه قاده امیکند این صحیح است یا نه جواب
مخالفه خلاف ارض و سما مرجع تنی شد در بنا و صحیح است خود یا نه بحال مرتبه که بعضی بعضی نذر و عهد نمود داده
تخلف از ان جنبی از عهد در نذر هم با نسلطی و بغیر از بعضی بعضی بعد نذر و عهد عمل شده تغیر مبارک و بر نیکه نمیشود یا نه
بجواز انها تخلف از ان قرار احمد نموده باشند مشهد بجا امر هم که عنوان مکرمان معظم حاجی بهدی علی و حاجی بهدی
جعفر بوده باشند چنین است بعضی از عهد خواهش انها محول داشته باشد بعد اگر خاطر از نوا خوده شد بوم الهیام
بوده باشد لازم است که بعضی های همان نذر بعمل نموده تخلف از نذر موجب مغفر الهیان و امام و زمان محمد ابن الحسن فرجه فرزند
سوال نذر زوجه بدون اذن زوج و والد بدون اذن والد منعقد میشود یا نه و صیغه نذرت لله علی هکذا بنذر مثل اینکه بگوید خدای
اگر بلان امر واقع شود من فلان کار بکنم یا انکار نکنم گویم که اگر فقط شما باید فلان نکنم و هم چنین گوید بهدکردم که اگر چنین شی در
چنان کنم جواب اما نذر زوجه بدون اذن زوج و بدون اذن والد منعقد نیست و اما نذر مادر پس موقوف باذن والد نذر لهذا با عدم اذن
والد منعقد نمیشود لهذا سوال از صیغه نذرت نذرت لله علی هکذا پس منعقد آن است که صیغه انعقاد نذر است
ملفظ نذرت لله علی هکذا یا این چنین نیست بلکه صیغه لله علی هکذا است اگر بعضی ابلی گوید یا این نحو کرا برای خدا است بر
من کرا اگر چنین امری شود چنین کاری بکنم ظاهر این نحو منعقد میشود نذر و عهد انما الله بحسابی الامور والحمد لله رب العالمین

انتهی وصلی الله علی محمد و آله الطیبین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین

كتاب الأطعمة والمشارب والصيد والذبائح

سوال — حکم نوع هکذا مذبوح در آورده شود یا آن اشیا بجنس است جواب حکم غاسل بحکم نوع بجهت تطهیر کردن ظاهر پشم و مشکل
ظاهر این است که جنس نشود لکن اولی اجتناب است سوال اگر کسی که نرخی میان آب در آورد اگر در آورد اگر را مثل طبخ میان آن جزو با جنس
جواب آب از آن اخراج طبخ جزو از آن شکال ندارد میان آن جزو که از آن اگر آب اجتناب جزو در آن بسیل اجتناب سوال هکذا اجتهاد یا
اگر تا بعد فرق در آورد پیشتر دخول یا مادر در آورد تا عاید در نزد منه شود بعد از نوع خود منه شود بحکم طفل که متنجس بعد از نوع عاید دگر شاید یا
اکل تا بعد جامه که بعد از آب مالک بطریق بدن آن طفل و بعضی جا هو بحکم الطفل و معنوی دلالت بیان نمی مانند جواب ظاهر اینکه
در آن است و شرط جامه نیز بنا بر غسل تطهیر است بعد از آن تا در من نیکو مطهر که باشد بلکه طهارت اسلام باشد
و تا بجهت جزو رشحه باشد و بیان است نکال بجهت اجتهاد و جایز است هر چند اجتهاد باشد که ذبح و آن است که در صورت
تمکن اجتهاد است که بحکم الزام ذبح عاید سوال نجس جنس ما کولی الحم بکشتن مادر جهت که در شکم است حلال بعد ذبح یا نه
جواب این سند مشهور بعد مورد است آن اگر جنین که میان آن شکم مادر بمیرد آن در زنده باشد و بعد میاید
اگر مذبح شکم او بوده باشد در این صورت ولی استحباب است تذکیه مستحب است تذکیه مستحب است تذکیه مادر تکلیف نمیکند و حلال آن پس اگر بمیرد
بعد منتظر خواهد بود تا کلان حرام خواهد بود دوم اگر جنین زنده باشد لکن مذبح جنین و سعت شکم را نداشته باشد ظاهر اینست
در چنین صورت تذکیه مادر کفایت نکند و بعد آن بی اکلان حلال خواهد بود سیم اگر جنین آن شکم بمیرد آن در زنده باشد
لکن تمام اخلاص بوده باشد و بعد از آن بوده باشد این ضم و اشکال تذکیه مادر کفایت نمیکند در تذکیه بی اکلان و اشکال حلال
خواهد بود و بدل علیه الصحیح الذی فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ذبحت الذبیحة فوجدت فی بطنها ولدا فاذا تم
وان لم یکن تاما فلا تاکل و الصحیح الذی فی بن عن محمد بن مسلم قال سالت احدهما علیهما السلام عن ولد یخرج من بطن امه بعد ما تذبح
تمام الخلقة شعره باشد و این بنا بر اشکال حرام است سوال بجهت ذبیحه جنین از شکم جنین ایا حلال است بعد
از تذکیه و پیش از اخراج و ذبح شکم جراحت نکرده عمدا و جنین را بیرون آورده جواب جنین جایز نیست سوال هکذا کسی
در طالع ذبح در جهت اختلاف بنده ذبح نموده ایا اکل آن جایز است یا نه جواب اگر ما نموده باشد که استقبال واجبست مع
ذلک حالت نموده باشد جایز اشکال حرام است و اگر تا صد نموده باشد ظاهر این است که حرام نموده باشد و اگر جایز بوده باشد
یعنی ما ندکه استقبال لازم است حکم بجهت اشکال است بلکه منتفا صحیح جهت مسلم حرام است اگر جهت صدق در مرض
قال سالت ابا جعفر عن رجل ذبح ذبیحة فجرت بین یدیها قال یجزیها ان شاء الله قال قلت له فان لم یجرها قال لا قلت
یکون الحجر بین الحد و الذبح بها الحد علی صورة انتفاء العلم بحلیة الاستقبال و معلوم ان الذبح مع ذبح صورة الیوم
بترک مقتضی الحدیث علی هذا الحکم و فی حال الذبح بعد الذبح مراعاة الاستقبال و حال الذبح ان لم یجر استقبال الاستقبال
لم یجز اکله و اما مع العلم بالعدم فلا یجز اکله فعلی هذا اشکال فی الحمل بالحدیث المذکور فی الحکم بعدم اشتراط الاستقبال
و حال الجهل کما سد من تحت الاشهد الشهید فی الروضة غیر جید و الظاهر ان معنی علی الحجر و علی صدر الحدیث من غیر انتفاء
الاستقبال سوال اینهم هکذا سر بجهت ایا حلال عاید حلال است یا نه و در مادر خوفی بالا است یا نه جواب در این سند
و مقام است اول آنست که حلال است و سر بجهت جنین ذبح جایز است علما حرام است که منع احد عاید و آن
در این حالت جایز نبوده باشد دوم آنست که هکذا کسی اعتبار نه این تحریم را بعد از سر موجب حرمت و بجهت بنا بر ظاهر
جهل است که موجب حرمت آن نشود و اینجا نیز مذکور شد و بصورتی است که حاضر بجهت در حال ذبح حلال عاید و اما هکذا جایز نبوده
باشد مثل آنکه آن ذبیحه بند بود یا عدم ضد سر بجهت بعد عاید در این بوده نه اصل تحریم حرام است و نه بجهت حلال اکل

اما در صورت ما ظاهر این است که تحریم بوده باشد و هم چنین آن ظاهر اینکه صاحب نفس ما اند است چنانچه خود مشاهده نمودم
سوال هکذا کسی که اسم خداوند را بنموده در حال ذبح یا اکل آن زنجیر جایز است یا حرام جواب حلال است در صورت
نسیان حرام است اگر اخلال بنماید و باشد در صورت جهل ظاهر اما حرام است سوال هکذا شخصی که مقدمه ذبح جزو در
حلقوم ما کوشند بر چه نشد یعنی صدمه که جزو کوشند جاه داشته و دهان حلقوم را بر چه و اندام هم چنین ذبح جمع است
یا نه جواب اینجا بدن و دفع پیشتر اول آنست که چون حلقوم را قطع نموده بجهت بکران جهالت بوده باشد ظاهر این است که قطع
حلقوم از نخست و بان دفع کفایت نکند و تا آن است بعد اینکه میباید ذبح جزو مذبوح که لکن شخصی شد که حلقوم قطع نشده است
اگر یا قطع کند ظاهر این است کفایت کند در جمله ذبیحه العلم علیه السلام سوال هکذا گوسفند را کرد که کند بر اکل کردن شکم او را
در بعد با حلقوم او در نظر کرد که چنین بهم رسد که حالت که اصد بر ذبح آن نداده و از حلال است یا نه جواب بلی حلال است
سوال هکذا مذبح که گوسفند را کوبکه کنده باشد که حلال انجای ذبح نمانده باشد یا بر بدن آن مکان که باقی مانده باشد و اندام را
باشد جواب هکذا این بر چنین مجوز و موجب خوبست و لا اندازه ندارد سوال خوردن کشتی در طعام بهم حالت
جواب اکل کشتی در طعام ظاهر این است جایز بوده باشد سوال حد تنگ در باب گوشت صدف حلال گرده اند جواب
چه چیز است جواب جلی کرا امام موسی کاظم در این مقام صادر شده است که زیوره المدر ذلک بالصفایح لا تحل اکله
یعنی گوشت صدف حلال کشت صفایح است اکل حلال نیست سوال ذبح جانات هکذا نه باشد و مسند در مثال
چه صورة دارد جواب زن بنیاز که ذبح حیوان باشد شرط صحت ذبح ذکر ریز نیست سوال یا ما جایز دارد است و حرمت
صحیح که لا تاکل من ذبیحة الذی یحسن منها حرمت بشود که زیرا ذلک الذی حکم بان نباشد که ذبح کجا ای از حلقوم است ایا
ان من لم یذکر حلقوم است یا نه فیان من طیب الوسی یا عن ان من صحا الصدر بل سمر رافت کو تابن هر سر جا هر جا
که قطع سر حلقوم نیز قطع اوداج شده و ذبح شده و دیگر صحیح است جواب عیان مذبوح صحیح باین خواست در کافی لا تاکل
ذبیحة لم یذبح من مذبحها او در تحریر است که در استقبال مذکور است بحلال معتبر حلقه ذبیحه در غیر ایل قطع اوداج
ایکو است و تعلق این در معنی کراه و اندک در فرق انجایب راس دافع شود مقطوع باشد و اما هکذا ذبح اوداج
قوی ان و اندک دافع شود که بر اندک در نخست در جانب بدن دافع شود عنق قطع اوداج اربعه معلوم نیست یعنی حکم جلیه
تحریم در جهت در کسی شکل است سوال شخصی ماشی اشی را بدهن بسوزد و بعد بنا وزد غاشی اوده باب دهن جنین
ایا جایز است کرا ماشی اوده باب دهن سنه را و دو دفعه را تطهیر کند یا نه و هم چنین خوره و بعد دانه و غیر اینها
جواب ظاهر این است که ما این بوده باشد سوال خوردن خنبه سک ابی کرد و باشد یکو بنده را برای دوا بعد صورة دارد
و خوردن ضیب کاو در بیان مجهول اگر از ذبح و یا چاه بیرون آید صورة دارد جواب نشکی نیست در اینکه و بیان
خنبه و ضیب حرام است پس اکل اینها در حالت اختیار نظما جایز نیست و اما در مقام مطلق بر هکذا طیب حاذق که
و انطلان عمل قطع با مطلق بهم رسد که ملوث باشد و مطلق حضور دانست در چنین صورة و در نیست که طبع با اینها
قوان جزو نکن مقدار اعضا دیگر باشد مشکل است سوال شخصی که دبی ماشیه علف شده یا داده و نیکو داد کرده و
نزول شده و امثاله و در شخصی دیگر را مشرف جهله کرد انشا و ارزیع جزو و در وقت ذبح چون اگر در آن بعد بلت نیکشت
جمله که داشته ایا گوشت آن حلال است یا حرام و بیع و شرای آنکه گوشت جایز است یا نیز جواب در صورتیکه از خوار بیکار
جزو خارج شده و بعضی از اموال و اکثار در حالت که در هر حالت ذبح کرده هر گاه نباشد یا اشکال حلال است اما هکذا خوره از فرار
و مقام خارج شده باشد در نزد شرع که چون اشیا موکد نکرده باشد اگر چه گوشت باشد ظاهر این است که در آن بیع
دم کما بایکه در جمله آن و هو الله حوالی اقتی کرسخ میکند و در فرق ضعیف مبالغه نمیکند هم شرع بنما بند

آبا خورده ان حلال است یا نه جواب سرخ کرده اهن دکاره داده در ظل بیکه نفس بیرون بیرون بهم در ان ثابت نیست و حرام
سوال حیوانی در سلک جان چند نوبت بمیرد باشد نوان بعمل اورد که اندیخ بر سخی باشد چه صورة دارد جواب سبنیا
در مقبح بعضی است یا امکان در صورة عدم امکان اخلال یا سفیا اله معنی نیست سوال هرگاه غزه نذر بشیرین شده
باشد و اب بیکرید و در طبخ نمایند عبد انقیاس و استند نیشه در ان بیاشد با خبر عصیر عنب یعنی را طبخ و داب غوره
بر زیتون بیکه منهلک شود در صورة عقیار ربع الاشتداد چی دارد یا خیر جواب طوری شیرین شدن کفایة میکند در
عصیر انی عصیر عنب شدن مناط صدق عصیر میشود فتنا که بجدید و سبد که انا خبث و انکی کیند معتبر حلال در هایه
نظر است بلا اند دهاب ثلثین اجتناب لان لانم است و در صورة استعمال ثلثین از عصیر عنب در داب غوره عصیر عنبی باقی
نخواهد بود پس در صورة عقیان صادق نیست که در عصیر عنب نیان هم رسیده بلکه نیان ان هم رسیده و باین غوره خواهد بود و این عصیر
نیست سوال ماهی را اتاب سیدا کردن و در اتش انداختن و بی ازره پختن ان بخورند در چه صورة دارد جواب اگر چه حکم بحرمت
خوردن مشکل است لکن احتیاط اجتناب است سوال هرگاه طرف از زیتون کلی انبد لکن خلیه معلوم نشود هرگاه بیکی اخذ نمایند
چه صورة دارد جواب احوط و اما مخرج دم و حرکت باو است پس هرگاه احدی اصفات از زیتون بکری شود اجتناب احوط است
بیجا خون خارج شود و حرکت نماید سوال هرگاه کاه با جبر و دیگر از نجود با عنب بعد از نضج و داب افتد و بعد بیاد صورة
عدم امکان از اخراج اب و داب ذیجه بودن چه صورة دارد جواب هرگاه شرایط دیگر مفقود شده باشد باکی ندارد ظاهر است
چی فاشه باشد و هو اعلم بحقایق الامور و هو الغفور الشکور

سوال هرگاه ذبیحه که جماعه باشد جمیع مسلمانان بوده بسنه عضب جرب و بعد از ذبح بمیرد و
از ان چند نفر اولاد کوچک را با باقی مال و اولاد زید بلی که باشد و بعد هم بمیرد و ان هم اولاد جماعه ایشان از باب نقاص صد
و بیان از مال او بر ورثه ان زمین و مال او باقی مانده باشد جواب در چنین صورة هرگاه در نذر معین باشد از انها نخورند
که در نذر نباشد تو هاکه شیخ نقاص چنین خود از مال زید هر چه که بوده باشد میتوانند لکن تا ذبیحه میکن بوده باشد
از جنس مال محجور نقاص نمایند بعضی انبیت که عذر بعیر هستی نمایند و با عدم امکان نقاص از جنس مال هر چه که بوده باشد
نقاص میتوانند لکن اجتناب اولی و ملائکه نمایند سوال هرگاه زید غنی بوده باشد از عربی عضب نماید بوده باشد و
در چنین عضب عمرو بن با عدیا انان خود بکن و هزار بوده عبد اند بکره مشابه بوده مثله انها بوده با انکه غزه وجود است نقاط
دارد انوقا بکن و هزار اند بد بکره با اسمنی مثل خود خواهد بود جواب نقاط مطالبه هان غزه دارد مطالبه غنی را
نمیتواند نمود مگر در صورة نقاص که غاصب است در صورة سوال هرگاه شخصی بی با عدم بضاعی مناجات
بیاریان خود کشیده و اصل بوده صاحب اولان خواهد بود یا صاحب حساب نه جواب ولی تاج حاد با انست پس حلال
او خواهد بود و اما انکه نما مطالب او است و این از قبیل غیبت محضی بر نیست کردن و متعلق بحلال عبد است زیرا که نظر غیبت
از ایاد نیست بخلاف حسد چه هرگاه نفعات در خلق باشد چند حاصل شود غایت مانع است ظاهر از انست که مراد از
از عهده انوه خواهد امختن بر قی میاید سوال هرگاه ال غیبت حصول داشتن ارد بوده شود سبب قصبه نظر و بین میشود یا نه
جواب ظاهر اول است که نمیشود سوال زید سلفی در مطالبه بوده او نباشد و بعض ال باب معنوی داشته باشد و
تمکن است که خواهد ایشان را دکند نظر بچشم از انخلق رد خواهد فرمود تا بیرد با وجود انکه عبد الله که خدا و بدان از او انتقام خواهد
کشید اما در این صورة در مطالبه مدیون عالم نه خواهد شد با انکه خواهد بیچاره بیشتر از بدا و بین و با خواهد نمود و در
بر که فشی خواهد بود روز نباشد خداوند از انتقام خواهد کشید جواب رد مطالبه کرد و جب و اثر ذمه چنین بود و
صورتی است که کسی داده مالی در ذمه او بیاشد انتقی و لکن صاحبان شخص نیست و اما در صورتی که صاحبان شخص بوده باشد
نظر لازم است که بطلب مال در سانده شود و سا بدن بعد بر چنین صورة البته موجب ان نه نمود بخواهد و فرق نیست
ما بین انکه خود یا وصیت باشد یا وصیت بوده باشد که بعد از مدت او دیگری بدهد سوال زید در زمان جنگ عمرو مطالبه
از بلی عمرو را بیع بوده و مال طلب بوده بی زید مستطیع بود شد و در شیکه زید فدیه کرده بدست از عمرو کرده و ورثه
چه باید کرد جواب رد مال در بلا است و در عمرو مستحق اوج اول ایام صغر بخلاف دین میباشد سوال زید که دی
از عمرو بعیر بوده است چون مطالبه نموده و در وقت مطالبه عمرو کشته بکن و در بیع نموده و مخصوص صاحب کند و بلا دیه
و اما حال مستحق ملک کند مبا شد که از زید بکرد با خبر او را مطالبه میتواند نمود و چنانچه مطالبه نکرده باشد مبلغ اند خبر ان را
مطالبه نماید یا نه جواب مبا حصه کند مسلط بر مطالبه کل کند میباشد و بعض از او دفع کند مرتبی داشته باشد و
مال تقریب نموده ارها نمیتوانند نمود بجمله مسلط است بر مطالبه هان کند مگر اگر چه باشد و اگر موجود باشد و مطالبه
مثلا از ایشان نمود و فنا و دفع بیا بین انکه مطالبه نموده باشد نمیباشد مگر در صورتی که کند مرتبی داشته کند را با حد
اسباب نامله متعلق عمرو باشد یا انخصص بعضی انوز و با عدم انتقال مطالبه عادی کند نمیتواند نمود سوال شخصی
در مطلبه بکه با عدم اذن ملک غرس اشجار بسیار بی عمرو در هر چه ملک طلب با و اصل نماید که اشجار نوبه را قطع نماید
مثلا در مساجد در چنین صورة مالک میتواند قطع اشجار از ملک خود نماید یا نه جواب اگر چه نسلط مالک بقطع نمودن
اشجار معروف است بر بعضی غایب و مستحق نیست لکن مالک میتواند بلا اجتهاد بوده از ملک خود قطع نماید و هم چنین میتواند

غاصب را الزام نماید بکه ادا کند در انجا و اگر بعد از منع اقتدار این نماید و اگر بعد از فرض ضرور در ملک غیر او بهم رسیده باشد که موجب قصاص
در نفس ملک شده باشد مبلغ مطالبه صاحب الفتاوی را نماید سوال کسی که از مال سنی بعضی جنبه کی فرض باشد یا سلطان او بعضی
باشد بوده صورت دارد جواب اخذ مال جبر و تعدی از هیچ سلطانی خاص نیست اگرچه سنی بوده باشد و اما اینکه سلطان یکی
صدر بوده باشد مادام اینکه کافر نیز میان مال نبوده باشد حکم جریان نیز ندارد و ظاهر شریعت مطهره حاوی است سوال یکی
جنبه غاصب بر فرض نماز کرده باشد بها زخود بی خورده باشد جرم بوده دارد جواب نماز بر فرض مغصوب جایز نیست اگر
چه در جنبه غاصب بوده باشد مگر در صورتیکه ادا دین بوده از جانب مالک سوال هرگاه تحقیق الناس در دو دسته داشته
باشد و ساعیش معلوم نباشد میشود که تقسیم مؤمن فقیر را مگر شاید که معنی در مظالم در ایشان عجا محض ابرای دینی
خود را باین طور بوفا آورد نماید که نعمت رفیق صاحب مظالم و جبر مسلم او بوده اوبیل کرده میدانند بی آن نماید بخشد
اگر جمع بهم شاند که هر چه وارد بوده مسلم بوده و باین طور رفع مظالم تحقیق میرود خواهند شد یا نه جواب در صورتیکه خلاف
در زمر کسی بوده باشد و ساعیان متحقق نباشد طریقه اسلام خواهان مقصود این است که معادل آنچه را بنا بر مالکان
تصدق نمایند و هو العالم سوال هرگاه زید بی مال خود را بدیگری فروخته باشد و تحقیق بکه من و حجر مال زید شده باشد و بعد
از چند وقت دیگر آنچه در شکسته بود در مقام مذکور او دعای او را نماید که مال زید شکسته هر چه بود م و زیر خورده انها
در باب خورده قول مسموع میباشد یا نه جواب در مقام لازم است که آن بعد از آنچه ضامن شده است از مال زید که
در زمر سعر بوده باشد خواه مصروف باشد یا نه باشد یا مسر کلام ضامن که من مطلع نبوده و در صورت صدق بوده باشد
نبوده ام مسموع نیست چه غالب در حالت در چنین صورت است که صاحب مال اعتماد به بعضی عند بعض انکه کسی که در زمر
او است نداره لهذا خاطر جمعا باشد که ضامن اداره باشد بجهت مدد زیاده ضمان صعب است که جب انعقاد بعض
لراست از ذمه مضرت منه و بعد ضامن قرار بکیرد بعض در مقام لازم است که آن عهده انچه ضامن شده است را بعده باشد
در شکسته مضرت منه موجب بوده تدارک ضامن نمیشود سوال اما غاصب ضامن که چیزی موجود را بنای معین مغصوبه
باشد جواب در صورتی که کسی چیزی را بنا نماید و در صفت معین مغصوبه بوده باشد بلکه چیزی نقل غیر اصل جنس بوده باشد
مثلا اینکه دو من گندم را از گندم غصب نموده و بعین آن گندم را حفظ نموده باشد و بعد از آن تبدیل نموده گندم بی دیگر هر دو
بود و عین نقل نموده شاهی رسید فان بجهان صفت و در چنین صورت لازم است ضامن غاصب در چنین حالت که کدم را بنا
بر وصف خود است نماید و غاصب ضامن که چیزی در صورت مشروحه نیست و هم جنس است حالت هر دو فرق در اثنای عدت
نموده و بعد نقل نموده فالحاصل الواجب زن الثمن والغاصب غاصب فیما الذی کان سواء بان الغیر زائدة
او ناقصة من حیث صفات بشیء من الفضل جاما در صورت که غاصب ضامن که چیزی مغصوبه نیست بلکه کرد و چیزی
با ضمان را نچیزی در صفت معین مغصوبه بوده باشد آن محل کلام بود را انعقاد نیست و هو العالم سوال تحقیق جاها بسته
شارع عام را داخل عمارت نموده و اراده را اندیشه انطرف فرا وزاده و محل شارع را نیست تصفیه بلکه معین ساخت بنا نه حصار است
و حالا که بعد از رسیده است بسبب اینکه سابق کل خرج ماخرجات نموده و هرگاه خاسته باشد که عمارت را از اینکه ذهبا
مسلمین رسیده الی غدا که در و اخبار رنجیر منوره دارد اجاره دارد بنا نماید که تصدق و خیر و نماز جمعه باشد و مسجد هم
در محل شارع ساخته اما نیم باید بخرید و عمارت مسجد هم اصل شارع نیست بلکه شارع ملاصق حصار است جواب
تصرف در شارع اگر بحدیکه مضرت باشد نباشد تمام این است که جب نداشته باشد و اگر مضرت باشد چنین تصرف صحیح
نخواهد بوده و مضرت در آن تصرف غاصب خواهد بود چه نکه مذبوح بوده سوال آنست که ساختن بسیار بکشیده است در
عمارت که هذا اگر مقابل اینچه که تصرف بوده است الا شارع علاوه نیست شارع نماید ظاهر این است این ملک کذا بنا کرد در

رفع مضرت تصرف در شارع در صورت تصرف لهذا ملاحظه جواب متن زنجرا هدوجه مقصود نیست اگر در نفس دیگر شارع معادل انچه
در شارع تصرف نموده تحصیل نماید و ملک بر شارع نماید تا در حد تصرف ازاره شده باشد انشاء الله این ملک کذا نیز بکند در حذر
از نفس در تصرف در شارع و اگر این تصرف در نشود و ملک باشد تغییر نیند بلا سلب شارع یعنی شارع را بجا خود بگر بزل رسید
از ملک دیگر نموده و در نیست انهم کذا بکند و در زمان از خسارت خراب کردن عمارت و اهدا الله هذا بنا حکام سوال در صورتیکه
ملک کور سر ملک متعین بی از ملک کر نه بشود مال انتقال است با مالک تفصیل انرا بیان فرمایند جواب حکایت یکی و مالک
متعین بجند قسم میشود اول آنست که معلوم است انکه مال بنده بوده و مالکان معین است مثلا یکی مال زید
بوده از بجهل و مکان خود بیگانه بوده الده در ملک متعین نشسته در این صورت دیگر صورت مال مالک خواهد بود باخذ مال الغد
با مالک در بعث که در آن جمع شده بخشود دوم آنست که معلوم است مال بنده بوده لکن مالکان معلوم نیست در این صورت
بعد از انیا سی انبیا شدن مالکان مال بعول الله که اداء باید بنیاد نیز بصدق نماید باز ارباب حقوق سیم آنست که بلی کسیکه
ان شخص نیست مثلا یکی کسی از خارج آمده در ملک کسی جمع شکوم نیست از انجا آمده و معلوم نیست مولی که هم بوده است در
چنین صورت هرگاه مالک انملک از کوف بعضد ملکه ظاهر است مولی آنچه در انصورت کیف شاء دارد و اما
در رهن بنده مالک انملک جایز نیست با عدم اذن مالکان الحد باید و اما هرگاه مالک انملک کسی را مادون بنده کرا الغد
نماید و انشخص هم اخذ بنده بعضد ملکه ظاهر است مالکان بنده است سوال ناودان که از ذمه الایام بعضی انکه چه چیز
بوده و اب ان بر ان کوچه میریخته این شخص بنا نمود بر دیوار چنین سد ناودان نمیتوان نمود هم چنین بالی هر خانه
که در او کوچه بوده است از قدیم الایام از اب بنوده بجهت بکه بالوسه جهان تکو کرده است باید باقی باشد و اما تصرف در دیوار
حصار خانه را بجهتی که دیوار داهدا ذکر محل نموده دیوار حصار خانه شد بسیار بوده دیوار حصار خانه کذارده و دیوار بعض دیوار
تخلیه کرده مظلما خاف شرع کرده صاحب حصار خانه مسلط است بجز ایشی دیوار کرده دیوار حصار خانه کذارده انتها
حرام بوده و هو العالم بحقایق الامور

سوال هرگاه ملکی میان دو نفر مشاع بوده باشد و یکی از آنها خواهد که حصه خود را بفروشد و شریک دیگر را بازداشته بالاختیار ادعای شفعه خواهد کرد آیا جایز دارد آنرا صحیفه مصالحه کتاب نمایند یا نه چه هر مصالحه اگر چه جبر و اکراه باشد حق شفعه باطل نمیشود یا نه جواب حق شفعه ثبت شریک را در صورتی ثابت است که احد شریکین سهم خود را بغیر شفعه بیع نموده باشد بدیگری بیع و اما هرگاه بعین بیع منقول بوده باشد مثل صاحب اسب در این صورت ظاهرا حق شفعه واحد شریکین در چنین صورت ثابت نمیشود و الله اعلم سوال هرگاه دوازده سهم از هجده سهم قطعه زمین مقسومه مشاعا محض زید باشد و هفت سهم بحق بود ابا هرگاه و در حصه خود را که آن زید مشاع است باحدی منتقل و فروخته باشد زید را حق شفعه ثابت میباشد هرگاه نفع خرید و چه چیز از آن عقد دهرگاه نسبت خریده در وقت معاوضه بفسخ رابطه نماید و آن هفت سهم را بشفعه بگیرد یا نه جواب بلی در چنین صورت زید را حق شفعه میباشد زیرا که در سهم خود را بغیر بیع عوض عقد واحد شریکین در چنین صورت ثابت نمیشود زیرا که آن سهم را وقوف انواع بوده بحال خود مشغول بوده سوال چه میفرمایید که زید و عمرو در ملکی شریک اند و سهم بوده باشد و زید بخواهد سهم خود را بدیگری منتقل نماید بطریق صلح ابا هرگاه زید از آن باب مصالحه آن جایز است یا نه جواب حق شفعه را میتوان در وقتی خص است یا نه چنین که هرگاه ملکی مشترک میان دو نفر بوده باشد و احد شریکین سهم خود را بدیگری عوض شد شریک دیگر یا ممکن است که بیع نموده باشد و اما هرگاه بنا علی ذلک ثابت نمیشود که حق شفعه در چنین صورت ثابت باشد یا نه و بگران قول شریک منتقل بدیگری عایدی مثل اینکه مطلق کند با هبه عایدی یا وقف کند یا صدقه در چنین حق عاید ظاهر اینست که حق شفعه در این وقت نخواهد بود و شریک را در این باب حقی و تسلطی نخواهد بود سوال حق شفعه چنانچه ثابت است در چنین منقول مثل اسب و مقارات آیا در منقولات چنین است یا خیر و چنین حکم یا نه ثابت است و در سایر اگر چنین منقول است جواب مسئله مذکوره مابین فقها اختلاف است لکن مختار در نظر حقیر عدم اختصاص شریک حق شفعه ثابت است و در سایر اگر چنین منقول بوده باشد سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب انتصار و سید ابن زهره در کتاب غنیه این اقوال ثابت نمیشود و ابی طالب دعوی اجماع علی ذلک نموده اند و الله اعلم سوال هرگاه زید و عمرو در ملکی شریک اند و سهم بوده باشد و زید بخواهد سهم خود را بدیگری منتقل نماید بطریق صلح ابا هرگاه زید از آن باب مصالحه آن جایز است یا نه جواب حق شفعه را میتوان در وقتی خص است یا نه چنین که هرگاه ملکی مشترک میان دو نفر بوده باشد و احد شریکین سهم خود را بدیگری عوض شد شریک دیگر یا ممکن است که بیع نموده باشد و اما هرگاه بنا علی ذلک ثابت نمیشود که حق شفعه در چنین صورت ثابت باشد یا خیر و اما هرگاه مشاع را نسبت نموده اند میان شریکین سهم خود را فروخته باشد شریک دیگر را حق شفعه ثابت میباشد یا خیر و اما هرگاه مشاع را نسبت نموده باشد میان شریکین سهم خود را فروخته باشد شریک دیگر را حق شفعه ثابت میباشد یا خیر و اما هرگاه مشاع را نسبت نموده باشد میان شریکین سهم خود را بدیگری بیع نموده باشد و در این صورت

عثمان در مسئله شوست عنوان فهم اکرچه سفوله بوده سبب الفقه در سبد عرضی در کتاب انصار و سبیل زهره در کتاب غصب و این
ارزیبی در سلوک در شوس حکم عنوان نفهم ادعای اجماع فرموده و الذی قال لیس کل الاصحاب و ما اقرب من الامامیه اثبات حق الشفعة
فی کل شیء من المبیعات من عقار و ضیعة و متاع و عروض و حیوان کلها ذات ما یحمل الشفعة اکلا یحملها و خالف فی الفقهاء فی ذلک
و اجمعوا علی ان الحیوان الا فی العقار و الارضین دون العروض و الاصح بین و دون العروض و الحیوان و قد روی عن مالک خاصة انه کان مخیرا
بین ان یکون فیما لا یحمل الشفعة و فیما یحمل الشفعة ثم اختلفوا فی الشفعة فیما لا یحمل الشفعة و یجری مجری الشفعة فیما یحمل الشفعة و لا
فی الشفعة و فیما لا یحملها و اختلف الشافعی الشفعة فیما لا یحمل الشفعة و یجری مجری الشفعة و دلیلنا علی صحة مذهبنا اجماع الامامیة علی ذلک
فانهم لا یختلفون فیه و قال فی الخلاف و اذا کان الفقه علیه شریک اسحق فی الشفعة اسحق فی کل مبیع من الارضین و الحیوان و العروض
سواء کان ذلک مما یحمل الشفعة او لم یکن هذا هو المذهب الذی عند الاجماع من اصحابنا علیه و فی السرائر اذا کان ملک شیء مما یحتمل
الشفعة اسحق فی کل شیء مبیع من الحیوان و العروض سواء کان ذلک مما یحمل الشفعة او لم یکن علی الاظهر من اقوال اصحابنا و هذا
مذهب جمیعهم الا ابن جنید فانه قال لیس للشفعة لاشرکه الا شیء کان بین شریکین من ضیاع او عقار او حیوان او متاع ثم باع
احدهما نصیبه کان لشریکه الطالب بالشفعة ثم عاد فی اشاء بالذی ذکرناه و قال الشافعی فیما لا یحمل الشفعة و لا یجری مجری الشفعة
و الی هذا ذهب فی مسائل خلافه و استدل بما ذکرناه و ایضا فان فیها طعون و احتمالات کثیرة و الدلیل علی صحة ما اخترناه الاجماع من الطائفة
علی وجوب الشفعة لاصحاب الشریکین لان اجماع شریکه علی ما ذکرناه و ایضا فان الاخبار فی ذلک ما لا تزال و الحصر جمیع الاخبار فیها انتهی کلام السرائر
و یدل علیه صحاح الاجماعات المذکورة تخصیص العمومات الحدیث و فی صحیح عن ابی عبد الرحمن و هو من اصحاب الاجماع عن بعض
رجاله عن ابی عبد الله قال سألته عن الشفعة فقال هی فی ثلاثة منازل و ملک فی الحیوان شفعة و کیف هی قال
الشفعة بالرقاب فی کل شیء من الحیوان او رقاب او متاع اذا کان الشیء بین شریکین لا یقسم فباع احدهما نصیبه فشریکه احق
به من غیره و ان زاد علی الاثنین فلا شفعة لاحد منهم و الدلیل علیه ما ذکرناه لا یخلو من غلط و نوشته شده است و اکر در حیوان
و بکر است علیهم مراد جمیع حیوانات است اعم دارم با تنهی الملک بکاب با استعداد نهم بحضور اکر مراد از حیوان غلط نوشته شده است و اکر در حیوان
و رعود فی کر مبیع قطع منتقل بحوزه باشد ان احد شریکین بان ظهر شریکین شریک و بکر بن را مشتری عبد مبیع را مضر قبض
شود و اما هرگاه بیا بد خیار به منتقل بحوزه باشد ان تبیع چنین است هرگاه اما نقل با شیم کمحض صیغه انعقاد ثابت میشود جمیع
این منهی تحقیقات است و اما هرگاه بنا بر قول ابنکه بهستر و انعقاد زمان خیار بهر دو منعقد میشود بمشتری در این صورة
بنا بر این قول این تسلط جهت سر باب عیب از انعقاد خیار و عدم قبض مطلق میشود و بنا بر هرگاه بایع در مدة خیار رد مثل
ثمن بمشتری بحوزه و قبض نیابد بحوزه ظاهر این است سهم مبیع بر بکر در عبد کلیه بایع شیخ و اصحاب ان تسلط ضرب در تحقیق
بود و در مشتری لازم است و حق او نیاورده باشد و اما حکایة ظاهر ثلاث بود هرگاه تغیر بحدی شده باشد منابعه باطل خواهد
بود ظاهرا بنکه ان فقد ملک و در آن هست ثمن بازاء ان لازم است که قبض در مجلس شود بصورة عدم قبض در مجلس شاهد
نسبت او باطل و در ضیعه شد بنحو بخیار بر قبض لعدم بود و اما هرگاه بقبض مجلس شده باشد و اشکال ایجاد عدم وزن جواهرات
صفوه در آن بوده باشد چنانچه نکاه از نقل است حکم لازم عقد مساعد بتوان بر دو و بنیست که چنین ادا بر جزء دو و فوت
الکفاء ان نمود مسح اشکال ابطل و اسلم و دو اشکال عظیم علی ابراست عیب عصاحه که طلقا اشکال در آن خواهد بود نه با مشاء
بعض مجلس و نه با صناء اهلک لیوزن حوالة ظلمه ملک بر ضرب زید بود و دو ثلث اقوا بود فی حشد و جود جماله عصاحه
عوده و لیدیاز عصاحه اقوان تنوه در حضور جمعی که ثلث دیگران مالک و لیدست حال ولید راس سد که طلق اقوا بر جمیع مبیع
اول را که زیاده بحوزه باشد بر مشتری عیب و بنا بر این عصاحه ضعف را طل باشد با انکه چنین اقوا بر اقوا در حق چنین است بنا
فرمایند حوالة چنین اقوا بر حال ثمن نیست ملک صحاح بشیت است که ثلث باقی و چنین نباید دو ثلث مال بکر بوده

بالکر مشتری

بالکر مشتری، دو ثلث منازع نباید بر ابکر در آنوقت ان ملک باقی مال بکر بوده در صورة اثبات با اعطاء مشتری را بر مطلب
خود شفع چنان ان شریک خواهد بود و الا فقد و هل الفاء بحضانی کاهر حوالة هرگاه زید و الک ثلث و شوق الف و عمرو مالک باشد
و عمرو چهار الک بکر از اوا مالک باشد و عمرو مالک چهار الک حصه خود را بابکر بیع نماید آیا در این صورة زید مالک دو
الف و امر بسند که عمرو اخذ شفعه بیع عمرو بر زید و حضور چنان فما اجماع نماید حوالة در صورتیکه مالک شود الف زید
منحصر در دو نفر باشد مبنا اشتراط انکه اعتبار ان صاحب منافع بنحو بعض باشد مالک و دو ثلث در صورة مفروضه مسلط است که
مبیع بکما الشهار و ملک از مشتری کرفته ان باید ثمن چهار الک اجمع را بمان مشتری بدهد و چهار الف را تصرف نماید سوال
حاجی جهاد نام بکر رفته بود و ملکه اشتند بشرکت با او در شوش علی نام و عمل بود نان حاجی جهاد اغلب و باید بکری فروخته است
بلیغه نانک و فوت کرده است علی نام و لهذا حاجی جهد که از کرد جهد نموده است و مطلع شده است بکر بدین یادم را از دو
فروش ملک نماده ام اینجا صحیح نیست و حصه و رسد خود شوش را هم کرو فروخته است من نیز شفعه دارم باید پولم را بکیرم
و ملک را بمن رد نمائی حکم بیان فرمایند جواب در صورتیکه انچه ظهور شده مطابق واقع بوده باشد که اما علی با عدم اذن حاجی
جهد پول تحویل سهم ان ملک او اقرار فرض باشد بعض ملک شوش بنان خود در او رخود را فروخته باشد و حاجی جهد مدعی الطالع
فرض نداشته باشد بنا بر مسطوره نسبت بسهم حاجی جهد در صورة مزبوره باطل خواهد بود و نسبت بسهم خود ان علی صحیح خواهد
بود و اکر حاجی جهد بتحویل پول مشتری را مسلم او نموده کل ملک را ضرب نموده باشد و هذا لا له هما فی الامور و هما العفو

کتاب احیاء الموات

سوال هرگاه دو قریه و آبی باشد صاحب یکی اراضی دو قریه و دارای آب و بایر قریه ملک یکدیگر و دیگری ملک دارای قریه
حوزه دارد یا خود یکدیگر جنات قریه دیگری که شود آیا مختصاً بایر قریه دیگر مالک است یا بین قریه دیگر مالک است و دیگر
دیگر جهت ان مسافت باشد بایر بقدر مالک است یا هرگاه در قریه معروفه باشد بر سد بعضی از جاها هایی قدیم که باشد که شد ملک
سابق صاحب این قریه باشد یا مالک بر سد آب جاه قدیم هست یا نه و هرگاه در قریه جدید بکند یکی باشد آیا حکم چه چیز است و
هرگاه بسبب کندن کوره بر قریه دیگر بر سد قطع مسافت دیگر بر سد قطع مسافت مذکوره فوق هست یا نه و بقدر مسافت آیا حکم چه چیز است و
تصرف در کوره بعد از کندن کوره قدیم است مثل قدیم یا نه جواب نقل از یکی معروف در سوال است که حریم چاه و دارای مملوک صاحب
قریه تشنه از اراضی موات بایر این آب است قریه دیگر مالک مختص بر سد این چاه مقدار آن حریم حفر این چاه موجب زیاده بایر این قریه
و انتقال آن قریه دیگر شده باشد یکی از حریم ساخته باشد چاه معروض چاه قریه دیگر کنون مقدار ذرع یا با نصف ذرع یا با ثلث ذرع بوده باشد
نقل از یکی عقد بایع مقدار مطلقاً یا بتفصیل و دارای موات یعنی کسی که احداث نمودن در اراضی موات حوزه باشد مالک آیا مرجع مثل و اما هرگاه قریه شود و در جنب قریه این
خصوص اراضی مملوک دیگری بوده باشد این شخص مالک مرجع مقدار آن حریم مسافت تا بین قسمت دیگر بوده باشد یا بحد از ذرع کلاً یا بعضاً
اعلی الله مقامهم ظاهر شود آنست که ان مسلم کل ملک عند حدود بوده باشد مالک سوال الاراضی ذات احیاء الاراضی الموات فهی لله ولرسوله ثم هی لکم من بعده
بطلان الموات فهی له یملک ارضاً فهو احق بها الحدیث و اما ان الارض جعفر بن ابی طالب فی داره او ملکه و اراد جاره ان یحفر
بئراً فحفره بعد ذلک الی الماء فهو احق به بالحفر فی جمیع ذلک و ان کان بعض ذلک الماء البئر الاول لان الناس مسلطون علی اموالهم
واحد منها ثابت مستقر فی الموات فیملک و اما ان الموات فیملک بالاحیاء فی ملک جعفر بیئر فی داره او ملکه و اراد جاره ان یحفر بئراً و یزرع
بعد هذه البئر فیزرع منه و ان لم یزرع فی ذلک بعد ما ینبت یعنی لا یسلط علی التصرف فی ملک جعفر بکذا و فی الذکوة ان احیاء ارضاً
فی ارض موات مصلحة و اراد منه حصار فی بناء مدرسة یجوز بناء مدرسة یجوز ما لم یزرع و ان کانت زرعة بناء احد الف ذراع منه و اما الان فاذا
ما اراد حفر بئر فی ملک غیره فجاره بئر فی ملک غیره فی الاولی و الفرق ان الفرق من الفرات ابتداء ملک ناد یکون من الفرات الفرق و هما
کل واحد یتصرف فی ملکه و قال ابی توحیفه ملک بئر الیه و قد بها ماء فیجاء بعضه منه و لا یجوز منه و لا یجوز منه و لا یجوز منه فدفعه یکون
و به قال الشافعی و قال مالک یمنع منه فان نقل و تلف یمنع منه انتهی و فیه الحاوی الی ما للبئر فی احیاء اراضی الحاوی
الشبه و منه یقال ان الاولی جماله ملک منصوص ناظر الیه جنب له و لا یقال ان الاولی الاراضی الاشرف فی الحکم کیف شاء و فی
الحاوی و لکل واحد ان یتصرف فی ملکه کیف شاء و فی تصرف صاحبه بلا ضمان و فی صدد و کرا الحریم و ذبیر ما هذا فلا ملک فی ذلک
مما یثبت الحریم اذا لم یکن ظاهراً اما ما یحل فی الاملاک المهیة فانه فی ذلک و شبهه اشار بذلک الی جمع ما ذکر من الحریم فی الدین
ما العین و الظاهر الذی الحریم فانه الحکم فیه یعنی ما ذکرنا لانها خلوا من ما محاوز الحرثی یعنی الجانب یختص بحریم بالموات هاهنا
او هاهنا اما الی کانت الاملاک من محفوظة الاملاک لا حریم لها لان الاملاک منحازة منه فلیس یحل و منع حریم الدار یعنی ما ابدی من
حیث حریم الاحیاء و کل واحد من الملاک له تصرف فی ملکه کیف شاء فلا یمنع جعفر بن ابی طالب فی ملکه و ان کان مجاوراً بئر فیه منها ماء نفس
ماء الاولی و الفرق ان الحفر فی الموات ابتداء تملک فلا یمکن منه اذ الفقه الفقیه بل تقدیم اسبابه الملک و فی الملک لکل واحد ان
یتصرف فی ملکه فلا یمنع من الملک و ما ذکر و فی الکفایة المذکورة من مسند ما الاصحاب ان فاذکر فی جمیع الصیغ و اعین الحائط و الجدار
مخصوص بما اذا کان الاحیاء فی الموات فیختص الحریم بالموات و اما الاملاک له فلا یعتبر الحریم بها لان الاملاک مقدار منه و کل واحد
من الملاک مسلط علی الاقرار التصرف فیه کیف شاء فعلی هذا لا بد من جعل المنفعة من الاحیاء عن الحرز و الاحیاء جنب الملک الصورة =

مقاله الی تقدیم شرط المقدم ما انتهی من التمیز انه الظاهر ان یکون الحاوی الفصول الاصل فلا یشمل ما اذا کان الفصل فی نفسه لا الاحیاء الفقیه
طهاء الغیر المحضرة ابن سنه و اصرار بالجار لا الاخبی و دیاه کو بین انه لا ینبغی الاشکال فی المسئلة من ذلک و بما ذکر الظاهر و بما هذه الفقیه و فواهد
الاسند لا ارد فقه الجد فی الحاجة سوال هرگاه جوی فوق که آن فوات مواه که جهل المالک بوده باشد احیا کند و در زمین قریه و بهره
بوده باشد جاه قدیم جاری و مرغابند و در اراضی موات و در حوالی قریه مسطوره قریه صحرائی بوده باشد مسماة بحسن آباد آیا حریم قریه
که مالکین آن قریه آن قریه با مرغ جهل المالک را از کنند جاه منع نمایند و در اراضی قریه حریم قدیم است شرعاً و رسوم فی
که مقدمین قریه جدید را مالکی بر مالکین قریه جدید باشد و در ضایع حریم جاری بوده باشد هرگاه آب قریه صحرائی بهم رساند
مالکین قریه قدیم را مالکی بر مالکین قریه جدید باشد یا نه جواب مشهور بیاید ضرر جوی بوده اند تصل است تا بحال از قریه
و زخه و دارای حکم قریه و اند کرم با نصف ذرع است و بآب مزارع و مغول لما از تا بحید خلیب صدر و عدم صدمات و
این قول لحقاً بماله سالت و مقطوع و شهید ثانی در مسالک و خود مالک قدیم در شرح نقیه و صاحب کفایه است و این قول بخشان
و المقدم فیه الصحیح الجاری فی باب الغیر من کتاب مشیة الکافی عن محمد بن الحسین و عن ابی الحسن و عن ابی عبد الله قال کنت الی جنبه و فی جدار
کانت لقوم فی قریة فاراد رجلان یحفر قریة اخری لکی یکون بینهما فی الحد بحق لا یضر بالاخری فالارض ان کانت جلیدة
او رخوة فلیحفر و علی حد لا یضر احدهما بالاخری ان شاء الله و عن محمد بن مسلم فی الفقیه و التهذیب فی الصحیح عن ابی عبد الله
و الله یحفر لکن من یحدث علی بن حسین ان کتب رجل الی الفقیه و ما فی الکافی الموات الرجل الکلاء من مهر زکریا بن الخطاب
و ان الموات من الفقیه هو ما لا الصکوک و ما فسد و من الحاجة الشیخ حیث قال و صنفها الرجل ما یدع انها فی ذلک و المشهور فی کتابه قول
یحول بقول الکتابة و بجالها الرابع صوب الضعف جید و جید عبد الله مارد الکافی و الفقیه عن حفص بن خالد عن
ابی عبد الله فی رجلان جلیلة قریة منه قریة و جعلها فاسد ثم ان رجلا فی ذلک یجد قریة منه قریة اخری تذهب ماء قریة الاخری
با قریة الاولی قال یقاسان و ذلک الکافی بقاسان حصاً ما یشد الجلیدة فیقسم انها اخرت اصحاب الاخیرة اخرت بالاولی
تبعه و فی التهذیب عن مولانا الصادق ان الله و نحن رسول الله صلی الله علیه و آله فی رجل اعمر قریة و فی ذلک سنة ثم ان رجلا
حفر فی جانبها قریة فنضب ان یقاس الماء بحیث لیس لبلدة و لبلدة فان کانت الاخیرة اخذت ماء الاولی و هی منها الاخیرة و
ان کانت الاولی اخذت الماء الاخیرة لم یکن لصاحب الاخیرة علی الاولی ثم شیء سوال علماء شرع الی فقهاء دین پرور چه میفرمایند
و دین مسئله که زید دارای قریه است که از جد خاص بر رئیس و مالک قریه او صاحب آباد که بعد الجاری شد قریه خاص باسم اسمه
و مالک خانه هما او صاحب خانه و کوفی هما بعد ان ساخته خانها جاری قریه و ابد و دین سوء حکم چه می باشد جواب مفصل آن
سوال و الجنید با کی مفصل این سند که مالک خانه مسلط دارد که منع مالک قریه حوزه باشد که آب قریه حوزه باشد نظر بآنکه قبل
این از خانه او است ظاهر این است که این مسلط دارد و اگر مفصل این است که مالک قریه است که قبیح جاری آب قریه باشد
جواب قریه را انتظار انتظار کند آنچه مفصل صاحب خانه نبوده باشد و هل الطالب سوال طلاء اما سه چه میفرمایند در این مسئله سر که زید و عمرو
ماشه و دیاع و حوض و حیث ترب الرقوم و صرف و زمانه الحالیه و جبیره و بعد ذلک هر باغ مزبور و ما فوق بکر و حال بکر و ما
سیاها باشد جا این عمل را بنواعد بکند و ما نشد نمایدان بدون با الکو زید منع سائل بدان بدون صرف و زراعت و عابد
و در وراء اختیار خانه نهیب جوا و بر جواب این مسئله مفصل و بحد صورة بجزو بکصورة است که زید هر آبی و باغ
غرو ان و در اهداء نموده و کفایا ان اذن غرو و مقرون بلعدم اسباب تا ملد شهر ان غرو منقول بدر نشده و هر دو باغ و بر دو
با جمع حقوق که بجهت او در ان ثابت بوده منقول غرو بکر در این صورة فی اشکال بکر ما فضل بین الذی غرو بکر سلط بر سند
ان هر حرا مدین و صورة دیگر است که بان زید بدان عمرو اهداء نموده باغ و نموده لکن اشهر بعض اسباب تا ملد شرح

از عمره منتقل زید شد و این صورت بی اشکال بکر مانند بمنزل عمره سوم ثالث است که بود یا نمی دارد و زید بدین صورت ثالث
باشد و دارد و کیفیت آن بر وجه اجمال مختصر نیست که چه خوشه تا دیدن الله بجهین نحو بوده و این دست عمره و اشاع با شفاعت یکی عمره
ظاهر این است که در این صورت عمره منتقل بمنزل عمره و زید بعمری که داشت خواهد داشت مگر آنکه خود را مطالبه نماید و هذا الله
اعلم بالاحکام سوال مطالبه ما صیب دهقانی لحظه عشر بجهت سیزده باشد و در این مدت شریک بهم که هرگاه زید بدین داشته باشد
و صدق نهد م اندازه باشد و هم نوبتی در مال آن داشته باشد و زید بعاجز باشد که فوق عمره و اجاره نماید و هر
بر دور و بدون حکم شرع فوق بدارد مانند عمل آنکه کوب بیار مصطبی اصلح نماید که فوق عمره را زید عمره کرده رفع کند
شی و الحال مالک عمره و فوق زید باشد و فوق کار و بخرید و رجعت نمی دهد و در دو کری در آن فوق و نیز بهم رسد لهذا مالک
بر سد کرایه شود از ملک عمره فوق را بصبیان و نماید که مدت اصرف از جواب صایع نخواهد شد جواب عبد را اگر زید باشد
آن فوق بوده باشد که در جنحانه عمره بنهاید و خواهد زید بنفقه فوق که مملوک اوست عمره باشد و مالک خانها شطط افتد فوق
ملاری خسرو سود نکند سوال که اینکه فوق که زید عمره مصنوع ملک نیست تفهیم فوق عمره کرده رفع نقصان از
خود عمره باشد بلی هرگاه مدیون این باشد که فوق را در خانها بنماید بمالک فوق و در خانها بدهد و بر این که در خانها بنا
از آن دیده و این مرفوعست بخواند و در خانها و مالک خانها راضی بخواند و در این صورت خصوص هرگاه بنا بود
باشد که مانند چنین امری در یکسال بنا در فوق عمره و اگر فوق شود که ما عمره نماید این بنا را زاه افزوده باشد مالک خانه
متوسل شود یا خانه یکی را و ما عمره نماید و در این مطالبه فوق و بعد الله اعلم بالاحکام سوال شارعی که بهری
در جنب اوست و در اصل نه مسان ابیاز نه در آن شایع بماند و بیع نکند و عمره و بر نخشه نکشد هرگاه شایع را که مالک
خود کند در جنب همان شایع و از دهد که عمره و بر نخشه نکشد صحیح باشد جواب این معنی ثبوت اگر چنین طلبی که
ظهور بر چنین ثابت شود که مطابق واقع است آن صدا از شایع را مساهم بهمام با عمده مالک اصلی اختصار کرده در آن ابی مصدر
موجود و مفقود نمی باشد و اعلم بثبوت ذلک تمام رادد سوال در باب طاهر نه باغ که فقها جواب و غیر تبع جها اندازه بمالک
بران بوده معین بنا خانه از دیده بلا الله و نیز بمالک در حالت در اندازه اش عمره آیا زید منکر ما مالک طاهر نه مبیع باشد و صحیح از
انکه زید از این عمره هرگاه عمره در ما کند که در زمان سلف این طاهر نه مطلب کار اجدادش و عین و بعین رانت شرعا دم در این صحت
ثابت باشد یا بحصر این ادعا ضرور نظر حد عمره مبیع الله عمره باشد جواب هرگاه جواب در این جا مطلب بوده باشد و ما انکه بهمان مرتب
بوده باشد یا در جواب اعتراض علیهم الاذن الجهد و اعلم ما لم شبهات اشتباه از جهاد ایشان عمره و صحت انکه اعیاء عمره و
بحکم بادیه دیاد را نشر و ایک کرها قوه ما بعد چنین فات احدی بادر زمان شبه ایام تحمل الفضلاء عمره رفع و اسلط
انواع این نسخه سلبی ملکیت باشد یا نه بلی هرگاه کسی ارها سکیر انزاعه باشد و ما سبیه و ما بعد حوضه تردد حاکم شرع
ثابت عمره در این صورت مسلد عمره نماید چنین نفعها است بعضی از مباین نفعها مثل بیع و نهد نیابت یا زنکه زیده ملک و اسلط
انواع این از آن شخص مجهی ندارد لکن بر نظر چنین تحمل اسکا لیست ملک و در بنت که در چنین صورت فاسط انواع را داشته باشد
فوق یا ندا خبر ملک شد و در حد اسطاد خواهد است و اما هرگاه از اسباب عمره از ملکیه باقی بوده مثل حمران شخص صرف در آن ثابت
نیز است کنایه عمره هلمس در آنکه این لیست که اجماع نماید از آنکه شرع عمره اجمع را که باقی مانده باشد از اذعان ثابت
بعضا اصلا ندا خواهد نوع سوال زید را خوش باشد بهمه کی آب حرا هد که منع آن فوق و ایکه و بعضی مانع شوند هرگاه
تحما از بهمین منع که الحال هست بخواهد نماید عمره با فوق و دیگران میرسد تا مدعا سود را ثابت نکند مبنی اند که مانع زید
بشرعا ارکنده فوق جواب هرگاه مسامه مانع الموضع که بعد احد حقه نماید و حاجت شاهد بکند در آن کی با کنند
در این دعوی با عمده رفع با کمند در زمین که سلب و اشتر تا هاین کشت که صاحبان فوق او دیگر مبنی است و ما عمره عمره و هرگاه

مساز ماده ان عامه زیر بوده باشد و ما ما را عمره چنین ثابت عمره بل هرگاه بعد از حقه عمره که حقه عمره شود که حقه عمره
عمره شده بعضی ثابت شود که با مسکوک ایها شده در انوعت ظاهر این است که ما عمره بدان ثابت عمره بعضی ستا چه حقه عمره مبنی
عمره چه کرنج عمره باد ضایع نمی شود و هذا الله سوال زید فوق و ملک سوال ما مصرف شرع و مشغول الحیا باشد و
مدعی بیات که من شش ساله بکوفته و ملک را از آنجا که شرع اجاره عمره ام و مدعی بعاما بایه فوق و دیگر ملک او را کشته عمره ام
مانع است آباد در صورت اثبات لحیاء مانع انکه اجماع بوده است که مبنی شد اجیر اجیر حکم اعطاست بیان کرده اند باشد که عند الله
و هذا الرجوع ضایع نخواهد شد جواب این مطلب صالح مراجعه است لکن نهار ملک موات را که عمره را تا بدیع فوق عمره
مختص باو است مانند اینکه او بمن از آن تملیک دیگری اعطوب در آن نمی شود لکن مصرف طلبی از آن ملک موات در صورت
در بیع ثلاثه آن موات موجب اینست که عمره که دیگری موانع دیگر از آن موات را احیا نمود عمره خصوصا در صورت که مقصود
عمره در این تصرف عمره و صرف و بیان نداده بوده باشد نه حکایه طرف کلی و اما حکایه اجاره ظاهرا بنکه فقها این است که
مالک موات و ملک موات صرف حدود رحمن فا لجمله اذان باذن شرع جایز است و تفیف در اجاره ندارد و اما فقها
اجاره عمره نخواهد بود لکن اجیر ملک رشد در صورت تسلیم طی بقی است که بوان بوده باشد و اما هرگاه عمره مطالبه منکر
موات بوده باشد با عمده اشتر باشد لکن مدعی بیش تصرف و اولی بوده باشد در این صورت مطلب صالح بر اعتراض
هو الله اعلم بحقایق الاحکام سوال هرگاه زید را بولی بی بوده باشد و در مدعا مقاری و حالت عمره بکوید که من بخواهم
ابی را مسدود بکنم ابا جزا بخواهد جواب اگر ابی از انفعال انفعال بعمره بیان بولی در اعتقاد بوده بیان حالا منتقل بعمره
شده باشد عمره بر انفعال سد نمود و ابا دارد و اگر بعد از انفعال عمره این بولی احداث شده و بیا اگر بعمره انما جاء کشف ها
موجب لزوم شده باشد باز نفعط بند نمود ندارد و اگر با عدم اندیشه باشد بعضی اذن اکتفا عمره ان بولی احداث نمود و این صورت ظاهر است
که سد نمود لکن تکلف است که کشف شود در این صورت نمی خان حارث لو اجات ان بولی بوده باشد یا اشکال در این
سوال عطای اتابه بیان زیاده در این سلطنت بنه که تخصیص باقی دارد و الله این تخصیص بلی اصل نوع کرده و در اطلاق
داشته و اجماع در هشت نوع و بعین کرده و در جنت مزبور سود چهار نوع مذکور است با این بدیگری فرضند و اطراف
ارمعه و اصد و نوبه ان صاحب باغ است و شاهدی و اسلاند بعضی انها صاحب باغ را کوفته و شاهد انکه و بعین که
سایر انکه صاحب باغ هست چنین باید انما مالک در اصد نوبی شده باید رفع ضرر نماید چنین در صورت بکر باید منع
منع نماید بیه طریق باید نماید و بیکی اگر بیان فرمایند که زنجه حصه تمیز کرا نفیه اخبار و کوه و باغ داشته و لا خانه
میبر و بحر در شب باید نمز کرد و زنه کرهها هند تمیز نمیدا انما باید بگویند که باغ مثلا چهار صد اصله معین دارد و
هر اصله بکجی دارد و هر باب موجب مثلا بکشا می نمیدارد و زنبه با چه از هشت اصله معین بکشا می برد زنبه
میکند کمیت و کیفیت بعضی اهد باغه بعزیت با بعض اهوجه با درد هر باب اصله معین را با زمین بعضی ان بعضی با باب معین
با بیش در تحت لا و نمیدا بیک بکجا رسد اصله معین مثلا بچهار نمیدارد و زنبه چهار صد اصله معین هرگاه بدین
سبب بعضی که ساعته صرف باشد نمیدا کشده فرمان نمیدارد منا بچه فرمان کرنمیدا معین است بیخ فرمان با بلی بانت نمام و
هم چنین است سایر تعلق که بازاء و اخبار دیگر ارد مثلا در خشان که هرگاه ان نمیدا معین معین بیرد مثلا بکنی ثلث حصه
او بشود و اگر اخبار را نمیدا کشد و بعضی لکن اجماع دو کرده و ثابت کشد که نمیدا کشد نه چه اجماع کاه است که بکنی ثلث الحاله و فرمان
زنه چنین و دهم چنین تمارت خانه را نمیدا کشد نقطا وقت دارد تا انکه هارون هارکده و انمیدا کشد که نمیدا خالی است از بیان
حلوا بیان فرمانید که نمیدا اخبار و هارت بعد رسی و بیچه نوع اهل ضرع نمیدا نماید جواب این تخصیص که ما عمده مالک در

بعضی دیگر از زمین را مالک است فلان قدر نصف و همین را که مقابل آن میزانست در فرض مالک است شاخهای آن درخت که از آن رضا
بخاور نرسد و بعضاء ملک دیگر داخل شود بر مالک درخت لازم است که بهر قدر از اغصان که بوده باشد مالکان نصف را راضی
نماید یا همه اسر رضا مالکان مالک نصف است مسلط است که بکذارد آن شاخهای درخت در نصف ملک او داخل شود و اما اگر بعضی
تصرفی انجام دهد از آن که آن باب بخرد و توفیق از انجاب ما بجاه حالا از کمر مقدر سند و آن ارض نیز باشجار و نظر
از زمین عرصه نیست بشجار و انها را بنظر نظر اند رصوره وجود دارد بهند و ربح آن از مدعی انفاق و لد و زوجه مستحق میباشد دوم
چنین است نسبت بشجار و انها را بنظر نظر اند رصوره وجود دارد بهند و ربح آن از مدعی انفاق و لد و زوجه مستحق میباشد دوم
زوجه مستحق میباشد و هو العالم سوال شخصی بالغ دارد هم شاهد بلغ و دیگر دیناری ای بالغ سایر جاها نه بلغ و دیگر شیعه سایر
اتفاق خان ای بالغ و دیگر دیناری بوده بنده مستند شایع بشود اشجار او و بعضی بکند با صاحب بلغ کمتر زیاد و بعضی مسلط دارد قطع
شاخهای اندرخت کمتر زیاد بهر مگر باشد جواب در حضور مینا چاهی و درخت کر سایر بر ملک خیر اند خشر بر مالک درخت
لازم است که رفع از نشاید اگر نماید صاحب بلغ میتواند رفع از نماید عمل اجاره ولی دیگر ایشان از آن جاهست دیگر اگر کن
بوده باشد و اگر مکن نبوده باشد مگر بطریق ظاهر این است که نظر و تأمل نمود که مطلوب این است که بدون حاکم شرع نماید و هو
العالم سوال بهری کران شاه جوب انقدم الایام عدل اشده و بعضی از عمارات شریب آب نمیباشد و این نهر در شارع عام
واقع شده و عمارات چنین نهر خلیب باین سبب پیدا عرصه اعلا خسارت خراب عمارت مالک بابت این باید و میباشد جواب
اگر شخص بوده باشد که احداث نهر عمارت بوده چون که موجود در سوال نیست که احداث نهر در شارع عام شده یا این
خاریاد که شخص بوده باشد که از طریق مقدوره باشد بر محدث نهر نمیخواهد بود و اگر شخص بوده باشد که عمارات کلاه او نصیبا
عیدا احداث نهر بوده در این صورت اگر مکن بوده که از باب عمارت و بجای دیگر احداث عمارت نمایند که شخص از نهر نشوند یا
در همانجا که احداث عمارت عرصه اند شوی نماید که شخص نشوند و رفع آن اهل آن اگر مکن عرصه باعدم علاج احداث عمارت
عرصه اند و این صورت ظاهر این است بر اهالی و محدثین نهر بی جی نبوده باشند و اگر از عرصه دیگر مکن نبوده اند و صنع عمارت
مطلق از باب عمارت نبوده و بیلا احداث بنای و مکن نبوده اند که باب عمارات را بعرصه مکن نمایند که شخص نشوند بدین صورت
دور یکست که احداث نهر میباید از عهده آن عرصه بی کان نهر بجاران مسلمانه بر بیلا سوال هرگاه شوره مالی که باطرف
خراب باشد بعضی کانه از اغلب جاها هیچ نباشد و از آنجهات باشد بعضی که معلوم نباشد که بجای جاری بوده باشد
باشد و زیاد مدتی در چنین فرض شوی کند و بعد از آن عود بیاید و لد ما نماید که این قوه بجهات از بعد و زمین بیده آن
آنجهت را مالک بیاید قوه تا بعضی آن اراده با باید ثابت کند که مالک او سند هم چنین بیان فرمایند که در احیاء موات نمی
از عدم مالک معلوم نمی باشد در صورتی که شخص نبود باشد یا هرگاه قوه مواتی باشد و عدم مالک بوده باشد و در
وب فرض جدید باشد و شوهر باید که مالکی از بجای آنجهت داشته باشد که اشاره بعضی بکند یا نه رفع چنین هرگاه قوه مواتی
باشد و در این جزء چنین و چون اهل زده مدتی در آن کار کرد و بعد از آن آن کند و مدتی بیست سال طرفی با آن باشد
کند و در آن مدت مالکی از بجای قوه بیدا نشود و باید در شرع در نصیبه آن قوه نمایند و مدتی نصیبه در آن کند
و بعد عود باید و لد فاء ملک بیرون آن که آیا چنین بعد در صورتی که احتیاج بعضی باشد کافی است یا نه و آیا احیاء قوه
معلوم المالک را می شریف بیست جواب زمین قوه بر دست مسلمان بعد هست که نظر باید و بر آن جاری شده باشد بدین
بر آن سابق با قابلیت استثنا است که معلوم نباشد بلکه بر آن جاری شده باشد بعد از اول یکه و نفوذ بوده است و چه
مجرد به موات چند احتمال دارد راه هست یکی آنست که آن ملک مملوک آن شخص بوده نه بطریق احیاء و بعد از آن
متصرف با هلاک شده که ورثه او مالک چیزی آن نیست با معلوم نیست دوم آنست که ضرر آن شخص متصرف و مالک او بطریق

احیاء بوده

احیاء بوده بعد رفع بدان متصرف نیست و معلوم نیست که آن متصرف نیز که وجه کیفیت از آنجا با ثبات باشد سهم آنست که چنین باید
متحصل است از آثار ضرر که بعد بر آن جاری بوده و حال خراب و مواتست لکن شخص نیست که بعد در ضرر نشانه بعد از
قبل اول بوده است یا ثانیا بجز قاعده شود از فرض سوال آنست که محل کدام از قبیل فرض هم است بر یکی نیز در بیان
صورة جملهای جوهرات از لشر بیر چنین اداکی ما الرحام علیه الصلوة و السلام است بحسب ظاهر ضرر و تحقیق بیان
ایشان فلیه باذن ایشان جایز است و شخص متصرف باعتبار ضرر اول بلحاظ است و آن شخص مدعی که عبارت مدعی آن
زمان تصرف کند که نشر حالا در عاجیها بود که از است بحضور ارعاء و سلطان این نداره که آن ملک را از شخص آن شخص که
مدعی است در آن اجزاء در تقبیه و خزنه بالعدالت نموده انتزاع نماید ملک لا بد است از اینکه غیر از خمسه شهیه اثبات آنکه خود
تاید بعد از اثبات مالکیت خود ظاهر این است که سلطان انتزاع انملک هست و هرگاه اثبات مالکیت خود را نتوانند لکن اثبات
که انتقال در تصرف آباء و اجداد او بوده با منفاد این ظاهر حکم باشد حکم باشد متحقق بعد متصرف جدید و انتزاع و اوانید از مشتری ملک
ظاهر این است نتوان نمود عمل با حالا انکه متصرف با اجداد این شخص طریق اجداد خود و عبد آن رفع بدان عوده ما عبد
موات رسید و بعد از انکه مدتی معاوضه بر آن گذشت که موات و خرابه شده نتواند سلطان دیگر از احیاء نماید بعد از احیا
نمودن نمار را بیکه اعراض نموده است کسی شامل انتزاع از نماید و اگر چه آن ورثه متصرف نیستند و آن نمار را تعیین داده باشد پس
عدم منع آنچه از رضا فرض نمود در چنین صورة مفارض ندارد و اما حکایت قوم فرمود در مقام احیاء موات در بابکه سالی داده
باشد بین و دلیل احیاء و مقام است بحکم تخلیه است باین معنی که حاکم است متصرف در آن موات بعد احیاء ان با عدم قصور قوم
در حکم و معنی است که سبب بدان ملک متصرف و عدم شامل بدین انتزاع ملک از او نیست اگر مقام اول و اول است یعنی
اول است متصرف در آن بعد احیاء با عدم قصور ظاهر این است که چنین نیست پس متصرف با عدم شخص بعد در آن عمل
احیاء آن جایز است و اگر مقصود مقام ثانی است معلوم است که علاج شخص از مالک هست تا مطلق شود از نعت و بیان
خسارت مالی از آنجهت مذکور شد حکم بهتر کلمات مذکوره و اسنقا ظاهر میشود و هو العالم سوال شخصی اراده نموده
کردن خانه خود را طاق و نصفی بسازد که هرگاه خود یا دیگر بطریق طاق مرور و تند بیاید هما به تمول است تا طاقها و جود
بین و زن لذه و هرگاه هما بر بجهت رفع ابر بجهت دود و بار مشترک ما بلند نماید مانع آفتاب میشود در فصل زمستان و این
باعث تضرر کلی میشود در خانه هما بر و ما عدم از نفاع و بار اطاق بعد از بکه صاحب خانه اراده نموده موجب
ضرر او میشود چه رفع حاجت او بدیواری که اضی از او نباشد میشود و موجب معیوبیة اطاق نمیشود و این صورة هما بر
بین سد که مانع شود از او نفاع نمودن دیوار باشد جواب نظر باینکه مفروض در سوال اینست در صورت عدم ارتفاع دیوار
بعد از مذکور و رفع حاجت مالک میشود و موجب معیوبیة او میشود و از نفاع و او از عدوان مذکور موجب ضرر جار میشود بنا
بر این ظاهر این است که مالک چنین تصرف نمودن ایل بدین چه ضرر نمالند در ملک خود در صورتیکه تصرف باعث ضرر بغیر نمیشود
و عدم ضرر موجب ضرر مالک نمود منع است و شریعه مقدسه جاهلیه اینی مستقاد است از حدیث جمعی که
نمودن است ان بعد بن علی بن محبوب که گفت نوشت مردی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در باب دیگر
انسان داشت بین خود فی بر که بدون شخصی بوده و آن شخص صاحب فی بر بعد خواهد بجوی آب نهر خود را تعیین داده قبل
و آن ظاهر بر خود بود و آن شاهد بجوی دیگر و این باعث تعطیل آسیاء صاحب آسیاء میشود جناب حضرت فرمودند که آن
شخص صاحب فی بر بر آن مخالفت خواهد داشت حال اجناب غایه و حضرت نمی داند بر او در عین خود را بتعیین جوی آب که باعث
تعطیل آسیای صاحب آسیا میشود اگر چه ظاهر حدیث این است که مطلقا مالک فی بر این تصرف نمایند خواه متضرر بشود
بجرات تصرف بلحین لکن از اداء دیگر حدیث فهمیده است در صورتیکه عدم تعیین موجب ضرر مالک نشود و هو العالم و عطا فی حکم

وجهه سوال زید در دکان مجهول المالک بعضی الاذن مشتبه از قبیل غذا و غیرها غصب نموده بعین مذبوحه مالک است باید جواب
اگر مقصود این است که نصف الاذن مشتبه از نوع موجب این میشود که مالک دکان مجهول المالک شود خیر چنین نیست نصف چیزی
از ملک خود نمیشناسد ما لکیرا تا المجهول المالک باشد بخشود بکه در صورتیکه آن مجهول المالک غیر مرضیه باشد در
این صورت آن نظر مال امام است و بعضی شیعیان آنجا این است مصرف در زمان غیبت امام مالک میشود نائب
امام علیه الصلوة والسلام و اما هرگاه آن دکان مجهول المالک معدوم بوده باشد مصرف اگرچه نصف الاذن مشتبه بوده باشد این
شخص مصرف مالک میشود سوال زید نظر زمین و ملکی در تصرف دارد میگوید این ملک مجهول المالک است من از مجتهد
اجاره نموده هر چه دیگران از ما میگیرند و میگویند ملک فلان و مال مورثی ما میباشد یا تصرف زید درهم چنین صورتی در
ملک مزبور جایز است یا نه و این غذیه جواز آیا زید ملک مزبور را تصرف نمود و بگران بدهد یا بعد ما یا بکه زید منع بدا ایشان
و تعدیه مزبور و دیگران خود داشته جواب اگر اجاره از مجتهد مجهول المالک میشود و اجاره باشد ظاهر این است که چنین جایز
معارض با ادعای شخص مدعی یا اگر مبتلی باشد و اگر این غیر مزبور بعضی مجتهد در اجاره گفتند بطور مصرف نموده بلکه بعنوان
قاعده شرعیه مجتهد ثابت شده که آن ملک مجهول المالک است و دیگران این مطلب از مجتهد صادر شده باشد و میدانند شخص
مصرف از مجتهد اجاره نموده بعنوان اجاره کلام مدعی جمع نیست بلکه محتاج حرام است و اما اقدام بجمعا بر احکام و تجهیز سوال
ملاء زید و دیوار در طریق شارع عام و دیوار خانه همسایه بنگه بکر باشد هر یک دیوار بنا و تعمیر و زید احداث بالاخانه
که مانع مبرز باشد خلف دیوار خانه بکر که همان خانه بنا است بدون رضا عمرو عابد دیگر آن بالاخانه و تعمیر مطبخ
خانه و برف خانه و بوست کرمنع از طرح خاک و برف بمجاور بعضی بسد که چون بنا در جهت است بکر مانع مطبخ برف خانه
است زید رافع عابد بنا و بنای دیوار هم نزدیک بسیب اعتبار که در جهت طریق بر خانه خود دارد الکر چون شارع عام است
عمرو را اختیاری در جهت مطبخ و برف خانه خود نیست جواب ذکر جهت در این مقام بی مصرف است چه جهت در صورتی است
که بنای عمارت آنجا در زمین موات شده باشد پس هر یک جزء دیوار خانه در این مقام بی صرف است بکر و عمرو بنکه منحصر بوده
باشد که بنای عمارت آنجا در معین در حق شده که ارض موات بوده باشد و هنوز قرار شارع نشده باشد و این منحصر
نیست بلی چنین بکه در این مقام میزان کف است که چه که مضر شده و شارع نحو که مضر باشد جایز است لهذا این
شخص صاحب خانه بالاخانه ساخت برف خانه را از خانه خود بر این شارع قرار داد خوب که سر جای بکر نیست که برف خانه آنجا خانه قرار
شد و این مضر و اگر چنین باشد بعضی برف لازم قرار دادن مضر باره بوده باشد و هر چه هم صاحب خانه نباشد چنین مضر
در حق صاحب خانه مجور خواهد بود و اگر احداث دیوار همسایه مانع برف انداختن این شخص شود شاید این شخص صاحب خانه
از بنای دیوار در چنین صورت قرار ندهد سوال برق بین شاهد که انشاء بسکران آن بلد سلمانان زیر خواب خلاف اهل
بدع و انه و نهایت شفقت و عالم کجدم مشهور بعزت کبار از غرب نوره ماه بیران پارشا خان کبار نموده و این جانب
مخالفی و مضرور کاه دارد بجهت و مطالبات زید از مجلس آباد بعد و مطالبات کار بیت ان بر ذمه باسمعنا را مخالف در محال نوره
و دیوانه و در ذله کرمان زیر انجمله خواه بلوله مطروه است و بعضی صدق زیارت بسیار و وراثت جد خالد اسیا بوده از اینکه
همان زیر کوهستان دارالیه از چشمه هاه که است خلوص آن بان و جدا در آن و بجهت العصر و الزمان و تاسیس خلیفه از جهت
علیه ملوک الملک دارد لهذا آن مکارم لهذا و آن کاشف آن که زیر نوره و ایا بین ملازم دیر بن و یا کر لهذا
قرین و جهت فرموده که صرف کرده آن جبال این اخلاص نشان عابد هم چنین اسلاف خواسته بلا مالک و مجهول المالک کوه
در دارالرشت است چون کمترین داماد و در حضور نموده چنانچه باد نام لبید مشرف شده بندگا هادی بلد ارجاب
پادشاه ملک الله شیخ الاسلام و نقابت الصدر ما موید و بعضی اجتهاد مدتی بدستور و ما کو چه بر دو و اخراج مجهول المالک با شان

بجاید

بجاید سند می است جنرال این مرحمت نمود نشان دو کلمه نظیف رنجه انتاب طلبه و جهت نموده که هر کس و اخذ این کمترین
داشته باشد در حضور حاکم شرع اموز کلام الله تعالی و تعالی و تنزه و عیب و تطلع نزاع شود که لحوق این مقطوع باشد از حکم حاکم چه چیز این نیست نصف چیزی
مقتضای شریعه طهرت حق زمین و آسمان جلد و علی الراکز الحیر و السلام و من اتی الفتان ایشان بانزه و اطلاق نموده در این نمات
که چه اصلی لانام مقابل نظر خاصه در ظهور اعلا جانست در صورتیکه جمله عالمان شاه صفی یا امام زمان مجدا صه طوه زمینه
و کجا میبود الاسلام جواب نقاد بیاب اگر شبهه ان مانده میباشد که مصرف در آن و اجباء ان نموده باشد لهذا هر کس که مصرف
در آن باجباء ان عوده باشد انتخاب واسطه بنصرف و دانست احدیت لطف این بنده در صورتیکه مسطوره انملک لان بداد انتزاع نمایند
بنابراین قرینه سطوره که انفاقا بسبب اجباء ان نموده در صورتیکه مرضیه که جوزی بر مجهول المالک بوده است محلی و ساعی است
ملکه انصرف فیما کیف شئتم و اما بسبب احد اه بنا بر حکم جهانی اصورة المسطوره و هم چنین است حالد در ارضیه بر مجهول
المالک دیگر شما ماذون هستید که اجباء ان نموده بعد از اجباء محضی انتخاب احدیت واسطه انتخاب آن بد شما نفوذ احدیت
و اما کسانیکه قابله و اخذ نباشند و منسب بی شوند و اخذ کنند بین الخاصین با بسوجه چنین انتخاص با نفاذ عده شهر فرانسه
قدم و اندهم تا سی و اجناب و اعتزال از اجالس ایشان لازم است چه اهدات مجلس و موجب سوز جب لعن خاوند جهان جلت
عظمه بسیاست لهذا نمی انکه بر مدتی نفسی از اهدایات لازم است که بضد و اخذ مطلقا نوده و انجها الوجه نموده
باشد بلی هرگاه مقصود و اخذ کردن نباشد بلکه مقصود همان محض اصلاح بین الناس باشد و فی الواقع بعث انتخاص بی باشد
در آن حرجی نخواهد بود سوال هرگاه منحصر نظیر باشد تصرف در مجهول المالک جایز یا تعزیر شرکای است در تصرف باید
با اجازه آن حاکم شرع باشد و با اجازه که میتواند بعد ما بانه با اجازه بدهد یا نمیتوند جواب مجهول المالک
با عین مغصوب است مثل اراضی و حصار یا مغصوب است اگر عین مغصوب است این مولات و خراب است اگر این مولات و خراب بوده
باشد تصرف در آن در حق غیر شیعیان جایز است خواه نظیر بوده باشد یا نظیر باشد کرنیف باشد حاکم شرع عالم
باشد اگر بود باشد بالجهول المالک مغصوب باشد ظاهر این است که نوع تصرف در آن سوال نموده بلکه حکم چنین مجهول المالک
است که تصرف نمیشود اما بعضی اراضی باشد ظاهر این است که نوع تصرف بحکم شرع نباشد باشد خود تصرف هم نمیتواند
مستحق اموال شود اگرچه در ایصال نخواهد که شرع ادی نخواهد بود سوال رودی در فصل بهار و کثرت باران آب جاری
میشود تا سه ماه و در ربیع الاول یا انجامی چند در یا بین شهر یا مانی کوفته انداز آب مشروب جشید و بعضی خوانی بر دار و
بیفتر و شد باشخا موج بکر این انجامی در آن الاهی شهر باغات تازه احداث نموده اند از این آب مشروب میباشند بدون اذن
انجا میکه در یا بین شهر و انجا انداخا اهالی نوع در طرف اصل میباشد میتوانند باغات خود را آب بدهند یا نه جواب
احداث باغ در بالای شهر بحیثیکه مضر باینک فلد بعد در اسفل شهر باشد جایز نیست و کسانیکه در این حوالی بوده اشتراند
با این مضر باغی و رقبه الاباء احداث نموده اند که از آب شرب شود مصالحه حق آب جوز را جنبه بعد است لکن احداث انفاذ
حوا بر خود بعنوان دیگر خلط در آن باغ آب کر بیاغ خود بیرد مخی مدد است و حرام است سوال دو باب بکر زید بکر دارد
و در ده ملک خود در حق دارد و زید بخواهد در ملک خود عمارتی بنا نماید آیا میتواند قطع نماید فروع و مضرت اند رشد و یا
کرنا نمیشود اگر نوبه مرغ ف باشخاص و سر جبا معزز او جنبش از سایر و غیره یا باجنبی جواب اگر مضرت و فروع انجام دارد
قضایی ملک عمرو میباشد و سایر اقدام نباشد در ملک زید بعضی این زید مسلط خواهد بر انصرف و رضیت و فروع انجام
عمرو اگر فروع و مضرت انجام مزبور شد در ملک زید و در قضا ملک زید باشد و در این صورت زید تسلط دارد که نگذارد
آن مضرت در رضا ملک خود راخل شود سوال کسی باغی دارد و از قدیم الایام جزیری دارد از قیمت باغ او میگذشت و
حربی داشت که آب میرفت بدزیه بکر آمد تا آن نهر را از جای بکر کند در آن خود نجی داموتی نمیزند الکر که ضامن باغ

بود ان عمر منیم را همراه غزوه بدر هم باو خود غزوه و بیعت فرمی غزوه اهل بدر و اهل بیعت الرضوان مثل باشد جواب
نه که مراد باشد مالصاحبان نهر است نیکو خبا اصل کرده و نیکو ملحظ دارند که مراد آن صرف در آن مرحوم باشد و هو اعلم
عندنا بن احکام سوال صرف در ارض موات مثل آخره و غیره و میان غزوه بنیان غزوه باشد اذن حاکم شرع باشد جواب ارض موات
بحوله الطالب باشد اذن حاکم و مطلق امام و زمانه شکر در زمان غیبت امام زمان اذن در زمان شیعیان ایشان ثابت که
تصرف در آن غزوه باشد و در آن صرف ظاهر این است الصرف باذن مجتهد بنوده باشد سوال فاصله در دو دفعه در ارض
مالکی هم دارد است و در ارض موات چه مذهب جواب محمد بن فضل ابن دو دفعه چهار ذرع و در نجف غزوه و یا صد ذرع در
زمین صلب و در ارض موات است و اما هر کاه از بین هر دو باشد چنین نیست بلکه مالک ارض هر چه آنکه احدی بن احمد ان غزوه
و مطلق غزوه غایه اگر چه خطر ما بین ثمانین ه بعد بیست ذرع بوده باشد بلکه کمتر باشد آن آنچه مذکور شده مخصوص بشرح مثال
فرمایه مجوره فقط مراد دارد بر مانند صاحب غزوه مجوز بکرد در زمین موات و مانع شده استاد نفیر آن و هو اعلم عندنا بن احکام
و هو الفقیر الشکور اعلم و صلی الله علی محمد و آله و صحبه و سلم تسلیما تمام

کتاب اللقطة

سوال هر که نهد ملکی را در جاده که در آن طلب باب موضعی مراد دارد که کالای بوده که کالای بوده از حاجت بیاورند
در آنجا بر بندد هم بیرون در مرحوم ستاد بر هم رجعه در آن موضع داجهاد دارد که مرحوم آن خالد را از ملک خود آورده باشد و آنجا
رجعه باشد موجب فوت شده باشد فدیه بوده در میان خالد جنس آنجا با این بوده باید که بر دارد جواب مستاد بر که بر
جسته در نجف کنایه غزوه لازم است اول غریب مالک جنس آنجا با این بوده باید که بر دارد و یا چه بود و یا لاف زنین چرا که بعضی شبه کمال اولیت
مسلم او غایه و اگر مدعی شبه که مالک او است قرینه است تا بکمال الغریب عما بدا که الملتبس باشد مسلم او هو اعلم غزوه و اگر بیاباند
بغایه مالک ضدند نمایند و فی الحال است تا بکمال تعقیب غایه باذن حاکم شرع ضدند غایه سوال بنگ شهر راست در آنکه
ناسر که هر لاه کجه چیزی جنس نماید بکند دهم اگر بیاند حلالست اصلی دارد باند روزی که اصیل باشد اما آن جنس که مقدار درهم یا
بیان فرمایند که حقیقه حالا شخص شده باشد جواب اعلمند دهم بر خاطر نیست که درهم مقدار بیم شقال و بیم بدو ضعیف بس
ربع مثقال بیم بدو عشر سه سه ربع نقاله بیم بوده باشد و بعبارة اخری درهم بعد و دوازده غزوه و صد غزوه و صد غزوه
باشد تا بوان نیم ان بوله خالد که بکمال بیم بوده ماه شد در سر ماه چه بوده باشد سه غایه بیشتر و یا انجه در
سوال استفاده مذکور شده که عبده در هم حلالست چنین نیست بلکه اقل از دهم حلالست و بعد دو درهم و یا فرمایند حلالست و
المشتد فی ذلک مار و اه المعتبر عن ابی عبد الله ع انه قال ان کان اللقطة دون درهم فهی لمن وجدها فحسب و هو اعلم
عندنا بن احکام و صلی الله علی محمد و آله و صحبه و سلم تسلیما تمام

کتاب الفرائض

سوال ابا بادر و ورثه و تلفیه و بیهاند در اخلاق در فرضه ملبوس است با چنین جواب نخستین ما هی بر آن سوال الحق چنین
اگر بر ابا بادر مشتد جرح است نظم با نکه از جمله بنات پس مضرور است سوال این باشد که چادر و ورثه و چار بنداز چند
اگر باشد شخص پس بوله خاصه بود اگر ما هی مرسل الیزن شاهنا شیاه است نظر با نکه چه شخص با که ذکر است و این
زیر که را اهالت و اورد زیر که دالله چنین نیست بلکه بنا و بغیر نا در مثل اسرار کذا و کلا و در مثل شرب الماء خاصا مراکبی
ذکر نخواهد داشت بحث مسئله جمع که شخص با که ذکر است در زیر که بر است نمی نماید سوال زید و زوجه غیر بوده
داره و فوت شده و بیاند با خانه اسناد بار و بداد از آن باقی که حال غزوه نداره بعد از آنکه ثمن را بر ساند از بوه اطاع
زوجه ارث ببرد یا نه جواب زوجه سوله جا شده باشد اگر آن با غی کفرات عبد از قوت زوج ببرد ثابت
خطی ببرد نداره سوال ضیعه فوت شده که عیب زنان و تلویه و مرحوم آن بوه و زوج ما هی بوده و الی فاقه و هشت ابی
لاعیب و اشیا بهتا و غفلت و خبر نقول است که مختلف شده اشیا نه زوج دانی و سر و بنان صنیب خود نبیره با انکه از
ایمان بیش و هشت با جهاد نبیره باشد جواب مفت و کر زوجه کاشته ثمانات از نصیب اجاب هر چه بوده باشد شخص
بن زوج ابا شد و سر مش که مشغول باشد او و نیم که ثبات از و سر سویه باشد شخص باغ اند و اجهاد بود
سوال زید سبیه و رابعه دانی خود و در وره بر سبین و اشیا های چند قبیل ثابت و ملک و سبیه لات و سایر
اشیاء دیگر که در ایام نکاح ما بحر مندرج است اجتناب علیک و بهر بنی صلح مشغول بر زوجه خود غزوه بوده مبتلی آن عمه
سبین و از عیب چار سال دیگر زوج مزبور سوی کرمین و در عرض مدت مذکوره زوجه خود ناصر شده ما بحاشه خود بوده
و اولاد بی از اثبات بهم نبیند و در این سوره ابا بعد و نکاح لازم و اجرة المثل اما ولی مصلح بها و کسوه نفقه ایام مدة غزوه
بن زوجه بیس سد با جنس و زنجیر مزبور چند باب اختلافات صفه و کان زوج ببرد ابا از جمیع مخلفات ارث ببرد بالا یعنی
و در آن و هم نوبر مصور بی الدین دیگر تعبیر میباشد اموال و اولاد جمع نوع ضمیر اند جواب جمیع انچه حسب المتاع نمایند
زوجه بوده مختص بزوجه و اولاد میباشد و مستدعی که زوج مصرف بوده و زوجه مطالبه ابوه اشتاد ایام مشرف و اجب نمی نماید
مگر انکه اسفاط خود را غزوه باشد و اما سهم ارثیه زوجه اسلوبا از زوجه زوج نظر با نکه مغزوه سوال ثابت کرد اشیا
مصالحت در والده و زوجه با این بین مثل متوالات زوج سهم از شهر زوجه میباشد و اما ابن مشغول پس آن ذاتی که ذات
بوده باشد ظاهر این است که مثل مستحق ارث نیست و اگر مثل جاری ذاتیات بوده باشد اگر بین آنها مستحق ارث نیست
هم چنین ارضیه و زمین آنها اگر از نهر آلات نمی و تنجیره و مخزن ها بوده انجار مستحق ارث هست بعد ربع فیه آنها را
در صورة مقر و ضعیف می باشد سوال زن بدون شده و از او سه زن یک پسر مانده و منها آن والده پسر بنده دسه

کتاب الفرائض

سوال ابا بادر و ورثه و تلفیه و بیهاند در اخلاق در فرضه ملبوس است با چنین جواب نخستین ما هی بر آن سوال الحق چنین
اگر بر ابا بادر مشتد جرح است نظم با نکه از جمله بنات پس مضرور است سوال این باشد که چادر و ورثه و چار بنداز چند
اگر باشد شخص پس بوله خاصه بود اگر ما هی مرسل الیزن شاهنا شیاه است نظر با نکه چه شخص با که ذکر است و این
زیر که را اهالت و اورد زیر که دالله چنین نیست بلکه بنا و بغیر نا در مثل اسرار کذا و کلا و در مثل شرب الماء خاصا مراکبی
ذکر نخواهد داشت بحث مسئله جمع که شخص با که ذکر است در زیر که بر است نمی نماید سوال زید و زوجه غیر بوده
داره و فوت شده و بیاند با خانه اسناد بار و بداد از آن باقی که حال غزوه نداره بعد از آنکه ثمن را بر ساند از بوه اطاع
زوجه ارث ببرد یا نه جواب زوجه سوله جا شده باشد اگر آن با غی کفرات عبد از قوت زوج ببرد ثابت
خطی ببرد نداره سوال ضیعه فوت شده که عیب زنان و تلویه و مرحوم آن بوه و زوج ما هی بوده و الی فاقه و هشت ابی
لاعیب و اشیا بهتا و غفلت و خبر نقول است که مختلف شده اشیا نه زوج دانی و سر و بنان صنیب خود نبیره با انکه از
ایمان بیش و هشت با جهاد نبیره باشد جواب مفت و کر زوجه کاشته ثمانات از نصیب اجاب هر چه بوده باشد شخص
بن زوج ابا شد و سر مش که مشغول باشد او و نیم که ثبات از و سر سویه باشد شخص باغ اند و اجهاد بود
سوال زید سبیه و رابعه دانی خود و در وره بر سبین و اشیا های چند قبیل ثابت و ملک و سبیه لات و سایر
اشیاء دیگر که در ایام نکاح ما بحر مندرج است اجتناب علیک و بهر بنی صلح مشغول بر زوجه خود غزوه بوده مبتلی آن عمه
سبین و از عیب چار سال دیگر زوج مزبور سوی کرمین و در عرض مدت مذکوره زوجه خود ناصر شده ما بحاشه خود بوده
و اولاد بی از اثبات بهم نبیند و در این سوره ابا بعد و نکاح لازم و اجرة المثل اما ولی مصلح بها و کسوه نفقه ایام مدة غزوه
بن زوجه بیس سد با جنس و زنجیر مزبور چند باب اختلافات صفه و کان زوج ببرد ابا از جمیع مخلفات ارث ببرد بالا یعنی
و در آن و هم نوبر مصور بی الدین دیگر تعبیر میباشد اموال و اولاد جمع نوع ضمیر اند جواب جمیع انچه حسب المتاع نمایند
زوجه بوده مختص بزوجه و اولاد میباشد و مستدعی که زوج مصرف بوده و زوجه مطالبه ابوه اشتاد ایام مشرف و اجب نمی نماید
مگر انکه اسفاط خود را غزوه باشد و اما سهم ارثیه زوجه اسلوبا از زوجه زوج نظر با نکه مغزوه سوال ثابت کرد اشیا
مصالحت در والده و زوجه با این بین مثل متوالات زوج سهم از شهر زوجه میباشد و اما ابن مشغول پس آن ذاتی که ذات
بوده باشد ظاهر این است که مثل مستحق ارث نیست و اگر مثل جاری ذاتیات بوده باشد اگر بین آنها مستحق ارث نیست
هم چنین ارضیه و زمین آنها اگر از نهر آلات نمی و تنجیره و مخزن ها بوده انجار مستحق ارث هست بعد ربع فیه آنها را
در صورة مقر و ضعیف می باشد سوال زن بدون شده و از او سه زن یک پسر مانده و منها آن والده پسر بنده دسه

انکه جده ابی در این صورة در کم احوال اخوه میباشد و ارث سوال شخص فوت شده و ارث بنصر جده ابی و خواهر مادری
میباشد فقط ترکه کسب چه حالست جواب ظاهر این نیست که سدس ترکه مالا بیخواهر مادری رهاد خواهد بود و نیز شخص است بجهت
ابی ذاتی الله در سوس و لو تعلقت اخوا الاخوة لام و جدا الوحدة ابا بها ابن نظر و احد من کلالة الام اسدس و ابا فی الجد و الاخوة
سوال شخص فوت شده و ارث دیدن و مادر انکه کفیه فهمه ثابت بن جعل باید نمود جواب ثمن الارث مضمون و ارث خواهد بود
و نظیر مالا نعلمن بجاوز الدیکه بصورت بکسب در دار دیابلک و در دار دیابلک و در دو خواهد ابها خواهد مضاعفه اشتر باشد ارتباب بدین
رما و دیا ان جانب یدر فقط بیرون سوی شد سدس بخش و الورة اوجها مابعد و بعضه مغلق و الله در آن شد و کلا و بعد لکلا واحد
منهما الله اسدس ان کان له ولد و ان لم یکن له ولد و ورثه ابوه فلامه الثلث و ان کان له اخوة فلامه السدس سوال شخص فوت شده
و ارث بنصر است و الدین و مدیح او ترکه او ثابت و بر شهر بخش فهمه شد جواب ضعف ترکه در چنین صورة مال زوج ارث بیرد
بود و ثلث ترکه مال شاه در صورت بکسب در دار دیابلک باشد و در خواهر ابها خواهد ضعا مضاعفا اشتر باشد و اگر کلا ابها
باشد سدس ترکه بمادر میرسد و مطلقه ان سدس و این صورة مال ثلث در سوس ثابت و الدین مختص و الدین مدیح سوال شخص فوت شده
و این اند تحصیل بجهت بر او خواهر کسب ثابت ابها یکنه فهمه جواب اگر بود و خواهر هم ارتباب بدر و مادر بود
باشد ارتباب بدر بنها ترکه ثابت ابها شهر بخش الذکر ضعف الانثی و اگر هم ارتباب باشد و تعطیل بوده باشد ترکه ثابت ابها
فهمه بخش بالسویه برادر مادری فقط حرمی مذکور خواهر مادری در ارث و خواهر و اگر کلا بود ثلث کلا و اگر واحد لانت
فلکل واحد منهما السدس و مضر است بر او خواهر مادری چنانچه ذکر شد و اگر کلا بود ثلث کلا لانهن
مضر است بر او بدر و مادر و بر این بدر و مطلق و بجلد جلد اصحی الفرد و فی حسن بن ابی عبد الله عن جعفر بن ابی طالب له
ثلاثة اولاد ثلاث بنات و ترکه زوجه لها و لخوة لها و لخوة لها ابها الربع النصف ثلث اسهم کانهن لا ابها الثلثان
الذکر و الانثی فیه سواء و بقی سهم لهن الاخوة و الاخوات لام لا اب للذکر مثل حظ الانثیین لان الله سبحانه لا یعدل و ان الربع لا ینقص من
النصف و لا الاخوة من الام من ثلث لان الله تعالی قال و ان کان رجل یورث کلالة او امرأة و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس و ان کانوا
اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث و ان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث و ان کانت ولد کلا و لا واحد لانه السدس و ان کانت
ثنتین فلهما الثلثان و ان کان رجل یورث کلالة او امرأة و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس و ان کانوا اکثر من ذلک
فهم شرکاء فی الثلث و ان کانت ولد کلا و لا واحد لانه السدس و ان کانت ثنتین فلهما الثلثان

وسه پارچه ده دیت طاوس وعاج واستاب خاتم در وجیره ولنوار ابریشم واسب وگوسفند وشتر بجهود الکنه وزان وزن
وسیف وقفره وغلام از مادر متمیز نباشد همه جدا است بدر او چه فقد وبعد هفت صد تا نه نیم است جواب اگر
بدون تاثیر مسلمان است از ذکر او از ارث وبعد از آن تا دی وانکس وشتر وجنت بنا نباید چون شخص بدر باشد
دیگر بحظ بوده باشد واعد از آن نصف هر چه بوده ثلث شرعا آنها بر نفها مبرک نابین سرن بالسارة منهیا شد
واز ملاک وعاب ملو مخوارث بخشند واز اما طاوس وعاج وغیر ذلک بتارث غیر بد لکن از ثلث ثلاثه ده نهد آنچه دیات
وغیر الات حاد تلاو وجیره فارسی وسند واشال آنها ارث بیرند وشرط السعد از جمیع تا ذکر همه چه ارث باشد سوال
در بعد صغیر را بعد خود دارد وده وصیا نوبه را مصروف شده زید فوت شد آیا آن صغیر از مانع ارث صغیر از ذکر همه چه سایر
جهات ارث بیرد باشد جواب اگر کلمه وسایر جهات موجود در حین وفات میت بوده باشد یعنی زوجه سایر ذکور از عقود
نفع مخوارث شمار باشد ربع در صورة انفقاء ولد یکی زوج اگر از زوجه بکر بوده باشد ثمن در صورة عقبی ولد ذکر چون
ان جهات مانع بوده باشد بلکه سبب از فات لحصل شده باشد صغیر را در این صورة وحظی ولد صدیه سوال حنفیه
بلغوا ولد بر چه خواهد بیرند جواب صورة انحصار وارث بحلد ذوی وجه پدری سدس ذکر میت الا خواهد بود
وتمیز غیر چون بیرد خواهد بود سوال چه مخوارث باشد جواب باوجود چه بر پدر بعد پدر بعد پدر بعد پدر بعد پدر ارث
نیست کلا نصف بوده است در صورة انحصار وارث باشد سوال وارث مخصر است بجد پدر بعد پدر بعد پدر بعد پدر بعد پدر ارث
مادر بعد پدر جواب ثلث ذکر میت مال جد وجده اقربی مخوارث بوده نمانیا آنها با سوبر و در ثلث بکر نصف است بجد
وجده آنچه مخوارث بوده نمانیا آنها بقاعدت للذکر مثل حظ الانثیین سوال زید بنی فی وارث او مخصر است بجد بعد پدر بعد پدر بعد پدر
زید با کدام است جواب با وجود پسر وارث است وبعد پسر چه چیز بر ارث نمی رسد سوال هکذا زید فوت شده است
در زیر دارد زان جمیع ذات ولد بوده باشد در نجا انتها وارث ولد ارث نمانند زاده ابا در زیر زید نوی را نابین اهالی زوجه انتها
ارث بیرد یا نه هکذا انتها وارث شد از نمیز آنها ارث بیرد یا نه وجه نوع در صورة انفقاء ولد وما مانع بوده باشد یا نه
ان مخلاف مخوارث هست نخیر در صورة عقبی بجهة نوع در صورة انفقاء ولد وما مانع بوده باشد یا نه
بنت والد از اتباع وغیره انتها اگر بیان آنها مخوارث نباشد مگر آنچه الات بنا مخوارث بیرد وهمچنین باغ اگر چه از وسه
نه بیرد باغ مخوارث نباشد لکن از نمیز آنها باغ مخوارث باشد در فرقه آنچه الکفر بوشد یا نه انتها سوال آیا در زیر
ارث بدین از نیز منقولات آنها ارث نمیرد بلکه از وسه ملبات ارث بیرد وازخانه وباغ وسایر منقولات چگونه ارث بیرد
هکذا کچه بیشتر دارد باشد خبر نمی شد الا الحال اسد اما دسبل امکنه باشد جواب اگر این ولد بعد بعین جماع
الشبهات بوده اند نمی از آنها بنهاند بعد و اگر لاعین شوند سبب نداره بنا نه کوت اگر آن زید انتها نصف ارث نمیرد مگر نصف
بعد فرض تو است که مخوارث هست از اهالی باشد مثل آنچه مخوارث نباشد مثل اخبار مثل اخبار مثل اخبار مثل اخبار
بعد وعقبی آنها دو بسم است که مخوارث نباشد از نمیز آنها مثل اخبار مثل اخبار مثل اخبار مثل اخبار مثل اخبار
واسحق آنها ، عاد بوده باشد یا نه کاغذ را نقل نظر از نمیز بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد بعد
ولد بعد زوج وزن در صورة عقبی ولد مخوارث باشد بسم است که زوجه مخوارث نباشد و نمیز بدین نه در صورة انفقاء
ولد بعد زوج وزن در صورة عقبی ولد مخوارث باشد بسم است که زوجه مخوارث نباشد و نمیز بدین مثل اهالی
وارث خویست که مطلق مخوارث نباشد سوال صغیر فوت شده بگذرد اولاد ذکور از زوج اناث
تلف شده او اهالی چند بی است از اهالی صغیر نصف صغیر نصف زوجه در سه و حقوق چند دم از زوج ثانی از صغیر
طلبکار است اموال ذکور بجهت آنها و اولاد و زوج و زوجه نوع صغیر باشد جواب آنچه از صغیر فوت در حین وفات مالی بوده
چنانکه ارث والدین آنها نیز بوده باشد آنها مربع آنها نصف زوج انها باشد و نمیز که وارث از سه ربع بوده باشد مابین سه ولد

ذکر را بالسارة منه بیشتر هر چند ربع و نمانند مابین انکه اولاد از زوج اولی آنها باشی بوده باشد نیست سوال زید نابی بوده
وارث او مخصر است باقی تمام وان زید مثل چهار مادر دیگر فقط اهالی وزن وبلاد دارای دارد و مثل کنیز بنی فرنجا اب
وام هر خواهر بیشتر جواب در صورة بکر برادرها انجانب پدر و مادر باید در نفقه بوده باشد سدس و مکعب بدر از این بسد و
بالی دیگر مبارزه دیگر مبارزه بیشتر باشد سوال زید نابی خوش بیشتر باشد جواب در صورة مکعب مغنم بیشتر باشد سهم و سهم بدر ام ابیا
دیگر سهم بالسارة اخوا مبدیه نفا مبین انکه خاله دیوه باشد با همه نیا باشد سوال متعیه فوت شده وارث او مخصر
در دو دم سه عمه در دو خاله دیگر از این چنین صغیر مبین وضع صغیر بیشتر جواب ثلث ذکر صغیر بالد و خاله خواهد بود پس از مهم
انجانب پدر و مادر بیشتر بوده باشد یا از جانب پدر و مادر دیوه باشد ثلث ذکر مابین آنها نمیز بوده باشد واما هکذا تلف
بوده باشد یا نصف که نصف طیب بها رسیده بوده باشد یا جانب مادر دیوه باشد از جانب پدر و مادر و در این صورت
انکه نصف است از ثلث ، نصف سوال مالا اخوا مبدیه مرسوم انفاد و ثلث شد در صورة اند و باقی فا اصل بین خواهد
بمنزله از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر و مادر در صورة اند صغیر بیشتر مابین آنها با سوبر واما هکذا منوبه از جانب پدر
نظر با نصف از جانب پدر و مادر ام جمع شده باشد ثلاثا مابین است با جهد منوبه از جانب پدر و مادر منوبه پدر بحظ خود
باشد پس کلا بقی ثلث صغیر بیشتر از جانب پدر و مادر خواهد بود و ثلث باقی اصل ذکر صغیر پدر و دسوم خواهد
بود پس اگر همه از جانب پدر فقط باشد پدر و مادر بیشتر بوده باشد و ثلث مغنم بیشتر مابین آنها با سوبر و در ثلث بکر نصف الانثیین و
مغنم بیشتر مابین آنها بقاعدت للذکر مثل حظ الانثیین سوال زید بنی فی وارث او مخصر است بجد بعد پدر بعد پدر بعد پدر بعد پدر
زید با کدام است جواب با وجود پسر وارث است وبعد پسر چه چیز بر ارث نمی رسد سوال هکذا زید فوت شده است
در زیر دارد زان جمیع ذات ولد بوده باشد در نجا انتها وارث ولد ارث نمانند زاده ابا در زیر زید نوی را نابین اهالی زوجه انتها
ارث بیرد یا نه هکذا انتها وارث شد از نمیز آنها ارث بیرد یا نه وجه نوع در صورة انفقاء ولد وما مانع بوده باشد یا نه
ان مخلاف مخوارث هست نخیر در صورة عقبی بجهة نوع در صورة انفقاء ولد وما مانع بوده باشد یا نه
بنت والد از اتباع وغیره انتها اگر بیان آنها مخوارث نباشد مگر آنچه الات بنا مخوارث بیرد و نمیز بدین نه در صورة انفقاء
ولد بعد زوج وزن در صورة عقبی ولد مخوارث باشد بسم است که زوجه مخوارث نباشد و نمیز بدین مثل اهالی
وارث خویست که مطلق مخوارث نباشد سوال صغیر فوت شده بگذرد اولاد ذکور از زوج اناث
تلف شده او اهالی چند بی است از اهالی صغیر نصف صغیر نصف زوجه در سه و حقوق چند دم از زوج ثانی از صغیر
طلبکار است اموال ذکور بجهت آنها و اولاد و زوج و زوجه نوع صغیر باشد جواب آنچه از صغیر فوت در حین وفات مالی بوده
چنانکه ارث والدین آنها نیز بوده باشد آنها مربع آنها نصف زوج انها باشد و نمیز که وارث از سه ربع بوده باشد مابین سه ولد

سوال شخصی فوت شده برادر بدر بعد تا برادر مادری تها مادر دو دارث است بنت ابن دو دو بسر سد با بلک جواب سدس
مال بنت مال برادر مادر است در صورة بعد آن ثلث در صورة نقد و باقی مال برادر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر
صغیر فوت شده در شا و مخصر اولاد بکر از برادر بدر
برادر بدر
مادر بنت و اولاد و اولاد برادر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بدر بد

شخصی فوت شده مادر او متصرف است در بچه ابی چند نفر کلاد ابی و یک نفر کلاد ابی که پسر نکرده است را بین همه تقسیم کردن
بیان فرمایند جواب نفر مذکور در چنین صورة سه ثلث عمه و چند نفر کلاد ابی و یک نفر کلاد ابی که پسر نکرده است را بین همه بالسویه بدهند
ثلث باقی مخصوص بکلاد ابی میباشد اما اگر ثلث ترکه سه ثلث عمه و چند نفر کلاد ابی و یک نفر کلاد ابی که پسر نکرده است را بین همه بالسویه بدهند
من بعد بین الیه راسخون میباشد و در فرق سؤال ام سهم ام با عمه و والد و خاجه ثلث است و سهم ام ثلث است و سهم ام ثلث
ابدا میباشد و اما والد است و سهم والد در چنین صورة دو ثلث باقی است و اما اگر ثلث سه ثلث عمه و چند نفر کلاد ابی و یک نفر کلاد ابی که پسر نکرده است را بین همه بالسویه
بدهند اگر چه ابی در این صورة و رکه احدا از خویشان میباشد در ارث سؤال شخصی فوت شده و وارث او عمه و چند نفر کلاد ابی و خاهر
مادری میباشد یکنفر شمر نکرده پسر میراث جواب خاهر این است که شرعی نکرده مال خاهر مادری را خواهد برد و تتمه
مختص است بجهة ابی قال الله تعالی و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم سؤال شخصی فوت شده
و در وجود از او مادر و کودکی مرحومی بدر مادر بجای او است و در منزل مرحومی پدر مادری دیگر مادر و اولاد مرحوم دارد استدعا آنکه بیان
فرمایند که ایشان کدام وارث میباشند و هر یک چه مقدار میبرند جواب اولاد مرحوم بجهة حجب میباشند
ارث پس وارث در صورة مزبوره زوجه و خسر میباشد لکن زوجه از دو راه مستحق ارث هست با همسار و زوجه و تتمه
بنا بر اول و ربع از متعلق ارث که او را با مادر بجهة قبلی زوجه بنا بر از نکرد اقسام نصف و چه بنا بر نصف و چه بنا بر
نسب نصف دیگر را بطریق حجب سؤال زوجه را در ارث مخالف از زوج خود که مادر او خاهر مطلق است و او بوده باشد
عمه طالبه سؤال خود بنا بر آن مادر زوج خود از چنین رسد چه بر با آنکه عدد عمه از چند آن رسد چه بر بنا بر نوع
جواب زوجه از ارث سهم مستحق ارث نیست اما اقارب مال خاهر زوج بر زوجه اگر مرحوم آن نامه مطلقا حقی بوده بدارد لکن
از چند آن مال است مستحق عمه آنها در صورة زوجه و عمه و والد و زوج در صورة انتفای والد و عمه چند نوع میباشد سؤال هرگاه
نیز بدهند و یا بطرح ارث صبیه مرحوم مغفوره و عمه و اگر کوچک است و دیگر اولاد نخواهد بود و ما ترکه بوده و دیگر اولاد مرحوم ندارد
آن پس و تعلیمات معوده و بوده و مخلفات مولی و ما بعد مولی و بعد مولی و اولاد و چه چند نفر میباشد
بهمین جواب در صورتی که عمه در وجود فوت شده باشد زوجه ارث میبرد اگر عمه در وجود نباشد زوجه ارث نمیبرد مولی
انجا ربع زوج و ربع در صورة انتفای والد و اولاد و عدم ضرب و در چنین صورة مال ارث نیست و ارث نمیبرد مولی
مطلقا در صورة حق ارث نیست و لکن انچه اعیان قطع نظر از ترکه مولی انچه ارث میبرد ربع در صورة انتفای والد و عمه
در صورة وجود و اما زیادتی زوج آن زوجه بکی و اما بهر چه خویش و اسبابی ان بجهة حواست بلکه نشیکی و اسخفان زوجه
در چنین صورة نصف بهر یا نیست و در نصف دیگر اسم علی امرات میباشد سؤال شخصی فوت شده برادر پدری برادر مادری
و برادر مادری هر دو دارد الف تا این هر دو منضم بنده با یک جواب هر دو ارث میبرند یک سدس ترکه میت مال برادر مادری
میباشد در صورتیکه یکنفر بوده باشد و اگر زیاده از یکنفر بوده باشد ثلث مال انها است و بنفسه در هر دو صورة عمه برادر پدری
مادری میباشد سؤال هرگاه پدر انفرد و کسر نفر اشان ابی دیگر ابی دیگر ابی عمه مادر سه نفر اولاد و دو نفر مرحوم یکنفر
دیگر اولاد مشار سه الات که متوفی شده مان متوفی رسید بی اولاد و خواهر دارد ابا در این صورة ان برادر مرحوم که ابی است
سهم بدکر رسد مفقود و اولاد شد و تتمه از انصرف نمایند با آنکه ملک و اصرف شود و از ان و دیار مرحوم کم برادر ابی

داوصفود

وهم چنین از اعیان خانه و طاعون ان چنین منضم میبرد و در وخواهر میباشد ان فرایض که مسطور بشد و نکن در تتمه اعیان در زیر سخن
ان میباشد و لحاظ در مسئله ظاهره و اراضی که توضیح ترکه شده باشد و تاجی که از ترکه متعدد کاد در وجود هم رسیده است
تابع اصل مال از زیر خواهر عمه برادر ارث و زیر زاد ان حقی و شطلق نیست و هم چنین ملکی که از زیر غلبه زوجه بوده باشد صاحب
بلی زوجه بوده باشد حین العقد و بعد از صدای زوجه از بوده باشد و این عقد مستحق باشد ان چنین شخص زوجه خواهر عمه و در زاد
ان حقی نیست و هم الله تعالی بحقها اعلم سؤال هرگاه شخصی فوت شده با اولاد ان تعلق شده و متصرف میباشد با اولاد و در
خود داد اولاد در وارد هم از کثرت کمتر میباشد از ثلث و ذکر چه خویشتن منضم بنده جواب کلاله مذکوره منضم بنده تا بین
اولاد و در وارد بین خویشتن را با اولاد باشد از سه عمه هستند و عمه یکی را با اولاد برادر دیگر فی فی و در این باب نیست ما بین یکی اولاد
برادر در یکطرف زیاده از یک نیاسا یا بوده باشد اما یکنفر شمر نیان اولاد برادر چه از کوه بدل و برادر پدری و برادر مادری
بوده باشد و در این صورة مذکوره منضم بنده تا بین ذکور و اناث للذکر مثل حظ الانثیین و اما هرگاه دیون و بوده تنها بوده باشد
مگر تتمه بنده تا بین اگاه انها با اسلام ذکر مثل الانثیین و هم الله تعالی سؤال شهر با نام فوت شده و وارث شوهر او
منحصر است با اولاد خواهر و عمه لکن انکه خواهر و عمه باشد و اما مانده و ارث بگیرد خواهر او بوده و تجدید و لعنه ابا طلقه در
بنده تا بین بازده وارث للذکر مثل حظ الانثیین منضم بنده با انکه رفت مخلفات بگیرد خواهر او است جواب در صورة مزبوره
مرکب منضم بنده بعد حصه مانده بر نصف مال بگیرد بگیرد است و نصف دیگر تا بین و اولاد منضم بنده للذکر مثل حظ الانثیین
سؤال منضم فوت شده و وارث او منحصر بیع او و مادر او و دو طفل صغیر یکی ذکور و یکی اناث چه نوع منضم بنده جواب
مرکب منضم بنده در صورة مزبوره تا بین هر منضم بنده که ربع انمال زوج است و سه سهم مال والدان و تتمه منضم بسر منضم بنده
بلی منضم مثل بدخشانی است و دو منضم منضم بنده که وراث سؤال زید بنده تعالی از اماهه و زوجه او عمه و زوجه او عمه و منضم
که عمه بنده و حضرت شده و دیگر و بلی خاطر و دیگر و بلی و منضم بنده تا بین خواهر و اولاد و زوجه او عمه و منضم
او است جواب در صورة وجود عمه و خاله پسر و منضم بنده تا بین و احقاق و بنده از ارث خواهر مادر و وارث منضم و دسوم
مفروض منضم بنده و زوجه و خاله و پسر و منضم بنده تا بین خواهر و عمه و منضم بنده تا بین خویشتن که ربع مرکب منضم بنده
منضم است و عمه بنده و خاله بنده تا شد تالث منضم بنده تا بین خواهر و اولاد است استدعا استعلام میرود در
حالتیکه اناث طایفه بنده و نفعها الله عشر اهل این بنده در منضم بنده تا بین و در این مسائل شرعیه که هرگاه شاه زید بنده تا بین منضم بنده
و اولاد و ذکور و اناث منضم بنده که بر منضم بنده تا بین و اشتراک بین مخلفات از منضم و هر منضم و خاله الات و منضم
الات و دو حق و مواد و تتمه منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و در مخلفات و اولاد ایوه و اما بنده و دلجاسی و خاله الات و منضم
و زیر بنده و بوشیده و زیر و شده و منضم بنده تا بین و منضم بنده که بنده بعضی با هر و زیاده تا بین و منضم و اولاد و هم چنین
و دو حق و منضم که در چنین از ملح اوره و دیگر و زیاده تا بین و منضم بنده و منضم بنده و بنده و حق و خاله الات و منضم
الات و منضم که اگر در زیاده تا بین و منضم بنده و دیگر و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
منضم و دو منضم بنده تا بین و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
تا بین تا کلید تا بنده تا بین و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
و اما هرگاه چون بیکنیم چون منضم و بیهاد است و بنده و خواهر و شیر و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
و دو منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
اگر منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
بیت مثل بکر همیشه اناث فرایض تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
بنده و اما هرگاه مرثیه انضمام در صحیح بیک منضم بنده تا بین و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده و منضم بنده
کلیون بوده باشد و چه یکی با صحیح و بیان است بنده و این صورة اگر بنده و اگر کوچک بوده باشد اگفتا یکی از ان سه چون

ندا بانها چون میباشد و زید هرگاه بعضی از اولاد که در مانات خود زنان و شوهر داده باشد اینجا بر پس با دختر بود و ارث
منضم و میباشد از جمله مزبوره که زید میباشد هرگاه از مال عمه بخشش نمایند موقوف با بنان و منضم است با شرع هرگاه
بعضی از اولاد زید که شوهر او ارث زید بود و بجهة خود با دو زید بخود چنین جهت از مال زید رخنه کرده باشد رخنه بوده بعضی از ان
جمله مزبوره که زید میباشد بیان زید و تا این اقتضا بر زید و بعضی از ان اقتضا بر زید و بعضی از ان اقتضا بر زید و بعضی از ان
هرگاه عمه بنا بر چنین بیان شد و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
نمیشد که اگر بنده و اما هرگاه بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
و ثابت که اگر بنده در نصف با بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تفاوت نمایند تا بین زید تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
مرکب منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
از اقارب زوج در زید بجای زید تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
و در زوج و عمه که فرد شد تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده
تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده تا بین و منضم بنده

زان یک بعین بهره سزد و مانند المسائل مذکوره خواهد بود است انچه زان شوهر حال مرد بی بسر باشد مرد زاده هر کاه یکی از اسباب
فاقله شهر منفعل یا نهانخوره یا نک انچه زمین انها باقی بوده باشد یا نه باشد یا نه میسر باشد یا نه میسر باشد و در صورت
منفعل فی وراث زوجه یا بین انکه زوجه سبلا بوده باشد یا نه میسر باشد و در صورت قلیل چند زوج در هر دو صورت سهم
زوجه اکر میسر بوده باشد ثمن است یا وجود ولد و در صورت عدم ولد سهم زوجه ربع است اکر چه میسر بوده باشد و در
صورت انحصار ولد الولد منوی در زوجه معوض عنه مولد ولد یها و ولد الولد ربع فکر از منفعل سهم زوجه اوست و سدس ربع
دیکران منفعل سع میر منفعل عضو یا ولد اوست یکی از انچه ایمان عارت و انچه انچه باعث ربع یا زوجه اوست و سدس ربع
مقرر و ران زوجه ما بین انکه و خواهد بوده باشد یا نه باشد یا نه باشد نیست و اما انچه از انجمله زوجه بوده است اکر ولد باشد
که مساعد بعض مسلمان منفعل زوجه بوده است کلا یا بعضا عضو زوجه است مثلا هر کاه فرض شود که بجاه و نهان مسلمان زوجه
عین میت و نهان او مساعد بوده است بلک یا بجاه کلان ملک و خانه که مساعد المطلوب منفعل باشد ما از زوجه هادی و زوجه
منفعل و نجنی ما هم بن زوجه بدهند و بجاه و نهان انجا طرد بن زوجه از ان کذشته حق صلح زوجه مساعد نیاید به
سؤال زوجه میر و دامنه و دام شی جزو در اورده صدا فی صلح سر نوشان و دیکر اورد باشد بنا بر انچه حاصله
و اعیان از زوج مرد جند نظر از ملک او بوده اند مساعد نیاید و بیع جزو مرد و بمبلغ و دعوا بد اصد و بنا از انجمله بر سمی
فی اصفهان مانده بوده و بعیان از زوج مرد و زوجه جزو و بر اشرف در اورد و صلح سر انها جاری زوجه جزو مرد و فی زوج مرد بسر
برده باشد و اعیان از زوج منفعل شده و زوجه جزو مرد حادی بجاه بلند و بجز منفعل میباشد و مال و بار شد زوج منوی تعیین
جزو جزو و دیس کر ان زوجه دیکر از دعوی و کلات بجز جزو مرد و اعیان و زوجه از زوجه از زوجه مرد و بمبلغ و دعوا بد اصد و بنا از انجمله بر سمی
ایا از اسود بنا از اعیان اول بیکند یا انکار منفعل اعتقاد بنا بر منفعل و بعضی از زوجه از اعیان سوال با زوج مرد و دعوا جوی شرعی زوج
مرد و زوجه داده است که اول شاهد بنا بر منفعل و کلات خمسه مرد ما بین و زوجه مرد و زوجه مرد و دعوا جوی شرعی زوج
از صلح عقد مرد و زوجه بعضی باشد و بعضی باشد و کلات دیکر و زوجه و کلات باشد یا نه باشد یا نه باشد یا نه باشد یا نه باشد
از جمله عقد جات زوجه و اقوه منت بر خدا بر یکه یا الجمیع باشد یا نه زوجه مرد و بعضی از اعیان عادات و انچه و اشیا یا مات قطع از زوجه
کرده زوجه عین و اصحابی میباشد و اما زوجه کر زوج از مال خود اجنبیا بوده و بتصرف زوجه داده و بر کرد انتقالات جنس آن
زوج عین جنبه ثابت شود باشد مثل سایر ان که بهت منفعل ما بین و در و هر کاه ثابت باشد که سببی از اسباب فاقله
شهر منفعل بوده است بر جنبه جوا هدیو در صورت عدم ثبوت انتقال هر کاه و زوجه ادعای انتقال نماید بعین او مسموع
نیست محتاج بر اقرار و اثبات و اما و ادعای بسر که بعضی از مساعد عین قلیل مادر من بوده و بی تصرفی نیست عضو میان
بعضی مساعد کرید نبوده بعکس بعضی که صورت فی که مدعی انتقال کرده اثبات عادت کران مساعد عین مال او بوده و بصورت
و الدین خادت شهر بنظر بوده اثبات این مطلب بسیار مشکل است و در اثبات مساعد باطل خواهد بود منفعل در
صورت معروضه تسلط ندارد جز مطالع عنه از زوجه زوج استیفا عما جبکه تسلط و در حال یا صد بنا از زاده زاده

در دیار و بخواهران و کفیده منه ارث در صورت فرض مرد ما بین بخواست که زوج مرد کر نظر عدم و الدین زوج عضو بد و زوجه
بالمساواة و لقد دیکر منفعل عنه یا بین دو ولد و در سر خواهر جه کر و خارج سکو بسته و اور و بخواهران بنت جدی مادر و بنات
بنت از زوجه اصد و دیری مرحوم یا بعضی سهم بیک جهار سهم ان هست سهم منفعل بدو و اور و بنات و بنت سهم از هفت سهم
سا و سر خواهر بینخو اصد بوده باشد الی بعضا فی هکاهم سؤال عضو فوت شده وارث او منحصر است و زوجه او ولد و اما و بعضی
قاده و زوجه بلد و اسطر بلد و اهلکه و ولد و حکم و اما و اما دیکر و زوجه جا هجد و زوجه و ولد و بنات و ثمن و کما سع و سور و ولد و
بین جنبین است یا خیر بین جنبین بنت ملک سهم زوجه و بنت جنبین صورت ربع است جواب ظاهر این است که مرد و ولد و ولد
تا اکر جنبان ملک بنت بنت و هم متلف این است کو زوجه و کلا منفعل مال او و اکر ان ملک ان و بعضا کان ان و فی حکم ان
ما نزد کمن بعد و بعضی بوجه بین جها او و من و کمن الربع ثلاثة کما قاله و لو کان لکم و لد و لد کان لکم و لد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد
ان الولد قاعدة منه الواسطة بسها لها انکان و لد الولد من الصلب و المشهور ان الولد الصلب یقدم و لد الصلب و اما مطلق و لد الولد
مجازا و الحاصل ان الولد قاعدة منه الواسطة فحقیقة الا الشهیة الحقیقة و لو کان الزوج فیها الا قدر کل الزوج و لد و الزوجة
انثا. الوارث للزوج الا ثلث لیت و هکذا الحال فی الزوجة انثا الوارث للزوج الا ربع و حیث جنت و نفقتی هو لهم و
لو صف صف ما زلت ان ما حکم ان یکون ما له ان یکون للزوج فی الصورة الفرض نصف الترکة لان الا مر لیس بان ولد الولد
یقوم مقام الولد فی مباحث الارث فی هکاهم و کذا الحال فیما اذا کان الوارث منحصرا فی الولد و الزوجة و احد و مع ولد الولد فان
حکم و لد الولد حکم الولد فلا یکون للزوجة و احد سدس لا یعنی الا السدس و لا فی النصف و لا فی الزوجین و احد و مع ولد الولد
الثلث و الثلثین الی السدس و لد بین و جیوا الربع من النصف الی الربع و جیوا الربع من النصف الی الثمن یا الاخوان
و لد الکلالة لا و الصلح و اما فقد الولد الاولی فام و لد الاولی مقامه فیصل الاخوین و الزوجین من اهل الفرض بین الزوجین و لد الام
سؤال عضو فوت شده برادر و پدر و برادر مادر بنخواهر و زوجه دارد الیها سایر است کفیه ترکه ما بین انها هر مذکور و
جه خواهر بدو جواب ربع از ترکه مذکور میت در صورت فرض منفعل زوجه و خواهر و سدس از ترکه متعلق بر مادر
و خواهر بود در صورت دیکر برادر و برادر دیکر بوده باشد و اما هر کاه برادر و برادر مادر بوده باشد و خواهر و برادر باشد
بانها دارد و بابن صورت ثلث ترکه میت عضو برادر و مادر بوده انها خواهد بود علاوه ربع و سدس در صورت اول و علاوه ربع
و ثلث در صورت ثانی عضو برادر و پدر و برادر پدر و انها خواهد بود قال الشیخ ما ثلث سهم الام مع عدم الجمع
من الولد و اخوة و الاخوة و سهم الاثنین فصاعدا من الولد الام و الاب و سدس سهم لکل واحد من الاخوین مع الولد و اخوة
و سهم الام مع الاخوة للاب و الام و الاب مع وجود الاب و سهم الولد من ولد الام لا ذکر کان او انثی و اما ما لیس
مع وجود الاب لانه از الحکم الاخوین و احد یکن الاخوة خاصة کالاخوین للام و زوج و اخوة فیهم الام هذا الثلث
و سهم الزوج النصف و الباقی یرد علیها سؤال تعضو فوت شده پدر و دارد و برادر پدر و مادر و خواهر مادر و برادر
پدر عضو ترکه جواب صنف ترکه منفعل بنت رضی میباشد مثلا بنت بدو و زوجه و برادر پدر و برادر مادر و خواهر مادر
منفعل بعضو بنج سهم سه سهم از پنج سهم منفعل است بعضو و سهم باقی عضو پدر و مادر و برادر پدر بنت سهم این
در صورت فیاست که صاحب چهار نار و بوده باشد و هر کاه صاحب داشته باشد مثل بنکه در برادر و خواهر باشد
با بنت برادر و در و خواهر و بنت برادر پدر و برادر پدر و برادر پدر نها باشد در چنین صورت باقی ترکه سدس و بنا
منفعل بعضو بها سهم سه سهم از چهار سهم منفعل بعضو خواهر بود و بنت سهم مال پدر باشد و هر کاه و زوجه جمع شود
با پدر و مادر و نصف ترکه مادر خواهر است سؤال عضو فوت شده و وارث او منحصر است و بعده مادر و برادر و خواهر پدر
کیفیه قسمت ترکه ما بین انها جیر بخواست جواب در چنین صورت ثلث ترکه منفعل بعضو مادر و است و دو ثلث منفعل بعضو ما بین

برادر پدر پدر و خواهر پدر ذکر للذکر مثل حظ الانثیین و الفرق بالسدس للواحد و صورة الاخوة المفردة سهم فالسدس و من و لو خلفت
جدا و جدة او اما فالربع لها و الزوج ام و الثلث و الباقی للجدة و لو کانت اختا و اخوة للابوین و لو کانت للابوین و لو کانت للابوین
کلا سؤال عضو فوت شده وارث او منحصر است در خواهر و جد و جد خواهر جه میرسد جواب سدس ترکه در صورت مرقومه منفعل
بعضا هادی او میباشد و نصف ترکه منفعل بعضا ابی میباشد سؤال عضو فوت شده وارث او منحصر است در برادر او و جد ابی جواب
در صورت مرقومه سدس ترکه منفعل بعضا ابی میباشد و نصف منفعل بعضا ابی میباشد سؤال این کسیه میباشم بنتی بعضی
بوران شده و مدتی است که در ثبات عزه و بیک طفل بعضی از او ملحقت شده و بعد از چند ایام فوت شده بود و بی دیار و خود
در عین میهمان از ما الخوف میشود و اکر چه هر کاه شوهر و بعد هر ان هر طلب کالا سنکم ایام جنبت ۵
جواب اما انچه از ثمن جهار ثمار از خود هر کاه صبر خود بوده است هر کاه منفعل از اسباب فاقله منفعل بوده باشد کالا مال
مادر خواهد بود و اما در خصوص مال بیکه اکر دختر داشته باشد مسلمان عاده بر سد و زوج دو شوهر او نخواهد
کلا و خواهد بود و مجنی که معوض عنه از انست که کلا فوت مادر فوت شده است لهذا کلا سهم طفل بوده او منفعل خواهد
بود سؤال عضو فوت شده در رسید و بر بنی نفر از کما و باقی مانده دیکر و در دیکر از ان اصل الاسم تخلف شده پسران
چند بی سوی العضو کر و الد اطفال باشد بر بعد از بعضی بیست و از و بنی اشیا تخلف شده منفعل و بعضی خواهد و پسران
چند بی و بنی فرا اولا ذکر بی کر سایر ذکر شد از بنی بعضی وفات کرده اند اکنون جه بی و او بود از و الفال بنکه نه تخلفات مذکوره
از ذکر الجه بکنند باید تقسیم نمود جواب انچه از خارج منحصر شده بود منفعل است که در طفل فوت شده وارث او طفل
جد مادر است یا بجه پدر بی و مادر و خواهر پدر و مادر و خواهر پدر کیفیه قسمه ترکه در طفل سوق ما بین در شه سکوره یا بین بخواست
کما اموال بین که بیت خواه منفعل بوده باشد یا خیر منفعل تمکنان منفعل بجدة مادری منوی خواهد بود و در ملحقات اقوال
جده ابی و برادر و خواهر پدر و مادر و پدر یا بین خود و ثلث باقی شد بنود بر ربع سهم و دو سهم از پنج سهم مال برادر پدر و
مادر پدر و سه سهم ثانی منفعل بعضا ابی و خواهر و خواهر ابی و خواهر ابی و المسا و ثلث سؤال عضو فوت شده ترکه و دو نفر برادر و خواهر
دارد و زوج و زوجه فوت شده برادر و خواهر ابی دارد و خواهر ابی دارد انخواه یا سهم زوجه جها بین اعزاز و احتمال خود و زوجه زوج او
بهر خواهد بود جواب اکر فوت زوجه قبل از فوت زوج بوده باشد ارث زوجه منحصر در زوج اورده و برادر و دو خواهر
بنود فقط ترکه ما بین برادر و خواهر بالسا و فقط و اما فوت زوج بوده هر کاه قبل از فوت زوجه بوده باشد نیا بر ارث و اما
زوج منحصر در زوجه و برادر زاده و خواهر زاده جنبی کیفیه قسمه ترکه در صورت مرقومه ما بین چنین که کریم از ترکه منفعل
زوج منفعل بن دو خواهر و دو زوجه منبوز ما بین برادر زاده و خواهر زاده هر یک از برادر زاده و خواهر زاده سهم بین
بر ما بین نه سؤال عضو سوق شده مادر او لادی بنود نه نبوا نبوده و نه بوا نبوده است و زوجه و رحیا بنکاح دارد و مدت
و ادی نیست بعین از دیار زاده و هشت پدر خواهر زاده کر جهار بود و دو جهار بود ثانیا با اقبال از جمله هشت نفر
بها در نفر از بکی هر ما نند که دو مرد و دو زن اما ثبات است ارث و راجع فرع قسمه ما نیست جواب در صورت بنکه
مادر بعضی بیست نباشد بریع از ترکه منفعل مال دو زوجه اوست قسمه جنبی ما بین زوجه الزوجه و باقی مال برادر زاده
هاها و خواهر زاده علوی است اکر برادر و خواهر جنس و برادر پدر هستند باید پدر هستند و بنکه چنین صورت جنبه مال قسمه ما بین
برادر زاده ها و خواهر زاده ها تفاوت باشد تفاوت که بعضا انها قسمه جنبی و بسر شود و ضم از ان مال برادر زاده ها است بنیان
قسمه مال قسمه جنبی زاده ها است سؤال عضو فوت شده و وصیت عوده است و وارث یکی هر یک خالد و سر خوالی

ابا یا برادر خالی و خالد پس خالو از برادر پسر و یا از برادر شوهر نباشد پس در باب کفاءة نیز مراعات ولایات نمایند و متعین کلیه
بود در جواز صغیره ابا و برادر نیز و یا پسر خالی و خالو و خالد پس خالی از عطل و بیرون باشد جواب صغیره که صغیره و بکره
نابین خالو و خالد را پسر و یا برادر و خالو و خالد پس خالی از عطل و بیرون باشد و در بکر بعد بلوغ رسول اینست که صغیره با عدم
وجیه فوت شده است لهذا با عدم رضای وارث ثابت جهة بیت صحیح چنین نمود و حضور و کالت در حال جرح مضیق این
نیست که در بعید از مملکت باشد بلی هرگاه فرض آن باشد که طفل و کیل بجا بوده باشد و تا شد نزاع صداق مادر خارج بار عمل شود
خواهد بود جواب صغیره با پدر از اولاد خود که و دیگر و دو و ثالث و رابع باشند سقوط خانه مرسل ابا نمانده و فوت شده
و وارث اطفال صغیر است و دو حال دیگر و وارث صغیره بدیشه و کمال اطفال بوده باشد که بهمه ابا نمانده باشد و نزد که والد بعینی مادر که
داشت خیار الخیار ثابت باشد که اولاد بجهة افراز شده بجهة اولاد ابا و اجرا شده بجهة اولاد ابا نمانده باشد و نزد که والد بعینی مادر که
و در دو حال دیگر و بعد از اولاد و کالت و اولاد ابا جایز ابا فرمایند مستحق بیشتر نابین و صداق بر ابا نمانده و نزد که
ثلث نمانده و خالد است با شاره و دیگر بعد از فوت صغیره بعد ابا جایز ابا و والد که از اولاد ابا نمانده و فوت شده
و وارث اطفال صغیر است و دو حال دیگر و وارث صغیره بدیشه و کمال اطفال بوده باشد که بهمه ابا نمانده باشد و نزد که والد بعینی مادر که
داشت خیار الخیار ثابت باشد که اولاد بجهة افراز

واگر کسی مفصلا بیان نمایند که چه چیزها است و باعث شیر دوزان کاه را خلوجه میباشد یا اعتبار در بلب از چه چیز است جواب
شیر میباشد یا نه و در صورتی که شیر و دعم اسفالا کلا یا قادت خیز باجن کاه را بلب بلب و اگر بلب دارد و اگر چه در
یا سر شیر و استخوانها در بر چه بلب شیر و استخوانها پیوسته خالص نه رفتن آنها باشد و در صورتی که یکی از آنها دارا باشد و
آیا که بلب را باید در اهل یا وسط یا از تن یا در پس بنگر و شیر باشد یکی اصلی یکی از تن و وسط و میان نباشد کدام
بلب را باید داد و در دیگر بعضی بلب و لیاس کلا اگر تا شد چه باید داد یا نه در صورتی که داد کلا یا باشد الطریه مالیسر بکر آن اهل
چه بود و اخلاق بلب و لیاس را بایست و در صورتی نبود داخل بلب و لیاس و چند شاهان و علیه کلا باشد الهان که استعمال
و کی چه بود کلا آنها داخل چه میباشد و یکی از چه چیز شاهان علیه فرض باشد بسم چه در چه استعمال چه بود باشد آیا داخل چه
میباشد یا نه و یکی از کی عده و بیان نجاست آن شاهان علیه را چه بود و بعد اگر نفع بکند بیرون شدند و این صورت داخل چه
یا نه بعضی مسائل را بیان نموده و دیگر اگر اسب اطلاق رجوع میباشد یا نه و در صورت داخل چه و عده اسب و نعاد را بنه
تا باعث عفو بلی را مورات نموده و دیگر اگر اسب اطلاق رجوع میباشد یا نه و در صورت داخل چه و عده اسب و نعاد را بنه
آنها و حال اگر هر را سوال نمود که اگاه داخل چه میباشد یا نه و در صورت بعضی اصلی یا وسط یا آری کدام بلب بلب چه باید
داد و در صورتی که فرض وسط یا اهل باید داد یا آری و دیگر اگر اسباب مفصلا بلب داخل چه میباشد یا از تبدیل نموده
بدانند و بعضی بیان فرمایند جواب اهل چه بود آن شخص بود اگر چه بود و اگر است از آن شیر و یا نگشت و روغن اسبان بلب
نیست بلکه مثل سایر مرکب است تا بین کلا و رشته خواهد بود و در صورتی که بلب از آن و اگر نگشت شیر مخصوص و بلب بود یا نه
مخصوص است همان بلب مخصوص خواهد بود و اما مکاره مندوبه بوده باشد یعنی مکاره یعنی انها مرتبه مخصوص چه بود است
نباشد مثل اینکه هیشه بانها قیما انان نموده آن بعده بوده و آن انها در بوده که بیکان نان بعضی که در آن صورت
قاعده بلب و آن که بر بلب خصاص و آن اشد خوره خواهد بود و هم چنین است حال در انگشت و مشتی بوده که بکی آنها خواهد بود
قاعده و اشد یا اشد مکاره هیشه بانها قیا بلب کدام بود و هم چنین است حال در انگشت و مشتی بوده که بکی آنها خواهد بود
و بلب شیر خواهد بود و بعضی مشکلات تا بین کل در شه خواهد بود و اما مکاره چنین بوده باشد مثل اکاه انگشت بدارد و رست
بیرون و بیطاره و بلب شیر خواهد بود و بعضی که شیر بعضی بکر را بی بسته و در این صورت ظاهر بلب اکاه چنین بوده باشد و اگر
زیاده از واحد و نیا خصاص داشته باشد در بعضی دیگر چنین نبود مباحث حکم و در آنچه مذکور شد بعضی بوده و اما اثاث
ظاهر بلب است که کل بعضی بیسود است بوده میباشد و اما اشد مرد که بین چه در بلب باشد بعضی بوده باشد یا عیب سخل
ظاهر بلب است که کل بعضی بیسود است بوده میباشد و اما اشد مرد که بین چه در بلب باشد بعضی بوده باشد یا عیب سخل
که در نه نوش بهم رسانند بعد بوده شد این مثل سایر مرکب است تا بین کل و در شه خواهد بود و اما مکاره چنین بوده باشد بلکه
بعضی بعد استعمال بعد بوده باشد حکم و بعضی در این صورت خلاف آن شکا نیست لکن انجا طاهر بین کیا و روغن است
کو آن کن شد یا کیم نگو و اگر اندر هم چنین اهال و دیگر که در صورتی که کیم بوده باشد بی انجا طاهر و حکم و چنین
انست که آن مثل سایر مرکب فرار داده بیان نمایند که در نه بعضی بعد استعمال بعد و در استعمال بعد بعضی مناط و در صورتی که بعضی بوده
بیان باشد و اما لایعنی مثل ما قاعده این است که از چه چیز بوده بعضی بکر و که بوده باشد و اما مثل پوستین و چه چیز باقی و
لایعنی پس بیان طاهر در صورت است که مثل اهل در سایر مذکور شد در اینجا موجود نشده باشد و اما اثاث
در اثاث و تصریح بوده باشد و اینه و رنج و بکه چنین باشد کدام بعضی بوده و اگر چه مذکور شد در اینجا موجود نشده باشد و اما اثاث
بیان فرمایند که چه در دوش کشیدن است دو دفات و دوم دوش بکه بد و یا آن از چه چیز است یا چه در پس یا چه در صفیر
لا غیر چه بود یا نه جواب سدی و از که مفصلی و آن است و بیع ذکر بزرگ ادیس سد و صفت بد خشی و ملاد و چهار خم

جوب بلی

جوب بلی بیع الدی و سه ربع بد جنس و هو العالم سوال شیخی دیت کرده وارث را بعضی کیم و بر چه صفت بوده باشد و آن شخص
سنوی کلام اسب و شیشی و ملا سوپ ناک سفید از اند مختلف شده که چه آن کل باشد یا و دارا بعضی موجود و اگر چه مذکور
و چگونه تا باید صنع کرد جواب اسب و خلوجه را بنما بلکه مثل سایر مرکب است در صورتی که دین صوب ذکر نموده باشد و آن
سنوی و روغن پوستاک و شیشی و اکثر شیر و اگر کوه سنوی باشد و هو العالم سوال شخصی در بعضی شده و چه اند آن را
و چه بدی را به و دختری یکی از آن و دو آن بسیار بعض خط و اهل باشد و یکی بکر تا آن بنا بقاعده در بعضی دارد اولا چه
چه و آن خوب فرا خبر رشد یا مفاد آنکه آن و آن خرید نمایند بعضی بنما نه بکر بلاد و بعضی حالا آنچه مکر آب
بیع است که و الدار آن و آن خرید بنما نه آن یکی از دو بعضی بیان نمایند جواب اهل اول و آن هر که اختصاص آن
بعضی منه زیاد آن باشد مثل آنکه اهل و نه آن و آن خرید خط بلاد و بعضی و در چه صورة همان بلد چه بعضی بعضی بر بلد
هر اهمیت و اگر چنین باشد بعضی چه بعضی بر آنها مفاسد بر اهل باشد یا نه و بعضی بعضی بر بلد
سوال زید بعضی و دارث او و مفاسد بعضی بعضی و دین خود را بعضی بر اهل باشد یا نه و بعضی بعضی بر بلد
شرع و رنه قاعدی ما خبر را داده که اجماع و صدر خبر است عمل بعضی باشد و بعضی زید بلد را اجرا نموده باشد چون
زید متوفی در بلی ثانی و زوجه را بعضی بعد بلد و هو العالم خاص ناظر فاسد و بعضی باشد زید دلیل بر آن بلد که بعد بلد
معین و بعضی ترکه زید را بعضی که دو بلد باشد صد چنین را نسد احی بعضی آن دیگر چه بعضی بعضی اهل و بعضی باشد
هم نصف دارد و به و بعضی که را تا ما و کالا و بدان رسانیده شاهد و بعضی در چه کدر بعضی دارد اهل و زید متوفی
مهر اسد زاد مرکه ما بدانند بر فرض عدم ثبوت دین آیا بنما شرعی بتواند بعضی بعضی شان عمل نمایند یا نه جواب
اگر چه حاکم شرع در چه از متوفی عمل چه بتواند بعضی بعد طاهر ثبوت تا ثانی نخواهد بود و لکن ظاهر این است که
حکم نیم چنین نباشد بلکه مفید در اداء صورة ثبوت را باشد مثل که حاکم شرع است و اما آنچه که بعضی بعضی اهل و اما بعضی بعضی
بعضی که باشد در اداء بعضی از دین را و زوجه را بعد از بعضی و در شه فلط و اعتقاد بر بعضی نخواهد بود و هو العالم
سوال پسر فوت شده و الدین و اولاد و ارث او بعد فوت خدمت بعضی و دیگر اکید بعضی بعضی بعضی بعضی
و بعضی انجیع ما مال متوفی بعضی و بعضی بیان نمایند که رجوع مبلغ الدین و اولاد الدین است یا مال اهل و وارث بیان نمایند
جواب فرکه اگر در صورة مرزوق بعضی آن متوفی الدین و اولاد باشد راه و تحت مبلغ الدین و اولاد الدین و اولاد الدین و اولاد
اجزاء زوجه و بعضی بعضی کیم و بعضی که کیم و بعضی که در صورة عدم انتقال و بعضی بعضی و سوال است مال و الدین و اولاد بعضی بعضی
بعضی که و بعضی بعضی و دارد و بعضی بعضی سوال زید بعضی بعضی که و بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
و اعتقاد طفل احوال بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی خاص از اینکه عمل آید و بعضی بعضی و اسب خالد را با و بعضی
بنما بدید و بعضی بعضی که کمال را با صفا کیم و بعضی جواب با وجود و الدین و بعضی بعضی و اسب خالد را با و بعضی
و الدین و بعضی و بعضی بعضی بنما بین اگر اسب را بعضی بعضی خالد بوده باشد لایق است از اسلام و الدین و بعضی و هو العالم
سوال زید و بر او در بوده مهلت بعضی چند بعضی باشند از اهالی و بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی و بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی

سوال مقلد تاجر میتواند با شد در خصوص انکه در نفر مدعی و مدعی علیه که بالبکه کرار دعاوی گفتگو داشتند و رفتند بیترند
مخصوص بجهت دیگری و او نیز حکمی کرده است تمامی این اثبات حال مدعی را نسبت بحکم بعضی جهتی نیست و این صورت حکم که متعدد
مجتهد کرده است باطل است یا نه و احتیاج بحکم مجتهد دارد یا انکه صحیح است حسن بدشرعیه انتا بیان فرمایند جواب قسم
رسیدن و حکم نمایند مدعی و مدعی علیه نزد من و انچه من حاکم شرع است از صورت استفتا فاهر میشود که در اینصورت سوال
نامشخص شده که مفید و رسیدن در خواه ثابت باشد یا حکم کرده انظام جهتی مجتهد در فرانه رسیدن و حکم نمودن ما بین
متخاصمین انه صایب مجتهد است من حیث محتمل و مخطی الیه است و مطالب رسیدن در چنین صورتی بعلتها رجوب موافقه خدا و
فهاد است و حکم چنین کس موجب رفع نزاع و اثبات نخواهد بود بلکه متعدد اگر حکم او مطابق واقع بوده باشد موجب ثواب
و رافع دعاوی است و مدامه در دو نه با امت خود با مصلحت مزعومه و من شاء الحق و رساها سوال زیاده دعاوی
از منبری دارد بر مجلس و محاوره بلت شاهد اقامه میکند یا دارد این صورت یک قسم اکفا میشود چنانچه از مطالب رجعت اصدور ان شاهد
مستفاد میشود یا انکه محتاج است بدو قسم چنانچه از نظام بعد بعضی اما ظاهر مستفاد چنین است و دعوی از سایر مطالب و ابعاد
هر کار زیاد و اکثر در بروکه مالی و مبلغ از من بجز ام و اما مدعی بلت شاهد عادیه و اقرار و بعد ما بایت قسم بزند حکم
جاری میشود یا نه جواب اما حکم در مسئله اول پس حکم بلزوم دو قسم در نظر این خادم شرعیه طهرین صحیح نیست نظر باینکه
اعمال این امور از کتاب شریعت است فعلیه است بدلیل شرع که مستفاد از نبوه باشد تا اعمال چنین دلیل نرود و اهل لا سیما
در مقابل نصوص الدر بنده اثبات بقسم و عدم ظهور نصوص و اجماع عزیز دعوی اجماع لا استعداد علیه بعلوم و نصوص
از نصوص مصنوع لکن تمام نیست پس ظاهر در نظر حقیر همان اکتفا بثبات قسم است مستند ان روحیه است قال الفقهاء
الدلیل یجوز القضاء فالاقرار بشاهد یمین کما لا یجوز فی من ولیا لما اقر به لکنا لا نرانا لا یقضی بشاهد و یمین
از اعلم بشرحین مع یمین اعظم من فی حق الناس و اما ما ان من عرض ان عند ذلک کرویت الحدود و تاخیر الحدود
اذ کان التعزیر علی لیث بما از کان لذلک شاهدان و الحق رتبه علی الکلام انتفاء ان الفروض انه لیس لدیه الا شاهد
واحد و قد یجد فالا لا الشریعه ما یدل علی انه لا یدل کل ما کان الدعوی علی لیث من شاهدین و یمین نعم یا نبوه ذلک من
المنوه من بعض النصوص الصحیحه لکن یه من الاطلاق کام فالعموم الکبر و بقی من متن معارض فلیس من الدلیل ذلک و اثبات
عدم الشمول فی بعض النصوص الصحیحه و اما مسئله ثانیه و بعد اشکال را تفهیم نرفه در نظر حضور ما بین شهادت بر اقرار
مدعی علیه مدعی به و شهادت تحت حکم نیست سوال زید طلبی از عمرو دارد و شهادت شهود بر ان حاکم شرع ثابت شده
و حال انکه حاکم شرع کو ثبوت طلب زید از و حکم نموده است منوی شده است با عمرو مبنی بر ادای اظهار حکم مذکور نموده بکلی
که تعدی با طلب زید را که ادعا میکند نزد یکی از حکام شرعیه ثابت کرده حکم اداء از دیر اعتنا و مساطات با انکه صحیح و مجعول
بداست جواب در صورتیکه حکم مطلبی که مرافعه شرع حاکم شرع بعضی مجتهد جامع الشرایط ثابت شده باشد و سایر شرع
حکم بثبوت ان نموده باشد بعضی باقتضا حکمت او نصیب ابعض حفظ من نه باشد و مدعی بدانه بعضی الناس بوده باشد و ما بین
مطلب بعینه مسبوق ثابت شود اقتدا بچنین حکمی لازم است خواه ما که تابع بوده باشد بعد از حکم و حلیه از چنین
حکمی بمقتضای شرعیه مقدسه جایز نیست سوال حکاه و نقد تجنیه در بیان محاسبه و گفتگوی زید و عمرو حاضر شوند و یکدیگر
کرمی شهادت را از من بر ایشان بدهما زنی شهادت تحت جهد زید و عمرو جواب بگویند که شهادت تحمل جهت خاصیت و محاسبه
ما بین سید و عمرو از ان چند بین ما انتخب در بیان شد گفتگوی زید و عمرو خاص شود و ان چنین مقام شهادت کلی جهت شاهد بجا
و عمرو زید با هر ان مقصی طلب شهادت و قائم و اثبات تعین موقوف بشهادت انتخب باشد و ما بین صورت ما بیان تحمل را

جلد جلد که ساکن شرید در سنگ هلوی بعضی شاهد در دیار خود باز اخره یا در عمره و حوادث ان شدید خاستن ذی نفوذ با حضرت زید
افشای سبات انها شاهد انه ما بیجی مزبان در کاه عود اما نمیرود که انسان بجاده ثوران سر اعمال عمرو بی بکشیرین و ان
نفیم سر مدعی عدم و مطالبه یا بدیه بیان کرد اند ما صاحب عمرو بالکامه سوال زید دعوی بیا عمرو داشت و دار اقدر در زمانه که شرع
بکند جهاد انکه ساعتی زید بکمر شاهد ما در در خصوص مدعا خود انه سبک و حاکم زید را باز نمود نسبت بعد و حکم حاکم که زید
خود را از نه و بیک دانیاد صورة مذکوره و سبک و بود را تحقیق و مسلی بر زید بیاسا جهاد جواب اگر مطالب عرفی و مطالب
واقع بوده باشد در خصوص همین مطلب که حکم حاکم شرع منتهی شده و در ملکی احدها صورة و اقدم را بیضاء نسا جهد بعضی عمره که موجب
منوی انه عمره سوال ما بین دو نفر تمامی را نفی شده و در ملکی احدها صورة و اقدم را بیضاء نسا جهد بعضی عمره که موجب
انه بعضی اثبات جهد بیاید استفتا عمره و اثبات بر بعضی و ما بیان فرمی مناد رکو لبید و بر یکی جهت حال را بیضاء بکر
از شاهین مجتهدین استفتا عمره اثبات جهد ان چنان اول جواب نوشته مرقوم فی ابیض و قائل بهم رسیده و بنا بر نسبت
اهل عرف که تکلیف ما علی بحضرت بعقلیه و نفوذی بجهد در حق و حکم انست و مجتهد محقق ثاب و مطلق ثاب و مطلق است و موجب حجه عمره کرده بدو
و قائل بر حکم الله جهد بیاید و منع احدها انکه احد جایز نیست و مدعی ان منتفی خاص عظیم است و موجب حجه عمره کرده بدو
علی الظاهر لازم بیاید که مالی و ذکر فی حکم الله شود و شاهد هر خزانه نرفتن ابن و نه خوان بوده باشد و صفت و ان مسلم
در ان وقت و نوع بر سه شاهد و تطالب بیان ان بکن او فرق است شده جهاد مجتهد بی حکم کند بوجوب فرق نداد کس
نفاذ سبب و مجتهد بکم کند بعد از نقل و بر حکم انکه این سبب را موجب فرق الجاد بیش قائل نخل ان واجب دانند و طالبه
جایز او را واجب دانند و منتهی بهیچ مرجع و جواب و قائل شود و لازم نباشد که عقل واحد در ان واحد و رفتیه جایز
ما موجه بر منهای منه بود ممکن و واجب بر حرام باشد است عالم که فرق الله تطالب انها نه سوال ابن مضمون و ان بدی
خود را از بهین برای و زید و عمر ان اما فکا اما اجاز انکه ان نظر بهشت اعیان صاف چنین نیست بلکه طلقا و رد عاده و باشد که ان اصل
انه مستند سابق است اشکال و حصول است لکن نظر بهشت اعیان صاف چنین نیست بلکه طلقا و رد عاده و باشد که ان اصل
ابراء بعبث بکر بهیچ و بدا اسنا بین عبد مطهر و سلطنت بدانها مدعا و ما بین اعمار حصلی الله منه خرج منا حیات بهیچ مجتهد
و الرسالات الله بهد علیه و علیهم الا فالسلام و انجهد فتوسع ابتدا جالیا نیست کرباطنا فی هما در اسرار مرافعه رفع دعاوی
و قطع نزاع ما بین فهما حقیقی من فوق است بجا خود زید مجتهد و ما بیدا ان رجوع طرفین عدوست مجتهد و بعض بر و نفوذ و رجوع
نزد حاکم و صدر و حکم ان مجتهد و اجب بر طرفین جواب مناسبه ان حکم رجوع بر نیست احدهما بر کما فالقرآن حکم کند بلکه و بعد
معلمین ملتفی بقبول رد اخراج رفع شبهه بحث و عاد و مدعی و اما و مدعی و اما بر انها اصادق مجتهد سنن بر و بعلیین من
اصحابنا یکون بینهما نزعة فی دین او بین اثبات فهما الی السلطان او الی الفقهاء الجهد فی ذلک فالذین یحکمون الی الطاغوت حکم
ذلک ما یاخذ بحثنا و ان کان حد ثانیا لانه اخذ بحکم الطاغوت و ما مرافعه بکذبه ظلت بکف بعضهما ذلک نظر و الکن کان
مکتوبی بی حد بنا نظر فحدا انا مرافعه و ناصا ما فرنا بعد ابدا و مرافعه و ما فی الجهد علیکم حاکما فاحکم بحکمنا نظر بعضهم
منه فاحکم اصاحف و علیه ارد الی علینا الرد علی الله و رسوله و حدا اشرف باللهد جدا انما فرطرفین و بعد مجتهد و
حکم ان مجتهد در دو انه در احدیه انچنین دیگر اگر هم فرانه نفوذ باشد جایز نیست حکم بدان و انه بکند باقتدا و بعضها
بلکه لازم است برجوع بمجتهد بانه و اقتدا ان حکم کند و صدور بر کما نفوذ حکم بعضی مجتهد اول و مخالف دلیل نظری بوده باشد
و بدانه صورة مفقود ان حکم مخالف دلیل نظری لازم است و بعد بعضی اعیان بدان معلوم به ان جایز نیست بعد انچه نوع
که تکلیف ما علی محضر در تقلید و نفوذی بجهد در حق و حکم انست و مجتهد محقق ثاب و ما موجه است هر باب حکم الله جهد
بیاید و منع احدهما انکه انه جایز نیست بعضی ثبت بلکه حکم مجتهد در صورة مخالفه دلیل نظری نفوذ لازم است

عدوت شهادة لازم است باذن او نیست جواب در صورتیکه صاحب حق از ان شخص مطالبه ادای شهادت نماید و اعطای حق
موقوف بوده باشد باذن این شخص بر این شخص لازم است که بر وی ادای شهادة نماید با امکان و انتفای مفسده رجوع او
و هو القائل جواب هر گاه موقوف بر ذکر شده باشد بسبب مفروض و دیگر و مجتهد نفوذ و دیگر و نفوذ نماید و شاهد
شهادت و حکم حاکمی که موقوف علیه انه نفوذ است و در بیان نفوذ مسمی و حاکم است باشد جواب اما شهادت حاکم موقوف علیه در
مقام ثبات نمایند موقوف بحال بر موقوف پس ظاهر این است که حاکم شرع و بکان شهادت باشد حسب انها و نه حکم شرعی خواهد بود
نظر بانکه موقوف بر زمین ابزر شیخ حکم کنا مدعیه موقوف علیه است پس منتفی شهادت اوست نه صورة در صورت تحقیق مبنی که
که دیگر بتحقیق ان موقوف و نفوذ موقوف علیه بوده باشد و ان تحضار ما فاما باید استماع از این شخص حاکم عابد در مقام انعقاد
شهود و بیان شخص حاکم بنا بر این سهم صاحب ایفا قصد بود و شهادت العدد شرعیه بکین در امر منفی نمایند الا انتزاع کردن شرعیه
دیگر مسموع نیست مخصوص منه و مسموع و اره در مشاهد الجانی فانه بی لعلیه و اگر احضار موقوف مکیه شود در حاکم علوی
حکم عدم مسموعیه شهادت انتهی حاکم عابد بود و اما حکم حاکم ظاهر از است در صورة موجبه و خواه لازم الاقتدا بوده باشد
نظر بعموم دلیلیکه دلالت میکند بر ان جمله عنصاری حکم حاکم کشاورز منفی بنه و تحریر باشد جهد و حکمیکه از حاکم شرع صادر
شده و در مقام حکم لازم الاتباع است مگر در صورتیکه دلیل و مخالف ان قائم بوده باشد و بین دو مانعی بنه معلوم نیست سوال
حکاه شیخ انبیل سلطان بجاه احکام جناب حضرت ولی الله در اجاریه نماید جهان مخصوص و زنده حاکم بنه مجتهد تلقی و استفاده کجا
شرع اوند نماید و مطلق در بعضی اقوال در مطلق کرا احکام الله شاه در ان جاریه جهاد با کو بنشیند بدرت انکه او را بنویسد
نماید باجاره احکام اصطلاح و هم چنین اگر مطلق بر هم خوش از صادر شود یا صاحب ان بکنند و مسلی اجرای صبح عمره و حل
و ضرب و او را و دیگر بکند و هر گاه مستاجر بعین زاهد که راجب بعیبه هستند تکلیف بعضا کم عابد و مطلقا مجتهد اوزن و حکم
کردن رجوع نموده باشد در صورة موزه مستحق مقام صاحب قائم است و حضرت موقوف بر و بعلیین حکم او در باب علیه بنه
او با انکه مغایب نیست اخذ مجتهد حکم مسئله باشد بیان و نیابت کرد حکم انتهایه جهد نموده باشد و الشام جواب شکی نیست
که تصدیق و اقدم حکم و قضا نمایند ان اسان و نظر بهشت حاکم شرع بعضی جهد است و کسیکه مجتهد نیست اصل بجایان امور و رجوع
او جهد نیست بلکه چنین کسی بهتر ان باز انه جهاد تا استاد کاشفا سازد فانی موجبا و فی الاقتدا حضرت حصا امدن کرا
کرزوند اجا کرد انیاد و با مدعی و حل فانی من بها و ان باز انه اهانه بر و انیاد و بعضیکه در ان محل بر و ما اقتم
عبده از کسیکه نمایند اهلان کلیس و مضبوط مقاوند علیات و کسیکه اهلو دین و ایمان بوده باشد با هنیاد خود را
چنین مجلس نماید بنوه جنانچه در اصول کافیات از زین اسرار الهی جناب حضرت صادق و مجتهد بنت کو زمین و لا تتبع
کلیین ان یجلس بجلسا یعصی الله فیه و لا یعبد و لا یغتب احدا و انه حکم بین الناس انتهی مجتهد معصیت یفهم
صنین مجتهد اگر چنین و انه غایب بر اثبات است و ان منهی بعضی اسند و کتاب و سنة و اجتهاد بلا فاصل
الامام و الفقهاء ان مجلس الله تخرج الی عند و دعاق و مقیه و منهذب و دیت از چنین مسلم بکلان اما عالم و دان شبهه است بنظر
موزه کمین نشسته روم و در مجلس فاجیه در مدینه و جناب فرا الاولیا و الالوح جبار بلا دام جهد بازه انها عبور و بر دند و چون
فرا اشرف حاضر اثبات مشرف شدم و نوبه بنجه مجلسی بود که بر روز در ان مجلس نشسته بود بی عرض کرده که خداوند نمایند له
مرا علمای فرگی الطاین خصی بنا بعین اکوام میکند کاهی در مجلس او بنشیم و نمی بنشیم نمی بنشیم ایا بکه لمنع نمازیشه و تاهل
فرا و بعد و استوه و فی الفقیه عن سلما الصادق ع ان الزاجین تنک الی عرصه بجلسا شه فرما قال ایها اسکیه نمی جایز نیست بجلس مع
القضاة اشد حلال مثل فرا و بیت ما و ساست نیاز اوست صفیه النصاری ع سلما بن حدیث فرمایند بیش شد در ازمان
نیا مبرد انست که صفیه نصاری شکایت کرد بخدا و نمایند جلسه اشد که بعد خطاب رسید و انجناب حضرت حق سبحانه

بالفتاوی مجتهد بن اگر این فرض بعید الوقوع است ولی در حسن بیت که خطا حکم مجتهد معلوم نباشد بالخلاف دلیل قطعی بود و اما مشافهتن ان جایز
نیست بالخلاف و الاول و علی الاخیر فی الثانی و علی الاول لا یجب العمل بحکم المجتهد الا و لا یجوز و علی الثانی و ان کان مجتهد
را یجوز تقلید او اما حکم خاطئ بنابر این بر حکم مجتهدی عدول از حکم کرده باشد اصلا و اشکال است اما حسب شرعیه مکلف
و اثنی بقول ثقه شد حتی بر مذهب علیه الاشکال و اگر گوئی که بر اصل حکم مجتهد بعد از حکم مجتهد جایز نیست لکن فرض وقوع این
نقل نیز جایز بحکم ضرورت لا اشکال جواب این است که اصلا اشکال نیست زیرا که حکم بشرط قرعه علی حکم
مجتهد عدالة او ست و ان نظر با مام باشد بنیت جایز بحکم اهل الفرض منتفی است و علی تقدیر الاعادة بر فرض لا یدل و ترک العمل
بمقتضی حکم اعادت بر مجتهد فی ما نحن فیه حکما که اخرجها و اگر گوئی و نیز حکم که مرد و حکم اگر که ثانی با عدم اطلاع از حکم ماکه
ثانی و بعدم اطلاع از حکم حاکم اول است فلا بد من العدول و لا اشکال علی حاله جواب این است که و انشر بعد از ان خود رجوع
نمی نیست بس حکم ماکه بیکدیگر در ان واقعه مخصوصه موقوف است بحجت و ان حکم علیه و محکوم له و ترتب حاکم دیگری و در
جنین صورت بعد بیات که حکم لا ظاهرا حکم حاکم اول است تعاید و بر فرض تسلیم نباشد جواز الحکم علی الغایب و عدم اظهار
الحکم و بر حکم نیم اعداد رجوع طرفین نزد حاکم اول است و در ان واقعه حکم حاکم دیگر ان بر و عجب سابط مشهور بین حکم حاکم
ثانی کرباعدم اطلاع از حکم اول صادر شده بمیاند بدون عمل نماید جزیت علیه ان حصانا قال نائلا مثاه و اما اعتبار اگر حاکم
طرفین حاکم را مستحق حکم شرائط بسلاند دون دیگری پس اب ان الاخر و دیگری شود و اما حکما بانتفاء فتوی در جواب
نیست و نیز بر مذهب بنا بان هرگاه مستفتی بر امر مورد واقعه باشد باطفاء طرفین حکم کرانی و مورد باشد بر ان صورة و اقعه نوبت ان الاخ و عدالة اجتهاد
نیست و لهذا جواب نوشتن در استفتا عدول از نوشتن مجتهد ظاهر مرجع نیست سوال شخصی کوچه را مجتهد بداند و اقتدا
نماید از مذاهب دین و مورد باجتهاد و تقلید او حکم شود جواب همین کوچه عدم اجتهاد خود است الیه حکم و واقعه
در رجوع او جایز نیست بنا بان هرگاه مستفتی بر امر مورد حکم شود فاستخراجه و بر انکار خاص الشیخ جایز نیست و اما حکما ان
شخص مجتهد و نباشد و خود را مجتهد داند و طلاق ان شخص نبوده باشد در ان صورة واقعه نوبت ان الاخ و عدالة اجتهاد
سوال مجتهد مرتکب واقعه و ضعیم نمیباشد و از نوشتن مجتهد ظاهر مرجع نیست سوال شخصی کوچه را مجتهد بداند و اقتدا
نماید از مذاهب دین و مورد باجتهاد و تقلید او حکم شود جواب همین کوچه عدم اجتهاد و اقتدا
در رجوع او جایز نیست بنا بان هرگاه مستفتی بر امر مورد حکم شود فاستخراجه و بر انکار خاص الشیخ جایز نیست و اما حکما ان
شخص مجتهد و نباشد و خود را مجتهد داند و طلاق ان شخص نبوده باشد در ان صورة واقعه نوبت ان الاخ و عدالة اجتهاد
سوال مجتهد مرتکب واقعه و ضعیم نمیباشد و از نوشتن مجتهد ظاهر مرجع نیست سوال شخصی کوچه را مجتهد بداند و اقتدا
نماید از مذاهب دین و مورد باجتهاد و تقلید او حکم شود جواب همین کوچه عدم اجتهاد و اقتدا
در رجوع او جایز نیست بنا بان هرگاه مستفتی بر امر مورد حکم شود فاستخراجه و بر انکار خاص الشیخ جایز نیست و اما حکما ان
شخص مجتهد و نباشد و خود را مجتهد داند و طلاق ان شخص نبوده باشد در ان صورة واقعه نوبت ان الاخ و عدالة اجتهاد
سوال مجتهد مرتکب واقعه و ضعیم نمیباشد و از نوشتن مجتهد ظاهر مرجع نیست سوال شخصی کوچه را مجتهد بداند و اقتدا
نماید از مذاهب دین و مورد باجتهاد و تقلید او حکم شود جواب همین کوچه عدم اجتهاد و اقتدا
در رجوع او جایز نیست بنا بان هرگاه مستفتی بر امر مورد حکم شود فاستخراجه و بر انکار خاص الشیخ جایز نیست و اما حکما ان
شخص مجتهد و نباشد و خود را مجتهد داند و طلاق ان شخص نبوده باشد در ان صورة واقعه نوبت ان الاخ و عدالة اجتهاد

ان ادعا نماید که کلاه سلخ از ادعا طلب دارد و مراد او سکوت ابداز مراضعه حاکم شرع از مدعی شاهد مطلقه بنا بدان جهة شهود
مدعی بر او و مدعی طلبه باشد و دم است که نهاد مراد بر رفع بر او باشد بنیت و نیابت ادعا ما و بر دیگری و لکن شاهد دیگر
نیز از او در وه باشد در این و صورة بدا شکال شاهدان مراد و معیوب است سیم است که شهادت مراد و ثبات ادعا ما و بر دیگری
باشد لکن شهود بر او مدعی و صورة باشد در مراد و در این صورة فی الجمله مسئله محل تامل است لکن مخالف و مشهور با زمان شهادت
سوال چنانچه شخصی با مجتهد بر و معنی شرعی و شبه باشد شبه مالوف مدعی بر خود و نقطع هست که مجتهد بر و از حاکم شرع
مطالع بر منع الاتباع بیکی بر اصر و نباشد تا ان حاکم شرع اجتهاد کرده است بنا بر اجاب شاهد باشد بلغیر بیکه بر مجتهد مدعی جمله بر خواهد
بر مدعی مرجوع نمی کند و بیان ما مدعا شاهد شرعا حق او زد و حرام اسباب ساقط و عاجل و مثال عدد قوله مجتهد مطلق و کان نیما فی
نیه لا نزع و لا تبیت جواب اگر چه زوج تقلید حکم کرد بر مدعی و جزء حکم ثابت نیست لکن مدعی با نقطع نیست که خود مجتهد و ثابتا
موجه بر مجتهد و باشد بلکه در این باب مدعی بعد معین است تا بین اگر حکم خود در مجلس بر انکار حاضر شود بلکه بعین و نیابت بلکه
در مجلس بر انکار حاضر نشده باشد سوال شخصی ادعا نماید که فلکی بکند و مدعی علیه نماید که بلکه بنشند که بلکه
بکند و خود شان هم الان مقدمه شان بنیت کرد و دعوی و دفع نمی کند اما از بنای شخص مدعی هست که سیر کند تا مانع خاص
کرد و با هر چه کرد با هر خود شی هست و طلب و نصرف نماید هر چه خود و نوانی اجتهاد نماید تا از ها بماند ضرر کشیده و کلیه
خلط شیخ و شبهه و نماید جواب اگر مضمون است در صورة نیاب مدعی علیه و معدم بیکی از بیکی مبنا مدعی
نماید با حضور مدعی علیه چنانچه مستفاد از نظام مجتهد سوال است و ظن شده عوده اما از نماید بخص مدعی بیکی و جوان
این مرحله نیست الیه مبنای مدعی تامل نماید با حضور مدعی علیه با حضور و بکدان نکر در بعضی صورت که فرض فاند عوده
لکن خارج از محل خلاف است و اگر مضمون است در صورة نیاب مدعی علیه بر مجلس لا نماید با حضور مدعی
علیه باد بکدان نخبر نمی نماید رجوع بحاکم شرع مبنا مذهب در صورة نیاب مدعی علیه نظر بیوان حکم بر ذا نیجه صاحب نماید
از بلد و این صورة رجوع بر انکار بنا بر عوده اگر شرایط حکم و حاکم متفق شد حکم بر ثبات بیخا بلکه اما الان امور دلیل
نی شد بیجا است هر کس که حاکم شرع است و نظر خود خود را خواهد داشت و در نمی نماید حاکم مرتبه ندارد و رهن الفاظه سوال مدعا
مقرره در نیست ملکات با حسن ظاهر جواب مطالبه نماید بر مجتهد بلکه معرف ما بین تنها ملاحظه از حضور مدعی علیه
کرد این بر ان مدعا بیاید است و مانع از ان کتاب هر مان نظر مجتهد این مقام از ثبات بر بکدان تا بر مجتهد مدعی مطلب نیست مجتهد
ابن حالة هست کتاب بیکه در بیکدیگر از ادا حکم بدانند میزان عود سوال ادعای بر بیت باد بود ایمان در نزد حاکم شرع
با دعوی بیضم استفاده بیش با هر جواب در مجتهد حاکم شرع اثبات مدعی بدون نماید بعد از ان ایمان
چنین که حکم نماید بثبوت مدعی بد سوال نماید ما سبق از عوده بعد از ان مدعا حکم شرع اول سوگند شرعی نزد
ضرور شده که سوگند خود در نماید مدعی بد خود را از قرار مطالبه نماید بر مقادل فلان مبلغ را بعهده عاد ثبوت قرار مجتهد
اصل جزء مجتهد و باع و ملک معلوم نموده بیل از سوگند عوده بیل از سوگند عوده ایمان ما نی باع و ملک که زید باشم ایمان بیضم
شده شاهدی بیاند مطالبه مانع از زید نماید بلکه با وجود شریک در نمی العقد شده که چنانچه از ضم و دن ایمان نماید نماید
و ملک را در نماید و بعد از انقضای مدة و سال که زید مانع کند شریک را صلح نصرت شده و حال بنا و ضم خود بیاشد
مانع بکند بلکه منعی است جواب لا مقتضا علی بحر و است نقلا طلی شد نماید بدون نسم و شریک ظاهر منوز شکل
نزد مدعی و کرا بکه و لو ایمان بوده باشد که مرتهن مدعی علیه انکار بدو بر زاده و ضم مدعی جواب شده و او منهار بر عوده ان بعد مدعی را که
مراد ایمان است او در بیشتر انجد و استفاده طلبی شاه محتاج بمراد نداشت نظر بلکه عدالت نکر بلکه مدعا بر عوده بدعی و بیلا ایمان بدون بعین
اگر سکوان بعین مدعی کند شد و باع و ملک کرنه بلکه اصل جزء معادل مدعی و جود و ضم و ضم و نوع بعین مراد جاها و بیوت بر صورة

باع و ملک مالک مدعی بلکه بیشتر و ملتفع ان تابع بعین خواهد بود و مراد مدعی بود بر مدعی بدل ایمان و حاضر نماید بر و اگر
عوده مکرر ضم و بود بلکه نشر نباشد بنا بر این شخص بر مدعی سلط لعلت مدعی بود سخن انکار بدو نظر با بکه مدعی بود بیلا صحفا
اما ایمان بعین خواهد بود در این صورة پس با بود این کسیکه بخواهد مطالبه نماید و مانع ان تقاضا بدو مدعی اصفهان و نماید بر با
کرد بکر از بعین مدعی بکند شد و بیلا ایمان بعین معادل مدعی بر ایمان بر او دارد تا بعد از این ایمان بعین نماید اگر این صفت
دارد از بابه مادر بود و کر راجع بیشتر با مدعی مساع ان بر بلیغ از مانع که نخفت شده مطالبه ان بعین نماید با جزان که معوض است
مطالبه نماید عوده و اگر بطریق اعاده بود بیع باع و ملک را بطریق اعاده نموده بنزد انشخص کاره و تا انکه ایمان بعین بود و ده تا
در این صورة مطالبه عوض مساع در صورة الزام مدعی بعین مساع و بعین مساع و جماد ان مبلغ عوده هرگاه مدعی
مدعی نماید باشد با مدعی نفر بطلان او و اعده بکر جا هیدو بعد جواب اسناد ایمان انسان هرگاه بر اعتراف الحراست و ایکه
غالب اعمال ما بنیان اسناد عادی نماید مقصد بجواب اشد در مقام استفسار خصوصا با جلالة قدر و اسطه تقلید
فصل سوال ذبیحه بنیت و در وجود اشتباه شد و نه بلکه ایمان زعمه اشیا عادی بلکه ایمان و از عوض بعوض و اسباب شخص
مال بد مالک بد مالک نوزا حق بیت و در صورتی بیکدیگر بجمع ان نسبت کرد ایمان و عادی و نه بدون بنیه مسیح بنیت با
موقوف بنشسته است جواب در صورتیکه مدعا به شخص بنیاد بود باشد کلام و نه در این باب مسیح نیست الا مقدم
کلام ضعیف است بلی و نظر الطلاق و متوجه است بجمله در صورة انعقاد بنیه در نصف فی فلس و نه کلام و نه در جنین
صورة مسیح نیست و اما هرگاه اعاده بنیه معتبر نماید بشخص اسلام و بعد خاص بنیاد بنیه خواهد بود سوال در باب
اینکه زید بنیه را بعد بعد و بعد بنیه نشود و بعد از انا بنیه ایمان بدا و انه اسنطاعت ایمان بود جواب نعم
استفهام بعد و سوگیت که و عوض بر بیشتر و باشد و مدعی بر دین بوده باشد و اما هرگاه کیسی نماز و که بلا نماز بکر بر
و با نماز بیاد داده باشد و بعد ان شخص بر نشود و مالک انا مدعا بنیه نماید ایمان بعین مالک الاستحقاق بلی با نماز بیاد بر نزد
بوده در این صورة حاجت بنیه نیست بلکه بعین در این صورة با مقدار این خادم شرعیه مطهره عالقت شرعیه مطهره است
سوال ذبیحه را دعای بنیه با دین بکند بر زند و حضور تنجیه کجا جمع شرائط فرض نیست بر اعتبار بلکه و قال و سبا
بدون اینکه شخص بر اعتبار کند حکم بکند بلکه بعض کلام او بلکه در صورة عدم بنیه مدعی حکم نهاد الحبت کرا بعد مدعی علیه شیم
باد نماید مدعی بکو بعین مدعی علیه را حضور دهم ایما هیچ شیخ که مدعی بخواهش بر بر دی علیه بعد اسفا مدعی بشود و
اگر صدا در نماید بنیه بکند بنیه نماید خود و بکر بنیه بر زمین عدم ایمان بنیه اگر مالا از دست بنیه است قرار باید بنیه ایمان
خود را بکند با بنیه بر زمین بلکه بنیه خبر مسقط دعوی بشود ایما با حضور حاکم شرع باید بدون حضور نماید و ایمان
شیخ که مسقط دعوی است بنیه بنیه خبر مسقط دعوی بر بنیه بعد مسقط دعوی است که مدعی با استحواب ایمان اگر شرع بعض
مجتهد جامع الشرائط بلکه در حضور حاکم شرع باشد در صورة انعقاد عدد نظر بر مدعی علیه بنا بر این هرگاه ایمان جنین نسبی
بلکه ایمان مدعی بنیه نزد حاکم شرع بوده باشد حاکم شرع حکم بخصمان شهادة بثبوت مدعی به بنیه ایمان عوده مدعی بنیه نماید
بد خود بنیه ایمان عوده سوال طلا نماید فقهای اثنی عشریه جمع شده باشد در این مسئله شرعیه که زید امد و بنیه
ملک را بعد ایمان عوده دیوان ملک را مصرف شده و بیع سال بیات که زد انعقاد بنیه بلا ایمان مدعی باشد است
و بیکدیگر که ملک و مغصب عوده الی و بنیه از خود خواند الا الان و انعقاد مدعی باید باع است با بایع و بیت ثبوت بنیه و
جواب در چنین صورة دعوی مدعی بر مدعی ایمان است هرگاه نزد حاکم شرع اثبات عوده کرمین ایمان الان ملک
او است و زید باع بطریق مغصب و عدوان فروخته است ایمان را از خود بر مشتری بما نظام بیاید و بعد بطالب بنیه را

از زید بنیه عوده سوال شریعه مدارا اطالة الله خاتمی ایام عمر که دعا و دکو مرض بود در خصوص این ضعیف زید
کالان در مضی و جمال الشاه حسین باشد و بر مدعی قائم ادعا و وجه ادعا بنماید نظر با طلاع ان توجیح با نائر الطها و صلوات
علیهم بر جنبه خالد و ادعا و بر بست ابدا در مقام است معاب اند عرض بنی که حکم شرعی و انعقاد مورد صدر اعتضاد مطالبه با
نزد و نه از انت رشد کالان ضعیف سطلی و بعضی شرعیه مهاره و دیگر کام بیاشد و ادعای بر صف خلوق با عدم شرعیه
با حالت جواب ضعیف زید بنیه از مرد نفقه‌های شرعیه مطاعن علی نماید حالا الله و الشاه و العظیم زید بر شاه حسین
و ادعای بر صف نماید و ان تا طلب و خالف شرعیه مهاره است نظر بانکه او باب بر صف قائم باشد بلکه او را بعد بنیه
با دعای ضمن زوج او که علی بعد نام بوده باشد و نیب ایران و دعوی موقوف بثبوت جهة امر است اول انست که ضعیف در
ادعای که زوجه علی بعد نام بوده منع ارجع در باب ضمن بود و در زوج خود حاکم شرع با بیت بوده باشد و ان ثابت بنیت دوم
انست که ضعیف از نفع امر حاکم شرع از ضعیف ضمن زوج زوجه حاکم شرع ثابت شده باشد و این بنیت ثابت نظر بانکه ثبوت ضمن
بیکی از چند چیز میشود اول انست که زوج زوجه حاکم شرع حلیه شود و از ان نماید ضمن بود و نه زوجه حاکم شرع دوم انست
که ضعیف از عهده بنیه نماید بر اقرار زوج بضمن بود و اسم الکاف است که ضعیف زوجه حاکم شرع ادعا نماید که زوج ایران بعین بود
و نه بوده است و نه زوج انکار بعد از حاکم شرع حکم بکند که ایمان بعین بوده باشد و بلی بکو او از کو و است و زوج بکلی از ضمن بنیه
بعض ایمان بعین نمیباشد در این صورة حاکم شرع عبدالرزاق بعین ضعیف با با معه و حکم بثبوت و بعد از عادی زوج بنیه نماید و بعد
از امور ثانی در حالات و مانع شده است قال شیخ الطائفة فی المبسوط اذا کان الزوج بعیدا و اوصت زوجته ضمن لم یکن
لولیها ان یضرب لها اجلا لان اجلها انما یضرب عند ثبوت العنة و العنة لا یثبت الا بقول الزوج لانه لا یطلع علیه غیره و قال
فی الشرایع لا یثبت العنة الا باقرار الزوج او البینة و اقراره و اما البینة فالعدلان و لا یثبت بالمرأة و الرجل و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار
الزوج بعجزه عن الوطی و اما العنة فلا یثبت الا باقراره او البینة و اقراره و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار الزوج
نفس بعجزه و قال العلامة و لا یثبت العنة الا باقراره او البینة و اقراره و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار الزوج
المجتهد بعد ذکر شرح البیان و لا یثبت الا باقراره او البینة و اقراره و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار الزوج و البینة و اقرار الزوج
متبرعا لا از زوجه و نه هر ما سیم است که در بیان ذکر مرتبه من بود و زوج بکلی نظر بنا بر مدعی که زوجه حاکم شرع ثابت شد حاکم شرع
حکم نمود بانکه بیان الاطلاق بکند صدا نا ذکر در عین بحال و زوج حاضر نشد غیر نمود آن و زوجه و نه زوجه حاکم شرع
معدد خود بکند بجهة ادعای بر صف نام عبدالرزاق بعین ضعیف در او عوده حاکم شرع و ثبوت ضمن بکی از سر طرفین
مذکور موقوف بر اینکه بر صف نام ثابت نماید که ضعیف زوجه ضمن او عوده باشد بلکه بعد این ثابت نیست بلکه ظاهر این است
چنانکه انم اگر که در ایمان ثبوت و حمل مطلوب بر صف ثابت نماید که ضعیف زوجه بر کیل عوده باشد و اینجا بر مستفعد مرتبا
و ضعیف مکرر ان و جمله است بر صف با جلیه ادعا ثبوت مطالبه است ایمان مطلب و ثابت نماید و جمله و در حکم ما و عدم بر صف
مذکور ادعای معدد و دار و حضور انجام شرعیه مهر بستند عوده و در ان و که و حمل بعد نام بوده بلد ادعای معنی و در این جهة
مذکور شد تا بر مدعی بر ضمان و دفع و ما علم احد بود نظر بانکه مفاد چنین صورة بر انست مدعی و باع شده باشد
بعد بکه مفاد شاه حسین بعد از مطالعه انم شد پس ضعیف زوجه ضمن زوجه شاه حسین است لهذا ضبط بان الفرائض مهر و
زوجه شاه حسین و عوده بر صف سوال شیخی فوت شده و ورثه او اهل او را و ضمن فی سهمی با ثانی بعضی از ورثه و ما انم
شیخی ادعا و ما سیما که زین مین مشرف بر زوجه ضم او اهل مشهد خود بخصوص بکه بعد فرمه و دلیل که از ضم خود و مدعی بعین مدعی بیها و ضرف
بنی با این حشا نما و ما ملک جمیع جنود باشد جواب مسئله منصور بعد صورة مهتبره بکی انکه مدعی بیکی کرا بن مدعی که مفتی

صلح از منکر ادا نزنین منفعت شود و هم آنست که مدعی بگوید که این عین منست و دیگری بگوید که این عین منست و مسلم آنست که بگوید که این
عین از منست و صورت دعویان عدوان متصرف نبود و در صورة اول و ثانیه تحلیم است که مدعی علیه فان متصرف است
و در صورة تحلیم مدعی ادا فاصر بینه اگر مدعی نفی الصلح بود فاد اشکال و در صورة نکول از نشر نظر باید کرد از نبین در دعوی اصل
مدعی علیه است بحلفه و دعوی مدعی متصرف عین مدعی ظاهر است و مدعا صلح و بینه شاهد بر این مدعا حاصل نمیشود
اشکالی نباید و در شرح آمده و در صورة اول و ثانیه ظاهر و اما در صورة ثالثه فلان لا مسلم صحیح الصلح و عدم تسلط بر
الوثر و احتمال کون النسب فالدعوی لا تنافی بین مدعی علیه الی المدعی و لم یذکر خلاف الصحیح و اما در صورة ثالثه پس اگر متصرف
باز نکول از قسم نمود و مدعی الفاظ و دعوی بسیار و شرح آمده بسیار و شرح آمده ظاهر است با نبین باشد پس مدعی یا عین مدعی بود یا
متصرف نبود و مدعی علیه را تسلط بر سایر و شرح آمده بعینه آنکه این ضرب بیت خود باشد ظلم باشد شده ظلم بلیه اگر اهل
کرمال و بیت سبابت نبول نکند و اگر بیت بلا نکند نمیتوانست بکند و اگر بعد الفاضی عوی بسایر و نبین نمود که
نکول از نبین نمود نه مدعی متصرف عین مدعی بیا شود و ظاهر این است که باعث ما و اصل متصرف بین ما بود که
صدور سایر نمود نه باین نکول و نه نظر باینکه دعوی و دایر و دعوی نکول و نظر بنکول کل و شرائط بین کانه اعتراف
عفیفه که مدعی بود نه اند و اگر بعینی نکول نمود نه و بعینی منع ورد کرد آنکه خود سهم او بر مدعی انجماند و آنکه نکول نمود سهم او
با متصرف ملک مدعی به قسم میشود و اگر و نه را مسر بنفع نمود و نفع که مدعی با متصرف باشد قسم نفی الصلح میشود
جلاف متصرف که او نکول نمود بنابر این سهم و نفع از اول متصرف بر مدعی انجماند و مدعی سهم متصرف را متصرف و در این
صورة تحقیق متصرف عین چنان هدیه از نکه در صورة رسوة انصار که در آن بانجا ظاهر نبود و جواب از سؤالی که
تقریر البنت لجاست که هر گاه تحقیق بیرون و ارث منحصر باشد پسر بهر مومن بکل پسر اگر هم مومن باشد از نکه با انکه این
پسر صنف نکه مبت نا بیرد و در نفوذ بکر بدیت و بیع لا لاتحق و در صورة ثالثه هر گاه متصرف قسم خورد و نکول و نفوذ بکر نکول
از قسم نباشد و این صورة نکول انها دفع از اول و نفوذ نیست و نظر باینکه این بنفع اول یا باشکال در صورت است
بنابر این بسایر اند و نفوذ از سهم خود شان ان مهدیه نفع مدعی بود انید سؤال و در باب اگر تحقیق وجوه شده است
و سالی از ان تحقیق وجوه مانده است و اولاد از نحو هم بعضی حاضر و بعضی غائب بوده اند صورت از نوع که ان اولاد که حاضر بوده اند
بعضی اسباب از املاک و مستغلات چند یک و شده اند از نکه کل و شده اند چند مسلم که یکی اولاد بکر غائب بوده اند صورت از نوع که
املاک و مستغلات چند بنا بیانند و مسکونند ما مع المالک بوده ایا اولاد غایبان جایات باشند از اولاد که حاضر بوده
و بنابر این بنیز از مالک و شرائط شرائط هر چند بیت شد اشکال در شراست جواب مفروض در سؤال این است که املاک
جدید یا اولاد بی که حاضر بوده اند از نکه شرعی که بعد یکی و از نوع صد خانه بوده اند صورت از نوع که مطلب این بنده نمی شود لکه انست که شرعی که
منحصر میشود یعنی حاکم شرع کسی را بطلبیده نوع از جانب غائب از اولاد و یکی که منحصر شده نایب غائب و حاضر حاضر بهم خود
منصرف شد عبارت از سر هم خود و باطل خود بطلب یکی و چنین صورة غائب از دعاء ملک جدید انجماند بنی و دوم آنست
که اصلا منحصر نمیشود و سر حاضر بود که با کلها با بعضا مشترک است نایب کل و سر تصرف نموده اند لکن
ضمیر بکر و رشد بوده است شده است و چنین صورة یعنی از املاک مشترک انجماند بوده اند جملات و یکی از انست که
منحصر میشود یعنی حاکم شرع کسی را طلبیده نوع از جانب غائب از اولاد و یکی منحصر شده نایب غائب و حاضر حاضر بهم خود
منصرف شد عبارت از سر هم خود و باطل خود بطلب یکی و چنین صورة غائب از دعاء ملک جدید انجماند بنی و دوم آنست
که اصلا منحصر نمیشود و سر حاضر بود که با کلها با بعضا مشترک است نایب کل و سر تصرف نموده اند لکن
ضمیر بکر و رشد بوده است شده است و چنین صورة یعنی از املاک مشترک انجماند بوده اند لکن
نماء حاصل از املاک مشترک مسلکی اجنبی نوع اند و در باب اردو صورة که بوده باشد ملک بنده بلکه شده
بالاجماع شده از نماء از دو هر دو صورة مشترک مابین کل و شرحا هدیه اجنبی مذکور شده در صورت بیست که و سر که
حاضر بوده اند معنی شده باشد که مابین ملک مشاع نبود از نماء ملک مشترک اجماع نموده باشد و از ملک غائب در
سورة انکار وارث حاضر در مقام مدعی نوع حاکم شرع غائب کند پس در صورة انکار وارث حاضر که از ان ملک را

از بین خود تحصیل نموده و عدم نمکن وارث غائب از انبات طلب نزد حاکم شرع ملک جدید بعضی وارث حاضر خواهد بود و
غائب را حصه بقاء شامل و اهلک نخواهد بود سؤال هر گاه شخصی متوفی و عمارت مخروبه را از او شخصی باقی مانده متوفی شده بود
پسر دیگر انبات و دعوی متوجه فهمیده عمارت عمارة شده مبلغ بیست و پنجاه صرف نموده و از دیگری صرف نموده و بخود و فرمان ادا
از وارث خود که نکوخ نبود باید و در عمارة مذکوره چند نفر صنیع کشیده و چند اصلا صرف نموده چنین اجاره و دعوی و انبات اصلا بر وارث
خود بخود باید و بخود حاضر او نشده و چند اصلا از و نهاده انبات و چنین اجاره و در وجین برادر و در وفات قطع نموده و بیع کرام با
همه چیز سخنی نکفته از برادر و ان مبلغی و اولاد انبات داده که نکوبیا شد و قالی انبات تصرف که فهمیده عمارت نموده میکوید که بهاء
ما از من است و حق خانه داده و بیع عمارت برادر و اولاد انبات داده که نکوبیا شد و قالی انبات تصرف که فهمیده عمارت نموده میکوید که بهاء
ما از من است و حق خانه داده و بیع عمارت برادر و اولاد انبات داده که نکوبیا شد و قالی انبات تصرف که فهمیده عمارت نموده میکوید که بهاء
شده است جلد الحصه سالم شد که ادا بیم ایا وقت رسیدن مال شخصی فارس است یا بیا که او کجا برادر دهم شریک دارند و اموال چنین
انبات نمیکند که بکیر بدانند و هر گاه بقوع المثل بر سد اجرة المثل چنین خود بر سد بر سد با بکلوع المثل چنین ایاد و این عمارت
در وقت خود بر سد بیع مزبان از نمی باشد و این چنین مزبان از نمی نود جواب هر گاه متوفی برادر متوفی خانه بود که
بود بکیرد و باشد و بنده او را میبرد طالبه او بالمثل اجرة المثل اجرة مثل و بنا انماید و چنین اجرة ظاهر مدتی نخواهد بود
و در وقت لکن انبات و کرم عزت سؤال متوفی بود و در شرا بود و بکر با چنین خود حقی خواهد بود و رفع منع و مبا
چنین با انفاق در ربع انبار و کرم بی که متوفی است در مدة الحصه و در شرا بود و در رهن متوفی بر اهلها با انفاق مدة الحصه
از ملک انها است بود و شرا بود متوفی بهمین که فهمیده چنین که فهمیده چنین بعد ایاد ملا و شرا بود و رهن متوفی نامیس سد ملبع فتح
انبار و کرم عزت و مدة الحصه خود را نماید سؤال نبد خانه که متمول بیت ملا و در و اطاق و سر و بیا رجنه بوده
که مالک بود بعد و در الفاظ چنین خانه متوفی بوده با ملک و رجم خود و اعیان سه مقابل فضا جاتانه متوفی بوده اما خانه متوفی
مبلغ کل اجاقات نموده و سه ثلث چند اما خانه نموده و زجنین چند که الحال در خانه متوفی فوق اما شرشه ظاهر ان ملک است
مرتبه که در خانه متوفی که چه سوره دارد جواب در ثلث از این خانه ها وارث که و چنین ملک متوفی موجود بوده متعلق
بر همراست و اجازه نفضا ملاء شده ضمیمه رجوعی ندارد و هم چنین اعیانی که صدا جدات متوفی ضمیمه سوزه و از چنین
ان اجات عبد شرعیان ملک حقی دیده نمیباشد مگر اجیر را که اجیر ان ملک منتقل نموده باشد زنجیر سطور و هم الفاظ
بعضی الحکامه سؤال زوجه مدعیه که بود مؤمن در عقد خود بعد بود و هم چنین و چنین زوجه حاکم شرع رفته زوجه مرتبه
از ملک خود بهتر بی که زانیده حکم از حاکم شرع صادر شده بر ملک بن عبد از نقرین صد و حکم زوج حاضر و رفته زوجه حاکم
شرع دیگر بعد و حکم نموده بر بقای بن در وجه و لکن زوجه مذکور بعضی که بعد شرع زید زوج من نبیست تا الکه زوج
من بود متوفی که بوده و بعد از وفات زوج و زوجه که بدر اما خود که بود ایا بعد شرع زوجه حاکم و رفته و زوجه مرتبه
این مسائل الحکامه از مسائل کسالت من کن چنین که در این مقام و موجب بهره از اشد و آنست که متوفی در اسفلا آنست که مرتبه
رجوع بحاکم شرع نموده اند زوجه اگر بعد بقدر شرعیات ادا بعد نموده نامزد و حاکم شرع حکم بر ساند مطلب نه مقرر بی نموده
بعد از صد و حکم از حاکم شرع بر ساند عدد لزوم نقرین بر زوج لازم است کل بخلاف ان نموده و تخلف از ان جایز است و
اشکالی در ان نیست مگر در بعضی صورت که در این مقام ظاهر است که مالک بیان نیست و مناسب بیان بعد از صد در حکم از حاکم
شرع بر ما و عقد با عقدات این خاص شرعیه مطهره و دست نیست لکن نظر بحال از نقد و واسطه ظلی که بدلها در صورة نموده
در اسفلا کلا در زوجه باقی نمانده و بیع زوج حاکم شرع با وجود صد در حکم از حاکم شرع غلط و بعد بی نیست
بنابر این و بنی و حاکم شرع ثانی اندازم بر حکم نموده بحول خدا هدیه بر عدم اشاره بر حکم حاکم و حکم حاکم ثانی باطل
نزد نظر باینکه مفروض نسبی و است حکم حاکم اول مقول به نیست عدل بعضا بحکم حاکم اول است اضافه از ان است که جواب

اسلام این استفتا با مقام این خاه بهتر مطلب و دست نیست لکن نظر بحال از نقد و واسطه ظلی که بدلها در صورة در اسفلا
ادعاء ضمیمه و دنیا به مطالب از بیجا بود صورت است سؤال هر گاه مالک اجیر بعد زوجه زید و زوجه زید بعد زوجه زید
ضمیمه نوره و چند سال در حالا کجا از دو نصرف و الما بوده و بعد الدوه نه باقی را بیع الاش زمان ضرر املاک از بسر
که ضمیمه بجان مذکور کان طالبه که زید باشد مرد و باشد جواب و این جاده تمام است بلکه از است بعضی انکه املاک زید ضمیمه
زید در نصرف زید بوده و حکم باشد املاک زید بعین المطالبه تمام ضرر میزان نوع که عبارت از نه الدوه و الدوه از مطالبه از نوع که اولاد
باشد جواب این است که حکم بعد از مطالبه مشکل است نظر باینکه والد بعد صغیر بوده است نصرف بود در اموال صغیر
متولی بعد صغیر و بنا است و در صورتیکه از املاک محسوب نبوده باشد و ضمیمه نموده باشد و حساب بدانست و لکن انست که حکم
متصرف باشد که والد و اولاد که متصرف املاک صغیر نموده بود و از املاک متولی اداره و محسوب نموده باشد و بعد از
الزام بود بعد از اداره و ضمیمه والد باشد ظاهر این است که مطالبه از نمی اند عبارت و الله اعلم سؤال شخصی متوفی و اولاد
والد خود شده و والد او نیز چنین از نمی و اشکر کبیر انست که چنین از جات خود و با انکه ام بر یک شوهر و اولاد ضمیمه
ایا بعد از نفرین والد خود و متوفی میباشد عمارت را که و با ام و چنین والد و ایا انفاق کرده اند از و در دارد جواب در صورة نفرین والد
انفاق بر مکلف لازم است لهذا مطالبه عبارت نمی اند خود و هم چنین تمام که والد و اولاد غیر باشد لکن ولی در وقت انفاق فصل صورة
خدا شریک نمیباشد عبارت نفرین مطالبه عوض از نکه نمی اند و اما هر گاه والد چیزی از خود مالکه بوده باشد که انفاق نموده از
نمایند و اولاد انفاق او خود و باشد حسب الاذن والد و قصد مطالبه عوض را باشد و باشد در این صورة هر گاه معارض ان
برای او نباشد استفاده بعد چنین و از انکه والد و مبنی انفاق خود و در صورة نحوه معارض نصاح بر انست سؤال هر گاه مطلب
و دیعی بلکه رجعی شوند بر امر تحقیق که خاص انتظار خود و باشد و بیع امر بعد و تمایند معارض نصاح بر انست سؤال هر گاه مطلب
بر حکم عبلیه لازم است که چه باشد حکم نمایند که بیع امر بعد و رفع امر نمایند مین نه صلاح الحکم جواب اگر مطلب انست
که و اولاد و جمع نمایند بعین بعد که رفع نزاع مابین انها نماید حکم مابین مدعی که مسلم حرام باشد مبنی چنین نیست که جمع
بعین بعد و رفع امر و حکم که حکم نماید جایز نیست و لکن رفع نزاع غیر بعد که اصلاح مابین انها نماید چنین است که بعد
بنابر انها بر متاع خرجین و الخ شرط لازم الاداء است سؤال زید و عمرو هر یک که دارند و رجیم و بیکی از ایشان و از
خود و رجیم جند خرج کرده اند بانزین بود مالک که و مالک دیگری سایه بنا اندازه دیانت بود و نفرین اصل و چنین ایا بعد تحقیق
فسلط بر نفع ان و اند باز دارد اگر شاخ نشاخ باشد و دخت این شخص کشیده باشد رضا و هوای مالک غیر نا کرفته باشد باشد
سن رضا صاحب ملک و بنی ایا دارد این صورة فسلط بر قطع ان شاخه دارد باشد جواب این سؤال شخص بود و بطلب است جواب از
مطلب و اسلامت و اگر نماند اصلا بعد بعد خوبی نماید و اعلام مزبور بخود و رفع ضرر از ان سلطان نماید بنابر انکه شاخه دیگر بعد و رفع
سایر انها خواهد است بعلت انسلطان و بعد بین ان سلطان سفر میزد انشاخه را بعد و بعد بنابر انکه بر کبیل و بعد که باشد
انحوی انکه شاخه شود ظاهر نیست و جواب این لازم بوده باشد و اما هر جاده نزول کرد مگر بر بعد بدن افشاخه ظاهر این است که این
نماند و اگر رفع نمکن نشود و مگر بطلب کردن انشاخه را که بعد انها باشد و بعد انها و مالک ان انها و رفع ان انها
نموده بنوعیه بنوعه و اسباب بعد چند از نیل انها بی و سبب الاذن و غیر هما بعنوان جهاد نعلی الحق الشاد بین الناس بان صبیه بوده
و در صورتیکه ان اشیاء و خوبه را بعینه از اسباب فاقله شریعه متعلق بعینه خود نموده باشد حکم بعد از سؤال و از بانکه
انها باشد استیجار بعد انها بعد و در صورة بیان استیجار از نکه انها بعد ان اسباب بعد نمایند با خبر و در صورة و جواب آنست
انها با حکم عنصر است بعد نمی که استیجار داد در چنین صبیه بوده باشد یا انکه بعد بی و در صورة مات نیست جواب در

صورتیکه اسباب را با حکم از اسباب فاقله شریعه بعد نموده متعلق نموده باشد ان اسباب در چنین صورة مالک و اولیا بعد و
هر وقت انانه نمی کوهی خواهد و بعین اسباب باقی بوده باشد استیجار داد مبنی انه بوده فرق در این باب مابین انکه خرید و چنین باشد
با نفرین شده باشد نیست بطریقه و رفتن و طالب جزوه اسباب را کلا و بعضا نفع نموده باشد و الی طالبه عبارت از دخول انا
حارث نمی انه و لکن هر گاه و سبب انفرت رفتن و نفع باید کرد نفع نموده باشد و باید بان عهده و ان برابر جواب والد عطا بان کما سه
سؤال از بعد متوفی صبیه الان مختلف کرده باشد و در بنا الدکلیه تاجر و رجوع و بوده الدکلیه بلکه مالکات متوفی صبیه زمین الان
زمانه متوفی الحاکم و بنی و انماء باشد انماء الحاکم و بنی نماید باید جواب اگر صبیه الان که در بنا الدکلیه ظلی شده بطریق معارف محل و مسلم الفضا له
بوده باشد این باشد اشتغال و در نفع چنین و لهذا استیفا از نمی کرد بیت و چنین صورة لازم نیست بلکه جایز نیست
و اگر چنین بجا انجام و شریعه بوده باشد در صورتیکه لازم شده باشد که در حالا بوع تسلیم صبیه نموده باشد و صبیه
هم ایما و در نفع نفع و باشد و در چنین صورة استیفا از نمی که نفع نموده سؤال هر گاه شخصی طلبه بر بشد
ایما و رشی سبیه باشد و اصر نماید باد عاء ابکه و بر ولی عاجز اجاره احکام و تسلیم و در ان از عهده جامع الشرائط عاد نوع
بیانات الحاکم و بنی و انعات این شخص بلیه فینی و سمیع و موجب نفع نزاع و ملک عاد و بشود باشد در بنا غیر بیان و اصلا
حکم این شخص بلیه بعض از عاد کرا چنین عاد زوجه بعد اسلم مبنی نماید و چنین باید که ماذون بوده باشد ماذون بوده باشد نماید سبا
و از این بعد ان ارعاء خود افاعه نماید جواب در باب که مراد از خلیس عهده مانع الشرائط عمل ناطق نوع انها انها
نقال عاد هم نیست نیاز باید انبات که مراد مراد رسیدن مصیب عهده سند شخص باید کرد مبانی نماید که مرض از جانب عهده مراد
سبب این باید انبات که عهده او وکیل نموده است و در وقت این بعد بعد خاص انظر باینکه او بنا انبات نیست که مراد
و لکن اگر بعد بی نفوذ چنین است بعد این از نمی بلکه عهده بود و عهده ابتدا نموده بود و بعد بعد ابتدا نموده بود
نظر باینکه بنا عاد بنا بر مکان نفرین بلکه قیام بر اهل بر عدم ان بجاد و فرع این طلب نمی بلکه قایم نموده بود و نظر بعد
لکن این طلب که این شخص او خود و مکر عهده بعد و از زمین بوده که قرض رسیده باشد اگر این طلب قایم نموده باشد
عهده مسلم الاجماع و از ماذون بوده مانعه سؤال انبات جبر سؤال انعقد چنین شخص تسلیم الاجماع معنی نماید عهده تکلیف
خود را بعد از ان که اصلا عهده او نعینه باشد و بلکه بعض او اعاده است که شخص بکند چنین بگیاست سؤال از باین طلب
جاه جواب انست که در مقام تحقیق و تخصیص این طلب باید باشد سؤال در طلق وارد مطلق بشارع عام و دوم از بنا
با او باید این مطلق بشارع دو باشد بکند که رفع آید بر دوم بکند باید جواب اگر انچه مطلق شده مطلق و اطلاق بود بنا بر
در مطلق خود بکند که ماند او بنی اند بعد و هم الله سؤال شخصی بیاد نظر انکه انشخص دیگر بیاد که در این شخص
مظلوم نمیتواند از او دین بگیرد بهیچ نحو تا انکه نتوانا بهم از ان شخص ظالم بدست مظلوم انشاء و ان ظالم مظلوم کفت در این شخص
که چنین نیست باید چند نفر از کس صبر صلوة یکی ان شخص بیان کرد لکن صبر اجاره نخواهد بود بعد باید و در بعد باید و
این صورة میتواند شخص مظلوم عبارت را بعد نیاورد و دفعا ما اخذ بکند و در وقت طلب خود حساب بکند بلند بیان و بنا
و بکر لکن اگر شخص ظالم خود بیت باشد از و زیاده بر نمیتواند اخذ نماید طلب خود را ایا در چنین صورة اگر و شرائط صوم
صلوة بد شد لکن مظلوم لکن باید بعد نخواهد باشد بعد نمیتواند اخذ نماید بگیرد و بعد ایا و در صیاد و اعطا ما عوض مال
خود حساب کند باید و اگر شخص مظلوم بد را شخص باشد باید از این شخص و لکن انها عوض زیاد و اگر باشد این بعد بعد
که چنین کار انها است و ان صوم و صلوة بند سان پس اعاده باشد و در این صورة حالا انبات بعد بعد چنین کار که و اگر
هر چنین کار انها است و باید نفاذ را زیاد بحال نظر بعد باشد جواب چنین که نوع در رسول انبیت که شخص ظالم بنظر که و اگر ایا
این نخواهد بعد نماند کس صوم و صلوة بعد آورده باشد و این کلام مظلوم این است که این نخواهد از ان شخص بوده باشد نه

از شخص ظالم لهذا نمیتواند خود و اما هرگاه مسلم باشد که خواه از عین مال ظالم است و شخص ظالم از مال خود نیز مداخله
آنشخص نموده و مصالحه بعد از او رده باشد و مصیبت اگر چه کاسبی بوده باشد بعمل نیاورده و فجاری نموده باشد و دیگری از ظالمی چیزی
دیگر نموده باشد و رجعتی صورة میان اخصم و مصالح بنماید و بعد از او جبر اسیران اند از باب عین مال خود خسوب و اشتر خاص
نموده باشد و اگر سبب خود ظالم باشد و قرینه ظالمی بر جهت که این شخص مظلوم عباد و چه ظالم بعمل آورده باشد پس اگر بر
از مال او ان نموده باشد این شخص ظلم او نموده را بانی مال خود غصوب نمیتواند نمود و اگر از عین مال ظالم بوده باشد و سبب
جاری نموده باشد و رجعتی صورة انی جبر ایضد خاص مال خود ضرب میتواند نمود و اگر شخص ظالمی بطلب چیزی بر خود جبر
مسلمانی بکرد و آنشخص ظلوم این مال کار او در ذمه ظالم قرار گرفته نمود خود بجا بود خود مصالحه نماید و ان ظالم را بی
بد ست مصالح لهذا بان شخص مصالح قدر معادل آنچه حسب المصالحه منتقل بود شده از مال آنشخص ظالم خاص میتواند نمود اگر
چه او نموده باشد و اگر مصالح و مصالح بنماید بجهت ظالم نموده باشد لکن بشرط بنماید که ظالمی باشد که این جبر از مال ظالم بوده باشد
و مصیبت لباره صوم و صلوة اگر بطریق فاسق بوده و در صورت عدم تمکن نمیتوانند و بعد جاری نشده باشد شرط دیگر که
باشد که آن مال صالح در ذمه ظالم بوده باشد و علم باین حال از اشخاص غیب و اهل مال هرگاه زید و اقرار دارد با
عمرو و خواهد رجعت نماید که شرع نرانی غایب بالاذن است که بر تعدی علیه خاص باشد باید در صورة قدرت حضور او ایاع
در حالت نفس و عذر مرا نمود بر نمود رنیاب مدعی علیه صحیح است باشد و در صورة حصه بعضی از اقامت علی جمعه مدعی علیه تا
جهتی است و مدعی سوابع سنود طریق دارد از شایع مقدس و بر کرانکه شاهد دارد باشد و رجعتی حالتی ایاد مدعی علیه را بلکه
جند بد مرا نمود هست باشد و در هر حالت ایا اجتهاد مرا نمود کردن در خدمت حاکم شرع جایز احکم بلست مدعی است یا مدعی علیه
و صبا نمود و حکم کرد ان ملک با قلان ملک با قلان طاهر بحق مطلق مدعی است ایا امر اول نمود سوات ما منیه بد مدعی را ان مدعی علیه را بد
بگیرد باشد جواب هرگاه کرد از آنشخص و اطلع تواند شود بعد بگیرد مدعی را سلط دیگر باشد مدعی علیه و مدعی علیه سلوع
شود بحکم بد رجال الاصلی را بگیرد جهت او نباشد چنین مرا نمود نیست حضور مدعی علیه و در صورت عدم حضور مدعی علیه
هرگاه مدعی اقامه بمرا نمود نزد حاکم شرع نمود مدعی علیه گاه است رجوع شود دارد و گاه است مدعی بشود بالا، مدعی به
مثل اینکه مدعی علیه عاجز بر غایب که بگیرد بولی مان شاه الاز و جواهر و رجوع بحاکم شرع نمود بعد از نمود مرحاکم بنمود نزد
حاکم شرع هرگاه است مدعی علیه بعد از حضور صنعت بینند بنماید این حکم شهود به بینه خود بنمود بینی زنده من شوکت بود
بلغ سطر رکن را نموده و دم و شهود عالمه باشد من نبود نه در این صورة غلبه عرض بنمود آنرا و اما انعدمی علیه با سطح است
باین نحو که حاکم شرع مطالبه بینه از او در اثبات اداء ظاهر نمود پس مدعی علیه فاش نمود و رجوع شود بحث و اما بنیه و
نمود ران نمیبلاست باین نحو گفتند مرا نمود و سبب نمود بعهد هرگاه بعضی اعلم دلوقی از بگیرد باشد چنین مخبر به
نمیبن شایع سفین است باین نحو در چنین صورة هرگاه مدعی علیه بگوید مرا نمود آنشخص اعلم دلوقی نمیباید نزد مدعی خلف
نمیتواند نمود و اما هرگاه اجماعی از برای احدی امر بگیرد باشد و در چنین صورة اخبار دیا مدعی است هرگاه اما اخبار نمود بر
مدعی علیه لازم است منافع نماید و اما سوال از شاهد بگیرد در چنین صورة بدیر سوال ما تفهیم بعد اگر بگیرد در چنین صورة
مدعی وکیل مدعی علیه است حکم او حکم بر کیل اوست و اقرار او نمود و رای او نمود بخصوص و اما سوال از اثبات
بلوهرگاه بخصوص ای حکم خلاف بیان جلت ظلم ثابت نموده و ملک متصرف بنمود بر مال او است و نمیتواند نمود بطریق غصب
بروه بعد از آنکه ملک از هر و مطالبه او نمود المثل را از او میتواند نمود سوال سارق که خود مال سرقه نماید بعد
آنصرف در خدمت حاکم شرع بعهد جانب المشایخ ایشان چنین نماید بعد از اثبات بیمین در خدمت عهد ثابت شود
گرشار نبوده حکم آن سارق چه چیز است جواب بعد از آنکه صاحب مال راضی نماید دست او را قطع نمیباید سوال

ابن الرجل ترتیب نمیشود بلکه
چنین نیست که من نمود بعد حکم
مدعی علیه باشد بلکه در
صورت عدم حضور
مدعی علیه
ح

در صورة

مملوک کاها هم استظهاری چه لفظ است رجوعا که شرع احدی میتواند داد حال که چیزی بجهت حضور ما مأذون بنمیباشد جواب
اگر چه حاکم شرع دیگر را و کیل میتواند نمود در شهم دارد لکن چون ضم استظهاری بعد اما شاهد بینه نزد مخبر
حاکم شرع و صورة نمیباشد و نفرند در لفظ ضم ما بین ضم استظهاری در خصوص این مورد حال مستخصم بیت سوال زید
بادی داد بکتابی که انیس شرب شیرا داد و در بین ماه بدون تفریط طلاع الطریق سرقه قلد رجعتی قدری از آن بارها را
بر دیگر حال مکاری میتواند کاو خاصی انفذ را زاد کرا بر کمه کند و کبد دهانه و نیز در صورت بکر بار را کند که خود
روان نشود و بنا سوه و یا موکها و جزء جمل نمود است و در زور بوده است ایا این تفریط است یا نه جواب در صورتیکه مال
مال را تعجیز مکاری داده و مقصود مالک این بود که خود آنکاری جمل نموده باشد و رجعتی صورة مکاری میتواند جمل اما یا دم
خود نمیتواند نمود و هرگاه مکاری را نماید که مادون نموده ام جمل بار را تعریض یا دم خود نموده باشد و یکی بدی داده باشد و مال الف صنعتی او
نمیتواند مصالح بر اضافت و در صورتیکه جمل بار را مقوض نموده مکاری بوده باشد و یکی بدی داده باشد و مال الف نموده
باشد باید مکاری را نهده اما این مرا نموده باشد و در صورتیکه قرار دادی با بین مالک و مکاری ان باشد که مال را جمل بدهد
نماید و لیخ بانه ان قرار داده باشد در اثنای راه مال را اطلاع الطریق بوده باشد مکاری مطالبه اجرة باید ان نمود که
جمل نموده نمیتواند و هو الفاعل حقا لا الامور و هو الغفور الشکور و الحمد لله و المشـــــــ

سوال ضعیفه در بیان چنین خود بوده و شخصی بنزدی جماعتی از مضاربه ضعیفه مذکوره بجزی در بیان رخ کلیه مفقود شده و دید هنا در صدای ضعیفه بکشیر بلکه وجوه‌ها دیگر بوده و ایل از ضعیفه مذکوره تمامه بجز یکفر خاکوبر بیاد ساده نیست و یکفر برادر دماد بی و یکفر هم شبه مادری کرانید در سوال مادر یکی بوده اند جا مانده به این ضعیفه چه هزار خواهد بود و بدان ضعیفه غیر و یکدام بلب مارتان منفعل بکرده شوهر ضعیفه مذکوره هم در وجنی است جواب در صورتی که ضعیفه این بوده باشد که ضعیفه زنده باشد که ضعیفه زنده باشد لکن چنین اخاذ اخاذ که ضعیفه مذکوره این قول قول خطا خواهد بود دارا اگر چنین در صورت لفظ ضعیفه ندارد لکن طالبه به مبلغ است مذکوره به شرط ضعیفه بجهد خوند بدست ان جمله با صنوبر عدد اشیاء باجاقول میباشد و ان در به باب ابن اخذ ان ضعیفه مضاربه اند ان صدای عبرت مال الحارث شیخی او بیست با دو هم شجره اگر به مادر می تهاده باشد خالی سخاوت نیست بلکه در صورت مزبوره مادر اوست شرع ضعیفه برادر و خواهر او اخذ خواهد بود و بزرگ مطلق ما بین اهالی السماوات مقدار خواهد شد بدان نفع صفت که بهر و نفع مفقوله و کنیز بدیگر که در به بجهز اوه رفت که بدیل حال نظر بیا کیدو بجاه و صفت فرمان و نیم از ان در بیست دو مثقال مدعی بجهز او سبعه دینار بی بنود و وجه و رفتی خطا بر اطلاق است سوال زنا با عارت جدان به چیزیست جواب حد زنا ما عارم قتل است لکن قتل با مالمام باتا باشد امام جایز بود سوال شخصی زنده خود را کشت قتل عمد و وارث زوجه مقتوله همین زوج ثانی است و بسب بدان زوج و مادری دهین ضعیفه مقتوله دان حل بوده بعض مکتب بجهاد ما صور حق میکنید داخل دیه بجیب بوده اسند طالب مقدار دو به ضعیفه و چنین با ان نوع اسند و دو به یکی بس سد و یکی بر مقدار ان بجهد خواست جواب این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول آنکه وارث ضعیفه مقتوله که بنا بدان بر سد لیست جواب لان این است که زوج قتل با یکی فاتل است مخیر ارث نیست بلکه وارث ضعیفه مقتوله است دوم مادر او و خالب فاتل است مقدار دو به ضعیفه و چنین چه چنین است ما دو به ضعیفه صفت و بر و راست ده هزار بیست و دو بیست و یک دو مثقال و بیکهزار و [illegible] است که مثقال سریع مثقال صبر است و مثقال صبر چه چیز است و مثقال صبر چه چیز است بیست بس هر مثقال شرعی [illegible] که مادر و یکصد اشرفی با جاقول میباشد ان از ان را صد و بی شش هزار است با صد و بیست ان از ان را در [illegible] بیست [illegible] مثقال شرعی و مثقال و شش بخود و صلح بیکهزار و دو بیست دینار و بیست دینار شصت و دو بجاه و نیان میشود و صفت اگر که به رفت سبعه و بیست و چنین که میباشد سه ان که بجا و سه چهار و نیان و یکهزار و سه بیست و شاهی و کنیز بیاست سهم والدین مقدار است و شش بخش هزار خواست اعاده به چنین نظر با یکدو رسوال مدعی و شش بود [illegible] ما بین بها رماه و زیاده با ان ابن محمد اهدی بجهاد رماه و بدان یکصد مثقال شرعی طلا خواهد بود و بیست و دو قیمت مقدار و شصت و چنین نان میباشد نظر با یکه جده آن من بخوب الی الجنین با لام میباشد ظاهر است که از و بیست و چنین حد مستحق ارث نمیشود با به چنین مخفی بود او خواهد بود سوال ده هزار درهم که در به انسان وارد شده بود چه حال چند بود جواب هزار درهم با بر بخش مدعی که در نگرفت باشد و در بیست و پنج مثقال الصبر فی مثقال و در تمان بود حال که نقره هر مثقالی سه عباس است مبلغ خود یکهزار و نیان از ان از دو بیست و دو مثقال و درهم چه یکهزار و سه صد و بیا بود بود هزار درهم مبلغ سیصد و یازده نیان چه حال مرسوم خواهد بود سوال حکم مثل قاتل که با قتل بود مقتول که با قتل بود چه حکم در اینجا حاضر بود بدان حاله به لفظ از ابن بکر مثل قاتل خطا بوده است لهذا ضامن

ثابت نیست بلکه به سنبل است و در روی خطا بر اطلاق است بعض لانه است بر کسیکه ضرب غالب بوده باشد از جانب بدر مثل برادر و برادر زاده و اعمام و عمو زاده و خالها و جمله که بر کودن شریف مطلع نفوس باشد و نشر چیز در چیز خلاف میباشد اختیار در نفس مرکی با عاطلت لهذا الطوا زهر را که منبها تم وان ده هزار درهم است و نیم از ان جمله حاد کرد و بیست و دو خال با یکهزار و بیست و دو بیست و چهار و بیست و هشت تومان بیکهزار و دو بیست و چهار و بیست و دو چون قتل با تا بدان فاتل دماء و بکفر ان که مقتول صغیر میباشد و زوجان حمل هم دارد بنابر این احتیاط شد بدو چنین عاطفه و رسول که خاصان مؤاخذه و دو زن بوده باشد لیکن که دیه و نوبی ما تجیه سهم معین خود ملا و بر سهم اخذا عاجز هم جا بجا احتیاط و چنین کبار و در تر لعب که انجا سهم ایشان بیشتر از ثلث که علاوه بر بیشتر بلکه بدان انصاف بدان صرح به نیابت تقسیم و به باقی بر جدی فاتل شرعیت بعضا و صح انها که انی کو تحول انها جنبات بیشتر و کر اگر کمتر است کمتر و چرا که تنول طالب لهذا تو بین بیشتر بسه سال در رسیالی بکشد انرا با جد انرا با باب خطا و عاد مقتول ما دخل نما جد چه که نبین و می چه چنین بخود لهذا اخبار به که سهم صغیر بیشتر الیم و می نماید بعد از ان و اسنا ملا و مسند بین اما و بیا فاتل میدار که ابن امر شرعی نیست سکلیف خالق انسان و زمین است ابتدا و جمع شده خود را ان بخود زمین و چنین مستخلص بوده و به لطا بیشتر بنا بعضا و بی نصاف تقسیم خود دم چنین نوع ارکان و رز مقتول ابن است که مرد ابن ظل بعد بوده ان سهم خود نان از به سبیل بیان و سا نماید بلکه مناسب این است که مقتول کل سهام خود بوده باشد سوال فلانی نیز در دیگ باشد و با نی بیکدر در میان راه اند و بنی و بازند و زمین سهم خود بیا و فاضل و بیا جا و جوع شد جواب از ان نظر بر این سهام باید خطا و به بدان و ملا شام بیست با بعضی که لانه باشد بر ولی در جهاد ان بیا صح باشد چنین نیست بلکه موکی بیا شاه مجنون نا بجین الکو و به انداز و باشد با خاطه و جاقول و اسلام جرح و باید جرح نماید که مقدار به را از او استیفا نماید و ضرر سوال ابن بنده شهم سار و بین سهما بد در بلد بکر ابن مخلص خاد کیشر و با جا ساکن هشم سر بنا خطا ان اما و مدعو ملا سار فی اما که من دست بسر بوده اند و به حالی انعلی ان بلد و زد او مدعی نموده بد دو ما شخصی با و حکم خود که تو اورا ان تقدیر بیا اهل ابنکه الا ان مسروق صنوهم و ساند طرف بنین بر اخذ خاص زنا با اخذ کرد و شیخ ملا [illegible] شرعیه ساب باشد جواب فهیم بدان سؤال طالق مانع است با حدیث طلا با بکسان بسا بیست ان عالی چیز بکی ساد و شی بهم انکه اجر ذکر شده ان جند اند عالی شریعه مطلع و عالی جاد بعد است ولا بیکر مذکور و دستی ان شد حکم شد کسد سارف را ابد بعد است که زنده به ثابت و نطع نوع اجد و شریعه ثابت است انسد که جهاد انکنا ان شایع که بیخ انکنا است قطع نماید کنی با انکنا بهین که مثاره انکنا بین است بوده باشد لانه است بر قرار بوده باشد و ثانی انست ما کو زاد بد سارف و غصب نطلی نمیباشد بلکه بر نوی است عطا به صاحب مال قبل از اخراج طرفین و طالبه صاحب مال نظر بد جا بن نیست بعد بکه هر کاه فرار دعوی طرفین بیرا ضد ما عبد مال عض تا باید قطع سارف خاین نیست تو و بد با ابن انور من حد دوا الحاج طلحا بن بن الحال من ابی عبد الله ع محمد نقل الجب علی الامام اذا تطلب بجد بل فی ما ضرب الخزان ظهم علیه بعد لا اصلاح لی بنع نقوه لا ابلیز اسه فی طلبه و ان اقر الی رجل بسرقی فی الجب علیه ان یرجع فی بینه و فیه بد ثبت کل فالا ان اعلی الزمان ما فی طلا الامام و اما بیشه و از ان الناس نوی الناس و بد له علیه اهل الجمع الرد فی ابا صاحب مل من اقر علی نفسه بحد و بیا بعد و بیا جهد صاحب علیه و بعد و بیا الاقرار الفضل من بیان عن ابی عبد الله ع ان من اقر علی نفسه بالامام بحد یجی احد من حقوق الله فلیس علی الامام ان یقیم علیه الحد الذی اقر به علی نفسه حتی یحضر صاحب حق احد اذا دیا صاحب جنایه عبد فی هر کاه طرف بین هم

سوال مکاتبه بنده کنند جاری با دیوان ملازم و ذاجاب جلد شمولی است باشد اما زنا ان ان رجع بکند من اجمعه بکنم او کو مو جبار با شد بر رجع شمول جلد است حکم مرتبه کثیر ان انی نشد کنند جاری بعد انشا نه بکند اخر بیش سم ملازم کشف ماه کو مرا هم خاد جمع جاهد که از ان تکا تفریش نشد باشد نیف اور تنبی جاری او ذی جمع ساخته باید صاحب جاری جنبی که نه است باند مضر خواب اشکا ان شخص هم بنا و ما جنبات شارع ابلیت ابا با وجد ایکه ان شخص با شاهد مع بنا بدانی بجهان ان جاری داشت وجع هذا نیل ان نباید کو در موضع جنایه که یا و سبا جنبی بر کنه لانه هست باند بر هم مزبوره ان است بعد از اصل اما ان نانی نشد که نا بکه بلوغ جواب اما در حضور جایه نظر باید که موقوف بر سؤال انبت که مضبوط شد این بود محی عبد جنبه جاری بلکه از بن الاشیاء بوده جایز بر اسکال ایمان جایز بر مالک جاری نخل هدایه و اما در بعضی خدمت نظر باید که موقوف بر سؤال که ایم بالک کسی دیگر بوده و این تعزیر مضبوط مثل الا جایب بیا بر ابن موخذه ابن ابو نبد با ابن تعزیر ان شخص ان اما در صورتیکه که شخص ثابت مطلع و جال جا را بعد ذا او بوده وجه دفت قبل باشد و ظاهر ان بوده بنابر ان ظاهر ایل که کو اما ثابت وارد و بنا با بوده هیچ جایز نظر باید که موقوف بر سؤال انبت که مضبوط شد این بود محی عبد جنبه جاری بلکه از بن الاشیاء

ولان من شرط الحد الشرع منوط بالصاحي ومن اشتغاله الصفة بالفقه هو شرط الحد والاكثر على الثبوت الا دعوى غير المحصنين
لا يصاح علة الاجماع حيث قال عبد الرحمن بن عيار عدول تبيح نفسه وشرب فرقه الاحدود فقيل كما لكون فيه
نظر ما هذا كلامه منشا . انظر انه لا السكران لا ذوالا انزعاله بعقله واختياره مع بنى الشرع عنه حيث علق الحكم تحقيقا
ومن زوال اثر عقله بالبيع والاعتياد لا الاخال بالصفات لا لذاته فمع عدمها يكون الاخال المطلقة بالساهي والغوث بين
السكران وجود النص عليه والاجماع دون هذا والاقوى عندي انه كالسكران **واصل الثاني** عدم ثبوت القصاص
ذهب ابو حنيفة في جماعة من كبير مع اشكال فيه لنفي القاعدة وهو ثبوت الحد على السكران الموجب عدم ثبوت جنبه
اشكال لاجل انه مجرى الحاظ في الاحكام وفي الارشاد وفي السكران اشكال اتى به معظم العزو الى الحد بعد لا على ما
وكذا المنتهى نفسه وتارب الى الحد وكما السكران تقوى ثبوت الحد وفي ثبوت اشكال الوجه بالسكر المعتبر الحاجي فيقتص منه
مختص العمد بالحاكم وفي ان الحد شطي في الحد وهو نقص وحد وفي الحد من نقص الصاحي وكذا منتهى الحاجي فيقتص منه
العزو الاكثر على انه ولا يخفى فيها لاشكال العزو ثم وعن شك تقلوبا تعد حدها لو بيد الطاعا تقول من شك السكر
شك مقلوبا والوضع ان الزوجة من افضل خلقه اما الله بهم دليل على انه وكان يقال كان عقد جعل الله جاز لو ليس الطاعة
القصاص ثبوت دمه يا ايها الذين امنوا كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر والعبد بالعبد والانثى بالانثى وفي الدم
لكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص
وعن زيد ثم ملكه في القصاص من بعض ما صالح في جرى الجرح في القصاص هو ان من اراد القتل لعلوا منه
فقصاص انفت الذي المذكور ان الكل لحدوث الشرب المشكوك بمثل من اراد قتله لعلمه بالقصاص بخلاف من يقدر
القصاص وان كان الفكر حال السكر فيكما يجتنب القتل ما لا يصح لتوثيق القصاص بجنبه الشرب لا يعود الى القتل
انه دبر لا المدعى منا الى ان ما ذكره تصحيحا العشيرة ويعدى بابه بحكم الرجل بمثل يحلين الاكثر من القتيل وما لا يشرب
في الجنايات من انه شرب من السكر من ابو عبد الله عليه السلام قال كان قوم يشربون فيقتلون بعضهم بعضا بالسكاكين فكا
سلم فرفعوا الى امير المؤمنين فسجنهم فمات منهم رجلان وبقي رجل من اهل القتلين بالسكاكين من اقدم فاصابه
فقال لعلهم ما ترى ان نصنع بهذا فامر عليا عليه السلام ان يقتل بالذين ماتا مثل كل واحد منهما صاحبه فاما الحد
فكيف بل الجلد به القتلين مثل قاتل الاكثر واخذ دية واحدة ابنا بين حق دية الباقين وعن زيد القتلين مذاهب شتى وعن يحيى
بن الحجاج من الحائط من حمال بن حريث بلا قصد ابو الحديد قال كنت انا ابيهم فقتل عن اهلهما فقتل عن اهلهما
صار انكر العزو لعدم معلومية القاتل ومن ظهر شرعيه معلومية وهو الظاهر والمراد بجنايتهم من مثلهم كيفما فوجد
ان عدم امكان الحكم بالقتل في السكران انما هو عند عدم معلومية القاتل لما مع المعلومية فالحكم بالعزو من الاخر في السلف
حيث قال عبد الرحمن بن دوالو بالكلمة فما هذا فظ وارد صحة العزو بل الصريب لان القاتل بجنبه بين وشرب الاثم
القتل ابيه بعد الجزاء بان يكون حصل القتل بعزو الحد فاذ يجوز لنا الحكم بالعزو بنوع الى الدية لانه بدل امر اسلم ثم حكى
معاوية ابن ابي سفيان ما فلم نقل منه قال ولكن ينبغي ان القاتل ان جنبه على ان القاتل واحد ابو سفيان او
ان بدل من كلامه فاظهر ان ثبوت القتل منه على جنبه القاتل كما يعلم القاتل ان الكفر الشرعي لا يخفى ان يكون في الناقع
كلا وما نسبه العامة مع جنبه واقعا ما الزيد على السكران بعين لان الحد لان العزو انما يكون قتل الحد وهو مع السكر
فيه مخفف لانه والعمد الى القتل لا السكر فعليه انه لفظ يتعلق القصد مع السكران الى ما به يتحقق الحكم بالعزو غاية الجهل

وعلى

وهذا العذر يكون لعدم مثل هذا الحد الذي هو الحاظ في ثبوت العزو ثم على فرض تسليم ذلك فقوله لا يكون مثل حد لو يكون
شبه حد لا تمثل الاحكام في مثل القصد بما يختص بالجناية الى الحد عليه واما يكون لا يتجاوز بينهما بعد القصد بالقتل اجماعا بفضل
البرق الغالب وصدره وعلى الوجه يكون الفعل مثل حد وعلى الثاني يكون شبه حد فعلى القصد بالجناية الفضيلة الى الفعل مشتركة
بينهما والمفروض انها في فاذ يكون الفعل الصادر من السكران مثل حد ولا شبه حد بل لا يكون خطاء انتهى اذا الحصين وعلى الخطاء
ان يكون الجناية منوطة الى جنبه الحد عليه لكن وعلى عليه متعلق القصد بالجناية بعضه انقاذ القصد
في السكران يلزم ان لا يكون القتل العامد منه مندوبا جنبي من الانام الكثير ويلزم ان يكون مع العزو عمدا ولا
وجب مناده ثم على مذهب تسليمه ذلك انما يعد في الحكم ذا القتل باختياره واما اذا كان فقد ولم ما فاذ المحقق
من حرج الطريقة او سلبه فلا فان ذا لعله بفعل كان حكم العاقل لو ان المستند ما لا ينبغي ان ما ثل منه وكيف مع
ان يتعاقب بفعله واختيار الميسر لو لم يكن مرشد واصحب فلا ان يكون مساويا فالحكم بالعزو على السكران
الفاذ كلامه انه ما لا ينبغي التامل فيه وقد سمعت وجب الاجماع عليه وينبغي عدم ثبوت الحدود للسلاف الخ
الخ وصدر ذكر المسائل الخلاف فيه من جهاد الشهيد ومع الخلاف بها من حيث انا الى فن العلامة مصنفا الى ما سمعت
من ابن ادريس حيث انه جعل ثبوت العزو على السكران من مفتضيات مذهب الحق ثم الله من كلام العلامة وشيخنا الشهيد ان في
ان خلافهما انما هو فيما اذا بلغ السكر حد يفتقر مع القصد والارادة فاما اذا لم يبلغ الى ذلك الحد كان فقال لا امرأتي طالق
اشاره الشرب وقع بعد الوقوع فالظاهر كلامه انه لا يكون لها كلام في ثبوت العزو ثم تبين روى عن الصادق عليه السلام في باب
الحد يجتمعون على مثل واحد من كتاب . بان الكاذب شيخ الطائفة في باب الاشتراك في الجنايات من وجه بان الذنب في
عن جابر الجعفي عن ابي جعفر قال يضرب ابن المحصنين في قارعة بشر بن فكر ما ان خذ بعضهم على بعض السادة قال فقال ابنا
وجمع اثنان فاذا بلغوا جميعا ضرب كل واحد منهما مائتين جلدة ويضرب القتلين على الجرحين فاذا بلغ ما سرق
الجرحين فقد فرغ من الحد وان كان احد الجرحين ظهر بعد احد عن ذلك المقتولين شيء ولا يلزم منه ان نسلم من
ثبوت العزو على السكران على صحيح ان الحدود في الحديث صورة الجهل بالقاتل وعدم معلومية بعض مرتكبيها ان يكون القتل
فيه كل واحد منهما قاتلا فمن قاتله معلوم في رواية السكران السالفة لكن الحديث المذكور انما الحكم بالعزو على السكران
معلومية القاتل وغيره لا لاجل ما ذكره مع ان ما الكلام في هذا المقام فانه هل يمكن ان القتل الصحيح المذكور ايضا اذا عرفنا على
وانتم مثل صورة واقعة لا لكونه مكلا به نعم فيضرب في ذلك فيكون يكون هما الحكم الصحيح موجبه لان ويجب
ان الحكم المذكور فيما يناسب اذا كان الجرحان قاتلين القتلين ويكون جراحهما مستندة الى القتلين اتح بان يحقق
دية القتلين من الجرحين واستيفاء دية جراحة الجرحين من دية القتلين واما اذا كان كل واحد من القتلين قاتلا
الاخرى واحدهما قاتلا للاخر ويكون القاتل لاحد الجرحين واما لكلها او يكون قاتلها معا واحد من الجرحين وكان
الحال في جراحة الجرحين فلا كما لا يخفى يحط المناطق المناسب لمقتضى الفرعية الى الحق الشرعية وما ذكره
يكشف لحالة امكان الشك في الحديث المذكور في اثبات العزو الثاني في مقام الاستدلال على عدم ما ذكره انه لا يمكن ان
يجعل الحديث المذكور مما في نا سبق الافادة الكلية واما الشك به في اثبات العزو الثاني فكذلك لو منع ان يحتمل
الملازمة لا يمنع الجهل في المقام لاحتمال ان يكون المراد منه ويكون هما في نصر منه موجبة العدول من القاصر وهذا
يقع فرارهم وقائع الاحوال انا نظر اليها الاحتمال كما هو الاجمال فاذ يهما الشك في مقام الاستدلال لا يمكن
الاستدلال الحديث لانه في اثبات العزو الثاني ولا في نا سبق مادة كلية وهو مارده شيخ الطائفة في الخلاف
من الهند جبر من مبادئه من حكم ثم سالم من ارجعه نفر كانوا يشربون في حب فقتل اثنان وجرح اثنان فاجمع

عند الحد العلي منه

الذي المذكور يكون الزيد هو الكثير الذي يكون فيما خصوصية منه ١٢ م

تقول انه دلالة

الجروحات حتى اخبر وانهم مات بين الفريقين وهو يتم جراحتهما فيه عليهما اما دية خالد بن فان ماتا ظهر عليهما ما شئ وهدرت
دمائهم وقيل استعجالهم بين معلوم بين القاتل للفريقين وهذا هو الذي يتوجه الحكم في الحالين في استفاد منه كما هو
كلمة وهي انه كلما تعلق الشرب من ايمنه فقتلا ثان وجرح الثان فهم الجروحات في بين الفريقين وينفعون من بينهما
وبين جراحة الجروحين سواء علوا الجروحين هما القاتلان ام لا سواء علوا من جراحة الجروحين مستند الى الفريقين ام لا فالاقوى
منه انتفاء القود على السكران فقوي هذا بكون الحديث المذكور مستند القول الثاني كالاجتهاد والجواب عنه ان مقتضى الحديث
وان كان كالسلكة اضعف سندي لا يمكن التعويل عليه لان شيخ الطائفة رواه باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن
حسان عن ابن ابي عمير الا ان موسى عن عبد الله بن الحكم قال سألته عن رجل عدة من اصحابه قوم اصحاب الشرب والسنة اما ضعف سندي ويخالفه الشهرة
لشهرته لا يمكن التعويل عليه سيما في مقابلة القوي الكتاب والسنة اما ضعف السند فلما في طريقه موسى بن
عدة من اصحابنا مجهول واما المخالفة فلوضوح انه يرجع الحكم بان الجروحين لهما جانيين كيف يحكم بانهما متحدان بالفريقين ما جنيه
عليهم بان جراحة الجروحين ليست مستندة الى القاتلين بكيف يحكم باستناده بشرط ايضا عوده بالفريقين فان بعد من حيث
على سرية الجهل وقد عرفت ان المناسب الرجوع الى القواعد وان المصرح به في هذا الحديث تصحيح محمد بن عيسى الهمداني
بعدم الجروحات وبالفريقين مع ان المصرح به في رواية السكوني ايضا ضعيف جدا بالفريقين في بيان الحال سيما وعلى ما جاء
لا يمكن التمسك به في اثبات القول الثاني فضلا عن ترجيح تاويل الحكم بشرط القود على السكران وهو لا يخفى التامل فيه
لسلامة الروايات عن الكتاب والسنة ما صح لها اخذه وعطفه

سوال يد ترجيح شه سلطان را حل بيايد كه باين لو بيفتد انها با بي مفتي اسرا بكرا شرع بعضي منها بي ورا
بعضي ورا كشته وبعضي ديگر را ايجا خطر وحكم انها در شريعت بهر انها است جه جزا است جواب حكم خطا است كه در تعريف مقتول اسرا
بيان كنند بعنوان خاص وحكم مسلمان است كه حين شرب تا بمرد وان دو حكم علوا شكال بيشتر نظر بايد كرد مدلول بيك
بنصر مصنف بكه حل وفا خاست وما خاطر بيش آورد جه بيان انها جو هكو بدل بالي جهان انها بوقه كه بلا كه مطلق انها
انها بنود با انحصر والاسلام انها مستخلص تا بد حكم ابتدا مسكه جهل در انش سرخ نمايند وبه جنبه او بكشند تا كه شرب
وان نيز حل وفا خاست قال في المختلف اذا اجتمع ثلثة فصاعدا في انسان فاسكره واحد منهم وقتل الاخر فلا
ما لا يهم بذهبهم من جهل الهم اذ يا هو قتل القاتل به وخلد الحابس في الحبس حتى يموت حتى يعلم بموته
من الثالث وفي الانصار وما اعترف به الامامية القول بان الفقه اذا قتل احدهم واسلما الاخر وكذا ان اثنان عينا لهم
من هذا انهما قتلا وحبس الحابس ابدا حتى يموت ويعلم بين ان ظلم وفي انهما اذا اشتركا في قتل واحد وقتل
ظلما معهما واسكرا الاخر القاتل وحبس الحابس حتى يموت وكان مهما ثالث ظلما حتى مات فالمبسوط لنا اما
رجلا فجاء الى فضلة فقتل احدهما الزنى ولا خلاف واما الحبس فان كان رجلا حابسا فاحتبسه بالحبس امسكه الفضل
او الفضل بذلك لو جهل انه مظلم فقتل احدهما عند ورود اصحابه الى حبس حتى يموت وقال بعضهم اشكال عندنا وان كان الفضل
تبعها الزنى واما الزاد فانه يجب عليه الحد عندنا وقد جامعه ورد كما اصحابنا انه يقتل عنه وفي الخلاف ان كان ثلثة
رجلا يتهم الهم فانه يقتل عنه ولا يجب عليه الحد وابو حنيفة يجب على الزنى القتل ودون الحبس وقال مالك لا يجب على
الحبس ودون الزنى على الحكم وقال الشافعي لا يجب الحد الا على المباشر دون الحبس واذا وجد بلغا ما فلا يخلو
الاولى سواء وفي الكافي اذا اشترك ثلثة في قتل اسلما احدهم وصرنا الاخر وان اثنان عينا لهم فالحكم ان يقتل القاتل
ويخلد الحابس في الحبس حتى يموت ويقتل عنه الرجل وفي السبط ان اشترك جماعة على قتل واحد لم يقتل من قتله اذا
اما مرجوع وقصد واحد بين جميع الخاص على ما ذكرناه او مرجوع واحد بعد واحد لو جعلا ما حصل الاول في حكم الذي
ويلزم الخاص وحده او لو جعلا وثالث من جميع الفريقان ان لهم الخاص اما مسكو واحد وقتله ظلما ثالث
يلزم الخاص على القاتل والحابس في الحبس على الحبس ويقتل العين على الزنى وفي المرتضى اشتركوا في قتله لان
قتل كل واحد منهم مالا وحده جارية بان يموت معه بل بان يقتله منهم فرقه منهم لا لم يموت وبهما الفرد من قتل
من قتله والنبي ما قتل به لهم وخلد الحابس في الحبس حتى يموت ويقتل عين من قتل لهم وفي الغنية اذا اجتمع ثلثة
في قتل جلد ما سلما احدهم وصرنا الاخر وكان الثالث منا لهم قتل القاتل وخلد الحابس ويقتل عين الرجل بالاجماع
الطائفة وفي السرائر اذا اشترك اثنان في قتل رجل فقتله احدهما فاسكره من قتل القاتل وخلد الحابس الى حين
يموت فان كان مرجوع فيقتل لهما جميعا ثم اي قتلا في قتله عنه بعد بعد ان اثنين يجب بالجماعة وفي الجامع ان اسكرا
وقتلا الخ ونظر لهما ثالث قتل القاتل وحبس الحابس ابدا حتى يموت وضرب جنبه وضرب كل عام خمسين جلدة وعلى من
القاتل وفي الرابع قتل امسك واحد وقتل اخر على القاتل دون الحابس لكن الحابس يحبس ابدا وفي نظر لهما ثالث لم
يقتل لكن يقتل عنه الجماعة وفي الحلي يقتل امسكو واحد وقتل اخر قتل القاتل وحبس الحابس وان قتل نظر لهما ثالث
حبسك عنه ولا يرجع احدهم على الاخر اذا حدث وقت قتله ان اهدارك المذكورة بل هذا هو الاقوى اما القاتل ان كان
ثابتا للقاتل والحابس يحبس عنه بل في حبسهما كالاعتبار والغنية وظاهر الخلاف عليه الاجماع وهو لا يخفى التامل
فيه واما الكلام فيما اذا كان مثلا ثالث ولم يكن مقصوده الا بارة الجميع مع القاتل والحابس والفضل اذ نظر لهم فقتلا
الله من الشيخ الطائفة فالمذهب انه مثل الاول فالباب الاشتراك اذا ثلاثة او اكثر في اصل فالاصل

والروية والفضل ثم اورد الرواية الاخرى بالحكم المذكورة وهي ظنية كلام المصنف في المانع والمانعة في الحاجة والاشارة
والشرط واخرج من الجميع كلام اسيد الاسناد فقد سرح احد حد رد حاشية الظاهر ثم شرع في شرح الكبير والصغير كما سنقف عليه
بتوفيق الله تعالى في المانع ولو لمسك واحد منكم اخرى فظن ثالث فالمانع على الفاعل ويحبس المسك ابدا وقفاء عين
الناظر وفي الفاعل والمسك والمسيرة ويكون الفصل في الفقاء بان يقال ان الناظر المذكور اما ان يكون ناظرا فعل المسك والفاعل وما كان
المسك كما من الفاعل او كان على الثاني اما ان يكون ناظرا في ذلك الحال وهو الاشبه في انفاء الحرج عليه وكان
مثل لكن يمكن من معاينتها وهذا انه يمكن ان يقال الاستفتاء الذكر والعين عليه والله اعلم ان يعين الرادين الاول الذكر
واما الاول ان يكون ناظرا بعينها او بالبصر ويمكن من اقدامه فيمكن ان يقال انه يعين على انه مانع فيقضي
المانع والفاعد والارشاد والمسيرة واخرج منها كلام اسيد الاسناد فوا معظم مرتبة في شرح الكبير والصغير ثم قدم
اصله وهو الشرف بني عبارة المانع عليه فتى بهما وكل لمسك واحد منهما اخر نظر ايها ثالث الفرد على الفاعل
ويحبس المسك ابدا حتى يموت ويقضاء عين الناظر ويمكن استفادته من تعليل من الجملات السابقة اخر عبارة انها بدون
الرسم والكلام والشرح والتحرير يمكن ان صدق نظر لها مما في فصلها وصلة اليه الان فكان المشار ومنها ضرره
وعلى حال يقع الرجع الى الشيخ فتقول ان المستند في ذلك ما رواه ثقة الاسلام فما الكاذ وشيخ الطائفة في التهذيب
عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله ع ان ثلاثة نفر رفعوا الى امير المؤمنين ع وقد عدهم المسك
رجلا وامرأة الا ان ظلم والقوم بهم فقضى في الذي زنا بامرأة بالرجم وفي الذي قتل بالقتل وفي الذي سرق بالقطع
ورفع الى علي ع ثلاثة نفر واحد منهم امسك رجلا وقبل الاخر قتله والاخر بهم فقضى فيما جاء به الذي بهم ان يسمل عينيه
وقضى في الذي قتل ان يقتل وقضى في الذي زنا بامرأة ان يسمل عينيه ثم يرجم وقال امير المؤمنين ع لا يقتل الذي امسك
وحبس الذي حبس حتى يموت وقال ان الله تعالى يقول فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت وقال ان الله تعالى
يقول والذي يأتيان منكم فاذوهما فكان الامساك في البيوت والاذى باللسان والتعيير وقال ان الله تعالى يقول
وبكى الجلد عنه بان الحديث وحكما بالحال في تضمين المسك والفاعل والمحبس في الفقه عين مثل الحالين
الاحكام وفي الحاجة منه الناظر الذي يكون نظره المسك والفاعل لا مطلق من غير تقييد الرؤية بالفعل والفاعل والمسك وقد صحت
كلها انهم قال ذلك صدقا من الحاجة من يتبع وقد قال على الحكم الاخير بما رواه السكوني عن ابي عبد الله ع ان ثلاثة نفر
اتوا الحديث ثم قال عمل بظاهر الشيخ من الاصحاب وفي كشف اللثام في شرح العبارة السابقة من الفقه محمد بن علي الطباطبائي
ما هذا عبارته وبناه نفسا وقضت اوصيت اي كنت بسيار بجا الكتاب كافي الخلاف ولما في خبر السكوني من قضاء امير المؤمنين
بذلك وفي الفقه انه وفي نظر لها ثالث فيحبس ثم انه يحمل عينه اي بظفرا لرواية في سندها ضعف والحاصل ان
الناظر الرابع لا يبقى الناظر في ثبوت سمل العين بالاصالة لبعد ما الناظر فلا يمكن الحكم بانه مراكبه في ذلك سلوكه كان مثال
فعلهم ما ذكر الى الحاقه الحكم الاصل كما له نهيه الاختصار على الاخذ بالنقل وهنا وقع التشريع بشيء كان الاحكام وما يزيد
فيه مولى بالحكم بانه المسك والفاعل وان المسك في الحالين يعاقب على الرؤية بنفسه على الرؤية بنفسه على ان يكون بسمل
العين موجبا لذلك بقطع الحكم للمسك فتى لا يكون بسمل العين انه وهو فقد فاضرب وكلما ان الاحكام جنهم من
ان يقال الرواية الرابعة بالنص موجب لذلك الحال ما نحن اذا لمسند المسك كما اذا كان مشرع مثله وحكم به الاجماع
والنص صدوا الوقت عنهم بين ظلم جهاد ما وبه المسند وقال احمد منهم وعلى الباقي فسر اعتبار الرؤية الى الحالة

فقضى

الخلاف

وفي

وكان مطلق الرؤية موجبا لسمل العين سمل عينه ثم رجعه بجلد بالحد مصاحبا الى ان تقبل الحديث المذكور وهو في جواب القضاء
ان الاحكام القضية وهو على ظاهر خلاف الرؤية لا مطلقا الناظر فلا رفع ثلاثة نفر الى علي ع اما واحد منهم امسك رجلا وقتل الاخر
فقتل والثالث فالرؤية بهما فقضى في الذي زنا بان يسمل عينيه وقال ان الله تعالى قال ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله فكيف
ان الفاعل بسمل عينيه ثم يرجم لو يكن في الذي زنا بها في الاطراف لكان يقطع احدهما بسبب الفاعل وبهما بان انكى
انكى الفاعل لحال الاصحاب الثالث على العين بعد الكلام في فتح الحديث فتقول ان الصواب سمل العين تقول
وفيها وفي الفاعل من سمل عينه وقتلها الاسهل وحمله احمد في جمع الجوامع وفي مغني على ثم في راي الفقهاء ان الجمل بناء
اي نقضاء سمل عينه ثم سمل بعد من ايب مثل انا فقاء احد بدفعها والقوا ان الخبر في كلامه اشارة الى ما ذكره في فتح
هذا لا يخفى ما في كلامه من المساعد تعميم انظاهر بعض الروايات مبنيا الى ان الرؤية المقتضي فقط عينه موجبة لسمل العين نظما
كما لا يخفى وفي اصلح سمل بالسكون جنهم يرى بكرة وفي كتن الفقه سمل عينه كوكبه وهو لا يخفى ما في كلامهم من الاختلاف
ان مقتضى الذهب في سمل العين نقل هاد فلها والظاهر منه في فتح الفقاء ان الفقاء بها في من شرح عدة العين جنسا في الفقاء
الشق في قطاء الشيء وانفقات وفقاء النقل شق الماء ثم قال فقاء العين اعادها بان شق حدقتها وفي الهام اي
جنهم سوى بين الفقاء والقلع لرد العين حكما لان الفقاء ما ذكره القلع لان ينزع حدقتها الى ان يقلع ما انتهى فيقلع ما مضى
ما ذكره في شرح العلامة ان شق حدقة العين فلا يقلع بدونها ومضى ما في الصراح ان سمل العين بهو فلها من غير
حاجة الى الشق وهذا الفقه هو الذي في عبد الحق الحلي لجعله لا يسمل العين فالحديث عليه الحاجة في شرح سمل العين في
شرح الحديث المذكور سقط فيه في باب القضاء وذكر هذا الباب عبارة جميعه في الشق والحجر واما قلع عين الحاجة
فخصوص بهذا الحجر كما اعترف به الاصحاب انهم قالوا بعد قلع بعد في الصحاح لسمل العين فقعها وجنبها وفقاء عينها وفقاء
فقشر الرأس فقعها بنيت عينها اي عورتها وفي جمل الفقه عارت العين معروف حولها وامرت هي وفي
الصحاح بصر وفي القاموس العور ذهاب حسن احد العينين وفي السامي العين عوراء بكسر شدة فعل هذا يكون معنى
سمل العين ذهاب نورها ضياءها لكن الظاهر من الكلام السابق عن الصحاح ان سمل العين عبارة من فقعها بحديدة محاذاة
الظاهر من تعميل الفقرة الى الجمل انه الحاكم وحملت عينه قبل الفاظت بحديدة فحاذاة والظاهر من الذهب والقاموس ان
سمل العين عبارة عن فقعها بحديدة لو لم يكن بحديدة فحاذاة لفظ مباركها الله تعالى كما في الصراح وما لكن ابهاء
في الكتب تعبير الفقاء ما صرح الفقه بكلمات نص وجنهم كوكبه وجنهم كندت وفي الصراح فقاء وتقشر كوكبه وحاصل
انه ثم رجع الى دوره منها ان سمل العين هو ما يعبر عن فقاء ما ذكرها انها احتراز عن ما يعبر عن فقعها بحديدة محاذاة
وانتفى الحديد القاموس فالكن هو الاسد وتقشر ما عطف وتقشر ظاهر المذهب انه مبارة عن شق فيها الوالم ثلها لفظ عبارة بالمعنى
وتقشر ما في القاموس انه مشترك بين القطع والنجو وبهذا الاخذ في تقشير السمل هو جنهم فيها وفي الفقه بين الفقاء
فقاء العين بالشرة وتحرها كرجها وظلها ايجنها كقفاها ويمكن حمل ثاني المذهب عليه بها ان مقتضى الصراح ان سمل
العين مبارة عن فقعها فلا فرق بين جنهم وفرق الاختلاف ظاهر ان على ما في الصراح لا يشمل الفقاء الا بقلع العين
وعلى ما في القاموس كما فسر فيشمله ايضا بحيث يحتمل فقعها بحديدة بعد ان يجاوز ما يعبر عن فقاء ما في القاموس على يحتمل الاستفادة
قلع العين كما يحتمل على ما في الصحاح فيكون الكلام يدل على كونه مفتى بذلك على فقاء العين كما لا يخفى ما في الصحاح
ما في القاموس يحتمل الاستقلال بفقاء العين مذكورا لو لم يكن بحديدة محاذاة بحديدة على ما في الصراح على ما نبهنا عليه
تقشر العين في هذا الاختلاف وفي عقيبه بهذا بلا من نقل الكلام في التخصيص فتقول ان ما في الصراح

جلاء العين بالفقاء

قال احمد بن ابي الفقاء

سعل العين على فيها هو ما لا ينبغي الحالة في مضر كونه خالصا لكان ما حلا اهل الله عنه بهم ويمكن ان يكون هذا هو الوجه في كلام
الشيخ الجليل لما من ان ما نهى عن العين الحديث فيها وجب طهارتها حالا بين حالة وما جاز الاجتناب ما جاء العين باعتبار كان
من هذا المقام ولو كان الوارد ذلك لم يكن لا يكون على كان الناس اسباب بقي بعين الثالث مثلا فان بحسبه في المقام لقبار ما يحصل به
الضلع بالاشارة وهو اخبار الفقهاء بحيث بان محاذاة لا تفرج في قبل الفقه الصحيح ومقتضاها من اجزاء الفقه لا ارادة
مراد المطلق يكون فهو مراد وهو المعنى من الفرج سري السراق وكشف الغام هذا الحديث وقال الفقهاء. واما كيفية استعمالها فلا
كشف الغام انه يكون على الفرج الجديد في مقام الاكفان ويكون بقي الاول الاصل الجامع ذلك الصدين الحاجة طريق الاستقامة على
الكلام والسيد والمراجع والفتوى الجامع والشرح والقواعد والارشاد والجمع هو الاخبار الجمل الحديث هما مقتضى المقصد الاخبار
الساقط الثبات بهم بلفظ العين الساقط الحديث الاشهر فالارشاد ولو اسكر واحد وقتل الزوج فلقد ثلاث مثل الفقهاء وحدد السيد العين
وحدث عين الناظر في الفقه من الباب والسراق والمعنى هو الاول لا يبعد المصير الى ان خبار من ان الشيخ الحكم المذكور هو
الى وانه المذكور وهي مما في الفقيه والبهائي بسبب صدر جزء المدعى في الفقيه رفع الى الجماعة بين بذلك تفرق واحد منهم السيد
رجاء وابيه لا الاخر فقط والاهل بهم تفتش وما جاء الذي بذات فيه بناء ما الفقط في الكلام وان كان بالنحو الجمل بالاد فوار لكن
الموجب بما بالمن الكافر عن صيغة الفقيه هكذا نفي قال والمشتري ان يحل بعد وما في الفقيه الهدى بسبب الجمل على صحة ملك فسخ
الكافر من صيغة الفقيه ثم قال الى اثبات المناسب في الاثبات بالرفع كما الاحتيج يفرق الفقهاء ثم حيث التشبيه عليه وعن الفقه كما يكون
معنا لحال الفقهاء نعيم وصاع والاستيفاء والتفريق هذا لا يزيد الخاص بين الحيوان بين الجماعة من بين الفقهاء الاهلية كما يكون
من حقوق الحاجة سحا ذلك فلقد لولي الدم على صنع حاسبه فانه والفرج بين الاصحاب ابن طاهر ازعلى الاول بين قول الله لا استقاء
والبعض في كان المسقوى عين لا الاثبات يتوجه الى باشر عند كما يجوز الصلح من ذلك جلد على الذي والفساد هل الشان لانه
الله من المضمون الوارد وقال الشيخ الله فيها اذا وردها في المقام بين الحقيقة الحال فاقول فيها الصحيح الذي في في بيته
في في بيت عن ابي عبد الله عليه السلام قال قضى علي في رجلين لهما احدهما وقال الاخر من بقتل الفقهاء يحبس الاخر حتى يموت
فما لا جب عليه حبسا ثم فيها الصحيح الذي في قرب عن يونس عن زرعة عن سماعة قال سئلوا ابا عبد الله عن رجل
على رجل الفقهاء والرجل في بيته سقط رجل فمات فسكت عليه حتى جاء الرجل فقتل الرجل الذي قد دخل فقال الاخر الذي
اسكر عليه ان يقتل المحبوس الماخذ بموت فقال لا ان يموت فيها الصحيح الذي في في الفقيه عن حريز عن ابي عبد الله
قال لا جلد في الحبس الا الذي قد جلد على الحد يقتل والمراد الصحيح الذي في الفقيه عن حريز عن ابي عبد الله
سؤال ورد عن زيد انه سيد عزيز يقتص منه زيد وعباس وعقل بالبار عنه وبيتي انا جالس ورد انا جالس وابيه
اورده وراي انا سيد منا عن قتل مطلع شاء بين الاله مع جاء وجد وجد كما قال ان ورد ما يتي وما شد متاع وما بين انها سيد
اي وذهبها جان بسيد الشيد عزيز ان سيد ان سيد ان شاء بين ما يتي وما شاء وبعد الفتى جين اجيه فاما
وكيف فيه شاء وهم جين جين زيد بن زيد في سيد بين برادر سيد مكذوده لكن برادر سيد عنوه ورد انت سيد مقتول صحيح
وديگر جيد ورد الاول سيد قتل صنعه كي وكذر ورد وانات مبيان مكان معزوه اشد كجه با جد ذلك جواب عنوان مال بين
اين سخوال موقوف بيان جد مطلب قوله انت شكر ابن قتل كما است باشد بين الحيث كه ابن قتل فكي عباس اكر
بيه الجين جاري تنها مع ابن جنيه كه قتل شبيه لا يدوه باشد لكن جين شبيه شكر قتل قتل عباس رسائل جد ورد سوره

هذا الحديث يحتمل الوجه الذي ذكره الشيخ

الفقهاء

متفق بيكي انت مضرور جاني ان ضرب قتل مرد باشد در انست كه قاتل چيزي من جرب مثل قتل فيشوا كرجه بيت حاد متفق
باشد بيكي متفق باشد كه قاتل بيت قتل ومكن ضرب جين بيزي بوده باشد كه قاتل اجرا جرب مثل شرب جنا بجز ان ضرب مصنوع ظاهر
مجتبد فيها الصحيح الذي في الكافي عن رجل من رجل من بعض اصحابه عن احدهما قال سئلته عن الرجل يكلم الرجل
الخطاء ان يرد الشيء بنصيبه فيه فيها الصحيح فيه ابن محبوب قال قال ابو عبد الله عليه السلام الذي يكلم الرجل
وتجبر فيهما او يرفع فيهما الاجر ما جاء الخطاء من عند شبه صاب ضرب فيهما المعنى الذي يرد فيه فيها ان ما جاء يعني
عن ابي العباس عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئلته عن الرجل يأتي الدابة هل يصلح له ان يركبها قال لا والذي بعثني بالحق
بشيرا بشيرا مطلب دوم ان انكر فقتل بعد حكم خلفا ما نصا حرب جاء بيد شهادا انا بشيرا القضي بالقصاص لانه
ومعلوم له عليه بحديث صحيح ولو انست كه زيد وعمرو الذي ولد الخوف فضا حرب جاء ورد ابن ثابت بيا رانست الحجة
انها حديث لست وما في السند صحيح ابن يونس بن عبد الرحمن عن سعيد صحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قتل مؤمنا
متعمدا ثم جاء بالبرهان انه قتله لقتل الذي قتل بقتل الذي قتل بالكفر من الذي قتل فقتل ولي الدم
فيهم جاء بالبرهان انه اخذ منه شرط الالف درهم اما الف درهم فاما الف دينار او مائة من الابل وهذه عبارة ان يكفل شيء لست كما
ان صحيح عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رجلا رمى رجلا بالزنا فقال له رجل ما كان ابوك ان يكفل شيء لست كما
ومظلوم ان يكون ابن جزء وما كان ابوك ان يكون ابن جزء وما كان ابوك ان يكون ابن جزء وما كان ابوك ان يكون ابن جزء
زمان بيزيد بهم الكر هر سيد درهم بجاه وعود مثقال ثم صيغة نفر كر هر مثقال بمارة الجيب جهاد نفر بود باشد بيزيد
بابيران نفر خطاف ودر سه عباس بيك من صوف هر كه زنان درهم بيه وكيفيات در جهت زند بيك بيك من صوف جهت
فدا زر درهم سهمت دبا نوبه زمان بيك ملك بيزيد مطلب سيم انست كه هر كه كسي مقتول شريد ضرب دو نفر با جنس
صلح هم خبر است تا بين الكر مرد را بكشد در بر كفر يا بد هدا انكه بيزيد بكشد نصف دية ابن حنبل اما قتل بكر بدهد
بها بدها بها ابن حنبل بد هد بها بان دبكر بيزيد بوده كه با ولياء ان قاتل بصلح ماده باشد والمسند قال قضاء الامام
صنوبر بيزيد كه الصحيح الذي في الكافي عن علي بن ابي عبد الله عن ابيه عليه السلام قال قضى امير المؤمنين عليه السلام في رجل جرح
فقال جرحوا الرجل الذي جرح اولياء المجروح فقال ابن حبيب عشرا والدية والمرتد الذي جرح عشرين فقال من لنا ان يقتلك ولي جين عشرين
ثلاثين جلدة ان شاء اولياء المجروح فلي هم جبا وعشرين الف دينار ان شاء اخذ بها رجلا ضربوه دار والمسند الثاني في الحل
المقتول الاخير مثل الذي قتل على رجل منهم قاتل الولي عبد على ادبهم وجبهم وقتل الصحيح الذي بيد عن ابن ابي عمير عن
القاسم بن عروة عن ابي العباس عن ابي عبد الله عليه السلام قال قضى امير المؤمنين عليه السلام في رجل جرح رجلا فقال جرحوا الرجل الذي جرح
فيه ان يقتلوا الذي جرح واحد ان يقتل الذي جرح رجل بقتل ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل الصحيح
الذي بيد ابن عبد الله عن عبد الله عن سكان عن ابي عبد الله في جلبة فقال ان ارادوا ان يقتلوا المقتول فليقتلوا ارواح ثم
فلي هم ان يكون الدية بجنايته والمقتول بين فان ارادوا قتل احدهما فلهم ان يقتلوا ويرد الى اهل القتيل نصف الدية الى اهل القتيل وان لم
يرد ديتها وله فضل اخذها فيه من عليهما ما الصحيح الذي بيد عن عليهما عن ابن مسكان عن ابي عبد الله قال اذا قتل
الرجلان الى الدية فان ارادوا قتلهما ارادوا قتل الجماعة واحدا فلهم ان يقتلوا ويرد ما جمعهم ولا يجوز ان يقتل الاستقبال فحكم من
الضرر على المنكر ولا طاقت في بعضها فيقتل الحكم بجزاء قتلها يجمع ولي مع اعانة نهم في سبيله القتل شرعا ضعفا كما هو الاسلام
فلو جاء انه مع اجماع جاء في فعل احد بعد فعلها يسلمانهم تحت سبيله القتل في القتيل يكون من خلية الدين ذا المسئل
اشد من عليه جرح ضربه ربما يخلص بعرف القصص من اقرب الاخر الصادر من بعضهم يكون الضعيف اشتركا هم في
اصل الضرب وكذا الكلام بالاعانة الى اخذ الدية اما عطاها فاما ان اعانة فاما الفرار عند ولي القتل مع واحد منهم

بر مسائله عدد بر كجزاء ديت بجاه
بيا بيع هفت بجاه نهان
انزل بيت بعد بجيب دو
مثقال

لو قول ربيه مقدمه بكجزاء
سيد بيان بيزيد بيز بجاه نهم
بكد ربيعه هفتصد بجيب
خيانه

على واحد مرتبا فان وجب القصاص على الجميع كالجنين المشاور فالحكم به بالرجوع واحد منهما كالاخر ما دام شريكا بالجميع
عليهما بالسوية فيرجع حق الدية بينهما فلو كان المقتول ابنه الفاعل المالك جاز لانه لا يجب له بعد الموت شيء
انتهى كلامه لا يخفى بما مر ذكره منع الطعن الضرب حيث قال لانا نقول جاز واحدا منهما بل جميعا لتساويهما في الفعل
واحد منهم مكافئا لصاحبه فقد يتلف قتل به وهو لا يكون فيهم مع شارك الكفار بقتل كافر ولا في شارك قتل عبده
والثاني ان يكون جنايته على واحد منهم فلا تخرج بها النفس عادة فيفتي صدور من شخص الاخر بانه كاصدق قتل الجميع بالاتفاق
صدق بالمثال ء فتدبر فتح الضوء الدالة على انه يجوز الرجوع الى الدية قتل الثلثة مثلا لانا نقول واحدا لا يجوز لا يخفى ومستحق فكلامه
على ما يشاء الله تنبيه المقام يستدعي ان يقال ان ما صدق مهما ما دل عليه كلام المصنف اي يكون الصادر من
كل منهما ما يكون مستقلا في الفعل وكانا بنية ومهما حكما فلا يكون الصادر من كل واحد منهما كافيا في انتفاء المقتول هو الجميع
من حيث الجميع وصدق مثل الفعل اليهما في الصحيح حقيقة مع الاسهام الثاني لا يعد فائدة ما لا يشبهه غيره ومهما ان كان
بعض الفعل وكذا صدق الضرب من الاثنين فلا يكون لهما ان من الاول والثاني محضا ذهبا لان يكون احدهما
مستقلا وقد فات فلا يكون الضرب الصادر من الاخر مدخلية في القتل اصلا والظاهر صدق الفعل اليهما حقيقة مساويا كما
احتمال عدم المدخلية لاحتمال المدخلية هذا الاحتمال قائم في كل واحد منهما فلو كان فيام هذا الاحتمال مانعا
ان لا يصدق الفعل حقيقة وهو بين الفساد فلو كان الضرب ملاقاة صدق الفعل اليهما حقيقة ومهما ان وجد في القتل
جنايتان يكون كل واحد منهما مستقلا لكن يحتمل صدور كل من واحد كما يحتمل صدور واحد منهما من واحد دون الاخر من
احد ولم يمكن العلم بحقيقة الحال والظاهر صدق الفعل عليهما جميعا ومهما ان يكون الموجود جنايتان احدهما
مستقلة دون الاخرى وهذا يتصور على اقسام الاول ان يعلم ان المستقلة وهي هذا الثاني فاذا وقع العلم بصدورها
منهما والثالث لا هذا والاول فيمكن صدورها من واحد كما يمكن صدورها من واحد والاخر من اخر والظاهر صدق
الفعل حقيقة فالجمع ما بحاجة الفعل المستقلة وان لم يكن مستقلة لكن صدور الاخر لا ينافي والاحتياج الى المستقلة بحسب الحال الذي
وهذا الفعل يكون صدق الفعل في العرف والعادة الا اذا فرض انها لم يكن مستقلة ولا يكون لانها بانه مدخلية فاذا يرجع
يمكن لكنه نادر وعلى فرض تحققها ومعلومية انها اجزء من علل الكلام فيكون القائل في علل الجراح المستقلة ما يمنع
فيكون الرجوع الى الدية لانتفاء القاتل المرسل ان يوجد احدهما فيما خرجا والاخر جراحة فمات فيما فاتان في علتها
الفعل فانه لم هذا قول بالجبار بين ان يقتلها معا بجنايات بعض منها ما يحدث من كل واحد منهما نصف الدية وان
ان يقتل احدهما ويعفو عن الاخر فيأخذ نصف الدية عندهم وعندنا يرجع نصف الدية ويرجع الى الدية المقدار
ومنها ان يكون الموجود في المقتول جراحتان ايضا لكن احدهما مستقلة ولم يجعل الحال فاذا لا يخفى يمكن ان يكون مستقلة
يجعل ان يكون غيرها والاخرى لا يكون الذي في الدية منها يتم كالاحتمال على تقطيع بما في ذلك وجعل الحال هاذكر انها اعلمت ذلك
تقول ان الحال في هذا السؤال يشكل ما ابداه من المقال لانه الثابت في المقتول كل ما شهد له جراحتان
الواحد من احدهما مستقلة هي الهاشمية فيجب والاخرى لم يجعل حالها وفي الفقه انه جراحة حرفه السكين يمكن ان يكون
مستقلة لا يمكن ان يكون غيرها فالاصدق الفعل حقيقة احدهما انها فاذا لم يكن المقتول يجوز ان يكون الحكم منهما
مع اداء نصف احدهما كما دلت عليه النصوص المذكورة ولكن الكلام في ان الدية الزائدة بها الوجه يحل يجب ان يؤدي بها الى
الفاعلين او لا ثم يقتلهم ام لا بل يجوز الفتل اذا ثم يعفو الدية الى قتلهم ما خلفت كلا الاحتمال فعند الامام
فانه من جانبه منهما لا يلزم في الشرائع اذا اشترك جماعة في قتل واحد فقتلوه والى بالقصاص وان قتل الجميع
بعدان رد عليهم ما فضل عن دية المقتول بما خذ كل واحد منهم ما فضل عن دية من جنايته بين نسبة الحق ويرد

الباقي دية جنايتهم وفي الشرائع لو اشترك جماعة في قتل حر مسلم طالبوا بقتل الجميع ورد عوض ما فضل عن دية من جنايته
وفي قتل البعض ورد الاخرين عليه جنايتهم وفي الجامع اذا قتلوا واحدا فلهاء ان يقتلوا به بعدما يرد عليهم ما فضل عن دية بينهم
ثانيا ويرد ما قتل واحد منهم فان قتل اولى واحدا ورد من يقتله عليه حصتهم من الدية وفي النهاية اذا اجتمع جماعة
في قتل واحد قتلوا الجميع بدون اعتبار الرد فلو عجز بعضهم ما فضل عن دية المقتول بما خذ كل واحد منهم ما فضل عن دية من جنايته
ولو اعتاد قتل واحد منهم مثلا وعلى الباقين الى دية فقد جنايتهم الجاني ان على قتل كل واحد واحتمال الولي فيهم
وعلى الباقين دية جنايتهم بالسوية ولو قتل اثنين او على ثلاث ثلث الدية اليهما وفي الولي قتل الدية ولو قتل واحدا
وعلى الباقين الدية ولو شئت قتلهم الدية ولا يجوز على الولي وفي الفقه اذا اشترك اثنان فصاعدا على قتل واحد قتلوا واحدا
الولي فيما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل واحد منهما فضل من دية من جنايته وان شاء الولي قتل واحد ورد الباقين
دية ما فضل عن جنايتهم عليه وان شاء قتل اكثر ورد الباقين دية جنايتهم على المقتول وفي الارشاد ولو اشترك جماعة
في قتل واحد فللولي قتل واحد ورد الباقين دية ما فضل عن جنايته ولو قتل اكثر ورد ما فضل عن دية المقتول وبين
الجاني دية جنايتهم على المقتولين وفي الجميع ورد ما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل واحد منهم ما فضل عن دية من جنايته
وفي الشرائع اذا اشترك جماعة في قتل من يكافئهم الولي قتل الجميع بعد رد ما فضل عن دية كل منهما واحد من جنايته عليه
ولو قتل اثنين ورد الاخرون على جنايتهم على المقتول من دية الفضل فلو اشترك ثلاثة في قتل واحد واختار دية جنايتهم ادخلهم
فضل عن دية وفي شرح الشرائع لو اشترك ثلثة في قتل واحد واختار دية جنايتهم ادخلهم بينهم بالسوية
بالسوية فيجب على كل واحد منهم ثلث دية ويسقط ما يخصه من الجنايات وهو ثلث الباقي والظاهر جلد احرى من
هو الثاني في المقتول واذا اشترك اثنان في قتل فقتل احدهما ولي المقتول مخير بين ان يقتلوا الاثنين
ويكون الى دية جنايتهما بما يخص بهما بعضهم ادفعوا واحدا منهما ويقتلوا الباقي ويرد الى ورثة صاحب الدية
كان الولي في المقتول الواحد ولكن من قتلهما ان اعتاد ولي المقتول قتل الجميع وان اختار الدية اخذ من
جنايتهم الى ورثة الجميع وان اعتاد قتل واحد منهم فلو احد منهم فلو على الباقين الى ورثة جنايتهم بحساب ما طلب من الدية
وفي النهاية اذا قتل اثنان واحدا فان كان منهما كان ولي المقتول مخير بين ان يقتلوا واحدا منهم بجنايته
ويرد على الباقين الى ورثة مقدار ما كان نصيبهم لو كانوا جميعا في الدية كان اعتاد ولي المقتول قتلهم جميعا كان له ذلك
اراد الى ورثة المقتولين ما يفضل عن دية جنايتهم بما سوى بينهم بالسوية وفي الخلاف اذا قتل رجل رجلا
العزيز عليهم ان يقتلوا الكل ويرد الفضل عن دية جنايتهم بما فضل عن دية الرجل وفي الوسيلة كان الولي فيما بين قتلهما
وبين قتل احدهما وبين العفو فان قتلهما رد دية واحدة الى ورثة المقتول واحدا فان قتل واحدا رد الاخر على ورثة المقتول نصف
دية وفي الكافي لو اصلح ان كان القاتلون جماعة المقتول واحدا فلولي ان يقتلهم ان شاء ويرد الى ورثة
الجميع ما زاد وان شاء ان يرد على واحد الى ورثة الجميع بين ان يقتلوا واحدا ويرد الى الباقين ما يجب عليهم من فاضل الدية
الى ورثته وفي الشرائع اذا اشترك اثنان واحدا فاكثر منهما هذا كان ولي المقتول مخير بين ان يقتلوا واحدا منهم بجنايته
ويرد على الباقين الى ورثته مقدار ما كان نصيبهم لو كانوا جميعا في الدية كان اعتاد ولي المقتول قتلهم جميعا كان له ذلك
اراد الى ورثة المقتولين ما يفضل عن دية جنايتهم بما سوى بينهم بالسوية بدل على ذلك اجماع اهل البيت
ولو اعتاد ان يقتل احدهما كان له ذلك بعد ان يرد الى ورثة الباقين من الدية بين كان لاولياء ثلثهم ويرد ما يفضل
عن دية جنايتهم على اولياء بعض فيضمن بينهم بالحصص ان كان ثلثهم لو خطأ كما لو يقتل خاطئهم بالسوية فان قتل
رجل وامرأة رجلا كان لاولياء المقتول قتلهما جميعا ويرد الى اولياء الرجل نصف دية خمسة الاف درهم وفي الاخبار

رواه الحديث الامامية المقتول بان الاثنين اولياء عليهما من الدية اذا شاءا واحدا فاولياء الدم مخيرون بين الاخذ اثنين احدهما ان شاءوا
القاتلين كلهم دية واحدة وان شاءوا بدية واحدة بانهم ودية المقتول للاولياء المقتولين وفي الشيخ قتيل الجماعة بالواحد يتبع ان يتوجه ذلك
الدم الى ورثتهم القاتلين دية صاحبهم فان لم يكن لهم ولي الدم فعلى واحد منهم كان ورثتهم المستحقين ما يجب عليهم فيها
الدية الى ورثة المقتول ومنهم فيها على ما بينا اجماعا فاما قوله بين مستحقه الطالبين فقد لم يكن الاستدلال الاول بالجمع
الذي ذكره الكاتب عن عبد الله بن مسكان عن ابي عبد الله عن رجلين قتلا رجلا قال اما ارادا قتل المقتول فعليهما الدية
كاملة وقتل بها ايكون الدية بينهما وليا المقتولين قال لا ولكن احدهما قتله وعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول
وجه الدلالة ان لو لم يجعله على ارادة القتل يكون عليهما بدية واحدة لم يقل وعليهما عطف على الجزاء فيقتضي ثبوته على الشرط ان
قال عليهما الدية بنصف على ارادة القتل يكون عليهما بدية واحدة وهو خلاف الظاهر ثم والصحيح الخبر الذي رواه الشيخ عن ابي
عن الفضيل عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله في رجلين قتلا رجلا ان شاء اولياء المقتول ان يقتلوا قتلوهما جميعا وان شاءوا
اخذوا الدية وان شاءوا اخذوا دية واحدة ويكون المتاع بينهما وان شاءوا عفوا عنهما جميعا فان عفوا عنهما فعلى كل واحد منهما
دية كاملة وان شاءوا عفوا عن احدهما فعلى الذي عفوا عنه نصف الدية وللاولياء الذي لم يعفوا ان يقتلوا الذي لم يعف
ان شاءوا ويأخذوا نصف الدية من الذي عفوا عنه وان شاءوا عفوا عنهما جميعا فلا شيء عليهما وان شاءوا عفوا عن
احدهما فعلى الذي عفوا عنه نصف الدية وللاولياء الذي لم يعفوا ان يقتلوا الذي لم يعف ان شاءوا ويأخذوا نصف الدية
من الذي عفوا عنه وان شاءوا عفوا عنهما جميعا فلا شيء عليهما وان شاءوا عفوا عن الذي لم يقتل فعلى الذي لم يقتل
نصف الدية الى اهل المقتول فالمراد بالاولياء المقتول الاولياء المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله
وقوله فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل
نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول
ثانيا الدية بنصف على ارادة القتل يكون عليهما بدية واحدة وهو خلاف الظاهر ثم والصحيح الخبر الذي رواه الشيخ عن ابي
عن الفضيل عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله في رجلين قتلا رجلا ان شاء اولياء المقتول ان يقتلوا قتلوهما جميعا وان شاءوا اخذوا
الدية وهما جميعا قتلوهما ويكون المتاع بينهما وان شاءوا عفوا عنهما جميعا فلا شيء عليهما وان شاءوا عفوا عن احدهما
فعلى الذي عفوا عنه نصف الدية وللاولياء الذي لم يعفوا ان يقتلوا الذي لم يعف ان شاءوا ويأخذوا نصف الدية من الذي عفوا عنه
وان شاءوا عفوا عنهما جميعا فلا شيء عليهما وان شاءوا عفوا عن الذي لم يقتل فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول
الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل
وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل
نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما
وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله وقوله فعلى الذي لم يقتل نصف الدية الى اهل المقتول الذي قتلهما وهو الذي قتل الرجل وارادا قتله

ما نص عليه ثم من قتل عمدا فعليه القود بينه وبين الله تعالى كما قلنا في الفصل وعند ابي حنيفة يجب ان يكون السلطان وكذلك يعتبر
الجرح ما لو جنى جناية خطأ فمات فهل يجب الدية على العاقلة ام يجب على الجاني فيه قولان اصحهما عند اكثر الاصحاب انها تجب على العاقلة
لا يوجد عليهم فيه بعضهم ان يستوفي بنفسه ان يعفو فيتبين ان من شريكه كان شريكا خاصا فيه بسببا زيد وان كان غائبا فهو يجب القاتل ويتبعه
في عقبين الصلحين صلحهم وعندنا ان يستوفيه بشرط ان يعفو الباقون عن حقهم ما لم يعفو بعضهم ثبتت لا يجوز ما لم يكن بعضهم وتبعا لابي حنيفة
ما يجب به وقال عليه مثل ان يكون اخوين بعضهم صغار فجاء حقهم صغار وما الذي لو يكن فليس له ان يستوفي من الصغير بل يصبر حتى
يبلغ الصبي ويعفو الجميع ان يعفو من فيهم وان شاء فقاصر وقيل جاني وعندنا ان للمستحق ان يستوفي بنفسه من الصغير بل يصبر حتى
انفس حق الباقين ضيعهم من الدية وله ان يأخذ الدية بذلك للصغار اما لهذا الصغار ليس له ان يرد واحد اولياء القاتل فاما في الخطأ
الدية اصحهما عند بعضهم كان لو يجب لو يكن فيجب اسنهما خطر من الدية بدليل الصغار وان كان ابوان واحدا موليه عليه يجب ان يعتبر ابو سنهما
بشرط ان يكف اذ وقع فيها ابن فاعتبر وحد ظهره بدان يستوفيه بدليل يجب خيار بالغ كان وقت الجرح وسواء كان الصغار على ما يفعلا
فسواء كان الولي الواحد او الولي والاب واحد وتبعا لابي حنيفة كذا ثبتا ابن يجب الدان ضمن ولي الطفل ان يعفو كان الصغار على ما يفعلا
بلغ الصبي وعفو الجميع لان في الصبي بعضها هذا القاتل والصبي لهذا بالاستيفاء فاذا ثبت هذا كان اراد الولي ان يعفو على مال وان
كان الطرف كفاية لو يكن ذلك لانه يعين عليه الشقي وعندنا ما لك لان الصغار على مالك وان زاد لم يكن له ولي كان الصغار
لا مال فان الدية واجبة والعفو على مال لان المال حقهم في الشقي وانما يجب ان يعفو الصغير على مال لانه اذا لم يكن له ولي كان الصغار
مما فان كان الدية واجبة وعندنا ان ذلك لما جناه وقال ابو حنيفة اذا كان العفو اولياء صغار واولياء كبار لكن لم يكن لهم
مما فان كان الدية واجبة اجب الصغير عند من الولي حال وفي سبيله ولي في كل من سنه اوجب اما كان عاقلا بالغا رشيدا او صبي رشيد
او عقلا او غائبا اكانوا جميعا او حضورا بعضهم رشيدا في جهتهم صبي رشيد او طفلا كان بعضهم صغارا وبعضهم غائبا ولا يا
وقد ذكرنا حكمه والثاني ان كان لصغير او سبب وقد لو يكن له الاستيفاء كان يعفي اذا رد واخذ واجب وان لم يعفوا فيه على مال حتى نذار شد وقال الدار وبلغ رشيدا
الصغار ان كان ولي الدم غائبا وان كان واحدا حين القاتل حتى يحضر وان كان الاولياء جماعة حضور رشيد وكان
بعضهم حاضرا وكان بعضهم غائبا وان كان واحدا حين القاتل حتى يحضر وان كان الاولياء جماعة حضور رشيد وكان
لو حضر الرجل من الذي اوجب اما ترى بالصغار ومقدوع موجود في الفضي حتى يرد المقتضي عن الدية وان شاء
ما عفى عنه او طلب الدية رفع اليه بقدر نصيبه من الدية في الغيبة يجوز لاحد الاولياء استيفاء الصغار من غير استيذان
شركائه فيه بشرط ان يعفو بعضهم من بعد بدليل الجماع الطائفة فاذا كان لاولياء الصغار ان كانوا الاولياء جماعة واختار بعضهم
قتل القاتل فله ان يقتله ولا يجوز له ان يعفو بمثله وقال الاصحاب ان يعفو اصحاب من يرث الدية الا بعد ان يرد الدية ولو اختار بعضهم
اما طرح عفو كالشركة كان يجوز للاولياء صغيرين اما ما دون العقل وارادوا الدخول والمستند في الحكم ما رواه الشيخ
الثقة الفقيه اهل البيت ثم معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام في الصحيح عن ابن محبوب عن علي بن رئاب عن ابي عبيدة عن رجل
قتل وله ولي وابن فقال الابن انا اريد ان اقتل قاتل ابي وقال الاب انا اعفو فقال الامام انا اريد ان آخذ الدية فقال عليه السلام
الابن لم الفضل السلام من الدية بعضها وعن الدية بعضها لان الاب يعفو بمثله وبعضها لان الابن يعفو بمثله والصحيح الذي رفع
ب من جبل بن دراج عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام ان نهى عن قتل وله ولي واحد ولان ابا الاول فعفو احدهما ابي الاول بعض
قال ان اراد الذي له بعض ان يقتل قتل ورد نصف الدية على اولياء المقتول لقاتله ومن واصحاب الوجيه فاراد ابن عن ابن
سعيد بن عبد الرحمن عن ابي عبد الله عليه السلام عن رجل قتل رجلين عمدا ولهما اولياء فعفى احدهما ولي الاخر

قال فان قتل الذي له ولي ما قال اجبر ان يدفع الدية بينهما فضيق المقام بسبب ان يكون ولي الدم اثنان احدهما من عند ولي
الاثنان ما ان يكون الكبير او معينا فاختلفا فعلى يد بجبر الكل اما ان يكون الكبير او غائبا او حضور جاهل ان حضر فانتظار
لا شاء عند ذلك الاول ان يكون ولي الدم واحدا كبيرا مكلفا ولا شبهة في انه فلا دي مطالبة الغصاص وانما الكلام فيما هل
له المبادرة بالقصاص عند دون من قال الى ان الحاكم ايضا بل يتوقف على اذنه متجهاد من بين الاصحاب ما ذهب جماعة من علمائنا
الى انه ليس له ذلك لا يجوز الشفعة بجميع الشفعة والعبد يشفعه فالقصاص وعند الشافعي في المعتمد ولمن يعفو بعضهم
القصاص بنفسه دون امام المسلمين لو من عفيه الثلث من الولي ولا ماء في البيع والحكام ومنهم شيخ الطائفة قال في الخلاف
اذا وجب لانسان قصاص فقتل او قطع فله ان يتبع ان يقتص فقط ان ذلك للحكام او من يأمر بذلك فان بادر واستوفاه بنفسه
وقع موقعه ولا شيء عليه وانما قوة جبر فلان لعدم الفصل عليه لان عليه الخبر بدليل انه فلا شيء عليه ودليلنا ان الاصل براءة الذمة
من اعتبر عليه المعتبر بغير الا لا توقف موضع من الحيوة عند الكل في القصاص بحق الاولياء اذا وجب على مثل قوله فوق قتل
ولا يكون وان لبس نفسه بنفسه فيجب السلطان لانه فوق مثل لا شيء كان خالفه بدر واستوفى حق وقع موقعه ولا جناية
عليه وعليه الشيخ ما ذهب اليه من الاعتبار عليه والاول اصح لان للصاحب حقا في استيفائه وفي انا لا يدون ان اراد القصاص فلا يتعين
بنفسه ما يتعين لذلك اذا اراد السلطان فان في ذلك ان اذن له جاز له لا الاقصاص بنفسه ومنهم شيخنا ابو الصلاح فانه
قال الكفارة ما جاء عليه ان يقتص الامام ان الاذن فاذا اذن له جاز له ان يستوفي منه كان سبق الولي الى ذلك فعلى السلطان المبادرة بمنعه من
حلاق ذلك عليه بغير قتل ومنهم القاضي ابن البراج في المهذب على ما حكي عنه ورد نصب شيخ الطائفة في موضع لزوم الحبوط في كتاب
الجراح الى الاولياء في الحدود وفي الاستيفاء الاذن للحاكم قال اذا وجب له على جنيه قصاص وعجز عن احدهما من ان يكون نفسا
وطرفا ان كان نفسا فلولي الدم ان يقتص بنفسه لقوله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا هكذا نقل لفظه قدس الله
تعالى روحه هذا الكلام في الكلام على الخلاف وبعد فقد ناحية من نفسه كان يقطع فيه قال في المبسوط اذا وجب على جنيه
قصاص وكان نفسا فلولي الدم ان يقتص بنفسه لقوله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا وان عجز عن ذلك الا
باذن الحاكم جاز ان يفعل وزاد المحقق فيه ان لو جب رجم الحر على جنيه وقد فقد فلي اخذها حكمه من ثم اورد
عبارة الحلبي السابقة ثم قال والوجه ما ذكره الشيخ او لا لاقامة اولا الدعوى بعد ان يحلف بعد ان يحلف المبسوط ان احد
عليه بين مراد منه وان كان مقدوره فالمال طالب الدية من انه اذا كان القصاص فيه انما يتبع الدية في الخطأ القصاص بغير بعض
الدية بين عليه الزكاة لا يعطاه في بعض القصاص من جهة ان الامام فيها انا اورد الدية ان لا يكون القصاص الدعوى من بعض بينهم
فاخوله فاذا لم يحلف الزوجة لم على غيره فاصاص لو يحلف من اعلم بن اعلان يكون قصاصا اولى فان كان قصاصا فلولي الدم ان
يقتص بنفسه لانه قد من مثل قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فاذا جعلنا لوليه سلطانا فله ان يقتص بنفسه لا يجوز ان يضرب رقبته الا بسيف جيد محدد بما روي
من النبي صلى الله عليه وآله انه قال ان الله كتب على كل شيء الاحسان فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة واذا ذبحتم فاحسنوا الذبح فليحد احدكم شفرته وليرح ذبيحته
فاذا امر بذلك فالمراد بالامر نقول الامر مبين وان كان مخصوصا وفي وان كان مخصوصا لو يصار مخصوصا لو يكن له لان قاتلا
فقتيله والمحصور لا يمكن عليه لانه يهربه وفيه نظر من هذا جاز لانه يحبس او لا يمكن ثم قام عليه الحد ولا
نقيل بعد موته وان حضرت الاذن بسيف صارم غير مسموم مكن منا لا سيفا اضرب اوثيه من ضربا اوثيه وطلع
الراس وفعل ما سوى في حقه واضرب بعض اوثيه سالما ما كان قال عليه السلام لا ترجم بعد ان لا ترجم بان جرحه
غير موضع جرح فان كان الخطاء ظن ان كان لا يحتمل العادة مثل ان ضرب رجلا او خنقه او ضربه فقتله او
فرمى كان شلة يحتمل ولا يحتمل والقاتل انه لا يحتمل كما فرض برأسه في حرف راسه في نهر او فرد وان كان شلة
بخطاء بمثل ان جرحه على راسه او على اكتافه او على الفخذ او على ثدي المرأة فقتله مع جرحه انه خطاء

حلف على الاعتزال فاثبت هذا الجهل له ان كان الاستيفاء لم لا فان زعمتم ثبوت ذلك فاي شيء يحسن الاستيفاء مخالفا لوجود يمكن
ثابتا استيفاء وما الذي خوفه ان كان لا يجوز ذلك لا يمكن احسن استوفيته وان كان الخصام فيه الاول فيمكن وفي الفصل من
منظر نفسه لانه لا يمكن ان يكون من حيث يرى المنشق ان يقطع منه من موضع القطع فيجيء جلبه وجاز ان يقول لانه فعلا متحول المادة من
انها في الصدر رفع معاصه وهو في ذاته لعينا ان على الماء ان يتمنى منه نفسه وان كان مرجا لما يحرم منه وكذا يمسكه بالاشرية
يكن ظهر من فوقه ما ان كان الخصام ليس يكن الخوف لوجوده ما تهيأ عليه لا ما جلوه عليه وبشاهد ايضا فهو لا يمكن ان يستيفاء
في مثله وان حضرنا الا لا يسيف صارم منه مسيره ممكن من الاستيفاء الحاضر كما لا يخفى عند المسائل وقد يجاز لنفس الحاضر
مكان ما ذكر فيما بعد حيث قال ان حكم الحاكم بمثل الحاصل خاصا فقلها الولي جهالة فيه تحقيق لا لانه ولا لعنان ومن عدم الجهل
اما الاثنان كانا عالمين بانها حامل اثما حاضلا الجنين الحاكم يكتبه بالولي بالجملة فان كانا جاهلين فلا اثم عليهما وان كان
احدهما جاهلا والاخر عالما اثما والاثم معذور واما الكلام في العنان فان العالم منهما يحضر لان ظنها مستحق واما الجنين
ينظر فيه فان لم يظهر فلا وان عند الاثنين لا يقطع بوجوده فلا يجوز الشك والعنان فان الفقه مبنى على الغرر فلكان الغرر
والغرر وقد جبلة فيها عشره ولم له او صفة عشر به ابيه عندهم وعند اشرف بهامه وان الفقه جبا جهتها من مثلها
فان خبره بذلك الحاذر الفاني فان اثبت الدعوى فالعنان على من لقيه من الدين الرسالة اما ان يكونا عالمين او الحاكم عالما
او يكون الولي عالما والحاكم جاهلا او جاهلين فان كانا عالمين فالعنان على الحاكم لان الولي طالب لحقه وهو لا يعلم حقه
فيقضي قبل ذلك وفي منابه لكان القاضي عليه وان كان الحاكم عالما والولي جاهلا فالولي ذلك وان كان الحاكم جاهلا والولي عالما
فالعنان على الولي دون الحاكم لانه نزل الجنين مع العلم جاز وكان الغرر بالتسوان كانا جاهلين فالغرر عليهما كما
لا يمكنا فساد بان يكونا لا واخرج بالفيكين ان الغرور على الولي لانهما فساد بالجهالة واغرور بالمباشرة وان عدم العلم عند
الولي في كل حال دون الحاكم لان الحاكم يكتبه من قبله واحد فقبل الشهر ولا يرجع الى المباشرة وهذا وهو الاولى انتهى
وفي ملخص منه ثابت ولا لا يعلم ما قلت كما لا يخفى عند المسائل نفسه الغرر بين الاثنين كما حدث من عرض الجماعة في الخصاف
لعب على ما بلغني وان ناظر من المتاخرين ومن في اخذه شيخنا الثاني الشهيد في المسالك وجزم **والحامل** هل الاصل
ان يتبع الطائفة في المسبوق كلا من احدهما ما ذكر فيما حاضا اعتبار كما حدث وهو مع يتبع في نفس المتاخر من الطلاق الاذن
السلطان والثاني كلامه في هما حاضا بجواز حمل الحمل المذكور وصدوره وان كان من هي الخاذنة لكن يظهر من المسائل وذلك الى
اذن السلطان فالحكم فلا يهم المنفي المنان فلا يكون مثلا مما لما صرح به بما يعد عبوده ما ذكر في الحكاية فتوقف الحاذ في الاذن
اذن السلطان فالحكم فلا يهم المنفي المنان فلا يكون مثلا مما لما صرح به بما يعد عبوده ما ذكر في الحكاية فتوقف الحاذ في الاذن
النفاس على اذن السلطان فلا يهم المنفي المنان فلا يكون مثلا مما لما صرح به بما يعد عبوده ما ذكر في الحكاية فتوقف الحاذ في الاذن
من سلف وداوتهم في ذلك جاء من عاصرهم او تاخرهم كشيخنا ابن حجر وان اورد وصاحب الجامع قال فما وسيلة
ان نقل عبد الرحيم الفاضل الى الدين وجاز العفو ان نقل ولاه فكل به لا يجوز وان فعل عبيه صاحبه واراد وفي الحاكم الفاضل
لم يكن له عنه ذلك وان اراد لا يدبه فتحت موكله وهو ايضا بين جدها ولسلم العبد من وفي الحاكم وان فعل الاذن
سلم العبد كان وفي الحاكم يخبر ابن استرق فه وبين فعله وان اراد فعله لم يكن له الا باذن الامام ولا يباحه ما ذكر فيما
عبد حيث قال لو اراد الولي في الحرة وعلى الاستيفاء استوفى بنفسه بسيف صارم والمسبوق المنفرد بالعفو ولا تقتل
ولا تزوجه حتى يتبين فعلوه وان اراد الولي الاستيفاء بنفسه لم يكن له الا بالاذن وكل غير الاستيفاء مع الفقيه
عليه جاز وان لم يجد على الاستيفاء بنفسه حتى يجد الوكيل فلا يباحه ما يدل على نفي الاذن الامام وفي الاسد يدعو من اراد
العضاء فلا يتعين بنفسه وانما يتعين في الناقل بما مورد المسلمين اذا باذن له وذلك ما اذن لرفع الاعضاء وان اردت تحقيقا وجه

ما يجب عليه كالقصاص وفي الفقه ولا يستقيل

سؤال زنی با شوهر خود نزاع کرده میخواست از طلاق بگیرد شوهر بانی نشی زنرا خاطر جمع و دلخوش نموده و بارها گرد در طلاق
نموده اند یکی پدر یکی خدیجه کنیز اند روز زنا بوده دیگری سه شبانه روز نه و بعد روزی که مادر طفل سبب فوت شده باشد پس
مادر چه چیز میباشد جواب علم خاطل بود تا مادر صورت متولد حاصل نمی شود چه بعد حکم مسئله میتوان بر وجود میت
اولاد اگر نه تا دو تا زنده نکشته شود باز دایم با مسئله و تا مادر اعلی و نه تا بین مدعا است که ضامن که به شود و که میشود
مادر باشد یا نه زند اگر چه در بدن این حکم ثابت میگردد اگر حکم طفل بر باب ضامن حکم کیست است و این در صورتی است که طفل
اشکال است سهم اگر در صورتی فقد مقتول در وحدة ظاهر است که شود و اشکال یکی و مطالبه و بعضی فتنه بلکه بر باطل و در
دست یا در دو اولاد هلاک بکند بعد از آن کشته شود مطالبه بدر کار نیست حکم خالی از اشکال نیست اگر حضار ایراد بیان
خواهند شد **حکم قتل** سال اهل تهم رمن مثل مقاله و اهل حلیا و ایم و بلاد حسن موسی نجفی یکی از حضرت
نجف را بلکه در روز بیست و پنجم ماه میبارک رمضان از منزل حیدر بکر نموده بعد شیراز سه نفر نمی باین قریه صحیاد
و فتنه رسیدم بهمین نام سید باره خلاصه مقاومت برین عمل کرد که چاه دایم او را بکرد جانی نده از صیغه میزند او را مانع
خون جاری شد که بیاید زنه جاه او را داد کرده دستهای او را بنم در آن موضع انداختم بهمین ضرب و وجع نکرد شه
چهدی مقتول که وقتی فضاحت میباشد بحضور و سه صفیر بود و دیگری یکی پسر ده یا دوازده ساله و دیگری در سن ده سال و یک
اثات در سن چهار ده و این مضمر در کاه او در جلی شانه و لا بنز جایز عناد مذکوره باید لحظه عاید فرد و عنیط آنها بود حتی
که بعضی آنها با رحاد نیها و جلیشانه در ما نیا الد آنها ثابت بود مضاعف غریم بکر بلوی ابراهیم داه صادق و دیم صغار نمیرده
که بلوی اسهیل هم بهمین منتهی عمال المصالح فلطان از ما میکه کهنه آنها شد بیرون یا بار جنبه سادات بسعد باره نهان
کرمنده و هزار و دو هم دیگری از ما در بعد و در شهر ملکه و دیاب و به مقتول و کوکنک انت و تفصیل چنین کرد در مسائل نامه
علمیه نوشته و حالا جب المصالح خیال ضامن قتل بیشتر باحضرات مطرح است نظر بحضرت کرمه و تکم فی الفضاص
جرح اگر خواهند خاطر نمود و اجعه فضاص بعدی مقتول نیز و نبود می نمانند جنس رسانند و هر گاه اختیار ضامن
اولا همین نفس قاتل بسر قتل عامد بسر قتل عابد یکی باب سد در یکی باب کافر و بیچی یک خالص در هر
ضامن نیز عابد و بعد از آن احتیاط هست منع انما کافر بیا اسد اگر چه طفل بوده باشد گرمان ارچه دو کف و دند
زانو قدر لک بنی قطبی و باشد سعادات او را کفن پوشانیده هیچ بر من و نیت نبت تدانی نیست بکر نیه دیشیش
کردن او را زنده بعد از آن مطلع سهم کفن اگر سرنا سر دیده باشد معاد و آن در قطعه عمان نیب بر آن بوده و فی مقابله و
جمع تفصیل حاوی هر اساوی و صحیح این است که در وقت دوز که مانیه حرارة هر اساز کسی بجناب بوده و در
اولا گرد بالا و آخر دوز بعلی رسانند و سه نفر که دیم صغیر و یکی مقتول بوده باشد و دفعه از آنها بنفع آنها را و کیل
بوده انتخاب اصالة الدلیل خود و دیگر اذاره دفعه زینه نمایند چنین قتل و اگر سه نفر خواهد بکرد او کیل و در فضاص نمایند
تکن است لکن انتخاب بکر از قتل بعضد و کالة ابن قتل ایجاد اند و چه که مسئله بعد اجیا است حضرت بنی ابن سه نفر
ما ذون بوده جهد فضاص بوده بود چنین فضاص بخود الفات باین نبین بوده باشد و هر اقاضی بنی از اس نی
موقف اصحاب **سؤال** ابو القاسم شرح شاکر خود کرد سنی جاست و دخانه خود با قضاء بلاد و دیه بیع خود کرده اند
دیاهای او را بسته اند و چوب چند را دفعه اند که از آن ضرب چوب و دیاهای بسته اند و نوزم و التماس بلی چیه آن کسی
تاهن ایمان ظاهر میباشد و ابو القاسم چنین زدن او فاطمه میباشد اما از اشخص بیا با حرف آن نیاهای او نیست و اما
ابو القاسم چه نوع است باید چه کرده و بسر او دیگر او کرد او را العانه بلی نمایند شرع و در بین کرده اند چه دارد
نمایند بر ایشان **جواب** این امور موقوف بر امعه است استخدا در این مقام بیان است بلی چیه اطلاع بر مسئله

مبلغ در چنین صورت نحوی مضرب بنسبت الهی جلد شانه مسطور ضامن است یعنی مضرب بجان نفر که او را زده اند کاه کیفیا
میزاند ضامن نمود یعنی شانه بحکمی در صورتی که منهدا او را زده باشد بجان نفر مضرب جملا در دهر کاه نفر نمین را نیز بدیه
شرند هر گاه محل ضرب سیاه شده باشد در هر ضرب دیه آن سه مرتبه اشرفیه یا جا خلاصت پس اگر ضرب بوده باشد باز
هر یک ابدا سخنی است لکن اگر امر عیاصه خیا بین بکند امب خواهد بود **سؤال** هر گاه علی نام شخصی زوجه دامنه
خود را بقتل رسانده باین نحو که انتا به مس بر زنی او زنده و تا بی کار دیر کشف او زده و از ضرب انتا به مزاد بدهان او را
و از ضرب کارد کف او مجروح شده و بعد از سه روز صفیه مزبوره عقل کرده بعد و بقتل نجامه در رحم او بوده و بعد از آن
رفت با مفرد و رفت و الله مزبوره و الله و بقتل ذکوی بوده و بقتل او اعم ناحیه و او بوده ایا در این صورت با وجود اگر مرتب
من بوده در حضور اهل شرع انور بنت شرعی و سبع سوره فتوی و رفت و بوده چه میباشد و بقتل نه باشد که ضامن چه نوع
مبلغ دو به چه نحو باید اخذ شود و وارث و اولاد طفل کیست و وارث طفل کیست **جواب** مقتضای آنچه در استفتا اظهار شده
است که این شخص شد باید اهل و قتل مزبوره بکی است که طفل خود را که در رحم مادر بوده و نجا بوده کشته باین سبب قتل
آنشخص بقتل رسانده است نظر باجماع علمای شیعه و نصوص وارده اهل بیت معصومین علیهم السلام که دال بسبب شود که کشته شود
بلد دیه اطفال و لا نیز است که بعد از اداء دیه بی بکر نظر بنچه و مقتضای شرائع است که اطفال مقتول نزد
حین ارث بعد از زنا حیثی از مادر بوده و اطفال مقتول را بدیه میباشد و اگر دیه باب و مادر دعوی در جده مادر بکی
نمی نماید و وارث آن طفل خارج از این دو بوده بدون نخواهد بود لکن والد را من میراث کل بهره از دیه نخواهد بود نظر باین
ما نظر است و ما نظر از آن مقتول نیز نزد بود نزد بود و اما جده آن اگر چه او مع بوده در یکجفه میباشد از آن
ارث نکی مانع میشود ما بین نهاجده مادر و بقطع را از دیه چنین بکر از دیه مطلق مقتول خطی و هر نفر اهدا دیه
و هم چنین است سلطان مدیانی نفط سل رد بلی دخترهای و مخرهای بی کاه به بنا بین صغیر و مشهور ما بین نهاء
مخفی چرا هدود بیوا در بدی و مادر بها اطفال مقتول و قتل نانی است که مثل و جبر موجود بوده و نرخ نقل باید که کلا
مستحق ارث نباشد بهی و هم در این صورت مضر است بعزت خود کرد صغیر اعظم شرع و ماهد او نظر باید که نقل باید
جدا مستحق ارث اولی و رفتی بعد ضامن است مادر باید که ارث دیه ما نظر را نفع بدیه نشوند و نیز باید بهر کل بر عاقله
آنها است و بخون جبر مزبوره اظهار کرده شود جبر و نظر باید که بدیه و لا نیز در تکلم با صغیر مسئله بر مبنی است
صغیر اهدا دیه ظاهر این است که دیه صغیره را باین مقام حاکم شرع بوده باشد نزد اولی با اگر حاکم شرع چنین
با نقای داها است بعلاوه که اولیه اگر مرتبت ولایه و الحدیث و خدا انجیا اند نظر بهست صغیر تحمل کلام بنیز بیا
اگر انکای بعد حد صغیر است که فرعه ضاده انسان و امور موقع صلح و دفع نظر و صلح موقع اعلی بوده باشد
نه نفرت قاتل و چنین من بر دفع حقوق فطرت صغیر بودن در عاقبه استعداد است **مجلد** ظاهر این است که دلایه
طفل صغیر در این باب با حاکم شرع بوده باشد در میان تهمه حلت و جهه میکنیم نظر باینکه دیه زن نصف بوده است
پس هر کاه مشخص ثابت شود که چنین در رحم صغیر مشتری بجا صرف بوده چنانچه در سؤال است قاتل در صورت دیه مثلا
از یکهزار دینار یا سنوی دیه میباشد نظر باینکه اثبات بودن طفل منتخب نشده بنا بر این حد صغیر و رجوع مقتول
بودن هر کاه منافی کلی به چنین و قتل بحصر از دیه مادر نشود ظاهر این است که حاکم شرع بتواند از دیه و در کشتن
قاتل لکن و ثابت و نوعیه با بر استفتا است حکم نمودن باشد هر کاه دیگری باید که آن جانب جده ضامن شود با آن اندیه بتوان داد در کشتن
نهی بعضی از استفتا ما ثبت شده هم در مقتول صغیر است نه بعد آن چه جایی مجامع بودن و قتل چه راه باطل کرده

در مدارا لکن نباید مضار را که مدارا با آن بهتر بود و اندیشه کرد که اگر بجای تأنی و مدارا مضرت شدید بود و ایذای
با خانه خود اعتقاد صحیح و مرجوح باشد ظاهر نیست که خاص و اندیشه و اهانت آن **سؤال** و حکم قتل بفتوی ملا حسن
فاضل جلفی از جهت اهل رضا امام که مخطئ شریعه مطهره شرکه او در قتل ملا حسن مرا این مضرت گاه امر میل شاه
در جهت کوار شریف ملا حسن مضرت بکسر او در دو خواهر و زوجه در رحم را در خاص مدخلیت نباشد بی وقدم مشرف
مدرآن مقام مضرت بر او در و تخلص ملا حسن در جهت بکه بخطاطی فرمان صاحب الاذعان حق الامتثال خلاف جهان و نشانه
وقدم جرات ما بود مثل جمیع شرکاء در قتل و قتل بکه از آن اعطا و اهداء در حضور این اهل امام بر او در و جهت مضرت
علی رضا امام النجار مزید نقل و نقل با استحکام او در حضور حضرت ایشان بخواه بعین نوشته در شرایط بود علی رضا و
در قتل ملا حسن نظر جمیع خواهش و دین مثل نظر با خاص حیات او بیه صاحب او بیه سلطانا بخواه کسیکه مفتی شد بطریق و نوشته
سلطان که باب جهم حکمان مفتی او و معین بکه خواهد صاحب خانه نوشته باشد در مورد بکه حرامی در استیفای
مصالح با خانه نوشته باشند بر جاها و نوشتها بکار سرکار بکه بر بکی لازم است مرتبه و اهانه ایشان مرتبه و کسی خانه
ایشان و دین باب نوشته باشند تا استیفای صاحب حق تا ایشان باشد و طریق استیفای صاحب است که اگر اهل سبب
قتل خاید مثل قتل بت خدا اگر با بکه مخلوط بد دو بیه باک در دم باب کاوند سیم باب خالص بعد از اتمام
بلند مساجد سید را که عبارت از جهت رد و کف و دو از نور سرد و لکنت و زلت و دیگر باشد که کوشش بان بعد از آن دو را
کفن پوشانند تا بر بخو کرد لیک بیت بدر بیاهن پس باشد بعد از آن بهانه بشهر کردن او را بزنند بعد
از آن سر او را مطهر بدار و بر دو بر بکه خواهد تا عبارت از سر ایشان بیه باشد بیرون باشد بعد از آن مانند بعد از
خلع انقاذ او بر دو خاید و بر بعد بکه خواهد و ممکن از قتل نوشته باشد دیگر بر او این باب دلیل نباید در مورد ممکن
نیز نوشته باشد و لکن دلیل باید و بعین قتل ضد شبا بد تا باب بیطاب قتل تا باشد و مثل نوشته باشد در مورد ممکن
بنه فتوی و بعد بکه فضل بر دو عبارت از آن مثل است کراین خاص او در و سلد و دو کهاو اکرم از است بعد او در و باشد
اشاره کجیه ملکان نقل نوشته و بر بکه شاه و مثل مدعیات در بیه شرکاء لازم است که بعد باب سهم و بر حسر خود او
این مفتول که مبارک از ملی رضا امام است و نباشد باشد مکن رضی بکه بان او مفتی تا بند و بر آن اهل الخاص سنه
سابع عشر شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۷۳ **سؤال** مفتی در مقام تجمل الاسناد جوان تا کرد در کان بدیه و در این مقام فرموده
بکه بدان دکان در مسند است زمین و مهاد بود و در وضع و قرار بدان اجناس بعد ملا امین و نوشته مبنی سند فرمایند
ایشان در این فتوی ذکر شاکر و مدعی مبلغ نسر فرمان از حدود دکان من تا باب الجنة با مقام و نوشته اند بدیه
خود نوشته و بدیه بکه از آن ما مفتی رضا باین بلغ و بعد باد و مرجع مفتی حضرت امام مفتی شاکر خاتمین محسوب میشود صلاح در بر فرض
سازد بود در مال تمام لازم است با حال شرع ملی بکیک **جواب** اگر مقتضای شرع انور شریف الساری را ساد نزد قطعا
ایشان قیم قطع بیست در هر فرما بکه مرتبه مفتی باشد بکی سنقاد الجار و مفتی صادر و از آنها تمام جلیل الاذعان
و ساد باشد که ایشان شریف مختص است بعد از اعلام کسانیکه اگر شرع از آنها نوشته امین بدان مال خود بر سلطه
باشد پس هر کسی مال مفتی را امین بر مال خود دانست و مفتی را مطلع مال خود انتخاب جنانه بر مال خود از مال
بدزد بعد چنین صورتی اگر بدین مفتی بدارد و مفاد است و مستوجب مفتی شد بالاجماع لکن قطع بدد در دیار خود
باشد بیت کاهل الله علم الدین بالصحیح و جلا استاد الجبا و الحق الاصحیح شاه سر شد حق هر مؤمن تمام الجبین
بالاجماع شاه و دلیل نوع علیم حال کسر فرمین بکه شرع مؤمن فرد بعد سوی تمام جنین مفتی است بلکه کرد او انتخاب این
اهل است که مال کرد قدیم او را بر مال خود بعین کی سر شد ایشان مال کرده باشد اگر چه خاتمین و مستوجب محل شد بود

مرتب ایم است در دنیا لاجرم لکن ظلم بعد چنین او نیست بیت بلکه لازم است کلمه مرتبه دارد نوشته و نقل از این نقل مقام
نباید و اهداء اهل حق اهل الله **سؤال** از ذلیکه در سال و مکان بیان نموده استخفاف جناب باری و انبیاء و ائمه
بین قتل باشد زده و مرتبه بکه است اهانت و باعث منه هر گاه چنین اعتقاد در حال تغیر و غضب صادر شود با تغیر استخفاف
قولی باشد یا باشد ان نقل بشود بانه و چنانچه در حال غضب کفر نباشد حق چه نیست از عبیات است که باعث بقول بزبان سخن
بقدر الهی قطعی غضب به تغیرات با الفاظ نامه استخفاف تغیر با آنها صلی الله علیه و آله شاه بوده مفتی با صحت چنین قول موجب اهانت
شخص مفتی خواه صادر شود در حال غضب صدور و در حال غضب ناقی با این مطلب بیت چرا که نیز باب شود که غضب
مانع باشد سه فتر بزبان و حدود و تمام لازم نباید ملا که لشخص فتنی بکند غالب این است فاقیه و غضب بنا
فحش از کجا صادر نبود و مشکل بیت چنین چنین ناصح شریف ناصح شریف باشد شبیه باشد موجب تغیر بیت شرعا مثل اکبر فرض
شود که مفتی بشود در حال غضب عمر و الله خواه بکند شبیه بیت چنین چنین عجب عجب هر فرض عجب عجب باد الله خواه را
بکند در حال غضب بین بد بکه اگر غضب صادر نشد بنا باشد در حال غضب بکند بعد بکه نبود عذب نامه
مفتی بکه کلام نباشد بهم بیان نموده باشد مثل بکی غضب و دیگر نه چنین بلا و معاضد بود و نوشته خاص دهم چنین
فرض شود در حال غضب شرایط مجبوره جهاد بیشه نباید موجب ایذاء استخفاف در حال غضب صادر شود با در عین
غضب اگر غضب و نفس عجله بر سد کان بکلی خارج خود بکه نیم و چنین حالا اعم بیت مثل بکه فرض شود در سلطان
فحش که با اگر چه در حال حضور سلطان نباشد و نفرت ما بین حضرت و جهت نکند آن شدن غضب ظاهر از آب کسی مثل این
حالات از بیان معتبر نشود **سؤال** تحقیق طرح صادر شده و نقد و خواند سلطان در آنجا شوی باشند باره بنوی
و خواند انتخوه فلیاب بکه اشاره طی دلست بکه در بیت و خواند را اهل خواند شود تکلم بیت و در این ناشا
نامه لکن مبنی خطی با بکند و الدین طفل اثره و اگر خدیکم در این نکته بفضایل و اهدی شرعیه اهم هستیان تربیت
جواب این مضمون اگر چه ظاهر مذکور در کتابها و نصوص وارده از ائمه هدی علیهم الاذعان جهت الغالب لکن الظهر و لکن
در اینجا مکالمات اجتهاد چنین هست که استفاده حکم مفروض در سؤال بیت **فوجهم** خالی نیست از جهت که حلها
جانه صادر از اهانه مرتبه شده اند فیسر بر کی نباشد و سابق بیتی نسبت بیوان و کسی که اشاره لم و نسبت در کی
کجا باد را مبارک و تفصیل داده اند در آنکه ما بین صدور و جانبه از مرکوب او در حال سیر یا در حال و خوف ما بین خوف
که اگر جانبه در حال سیر مرکوب بوده باشد اگر بکی زد و دست بوده باشد جنانبه از اذاک مسافر یا مدین و دیگر بکی فرید
پا بوده باشد ضمان بر راکب نیست و هم چنین است حال در نقل و اهاکاه این جنانبه در حال سیر مرکوب نباشد
بلکه در حال وقوف مرکوب بوده باشد با این خوف مرکوب بدان اشد طرفی کرده اند در این حال و خوف جنانبه نداده اینصورت
صلح نیست خواه از دستوره باشد یا از و هم چنین است حال در مابین بیتی سابق خواه جانبه مرکوب بصدمه خواه
جانبه از پا بوده باشد یا از دست و باب تفصیل مقتضی این است که حکم جهان نزد و هم سؤال **قال** شیخ طاهر
فانها بذمن رکب الدین سانها فلیت انا اذا کرت ثبتا کانا ضبه بدهاه منا مالد و لیکن علیه
رقشه رجلها شیء فان ضربها و تحتین بر جلها ضاب شبا کان علیه حضات ما اضاب بدهاه و رجلها و کان
بها کان علیه ضمان ما اضیبه بلیها و رجلها ما کان فیه و اما فلیت شبا بدهاه فرفلیت شبا بدهاه و رجلها کان ضامنا له
وان کان بهوی فلیت شبا بدهاه کان ضامنا له و لیس علیه ضمان ما اضیبه برجلها شیء الا ان یضربها ان تحرکها
فرفعت شیئا کاجان ما فاذا و جد فالیس الا بذه و دون الراکب فان بکی صاحب الدابه بها و ان کان الراکب بها لم

يكن عليه شيء وكان على الراكب ان يسكت على الغلط او يرجع الى شيء كان منها انه يكون الآن يكون لغير جهاد
فان لغير جهاد اما ما يكون منها من اجتماعات وحكم الآية في جميع ما فيه وحكم سائر ما يركب من البغال ما يجوز ما يحال مع جنس
واحد لا يختلف الحكم فيه فخالف سائر ما يؤدي شيئا الا ان لا يختلف الى جنس دابة لا ما سواها فان ركب دابة فاما ان يركب دابة فاما ان
انثا او كرت شيئا كان ما اصابته بيدها ورجليها معا وكذلك ان وقفت عليها كان عليها ضمان ما اصابته بيدها الوجه
فان كان لغير فيها سوى عنزة صنا وقيمت شيئا بيدها او رجليها او قدمها فان كان لغيرة فيها سوى عنزة صنا فيها
بيدها او رجليها او قدمها كان ضامنا ما اصابته وان كان بغير ما فيها شيئا بيدها كان ضامنا ذلك بعض ما اصابته
ما اصابته بيدها او رجليها الا ان يضربها الا ان يضربها فان ضربها فوقعت برجليها مما اصابت شيئا باحدى الاربع
كان ضامنا ما جناه على صاحب الدابة دون الراكب فان لم يكن صاحبها معها وكان الراكب هو الذي يركبها كان على راكبها ضامنا
ما اصابته دون صاحبها بيدها ورجليها دون ما اصابته برجليها الا ان يكون سوقها جميعا لغيره فان كان خارجا عن الفساد ضمن جميع
ما اصابته باحدى الاربع والا فلا ضمان ان رمت الدابة بالراكب فيكون على الذي عليه ما كان ضامنا ذلك بعض ما اصابته بيدها
فقد يجاء ان نفرها كان ضامنا لما يكون منها جناية وقال في الدابة تنفح راكبا الدابة بعض ما يجنيه بيدها ورجليها
ثم ذو الرجلين الصحاب لذلك من ما فانه وكذا الفاعل وقف بها حتى ما يجنيه بيدها ورجليها وكذا الناظر بها لجنت بعض
ذلك الفرس بها حتى حتى الصاحب وكذا السابق بعض ما يجنيه بيدها ورجليها وكذا الراكب بها لجنت بعض
دون الراكب ولو انفلت الراكب بعضه للمالك الا ان يكون ضعيف وفي الدابة يعض راكبا الدابة ما يجنيه بيدها ورجليها
كذا الفاعل وفي وقف بها حتى جنايتها الى ورجليها وكذا الحضر بها خفض وقد يعلمه حتى الصاحب وكذا السابق حتى جنايتها
ولو ركبها اثنان فساد الضمان وكان معها صاحبها حتى دون الراكب ولو انفلت الراكب فيضمن المالك الا ان يكون ضعيفا
وقال الفقيه منذ الحجر وراكبا الدابة فلا ما ساقاها ما يجنيه بيدها ورجليها وكذا الحضر بها ورجليها والسابق
بها والفاعل بعض ما يجنيه بيدها ورجليها بتساوي عليه وان كان للمالك بعض دون الراكب ولو انفلت
الدابة بعض المالك الا ما فرط وفي الدابة تقرن ركبا دابة حتى جنايتها بيدها ورجليها وكذا لو جرها غيره فالدية على
الذي كان مقصرا والا فلا وفي الارشاد لهذا الراكب والفاعل ما يجنيه الدابة بيدها ورجليها فان وقفا وحرجها
او ساقها حتى جنايته بيدها ورجليها لو ركبها اثنان فاكثر فان كان صاحبها معها حتى دون الراكب ولو انفلت
الفساد الراكب لم يضمن المالك وان كان معها الآن فهو الضامن وفي الفاعل ما يجنيه بيدها ورجليها
الآن فان كان الفاعل ولو وقف بها او سقها فلا ضمان حتى جنايتها ولا يخفى عليه ان الضمان المذكور
بالسرجا ما ذكر انما تصدر من الجناية من الدابة حال وقوفه بها بكونه ضامنا على الراكب سواء كان الجناية من الرجلين
او الرجلين والمستند فيه ما ضامنا الى عدم فهو الخلاف في المستند الصحيح الذي وقع في الكافي والتهذيب عن يونس
ابن عبد الرحمن عن حماد بن عثمان عن الفضيل بن يسار عن ابي عبد الله ع انه سئل عن رجل مر على رجل في طريق
على دابة فتصيب برجلها فقتل كيف عليه ما اصابت برجلها وعليه ما اصابت بيدها فقال يوقف فعليه ما اصابت بيدها
ورجليها وان كان يسوقها فعليه ما اصابت بيدها ورجليها ايضا وجه الدلالة ظاهر لو جمع ان وقوفه فعليه
ما اصابت بيده فان جنايته بيدها مع وقوفه بها ايضا على الراكب مال وقوفها ولو كانت الجناية من رجليها فعليه
ما اصابت برجلها فقد دل على الوقوف الذي رواه عن حفص عن ابيه عن ابي عبد الله ع ان عليا ع كان يقضي في الجناية وقت

الدابة بيدها ورجليها الآن يعبث بها احد فيكون الضمان على الذي عبث بها حيث قال يعبث بها وروى ما هذا اللفظ قال يعبث بعض
الوجه هذا الخبر انه يعبث ما يجاء الدابة بيدها ورجليها انما كان وانفلت عليه فما فعله ما فعله ما يجاء في جنايته الفضيل عن ابي عبد الله
عليه السلام ان الكراكب سلبا فلهم عليه فيما نظاره برجليها شيء حيث ما فعلها وفي الاخبار كلها اصل ان الناس لم يتفقوا النصوص
الناسية في الضمان ثم اختلفوا في الدليل فقول منها الصحيح اخر يجنى الكافي انه يضرب من الجنايات من ابي عبد الله ع
عن الرجل يمر على رجل بالسلبين فتصيب دابته انسانا بالرجل فوق لهم عليه ما اصابت برجليها لكن عليه ما اصابت بيدها لان
رجليها لغيره فان كان ركب وان كان مع دابة يقودها فاذا كان في يدها ما يذهب وفي دابة الذي فيه ثم يملك ما نزل به بيدها ضمنها
حيث شاء منها المعنى الصحيح الذي في الكافي والتهذيب عن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله ع في رجل ابي يمشي في طريق
الدابة انه يضمن ما وطئت بيدها ورجليها وما نفحت برجليها فلا ضمان عليه الا ان يمر بها انسان فالراكب هو الذي
الناظر ضربت برجليها وفي القاموس نفح الشيء برجله ناوله برجليه انه نفح الضرب والرمي وغيرهم ان يضربها عكس
يكون استثناء من عليه ما وطئت بيده والحق انه يضمن صاحب الدابة ما وطئت بيدها الآن يمر بها انسان في
لئلا يتمادى على المالك على الصاحب وعكس ان يكون استثناء مما اصل به وعلى الاول يكون الاستثناء منقطعا
الثاني منقطعا وبعيدا في الحرب والاستثناء على الانقطاع اصل وعلى الاصل اعتبار ولا ولا وله الحديث
في الصحيح عن جميل بن ابراهيم عن ابي جعفر الفارسي مثله في رواية عثمان بن ابراهيم عن حفص بن عمر عن ابيه عن علي بن
صالح الدابة ما وطئت بيدها ونفحت برجليها فلا ضمان عليه الا ان يمر بها انسان منها المرتضى في
عن الحسن بن عمارة عن جعفر عن ابيه ع ان عليا ع لا يضمن الراكب ما وطئت الدابة بيدها ورجليها الآن يعبث بها الذي يكون
الضمان على الذي عبث بها وفي الخلاف شيخ الطائفة جعل على الوقوف دون حالة السير منها ما رواه في الكافي
عن ابي عبد الله ع انه جعل الضمان على الراكب فيما اصابت الدابة بيدها ورجليها وما اصابت الدابة بيدها وفي الكافي
والراكب ومنها الصحيح الذي رواه عن محمد بن علي بن ابي عبد الله ع قال في رجل مر على رجل في طريق فنفحت
فخرجت من عنقه فقال ليس عليه ضمان لذلك يعني ما اصابت برجليها ما اصابت بيدها وما اصابت برجليها
ابي في كل الدابة الكراكب ما اصابت الدابة بيدها ورجليها بتساوي عليه وان كان للمالك بعض دون الراكب ولو انفلت
وعلى الفاعل ما يكون لغير الراكب ما ان يكون المكاري بها او لا وعلى جميع الفاعلين ما ان يكون جنايتها بضرب
او لا فيها احتمالان احدهما ان يكون الدابة للراكب ويكون جنايتها على السير من غير استناد الى الضرب من غير
اما شبه فان جاء بالسير على الراكب واما جاء بالرجلين لغيره فما فعله وعلى جميع والحق انه الضامن
فيه وجها وعدما جلد من الضرب المذكور في كتب الفقه بين الفقيه والصحيح الحجي وصحيح بلال بن خالد وموثقة ابي
مريم وموثقة عبيد بن ابي جعفر وفي الكتب منها شكلا الا ان الجناية حالة وقوفها والصحيح بدل الجناية بالمذكور فان
جناية الجناية بعد سلك كانت مستند الى السير والرجلين وعدما منه لا اشكال فيه فلا يمكن الكلام وذلك
هل يتعين بما اذا كان الراكب على الدابة او الظهر الجناية بالسير او الرجلين وعلى الاول لا ترك وكان عنا بها
وذلك من كلام شيخ الطائفة فانها بدون لو بينه الدابة بالاول قال في الخلاف ان الجناية ان وقعت
كان عليه ضمان ما اصيب بيدها ورجليها في حين وقت جلوس الى الراكب والجوب بين الدابة بالمعنى وكان ان وقف
الراكب على الدابة فلا يضمن ما ترك من الدابة ولو فيها فاخرج وقتله ضمان الدابة ترك حفظه بنحو ما الحال والكشف
سر الغلط الا ان الصفاء الدابة ثبوت الحكم وتعدل الكلام كذا في التنقيح والصحيح فيما لا حكم الراكب
بعلة الصحيح ذكر الراكب خاصا لما يخبر الدابة بيدها وكذا الا ان من تمام راكب كذا الظاهر ما يجنيه الدابة

بيد جملها بها دون رجليها ثم قال لو وقف بها حتى ما يخبر بها على رجليها والمخبر في ثمن بها بالبين الى حضور الى قد
اولى الامر الراكب والقائد والحاذي وجه الى حضور الراكب جملا الالفات الى الحضر فتبين الاعلان وعقتها ان الراكب
الفائد اذا الرقى الدابة وصدرت بحيث بها حال وعن جهاكون اي بها ان صاحبا لما يخبر ولو برجليها تقول ما
صدور الاوقات يكون الراكب وقف الدابة على الطريق مالى وكبر وصدر بحيث بها برجليها ح والثاني منها لكن ذا فائد
ما قد قول عليه بالبيان ح يشون الجهات لانه يجهلها كان والثاني ان يكون الراكب لها بعد زيد ما لمقصود ان مقتضى العبارة
يشون الجهات صاحبها ح توضيح ان حكم ح حكم الفائد لا يحتمل هذا الطريق بعد في عبد ان الراكب او فيها الطريق لو يصدر
المشتق على الذات لا يشترط قيام المبدء والمشتق على الذات وعلى الاشارة ان اراكل وبها ولا يجوز ان يحصل
ما ذكر الخطاء الدابة يشون الجهات للراكب فعلا الكلام عن المقدمة ولكن يتعلقان في ضمير ما ذكر من الضمائر الاخر
غلبة حتى يتبين الحال بها عيان الظهور من بينها على الكلام فالبين فيه كلام ومثل العبارات الذكورة كلام بعضها
بين بين سعد في الجامع ومثل اكبر الدابة في الطريق حتى ما تجيب بيد بها ورأسها من نفس وقت وما لا يتبين
ما تجيب برجليها الان بغيرها او فقد في الطريق والمراد من الراكبين بالسوق على السابق فتحان ما تجيب بالدابة فان يحصل
راكب سابق وفائد على الراكب والقائد فان ما تجيب بيدها وعلى السابق موجبها وان لم يوجد ان لم يوجد راكبا فوجبا وصحيحا
بمثلها فما اصابته بالاربع فعليه ما لم يكن بها فاضيا الراكب ما دركي فان رمت بالراكب لم يتبين صاحبها الا ان يكون فيه
نفس بها انتهى وكذا الحال في صارة الملحة وتسبيحها يعني راكب الوارث ما تجيب بيد بها ورأسها دون برجليها اما القائد لها
يتبين جانبه بيدها ورأسها خلف الناس بين جهتها ولا يتبين جانبها فوقفتها الراكب او القائد وتكيلان في فا
فالفتحان لا شيء لا حاذي اليد والسبب الاول يكون لدفعها ضيعها لعزاء من يتحقق الضمان بالاخر لانه العزل دون وكان
صاحبها مهاريا لها فلو ضمان على الراكب ويتبين الملك ما سبق من الفصل باعتبار كونه ساقطا لو لم يكن
مرجعها لها بل في امرها الراكب ضمن دون المالك ويتبين الكيا الراكب يعني لو نفس ما فلا لان الفعل يعني سبيله ولو
اجنبي الذاهب سابق دعائي او لحقه او راكب والقائد اشتركا اشتركا ما لا شيء لا يعني السابق بحيث لا يعلمين ولو
كان الضرر في المسرى فقط او الحق لحاق الجمع والواحد مكلوبان من صدر الوقوف لحقه الجمع ومن خلفه الضمان وهي
الضمان على حفظ ما يعني جانبه فان الفائد لا يعد في حفظ بدني ما تاخر من الاول فالبيان كان الذاهب والقائد
اذا يضا الشاق وهذا الذي نم لو يكب ويعد ان وان الى طلق بحكم الكيب وما ذكر الظرف وكذا في سائق فعلى بالحق
فالكل سوال خفي دعاء بيان رجب مثل خلاف ان صاد رشده او لا مرد ان انتهى جرح كتاب ماء هالت وما بها
مثل يد انتهى جرح كم موجب دبه فلت بدارت خفي مثل عدا ت بادر مثل خطاء نيز ثابت است جواب مرادان انتهى
جرح ثانه وفي الفقه ند دعا بحجر مجرم در حياست كه مثل دعوى بان انها موجب بن حيث كوفت دبر مادوه شود اما
الفصاص نيا وفي مثل جمعها يثبت ان ويجيع لقسام مثل ان يعلم ما لك موجم اخصاص لست كلام شيخ معتبر است در
مضمونها كسي من مثل في الجرم بلد بدنه كاملة تلف الجرم فيها الجرم ومن قتل عمدا العبد في حيث الجرح ثم الجاني
الجرح ثم قتل فيه وكلام وجرح شيخ است و نهايه قال ومن قتل في الجرم جنيع لو احد انتهى الجرح وجب زيد العبد
عدوا بحجر والجرح واخذت منه الجرح كان عليه دبه وتقدم دبه لانها كوجه الكسر وما شهر الجرح كان عليه دبه مثل
بالقتل فان كان انما مثل في منه الجرح ثم الجاني اليه ضمن جميعه في العظم والشرب ويتبع من فما الملك وما جاء ان يخرج فقام
عليه احد وكان الحكم في مشاهد الائمة وما يتبع الاخصاص كلام ابن حمزة قال في الوسيلة دبة الدية تنقسم
مثين احدهما دبة النفس في الجرم او كما لا شهر الجرم والاخرى دبة في جنبه الجاني والاخرى في الاعضاء

كا الوجه مثل ان يقطع سوره
بيد الكرم جلد الاعضاء ات
مع بعض اعضاء اولى لكن
فاصر يكون ثابت دبة جميع
اشتام لمثل

لا مثل

والاشتراك الجرم

الفعل وتشد بذلك انها كوجه مذا الجرم وما لا اجتهد بدنه الجاني مقطع بالمثل اشتام مثل جميع الاعمال ان دبة مثل ابو حنيفة
لا في خطاء بالنفس والصفة والاستيفاء كما الى نبذ في المساوي الصفة بل من السمان والاستيفاء بل من حالة
والخطاء على جعل الوجه هو ذكر كله من نوع مدبة وتلك نوع في الجرم او قال لا شهر الجرم فانه يلزم الخطيئة بالنجاة وكا
يجي ملا الزمي اخصاص لما الزيادة بالجد ومع بتوشر في الجدي لخطاء ومن يظهر شد الاخصاص انها شاء ربيد
الوجه بها والدوشي من الاجل ان كان الخاتل من الجلي الابل مائة سنة الى ان قال في الكرمي ادابها سنة وجوب مما له
وان كان ثلث ظلم او قال لا شهر الجرم فعليه بدنه ثلث دبة الان من وجب عليه العزل فيها الى الجرم او مشهد من شاهد
الاشتراك في عبد الجني فلبث فلا مدبة الجاني ان كان الفعل خطا الى الجرم والاخفاء ذات مقتضى هذا الكلام اخصاص
صدق ان باذنه مثل العبد وعدم تبعيضها في حيث لكن الكلام لو سبقا اصبح منه ومن صرح بالاخصاص من المتاخرين
هل الفاضل العقيد في كشف اللثام قال الفظ اخصاص لك في الجد يعبر عبارة الثاني بدنه ومثل الاخطاء بالاشتراك
وبيد عليه الاصل فيقتضي حتى ترمل الفتحين والحقار هل الجرم ثبت الزيادة في جميع الاقسام وفي الخطاء كما هو
الصحيح بدنه في المبسوط والسرائر والجامع والمقنع قال في المبسوط الدية تنقسم في العمد والخطاء ويختلف في
الخطاء بالنص وفي مختصر البلاد الاذن مواضع المكان والزمان والجرم اما المكان فهو والزمان فالاشهر الحرم فالجرم
بان تقتل ذا رحم بالنسب كالابوين والاخوة والعمات والاعمام وتجب في الخطاء من الاجتهاد الزيادة في الدية ولنا
ما سنا ان الابل عندنا انها تلك بان يوجب دبة ثلث وقطع الاطراف تقطعها بالزمان والمكان والجرم عند
ولد ذكر اصحابنا المتقدمين الاقسام فتوضيح في الرئيس قد ذكر ان الدية تنقسم في العمد تحتمل وعلى الخطاء وتختلف في الخطاء
النص وفي مختصر البلاد الاذن مواضع بين المكان والزمان والجرم فعندنا انها تلك بان
يوجب دبة ثلث ولنا ذكر اصحابنا المتقدمين الذي يختص في الكتاب سعدان بين اقسام الفعل والعمد الدية في العمد و
الدية في النفاق النص وتنبيه العدد هذا الفظ من نكتة شهر حرام لا شهر الحرم وفي الخطاء والحرم رجب ذا رحم بعلا ورجوا
له بدنه خطاء مثل يدوك وفي الحرم بعد ذكر اجناس الدية بدنه وتلك هذه الدية باس نظر الاقسام الرفيع ذو رحم العمد الان ان
الرفيع ذو الاشهر الحرم ثم قال والمتقدمين هذين بالزمان وبدنه ثلث الجاني من الاجناس كان والثالث كون افضل هذا
شبه عدد المتقدمين هنا ليس في زيادة المقابل بالصفة الاجل انتهى وفي المقابل ادعى الاجماع على انهم قال وفي الشهر
الحرام دبة ذو المحرم ابو الثلث كانت بالاجماع والنص وهذا هو الموافق الشرائع في الاجماع مع التاسع ثلاث ورد المخبر قال في
الشرائع عدد بان الاسلام الثلث الفضل والاجماع لا شك فيه شاهد الفقه ولو قتل في شهر الحرام الدم دبة ثلث من الاجناس
كان تغليظا وجب مذهب الشافعي وفي الاشباه وجعل بان الدية في الاسلام الثلث ولو قتل في شهر الحرام او الحرم الدم
وثلث ولا تغليظ في الاطراف وقال في الفرائد وفي التلخيص وتغليظ على القاتل في الشهر الحرام ثلث الدية من الاجناس
كان المستفيد الصحيح المريض فيكون موجب عليه صوم شهرين متتابعين من كفارة صوم الكافي من زرارة قال قلت لابي
جعفر رجل قتل رجلا في الحرم قال عليه دبة وثلث ويصوم شهرين متتابعين مثل ما يعين من اجل الحرم ويعتق رقبة ويطعم ستين مسكينا
والصحيح الحديث في المذهب عن زرارة في الكتب لابي عبد الله في رجل قتل في الحرم قال عليه دبة وثلث ويصوم شهرين
متتابعين من اشهر الحرم ورواه الشيخ الطائفة في باب القاتل في انتهاء الحرم من موجب قتل هذا ما صدر من شيخنا الشهيد
الثاني في المسالك حيث قال ولما تغليظها في الحرم بلد نص عليه فيه صحيح ولا بعيد ان يكون ذلك انما ما لكن تحقق
في الشك حيث قال فاما تغليظها في الحرم فلا نص عليه الفاضل الا انه يلحق الحرم بلد بدنه وثلث وبعد ذلك كلبيس

معين بن ابي عبد الله وعليه فتوى الاصحاب وعندي في اسناده من توقف وعن طلاب الشيخين بالبلد وقف وفي الشائع بعد حكاية
عن الشيخين ولا اعرف وجهه ولست اعلم هذه المسئلة بالخبر الصحيح الذي يعتمد في باب الحكم ويطرح الدية من القضية والاصل عدم
بسنده عن ضالة بن ايوب عن كليب بن معوية قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من شهر سلاحه عليه دية وقد ثبت واجاز بها الشيخ
عطا الدام الصحيح المروي عن ابي عبيدة عن ابي عبد الله عن علي عليه السلام انه سئل ابا عبد الله عن الرجل يقتل في الشهر الحرام
ماء بشرة قال دية وقد ثبت دية الصدق في الضرب باسناده الى محمد بن الحسن صحيح عن كليب الاسدي قال سألت ابا عبد الله عن الرجل
وقال الاستقصاء بين كون القتل عمدا او خطاء قبل يؤيد الحكم في الشهر الحرام اقسم ان شيخنا الصدوق قال المذكور في
في الصحيح عن زرارة قال سألت ابا جعفر عن رجل قتل رجلا خطاء في الشهر الحرام قال عليه الدية وصوم شهرين متتابعين
من اشهر الحرم قال وروى ابان عن زرارة عن ابي جعفر ابي عبد الله قال عليه دية وثلث والظاهر ان الجمع للتخيير
عليه بعد الى الرجل القاتل خطاء المذكور في الحديث المذكور ويكون صريحا في المدعى لكن لا يبعد ان يقال ان ما اعتبر في الشهر
انما قال انه اشارة الى ما رواه في صحيح ابان بن عثمان عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل قتل رجلا في الحرم الحديث
المذكور في الاول فلا خطاء الكل بين حتى يتضح المسئلة لكن قال ابن المذكور من صوم الكفارة فيستفاد فيه سهل عن زرارة عن
ابي جعفر قال سألته عن رجل قتل رجلا خطاء في الشهر الحرام فقال عليه صلى الله عليه وعليه شهرين متتابعين اقول هكذا
والظاهر ان الخطاء هذا بزيادة الى الزيادة المذكورة سؤال دية مثل خطاء كدية هل هذا مطلق ليس بالمرسوم جواب
خير حكم حتى يثبت كدية مثل خطاء بل هذا يدل على خلافه بل يشهد بذلك خبر يعرف كدية يعرف قال ليس اقول
اعلمك تما بدية ابيك الخطاء لو اكثر استظهار حتى يتبين لنفع كلمات اصحاب الخطاء هنا ما بكر دية دية حتى صورة
حتى قال ليس في قتل جزئي حيث قال اقسم ان شيخنا الصدوق في الهداية ولا يقتل القاتل الا الاقسم عليه الدية وفي المقنع
فاعلم ان القاتل لا يقتل حتى يقر او يشهد عليه شاهدان ولا يقتل القاتل الا الاقسم عليه الدية وفي المقنع
عشرون بنت مخاض وعشرون بنت لبون وثلثون حقة وثلثون بنت لبون وهي مائة من الابل
الفقيه ولا يؤخذ من اخذه لامه منها شيء ولا من اخذ الابل ولا يؤخذ لعنت دية ما اسخى احزنه واحالة منها شيء الا ملك له
بكم عليهم منها شيء وبعد ذلك اذا ثبت الدية على الانسان بانه قتل خطاء الوقت عاقلة الدية على ما بيناه ورجع
العاقلة على القاتل فان كان له مال اخذت منه ما اذا لم يكن له مال فلا شيء عليه وجب على القاتل الخطاء عتق رقبة
وهي مثل دية مؤمنة فان لم يجد يطعم ستين مسكينا فان لم يستطع فاطعام ستين مسكينا اقول الظاهر
وقد اوجبوا الخمس الدية الى الحسن يطلق بعضهم بانه اذا لم يجد الدية طريق ذلك بالاذن لا يلزم عاقلة الدية وهو
في زمنه على تجهيز الاطلاق في قوله اذا اشترى انسان في حيث عرفه كما يا اصحاب الخطاء كانت الدية على عاقلتهما جميعا نصفين
معلق كل واحد منهما الكفارة على الكافرة لستين الطائفة في انها بالجزم العاقلة من بدء الخطاء الا ليست الدية
ما يقرب القاتل ويعالج عنه ويطبع عليهم منه شيء ويلزم القاتل ثلث دية الا خاصة في الخطيئة الدية اذا كانت على عاقلة لم
تحمل العاقلة من احد من اما ان يكون من اصل الاجل او من عينها اهلها الماء لا يعدا اذا كانت على العاقلة واما اذا كانت
على القاتل فعلى ما اذا قتل عمدا او لعنت بالخطاء او كان شبه العمد فانه يكون بالحكم في العاقلة نسوا وهو جميع ذكورنا الدية
على القاتل اذا اقر القاتل سؤال في المراسم بنية الخطاء يرجع على العاقلة على مال القاتل وقال في سؤال دية اتفق فيه بان
احدهما يجب على العاقلة وهو بنية مثل الخطاء المحض اذا ثبت بالبينة من غير مصالح والاخر يجب على القاتل وهو بنية عمد الخطاء
مدية مثل خطاء المحض اذا ثبت القتل باعتراف القاتل والدية بالمصالح في الجامع ولا يقتل العاقلة ما دون الدية
كان خطاء القاتل فاسد لا مال في يد القاتل الا بالصدق ولا مال صالح عليه وفي التهذيب ولا يبطل العاقلة صلحا ولا اقرارا

وفي السرائر والعاقلة لا تعقل الجاني لا يتبع احد في قتل الخطاء المحض على ما قاله شيخنا المفيد البينة ولا يبطل اقرارا ولا صلحا
وفي الشائع ولا تعقل العاقلة جدا ولا اقرارا ولا صلحا ولا جاحدا ولا اقرارا ولا صلحا ولا يبطل العاقلة اقرارا ولا
صلحا ولا جاحدا بل هذا الاجماع عند العاقلة وذكره وبذلك لا يحمل العاقلة صلحا ما بكل العاقلة وهو الاقل دعوى الاقل لا يبنى فيما لم
على الدية لو بعضها ولم يجنى اقرارا ان يقر القاتل على نفسه بقتل الخطاء بل يلزم المقر والدية في ماله وفي اصول عند ولما
يبطل العاقلة ثابتا بالبينة او يصدق العاقلة فلو اقر الجاني بالقتل خطاء ثم في ماله ولم يجب على العاقلة شيء الا ان
يصدقه او كذا لا يجني العاقلة فيجب اصل القتل بالبينة دعوى الخطاء وانكرت العاقلة الخطاء ما لم يقر عليه مع يمين
فيحلفون انه لم يقتل الخطاء وكذا لا يبطل العاقلة صلحا ولا جاحدا وجدا العاقلة وهذا الكلام مشتبه عليه لا طلاق
في اثبات المسائلة كما يرجع الى الدية وعلى هذا العاقلة لا يجني العاقلة ثابتا في الاقرار ولا يبطل العاقلة جدا ولا
ولا جاحدا وجه القاتل واما وجب الدية كذلك الاب ولا يجنيه على نفسه خطاء ولا اقرارا وفي المسائل في شرح الجماعة
المسائل من التابع فيه اقرار الجاني بالقتل خطاء مع عدم ثبوته الا بالاقرار لم يثبت بذلك يجني على العاقلة وكذا لو صالح القاتل
والاولياء في الجد في الخطاء مع ثبوت على الدية لا يلزم العاقلة فيها بحيث خلاف في من نفاه احد الاصحاب الامامية والخصائص
الفرع فيها من الصحيح والضرب بدية الخطاء المحض اثبت يخرج الدية لا يخرج عليها الا من اقرار المذكورة بالاجماع عليه وقد مضى
فيما الخلاف من كلام السيد المسائل وقد مر الى الشيخ في ذلك مضافا اليه الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى
وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطاء ومن قتل مؤمنا خطاء فتحرير رقبة مؤمنة وديته مسلمة الى اهله الا ان يصدقوا فتحرير
رقبة مؤمنة فان كان من قوم عدو لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة وان كان من قوم بينكم وبينهم ميثاق فدية مسلمة الى اهله وتحرير
رقبة مؤمنة فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من الله وكان الله عليما حكيما وجه الدلالة ان الله
مسلمة مطلقة على تحريم قتل المؤمن الا بالدية المذكورة الدية على القاتل وخرج الدليل على وجوبه ثم ان الاجماع الخلاف
البينة فهي مبينة عند رجعنا الا بدليل واما السنة فقد تضمن منها الصحيح الفقيه المشايخ الثقة قوله
تعالى فهم على ابوابه في باب العاقلة من الكافي والفقيه وباب البيان على القتل من التهذيب عن الحسن بن محبوب
عن علي بن رئاب عن ابي جعفر عن ابي عبد الله عن الجنين العاقلة جدا ولا اقرارا ولا صلحا ومنها ما رواه في الباب المذكور
من التهذيب عن الحسن بن علي عن السكوني عن جعفر عن ابيه عن الجنين من الاعاقلة لا يجني جدا ولا اقرارا ولا صلحا
ومنها ما رواه في الخلاف باب المذكور عن بكر عن زرارة عن ابي جعفر قال لا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة
وانا رواه في الخلاف عن عمر بن حفص عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال لا تعقل العاقلة شيئا ما سناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن ابي جعفر
الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن ابائه هكذا في الجنين لا يعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال في الخطيب حيث رواه هكذا قال امير المؤمنين لا يعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة
اخر وطريق الى الحسين بن احمد بن يحيى بن محمد بن احمد بن الاشعري والد بن عقبة الجاشي وعنه ابو جعفر الطائفي
عن جابر بن يزيد عن الشعبي وما عن ابي جعفر بن محمد بن الحسن بن عبد الله بن الحسن الجاشي وعنه ابو جعفر الطائفي
في الفقيه الاربعين العاقلة ذكرها في الخلاف عنه وما الحسين بن علوان فما روى عن ابن عطية ذكره ابن الحسن
بن علوان كانا وثقين من اجل جد عند اصحابنا يقتضي وثاقتهم وفي كتب رجال الحسين بن علوان وجماعة علماء من جملة
العامة الا ان لهم بهاد وتعبد شديد وقيل ان الحلبي او الحسين بن علوان كان مكتوبا له بكتب فالظاهر ما مضى من خالد
عقد ذكر الكشي وتبع الطائفة انه شيعي لكن حكى الكشي ذم جد بن سالم شياع الحضيب ابن فضال في فهد حيث قال

بنو زيد بن حارثة كان عند سجدهما ذو الكتف بن مالك اثر قرحة وما زيد بن علي فتبع الامة بنان حاوا بسند وسط
اعالة فبعث فقال لي بدل على حسن حاله ابو منها ما يجب ما ذكرني بخبر سليمان بن خالد روى عن عبد الله بن ابي فاطمة
خرج مع زيد بن علي فخرج فقال لي قتل رجل بحق وقتل ظلما ومن زيد بن ذف في ناحية ما فقال لي زيد بن جبار جبرنا سليمان
ثلث واحد لهم من جبر حتى من زيد امام الهدى لم قرب دابته وان زيد لي فقال لي فقيت خرج فانه لا زيد
وعن بطرة جبر اما في الحالة والعوام ومنها ما يظهر ما رواه شيخنا المفيد في العيون في الجزء الثاني من الامالي باسناده
عن ابي الصلت عن زيد بن علي عن ابيه عن ابيه عن جده قال كنت جالسا عند الحارث فجاء زيد بن علي بن الحسين فقال لي يا زيد
اياك ان تكون المصلوب بالكناسة قال لا ابرح زيد واسمعنا يجب على هذا الفعل عن
الحسد لا يخفى فانه بالبيت حسدا لنا ثم قال لي حقا قول من جبر فقال لي من جبر من ولد رجل بكر زيد بجلا فاكونه
وجلب بالكناسة يخرج من فيه بنا خفية وحرا بالسماء ويخرج به اهل السموات يجعل ذو حق من صلة جلا فيخرج
فالجنة حب بنا ومنها ما رواه ذو الباب الثالث والخمسين من العيون قال حدثنا الحسين بن هرون الحافظ
رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن علوان عن عمرو بن
ثابت عن داود بن عبد الجبار بن جابر بن يزيد الجعفي عن ابي جعفر محمد بن علي عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لحسين يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يدخل هو واصحابه يوم القيامة من باب الناس غرا محجلين يدخلون الجنة بغير حساب ومنها ما رواه في العيون الرابع والخمسين عن ابيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن علوان عن عمرو بن
ثابت قال حدثنا عبد الله بن يحيى قال حدثنا ابن سعيد عباد بن يعقوب قال حدثنا شاهد بن هاشم بن يزيد عن عمر بن يزيد عن عبد الله بن
ابي رافع عن عمر بن علي قال كنت مع جدي علي بن ابي طالب في خلافته وان في زيد بن الحسن فرفع طرفه الى السماء ثم قال لي لعنة الله
من ولد الحسين رجل يقال له زيد يخرج في آخر الزمان من ظهر الكوفة في خمسين الف من اهل العراق يقول انا ابن فاطمة بنت رسول الله
ما رواه ذو الباب المذكور قال حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس قال حدثنا ابي عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن
علوان عن عمرو بن خالد عن ابي الجارود زياد بن المنذر قال لي جعفر بن محمد يا ابا الجارود ان زيدا كان عالما وكان صدوقا وانه دعا الى نفسه
بحق ولو ظفر لوفى بما دعا اليه ولو ملك لعدل ولقد حدثني ابي ان ابا الحسن الرضا عليه السلام قال لي يا عم ان زيدا قد دعا الى نفسه
بحق ولو ظفر لوفى بما دعا اليه ولو ملك لعدل ولقد حدثني ابي ان ابا الحسن الرضا عليه السلام قال لي يا عم ان زيدا قد دعا الى نفسه
بحق ولو ظفر لوفى بما دعا اليه ولو ملك لعدل ومنها ما رواه في المجلس الثاني والستين قال حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال
حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن حفص بن عمر الجعفي قال دخلت على الصادق جعفر بن محمد فقال لي
يا حفص بن ابي فلت فلت من الكوفة قال لبيك جعلت فداك قال يا حفص بلغني ان رجلا من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج بالكناسة فقال
ذكرت عمي زيدا وما صنع به فبكيت فقلت له ما الذي ذكرت منه قال ذكرت قتله وما اصاب جسده بسهم فجاء ابنه يحيى فبكى

سليمان كان جالسا خرج مع زيد

عليه فقال لي ابشر يا ابا خالد فان زيدا قتل رسول الله صلى الله عليه وآله والحسن والحسين صلوات الله عليهم فقال لي يا ابا خالد ثم دعا
بدواة فتفرج الهم بحبره وكانت تلك سبع فبقي بها في ساعة خبرني عبد السلام زاد فخفر بها ودفن في جبل الماء وكان
سهم قاده سندي فحضر منه هبيل بن مرة بن هرون القدر ما خبر بذلك فهم اباه فخرج بن سعد بن عرفة في
الكناسة اربع سنين ثم امر به حتى بالنار وذرى في الهواء فلعن الله قاتله وخاذله والمحب لهم جبرا اسكن ما نزل
بنا اهل بيت نبيه عبد بن زيد بن علي عن جده زيد بن علي عن جده خبر صنعان ومنها ما رواه في المجلس الحادي والثمانين
قال حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق قال حدثنا محمد بن محمد بن الهمداني قال حدثنا محمد بن الحسن المستند بن محمد قال حدثنا جعفر
بن سليمان عن ابيه عن عربي خالد قال اتى زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب في قتل زمان رجل منا اهل البيت
يخرج اسمه علي فلقد وجد زمانا ابن اخي جعفر بن محمد يقول من خرج ولا يهتدي من خالفه ومنها ما رواه في المجلس الثاني
والثمانين قال حدثنا ابي رض قال حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب عن احمد بن علي الاصبهاني عن
ابراهيم بن محمد الثقفي قال حدثنا ابن هارون الشيباني قال حدثنا جعفر بن زياد الاحمر عن زيد بن علي بن الحسين بن علي
انه قال يا ابا حمزة ما قلت لك ولا لاحد بعدنا اشد جهاد بخروجا كتبها ثم قال زيد حفظها الصالح ايها الحق اولى
بحسن الحفظ منا ولا لحد جلنا بعدنا منا وسيهدي فيها شرحنا وما من من به رسول صبر ابوا ومنها ما رواه
في ابانا المذكور عن الحسن عن محمد بن ابي عبد الله عن ابيه قال لما حمل زيد بن موسى بن جعفر الى المامون وقد كان خرج
بالمدينة وحاربه دود ولد العباس صبيا لما مون جرد لابنه علي بن موسى الرضا وقال يا ابا الحسن اخرج لعمك زيد
فاقتل لقد خرج قبله زيد بن علي فقتل ولولا ما كانت قتلته ظلما وانا به صبر فقال الرضا عليه السلام يا امير المؤمنين لا تفعل
زيدا الى زيد بن علي فانه كان من علماء آل محمد غضب لله عز وجل فجاهد اعداءه حتى قتل في سبيل الله ولقد حدثني ابي
موسى بن جعفر انه سمع ابيه جعفر بن محمد يقول رحم الله عمي زيدا انه دعا الى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بما دعا اليه
ولقد خرج اليه في ايام ابي فاستشارني في خروجه فقلت له يا عم ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسة فاخرج فقال لي جعفر
يا بني ما سمع واحد بخروجه الا وجاء الى المدينة فجاء الى ابي الحسن فجاء اعرابي من اهل المدينة فقال لي يا ابا الحسن هذا ما جاء في الرضا
بن علي لو بايع ما ليس له بحق وان كان اخي الحسن وقد اشرنا له الى حرب الحالة وما جاء ما جاء فاجابه فجيء
ان الله قتل جدك بالسيف فخرج اليه رجل من سيبله يقال له زيد بن علي بن زيد بن علي بن الحسين فقال له يا ابن رسول الله
في الله من جاهده حق جهاده ومنها ما رواه في ابانا المذكور عن الحسن عن عبد الله بن سنان قال اخرج جاء وجيء سنة
تقريبا بالمدينة فدخلنا على عبد الله الصادق عليه السلام فقال اعتد كم حتى في زيد فقلنا قد خرج ابو جعفر خارج فقال ان
ابيكم خبرنا خبر ذي فكنا اياه فاني سمعت ابي يقول ان الامام الحسين بن علي كتب بذلك ما سيدكان زيدا خرج به الا ويدا فرخ معه شك
لا يدعا الحسين مثل يوم الجمعة وكل معه فاده ونادوه فدخلنا على الصادق فقلنا الكتاب الذي قلت فيه ويكم ثم قال انا
قد قلنا الا بالحسين وقد قلنا ما حسب فيه اذ كان فوالله ما كان رجاء عمي كان رجاء لنا فاخرنا مضى فاهم في شهيد الكبير
استشهد مع النبي صلى الله عليه وآله مع علي والحسن والحسين عليهم السلام ومنها ما رويناه في مقتل الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن
بن محبوب عن عمر بن الغنم قال حدثت ابا عبد الله عليه السلام بقول عليكم بخروج زيد وحاله لا تشبهوا وانظروا لا فكم فلو
الرجل منكم لكون هذا الفتى في الاوبة ثم وجد جلد ما صلى الله عليه من الدم وهو الجزء جدي بجنب ثلاثة الاخرة بانه قتل على ما قد اسلمنا لكان لكم
الله كان رضا الله ولكان لعمه فقال ان لعمه فقال ان جاء لك يوم جرب ثم كانت الاخرة بانه قتل على ما قد اسلمنا لكان لكم
واحدة الاجر فقد اعد الله عليه ثم الحق بنا ولا تفعلوا كراء الكراث منا ان نظروا على اي شيء يخرجون ولا
تقولوا خرج زيد فان زيدا كان عالما وكان صدوقا فلو دعاكم لوفى انما دعاكم الى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بما دعاكم

البر انما خرج الى السلطان يحيى ليغضبه فلما خرج منا اليوم المأمون جد موكبه الى الرضا عليه السلام يقول نشهد انك امام
به وحجتنا اليوم ولكن معاذ الله ان كانت الخلافات والاولى بالخلافة بالامامة لا يجمع منا لا يجمع منا لا يجمع من اجتمعت بنوة فاطمة
فواحد منا صاحبها الا من اجتمعت فيه بنوة فاطمة وفاطمة ما صاحبكم الا من اجتمعت فيه ان كان رجب ما يقول اسم صنم رجل واجتمع
ان شاء والى شجاعة فاضبرد ان اجتمع لنا فخر في اهاليكم فلو ان يكون لو كم كلها كم بالنسب الى ما فيه مهنا
ما وافق الرضا وهشام بن عبد الرحمن بن محمد بن الحسين عن عبد الرحمن بن ابي هاشم عن عبد الله بن جابر عن علي بن محمد
قال كنا عنده وذكر الخلفاء فقال ابو جعفر عليه السلام لا يخرج من هاشم احد الا قتله قال ابو ذكر ملك عشرين سنة فقال جعفر عليه السلام
ما لكم اذا ذكر رجل ابن عبد الملك سلطان قوم ابا الملك قال يسبح بالبر الملك فقال علي بن جابر قلت له بنفسي الفداء
فوالله ثم شهدا عند رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يكن ذلك ولم يجمع فوا الله لو كان الا انا وابي لخرجنا منه ومنها ما رواه
ابو سعيد وعثمان الكاذي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن رجل ذكره عن سليمان بن خالد قال قال لنا ابو عبد الله عليه السلام كيف انتم
على زيد فقلت لهم كانوا يرون فقال انتم اخذتم فقلت اخذنا منه حرفا حرفا وشيئا في الغزارات فقال اجمعوا جاءت الخيل بخيله
فوجدوه ما وضع في الغزارات وعن حمدويه والعيشي في الغزارات صلوات الله عليه بالله ان الله عليه فانه مهنا ما رواه هارون بن
عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الحسين بن علي لما اراد ان يخرج
حتى اتى مسجد الغريم زيد بن علي فقال له زيد بن علي يا ابا عبد الله اني اريد ان اخرج معك فقال له الحسين عليه السلام يا ابا عبد الله
بعد الهرب فقال له اتخرج على ابن اخيك هشام وانت تقول ان الامام فقال له جعفر يا ابا عبد الله ما تقول في زيد بن علي
فيما جاء به فقال يا ابا عبد الله ان زيدا كان عالما وكان صدوقا وكان عارفا وكان
صدوقا اما انه لو ظفر لوفى بما دعا اليه وما ظن بكم يا ابا عبد الله مهنا ما ذكره شيخنا المفيد في ارشاده قال كان زيد بن علي بن الحسين
عليهما السلام جليل القدر فضلا وكان عابدا ورعا فقيها سخيا شجاعا ما رأيت بالسيف بامر بالمعروف وينهى عن المنكر وطلب
بثار الحسين بن علي عليهما السلام وكان يحدث عن جده عن الحسين بن علي قال حدثنا الحسن بن الحسين عن علي بن ابي طالب
عليه السلام قال سألت هاشم بن سفيان عن زيد بن علي فقال كان كالسائل عن زيد بن علي قبل قتله خليفة الله في ارضه
ما كان ناطقا بحق وكان من خيار آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال وقد شهد كثير من الشيعة انه لما مات وكان سبب امتناعهم
من نصرته بعد ما بايعوا له ايضا من اليه فقلنا بن بذلك نفسه ولم يكن بن بذلك عابه لم نهضه باستخفاف منه للامامة
من نصرته ونهضه عند وفاته الى ابي عبد الله وكان سبب خروج ابي الحسين زيد بن علي ما ذكره المفيد في كتاب الطالبين
الحسين انه دخل على هشام بن عبد الملك وهو يتبختر فقال له هشام ما اراك تتبختر الا لما رأيت من فضلك فقال له زيد
فوالله ما تكبر من عظمة وما ارى له فوالله لو شاء ان يحيي بنفوذ امره ولا من بما يعطيه دون ان يعرف به وما اوتيت بفضلك
بالعبد لم تزيدني الله عز وجل عند هشام انت الجاهل بفضلك الفاضل لها قال زيد لا امرك وانا لا امرك وانا لا امرك وانا لا امرك
الله واعلم احدا اعظم منزلة عند امير من بني بيته وهو ابن امه فلم يزد على ان قال له يا غلام ناد بالصلاة فلما سمع زيد

سؤال چهارم بینه اقرار که معتبر است در حکم ثبوت زنا بالواط بالاتفاق است که اقرار زنده حاکم شرع بینه باشد یا هم است مثلا
هرگاه زنده حاکم شرع اقرار نمود لکن اقرار او بعد منکر زنده حاکم شرع بینه معتبره ثابت شود کفایت میکند در حکم یا نه جواب
مستفاد از کلمات اصحاب ثانی است پس هرگاه اقرار اربع مرات در زنا و لواط در بامر بینه در موضعیکه مرتبین کفایت میکند بینه
معتبره ثابت شود کفایت میکند در ثبوت حکم بها الا فیه قال فی المقنعه یجب حد اللعن و اللواط بالاقرار کما یجب حد الزنا فی ذلک
و لا یجب حتی یکون الاقرار بربع الاختیار اربع مرات کما یجب حد الزنا فاما اقرار اربع مرات و البینة فیه شهادة اربع رجال عدول من
اهل الاسلام کما یکون البینة فی الزنا و اللواط علی ما ذکرناه و غیر انه فی هذا الباب ثبات حد اللعن و لا یجوز الحد بالاقرار من الفاعل و المفعول
عاقلا فیشهد اربع رجال عدول فیشهدون بانی رأیت الفاعل فی الفرج مثل المیل فی المکحلة کان ذلک اقرار الانسان علی نفسه بالزنا اربع
مرات علی اختیاره فی الاقرار وجب علیه الحد و ان اقر مرتین او ثلثا لم یجب علیه حد بهذا الاقرار ش اینها بنه بشب
مع ان ثابت شبین احکام اقرار الفاعل بذلک علی نفسه مع انه عقلا من غیر اکراه و لا اجبار اربع مرات حاضر بود باخر و فاما
اقرار اربع مرات بالزنی فی الفرج حکم زنا را و وجب علیه ما یجب علی فعله و ان کان اقرار من هذا و اقرار اربع مرات بالوطی فیما دون
الفرج لم یحکم زنا را و کان علیه التعزیر حسب ما یراه الامام و ان شهد علی فعله بالزنا رجلان یشهدان اربع نفر عدول علی رجل
بانه اولج ذکره فی فرج امرأة لیس بینهما بینة عقد و لا شبهة عقد مشاهدون ذلک فی الفرج و هذا شهدا انه کان ثلث شهادة بهم یحکم
علیه بالزنا کان علیه ما علی من اقر مرات بینة و اما اذا شهد الاربعة الذین ذکرناهم علیه بالزنا و لم یشهدوا
بالمعاینة کان علی کل واحد منهم حد الفریة و ان شهد علیه اقل من الاربعة کان کل اثنین ذکرناهم علی الشاهدة کان
علیهم اربع حدود الفریة فان شهد الاربعة و اختلفوا فی شهادتهم فبعضهم شهد بالمعاینة و بعضهم بغیر ذلک کان علیهم حد
الفریة و عشری حد اللواط یجب الحد بشهادة شاهدین احدهما تام الشهادة علی اقرار اربعة شهود عدول یشهدون علی الفاعل
و المفعول به بالفعل و هما یجدون المشاهدة کالمیل فی المکحلة کما ذکرناه فی باب الزنا و لو شهد و کان کان علیهم حد
الفریة الی ان قال و قد یثبت الحد بغیر اقرار المفعول علی نفسه اربع مرات کما ذکرنا فی باب الزنا فان علا کان او مفعول به فان
اتی دون ذلک لم یجب حد الزنا للواط و کان للولی التعزیر الاقرار علی نفسه و الفعل و اذا شاهد الامام الفعل من بعض الناس
کان له ان یقیم الحد فی الحال و لا یجب الحد بالزنا الا باقرار اربع مرات فی اربع مجالس و اما دونه و احد فانه یثبت به الحد
حال و به قال ابو حنیفة و قال الشافعی اذا اقر دفعة واحدة لزمه الحد بکرا کان او ثیبا و به قال فی الصحابة ابو بکر و عمر و علی
و عثمان و حماد بن ابی سلیمان و مالک و اسحاق و احمد و ابی لیلی لا یثبت الا بان یقر اربع مرات سواء کان فی مجلس واحد او اربعة مجالس لیس
اجماع الفرقة و اخبارهم ناطقة و فی الخلاف لابی الصلاح و حد الزنا انما یکون اقرارا بانی اتیته بان یقر به اربع مرات مالک فیما اراد
یشهد علیه اربعة رجال عدول فی حد واحد و وقت واحد و لفظ واحد متفق المعنی بهما یثبت الفرج فی الفرج کالمیل فی المکحلة او کیف ما
احمد زنا بان یقر فی حد اللواط یثبت فی الشهادة بما یثبت به الزنا من اقرار اربع مرات او شهادة اربع نفر او کلام الامام قال و یجب
الصبر فی الزنا ش ابو سعید فی الزنا اما ما یثبت باحد شبهین بالبینة و باقرار الفاعل علی نفسه و البینة اربع رجال
من العدول و قیل ثلثة رجل و امرأتان او رجلان و اربع نسوة و لم یقم شهادة رجلین و اربع نسوة فی الحدود و الفرج و انما
تقبل البینة مع ثبوت العدالة و شرط بها ثانیا فی مجلس واحد و هنا الشاهد فی الحدود و المکحلة و اتفاق معانی
الشهادات فی الزنا بالمکان و الوقت و الشهود بالفعل فی الفرج الحرام فان اختلفت الشهادات فی شیء سوی الشهود
الزنا و وجب الحد علی الشهود الذین شهدوا و اما بیوم یشهد باقرار الفاعل یجمع بارادة یشهد و باقرار الفاعل اربع مرات فی مجالس
متفرقة و کذلک عاقلا کاملا مختارا فان رجع قبل ان یتم ادبه فقط و ان یتم ادبه فقط و ان رجع قبل ان یرجم بالرجوع و ان رجع بعد ان یرجم
لم یسقط ان کان موجبه الحد و سقط ان کان موجبه القتل و یجوز للامام اقامة الحد اذا شاهد من یزنی بنام بینة و اقرار

ان كان على زان كان بمعنى يعرفه الناس شرعية ذلك الاعتبار مطابقا بحسب الحق باستيفاء حضرته في الواقع ثبت بمثل ما
يثبت به الزنا من البينة والاقرار على وجه المذكورة على سواء ثم المراسم وان تأمل فيه فانه لا يثبتا الا بشهادة اربعة رجال على
الوجه الذي ذكرناه في مجلس واحد والاقرار على الوجه المذكور ملوساء وقد الزم اسم وان تأمل فيه فانه لا اربع وثبت وقد ثبت
بشيء حكم الزنا بشيئين احدهما اقرار الفاعل الواطئ على نفسه على وجه الاقرار حكم له بالزنا ولا اجماع اربع وثبت في اربعة ذكر فيه
سواء في هذا الاقرار اربع وان على ما مذهب سناء وكان حرا بالقول به الفرج حكم له بالزنا ووجب عليه ما يجب على عدو ما اقرار
من ذات اقرار اربع وثبت بقول ما دون الفرج العظم ذكر له حكم له بالزنا وكان عليه الحد بحسب ما يراه الامام ولا جماعة
بذلك لكن من فعله دلشبهين سر طاوسه لـ في حد الفرائد ويثبت ذلك على عدد ما مرين احدهما ما اقر به على نفسه بذلك اربع
مرات وهو كما في العقل من عقاله كما مذ ساء في باب حد الزنا سواء كان ناه ما اره مفعولا به ما دون ذلك لم يجب عليه الحد
وكان على الحاكم تعزيره لاقراره على نفسه بالفسق فكذا الحاكم مثبت الملك الواطئ ويثبت ذلك باقرار اربع وان الزنا بعينه
محال عدد لـ لا يعين صاحبه زنا لا يعلم كذلك فيكون حد الزنا ثابت بشهادة اربعة رجال عدول بالمعاينة على شيء
واحد او شهادة ثلثة رجال واربعة نساء كما اقرار اربع وثبت بقول ما دون الفرج من ما يلج عاطل بشهادة شاهدين على اقراره
اربع مرات وهذا اربع عند الحدود لم يقبل رجوعه وكذلك يثبت الزنا بالاقرار اما يجب الرجم لم يرجع لم يرجع وان رجع فيما لا يوجب
الرجم كالقطع وما يلحق الحد وحد لم يقبل رجوعه وكذلك يثبت الزنا بالاقرار واما البينة اما الاقرار بشرط بينة بلوغ
كالاقرار والاختيار وكونه ذكرا الاقرار اربعا في اربع مجالس وفي اقرار دون الاربع لم يثبت الحد ووجب التعزير وان اربعا في
مجلس واحد فالحد في الخلاف والمبسوط لا يثبت وهذا الواطئ ما لا يثبت الا بالاقرار اربع مرات او شهادة اربعة
رجال بالمعاينة وهذه من ذكر الفرج الفرج وكالفصل وكونه بالاختيار وعدد كان او مفعولا وفي الذات يثبت ان زنا بالاقرار
او البينة ولا بد من تفريع الفرج وكالاختيار وحريته وكونه الاقرار اربعا وهل يشترط الخلوص بما في الاقرار الاشبه انه
لا يثبت شرط فيه الواطئ يثبت بالاقرار اربعا ولو دون ذلك لم يثبت وهذا شرط في الفرج الكلف والاختيار والحرية وعدد كان
او مفعولا في الفصل بما يثبت الزنا بالاقرار اربع مرات فلو اقر انه يجب الحد ووجب التعزير ويثبت في الاقرار
بلوغ الفرج وشرط الاختيار وحريته وفيه يثبت القرائن سواء كان بالجناب او بدون الجناب بالاقرار اربع لا ما دونها
اربعة رجال بالمعاينة ويشترط في الفرائض بلوغ والعقل والحرية والاختيار سواء كان فاعلا او مفعولا لانه لو دون اربع عنه
ولم يحصل الثلاث فالحكم سبيله اما ما كان او غيره على الاجتهاد وهذا قوله اما يثبت اي زنا بالزنا بالاقرار ما يثبت هنا
مطلبان الاول الاقرار ويثبت فيه البلوغ والعقل والحرية والاختيار والقصد وتكرار اربع مرات وفيه فالواطئ لا يثبت
بوجه الا بشهادة اربعة رجال بالمعاينة كالميل في المكحلة ان شهدوا بالاتفاق وشرط عدم تخلل الفصل وعكاية
وزمانه ووصفه اذا الاقرار اربع وان من الفرشيد حيثيات فاعل والمفعول والفاعل دون الاربع من ولا يحد ولكن
دون الاربعة والتعزير ويحكم الحاكم سبيله في قبلة الامام وغيره وفي الارشاد فان قلنا فما يثبت باحدهما في الاقرار
بشرط فيه العدد وهو اربع وان وقوع الواطئ فلو حد وعزر وبقي التعزير بعضه وخيارة وحريته سواء الحكم ما الاتيان الى
قال علو لكن الاقرار الفرج سقط الحد ولا يسقط بالانكار ثم يثبت وغيره الواطئ يثبت بالاقرار اربع مرات من الشائع العاطل لكن
الفتاوى وشهادة اربعة رجال بالمعاينة ظاهرا دون الاربع عند وفي شهوده وتعاهد والفرض يحكم الحاكم سبيله في الحد
يثبت الزنا بالاقرار به اربع مرات مع كمال العقل وعدم الاختيار وحريته وعدم الوطء فيه وفي الواطئ
فيما في بالجناب وكذا الاربع مرات اشهد عليه اربعة رجال بالمعاينة وكان واطئا مثل هذا المثال الفرج الاجتماع
الاشتغال الزنا لا يثبت الا على الفرج على وجه يثبت ما عدد الاقرار بقي ما اربع ولو يثبت ما دون عضو الاكتفا بمرة

ذكر الاقرار

كان الزنا لا يثبت الا بشهادة

رمضان اكثر العلماء وهو مذاهب الاربع كالشهود عند ولا يتفق ان مقتضى كلام هؤلاء الاماجد العظام هو الاكتفاء في الحكم بثبوت
الزنا بالواطئ بعدد الاقرار على الواطئ اربع مرات وان سواء كان الاقرار عند الحاكم او لا ثم فيثبت شهادة اربعة على نفسه اربع
مرات بذلك عند الحاكم وان لم يكن اقرار عند وفعلي هذا فيثبت بهذه مبنى الاقرار على نفسه الرجم وان يحكم عليه بذلك
ثم يثبت هذه اسماء للعلم بان الاقرار بالواطئ على نفسه هذا لا اعتراف به عليها واما كونه عند الحاكم وما دونه خلط في ذلك
مطابقة ولا تعتبر هو الاجر ثاب بنه ذكر به عند الحاكم كما لا يكون عند الحاكم وكذا يكون مدخلا في ثابت الاقرار كذا لا يكون من توابع وجوده اجتهاد
فظاهر قول ان كونه عند الحاكم بمعنى كونه مجتهدا يكون لكان نقل ان المستفاد من الخلاف مثلا الاحكام انه لا بمعنى كونه
كونه في مجلس الحاكم عند الحاكم لا لغا القرائن بهما مقتضى رفع اللفظ اصلا مقتضى بيان انهم انه لم يثبت عند الحاكم ان زنا
اقر على نفسه الرجم وان باقرار حكم بذلك عليه ثم ولم يقر به عند اصلا بل لم يكن منه وهو المصرح بذلك كلام شيخنا
السيد بحر بن سعيد وقد بحث عنه فقال وثبت باقرار اربع وان من بالغ عاقل وفيها شاهدين على اقراره
بذلك وكذلك مرتين الحكم بثبوت الحد في كشف اللثام قال وقبل اقرار الرجل ان ثابت بالاقرار اربعا وفي انه اقرار خلوة لا في صحته
ويكفي المدعي ان يكون شاهدان على اقراره اذا قال اربعا وكذا في كلام عزيزها من سنفسه عليه وما نبهوا ارادة هذا الاطلاق
من كلامهم ما نبهوا عليه من الاشتراط حيث جعلوا بانه يشترط في الاقرار بلوغ المقر وشرط اختيار وحريته وكونه
اربع مرات واخذ هذا فاعتبار رضاه الجهالة من وجه وجوز ضار الحاكم هنا رجع بذلك من ذهب الى جلاده فيه بذلك فظ
كان مراد الاقرار عند الحاكم نهوا عليه انه يثبت كان الفقيه عليه انه لغير الشبهة على ما ذكرنا كالاحتمال وعدم التنبيه دليله
على العدم وعلى الحد وسندهم في مثل الاطلاق الحدود في المسند كالصحيح بريد في نفي انه يثبت عن ابن ابي عمير عن رواه
عن ابي حمزة وابي عبد الله عليه السلام قال اتى امير المؤمنين عليه السلام برجل فقال اقر على نفسه بالفجور فقال امير المؤمنين عليه السلام لا تحملوا لعنة
على مسلمين فقد وامله المسلمين في الاسم عن فعل مثل ما فعله ما يوجبه وتهمة قال ان فرض بعضهم وبقي بعض يرجم من بقي
منهم فتح الفقيه الشيخ اثنان اوجب في كونهم مسلمين هل لا يعرف ما يثبت ايهم بن عليهم حد بعد ان فرض عنه
امره او اياهم بالاعتراف لانه ما اقر بهم من فعل مثل فعله فلا يرجمه بالتعرف في الصحيح الى في الكافي وبسند عن محمد عن جميل
عن رجل عن بعض اصحابنا عن احدهما عليهما السلام في رجل اقر على نفسه بالزنا اربع مرات من بعض من يرجم الى ان يرجم من الصحيح الى
الكلام وبسند عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اقر على نفسه بحد ثبت عليه ما يثبت مما يوجب الحد على نفسه بحد وعلى عنه
مقول في الدعاوي على نفسه بالواطئ عند الحاكم لكن يثبت الزنا عليه بالبينة المذكورة انما يوجد نفسه بحد وعلى عنه
كان لحد اما الصغيرة فقط للعظم بان فعل المانع وهو قوله من حيث المادة وهو قوله باعتبار الجهة وهو خلاف المدون
عليه باعتبار المادة فيما غير بعض الاعتراف على الغير وما يكن منطابه كالواطئ في هذا الكلام والمدلول بالجهة الشهر
ثبوت الفعل وعليه بالمادة لقلة الضبيرة بها الفاعل اسطلان الحقة في زمان سابق على الحكم وهذا الفقه مفتقر في حل
الكلام وما الكبرى فلو صرح ان من ادلة الفرج ويكن القرائن بعين الحاصل اصطلح بصدور الاقرار منه من قوله
البينة بعين ما اقر الصحيح الى بذلك لا يمكن رد ما الظهور في الاقرار المستفاد من الحديث واشار ثبوت الحد فيها اذا علم
الحاكم صدور الاقرار منه على نفسه بوجه يحد وهو الاشبه الاسكافي وهذا هو المصرح به في كلام كثيرين فهو الاصح
قال شيخنا في الخلاف يثبت الاقرار بالزنا بشهادة رجلين ولنا توجه لا احدهما مثل ما قلنا واما في الاثبات الا
بالاربع شهود لهذا ان سابق الاقرار يثبت بشهادة اثنين ما يخالف فمن اعتبر في هذا وجه بالاربعة شهود كما ان
الزنا لا يثبت الا بالاربعة شهود يحتاج الى دلالة الاجتهاد المفروض في صدر العبارة كعبارة ابن ادريس على الاقرار بالزنا
فان كان المراد منه خصوص الزنا يكون الاقرار بالواطئ الجنس والخلاف فيه لا ما سابق الاقرار كما هو مما يتاخر الخلاف واضح

الاقرار كلمة عبارة السابر فعلى هذا يكون المستفاد منها ان الاختلاف بالشاهدين في ثبوت الاقرار بالزنا والوطء لا يستحق ربعا
حد زنا في ما كان المدعي منا فان كان كل من ما اعتبر فيه الاربعة فكذلك في هذا الاقرار بالزنا والوطء لا يثبت بشاهدين ولا الاقرار بالزنا
والوطء ثلاثا كالاقرار بالزنا من غير تخلل التخلف فالاكتفاء بالشاهدين ولا الاقرار بالزنا والوطء لا يثبت بشاهدين وقال الشارح المحقق
الله تعالى ان قال وفي على ثلثة اضرب ما لا يثبت الا باربعة وهو الزنا واللواط والسحق وبيانها ان الزنا
يثبت بثلثة رجال وامرأتين وبرجلين واربع نسوة وكذلك عند الصبر الباقي الله تعالى والثاني ما لا يثبت
الا بشاهدين وهو اربعة اقسام وهذا يحرم شرب المسكر وكذا العبد يعتق شيء عند ثانيا والثالث ما اختلف
فيه وهو الاقرار بالزنا فانه قال وهم لا يثبت الا باربعة كالزنا وقال الشافعي يثبت بشاهدين كباقي الاقرارات
وهذا لا يلي بيد هنا ولا يصح من الفقهاء ولا يخفى ان المستفاد منه ومن الخلاف اطلاقهم على ثبوت الاقرار بالزنا
بالبينة وانما اختلافهم في الاكتفاء الى اربعة ثم ان الشاهدان وهذا الفن هو الفقه من كلام شيخنا الطائفة
في المبسوط انه قال وان كان اقرارا بالزنا فانه يثبت عندنا بما يثبت به سائر الحقوق وعند الشافعي بشاهدين
بما اتفق وقد مضى انه يعلم ان ظاهره في الاول اشارة الى الشاهدين وفي الثاني الى اربعة شهود كما
وهذا انه اعتقد في على ما بين خلافه وهذا لا يدي فان كان حقا لله فلا بد من دخل النساء فيه وهي تنقسم ثلثة اقسام
احدها ما لا يثبت الا باربعة رجال عدول وهو ان قال اللواط وان في ما لا يثبت الا بشاهدين وهو اقسام ثلثة
والحدة الشرب الخمر والثالث اختلف فيه وهو الاقرار بالزنا وقال وهم يثبت بشاهدين لانه اثبات اقرار كسائر
الاقرارات وقال الشيخ لا يثبت الا باربعة شهود لانه اقرار بفعل فوجب ان لا يثبت الا بما يثبت به ذلك الفعل ولانه
اقوى وهذا انه حقوق الله تعالى اعتبر فيه ما يثبت بشاهدين كالسرقة وشرب الخمر وما لا يثبت الا باربعة كالزنا
والوطء وما اختلف فيه كالاقرار بالزنا قال وهم يثبت بشاهدين وقال وهم لا يثبت بشاهدين وقال شيخنا في
كتاب وباب حد الزنا والسحق باللواط والمساحقة وفي الجنسية والبهيمة وشرب المسكر المختلف فيه الزنا وفي
صريحه الوطي بين عضو ولا شبهة ويثبت بشهادة اربعة رجال عدول بالمعاينة على الشرط وجماعة الشهادة ثلثة
رجال وامرأتين الى قال وباقرار اربع مرات من عاقل ويثبت بشهادة شاهدين على اقراره اربع مرات
الى آخر ما ذكره وقال ايضا الله تعالى الحد في الزنا بالحقوق فيما احدها حد الله وهو الاقرار والاخر حد الادمي اما
حد الله فمن الزنا ولا يثبت الا باربعة رجال او ثلثة رجال وامرأتين وبرجلين واربع نساء لكن الاخير
يجب به الجلد لا الرجم ويجب بالاقرار ايضا ان قال وفي اللواط والسحق ما قال يثبت كل منهما بشهادة
رجال خاصة ثم قال وما ثانيا حقوق الله تعالى كالسرقة وشرب الخمر والردة فلا يثبت الا بشاهدين ولا يثبت بشاهد
وامرأتين ولا بشاهد بين ولا بشاهد مع النساء وان كن وفي الاقرار بالزنا ينبغي من الاقرارات بما
اعتبري في هذا الشاهدين بما والاصل في اشتراط الاربعة خلاف والاقرب الاول انتهى كلامه والمستفاد منه
انه ان ثبوت الاقرار بالزنا بالبينة محلوف فيها الخلاف في الاثبات بشاهدين او بالاربعة كما يخفى وقال
في الشرائع ما لو في باللواط والزنا بالبينة او الاقرار وفي البهيمة يثبت بشهادة شاهدين وقيل يثبت بذلك الشهادة
على الشهادة ولا يثبت بشاهد ويمين ولا بالرد والاقرار باللواط والزنا بالبهيمة والخالد او في البهيمة شاهدين
والشهادة على الشهادة لا لاثبات الحد وفي الفوائد ما استظهر بعض في الدرس في الزنا والاقرار باللواط او اثبات
البهائم يثبت بشاهدين وقال الثاني ان كانت الشهادة على الاقرار كما في اثبات الزنا في الاصل وفي الفرع على كل منهما
لان الاقرار بما يثبت بشاهدين وقيل يثبت الاقرار بالزنا على ربعة كاصله واختاره العلامة وان كانت

شهادة

شهادة الاصل على نفس الزنا اعتبر كونهم اربعة وفي نصب العلامة في الفرع التخيير وولده في المختلف بين الاجتماع الثلاث الاقرار بالزنا
لا يثبت الا باربعة شهود كما في الزنا قال في ذلك بعد ان حكى عن الشيخ في المبسوط والخلاف وابن ادريس انه يثبت بشاهدين ما هذا لفظه المحقق
الزنا لا يثبت الا بشهادة اربعة عدول كالزنا انتهى المفروض من الشيخ وبيانه نص المكلف عن الاقوال وهو غير السلم من حيث ان
ثابت هنا يجب بذلك بل رعاية لهذا المعلول ويتضح لها وثبوت بالاقرار بالزنا بشاهدين ولا يستلزم ثبوته هنا بهما
لاحتمال ان يجاب بان المفروض لا يثبت هنا بشاهدين بشيء فرع بهما كما الاقرار بخلف ما خلفها وفي المختصر وكذا
الاقرار كالاصل والمراد الاقرار بالزنا كاصل الزنا كما ان الزنا لا يثبت الا باربعة شهود وكذا الاقرار بفعله يثبت الاقرار بالزنا
الا باربعة شهود وفي الفوائد وهل يثبت الاقرار بالزنا انتهاء رجلين او بالمدين او بربعة نظر لما في المختصر فلا يحتاج
يثبت باقراره بفعل به الحد وهنا الفرض كما ذكرنا وبين باب الحدود طريق المسئلتين وبين الشهود عليه
اقراره كاشبه سائر الاقرارات والادلة اخبار الخلاف فيه وهو الاقوى بين السيد السند السيد عماد الدين ذكر الفوائد
في هذا مشكلان الفوائد وجه النظر في الفرق الذي ما هذا لفظه وجه النظر ان الشارع شدد في اثبات الزنا بما ماة
شهادة اربع رجال او ما هو مقامهم مرة ما خفف بعض المكلف عن الاقارب وجبا لعرض المسلم عن الحد وهذا المعنى
يخفف هنا لسلوبه في الحكم وهذا انه ليس شهادة على اقراره بل على الاقرار يثبت بشاهدين كغيره من سائر الاقرارات
الماخوذ ما ذكره والحاصل ان المستفاد من كلامهم المذكورة وغيرها ان ثبوت الاقرار بالزنا واللواط بالبينة وما لا يثبت
غيرهم وما الخلاف فالاكتفاء بالعدلين بعضهم انه لو شهد عدلان بان فلانا اقر باللواط اربع مرات يثبت ذلك عند
اولا بل لابد من عدول اربعة كاصل الزنا والاكثر على الاول وهو الحق لعموم ما دل على حجية قول العدلين خرج ما دل الدليل
على خروجه كالزنا واللواط وغيرهما فيبقى غيرهما مندرجا تحت هذا العموم فيثبت هنا لشهادة عدلان لحكمه عدلان لعدول على
زنا اقر على نفسه باللواط اربع مرات يثبت اقراره بعد نفسه بذلك كما يثبت عندنا به اقر على نفسه باللواط اربع
مرات وان كان كان حكمه كذا اما الصغرى فظاهر واما الكبرى فقد عرفت ان قلت ان الجماعات المذكورة وان كانت
حجة في ثبوت الاقرار بالزنا اربع مرات باثنا شاهدين مثلا لكن يمكن ان يكون الرد في خبر الحدين فشرطه فيما اذا
كان الاقرار بالزنا واللواط الخالية الجهات بالصارفة لكن محل الخلاف لعموم حد الله فيه حد الله فيه فيما اذا ان
شاهدين فلا في اقرار المقلد وفيه بالزنا مثلا اربع مرات وهكذا قلت اذا كان الجماع والمختلف بالاجماع وكفى
اقرار المختلف حد كما ثبت اقرار المرتد كما لم يرجع وتعلق فلا حاجة بنفي ذلك الحال وكذا الحال في اقرار عبد قال واقر
باللواط او بالزنا بالبهيمة او الخالد او على البهيمة يثبت بشاهدين ويقبل في ذلك الشهادة على الشهادة ولا يثبت بشاهد
واحد ويمين فولها بجوز قبول الشهادة على الشهادة مقبول ان خصص عدم ثبوت الحد بما يثبت وهو الحق ثانيا لا
وجه لهذا الكلام اما المفروض ان الحدود الزنا واللواط مثلا كذا ذكر المفروض ان كلامه ان زنا واللواط يثبت باقراره
اربع مرات بذلك المفروض ان اقرارا بالمفروض لا يثبت بالاجتماع منه يثبت بالبينة وهذا انه زنا او لواط فيكون
حد كذا اما الصغرى فلان المفروض ان اقراره بالمطلق ثلاث كلمة انه يثبت باقراره المطلق اربع مرات بذلك لان المفروض اقرار
بالمطلق اربع مرات يثبت بالعدلين مثلا واما الكبرى فلا يعرف وهو جمع ما ذكر يبين ان ثبوت الاقرار بالزنا اربع مرات
بالبينة فالحال ما الخلاف فيه بين العلماء فعلى هذا ما استظهر الصحيح المرتضى الكلام والفقيه وبين حسن بن سلم
خلافه وبعض مولى بجعله قال لا يثبت بالبينة ثانيا يثبت بلى فان عليه حد حد لقذفه اياها واما ما ذكره ثانيا فلا
حد عليها لانه يشهد على نفسه اربع مرات بالزنا منها لا لام يثبتها ان يكون من باب المثل والعدل لقذف فيه جاهلين فيه
العلماء اعظم الفقهاء شيخنا الامام في كتبهم الفقهية منتهى الفقه في المسئلة فانه قال في الزنا اربع مرات وفي قذف زيد بعلمه ثم

في طرفه

انه يثبت الزنا بالقذف حتى تكرره اربعا وفي الرابع من فوائد زين بن جماعة انه مقيد مع تكرار الاقرار حتى لو اقر في مجلس واحد اربعا
الخ وفي زين بن جماعة ايضا ان الثاني طرفه حتى يقرا ربعا وهل يثبت القذف القراءة قبل السكال وفي الاصل عند قوله تنبيه
الى ما اثبتنا القذف باقراره مع عدم اشهاد ولا يثبت في طرفه الا ان يكون بكره اربعا وبغريبه منه ما ذا لا ما شاء وفي الخصاص
ولو نسبه الى الزنا ثبت في حقه اربع وفي القذف نظر وفي القذف ولو نسبا في الزنا الى المراة او نسبه الى رجل وقد تحقق القذف باقراره
منه ولا يجب حد الزنا الا باربع وبينا ايضا ولو ان امراة رغبت بان اعمل الاكراه فلا يكون له قذفا لها فلا يثبتا ان زنا وحضرا الا
بالاقرار اربع مات حتى لو امكن القذف في قوله ما قوله اما ثبت لك في قوله من كلام المصنف لعدم وجود شرط هذا الشهود
منهم وجوز ان يكون من كلام الزيلعي كما بين صوبه في السند مثله فيكون ما صدر منه في مقام الجواب عن السؤال المذكور عليه
حد وان لحقه فانما لا ما هاها القذف ما قوله من قوله الرجل بانا ثبت لا لانه يثبت بان لا يرجع في نسبه الزنا الى نفسه وهو مسئلة
نسبة الزنا الى المراة لا مسئلة اثبات زنا في حقها وكذا الاكراه فانه يكون اكراها ولا يثبت ولا يثبت وهو يستعمل ارادة هذا
المعنى في قوله انا ثبت بالبينات كما القذف في قوله بانا ثبت وما حكوم ان الاقدم عليه حد القذف انما باعامه ان اقامة من بينة الزنا
للقذف اراد الزيلعي ان بينه على وجهه وفي كما ما قوله انا ثبت بان الحرة ثابت وهو ان كان في كتابه ثم انقطع النقل من كتاب حلوا عنه
ثم عمله عند لسلم لانه من كلام المصنف وهذه من الحال تعد اشد على نفسه بالاقامة عن اعتراض تعالى عليه بانه اقام منه اشهاد
كون الاقرار بالزنا مثل الاقرار بالقذف واما الاقرار بالقذف فانه لا يتحقق بانكار الامام واما عدم الاقرار بالقذف لا يقرع منه اعتبار شيء في
احدهما العيان في الاخر لا يتحقق الاشتباه الاعلامة ذا الطاعة وقف في ثبوت الاقرار بالزنا اشهادين مع انه ان يثبت
الاقرار بالقذف لان الخصوم الذي والخالد بهما وقد سمعت كلامهم فلا ذلك ان اجاب وعلى ما في الاقرار بالقذف الخالد
وقد ابهم حد ثبت بشاهدين وهو ترجيح ما ذكر الى صاحب الاقرار بالقذف لا يجاوز بالاقرار بالزنا بالقذف الخالد
وما ذا اورد بلفيد القيد عليها الاول انه الاكراه يجعل الاقرار باقي فيما لو كان عند الحاكم او يثبت عنده ما يبينه المصنف هل
له معنى لم يذكر في مقيد الحد فلو فيما في الرابع وان ثم في مقام الارادة الحد عليه انكر ما اتى به بحكم لدفع الحد عليه الاكراه عليه ايضا
الى الاقامة ان في الكافي ان رجع المقر بالزنا ان نظر فان رجع قبل اقامة الحد عليه او في حاله لم يثبت عليه ورد انقدر ان حرة لكن تعزيره
قال ابو سعيد اندرج اي قال في قبل ان يتم الرجا سقط وينبغي الحاكم انه يجيا له بالرجوع وان رجع بعد الاربع لم يسقط
ان كان موجب الجلد وسقطا ان كان موجب القتل والفرق بينهما هو ان ما يتلقى فاذا كان حقوق الحد رجما كان او لشاء الجلد
فاذا قال ابو سعيد اندرج غير الجلد ثم قال ابو سعيد وما الحد وان قال قتل بشاهد ضرب فلو رجم وجلد وضرب ثم رجم وجلد وضرب
ثم رجم عليه الضرب امر بالانفصال والتكفين وقيل يا اسيف وله رأي الامام الرجم جاز وما فعل على عليه وقوله وان ثبت
عليه الرجم بما مر انه كان في فان مثلك وحرم الله دمه رجم رجم صلى الله عليه وآله رجم حضرت وجم وحضرت الرجم اربعة
اشياء الرجم جعلا الاجار والى قوله ان لا جزء بسبيل يا سرق الاصل وجهه كان وقيد ما مسلم الجارح ثم يرجم وان ثبت
عليه الحد بالبينة حفر له حفيرة ودفن فيها الى عنقه ان كان رجلا والى صدرها ان كان امراة ثم يرجم وحاول الحد امرة كان فرزه
على كل حال وحضرا وان ظهر الرجم ان ثبت بالبينة يرد بعد الفرار ورجم الى ان يموت فان ثبت باقراره كان فران
هدان مس به اولجها ان فلبه وتجلد بسبله واما اذا كان الفرار فران بمس به او الحجارة فيه ثم يرجم وصل اكثر الاحتجاج
في الحد الفيء وجب على نفسه رافوان بعد الرجم وضرب ان الاكراه اوجب الضرب في الرجم دون ضرب قال ثبت
في الهاية ومعنى قوله نفسه بحد ثم جحد لم يثبت الا الاقرار ثم اذا اقر يجب عليه الرجم ثم جحده قبل اقامة حتى سبيله
رأي المبسوط والمحيط رده اصحابنا في الاصل فالرجم يجب اذا رجع منه زنا سقط كما ما يجب عليه الرجم ثم جحده قبل اقامة حتى سبيله
بحد الحد فلا يسقط بالرجوع وله اجماعا انه يسقط ومذهبنا الاول وفي السراج من اقر على نفسه بحد ثم انكره لم يقم

الرجم فلا يكون المحصن موجبا لسقوط الرجم او لا اما مع بيان الحصر او بعد الاقرار الموجب للرجم موجب لسقوط الحد اما لا لان الشبهة
تعارضه سببان يكفي كل منهما لاسقاطه فيه وفيه جدا لانه يوجد الذنب وحد الغير فيه **في الحاصل** الاكثر سقوط الرجم حتى الزنا بالاجنبية
ما ثبت بالاقرار وما لا فلا وذلك فيه وعلى الحد عليه بالتعزير المذكورة وفيها نص فالاولى بالرجم من الاصل والجلد
فلا كان اذا اقر بذلك ثم رجع وانه اذا كرهها انها تعالى ان الحد عليه بالكل وان من اقر على نفسه بسبب الاكثار
لا يستحق دفعه ما حكى عن اصل ابي حنيفة وان من اقر بالعفاف على انفسهم جائز وما قال على مدع جاز فقبل الحد ودما سقط
عليه رضاه لان الحد لا يجب الحد وفيه ان الحد وفيه وفيه جدا من علم المذكور ولما الصحيح الموجب فيه الكافي عن جميل وابن
عن حسن صحابه عن احدهما انه قال اذا اقر الرجل على نفسه بالفعل مثل ان لم يكن عليه شهود كان رجع وقال لم افعل فانه يقبل منه
تهمة فلم يكن الشهود عليه بها ذكر الصحيح فيه سندا ولا لانها الاقرار بها بنه من الاقرار بالكفر لا من بسهل فكون الموصل
من اصحاب الاجماع سهل واما الاتفاق فلو صح ان الله من قال الرجل على نفسه بالفعل اذا لو جعل نفسه فلا دخل لها فيها خوف به
وجوه على ان الحد منه الاقرار موجب اصل محال وعلى الاتفاق عنه تعالى ان الاكثار لعبوا النجوم والاقرار انه مبني الكلام
انه اقر الرجل على نفسه بموجب اصل سواء كان ذلك الموجب موجبا للفعل المتحقق في حق الرجم او موجبا وعلم وانه موجب الحد المطلق
مشروطا بالغاء العقل والعبد فيها عن نفسه موجود وهو في ذمة من اقر على نفسه بعد ان يحد عليه لا الرجم بناء على ما لو من مات
الغدير نفسه بموجبه ما بعده اثبت الحد عليه سواء تحقق الاكثار منه عبدا او اراده ام لا الا الرجم كما لا اكثار بعد الاقرار بموجبه
موجب لسقوطه فيه صريح فان الاكثار الموجب لسقوطه مالا فيه يختص بها الموجب الرجم بالعبد فيه فان رجع وقال
لم افعل فيه ذلك فلا يكون انه يسقط عنه الحد كما هو مختار الاصحاب والمقرون بالصواب حتى ان
استظهاره مما ذكرين قوله اقر الاعطاء على نفسهم بما يوجب الحد ولما مطلوب لحد وحد احدهم ما اقر على يتجاوز فيها
الحد وقد رجعها وما قال على محمد جواز انه يطلب فيها ما سقط عليه ويكون الاستدلال للعلماء الثاني ابي يوسف وابي الحسن
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اقر الرجل على نفسه بحد ولم يقم عليه الحد حتى اقر انه لا يحل له ان يتحقق الاستدلال ان كان عليه بالحد
المذكور عن الحد لما انه موجب لقوله اذا اقر الرجل على نفسه بالكلام السالف من اسبابه هو ان حتى الاقرار ان كان عليه الحد لبعد
الاكثار وان كان جلد الاقرار بعد بذلك بالكلام وظاهر يوسف قال الحد وفيه قوله ان عدم سقوط الحد بالاكثار وان كان مسلما
لكن لا لعلة هو ذلك بل لانه في غير الرجم كما ان ما كان على ثلاثين وما ذكر يوسف مصنف الحق الاقرار بالمذكور يصحيه
مجاهد على المذكورة مرجحة في حكاية قد عرض الاشياء مالا الشقاق اليه بها بعد ما وقت من مصرو وجبه في المسيس الحالة
المخالفة فلا يحد ظنا لكار الزاني بعد اقراره لا الشقاق اليه الذي حضر الرجم ما شرط وجب سقوطه **والثاني** بعد ان اقر
من الحق الرجم من مكان الرجم هل هو يقبل له الاكثار او لا يقبل **قال** في المقنع فان زنى رجل بامرأة محصنة
او رجل غير محصن حر بامرأة الحد وجبت المرأة واذا كانت المرأة غير محصنة والرجل محصن رجم الرجل وضرب المرأة
مائة جلدة وان كانا محصنين ضربا مائة جلدة ثم رجما والرجم ان يحفر لها حفيرة حتى تغيب فيها ويكون الرجل الى
منتصف ظهره ويرجم ويبدأ الشهود برجمه فان فروت من حفرتها رد وترجم حتى يموت وان ثبت الزنا بشهادة عليه الشهود ثم رجم
عليه الحد بالجلد ورد عبد الحاكم ان يبتدئ الحد منه سواء كان فلو وجب عليه الحد بالاقرار او البينة واذا اريد ان ينزل
الحد على الزاني بالجلد او الرجم فينبغي للامام ان يقيم الناس بالحضور فان في ذلك اثر جارا من نفسه مثله والمقام للعباد
ثم يجلد بحضرتهم ليتزجر ولا يجوز عندنا ان الحد على الزاني الاخبار الناس وفي الجامع والرجم باحجار صغار يرمى
المرجوم بحضرة حفيرة الى عنقه والمرأة الى صدرها فان قالت حل عليه ودفن فان فرت الحفيرة وكان حدها البينة

صدرها لا يحفر للرجل ثم تلقى فيها الى وسطها وترجم ان كان عليها شهود بالزنى فان كانت مقرة عليه شهود لم تدفن وتركت كما
تركت الرجل وتحفر حفيرة هاربة فيرجمان **وفي** البنايه المحصن الذي وجب عليه الحد الجلد والرجم جلد والرجم ثم قتل حتى يموت جلده
فاذا برجم فاذا اراد الامام ان يرجمه كان الذي وجب عليه ذلك فان ثبت عليه بينة الزنا بها يحفر حفيرة ويدفن
فيها الى حقوه ثم يرجم والمرأة مثل ذلك تدفن الى صدرها ثم ترجم فان فر واحد منهما فرجع حفيرة ورجعت فيدفن في حفيرة
الرجم وان كان الرجم عليهما باقرارهما فان بثبوت الحد على نفسهما فعل بهما مثل ذلك غير انه اذا فر كان هذا صاحبهما شيء من الحد
لم يرجما وترك كلاهما يفيضا وان ثبت بالبينة شيء من الحد يبدأ على كل حال **وفي** المبسوط اذا وجب على الزاني الرجم فلا اخذ
ورجم هربت كان ثبت بالبينة فرت وان كان ثبت عليه بالبينة رد وبه عليه هذا عند ناه قال المخالف ترك
وفيه بعضهم **وفي** الكافي لابي الصلاح مثل الا انه بين ان كان حد فلا وجا يحفر حفيرة يجعل فيها المرجوم ورد الحد
عليه الى صدره فان كانت اقامة الحد بعد الامام او بينة وان كانت باقرار المرجوم عليها الترتيب ثم يرجمها حتى يموت بالرجم
الامام حتى يموت فيما مثل والمنهوم فيما يقام بينها ثم ثم قال الحاكم ان كان فيمن اقر بالزنا وفي من اقر بالكذب رواية ورجع حتى يموت
ويسد فيما جاء ما لا الزنا الامام ثم ترك الامام فان فر من الذي وجب له بينة فرت لم تلاحق فراح رجع عن الاقرار **وفي** الرسالة
وان وجب عليه الرجم باعتراف وكان زنا ان معذلك فرجع الله وحرم رسوله صلى الله عليه وآله يحفر له حفيرة ويرجم الشيخ
في الرجم اربعة اشياء الرجم بصغار الاحجار والرمي من خلفه زمان لا يرمى على راسه ولا على وجهه فان فر مدبرا
منه الحجارة لم يرجع وان وجب عليه الحد بالبينة حفر له حفيرة ودفن فيها الى حقوه ان كان بينة والى صدره ان كان باقرار
ورجم في حال الحر والبرد فان فر يدعو على حال **وفي** المراسم ويجلد الزاني اولا ولا ما جلد ثم يرجم حتى يموت فان فر قبل
الرجم رمات حد ما بين يحفر له حفيرة ويقام فيها الى صدره ثم يرجم والمرأة تقام الى وسطها وان كان باثبات حد رجمه الشهود
او لا ثم يرجم وان كان بالاقرار رجمه من يامر الامام بذلك فان فر من الحفيرة حد اقرانه ورجع وان كان قد قامت عليه البينة
رد ورجم حتى يموت **وفي** الغنية ولا تاخذ احد الزاني بن قبل بالبينة عليه وثبوت فرينه وحلد حد سقط الحد عنه
كذا ان يرجع عن اقراره بالزنا قبل اقامة الحد وفي حاد اذا فر منه ولا ثبات شهود الزنا كان عليه ثبوت الزنا عليه لا
باقراره ثم قال ويحفر للرجم حفيرة يجعل فيها ويرجم الشيخ بالصدر ولا يرمى الزاني بالكلام كان رجعه باقراره **وفي** السرائر
اذا ثبت الزنا فان فر فلا يخلو ان يكون عن يجب عليه الحد والرجم معا وهو المحصن على ما ذكرناه وحدوده حد ولا بالجلد بعد
بالرجم وبه قال اصحابنا انه لا يرجم حتى يرد جلده فاذا رجعا الى جلده ثم رجعا الى الاستحباب دون الفرض والايجاب
لان الفرض في الرجم لهذه وانا اراد الامام رجمه وكانت البينة فان ثبت عليه بالزنا فاذا ثبت بحفر له حفيرة ويدفن فيها الى
ثم يرجم بعد ذلك وكان جلد بالمرأة الا انه يدفن في الحفيرة الى صدرها ثم يرجمان فان واحد منهما من الحفيرة ورد ابها الى الجلد
مثل الحد بالرجم فان كان الرجم وجب عليهما باقرارهما على نفسهما فعل بهما مثل ما تقدم ذكره واذا اذا اصاب واحد منهما
الرجم ودفن الحفيرة لم يرد الى ابها بل يرسلا حتى يثبتا فان كان فيما وجب عليه باقراره ورجعا فيه فذهب شيخنا ابو جعفر
الطوسي وذهب شيخنا المفيد في مقنعه الى انهما اذا فرا ولم يرسلا اصابهما الحجارة فيه فلا يحد بل ينظر واذا فر من الحفيرة
عليه الحد بالجلد ورد عبد الحاكم ان يبتدئ الحد منه سواء كان فلو وجب عليه الحد بالاقرار او البينة واذا اريد ان ينزل
الحد على الزاني بالجلد او الرجم فينبغي للامام ان يقيم الناس بالحضور فان في ذلك اثر جارا من نفسه مثله والمقام للعباد
ثم يجلد بحضرتهم ليتزجر ولا يجوز عندنا ان الحد على الزاني الاخبار الناس **وفي** الجامع والرجم باحجار صغار يرمى
المرجوم بحضرة حفيرة الى عنقه والمرأة الى صدرها فان قالت حل عليه ودفن فان فرت الحفيرة وكان حدها البينة

ردوا حد بالاقرار فرجع وقيل يرد الى بناء الحاكم وفي الشرايع يدفن المرجوم الى عنقه والمرأة الى صدرها فان
فر اعيد ان ثبت زناه بالبينة وفي لحقه ان لا الى ان يعيد فيقتل ان فر قبل اصابته بالحجارة اعيد وفي النافع يدفن المرجوم
الى عنقه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد وفي نهاية الاحكام لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وفي المختصر يدفن المرجوم
الى عنقه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد وفي الصحاح لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وفي الجامع يدفن المرجوم
الى عنقه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد وفي الدروس لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وفي الروضة لو فر بعد دخول
الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الايضاح لو فر بعد دخول الحجارة فلا يعد وقيل يعد وفي الكفاية
لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الجامع لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يعد
وفي الشرايع لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الدروس لو فر بعد دخول الحجارة
لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الروضة لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة
وفي الكفاية لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الجامع لو فر بعد دخول الحجارة
لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الدروس لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة
وفي الروضة لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الكفاية لو فر بعد دخول الحجارة
لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الجامع لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة
وفي الدروس لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الروضة لو فر بعد دخول الحجارة
لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة وفي الكفاية لو فر بعد دخول الحجارة لم يعد وقيل يثبت لو اصابته الحجارة
وفي الجام

قال فان قلت لا يجوز الحكم بالبينة في الحدود لان الشهود هربوا بعد ما شهدوا عليه بالحد فلو كان الحد ثابتا بشهادتهم لما هربوا فدل ذلك على ان الحد لم يكن ثابتا
كان هرب الشهود قبل فيه ثم هرب من الحبس بعد ما شهد عليه شهود من الجيران فهرب وذلك انما كانت عليه البينة وهم يجدونه هرب بعد
ما شهدوا عليه بالحد وقال ان ماعزا هرب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله بالرجم فان ماعزا لما رجم هرب يعدو فرجمه الرجال حتى مر على رجل معه لحي جمل فضربه بلحي الجمل فصرع ثم اخبروا رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال هلا تركتموه لعله
ان يتوب فيتوب الله عليه فقال فهلا هربتم به قبل ان يرجم ماعز فقال لم اعلم ان الزنا يوجب الرجم فلو كان هربه يوجب الحد لقال له رسول الله صلى الله عليه وآله
قال الشيخ رحمه الله لا يلتفت الى هذا الطعن فيما ذكرناه لان الحد ثابت بالبينة والاقرار جميعا فاما على الصحيح فما اذا كان الاقرار بالزنا فقد
اتفق الفقهاء كلهم على ان الحد ثابت في ذلك وهو قول الشافعي واحمد بن حنبل واما على الصحيح فما اذا كان الاقرار بالزنا فقد
روى عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال لا يرجم احد بالزنا حتى يشهد عليه اربعة رجال رأوه يدخل فرجه في فرجها
كما يدخل الميل في المكحلة وروى عن عمر بن الخطاب انه قال لو رأيت رجلا على حد من حدود الله لم اقم عليه الحد حتى يشهد عليه
اربعة رجال رأوه يدخل فرجه في فرجها كما يدخل الميل في المكحلة وروى عن عبد الله بن عمر وعن زيد بن ثابت وعن ابي هريرة
وعن ابي سعيد الخدري وعن ابي ايوب الانصاري وعن عقبة بن عامر وعن ابي الدرداء وعن ابي امامة وعن ابي طلحة وعن ابي
هريرة وعن ابي سعيد الخدري وعن ابي ايوب الانصاري وعن عقبة بن عامر وعن ابي الدرداء وعن ابي امامة وعن ابي طلحة
فان كان فلما بايعه الرجال ان يقيموا الحد على من يرتكبه والاقرار بالزنا لا يجوز فيه الا بالاربع وهو قول الشافعي واحمد بن حنبل
المرسل المذكور وهو مذهب مالك الشافعي عبد الله بن الحسن وهو قول الشافعي واحمد بن حنبل والحسن بن صالح
لان الحد ثابت بالبينة والاقرار جميعا فاما على الصحيح فما اذا كان الاقرار بالزنا فقد اتفق الفقهاء كلهم على ان الحد ثابت
وروى عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال لا يرجم احد بالزنا حتى يشهد عليه اربعة رجال رأوه يدخل فرجه في فرجها
كما يدخل الميل في المكحلة وروى عن عمر بن الخطاب انه قال لو رأيت رجلا على حد من حدود الله لم اقم عليه الحد حتى يشهد عليه
اربعة رجال رأوه يدخل فرجه في فرجها كما يدخل الميل في المكحلة وروى عن عبد الله بن عمر وعن زيد بن ثابت وعن ابي هريرة

الى ما ذكرناه في الحاق من قول الرجل في الصورة المذكورة انه خاطبه بن زوجه وانكار عبد الله اصابة شيء في الجارية وبين شهادة
ابيه الخليل المذكور في حديث من كلامهم فالسؤال في المقدمة ان فيها ما له يكن عليه شهود وانما اعتذر فان ثبت وقوع الزنا
فان رجع عن الاقرار وهو اهم بنفسه وفي الكافي فان قرن الاقرار بالزنا فان رجع عن الاقرار وقام الحد
في زنا الاقرار الحاق الرجم بعبد ان جلد للحضور وعند ورد من الورداء من كلامهم ان الفقهاء كثر الاصحاب ذلك مطلقا
ما الفقهاء شيخنا العبيد في الصلوة وان زعم هو المتصل بين ما كان مستحق الرجم هو الاقرار وبعض ما سقطوا رد الاقرار
الاول والثاني في الشافي فلو حظ عنا بانهم اسالة فاصل الاقرار لهذا التفصيل هذا ما ذكره الاقرار الرجم على الحاكم الرجم على الحاكم عامد
منه او تهاونا في البينة على ذلك ولا تمرة لقول ان رجع عن مكان الرجم بل للانه رده فوقوف كالمكاسب جرد الاقرار ورد فيه بل يكون
من اقرار على ذلك ما زال ان الفقهاء فان كان الخارج مطلقا الوعيد ان اما به الحجاج موجب لسقوط الرجم كما يرد الشبهة
لكونه مانعا من الاقرار وانه ان هذا هذا هو الاقرار المتصل المذكور وهو الصحيح لا ما يتبعه لكن للانه استفصاء الصور
الواردة في الباب الحاجة الى هذا الطلاء والمقام بين الانبياء مقول مهنا الصحيح المروي في الكافي وب عن علي بن اسحق بن
عمار عن ابي عبد الله ع قال لا يرجم الرجل حتى يقر اربع مرات في مرة واحدة ان يرجم ها وب عن محمد بن اسحق بن
مهنا الفقيه المروي في الكافي بين عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله ع قال رجم امرأة في مسجد الكوفة بالحجارة ثم قال ايتوني
بالحجارة فاتي بها فرمى بها ثم قال ايتوني بحجارة اشد من حجارة ابي عبد الله ع قال فرجم امرأة في مسجد الكوفة ثم قال ايتوني
ب

بناء على ان المقارف من الاذن في الحضور هل يكون ذلك رد القراب اليه وان امكن فرض الشيء في الحضور بحيث لا يتضرر الاذن منه
الخامس وهذا قوله خاص بعلم من كلام شيخنا قدس سره في المبسوط وهو التفصيل بين الرجل والمرأة بعد قوله في اصل الفقه الاول
ولم يفرق في الثاني كما بينا عليه فيما سلف ويلحق من قوله ورجعيا لحياتها الى الخروج المتصل المذكور ليس احتياطا فانما هو العادة
وعلى في حال ان الاذن لم يتمام رجعيا بل هو موجب الاحتياط مقول ان حضر الحضور في مقام الرجع وجعل الرجوع فيها مالا يتحقق
بمعقول كان الرجوع وجه اما رأته بحيث موجب الرجع بالاعتراف او بغيره من البينة وبعلم الحاكم بالحضور في الغد بما
والاقرار عليه مشتغلا به لانما الكلام في رد القراب اليه بعد وصفه في الحضور وعدمه وقد عرفت اعتلاله وكلام الاصحاب في ذلك
وما سالفه فيه فيظهر الاطلاق في بعضها قال الاشارة الى جواز الرجوع في وصفه والحضور وعدمه لو لم يرد القراب المذكور
ثم حضر الحضور ووصفه فان الصحيح المفرق وبه في نفسه على ان الرجوع وكلما الطلاق بها ردوى فالكافي ان ذلك يكون بينه هكذا ثم عرفه
في حضره لكن مهما امرتها في نفسه بحيث جاز الرجع كان المستفاد من الاصحاب الاحتياط وفي ذلك قطع ولو لم يثبت موجب الرجع
بينه بالبينة وهي ليس الحل لو لم يرد الرجوع فيها ان يعرف على الرجع كفوله موان كان اثباتا ثبت عليه البينة وهو يجد ثم
هرب بيوته وانتقال الوجه فيها ان كان موجب الرجع الزام بناء على ان القول انما يكون ان وضع الرجوع في الحضور فاما من غير ان
يرد القراب اليه فيحتمل الحضور المستحق ثبوت مع الفرار من مكان الزوج يرد الرجوع ان ثبت موجب الرجع بالبينة ولا يرد ان الحكم
باستمرار الاحتياط في الحضور مقام الطلاق المستند فالاطلاق على المدلول عليه بكلام شيخنا الصدوق ومن ويكون
الجواب عن الاول بانه حقيقة فيما يرى الفقراء ذلك الحاكم في بينه فيكون ان يكون الرجع في الحضور مع رد القراب الى الزوج فان بين
الاطلاق مضافا الى ما عرفته مما حكي عنه من انه في حكاية المقارنة الرجعية اعني قوله وان يحضر لها حضرة ثم ذهب الى الزوج
ان الاذن لا يعد في الامر رد القراب مع ان ذلك الدلالة انما يثبت موجب بها ما قدمناه من الاذن بعد تسليم صلاة رد القراب
الى الرجوع على ما عرفت من ان مع الفرار لم يصح ان يكون باختياره فتفرقه يكون الفرار في حضور الحضور لا يخفى على الناظر بخطاب
لو لم رد القراب الى الرجوع للحضور الحضور الصالح الاول الاطلاق بعنوان الاطلاق بل فرار المرأة من الرجل ثم رجعها لما عرفت من انه لا يحتمل الحضور وجعل الرجوع فيها ثم رد القراب اليه لكن يفيد ان اصل فاردها ان كان موجبا لرجع انزال وما ذكر يشبه
ان اعتبار الحضور في محل الذي مقام الرجع مالا يرتاب فيه وان كان الرجوع بعد ما يظهر من الحدود من الفقه تزيين الرجل في
ذلك لا عرفت فيه والاشبه في حضوره وان كان الفرض جليل كلامه انه مالا يظهر به احد من الاصحاب الحاصل ان المستفاد
من النصوص الواردة في الباب كما قال الاصحاب ان اعتبار اصل الحضور في هذا الكلام مما لا شك فيه ولا ريب حينئذ وانما الكلام
في مقدار وحدوده وقد عرفت ان اختلاف كلام الاصحاب في ذلك الاحتمال الاول الاقرب لكن الخطاب في ذلك هل يكون على الحضور بما
لا مضافا الى الحال الذي يفيد ان يكون الى وجها والرجل الى الحضور وهل هذا غير الاصحاب قبل الصحيح الواحد وموقفه مقام الاستفهام
والظاهر ان ما ذكره شيخنا الاطلاق فالمهم به ومن واضح فيهما عليه من اعتبار اصدق المرأة بالحضور في الرجل والرجع الى ذلك
ولما ما يظهر من كلام شيخنا الصدوق فالقصر من عبارة كون الحضرة جيدة بالرجع في مقدمة من ما لا شبهة ومنظر لكون
الحضور ما القرينة جيدة في خلاف مضافا الى ان سياق عليه يوجب في بدنه في الخارج ما يقع عليه الحجة مقام الرجع لا الاصل
والواجب الحضور الظاهر الوجه من اعتبار الرجع الجيد الشيء لان في ارادة لا يعرف على راسه ولا على وجه ومما يحتمل
كلام الاصحاب في الذي سهل ويعتبر الرجع الجيد الشيء لان في ارادة لا يعرف على راسه ولا على وجه ومما يحتمل
القائم بينهما حال الذي لقائما من الفقهاء الاربعة المشار اليها الرابع فان سقوط الرجع بالانكار المسبق بالاذن
موجب حصل مع الطلاق انه يحتمل ان من اصل نفسه بالطلاق الرابع ولا يكون موجبا لرجعه او خذ بالسبب الطلاق جدا
عليه بالطلاق من موضع علاوة واحد بالبائن ذا من بذلك وبالدعاء الى وجه ثم يكون الانتهاء يكون ذلك موجبا لسقوط الرجع

بعد الرجع

من

من تاجيل الرجوع اولا يتحقق بالرضا بالطلاق والرضا بالطلاق وبالرضا بالطلاق لا يكون بعد الانكار وما موجبا لسقوط الرجع تبويج في حضرة
الحكم بوجه اجتهاد لانكار وجه الاصدق فلو يقر بشيء الفقر كلما لا يحتمل هو الذي اولى لحضاره بحكم المذكور بالاذن او عدم ثبوته
وهكذا الحال في الفرار من مكان الرجع الموجب لسقوط الرجع فيما لو موجبه في ثبوت الاذن الاحتمال الفصاحة بالاذن وعدم ثبوته
في الفرار انه لا يتم على الحكم المذكور عند بيان حدا في وسكوتا عنه عند بيان حدا الاول مع تعريفهم للصوم
بجهالة المفاسين مضافا الى ان مطلاتهم مانعي للاعتراض في المقنع ان رفث رجل بامرأة محصنة او رجل محصن بامرأة
فقد وجبا المرأة وان كانت المرأة غير محصنة والرجل محصن رجم الرجل وضربت المرأة مائة جلدة وان كانا محصنين جميعا
فالجلد ثم رجما والرجم ان يحفر له حفيرة مقدار ما يمكنهم ان يطرحوا عليه مقدار ثم يرجم ويبدأ الذي يرمي بحجارة فان كان
من المحصنين رد ورجم حتى يموت اذا شهد عليه الشهود بالزنا فان اقر على نفسه بالزنا من غير بينة شهد عليه لم يرجم ولا يقبل
شهادة واحد الا ان الواطئ هو ثابت بين الفخذين بما اكد الدين وما اكد الحد العظيم واحد الرجم اعظم من حد الفرج لا
الله تعالى هذا ما يجوز الدين ولو بهما احد حد الرجم الفرج واحد ان عليه من ملاط فيلزم ان يجري في النار او يعدم عليه
حاطا وضرب حتى يتبين بالسيف كذا احب الى نوبة تاب من ضرب بوضع حنين الى امام المسلمين فان رفع حتى الامام عن
ان يقيم عليه الحد عند الضرورة الى ذكر ما ما والامام ان يعفو عن كل ذنب بين العبد ومخالفه فان عفى عنه جاز عفوه
وان كان الذنب بين العبد والعبد فليس للامام ان يعفو فاذا تاب الواطئ والزاني فان ابى ان يقيم بينهما الزوج على نفسها
اصدق وله ما اخذ هما به وان نوى الى الفرج بشرط مقام حال الاشهد الحد فقد تخلصا في الاخرة وان لم ينهيا الى نوبة
معاشرة في الاخرة الا ان يعفو بنيا له ولكنه انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك ان الفرض هذا الكلام ان مضافا الى
ان الفرض من مكان الرجع الفقهي جرى عقوبة الرجع انما هو في الزنا دون اللواط جميعا فيدان لو يكن الرجع في عقوبة اللائي
اصلا كالاعتبار في المقنعة ما ذكر عنه عند الصحيح ذكر الفقراء من صلة الرجع هل يكون موجبا لسقوط الرجع ام لا فكيف
فان الفقه منه اجتهاد صاحب الحكم بالزنا وعدم ثبوته في الاقتصاد انه حد اللواط بعد ثبوته الواطئ على مذهبين ما
هذا الخطاب في الاباحة في الوجه فيه الفضل حتى كان المقاصد من على الاصحاب اولا الان فلا والامام مخيرة الفضل بين
ان يشهد به السبعة فيضرب حتى الحد ويبين ان يقيم عليه حدا يلحق نفسه عند ذلك المجتهد من فوق حد ان يكون
هلاكه بذلك الالقاء وبين به الاحجار حتى يموت بذلك حتى الحتمي من امر الموتين ثم قال واذا زنا الرجل بجارية
البنة عليه بفعله عند السلطان مقطعة الحدود ودوات الذي بنته العقاب كان زانيا بالمعنى الى بعد فلا حد عليه ولا
عقاب وان احدا المرأة الذي بعد تمام البنت بينهما بالفعل كان الطلاق بالجارية الى بعضهما او لمعاقب لهما حسب ما يراه في
الكلام من اسند بين الصلح فان لو يتكلم منهما في بنته عين اسقاط الحد بينهما مع ايكن سنه ولا اختيار وكذلك هو في ذلك
الزنا قبيلة ان ومن زنى وثاب قبل ان تقوم الشهادة عليه الزنا وثبت عند الزنا وثبت عند الحدة ان تاب بعد قيام الشهادة عليه
كان للامام العفو عنه اذا رأى ما الحد عليه حسب ما يراه من المصلحة فذلك لدلالة الاسلام فان لو يتب لم يجز العفو عنه في احد الاقوال
ولو استفاد الفقراء من كلام الرجع كان موجبا لسقوط الرجع وخطأ الفرض عن الاقتصاد حيث يكون ذلك الامر المشترك بين الزنا في
اللواط اجتهاد كاتب على نفسه الذي بذلها وانه مقتضى الحكم في كلام كون الاقوال اللواط الرابع وان موجب الرجع واحد فانه بهم حتى
اصل من حد الرجع وتوجيه فلو يكن هذا الاقتصاد في واحد السكوت عند في الاقتصاد في ولا يبلغ العقب عليه كاتب عليه في الزنا في وعدم العقب دليل على
اعتقاد ذلك جهاد بعد رجم بعد ذلك في الزنا في السكوت عند في الاقتصاد في وذ الرابع جلد الزنا في اللواط ثم رجم
والمرأة تقام الى وجها فان كان بالمتابعة حد جلد الشهود ثم يرجم بها كان بالاقرار رجم من بها في بذلك ان

ينبغي التعبير بذلك بالجلد

كتاب الحدود

من اعترف بما فيه حد وان كان قد اقامه عليه اثنا عشر درجة ثبوت والامام هو يزيد حد اللواط بين القتل بالسيف و
بين ان يرمى عليه حائطا او يرجمه من صنع حال او يهدم بالحجارة ف الفقيه ان ثابت بن دينار قال سألت ابا عبد الله عليه
وظهرت توبته وصلاحه سقط الحد عنه وكذا ان رجع من اقراره بالزنا قبل ان يرجم عليه او قبل ان يرجم ولو قال انه زنى
كان عليه ثبوت ان عليه لا باقراره ف الصدوق ان اقر الرجل بالزنا مرة واحدة كان ابتداء عليه بالزنا فليأت بها ويأمر بحضور
عدد من شهدوا عليه ثم يرجم بعد ذلك كان يقول اللهم انا نشهد انها قد زنت بفلان وهذا فليأت بها ثم يرجم كان مرة واحدة بها من
الحضور رواية اخرى فيستوفى منه الحد بالرجم ان كان الرجم وجب عليهما باقرارهما على نفسهما فعلى بهما مثل ما حدثا ولكن الامام
ان اصاب واحدا منهما الرجم يعزره بخمسين سوطا ويرسل الباقي حتى يبرأ ثم يقيم عليه الحد بالزنا ان كان زنى ثم يعيد حتى يؤتى بهما جميعا
الحضور على حال واحدة يرد الامام ما يرد حتى يكون مثل ما كان الحد عليه وجب عليه باقرار ودون البينة هكذا ان كان اقر بالزنا وان كان
اللواط والاثبات على اللواط فعلى الامام ان يقيم عليه الحد بالاقرار ان كان الامام بالحجارة وذكر بعض قتل اللواط اما ان يرمى
عليه حائط او يرمى عليه بالحجارة او يهدم عليه بيت او هدم اي بيت جاء بالسيف او يرجمه الامام واساس
يحرقه بالنار ولا الامام هو يزيد فلان اي شيء اراد عند مكان ولو قتلت بحسب ما يرى مصلحة ان الامام عليه حد حضور ايضا ان كان له
احد من عدد ثم قال لا يقطع محل ثم ثاب مثل ما يقام البينة ويكون الامام والاحتمال ان الامام اقامه الحد عليه ثاب بعد ان يحد
عليه اهل له يسقط عنه الفتى هنا الحد ويجب على الامام اقامته عليه ان كان ثابت اسلم الله عز وجل عنه بما شاء من
الحد الحضور عنه وتطهر عين الحضور عند مولى ان كان الامام اقامه عليه ان كان ثابت اسلم الله عز وجل عنه بالتوبة ثم ثاب وعلى الامام منزلة
جائز ان يعفو عنه ويعفي فيه واجبا الحد على حسب ما يراه من المصلحة وشاهد الحال ومتى لم يظهر انه يحد منه جزء الحد من
انتهى كلامه وان الاشكال كلامه اذا ثاب اللواط بالاقرار يعتبر ان يسقط الرجم من الزنى بالاقرار وقد جزء الرجم على عشر ثلث
جلدات في الزنى وهكذا الفقيه والصدوق ان الرجم حيث ان الحد لو عليه بالاقرار فالتحقيق ان الاقرار بالزنا ثبت اشبه
الاول اقرار بقتل مع الاول الامام وان كان في الانكار بقتل الحد والاثبات هو الاقرار من كان الرجم عبدا ساير شيء من
الحجارة ان يعتبر ان حضور من يكون المنتفي الحد عليه اقرار والاول ظاهر فاما اللواط فلم يذكر لسقط الحد بالاقرار
فيقبل الانكار والاقرار وجبا الحد في الزنا دون اللواط دليل على عدم سقوط بجلد اللواط عنه وهو ف الجامع
عند الحيض من الزنى حده والرجم بالحجارة وصار من دار الرجم بعضه وجعل الحضور والمراد الحد عنه فاما ان ما يسقط
عليه ودفن ان فرق الزنى من الحضور وكان حد بالبينة وان حد بالاقرار ثم يرد الان بالاقرار والرجم وان اقرار جاء بالرجم
الرجم ثم رجع ثم رجع وان رجع فيما لا يجب الرجم كالقتل وسلب الحد ثم قتل الرجم وان قامت عليه البينة بما يوجب الحد
او الرجم ثاب له يسقط عنه وان ثاب مثل ما يقام سقط وان اقر ثم ثاب ظاهر الامام الفقيه عنه وان حد عليه اهل الحد وعليه
قال في اللواط والقول بالاعتاب بجيبا الرجم او الحق بالاقرار والبقي في حال او علي عليه جلد ولا يضرب صفة والمراد بالكتاب
ان كله عجز فيجبا ثم قال بعد ذلك في الحق وفي الهبة وحشر الحق وهو ما هذا لفظه وذكر ناحكم الثابت عاجز يجب
الحد قبل البينة لو بعد ها وبعد اقرار قال وهذا الباب وهو ما في جميع الحد وهذا في كلام رفع في الحد مقام وقتا
نهتا عليه وكلام ابن ادريس يظهر الحال عند ميان الجامع وقال الاقرار الاقرار ف الشرايع والقول الثاني بما يوجب الرجم
ثم انكر سقط الرجم والقول بعد عنه الرجم ثم يسقط بالانكار وفي قول عبد عنه الرجم ثم يسقط بالانكار وفي قول بعد ثم ثابت كان
الامام عنهما فاما ان حد رجلا كان اجلدا وعزره ان زاعد ان بثبت زناه بالبينة ثم ثاب بالاقرار له بعد وقيل الاقرار اما
بالحجارة بعد وجبت ان ثاب اللواط قبل قيام البينة يسقط الحد ولو ثاب بعد ثم يسقط ولو كان عنه اقرار الامام عنه ابان
الصدوق للاستيفاء ف الشافع ولو اقر الزنى بما يوجب الرجم ثم انكر سقط عنه ولا يسقط عنه ولو اقر به ثم ثاب كان الامام

عنهما

عنهما في الامام رجما كان او يعزر ولا يسقط الحد بالتوبة بعد قيام البينة ويسقط ان كانت مجهولا وجلدان او يعزر ثم ثاب
واذا اجتمع الجلد والرجم جلد اولا وبقي الرجم المحضور والمراة المصدر عليه ان ثبت عبد وثبت الموجب الاقرار لم يجد
عنه مثل الحد الجزء بسقط الحد والتوبة قبل البينة كالقاطع ولا يسقط بعد البينة ويضرع بكونه للسقط فانه تقدم الزنى
وان كان قبل اقامة البينة والانكار بعد الاقرار وان عمل الرجم والقرب بين الثلثة هو الاقرار يوجب لسقوط الحد كما ثابتا
ثبت موجب الحد بالاقرار او يعزر خلقه الاخبار بن ثبت الاخبار فاللواط بالتوبة مثل قيام البينة وهو الحاكم وبل يعني عدم سقوط الرجم
بالانكار والفرار من الدفق كانها عليه فيما ان اقر اسرار عنه هذا ف الشرايع لو ثاب اي الزاني قبل قيام البينة سقط عنه
الحد ولو ثاب بعد الرجم ثاب بعد بعد قيام البينة لم يسقط جلد كان او رجم ولو ثاب بعد الاقرار وعنه بالامام فان ثاب
عليه وعليهما رجما كان او جلدا وان اقر بالزنا عليه يجب الرجم ثم انكر سقط الرجم ولو سقط انكر حد الاخبار بعد ثبوت بعد الرجم لم يسقط بالانكار
وقيل انه لو زنا رجلا والمراة حد الحد ثبت ان ثبت انه بالبينة اعيد وان ثبت بالاقرار وقيل لا يعيد حتى يثبت من حد
اللواط اقرار الاقرار قبل بالبينة سقط الحد وان ثاب بعد ثم يسقط ولو ثاب بعد اقراره ارجا عليه الامام بعض الحد
والاستيفاء ثم ثاب ثم اقر فاحد عليه ولا تعزير ف الصدوق ولو انكر الزنا ثم اقر بالزنا ما اقر به من الحدود فيه تعلق الامام
يوجب الرجم ثم يسقط بالانكار وفي الحاق المثل والشكال ثم ثاب عند الحاكم وعدلا الاقرار عنه الامام وان ثاب
اعد عليه وجلدان او يعزر وبينا البينة ثم ثاب بعد قيام البينة لم يسقط عنه الحد وجاكان او يعزر وان ثاب مثل ما بها سقطت
ان ثبت وجاء بعد اعيدت ثبت ان بالبينة وثبت بالاقرار فيعيد عنه حد اللواط والزنى فاما البينة فلا يسقط
لا يعيد هاو ثاب بعد الاقرار يعتبر الحاكم بين الحد وبينه وف الارشاد وقيل الكراهي الزنا الرجم سقط الحد ولا يسقط
بالانكار عنه وثاب ضمن الامام والاثاث وعدم اجلدا وجاء فيها ان يسقط بالتوبة قبل البينة لا بعدها ثم ثاب
ويقبل الرجم المحضور والمراة لو بعد ها كان قبل ان ثبت بالبينة ما لا يعيد ف الفقيه ويثبت انا بالزنا الزاني
العقاب الحد اقرار بما في ارجه هالرجا الان ذلك وقوله اقرار يوجب الرجم سقط ودون ثابت قبل يابى والحق بعد ثم ثاب
تخير الامام ف التهذيب ويقيم الرجم اي عليه بالمراة المصدر ظاهر ان ان فرق ثبت بالبينة ولا الاقرار الان بها سقط الاقرار
وعنه في حد اللواط والثاب قبل قيام البينة يسقط عنه الحد وثاب ثاب تخير الامام ف الشرايع ولو اقر بالزنا
الرجم ثم انكر سقط ولو كان عبدا لم يسقط وان اقر ثم ثاب تخير الامام وان ثاب بعد البينة عنه الامام وان كان ذلك
الحد ثم ف الرجم الرجم الرجم عليه بالمراة المصدر ظاهر ان ان فرق ثبت بالبينة اعيد وان كان بالاقرار
لم يعد مع اعادة بجوز عنه بعد الحضور من حد الحد اللواط والحق بالحد بالتوبة قبل البينة كالقاطع ولا يسقط بعد ها
ينبغي ان العبارات المذكورة بلد عها انصف ان انكار يوجب الرجم من الاقرار ان اوجب سقوط الرجم فحل الزنى دون اللواط كذا
الفرار من هذا الرجم كانها عليه من العبارات ان اقر ف الحد فحد ان ثاب لا يعيد يجمع بين الجلد والرجم في المحصن
كان ثابا قبل بالحد الرجم في المراة المصدر ظاهر ان ان فرق ثبت اعيدت ثبت ان ثبت بالبينة او حد نصب بها
عليه فلا لم يعاد او يعتبر الهبة وفي الزاني بالزنا ثم انكر سقط الحد كان يوجب الرجم ولا يسقط حتى ولو ثاب
لم ثاب تخير الامام فاما مندر جاكان او يعزر وعنه في حد اللواط ثم قال بعد قيام البينة سقط منه حد ثاد او جلدا وفي
عبد ثم يسقط الحد ولكن يجب الامام في المطيعين الحضور لا استيفاء انتهى وهكذا من العبارات الكاملة فيها بهذا عليه
من الخاص سقوط الحد بالفرار من مكانه الرجم بالحضر بالتوبة وعدم ثبوته في اللواط وكذا الحاق الانكار بعد الاقرار
وما قيل ذلك ابن الصالح فعليه بالمعتوف بذلك في كل من الزنى واللواط حيث ان في الزنى الفاعل والمفعول

او احدهما وكانت ما فيه بينه او علم الحاكم وكان في مكان الحد عليه وان كان باقرار رجع عنه لان فراره رجوع عن الاقرار وعند
ابي حنيفة ان الاقرار بالزنا يكفي عليه مرة واحدة لقوله تعالى فاشهدوا عليهن بالزنا فلا بد من اربعة ولنا ما روي عن سعد بن عبادة
انه قال لو رأيت رجلا مع امرأتي لضربته بالسيف فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اتعجبون من غيرة سعد لانا اغير منه
والله اغير منا ولان الاقرار اقوى من الشهادة لانه يثبت بها الزنا في حق الغير ايضا فلا يثبت بالاقرار اولى وكذا الاقرار بالزنا
يثبت بما يثبت به الشهادة ثم الاقرار يكفي مرة واحدة عند ابي حنيفة وعند ابي يوسف ومحمد لا بد من اربع مرات لان الاقرار
بالزنا اقرار بحد يجب بالشهادة فيعتبر نصاب الشهادة كما في الاحصان وله ان الاقرار حجة ملزمة بنفسه لانه اخبار عن
الواقع والشهادة ليست بحجة ملزمة بنفسها بل بالقضاء والقضاء يثبت بالعدد والعدد في الشهادة شرط لا في الاقرار
ولهذا لا يشترط العدد في الاقرار بسائر الحدود وقد روي عن سعد بن عبادة رضي الله عنه انه قال لو رأيت رجلا مع امرأتي
لضربته بالسيف فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اتعجبون من غيرة سعد لانا اغير منه والله اغير منا
ولان الاقرار حجة ملزمة بنفسه لانه اخبار عن الواقع والشهادة ليست بحجة ملزمة بنفسها بل بالقضاء والقضاء يثبت بالعدد
والعدد في الشهادة شرط لا في الاقرار ولهذا لا يشترط العدد في الاقرار بسائر الحدود وقد روي عن سعد بن عبادة رضي الله عنه
انه قال لو رأيت رجلا مع امرأتي لضربته بالسيف فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اتعجبون من غيرة سعد لانا اغير منه
والله اغير منا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

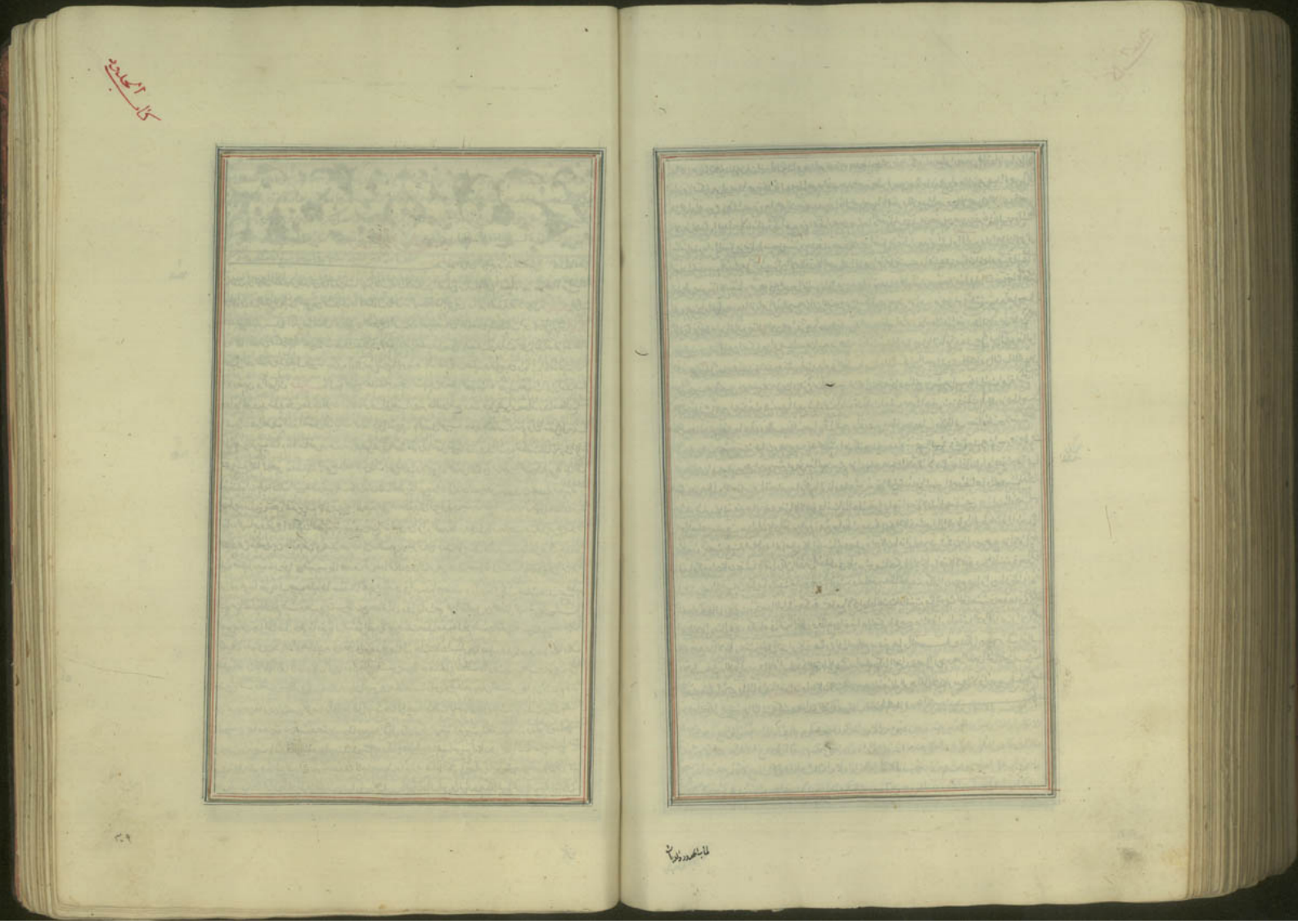

مسائل في الحدود

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله مفيد
ما افتقر واليه الخلق المقدس بفيض جماله من مشاهد الاشياء والامثال والصلوة والسلام على اشرف اصفيائه الذين
وعلى آله وصحبه المنتجبين من اشرف الاجيال والاعلال الذين نزه الهداة فاتبعوهم من ما لا هدى ولا كمال وبعد فهذا
الجزء الثاني من باب سيره الكرام المنال الذي ذكره السفير ان اثبات ادب يجب من المؤاخذة بالخطيئات ان يحافظ بتحقيق
وفاء الله من اشد ابنه الدهمات هذه مسائل عنهن ابا عبد الله ودعن هذه الاعصار التي غابت حجة الله تعالى عن الاظهار
محق الله فيه وبحكمه حيث يتاب فاذا هو في اشرب البرية واكمل الخلق ثابت عليه ومع جدبه وبابه الاخلاق بالاي
الارضين والسموات **مقول** فانه الحد الحاكم بين اشيئين وحد الشيء منها ما هو حدود الدار الحدود
حدا والحد بيد شد وحدد فلان حدود اذا كان ارض الحد بضم الحاء وفتح الحاء ومنه قيل للبواب حداد وما عليه ليشبه
المبتدئ على المعرف فالمثل لذا بالشيء ولذا قيل الذنوب بالضم الغريب حدود بالخاصة رسم وان اشتمل على مهما
على الجزء الغريب فشاء المثل لذا بالشيء ولذا قيل الذنوب بالضم الغريب حدود بالخاصة رسم وان اشتمل على مهما
فتوابع كلها لم يعرف بمفرده بسبب حدوده البين كالبيع لو يجوز ولا يجوز ان الفرض الذي ان يكون الغريب خاصيا عاما الذي كلها
فمقتضاه ان يكون ذلك الشيء حد البين كالمدار ان ذلك الغريب لنفي جزءا فالمدار ان الحد يعني بمفرده لا لخصيصه معينة وهو
ان خروجه منقوض بجزء الغريب كالذي تبيع القدمية على المسلمة وكل الرجل ذو جدة خاصة اذن بها تهر وحصان وفي
اثبات البهائم وجزءها فالمكون الغريب شبه مفرد ضع انه ليس من فراد الحدود وجدي في باب ما يجب فيه الفرد من حدود
الكافر عن نصير بن خالد عن ابي عبد الله ع قال سالته عن رجل تزوج دمية على مسلمة وهل يصلح لها ان يعرض بها
ثلث فقال ادب قال نعم ثم قال حد الزنى وذي الباب من جلدين مسلم قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل
المراة وهي حاضر فيجب عليه فاستقبال الحيض بثلاث وفي استبراء ضعف دبا وما ايطت جلدت فذلك يجب عليه
شيء من الحد قال نعم خمسة وعشرون سوطا تاريخ حد الزنى وفي الباب عن حماد بن اسحاق عن الفضل بن الهاشمي قال سالت ابا
الحسن عن رجل فاحشة وهي ثقوا له يستقر له ولا يبرء ذلك فقال ادب خمسة وعشرون سوطا تاريخ حد الزنى
الباب عن فضيل بن يسار عن ابي عبد الله ع في رجل اتى امراة في دبرها قال كان استكرها فعليه كفارتان وان كانت راضية
فعليه كفارة وعليها كفارة وان كان اكرهها فعليه حد ضرب خمسين سوطا الحد وان كانت طاوعته فعليه حد ضرب خمسة وعشرين سوطا
وضرب خمسة وعشرين سوطا وفي الباب عن علي بن ابي الهيثم عن عبد الله بن ابي عبد الله عن الحسين بن زيد عن ابي ابراهيم ع
عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا ع قال في رجل اتى امراة في دبرها قال جاءت امراة الى عمر فقالت ان زوجي يعبث بي
وانه يتبع بها ما يعرب هو خمسة وعشرين سوطا تاريخ حد الزنى وان لم يكن ابتهم فرفعت واخذت تهامة ورفع لي صاحبها
وتحيت ولحيت بالنار ولم يقطع بها وسنة فرجعت وكذا يقطع يده بالقياس سواء كان في الطرف او في النفس لو منع ات
يبدئ على ظهره وفي الجبال ان يقرء معنى لا يجد معينه خاصة هكذا الكلام في قياس النفس لو جعل الحد بان يرى انه
عظم بذلك معنى لا انه في الدلالة الفاذف واسارق واشارب الخمر فالناس والمراد هكذا لم عن ذلك ولما ما ذكر

متن الشهيد الثاني في مقام الحديث في المسائل حيث قال لا يعرف الفتح الى ان قال ارشد ما عفي بحثا صنعه بخلق بالجزم الدلالة على
تكون المكلف بحيث خاصة عين الشارع بكيفها في جميع اوزاره والمقدر لغة المناسب وشرعا عفو بذاوا هاء الاعتبر لها اصلا
الشرع غالبا فيه ملاحظة لان الحد بذاته ما هو الضعيف وما ذكر انما يناسب بها الحدود من جنس طرفي المذهب كما
لا يفي على المشاهدة في المسائل الاستدلال بما يدل في بيان الاحكام وهي مفيدة فيها الشارع على كيفية وجعل عنده وغيره مأمون
على رجال لا هو الاستقلال الظاهر من ذلك **مقول** لعلك لا تحتاج الى الله ابدا لهم فانه لا يبلغ الحدود الشبهات
في هذه الاعصار لقلتها، ولا تحتمل بالجواز لكل احد لكن يلزم ولهذا هذه المسالة ان يعتقد ان الاعصار من الطالبين والمدعين
عند ذلك مقدمة الجامع لشرائط الفتوى وهو الظن من شيعة الطاهرين في الدولة اما انه الحدود فلم يجوز للامام انها الا السلطان
الزمان المنصوب من قبل اهلها ومن ضبطه لاهلها ولانه مبادر لا يجوز لاحد سواها انها حال الغيبة وحال حضوره بذلك
المعنى فلا الطالبين ان يقيم الا ان الحدود ولو ان واحدة مما لكم ان يعتقد في نفس الزنا الطالبين وان يرى انهم في نفس
بان ذلك فيجز الحدود ذلك على حال وان كان ظاهر سلطان قائما على وجه الحدود جاز ان يقيمها عليهم حد
الكافر فيقدر انما يفعل ذلك باذن سلطان الخلافة باذن الجور ويجب على الخلق معونته وتمكينه من ذلك ما لم
يقدر الحق ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام وان صدر فيها حمل الجور في ذلك ان يجزء الامام ولا لاحد غيره ومعاونته
على ذلك الا بالاذن بما في ذلك الى ان يفعل ذلك ان يفعل لا فيه ان يجلح في حال الغيبة من الاذن ان يقيم ما لم يبلغ فيكل الحدود ما ذكر
يجوز لهم الحكم بالاذن والقضاء بين المختلفين بالاذن في حال الغيبة بذلك في حال لا يمكن نفسه من ذلك
فان شيخنا ابو علي يقول في الزنى في نفسه لو لم تكن والزنا به والزنى جلد ولا يجلد ولا يجلد ولا يج

ومن جرى انها على جميع الناس لكن الظاهر الجامع لشرائط الاحكام وهو الاكثر فان لم يكن فيه امام فالحدود بيد الى
سلطان الاسلام المخصوص من قبل الله تعالى وهو الامام العدل عليه السلام فان لم يكن فيه امام من اهل الاحكام وفقد جميعا
النظر بل فيها استجمعه من الاحكام فمن تمكن من اقامتها على ما ذكر ويجب على سلطان الجور اعني الذي يعلم انه يقيمها
ومن كان من الظالمين اعني الذين يعلم انهم يقيمونها ويخافون من الله تعالى ويجب على سلطان الجور اعني الذي يعلم انه يقيمها
الحدود على من يقدر من فيه ولا يمنعه من اقامتها الا خوف من الله تعالى ويخاف من الله تعالى ان يسلطه عليه ويخاف من الله تعالى ان يسلطه
الحدود على من يقدر من فيه ولا يمنعه من اقامتها الا خوف من الله تعالى ويخاف من الله تعالى ان يسلطه عليه ويخاف من الله تعالى ان يسلطه
وهذا فرض معين على من نصب الشخص الخاص على ما ذكر فيه ثم ان الامام ومن نبذ على من رعيته بالرد اما من الحدود
الاحكام ثم لا يوافق ويقدر الذي من المنكر وجهاد الكفار ومن المتوقع ان من الجهاد ويجب على الجزاء من الذي من معرفته
على ذلك اذا استعان بهم فالذي يجوز حد الاثنان لكن حدود الاثنان لكن سلطان حصنه الله تعالى من نصب من سلطان الضلال
كان على من في الظالمين في شيء يخالف احكامه بل لم يجز لاحد من الذين معه منه وجاز لهم معه شرعا يكون بعضهما
الله تعالى من الله تعالى فلا فرق بحكم ويجب ما نصبه الله تعالى من الامام اهل الضلال وفي الهواسم اما الفضل
والجواح فلا شك وفي السلطان ايضا من السلطان فان فيه الاشتراك ما لم يتاح فقد يعرض الى الفقهاء اما من الحدود والاحكام بين الناس
بعدان لا يعتمد الى الجهاد وزاعدا الى الرواية اما من الشبهة بجهاد ذلك الفقهاء على وفق الاستطلع اعلى الطريق فيجب عليه ان
انظر لهم نفيه لها بل واجبا الا فالله ما حاصله فلا يشترط بها وقد عين ان الفضل لا يجب على ولده وجب الحدود والاحكام
فيها ولم يتعين من ذلك على نفسه والا لا لبث فيه ذلك لا يشترط لهما الا من جهة الفضيلة والحادي اما الاول فلان الوكيل
المذكورة لما انتظما صار الجواز في الواحد ولم يكن بحيث ذلك بحيث يحتمل الحادي اما الاول فلان الوكيل
يعزل الاقاوة لبث والى من هذا الفضيل واما الثاني فلان مقتضى الحادي الرواية جواز اقامة الحدود على الولد والسيد
والسيد بعنوان الاطلاق ونحوها يحصل الامام ولم يكن ذلك بحيث يحتمل عنه كالاستفادة من قوله على السلطان او من
السلطان الى الوالي لبث ثم قال ومن نزل من منزل فالله وكان نصب ان شرط الاستطلاع الى الرسل فيجب فيجب الحق ما استطلع
وبعض هذا الاقوال وفي فلا واصلي تنفيذ الاحكام الشرعية والحكم بمقتضى الفضل فيها من قوم فالامر محضه بهم دون من
ذلك ولا اقامة الحدود لا لبث ولا انه يجعل الحكم الحق ولا تطلب الحكم الا فيما لا من لا يشكل شرط الانبياء من الامام في الحكم
من شبهة الى ان نفي فكانت هذه الشروط كان فقد نزل فقد الحكم وان كان مقلدا لما استقبلها وعليه
عند من ذلك بان بولاة ولكن من الولاة يعرف ونهاها عن منكر بين فيها ما لم يتعين الولاية عليه وان كان في الحكم
من قبل المخالف فيما شيعة في الامام في الحكم معاصر لم يشترط الاذن من امامهم لمن كان بصفة في ذلك فاه
جلد الصفة من ان لم يقلد من عند حاذا اقطع بين الناس فهي في الصفة ما هي بالاذن لا لا الاذن الخاص الذي يعاصر في
بالحكم بعد حضور الاموال الحكم والحاكمين من اقامتهم بحدود الله ويجب عليهم لا يجوز لهم الرغبة منه ولا الخروج من
حكمه وفي المنتهى يجب في قضاء القضاء ان يكون عالما بالحق في الحكم المرفوع اليه بدليل اجماع الفقهاء ولو اجتهد المرء ما لا
يعرف فيه فيجوز خطئه ولا يجوز تعطيلها وانتفاء الحاكم عنه في الحكم عن اهله فيه ولا يشترط في ذلك ان يكون
العلم والعدل في ولايته ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ومن حكم بالتقليد لم يطلع على الحكم بما انزل الله فيجب
على المخالف بما دون في منزلة نصب القضاء ذو رجل نصب بين الناس يعمل بغير الحق فان من قضى بالباطل فقد نصب على
جهل ويجب ان يكون عدلا بارادة الامن لا يعرف عنه بعد به ويقول يكون كامل العقل من الرأي والحلم ودرع وفي
على الفقهاء بما في حق ايه ويجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاشياء من الاموال والحدود والقصاص وغيرها فلا يجوز

في نفس

في ذلك ما معه في حال الولاية وحكمها بدليل ما على الطالب وفي الشهادات لا يجوز له ان يحكم بما ملكت بينه وبين الناس الا مع عدلا
كان امامه من جاز لنا الامام الجعفر وغيره عندنا ومنه عاد ونه وغيره الجعفر وفي ذلك ومن ذلك في ذلك بينهم من ذلك في الشهادة
اليه وهل لا يجب ومنهم من قال لا يجب ذلك لانه اما الحدود لشرع الخرج فلا انها حد عليهم من عندنا ما نزله على وان اتيح مقاما ايضا
الحدود على ما ذكرنا يا حاكم وهذا عام واما الفتح الى فرزها لا لان جلبه ولا ما هو الاجبار وفي ذلك ما يجب فيه في ذلك ما
اقتضا ما ولا فيه هذا اتيه شاهد منه وبهم من قال ليس في ذلك عدلا لا لا ولي عليه ان يكون عليهم ان يسعد ان يكون عليهم لمراه وجوب الحاكم
والامام فكما يشيء الحاكم والامام بما فانه الحدود اما وعليه وعلى طلبه وتنزل وبهم من قال لا يجوز له ان يسمع البينة والبحث لانه فات
بتعلق به الحق والعقل بل ومن قال ان الامام والحاكم الاولى الحق عندنا ما ذلك انه يسمع البينة والبحث والحد بل كالامام فهي
ذلك على عليه ومن قال ليس في ذلك الا الامام يسمع البينة ويحبس فيها فانه اصح عندنا حكم جاز كانت لانه مالي السيد
وكان له ما له اليه وما عليه ما اليه وما الا انما اليه حكم جيد وفي ذلك الحاكم ان يحكم بعلمه فيما عدا الحدود وفي اصحابنا من
قال ويكك في الحدود وفي القاضي من قال ان يسئل ذلك على وجه وفي ذلك الحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاحكام من الاموال والحدود
والقضاء حدود فيما ذلك من وصله كان من حق قراءته وحضر الاولين لحكمه من سواه ولا ذي بين ان يعلم ذلك بعد الحكم في
الصنع ولا يجب ان يقبل الحوالة بعد ما قبل ما قبل من زيد من منع ولا يجب الباب ولا يعتبر فعل الحاكم ولا الاموال بين الحاكم وفي
والبيان جواز الحدود واجبا رهم وجبه الجعفر فيما ما يجب الحدود ان الاقرار من المسلمين ويجب عليه الحكم الا لانه لا جام عليه
الحد في ان الحدود يجب في ان يرجع الحدود الاسلام وفي الشافعي يجب الحدود ان يسمعه وكان عند الامام او لم يكن فيه
ابو حنيفة ان كان عند الامام ويجب جانبه وان لم يكن عند الامام لم يقم لان ما لم يقم الا الامام فيما لم يقم الا الامام من نفوذ ما يجب
به الحدود على يجب الحد فيه الرابعة والزنى جلدة على احدهما جلدة ولم يقبل قوله ثم قال ان الزنى
ما فيه اجتماع الاجماع على فاسد في الجماع مشبه الالاوا هو فيه وجبا ان اليد والقاسم والطب وبيد وبالوطء و
التعريف فان لم يجتمع لوسيلة ولم يجتمع الا الفعل والجرح فلا ان لم يكن بالطب فيما اذا بلغ الى الفعل والجراح لم يجز
الاذن الامام ما لك بينه وفيه انه في مباحث الحدود ومنها الحد امام الامام لحظه ادن بازنا فيه وبدعى
عليهم الحد على ما سلكت بينه والى العقل على الامام لن يحكم عليه لحق زاهد كانا فاطمة من منه مقالة احدوث حقوق
الناس كالدين وبجلاله فيه عند الطائفة ولم يقيد بذلك بل لا يحكم حلبه فيه لحق وحقوق الناس وحكم من حقوق الناس و
الشيخ مشهور الثاني من انكر وجاء انتقاء الجواز او انه لا يجب قبل نحو قبل الا الاذن الامام وعلى الحدود لا يجوز لاحد
انما شرط الحدود الا الامام مع وجود ابن ضبر لانها مع عدم جواز الحدود على ضبر الحاكم على بلوغ وعلى بلغه الرجل على ولي
ورد خبره من زيد ولي وفي قال من قبل الحاكم كان فاذا على انه شرط الحدود هل انه انها مثل ثم جدان بعقل اذ يقبل ليس
بالاذن امام يحكم وفيه الحكم وله اصطلح السلطان الا لان شرط الحدود جائز لعباده ما قبل يكون بذلك بذلك انه يقبل اذا وجدا
يجب ما لفقها ما العاد نهى انما شرط الحدود في حال جنبه الامام كالامام الحكم بهذا الناس مع الامن من بني سلطان الجور
على الناس مساعدتهم على ذلك يجوز ان يجوز لانما شرط الحدود ولا الحكم من الناس الا عارفا لا الحكام مطلع على الحدود
عارف بكيفيتها عليها على وجه اشهد وفي انما نفع مشرع الجواز اما لو انفذ له الحرج او الفعل لم يجز لا يكن الامام
وكذا الحدود لا يفعلها الا الامام او نصبه مثل يقيم الحد على من يعينه ولكن وكذا مثل يقيم الحدود
في زمان الغيبة اذا اصلا واجب على الناس مساعدتهم وفي كشف الرموز لما الغيبة في الفقهاء فقد ذلك الشيخان و
سلار ذكر هذا جد من حوا ذلك الى الفقهاء ، لما فيه نظر وفي كي لا يجوز انفاذ الحدود الا الامام او من نصبه الامام لانه لا يجوز
ولا يجوز لاحد حواجها الى فيها عدم ماله وقد نص في الجهاد الامام ان يقيم من الحدود على ذكره والا يجتهد فيها على نفسه

وما ذكره وغيره من انه يجب على الظالمين ما لا يسع الشيخ ره وقد رخص في حال الغيبة اما ثم الحد على ولاة وزعماء الجور
مع ان ادلتهم على ذلك اخبار وجه دليل الحكم وما ذكره وغيره من ثبات الحد لان الصادق ع منع عن تقديم الحد الى السلطان
اما الاول فيحتمل ان ثم الحد وغيره ليس الحكم على جواز الفقهاء اما ثم الحد في حال الغيبة حرام بل استنجاء على جهة الرد بالباطل الى
الفقهاء الحكم بين الناس فكان ايهم اما ثم الحد وما تفيد الحد من الفساد وقد ورد من سل سخطه سلطان ظالم على
حرام وجوبا ان ثم الحد وجاء لناس يقيم بالاحكام على الكافر وما يفيد ما انما يعد في ذلك بان سلطان الجور ما زن سلطان الجور
ويجب على المحتسب صحبته وتمكنه من ذلك مالم يتعد الحق فيه وما هو شرعي من شرعية الاسلام فهو ثابت عندي من
جعل الامر الحكم الى من لم يجز الى الامام كالاحد معاونة الاتفاق ومنع ابن ادريس ذلك قوله وما انسان على نفسه من
اما جاء لم يدفعه ذلك الفقيه بالرسلة مثل النفوس فان بلغ الحال الى ذلك فيجوز عند ملاقيه بها على حال وق المنقول لا يجوز
اما ثم الحد ولا ولاة ولا من نصبه الامام لانهما لا يجوز لاحد سواهما اما فيما عدا حال حضور الفقيه الامام ان يقيم
الانسان الحد على مملوكه الا ان كان ذلك الشيء ره قد حضر في حال الغيبة اما ثم الحد على ولاة وقد حضر في حال الغيبة الامام ان يقيم
ذلك ضرورة العدل الى ان قال ولا يجوز للفقهاء اما ثم الحد في حال الغيبة حرام بل استنجاء على جهة الرد بالباطل وعندي في
نفسي وقال فيما بعد ذلك جاء صاحب مثل ذلك الشيخان ره يجوز للفقهاء الدارين اما ثم الحد في حال الغيبة الامام لانهم
الحكم بين الناس مع الامن من الضرر الى ان قال وهو قوي عندي وذهب لا يجوز لاحد الى ثم الحد في حال الغيبة الامام لانهما من
نصبه الامام لانهما وقد حضر في حال الغيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه الا يجوز ضرر على نفسه ولا يجوز لاحد
على احد من المحتسبين ولا يجوز وقد حضر في حال الغيبة ان يقيم الحد على الولد والمرأة ولا يجوز مع الامن ضرر ان يرسل
يجوز للفقهاء اما ثم الحد في حال الغيبة حرام بل استنجاء وهو قوي عندي وجميعهم الى الناس ساعدتهم على ذلك وقد
ما لا ثم الحد بين يدي الامام خاصة لو من باذن له الفقهاء اما ثم الحد في حال الغيبة ذلك ولو يتعلق حال الغيبة اما ثم الحد
على مملوكه وفي اما ثم الحد على ولده وقد حضر قوله والجواز ما روي من قبل الحاجب على الحاجب من رجع الاشياء وظاهرها في
جواز اما ثم الحد في حال الغيبة اما ثم الحد من سلطان الجور وما ان يعلم السلطان ان يعلم الحكم من رجع الاشياء وظاهرها في
نفسه تضم وق الارشاد منع الى النهي عن المنكر لا تقوم الا بجميع الامام ولا يجوز الا باذنه ويجوز اما ثم الحد في حال الغيبة
الاباذنه ويجوز اما ثم الحد في حال الغيبة الرد والرجوع وق الفقيه جامع لشرائط الافتاء وهو الدال بالحلال والحرام
الشيعة من ادلتها التصديق اما ثم الحكم بين الناس يرجع الى الحق وجب على الناس ساعدته على ذلك ما لم يتعد الحق
والعدل لقوله تعالى ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها وان تحكموا بين الناس ان الله نعما يعظكم به ان الله كان سميعا بصيرا
الخ وق الشهيد والمنقول الى الحاج لا يجوز للامام ما لم يتعد وقيل يجوز لمن يصلح بالامام ويجوز للرجل ان ثم الحد على ولده
وذلك وقد ورد اما ثم الحد والفقهاء اما ثم الحد في حال الغيبة مع الامن يجب على الناس ساعدتهم وق المختلف الى الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر وجبان بالقلب عقلا وان لم يجز ذلك الا ان كان له اليد والسلطان وله ولاية تنفيذ الامام على
ولي الاقاليم والولاة والاهل على ما ان الحد وما الى من يجوز والفقهاء وجميعها بالاصل على الولي
اعتقد للامام لا يجوز استيفاء الحد الا بحضرة الامام ويجوز الشيعة عن الفقهاء ويجب عن غيره مع استيفاء الحدود ويجوز
عدم الفقهاء اما ثم الحكم والفتوى ويجب مساعدتهم الى الحق لقوله تعالى وق لقد ورد لكل الحدود والفقيه الى يعتقد
عدم انفكاك الى من المنكر الى ان الامام ولو اجل الامر الى الحج والفقهاء ما عظم والاخوب ما ان ابد وما ال
بما تعدد ذلك مشهد الى اما ثم الحد وه والاخوب عندي جاء ذلك للفقهاء الى ان قال ما يجوز لابن ادريس ادعى الاجماع
في السابع عما قد مثل الشيخ ونحوه من علمائنا غير وقوي بعض الامام تعذر ما ونحوه وغيره للناس وق حضرة

قوله

نزلنا زمانها الفقهاء وقيل ما حضرنا الامام بالدرك والحدود والتعزير الى الامام ثابت وما يجوز فيها تعزير حال الغيبة للفقيه المجتهد
ما ما ذكره الفقهاء اما ثم الحكم يجب على العامة تقديمهم ومنع مقامه عليه مع الامكان ويجب عليه الاستماع الامن على ما عامة
الفضيلة ابدا والنافع ابدا حتى الاحكام فيعمل من المخالف ويقبل ولا يكون له الحكم والاقاء المنقول الحاجة خلد وجوز عليها اما منه
الحدود وتعذرا شاهد ذلك الوقوع ولم يثبت عنده بينة ثبت من الحاكم على ولد ما يجب الاما منه على ولده كان ولد
والتزويج على الى وجد من ابو عبد بن اما حقا لمعينه على الامام وكلا ثم الزوج والسيد لا ترى بين الجلد والرجم ثم يجب ان
لو وجد ما ولد ثم الحد ما ولد ثم الحد ما ولد ثم الح

الحدود

الحدود حال الحيوة مطلقا على ما يومي اليه قوله لاختصاص هذا الحكم اه ما ثبته وفيه ان الحد يثبت بالبينة العادلة الحد ودعوى الحدود من
مذهب الشيخ في بحر والمبسوط واختار العلامة في المختلف وولده في شرحه عن خطه من الصادق عليه السلام وفيه ولا يجوز ان يكون من ذات ولا
لا يعلم منها الا الاصل الجلد فقط وفي كثير من شرحه الى قوله ولا يأخذكم بها رأفة في دين الله الرأفة والرأفة والرحمة والعطف والعطاء
وقد عدلنا عن جلد الله تعالى الحكام وذبائح الاحكام للقاصرين الاسرار بها في فاسد بين الله الرأفة والرأفة والعطاء والعطاء والعطاء الشيخ من الشيخ
والائمة وكانهم يجب عليهم اقامة الحد على كل امرأة زنت وحد وفي الكافي عن الصادق عليه السلام واحد الشيخ الشيخ لهذا اذا
كان الفقيه ما من قوله فيما

وفيه الفقيه

باشر الجماعة اليها فيه جلبا الحجة الفقيه وكذا الحدود والمعزيات وسائر المسائل الدينية فان للفقهاء الناس من بها
في الفقيه محل الفتيا به عند اذا اختلط على الفقيه الواحد معه السهو على الاحتياط والعلة مذ وجاء الاثم مادة
من فيهم عرفا لما هذه هو الفقهاء ان المختلفة بالقيام الفاسدة من حيث الاعتقاد والحكم لما اذا الاحكام
في هذه الاصناف المختلفة غالبا من الكفر فيها من الاجتهاد والاخطار الائمة الحدود والتعزيرات عند ان يكون فيها مولى عليه المكلفين
المستحقين لها الارتكاب بها وفي توقف من العبد والاعلاء والاذن اليه وجب عليهم جهاد هو خلاف المختلفة والرسم
لاجل الصلح وتوقف والغيبة والشرائع وتعدد الارشاد وتقف والشيخ في رس والمبسوط وما يجوز وتخليف المختلفة الذي
فالارشاد وكما قال صدر الشيخ كتاب الفرائض والفرائض خط عبارتهم السائغة وبكن جعل الفقهاء السائغة
وشيخنا الطوسي بحيث يحتمل من تضيعهم الائمة ومولاهم عليهم وكلام شيخنا الزوجية صحيح جائز لا يجوز ان يتوهم الائمة
الحد ونقط والتلف عدم الجواز الاطلاق على عبدهم وهم خلف السائغ وقد صحت عبارة والثالث جوازها السائغ الحكم
ثالث على يوم والجاز الائمة صحيح اعتقاد انه لما جعلها باذن سلطان الجواز لا باذن سلطان الجود وكذا جواز الحد الى الحد
ملك والزوج على زوجته والسيد على عبده وعدم الجواز تعزيرهم ولو كان فيها او لمكن من اذنها وهو الظاهر شيخ الحلة الائمة
قد خلط عبارة السائغة ثم اختلف كلامهم في بيان الاذن من قبلك ان المكلفين جميعهم انه لا يجب في اجازة الزوج والسيد
على الحد وان وجد والحدود الاذن الامام ولا قدرهم جاعلين شرط الطاعة في جميع لهم فلا وضوح عدم الاذن وهو مع
الشك مردود مع طعن السائل بها ومع الكون كلامه في بيان ما سلف قليلا خلط والمصرح به وقوله لكن والسيد جعل السيد
ان يقيم الحد على مملوكه بغير اذن الامام الخ عبارة السائغة والفقهاء وهو الفقهاء شيخ الحلة الامام السيد الحلي
عند السيد الفقه ان الحد وفي الحد لا يجوز ان يكون الفقه من اهل العلم بالحدود والحدود بالحدود فان كان كذلك
بنفسه وان كان ضعيفا لا يقدر وكل من يقيم عليه وان كان ضعيفا او كان ناقصا لا يجوز لهم ولا يجوز والرق وتحقق
بالنسبة الى الفقه ان الحدود لا يجوز ان يكون ذلك بحق الملك فلا يجوز ان يكون السيد ان يزوج امته وان كان
ضعيفا او قوي بعد الحدود الاحتجاج الحد ورد ذلك فان كان السيد الذي فيه فلا يجوز ان يكون كذلك
وان لم يكن فيها ذلك الا الفاسق فلا يجوز ان يكون فيها ذلك امة زنت فيها من غير ان يكون لها ولا يجوز
جلد الامام وان لم يقيم عليهم بعد ذلك الحدود جهالا اليه تزويج ربها والقوم كلام بيان الحد فيكون لمطالب الحق من
الحدود فقط وقد حقق فعال الطرف الى ما حرم لكنه اعم من ان يكون كل من الزوج والسيد فيها الا لكن هذا العلة
في الف على ما ان الفقهاء هذه الشيخ في بحر فقد حقق فعال ضرورا بعد الحق الطالبين ان يقيم الا ان الحدود على
واحد وما يكون الا لم يجب منه ذلك من الطالبين وامن بوالهم حتى فيما لا ذلك لم يجز الفرق لذلك جوابا
وكذا فان اعلى الجواز ومنع من ذلك فما لا ابن ادريس الا فرق عنده انه لا يجوز ان يقيم الحد والاصل مردود
ورد ما عداه من الاصل والطالبات لما ورد فيما بعد من الاخبار واستفاض بما نقل بها من الحاكم والامام والاذن

الاول

الاول لما اندرجت فيه ان يكون فيها وسيلة الحدود ان يجوز ذلك الفقهاء انهم ثم ان ما ذهب الى ساوره فيكون صحيح انه مفضاه ان
من ساوره من ذلك الاب والزوج والسيد مع الجواز عليهم للقفا هذه الحدود على الولد والزوجة والعبد وهو من جميع نظر الشيخ
من نوعه بنص على الائمة انه اما الحدود والفقهاء فقوله ليس ان الحضور بشرط الحدود الشيخ مع حمل القفا هذا في الولد لكن اذا
ما يجوز هذا الحدود ولم يكن ما يفيد فقط والظاهر الذي يحكم كلام ساوره على ذلك هو ذلك ما الاصل انه بعد قوله وقد
ان الدنيا ان جهم عليه الحدود والاكان فيها الكفر لا يصلح لذلك بالقضاء احد الوجهين الذين اودعا فاعتد الولد مباشرة
فلا حد بنفي ثلاث الحال فهل عاد معها جدد عليه عزيجد وان واقف فخر الحنفيين والاصناف يستحق الحضور في
غاية الجواز في ذلك ويتم بها الاستفتاء عليه تنبيه الحكام لبيان في ان ما ظاهر الحدود على الحدود
ما يكون فعلا الله اثر ما لا خلاف فيه بين الاصحاب فالجلد وقد ثبت التصريح به واعلم الانتظار مبدأ الاذن الامام من الحدود
وقد الخلاف في الاسباب ان يقيم الحدود على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام سواء كان عبدا او امة من جهة كانت الامة او غيرها
وبه قال ابن عمر وابن عمر وابو يوسف وعائشة وعطاء وشيخنا بين الحسن البصري وعمر والاسود وداود الظاهر
الاذن في الحدود والقرب والشافعي واحمد واسحق وابو حنيفة واصحابه ليس في ذلك دلالة على الامة على الامة وذلك الحالات
ان كان عبدا فان يقيم السيد الحدود ان كانت امة لها ان تزوج فيجلد ثلثة ان كان لها زوج فيجلد ما لا يجلد ايضا ما لا
الحد وما جاء به وجاء ثم ان السيد ان يقيم الحد على مملوكه في شرب الخمر وان يقطعه في السرقة ويجلده في الزنا وقال
عليه السلام في شرب الخمر ولا يحد ولا في القطع والسرقة فلا ان الاجماع على ما ذكره وذلك لا يجوز على وجه من الجواز
الفرقة وجاء به وجه ابن عمر يقيم السيد الحد على مملوكه واعتقه وبالبينة وبالحد وما فقط الثانية فوقه الاصل في الاذن
في الاذن على ولي وكان ذا العلم دليلا اجماع الفرقة واخبارهم وجه ابن عمر ان كان السيد ثابتا سفاحا وكما بالاذن كان
وان الحد على مملوكه والشافعي فيه وجهان احدهما مثل ما ظاهره والثاني يسقط ذلك لان الفضل بينه وبين الاجنبي
وروي بان السيد ان الحد على مملوكه وله يفصل والحاصل ان جواز ان الحد السيد الحد على عبده ملا خلاف فيه لانه
بدل الحد وانه يجلد وكذا في الحد والرجم وبيع والقتل وكره وبرجمات وعدد الارشاد وانه والظهر مرسوم الحد
غاية الجلد وتخليف المختلفة الاصل على ما ثبت عدد ذلك وعنهم وذلك في مواضع والفقه بعد الجهاد وما يتاره في كل
وفي القتيبة بحد السيد ان الحد على ملكه بغير اذن الامام ولا يجب للسيد ذلك الا باذنه على ذلك بدليل اجماع الطائفة
عليه وجاء الحدود فقط انه ما لا خلاف فيه بين علمائنا وما ظاهره من اختصاص ذلك الاباذنه على ذلك في الشيخ في بحر ردد حتى في حال الحضور
ايضا ثم انه لا يجوز ان يقيم الحدود الطالبين ان يقيم الولد والاهل وما ابكر ان الزوج في ذلك بغير اذن الطالبين وامن
حوالهم فقط وما بين ذلك لم يجز الفرض لذلك مولى وكذا ان الزوج وضع سلامه من ذلك وله ان اردبيل الاخرى
عند ان انه لا يجوز ان يقيم الحدود الاهل عبده فيه وذكر ما عداه من الاهل والطالبات فيقيم على الزوج كما نهاه عليه ولا يجوز
ان يكون الزوج في ذلك عام سلكها الاول الجد بعد قوله فعند ان الاذن ان يقيم على ملك وجد الحدود الذي كان
فيها وله يقف من ذلك على نفسه والاولى الجد بعد قوله فعند ان الدلك عليه بالى وابنه يكون بغير اذن منه فيكون
السيد الحد على عبده بغير اذن وجه منه لكنك فقد عرفت ما اوضحناه في بيان ذلك انه لكن جماعة من علماء الطائفة ما ذكره
ابن فهد في المهذب وشيخنا الشهيد الثاني في ذلك وقد سقنا في المقدمة في المهذب والثاني ان انه الحد
على الدلك فيما الشيخ الطائفي والد اردبيل وقد وضع ساوره كلام شيخه سنة فقد سنة في الفقه جاز ان انه السيد الحد على عبده
عليه من الاحتياط له يخالف عبد الاشارة فكيف وهذا شبيه بما الى الحق الى الحق الشارة هذا الفقه وصر ساوره وكان
من انه ما يكون بغير الامام وهو انهى وعنهم جميع الفقهاء كيف مع ان كلامه ويجيز الاشارة كونه انه الحدود الى الفقهاء

لا يعتقه الا ان
الحاصل ان ما انسبوه الى ساداتهم يحتمل وجوها من شبهات الى انتفاء الحدود في المسائل بين الائمة كالمهم يتخلصون
ذلك له الشبهات بغير الحد على ملك بهيمة بين الامام وصاحبه او امامه من جهات اخر من وجه عنده ان مذهبهم ذلك عن
ليس ودلك وفي موضعين من هذا الكتاب اشار الى انتفاء الحدود في مثل هذا الحد عند ذكر ان احد هاتين الشبهتين
منهما الملاك مبدعا ان الكفر من ذلك الحد ان اكثر انما اقتضى انهما نظرا على ذلك بن شبهات اليسر فاعلم الشبهة جزء له
بعد موجا جمالي الفائدة وبحيث على الحاق خاصة بمجاورين من فوق ابي الحد وعلى ملكك ايا مكان الفوز من جميع ما ذكرناه
الحاق في المستدق الحد نهج وجه الجد كلا بين وعدم الاستناد بين هذه الجهات **الحاصل** على ان الشبهات التي استدل
فلذلك ما تمل عدم الاستناد وشيخنا ابن نهد وشيخنا الشهيد الثاني وهم ناقدوها جنبسا الحاق السادة عند عدم استفاضة
فلذلك جنبوا الخلاف كالخلاف انه يغني لكن بعد الفيق وجب بن الحاقب بما لا يعلم بعد وما ما صدق الحق في فتح من قسمه
جواز الاقامة الذيل وبه بهيمة مسلمة لا انكار الجواز لاحتمال الفرد رمضان لا انه مبكل ان ذلك جايز ان يجب بين الزوجة
والطلاق وبه جاء الجليلة لا يبيع حيث قطع ايجابها اذا ما الوا احد على ملوكه وجعل عنه قضاها باذا في الاذن الزوجين الحد
على الوجه الذي وبين حال الحدث عنه بذكره وبعض الحاق المستبرئ من غير ارحامها الحاق بجملة مسلف عليه من الفوز سلبه
فلت انهما انما جعلان بذلك عند عظما ما الوجه الاحتمال اشفق على تحقيق الحالين في ذلك كيلا يكون لنفسي كلاهما لا يجعل
وجه عين لا تطر وبها بلغ من مناسب بين الفرد وذلك حيث الجاريه الحاق بذلك وجهان السيد بهم احد من ملكت
بهيمة والى الحد على ولان يكون ان يكون وجه مانها به من حيث الاختلاف ذلك الوجه وعلى حال الاذن جهاذا ان يجاب بالحد على
ملوكه مالا ينبغي الشامل فيه المستند فيه رمضان الملاحي المفتي في حق من منع من ذلك والتنبيه وعدم تجويد الحدود في السند
عن ضرب **منها** ما نقل انه جاء من الاخبار ان بهم شيخ الطائفة في حيث قال ويدل من على ان ليس منها الجلد
الحدود على ملكنا بما نكم وضروه من حيث ما يدل الاعضاء ما الوجه من جهاتها **ومنها** الصحيح المروي في باب الزيادة
من حدود في في كتاب الحدود من بسند عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال من ضرب مملوكا حدا من الحدود
من غير حد اوجبه الله على نفسه فهو كفارته ان كفارة الاعتقاد منه على المستفاد منه جهان انه الحد منه بالكتاب
موجبه لكن يمكن الشامل لخلاف ان فقها بهما المستفاد منه من حيث عدم الحد عند ايجابه على نفسه يمكن الشارب به كما في
الاعتقاد بناء على ان المستفاد من جواز انه الحد عند ارتكاب موجبه لكن يمكن الشامل في ذلك انه فقها بهما المستفاد منه من
ضرب مملوكا حدا عند ايجابه على نفسه حدا له لكن كفارة عنه وما الدلالة لزوم الجواز عنه **ومنها** ما رواه في الصحيح
في باب الزيادة من حدود في عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن رجل
ساحر فقال وكيف تقتله بها حر ضربه ماة فقال ماة ما عاد وقت من بين ثم ما ارجعها الى ان اسلم فقال ان اسلم فقال
لكم يبقى ثمان اخر يبقى واحدا فقال ما سر تعمل الى بما اضربه الا ما حدها ما زنى الا الاسلام فقال ثمان فقال
هذا هلاكه اذا فعل هذا الى ان اكسر حتى يبلغ خمسة عشر فقال ان كنت تدري حده ما هو فانه احد عليه ولا
حد واحد وجبه الملاذ هو الاذن وان كان ليس يجعل في عنان منها الابن العقيب ومن ذرية لما ايجاد ما كان
جنبين فالمستبرئ الابن ومنها ما في الخاص من ان الخادم الطارئ اب والهمل ضدا من جنين والد الى نسب والجمع
اضرب وعلامات انهى وهي قوله الطارئ الشارب الذي طرشا به اعيث والله اندر الدين بالجلوب عليه موقوفات كانهم لمن
مكتوبة ومنها الصيدلة الى الضرب الخادم اطلاق الشارب الجاريه اثناء والجنبة ان العبد والامة ونسرها وما في في عن عمر
بن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته رجل وانا حاضر فقال يكون في الخادم تشرب الخمر ويعتل في حق لامي الكرهة فارية
الاعتقاد عيبا ليس ام اسبه راسه في شيء فقال ان الفضل في بعض الزمان افضل وفي بعض الزمان اصدق افضل فاذا كان

في الخلاف المذكور من ضرب مملوكه
ربيعة بعض من ابي بعض
فاذا ضربه حدا وحده في عقوبة
عزيمة بعد ذلك من عقوبة فما
بالي ايك ويتبع الصحيح عليه

الحاصل

الناس حسنة عالم ما افضل اذا كان شديدا حاذقا شديدا حاذقا فهو افضل بحسب الحديث ومنه ايضا الموثق الحديث عن عبد الله بن
القوم ما فاذا الاذن عن ابان عن عبد الله بن مرة عن ابي عبد الله عليه السلام ان ابا جعفر ثلاث ثلاث سنين بغداد وما من قوم بها وما من قوم
فاذا حيث مشرقها عشرهم والملاذ فاذا دخلها الاجناد على الحلول شايع لكن الكان الذي اذا من الفقه فاعجب الفقه كله منا نه هو
هذا الذي لا يخفى وجه سهل من ناطق وقوله عن كنت شديدا حد ما الجرم فانه احد عليه جميع ما طلب من **تحلل** الصحيح وجه
في باب حد على الجلد الباب والمكاتب من الحدود في في باب الحد الما اسقطا فاذا من الفقيه عن ابن محبوب
عن ابن بكير بن سبيل بن مصعب ايكنا لابي عبد الله كانت لي جارية فوثبت احد هما فقال لو لم يكن ذلك في سر كمال
الكتاب وفي الفقيه هكذا روى ابن محبوب عن عبد الله بن بكير بن مسلم بن مصعب ايكنا لابي عبد الله ان
جارية لي احد هما فقال لو لم يكن ذلك سرقة فاخاف عليها السلطان وله ذو باب ما جاء في الذي اذا زنا ابنه باستاره عن مسلم
بن مصعب لكن موثق عن ماروية فيه لا استقف عليه وفي كتاب الحدود عن ابن ابي عمير عن عبد الله بن سكان عن مسلم بن
مصعب ابنه كان مملوكة ثلاث لابي عبد الله جارية في بيت احد هما فقال لو لم تشاء بجلد هما ان لم تشاء بجلد هما ان لم تشاء بجلد هما ان لم تشاء لم تشاء رواه
شيخنا الصدوق في باب ما جاء في الذي اذا زنا باستاره من مسلم بن مصعب عن ابي عبد الله عليه السلام وفي **فما** الحاصل في الباب
الذي اذا من اخر كان اسباب الذي من عن جلد عن ابي الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام له ذلك لابي عبد الله تحلل جلد هذا لكن لا يبلغ
ذنبه ولا لذا المنهي على الحدود في جملة ما كانت لخلقه في الحدود والخطاء والاحتمال ذلك الفقيه **من** صحيح العالي
وفي هذا الحديث الاخبرين بلا من على الحيض بالاعلاق يجتمع ان العقاب على هذا الذنب كالنبل احد النبل الضرب
وكذا في ما ضرب خارجات في عبد الله لا يخفى وان اكثار ما تجد في الثاني فالحد بناء على ذلك الذنب بحسب
الذنبين والنفي بالحبس اما هو في موجبات الحدود وما ما يجزها فظهر فيه جلد ان الحد بنفسه جلد الضرب
بالحصر ثم ان الرد في جهة ما كانت جلد انا لكن ثم المنهي بالماء العاني ما وضع بجمع فوقه انكت عدد ما اجرى ما ثم
اصحابه بها عليه الله ما رواه في في بالاسناد عن عبد الله بن الحسن عن جده علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال
سالته عن رجل هل يصلح له ان يضرب مملوكه الا بخيزران اكثار ما تجد في الثاني فالحد بناء على ذلك الذنب بحسب
ذنب السوط والعصا وشبهه ولا يجزئ في الطريق النفي بذلك الضرب على ذلك بنسبة ما اجرى في هذا الفقيه ما ما
ورد في طريقهم منه فقد ذكر ابنه ما ما ثم ما ما ثم ما ما ثم

المالك اجمع فاتى الله ثم منعوه ان ذلك منهم على لمعارضة النصوص السالفة لكثرتها عددا واصحها سندا واخلى اجماعا ولا يتم
في الحاجة على قطعها بعد الاقرار بتنفيذ بالطلب كنفي من الحول ان ذلك بالبلد فيه فخالف الجلد سجانه على اولى شيخ الطائفة
روى الحديث فلكم عظام الحول الاجمع بعقد وجب في ذلك باب الزنا من حد ع بن اسمعيل بن عيسى بن ابي يحيى عم
قال سالته عن الجبر يصيب صاحبه اهله ثم يراه لا كاذب لا يجلد ان يضربه ان واظن ما سكره لا فحد منه سبيل وكونا ولد بنه
على ما في تحت مثا ل اسمعيل بن عيسى وهذا الحديث سالم ويب يصل لقوى ان اصل الحديث كان على الجبس
فلا مخلوا صبا فتى بعد وسيل بكن ان ذلك الذي اخذ الحديث من ثبت منه من في الشيخ عن ابي يحيى وكان المذكور
بعد الاسقاط عن الاجبر يصيب صاحبه فيصف الاجبر بنا الاخبر فيدي لمولى وعلى عن الاصل عليه بما عن بنه لا يجلد ومن
ان جزاء ان مذا الصدد وعلى مولى وقد يخطان على فيه بل الخلاف بنه بل لا فحا واما الكلام هنا في مطالب احدها ان
دفنا ما هو منا اشا اخذ بالفقه الاخذ الاملا بنه خلاف فا لا من المراسم ره قال على وا وهو الحكم من شيخنا المفيد في المقنعة
الحد وقد فيه النظر فيه بل الفقهاء شبهتهم مع الامكان فن تمكن من ثمنها اعلى ولده وعبده ولد يخف من سلطان الجور اجرا
به على ثبات ظنها الما خبار بالسا الفرا ومن شيخنا الصادق الله فلا خط عبارة السا الفقهاء ولا لا تمكن لا يشكل شروط التنبيه
عن الاعاوي الحكم من شبهة الحل على مسالف والحكم من اكثر الاصحاب عن الشافي اخرا لهم مزيد وطريك والفقيه والسالم
والشيخ ومكرم ومن وعبد الارشاد واحيض طرق الوعيس والقصر وغاية المراد والى منتهى السالك وغيرهم وان الخلاف كلهم
في الصاحب والشاهد فقوا المشروط والخلاف فيه بالملك فانه الاول اما الكلام فيه فمن السيد الفقيه ان انه مسعد فيه اسد
لا بد ان يكون نفسا من اهل العلم مقدمة حد ودلان خلا وان كان فاسقا وحكايا ان ربيعهم لهم في ذلك لانها ولا يبدو ان
واضح بنا ان الوالد وان الجن وحد فيه ثم قال فيه وهو الاصح عندي وقد اشار الى ان السيد فاسقا او حكايا ان الرابع كا
وان مذا الحد على مولى واشا فوجه برهان احد هما مثل مثالها اذا ذا لهذا عدم الاخبار للفقه وبين بان السيد اشهد
الحدين على مولى وقد اجيل وفي ذلك انه كان السيد امراة له زعم الجاهلية وهو الاصح عندي عبارة ابن ادريس و
الفقيه كالسيد يحق هذا المطلب فيه الحط على هذا ما لهم من عدم وقف حتى انا قوة من ان جعل على الفرع صورة فاقعة
العقد للاوزم من عدم الجواز صورة انفاء الفقاء من محل ربا بين الاصحاب ظهر على ما يحق لا فاذ زعم الحكم من الا
الاصحاب وجل كلامه من على من اقتضا مذ على الكلام على في المادة كالا يحق بالكلام فيه من الخلاف فقوله يمكن
الاستدلال للقول بالاشتراط عاق المراسم حيث قال الصحيح ان الجلد ثبات ان يقيم على ولد وعبد احد وان كان فيهما
ثم بما استقف عليه من رواية حفص بن غياث ان ابي عبد الله عن رجل احد وله اشقاء الوالد فقال ان من
الحدود ولي الامر الحكم والجلد بما من الاولاد اما لا يجد هذه الرواية في من الكتب المعتبرة ولا نقلها فاذن الا من
اشار الى الفاذكر شيخنا المفيد فالمقنعة بعدما حكم بان مذا الحد من مناصب الائمة حيث قال وينفذ من الامر
في الفقهاء شبهتهم مع الامكان فن تمكن من ثمنها اعلى ولده وعبده ولد يخف من سلطان الجور اجرا به على
فلا يحق الصحيح ان الفقيه في فصل اما الى الائمة والباقي لشبهة ان الحد من طرق فن تمكن من ان ثمنها من الفقهاء
كلامه ان المراد من هذا الكلام ان الامام فيه ان الحد الفقيه من الاولاد والسيد الفقيه من الاولاد طالبا
وهو الحد وبين عنه ما في المراسم كالا يحق وهو ما يبدا ان ما في المراسم اشار فيه هو الاقتصار بالوالد والجدي دون
الفرع كما في المقنعة وهو الذي يفهم ان يكون المراد بهم بعض الفقهاء اعد ورايه من سلاطين على السيد وما اخذ
فلا يصح لما نشر حديث واحد فضلا عن الاخذ بها المقدمة واما ما في يتعلق الله من سبا ذلك المسئول
منه من عن جنبه الحد وعلى وبه الحكم والاقلاف ولا شبهة في اعتبار فيه الحكم كالاوزم من ان فيه من لا يكون

انا صح

حق

وصف في ما ضاة ثم بين ما يدل على من الحكم بهم الحد وفي بعض الموارد لا يحق وعلى فيه المسلم خلاف الفقهاء بين
وبين النصوص السالفة الدالة على ان الرجل اذا اقر بتنفيذ بالطلب كنفي من الحول ان ذلك بالبلد فيه فخالف الجلد سجانه على اولى شيخ الطائفة
السند فانه بنا السند والاعتقاد عما يظهر من علما الكفر والخلاف في الاجماع المعتبر والاقوى بنا والدلالة لا تحقيق في المسئلة ان الحاكم
الحد على ما يكون والحكم بتنفيذ بالشرائط الفتوى لا فالفتوى النصوص السالفة اما صحيحة ابي مسلم المذكورة فلو منع من السفاه من جواز
الحاكم الجزئي عنها بحد حد ابي عبد الله عليه السلام بكان جامعا لشرائط الفتوى لم لا فاستدل باب الحدود من حد ودود العقيدة ذا مرة الجلود
من ثلثة الى ستة وبين ضرب مملوكه حد الله يجب عليه لم يكن عليه ان الاستقلال واما ما ورد من عامة الفقهاء من جواز ان
ظ ربع حد ما اوجبه الله الحد هو الفقاء في فاذا الحد بصر مرتد الجرم فقط وعلى انها ضيق لفوت لا يتها من شرائط الفتوى لا
واجب ان تحقيقا الى حين يجاء وهذا لا تقتل بكن بهم من حد الحد بشا الحاكم اذ فوكن شرائط الفتوى فلا خلاف حتى
سر ما فلا واما حديث حفص بن مصعب ابي الجهنة الشيخ الثلثة على ابراهيم في الاصول الجهنة فالاعتبار الفقهاء
لا ينبغي ان لعنبر اذا حد الزنا اجبار بنه ان زنت ومعلوم ان حكمهم على اعلم بحكم عهد اجماع يجمع لكل احد
حدا الزنا على جاريته الزانية ثم المعلوم من ما وعظ كبار الجلالات مفسد لم يكن من جمع شرائط الفتوى فيتم الامام في ما ذكر فحدث
مفسد بخصي الحال في رواية علي ذلك خفا بالاعادة واما صحيحة ابي العباس فظاهر بالعباس انها يقتضي من فيها ان الوضع ان الرجل في
السؤال في قوله ما الرجل يجلب لمولاه ام من الجلب الفتوى في ضرب جلد الغائب هل ان كا لا يحق وهو بن ه على ذلك
على ذلك الفتيه من عنه ثم ابن الصوت بين عليل يموت الحكم الحالين بسماع كونه تمهيدا مع الشرائط فيه فانه الشرط فا
لا يشتبه الكل فيه ثم ان المذكور في حديث اعتبارات ولا كان مذهب الحد على العبد كالحد على الحر فيه ما لم يسم ابي يا انه فرد الحد من فيها
بل مقتضى الحصا الجزم من كلام السرائر حد من جاز نفسا على منها العبد وفي كان مذهب المعتقد ما لا يحق ومعنى ذلك لا يحق ان يقيم الحد و
الاصح عندي لكن الحد من الساعات المعتادة التي لا يحق في فيها للمقطع بان لا يحق في من السبب الاما وفي قلت لا ولي
الفقيه بالمطالبة الصحيفة كالفقيه وفي وقت والفقيه والشرائع والسرائر والنكرة وغيرها وما لا المذكور في الفقاء في الفقاء في الفقيه
الخلاف في الفقيه فقط صحيحة ابي عبد الله وفي وقت والفقيه والمطالبة الشامل لها في من بلغ المطالبة الشامل لها في من بلغ لفظ الفقاء لها
في العبد وهو يحق ولو من مسلم عليه بالمطالبة السالفة من المذهب فالحاصل ان جاز ان الحد بعد من الموالي كا عرفت في
حق العبد ثابت في حق الامام انه وهو الاريب فيه وانما الكلام وان ولا بد ان الحد على الابن هل يختص بما اذا كان ولي
او لا بد ثابتا لولي العبد الشريف لا يحق الا على الفقيه بما اذا كانت من جنبه العبد لسيد كان مملوكا اذ ثابت من جنبه العبد
وهذا الاستصحاب يقتضي الثبوت مطلقا والكون كلام المبسوط انه على ذلك من جمعين اصحابنا قال السيد ان يقيم الحد وهو ما ملك
بهم يعني ان الامام صحيحا كان او امة من جنبه كانت الامة او غير من جنبه صغيرا او عند جاز فان يقيم بدون اذن فيه بدون اذنه ف
على الامام فلا حد ما يرد السالفة **القول الثاني** فان ولد بنا المولى لا مذ الحد ورد على الجلد انه على يحتمل ما يحتمل ما اذا كان
او لا يحق الحد وفي ذي المراة فيه يبيع الرجل الحد على مملوكه فيتبع في المراة انه من هل مالكها او لو كان صبا مملوكا في جدة من
العبارات الاولى انه يحق من ابيهم الرجل الحد على وجنبه وولد وعلوكه وفي البصرة يجوز الرجل ان مذ الحد على عبده وامة
وزوجته وفي السيد ان يقيم الحد على ما ملك بينه فيقيم ان الامام ومنه الحاكم المبسوط والفقيه وبيع وعد والمولى
انه مذ الحد على مملوكه وفي س كي يجوز الجلد ان مذ الحد على مفيد **والحاصل** كلامهم في هذا الفقاء على ابعاضا ء بعضها اشتمل
على الفقه الرجل وجهها على لفظ السيد وبعضها على لفظ المولى وفي هذه الاشارة الشيخ ارشاد الى هذا من الحكم بالرجل لا يحق
ان الحكم من السيد والمولى ذلك والمعنى الرابع من الجماع العباس الى انها على اطلاقها لا ان فيقتضي هذا المعنى ما الجلد فلو كان
الانسان كا يقيم الكلب يقيم الاشا انه كا به ما لم يسمه وكن والمجنون به فانهم ما منع المعطى نزع فلا يجوز الحدود الفقه

واما الكلام فيما اذا كان مولى

الحد لا يقيمه وعلى الرجل على ملكه وذهب بعض الناس الى ان الحد على الرجل والمرأة الحر والعبد والامة والمجنون والمجنونة
لا يختلف **تحصيل** ان مقتضى الاخبار انه لا حد على الحكم ما لم يجد بالاقرار ان مقتضى الخبر ان ثبوت الحكم في حق النساء
ايضا بعد الصحيح بين كلام شيخ الطائفة في كتابه ان كان السيد ما لا يرضه لا يرضه لها فيه وهو الاصح عند الاصوليين لهما
ذلك كالفرق بين الحاكم والمحكوم عليه فيها ما منه بعضها بعض الشيخ لها ارضه فهم من ان ارضيهم الامام ذلك بعضهم فيه
وفيها البيان بين جهاتها كالبيع بين جهاتها الفرق ان الحد من الحق في كلامه الفقهاء الحق في كلامه الفقهاء
السيد على حالها الى الشيخ الربع الى السند **تفريع** ان المضروب الى عشرة بها في الحد الزاد ودنا هاهنا في اسلوب الزيادة
من طرفها خشبة لها خرطوم الى الرجل وهو نقد احق من عار ومعرفة عشرين حسب وعشرين الخلق من ربه
وداخلة مهاوضع الشرك من حكم فيه ثلاث الرجال وهو يحضر الى الناس المذكورة فاذا يكون الناس يحضر من المضروب لا يعتبر
فاثبات الخبرة حسبما يكون الناس المتهم صحيح ابصارهم المذكورة لقوله بها في ضرب ملوكا جاهلين الحدود
من غير حد وجب على نفسه الا فاحدث لضرب من الموصوف مع الصفتين وبهذا الشرط ثبوت الحكم المظنون منه ذلك
النساء ايضا لا يحتج ان الضرب بهذا الحدود يكون بكاب حسبه لا يكون باعث الضرب السيد في حق الرجال يكون راجعا الى حق
النساء ايضا لا يحتج فيكون الامام لا ضامنا الى المتهم ايضا لان ولا يجب هذه الضرب لا يعتبر المذكور لو يضرب ان ما بينها
ينبغي مهاوان انه الحدود على المملوك في الرجال وما عدم الجوان في حق النساء فالا لا يحتج فلا مساواة بينها وبين
ان الجوان في حق ابنه لا يحتج فيكون الاضافة ان الضرب الى اثبات هذا الحكم عن ذلك في ما بينها الاشكال لما بينها سبب
سلف عن ذلك غاية ما ينبغي ان الضرب في الصحيح المذكور فهو من ضرب ملوكا حدا من الحدود عند استحقاق ذلك
لا يكون عقوبة مطلقا لا يحتج ولا يلزم منه الجوان سيما عقابا يلزم فيه الحكم لو يضرب ان الرجل
ضرب بها الا لم يكن المرأة خاصا بهذا الشرط المذكور **المطلب الثالث** فان انه الحدود من السيد على المملوك بعد
تحقيقها اذا شاهد الموجب منه اولى به عنده اكلا يثبت ولو في صورة ان هذا المبتدع من وجه فيه في الى الثاني
فان يقيم السيد الحد على ملوكه باعتبار بالبينة والجلد وانقضاء الشروط الاعتراف ولا ادخاره فالبينة يقول في الحر من
ذلك فالعدد لها اجماع الفقهاء واجماعهم الاجماع الذي ورد بانه الحد في الجانب فيتاول كل محتشم
بدنه لتعدد ومن ان السيد انه يقيم عليهم لجواز هجوم الحاكم والامام وكل شيء الحاكم والامام بانه الحد من الحدود
هذه معلوم فلا يسيء شيء ولهم من قال لعموم ان جميع البينة لا ثبوت بالبينة والحد فيه ولا يثبت من الحدود
صح عنه الجود عن شيخنا الشهيد اجتهاد السيد في انه الحد على ملوكه بالبينة الفقهاء لا يجوز للحاكم انه الحد على
وهذا اذا شاهد اما اولى الشيء انه من عنده وبينة ثبت عند الحاكم على قوله ولكن شيخنا الشهيد الثاني يجوز له انه ولو شرط
العلم بجلاء بما يكتفي لا يجوز وحده ثبت شاهدة الموجب اما اذا الحامل في صورة المشاهدة وكذا الحال في صورة الاقرار قبل ان اقرار المملوك بكونه
الحد ثابت في حق نفسه غير مخالف وشهرة بين مباحث الاقرار ومنها ان لا يعطي حد لا يقبل اقرار المملوك عالما
ولا حد ولا حبا يثبت في حق الشاهد عند اصابة في صح كالموجب المفرد حمله راجعا الى التصرف فلا يقبل اقرار الصبي
والجنون والسيد عالما لا حد ولا حبا يثبت ولو اوجب فيما مدى حاجبين في الفقر البيع والقصد والجهة الى ان اقرار
السيد فلا يقبل اقرار بما يخلو لم يتعرض اما الى لم يبع والمال عند الفقر وقيل بيع فيما بايعه وكذا لو وجد الى غير
فان دلت المضروب الى انه على ان الحد على ملوكه عند اثبات بموجبه ولو اقرار العبد لم يصدق بالمال
بالزنا فلا اربع فلا سبيل لهم الحق بانا بموجبه بين عند المملوك ما الى من جنايته الحد وان كان لا يتبع السيد

انه الحد عليه اما الصغير فلان الكلام على نفوذ بيع وغايته ما ذكر فانا ان اقرار المملوك بموجبه لا يوجب الحد الموجب بذلك واما الكبرى
فلا نص السالم على هذا الوجه اقرار المملوك بما يوجب الحد على المملوك بذلك فيه الحد وذهب الى انه الحد فيما ذكر من رواية الحد
محمول عليه **تحصيل** ان كلامهم في الفقه وثانيا ما يؤيد في مباحث الاقرار ورد الحدود ومنها حيث اشتركوا في جواز الحد
على الاقرار ذكر المفرض وفي سمعت كلام المصنف في مباحث الاقرار في بيع وبيع فانه في مباحث الحدود من الاصل وجب ان يكون
بالاقرار او البينة اما الاقرار فيجب ان يقع بلفظ المفرد لا في الاخبار والتحية وفي مباحث الحوالة والصحيح كلاهما لا يثبت الا بالاقرار
الربع وان اذا فيها زيادة اربعة ما لها بينة وبينة فلا يثبت البيع وكذا الاصل والجهة بالاختيار وفي الخبر وهي الجمع بين الرجال
النساء الحق تاريخ الرجال والرجال الفراد وثبت بالاقرار مرتين مع طرح الفرض وكذا وجه شبه وكذا الفقهاء يجوز المفرد وكذا
الحقيقة الاختيار والجهة وانما اصل ان الشهادة من طائفتان في مقامان مقامة ان عدم جواز القبول على اقرار المملوك في اقرار الحدود
وغيرها من الامور المسلمة عندهم والوجه في ذلك عدم اشراف السنة في جواز القبول على الاقرار الذي فيه ذكر المفرض على
نفسه فيكون اقرار المملوك على نفسه حجة وغيره اقرار على ملك الغير فلا تقبل عليه كما ذكر ابو الصحيح الفرجي في باب حد السرقة من
بيت من الضيف من ابي عبد الله عليه السلام اذا اقر العبد على نفسه بحد اقيم عليه الاقرار فانا اقر على نفسه بالسرقة لم يقطع وان
شهد عليه شاهدان قطع وقال محمد بن الحسن عن ابي عبد الله عليه السلام قال علي عليه السلام من اقر بنفسه حدا اقيم عليه الحد وفي حديث ما جميل
من اقر على نفسه بحد عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال علي عليه السلام من اقر على نفسه حدا اقيم عليه الا الرجم فانه اذا اقر على نفسه بالزنا
لم يرجم بغير المملوك واما الصحيح الحديث فانا ابا الحسن في باب الحدود من في باب ما يجب على المملوك من الحدود وباب حد الزنا من يسمى
ابن محبوب عن علي بن رئاب عن ضريس الكناسي عن ابي جعفر عليه السلام قال العبد اذا اقر على نفسه عند الامام من الحد فسر في مكتمة
والامام اذا اذن من قبل نفسه الامام والبينة ظهرا حد شيخ الطائفة في كتاب الحدود من تهذيب الاحكام البينة بالاقرار اذا على الشاهد
بين كلامهم **تفريع** يمكن الجواب عن وجوه الاول ما يشاهد من ان مذكورين من جواز حد السيد عقيبه اقرار بما اذا اقر
اقرار العلم اما اقرار لكن يصح لا يستفاد بما العلم لا لغرض بين السيد وعبده وهذه فيما اذا منع استفادة العلم للامام
الحاكم جوازها الا يقتضي العلم وانما في ان ما ذكرت في هذا المقام من جواز ان ما يسبب الحد على ملوكه الحاكم الاعلى اقرار
يعني على العقلاء ما ذكرت في مقام اخر من انه المملوك لا يحتاج باقرار لان اقراره في مقام اخر وحضوره ابنه وهذا
ما يحتمل الجواب ان يقال مقتضى قولهم اقرار المفاد على نفسهم حاكم جواز الاخذ باقرار ما يوجب ان يكون الحد بالاقرار
ولو كان على ما خرج من السيد والامام المملوك فيبقى من الحد عند العموم **تحصيل** ان مقتضى قولهم اقرار المفاد على
انفسهم حاكم جواز المؤاخذة على الغير على نفسه ولو كان ضرا بالمالك ومنه بناء ذا الجواب ان يوجب الحد والمؤاخذة
الاقرار على نفسه ينبغي ان يجوز المؤاخذة الحاكم والسيد خرج الاول بالاجماع ينبغي باقي على حاله وجدل عليه انه ما روى عن
كتاب صفات الشيعة للشيخ الصدوق فانه روى عن محمد بن الحسن من الصفار عن احمد بن محمد بن الحسن العطار عن محمد
اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام ان المؤمن احد في حط نفسه من سبعين مؤمنا عليه بناء على انه اذا ما سبب من المملوك
بان ملوكه ايضا يوجب الحد يجوز الحد فقضاء كالسفه عليه والحد المملوك عليه بالحيثية احد على نفسه من المؤمنين
لجواز الحد بقضية اقرار السيد على اولى في الكلام في صورة ان الحد بالبينة عند السيد **تفريع** ان مقتضى قولهم اقرار المفرض
كلام شيخ الطائفة في وجه انه الحد وهو المفرض به في كلام ضرب انه في الدراية وروى اصحابنا ان السيد
ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه وقيل ان الامام ولي كان ذلك بامر اذا اراد ان يقيم الحد على ما ملكت السيد فانه اذا اراد
رجلا او امرأة في بيت السيد انه الحد على المملوك ذكرا كان او انثى وكذا المملوك لسيد كانت فرجا او غيره وغيره في
سواء ثبت بالبينة او بالاقرار والعلم ولا يختص في ذلك الى ان الامام وكذا الحد شرعيا يحد وقطع السنة وقتل الردة

رواية الحد مشترك لا يمكن لاحدهما الا مع بل يجتمعان على ثالث والمعنى جسد فيكون الحد حدا ولا الزوجة ذكر الحد
والمولى صاحب الفصول الجوع والمقابل وخالف فيه ذلك بنفي الشهيد الثاني ولا يصلح كالمدلي لك لخلف اسناد سماع البينة من شيخه
الحاكم به صريح في موضع اخر منه انه في نظير المسئلة ولا اما البينة فما هاهنا وتعبيد الحاكم والمفضل الاول يوجب القول بانه يجوز
على ما ابيه مستدلا به البينة ولا يكون جامعا لشرائط الفتوى والبينة الشرعية فلا يلزم منه ظاهر الحاكم انما هو مقام الدراية اذ ان
يكون مقاما مع وضع عليه وضع ما اخذه تنقول ان حكم الحاكم عند اسناده الى البينة لا يدل ان ما هنا مستنده فلا يمكن الحكم
من الحاكم بقول على ما سالبينة عنده منه وذلك لا تخلو كلية بينة لسع لكل احد الحكم بمقتضى لعبارتها الا الاقرار دليل على ما ذهب
تعزيته لعين ذلك لانها الطايل لا اما من الاجماع الاجماع ظاهرا الاجماع ظاهرا من قال ومنتهى الطائفة انما الخلاف
فيه عطاء الشهيد لا انتهاء في مقام ذكر الخلاف من الحالف من الطائفة فلا خلاف بينه اسلافه لكن الاحتياط احتمالا ابنه على الحالة
والمفضل لا ما الحدود بعضه صدود الحكم منه **المطلب الثاني** في جلد الامة الزوج الحدود على الزوجة منه ولو لم يكن
لشرائط الفتوى **مسئلة** المقام لبيان الاول **الاول** في الفاظ الجواز فقول ان هذا الجواز هو الظاهر من شيخ الطائفة
في نهايته قال وقد يجلد في حال الضرورة الى الحاكم والطلب الطالبين ان يقيم لانسان الحد على عبده واهله الحر ما سلف في اخلاق
مدني المنفرة قال الحدود لا يقيمها الا الامام العام ويجوز لمالك الامة ان يقيم عليها ما دون الرجم وكذا العبد لا حدود والحر
وعلى كلا سنقف على رجعها الشهيد في الدروس فانه قال في الاول العبد ان كان الولي ما هنا في سيد وعبد ما شاهدة
اذا وقد ما هنا فكم بالاقامة على ذلك كان مدركه والرجع على الزوجة من اوجبت ارادها بعضهم على الاذن ولا يجوز
والسيد وفي الفاضل الحكم بان لفقهاء الامة الحدود ما هذا عنه ويجوز لمن يقيم الامة الحد على زوجته والحاكم على الاذن
وعلى فالاصلاح وتبين هذا القول متاخر الجواز وقد عاد الدرام ما ما تجهد والتابع في الفقيه على الاشباه اصلا وفي
هذا المقام من جاء من الاعلام منهم الشيخ الشهيد الشيخ وفقيه الصحيح الحدان منزه عباده ويع وهل يقيم الرجل الحد
على زوجته وذلك بنفي فيما هذا لفظ الجواز مذهب الشيخ في كتاب الجهاد ومن فقه قال لا ان يشترط ان يكون فيها ان
جواز الامة الحدود للفقهاء لرجوع فرقة جواز للفقهاء على العموم فيكون لا يختص بالولي الزوجة ان سلم فانه قال يتم على
الحدود على الزوجة والزوجة مع فرقة جواز للفقهاء على العموم فيكون الولي والحجة بهم لا يتردد الى والاشباه فيرجع
وجهين احدهما ما هذا الحدود من عند الامة الرجع الحد على الزوجة فانه يشرع الزوج والزوجة اصلا كشيخ شيخنا
الشهيد فاضطر فانه خط عبارة السالفة والتاريخ مقتضاه ارسلاه فلا يمنع من الامة حضرين الحد على ما لك الحد على ما لك
الامر كان مقتضى كلام السالفة يجوز الحدود للفقهاء حكم وقد على عبا الوجه والزوجة والمولى وعلى يجوز بها الغيب
الظهر كان ونهم فقر الصفقين في الاصحاب حيث قال لعبد من كلام والله سكن فانه على ولي ولا وزجته فيه بالجواز ما
هذا لفظ قوله هذا لظن الشيخ فيه وقوله الجواز وضع ساعة من فقه وعند شهيد ابن بعد خلاف بين دل الشيخ فيه شرح
عبارة فيه وقول غير الرجل الحد على زوجته ودلك القائل الشيخ وما يعبر الفاضل عنه ساعة وجلاء اشباه لفظ ما سلف
والقائل الذي قال اشباه لفظ الاعبد ملحوظ كلام شرف من عين رجوع الى كتاب سلار كانهما عليه فيما سلف
الثاني في مستند القائلين فنقول يمكن الاستدلال للقول بالجواز والجمع الغفير بقوله تعالى والتي يأتين الفاحشة من نسائكم
فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا جاء على انه
خطاب الى الازواج الحاكم منهم واسلكهن في البيوت عبارة عن حبسهن فيها فتكم الاجنبي بشهادة الزنى جزاء الفاحشة
المحرمة عبارة عن الزنا لا يمنع الله فرقة لكم ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة وساء سبيلا يكون زوجها كفاني مقام عنهن
بجهتها في البعد الذات عنه والمذكور في كلام جماعة من المفسرين ان هذا كان حدهن ثم نسخ بالاجلاد ثم نسخ بالرجم والسبيل

بشهادة الفاحشة على بناء جبرية شبهة فما جاهلية كان اذا زنى الرجل بمرتى والمراة عجوز في البيت الى ان تموت ثم نسخ
بقوله الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وما استشهد الطبرسي في مجمع البيان كان زيد بالاسلام الزانية
الزاني وهم ما ارجم بهذه حيث قال البيت ثبوت ثم نسخ ذلك في الرجم في الصحيحين والجلدين البكر بالبكر مائة وتغريب
هذا الاية مضمون سند رجم الضرير وهل الرجوع من ابي جعفر وابن عباس مفترى وجدا مسند لا على ثبات الجلد
هلك تدوين ان مقتضى سوق الاية الشريفة من الخاطب بهذه الفاحشة وما سكوهن في البيوت هلا الزوج فكان الزوج من الخاطب
بقضية احد على الزنجر وصون الابنات بالفاحشة وما بهذا علم ما بذكر الجلد فيه بغير الحرة وهي مائة جلدة واما الشهيد
في الحدائق والصيغ الحد فتنفي الاصحاب جاء فلان على ما كان وهذا ذكاء ذا ثابت به قال في هذا قوله تعالى ثبت مبرح العدد الاصل
ما فضل يجلد من الضرب سنة اصبح ابي في باب الرجل بتزويج والمراة على لها بكر يجلدها عشر جلدات من تاج رب عن جابر بن الضرير
الضبط عن ابي الحسن في الرجل يتزوج المراة على انها بكر يجلدها ثيبا الجواز ان يقيم عليها فان فيه شيئا الا يكون ما لم يكن من
الزوج فيه الكبارة شهادة وما لها وهذا الاستدلال هو ذا الكلام جدة فالحق ان التضرير هكذا ابي الزوج ان يقيم عليها
في ذلك الصورة توضح ان هذا هو المناسب لا لا يخفى والشهيد عليه يتبع الضرير الاولية في مباحث الحدود ثم قال ان الحدود
السؤال ان الولي اعتقد جواز اقامة الزوج الحد على الزوجة فيما انا يتفق ان اذا ما سؤاله في حضرة مورد السؤال حيث هم
زنا لها الا ان زوجها كما بانا مكرو قبيحه هاتيها مذهب وعليه باب ما حاصل اثر لا يجوز لها اقامة الحدود في مورد السؤال لان
ذلك الامكان لا يكون من الزوج بكون ضرب واعلم لا قال الحكم الخاص لقد بين ثم ان الحدود على انه يمكن ان يتولى الولي على
حكايته الضرب ثم لا يسند لان الشهرة ضرب ان جوابه في فرع المقابل للحكم بدرجة جواز اقامة الحد في مورد السؤال فكانه قيل
لا يجوز لها اقامة الحد لانه ملحق بالبكر من الزوج وانتزع فحصلناه ان عدم جواز اقامة الحد للزوج لها هو لهم الجمال عبد الرحمن
نفيه فقد جاء ايضا بها الانفق ان زنا واحد منهما الصحيح الذي يجدي تلاع رب في شرح داذا ان للزوجة لها فانت
فيه الجواز ربيعا القائم عليها وهي ظلمها وهي يجب عليه ذلك عن ابن محبوب عن عبادة بن صهيب عن جعفر بن
محمد قال لا باس بان يقيم الرجل الحد على امراته ان رأها اما لا باس بها ان الرجل اذا زنا ثم في وقت زنا لها وجها
صوابا عزم ولو لم يقم عليها الحد انما يكون مقتضا عليه ان زنا لها مرتين او وضيعة على المقصرين يكون الصغيرة في ذمة
عالما الا الزوج والحجة لا باس فاسالة الزوج وتوجيه الى نبيه سواء انهم عليها حدا ان لا تم لا يحتمل هذا لا يتوقف
فامرت وبها ما ورده شيخنا الشهيد في كتاب حيث قال الشهيد ان حكم بان للزوج اقامة الحد على زوجته ما هذا القطع لقيل
روى انه قوله جلد بكتاب ما رأته فلم تلها اي الزاني وانا بينه يمكن المناقشة اما في الاية الشريفة فلا ولا الاية الشريفة فلا
بها شرف على ان يكون الخاطب بعزم لها سلسلة هو الاولى وهو لم تجد ان يكون الخاطب على الحكام فلا
الاسلام لا انتج يكون الخاطب بعزم لها سكوهن هم الحكام ولا كلام فخطاب ويمكن الجواب منه بانه خاطب لها الشهيد بسبب
الاية الشريفة فوضح ان نسائكم في فرجكم والاتي يأتين الفاحشة من نسائكم اما بعزم لا فرجكم حرمت عليكم امهاتكم
الى فرجكم وبناتكم ونسائكم الاولى واما حد من ضرب فنا الحكام فيها لا لانتساب الهدى على الحقيقة لا لا يكون مقتضى السبب
ان يكون الخاطب بعزم لهم فاستشهدوا بعزم ما سكوهن حضر الاولى فلا وعلى ان يكون ما هو على المقصرين ثم الضرب
ثم يمكن الدفع في الاستدلال بجواز ضرب وعلى ان الضرب ان الحكم المناقشة لا بد ذلك بعض لقوله الزانية والزاني فاجلدوا
جلدة واحدة بهما مائة جلدة والخاطب بهذا الخطاب هو الحكام وسنقف على الكلام في ذلك فقد عين في الناحية ضرب
الحدود والمضروب لها فلا يمنع لعين واما في الاصح الاول فانه المناقشة الحدود بكلا يمكن ان يكون الحد يمكن ان يكون الشبهة
وعلى الاول يمنع الاستدلال دون الثاني والجواب منه دون الثاني وان كان عليه لكن يخالف الظاهر لما ان الاقامة ان كان

ذلك انما كانت مرتبة مان لم يقع
بعد الحد طلبين بدين لها
شيئ فوق انما كانت الفاء فوق
لقد راها م م

[illegible] الاحتمال فيه كان المناسب تعليل الجواز وان لم يشهد فيها واما ما يأتي فاما ان الكاتب يجوز ان يشهد بها مع جهالة المذكور في السؤال
اما هو كالشاهد ان يكون ذا الكتابة من اقرب الناس وما الهم اذا لم يكن هذا الاحتمال فيرفع التدريج اما من كان مراسلا من السؤال
وذلك انما يكون المنقل المحدود وجهر الحدود والشهادة لوضوح ان الشهادة على تدبير الحضار بالامر خاتم انما يجوز اذا كان
معه بلغة شهود كما لا يخفى فان المراد انما يشهد فيه المراسلة وما في صحيح الثاني فلان الاستدلال انما يتم اذا كان الصقل في قوله
وان تعلم منه شيئا فيما تعلم للعامل واما اذا كان الفعل فاعلا لا يخفى فانه لا يخفى فانه لم الاحتمال بطل الاستدلال وتحاسب صدران جمل الصقل
الفاعل ما في من الجمل على المفعول في غير جواز الفاء مكونه مبرئ جانبين تجريم الى الرفع وعطفه به لعلم وان راجعا
ثم في ملبس عليه بين انها تخيل ان هذا مطابقان لنا اخر عن جملة على الحد ازمنة جزء جمل الرجع وهو موجب اعتبارها
معنى لا ساكها بخلاف ما اذا كان المراد انه الشهادة فلا هذا مشكل الورد لوضوح ان لا يختلف الحال بين ما اذا كان
المعنى للمراد الزوج او غيره لا يخفى ثم قوله ان حد المرجع انما يكون رجاء عند تحقق الاحصان واما مع عدمه فلا
تحاسل ان دلالة المفهوم المذكور على المدعى ثابتة فينبغي الحكم بمجرد فتاة الشيخ هذا فقد ومن الشيخ الشهيد
في س ذكر الشيخ المحقق بن عبد الله ان الرجم على المحصن وانما الجلد على غيره وهذا ابن ادريس واما المفيد وسلار فخر المحققين
والشيخ المفيد والفاضل القدماء وان الهند فانهم حكوا هذا القول عن الشيخ واسكنوا عنه مؤيدا يمكن ان يقال ان الاحصان
المعتبر والمراسلة عند الشيخ على التحقيق فرقا عند الشيخ عند الحد وهو من الرجل عوهد واما ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني
في حد ذلك فبنى على عدم الظهور مستند قال في حقه هذا الحكم الحلي مشهور بين الاصحاب لم يخالف فيه الا الشاذ وما
الاخبار فاذكر الشيخ ونحوه جامعهم المفيد وابن ابي عقيل وابن الجنيد وابن ادريس واما المتأخرون فقد ذهب الى الشيخ
والشيخ المفيد والفاضل القدماء وان الهند فانهم حكوا هذا القول عن الشيخ واسكنوا عنه مؤيدا يمكن ان يقال ان الاحصان
المعتبر والمراسلة عند الشيخ على التحقيق فرقا عند الشيخ عند الحد وهو من الرجل عوهد واما ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني
في حد ذلك فبنى على عدم الظهور مستند قال في حقه هذا الحكم الحلي مشهور بين الاصحاب لم يخالف فيه الا الشاذ وما
الاخبار فاذكر الشيخ ونحوه جامعهم المفيد وابن ابي عقيل وابن الجنيد وابن ادريس واما المتأخرون فقد ذهب الى
الشيخ ورد الرخصة في ذلك وبين اعتبار المنع وعدم تجاوز موجب الرخصة وقد اشرنا في كتاب النكاح اقوى ونحن نبين هذا
الحد ثم ذكر فيه الاكثر بالمستند قال ويعمل على ما ذكره ثم ان الله عز وجل في والنهي وبين انحصار المانع في ابن ادريس
قال في كتاب الشيخ وقد رخص في حال الضرورة الامام الحد على ولده وفي خبر ان من الضرورة ان يرجع ان ادريس ذهب في اول
والزوجة سلمه في العبد وتنز في المتجدد من غير ما يكون بدون الحالف في المسند وهي شدة من على ان العقل ان يعمل
امرتم على الكامل وذلك هذا العقل في التركيب في جاحد الامر بالمعروف ما كان من غيره يخبر به لك بدون اعتراض
ربه في جاحد الحدود فلم يذلك قال في بالعبد اما بالحد على عبده وجاد بنه والاحاطة الحد على ولده والتنبيه
ان به الحد على زوجته بعلمهم وبغير الزوجة مع الزوجة بعلمها شاع له منها ما ولا اثم وفي الظاهر يقبل لانه ان يعلم
البينة مع علمه او بعد ذلك وفيه اثم في حد الخارب في وجد رجله بزنى بامرأة فظهر منها وفي الفرا عبد والرجع لانه
الحد على زوجته سواء دخل بها او لا في العالم ودون المخطئ وفي اصدا شكان ولا جلاء هذا الحد على ولده وهل يتعدى
الى ولد ولده اشكال وسواء كان الولد ذكرا او انثى وهذا كله اذا ما يكون اذا شاهد السيد اما الزوج او الولي الامان الا الزنى
الذي فان قامت عنده بينة عليه فلا لانه الامام العالم ويجب ان يكون عالما بانه الحق وقد جاء
احكامها ولكان الحد رجما او غيره بالامام وكذا الضابط الذي يعتبر في كان الامر في غيره لكن القول الاخير من الرجع
او الجلد اشكال وفيه انها لو وجدها مع زوجته رجلا يزني بها فقتلهما ولا اثم وفي الاثم مبادرة الامام البينة بدعواه او بينة
الولي على الارشاد ومن وجد مع زوجته رجلا يزني بها فقتلهما ولا يشهد فلا يقبل او شهد بقتلهما وكذا الحال
في المخطئ لكن في الجلد قال في الخبر اذا وجد مع زوجته رجلا يزني فقتلهما ولا اثم وفي الاثم عبد الفرد الا ان يأتي على
دعواه بينة او يشهد ذلك بل نقل ان الظهور ابن ادريس الذهب الى اصل في الاختلاف وفي شاهد الحال قد ورد ما انه
يرى في ناحية الامر بالمعروف حيث قال يا زاد عبد الرجل مع امرأته رجلا يفجر بها وهما عبيدان كان له قتلهما وكذا

اذا وجد

اذا وجد مع جاريته او غلامه وهي معه على حدة فاسقت وفي القذف لو وجد مع زوجته رجلا يزني بها فقتلهما ولا اثم وفي في
شرحه فقتلهما جميعا فجر جبين له ثم ذكر لا اثم عليه بذلك وان كان استيفاء الحد في غير متوطئا بالكراهة هذا اصل بين الامة لا يعلم
بنه عاقلا وصلوا اثم ولا تعزير فان اوجب على الحاكم في الجمع بين الحالتين والمنع بها والتأديب المدخلة بها وغيرها ولا بين الحر والاجنبي والزوج
بين المحصن وغير لا للاذن المثلي للجمع وذلك ولا يشهد في غيرها وان كان رجلا او غيرها انصارا فيما خالف الاصل عند عدم
الوفاق وهذا الحكم عجيب لو لم يكن كالاكراه في القهر عليه الموجب مع لوازمه بطلان الوقيام البينة به الامر انه ابيت لولي عمله او
الضعيف من ذي الحقوق وكذلك اذا اطلع الانسان على اجانب بحد وله ذكر من اهل الحد وهو يقتضي الاصل عدم جواز استيفائه منها
بغير اذن ولكن روت الرخصة جواز قتل الزوج والزانية اذا اطلع الزوج بها سواء كان الفعل موجبا لرجم او الجلد لكن الزوج
محصن او كان غير محصن حرا او كان الزوجان حرين ام عبدين ام بالتفرق وسواء كان الزوج مدخولا ام لا وسواء كان زانيا او مشركا
جاريا بالعلم وفي الخبر الثاني **الاول** يعني التزويج فلا اثر له بزوجته فلا اثر له بزوجته ويمكن الاستدلال لانه اشار
ضرر بها ما رواه في باب عن ابي عبد الله عليه السلام في كتابه بان في جلب الضرر في الجماع دون الاجرة فان من رب عن الفرج وبين
الجلد في الحسن عن رجل مخلوط الرأس المنصوص الجنين فقتله صاحب الجنين اهل يلزم الاثم ان يدخل اهل الجنين وفقد
اهدره ولا يجب عليه شيء **ومنها** الصحيح عن عبد الله بن المغيرة عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل
رأى مع امرأته رجلا يفجر بها فقتلهما جميعا قال لا شيء عليه وفي الخبر عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل
اطلع على امرأته فقتلها

المعنى الاستدلال بهذا الخبر بما في الوسط حيث قال وفي الحسن بن عبد الرحمن صحيح على ما ذكره الشيخ الفقيه من ان الرجل
الصدوق في الشيخ المنتجب صحيح له بل ان تصحيحه يمكن ان يكون عاما حيث قال بعد ذكر من شيخه ابن الوليد المجمع عليه عدم كونه في الصحيح
الذي كان كما انه لا يبعد ان يكون تصحيحه بصحة الحديث الذي كان كما تقدم لكن مع ما فيه من كتاب جرير بن عبد الله ولا ان استناده الى جرير بن عبد الله
كاستناده الى ابيه عند قال اذا جاءت المرأة الى الرجل فقالت زوجني فقال قد زوجتك فقد وجب النكاح وقال اذا جاءت المرأة فقالت زوجني
بن عبد الله فقال قد زوجتك فقد وجب النكاح بما في الصحيح وفي الحسن بن عبد الله بن المغيرة عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام
المستدل بها اشتمل على محمد بن حفص وهو مشترك بين طريق عن ابي عبد الله عليه السلام والظاهر ان محمد بن حفص هو محمد بن حفص بن غياث
ولم يذكر له ما يدل على ذلك ولا يبعد ان يكون جامعا من الاجلاء كما يرجع من هامش كلام هذا الحديث والصدوق في محمد بن حفص بن غياث
ما ظهر من شيخ الطائفة في رجاله عنه بل يؤيد الى حسنه وما ما يعد من طريقه فهو انه يحتمل الاول ان الفقيه ذكر ان
كتابا منه على ابن الحسن الشيخ ورجح مؤداه بانه يظهر يكون سند الفقيه اعلى منه فان له طريقا لما عنده الحكم العظيم في تصحيح
من ابيه عن علي بن جعفر عن محمد بن علي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل يقول لامرأته زوجيني نفسك فقال
ما تقدم عنه عليه السلام فيها على نفسها فقال لها فقال نعم ايها قام فقد تحلل من مهرها فتزوجها بغير شاهد
فقال لا بأس اهله طلبوا بذلك ابي عبد الله عليه السلام فقال هذا مما سمعت لك وانا المذكور بنفسه كذا قال ابو عبد الله عليه السلام يعني من الذين طلبوا بذلك
الفقه وما يجب السارق فيما يرى لانه لا تدرهم بما يرجع على ما يعلم من خرج الزوجات وهو في ما المرأة عنه ما يجب على ما في نفسها الباب شيء
قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان له ابنة يتحرج بها فلم يزوجها فلم يرد ولم يعلم ما يرد من رجل يرضى دينه وخلقه فزوجها
ايام وقد مات المرأة التي رجل صدقها لها وخلفه فلما دخل الرجل بالمرأة ليتمتع بها ماتت فقال ان كان
الفقيه لم يكن لها مهر هذا لا صحت لك وانا المذكور بنفسه كذا قال ابو عبد الله عليه السلام يعني من الذين طلبوا بذلك
الفقه وما يجب السارق فيما يرى لانه لا تدرهم بما يرجع على ما يعلم من خرج الزوجات وهو في ما المرأة عنه ما يجب على ما في نفسها الباب شيء
من طلحة عن ابي عبد الله قال قال رسول الله من رجل دخل على امرأته فمات قبل ان يواقعها الى ان ورد الحديث الاول
هذا الحديث فما لذلك الا وقد حصل المذهب لانا ظهرنا ان قول الجواهر لا تصح انما قال ما ذكر فلذلك قال لا من جهة ما ذكر بعض
امرأة فرجها وجب عليه الغسل والوجه ان كان قد وطئها ولا يدري فيما كان لا يدري فيما لا يدري فيما كان بعض
دليل على ان الذي يقتضيه مذهب الذي يجب عليه مهرها بنفسها فيما كان قد وطئها وجب لها المهر وعليه ما لا يدري فيما كان
لا دليل على الشرعي من مثل لا يدري فيما كان الغسل والمصنف وهو الغسل يتم الغسل بعينها المجهد فلكن الغسل
عند اهل الفقه والفقهاء ثم له ورد لهم اذا في رجل تزوج امرأة فلما كان عليه البيت ادخلت المرأة الى جوار رجل فقال
الحجة لنا بحجة واحدة الى الذي وهو يجب فيها في الباب والاخبار فيما ان لا يعلم ما لا يدري فيما لا يدري فيما
قبلها بالزوج ضعيف ولما ان انها مبنية لسند في ذلك فانه لا يعلم من كتاب ولا سنة مقطوع بها ولا اجماع ولا دليل ولا يدري فيما
هو دلالة فلذلك مستوفى لانه منوط حصر على الخبر في وسيلة حاصل الرأي ولما هو من دلالات واخبار ما وجد في اعضاء
لا دليل على صحة ما قد جعل ولا يجوز الفتيا بها لانها لا تفيد ما لا دليل لا يفيد بها حاصل الجواز فاذا لا يدري الاحوال
وجهين الاول ان تحل الامر عن السارق فلا يجد فانه يجب الحافظ الذي يدري سلوك فان الفائدة انما هي قبل الحفظ والجمع
عن ان قبل العقد وما كان سريعا للقول لكن عند ما كان ذا ما عند عدم الامكان لا يجب بنفسه كون الفائدة معقولا في هذا الكلام
فيرجع الى الذي من مال الفقه كان لم مال والا يجب الاخبار به وما كان الفقه جامعا من قول الاصحاب فانه يشتمل الفقه

فيه

فيه وهو في هذا الفائدة هذا ولم يبعد عليه الى ان ما ان اخذت الفدية من مقدمات لم يكن له مال اخذه من الاخوة لا ذوب من الاخوة
الذين لم يرثوه دينه ولا يجوز من قتله ثم جامع وجوه الفائدة في رشيخنا ابو الصدوق واذا هو بخلاف العقد فما ذكر قبل ان يقدر عليه
قال يد على من ما لا ان لم يكن له مال ولا يؤخذ من اخيه ولا يؤخذ من اخيه ولا يؤخذ من اخيه الا ان يكون له مال
يجزيه ان مات القاتل فعليه دينه ولا رشيخنا ابن قولويه ولا يجوز عاقد القاتل بعد شيء من الدية الا ان هرب القاتل ولم يقدر
عليه يجوز ذلك ولم يخلف مالا ولا شيء مما يجب ديا يجب الدية جهده بنقل العقد المحض بينه القاتل الا ان هرب وقد ظهر
حيث يجوز ولم يكن له مال كما كان ما انتهى اليه يكون ردا لما يكون ما عاقد القاتل وان السيد بن طوق والخبر في هرب قاتل
العقد لم يجد عليه حق فيما اخذت الدية من مال ابيه ان لم يكن له مال اخذت من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب فيما اشار الى الدين من مهر
الاجماع المتكرر والمستند بنسبة ان الاجماع المنقول المؤيد المرجع بما يلحظ من زيادات في باب ابتياع على الصلح من كتاب
ربا بيت عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام بابه عن رجل قتل وجب عليه دية ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه ولم
ان كان له مال اخذت الدية من مال ابيه الاخر لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم وذلك في كتاب لو يكن قوم بنو اخوة الاعمام
الصحيح الذي في كتاب الحكم بن عيينة عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام في رجل قتل رجلا خطأ ثم قتل عليه حتى مات فقال ان
كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى ربوبية الاجماع والاخبار
بنسبة الى جنبا الباقر والصادق الصحيح الحديث في باب ما جاء في ذلك عن ابان بن عثمان عن ابان بن عثمان عن ابي جعفر عن ابي
في رجل قتل رجلا خطأ ثم قتل عليه حتى مات فقال ان كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم
مع اعتبار سند ما ذكر في الشيخ الطائفة عن ابي عبد الله عليه السلام ما قال لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى الاجماع المتكرر
الاول عن ما تاه وجه الملك ما جاء الحديث في باب ما جاء في ذلك عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجل
فمات فقال رجل جاء فقال ثم قتل عليه حتى مات فقال ان كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم
مع اعتبار سند ما ذكر في الشيخ الطائفة عن ابي عبد الله عليه السلام ما قال لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى الاجماع المتكرر
الاول عن ما تاه وجه الملك ما جاء الحديث في باب ما جاء في ذلك عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجل
فمات فقال رجل جاء فقال ثم قتل عليه حتى مات فقال ان كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم
مع اعتبار سند ما ذكر في الشيخ الطائفة عن ابي عبد الله عليه السلام ما قال لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى الاجماع المتكرر
الاول عن ما تاه وجه الملك ما جاء الحديث في باب ما جاء في ذلك عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجل
فمات فقال رجل جاء فقال ثم قتل عليه حتى مات فقال ان كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم
مع اعتبار سند ما ذكر في الشيخ الطائفة عن ابي عبد الله عليه السلام ما قال لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى الاجماع المتكرر
الاول عن ما تاه وجه الملك ما جاء الحديث في باب ما جاء في ذلك عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجل
فمات فقال رجل جاء فقال ثم قتل عليه حتى مات فقال ان كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم
مع اعتبار سند ما ذكر في الشيخ الطائفة عن ابي عبد الله عليه السلام ما قال لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى الاجماع المتكرر
الاول عن ما تاه وجه الملك ما جاء الحديث في باب ما جاء في ذلك عن ابان بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجل
فمات فقال رجل جاء فقال ثم قتل عليه حتى مات فقال ان كان له مال اخذ منه ولا اخذ من الاخوة لا ذوب لا ذوب لا ذوب لا يبطل دم امرئ مسلم
مع اعتبار سند ما ذكر في الشيخ الطائفة عن ابي عبد الله عليه السلام ما قال لا يبطل دم امرئ مسلم وبنا الجواهر بعد بنسبة الى الاجماع المتكرر

الحكم عليه بالكفر وان اراد الحكم عليه فيما بينه وبين الله تعالى فلا يلزم بهذا الحكم الا ما يلزم بهذا الحكم الا ما يلزم بهذا الحكم الا ما يلزم بهذا الحكم
على ارادة اما اظهر الاسلام فهي باب الرجل جاء من وجب عليه الحد فرجع عن كلامه فهو الصدق في باب الحدود وسيجيء في باب الحدود
شيخ الطائفة بسنده عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل سرق وقد اقر على نفسه بالسرقة مرتين فقطع يده اليمنى ثم سرق بعد ذلك
فقطع رجله اليسرى ثم سرق فقطع يده اليمنى ثم سرق فقطع رجله اليسرى ثم سرق بعد ذلك فرفع الى الامام فقتله اهل الحاجة يكفون
ان القاتل يقتل اجمعين لانه كفر بالله تعالى وقتل النفس التي حرم الله بغير حق وسفك الدماء وغصب الاموال وترك الصلاة
الى اولياء المقتول فيقتلونه ان شاءوا وان شاءوا اخذوا الدية وقد قتل الفقيه رحمه الله في كتاب الحدود بسنده عن منهال بن عمرو
الى اولياء المقتول فيقتلونه ان شاءوا وان شاءوا اخذوا الدية وقد قتل الفقيه رحمه الله في كتاب الحدود بسنده عن منهال بن عمرو
واما الامام الثاني ابي الحسن الرضا عليه السلام فقد بلغ الحضرة من الشرف الى ان درهم عند الله اجل من الحقوق فلا يكون الا بدرهم
ان الطهر من درهم اشد تأثيرا من درهم الشرك فلا يجوز ان يؤدي عنه شيء فكيف يجوز ان يكون حاكم بدمه فلا يكون الا واحدا او بعض الاثنين ودرهم هو رأس الشرك فلا يكون
كلهما اقوى على الرواية الاولى واما الرواية على الرواية الثانية فهي من الدرر الشريفة من هذا الباب الا ان جاء بها الصدوق مالها ما يدل عليه وكيف يكون
سند مقطوع بها الا ان خذ اجيب عنه بما حاصله ان ذلك اما لكون الحرة سببا لاخذ الدية بها في الحكم لا هدر الدم في عليه الحد فقتل
المرأة الى جلد صدر من لها ما حلته خاصة لا يكفي ما لكن ان ذلك الحديث على اصل المدعو من جواز قتل الرجل في الرجم بشهادة
كانها عليه فيما سلف فهي مخالفة عليه بالضرورة المذكورة المستفيضة فقد قال الامام الاعظم ناوي فيما ارتد المسلمة ولا في
ان يقتل الاسلام وتدرأ الاستحقاق النصوص الدالة على ثبوت الحكم سواء كان الرجل الذي هو الامام لا يعلم ما يقتل
من ابي لو دين صريح في ان الدم الذي اذا وجد الرجل اذا وجد الرجل مع امرأته فقتلها فهو هدر وان كان لها
جاء بشهادة اربعة شهود بالفجور كان قد صدر منها وقد اخذت زنا الذي وجد مع امرأته فقتلها بشهادة اربعة شهود
انها زنت فيها ابو حنيفة في بلاده رفض قتل عباد فيما ادعى انه وجده مع امرأته فقتلها وارادوا ان يقيموا عليه الحد
الاوثان جلد ذنب باب الفجور كان يرى بالمرأة كان محصنا في الحديث ولو بالمرأة لا من مباح الدم ما كان لها السبيل على ابنه
مع المرأة لانها ليس لها ولا يكون محصنا بدخول الزوج بها ولا يكون محصنا بدخول الزوج بها ولا يكون محصنا بدخول الزوج بها
الطلاق الا ان له بدخول حد بعض يجوز ان يستوفي على اجنبي والا دون فيتفق معنى الحكم ما ذكره بعض الفقهاء
فعلى هذا لو وجد مع المرأة رجل فقتلها لا يسع الا القتل وكان محصنا مكذا الكافر وحده بذلك ما عند الاصحاب بل الله
اشرح زوال الزنا وبين الزنا ولم يكن محصنا **فتح** العام فيستوفي في حصار اربع مرات على الرجل وارادة الدخول في الحجر
من جلد محصنا كان الدخول من مشاهد لم يزل في الاصل كان جواز قتل الزنا في الصورتين الاخيرتين ما لا ينبغي
جلد والمستدق فيه فيما ان الى العدم والاقتدار من في الفضول الساعة الصبح المدى بجدا بالمحدود من حدود في باب ما يثبت
التعزير وحد من التعزير وباب حدود الزنا من حد بين نضلة عن حماد بن زيد كما في حديث رواه بن زيد
القفيه لا يحضرنا بما يعلم من حيث الاحكام وعلى الصورة ما لو الحد من جاء ابو الملك في وجدت على بطن امرأة رجلا
كنا ضاقا بها فلا كنت اضربه بالسيف فلا فرج من رأسه فقال ما ذا يا سعد فقال ارأيت لو وجدت على بطن امرأة
رجلا ما كنت صنعت به قلت كنت اضربه بالسيف فقال يا سعد فكيف بالاربعة الشهود فقال يا رسول الله سعد اي سيد قوم
ما زدت فضل في اي فاسد سيد ما في كيف وعلم امر باذن فعل لان الله قد جعل لكل شيء حدا وجعل لمن تعدى حدا
بحيث لا يكون اسقاط من حدود الله الا في الفرج حال وجود الزنا الشهود سواء كان الرجل محصنا ام غير محصن فالدلالة عليه
ما سقط عليه واما الصورتان الاوليان فالدلالة فيهما اظهر من الصورتين **مهنا** ما روى خالد بن الحارث
مرتين بسبب عن الفتح بن يزيد الجرجاني عن ابي الحسن عن جده قال والله المنصور ابا الفضل صاحب الدار ابتهل بهم
ام لا قال اعلم ان من دخله اخرج منها هدر ومن لا يجب عليه شيء سند في الكافي بين هكذا علي بن ابراهيم عن الفتح

جده

جده بن الحسن عن عبد الله بن الحسن الدلوي وجماعة عن الفتح بن يزيد الجرجاني وانه ان محمد بن الحسن في هذا المقام من الصغار
الكبير في جملة محبة من ابرهيم ولد ابنه فقال الا ساءه وعنه ان عنه وسلطنة انها لهما ما جاء لها ما هو جاء لها ما هو جاء لها ما هو

مالك بادرنا اليه وجه الاستدلال هذا هو اولا بالاخبار الدالة على ان الحد على العبد نصف الحد على الحر وهذا يكون الا في الرجم
اما جلد الذين جاء بهما اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يرجع ضعاف اذ ان جلد الزنا ومن نظر الى ان الرجم لا يتنصف
جواز ظل الزنى في دخول جنسه ربما الفقيه بالحد الاصل ان يتنصف بالاهل والمال فلا يمكن
الفقه بهما في جواز ظل الحد لاحد هما ان يتنصف بالمقرب نظرا ان الواو بمعنى او والمعنى ان الاحد والمجرد واجب اما الواو
الاولان اختلاف لا يشهد صدق الاصر بصدق حقوق واستفادة احد الخصمين ويحكم بحفظ استفادة الاخر ايضا لا يكون
في ملا ان يوجب جواز ظل الحد الثاني الجواز وجعل بالحجر بعد ان يتمكن منه الصحيح الساقط عن جدي عن ابي جعفر عليه السلام وسئل
مؤمن في معنى قوله تعالى فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب فقال الرجم ليس عليه الجلد وانما هو الرجم وحده
بالحق وحجتها المعنى بقيد ظن ورجح لذكر بين ان ما يجب عليها من ان يجعله اصل الرجم انما هو بعض ان الحصن يتنصف
في تلك مورد منا اصر الاربع المذكورة فيه بحيث ان قبل يكون الاستدلال بعدان على الفرق في الزنا بين المحصن وبين غير المحصن
والجلد في الثاني كالمعنى الذي في فيا ان حد ورد الزنا من حيث من سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا زنا رجل جلد كل واحد منهما
مائة جلدة ايضا اما المحصن فعليهما الرجم فقال ان الاول مد وهو اما الذين يجب ان تاديب الحكم بالاسم فيه الحكم ربما خوفه
فلا يجتهد وهو لا ان انما الزنى ما يجد في الحصن والحصن انما هو الرجم وما يجعل فيه من الفعل فلو يتنصف الاول يجوز ان الزنى با
فعجز ان لم يكن حصانا جوز الفقاء شيخ جنبي انتهى عليه وهذا غاية ما استفاد من الفرض المذكور انه يجوز الرجم فيه قول الزنى بجنبه
فلو ان زنى بالهدم من الجلد لو لم يكن في دار الزنى فكان من فوق الحصن وخلفه عدد اصابه الجلد فاذا من جلد
وجلد بعد بعضه فلم يبد الا الرجم وجب شهادة الزنى ذلك جهد ردهم تحقيق الحال فان كانت تتصل في الحصن وجب فيه
بالرجم جزء من بدن الزانيها فلا لا يجب الرجم الاصل ط وقد يكون بعد خلاف فيما يجب فيه ان الزنى فلو الرجم فيه
مضرب الحد هو مستند الحكم الذي لا احد الفقهاء عليها حيث يجب فيه بعد الحالة الاولى فلو حط الحد كما يجد شدة
ان المستفاد منها انه يجب قول بعد انها اذا رجع الهدم الاخر بعد انها كان فوق بعد الرجم فاذا ما بقي لا يجب من تيل عليه
انه جاء ساد له ضرع الحالة فرط عن ابن الشيخ ان اليه قال لا يكون لم يتشجع امرأتك رجلا ما كنت ساذا به فلا الشرط وقال
لعدم وجود تشجع امرأتك رجلا ما كنت ساذا به فلا الشرط ان يجد الزنا في المستفاد
غير مقبول ان كان فوق الحصن لا يجب الرجم من وجه المستفاد من حكايته لذكر ان فقهاء الجمهور انفقوا على ان الرجم
جاء على الحصن وجاء الرجم فيها مستند جهة عن ابي عبد الله عليه السلام قال سعد بن عبادة لو رأيت مع امرأتي رجلا ما كنت
باسنده ابن انهم الاربعة يحكم عليه عند اما القرآن ذلك ان هو فتح الحد هذه من الفقه لا لانفقاء الحد الجواز مستفاد
على ما يدل عليه الخبر ان ذلك اما هو ان الرجم فلا الزنا ان جنبه في ذلك وجه الجواب انه وقد صحت الرجم فلا في
العادة ان السائل يعلم ان ذلك اما هو ان كان جلد من الفرق بعد والمستند في ذلك وجه الاول انما يتم عليه بالقياس
من الرجم في ظاهر شاذ وفي وان من الحكم جواز ان الرجم الحد وعلى جنبه كان او ابيه من بالجواز فيما فعل وجه وكذا الحال فيمن
نهم انتفاء الحصن فانه يشعر انه حي الفرق بين الاحصنة تحدث من الرجم على الذي جلد فيما حشا الاحرف بالحد فيه سكت عنه ورجع با
مجاز فيما عن بنى ساعد الحدود الثاني اقول ان الحكم بذلك فيما بينهم مسلم بل مطلع به عندهم والثاني ان الرد بالشرط الا
فالحد من حيث ان يرد على ان تو وجد رجل يزني بامرأته فلا يجب فيها وهذا الرد بزنا له فضل بها فالاصل لكن اجاز فيما
التهيب بها فيمن لها فيما حصنا وما بعد الاصالة فيه من المناقشة فيه هذا الثالث ما وجد فيهم فتى كان في شهود
الجماع الاصول عن ابن السبيل بجلد من اهل الشام وجد مجلوع الرأس فقلد فيها فاشكل على معوية الحكم فيه فكتب
الى ابن عباس المرسل الى علي بن ابي طالب عليه السلام فقال علي بن ابي طالب هذا شيء ما دفع يا رجل عزمت فيه فقال الرجل

ان معوية كتب الى ان اسالك عن رجل من ابي الحسن ان محمد بات بارضه فاذا جلد بعد ان الكتاب المذكور يعني
اي يجلد ركبة في الصحاح الرجل فظهر من الجلد بالبدن والجمع رم ورمام وجاء في قال انه لمن وجهه ضع اسم
بالسيد لرجل وقع الرجل بعد جلده ضربا لذلك تكون دفع شيئا بالجلد الحي والمراد بما خاص فيه ان الفاعل ان لم يات بارض
بما يجب سبب القتل يرى انه الحد الجلد ولم الفضل لفضله ولم وجه الدلالة هو ان المستفاد منه هو ان الفاعل بارض شهود لا يكون
عاقدا فلا شاء بنا انه كلف عليه من فقهه وتب لكن يجوز فيما فرج بمثل الرجم الا ان نجيه الا ان شيخ الطائفة اورده في ط وبه نفرج
الرجم خاصة قال ربيعة سندي المسيب ان رجلا من اهل الشام ولاه ابن جبيب وحدث ابن رجلا فقتله وبها فشكل معوية الى
الذي ما فعل فعله ورواه من كتبهم والظاهر الثاني هذا ان الرجم اذا دخل ما يدل ان الحلول لم عليه اندراه بنا بن معتبر هذا منه الا اذا
ان بالبينة عليه والمستند في ذلك بيان للاذن الهرج طاهر في اجتهاد الاخلاق بعدم على مثل من شاء ولقد بدعوى فيما عليه
الصحيح الذي عند الاذن باب في كيف الزنا وان هذا ما فاعل يحمى ابن سكان عن ابي عبد الله كان يحدي حالي الا من عن ابي سليمان
قال كنت عند داود بن علي فدخل رجل فقد قتل رجلا فقال داود بن علي ما تقول في هذا الرجل فاذا رجل قال داود
لم تقتله قال اني كنت اذا كان على منزلي فجئت الى منزلي فاذا رجل مع امرأتي فقلت له ما تقول في هذا الكلام فقال
عبد الله بن عمر ان الاسباب من الاصحاب رحمه الله كان يتهم سعد بن عبادة فقال ابا سعد ما تقول في هذا فقال سعد
بعض الرجال ما كنت عليه في ذلك سعد كنت واعرف وغيره بالسيف والرجم رسول الله صلى الله عليه وآله في هذا الكلام فقال يا سعد
هذا الذي قلت انه يجب عليه بالسيف اذا خير الفقيه فاذا وما قال سعد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عند ذلك يا سعد ذلك بالسعد يا بن عبادة
الاذن الفقيه الى اصر وجل فقال سعد يا رسول الله اصبر عبد الله صبر الله صبر الله صبر الله اصر فرجل انه فدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله
يا سعد عبد ابي جهل صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل ان الله عز وجل ان الله عز وجل ان الله عز وجل ان الله عز وجل ان الله عز وجل
الاذن عز سهر سنوا على المسلمين ودل على ما يفهم ما رواه في باب حد الزنا في الفقيه وباب الزنا من الفقيه وباب الزنا من الفقيه عن يحيى بن
سعيد الحبيب الى الفقيه يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كتب ابن معوية كتب الى ابي موسى الاشعري ان ابن ابي الجهم كان في
ولين ابي الصيد كان في الفقيه رجل يقول جلد ضلعه وقد اشكل حكم ذلك على الفقهاء فاسئل عليا عليه السلام من هذا الاحكام فيما
ابي يحيى عليه السلام فقال ما سر شاهدا في هذه ابا عبد الله بعينا ابو يحيى وما يلك ما هذا يجزي فما رأيت جاءت هذا الرجل كيف معنى بات
ابن ابي الصيد كان في الفقيه ولين ابي الجهم كان يحيى وجميع ما رأيت رجلا فقتله وقال اشكل على الفقهاء فاذا بات في هذا فكان على الرجل
الحسن ان جاء بارض شهد عليه ما تهم ولا الرجم وما رواه في حديث قال روى ان رجلا قال جاء بنا على رجل فقال جاء بنا على رجل
مع امرأتي اهل الشام بن عبد الله عليه السلام الا ان في الفقيه اذا اختلف الرجل في الفقيه فلقد الى الكتاب بعده بانه فقول اعلم انهم بعد
الفقيه انهم ظاهر على ان الرجل الذي يزني بغير وجه الفقيه على ما جرى فاختلفوا فيما فاختلفوا انه هل يجوز للرجل الحد
على زوجته ام لا على اقوال الاول الجواز وهو ظاهر من شيخ الطائفة في نهاية ومنتهى بروايته في شيخه الشهيد بن والحد بن
عن ابن الجهم بن البراج وجماعة من فيها عليهم السلام على قلة مع السكون عن عن الصريح بنفي بل ولا نصه في
الحدم كلا وهو بخلاف ابن ادريس وقد صحت بنار بن الحد الفقه شيخنا الشهيد في المسند وسلار بن عبد العزيز لان الظاهر
منها عدم جواز الترخص لاحد الحدود في زنا الغير الا القضاء فاحتط صار بها الا الحد وكذا الحال في شهادة ابي سعيد فالصحيح
وزنا الحدود الا الاصل او خلفه ابن يا ذنبك ثم ورد فان السيد يقيم الحد على ما ملكت يمينه والى على ولاه حيث انه يتوجه
الترجيح الاستاذ الى فقيه فيجب منه عدم اعتماده لذلك والحق الثالث ان يتحصل بهما الرجم والجلد حا فلا يتحقق لعدم

نجواز وهو الاول عليه بالاجرة في عدة لو كان للعبد جاز او فلا اخفى لا لامام وكذا اضح بالسر فيه يمكن الاستدلال للاول
بالصحيح الذي في تلخيص في الموضع الذي منها عليه من ابن محبوب عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي جعفر عليه السلام قال لا بأس بان يمسك
الرجل امرأته ان شاء ثم يتركها ثلاث حيض ثم يشهد شاهدين على طلاقها ولا يكون الطلاق الا بشهود ولا يكون الا في طهر من غير جماع
وهو من الرجل اذا طلق بالحكم والتأكيد ولا يكون الا في طهر من غير جماع فحكم عند انقضاء الاطهار فاصل الخبر انه لا بأس بان يمسك
الرجل امرأته الزانية وان كانت حرة بالزنا وقيد بأن لم يقم عليها الحد المأخوذ من اهمالاته احدهما ان يكون ثبوت الزنا
الزوجة الزانية وعدم اقامة الحد عليها لفقد الشاهد والثاني ان يكون عند انقضاء اطهار الزوج بالعدة لا قبل ذلك وهو من اهمالاته

الحفظ من العلوم فيلزم حمل الالفاظ على معانيها الحقيقية التي الا عند الاضطرار بالقرائن الحاضرة فيها وهو معلوم فيلزم الاستدلال

الحاصل ان الواجب بالنظر في الحدث اما الضرب او الوطء او الطعام او الشرب والاتلاف والاكرام على الانفراد بين من عرض من الصالح الجبر
اي فلا في او تخيير الموصوف بالكمال على الشاهد بالشاهد جل سلطانه اي اذا كان بالمعنى فيكون الاجماع كالاجماع فان الى الحشر في الكم
في فوره فلم يكن لصيغة من باب التهديد كما في قوله تعالى الا في شيء فيه مما شاء الا جاء ثم في عقيب فان الى الحشر في الكم
على بيع الفسد من وقاء الاستدلال فيما لم يكن اذا كان كذا فاجابه الحق ان كنت تدري معنا العبر الى الحشر في الكم
ان في النفس مبدئا الاقاد كما تحتمل بالحال انه مع على الشيء المذكور اذا الكلام في الفقه وان كان كما ذكر لكن في عقد في الحديث
على المحذوف كما لا يخفى على المتامل جدا مثلي تخفيف وجه حكم انفسك فاثبات الحرام وعدم الحل بالفضل بان يقي لام
من فعل بين عليه بالحكم انه في كل من الزوج والولد على ان وجد والولد على الحد كان بالضرب بالتشهد بان يقي فلا يحل من الزوج
باسم ذا الولد الحل والفضل وتارك الاجماع المركب فيشطر الى بالجواز في الزوج والوجه جزء مما العمل في الولد والولد انه
ثم للفظ الرابع في اصل الطلب تعالى كما يجيء لفظها في صدر الاصحاب في ثبات الحجر من الاخطار والتعزير بالتعزير
ما لم يقدر الحكم بين الناس بحر المصدر المحدود **تنقيح** اعلم يستدل من ان الناس تمنع كما لا الاصحاب اخذ لهم فاصل الشرع على
اقوال **الاول** جواز اقامة الحد على الولي على ما لهم حكم قول الكل وجوا جاسيح الشرط الشيخ وعدم تغيرهم بك وان كان حال الشرط الله
وهو الحق بنفسه من كان ابن ادريس في مجالسه الامر بالمعروف من الامر الزوج **الثاني** تمنع اقامة الاحكام والاقامة الحد الحاضر في بيت الحجر المذكور **الثالث** الجواز
التعزير مطلق عدم تغيير كما الاطلاق في مطلوب عدم تمثال شيخنا الشهيد الثاني في حكم **الرابع** عدم الجواز لغير الفقيه وكما
ثم لا يجوز الحكم بجواز التعزير كان لو لم يكن فرقا الى الجزء تمنع الفقيه الشرائط الحدود على الحكم الكلي وعلى الجزئي فيرجع على احدهم
هو الظن من الفقيه والمراجع وتحقيق الاصلي وعدم ثبات وقاره وتاجيارت في اسجدت منها الاقوال المذكورة فان الرواية
فلا دخلها من الباب الملاحظة **الخامس** جواز الحكم الحاكم الفقيه الجامع الشرائط تمنع عدم اما الجواز للفقيه الكلي عند فقد الحاكم الكلي في بلد اما العدم لغيرهم اذا لم يكن فيها
ثلاثة وما يدل على الجواز والمخصص والتعزير والجلد من ولاية وضرب والتقييد والمفاتيح وعدم وتم وفي والمراجع وتمنع وتمنع والنهي وكل من
من ولاية وتمنعها فاذا فقال الامامة الامر في تمنع جنبة ولا الجواز ذلك منها ما ذكر بعد ما ذكر من احكام الجهات من حيث عقد
فصل في يجب على كل كلف ان علم بين مرتبا فصل فيه جلد من المعارف والشرائع عدلا باجتناب سائر الضائع فعلى واحد
ان يتولاه ويعد حد وبطله حبيب منزلة الاجبات ويجب على عليه احكام المسلمين الصدور له بالظلم لو اخذ الشرائط لشرط مطالبة
الثاني على القضاء هو من نبين الى ذلك ان لم يوجب معنى او يدخل فيها هو ما مدحه على الجواب الفقيه من عنده
من ظالم وباطن ورد من على ما عقد من الفيء دفعا عليا الى فرد حكم كبرا لفتى بالجواز عليه الحكام الفتاوى من اجتناب لصرف عقيمه
وعنه شهادة رد اعطاء شيئا من حقوق الاموال الواجبة وكراهيته ساكنة وان علم هو به كان ان يقيمه ويجوز منزلة بقطع ولا
يجيم مردود بحكم بلا دام عقاب الان فقد الفيء على نهر لعدها يخص بصبا تربيا شاهد والشافي بنعم الى صيانة منه فلا يمين الى
فقد وعظا له اعتبار موضوعين لعدها يجيء نصف استيفاء الاموال ما دام وانصرف وسائر الجلد كان تعزيرا مثل حكم الفقيه
من ذلك الاعرابي الى الحاكم من صبي الخلاف منه وبطلها ان كان جبا والى وتشرع الكلام منها والاستدلال ابن ما دخل عليه من غير
ذلك من نفع ويجب مناسب لها الشافعي استيفاء عقد وذلك لفقد يعين الخلاف وعدم الجد لها الحاكم فقرضه على الجمع
الاول استيفاء الخلاف وان من على من يحكم سقط الجبر وان ابى فلزم على الخروج ابن الفقيه فان الحال الاحكام والجمع

التعزير موقوفا بعد ما لم يعزل لما يقتضيه من حفظ الحبس القطاع وعلى ابن جبر الاثاث مثلا انفاقه من ماله فلزم على الجاني
الى استيفاء الجبر بالجبر جهالة الحفر وذلك ان يقطع بقيا بالقرائن سخنا القاضي ترتيب من جهة الاقاليم ان ما مثل الجبر به
من ذلك بحث الشيء بدوران لو يقبل لم يرجع ما ثاني ما لا يبيع يضمن اسبابه وهو على قريب منها ابيب وانه بين فجر به
من جهة الشيء اكذاب نفسه مالي وعنها او معرضا به بحضر عن حدين كان ظاهرا على رؤس الاشهاد ان كان عاما فان كان
المقذوف فلعلم بالقذف فليجلد ابسه كذب نفسه لدبر لبلغ لم من الحد الترتيب فان عفى مطلقا فان كان عفيه بالتكرير
من تفسير وتمثيل ذلك منه سلطان الاسلام وان كان المقذوف وتجاهلا بالاذى عليه لم يجز ما يعد به وعلى القاذف الجبر
تفسير الى سلطان الاسلام ابن يبيع منه انه الحد لجلده بحسب ما رجع من قذف ومنه يخلو لا يجوز فلا اعطاء ذلك وجب من دون
ما يبيع الى وفوا ابن يبيع جاز يقتضي جواز انه الصدود تمنع بنا به عنه والفقيه الحاجي الشرائط تمنع ما ذكر
بما يعد ذلك فاذا وجد ساعة جهاد حيث ان اذا الفتى فيجي بكا يعد تمنع كذا وهو فقيه لم يثبت بكذا وهو فقيه لم يجز عدها شخص
بالماضي ما قال يخص بالمستقبل الاول يخص لسلطان الاسلام ابن يبيع بنا به عنه وهو على غير امر يجب الحد
وهذا ان كان الجلد والتحق بالحق بين اهل الجبر ثم والقذف والسرقة ما فساد ذلك ذو شبا كالقذف والقطع وبها ما ذكر
في مباحث القضاء هذا ورد ما له الى ذلك الحبس منها ما ذكر في هذا الموضع عند الكلام في جواز قول الحاكم كذا فيه حكم على
على مطلق في غير الحدود فاما ما يوجب الحدود ان كان المالك بما يوجب الامام فعليه الحكم عليه لكونه مقصودا ما عنا ان كان حاكم
من شكا بالتعزير يجوز عليهم الكذب لم يجز الحكم بمقتضاه لان الحد لما ثلاثة لبث من فرضه الى ما ذكر وهو صريح على
لم يبيع فيه الامام من احكام الحدود ما الاول اما بينة لا يخفى وفي قضاء حالة القضاء وان جرى مكونه للمنتهين
فما الاتباع بالامام الاحكام الى غيره وهو لهم من ان يكون الحكومة في الحدود وغيرها وغيره الجهاد في ذلك المشتبه
ثم شهادة كانت له لم يحكم بها في الحالة وان كانت فلا مع حكم على ما ذكرنا وان كانت له ثم من جبر والناس من جبر حكم على الناس
يحيى الناس وذلك على السرقة ويجوز الحاكم المعين للحكم بعلمه في حقوق الناس والامام في جميع الحقوق فاجتهى ومقتضاه
الحكم للحاكم بالبينة اي الاول على المدعي عليه الحاضر بالحدود وغيرها بالا يخفى وبينه اثم في مباحث القذف وانما ثبت
ثبت بين بالبينة اي الفاصل كما تقدم الى ما له وما ثبوته بالاول الفاصل فيجب بالبينة من ردها اي الفاصل
ولا يثبت في الحد وغيره ان وكيله ما فلا كما لو عنا ان يجيع على ان يثبت الحاسط ما يجب الحاكم لانه يجب بالدين وان جمع بعد
الاربع لم يثبت ان كان صريح الجلد مع مطلقا ان كان يجب القتل والامام اما ثلاثة وان شاهدين عن نهم فلزم
من الفاصل وان كان يخلق حقوق الناس في جزيه فلا الاسد طالبه صاحب الحق يستيفاء حضر انهى وبالاهذا الحكام
من الجلد بالمالها به على ان الحدود على الجبر الامام جلد لطفا بحكام ما لا يخفى على ابن الحكم وفاذا ورد ان ان الرسالة
كثيرا من عباد ابهم في الشائع فاذا انقضاء الاجلة بالجلد الى القاذف والمتوقف في المستند عبر ظاهر هذا ما يلزم من هنا ان
الما لقد من تبع الطائفة في تبرعه حيث ان الرواية في حضر العلماء وشيخنا الطريق يحكم اثبات ما من ارد بريد اسرار حيث
ان الحدود عليه بجلد الامام عدم بين ان من الحدود الا الامة وكانهم والحقوق في يحكم وفي حيث ان ذي العقاب بجواز ان
الحدود للفقيه بالعالي اصل وهو يشد الى ذوده في فلا يوجد من عقول ان الفقيه من ان كانت كلامهم موضعه الغايات
لكن معاني على الشيء الاول اما شيخ الطائفة فان المشار اليه في ذوده وقد ضرورة انها الى فقهاء شيخهم في حال الاتيان من نبيه
من والمبين تقيهم من تمكن من انقاذ حكم اما صاحب بين الناس اوصل بين المتخاصمين بتعطيل ذلك لان الحد الصادق الحكم
بين الناس ولا يجب الشرع الحدود في كلامه لمن تمكن من اطفاء حكم الحق ويوضح حق الامام الحدود بما يعد ما خذ
او تكون بين الفقيه متين **الحاصل** الشرع اذا حال الكلام فانه الحدود والحكم بين الناس من فعال الامام والاسلام سلطان وحكم

لا يجوز للاحد ان يحدث الشيء بمنع الابتداء ثم ان الى الحدود فيه ما لك الحدود فلا يجوز لاحد ان يحدث الحدود بغير اذن الامام الا ان يكون الامام
من اهل الجور فتكون نصيبه الامام ثم قال ما فيما الى فرع ما لك اما الحكم بين الناس والقضاء بين المتخاصمين وانه يجوز ذلك لهم الا
لمن اذن له السلطان الحق فيه فذكر جمل كلها احدهما في زمن عدم الامام والثاني في زمن وجود الامام والثاني فيها سهم في حالة
لا يمكن فيه الى الحكم السلطان بمكن المشار اليه في هذا الكلام كل واحد منهما في زمن عدم الامام من المجتهدين كما لا يجوز لهما
في حق صاحبه وهذا واحد هاذا ان الرسالة فلا يجوز لاحد خطه ولا لمن يجد احد من الخطاء فيه الجواز في السند لا يجوز ان يقصد
ذكر اعلاه فيه لبيان الجواز ما لك في كون وهل يجوز للقضاء الحدود في حال الغيبة جزم بالتجاوز وشرط ذكر من استحق
ويجده في كتاب لو جوز ما الغيبة في القضاء فقد ما الى التجاوز من سلاطين فلعل منه لذلك الى القضاء وفي الشرح الفاضل الخالق في
ذلك منها الى الجواز هذا الجواز هذا الجواز مذهب شيخنا جماعة من الاصحاب منهم الحلي وجماعة من متاخري المتاخرين
ان الحدود الى الحرم ما هذا لفظه هذا الجواز ثبت وان يجتهد وسلطان الحق ولكن يطرق به المتاخرين اتباع هذا القول للشيخ
حضرة الجماعة حيث قال ان الشيخ للقضاء ان الحدود على الحرم معروف مذهب شيخنا في الشرائع وهو الذي صحح وجوبها
ما نهاية وما كلام شيخنا الرد في نظر الجواز فانه الحرم لا سيما في الحدود لا يمكن الامام او من نصبه الامام او من نصبه الامام لكن
لا يمكن لهم منه فانها الجواز لا الجواز ان القضاء من غيرهم الجماعة لا يستحقه بل يجوز بظهور الحال في تعلم شيخنا الطريق في جميع البلاد من
لعبد الحدود بغيرهم الحدود لا لا لفظ ولا يجوز في الجنايات ان القضاء من جملة في الجنايات من غيرهم وما يقول بدل وامره بما ما يجوز القضاء ما
ذكر من نوع قضاء في على لمن يكن وامره ذلك فيه يجوز هذا الدعوى لكن الجواز لما يجوز من اجاز الاحكام لا يجوز عن جميعهم كما سنقف عليه في
الكلام في ابن ادريس كان جماعة من المتاخرين نسب اليه الكلام الجواز منهم شيخنا الصيمري فخر الدين المقداد منهم الى القول بالجواز
للقضاء ان الحدود هذا قول الشيخ ظن الجنس سلاد واحتاج مع كون اخذ ادريس من اخذ الحدود على الغيبة من حال الغيبة مع على من
العلماء ومنهم شيخنا الى نهاية الى مذهب التابع حيث قال ان استحقاق القضاء ان الحدود على الحرم ومن صاحب الغيبة مع على من
وابن سعيد واحتاج ان من ان قال ومنع ابن ادريس عن ذلك ما لا لا يفهم من كلام الاصحاب المحدود فقط ومنهم الفاضل الجواد
ما قال في التنقيح في شرح عبارة فع وكذا يجوز القضاء الحدود في غيبة الغيبة اذا استوفى وجميعها على الناس ما عدا من حكم القضاء
من استحقاق وكذا سلاد ما لم يكن مناد اوجها ومنع منه ابن ادريس وما ارى منه بشرة انتهى ويحتمل ان ما ذهب من كلام
الاصحاب العظام من كلام صدق النقل المذهب من مقطوعه بالاستفادة والصواب لما كان عليه ما يرجع بين الفقهاء من ذلك الامام
عبارة ظهر السائل فيه ولهذا الحاصل ان الظاهر كلامه ان المضرب منه ما نهينا عليه في كلام الشيخ في كتاب الامام وانت ترى ذلك وما في زمان الغيبة
يجوز للامام واستيفاء ثم لا يجوز للاحد الحدود ولا لكون الاستيفاء الامام غيبة الامام وانت ترى ذلك وما في زمان الغيبة
فالامر في كل من اقامة الحدود والحكم بين الناس مفوض الى فقهاء شيعتهم فلا يكون ابن ادريس فيما قال الشيخ وغيره من قوله في الحدود
فلم ان الشفاء من كلام الشيخ انتهى انتهى فانه الحدود الحق على ملوكه كذا يجب فيها الرد الى الحدود والرجوع على تحقيق ادريس
مسكن لذلك مكذا الشيخ من غير سلطان الخاص على رعيته ولم يكن فيها ما كان في زمن ظهور الامام وابن ادريس منكر لذلك
انهو لسبب هذا الى ابدة وذكر اذ ورد فيها شيخنا ابو جعفر في كتاب ابراء الاعتقاد فانه المنقح عن الشيخ الى ابن ادريس
ذكر ان اقامة الحدود من الفقهاء ورد بذلك انه عبر طابق الطالع والحاصل فيما الدعاء لوضع هذا الامام النظام في وجوابه
من المخالف الى ابن ادريس وكلام ادريس حيث قال لا لا لا اجماع حاصل من الاصحاب من المسلمين جميعا انه لا يجوز لاحد
ولا الحاصل بها الا الائمة والحكام الفاضلين وانهم في غيبة ما عبر عنهم فلا يجوز ثم التعرض بها على ابن ادريس بنزول بالمولف
وذلك لا يسر في نيات الكلام فضلا عن كلامه وعظامات الخ تنبيه الفقيه الامام ليشهد في الحدود ما سمعها لا من كلام الدار على
خلاف فاعرف اليه فقال ان المشار اليه في لا يسر الاشارة في كلام صدق فيه فصل ثالثا في فقهاء شيعتهم الخاص نبه

الاصل

الاصل

الاصل بن ابي حنيفة عن ناحية الرجل الهاجر بين الخيمة بعد ذلك قال لا يمكن فيه من ضرب ثم قال لا يمكن فيه من عشرة
بما يكون من اقامة الحدود والحكم بين الناس والقضاء بين المتخاصمين وانه الحدود فيه ولا يجوز ان يقيم الحدود ولا الحكم بين الناس
الا الائمة والحكام الفاضلين بما نهم في ذلك الى وجه عدم الجواز في زمن وجود الامام ومع الكرية الى الفقهاء بناء على
ان الرجوع الى الحكام الفاضلين بما نهم ما يفهم من الاشارة في كلام المشار اليه لا يسر الاشارة في كلام ما ذكر لو جوع بها دون الاجماع
في كلام وصرح ان الفقيه جملة القضاء الحدود من الفقهاء في زمن الغيبة وفي بين الفقهاء في الشيعة وغيرهم وقد صحت العبارات
العبارة من تقدم على ان المراد بين الدار عليه كبارة شيخنا الصدوق في المشترك وسلار بن عبد العزيز فالمراد من الصلوة والصلوة في
شيخنا الطوسي فيه وغيرهم فليف يكون اضعاف مثل ذلك على ان الرد بين هذا من جامع الاحتجاج مثل المحقق في وجوه فانه من مهما في
في فكون لفقهاء حكم وعن الحلي او اصلح بين الناس او اصلح بين المختلفين وبها ان ورد من وجوه بين الى فقهه من فقهاء اهل البيت لهم فصل فيها
فلم يجيبه وان الحجة في المسئلة من قبل الكلام بين ذلك مفصلا اللهم ذلك الكلام عما فاقا للدنيا ويكا للشيخ الانعام ولا يجوز
لمن جاء الفصل بينا المتخاصمين والقضاء بينهم ان حكم الامر بيد الحق الى ان ثالث من لا يجوز القضايا ما لا الاحكام فانه الشرعي
وغيره فانه يجوز الفقهاء فانه الحال عالم كان منوع تركه ما في اعمالها وفيها الكرى مات الحدود وحيث ثالث والخاصة
ارسل شهود بهم ما من الرجال ما جاء لها كرى حكم انها فيهم الحدود عبد الله ثم اقوا بينهما ان قال جلدة
كل واحد منهما مائة جلدة وهذا ما لا شيء جلوس انتهى لو صح ان المراد منه حال الحاكم لما في حضور هذه الاذن منه وحكمه
فيقبل حكم زمان الغيبة فظاهر قد دل على ان الحدود من الحاكم فيه ولو ما شاء كان فيه ثالث المتخاصمين قال انا شاهد
الامام من يولي ان يشرا الحكم ان يقيم الحدود ولا يخطر في مشاهدة الفقهاء البينة ولا الاقرار وكان الثابت من سلم
لانا نقد بنيانا كما الفقهاء ان الحاكم ان يحكم جلد في جميع الاشياء فيه خلاف بين اصحابنا منها ما لكن في الحر السرقة
ان حدود فيكون تنفيذ الاحكام وهذا ظاهر هذا لا لا على الامام وهو مطابق لما اورده ناه من كلام الصالح حيث قال
هذه المنقبة نظر الى موقع خارج حكم ينفيه به تنفيذه وانه اثبت ذلك تنفيذ الاحكام الشيخ والحكم تنفيذ الحدود لها من
قد عرفت ان هذا الفقه بهم دون حدودهم من لهم بين هذه الذات كان تنفيذ تنفيذها بهم والمنقول لها من قبلهم الشرعي
لم يجز لهم شيعتهم المتخصصين لذلك من قبلهم فيه ذلك لا الحاكم لا يجوز الفصل حكم الى الغير ولا تقليد الحكم في ذلك
ولا من لم يكن اهل لم يشرع الى الثابت من الامام فما الحكم من تنفيذ وهي الحدود الجلي ذلك الحكم المردود البرا ان ذلك فيه كما لا يجوز
تقليد في قبول الحكم وان كان مقلده فانا لما قلنا وعليه يجوز الثابت انه ولا لكن هذا لو يجوز لم يجوز ولا يجوز ولا يجوز
لفقهاء من تنفيذ الاحكام الشرعية والامام عليه وهو ان كان الفقهاء من الحكم لم يكن فيه ثالث من الحكم والامام
لمن يكن ثالثا الاذن منه من الحكم بين الناس ولا يجوز لهم ذلك في ثالث ولا يجوز لهم الحدود عنوان لم يقيد حالة الفقيه بين ان من
فيه فما يحضر ما هو الثالث وان ولا الامام وانه لا يجوز ان يقيد الدين ما يحكم الحاكم ايضا ولا يجوز الحكم
من اهلهم بعد امنا ذهب منهم لا يجوز لهم الفصل ايضا الا بغيره منه ولا التفويض من حكم الحرام ما ذكر وقد صحت عبارة
شيخنا ابو الصلاح في كتاب منهاج الفقه وفي الحكم من انهم الحاكم صريح فيما طلب وفيها جلد من عبد ذكر الكتاب
في مقام الاسلام لا يمكن الحاكم المنوط بي وجه في الحكم في جميع الاشياء حيث ولا ما يجب الحدود فانه يصح من اهل الطائفة
وذهب الفصل من فيها وهذا ما لا يجوز بينا الحدود وحرمها ولا الاحكام الشرعية فان الحاكم لا يجوز وقيل الامام ان
يحكم فيها جلد كان للامام قبل ما سلف ولا الاحكام التي هي من الحدود لان جميع ما دل هناك هو الدليل هنا والفرق بين
الامرين بما لا يجوز ما ذهب اصحابنا الى ما ذهب الحدود لان كل الحدود عما يجب جلد الامام وغيره الحكم بالفقه

رضا بذلك قال لا فان رضيا جميعا لا ليس من فرض ولا نرى بذلك بأسا وعن رجل مسلم بالمدينة وآخر كافر بها وهو واحد وتهما وقد وجد
بلغت فلذت وجب الحد وان كان مسلما وجب عليه الحد ولا يقر عليه ثم قذفه رجل بالزنا ويحلف انه ما زنى فقال احدهما لا ليس عليه
قال محمد بن ادريس صنف على الكتاب وما احدثناه ولا هو الذي نعتقد ظاهره الاول وهو احتيالا لسد الرخص وتدريس الحد ثم رجع
الى الصحيح وانما ذكر شيخنا ابو جعفر في نهايته ولا يلزم ذلك الامام مشروعا فاما قوله الائمة الحدود ليست بقرب حضور الفقهاء فليس فيه شيء
وما يستند اليه لا يصح ما قاله وارده بلزم ذلك الامام مشروعا فاما قوله الائمة الحدود ليست بقرب حضور الفقهاء فليس فيه شيء
الا ان الحكام جميعهم الفقهاء بقوله ثم ما ذكره في اسناد رواية فظل البدعة وكذلك قوله ابو بشير واتى رجل الى حد فقال قد
منها ما يوجد الى الحبيب ثم قال ابن الجنيد وان شاء ثابت في الثبات لكن في ثم ما عزى الى ابن ادريس من جواز اقامة الحدود من
الفقهاء في هذا لا نعرفه ولا نعرفه عن احد من الفقهاء ان الفقهاء يقيمون الحد بعض كلام قد مر وبين الامامية السابق عليه والاخير بل
الذي يظهر من كلامه الحكم بعدم جواز اقامة الحد للفقهاء وجهه ما ان اصله في الجواز فيكلام ابن ادريس من جمع فاذكر بين ازالة
فالمستند من جوده لا ما قد يعني الخلاف فالمستند ولا نعلم ذلك ما عليه من خرق الاجماع فيكلام الاصحاب في
ابن ادريس وهذا الفقيه لما قال الحدود على ان المرتد فقد ابن ادريس ان المرتد فقد المستند فيه ثانيا عزى الى ابن ادريس من جواز اقامة الحدود من
والمستند فيه فلا يخرج عن كلام الحكم بعدم جواز اقامة الحدود للفقهاء وجهه ما ان اصله في الجواز فيكلام ابن ادريس من جمع فاذكر بين ازالة
الفقهاء

اجازه‌ام محمد بن عیسی بن عبید الیقطینی بر حنیف وذکر بالحجاب مولینا ابی عبد الله الکرکی محمد بن عیسی بن عبد الله الیقطینی بقراءتی
علیه وذلک فی الاسفار فی باب لا یجوز العقد علی امرأة قبل الاداء الا ان ذکر مقام اورد علی روایة ظاهرها فتوی حرمة
العقد علی الوجه الذی ما هذا لفظه مولای هذا الخبر مرسل منقطع وفی طریقه محمد بن عیسی بن عبید عن یونس وهو حنیف وقد
استثنا ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه من جملة الرجال الذین روی عنهم صاحب نوادر الحکمة ولما یتحرر روایته
لانه رحمه الله لم یعتبر فیما نص علی ثقته لا یعتبر حنیف بل یحتمل ان یعتبر بما ثبت فی الاصول المنسوبة من الحدیث ما
هذا لفظه وقد شاع ساعتها الاعلام وجلب واحد استنادا الی ما رواه محمد بن عیسی عن یونس الی ان قال ومحمد بن عیسی حنیف
استثناه ابن الولید وما ورد عنه ما ورد الحدیث المنقول عن جواز الوضوء والغسل بماء الورد فاحتمل الظن والجواز الظن فی
استثناء ذلک بهذا ومحمد بن عیسی حنیفان وذکر ابن بابویه علی ان الوضوء لا یجوز علی حدیث محمد بن عیسی عن یونس وقد
مثله جلال الدین فی مثل هذا فی شرح البرهان الجواهر الباطن فی استثناء ابن الولید محمد بن عیسی عن یونس ولما ورد
محمد بن عیسی بن عبید عن یونس یمنع الحمل علی ان ابن بابویه من ابن الولید ورد انهم شهدا الشهید الثانی فی مصرح فی منع
توثیق الضعیف بما فی ملحقات الاظهار والاشتراک فی مسئلة الجهر الوجوه ة سیمان اورد الوجه المشهور علی الفرض بما یلی
وتعضی زیادة هذا الحجاج مع انها لو لم تضعف ولو سالنا الاذن بها محمد بن عیسی عن الرجل ومحمد بن عیسی مشترک بین ثلاثة
الثقة والیقطینی وهو حنیف ومنها ما ذکر فی کتاب القضاء فی مسئلة الرهن الذی علی الدعوی علی الدین والمکتب هداه الله ابنه حیث
قال لا سمع ان طریقها محمد بن عیسی العبیدی وهو حنیف علی الاصح انتهی ومنها ما ذکر فی مسئلة بیع الوالد الدین من
جریر ثوابه وهو ایضا حیث قال والوجه ان مع سندها حنیفان بما تزید فی الاطلاق وفی طریقها ابن محمد بن عیسی
وهو حنیف انتهی ولا یخفی ان ما ذکره علی ما یظهر واحکیا من ان محمد بن عیسی فی هذا السند کان هو الیقطینی ولا یمکن
هذا لتعین ان الاحتمال الدال علی منع تداول المشهور ا سابقه ما علی محمد بن عیسی ما هذا لفظه فقد ظهر ان ثلاث
جمیع الاعتبار فقد اسناده الی محمد بن عیسی وهو فی بنیه خطر علی ولا اعلم حسن علی تداول حصاما الی حنیف فی تعیین
وقد قال السید جمال الدین بن طاوس رحمه الله ولما کان محمد بن عیسی من اطلاقه فی تداول حدیث کان یکاتب من
اصحاب الائمة کان الطریق لشرح الیه بالنهد فکیف وهو مقدح فیه والخطاء وقد فی الحنفیین مقبولیة روایته لما فیه
وهذا انه منهم الفضل بن شاذان علی ما حکاه نظیر بن محمد الغضائری عنه کما حکاه ذلک فی رجال الشیخ کما عن علی بن محمد
الطبیب انه قال کان الفضل یحبنا اهل البیت وحتی حدیثه وهو صحیح وجمیل ابن ولیعلم ابن ولیعلم لیس فی الکشی ومنهم الکشی قال
عن جعفر بن سنان روی عنه الفضل وابنه ویونس ومحمد بن عیسی عنه محمد بن الحسین بن ابی الخطاب والحسن بن محبوب
ابنا سعید الاهوازیان واجوب بن نوح وجعفر بن محمد ولا نقاش من اهل العلم انتهی والمستفاد من هذا الکلام
فی جمیع هؤلاء الاعلام الذین منهم محمد بن عیسی العبیدی کما لا یخفی ولعله لذلک ما ذکر المدقق البداماد فی الرواشح
فقد نقله ابو عمرو الکشی ومنهم ابو الفضل بن نوح وهو استاد الجماعة ویستفاد علی بیانه ومنهم الجماعة فی روایة
ابی جعفر جلیل من اصحابنا نقله عن الکشی الرواة من المصنف نقد عن ابی جعفر الثانی ومکاتبه ومشافهته ثم
ذکر ما حکاه الکشی عن الفضل بن شاذان فی حبیب هذا الثناء عن الفضل وجعفر وهو الاقدم ومنهم الحدیث فاصحیح
طریق الصدوق ذلک اسمعیل بن جابر والی حنان بن سدیر والی داود الصیرفی والی علی بن عیسی والی ابن عیسی والی ابن الصریر وقد
الفریق جمیع فقد نقل محمد بن عیسی فی الشهود وما کان بنزعه اسماعیل بن جابر نقد روی بنزعه محمد بن موسی بن
المتوکل عن عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن اسمعیل بن جابر وقال وما کان بنزعه

حنیف

حنان بن سدیر فقد روی عنه عن ابی عبد الله الحسن بن سعید عن عبد الله بن مسکان عن عبد الله بن جبلة عن محمد بن
عیسی بن حنان وقد الیه طریقان لان احدهما اشتمل علیه من هاشم والاخر اشتمل علی عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
جعفر بن مسرح بالنون والباء بن هاشم بن هاشم سعد عنهم من الحسان فیکون للصحیح صحیحا مولی فی شرح محمد بن عیسی وهو الصحیح
قال وما کان عنه عن داود بن الصیرفی فقد روی عنه عن محمد بن موسی بن المتوکل عن سعد بن عبد الله وعلی بن ابراهیم
بن هاشم جمیعا عن محمد بن عیسی بن عبید عن داود الصیرفی وقال وما کان عنه عن علی بن محمد بن شذاذ وعنه عن ابی عن سعد بن
عبد الله عن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء عن علی بن سعید وقال وما کان عنه عن ابی الصریر فقد روی عنه عن ابی
وعلی بن الحسن عن سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن محمد بن عیسی عن یاسین الضریر وانه اکثر ما صح الحدیث فی التهذیب
وان وقد اشتمل سند علی محمد بن عیسی بن عبید ما فی بحث الفرائد قال وفی الصحیح عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
قال یجوز للرجل ان یبول فی الصرة فی نظر الکلب وحده انه ما وجب سجود الاذن وجب فی الماء وذلک الصحیح عن عبد الله بن
سنان عن ابی عبد الله قال لا بأس عن رجل سمع السجدة فقرأ فلا یجب ما لا یکون منصفا لقراءته وقال الحاجب
الاقرب عندی قبوله روایته وهم المعتمد الذی اسمی الوالد وذلک لا یلاحق عنده وان محمد بن عیسی بقیة صحیح الحدیث
ومنهم فی الصحیح الجلیلی فانه اصرح حیث شهد الوجه من وهو الظن من دلالة صلة الظن الجلیلی وکلما نا لما رجین غیر صالحة
لهذه اما کاد ابن الولید فانه ما وصل منه الینا فانه لا ان احد فاما ما حکاه شیخنا الصدوق عنه من انه قال
ما تفرد به محمد بن عیسی من کتب یونس وجدته لا یعتمد علیه وهذا الکلام عیب صریح فی ضعف نفسه بل لا ظاهر
بل الدلالة علی خلافه اظهر وحینئذ ان لو کان المراد ضعیف نفسه لما وجه لاختصاصه بعدم الاعتماد بما تفرد به
من کتب یونس اذ الظاهر من عطف البدر وبالمحاذفة من تفرد کتب یونس فالظاهر ان عدم الاعتماد من حیث ترجیح
لاحد الصحیح فی نفسه بل لا ان وقد جرح بعض الفضلین من الناس من بان منشأ جرحه ان ابن الولید کان یعتقد انه
یتبین الاجازة ان یروی علی الشیخ او جزء الشیخ ویکون السامع قد لما یعرفه وکان لا یعتبر الاخذ المشهور بان جواز الجزء
لان قوله حتی کان محمد بن عیسی صغیر السن ولا یعتمد علی قبر هذا العلة علی ان روایة یونس لو وعلی قرین
الکتاب یکون هذا الباب ما ذکره الجماعة بعید حکایة حیث قال ودلیل اصحابنا یکون هذا القول وجزء من مثل
ابی جعفر محمد بن عیسی والکلام الثانی ما اورده فی ترجمة محمد بن احمد بن یحیی عن ابی محمد الحسن بن الولید فقد استثنی من
روایة محمد بن احمد بن یحیی ما رواه عن محمد بن سنان انه قال ومن محمد بن عبید باسناد منقطع وهذا انه لا یمکن
یحیی لعدم جواز ان یعتمد علی ان نقول لو کان مقطوعا عند ناقد حاجة الی التعبیر بقوله باسناد منقطع لوضوح ان
الظاهر انه اذا قیل روایة عنه لو کان باسناد منقطع وکما الجماعة عن شیخه ابی العباس بن نوح انه قال وهذا صاحب
شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن ولید یکون باسناد منقطع وقد ابو جعفر بن بابویه رحمه الله الاذن محمد بن عیسی من حیث
قال اذا رجب ما یاتیه قبله کان مولاه هذا الذی انه انتهی والاذن محمد بن عبید استثناه من قوله وهذا
اما یاتیه شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید فی فلیکن والمراد ان هذا الشیخ صاحب استثناء روایة محمد بن
احمد بن یحیی عن هؤلاء الاعلام محمد بن عیسی ولا ارجح ما یاتیه فیجب ان یعتمد مع ان محمد بن عیسی کما
فی هذا الدلالة انه انقله ناد بفیحه ان یستثنی روایته عنه فقد یکون ما یاتیه من رجاله وجب ادریب کما فی الحدیث
المشهور وع ما یجاب ابی ایاکیک اعانوا ثانیا فیه شاذان الاشاء فیه نقوله لانه کان مولی ظاهر الدلالة وانه یکون
فی نقله له قوله محمد بن عیسی الذی عاد ما نابه هو الفضل بن شاذان الکشی وابن نوح الذی هو من مشایخ الجماعة

واشاره وما اجاشه من الحدث فاصل ابانه الجبل بان وهم بهم نشا بحيث لم يشتبه من هذا الاسلام لواحد كالاجنبي بالمعنى
على ثبات الجار وجعل انا لقد ان المشاء فاجمع فلا شجنا ابن الوليد ولكنا اضع ما بها حالا تقولهم ذا يمكن ان يكون اشبول
على جهدي عيسى بن العبد واسند ولكن من التعويل على عيسى عيسى باسناده عن محمد بن جعفر بن عيسى بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين
وصار الحاسد فارده بنفسها الله ثم في كتاب الحاوي مذهب باسناده عن محمد بن جعفر بن عيسى بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين
بعث الى ابي الحسن الرضا ومعه ثياب مغلقة وجبة لقي وجبة لقي موسى بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين
وكانت بنا ماذر بسا انا لما جبنا الدار بنا ابي الثياب بالباب في اصحاب الثياب فقلت لهم سلوا ما هذا فقالوا
يوجه بها الى العبد وبه فيها من قبل حتى تنهاه الى موسى الله ابن الحسين هل ما في اصحابه دار المال باموره من سلم الى
بنيه وقدم مخارج لا ابن بهم لام وان يقع فيها لذرهما الى حكم امرأة كانت الدار وفي ان اقاليمه وأخبرها بها المال دار في
اشهد على جدها صفوان بن يحيى احمد بن عيسى بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين
مخرم لا يعتقي الا لا ذا العدد بشيء مع هذا الرجل بالاحتمال به جبال من مولى اشرعه فرعا بالثالث ثانيا ذا ذكر
فاخرج عنده بها تقريبه في المال ذا الحاجة البرد منها تقريبه الى بكل واحد بها بكى لا الا على مع
قضاء من اجلها لها الدار بن الحسين بالحكاء الجهد الخضر بنو العتاد الفتح ذكاء الاصلح تعلقه الغياث في كرار
الحسين الاسبق سواهم كف تقدر وعن ابي عبد الله ابي الحسن عن عمر بن خالد عن ابن الحسن وقد قال الاكابر
العاص ايضا في دار وردة شيخ الطائفة الرابع في باب اصحاب ايضا الصادق عليه السلام جماد من غير مرضه يصح ولا تنتج
فلا ذكر فاحكاما لنا العاقلة مع الفرج بن فضة فان كاد بن الحسين دافع ذكره في سك ساكنا عن غنام عليه
سخرها الى كاب اخبرنا ابن ابي جيد عن ابي ايوب عن محمد بن الحسن الصفار عن ابرهيم بن هاشم عن العباس بن عامر عن
ما ورده مرسى باب الجود حين نقال والاوقات الشرف عند الحسن في رواية سدان حكى بحكما بالتريف عن شيخ العباس بن عامر عن
عن ابيه شيخ في الخبر الرجال من نقل الشرق من عند حسن ابن فضة طاس الرابع والتحقيق ان بن احمد بن سعد وهو شيخ فاضل
اذا لم يجع بن كلاف الجاني في الشيخ الفتى فيقل بل على ان قول الفقه كما هي في صحة العبيد واحفظ الوالي فقرة فالعبد
ولا يجع الفقه لعاد خشد انصر فيهل لو كانا فيه على الرواية بها الاحتمال من الكذب لان مثل ان ذلك انما يجوز ان كان كل من
الفتى والشيب من ساد الصبيان في عالم شهر واحد وان الزمان لعدها في عالم واحد ولا يوجد كله الحقيقة بل الاذوع
ارجوح الى المنزع لا يجمع بين الكل من الفقه بين كون كل جهاد في عالم شهر واحد وبين كون جهاد في عالم
شخصين وان كانا شاهدين لكنها ليست على حد واجب التخصيص لوجوه ان الاقتصار على ارادة الموثق كون الرجل
ليست فرض الاقرار والتوقف على ارادة ما عليه فساد العبيد لكن الفقه والتوقف صادق ارادة حق العبيد من الفقه
ليست في حد ارادة فساد العبيد من الفقه والتوقف لو صح ان الفقه لم يستعمل في الاجابة بحيث قد الفقه كان
استعماله في هذا الاجابة من الاجود المسلمة فالعدل الفقه من الفقه ارادة الموثق عن الاجتناب عن الكذب ولكن رضا
في ذلك لمثل من ارادة هذا الفقه فاذا بدن عليه جبر عند وجود المعارض كما في خبر منه وما عن الشافعي ثم فيه
على الحقه الفقه ثم على فقه لتاجر ارادة الموثق ما هو الفقه منه الفقه ان كلام الموثق يرجع الى عدم الجدال فلا يعطيه
المعارضة من بدو الوجدان فرضوا ان ما به ما يظهر من كلام الموثق بعد عليه على ما هو الفقه منه ارادة دين الناس
تعدم جلوسا فساد عهده عليه فاجابه بهو خاوه فساد عقيده شد عليه فقه ما ما يرى حفظه فذكر بنحو الظاهر
بحاله فاحكاما لنا الصادق عليه السلام وذكر في الخبر الرجال رفعا الى رجال عن الشيخ انه ذكر في اصحاب علي بن الحسين
في الشيخين من رجاله عدي لم يرد جبلا فاصحاب علي بن الحسين الصادق عليه السلام لكن سنقف فيما ذكره من اصحابه

الدرجات

الدرجات رواية عن علي بن الحسين الامام معصوم بنه صدق لما في الخبر المفاد وعقد الرجال لم يذكر الجماعة ولا العلامة وبينهما
ما ذكره لكن لم يذكر ما يخرجه عن اجماع الامامية الشيخ المشهد الثاني وقد في شرح الدين بن فضل عن صدوق الشيخ حسن انه قال
من عيب من الغلو في الدين انه قال في شرح بداية الهداية اعتبر عن خطاه لم يقبل الاصحاب عليه بحيث ولا الاصحاب عليه
على الوفاق في حديث محمد بن يعقوب الذي ما ناصر بن يزيد بن خطاه لم يذكر بحيث ولا الاصحاب ولا الاصحاب منه ما ذكره هذا الطاهر في
غريبه ولا الفقه على كاد ام الحديث بخلاف الخاص الخاص في ذلك على هذا الحجة فقد وانه انه اجاز لنا نصب المذكور وبه
في باب وقت صلاة الظهر والعصر من يحيى علي بن ابرهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن زيد بن خليفة قال قلت لابي عبد الله ان
محمد بن خطاب انا قاعدان بمنى فاذا ابو عبد الله انه لا يكذب علينا قال ذكر لي فقال اذا زالت فصلوا فقلت لها الله صلى الله عليه
الظهر وهو قال اصعد وجاء الصحن فلما اضحى فزالت فقال قم فصل الظهر بغلس الاصحاب ثم قال لي في وقت الاذان بهما الظلال
قامة وهو اخر وقت الظهر فلما زالت الظل نزلوا فصلوا الظهر في وقت العصر حتى جمعهما الظل بعضهما وذلك المساء في صدر
ورواه ابن في باب وقت الظهر والعصر الاخر بالسند المذكور عن يزيد بن خليفة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما تكذب قال
المذهب اذا كان الظهر لا ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا جنبه اسلم اخر الظهر وجمع بينهما وبين العشاء وليس في اخر الحكم ضعف
السند المذكور اما بعد اشارة الى عبد الله بن عيسى وهو ابن عيسى بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام عن يزيد بن خليفة
فاضطراره اذا بعد اشارة الى عبد الله بن عيسى وبين يزيد بن خليفة فيقع الكلام في حال تعقوله فان لا يكذب حديث جده بن عيسى
فالاجتهاد في عبد الله بن عيسى وبين سعد قال حدثني علي بن الحسين قال حدثني محمد بن احمد عن الحسين بن عبيد عن الحسين بن سعيد
وعن ابن ابي عمير عن عبد الله رجل عن يزيد بن خليفة عن مرازم فكان جالسا بن كعب فقال فقال كعب لعبد الله بن عمر اتبعها
الاولى بهما نهيا وانهيا وانت يا ابن كعب لحارث بن كعب معاذ بن سعد عطف على جده بن كعب فكذب الطريق الى الخبر
سويد بن احمد عن احمد بن محمد عن عبد الله بن عيسى عن عبد الله بن يزيد بن خليفة وما له بهل الحد الفقه بلد الوالد قال
الكذب وفيها لكنه لا يأتي حصل الظهر والعصر وهو مع ابن يزيد بن خليفة وما له بهل الحد الفقه بلد الوالد قال
في سعد وهذا الطريق متصل ومع ذلك فانه يوجب المنقبل وفي الصحيح ابن يزيد بن خليفة الكاذب وهو بن ابي عبد الله عن
ابرهيم جاء اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال حدثنا ابو الحسن بن داود قال حدثنا ابن نصر قال حدثنا محمد بن زياد قال حدثنا عبد الله بن
احمد بن علي بن الحسن بن عبيد الله بن حمزة بن ابي حمزة عن ابيه عن يزيد بن خليفة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام هل يجاء
خصوصا مثل عبد الله بن حمزة الفقه جهر ويقبض من سوق الفقه الحديث وفيه فاذا رأيته وهنا نجد بالتأمل هل يجاء بن عبيد الله بن حمزة
اتحاد وهو من اصحاب مولانا الصادق وقد عرفت انه الراوي عن عبد الله بن يزيد بن خليفة الذي روى عنه الفقه فتقدم في حال الذي احتاج سيدنا
الصادق والكاظم لكنه ضعيف لكن بها من اصحابنا الصادق وكذا بها من اصحاب الجماعة فاذا بها من حمزة ابي حمزة هذا من الرواية عن عبد الله
الكاظم فلما كانت مخصوصة بزيد بن خليفة اورده في اصحاب ابي عبد الله بن يزيد بن خليفة حمزة ابي حمزة ثم ذكر شيخ الطائفة كما لعله في
الرواية وان كان الذي الكثير والجاهل حتى يعتبر ثم على فقه ما سلم الضعيف فيه بقول انه ضعيف ما عطف عنوان في
سند الشيخ في ترجمة ابن يزيد بن عبد الله عن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين عن ضعيف عليه لكن بنى على
الضعيف من ضعيف عليه بالاجماع ملا بنفع بالاستناد الى شيخنا الشهيد الثاني في الاصول في ضعيفه على ما روى ما حكاه حكيما
عنه هذا الكلام في الحديث ما عاد لا لزم على المدح فيه ضعيف وما ابت الدلالة على المدح لا تقول ان تمنع الضعيف في
اثبات العدالة انما هي جعلها الظن بصدقه فيجب احترامه لا يكذب بكل ذلك وجوب جمع لا يعتقد مضافا الى جبارة
في ضعيفه انه ضعيف فقد ضعيف مع لو بين حفظه ولو كان كالاصل الاول وهو عدم الكذب سيما في الاصل على

الى الصاحب بمبارك الوالي فكتب اليه فلما وصل اليه الكتاب بطلب وسنه نزل الحسين ذكر بن خبر بن احمد ابو جعفر وابو عبد الله
بن ام ولد وكان ابو عبد الله الحسين بن عبد الله بن جعفر سمعنا ما جعفر بن احمد سمعنا ما احمد بن عبد الله شيخ صاحب الامر ومعتمد بغداد الان
قال الحسين بالحسين الشاس بن عرب بن شيبان بن عبد الله بن عبد الله بن ابي رواد الكوفي قال ابو الحسن الحسن بن علي
بن بابويه بالمدينة بغداد سنة ثمان وعشرين وثلثمائة بجميع كتبه ومات علي بن الحسين سنة تسع وعشرين وثلثمائة وهي
سنة الغيبة الصغرى فيها الغيبة وقال جماعة من اصحابنا سمعنا اصحابنا يقولون كان عند ابي الحسين علي بن الحسين بن علي بن عبد الله بن الحسين
عليه السلام كتب من تاريخ وفات هذا الشيخ الجليل الفقيه فخالف ما يظهر من ذلك الجليل شيخنا الصدوق في كمال الدين
قال حدثنا ابو الحسين صالح بن شعيب الطالقاني قال حدثنا الحسن بن حمزة العلوي سنة تسع وعشرين وثلثمائة قال حدثنا ابو عبد الله
بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله الحسيني بغداد عند منزله بقرية قال الشيخ ابو الحسن علي بن عبد الله بن الحسن العلوي روحه ابن ابي
علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي قال وكتب الشيخ تاريخ ذلك اليوم فوجدته بانه توفي في غيبة ابيه ومعنى ابي الحسن
الصدوق الجليل في النصف من شعبان سنة ثمان وعشرين وثلثمائة انتهى ضل هذا بكره وفات علي بن ابي الحسين اما
في سنة سبع وعشرين او ثمان وعشرين وثلثمائة لا يخفى على المتامل ان الفضل على ما ذكره النجاشي تكون نصف
حياة ابي الحسين ليس بعد عليه في ان التاريخ المذكور في كلام النجاشي لعدم هذا الشيخ الجليل سنة ثمان
وعشرين وثلثمائة انما اشار الى ما ذكره فيلزم حيث قال ابو الحسن بن روح وسالته مسائل الى الحجة
منه وعاد كون في تاريخ وفاته ثلاثمائة وعشرين وكان عمره سنة ثلاثين وثلثمائة انتهى ما يخفى ما يجوز الاتيان منه وعاد كون النجاشي ثم بانه بعد
ذلك علي بن جعفر الى ان يكون ولادة ابيه القمي احد هما شيخنا الصدوق في ذلك السنة وهو من ولد بعد من ولد بعد
موارد من كلامه في الفقيه حيث قال في رسالته الى ولده ابي في رسالته الى ولده ابي في رسالته الى ولده علي بن الحسين ان
يرسل اليه رسالة رضاه الى ان الفقيه من الحيارة الى الزمان ابي الحسين كانا قائم ولد واحد فقد كون ولادة في سنة لا يمكن الا
من ولد ابي ما ولد يجعل في مخرج بذلك ذكره الصدوق فيشهد انه بالرواية عن عن ما ولد من غير واسطة الا ان في ان
الاجماع المدعى عليه بكلام النجاشي كان يقول ما ذكر عند الكلام الذي حكاه عن ابي الحسين العلوي سعد عن الصابر ثم لا يخفى ان
ما حكاه النجاشي عن جماعة من اصحابنا من انهم قالوا حدثنا اصحابنا يقولون كما عند ابي الحسين علي بن عبد الله بن الحسن العلوي
لان ولادة النجاشي على ما ذكره في الخلاصة في سنة اثنين وسبعين وثلثمائة فيكون ثلاث الصكلة بين وفات علي بن الحسين بن
موسى بن بابويه في النجاشي ثلاثا واربعين سنة فاين عبد الحكاية عن جماعة من اصحابه لكن صدور مثل هذا الكلام عن ابيه فلا شك
لم روحه حيث قال وقال جماعة من اصحابنا سمعنا اصحابنا يقولون كما عند ابي الحسن علي بن عبد الله بن الحسن العلوي بالري
اقول علي بن الحسين بن بابويه يقول في حق انه مات في هذا كتب اسمه فخاله الفقيه انه مات في سنة ثلاث وثلثمائة لا يخفى ما فيه
ثم روحه على ما ذكره في الخلاصة ولد في تاسع عشر شهر رمضان سنة ثلاث واربعين وثلثمائة فلا يمكن حكاية الحكاية على الحجة
المذكور فكلامه كما لا يخفى كان في الطرق الشريفة باسم النجاشي فلا هو من ظ واما سعيد عبد الله فخلاف ذلك
ان بنيه عليه واما الشيخ بن عبد الله الاصبهاني فقد قال النجاشي انه لم يكن بالمرجوع حيث قال الشيخ بن عبد الله الطوسي يعرف بكاسر الاصنام
يكن بالمتين بكلام الزيادة الزيادة ابن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بابويه قال حدثنا ابن ابي القاسم وهو
وان ذكره في الفهرست الا ان الموصوف كان الصدوق الاصبهاني والموصوف بكلام النجاشي والطوسي واحد لانه ذكر في
حيث ورجال الشيخ وفهرسته والخلاصة الاتي من انه ولد ولان شيخ الطائفة ذكر بعد ذلك من الموصوف بالاصبهاني
قال انه يعرف بكاسر الاصنام قال قاسم بن عبد الاصبهاني المعروف بكاسر الاصنام وفات من كلام حيث انه ذكر في الحجة

الحديث

بين قاسم بن عبد الله
ابي بن بابويه
شاهدا ذكره في الاجماع
اجتمع النجاشي في حقه
من ابن الغضائري ص ٣ م

ابن بلغت وهما الظن من طريقهما الى ابيه وطريق النجاشي الى ابيه فقد سمعنا قال في الفهرست في ترجمة سيرين عبد الاصبهاني له
كتاب اخبرنا به جماعة من ابي المفضل عن ابن بطة عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن القاسم بن عبد الله وقد عرفت من طريق النجاشي ان ابن
بطة روى عن ابيه عن القاسم بن عبد الله والبرقي هو احمد بن ابي عبد الله المذكور في طريق النجاشي فالموصوف بالقمي والاصبهاني
واحد فلعل احدهما ما ميزا في الاول والاخر بامتياز المسكن مثل هذا يكون بين القسم الاصبهاني المذكور في شيخ الصدوق
والنجاشي مخيرا مع بين القسم الذي المذكور في كلام النجاشي واما حاله عند شيخنا النجاشي له لم يكن بالمرجوع مثل
منع العلامة في ترجمة مع ذكره ايا في القسم الثاني وحكايته عن ابن الغضائري قلت ولم يحكه العلامة عند في الخلاصة مع انكاره
منه ناحية والمختار جواز ان يتهاون مثل ان يكون مرجع في ضعف الرجل اما كلام النجاشي فلو صح حدوثه وجها لسعد عن
عدم امكان الحكم بعدالته ولا يتهم مثل الحكم بضعفه واما كلام ابن الغضائري فغير مفيد في الثبات واما نسبة الكذب اليه كما صدرت
من ابن داود فلا يظهر صحتها سيما بعد ما علمت من اختلافها في كلامه اقول الخلاصة واخذ كل فيها اياه في القسم الثاني فاذا
المشيخة من دفاتر فيها في جزء ... وبانه لا الحكم بضعفه مضافا الى ما صحح طريق الصدوق الى سليمان بن داود وبذلك
استدلا عليه في شاد مثل ما بها حال طريقه وعن معوية بن شريح صحيح وكذا عن سليمان بن داود المنقري له الرواية
الصحيح عند العلامة الى الشيخ الحسن بن ابيه بقرار رواه عن كرد به الاصلاح وعن معوية بن شريح وسليمان بن داود المنقري انه ذكر في هذا
الصحيح بان لم يكن ما روى الذكر عنها ايا ما الفقيه لكن ما كان النصيب في الزكاة لم يكن ان الجلد اصحيح في ذلك الخراج كل بعد ما لكونها
مطابقين عليه بها جلد ما حلد لانت خوجا من علماء الاعلام الطعن في الحديث الوارد في دولة صلوات الله عند خلاف الناس
اشياء الى على مضمون ثبات مع اشتمال سنده على الطعن بهذا المذكور لما جو منهم ابن لوبر بنا في وضع من الرواة ما هذا الفظ
الفقه ذكره في مسائل الخلاف وبانه حضرت ثبات الفقيه وهو عاملي المذهب ومنهم المطرح قال في المنتهى في مباحث صلوة الجمعة
في زمن الغيبة حضرت ثبات عاملي منهم شيخنا الشهيد الاول في الذكرى استضعافا لروايته الشارح الهاء ان ضعفا ما من الفقهاء من
قبلنا لان شيد بشر في البخاري والكفاية وفيه متنفيا لدلالة على الرام كلامه في الهاء حيث قال في مقام الرد على الرواية المذكورة في
ما هذا الفظ لكن الطعن حضرت ما لعلاء جهة ومنهم العلامة له في التهذيب في الحديث الوارد في دولة صلوات الله عند خلاف الناس
ومنهم المحقق الثاني في جامع المقاصد شير الى الرد بانه المذكور في المستند ضعف فيه حضرت ثبات ومنهم الفاضل الهندي
في الشهيد الاول في المبسوط بالضعف لو لم يكن حضرت ثبات ومن حضرت ثبات لم يكن ان اشيكن ان يكون ذلك من جهة
عدم ملاحظة فيه من روايته الحديث لان لا يكون تعرض من روايته عنه يطرح عند هم بل الظن في الرواية الشارح الهاء بذلك
الكذب والطعن والهنب والسكوت الجمع مسلما على عبد الله بن القسم الذي كان منه مهنى الجعفر بن ثبات وبعد ذلك
عن علي بن ابراهيم عن ابيه وعلي بن عبد الله انما سافي عن القسم بن محمد عن سليمان بن داود عن حفص بن ثبات لكن الاضافة
كلام الفقيه على سكوت فلا صحيح الحفظ الاسناد الحديث وبيان حال طريق الصدوق حيث قال وما كان طريقي الصدوق حيث قال وما كان طريقي الصدوق
الوجه في ما سليمان بن داود وحفص بن ثبات له الجاني سليمان بن داود المنقري بالهاء الشارح في بعد بالسر والمخفي بنا من ارتدى
من جانبه من اصحابنا في اصحاب جعفر بن محمد بن قولويه قال حدثنا محمد بن اصحابنا عن محمد بن عيسى بن عبيد عن حفص بن
ابو القاسم علي بن محمد بن كثير بن محمد بن اسكيا الصوفي قال حدثنا ابو عبد الرحمن محمد بن احمد الرزاز عن القسم بن محمد
عنه بدما ذكره من قول ابو ايوب الرازي محاكما لما سالت من مشيخة الفقيه من قوله المدينة باسم الشارح في ثم ان ما حكاه
العلامة في الخلاصة ثم روحه عن النجاشي من انه لم يسمع المحقق من انه لم يسمع بالمحقق بانه مدوح عن جامع اصحابنا من اصحاب ابي جعفر وكان
ثقة فيه مطابق لما نبه ثامرون من الكلام فيه ان من اصحاب محمد بن محمد في نقل الرجال حيث في نقل العلامة ثم نقل ابي ثم
عن النجاشي انه من اصحاب ابي جعفر وفيه ان من اصحاب جعفر بن محمد في نقل الرجال حيث في نقل العلامة ثم نقل ابي ثم

قد جرى لا ما في الخلاصة لما عرفت من ان الوجه في حسن ابن بكير وجماعة حماتا من حماة الحديث محمد بن اسماعيل عن محمد بن زيد شمال
في الكتاب عن الخلاصة ان مثل بكير ان يكون الوجه فيما حكاه في الخلاصة حمل اصحابنا في كلام الصادق عليه السلام على ان
حوالة ما يذكر في شعبه لحفظ الطاهر انه من اهل الرفاه ادخلت الكاهر جدا مضافا الى ان رواية سليمان بن داود عن محمد بن عيسى بناء
اما على ان طه كما مما فيه من جهة واما على ان جماعة كما ظهر مما رواه مشيخا الطائفة في باب كيفية الصلوة من زيادات التهذيب باسناده
الى محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين بن محمد عن سليمان بن داود عن اسحاق بن عبد الله عن ابي جعفر عن ابي عبد الله
وما رواه ايضا عنه بواسطة واحدة عن جعفر بن الامام عن ابيه عن علي وما في الكافي في باب الصلوة عن ابي جعفر عن ابي عبد الله
اصحابهم فما على ثم ان الماحصل من ان داود رواه في الخلاصة اثنان من كتابه الفقيه لبيان حال الجوزجاني والمنوفي عليه رحمه الله
من ابن الغضائري ضعيف في حكمه لا يعبر في الاعتبار به انه ضعيف جدا لا يلتفت اليه يوضح كثيرا على الجماعة في كلامه بعضه المحقق
الاستر بادي في الحاوي الذي يتبع المحقق في تحقيق حال الرجال وفي الرجال الصدوق الى سليمان بن داود المنوفي ضعيف طاحن
محمد الاصحاب في سليمان ضعيف الله وفي الوجيز سليمان بن داود المنوفي ضعيف لكن الظاهر شيخ الطائفة نقل عليه في الرجال
سليمان بن داود المنوفي ذكر ما اخبرنا ابن ابي الجيد عن ابن الوليد عن الصفار عن علي بن محمد السالمي عن القاسم بن محمد عن
بن جامع عن ابي جعفر بن ابي عمير عن ابيه وعن محمد بن الحسن عن سعيد عبد الله بن محمد الحميري وعن محمد بن جعفر عن محمد بن الحسن
بن محمد بن وليد عن الحسين بن الحسن العظام عن كثير بن عياش عن علي بن الحسن عن ابيه عن محمد بن الحسن عن
ليس انه رشد من الاحاديث في الحضر بن عياش فقد حكم الكشي رجع الطائفة في الرجال ومسائله جاهل وذا فهما على ذلك كثير من
الاعلام كما ياتي بل الحفص والحفص بن الشهيد وغيرهم من حسن ما ياتم لكن الظاهر ان ايضا خوهم لشيخ جامع لبعد الشبه
عليه في ترجمته كما اعرفه مما رواه نقله الاسناد عن في اصول الكافي باب فضل ما طلق الفرق عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن القاسم بن
محمد عن سليمان بن داود المنوفي عن حفص بن غياث قال حدث من عاين حديثه بحول الرجل يجب ايفاء في الدنيا قال نعم قال له
قال الطائفة فقال هل هو احد شك عنه قال كل عبد ساحر يا حفص من مات من ولدك شابا شبه شاب لحسن الظن بالله عز وجل
بعد رحمته ورضاه بالجنة قال هذا بان الفرق بوكم الفرق لا ترى بقدره ثم يبقى قال يا حفص فما بالك احداث حزن على فقد موسى
بن جعفر وكان ابرجل الناس منه كانت فرائضه خفافا نزل فكانه جالب انسانا لحقه منه في الدنيا لا يموت شهيد قال وهي في
روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن القاسم بن محمد عن سليمان عن داود المنوفي عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام
ان عندكم ان لا تعرفوا فعلوا ما عليكم ان لم يبق الناس على ما عليكم ملعونا مت ان من لم يكن صبورا ضد امره
ان احب الخوف من موتك لا تعرف احد ويجلس رجل بوادي الكلام لعساكر وجعل بنادات منبر الشيعة ملك ذلك بالنبي في ادبان سجد
حتى يقطع منفرد فاقبل الله عز وجل منه هذا الامر لانا اهل البيت الا يعرف بعضا ما لجواب بنا وحتى يقول منه نفت مدكل
يوم صاحب ذنب موت نه وما اكن بر راسه وهم مع ذلك عاقرين فيعلمون ودوا انه خلصهم من الدنيا وكذلك
روحهم الله عز وجل حتى يقول ذلك بعض يقول ما ان ذلك بهم وجلد ما الفقوا بانوا واحد بالظاهر مع المعبر بالاولا منه
عالم في دنيا ما عرفنا ثم لا تعرفون الا تعرفون منهم ليس واحد من لا خف شاب بجاهم منه عن اصابة الجن ولكنهم خاصة ان يكونوا مضرين
في عقلنا وطاعتنا ثم لا ان تعدد شان لا تخرج من بيت فتعمل كان عليك من جلب الاعتذاب ولا تكذب ولا تخف ولا
مثاق ولا تضع ولا تلا من ثم قال نفوسهم المسلم بنبه بكف جنه بصر ولسانه وفضل فرجه ان من جرى فقد اسر عليه
استوجب الجنة من عمل قال بالظرف شكها على نه من ذنب يكون ان من الاعلى نقصان فقد جاء من المستكبر بن فقال له
انا بريء اما عليه فقال ما جاءنا اراه ركبا للحاجة فتى بيتها فلعلهن يكون خفيف فقال ما ثلث مرفق خاسا ما فوت
فضل صبر موجوم ثم قال كم من مذنب بما فاته الله عليه وكم من مسيء يبتلى الله عليه وكم من مغبون يثبت الله عليه ثم

فاذا في لا يجرا الجاهل في مرفق عن صدق الامر الا احد تلك صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن ثم قال يا حفص
تخوف الله بقول جميعكم اسم ثم قال يا حفص اخبرني اتخوف ثم قال يا حفص ما اخبرك من اجلك وما اخبرك من عمرك
واجتنا فقد اخبرنا بعمرك ثم قال يا حفص اتكون اهل الدنيا اهل الارض كلهم اجمعون ان الله عز وجل لم يجعل
من ان رجعت فكم ثم قال يا حفص ثم قال يا حفص كونوا لنا كما يكون اساسا احفظوا رسول الله صلى الله عليه وآله كل لسانه ثم قال يا حفص
موسى بن عمران عليه السلام بينما اصحابه اذ اتاه رجل فوق فيه فقال يا موسى قل لي يا موسى قل لي فلم يجبه ولكن اشرح له من ذلك ثم
ثم قال يا موسى بن عمران عليه السلام جوز من اصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وفرغ فجاء على ما فرغ موسى وهو كانت حاجتك
بيدي لقضيتها لان رجلا اتاني وجاء اليه يا موسى لو يعلم الله لقضيت حاجته ولكن اكره ان اراه في ما احب ولا تجيبه
الحديث وغيرها عارية حفص بالله الحكم كما ما يتجنب الله الذي لهم بذلك كونه من موالي الاعلى وغيرهم قوله لا تجيبه
لا جنوح بالبيد فلا يدعي شيخ الطائفة اجماع الطائفة على العمل بروايته وفي الفقيه ان كان يرسل الحديث المذكور بعض اسناده
مما يعتمد عليه في الفقيه وهو ضعيف من سليمان بن داود ناد جزء ضعف القاسم بن محمد في الطريق يكون الحديث ما خوذا
من كتاب سليمان وذلك الطريق لا ضعيف لا يسند ما لا يحدث حسبه استاذها محمد بن حسين مشاهده جهل الاصحاب والفهم اياه بالعمل
ناد بنفي الاصل حيث ستة حديث اما لا لانه يرى من قول الظاهر كما لنوى في الخلاف الجمهور فقول ان الفقيه من ابي الحكم
لان هذا الحديث اما الصغرى فلعموم من حفظ الا الطائفة الى الرجل مكم فقد فعلنا وما اما في من ذلك
فان رضا بحكما فاني قد جعلته عليكم حكما واما الكبرى فلعموم في الحديث الذي كان مناهله الله عليه الله ما الحكم الله
الصحيح الرسي في الكافي وابن نعيم عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام
قال اتت امرأة مجح ها بيرة بنين وقالت يا امير المؤمنين اني قد نبت ظهري ذلك لصدقات عقلي الحديث الا بعد
الاخرى الذي لا ينطق الى ان قال اللهم ان تكن ثلث جهلها اربع شهادات فانك تعلم انك تعلم انبيك بها اخبرتها به من
وبينك بالهجر من مطلا جدا من حدودي فقد ما قد علمت بذلك مطالبتي اللهم فاني جئت سطلا بعقوبتك ولا قالت بعضها
ولا جنبي لا كلمات بل يطلب لك وبيع سنة فيك صلى الله عليه وآله وهو رد عنك محاسن ابي في عن ابيه عن علي بن ابي حمزة
الخاز اسدي رد وبي في الفقيه انه يكون بيد فقال ان المطلق الجدد عبارة عن مدة الاثنان بها اصله ويمين اسباب
للنكاح من الاثنان بها فقط الحديث مع اعتبار سنده الا ان شاء ذلك بالفقه فيكون معتبرا وما اعظم الفاسي بنكر
ان بها ما بينه الملكين نهاية ما كان نهيها وما لا يجلي ان الحديث المذكور ورد في كل من الكافي والفقيه بسند الحديث
فان في الكافي فيجلب احد الحديث بتمامه بالسند المذكور ما هذا لا يعد عن علي بن ابي حمزة عن محمد بن خالد عن
جاء عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاءت امرأة حامل الى امير المؤمنين عليه السلام فقالت اني زنيت فطهرني ثم ذكر نحو وفي الفقيه
لكن رواه باسناده الى الحديث محمد بن خالد عن عبد الله عليه السلام فذكر مثل ما في الكافي وافوا صبح الخميس
السفينة الفضيلة لوفات اليوم فيها الوفي الحديث في الكافي عن حنان بن سدير عن ابيه قال اسمعه جعفر بن محمد
في الارض الكبيرة من مطر اربعين ليلة ونبات بها وفيها ما رواه عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله
حتى يمطر اربعين صباحا وفيها ما رواه فيه ابن عن صدقة بن عن الحجاج عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
يعدي فيها قال ليس بها بالفطر لكن جئت بعد الاربعين العدل فيخرج الارض كلها نباتا العدل فلا تعد الله عليه وآله لقع في
من الفطر اربعين صباحا وفي الخامس اربعين العدل الواردة في رواية خاصة بها الصحيح الحديث ابن حيان عن ابي
ابو جعفر بن ابي العلي قال سئل ابو جعفر عن رجل اغضب امرأته فهجرها في اهل فحصا كان ارادته يحصن منها الصحيح عن
من ذلك من ابي جعفر في رجل غضب امرأته فقال ما لك اهجر منه ما لبست ما اقرضته ما بلغت وفيها الصحيح الحديث

[illegible] من زرارة عن احدهما ع في رجل غصب امرأة فتجاها أيغتسل منها الصحيح الفرج بن زيد انه سمع ابا عبد الله ع يقول
انما كان رجل اتى عليا ع فقال يا امير المؤمنين اني غصبت امرأة نفسها فجلست منها مجلس الرجل من امرأته
الرجل يغصب نفسها فاغتسل منها أحق يغتسل منه بالسيف ما شئتها وعاش فيها الصحيح الفرج عن زرارة قال قلت لابي جعفر
عم الرجل يغصب امرأة أيغتسل منها قال لا قال وما عليه الا يغتسل منها الكافي عن ابن بكير عن رجل قال قلت لابي عبد الله ع الرجل يغصب
امرأة أيغتسل منها قال لا قال وما عليه الا يغتسل منها الكافي عن ابن بكير عن زرارة

ان بين ان الخطابات المذكورة فيها ظاهرة بل كاد يدل الاسلام فحتى كان الهاء ظاهرا عند المحقق والفاء فيها في الخطاب الاول فانه
اختصاصا بالمؤمن جوهرين في نفسه لكن يدل مثل كل من كان متصفا بالصفة الاولى عليها بذلك الكلام من غير الكلام انما ذكرها
بالعقل وفيها بعد ولا في نفسه بالشاهد والاخلاق من ارادة المتكلم بها فيها انما اصول الشاهد الاوصاف لكن حقيقة الحال فقول
لسنوجه الى الخطابات بين دستور الرجا وبشر في نفس واحد من صورة الكتاب يصكدا اهل صهان شاد اوجب عليكم
ان تفعلوا بكذا فيها من كذا ولا سيما في حضرة ذات واستفاده يكون المراد كما لو عين احد في عليه الدين اهل صهان
لم يكن حين الكلام موجودا فقول ان الخطاب المصدر بيا ايها الناس او يا ايها الذين امنوا المحلوق في الناس ثم في الذين
اوفى الروح الامين بصدق عليه انه حقيقة مولود من كان من اولاد ان سرى الاولى ومن امن الى يوم القيمة فيما اذا كان المراد
بقاء المعنى المدلول عليه فبذلك الخطاب الى يوم القيمة لعموم حين خلق ذات الخطاب وقبله بين بحسب الاعتبار فيما بعد الى
يوم القيمة وكذا من يوجد من اولاد الناس الى انقراض الدنيا فيكون الجميع مرادا من ذلك الخطاب حين خلقه ولا فرق في هذا
الاعتبار على وجود المخاطب حين الانعقاد والحال والاصول اسماء مرجح واما الثاني فهي والفهم منها حين انعقاد الذي
يوجد الافادة والاستفادة فلا يبقى الا ان يقال لا يكون الامة دون المخاطب واسماء الخطاب ولا يكون جميعا حاصلا بهذا يكون
كلا من اولاد الناس الموجودين حين نزول الخطاب البهم ومن سيوجد الى يوم القيمة لزوما منه حين خلقه واما حين نزوله الى
فالمنظور فيها الزام الشيخ فيه فصل وجه الخطاب واسماء الخطاب فالاية المذكورة بالامة لا يكون الا بهم يكون المراد بهم
كان موجودا في عصر من يوجد لكن بعد وجوده الى يوم القيمة وهذا الاشارة الثاني يكون مخصصا بين الفاظها ايهم من المستمر لها
من كان الا الفاء مشتمل عليه احد الموصوفة فعلى هذا يمكن ان يكون الاية الغائبة بايها فعلى من اسم شهد الجماعة
الى انتهى بالخطاب والاسلام والفتح مثلا لكن يكون اولى منها ما كان موجودا بعد بعثة النبي ومن يوجد بعدهم الى يوم القيمة
ويكون اخراج الجنة في البشر واحد في الدنيا الحين ولا يدل الاية بالمنزلة عند اسباب خاصة كهذه ثم ان جانكم من جاء
فتبينوا وفخوع الوضع ان الهامة من اما الحين الخاطئة اعطاء الهاء فالكلية في نايبها يكون وقوع الفتنة في الخارج
من مرجعات ترتيبها عليه تكون جبا الاشكال الذي هو في ثم فلا يصح اصول الفقه مخالف في زوجها تشكيل الاصل واحد لبيع جاء وكا
ان الحد مع لبيه ويكون فعلها اليه بان الفتنة عن الخاطئة بالمنافية باعتبار تحقق الوضع وعجز سيبانه في فيها فلا اشكال
اما عدم ذلك فظ ان الاشياء الاثاث بالتعلم واما الخطاب على ما في الملابسات في كونها الخطاب قبل نزولها اشهد
عن ان الاشياء المذكورة بين الوضع ثم الفايدة والرافق كاجلد والاجزاء فيها يكون المامور بها في الجلد وفظ الجلد
وهي الجلد والاشرة وحفظها بهم فاستحقا الفسق وكن فيح ايمان فاجلدوا خطاب الاشرة وقول اصنعوا للامر
من جهتهم لانهم لا يحسنون فيجلد ولا للاشرة من لانهم يلتحقون وقول الفتنة قال المص لمن يحسن فاذا رسول الله
اللهم ارحم خلقي فقال في قبل الرسول الله ومن خلقا قال الحزين يا فلان من عبد بني يحيى حياتي ومنتي ملاشهد
صدق فلان في حق عبد الفقهاء والغريب الا الذي يكون الكلام والامر الاربعين الشهيد بين فقضاها
جواز نصيبهم لانه يدل الحد ودليل الى ومن جميع ما ذكرت بين ان جواز ان يدل الحدود في
هذه الاعضاء للفقهاء وعلى المستعد عليه بما يلحق من الجاني على الخالق الذي يكون
الكتاب والشخص والدابة الى القرآن في قراءته المذكورة الى
الباحث للعشاء بما جاء في الاصحاب على العمل بخبر هذا الامر
لا يجوز الاخذ الهاء بحكم ذلك لانا لا نجيز القتل
فقضا الله وانكر والعشر عمن في ١٢٣٣

سؤال ضبه بن قلیبی در سیاده او هست لکن سن او بچهار ده هفت رسیده لکن حیض میبیند بطریقی که در دبل از چهار
سید جد باین شرط حکم بحیض نمیکند و سیاده او بیان نمود باند جواب خون حیض دیدن دلیل بر سیاده نمیشود چه اکثر
جوان از نهاد از جمله محقق مرجع در کتاب شرایع قائل شده برای کسی باس در فاطمه زنان تا نه سالگی و خون حیض دیدن
این قول و جمله قول بقبول تا بین فرشته و دختر ها باین عمر نمیرسد فرشته دختر هیچ بیند تا شصت سال و دختر فرشته تا چهار ده
سال غایه انچه از این مستخرج بود آنست که حیض دیدن صبا در چهار سال دلیل فرشته بودن زنست و این مسئله سیاده
نیست چه نیست ما این سید و فرشته هم و خصوص مطلق است یعنی هر سید فرشته هست اما هر فرشته سید نیست و نتیجه
مطلب مفتضی این است که گفته شود قرشی کسانی را میگویند که منسوب باشند بقریش و قریش کسانند که جد جناب فخر کائنات است و
مرشد دارند هم بیچه جد دارند هم اضر و اسلام نیست آنست که در بنی هاشم نیز هم باشند مثل سید باین عمر بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف بن زید بن کلاب بن قرشی کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه چه بنگر نضر بن کنانه هم
او قریش بود و لهذا منسوب بهاشم کسانی باشند قریش بگویند و سید نباشند و سید نباشند قریش نباشند کسانی هستند که منسوب
باشند از جانب پدر بهاشم کجد ثانی جناب ختم انبیا و سید رسالت پس هر سید فرشته هست و اما هر فرشته سید نیست
سیاده اینکه چنانچه بسیاری از نهاد ذکر نموده اند تا بر قول بقبول بطلان قول باطلاق هیچ حیض دیدن صبا در چهار سال اصلا
فرشته در هم نیست فقط باینکه چنانچه این حکم را نسبت بفرشته نموده اند و نسبت به تطهیر نیز نموده اند و این نظر طائفه دیگر آنست
در مقابل فرشته بیوجه دیدن صبا در چهار سال نیز قول بطلان قول باطلاق مستلزم این هست از اهل تطهیر بوده باشد
با فرشته باینطی و الامام لا کالامام علی الماء لا هین سؤال مشهور ما بین خاص این است که شهادت جناب سید الانبیاء در سیزده
یکم ماه بیان از رمضان واقع است تاریخ قول الجناب بر ما مخفی نمیشد الماس این است بیان فرموده جواب انچه مشهور
آنست که قول الجناب در چهارم سیزدهم ماه رجب واقع شده شرح باین طریق شیخ مفید در کتاب مقنعه و ارشاد و شیخ
طوسی و علامه و شیخ شهید و غیرهم اعلی الله مقامهم و شیخ طوسی در کتاب مصباح بسند صحیح عن حذیفه از جناب کاشف
اسرار در قائلی جناب امام جعفر صادق نموده که الحسن فرمود که قول الله تعالی ما زاده ما زاده در چهارم و سیزدهم ماه شعبان بود
سؤال عدد غزوات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرمائید که چند غزوه بود جواب عدد غزوات انجناب چنانچه
شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره آل عمران ذکر نموده اند و بیان کرده اند بدر اول بدر اخری احد احزاب بنی قریظه بنی نضیر بنی
مصطلق خیبر فتح مکه حنین طائف تبوک بنی سلیم بنی ثعلبه بنی ذی امر بنی ذی قرد بنی ذی الجدل بنی سارس بنی غطفان بنی
قصه بنی ذی الرقاع بنی ذی الرقاع بنی عسفان بنی بحران بنی ذی الخلصه بنی ذی الرمل بنی ذی الجدل بنی سارس بنی غطفان بنی
سابع بنی ذی قرد بنی غابه بنی ذی الرقاع بنی عسفان بنی بحران بنی ذی الخلصه بنی ذی الرمل بنی ذی الجدل بنی سارس بنی غطفان بنی
حدیبیه بنی دومة الجندل بنی مریسیع بنی خندق بنی قریظه بنی بنی لحیان بنی ذی قرد بنی غابه بنی ذی الرقاع بنی عسفان بنی بحران بنی ذی الخلصه بنی ذی الرمل بنی ذی الجدل بنی سارس بنی غطفان بنی
غزوه الطائف بنی حنین بنی خیبر بنی تبوک سؤال در مسجد جناب رسول خدا در مدینه منوره کسی نیست که مشهور است
باسلوا انه ابی لبابه در آن نوشته است که اسطوانه التوبه و حبر ابی قیس خواهش دارند که طلب شما باشند اسند ما
آنست حقیقة از ایشان فرمائید جواب ابو لبابه یکی از اصحاب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ابی قیس معصیت
عظیمی انجا و مناره رسته و بعد از آنکه توبه خواست بلاذن نموده باشد خود را بهمین ستون بست و قسم یاد نمود که چیزی
نخورد و نباشامد تا نوبه او قبول شود یا بمیرد در بیان آن معصیت خلاف شد و جمعی اخبار است در مجمع البیان فی سورة الانفال

في خبر ابي بابي الذين امنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا امانتكم وانتم تعلمون عن ابي لبابة انه قال
لا تزال هذه الآية في ابي لبابة ابن عبد المنذر الانصاري وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حاصر بني قريظة احدى وعشرين ليلة
فسألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصالحهم على ما صالح عليه اخوانهم من بني النضير على ان يسيروا الى اذرعات واريحا من ارض الشام
فابى ان يصالحهم ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان ينزلوا على حكم سعد بن معاذ فقالوا ارسل الينا ابا لبابة وكان صاحبهم لان عياله
وماله وولده كانت عندهم فلما رأوه قاموا اليه فقال ابو لبابة انزلوا على حكم سعد بن معاذ فاشار ابو لبابة
بيده الى حلقه انه الذبح فلا تفعلوا فانه حينئذ لا يجوز لكم ان تن

الاصنج العين المعجمة والمهملة وهو الطبل العظيم بما يتارفنا وابه شريفه مذكوره الى قوله ثم هم فيها خالدون جواب ابن مطلب محل
خلاف نابين فهاست ان جاءنا ما ظاهرها ظاهر مينمود كه ابد الكريه ناهم فيها خالدون بوده باشد منه شيخ الطائفه قدس سره
المصباح في جلد دعا مجمع مشهد الى اليوم الرابع والعشرين عند ذا هذا لفظ في هذا اليوم تصدق بمائة درهم ان كنت موسرا
من المعاندين ما انزله الله سبحانه هذا اليوم ركعتين بعد الزوال ينصف سامنه شكر الله عليها في يده مليه وحسبه جزى على كل ركعة
ام الكتاب مرة واحدة وعشرين مرة قل هو الله احد وعشرين مرة ان انزلناه وعشرين مرة اذا زلزلت وعشرين مرة الهكم التكاثر
عند معلوما مائة الف مجزوما مائة الف مرة وقد يسئل الله عز وجل خاتمة من جوائح الدنيا فالاخرة الاضطهاد ما شاء ما كان انشاء الله عز وجل
وهذه الصلوة رواها ابن قولويه القمي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من اراد ان يعلم منزلته عند الله عز وجل فلينظر
كيف يعظمه ربه بهذه الصلوة في يوم الغدير وهو هذا الكلام مشرا الى ما ذكره في يوم الغدير وهو هذا الايمان يوم
الغدير وحضرت صلى الله عليه وآله بين الوقتين من اوقات صحى الكوفة اعجبت كان من البلاد وقد نفذ صدر النهار منه كان الى الزوال نصف
سامنه فصل ركعتين بفرض وكل ركعة من هذه الكتاب مرة وقل هو الله احد عشرين مرة ابد الكريه فانا اقرانها عشرين مرة الى آخره
وحيث كان ابد الكريه نادر بنا ان نورد بيت يوم عام تقييد فرموده اند فانهم فيها خالدون وبعد في موده الله ابن بهيه الحان فان
كه در روز عيد غدير ذكر فرموده اند فانهم فيها خالدون ابد الكريه را مطلقا ذكر فرموده اند شخص است ابن حيى ان در روز بيست و
ششم ماه صفر ابن بوده باشد كه ابد الكريه مناسبت ناهم فيها خالدون تعرض لفظ جلد تقييد بكه در غار روز بيست و چهارم
ماه مذكور است بالا نخود مرحوم شيخ است بالفظ كه مذكور در حديث ابد الكريه مطلق بوده بالفظ حديث اول است كه مرحوم
ابن بشرود كه صاحب تقييد صفر ابن بوده باشد كه ابد الكريه مناسبت ناموضع مذكور بوده لا ابن كلام نادر ابن
شخص كه صاحب كلام صفر اما اراد است ناخالدون انفرط ظهور صلاح بيان نيست و اگر ثابت است چنانچه ظاهر نيست
ما قول بسيار بعيد است بارند قول عليه بعبارة مذكوره افت كه مرحوم صفر اسناد اصلا ابد الكريه است ناخالدون
چنانچه بيان شد وازانجه مذكور شد مشخص شود كه اراد مرحوم ابن بوده كه در كتاب نهايه وبسوط در مقام زوجيه
عذيب ناخالدون خواهد بود قال فانها يجب ان يصلي الانسان يوم الغدير اذا بقي الى الزوال نصف سامنه صيامه
جنسل ركعتين بفرض ذي كل واحدة منها الحمد وقل هو الله احد عشر مرات وابد الكريه عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات فاذا
سلم وعاهد بهما بالمعروف ومبارة المرحوم در مبسوط مثل عبارة نهايه است بلي اجود در كتاب مصباح فرموده الا ابن
مراد اينست كه در ابن در كتاب ملكور در بعضا كه لفظ ابد الكريه در كتاب مذكور شده باشد ذكر الكوثر نيز خلاف بلكه در
ما حال الكوثر اراد مرحوم از لفظ بعضها اصلا ابد الكريه است نه ما هيكه مذكور شد بسيار بسيار بعيد است بنهاب الكن
نيست كه الا يا عطف تفسير فرموده باشد ظاهرا مرحوم در كتاب مصباح ذكر فرموده افت كه مرحوم صفر ابن
ابن بوده باشد كه ابد الكريه مناسبت ناهم فيها خالدون ومذكور ابن طاوس جريانست كه مذكور بخاطر شد صحيحا ابن در بيان دلايل
عبارة مرحوم علامه ونهوه ابن مطلب و منه سيد نا ابن طاوس عن ناصر في الاقبال مطابق الكلام المذكور في الشيخ
قال فصل فيما ذكره من جل ابق هذا اليوم العظيم الشان ودينا ذلك من جاهه من الاحسان والاخوان لاحدهم جلد ابي جعفر
الطوسي لان قال ويعين الصادق عليه السلام من صلى في هذا اليوم ركعتين بعد الزوال بنصف سامنه شكرا لله على ما انعم به
عليه وحضر به بفرض وكل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشرين مرة قل هو الله احد وعشرين مرة ابد الكريه فانا اقرانها وعشرين
مرة انا انزلناه فليلة القدر ثلث عند الله عز وجل مائة الف حجة لان قال وهذه الصلوة يجتهد دينها في هذا الغدير و
ندا منح خالق وبعد لانه عظيم الشان ما انشاء في كلام حدة القدر منه العلامة الحلي الله تعالى الى الكوثر في جلد ثنى
المعتبرة قال في الفقه امد والصلوة الغدير ركعتان بعد الزوال بنصف سامنه بفرض كل منها الحمد وكل هو الله احد والتوحيد و
ابد الكريه الا هم فيها خالدون مرتين وقال الكوثر يستحب ان يصلي بعد الزوال بنصف سامنه يوم الصدقة بالغائر وهو الرابع والعشرين

من ذي الحجة شكرا لله ركعتين بفرض كل ركعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات وابد الكريه الا هم فيها خالدون
قال الشيخ وهذه الصلوة يتبعها في يوم الغدير وهو يعطي ان ابد الكريه بجمالي فلهم فيها خالدون وفي نهاية الاحكام ويستحب
ان يصلي يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة وهو يوم الصدقة بالحائر بعد الزوال بنصف سامنه ركعتين بفرض في كل ركعة الحمد مرة وكل
واحدة من الاخلاص وابد الكريه الى قوله فيها خالدون والقدر عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة يتبعها ربنا هاتنا يوم
الغدير وهو يعطي ان ابد الكريه في صدق الفيه الا خالدون والقدر عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة يتبعها منه
الكفعمي ثالث الجنة الواحد في مقام بان صلوة يوم الغدير ما هذا كلامه وصلوة يوم الغدير بنا هذا لله سنة صلوة
صامنا بن الركعتين ان نقرء في كل ركعة منهما الحمد ثلثا وجد ابد الكريه الا خالدون والقدر عشر مرات حتى يتمه
مائة الف مجزوما مائة الف مرة وقد يسأل الله تعالى حاجتين حوائج دنيا واخرة الاضطهاد وكانه ذا كانت ثم قل وصلوة قبل صعود
بالحائر وهو الرابع والعشرين من ذي الحجة وهو كما لعبة كما ركعتان وفيا وفي ابا وفي الله الاثنين صلوة يوم الغدير ركعتان في
مرتين من اسناده فيه قال من صلى فيه ركعتين بعد الزوال بنصف سامنه شكرا لله تعالى على ما من به عليه وحسبه يقرء في كل
ركعة الحمد مرة وكلما من التوحيد وابد الكريه الا هم فيها خالدون والقدر عشر مرات وكل ربوا الاثنين الى الحق ما ذكر ربوا الاثنين الى الحق انه يتعدى الى الحق الاثنين و
الغدير بلا مرة في الحجة الوافية من منه شيخنا الشهيد في البيان قال ثالثها صلوة يوم الغدير وقد الزوال بنصف سامنه بفرض
في كل ركعة الحمد مرة وكلما من التوحيد وابد الكريه والقدر عشر مرات وانا اقرانها عشرين مرة وبعضها سال الله ان يعطيها
صلوة يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة وبه ضعف على ما يحكم يصلي بعد الزوال بنصف سامنه بصفة صلوة الغدير انتهى
كلامه رفع مقامه وبعد لا لانه ذكر مثل كلام ابن كلام ابن كه اعتقاد انه يوم اسناد ابد الكريه است ناخالدون انه جرى كه ابد الكريه و
صلوة روز بيست و چهارم بيان شده است كه ناخالدون است ودر صلوة روز بيست و هفتم ابن است وبعد ابد الكريه صلوة بيست و چهارم
مثل صلوة غدير است بالكه در صلوة بيست و هفتم بيان شده است كه ابد الكريه ناخالدون است بلي مسئله ابن است
كه ما كه ابن بحكم صفر ابن بوده باشد كه ابد الكريه مناسبت ناموضع مذكور لكن ظاهر ابن كلام المرحوم در ذكر خلاف قائل بذلك
من صلوة الغدير صلوة يوم الغدير وهي شهر ذي الحجة لا محالة ذكر الحجة لان ثم قال فيها صلوة يوم الجمعة وهي الرابع والعشرين
من ذي الحجة في الظهر الدراية وروى ان الخاص والعموم ان الان قال ودروى عن الصادق انه يصلي في ركعتان بصفة
صلوة يوم الغدير الى اشياء فانها ابد الكريه الا هم فيها خالدون ظاهرا كه مقصود المرحوم ابن مبسوط كه ابد الكريه قبل
ناخالدون فيها بين روايات بين شود بكر بالجمال وتفصيل وابن موجبات شاهد شد فكن است كه اراد بعض تصريح بدون باشد
بحقانيت ما بين حديث در دو مقام بيان شده بكر بكر در حديث روز بيست و چهارم تصريح شده است كه ما هم فيها خالدون
بخلاف در حديث غدير ابن اگر چه بعيد است لكن محتمل است باجود بيان خواهد شد مجاد جرى كه مقصد
كلام المرحوم در بيان ابن است كه مقصد ابن بوده است كه ابد الكريه مناسبت ناخالدون وصارت ذكرى بكن است جلد مثل
تحريكه طالب بان بوده باشد چنانكه است كه جلد مثل نحو بكر مخالف بالان باشد اول اگر جهت بوده باشد ما طالب است بعد
بكر ثم كتاب بيان ناخواهد است ذكر بكر وبي در تضعيف نيز ابن بوده مخالف نابين كتابين نافي البيان دلالت بر
بعد والا اجود در ذكر بكر فرموده پس مضاف بان نخواهد بود واما اخر بان از كوبي در تضعيف بلي جلد اول بالحكم التيز كه الا
اول در دس ولا لانه اراد مرا كلام المرحوم در بيان تطبيق كه رموز صنع مقدمه در كتاب بيان خواهد فرموده اند كه ابد الكريه ذكر
مهلك في اخر مباحث در تطبيق قال الكلام الشيخ فرمود وفي وتمام الاداب مذكور في الكريه بهما فاني اخر في
مباحث صلوة الجمعة بالا وابتي الاكثار الشيخ فرمود وفي وتمام الاداب مذكور في الكريه بهما فاني اخر في مباحث القضاء
والمشهور عدم جواز التقاضي جبر قضاء بالاذن بيجان تالا بعث بالقضاء وقد حققناه في الذكر في منه العلق الثاني

ثانی جعفر بن محمد صلوة یوم الغدیر بدلالة ان نصف شاة وهی رکعتان بعرفة فی بطن عرنة الجد وفی کل من الغدیر والمزدلفة
وابن ابی الکریم فی الغدیر هم بها خالدون عشر الاف مادکرون و ﴿۳﴾ الحمد الحق الفقیه الجلیل فی کتاب الصوم من الجامع عند صیام
یوم صلوة الغدیر ما هذا لفظه هذا کرد ابن دوق و دو رکعة نماز کند با یکمیل از زوال به تنهائی شاه نشل کند در هر رکعة یکی جزء جد
وبه رسد هل هو احد وده رسد ابن ابی الکریم تا هم بها خالدون وده و رسد ابن ابی الشاه بجزء الحمد الحق ﴿۳﴾ الحدث القاسانی فی
خاصه ذکاره لیوم الغدیر صلوة رکعتین قبل الزوال نصف شاة نیز و فی کل رکعة الحمد و قل هو الله احد عشر مرات وابن ابی الکریم
الی هم بها خالدون عشر مرات و الحمد عشر مرات شاه را بعد از انهی مرتبه بعد از صادق الجنة کرد و جهاد حضرت صادق است
مختصر شد و مرتبه متحمل بر مطلق ابن ابی الکریم بجاست مختصر بنا کرد و دلیل است بر اینکه صاحب تفسیر مفقود این است که ابن ابی الکریم فقد
تا خالدون و ذکر است بعد فی الفضل الحادی عشر المحضور لبیان ارباب ما سابق من الکتاب المذکور ما هذا لفظه لا تحفظه لا تحفظه ابی لسان
ان هر خلف ابن ابی الکریم الی هم بها خالدون و ﴿۳﴾ ما هذا الحجة فی کتاب هدایة الجماة فی مقام بیان اهل الجماة
والعشرین من ذی الحجة ما هذا لفظه سنت نماز یکرد روز غدیر بکنت بجا اورد انهی و یکی مستند نماز روز بیست
جهارم متحمل است بر ابن ابی الکریم تا هم بها خالدون جا بجا باشد و مستند نماز غدیر شمل است بر مطلق ابن ابی الکریم چنانچه
بیان شد ما هذا مدیر یکی بر اینکه نماز روز بیست و جهارم نماز روز غدیر است و دفعی بکرا است که حکم مفقود امداد ابن ابی الکریم
بر وده تا شد تا هم بها خالدون و ذکر ابن ابی الکریم بدلالت عند بیان رفع الحبیب ما هذا لفظه و سنت جدا ابن ابی الکریم علی التزیل
وابن ابی الکریم علی التزیل جا بجا بعضی از طا، ذکر فرموده الله لیس الا الله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما
فی السموات وما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری علم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم لا اله الا هو علی غیره احد من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه تا قوله انه هم بها خالدون و الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الجزاء ﴿۳﴾ العلامة الحلی المجلسی قال
فی زاد المعاد ما کیفیة نماز روز عید غدیر نماز مشهور بش است که از حضرت صادق روایت کرده اند که هر که دو رکعت
نماز سه جزء بخواند الحمد و قل هو الله احد و اما تولیا ابن ابی الکریم تا
هم بها خالدون هر یک راوه مشهور بخواند بر ابن باشد نزد هر یک هر ارج و سه هر ابعد وجه و لا یعنی ان مکرر و
ابن کرسا بیان انها مفقود امداد ابن ابی الکریم بجا باشد تا هم بها خالدون انتهی کرجی مستند نماز روز عید غدیر متحمل است
بر ابن ابی الکریم مطلق ما بین بر کوران در مقام تفسیر ذکر فرموده الله تا هم بها خالدون صحیح است ابن تفسیر و مصور فی
تفسیر بخواند شد که ان بر کوران مفقود امداد ابن ابی الکریم بوده باشد تا خالدون کالا یخفی وجه علی ذی ادنی تامل فا
لمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور فان الاطلاع بر من اعظم تالیه مطلب فی اصول الی الامام فقوله روی شیخ
الطائفة ره بالله ثم فی الهدیة بسند الحسین بن الحسن الحبیب قال حدثنا محمد بن الحسن الحبیب بلیان لسحدثنا علی بن الحسن الطبرسی لسحدثنا
الواسطی قال لسحدثنا علی بن الحسن الطبرسی لسحدثنا عبد الله الصادق یقول لسحدثنا جم جم عذب ثم عبد ثم جهام و الدنیا
لو عاش انسان ثم مات فی الدنیا لکان لم یطق ذلک و هی جهام بید لسحدا صوز رجل فی کل عام مائة حجة و مائة عمرة
مبرورات مقبولات و هو عبد الله الاکبر و ما عبث الله من رجل الا و یشهد فی هذا الیوم و یعرف من عرفه و اسمه فی اسمه و یوم
الجمعة و لا لاحق و الشافی الماخوذ یحیی المشهور من صلی فیه رکعتین یغتسل عند زوال الشمس من فیلان بتلا
مقدار رفعت نامه الا الله ترق جبل بعرفة فیکل رکعة سورة الحمد مرة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات ابن ابی الکریم
و عشر مرات انا انزلناه و لیس عند الله من رجل ما تة الف حجة و ما تة الف عمرة و ما سال الله من رجل حاجة من حوائج الدنیا
والاخرة الا اجابه له ما کان الحلیة ان تلک الکرامات و الله اعلم فیها اعید ذلک الحدیث عبارا کرطلع بر مستند
نماز روز شد بب میکو نیم ابن ابی الکریم و دابن حدیث مطلق است و تفسیر ابن بر کوران در مقام بیان نماز ابن ابی الکریم را

ثانی

ثانی هم بها خالدون بجمد ابن ابی الکریم که مفقود است دار ان بیاشد تا من جمع مذکور و هو المطلب ﴿۳﴾ البید السند تا ظاهر السید
رحمه الله من یحیی فی شرح حلی یعطی بنا من مقام الشرح اورد العبارة المذکورة من تفسیر بیا کما مر الفتح بها بل علی
بنهم من الادعاء بخبر بها سنا قال ابن السید لسلفت جزئه لا یزید الزاید بالزاید هو الحدیث المذکور و معلوم ان ذلک
لیس بخبر عند اصلنا مانعا دار ابن ابی الکریم الی خالدون کالا یخفی و ﴿۳﴾ شارح الاخر فی کلامه فی الکلام علی الامام الهمام ذکر فی ارجا
صلوة یوم الغدیر و هو ان ثمن عشرین رجا بجمعه و قال الصادق ما من عبد یشاء الله من زوجه جلیلا الا و یجد فی هذا الیوم و عرفت من سن
فی ذلک الیوم من کل الحج الحاج المصر و عقد الصوة الغدا، من رسول الله صلی الله علیه و آله و نهاها و قال الرضا بنصف ساعة
لمن یکامل الهلیة اما مثل الکامل و هو ما صلی الغدیر رکعتان عبد الفضل فی ذلک الیوم مستجیبا الله فی کل رکعة فیها الجمعة و کان
من الغدو الی عید ابن ابی الکریم الی هم بها خالدون عشر مرات الدعاء ابن ابی الکریم کالعصر مثنان شجاعة له بها عبد ذلک و منها صلوة
الرابع والعشرین من ذی الحجة الصلوة یوم الغدیر ﴿۳﴾ العلامة الکلینی و قد سمعت عبد الله فی زاد المعاد فی الزیارة العظمی
بعد ان اورد الحدیث فی روضة الکافی عن اسماعیل بن مسلم عن ابی عبد الله ع و لا یجلون یشیع من عقد الاعمال شاء و ارجاها و هو
الصلی الغدیر و ابن ابی الکریم و ابن سعید ما هذا لفظه فرد و ابن ابی الکریم بعد ما ذکر ابن سعید ما هذا لفظه و ابن ابی الکریم
ان طالب ابن ابی الکریم علیها الصلی ارادة الغدیر یکون تلک ایات لا یجلسه عبد الاعمار ابن کالعصر رفع مقام و الصلی فی ذلک یکون
ثلث ایات بها الی ابن ابی الکریم خدا لانه علی امداد دها عند الخالدون ظاهرة ﴿۳﴾ الوحی الفاضل جمال الدین الخوانساری
قال فی ترجمة مفتاح الفلاح تا هذا لفظه عبارات عنوان ما خذ الکتاب و ابن ابی الکریم صدا الله لا اله الا هو الحی القیوم و ذکر
فرموده الدر تا هم بها خالدون و الا یعنی ذکر فرموده اند ترجمه عبارت مذکوره از مفتاح الفلاح بیاشد لکن چون مطلقا مفروض
مفتاح نشده الدین مظهر از خبر نیست و حیث کلمات مذکوره دالست بر امداد ابن ابی الکریم الی خالدون سار رشته
از کابر را مالم تنها قدس الله فی ارواحهم شاید ابن راه جزء باشد بحیث کان خلد اشبار بیخ جعفر بحیی قدس الله سره
روحه القدس و ذکر لفظ ابن فرا الحمد فرموده فی مقام بیان الامور المکرر و هذا لفظ تا هذا لفظه و
الکلام علی لفظه و یشتق منه ذکر الاسرة علی انه ابن ابی الکریم الی خالدون تا ما لا بیان تا لیس ان اسناد ابن ابی الکریم تا هم بها خالدون
و کلمات ایشان تا ما مالیس و ابن ابی الکریم بحسب شیخ بشد بالعلی العظیم بی ایشان بجمعه از اعداد حقایق سه
الشهید الثانی قال فی شرحه علی الارشاد و الظاهر ان المراد بابن ابی الکریم الایة الله بذکر بها ابن ابی الکریم تا هم بها الا الا هو الحی
القیوم الالی العلی العظیم و قال فی شرحه علی الشهید بعبارة ذکر و جوز ابن ابی الکریم تا هذا لفظه و لا تعرف علی عدد هذا
و الاطلاق و یحتمل ان الحرف العلی العظیم و ان کان بعض الموارد بحدود الحمد خالدون تهی یحفظ ﴿۳﴾ الوحی الفاضل
الاردبیلی قال فی شرح الدعاء الظاهر من ابن ابی الکریم الی هذا و هو العلی العظیم تا هم الذی عند القراء و المصرین
﴿۳﴾ صاحب مجمع البحرین قال و ابن ابی الکریم سوره نزد و هی لیقوله و هو العلی العظیم تا هم بنشد کرد ابن ابی الکریم تا هو العلی العظیم و یا شد
کما صلا ابن ابی الکریم صدر و فی اسنده ابن ابی الکریم و ان بوده باشد کو مرد و ابن ابی الکریم تا هو العلی العظیم و یا شد و الاحاجة
بمزید جوز و هی الحی العلی العظیم لا یخفی و المتامل و ﴿۳﴾ الفاضل الجلیل الفرید بهبهانی در مصابیح من شرح حل
الکلفة ما هذا لفظه فی باب الدعاء فی ادبار الصلوة من کتاب الدعاء من اصول الکافی قال ابن ابی الکریم الی الخرها عبارت از انا فقه
لا الا الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و
منها ما ذکر فی باب الحرز و الدعاء من الکتاب المذکور فی شرح الحدیث الصحیح الذی رواه عبد الاعلی قال علیه السلام
قال لی یوم الله الجلیل الجید قال تا الله العظیم من الفاسد و السلام و الاسد و العامة و من الجن و الانس و من الحروب و الجن و من

نعمتهم ونعيمهم وظهرهم وبالية الكرسي ثم بين بها ثم قال في الثاني بسم الله الرحمن الرحيم الله لا اله الا هو الحي القيوم الحي في معنى حيث قال ما هذا
الفظ يعني عظيم كرد والمراد جمع وضما وفي دو رهنده كفت بناه بدهم بنام الله كه هيزا نيست جز خداى است بناه بدهم تا بدو را
بالله كه بي نيازست كفت بكان كفت وكر كان حركت وجنبش بدو بدانى كه تو بكرنده دوكان با عزيزى داش دارد وغريب
عجم وتشريف ايشان در روغ ايشان وازر مهيس ايشان وبالية الكرسي صدا زدن جهوف ابن الكرسي با كرانه لا الا هو الحي القيوم
لا تأخذه سنة ولا نوم فما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون
بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم بعد از آن ميكوئى در بار دوم كه بسم الله
اينست نه تا با الله تعالى بر الهامه تا الكتاب كه رمانا ومنها ما ذكره في شرح الحديث الموفق الخوبي في باب فضل القرآن من كتاب
فضل القرآن من الكافي عن يونس بن يعقوب عن ابي عبد الله قال لما اراد الله عز وجل هذه الآيات ان يهبطن الارض هبطن با
لرؤس وظلن احدى ربنا ان نهبط الى اهل الخطايا فاوحى الله عز وجل اليهن ان اهبطن فوعزتي وجلالي لا يتلوكن احد
من الساجدين من عبادي في دبر كل صلاة مكتوبة الا نظرت اليه في كل يوم سبعين نظرة الى اخر ما قرئ في كل نظرة سبعين حاجة
وجلالة هي ما يفهم من المقاصد وهي ام الكتاب وشهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وأولوا العلم وابن الكرسي وابن الملك بعث
قال ما يدل ابن الكتاب شكوه وسورة العمران است هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب
واخر متشابهات فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله
والراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب وابن ثابت سورة العمران شهد الله انه لا اله
الا هو هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم
وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ابن ابي نجيح ابن
الملك كه در سورة آل عمران است قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير **عجالة** مرحوم الفوز ملا خليل مشطر در دعاء بسيار در شرح خوب طريق
بابية الكرسي عبارة از ابن مذكوره است **مهم** مكاتا الصالح المازندراني في شرح على الاصول قال الظاهر ان ابن الكرسي
من ابن الله العلي العظيم وان خالفه فيها مثل ذلك وقال في شرح بابية الكرسي الى اخرها ثم قال فيها ما حدث كما صرح
به الشيخ في الفضائل لكن الظهر على المشاهد لا لانه على الله ولما ذكره فيها مثل ما ذكره الى ما كان اعني ان ما ذكره في مثل
يمكن ان يكون على وجه الحكاية بل وان كان بعيدا **مهم** السيد الجليل السيد علي بن عبد الله بن الحسين الحسيني الحسيني في شرح على الصحيفة
السجادية على منشأها الاتالام والشاء والخبر قال في قوله التبيان ثم ذكر في اول شرح المذكورة ما هذا القطعة
ابن الكرسي اقرأ لها الله لا اله الا هو الحي القيوم الى الحمد العلي العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا الصالحين وهو المشهور انتهى كلام
مع مقامه لا يخفى ان نسبة الشفيع الى المعظم لا يخلو عن ملام لدعوى الاشتهار ثم قوله واقضه في هذه الدرس
العلامة المحدث المجلسي قال في الظاهر والمشهور ان ابن الكرسي الى العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى العلي خالدون وقال صاحب
في شرح روضة الكافي المتقي بن الحظر وهذه القولة هو الظاهر من الخبر من اخذ منه والخاتمة بدا من ابن ابي نجيح ان الظاهر بالكلام
المنافي على انها بابية الكرسي العظيم فاذا على الكلام السابق من الحمل المعنى الاذن على طاق الخاتم الاذن الاذن صيغة الجمل
بالكلام فيه بقي لما سقف ما يوجد اما ظاهرا عدا على بنا رايهم فانه لا يمكن دعوى الظهور كلامه من تشبيه في ذلك بل ربما يمكن دعوى
ظهور كلامه في خلافه فقد قال الاذن الخالدون فقال الاذن على طاق الخاتم الاذن الاذن صيغة الجمل
الكرسي فانه حدثني ابي عن احمد بن خالد عن ابي نجيح الرضا عليه السلام الا لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم

وما خلفهم

وما خلفهم فلا طاعين ايديهم ناصد الانبياء وما كان وما خلفهم اي ما كان بعد الانبياء اي ما يجعل لهم ولا يؤده حفظهما اي
لا يثقل عليه حفظ ما في السموات والارض ولا الاكراه ولا الاكراه ولا يكرهه لعدوه بل هو الاهيدان بين يدين وحين الى الى شد من الرحمن
بكفر الطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى بالعروة الوثقى بالاية لا انفصام لها والله سميع
لا انقطاع لها والله ولي الذين آمنوا يعني امير المؤمنين والائمة عليهم السلام يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اهم الطاغوت
الجبت اولياؤهم الطاغوت وهم الذين ظلموا من غصبهم حقهم من الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون
والجهد رب العالمين كل من حمد تحليه من التقرب سوى بالحمد من حمد من يكن من زيادة من ابي عبد الله هو قوله وسع كرسيه السموات
والارض ابو السبع الكرسي والسموات والارض قال في الكرسي وسع السموات والارض وكل شيء فلذلك الله في الكرسي انتهى وجميع
ظهوره فيما ذكر ابن شعبة ان استدلالا بان الكرسي هو العلم العظيم بان المناسب وكر الحديث المدخول بالكرسي
صالح وصعبه ذكره صالح الحديث ذكره عبد الجبين بن شيخ الملا مفاده اسناده باسناده وهو كان الثاني خواه كان ثابت بنا
على المعنى عند الجبين اذا كان المراد هو الاشارة الى الغريب مرئي باسم الاشارة جوه قمر الكاف واذا كان المراد الاشارة
الى البعيد يعني مهاد مع اللام لانه بعيد ابن جامر من اعالمهم ابن نبيها يعني عدم لزوم الاتيان بها الا اسماء الاتيان بها
كانه ابن مالك في منظومة مرادي لبعد انتظا بالكاف دون لام ومعرف **محصل** انهم الجمع اذا كان المراد
الاشارة الى الغريب يؤتى باسم الاشارة جوه عن اللام والكاف لكم لعلمه في اما الاشارة قال المنطق الى الاشارة الى
البعيد لانه يؤتى بها استخدام الكاف سواء ذكر اللام معها ولا لانه يكون في اسم الاشارة اذا كان المشار اليه منوطا اريدها
او ليس لا يكاد او بسط مع الكاف سواء ذكر اللام ومن دون لام فيما اذا كان المشار اليه منوطا معها فيما اذا كان بعيدا اما
ذلك نقول ان الكاف في قوله تعالى من ابراهيم بكلمات ثلث لا يكون اشارة الى خصوص والجد رب العالمين والعلم الى مثلها انتهى
لا يجاد يكون بعد له كذا ترك فيكون اشارة الى مجموع ما رداه من حيث الوضاء الى الغرض لمقتضاه لك اراد ابن الكرسي الخالدون
مع قوله رب العالمين منه فان الحصل ما ذكر ان الطاغين لا اصلا ابن الكرسي الخالدون هم شيخ الطائفة والسيد بن
طاوس والعلامة ورثيخنا الشهيد والمحقق الثاني وشارحا كلامه في الجعفرية وشيخنا الكفعي وشيخنا البهائي والمولى
التقي المجلسي ودولى الفيض الاعظم وصاحب الفخر والمحدث الفاساني وشيخنا النقي بن سيد الله ارواحهم وانا اهل الطاغين
بانها شرك العظيم شيخ الشهيد الثاني والمولى المحقق الاردبيلي فيما عن معتقد كلامهم وقد حملت اثر الظاهر من اكثر المفسرين
والمهم في المقام هو الكلام في معنى الطاغين فنقول يمكن الاستدلال الخلود الاول بعده فسوف نصليهم نارا وما ذهب الطائفة
في المصباح قال ربي عن الصادق عليه السلام ان لله يوم هذا اليوم اي في يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال
بصفة سابقة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به فهو في كل كفرة بخط الكتاب وفاتحة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات
وان ابن الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى اخرها حكيناه عن بعض السلف رواه سيد بن طاوس عن ابن عباس من الاذن
منهم شيخ الطائفة حيث قال يشبه الى اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل ذلك هذا اليوم
العظيم الشان ورد ثلاث من جامع من الاذان والاذن احد جدي ابو جعفر الطوسي فيما يذكره في المصباح الاخر حكيناه فيما سلف
وهو الدلالة من هذا الكلام ان التقديم المذكور انما هو بابية الكرسي الى اخرها من اخذ الا انها الخالدون فعلى هذا يكون
الغرض وعشر مرات ابن الكرسي وهي الى وانهم فيها خالدون فعلى ابن يكون هذا هو الاذن بالمكان المراد من الخلود الى الغرض ثلاث مرات ابن الكرسي
تهنئة في العلي العظيم كان المناسب ان يقول وعشر مرات ابن الكرسي وابن نعيدها الا يخفى وهذا الله هو الذي يتم منه شيخ الطائفة
وسيد ابن طاوس حيث انهما جعلوا ورد الحديث في الاذن هذه الصلوة بعينها وبينها وانا هاذ يوم الغدير وقد روى عن الصادق
ان الحديث في يوم الغدير ما اشتمل على لفظ ابن الكرسي فقط وعلى هذا فالبيان المتقدمين ان لهم من خلودهم فيها خالدون ابن

لآية الكرسي كما لا يخفى وعظمها العاطر في القرآن ومن شيخنا الشهيد في البيان والمحقق الثاني في جعفرية وشارحها واللذان من ذكرهما
ومنهما الكفعمي في المختار الثاني والبلد الامين والمنهل الجلي وخلاصة الاحكام الاعظم وصاحب التحفة والحديث الثاني ذكر
ان ابراهيم كما طلبت منه الكلبي وفي الحديث ذان كان رسلا لكن اعضاء واجل هذه الآية الجليلة المطلب فيه ومنها ما رواه
شيخنا الكفعمي وبعض الحديث الذي يحتوي فوائد الكلبد الامين حاكيا من كتاب الفرج عبد الشدة عن النبي صلى الله عليه وآله قال من قرأ
البقرة الى المفلحون والهكم الرحمن واحد الآية وآية الكرسي فانه لكل الامين خالدون وآية ويكم الله في الاعراف الى المحسنين وآية الصافات الى
لازب وآية مستقر الى لا فوت في الرحمن الى المنصرف وآية سورة الحشر ولا يحيق في الخالق وآية شططا لكي كل شيطان مارد وآية وسلام
على المرسلين وحمد الله لا ترى بطلب ما ذكر ومنها ما قال وما في روضة الكافي عن علي بن خالد عن ابيه خرج بن حيد عن ابي اسماعيل بن جابر
عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يعطرن نفسه من عند الاباشاء ولعزها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وآية الامين وآية
الفضل وفي آخرها آية الكرسي وآخر آية الامين بعدها آية هنف والتفسير وذكر الامين كما والصحيح من كلام العالم السيد
الجليل فانه رجع الضمير في بعدها الآية المذكورة والمختار ان آية الكرسي هي الآية المذكورة والحمد لله رب العالمين والامان بعدها
وهو المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند الكلبي جزاه الله عن ربانا الكلبي بقوله ان الوجه ورمت بنصب الامين
والوجه النصب الاول معلوم والتفسير وآية الامين بعدها فيكون الكلام تمام عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو في محل
النصب على تقدير اعني الحمد لله رب العالمين فان الامين بعدها فيه خالف الظاهر اذ المفهوم من اشرف منها الحمد
لآية الكرسي تعالى وآخرها العلي العظيم فتقدير الضمير اشرف منهم لا سوق الكلام فلما قيل هذا الاحتمال لمخالفته للظاهر
جدا غير مرجح للاستدلال فالحاصل ان المذكور في كلامه من انه لا يحيق نصب الامين مطلقا وان كان صحيحا لكن الفضل هذه
في كلامه غير مناسب لسوق الكلام لان حاصل الكلام مع كون الحمد لله رب العالمين وآية الكرسي وهو العلي العظيم ولا الحمد لله رب العالمين وآية
الامين بعدها فان تقدير الضمير في الاول انما العلي اذا كان المراد هكذا اذا جعل في آخر الآية العلي العظيم فاشكل وعلى
الحمد لله رب العالمين فلا وجه للامر بقراءة الامين هنا لكن لا يخفى ان كان مراد الامين بعدها في آخر الآية العلي العظيم فاشكل وعلى
العلي العظيم لكن كلمات آية الكرسي في الجميع كان مثل الحمد لله رب العالمين وآية الامين بعدها في تفسير القرآن الشريف
من التفسير المذكور لما تحقيق بذلك فيستدعي الحكم بنفي الاشكال بالقرآن الكريم انها تحاذو على القرآن المشهور وهما
للخالدون ومعلوم انه ثناء على الفضل المذكور بنفي الشرة المذكورة كما لا يخفى على ذوي جلية فانما في الآية الشريفة وذلك الفضل
ما يخفى به كما لا يخفى ما تقدم المذكور فلا يمنع السيد المطور من طريق السادات مجهول ثم لا يخفى انه لا يكون مقتضى الحديث
المذكور استفادة آية الكرسي الى خالدون كذا يكون مقتضاه جزء الحمد لله رب العالمين لها والحمد هنا هو المناسب لكلام سوق
النقل المجلي قال في شرحه على الفقيه في تمام البحث فكما هذا المذكور في بيت الحمد واستثناء آية الكرسي فاما هذا القطر ودوابه
الكرسي يحيكه نازلة سنة ودرد وآيات اهل البيت عليهم السلام وعبد العلي العظيم والحمد لله رب العالمين في تعدد ذلك وما في السماوات
وما في السموات وما في الارض وارد سنة است وما فيهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من هذا الفقيه
ابن روما بذرا على بن ابراهيم بكلية وشيخ طوسي وسيد بن طاوس وغيرها بثبات ذكر وموده لذ ومنها ما بين وآية الكرسي
على التنزيل انه كلام ربنا مسلم عمني فانما يجر دو رضه كافي مذكور است وحديث است واسلمه باين نوعلي بن ابراهيم
عن احمد بن محمد عن علي بن خالد عن محمد بن سنان عن الحكم الغوي وهو محمد بن عبد الله وفي نخبة عبد الله عن ابي الحسن عليه السلام
في السموات صاق الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما
بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين بعد هذا ظاهرا من ايت اخبار الكرسي وآية الامين
بعدها وآية الكرسي وآية الامين بعدها ما رواه في البيان وآية الكرسي في هذا الحديث ان آيتها لا اكراه في الدين الى آخر الامين جزءا

بردة باشد ولكن اخبار كه نسبت علي بن ابراهيم داده بلفظ كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم بوده باشد بلكه فاصله چنين روايت وتفسير
نفرموده بلكه نرسيده است ومن نقل نموده كما كلامه بالتمام فلا حظ مخفي نيست لك الحال واما ما ذكره شيخنا الطبرسي في المذكور في مجمع
وجامع الجامع ضبر مطالب الذات ايضا فانه قال في مجمع البيان في تفسير آية الكرسي علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن ما اخبرنا
ابو الحسن الوصاف الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى وما الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض
ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ترجمه از امين بن شاذويه حكايه مسند بجابر بن يزيد باشد وآية الكرسي بلكه اخبار
موضع جليله مذكوره نقل الله تعالى رحمه ذكر فرموده وتنبيه لوه اخذ بدايات اعتبار عليهم السلام ما في سنبا مضمون سيد
مذكور در شرح صحيفه ذكر فرموده حيا جيه وجدت ابلك ما لا هو جزء ومنها ما رواه عنه الاسلام في باب الدعاء
في اثر الصلوات من كتاب ابو جعفر بن الكليني عن بكر بن محمد عن رواه عن ابي عبد الله قال من قال هذه الكلمات عند كل
صلوة مكتوبة حفظ في نفسه وولده وماله وجاه الجبر نفسي وبلي وولدي واهلي وولدي وكل ما هو مني بالله الواحد الصمد
الاحد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسي وبلي وولدي واهلي وولدي وكل ما هو مني من شر الفلق
من شر ما خلق الى آخرها وعبد الناس الى آخرها وبآية الكرسي الى آخرها بعد الكلمة لانه ما شرى كان آية الكرسي عبارة الى العلي
العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ آية الكرسي وعدم الاكتفاء بذلك والاتيان بعده الى آخرها لتضمنه مع اسناد وهما انه
على آية المذكورة فيكون عدة الكافرون لانفا الواسطة وعكس الاستدلال القول الثاني اولى القول بانها الى العلي العظيم
بعده نصوص ايضا ومنها ما رواه الشيخ ابو علي محمد الشيخ الاجل شيخنا الطوسي في اماليه الجزء الثاني في خبره من امالي من
جامع من ابي المفضل قال حدثنا محمد بن ابي سفيان ابو محمد الغزي الشعراني املاء من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابراهيم
بن عمر بن بكر قال حدثنا محمد بن شبيب بن شاذويه الرقي قال حدثنا محمد بن ابي الحاكم الهاشمي عن علي بن موسى بن جعفر بن محمد
ان ابا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن عن جده ابي ناصر ابا هلي اشرع على جانب طالب جهلا ما رأى رجلا له ولا
عقله الاسلام ولا تدين الاسلام بحيث لم يسلم ما خلف وما سواه ما خلا ابا امامة قال فجعلت اقرأ هذه الآية الا بزعمه الا الذي
صلى الله عليه وآله الى آخرها وعظمها وهو العلي العظيم ثم قال فقلت ما هي قال ما سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وآله
من رسول الله جبرئيل قال اعلمني آية الكرسي من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبي قبلي ولا يؤتيها نبي بعدي قال جبرئيل قال علي عليه السلام فما بيت ليلة ظمئ سمعتها
من رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال يا ابا امامة اقرأها لمن مات في بيت الخاص كل ليلة فلا تفلت وكيف صنع قرأها
لها ابن عم جد فاكلا في نهاية الكمين عبد صلوة العشاء الآخرة فلا تفلت ما رأيناه منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم حتى اعجبت
به الحديث ولا لشرعيان لغرابة الكرسي هو العلي العظيم مما لا خفاء فيه ومنها ما رواه عنه الاسلام في باب فضل القرآن
من كتاب فضل القرآن عن محمد بن جميع رفعه الى علي بن الحسين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قرأ اربع آيات من اول البقرة وآية الكرسي
وآيتين بعدها وثلاث آيات من آخرها لم يرزأ في نفسه وماله شيئا يكرهه ولا يقربه الشيطان ولا يقرأ القرآن ولا استماع له
الحديث المذكور بافاده فائدة اثبات المدعى وان اشبه المعاورة بنا على ان ولا دلالة على ان الكرسي بالعظيم اما تأخر اركان المراد
من الآيتين بعدها لا اكراه في الدين الى الغاوين وهو لما يجوز اثبات ان آية الكرسي عبارة عن قوله الله لا اله الا هو الى العلي العظيم
ولا يمكن ان يكون المراد من الآيتين بعدها هو لا ثبات صحة خالدون فالحمد بالحديث بعد فاثبات ذلك معناه وهو لكن
بعد ملاحظة الحديث المذكور في البيان صحيح لا مناد عليه من هذه الجهة قال الشيخ عن عبد الله بن مسعود قال من
عشر آيات من سورة البقرة في كل ليلة في بيت لم يدخله الشيطان حتى يصبح آية الكرسي وآخرها من قوله الى آخرها وآيتين
بعدها وآخرها وذلك ان المراد من الآيتين بعد آية الكرسي في هذا الحديث ان آيتها لا اكراه في الدين الى الغاوين جزءا

والا لزمكن عدد الابكار مثل ابل الفخر مشل ابن كعب ابن الكرب عبارة عن ثلث ابات والمراد بها ثلث ابات اخر ايضا
كما هو الصحيح به في الحديث الاول هكذا ومنه يظهر ان المراد من الابنين عبد الله ابن الكرب في الحديث الاول ايضا فلذا قدم الترتيب
منها ما رواه صاحب كتاب طب الائمة فالثلث الاول من الكتاب المنسوب عن يونس بن ظبيان قال سئلت عن الحسن بن علي بن يقطين
عن قول الله تعالى كونوا انصار الله الاية قال هذه الاية نزلت وما ادري كل من وفق فسبيله الله ان الرحيم قسم الله
انفسنا ولا تكلفوا اموالنا ان كانوا اموالنا من منا ان كنت لنا وعترتي فاخذت بسمع اهل بيتهم على ما حكم وانصارك وعترة الله على
وكم لا سلطان الكرب على فلان بن فلان ولا على ذريته ولا على الذين لا يعلمون اهل بيته سنن بيته وبينكم بسنة النبوة التي استنوا
بها من سلوان الفراعنة جبرئيل بن ايا بكم ميكائيل بن ايا بكم واهل بيته ايا بكم وانا بكم وانا بكم مطلع عليكم بنصر الله
ورائد وذريتهم واهل بيته منكم من اشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم انه لا يبلغ جهله الا بالله ما
لا يبلغ جهده نفسه فهلكت وان كانت نعم الحرث ونعم الفتى ونعم الرسل وذلك بالاذن بما جرت به اولياء الله على اهل
بيته وكتب ابن الكرب الدعاء وهو اهل العظيم ثم كتب لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ولا ملجأ من الله الا اليه حسبي الله و
نعم الوكيل وتمام في راس الثبات ايها الملك ما قلت ولا قوة الا بالله العلي العظيم عند الله لا ابا الكرب والمراد بالكرب ابن
الكرب وهو الحرث وهو اهل العظيم فكانه على الزام ما لا خفاء فيه وهذا وبعد المهم ما رواه في هذا الكتاب عن الحسن المذكور
بطريق بيان مرة المأخوذ من المحمود فقد روى مؤلف الكتاب المنسوب عن احمد بن بدر عن اسحق الصحاف عن موسى بن
جعفر ابن عكاشة بما حاق ذلك ليلة بابي رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث ملوك من اهل ملك على بابي رسول الله
منذ ثلث سنين منذ عليك كله وانه ما قتلت قال بما حاق انا لما اهلك منذ بابي رسول الله وانصار منذ عليك
منذ كم فوجدت ولكن اشهدك انه لي وبحمد ربنا سبحانه انه في رجل اشهد ما خوذ انما اني هذا ورث ان ما فعلت بذلك على
بسم الله الرحمن الرحيم اذا ليلة ايها الغوث عن فلان بن فلان بن الله الله ما الكلبي اخرج بهما منه وما هو الا الله ما
وما هم صاحبين من الناس يا ذن الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لا اخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع
عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو
العلي العظيم ان الهكم لواحد رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق والمغارب فمن اتبع رضوان الله سبل السلام والاستعاذة
في اسئالنا لطامات الماهر بابي الكرب فلو كانت بابنه عبد العلي العظيم لذكره باسمه وعمه وذكره والانصار بما ذكره بنو الاسداد
الى ما ذكره **تنبيه** اعلم ان الظاهر من كتاب هذا الكتاب بحكاية اهل الامة هو الحسين بن بسطام واخوه عبد الله بن بسطام
ان شيخ الحسين بن بسطام وقال ابي عبد الله عباس هو الحسين بن بسطام بن سابور الزيات له كتاب ابي صاحب كتاب جماعة
الطب كثير الفوائد والمنافع على طريقة الاطلاق ومنها ما في الفوائد الهي ومنها ما رواه شيخنا الصدوق في كتاب
الخصال في الجملة الثالثة سئل عنها ابو ذر رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله وهو جالس في المسجد وحده
فاغتنمت خلوته الى ان قال قلت فاعلمني ان الله تبارك اعظم قال ابن الكرب وهو رواه صاحب كتاب كلام الاخوة في الباب
وهو الدلالة والعوان الفهم ان السالم مع جاذبوكونه من اهل الكتاب ابي ابنه اعظم سؤال عن الاية الواحدة التي اعظم من غيرها
وهو ابو صلى الله عليه وآله عن هذا السؤال بقوله ابن الكرب يرشد الى ابن الكرب ابن واحد فقال الاربع سنة انها وهما بالعلم
لما عرفت من انها الشكوك في ابن الكرب بيت من حيث الدلالة وانما الكلام في انها بيت من حيث علم انها ابن واحد كما هو الظاهر لفظ
اللفظ هو انها وهما بالعظيم واما الفوائد بان من لفظ الجملة الفوائد ابن واحد من لا ما حذف سنة في العظيم ابن الكرب
مكاء شيخنا الطبرسي في مجمع البيان فلا شبهة في ضعف روشد قوة وبهما ما روي في جلد من الكتاب الصحيح من ابي عمر
فقال كنا مع ابي رسول الله في جامع الاصول وهو يروي عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله انه قال لكل شيء سنام وسنام القرآن

سورة

سورة البقرة وفيها ايتهن سيدة اي القرآن وهي اية الكرسي وهذا الدلالة ظاهر ومنها ما رواه في هذا الكتاب المنسوب وغيره
عن ابي بن كعب عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا ابا المنذر اتدري اي اية من كتاب الله معك اعظم قال الله لا اله الا هو الحي
القيوم فضرب في صدري حتى ايقنت العلم يا ابا المنذر ليهنك العلم يا ابا المنذر فيه تحيي لا تجهل الجاهل فيما ذكرنا فيها ومنها ما روي في جلد من كتاب
كالمصابيح نهبه الوصول وفيها ما روي هريرة انه قال وكلني رسول الله صلى الله عليه وآله بحفظ زكوة رمضان فاتاني آت فجعل يحثي من
الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وآله قال فذكر الحديث وفيها قال فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله
فقال دعني فاني محتاج وعلي عيال فرحمته فخليت سبيله فقال ما فعل اسيرك البارحة فقلت يا رسول الله شكى حاجة وعيالا فرحمته فخليت سبيله
قال اما انه قد كذبك وسيعود فرصدته فجاء يحثي من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله وهذا اخر ثلث مرات الثالث فقال دعني
فانه يقول ان تعلم اذا اويت الى فراشك فاقرأ اية الكرسي فانه لن يزال عليك من الله حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح فخليت
سبيله فلما اصبحت قال لي رسول الله ما فعل اسيرك البارحة فقلت زعم انه يعلمني كلمات ينفعني الله بها فقال اما انه قد صدقك
وهو كذوب اتدري من تخاطب منذ ثلث ليال يا ابا هريرة قلت لا قال ذلك شيطان وفي الخبر الاول ذكر هو اصرار لكنه كذبك في عدم العود وهو الدلالة على الصدق وهو المراد من ثم
الاية فلا دفعها الا العلي العظيم فيكون الخبر ابن الكرب وذلك وهو المطلوب **سؤال** الثاني اتبعنا كم في ابن نفره زعما كان بنات سيد
الساجد بن امام زين العابدين عليه الصلوة والسلام مرويات كره واسطيب تلاوت ميزوده اند بيان فرمايند بحكم ان
طبع علوم دقيقه خفاف وارد بلكه هذا اشكال است وان نفره ابن است كما اللهم لك ذكرنا الموت وهو المطلع والوقوف بين
يديك فنعني مطعمي ومشربي مضمونه لقد طمع است كجر صيغه است ومعنى ان جر جنبانست **جواب** ابن قطة جد اخلاق وارد
اول انكه بلكه جد خاد كه كلام مرويه ثابت از اسم فاعل والف كلام يعني الذي معنى بابن ابن جنين مثبتا باعجب ورد از من
مرجاء منذ كه مشهور مردن هو الذي يطلع على الله الذي يطلع الموت يعني منذ كه مشهور هو لكي را كه مطلع بشود مرشد يا بجب كه صيد
از موت نابيت الطع مكرر در بين كاكل وشرب من دوم مثل دو شب لكن يعني لام اسم مفعول با حذف تا شيء اصل والعدد بين
هو الذي الذي طلع عليه يعني جنين يشود هكذا منذ كه مشهور موت را وهو الخبر تا كه صدا زمره الطلوع بين ان يشود طلع مكرر در
من خروجه وان ابيد ان سيتم انست كه تحقيق طاوه ثابت وفتح لام مطلع الشيء محل الطلوع وبانست قال الزمخشري وقد
قرأ ابن الزبير الا من جمعا الانفت بسعين هو الذي الطلع قال قال الاصمعي مرويه يعني الاطلاع من اشراف الاصدار يعني تا بدين
جنين خواهد بود منذ كه مشهور مردن را وهو الذي من نهر اكران محل اطلاع برشد ما بد انست مثل قبر با صراط نيز جنين بود من اكل
وشرب من **سؤال الحكمة** برهانيه اهل ايمان از ائمه فقير اخوان ان وشيعيان ائمه انام عليه وعليهم الاف التحية والسلام
فهو يطول ومعنى غامه كه شاهي زين العابدين شبروان انجيب شيطان وهمانه تعريفه مرجنيه فقير اخوان الزنا ان يعبان ان
برنا طبه مسلمانان وكلمة اصلا ايمان كه خاف او تواجه موقف حساب باشد لازم استاخوا زد ايشان را زين خبث طبعها
مزوه دين سيد وشريعت خود را الخائنة ومعنى ابن مطرود دركاه الدعا غامه شهيد الطهر تخرابها عاظ غامه بلكه
در هر بلد كه ابن تخي بدبخت نزل غامه بدر كا ذا هل بلد لازم است كه ابن ملعون را از بلد اخراج نمود چه كه كه بدنيا
ونزد دنيا او نايد مثل كه است كه بدن شيطان غايد وهر كه كه اعانت او نايد مانند كه است كه اعانت بدن وهو بد
اي ميان عنوه باشد جاهيز از غير دركاه اسوار الهي جانب امام على انوق هم بجهين معنى وارد شده فرموده من ذهب الى
زيارة واحد منهم جبارا وبنا فكانما ذهب الى زيارة الشيطان وبنا وقال الاوثان وبين اعان وهدايتهم فكانما ايمان بجهين معنى

ما با شهدا بخوابیات ۶ و با صبیان اعاذهم الله من شرهم و محل شخصیم سوال اما حاجیان است که بیان فرمایند
عن شریف جناب علی بن الحسین امام زین العابدین ع در وافر که بادی علی بجهد عدد بوده جواب مقتضای اجتهاد امام ع
اصول کافی و تهذیب سید بن طاوس و ارشاد و مقنعه و تهذیب الطائفه و تهذیب و شیخ طوسی ره در کتاب اعلام الوری
صاحب کشف الغمه شهید در دو سن و شهر ذکر نموده اند اما جنت کسی شبهه ان مقتل هر اثنین بتدک در ان وقت
بیست و دو سال و کسری بوده و مسیح طلب مقتضی این است که مسائل اعاظم مذکوره بجهاد ان بنبد شود
بجهاد پس میگوییم قال تعالی الاسلام فی باب مولد علی بن الحسین ع و لد علی بن الحسین ع فی سنة ثمان و ثلثین و قیل فی سنة خمس
و ثلثین و لد سبع و خمسون سنة و قال شیخنا المفید فی ارشاده و کان مولد علی بن الحسین ع بالمدینة سنة ثمان و ثلثین
من الهجرة الی ان قال و توفی بالمدینة سنة خمس و تسعین للهجرة و له یومئذ سبع و خمسون سنة و فی المقنعة علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب علیهم السلام و لد بالمدینة سنة ثمان و ثلثین من الهجرة و قبض ع بالمدینة سنة خمس و تسعین و له یومئذ سبع و خمسون
سنة و قال الهندی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام زین العابدین و امام المتقین و کنیته ابو محمد و لد بالمدینة سنة
ثمان و ثلثین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة خمس و تسعین و له یومئذ سبع و خمسون سنة و فی اعلام الوری و لد بالمدینة یوم
الجمعة و فی یوم الجمعة الاصح و قیل الاخر و قیل الخامس عشر من شعبان سنة ثمان و ثلثین من الهجرة و قیل سنة سبع و ثلثین
و قیل سنة سبع و ثلثین الی ان قال و قیل یوم السبت لاثنی عشرة خلت من المحرم سنة خمس و تسعین من الهجرة و فی کشف الغمه
اما ولادته فاختلف العلماء فی ایامها من سنة ثمان و ثلثین من الهجرة فی ایام عبد الملک بن مروان و قیل و قد ذکر بعض الادباء
ابن جهد زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام و لد بالمدینة یوم الاحد لخمس بقین من شعبان سنة ثمان و ثلثین و قبض بها یوم السبت لاثنی
عشر المحرم سنة خمس و تسعین من سبع و خمسین سنة انتهی میگوییم اما این بزرگواران صریح است که ولادة و سعادة ما بر جناب امام
الموحدین علی بن الحسین امام زین العابدین در سنه سی و هشت هجریه بوده و شهادة با سعادة جناب سید الشهدا علیه و علی آبائه و ابنائه
الاف التحیة و الثناء در سنه شصت و یک هجری بوده و شهادة با سعادة جناب سید الشهدا علیه و علی آبائه و ابنائه الاف التحیة
بنابر بعضی شهر جناب علی بن الحسین امام زین العابدین ع در اوقات بیست و سه سال قمریا بوده بلکه نظر بغیر بوده صاحب
کشف الغمه و شیخ شهید سعید که روز تولد آنجناب در روز پنجشنبه پانزدهم شهر شعبان بوده و سن شریف جناب امام زین
العابدین در اوقات بیست و دو سال و پنجماه و پنج روز بوده نظر باینکه شهادة با سعادة جناب سید الشهدا روز عاشورا بوده و روح العالمین له
الفداء در روز عاشورا شهر محرم سنه شصت و یک هجری بوده بنابراین مدة عمر شریف جناب علی بن الحسین امام زین العابدین در اوقات
نحو بیست که مذکور شد یعنی بیست و دو سال و پنج ماه و پنج روز و اما بنابر آنچه در کتاب اعلام الوری است بنابر قول زیاده بر بیست
سال هجری بنابر قول بکن است انتهی جمع الجزء علی بن الحسین هو الامام زین العابدین و لد فی سنة ثمان و ثلثین و قبض فی
سنة خمس و تسعین ما تزید بالحسین خمسة و ثلثین سنة و فیه دلالة علی ان عمره قد بلغ ابیه کان اثنتین و عشرین سنة انتهی
کلامه الجمع و فیه خلاف و الاولی ان عمره حین قتل ابیه کما لا یخفی تحقیق عما نابجز مذکور شد در مقدار سن شریف جناب
در اوقات شهادت بنابر قول بکن است اما اعاظم مذکوره از مشایخ نظام است و اما بنابر آنچه مرحوم علامه رفع الله مقامه ذکر نموده اند در کتاب
منتهی مقصود الاحکام جنین بیست و یک سن شریف آنحضرت در اوقات بیست و هشت سال و چند روز نظر باینکه آنمرحوم در
کتاب مطول جنین کاره با سعادة جناب امام زین العابدین داود سنه سی و سه نموده اند قال فی المنتهی علی بن الحسین
زین العابدین کنیته ابو محمد و لد سنة ثمان و ثلثین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة خمس و تسعین و له یومئذ سبع و خمسون
سنة و قال الخضری علی بن الحسین زین العابدین کنیته ابو محمد و لد بالمدینة سنة ثمان و ثلثین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة خمس و
تسعین و له سبع و خمسون سنة انتهی کلامه و اظهر السید السند السید الصفی فی رجاله نقلی بما ذکره اجمالا که در وقت

الجناب

الجناب ذکر نموده اند بنابر آنچه در بیان مدة عمر شریف ایشان ذکر نموده اند نظر باینکه هر کاه زمان ولادة السید
و مدت سال عمر شریف باشد و زمان انتقال روح مطهر آنجناب با علی درجات سنان در سنه نود و پنج بوده و شریف آنحضرت
از شصت تجاوز بیشتر بلکه شصت و دو بیشتر بوده و اما بنکه مدة عمر شریف آنجناب بچهار و هشتاد سال بجمیع تخاصیه و جهاد
اختلاف مابین مرحوم علامه و سایر اعاظم علی ما مذکوره در زمان انتقال روح مطهر آنجناب با علی درجات جنان تفاوت
نظر باینکه علامه رحمه الله بنکه زمان انتقال روح مطهر آنسید در دو سنه نود و شش و شصت و نه بلکه اختلاف میان ایشان در مقدار
ولادة آنحضرت هشت و مرحوم علامه در کتاب مذکور نموده اند که ولادة آنسید در سنه نود و شش و شصت و نه بلکه اعاظم مذکوره نموده اند که در سنه
ثمان و ثلثین بوده چنانچه قول اعاظم مذکوره نموده اند که ولادة آنسید در سال سی و هشت از هجرة بوده و مرحوم علامه مرقوم
که چهار سال قبل از آن بوده و شخصی است اختلاف در زمان وفات و اختلاف در زمان ولادة شاید اشتباه از در مقدار عمر
مع ثبات مرحوم علامه بر اعاظم نموده و اما اعاظم مذکوره در زمان وفات و مدة عمر و اختلاف نموده در زمان ولادة بوده مرحوم علامه
واجب شد زیاده در کتابین و لم یجد فی الکتاب المتاخرة سوی الکتاب السابق مع تقدم و تعالی ابن شاذان
و لیلة فوت بنابر آنکه بنابر قول شاه و ابن شهر آشوب در زمان زیادة شده یا در بیان مدة عمر جهد و یا در اول سنه نظر بتصریح اعاظم
که در زمان ولادة در سال سی و هشت بوده و معلی ابی حال ابی المعصوم الامام عبد الله سبحانه و تعالی و اما مع ذکر تاریخ ولادة
با سعادة جناب علی بن الحسین نحوی که در کلام مرحوم علامه مذکور است نه بدایم از اوکلام العدول نقلا ما یدل انه علیه علی جناب
کتاب عمدة الطالب اما نظر بنوه او فاند جهد قال الواعظ و لد علی بن الحسین سنة ثلاث و ثلثین بکون عمره یوم الطف
و عشرین سنة انتهی کلامه قوی نماند بنابر ظاهر آنچه ذکر شده مذکور مرحوم علامه ولادة با سعادة جناب امام زین العابدین
قبل از شهادة جناب امیر المؤمنین بوده و بعد از شهادة آنجناب بیست سال و اما بنابر قول جناب رفعة الاسلام و سایر اعاظم مذکوره ولادة آنسید
قبل از شهادة جناب امیر المؤمنین بوده و بعد از شهادة آنجناب بیست سال و اما بنابر عدیده مقدمه قبل الاعتذاب و تقدیم از هجرة بوده
قال رفعة الاسلام و لد امیر المؤمنین ع بعد عام الفیل بثلاثین سنة و قتل فی شهر رمضان لخمس بقین سنة احدی و اربعین من
الهجرة قال شیخنا المفید فی ارشاده و کان مولد علی بن الحسین بالمدینة سنة ثمان و ثلثین من الهجرة فی زمن
امیر المؤمنین ع سنة ثمان بنابر آنچه مذکور شد در کلام شیخ شهید در دروس مدة عمر آنجناب در وقت شهادة جناب سید الشهدا
بیست و دو سال و چهل و پنج روز بوده سوال یعنی بکوید جناب امام چهار ماه و در وقت شهادة جناب سید الشهدا ع و
کربلا معلی بوده چنانچه طالبین هستند که حضرت حال را مطلع شده باشند جواب بلی بعضی اخبار بجز مذکور نموده اند در
جان تاریخ ولادة سعادة اختلاف عمده اخبار را بیان کرده که در شریف اخبار بیان کرده اند و در وقت بعضی دو و هشتاد
جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء سال کرده بوده قال تعالی الاسلام و لد امام جعفر ع سنة سبع و خمسین و
فیض سنة اربع عشر و مائة و لم یبلغ و خمسون سنة و قال شیخنا المفید فی المقنعة محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم
السلام باقر علوم الدین و امام المتقین کنیته ابو جعفر و لد بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة اربع عشر
و مائة و کان سنه یومئذ سبعا و خمسین سنة و فی الارشاد و لد علیه السلام بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض
بها سنة اربع عشر و مائة و سنه یومئذ سبع و خمسون سنة و قال الهندی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علم الدین کنیته ابو جعفر و لد بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة اربع عشر و مائة و کان سنه یومئذ
سبعا و خمسین سنة و فی کتاب اعلام الوری محمد بن علی علیه السلام بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة یوم الجمعة غرة رجب و قیل الثالث من
سفر و قبض سنة اربع عشر و مائة و له یومئذ سبع و خمسون سنة الا ولد و قیل غرة سبعا و خمسین سنة الا ان قال لما توفی
جده الحسین ع اربع سنین و مع ابیه و عاش ثلثین سنة انتهی و لا یخفی ان منتهی ما ذکر اولا من کون مولده قبل غرة رجب

ومنقولست که امام حسن از آن جناب متولد شد و حسین شش سال و سه ماه بعد از آن و در سنه ۴ هجری بود که حسین شهادت یافت و در سنه ۵ هجری
در ماه رجب علی الاکبر بتاریخ بیست و پنجم رجب متولد شد و در سنه ۶ هجری در ماه شعبان علی الاصغر متولد شد و در سنه ۷ هجری در ماه
جمادی الاخری فاطمه صغری متولد شد و در سنه ۸ هجری در ماه رمضان سکینه متولد شد و در سنه ۹ هجری در ماه ذی الحجه رقیه متولد شد
و در سنه ۱۰ هجری در ماه ذی الحجه فاطمه کبری متولد شد و در سنه ۱۱ هجری در ماه ذی الحجه علی اصغر متولد شد و در سنه ۱۲ هجری در ماه
ذی الحجه حسین اصغر متولد شد و در سنه ۱۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۴ هجری در ماه ذی الحجه محمد متولد شد
و در سنه ۱۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۷ هجری در ماه ذی الحجه عباس متولد شد
و در سنه ۱۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۵۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۵۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۵۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۵۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۵۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۵۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۵۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۵۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۵۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۵۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۶۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۶۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۶۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۶۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۶۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۶۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۶۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۶۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۶۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۶۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۷۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۷۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۷۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۷۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۷۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۷۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۷۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۷۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۷۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۷۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۸۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۸۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۸۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۸۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۸۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۸۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۸۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۸۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۸۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۸۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۹۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۹۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۹۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۹۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۹۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۹۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۹۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۹۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۹۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۹۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۰۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۰۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۰۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۰۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۰۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۰۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۰۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۰۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۰۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۰۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۱۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۱۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۱۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۱۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۱۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۱۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۱۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۱۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۱۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۱۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۲۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۲۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۲۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۲۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۲۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۲۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۲۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۲۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۲۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۲۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۳۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۳۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۳۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۳۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۳۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۳۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۳۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۳۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۳۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۳۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۴۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۴۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۴۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۴۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۴۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۴۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۴۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۴۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۴۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۴۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۵۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۵۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۵۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۵۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۵۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۵۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۵۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۵۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۵۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۵۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۶۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۶۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۶۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۶۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۶۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۶۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۶۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۶۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۶۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۶۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۷۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۷۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۷۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۷۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۷۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۷۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۷۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۷۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۷۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۷۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۸۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۸۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۸۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۸۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۸۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۸۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۸۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۸۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۸۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۸۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۹۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۹۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۹۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۹۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۱۹۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۱۹۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۱۹۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۱۹۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۱۹۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۱۹۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۰۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۰۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۰۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۰۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۰۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۰۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۰۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۰۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۰۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۰۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۱۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۱۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۱۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۱۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۱۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۱۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۱۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۱۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۱۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۱۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۲۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۲۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۲۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۲۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۲۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۲۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۲۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۲۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۲۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۲۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۳۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۳۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۳۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۳۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۳۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۳۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۳۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۳۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۳۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۳۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۴۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۴۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۴۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۴۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۴۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۴۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۴۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۴۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۴۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۴۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۵۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۵۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۵۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۵۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۵۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۵۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۵۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۵۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۵۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۵۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۶۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۶۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۶۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۶۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۶۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۶۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۶۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۶۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۶۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۶۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۷۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۷۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۷۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۷۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۷۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۷۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۷۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۷۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۷۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۷۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۸۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۸۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۸۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۸۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۸۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۸۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۸۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۸۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۸۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۸۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۹۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۹۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۹۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۹۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۲۹۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۲۹۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۲۹۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۲۹۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۲۹۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۲۹۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۰۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۰۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۰۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۰۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۰۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۰۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۰۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۰۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۰۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۰۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۱۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۱۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۱۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۱۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۱۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۱۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۱۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۱۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۱۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۱۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۲۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۲۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۲۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۲۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۲۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۲۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۲۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۲۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۲۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۲۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۳۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۳۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۳۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۳۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۳۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۳۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۳۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۳۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۳۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۳۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۴۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۴۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۴۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۴۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۴۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۴۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۴۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۴۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۴۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۴۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۵۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۵۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۵۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۵۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۵۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۵۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۵۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۵۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۵۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۵۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۶۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۶۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۶۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۶۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۶۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۶۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۶۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۶۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۶۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۶۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۷۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۷۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۷۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۷۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۷۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۷۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۷۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۷۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۷۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۷۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۸۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۸۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۸۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۸۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۸۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۸۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۸۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۸۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۸۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۸۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۹۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۹۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۹۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۹۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۳۹۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۳۹۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۳۹۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۳۹۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۳۹۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۳۹۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۰۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۰۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۰۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۰۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۰۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۰۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۰۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۰۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۰۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۰۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۱۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۱۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۱۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۱۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۱۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۱۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۱۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۱۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۱۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۱۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۲۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۲۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۲۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۲۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۲۴ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۲۵ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۲۶ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۲۷ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۲۸ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۲۹ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۳۰ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۳۱ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۳۲ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۳۳ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۳۴ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۳۵ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۳۶ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۳۷ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۳۸ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۳۹ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۴۰ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۴۱ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۴۲ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۴۳ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۴۴ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۴۵ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۴۶ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۴۷ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد شد و در سنه ۴۴۸ هجری در ماه ذی الحجه جعفر متولد شد و در سنه ۴۴۹ هجری در ماه ذی الحجه
عباس متولد شد و در سنه ۴۵۰ هجری در ماه ذی الحجه عثمان متولد شد و در سنه ۴۵۱ هجری در ماه ذی الحجه عبد الله متولد شد و در سنه ۴۵۲ هجری در ماه ذی الحجه
محمد متولد شد و در سنه ۴۵۳ هجری در ماه ذی الحجه عون متولد ش

ان نیست فاعلان ایم و سخن عتاب خواهد بود بلی هرگاه کسی چنین نفی و انشاء نماید که مقصود او از معاشرت تکلم نبوده بلکه مکروه نیز
انفعال و ضعف و اعتذار بلیب سکنوه منا ابن زیب بیب است لکن تخلف این بسیار مشکل است سوال هرگاه نبود زیرا اخبار که وما
بهم تحصیل علم چیزی اگر در مطلب خود مکن نشود یا در چنین صورة الطاهرة والدین واجبین زیبه هرگاه او را تکلیف در رفع نمی
بکند یا چیزی طالب اثم خواهد بود جواب در رموز بنگر نظر نیز در اعانت و در تحصیل علوم و غیره مکن نبوده باشد اطاعة
والدین در چنین صورة لازم نیست لکن اگر ممکن باشد سعی و اهتمام بوده والدین را مضطر نبوده باشد بار منت ایشان مشغول شود بعض
خدا معبود و اله شما سوال الحکم بر ولد زنا دینی و اخذه آیا بی ارضا و ضا و ات و کابین در عایا انا هو نعبد نیلیس و
غیر هم اما نهم الله تقبلنا بحسن دیبناه عتق و مسرور عمالنا کر و ایشان و رحمه شیخ یحیی ان اجابین بعین ابی بصیر که از اعاظم علمای و
محمد بن شبه است که فرموده قال رجل من اصحابنا للصادق و نقل من اهل الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول
بهم فقال و ایهم هذا قال قوم یلتقون و یجتمعون و یتحدثون و یتکلمون فی اهل الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول
اعنیهم بالیهم و یاکلون فالیهم الاتقی مالیهم نفس منا انا منهم بریئا ذهبوا بکرهم من ورد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی
رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل بعض این کلام و نقل جمعی و سرور از مقالی خالیه و بدین اصل بخواهد است که کلمه از شیعیان ایشان
علیهم الاتقی الصوفیة انشاء عرض کرد خدا کاشف حقائق و دقائق امام جعفر صادق ع که طائفه شناخته اند در این زمان طائفه یکی بند
این طائفه صوفی میباشند که در بیاره این طائفه جناب حضرت در جواب فرمود منا بن طائفه و منتهی ما میباشیم و کسی که مال ایشان
باین طائفه اگر کسی از علما ایشان باشد که منتهی ما خواهد بود و در روز قیامت محشور با ما خواهد بود و نزد قیامت محشور با ما خواهد بود و نزد قیامت با ما خواهد بود
جمیع از این مذکور اگر ابوالحسن بن ابی الحسن بوده باشد و بعد بن اسما بن ربیع که مرد و از اکابر و اعاظم حدیث شیعه میباشند
کابین و دو زد کار و ابو حمزه الثمالی بن الاسدی و حفص الجناب حضرت امام رضا ع که آنحضرت فرمودند من ذکر منه الصوفیة و اهل
بنگرهم لسانه او قلبه قلبی و تا من الکرم منا ما محمد الکتاب بن بد عد رسول الله ص حاصل مضامین کلام مالد و از مکن اسرار
دیانی و منبع فیوضات سبحانی است که هرگاه طائفه خاسر صوفیه مذکور شود نزد کسی و از آن کسی نیز باین اطلاق انکار نمایند انکار
شیعیان ما خواهد بود و اگر انکار این طائفه کند مثل آنست که مثل آنست که بدان کرده باشد بانکار سعادت مآب جناب رسول خدا
و اهل بیت حسین بن ابی الخطاب که از محمد بن محمد بن شیعه است و محمد شیعه جناب محمد بن الاصلی و الاوفی جناب حضرت امام
تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری حضرت شد این بزرگوار و بایک بخود کرد و خدمت جناب امام علی النقی متشرف شد و مرد سید
مشرف که در مسجد جناب رسول خدا ص که جماعت از صوفیه احلاء لسان مسجد بنشسته بودند و نشسته بودند و ذکر شریف بطریق اسناد و متحول
بخدمت جناب حضرت امام علی النقی ع خطاب فرمود یا اصحاب خود که لا تقتلوا الطوائف الصوفیة لعنة الله علیهم فانهم ملعونا الشیاطین و
تحریف ایمان الذین الذین فالسه اورادهم الرقص و الشعر بدن و اذکارهم الدوتم و التغنیر لا یتجاوز تراقیهم لا الفتهاء کالهم فانهم الا
تحیاء فنون ذهبیاء بنار الحدید بنار الحدید بنهم جهاد ایرنا کلاما ذهبیاء ذهبیاء زنارة الشیطان و عبادة الاوثان و من اهل و احدیهم فکانما
ایمان بنی بد و صوبه زنا با سفیان فقال رجل منا اصحاب ما کان معنی کلمة لعنة الله علیه الغضب و قال و ما ذا عند من
امرت بحیث فالله بد صبه فی حضرتنا اما قد رب لهم اخس الطوائف و الصوفیة کلامهم خالفتنا و طریقتهم مخالفة لطریقتنا و
انهم بضاری و یحرس هذا لا اولئک الذین یجدون فی القفاء قد انه فاعد شم قوره و ای کوه الکافرین خاصلیت ابن
ملاحان حق انجام صادر از نظر ایام ناجیه امام علیه السلام و الاعلام و انشکر اشاره فرمودند حضرت امام علی نقی ع که از ضربه

کرده شود

کوشش بودند بطریق استاره و مشغول بذکر شده بودند و در بین ندبه بصواب کرام وجود کمیه ایشان مشرف بودند که الفاظ بکشید
بسوی این جا مرکز مشغول و مادر شان این است که بنده کان خدا را قریب بنید هدیه اما با این طائفه بکند بسبب اینکه طائفه عبادت
شیطان بخواب کشته و بین مذاق و رحمن میباشند و در ایشان فاسد و دست برهم زدنست و کوانها خاندی و متاکو دست و اهل
این طائفه بکنکه مکر بعضه بدی عدل و مقاد با انها اخوانند و هوک ابکو تحقیق کرا کمیه حضرت اهل حرامند تو فی ایمان انها حاصل
شود بلیر بد بدعت اجماعا انها مثل این است که زیارت بنید شیطان و بعضه بد میشود نفس باشد و کبیر اما نه کند بکفر این طائفه
نفوذ با عدد بسیار مثل این است که لعنة نزد و اما نزد معبود و اما نزد بی عنیان کرده باشد بعد از انکه اصحاب حضرت این کلام جنبه
انظام و الازان سبه عالی عالم اسماع نمودند بعضی از انها عرض کردند که مذمة این طائفه باین حدیث است که جماعه اما نه اما نه اما نه
علیهم السلام داشته باشند حضرت منع شدند پس فرمود که نقل کرده اند پس و مثل کسیکه نقل کند بکسی در حالة غیبت و فرمود اند این کلام
زنان که کسیکه زنان ما است اخبار نمیکند طعنه بعضی از کسانی است شود که خانی ما کرد و با عبد ابی که طائفه صوفیه بسته زنین
طائفه آنست و جمع فوق صوفیه عالی بلا و طریق انها مغایر با طریقه ماست و طائفه صوفیه لیست نزین طوائف است
نصاری و مجوس امت جناب رسول خدا ص است اگر بر کوه هی هستند که بجد و جهد سعی میکنند در این که تو خداوند جلیل را
خدا و مومن کنند مکن انشاء کرده اند مذهب فی مالی جعل شانه فی وجه دلیدجه کالا خاهد در شایب ابی بار دعوتین هرگاه کیمیه
با ما نه ائمه علیهم السلام و الحمد داشته باشد و مطلع شود بر صدور جنس مذکور از ان نوار سوزان الهیه حلت نظر در طاهر نه در
خیشه خاسر ضالله سنوز و ع و ما بعد که نه مکن است خلوص که آنست بعید ان نوار سلطه بوده باشند بدان اطلاع بر این جهت اطلاع
خالیه باشد از نفس و عدالة الا این طائفه عالکه بوده از اخوات بلا لا نفع صحیح بر اینکه زنا انکار این فرقه خیشه و جبین و کرا انها
موجب خروج از شهر بوده و نشود چکونه باید بدون شاهد بوده و بقا السنه و ملاذه با انها و بدبا علم بر اینکه نفس لیه انکار این
فرقه بهتر شد نهاده است و در کتاب صفاء ناب سرد ابنا علیه الاعلام و الشاء خواهد بود چکونه خود را میان حرمان از این
شاه فرقه کبیر نمود و بعد از معرفه اینکه امام ماشر علیه صلوات الله علیها فاقر فرمود این آنجناب مرتکب خلفا و شبا بین میباشند
چکونه راجع بشود که اعتقاد با ما نمود نسبت و ایمان و آشنا بها لها نظر با انها که چه جای کرامتها این وده ایشان بوده باشد با زنده مرگ کسی
از طالع بر اینکه کمیه الاکبر فرموده کسیکه منتهی با جد بعضی زیارة احدهما از ایشان بوده باشد با زنده مرگ کسی است
کرتبه نماید بهتر زیارت شیطان و بعضی عبادت او نان چکونه میتواند مفضل زید ترة مغار ایشان با عقا نما با ایشان نماید
بهر جای انکه نعلیشر هم رسانی و ما چای حسن که او بود در ناجین میباشد انجان حال این بود منحرف این خادم شریعه مطهره شده
در ما نمذکر در نفاره بود و در این اوقات کودنا ثبر است با ملاحظه احوال و بدین اوانست که این بود صالله مضل بندکان
خدا است نزد و نزد او بطل بن اسرشا دیا بعنوان اعتراض موی الیه مخالف شریعه مطهره و موجب سلخه تر و زخامت بر جامه
تلوث ایشان از ولا نزم است سوال اینکه شهر و است در انسه و زیارة حضرت فاطمه دختر من زاده علا رقه و بعینها الحجة
ابن حدیث با خبر اگر حدیث باشد الیه اسرین است بیان حال حدیث را نموده که صحیح است یا نه جواب چنین لفظ حال
در نظر نمیشد کرده باشد لکن شیخ صدوق در کتاب عیون بسند صحیح ذکر نموده حدیثی که نزدیک بعین حضرت است حال
ابی و جابر بن موسی الموکل یعنی ابن سهل لاحد ثنا علی بن ابراهیم عن ابیه عن سعد بن سعد قال سالت ابا الحسن الرضا عن زیارة
فاطمة بنت موسی بن جعفر ع فقال ان زارها فلکم الجنة حد بنا زیارة کرده شد صحیح است راوی که سعد بن سعد بود که
بقاشی و شیخ طوسی که مادر سر و نیز هم تصریح بر و تا خرا و نموده اند و مرض بنده حدیث جناب حضرت امام رضا ع از زیارت بان
حضرت فاطمه در قم فرموده اند هر کس زیارت کند فاطمه را بیوان زیارت او بهشت و بخر منهم و در آنست راجع بابن
بیشتر و علی الحال سوال شخصی عارفی که میخواهد بنا شد بشرح که تعلق صاحب خلقه کشم است کرمن مالی دارم بخواهم که کسیکه

یا مانی شرنه بهمدیگر با وهم این شخص هاروی ازان سؤال کند که شنیده بکه هیچ ملائکه در عین راه جنب بود کمه نه راه جنب بود م این شخص قبول
کند و هیچ ازان شخص علاوی کم بدو که اگر بنزل بین سید هی که بی بکر بود من جنب بکم ابا بهجین طوران سؤال کنند این شخص ازان عدالت بهمین
سهم در باند **جواب** بعد انکه جواب ازین سؤال مفتی نظم اسنده دو مقام **اول** انست که اما جنین سؤال و جنین جوابی صلاح
بعنوان از عدالت نباشد جواب سؤال مذکور در این سؤال عوج سائل از عدالت نیشنه نظما نظر با بکه سؤال بکه عوج از عدالت نیشنه
سؤالی است که باعث این جنین شخص یا سائل بکن بکوید که کانی الصحیح الذی یحدثنی الکاذب والمذهب عن علی بن جعفر عن اخیه موسی
بن جعفر قال سألته عن الرجل کنت علی قبول شهادته فقال کان ابی لا یقبل شهادة الساعی الکذوب والخونی بما الصحیح الذی یحدثنی
الهیثم بن عبد الله عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله شهادة الساعی الذی یسعی بالناس کذب لا یقبل وفی الکافی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله شهادة السائل الذی یسأل الناس کذب وفی نظر فی ما یعنی ظاهر خود است پس جنین خواهد بود سؤال بنشود شهادت
که کسی از اهل بکند بنوع الفتی بنا بر اخذ عطیه باشد پس جنین خواهد بود قبول بنشود شهادة کسی که بنا شد سؤال و در کتب خلق
سؤال بنشود شفی خود پس وارد کرد خود این شخص خواهد بود غیر بکند جهت این است که ما الیاکو خلق باشد و در کتاب فی الاستا
مکان ما ملکو راست هکذا ما لا یقبل شهادته اما سال بکند بنا بر ان علاوه لفظ مذکور شد احتمال دارد که معنی این باشد که کف
از سؤال و اخذ عطیه دست بازیست بکند ازوالی اگر جنین بکند بعنی سؤال بکند بعنوان کف مقام **ثانی** در بیان این است
که جنین سؤال که مذکور در سؤال است و حکم و مقام هست یا نه ظاهر این است که مرجح باشد اخبار معتبره و مقدم سؤال عنوان
اعلاوی خبر است و فی الصحیح الذی یحدثنی عن عبد الله بن مسلم قال آبی جعفر بالجاهلیة اسألوا فی المسائل احد لعداوتهم
لعلی وما فضله ما احد لعداوتهم لعلی الصحیح الذی یحدثنی الثقة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله قال اتخذ من الاصحاب رسول الله صلی
الله علیهم فرقه علیهم السلام فقالوا یا رسول الله قد اتخذنا فلانا فاسألوه فاسألوه فقال لها ما جئتم فقالوا جئنا نسألک عن کذا وکذا
فقال لیس هذا منزلی لکن رسول الله صلی الله علیه وآله یا سر ثم نکس فی الارض ثم رفع راسه فقال انفذ ذلک الیکم علی ان لا تذیعوا حدیثنا فان
ذیعتم بکرت فی السعر غیظ سوء بکرت ان جزء لا لسان ناد تهم وارد این مسئله بنزد بلغه و بکون علی المائدة ذکر
بعض الحکماء انه یسأل الماء سر تعالی نابینه حتی یعلم بنشرب هذا الحدیث شاهد دیگر خبر ابتا باکه رسول الناس نانه زلبی الدنیا
و نحن نجد و نه رحیث معتبر دیگر و دیگر در کتاب مسقر عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال لعن الله المذیعین ما انبوا اقول
رسول الله صلی الله علیه وآله قال من نحن علی نفسه باب مسئله فی الله علیه بالفقر وفی عصا النبی صلی الله علیه وآله قال الفقر الفقیر ما اعلم لان
ادخل بدعة فی الشیعة الی الفرق احب الی من ان اسال من لیس ثم کان **سواد الحکم** معلوم باد ان بر بی واحد
از ما هائی اند سنان و معتبر السادات و سایر باب ایمان بوده باشد که در این اوقات شمع شد که بعضی از اصلحان در
مقام ابتدا بالجناب مقدس الجناب بعضا کو باب فرامد سفات مخاسن اخلاق زیرا الاخبار بغیبة الاطهار حاجه عبد العظیم
سکن الله فی جنات النعیم و رفاه عن شد الله الجحیم بر نوبه بشیطان شیطا پیر در مقام مجمع این موتن معاند مشرع بر لذه جنین کسی
نظر الی الذنب شیطان و معاند بیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله الاف التحیة من الملک المنان و خاصم امام زمان شاه اسلام احمد الامام
محمد الله فرجه بلعنا خلق عالم و حلت مقدس جناب مستوجب فی داخل اتم و غلبه بنجنین مستحق لعن ملا نکه زمین و آسمان
و مستوجب غضب شدید خداوند عالمیان میباشد قال الصادق ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم
فی الدنیا والآخرة ملخص بعضی ابیات شریفه آنست که ای کاش خوش لرد سنتر شد نا حشر و بعد از رنج کسانیکه از اهل ایمان
میباشند خلق زنجیر جان و رنج جنین انجامی رد بنا در آخرة عذاب شدید میباشد و عوق فرموده بود جنین ملا نکه ما میگیرند و
ریکیان نطفه از اشیا و ورزه حرب شیطان علیه اللعنة و دعا و جناب حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه که در مجالس شیطان
میباشد و حال جنین انجامی چه میباشد اهد ذره عجال انجامی که در عصر حکما ثانی علیه و علی آله الشریف الصلوة و رضا و نجاه

و بجکه فانشانع و عصاف مشغول بوده باشد چنانچه خاوی زنین و حمامات و ربیها ربیا زیاب فرانیه حکایت از انها فرموده قال الله تعالی
و یقولون انما انا رکو الهنا لشاعر مجنون یعنی ان انها آنکه کنند ما ولت بکم بت بن بنت و ایجه قول کیه که شاعر و دیوانه است بدان
ان ما دمین از شاعر و مجنون که و بر خلاف ما کمه و عناد فرموده قولا لا تمامخفت الاعداء لعنا کو نبود بجه سامنها فانها تا حق
تبکرم بعضا و اجرت خطه انسان و حاضان و زنین بجهه خوا طرفی است بود و ایه فیکه از ایات فرا نبود و مقام حکایت از این قبل فرمود
و اذا تتلی علیهم الایات قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین حاصل حضرت ابن ابه سنبهر انسا عبد
ان الکافر ایات فرا نبود از جناب حضرت رسالت مرتبه قال بهند بوان مؤدب درگاه الجناب رسول خدا علیه الاف التحیة والثناء تبلیغ
مضامین حق و بنا ما بلند بمعبود بنده طائفه ها الکفار صالد بود نه که عبد از اسماع ایات و در مقام تکذیب جناب رسول
خدام بگفت ما شنیدیم اجزا که تلاوت کرد ایشان کو ناهم خاسته باشیم مثل انها مثل بنا بگفت بعنا جز را ایشان ادعا قال
که منزل از جانب خداوند عالم بیشک کاذب میباشند و در این ادعا و هم جنین در آیه دیگر بوده و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا
اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون ای اتباع کنید آنچه را که خدا نازل کرده بر شما و بر پیغمبر خود گفتند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که
پدران خود یافته ایم و بر آن بوده اند آیا اگر پدران ایشان نادان و گمراه باشند باز پیروی ایشان میکنند و در مقام ایشان
مرسلین بودند حال این شخص بنجنین خواهد بود و اما شیخ ابن الله تعالی لعنة الله علیهم و الملائکة و الناس اجمعین مجیب ابیکه مسموع
شد که جهودان اهل قراره وارد دستان مجوسنا در ابن طرف معاند بجنین شریف اخلاق ناه مصحف بها الوجود شان و از داده
از زنان و ردان بلی نزد اصحاب ان خود را بجهود از جهت خداوند عالم الجبان و غلال در زوج جنود شیطان بوده و اجبیاء ابن جم
تعاوة و بیدی جهه بسا نزد و جنبی است که با حدیث الفیه اشد من الناکه خوا ایشان نزد شیه آمزلین و رعزیز رود و نسب
محمد را صرف میکند در رتبه شریفه مطهره و تعلیم و تفهیم عبادت خدا و اعلام بر سوم و نفرت جناب سید الشهداء علیه الاف التحیة
و الثناء جزاء ایشان این است که با بن نوکره با شهید شهداء میلم و موقف جناب کران جالی مجالس شیطان و اهل آن مجالس
مستوجب غضب شدید خداوند عالم خواهند بود ای انسان ده ابوبه جنان اهالی زناده وارد ستان این است احترام
جناب سید الشهداء و بنشستن احترام شریفه جنین خداوند کو نبکند غضب ابن مؤمن مذبذب مشرع جه چیز است که راه او
جنین زنان مزموم علیه خدا مطلع جنود و معاندان را از تعیین جناب سید الشهداء و امر جناب رسول خدا و اند و بعضی
خدا و در مقام مؤاخذه و معاند با این مؤدب درگاه خداوند مالک مشرع جنین فرا نمیباید اقرین و مغیرت و دین دار و خدا
فرا و مقام مؤاخذه جناب رسول خدا و علیه و علی آله الصلوة والسلام چه کار بخواهند کرد اگر ایمان بخدا و به
قائم بحق شانه از جنود و خود نان را انا مدجناب قبر کاپنان و بجبین ائمه طاهر بر جبلند بر کافر شما هائل نماز فرضه کو زیاست
در مقام معاند و عاصی و مؤاخذ ابن ملعون مطرود درگاه احدیه بر بنده ابن جبیشا النفس شدید الغلظ و شیخ خداوند و معاند
خدا و ائمه هدی را ابن جمله قبیح کو موجب سخط شدید خداوند عالم است فانه نبوه و ما علینا الا البلاغ و السلام علی من
اتبع الهدی **سوال** شخصی ذکر میباشد در نزد شخصی بدان شخص ان صاحب و جبر بهمدیگر نوکر و در امر بیک بجشاجر بن
و لکن شاهد که معلوم نیست که شما حیاله و کاکین نکبت و فلان تا بی میباشد دان مسائل و جه اجاره که در نزد ابیع شد بنا
نزد کسید هدایا ابن وجه اجاره بدان نوکر حلالست یا نه **جواب** ملا لبکه خصبتاه و کاکین شخص و معلوم نباشد حکم جهه ان
وجه اجاره نمیتوان نمود **سوال** ذبایه جناب سید الشهداء علم بشها استطاعه واجبت یا نیست **جواب** اگر چه حکم بوجوب
مشکل است لکن احتیاط مفتی بنبت کردن شود **سوال** اسم بنا بر جناب صاحب الامر عجل الله فرجه که در مجالس بوده چنین
بعضی بر میخوانند در مواضع جمعا بنا اشیع بنده الله بالعین **جواب** عیب ندارد بلکه بهم احکام مفتی و مجهان نیست **سوال**

گناه کبیره و کدام صغیره کدام است و اصرار بر صغیره چه نوع محقق میشود جواب اگر مقصود تعریف گناه کبیره است نظر بفتاوی
که گناه کبیره آنست که ایعاد نار در شریعت مطهره شده باشد و اگر مقصود استخراج آنست خالی از نکته نیست و در جلد رابع مطالب کافیه
بسیار بیان از مذکورات و اصرار بر صغیره چنانچه بسیار اند فواد نوع و اصرار محقق میشود بسیار اکثر در ایشان اقوال مختلفه آمده
بنوده سوال صوفی بد نزاست در نظر شریعت یا صحیح جواب مسائل صوفیه در اصول کافیه و لمعه آنست که مراد از صوفی
در صرف صوفی و طلبا نهاکه او قائل اند بمثل اقوال مذکوره لکن از اینکه سؤال شده لهذا اعلام میدارد که بالاشتراک هر دو فرقه در
هلاکت و خسارت و شدت مفاسد و مؤثر بر وجود آنها مختلف است و منعف عبدالرحمن سکونیم بلیان مذهبین صوفی و سنی نیست
بلکه نسبت مابین صوفی و سنی عموم و خصوص من وجه است بعضی صوفی سنی نیستند چنانچه بعضی سنی صوفی نیستند و بعضی
ماده اجتماع جامع هر دو صفت است مقصود سائل از سؤال ماده افتراق است یعنی صوفی که سنی نیست و بعضی سنی
صوفی نباشد یا نه کدام است جواب آنست که کبری ظاهر نیست که هر کبری احدهما بر دیگری علی وجه الاطلاق نشان
کرد بلکه حق تفصیل در این مقام است مابین هر صوفی که موجب اختلال ناس و هرب شریعت باشد چنانچه شاهد آنست در تنکیر
بدان از نخواست کچنین نباشد سوال اگر کسی چنین داند که حال در این عقولات بهتر از سلطان بیان است چه صورت
دارد جواب اگر مراد آنست که بکمال است و این مصرحی با فت شود کرویت منزلت او بر سلطان حاوی جهان حدیث مطلقه ملاحظه
مرتب و منزلت سلطان نباشد صاف اذان نیاید چه انسان تا جمله اشرف باب کامل دارد بکمال نیست با طاعت بندگی و جماعت
باین منزلت حضرت سلطان بهاء و بلیک دالی را استحقاق این عقلاء و نقلا نیافته و ادعم و علم الحال سوال اگر کسی مدعی شود که
حال بعضی از زنده و از نه میکند چه صورت دارد نه شود یا نه جواب اگر مراد از این بعضی از نه خصوص قرآن است و اگر مراد از نه کلام
بیشتر رسیده کروه زنده میکند بعض کذب و افترا است موجب مؤاخذه شدید و حادث است حدیث سوال و اگر مراد از نه کلام
بکمال است کسی در اطاعت و بندگی خداوند عالم جل جلاله جاری بسه کرده باشد چنین است عما قریب دنیا جانب مشرف شود مطالعه
این مذاهب چنانچه در حدیث صحیح وارد است آنکاشف اسرار نافذ ظاهر جناب امام محمد باقر و صوم جرا فانی که از اکابر
سلاطین بنی اسرائیل اهل زمان اند و هم نمود نکال قوة نادر بندگی ظاهر خداوند عالم و عزشانه و آنسر و بنصرت و بندگی
مسعود سعادت بنده و نجات او خود شاد و هم سبب هر دو فرقه دانشای راه بعضی صندوق بود سیدی باقی مانده بود از این
سوت از او سؤال کرده باشند پس شرع کرده بندی عاکردن است الهنا باینا ابونا القبیل و التدبیح الدام عمی الفاعل الحق الذی کان
لک کل یوم شان نعلم بل شیء صنعه علم انزلنا هذا الکتاب بقدر تک چه بقدر زنکه جمله حضرت الربین دن لند از خود و بدی در حالتی
کر موی سر و دنیا و جسد بود در دو چشم او بلند بود بسوی آسمان اخوند منوجه شد بحضرات کفت چرا مثلث کرد روی
من اشاره اید کفتند ما انخلاه و جهان اسلام عاکردیم کوزنده شوی تا ما از قطاع شویم بر شدید موت کفت فرمود نه سال
و نبی سالی بود ام متون موارث موت انخواطم عوض شده است سوال اگر کسی مدعی شود که اشخاص بسیار کاز بجهت
بعد کناه در مدت هفتاد سال کناه کبیره و صغیره از ایشان صادر نشده است ممکن است صغیر از حضرات ائمه معصومین این
مطلب باشد چنانچه اشخاص خورند جواب علی ممکن است که هفتاد سال عرکند و معصیت نمود اگرچه صغیره باشد از اوصاف
نشده باشد نظر بنا بین ائمه معصومین علیهم السلام و صغیره است که حمار در خانها چنین است که از ایشان معصیت مطلقا
اگرچه صغیره است صادر نشده و اما در حق غیر چنین بی چنین ممکن است سوال از این صورتها که نظر شریف
رسیده با نام ایشان را شنیده از اهل ساجی کرکو و بعضی ابو القاسم شریف و صاحب حسن باجی و کرمانیها و بعضی
اشخاص دیکر در اسفهان بودند مستفاد ایشان شدند و بعضی از اینها موجود است اینها چه صورت دارد اگر شخص نباشد چنین

سؤال

سؤال بتفصیل بیان فرمایند جواب اشخاص مسطوره با مفاد این خادم شریعت مطهره منال و بعضی از باشند بنعمتها
ظرف الصلاح و مفتر بسام و بدانا بالعلم شریع تعالی نهاده و جید هم که این اشخاص نصف ایشان کرید الدین بصفوت بی لند
الهم جناب شدید باشند همین اشخاص را مصداق حدیث صحیح بدانم که جناب امام جعفر امام علی انقی فرموده که لا تقضوا
الی هذا الحق من تهم خطاه الشباب الحق بعد کل این مطالعه را که مادت ایشان خدمه و تربیت مخفی بود علیه اکرا اینها خطاء شباب
و مخرب شریعت سید المرسلین میباشد کیکه زیارت کذایها را در حال حیوة اینها با بعد از ممات بهتر از این است که زیارت شیطان کرده
تا شد کیکه اعانت بر کی از اینها کند مثل این است که اعانت بر یهود و مجوسیه و ابی سفیان کرده باشد سوال دعای احزب زیارت ماثوره
که دعای عرفه بیان شد جزو زیارت باشد یا نه چنانچه خواند دعا و بود بخواندن زیارت کامل و تمام باشد جواب ظاهر
آنست که دعای عرفات جزو زیارت عاشورا نیست پس در صورت اخلال آن ایشان زیارت عاشورا شده است پس دعای مذکور مثل خطبه
در کمال زیارت عاشورا دارد نه در جزو آن چنانچه از خواندن آن بدعا و معنی مشهور بدعا و اسم طاهره در دعا
عقلیه است آنا عالم الشهود است چه کچند شرح زیارت عاشورا ثبت به بیان بعضی عالم شاهد عبارة مستفیض ماخوذ از آن باشد
سوال ثواب کریم از عرفه خداوند بلند است یا ثواب کریم سید الشهداء علیه السلام جواب ثواب کریم بر جناب سید الشهداء
اکبر بسیار است لکن ثواب آن نسبت بیاری است و اما ثواب کریم از عرفه خدای و خشیه خداوند عالم نسبت بیاری بی
عیب است چنانچه حدیث وارد است که هر ماه کسی در میان بعضی کریم کند از عرفه خداوند عالم رفعت میکند بهمه لعنت بعضی
کریم از عرفه حضرت اله بیشتر خواهد بود سوال خواندن کتب صوفیه از قبیل مثنوی و غیره چه صورت دارد حرام است یا نه
و اکر کسی چنین بداند که چنین مسائل دین و دنیا از این کتابها تحصیل میتواند نمود چه قبیح باشد چه مسائل اصول دین چه
صورت دارد و چنین اشخاص خوانند یا نه جواب خواندن این کتب در حق کسی که خواهد تحصیل شود بر محمد و نحو آن اینها کتب
از مدارک تحصیل مکلف به نظر علما این نیست سوال اگر کسی لب و با یکی حرام زاده و زنا بکوید چه صورت دارد جواب اگر مراد
از زنا زنای ظاهر این باشد بعضی در نفرت اصل و حق نسبت باشد از زنا اطلاق این لفظ باشد و نفرت دارد چنین
معنی جایز و صحیح نیست مکر در صورتیکه این لفظ از آن در نفرت ساطه اذکه صادر شود و حالیه باشد که قرینه جواب از این
نفرت زنا شده باشد لا للاطلاق این معنی جایز خادم شریعت مطهره محلی ندارد بها الاف اضعیه ثابت نشده است و اگر مراد این
لفظ اخفی نباشد بلکه مقصود اما نزد این در نفرت باشد عیب ندارد سوال اگر کسی بشعر معیر را بلفظ خبیث و زنا بشخص
بکوید چه خواست بهار سی لی بدکوید معیب است جواب اگر مراد از زنا نیز این است که اختلاط در زنا کرده است اراده این
معنی صحیح نیست چه چنین معنی از آن ثابت نیست اکرچه فرار کوچه جرا مان نان باشد ثابت نیست و اگر مراد از این لفظ ابذا
و اهانت است چنانچه است و چنین است حال در لفظ لوند و غیره سوال صفار یکی محمود مثل خلیل دیدن که درس
بیچ اند بار و بعضی که کب بکند ایا این مدرس با اسناد دانسته بود که او را دیکار بند چرا عارف بعضی بند با او این
بهتر نزید یا سوی درس و کتب او نه جواب این صفار اکر مثل بهتر اینها است مثل ابکر بدر دارد از او در سنوی العلاء
و فی جمله دارد و اکر عالمان شد بهتر مطهره باشد و اکر یکی ندارد مع مقصود الخضر محض نزید آن صفار باشد
اکر محتاج صغیر باشد یک مزکیاد و مزکه کو با وزده باشد و حدیثی کر با و رجیع میکند در مقابل نوبت عیب ندارد سوال
اکر شخص عارفی کسی را کواهی بزند معلوم نیست بکوید انحضرت سلسله است بعضی در مقام فتنه نوع این حرف ما
زده عذر شی این بود که این شخص مجاهد است من این حرف را نسبت با و زدم بنده کرمارف جمال انحضرت نیستم ایا این حرف
انفاذ از عدالت بیرون نمی باشد جواب ظاهر این است حکم بر نوع عدالت ثابت باین ممکن نیست پس چنین چیزی مخرج ان

خانه‌ی نسخه

برسانی باقی معلم رضای عامر بن حاصل است پس منی در آن غزا مدیون محمد ضرب دینه بل که در یقرب محل سرمان
مقرر نمی‌است جایز خواهد بود و صلی الله تعالی علی محمد و آله و سلم **جواب الاستفتاء** بسم الله الرحمن الرحیم ابو شخص
آن بود علی نام را ندیده ام لکن آن معین از معین شنیده ام که این شخص نوزی دارد که اگر بوسیله برسد و بخشکی خواهد
نیس باشد با تغییر شی انجام پیدا می‌شود و بجهت شکستن اسنان انجام در بعاد و نوع نها خواهد بود و نیز همین
نوع نکنند هرگاه نوی در چیز ما بود مثل سرکه و شیر و غیرها بیرج آن شیر و سرکه غیر نشود و دلی سرکه و شیر را میش
خورد و هم چنین نقل و کفته که هرگاه نوزه با هدف آن در چیزی کند مدام از آن خشک بن ندان ناه پاک خواهد بود و اگر آب
آنها مطابق واقع بوده باشد بلی شبهه ابن تخم خوبیدن دهد اند شرعیه سبا المرسلین علی و علی الاذان الطیبین و علی آله
و معاذا امام زمان صاحب العصر و الزمان الله تعالی و تعالی جوهرا اصلا الاعیان بل اعلم خواهد بود بعد چنین کرد جایز نمی‌کند
بر علما اصلا ایمان کرد و رانده خداوند نذر شانه و اند جا بحسب خدا صلی الله علیه و آله و شهد صاحب الزمان
محمد الله فرجه و اند لازم است اهل آن بوده در مقام نوشتن و تذلیل ابراهیم از چنین مطالب فاسده در
موجب نزول غضب و باعث قطع رزق الهی خواهد بود و چنین کسی مبدع در دین و مزید در گناه و بی‌اعتقاد
خواهد بود و الی مثل ذلک اشار رسول الله و سلم و ملکه قتل الوصیت و یطرح عنه الدعاء و یبطل عنه الفرج اعلم جمیع ما یحصل انه
فرج الحاجه و کاشف رموز الاوائل و الاواخر و مبا ابو جعفر الصباغ و مهم المرتضی الناس بغیر علم و لا هدی بغیر منیر و ملکه
الرجیم و الکتاب و نحضر در من علی بغیاه حرم خادم الشهید فی سابع شهر شعبان فی سنه ۱۳۱۳ **سوال** نقر بنا بکرا
دماغ با آب دهن در مساجد انداختن چه حکم دارد **جواب** مکروه است **سوال** اخراج جیغ در مساجد جهاً با بهوا چه حکم
دارد **جواب** سهو امر عیب ندارد و عمداً حرام غیبت جزما لکن اجتناب قریب باحتراز است **سوال** عدد اجر اشخاص ایما
ظاهر ما لکا فاست باشد بشرط چند هست مستدعی است که اوراشان نموده باشند **جواب** عدالة بنا
بر اعتقاد رحمه جالا نضاسبه است که مانع از اندر بکبائر و اصرار بصغائر بوده باشد و
ظاهر این است که قول بعضی اجتماع الکفا بنر بکبر و موقوف علیه نبوده باشد و هو
العالم بحقایق الحکام و هو الموفق و المشکور و الحمد لله رب العالمین
احسانه و صلی الله علی محمد و آله الاطهار
عدد الباسانی و انهاره
نفایس الاعتبار
٥

الحمد لله الذی وفقنا باتمام هذا الکتاب المستطاب و هو الملک الوهاب و الحافظ الذی لا یضاع عنده الثواب و الهادی الی
الی سبیل الرشاد و الصواب و الیه المرجع و المآب و منه الاستمداد فی کل باب و اصلی و اسلم علی نبیه الذی هو اشرع
و علی آله و معتقد بنه الذین هم ذاقوا قرب سماء ابن عمه علی الذی هو مدینة العلم باب شهیم
الکتاب و صرف الهمم و غیرها و رغب فی تحصیل الفنون و تبع جمع النسخ الصحیحة و ارجع الیها و نه الخطوط علی
ما اصبها رخی کتوفی و الفاظ الکتاب عظا لاحکام الفقه و هو ثالث ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ سبا المرسلین محمد و علی آله و سلم اصرا ما کلین اشیه
من اخلق الی مستحق الفقه نظر و الی الخطوبی بعد هذا ان ماه ان یطلبوا العفو من الله تعالی لهذا السبا الخلیل الذی حاجزه و علیکم
ربکم و نبی بلد هالخمس اللهم فوفقنا بعرفة الخلق الطاهرین و اشرح صدرنا بعفق الحلم الذی لنا هذا الکتاب من الاسبق

خانه‌ی نسخه

بعد الله و نفع بعلمه مقابله این کتاب
مستطاب با نام سید سید نصر
و اهتمام انام علی بدالوهاب
ان نفع کرمی ان ثابت
شده بجهاد نفع عظیم رجب ابن
کرم بهم در تهران بود و مجهول
بهم رجب ابتدا بود
بنظر بن ناصر
رسید
تا بحی
۱۳۰۵
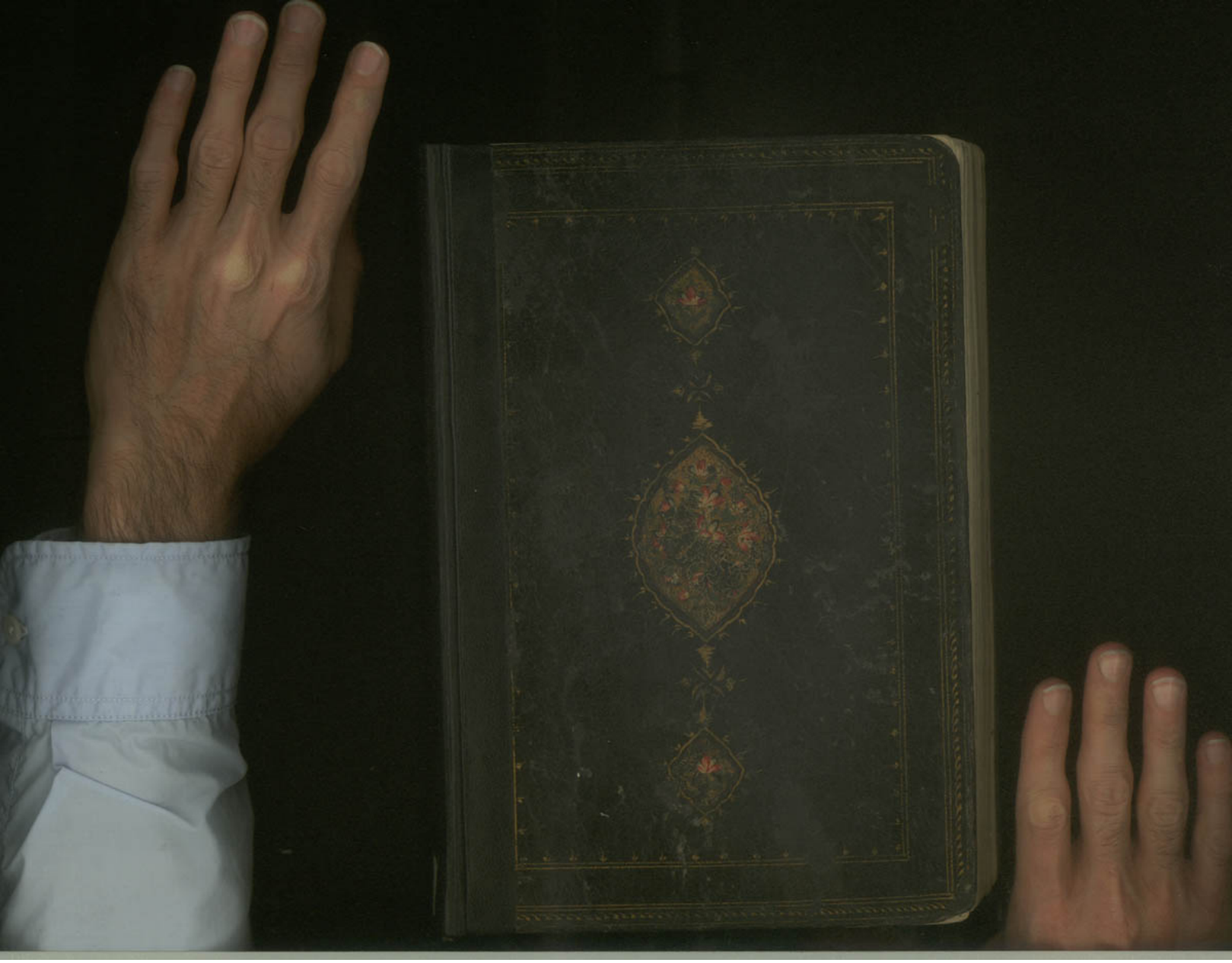
٣٤٥